

تاریخ بیداری ایرانیان

بخش اول

تأليف
مؤلف: امام شمس‌السلام کرمانی
www.tabarestan.info

به اهتمام

علی اکبر سعیدی سیرجانی

این کتاب جزو اموال عمومی دولتی متعلق به
کتابخانه عمومی است و تلفات و
خرید و فروش آن حرام محسوب است

چاپ پنجم

نشر بیگان

تهران، ۱۳۷۶

چاپ اول : ۱۳۲۶

چاپ دوم : ۱۳۵۷

چاپ سوم : ۱۳۶۱

چاپ چهارم : ۱۳۶۲

چاپ پنجم : ۱۳۷۶

شمار نسخه‌های این چاپ : ۵۰۰۰

حق چاپ محفوظ است

www.tabarestan.info
تبرستان

چاپ : چاپخانه بهمن

مرکز بخش : مؤسسه گسترش فرهنگ و مطالعات

تلفن و دورنگار : ۸۷۵۱۹۶۱ ، ۸۷۶۷۲۲۳ ، ۸۷۶۸۱۲۵

شاپک بخش اول : ۹۶۲-۶۲۲۹-۵۲-۹ INBN 964-6229-54-9

شاپک دوره : ۹۶۲-۶۲۲۹-۵۶-۵ 964-6229-56-5

فهرست مطالب

مقدمه - بخش اول



| | |
|------------|---------------------------------------------------------------|
| سیزده | پجای مقدمه |
| نوزده | یادداشت بخش اول |
| بیست و هفت | شرح حال مؤلف به قلم هاشمی کرمانی |
| ۹-۹ | شرح حال ناظم الاسلام کرمانی |
| ۱۱ | شرح حال میرزا آقاخان کرمانی |
| ۱۳ | شرح حال شیخ احمد روحی |
| ۱۴ | قتل شیخ احمد روحی و میرزا آقاخان و خبیرالملک |
| ۱۶ | شرح حال حاج شیخ ابو جعفر فقیه کرمانی |
| ۱۸ | شرح حال آقا یحیی |
| ۱۹-۲۰ | در بیان واقعه رزی |
| ۱۹ | صورت حکم به حرمت دخانیات |
| ۲۲ | دستخط ناصرالدین شاه به حجة الاسلام میرزای آشتیانی |
| ۲۴ | جواب میرزای شیرازی به دستخط ناصرالدین شاه |
| ۲۸ | دستخط ناصرالدین شاه در جواب مکتوب جوابیه میرزای آشتیانی |
| ۲۹ | مکتوب میرزای شیرازی به ناصرالدین شاه |
| ۳۰ | استفتاء از حضرت آیه الله |
| ۳۰ | دستخط ناصرالدین شاه خطاب به امین السلطان |
| ۳۰ | ایضاً دستخط ناصرالدین شاه خطاب به امین السلطان |
| ۳۲ | صورت اعلانی که از جانب رئیس دخانیات در باب فسخ امتیاز شده است |

- ۳۲ مکتوب امین السلطان به حضرت حجة الاسلام میرزای شیرازی
- ۳۱ جواب مکتوب مزبور
- ۳۳ صورت مکتوب امین السلطان به میرزای شیرازی اعلی الله مقامه
- ۳۳ تلگرافی که حاج میرزا محمد حسن شیرازی به ناصرالدین شاه مخابر بموده
- ۳۴ تلگراف نانی آية الله میرزای شیرازی به ناصرالدین شاه
- ۳۵ تلگراف آقابان علمای تهران حضور آية الله میرزای شیرازی
- ۳۶ جواب تلگراف آقاییان از میرزای شیرازی
- ۳۶ تلگراف حضرت میرزای آشتیانی به حضرت میرزای شیرازی
- ۳۷ تلگراف آية الله میرزای شیرازی به میرزای آشتیانی
- ۳۷ تلگراف تشکر آية الله شیرازی به ناصرالدین شاه
- ۳۸ جواب تلگراف مزبور از طرف ناصرالدین شاه
- ۳۸ تلگراف آية الله شیرازی به آية الله میرزای آشتیانی
- ۳۹ صورت تلگراف امین السلطان به حکام ولایات ایران
- ۴۰ تلگراف حاج حسن و کیل الدوله کرمانشاهی به حجة الاسلام میرزا
- ۴۰ تلگراف میرزا حسن آشتیانی به میرزای شیرازی
- ۴۰ تلگراف آقا سید علی اکبر تفرشی به حجة الاسلام میرزا محمد حسن
- ۴۰ تلگراف آقا شیخ فضل الله
- ۴۱ تلگراف آقا سید محمد رضا طباطبائی به حاج میرزا محمد حسن
- ۴۲ تلگراف آقا میرزا زین العابدین به حجة الاسلام حاج میرزا محمد حسن
- ۴۲ مکتوب امام جمعه به حضرت آية الله شیرازی
- ۴۳ تلگراف آية الله شیرازی به حجة الاسلام میرزای آشتیانی
- ۴۴ تلگراف آية الله میرزای شیرازی به امام جمعه تهران
- ۴۵ تلگراف به تبریز
- ۴۵ تلگراف به اسفهان
- ۴۵ تلگراف به شیراز
- ۴۶ تلگراف به کرمانشاه
- ۴۶ تلگراف به یزد
- ۴۶ تلگراف به سبزوار

- ۴۶ تلگراف به طهران
- ۴۶ مقاله ملی
- ۵۱ صورت امتیازنامه تنباکو و توپان
- ۵۵ مجلس ضیافت
- ۵۸ مرینة امین السلطان به حضرت آية الله میرزای شیرازی
- ۶۱-۶۵ حالات آقا میرزا سید محمد طباطبائی
- ۶۴ مکتوب سید جمال الدین به سید محمد طباطبائی
- ۶۶-۶۹ در حالات میرزا تقی خان آقا بک اول امیر نظام
- ۷۰-۱۳۴ در حالات سید جمال الدین اسدآبادی معروف به افغانی
- ۸۳ مکتوب سید جمال الدین به ناصر الدین شاه ، در سفر ثانی به ایران
- ۸۷ پاره‌ای از مکتوب سید جمال الدین که به یکی از دوستان خود نوشته است
- ۸۸ مکتوب سید جمال الدین به حجة الاسلام حاج میرزا حسن
- ۹۲ مکتوب سید جمال الدین به علمای ایران
- ۹۷ احوالات میرزا رضا کرمانی
- ۱۰۰ صورت استنطاق میرزا رضا کرمانی
- ۱۱۷ سواد نگارش میرزا ابوتراب خان نظم الدوله
- ۱۱۸ صورت تقریرات میرزا محمد رضا
- ۱۲۵-۱۲۸ در بیان حالات ناصر الدین شاه
- ۱۲۹-۱۳۳ در بیان حالات مظفر الدین شاه
- ۱۳۴-۱۴۲ شرح حال میرزا حسین خان سپهسالار
- ۱۳۷ مندرجات روزنامه ایران راجع به میرزا حسین خان سپهسالار
- ۱۳۸ سواد لایحه تشکیل دربار اعظم
- ۱۳۹ سواد دستخط ناصر الدین شاه در صد لایحه
- ۱۴۳-۱۴۴ حالات میرزا سعید خان وزیر امور خارجه
- ۱۴۵-۱۴۸ حالات آقا شیخ علی مؤلف قانون ناصری و مخترع تفنگ ته‌پر
- ۱۴۹-۱۵۳ حالات میرزا ملکم خان
- ۱۵۴-۱۵۹ حالات حاج میرزا علی خان امین الدوله
- ۱۶۰-۱۶۲ آقا میرزا سید محمد صادق مدیر روزنامه مجلس

- ۱۶۳-۱۶۸ شرح حال امیر اعظم
- ۱۶۵ مکتوب انجمن استرآباد به ایالت حاکمه
- ۱۶۶ تلگراف امیر اعظم به وزارت داخله
- ۱۶۷ جوابی که از طرف وزارت داخله محابره شده است
- ۱۶۹-۱۷۷ مستشارالدوله
- ۱۷۲ سورت مکتوب مستشارالدوله به مظفرالدین میرزا ولیمهد
- ۱۷۸-۱۸۴ آقامیرزا محمود اصفهانی
- ۱۸۵-۲۰۰ حاج شیخ محمد واعظ اصفهانی
- ۱۹۵ سواد دستخط آیه الله خراسانی به حاج شیخ محمد واعظ
- ۱۹۶ سواد دستخط آیه الله خراسانی و آیه الله سازندگانی به شیخ محمد واعظ
- ۱۹۷ ایضاً سواد دستخط آیه الله خراسانی به حاج شیخ محمد واعظ
- ۱۹۸ سواد لایحه هیأت علمیه نجف اشرف
- ۲۰۱-۲۰۵ ناظم الاطباء کرمانی
- ۲۰۶-۲۲۰ یادداشتهای جلد اول
- ۲۱۹ مسافرت مظفرالدین شاه به فرانکستان
- ۲۱۹ فهرستی از وقایع زمان سدادت عین الدوله
- ۲۲۱ مقاله مفیده در خاتمه کتاب
- ۲۲۳ ذکر اشعاری از میرزا آقاخان کرمانی
- ۲۳۵ نامه وزیر اکرم به ناظم الاسلام راجع به چگونگی دستگیری و قتل روحی و میرزا آقاخان و خبیرالملک
- جلد اول - ۲۴۱
- ۲۴۵ تشکیل انجمن محفی
- ۲۴۶ جلسه اول
- ۲۴۹ خطاب به وزیر داخله
- ۲۵۲ جلسه دوم
- ۲۵۶ خطاب به وزیر خارجه
- ۲۶۰ جلسه سوم
- ۲۶۲ جلسه چهارم
- ۲۶۶ جلسه پنجم

| | |
|-----|-------------------------------------------------|
| ۲۶۷ | جلسه ششم |
| ۲۷۰ | جلسه هفتم |
| ۲۷۲ | جلسه هشتم |
| ۲۷۲ | فصل : درحالات محمدعلی میرزا |
| ۲۸۰ | بقیه جلسه هشتم |
| ۲۸۸ | جلسه نهم |
| ۲۹۳ | جلسه دهم |
| ۲۹۲ | تحصن تجار به زاویه مقدمه |
| ۲۹۸ | جلسه یازدهم |
| ۲۹۹ | سورت لایحه انجمن مخفی |
| ۳۰۳ | جلسه دوازدهم |
| ۳۰۹ | شروع به انقلاب : واقعه کرمان در سال ۱۳۲۳ |
| ۳۲۲ | صارت بانک یا مدرسه چال |
| | جلد دوم = ۳۲۹ |
| ۳۳۱ | واقعه مسجدشاه یا هجرت صفری |
| ۳۳۳ | بستن بازار |
| ۳۳۶ | علت مخالفت امام جمعه |
| ۳۴۰ | مهاجرت علماء به حضرت عبدالعظیم |
| ۳۴۳ | بازکردن بازار |
| ۳۴۵ | بالاگرفتن کار امام جمعه |
| ۳۴۷ | مأموریت امیربهادر در بازگرداندن علماء |
| ۳۵۱ | مأموریت مدیرالذاکرین نزد هین الدوله |
| ۳۵۸ | سورت مستدعیات اولیه مهاجرین |
| ۳۶۱ | شمار دادن زنها در اطراف کالسکه سلطنتی |
| ۳۶۷ | مراجعت آقایان به دارالخلافه تهران |
| ۳۷۰ | فهرست کارهای غیرقانونی ملاعالدوله درحکومت تهران |
| ۳۷۲ | تبعید سیدجمال واعظ و مسافرت او به بلدة طیبه قم |
| ۳۷۲ | بازگشت سیدجمال واعظ به تهران |
| ۳۷۷ | مذاکره مخفی |

- ۳۸۰ کوشش عین الدوله در نفاق افکنی
- ۳۸۴ شورای دولتی باغ شاه
- ۳۸۷ شبنامه مردم و مکتوب طباطبائی
- ۳۹۱ توضیح یا حاشیه‌های بر این مکتوب
- ۳۹۴ سبب هیجان اهالی فارس
- ۳۹۵ صورت تلگراف علماء شیراز به ولیمهد
- ۳۹۷ واقعه مشهد رضوی
- ۴۰۱ خطابه دوم به علماء
- ۴۰۸ اجتماع در منزل بهبهانی
- ۴۰۹ نغال به قرآن
- ۴۱۳ زندان
- ۴۱۵ تکفیر آقای بهبهانی مظفرالدین شاه را
- ۴۱۷ ارمن
- ۴۲۰ دولت رویینین
- ۴۲۱ نفی و قتل ارامنه عثمانی به دستور سلطان عبدالحمید
- ۴۲۲ بازداشت پرنس دادیان
- ۴۲۳ مزیمت پرنس دادیان به ایران
- ۴۲۴ مناقشه بین ایران و عثمانی
- ۴۲۵ واگذاری پستخانه به پرنس دادیان
- ۴۲۵ استفتاء از آقای بهبهانی
- ۴۲۶ رشوه دادن روس‌ها
- ۴۲۷ دستگیری مجدد الاسلام
- ۴۲۸ چگونگی بازداشت مجدد الاسلام
- ۴۲۹ سبب گرفتاری مجدد الاسلام
- ۴۳۰ سبب گرفتاری میرزا آقا اسفهان‌ی
- ۴۳۱ سبب گرفتاری مدیر رشديه
- ۴۳۳ حبس کردن صحافیان
- ۴۳۳ از کلات
- ۴۳۲ مردان با فتوت
- ۴۳۲ دستگیری مهدی گاوکش

- ۲۲۲ موعظه آقای طباطبائی
- ۲۵۴ شورای سری عین الدوله
- ۲۶۲ هدف عین الدوله
- ۲۶۳ تذکار انجمن مخفی به آقای طباطبائی
- ۲۶۳ انجمن مخفی دوم
- ۲۶۵ تبیین روش عین الدوله
- ۲۶۶ معرفی معین حضور
- ۲۶۷ حالات آقای سیدههدی طباطبائی
- ۲۶۹ حالات آقا شیخ یحیی مدیر روزنامه مجلس
- ۲۷۱ بازداشت آقا شیخ یحیی
- ۲۷۲ آزادی آقا شیخ یحیی
- ۴۷۵ جلد سوم
- ۲۷۶ نقشه های عین الدوله
- ۲۷۹ مقتول شدن سید عبدالحمید
- ۲۸۱ اجتماع علماء در مسجد جامع
- ۲۸۴ کوشش اعضای انجمن مخفی
- ۲۸۵ شورش مردم
- ۲۸۷ تیراندازی در مسجد جامع
- ۲۸۹ متفرق شدن مردم به سفارش بهبهانی
- ۲۹۱ سخنرانی آقای بهبهانی
- ۲۹۲ تلاش مجدد عین الدوله
- ۲۹۳ سخت گیری دولت
- ۲۹۶ مأموریت آقا سید علی آقا یزدی
- ۲۹۹ اختفای ملوک المشکلبین
- ۵۰۰ مهاجرت کبری
- ۵۰۱ مکتوب آقای بهبهانی به سفارت انگلیس
- ۵۰۵ انتقام عین الدوله
- ۵۰۷ واقعه ترحیم ملت به سفارتخانه انگلیس
- ۵۱۰ رفتن تبحار به سفارتخانه انگلیس
- ۵۱۵ قانون عدلیه

- ۵۲۴ معیرالدوله
- ۵۲۹ اقدام نورالدوله
- ۵۳۰ شبنامه
- ۵۳۲ عزل نظام الملك
- ۵۳۳ رفتن امین‌الضرب نزد متحصنین
- ۵۳۷ شورش اهالی قم
- ۵۳۹ كلك يك زن ناشناس و شایمة عزل امین‌الدوله
- ۵۴۰ عزل امین‌الدوله و نصب معیرالدوله
- ۵۴۸ رد دست‌خط شاه
- ۵۶۵ مراجعت شیخ فضل‌الله به کهریزك
- ۵۶۶ مذاکره نمایندگان با صدر اعظم و امضاء فرمان مشروطیت توسط شاه
- ۵۶۹ باز شدن بازار و جشن چراغانی
- ۵۷۰ بازگشت مهاجرین از قم
- ۵۷۱ استقبال از مهاجرین
- ۵۷۴ تشکیل اولین مجلس در مدرسه نظامیه
- ۵۸۰ انجمن مخفی ثانوی
- ۵۸۷ تکثیر سپهدار
- ۵۹۵ تدوین نظامنامه انتخابات
- ۵۹۷ تحسن مجددتجار در سفارتخانه انگلیس
- ۶۰۲ نظامنامه انتخابات مجلس شورای ملی
- ۶۱۲ شبنامه
- ۶۱۸ منع گمرک یا تجدید گمرک
- ۶۲۲ قرآن مهر کردن اهالی تبریز
- ۶۲۶ بقیه واقعه تبریز
- ۶۳۲ مبعوثین ملت
- ۶۳۳ بارعام دادن مظفرالدین شاه
- ۶۴۸ چرا سلام و تشکیل مجلس در هیچ‌کدام شعبان برپا شد؟
- ۶۵۰ فهرست وقایع سلطنت مظفرالدین شاه



فہرست تصاویر

| | |
|----------------------|-------------------------------------------------------|
| مقابل صفحہ سی و چہار | مرحوم فاطمہ الاسلام کرمانی مؤلف تاریخ بیداری ایرانیان |
| مقابل صفحہ ۲۴ | میرزا آقاخان کرمانی |
| ۲۵ | امین السلطان |
| ۳۰ | شیخ احمد روحی |
| ۳۱ | میرزا حسن خان خبیر الملک |
| ۵۶ | حاج میرزا حسن شیرازی |
| ۵۷ | میرزا تقی خان امیر کبیر |
| ۷۲ | سید جمال الدین اسدآبادی |
| ۷۳ | حاج محمد حسن امین النور |
| ۸۰ | سید علی اکبر فال اسیری |
| ۸۹ | ناصر الدین شاہ |
| ۱۰۴ | میرزا رضا کرمانی |
| ۱۰۵ | حاج میرزا حسین خان سپہسالار |
| ۱۳۶ | میرزا سعید خان |
| ۱۳۷ | عین الدولہ |
| ۱۵۲ | میرزا ابراہیم مجتہد شیرازی |
| ۱۵۳ | سالار الدولہ |
| ۱۶۸ | نظام الملک |
| ۱۶۹ | حاج میرزا علی خان امین الدولہ |

درباره چاپ چهارم

چاپ حاضر تاریخ بیداری ایرانیان عیناً و دقیقاً از روی چاپ نخستین این مجموعه انجام گرفته است؛ بی آنکه کلمه‌ای در متن کم و زیاد شده باشد. در سال ۱۳۳۶ که مشغول چاپ بخش اول مجموعه حاضر بودم، مرحوم سید محمد هاشمی کرمانی بسته‌ای از یادداشت‌های ناظم الاسلام به من سپرد. در آن بسته صفحاتی از متن تاریخ بود و مجموعه‌ای از تلگرافها و نامه‌ها و شبنامه‌های آن روزگار. مطالب مربوط به متن تاریخ را در جای خود گنجاندم و منتخبی هم از تلگرافها در پایان بخش دوم آوردم. اما بسیاری از شبنامه‌ها و نامه‌ها را منتشر نکردم، چه در متن تاریخ بدانها اشارتی نرفته بود. این اوراق پراکنده غالباً مربوط است به وقایع ربیع الاول ۱۳۲۵ تا ربیع الثانی ۱۳۲۶، یعنی روزها و ماههایی که مؤلف دست از ثبت مرتب وقایع روزانه کشیده است و تماشاگر خاموش و احياناً سرخورده کشمکش مجلسیان شده است.

نشر مطالب این صفحات در هم آشفتن و شبنامه‌های پوسیده و رنگ و رو رفته در آن سالها چنگی به دل نمی‌زد و بهترین دلیل از آن صرف نظر شد. اما امسال که بعد از گذشت سالها به آنها نظر افکندم بخلاف گذشته نشر آن جمله را در نهایت ضرورت دیدم و این تعبیر سلیقه معلول تحولی است که در اوضاع اجتماعی دیار ما رخ داده، و جوانان نسل حاضر را به مطالعه تاریخ و بخصوص تاریخ صدر مشروطه کشانده است. در حال و هوایی چنین درین است جوانان پژوهشگر و انقلابی امروز از همگامان و همسلیقگان خویش در هشتادسال پیش بی‌خبر باشند و از تجارب ناموفق آنان درس عبرت نیاورند؛ اگرچه برای تجربت اندوختن، عمر دو با هست در این روزگار.

این مجموعه شبنامه‌ها و اعلامیه‌ها به انضمام گزارشی از جلسات مشنج و پرهابووی مجلس اول، تنظیم شده است و به دست چاپ سپرده؛ اگر اوضاع زمانه اجازه دهد تا چند ماه دیگر به عنوان «متمم تاریخ بیداری» منتشر خواهد شد؛ ان شاء الله.

بجای مقدمه

چاپ این جلد از تاریخ بیداری ایرانیان در سال ۱۳۴۶ به انجام رسید، در روزگاری که هنوز رژیم ایران اسماً مشروطه بود و قانون اساسی مصوب ذی قعدة ۱۳۲۴ به عنوان مقدس ترین سند ملی این مملکت، بظاهر معتبر. در آن حال و هوا، روزی که مخلص از چاپ متن کتاب فراغت یافتم و قلم بدست گرفتم تا به عنوان «مقدمه» به تحلیل مطالب آن پردازم، نه حکم شرایط نامطلوب زمانه خود را در چنان تنگنایی دیدم که چاره ای نیافتم جز به خاموشی ادامه دادن و از هر تفسیر و توضیحی صرف نظر کردن. و از دل چون نتوان گفتم که گفتار چه سود؟

خاصیت مشترک رژیمهای دیکتاتوری — علاوه بر سفاکی و فساد — این است که ذاتاً سوءظنی و بد نیتند، و به همین علت نازک طبع و حساس. حکومت استبداد مداح فرومایه و قاحت پیشه می خواهد که «گر خود روز را گوید شبت این»، چشم بی حیایش را به چشمه خورشید تابان دوزد و فریاد بله قربانیش به گوش فلک رسد که «اینک ماه و پروین». در حکومت وحشت و خفقان، مدیحه گران دستگاه قدرت، بت اعظم خویش را تافته جدا بافته ای می دانند که مظهر مجسم عقل مطلق است و جزئیات رفتارشان منطبق با «حق» محض، و در این درکات جهل و فریب، هر کس بخلاف میل و سلیقه آنان قلمی بر کاغذ زند سرسپرده اجانب است و دشمن ملت و محکوم به مرگ.

تاریخ بیداری ایرانیان شرح تلاشهای ملتی از جان گذشته و از ستم استبداد بجان آمده است در راه برافکندن حکومت فردی و استقرار نظامی قانونی و ایجاد جامعه ای آزاد و مترقی؛ و در سلسله بیدادگر و بی منطق استبداد، درباره چوین کتابی هر چه بنویسی نه مذاق حساس مستدثینان قدرت ناسازگار است و بلای جان نویسنده.

ملت ستم کشیده ایران در دفاع از مشروطه نوپای خویش بر استبداد سیاه محمدعلی شاهی و فساد ذلی

در برابرانش شورید و در برابر سرنیزه‌های فوج سیلاخوری سینه خود را مردانه سپر کرد و از نهدید و تکفیر و بستن و کشتن نهراسید، بدین آرزو که حکومت منطقی و معقولی در این سرزمین بلاخیز بر پا کند و از امنیت اجتماعی و حیثیت بشری بهره‌مند گردد و دیگر فلان خال حاکم یا شاهزادهٔ بلهوس بر جان و مال و ناموس و از اینها همه بالاتر، بر افکازش تسلط جابرانه نداشته باشد. ملت ایران از سلطهٔ کابوس وار عملةٔ جهل و ستم که پایه‌های قدرت ناصرالدینشاهی را بر دوش داشتند بتنگ آمده بود؛ قیام کرد و کشته داد و نوهٔ خونخوار او را از تخت شاهی بزیر کشید، بدین امید که از آن پس صاحب اختیار باشد و با ورقهٔ رأی خود هیأت حاکم دردآشنائی برگزیند که خدمتگزارش باشد نه خداوندگارش.

و همه می‌دانیم که این اهداف ارجمند و آرزوهای دل‌انگیز، چندسالی بعد - به علل گوناگون و از همه مهم‌تر جهل عمومی - نقش بر آب شد و لعلت عبار استبداد به رنگی دیگر و در جامه‌ای دیگر قدم بر صفحهٔ حکومت نهاد و دمار از روزگار آزادیخواهان تعالی‌پسند برآورد و چنان پشت پای قدرتی بر بساط آرزوهایشان زد که گویی فرامرز هرگز نبود.

شاهی را که همت مشروطه‌خواهان تساوی طلب از تخت فرعونیی فرو کشیده و از ودیف معصومان و مقدسان روزگار جدایش کرده و در صف مردمان زماش نشانده و به عنوان وجودی تشریفاتی و غیرمسئول از دخالت در امر حکومت ممنوعش داشته و سلطنت او را بجای آنکه محصول امداد غیبی و تأیید آسمانی پندارد، حاصل ارادهٔ ملت دانسته بود، بار دیگر عظمت جهالت آمیز ما ملت بر اوج غرورش برد و نه کرمی فلک زیر پای استبدادش نهاد و با شعار «چه فرمان یزدان چه فرمان شاه» به مقام «انک علی کل شیء قدیر»ش رساند و مردهٔ بی‌خاصیتی را چنان دودستی برداشت که امر بر خود بیچاره نیز مشتبه گشت و تخت و تاجوت را آلوده کرد!

۱) ما اینهمه تذکار این واقعیت لازم می‌نماید که فساد و ستم آریامهری با همه شباهتها و مشروطه شکنیهایش در مقایسه با استبداد شاهان قجر و اوضاعی که قبل از انقلاب مشروطیت بر این سرزمین تسلط داشت، در حکم قطره و دریای بود، و خوشه و خرمن.

متأسفانه در کتابهایی که راجع به انقلاب مشروطه منتشر شده است، نویسنده‌گان گزارش روشنی از جزئیات اوضاع عهد قجر در پیش چشم خوانندگان جوان نگذاشته‌اند تا مجال مقایسه و فضاوتی فراهم آید. شاید مرحوم ناظم الاسلام پیش از همهٔ مورخان آن روزگار بدین مقوله پرداخته باشد، اما کوشش او هم - چنانکه ملاحظه می‌فرمائید - منحصر است به طرح نمونه‌های بسیار مختصر و ناقصی از رفتار استثنائی فلان خان حاکم یا اشاره به عکس العمل ناگهانی و شدید ناصرالدینشاه در برابر تظلم چند ستم‌رسیدهٔ بخت‌برگشته.

این نمونه‌های مختصر و استثنائی نمی‌تواند آئینهٔ تمام‌نمایی نباشد از اوضاع اقتصادی و اجتماعی سالهای قبل از مشروطه. خاطرات رجال از قبیل ظهیرالدوله و اعتمادالسلطنه نیز چون سفرنامه‌های ناصرالدینشاه از معدودهٔ معاول درباری و روابط طبقات حاکمه تجاوز نمی‌کند و معرفت زندگی مردم و مشکلات اقتصادی و معنایی اجتماعی و رابطهٔ ایشان با هیأت حاکمه نمی‌تواند باشد.

خوانندگان این کتاب که غالباً در مراحل بعد از سی سالگی سیر می‌کنند، دوران کانون مترقی و مجلس رستاخیزی و جشنهای احمق‌پسند دوهزار و پانصد ساله و نمایشهای ابله‌فریب استاد یوم صد هزار نفری را به خاطر دارند و می‌دانند در آن روزگار نوشتن چه مشکل بود و دامنه حساسیت زمامداران لوکر مرشت به کجاها کشیده بود. و می‌دانند تحلیل مطالب کتابی چون تاریخ بیداری با چه دشواریهایی مصادف می‌گشت.

و من که ضمن خواندن و بازخواندن نمونه‌های چاپی کتاب، یادداشت‌های بسیاری فراهم کرده بودم بدین نیت که جوانان جوایای حقیقت را در استفاده از متن کتاب و کشف روابط نامرئی حوادث، مختصر معاونتی کرده باشم، حیران بودم که مطالب خود را با چه زبانی و در قالب چه تعبیراتی بنویسم تا منجر به ثوقیف کتاب نشود و حاصل دو سال خون‌دل خوردن با یک طغیان قلم بر باد نرود و خواننده را دست کم از مطالعه متن یادداشت‌های ناظم الاسلام محروم نسازد.

هدف پیشوایان مردم از ایجاد حکومت مشروطه پایان دادن به قدرت فردی بود و تسلط چهارانه سلبه‌های شخصی صاحب‌قدرت‌ان؛ و اشاره بدین مقوله در آن روزگار همان بود و به جرم تخطئه مقام سلطنت به زندان افتادن همان. آرزوی مشروطه‌خواهان این بود که بر سرتاسر این سرزمین پهن‌آور قانونی حکومت کند که احکامش در مورد شاه و گدا یکسان باشد و همه کسانی که در این محدوده جغرافیایی به نام ایرانی زندگی می‌کنند از همه امکانات اجتماعی و مواهب طبیعی بی‌کسان بهره‌مند گردند، اما در دپاری که شاه مشروطه‌اش با نطقی یک‌ساعته حزبی فراگیر بسازد و همه آزادگانی را که گردن همت بدین طوق لعنت نسیارند از همه مزایای اجتماعی محروم سازد، چگونه می‌توان به اهداف مشروطه‌خواهان اشاره کرد و تحقیقش را در شؤون اجتماعی زمان مورد بحث و تأمل قرار داد؟

به علت همین نقص تحقیقات و فقدان منابع است که بسیاری از معققان معاصر از کشف و توضیح ریشه‌های طغیان و قیام مردم به فرضیات غالباً یک‌جانبه‌ای متوسل شده‌اند. گروهی نهضت عدالت‌خواهی ملت را نتیجه برخورد سیاست روس و انگلیس می‌پنداشته‌اند، و جماعتی رقابت روحانیون متنفذ زمان راه، و دسته‌ای دیگر ضعف نفس و ناتوانی مظفرالدین‌شاه را، و عده‌ای تبلیغات سید جمال‌الدین اسدآبادی را، و از همه این فرضیات ساده‌لوحانه تر عبیده گروهی که کوشیده‌اند با چسباندن مارک انگلیسی بر پیشانی نهضت درخشان ملت ایران، تحقیق خود را پایان گرفته پندارند.

در ایامی که به تنظیم و چاپ تاریخ بیداری مشغول بودم، بدین نکته پی بردم که ریشه‌یابی نهضت مشروطیت جز با مطالعه دقیق در اوضاع اجتماعی عهد ناصرالدین‌شاه تقریباً ناممکن است، و در آرزوی یافتن اسناد مطمئن و روشن و بی‌غرضانه‌ای بودم. این آرزو چندی پیش با دستیابی بر مجموعه نقیسی برآورده شد. مجموعه‌ای از گزارش‌های بی‌برده و همه‌جانبه خضیه‌نویسان سفارت انگلیس در ولایات جنوبی ایران، مشتمل بر وقایع سی ساله از ۱۲۹۱ تا ۱۳۲۳ هجری قمری، واپرتهائی روز به روز و هفته به هفته از جزئیات احوال مردم و رفتار حکام و ستم متنفذان و... این مجموعه نقیسی با عنوان «وقایع اتفاقیه» به چاپ رسیده و مقارن با چاپ سوم تاریخ بیداری منتشر خواهد شد، ان‌شاء‌الله.

در آن سال بیش از ده بار به نیت نوشتن مقدمه قلم برداشتم و با تحریر چند صفحه‌ای و بازخواندنش، نویدوار و سرخویده به یاد داستان دماغ گنده آن پیرمرد در باره افتادم که نور چشمهای خاقان مغفور با هسته خرما هدف قرارش می‌دادند، و به یاد ماجرای شکایت پیرمرد به حضرت نفل‌اللهی و جواب زیرکانه یکی از شاهزاده‌ها که «تصدق خاک پای مبارکت کردم، ما هرگز قصد جسارت و آزار نداریم، اگر هسته خرما به دماغ پیرمرد می‌خورد، گناه ما نیست، گناه دماغ گنده اوست که هسته خرما را به هر طرف پرتاب می‌کنیم به دماغ او می‌خورد».

قرنهاست که قلم بدستان این سرزمین با چوین سرنوشت سیاهی دست به گریبان بوده‌اند و... گروه اندکی به خدمت قدرت مسلط کمر دناوت می‌بندند و یا مغلظه «الحق لمن غلب» به توجیه عمل ناروای خویش می‌پردازند و در صف چاکران درباری و مدحت‌فروشان و قاحت‌پیشه ارباب قدرت درمی‌آیند. گروه بسیاری با سکوت تلخ و مذاق آزار خویش در بی‌غولت عزلت می‌خزند و مهر خاموشی بر لب زده خون‌دل می‌خورند و در فراموشی جان می‌سپرند. بگذریم از آزادگان پروانه سرشتی که شعاع شمع آزادی چشم مصلحت‌پیشان را خیره کرده است و به حکم طبع تعالی پسند خود، مرگ را بر تحمل هوای آلوده محیط خفقان ترجیح می‌نهند و سرسبز را در کار زبان سرخ می‌کنند، و در ظلمات این سرزمین عجایب شهاب آسا لحظه‌ای خوش می‌درخشند، بی آنکه جلب توجهی از تخته‌بدان علائق کرده باشند. اینان از نوادر روزگارند و چون هر نادری، معدوم.

بگذریم. سخن از مقدمه نویسی بر تاریخ بیداری ایرانیان بود و مشکلات عهد اختناق. امسال که قرار است چاپ تازه‌ای از این کتاب منتشر شود، بار دیگر به هوای نوشتن افتادم و به سراغ یادداشتهای پراکنده رفتم...

اما در ریخا که بر اثر سالها خاموش نشستن سخن از یادم رفته بود و حال و مجالی باقی نمانده... نمی‌دانم به چه مناسبتی به یاد آئینه تمام‌نمای خودمان مرحوم ملا نصرالدین افتادم که معتقد بود نیرویش در جوانی و پیری تغییری نکرده است. و در پاسخ انکار و تعجب خلائق استدلال می‌کرد که «هاون سنگی گوشه حیاط را در دوره جوانی نمی‌توانستم از زمین بلند کنم، حالا هم که پیر شده‌ام نمی‌توانم. بنابراین تغییری در نیرویم حاصل نشده است». البته با این تفاوت مختصر که مخلص پانزده سال پیش حال نوشتن داشتم و مجالی نبود، اما امروز اگر هم مجالی باشد حالی نمانده است، و در بی‌حالی قلم بر کاغذ نهادن روده درازی کردن است و در دسر افزودن.

وانگهی تحولات بعد از انقلاب، اگر چشم عبرت‌آموز همه خلائق را نگشوده باشد یقین دارم در طبقه جوان و تحصیل‌کرده تأثیر عمیقی گذاشته است و طبع نکته‌سنج آنان را با تجزیه و تحلیل حوادث و نوشته‌ها و گفته‌ها آشناتر کرده است، و من که همه آرزویم از تجدید چاپ این کتاب آشنایی جوانان ایرانی است با سرگذشت غم‌انگیز تلاشهای اجداد خویش و کشف رمز ناکامیهای آنان در استقرار

حکومت عدل و قانون، به حکم ضرورت از بسط مقال و تحلیل وقایع آن روزگار درمی‌گذرم^۱ و این واجب عینی ملی را بر دوش همت جوانان نکته‌یاب صاحب ادراکی می‌نهم که مجموعه حاضر را در دست مطالعه دارند.

از ما که خسته ایم گذشته است هنگام کوشش است شما را

تهران، مرداد ۱۳۶۱

سعیدی سیرجانی

www.tabarestan.info
تبرستان

(۱) با اینهمه به عنوان «تخالی نبودن عریضه» امیدوارم خوانندگان نکته‌یاب یادداشتی را که سالها پیش بر آغاز بخش دوم این کتاب نوشته بودم و درین چاپ عیناً نقل شده است، در این روزگار بدقت بخوانند و در آن تأملی بسزا فرمایند.

پیش از خواندن تصحیح فرمایید

| صفحه | مطر | غلط | صحیح |
|------|-----|------------|------------|
| ۶ | ۵ | (۱۲۶۰) | (۱۲۴۳) |
| ۱۲ | ۴ | مجلس | مجلس |
| ۱۷ | ۱۰ | مهبوط رجال | مهبوط رجال |
| ۱۷ | ۱۸ | مکاتیب | مکاتیب |
| ۲۵ | ۱۴ | نافی | نافی |
| ۲۵ | ۲۳ | کلمة | کلمة |
| ۲۵ | ۲۹ | افکار | انکار |
| ۳۵ | ۱۴ | مصلوب | مصلوب |

یادداشت چاپ اول

مرحوم ناظم الاسلام کرمانی چنانکه در آغاز جلد اول تاریخ بیداری ایرانیان اشارت کرده است از شب سه‌شنبه دوم ذی‌حجه ۱۳۲۲ به ثبت دیده‌ها و شنیده‌هایی پرداخته است که به انقلاب ایران و بیداری ایرانیان مربوطشان می‌باشد است. این کرمانی نکته بین از فیض ارادتش به سید محمد طباطبائی روحانی مشروطه خواه صاحب نفوذ، و به برکت رابطه اش با آزادی خواهان و روشن اندیشگان آن زمان و به سائقه شوری که در آن روزگار کرمانیان زهر استبداد چشیده به طغیان گرائیده را در سر بود، به بسیاری از محافل و مجامعی که در آن ایام به نهان یا آشکارا برای تحصیل آزادی یاد دفاع از مشروطه تشکیل می‌شد راه داشت، مذاکرات حاضران مجلس را می‌شنید و به خاطر می‌سپرد و چون خلوتی و فراغی دست می‌داد مشروح گفتگوها را به مدد حافظه یادداشت می‌کرد و اغلب هم نظر خود را نسبت به هر سخنی یا گوینده ای صاف و بی‌پرده بدان یادداشت می‌افزود، بدین ثبت که تاریخ ده جلدی مفصلی از این یادداشتهای روزانه ترتیب دهد. اندکی بعد هوای نشر این یادداشتهای به سرش افتاد و چون چاپ کتابی مفصل با تنگدستی اوسازگار نبود، هر هفته قسمتی از این یادداشتهای را به صورت پاورقی در روزنامه کوکب دری که خود مدیر و ناشرش بود منتشر کرد. ظاهراً مردم آن روزگار بدین پاورقی‌ها آن مایه التفات کردند که فکر چاپ و نشر جزوه‌های مستقلی به عنوان «تاریخ بیداری ایرانیان» در ذهن مؤلف پا گرفت و اندکی بعد با نشر نخستین جزوه، این فکر عملی شد.

مرحوم ناظم الاسلام این جزوه‌های هفتگی را به شیوه چاپ سنگی در ۱۹ صفحه منتشر و به قیمت پنج ریال به خواستاران عرضه کرد، و برای آن که ذهن خوانندگان این یادداشتهای با وقایعی که پیش از ذی‌حجه ۱۳۲۲ در ایران رخ داده بود، و مایه بخش حوادث موضوع این یادداشتهای بود، آشنا شود هفده جزوه نخستین را به عنوان «مقدمه تاریخ بیداری ایرانیان» منتشر

کرده و در این جزوه ها گزارش گونه‌ای از امهات و قباچ چند سال اخیر فراهم آورد؛ از جمله واقعه امتیاز تنباکو، و گشته شدن ناصرالدین شاه و محاکمه میرزا رضای کرمانی و غیره؛ و نیز بدین منظور که خواننده تاریخ با بازیگران و قهرمانان انقلاب مشروطیت ایران بیشتر آشنا شود فصلی چند را به شرح حالی از ایشان اختصاص داد.

در مجلد حاضر که به عنوان بخش اول تاریخ بیداری ایرانیان منتشر می‌شود، آن مقدمه به انضمام سه جلد نخستین تاریخ یکجا چاپ و صحافی شده است. قسمت اعظم مطالب این بخش در زمان حیات مؤلف چاپ و منتشر شده است^۱، و یکبار هم به همت شادروان سید محمد هاشمی کرمانی در سال ۱۳۲۲ خورشیدی^۲. ما چاپ جدید این بخش را با استفاده از جزوه‌های چاپ سنگی و مقابله دقیق آن جزوات با نسخه‌ای که به خط مؤلف در اختیار داشتیم انجام دادیم، و تنها تغییری که در ترکیب کتاب داده‌ایم اینست که شرح حال تنی چند از رجال عهد انقلاب را که در چاپ اول به صورت پاورقی در ذیل صفحات جلد اول ثبت شده بود از آنجا برداشتیم و در پایان «مقدمه» گذاشتیم و دلیلش این که مؤلف پس از چاپ و نشر جزوه‌های مقدمه تاریخ بیداری - که قسمت اعظم آن به شرح حال رجال عصر انقلاب اختصاص دارد - و مقادیر شروع چاپ جزوه‌های مربوط به جلد اول تاریخ، متوجه می‌شود که گزارش حال تنی چند از سران مشروطه از قلم افتاده است. چون مقدمه کتاب چاپ و منتشر شده بود، ناچار ترجمه احوال اینان را به صورت پاورقی در نیمه دوم صفحاتی که به چاپ متن تاریخ اختصاص داشت چاپ کرد. در چاپ دومی هم که سال‌ها بعد به همت مرحوم هاشمی کرمانی از مقدمه و بخش اول تاریخ انجام گرفت این ترکیب به همان صورت چاپ اول حفظ شد، بی آنکه ضرورتی این وضع غیرعادی را ایجاد کرده باشد. ما که نشر دوره کامل این تاریخ را پیشنهاد خاطر کرده بودیم این پاورقی‌ها را با عنوان مستقل «ترجمه حالی از بعض رجال معاصر مؤلف» در پایان «مقدمه» از صفحه ۱۹۵ تا ۲۲۲ کتاب حاضر جای دادیم.

۱- تا آنجا که دیده‌ایم جمعاً ۵۵ جزوه ۱۶ صفحه‌ای است که نشر آن از اوایل سال ۱۳۲۸ هجری قمری شروع شده است و تا تاریخ انتشار جزوه ۴۹ (جزو اول از کتاب سوم) جمادی‌الاولی سنه ۱۳۳۰ است.

۲- مقدمه‌ای را که مرحوم سید محمد هاشمی کرمانی در شرح حال مؤلف در آن چاپ آورده بود عیناً بر صدر همین بخش نهادیم که هم خوانندگان بسا نویسنده تاریخ بیشتر آشنا شوند و هم ذکر خیری شده باشد از همشهری دانشمندان و فضل تقدمش در این کار خیر.

تاریخ بیداری ایرانیان در چاپ حاضر مشتمل بر دو بخش است.

بخش اول مقدمه و جلد‌های اول و دوم و سوم متن تاریخ را در بر گرفته است و بخش دوم اختصاص به جلد‌های پنجم و ششم یافته. چاپ بخش اول کتاب مشکل دست و پاگیری نبود، اما برای تدوین و چاپ بخش دوم آنچه در اختیار داشتیم يك مشت یادداشت‌های روزانه و پراکنده بود، اغلب مشوش و خط خورده و ناخوانا، روی کاغذهای جوراجور، با قلم‌های رنگارنگ، و افتادگی‌های بسیار، این یادداشت‌های روزانه در حالات گوناگون نوشته شده بود و چنانکه خواهید دید شامل اشاراتی است به زندگی خصوصی مؤلف و اظهار نظرهای تند و احياناً ضد و نقیضی نسبت به اشخاص. مسلم است اگر شخص مؤلف زنده می‌بود و مطالب این بخش را برای چاپ آماده می‌کرد، بسا عبارات و صحنه‌ها و صفحه‌ها که حذف می‌شده و بسا جمله‌ها که تغییر می‌کرد.

ولی مادر چاپ این بخش بخلاف میل و سلیقه مؤلف رفتار کردیم و جز این هم چاره‌ای نداشتیم. هر چه نوشته بود، خوب و بد، تند و ملایم، چاپ کردیم و تفصیل این شیوه را در یادداشت آغاز همان مجلد نوشتیم.

انگیزه ما در نشر متن کامل این کتاب دو نکته بود: نخست، تجدید چاپ و بخصوص نشر قسمت‌های منتشر نشده این تاریخ که به تصدیق اهل فن بی‌غرضانه‌ترین و مطمئن‌ترین منبعی است برای کسانی که می‌خواهند در علل و حوادث انقلاب مشروطه ایران و وقایع آن روزگاران مطالعه کنند، مؤلف این کتاب نه چنان در متن حوادث بوده است که غرض‌ها چشم‌دلش را کور کنند و ترس از رسوائی‌ها یا آرزوی جاه و منصب او را به توجیه واقعات و تحریف حقایق کشاند؛ نه چنان سطحی و بی‌خبر بوده و دستی از دور بر آتش داشته است که تماشاگر رجز خوان حوادث باشد. با مطالعه بخش دوم این تاریخ خواننده نکته‌سنج و روحيات نویسنده را خود به روشنی درك خواهد کرد و بی‌بدین واقعیت خواهد برد.

نکته دوم بیان سهم همشهریان من است در انقلاب مشروطه ایران، با توجه به بی‌نعمی آنان در «به مشروطه رسیدن‌ها». تا کون سهم تبریزی‌ها و

۱ - این نکته وقتی بر من مسلم شد که مشغول چاپ مقدمه و بخش اول این کتاب بودم و به اختلاف بارز صفحاتی که به خط مؤلف و در حکم «پوش‌نویس» مطالب بود با صفحاتی که زیر نظر شخص او چاپ و منتشر شده است، پی بردم.

۲ - این صفت در مورد بخش دوم - که برای نخستین بار چاپ می‌شود - کاملاً صادق است و ما بتفصیل در مقدمه همان مجلد بدین نکته اشاره کرده‌ایم.

اصفهان‌ها و گیلانی‌ها به‌همت همشهریان‌شان - که از بهلای درویش مسلکی و گذشت تنبلانه کرمانی‌ها در امان بودند - در انقلاب ایران روشن شده و «آگراندیسمان» هم. حال آنکه مردم کرمان به فکر و قلم و قدم در راه تحقق این نهضت تلاش کردند، تلاشی پراثر و تند و سربرباد ده؛ اما چون پس از استقرار نظام جدید کسی از ایشاق به منصبی نرسید اهل قلم و تاریخ نویسان هم - که باری از «اینای روزگار» اند - تن به زحمت بی‌مزد و منت ندادند.

در پایان این یادداشت از خوانندگان گرامی استدعا آنکه لغزشهای ما را در کار تصحیح این تاریخ نادیده نگیرند و تذکر دهند تا در چاپ بعد جبران کنیم، و از دوستان و معاصران ناظم الاسلام تقاضا اینکه اگر از یادداشتهای آن مرحوم و از صفحات پراکنده این تاریخ چیزی در دست دارند یاد رجائی - سراغ دارند نعمت راهنمایی از ما دریغ ندارند.

علی اکبر سعیدی سیرجانی

بهار ۱۳۴۶

www.tabarestan.info
تبرستان

۱ - این نکته عجیب محل تأمل و شاید تحقیق است که استان پهناور کرمان با مردمی که هوش و استعدادشان مورد اتفاق جامعه شناسان است در کما اینتهای متعدد دوره مشروطه رئیس الوزرا که هیچ، حتی یک وزیر هم نداشته است. این ایالت عظیم هنوز یک استان نامرعی به خود ندیده است، و نود درصد کسانی که از طرف مردم کرمان عنوان نمایندگی در شورا و سنا داشته‌اند کرمانی نبوده‌اند و شهرها - سیرجان - در ۲۳ دوره قانون گذاری یک دوره هم نمایندگی نداشت. است. اگر در این نکته تردیدی داشتید به جزوه «فرماندهان کرمان» مراجعه فرمائید.

توضیح

در تجدید چاپ مقدمه و بخش اول تاریخ بیداری ایرانیان ، هر جا به ضبط غلط کلمه‌ای یا جمله ناقص برخوردیم ، اگر محصول اشتباه حروفچین چاپخانه در چاپ دوم کتاب بود ، آن را از روی چاپ اول کتاب و نیز نسخه‌ای که به خط مؤلف در اختیار داشتیم تصحیح کردیم و صورت صحیح را در متن گذاشتیم بی آنکه در باورقی متعرض این نکته شویم . اما از تصحیح کلمات نادرستی که در نسخه خط مؤلف و چاپ اول هم وجود داشت تن باز زدیم که رعایت امانت کرده باشیم - و گرچه در پایان چاپ کتاب از این مایه وسواس پشیمان شدیم - این اغلاط بسیار معدود است و خواننده خود درمی‌یابد و حاجتی به ذکر در حاشیه نیست ، از آن جمله است کلمه «مزام» در صفحه ۶۴ سطر ۲۹ بجای «مزامی» یا «مزام» ، و دو کلمه «نا» و «ساد» در سطر ۷ صفحه ۱۸۸ بجای «ناو» و «ساو» ، و کلمه «از» در همین صفحه سطر ۲۰ در مصراع « زدارو کنند از چه جانها ستوه » بجای «ار» و کلمه «خورد کردن» در سطر ۲۴ صفحه ۲۲۹ بجای «خرود کردن» ، و «بیدادگری» در سطر ۱۷ صفحه ۱۸۳ بجای «بیداد کردن» ، و «آواره گیها» و «مرده گمان» و «سوموار» در صفحه ۱۷۷ و «آذر کتب» در صفحه ۱۸۶ که ضبط درست آنها بر همه آشکار است و نیز کلمه «ماسور» در سطر ۸ صفحه ۲۰۰ بجای «ماتور» ، با این همه فهرستی از این اغلاط و نیز چند کلمه‌ای که در چاپ حاضر غلط چاپ شده بود ترتیب دادیم و به آخر کتاب افزودیم .

اما در مورد لغات فرنگی ، ضبط بسیاری از این کلمات با آنچه که امروز می‌گوئیم و می‌نویسیم بکلی متفاوت است . باید بدین نکته توجه داشت روزی که مرحوم ناظم الاسلام

بی‌آشنائی با زبانهای اروپائی . این کلمات را از زبان این و آن می‌شنید و در تشریح و بکار می‌برد؛ با امروز اوضاع و احوال از زمین تا آسمان تفاوت دارد. در آن روزگار فرنگی رفتگان و فرنگی خوانندگان محدود بودند . مردم آن دور و زمان مرض فضل فروشی خود را هنوز به سنت نا مبارک پیشین با آوردن ترکیبات و عبارات غلیظ عربی تسکین می‌دادند. تازه و بای فرنگی بازی آغاز شده بود . خط لاتین به چشم درس‌خوانندگان بیگانه بود . عده‌ای مانند مؤلف تاریخ بیداری ، از زبان جعفرخان‌های وطنی کلمات تازده‌ای چون کنسی توسیون و پارلمان و غیره می‌شنیدند و آنها را بهمان صورتی که شنیده بودند یا نزدیک بدان به کار می‌بردند تا از پیشندان تجد واپس نمانند . این که فرنگی رفتگان کلمات فرنگی را غلط تلفظ می‌کردند ، با این مشتری‌های دست دوم به علت ناآشنائی با القای لاتین ، غلط ضبط می‌کردند ، یا آن روز هم چون زمان ما تلفظ های فرانسوی و انگلیسی و روسی درهم آمیخته بود . مستلزم بحث و تحقیق دیگری است که برعهده دیگران است. بنابراین اگر در مجلدات سه‌گانه تاریخ بیداری ایرانیان به کلماتی چون، مونس ارتیزان ، کنسی توسیون ، ژادفر برخوردید ، ما را سرزنش نکنید که چرا صورت درست این لغات را چاپ نکرده‌ایم. این را به عمد کردیم و قسمتان تنها پرهیز از حاشیه نویسی نبود، می‌خواستیم برای کسانی که در مباحث زبان شناسی و تاریخ زبان تحقیق می‌کنند منبع مطمئنی باقی گذاشته باشیم . بدین واقعیت نیز توجه داشتیم که دریافت صورت صحیح این کلمات ، امروز برای همه کسانی که سواد کمی دارند میسر است، چه رسد به کسانی که تاریخ بیداری می‌خوانند .

در مورد ضبط اسم و لقب اشخاص هم گاهی مؤلف دچار اشتباه شده است مثلاً فارابی در سطر ۷ صفحه ۵۵۷ (بخش اول)، ریشیلو در سطر ۱۰ صفحه ۶۷ ، عبدالعظیم در سطر ۵ صفحه ۱۱۲ کتاب حاضر . این موارد بسیار کم و نادر است و ما صورت‌های را که در نسخه دستنویس مؤلف به سراجت و وضوح وجود داشت عیناً در این چاپ نقل کردیم .

شرح حال ناظم الاسلام کرمانی

محمد ملقب به ناظم الاسلام ، پسر علی (۱) کرمانی الاصل ، از فضلا و مؤلفین معروف کرمان است که در نیمه آخر قرن سیزدهم هجری قمری در کرمان متولد گردید . مقدمات پارسی و علوم ادبی عربی و فقه و اصول را در نزد اساتید و مدرّسین کرمانی به پایان رسانید . برای تکمیل تحصیلات به تهران مسافرت کرد ؛ سالی چند در آن شهر به تالیف و تصنیف و تدریس گذرانید ، افزون از ده مجلد کتاب بزرگ و کوچک از خود به یادگار گذارد ، و آنگاه به کرمان برگشت ، و سالی چند در دادگستری به شغل قضا مشغول بود تا در آخر ماه سفر ۱۳۳۷ قمری هجری مطابق با ابان ۱۲۹۷ خورشیدی در مرض عام انفلوانزا در پنجاه و هفت سالگی در گذشت ، و در مقبره سید علویه در کرمان مدفون گردید (۲) .

پس از این معرفی مختصر ، بطور تفصیل به شرح حال ناظم الاسلام کرمانی در سه قسمت می پردازیم : ۱ - زندگانی وی در کرمان . ۲ - مسافرت و اقامت چند ساله وی در تهران . ۳ - برگشت او به کرمان .

۱- زندگانی ناظم الاسلام در کرمان

در هزار و دو بیست و هشتاد قمری هجری (مطابق با ۱۲۴۲ خورشیدی هجری) میرزا محمد که بعدها ملقب به ناظم الاسلام شد ، در شهر کرمان پا به عرصه وجود گذاشت و از هفت

۱ - پدر ناظم الاسلام از اهل علم نبوده است.

۲ - نگارنده در ایراد شرح حال مؤلف بطور اختصار قبل از پرداختن به شرح حال وی بطور تفصیل در اینجا طبق روشی که در تالیف کرمانیان نامی داشته جاری گردید که معمولاً نخست بطور خلاصه صاحب ترجمه را معرفی و آنگاه از قدیمترین اسناد نزدیک به زمان وی شرح حال او را استخراج می کرده و می نگاشته .

سالگی به تحصیل خواندن و نوشتن پارسی و سپس مقدمات عربی طبق معمول عصر پرداخت . چون شوقی کامل به تحصیل داشت در بیست سالگی از تحصیل صرف و نحو و حساب (در حدود معمول زمان) و منطق و هیئت قدیم فراغت حاصل کرد ، و قادر بود که این چند علم را تدریس کند . در نزد میرزا عبدالحسین بردسیری (میرزا آقاخان کرمانی معروف نویسنده انقلابی و مقتول در راه حریت) شروع به تحصیل منطق و شرح اشارات کرد؛ فقه و اصول را در نزد مرحوم حاج شیخ ابوجعفر مجتهد پسر مرحوم حاج آقا احمد احمدی کرمانی رحمه الله علیهما، تحصیل می نمود و در حوزه درس آن مرحوم مورد توجه و اکرام استاد خود بود، به بعضی اخوان کوچک استاد و دیگر طلاب نیز درس می داد . در بیست و هشت سالگی هوای مسافرت اصفهان و تهران برای تکمیل تحصیلات به سرش افتاد . با استعنازه از استاد اخیر خود عزم را جزم بر مسافرت کرد؛ اما وصیت استاد به وی این بود که اگر بتواند به عتبات عالیات و به سامراء که در آن روز به واسطه وجود مرحوم حاج میرزا حسن شیرازی اعلی الله درجته مرکز علم شایسته شناخته شده بود سفر کند . اما تقدیر وی را از کرمان به تهران انداخت . به قول او و بالاخره در محرم ۱۳۰۹ قمری از شهر کرمان هجرت کرده چون میل داشتم قدری هم تحصیل حکمت الهی کرده باشم به تهران آمدم ، (۱)

۲ - ناظم الاسلام کرمانی در تهران

به قول وی از کرمان به تهران آمد ، چون شوق تحصیل حکمت الهی داشت به درس میرزای جلوه معروف در تهران حاضر شد ولی در آن حوزه توفیق استفاده زیاد حاصل نکرد ، و استفاده کامل در حوزه درس مرحوم سید شهاب الدین شیرازی بهره وی گردید . (به عقیده نگارنده ناظم الاسلام هیچگاه در حکمت نه تبحر بلکه اطلاع کامل و کافی هم حاصل نکرد و بهمان علوم مقدماتی و ادبی و اصول و فقه در حدود معال و شرایع که درس می داد شناخته شده بود) .

در حوزه درس مرحوم حاج میرزا حسن آشتیانی و مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی نیز حاضر می شد و به قول وی از آن دو بزرگوار فواید کثلی برد .

چندی که از ورود وی به تهران گذشت موضوع رژی و تنباکو پیش آمد و در همه کشور شوری برپا کرد . صاحب ترجمه هم در آن واقعه جزو طلاب و مدرسین فاضلی بوده که شوری در سر داشته و در تمقیب آن قضیه پس از سالی چند جزو طلاب و گویندگانی می شود که دم از تجدید خواهی می زده اند . بر ما بدیهی است که چند چیز موجب مجاهده ناظم الاسلام در راه

۱ - باید دانست که در آن موقع محصلین روشنفکر حکمت و معقول غالباً به دیده تحقیر به طلاب فقه و اصول و منقول می نگریستند، از این جهت طلاب خوش ذوق منقول برای رهایی از این حال ، مدتی از وقت خود را صرف معقول نیز می کردند .

آزادی بوده که اهم آن از این قرار است :

اول - ذوق فطری و شور درونی که بالفطره حرارتی در نهاد داشت خاصه که با یاد آوردن ستمهای سرسلسله قاجار به کرمان، و ادامه ستم در اعصار بعد در آن مرز و بوم، آن آتش را در درون مشتعل تر می کرد .

دوم - معاشرت وی در کرمان با میرزا آقاخان کرمانی معروف، خاصه که وی را به دیده استادی می نگریت و سخنان هر استادی طبعاً در شاگرد اثر مخصوص دارد .

سوم - معاشرت وی در تهران با مجتهدین خوش ذوق و مخالف با استبداد، و مطالعه و تتبع وی در آثار قلمی منادبان حریت، و پیروی از اساتید همشهری خود، امثال میرزا آقاخان و میرزا احمد مشرف کرمانی (۱) و شیخ احمد روحی در راه قانون خواهی .

گذشته از این موجبات و علل دیگر شاید اهانت های چند ساله ای که کرمانیان مقیم تهران پس از قتل ناصرالدین شاه تحمل کردند در بیدار کردن حس آزادیخواهی صاحب تاریخ بیداری ایرانیان نیز بی تأثیر نبوده که سالها کرمانیان می بایستی از نسبت کرمانی بودن گریزان باشند تا به اصطلاح آن زمان در ردیف ابن ملجم ثانی میرزا رضای کرمانی محسوب نگردند، و از انواع بلیات مصون بمانند . (آن اهانت ها به اندازه ای طاقت فرسا بود که بعضی از معروفین کرمان در تهران بکلی نام کرمانی بودن را از خود برداشتند) .

پس از ایراد این قسمت که در حکم معترضه بود خوانندگان را متوجه می سازیم که مؤلف چند سالی را پس از قتل ناصرالدین شاه به تحصیل، و ضمناً تدریس و معاشرت با آزادیخواهان - که بسیار تا بسیار مخفی و با تقیه می زیستند - گذرانید تا به حوزه درس مرحوم میرزا سید محمد طباطبائی معروف راه یافت و با فرزندان آن مرحوم خاصه دوست بزرگوار ما جناب آقای سید محمد صادق طباطبائی آزادیخواه پاک و پاکباز رئیس محترم مجلس شورای ملی در دوره چهاردهم قانونگذاری آشنایی پیدا کرد و از این موقع عنوان دیگر در حریت طلبی و فرهنگ قدیم و جدید حاصل کرد (۲) .

آغاز آشنایی وی با آن خانواده شریف از آمدن و رفتن به مدرسه حاج رجبعلی در محله سنگلج تهران بود . در آن مدرسه شاگردانی داشت که به آنان ادبیات درس می داد و ضمناً به درس مرحوم سید محمد طباطبائی اعلی الله درجهت نیز راه یافت . آن مرحوم همه روزه درس

۱ - شخص نامبرده یکی از آزادیخواهان ثابت قدم و بسیار فاضل و صریح الذهن بود که سالها در زندان انبارشاهی بسربرد و تاکنون هم در ایران مجبور القدر مانده - برای اطلاع کامل بر حال وی، باید به کتاب «کرمانیان نامی» تألیف هاشمی مراجعه کرد .

۲ - باید دانست که پس از قسمتی که نکاتشیم که مؤلف به حوزه درس مرحومین شیخ هادی و آشتیانی رفت دیگر از نگارش شخص وی راجع به حالاتش سند صریحی نداشتیم - باقی مطالب یا مستفاد از گفتار جناب آقای سید محمد صادق طباطبائی است و یا استنباط و مشهودات نگارنده در صورت مقرون به حقیقت خواهد بود .

فقه و اصولی داشت و عصرهای پنجشنبه هم درسی از حکمت می گفت و میرزا محمد کرمانی که بعدها ملقب به ناظم الاسلام شد در مجلس درس حاضر می شد و رفته رفته در آن حوزه موقعی یافت ، تا آنکه که مدرسه اسلام تأسیس گردید که از باب مقدمه باید دانست که در آن موقع یعنی سالهای اول سلطنت مظفرالدین شاه مستبدین بی نهایت مخالف با مدارس و دروس جدید بودند و اهل منبر را وادار می کردند تا تبلیغات عجیب و غریب علیه علوم جدید بکنند. این موضوع در ۱۳۱۷ قمری هجری در شاه عبدالعظیم در حضور مرحوم میرزا سید محمد طباطبائی طرح شد و گفته شد که علاج چیست که مستبدین و مخالفین اصلاحات تا این حدود نتوانند مردمان را از معارف جدید معروض کنند ؟ در آن جلسه آقای سید محمد صادق طباطبائی متناهی بطول بقاءه پیشنهاد کردند که علاج این است که از طرف مجتهدین خاصه شخص آقای طباطبائی اقدام به تأسیس مدرسه ای بشود . مرحوم آیت الله طباطبائی که همواره گفتار این فرزند را محترم می شمرد ، چون او را شناخته بود که از غرض شخصی دور است ، فوراً پیشنهاد وی را نسبت به تأسیس مدرسه تصویب کرد و اجازه این امر را داد و در نتیجه آن جلسه به مساعی آقای سید محمد صادق و در سایه حمایت پدر بزرگوارش ، مدرسه اسلام تأسیس یافت. عنوان ریاست مدرسه را آقای سید محمد صادق طباطبائی داشتند و مدیری آن در اول با میرزا سید حسن خان بود که از تحصیل کردگان جدید محسوب می گردید و با آقای سید محمد صادق مزبور هم نسبتی داشت . این مرد با آنکه دارای فضل و علم بود بخوبی از عهده اداره امور مدرسه بر نیامد یا ذوق وی با آن امر توافق نداشت ؛ لذا ناظم الاسلام را به مدرسه دعوت و امر نظم مدرسه و بعض دروس را به عهده وی واگذار کردند . او هم چون ناظم مدرسه گردید تا حدی ابراز لیاقت کرد و امور را اداره نمود و تمام کارهایی را که به عهده سید حسن خان بود قبضه کرد و ضمناً به تألیف و تصنیف می پرداخت ، خاصه تألیفاتی که تناسب با محیط مدرسه و تدریس در آن داشت (از قبیل شمس التصاریف که تحت نظر وی به نام برادرش مرحوم میرزا هدایت الله شمس الحکماء کرمانی تألیف و چاپ نمود و سالها جزو کتب مدارس در همه ایران بود و نیز شمس اللغات و غیر آن) .

در عین حال به تدریس علوم ادبی عربی که بالاتر از حدود تحصیلی محصلین مدرسه اسلام بود می پرداخت . از آقای سید محمد صادق طباطبائی شنیدم که گفتند همین رئیس مدرسه بودم و در همان حال در نزد ناظم الاسلام درس مطول می خواندم ، در همان اوقات که مدرسه اسلام شهرت و اهمیتی یافت و مورد توجه رجال دولت گردید و مخصوصاً اتابیک میرزا علی اصغر خان بدان متوجه شد ، آقای آقا سید محمد صادق طباطبائی لقب ناظم الاسلام را برای میرزا محمد کرمانی (گویا به مناسبت ناظم مدرسه اسلام بودن) رسمی کردند و فرمان آن را اتابیک صدر اعظم وقت صادر نمودند . چنان بر می آید که اتابیک به همین سبب با ناظم الاسلام کرمانی آشنایی حاصل کرد و در همین اوقات یا به خواهش وی ، و یا برای توجه و جلب او

ناظم الاسلام اقدام به ترجمهٔ پارسی مقامات حریری نموده باشد، در این تردید نیست که میرزا علی اصغر خان اتابیک دستور داد که متن مقامات حریری به خط نسخ ممتاز و ترجمهٔ آن به خط نستعلیق ریز و خوب در زیر عبارات عربی با مرکب چاپ روی کاغذی مناسب برای برگرداندن روی سنگ چاپ، تحت نظر ناظم الاسلام مترجم مقامات نوشته و آماده شود و این کار انجام یافت (۱) اما توفیق چاپ آن حاصل نگردید.

یکی دیگر از تألیفات ناظم الاسلام که نگارنده بر آن اطلاع دارد کتابی است در عیالیم ظهور حضرت بقیة الله (ص) که معروف به عیالیم الظهور است و به چاپ هم رسیده، ولی اطلاع دقیقی از سال تألیف و تاریخ چاپ آن نداشت که صریحاً بنگارد.

با نزدیک شدن زمان مشروطیت و بلندشدن زعمهٔ قانون خواهی و عدالت طلبی و آزادی و درآمدن ناظم الاسلام به محافل طلاب پر شور قانون طلب، توجهش رفته رفته از مدرسه و تدریس و تألیف برداشته شد و به سیاست و تشکیل انجمنهای سری و تأسیس روزنامه و نشر مقالات پرداخت. چنانکه همقدم فرهنگی وی آقای طباطبائی هم چون به امور سیاسی پرداختند و سپس وکیل شدند نتوانستند به کار ریاست مدرسهٔ اسلام و رسیدگی به امور آن بپردازند و ادارهٔ امور مدرسه به عموی ایشان مرحوم سید اسدالله طباطبائی واگذار گردید و ناظم الاسلام نتوانست بعد از رفتن آقای سید محمد صادق از مدرسه، با رئیس جدید که عم و پدربزرگ رئیس سابق بود بسازد، یعنی آن رفاقت حقیقی و حسن تفاهمی که با جناب آقای طباطبائی داشت دیگر با رئیس جدید وجود نداشت. ازینرو کار مدرسهٔ اسلام را ترك، و سالی چند را صرف تألیف تاریخ بیداری کرد. چنان برمی آید که در استبداد سفیر گرفتار مضیقهٔ مالی بوده و چون در این موقع دارای زن و فرزند هم شده بود برایش سخت گذشته. (ناظم الاسلام بعد از سال ۱۳۴۰ قمری هجری اذحال تجرد در تهران خارج شد و پس از یکی دو سال دارای پسری شد به نام علی که میرزا علی ناظم زادهٔ شاعری باشد که در ۱۳۶۲ قمری هجری در کرمان وفات کرد) می توان گفت در حوادث مقدماتی مشروطه و وقایع حاصله از آن ناظم الاسلام نه مانند بعض همقدمانش به وکالت و مقاماتی رسید و نه مانند عدهٔ دیگر گرفتار مشقات و بلیات و شکنجه و حبس گردید. گویا بگانه نتیجه ای که از سالها مجاهدت و کوشش برد همان نمایندگی مجلس برادرش میرزا هدایت الله شمس الحکماء بود که آنهم در دورهٔ اول فقط عنوانی بود لا غیر.

۱- نگارنده اوراق استنساخ شده و ممتاز را در نزد ناظم الاسلام دیدم و چون خود مقامات حریری را در نزد پدرم (مرحوم آقای حاج سید باقر تبریزی) درس خوانده بودم و موارد مشکل آنرا می دانستم در آن اوراق به چند مورد مشکل مخصوصاً مراجعه کردم و دیدم ناظم الاسلام آن موارد را درست ترجمه کرده از اینرو می توان گفت که روی آن رُحمتی کشیده بوده و فقدان آن نسخه قابل تأسف است.

چندی که از استقرار مشروطیت گذشت و ناظم الاسلام را به واسطه بالا رفتن سن و گرفتاری پای بند عیال حال مجاهده و تلاش برای زندگانی در تهران نماید ، یکباره میل برگشت به وطن مألوف را در خود یافت و عزم خود را جزم کرد که بقیه عمر را در کرمان بگذراند ، به تکلیف دوستان قدیمی و همقدمان صمیمی شغل قضاء در دادگستری (عدلیه آن روز) کرمان را قبول کرد و با چندتن از محترمین کرمان که در تهران بودند در حدود سال ۱۳۳۰ قمری (گویا یکی دو سال بعد از سال سی قمری) بکلی از مرکز قطع علاقه کرد و با عایله روانه کرمان گردید ؛ و آنگاه طرق و شوارع مشوش و هیچ راهی از دزدان و راهزنان درامان نبود و علاوه برای مسافرت وسیله و مرکوبی جز همان وسایل و مراکب قدیم نبود طی مراحل بسیار و راهی دور و دراز از تهران تا کرمان با چنان وسایل و بیم دزد بسیار متعسر بود و حقیقت السفر قطعه من السفر را هر آن مجسم و معقل می نمود ، ناظم الاسلام و قافله کرمانیان بیشتر طول مسافت را طی کردند و از راهزنان حول و حوش کاشان و اصفهان جان سلامت بردند ولی در اول خاک کرمان و آخر خاک یزد نزدیک قلعه شمش گرفتار دزدان فارسی گردیدند و مختصر اموال ایشان را راهزنان بردند .

چنین به خاطر دارم که از وی شنیدیم گفت : در آن حال تمام هم من مصروف به حفظ اوراقی که نوشته بودم بود و آن اوراق در دستمال یا جعبه (تردید از نگارنده است) کوچکی بود و از دزدان خواهر کردم که فقط آن اوراق بسته کاغذ را بمن واگذارند در اول خیال کردند که آن بسته اسکناس است و چون اوراق را به ایشان نشان دادم راضی شدند که آن را به من واگذارند (بر نگارنده معلوم نشد که در آن گرفتاری باز اوراقی از تاریخ بیداری از قسمت های چاپ نشده از میان رفته یا پس از آن) بهر حال ، بدانحال ، ناظم الاسلام پس از يك سفر بسیار طولانی (افزون از بیست سال) به کرمان وارد شد .

۳ - ناظم الاسلام در کرمان

چون به کرمان وارد شد بلافاصله در دادگستری (محکمه استیناف) به کار قضا مشغول گردید . در آن وقت عدلیه کرمان مانند دادگستریهای دیگر دارای بودجه مقرر و مرتبی نبود و از اکثر ادارات و محاکم حقوقی و دادگستری از حیث بی حقوقی مختل تر بود ، و به همین ملاحظه و روی احتیاج کمتر قاضی و عضو محکمه و دادگاهی می توانست دامن خود را پاک نگهدارد و از هدیه و رشوه مصون ماند ، و عامل مهم تضييع قضات و انحراف آنان از راه راست و نیز آلودگی اعضاء دفتری در کرمان غالباً بعض و کلای عدلیه در آن زمان بودند که قبلاً بر در خانه مجتهدینی که محاکمه می کردند ؛ محرری اسناد و وکالت اشتغال داشتند و در این موقع عنوان وکالت عدلیه بر خود گذاشته و همان اعمال سابق قدیم را به عدلیه جدید کشیده بودند و به زور هدیه و رشوه های شبانه از قضات به نفع موکلین

خود حکم صادر می کردند .

در چنین موقعی ناظم الاسلام دزد زده و تهیدست در چنان عدلیه‌ای به قضا اشتغال ورزید و با آنکه کمال احتیاج را داشت و حقوقی مقرر هم عاید وی نمی شد و ابواب همه گونه استفاده برای او و بهروی وی باز بود ، معذک از اکثر قضات پاکتر و تمیزتر ماند و بد از بوته امتحان بر نیامد ، و این سیانت نفس در چنان اوضاع و احوالی خالی از اهمیت نبود . بی مناسبت نیست که به تشریح روحیه وی در این بازگشت به وطن اصلی نیز بپردازیم ، ناظم الاسلام در این برگشت به وطن اصلی خود کرمان ، میرزا محمد و ناظم الاسلام اول یعنی قبل از مسافرت نبود . در اول با يك عقاید تعصب آمیز و يك فكر محدود از کرمان رفته بود و در این موقع با اخلاق و افکار تعدیل شده برگشته بود .

محیط تهران و ورود در دسته آزادیخواهان و اطلاع از دنیای وسیعتر اخلاقی او را تصفیه و سطح فکر او را بالا برده و جامعه‌های ضخیم تعصب‌های بی مورد را از روح وی انتزاع کرده بود و چون معتقدات و مکتوبات قلبیه خود را اظهار می کرد گاهی گفتارش در پیش عامه متهمک در تعصبات محلی غریب می نمود .

در این بازگشت نخست مجتهدین کرمان را با بعض امور از قبیل سحر خیزی و قید به نماز صبح در اول وقت و مقید بودن به ظواهر شرع مقدس و حکم ندادن مخصوصاً حکم ناحق بیازمود و معدودی که از امتحان وی خالص بیرون آمدند در نظرش خوب جلوه کردند و در این پیش آمده به افرادی خوش بین گردید که شاید قبلاً روی عادت به آن اشخاص خوش بین نبود ، و این تغییر عقیده یا شوش بینی را هم درباره آن عده در دل نگاه نداشت و صریحاً بیان می کرد ، و البته آنگونه اظهارات بر طبع دیگر مجتهدین خاصه مخالفین آن عده که مورد پسند ناظم الاسلام واقع شده بودند زیاد هموار نبود (۱) مخصوصاً سالی ده روز مجلسی ذکر مصیبتی در منزل خود تشکیل می داد و در آخر مجلس پس از اهل منبر ، خود یکساعت یا يك ساعت و نیم بالای منبر صحبت و وعظی آمیخته به انتقاد می کرد ، و آنچه را که در این بازگشت در کرمان دیده بود می گفت و از باب عیام و یا بعض مجتهدین غیر منقذی را سخت مورد حمله قرار می داد . اینهم مزید بر موضوع گذشته ، یعنی بدبینی جماعتی بدو می گردید . سرانجام ناظم الاسلام شخصی شد که نه عوام متشرع (باصطلاح کرمان بسلا سرها) او را قبول داشتند و نه عامه شیخیه روی سابقه و گذشته . زیرا که افکارش از حدود پندارهای عوام دو طایفه خارج شده بود ، ولی خواص بی غرض او را روی بی غرضی و حقیقت گویی

۱ - چون هنوز در کرمان موطن و مولد نگارنده و ناظم الاسلام تعصبات چندی وجود دارد نگارنده از شرح بیانات ناظم الاسلام و تمجید او از افراد و تصریح به نام آن اشخاص خودداری کرد خاصه که وی و کسانی که از ایشان انتقاد و یا به ایشان اظهار اعتقاد می کرد همه از این گیتی رخت بر بسته اند و رحمة الله ممشرالماضین .

می‌پسندیدند و می‌ستودند و بهترین ثناها هم آن است که بر زبان اشخاص بی‌غرض و شرافتمند جاری گردد. در سال آخر زندگانی وی کوئی بیانش مؤثرتر شده بود. نگارنده را خوب بخاطر است که در محرم و یا صفر سال ۱۳۳۷ قمری، که آخرین سال زندگانی ناظم الاسلام بود، در منزل و مجلس خود منبر می‌رفت، بیاناتش بواسطه سراحت در حقیقت کوئی با گذشته از حیث تأثیر امتیازی داشت؛ و در آن موقع بلای عام آنفلوانزا در کرمان مانند همه جا مشغول به کشتاری مهیب بود و حسن تأثیر مواعظ صاحب ترجمه در مستمعین گذشته از عقیده وی شاید بنا به مقتضیات وقت و گرفتاری سامع و قایل بدان بلای عام بود. بهر حال سخنی بود که از دلی متأثر برمی‌آمد و بر دلها می‌نشست. در همان موقع شبی خوابی دید و بر منبر بیان کرد که خلاصه آن این بود که دعوت به زیارت حضرت ثامن الائمه (ع) شده بود و آن را تعبیر به زیارت مشهد مقدس یا مرگ خود نمود و پس از انجام مجلس ذکر مصیبت چند روزی به تب و عوارض آنفلوانزا گرفتار شد و در اواخر صفر ۱۳۳۷ قمری هجری مطابق با آبان ۱۲۹۷ خورشیدی درگذشت، رحمة الله علیه. چنانکه در زندگانی تظاهری نداشت مرگ وی هم بی صدا و بدون تظاهرات و تشریفات معموله عصر برگزار گردید یعنی شبانه از دنیا رفت و در مدفن سید علویه که در نزدیکی منزل وی واقع بود مدفون گردید و در آن روزها کشته آنقدر فزون بود که مجال تشریفات بر کسی باقی نمی‌گذارد. از وی سه پسر به نام علی و حسین و احمد و یک دختر باقی ماند به ضمیمه ذکر خیر و نام نیکی.

فانما الناس احادیث
افسانه نیک شونه افسانه بد

فکن حدیثاً حسناً ذکرة
باری چو فسانه می‌شوی ای بخرد

اسفند ماه ۱۳۳۳ خورشیدی

سید محمد الهاشمی کرمانی



آخرین عکس مرحوم ناظم الاسلام کرمانی مؤلف تاریخ بیداری ایرانیان

تاریخ

بیداری ایرانیان

مقدمه

هفته بان خورد ووقف
که گشازده صفحه است
طبع و نشر میشد

فایز بیداری ایرانیک مشتمل بر ده کتاب

قیمت اشترک سالانه
طهران با نوبه و کتاب
خارج طهران دو نوبه

(اخطار)

و جدا اشترک در معرفت
بموجب بعض چاپ مطالنه میشود
در جزو سوم پنج قرآن
در جزو بیستم پنج قرآن
در جزو هجدهم پنج قرآن
و در خارج طهران پیشکی
گرفته میشود

مجموعه بروج میرطیایان

قیمت تالیف
طهران پنج نوبه
خارج طهران هفت نوبه
هفتجاه و هشتاد و یک عتبات

تجاریه با حدیث و کلام
محل توزیع گنیز روزی قدر خانه
(فاطمه الاسلامی)

از نور و شش و زوایا شد
کتابچه بیداری ایرانیک
سالها که چند بار چاپی با جزو
طاعت

چون بیدار نگارنده برجات بسیار و صدقات بشمارده جمله تاریخ بیداری ایران که عمومی و جامع میشود
رشته و در این کتاب اول از در زود را که کوب در می دوج و شش و آدم عازم بودم که بقیه از برای این عهد
از خود گذارم که مانعی از نشر مطالب بیداری نباشد لکن بدم که در تکلیفی کتابی بمنزله شود شش ایران نشر داده است
و هر روز نامه السلال هم قدی از آنرا اقتباس کرده و در باره از ندرجات آن سه و ششبار دیده شد که شاید
یکه نامی بمان نماط صحت و اعتبار کرد و در انحصار کرده که نوشته است خود را طبع نایم و بواسطه منضم بودن آن است
طبع را که به بد مشتم علیه بطریق بعضی جزوات را طبع و نشر میدارم مندرجی از نشره طخوان چنانم اگر کسی میشود
کرده اند که این نگارنده نبودن بیا شد از صورت رسیده در این صورتی بنامی سخن نام نیک خواهد بود (تالیف و نشر)

کتاب اول از تاریخ بیداری ابو انبیا از فایض فاطمه الاسلامی

بسم الله الرحمن الرحیم

درآمد
کتاب
اول
از
فایض
الاسلامی
تاریخ
بیداری
ابو
انبیا

منه خیف تا این علی محمد الشریف الکرمانی مدعو و مناظره الاسلام چین سینگار و کاهی
که اندکس و نندیس و نالیف و تصنیف علوم متداوله معنوله زمان زمان خسته و خفاطرا
ملا از حاصل همیشه قدری شغول و مطالعه کتب و تاریخ و وقایع گذشته پیشدم نا ابتدا
از گذشته قیاس کم و از حوادث ما صیبه هر یکیم پس از مطالعه کتب تاریخ ایران از آنچه
مقصود بود دنیا مندرجه را که بعضی از آنکس بود و شرح حال الا سلاطین بعبا از استقامت
که گویا هر پادشاهی متداحی مخصوص داشته که عبوب او را منور کرده و هر مدح و فعل
حسبه که در عالم گمان داشته از متجاعد رسم و مفاو و حاتم و عدل و نوشهروان و حمله
احنت و حکم افلاطون و فصاحت و زهد گلمان در باره او نکاشته و با و منسوب
داشته و شایان پادشاه از چهره در مقام بکشیکو باشد بفرقه نا از غرشد و عدو در این
کسب پنهان میشده و از اما نکه بد رجبه بوده که کمتر نماندند و سه دین چهار بوده و از علم
و حلم اسلام کننده از دشنام و قمش و هدیه و اخلفت نمیدید و سواد فارسی نداشتند
برای کله خا و در آن سطل و جو مان فرمودیم چیزی نمیکفتند و زهدش با اندازه بوده که آن

(اصطلاح)

بدلیل خبر ذیل کسی را که در راه مشروطیت کشته باشند شهید می دانیم و درباره او شهید می نویسیم .

فی البجار عن ابی جعفر علیه السلام دکانی یقوم قد خر جوا بالمشرق یطلبون الحق فلا یطونه تم یطلبونه فلا یطونه فاذا راوا ذلك وضعوا سیوفهم علی عواتقهم فیعطون ماسئلوا فلا یقبلونه حتی یقوموا ولا یدفعونها الا الی صاحبکم قتلاهم شهداء اما انی لو ادرکت ذلك لایقیت نفسی لصاحب هذا الامر .

در جلد سیزدهم بحار مطبوعه امین المصرب صفحه ۱۶۵ خبر فوق را نقل می کند خلاصه مضمون آن به فارسی این است که حضرت ایام محمد باقر علیه السلام فرموده گویا می بینم طایفه ای را که خروج کرده اند در مشرق زمین (مراد ایران است به قرینه قتلاهم شهداء) که طلب می کنند حق را پس به آنها نمی دهند حق را. باز در مقام مطالبه حق برآیند و طلب کنند آن حق را. باز به آنها می دهند حق را. پس هر گاه چنین ببینند می گذارند اسلحه خود را بر دوشهای خود. پس آنچه را که خواستند به آنها می دهند لکن آنها قبول نمی کنند آنرا. تا اینکه خودشان قائم بحق شوند یا آنکه آنان را از مکان خود دور کنند و دیگر از دست نخواهند داد آنرا مگر به صاحبان. کشته های آن جماعت و مقتولین در آن راه شهیدان باشند. آگاه باش اگر من در آن زمان می بودم خود را نگاه می داشتم برای صاحب الامر علیه السلام.

صداف این خبر مشروطه خواهان می باشند که دو سال گذشته دو دفعه در مقام مطالبه حق برآمدند، در دفعه سوم که به آنها داده شد قبول نکردند تا آنکه خودشان قائم به حق خود شدند و یا آنکه ظالمین از جای خود قیام نمودند و رفتند .

بنده ضعیف فانی ابن علی محمد الشریف الکرمانی. مدعو به ناظم الاسلام چنین می نگارد. گاهی که از درس و تدریس و تألیف و تصنیف علوم مقداوله معموله زمان دماغم خسته ، و خاطر م را ملالی حاصل می شد ، قدری مشغول مطالعه کتب تواریخ و وقایع گذشته می شدم تا آینده را از گذشته قیاس کنم ، و از حوادث ماضیه عبرت گیرم . پس از مطالعه کتب تاریخ ایرانی ؛ آنچه مقصود بود نیافته ، زیرا که بعضی از آن کتب پر بود از شرح حالات سلاطین به عبارات متملقانه که گویا هر پادشاهی مداحی مخصوص داشته که عیوب او را مستور کرده ، و هر مدح و قول حسنی که در عالم گمان داشته از شجاعت بستم و سخاوت حاتم ، و عدل نوشیروان ، و حلم احنف ، و حکمت افلاطون ، و فصاحت قس ، و زهد سامان ، درباره او نگاشته ، و به او منسوب داشته . شاید آن پادشاه از جن در حمام می کشیکچی باشی نمی رفته ، یا از غرش رعد در دامن کسی پنهان می شده ، و از امساک به درجه ای بوده که کفش دهنه اندر نه وسه اندر چهاره بوده ، و از علم و حام سلام کننده را دشنام و فحش دهنده را خلعت بخشیدی و سواد فارسی نداشته ، و برای تکلم محاوراتی معطل و جز ما فرمودیم چیزی نمی گفته ، و زهدش به اندازه ای بوده که آلت داد و ستدش هیچگاه فارغ نبوده و و ...

و برخی مملو بود از تعصبات مذهبی که اشخاص جاهل برای جذب قلوب عامه جمع نموده ، و کم کم جزو تاریخ قراردادده اند ، که هنوز نگارنده را از جهلا بیم است که برده از روی این کار بردارد . بالاخره آنچه مقصود از ضبط تاریخ گذشتگان است برای عبرت آیندگان از حالات سلاطین ، یا انقراض دول و سبب انقراض آنها ، یا حالات علماء و مردمان بزرگ که در هر وقتی خدمتی به هیئت جامعه انسانیت کرده اند ، یا خیانت مردمان پست فطرت که باعث خرابی مملکتی شده اند ، که از مطالعه آنها خواننده بداند نتیجه عمل ثبت است بر جریده عالم ، و همواره زبانهایی که هنوز در زیر هزاران پرده غیب است به

مدح و قدح او گویا است، که سائق غیرت نیکوکاران شود و مانع از اقدام بدکاران، در این کتب ندیدم. و پیوسته در اندیشه بسودم که برسبک مورخین اروپ کتابی در تاریخ ایران بنگارم، و نکات تاریخی را در آن مندرج دارم. مدتی درصدد تهیه اسباب این کار بودم، هنوز جمع نشده بود که دیدم بعضی از علمای ایران و تربیت شدگان این دوران پای به میدان معارف گذارده، و گوی سبقت را از من ربوده، از آن جمله مرحوم میرزا آقاخان کرمانی است، که کتاب تاریخی نثری موسوم به «آینه سکندری» و دیگری نظمی موسوم به «نامه باستان» نگاشته، افسوس که به انتها نرسیده. و از مرحوم ذکاءالملک فروغی به ظهور رسید، و فرزندش ذکاءالملک دوم در آن جادو قدم گذارده، و وعده انجام و تکمیل این نقیصه را داد. از این مسابقت که می بایست سبب حزن من شود بی اندازه مسرور شدم و از صمیم قلب بر روان گذشتگان آنها درود فرستادم، و از دیاد توفیق و سعادت حاضرین را از خدا مسئلت نموده، و باز بهمین قناعت نکرده، دست روی هم نگذارده، و آنچه خود از عجایب و غرایب دوزگار دیده، و از اخبار صحیحه آنچه شنیده و حوادث بزرگ این دوره تمدن و بیداری ایرانیان که خود مشاهده کرده، و خدمات بزرگ مردمان سترگ که کوشش در بیداری خفتگان ایران کرده اند، و زحماتی که رجال با عزم در اصلاح مقاصد این خاک پاک نموده، و جانها که در سر آزادی هموطنان خود داده اند، جمع و تدوین نموده، به طریق روزنامه برخلاف سیاق و شیوه غیر مرضیه متملقان چاپلوس بدون ملاحظه به عبارت ساده مصطلح خالی از اغراقات شاعرانه و اغلاقات منشیانه در این صحایف درج و برخی از عمر گرانمایه در آن خرج کردم.

مگر صاحب دلی روزی به رحمت کند در حق درویشان دعائی
و ابتدای دوره این تاریخ را از ابتدای دوره زندگانی خود قرار دادم. بالله التوفیق
و به نستین.

مقدمه

و آن مشتمل است بر چند فصل

فصل اولی

شرح حال ناظم الاسلام کرمانی - تولد بنده نگارنده در شهر دارالامان کرمان شده ، در سال ۱۲۸۰ قمری هجری نبوی ، مطابق با سال (۱۲۶۰) شمسی هجری ، مطابق با سنه (۱۸۶۴) مسیحی ، در این سال که من پای به عرصه زندگانی گذاردم (ناصرالدین شاه) قاجار پادشاه ایران بود ، کیومرث میرزا پسر قهرمان میرزا حکمران کرمان بود ، لیکن او را از حکومت فقط استعفی بود و محمد اسمعیل خان وکیل الملك نوری مسئول اخذ مالیات و تقلم مملکت بود .

محمد اسمعیل خان وکیل الملك اول پسر فتحعلی خان معروف به کوه نور است ، که از بدو ظهور دولت قاجاریه ، خدمات لایقه به سلاطین این دودمان کرده ، در سنه (۱۲۶۱) مأمور توقف کرمان گردیده ، املاکی از خالصجات دیوان به تیول داشته و عمت در آبادی املاک کماشت ، تا در سنه (۱۲۷۵) به پیشکاری کیومرث میرزا منصوب شد و تا سنه (۱۲۸۴) که بدرود زندگانی نمود آنی وقت خود را ضایع ننمود ، املاک زیاد احداث کرد و عمارات عالیه بنا نهاد ، کاروانسراها در طرق و معایر ساخت ، اگر آبادی های آن مرحوم را از شهر و بلوک کرمان بردارند ، چیزی باقی نمی ماند .

چون هفت سال از عمرم سپری شد ، پدر و مادر به معلم سپردند و در این سال (۱۲۸۷) فاضل علیم و عالم حکیم حاجی سید جواد شیرازی امام جمعه کرمان بدرود زندگانی فرمود .

جنابش جامع مقبول و منقول بود . در سنه (۱۲۵۳) به امام جمعگی کرمان منصوب شده و بعد از هجرت آخوند ملاعلی اکبر زمان مرحوم (۱) که از فحول علماء امامیه بود که در سنه (۱۲۵۴) به یزد مهاجرت فرموده و در سنه (۱۲۷۵) در ارض اقدس به رحمت ایزدی پیوست . ریاست شرعیه کرمان با مرحوم حاجی سید جواد بود . در مرحله هشتم (۱۲۸۸) حاج محمد کریمخان مقتدای شیخیه کرمان بدرود جهان گفت ، جنابش از شاگردان مرحوم حاج سید کاظم رشتی است ، مریدانش او را وصی سید و حامل علوم شیخ احمد احسائی می دانند و رکن رابع و شیعه کامل هم . در مرحله پانزدهم که سنه (۱۲۹۵) بود ، مشغول تدریس مقدمات و ادبیات بودم . در این سنه عالم عامل ققیه کامل حاج آقا احمد مجتهد کرمانی به عالم دیگر شتافت . جنابش در سنه (۱۲۲۰) متولد شده ، روزگاری در یزد و ارض اقدس مشغول تحصیل و زمانی در عتبات عالیات در حوزه درس شیخ محمد حسین صاحب فصول و حاج شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام ، و غیرهم مشغول و بالاخره مجاز شد . چندی هم به درس مرحوم حاج سید کاظم رشتی حاضر می شدند و تقریباً در سنه (۱۲۵۷) به کرمان مراجعت کرده ، مشغول تدریس فقه و اصول و ترویج احکام شرعیه شدند ، که می توان گفت رواج فقه و اصول در کرمان به وجود ایشان شده و تقریباً به ایشان ختم و چهل سال مشغول قضاوت بودند و دوست و دشمن در زهد و ورع ایشان متفق الکلمه بودند .

(۱) آخوند ملاعلی اکبر زمان از علمای امامیه بود . از کرمان به واسطه امر به معروف و نهی از منکر تمیید به یزد شد ، از آنجا هم به همین سبب به طهران و از طهران به همین علت به ارض اقدس مشهد رضوی (ع) منفی ، و در آنجا به اشاره دولت ایران مسموم و به عالم جاوید شتافت .

شرح حال میرزا آقاخان کرمانی

در مرحله بیستم سنه (۱۳۰۰) از صرف و نحو و حساب و منطق و هیات قدیم به درجهای بهره‌ور گشته و اکثر این علوم را تدریس می‌کردم و از اساتیدم یکی مرحوم میرزا عبدالحسین خان ، معروف به میرزا آقاخان بود ، که منطق شرح اشارات را خدمت آن مرحوم تلمذ نمودم ، پدرش مرحوم آقا میرزا عبدالرحیم بردسیری ۱ بود ، مادرش صبیئه مرحوم میرزا کاظم بن میرزا محمد تقی مظفرعلیشاه است .

تولدش در سنه (۱۲۷۰) هجری واقع شده ، در کرمان مشغول تحصیل بود ، ادیب کاملی شد ، در علوم ریاضی و طبیعی بهره وافعی برد و از حکمت الهی نصیب کثیفی به دست آورد ، زبان فارسی و ترکی را به خوبی می‌دانست ، زبان فرانسه و انگلیسی را بیاموخت . در سنه (۱۳۰۲) از تمدی و ظلم ناصرالدوله سلطان عبدالحمید میرزا ، هجرت کرده به اصفهان رفت ، و چندی شاهزاده ظل‌السلطان ، مسعود میرزا او را نگاهداشت ، و می‌خواست که همواره مصاحب خودش بدارد . میرزا آقاخان سر به نوکری فرود نیاورده روانه طهران شد . و پس از چندی به مصاحبت شیخ احمد روحی کرمانی به اسلامبول رفته زمانی در اداره اختر خدمت به عالم معارف می‌نمود و در آن صفحات مرحوم سیدجمال الدین اسدآبادی ، مشهور به افغان را ملاقات کرده جاذب و مجذوب شدند

(ذره ذره کاندیرین ارض و سمات
چس خود را همچو گاه و کهر باست)
و همت در بیداری ایرانیان کردند . لایلا و نهاراً همشان مصروف نجات دادن ایرانیان بود ، از قید رقیت و عبودیت سلاطین مستبده ، لویح و خطابات زیاد نوشته و به ایران می‌فرستادند و اغلب از تألیقات و منشآت میرزا آقاخان بود و مقاصد خود را در ضمن کتب تواریخ و رمان و اشعار نوشته ، منتشر می‌کردند . اتحاد دول اسلامی را

مدعی بودند و تأسیس قانون اسلامی را خواهان و در بر کندن ریشه استبداد مجدد و در زایل کردن رسوم ظالمانه مجتهد بودند. و از تألیفات میرزا آقاخان است: تاریخ شری موسوم به آینه سکندری و دیگری نظمی موسوم به نامه باستان که در سنه (۱۳۱۳) در مجلس طرابزون تألیف کرده. چنانچه خود گوید:

| | |
|-------------------------------|-------------------------------|
| ز تاریخ هجرت پس از يك هزار | چه برسیصد و سیزده شد شمار |
| ز شعبان گذشته همی روز ده | مطابق به آغاز اسپند سه |
| که پایان شد این نامبردار گنج | به يك ماه بردم در این کار رنج |
| سپاس ز بگردان پرور گسر | که این نسامه نامی آمد به سر |
| غرض بود تاریخ، نی شاعری | که طبع من از شعر، باشد عری |
| به ویژه که بودم به بند اندرون | چه لطف آید از طبع بندی برون؟ |

بالجمله تاریخ نظمی مرحوم آقاخان را فرما فرما سالار لشکر، در سنه ۱۳۱۵ بفرمود بعض اشعار آن را که در آن ایام نامناسب بود برداشته و از ظهور اسلام تا جلوس مظفرالدین شاه، شیخ احمد ادیب کرمانی، بر وزن و سبک جلد اول به نظم کرده. سالاریه نام نهاد و به طبع رسانیده، نگارنده آنچه از آن کتاب برداشته اند به دست آورده. بعض اشعار آن را که سائق غیرت است در فصل آخر مقدمه می نگارد و شری آن را علاءالملک به طبع رسانده و در طبع آن رحمت و مخارج گزافی را بر خود گرفته و مرحوم میرزا جهانگیرخان مدیر سورسرافیل در تصحیح نسخه آن خیلی رنج برده و در واقع می توان گفت علاءالملک جبران نسبتی را که به او می دادند نمود و روح آن مرحوم را شاد و از خود راضی نمود. ولی از قرار سَموع اسباب گرفتاری ایشان را در اسلامبول علاءالملک فراهم آورد و به سلطان عثمانی سلطان عبدالحمیدخان عرضه داشت شورش ارامنه که در سنه (۱۳۱۲) در اسلامبول روی داد، به تحریک سید جمال الدین و میرزا حسن خان خبیرالملک جنرال گونسل دولت علیه ایران و میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی است. به علاوه به واسطه مکاتیب و نوشتجات در ایران هم بعض فتنه ها کرده اند، و دور نیست در ایران هم حادثه های اتفاق افتد. از سید سندی به دست نیامد، لکن بعض نوشتجات میرزا حسن خان و میرزا آقاخان و خط شیخ احمد روحی به دست آمد. لذا این سه نفر را به طرابزون فرستاده در آنجا حبس کردند، تا ماه دی العتده (۱۳۱۳) که ناصرالدین شاه به تیر میرزا رضای کرمانی مقتول شد. باز سفیر ایران جلوه داد میرزا رضا به تحریک اینها بوده که مرتکب این امر شده است.

چون مظفرالدین شاه به طهران آمد و به تخت نشست، این سه نفر را از طرابزون به تبریز آوردند، و در تبریز به امر ولیعهد محمدعلی میرزا در سنه (۱۳۱۴) به قتل رسانیدند، چنان که در ذیل حالات شیخ احمد روحی ذکر شده است.

شرح حال شیخ احمد روحی

حاج شیخ احمد روحی ، پسر دوم مرحوم شیخ العلماء ، آخوند ملا محمد جعفر کرمانی طاب ثراه ، در مجاری سنه (۱۲۷۲) هجری ، در بلدة کرمان متولد گردیده ، صاحب معالی صفات و محاسن اخلاقی بود ، طبع شعر نیز داشت و روحی تخلص می نمود ، علوم عربیه و مقداری از مبادی علم فقه و اصول و حدیث را در کرمان خدمت والد خود تحصیل نمود و صاحب قدس و زهد و خیرخواه عامه و طرف توجه و قبول اهالی گردید .

چندی در مسجد میدان قلعه و مسجد میرزا جبار کرمان امامت جماعت می نمود . در متبر و موعظه یدی طولاً داشت ، در مجاری سنه (۱۳۰۲) از کرمان با مرحوم میرزا آقاخان معروف به طرف اسفهان مسافرت نموده ، شاهزاده ظل السلطان خواست از آن ها نگاهداری کند ، حضرات قبول نکردند ، چنان که سابقاً ذکر شد . لذا از اسفهان به طهران مسافرت نمودند . شیخ احمد روحی چندی در طهران مشغول به تدریس تفسیر قرآن شده ، از طهران با میرزا آقاخان به رشت رفتند . مؤید الدوله والی رشت چندی از ایشان پذیرائی کرده و چون دانست حضرات در دربار ناصرالدین شاه متهم می باشند ، اندیشه کرده ، عذر ایشان را خواست . به علیه اسلامبول رفتند . و در آنجا حاج شیخ احمد زبان فرانسه و انگلیسی و ترکی اسلامبولی را تحصیل و تکمیل نمود . چندی در اسلامبول مشغول تعلیم السنه مزبوره و فارسی بود و چندین نسخه از کتب و رسائل زمان و علوم انگلیسی و فرانسه را به فارسی ترجمه نمود . بعد از آن از اسلامبول عزیمت بیت الله را نمود . بعد از مراجعت از مکه معظمه مدتی در حلب اقامت داشت . بعد از مدتی اقامت در حلب به عزم دیدن میرزا آقاخان به اسلامبول عودت نمود . در این دفعه حاج میرزا حسن خان خیرالملک جنرال گونسل دولت علیه ایران که از جمله اجله اهل فضل و هنر و مدتی از خدمت دولت ایران مستعفی و به سمت ضیافت خاصه سلطنتی مقیم بود ، ثالث ثلثه آن ها شده ، این سه نفر جداً به هوا خواهی و همراهی سید جمال الدین اسدآبادی در مقام دعوت اتحاد اسلامی بر خاسته ، مراسلات و مکاتبات عدیده به علماء و اشراف عامه بلاد ایران نوشته ، آنها را دعوت به اتحاد اسلامی نموده ، حتی آن که

حاج شیخ احمد روحی سجع مهری کننده بود. به این عبارت (داعی اتحاد اسلام احمد روحی آمده نام) و معلوم است این مطلب تا چه درجه مزاحم درباریان دولت ایران است. خاصه به آن قبایح و ذماتمی که از میرزا علی اسفرخان امین السلطان در جزو مراسلات خود می نمودند امین السلطان جداً در صدد گرفتاری و اذیت آن‌ها برآمده، سفارشات در این باب به میرزا محمود خان علاءالملک که آن وقت در اسلامبول سفیر کبیر ایران بود نوشت. و علاءالملک به مأموریت خود عمل نموده، تا در مجاری سنه (۱۳۱۲) از طرف پاپ عالی حکم به طرد و تبعید میرزا آقاخان و حاج شیخ احمد و میرزا حسنخان خیرالملک از اسلامبول به طرابزون صادر شد. آن‌ها را به طرابزون تبعید نموده، در آنجا تحت الحفظ بودند.

قتل شیخ احمد روحی و میرزا آقاخان و خیرالملک - در این اثنا که حضرات در محبس طرابزون بودند، میرزارضای کرمانی از اسلامبول یا شیخ ابوالقاسم برادر شیخ احمد روحی تذکره مرور و پاشهورت دو نفری گرفته، بلکه میرزارضا خودش را به سمت نوکری شیخ ابوالقاسم معرفی کرده به طرف ایران آمده در طرابزون یا محبوسین ملاقات کرده و در آنجا معاهدات خود را نموده، به طرف ایران آمده تا باطوم یا شیخ ابوالقاسم همراه، از آنجا از هم جدا شده، شیخ ابوالقاسم به طرف کرمان و میرزارضا به طهران آمده، ناصرالدین شاه را کشت. از علاءالملک مؤاخذه کردند که چرا پاشهورت به میرزارضا دادی؟ جواب داد من او را نشناختم. من پاشهورت به شیخ ابوالقاسم دادم، که برادر شیخ احمد روحی است و میرزارضا نام نوکر او بود. باری به توسط سفیر مزبور شکایت از طرف دولت ایران به پاپ عالی از حضرات شده، آنها را قاتل واقعی ناصرالدین شاه معرفی کردند و فرستادن آنها را به طرف ایران از پاپ عالی خواستند.

سفر علاءالملک هم به عنوان دوستی این تمنا را به لباس رسمانه درآورد، تا این که مأمورین دولت عثمانی آنها را تحت الحفظ تا سرحد آورده، از طرف ایران هم رستم خان سرتیب سواره از تبریز یا عده‌ای از سواران ابوابی جمعی خودش آنها را تا سرحد استقبال کرده از مأمورین عثمانی گرفته، به تبریز آورد، در عمارت دولتی حبس کردند.

از میرزا صالح خان وزیر اکرم که آن اوقات از اجزاء ایالت آذربایجان بود نقل کرده اند: که حضرات در محبس با کمال قدس و زهد همیشه مشغول عبادت و تلاوت قرآن بودند، خاصه شیخ احمد روحی که اغلب اوقات به صوت حسن تلاوت قرآن می کرد و صوتش خیلی جذابت داشت، به نوعی که تمام خلوتیها در اطاق محبس جمع شده، گوش به تلاوت قرآن او می دادند، و اغلب گریه می کردند. باری هنوز میرزارضا که قاتل اصلی ناصرالدین شاه بود، به ملاحظه احترام ماء محرم و سفر در طهران زنده بود، که امین السلطان حکم قتل آنان را صادر نمود. و چون مرحوم میرزا علی خان امین الدوله مأمور و پیشکار آذربایجان شد، به ملاحظه این که عبادا آن‌ها را از کشتن نجات دهد، لذا تمجیل در

قتل آن‌ها کرد، و در عصر ششم ماه صفر (۱۳۱۴) در باغ شمال محمدعلی میرزا ولیعهد خودش با میرغضب بر بالین آن‌ها آمده، نخست شروع به استنطاق آن‌ها کرده، هر چه پرسید جواب صریح و صحیح به او دادند، عاقبت عاجز شد بنای رذالت و بدگویی را گذارده که شما بایی و قاتل شاه شهید هستید. چون حاج شیخ احمد حدت مزاج داشت و صفرای او غالب بود، فحش زیادی در جواب او داده به نوعی که نوکرهای او از خجالت از پشت سر او فرار کردند. آن وقت خود حاج شیخ احمد میرغضب را به طرف خویش دعوت نمود، که زود پاش اول مرا آسوده کن، همین که میرغضب نزد او آمد، میرزا آقاخان دامان میرغضب را گرفته او را قسم داد که اول مرا بکش، او را رها کرده نزد میرزا آقاخان آمده، حاج میرزا حسن خان خبیرالملک دامان او را گرفته و او را قسم داد که اول مرا بکش. مدتی میرغضب در میان آن‌ها سرگردان بود تا عاقبت اول حاج شیخ روحی را و بعد میرزا آقاخان و آخر میرزا حسن خان را به قتل رسانید و به موجب حکم امین السلطان سرهای آن‌ها را پوست کنده و در آن‌ها آرد کرده به طهران نزد او فرستادند. و سیعلم الذین ظلموا می‌تقلب ینقلبون.

بنده نگارنده از جناب علاءالملک میرزا محمودخان به طریق استعلام سؤالاتی نموده که از آن جمله گرفتاری حضرات بود. در جواب مذکور داشت که وقتی من به سفارت اسلامبول رفتم، این سه نفر طرف سوه‌ظن دولت ایران واقع شده بودند، از جهت کاغذهایی که به علماء عتبات و ایران نوشته بودند، که اتحاد اسلامی را استدعا کرده بودند و من کاغذی نوشته به عنوان میرزا علی اصغر خان امین السلطان و در آن کاغذ نوشته بودم فوائد این اتحاد راجع به ایران خواهد بود و نیز در آن کاغذ مطالبی را نوشته بودم، که اگر آن نوشته من به امین السلطان رسیده بود، دیگر خطری برای آن‌ها نبود. برادر شیخ احمد کاغذ مرا گرفت، عوض آن که بفرستد به ایران نزد صدراعظم، داده بود به صدراعظم عثمانی که مصدق و شاهد بی‌گناهی برادرش گردد و تا يك اندازه باعث اتهام من هم شد. و صدراعظم عثمانی از من رنجش حاصل نمود اما در امور سید جمال‌الدین، میرزا علی اصغر خان صدراعظم اصرار غریبی داشت و از طرف دولت ایران اعدام سید را مستعدی و ملتس بود و من هم سعی خود را در باره نجات سید نمودم، و آنچه در قوه داشتم به فعل آوردم لکن به جهاتی که در حالات سید ذکر می‌شود مضمّن ثمر نگردید.

شرح حال حاج شیخ ابو جعفر فقیه کرمانی

و از اساتید مرحوم حجة الاسلام شیخ ابو جعفر فقیه کرمانی بود که تکمیل فقه و اصول را در خدمت آن مرحوم نمودم و در حوزه درس آن مرحوم طرف توجه ایشان بودم و مکرر بنده را مخاطب داشته می فرمود قدر این درس را بدان که آنچه در این جا برایت حاصل می شود خلاصه و نتیجه زحمات اساتید است که گمان ندارم جای دیگر بتوانی تحصیل کنی و الحق، حق و صدق بود .

شرح حال آن بزرگوار از این قرار است: والدش مرحوم حاج آقا احمد فقیه کرمانی و ولدش در سنه (۱۲۵۸) واقع شده و در حجر پدرش تربیت شده و چنانچه شایسته بود شد . والد مؤلف نقل کرده که: در اوان سن بی هیچ گاه فراغت نداشت و قبل از بلوغ به عبادت و زهدات معروف بود و هم از جوانی به وقار و سکینه حرکت می کرد . تا سن آن جناب به بیست و یک رسید در خدمت پدر به مکه معظمه و عتبات عالیات مشرف شد و پس از مراجعت از پدر مجاز شد و به حکم :

(شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد که چند گاه به جان خدمت شعیب کند)

ایشان را امر به مسافرت و درك فیوضات خدمت اساتید فرمود . از کرمان به اسفهان سفر کرد و از مرحوم حاج شیخ محمد باقر و بعضی از علماء مجاز شده به عتبات سفر فرمود، که درك صحبت علماء عتبات را بفرماید . والد ماجدشان امر به مراجعت به اسفهان و ملازمت مرحوم حاج سیدامدالله و مرحوم حاج سید محمد شمعانی و آقا میر محمد هاشم چارسویی فرمود و به ایشان فرموده بود : مقصود من اجازه گرفتن از علماء نیست، بلکه باید مدتی در اسفهان توقف کرد و با این سه بزرگوار معاشرت نموده، کسب اخلاق از این سه نفر بنمائید، و همین قسم که فرموده بود، شد . هر کس آن سه نفر عالم بزرگوار را دیده بود، و مرحوم استاد را ملاقات کرده بود می دید زهد و تقوی و فقه مرحوم حاج سیدامدالله دقت و کنجکاوی در اصول و اجتهاد در جزئیات حتی امور معاشیه مرحوم حاج

سید محمد شمعانی و ادب و حسن معاشرت و بزرگ منشی مرحوم آقا میر محمد هاشم در ایشان عویدا بود. بالاخره در سنه (۱۲۸۷) مراجعت به وطن فرمود و به درس و قضاوت روزگار خود به سر آورد، تا محرم (۱۳۱۴) که بدرود زندگانی فرمود. دوست و دشمن به زهد و تقوی ایشان متفق بودند. در احکام و نوشتجات ایشان کسی نسبت سهوی هم به ایشان نداد رحمة الله علیه.

در مرحله (بیست و هشتم) زندگانی مطابق سنه (۱۳۰۸) عزم بر مسافرت جزم شد. از حجة الاسلام استادی الملامه اجازت مسافرت خواسته و با ایشان مشاورت نموده فرمود: گمان ندارم در اسفهان و جای دیگر از بلاد ایران بر معلومات تو افزوده شود بهتر این است به عتبات عالیات سفر کنی و به سامراء توقف نمائی، که امروز مرکز علم است و منبع فضل و مهبط رجال از علماء است و محیط رجال فقهها، و بالجملة روانه شدم و بر چیزی که زیاد متأسف بودم، فرقت ایوبین و دوری احباب بود. (يقولون ان الموت صعب وانما مفارقة الاحباب بالله اسعيب) و از میانه دوستان و هم صحبتان دوری جناب آقا یحیی برادر مرحوم استاد بیشتر بود که ده سال فزون لایلاً و نهاراً با من انیس و جلیس بود، رفیق حجره و هم خوابه گلستان بودیم، و بهترین ایام زندگانی ما همان ایام بود که با هم زندگانی داشتیم. مختصر شرح حالات زندگانی از این قرار است:

شرح حال آقا یحیی

والد ماجدش مرحوم حاج آقا احمد فقیه کرمانی بود. تولدش در ربیع اول سنه (۱۲۸۷) و چون از مکاتیب ابتدائی فارغ شد، برای تحصیل مقدمات عربی از جانب حاج شیخ ابوجعفر برادر والا کهرش به این بنده سپرده شد.

و ده سال فزون پیوسته با هم بودیم تا سطح شرح لمعه و قوانین را تا قبل از مسافرت من دید و از ادبیات و ریاضیات بهره کافی به دست آورد، و از تاریخ و هیأت و جغرافیا نصیبی وافی برد. چون من سفر کردم به واسطه ازدواج نتوانست سفر کند، به ضرورت مفارقت بین ما واقع شد و از این رهگذر هفده سال دلتنگ بودم، تا سنه (۱۳۲۵) که به سمت وکالت مجلس مقدس ملی از جانب کرمانیان منتخب شد و در ربیع الاول این سنه با برادر من شمس الحکماء که هم سرایشان و هم درس و هم شغل در وکالت، وارد دارالخلافه شدند، و در روز ورودشان احترام فوق العاده از ایشان به عمل آمد و استقبال خوبی از ایشان کردند، و همواره به راستی و درستی خدمت کردند و مورد هیچ گونه ابرادی واقع نشدند، با این که کلی ضرر جانی و مالی را متحمل شدند، هیچ گاه اظهار شکایت نکردند. و به نهایت عفت و پاکدامنی در طهران به سر بردند، و در ایام فقرت و تعطیل مجلس نیز متوقف و منتظر فرج و هم اکنون چشم

به وجود ایشان روشن و دلم گلشن و از آثار ایشان تاریخ هفت هزار سال که از ظهور آدم ابوالبشر تا سنه (۱۳۲۷) وقایع معظمه را فهرست نموده، از ظهور انبیاء و حکماء و علماء و عرفاء و جلوس سلاطین و اختراعات عمده و غیره و تاریخ کرمان و جغرافیای آن سامان و کتابهای کوچک در هیأت و جغرافیا که مشاهده نمودم.

بالاخره در محرم (۱۳۰۹) از شهر کرمان هجرت کرده، چون میل داشتم قدری هم تحصیل حکمت الهی کرده باشم، به طهران آمدم و به درس مرحوم میرزای جلوه حاضر شده، ولی استفاده کامل در حوزه درس مرحوم آقا سید شهاب الدین شیرازی نمودم و حاضر درس مرحوم حاج میرزا حسن آشتیانی و مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی نیز می شدم و از هر دو بزرگوار فواید کثیری بردم.

در بیان واقعه رژی

در سنه (۱۳۰۹) کمپانی رژی امتیاز دخانیات را از ناصرالدینشاه گرفت که بیع وشرای دخانیات منحصر به يك اداره باشد و به عوض چند کروز پشاه و دربارها داد و بهمه بلاد ایران گماشتگان فرستاد و اداره خود را دایر نمود. حتی در قراء و دهات کس فرستاد و به مردم سخت گرفتند. بزرگان ایران از علماء و غیر هم بر معایب و وخامت این عمل واقف شدند که امروز دخانیات محدود شد فردا نمک و روز دیگر هیزم و ذغال و آب و غیره ، و به ازای آن مبالغی گرفته خواهد شد و صرف آبادی مملکت نخواهد شد ، یا تفاوت مواجب فلان شاهزاده است ، یا مدد معاش فلان آقا زاده ، یا خرج مسافرت فرنگه ، یا نیاز خانم قشنگ ، ملت متضرر شده است ، نفع را خارجه برده و بر مملکت هم مسلط و نفوذ تامی حاصل خواهند کرد. جمعی از علماء خدمت مرحوم حاج میرزا حسن مجتهد آشتیانی رسیده ، معایب منضمه و مستتره در این کار را عرض داشتند و هم به علماء امفهان ضرر و عاقبت امتیاز و نتایج مترتبه بر آن را نوشتند لذا مرحوم میرزای آشتیانی حکم به حرمت استعمال دخانیات کرده و حکمی به این عبارت نوشتند و نسبت آن را به مرحوم حجة الاسلام حاج میرزا حسن شیرازی دادند و منتشر ساختند .

صورت حکم به حرمت دخانیات

بسم الله الرحمن الرحيم - اليوم استعمال تنباکو و توتون بای نحوکان در حکم مجاربه با امام زمان است عجل الله فرجه .
قبل از انتشار شرح را به حجة الاسلام حاجی میرزا محمد حسن شیرازی که در سامراء متوقف و رئیس امامیه بودند نوشتند . ایشان هم امضاء فرمودند و خوب ایستادگی فرمود ، بالجمله در تمام بلاد ایران این حکم منتشر شد و همه اطاعت کرده ترك استعمال دخانیات نمودند . چون حال بدین منوال شد کمپانی به توسط قوام الدوله وزیر امور خارجه شکایت به ناصرالدین شاه برد . شاه ، عبدالله خان والی را خدمت میرزای آشتیانی فرستاد که

یا باید در ملاء عام قلبان بکشید و یا از ایران خارج شوید. مرحوم میرزا، شق اخیر را قبول فرمود و عازم بحر حرکت شد، که اهالی طهران از اعلی و ادنی زن و مرد، سیاه و سفید، غریب و خودی، بومی و شهری، حر و مملوک، از صغیر و کبیر به هیجان آمده، زلزله در ارکان شهر افتاد و همه ناله کنان و فریاد زنان و اشریعتا گویان بهر طرف در حرکت، و دور خانه میرزا طواف کنان بودند. و به فاصله يك ساعت تمام دكا کین وسراها بسته و تعطیل عمومی شد.

راستی شور ملی را چه اثر است. به خاطر دارم که در آن هنگامه چون ابر بهاری گریان بودم و سبب آن گریه را تاکنون ندانستم. باری مرحوم آقا سید محمد رضای مجتهد طباطبائی با فاعیل خود و مرحوم آقا سید علی اکبر مجتهد تفرشی و سایر علماء اطراف جناب میرزا را گرفته هنگامه برپا شد. مجدداً میرزا عیسی وزیر و عبدالله خان والی و مجدالدوله خدمت جناب حجة الاسلام میرزای آشتیانی رسیده، عرض کردند شاه فرموده است، امتیاز داخله ایران را موقوف کردیم، که در داخله ایران اهالی آزاد باشند و بیع و شری منحصر نباشد، لکن امتیاز خارجه با کمپانی است، حالا از صرافت و ضدیت با دولت منصرف شوید، و در ملاء عام قلبان بکشید، جناب حجة الاسلام فرمود، خلاف حکم را نمی توان نمود، و شق عصای مسلمانان را نمی نمایم. عبدالله خان والی در مقام اجراء حکم شاه برآمده و گفت حتماً باید قلبان بکشید که يك دفعه مرحوم آقا سید محمد رضای طباطبائی از حالت طبیعی خارج شد و بنای بدگفتن را گذاشت که شاه... و تو نایب السلطنه غلط کردید دور شو ای ملعون از مجلس مسلمانان الخ. مردم که این تغییر آقا را دیده به هیجان آمدند. مجدالدوله از مجلس حرکت کرد که فرار کنند، او را به میان گرفتند، نزدیک بود کار او را یکسره نمایند، که حاج علی اکبر بروجردی که همه وقت در پی بهانه و مستمسکی بود که با مجدالدوله دوستی مخصوص داشته باشد و خدمتی به او بنماید مستمسک دست او آمد. فوراً دست مجدالدوله را گرفت که الان ما با هم می رویم به ارک و این امر را به اصلاح می گذرانیم. مجدالدوله که برای خود نجات را قوری می دانست تصدیق حاج علی اکبر را نمود و دست هم را گرفته از خانه حجة الاسلام خارج و به طرف ارک رهسپار شدند. جمعی از مردم هم با حاج علی اکبر و مجدالدوله به راه افتاده که نتیجه را بدانند، نزدیک به دروازه ارک که رسیدند، نایب السلطنه کامران میرزا با جمعی از اهل نظام به مجدالدوله برخورد و چون حاج علی اکبر را با او دید، بنای تشدد و تغییر را گذارد. و عده ای از مردم که مسیوق به مطلب نبودند در مقام حمایت از حاج علی اکبر برآمده، هیاهو و فریاد کنان به طرف نایب السلطنه و حاج علی اکبر جمع شده، نایب السلطنه که این حال را دید وارد ارک شده و حکم داد که درب ارک را ببندند. مستحفظین و قراولان ارک در مقام عمانت مردم درآمده، مردم بازاری چون منبع را دیدند، حریص تر شدند هجوم آورده که وارد ارک شوند.

آقا بالاخان مبین نظام که این اواخر به سردار افخمی ملقب شده ، چون حال را بدین منوال دید ، حکم داد سرباز شلیک نماید ، سرباز اطاعت او را ننمود که در این اثناء یک دسته از فوج مخصوص اورسید ، به آنها حکم شلیک داد. آنها هم بدون ملاحظه اطاعت او را ننموده ، به طرف هوا شلیک نمودند . چند نفر از آنها تفنگها را به طرف مردم گرفته شلیک نمودند ، گروهی از مردم بی طرف و بیچاره به خاک هلاک افتاده ، هدف تیر اغراض آنها شدند ، باقی مردم فرار نمودند . دولتیها درهای ارك را بستند و نعرشها را در ارك پنهان کردند ، جز چند نفر که در حال فرار در خارج ارك افتادند ، آنها را ملت برداشته آمدند در ب خانه مرحوم میرزای آشتیانی ، همچنان مردم زیادتر شد و جمعیت بیشتر . زنهایی اندرون ناصرالدین شاه هم بنای گریه و زاری را گذارده ، دیگر از ترس جان خود گریه می کردند ، یا شور ملی آنها را به گریه انداخته بود . شنیدم یکی از کنیزهای اندرون بی حد گریه می کرده است ، ناصرالدین شاه به او برمی خورد می گوید این حکم از حجة الاسلام میرزای شیرازی نیست ، و الامن اطاعت آن را می کردم . آن کنیز عرض کرده بود این صدای تفنگ که به طرف آبادات و علماء خالی شده است ، آیا می شنوید ؟ شاه گفت این تیرها را به هوا خالی می کنند ، که در این بین تأیید السلطنه رسید و واقعه را عرض کرد . ناصرالدین شاه جناب عضدالمک و مرحوم میرزاعیسی وزیر طهران را خدمت مرحوم میرزا فرستاد ، که از حرکت و مسافرت مشرف شوید ، مجلسی در دربار منعقد کنید ، عقلاء ملت با وزراء دولت در اصلاح این امر مشاورت نمایند . مردم متفرق شدند . روز دیگر بازارها باز شد و مجلس دربار منعقد گردید . پس از مذاکرات بسیار در چند مجلس و بد گفتن آقا سیدعلی اکبر تفرشی به قوام الدوله بلکه به طور کنایه به شاه ، نتیجه این شد که امتیاز مرتفع باشد ، و شش کرور خسارت کمپانی را دولت قبول کرد و این اول قرضی بود که دولت ایران به خارجه مدیون شد ، اگر چه این خسارت به ایران وارد آمد ، لکن در عوض ملت ایران به خود آمده . و اندکی رو به بیداری کرده ، چه از این ارتفاع امتیاز رژی ملت ایران دانست که می شود ، در مقابل سلطنت ایستاد و حقوق خود را مطالبه کرد . و دیگر معلوم شد که با این اختلاف مذهبی بین ملت ایران ممکن است همگی در امری متفق شوند چنان که از انتشار حکم مزبور در همه بلدان ایران عموم مردم به هر مذهبی که بودند متفق شده ، قلیان و چپوق و سیگار را ترك کردند . مردم به دست خود قلیانها را شکسته و بسیاری از تنباکوها را آتش زدند . شنیدم در کرمان از مرحوم حاج محمدخان رئیس شیخیه تکلیف را استعلام کرده بودند ، در جواب گفته بود : ما با مشرعه در فروع اختلاف داریم ، در امور سیاسی البته اطاعت حکم را پشامید و اول خودش قلیان را ترك نمود . و نیز در طهران در بیض سفارتخانهها اجزاء مسلمان از خدمات دخانی امتناع کرده و معذور هم شدند . حتی آن که از قرار

مذکور کلفت‌ها و خدمه اندرون ناصرالدین‌شاه دست به قلیان و سایر دخانیات نمی‌رسانیدند. از علماء طهران آقا سیدعبدالله بهبهانی تبعیت میرزای آشتیانی را ننمود، که اولاً من مقلد نیستم و مجتهدم و ثانیاً این صورت حکم که نسبت به جناب میرزای شیرازی می‌دهند حکم است یا فتوی، اگر حکم است، که باید بین مدعی و مدعی‌علیه و در مقام ترافع باشد و اگر فتوی است که باید کلیت داشته‌باشد، و فتوا نسبت به مقلدین لازم‌العمل است، نه نسبت به مجتهد. باری جنابش با حضرات همراهی نفرمود. مرحوم حاج شیخ‌های نجم‌آبادی هم در مجالس مذاکره حاضر نشد، لکن پیام داد من استعمال دخانیات را مطلقاً حرام می‌دانم، مخصوص به وقتی دون وقتی نیست و اگر بنای آقایان بر حرکت از طهران و مهاجرت به عتبات شد، اول کسی که ردا بر دوش کند و با پای پیاده مهاجرت نماید من می‌باشم. بنده نگارنده در مجلس مرحوم حاج شیخ‌های بودم، که این مذاکره را فرمود. از پاره‌ای مکاتیب و تلکرافاتی که در امر تنباکو بین اولیای امور مکاتبه و مخابره شده است و ما به دست آوردیم، بسیاری از نکات و دقایق استنباط می‌شود و ما بدون ملاحظه ترتیب، نخست مکاتیب همین تلکرافات را درج می‌نمائیم. نوشتجاتی که از طرف ناصرالدین‌شاه صادر شده است، اکثر آن‌ها به خط خود ناصرالدین‌شاه نوشته شده است.

دستخط اعلیحضرت ناصرالدین‌شاه به حضرت مستطاب حجة الاسلام میرزای آشتیانی جناباً - بعضی احکام بود خواستم یا يك نفرزبانی برای شما پیغام بدهم، دیدم مفضل بود. بهتر دانستم بنویسم و بعد از آن که این دستخط را ملاحظه کردید، جواب عرض نموده و همین دستخط را پس بفرستید به حضور.

در فقرة عمل دخانیات هیچ کس عقل کل نیست و احاطه کلی در بشریت منحصر است به وجود پاك پینمبر ما علیه السلام و الصلوة. انسان گاهی يك خیالی و کاری می‌کند بالاخره از آن پشیمان می‌شود، در همین عمل دخانیات مدتی بود که من می‌خواستم انحصار داخله را از کمپانی فرنگی سلب نمایم و به جناب امین‌السلطان دستور العمل‌ها داده‌بودم که کم کم یا فرنگی‌ها حرف زده، طوری بکنند که هم عمل داخله انجام بگیرد و هم آن‌ها نتوانند ایرادی بگیرند و از دولت خسارات عمده مطالبه کنند و مردم هم آسوده از این مداخله داخلی فرنگیان که الحق مضر بود شوند، مشغول و در تدارک بودیم که این انتشار حکم میرزای شیرازی در اصفهان یا جملاً یا حقیقه بروز کرد و کم کم به طهران رسید و شما که علماء عاقل بزرگ هستید بدون اطلاع دادن به دولت به دهن خواس و عوام انداختید که قلیان را ترك نمائید و این همه قال و مقال و اسباب بی‌تعلمی را در پایتخت فراهم آورده، آیا بهتر نبود که متغماً یا تنها عریضه می‌کردید در دفع عمل؟ ما هم که در تدارک بودیم بدون این

های هو و ترك قلیان همین طور که به انجام رسید احکام صادر می‌شد. بعد از آن از جاجرود به جناب امین‌السلطان و نایب‌السلطنه حکم شد مجلسی از علماء و وزراء فراهم بیاورند. سؤال شود که خلاف شریعت در این قرارنامه در کجاست بنمائید تا رفع شود. مجلس اول همه حاضر شدند به جز شما که تمارض کرده بودید. جهت و معنی این را نفهمیدم، مجلسی که به حکم ما شما را برای همچو کاری احضار بکنند و حاضر نشوید. مجلس دیگر که حاضر شدید بعض عبارات گفته بودید که هیچ ربطی به عمل نوشته نداشت، مثلاً بانگ و راه آهن و غیره را عنوان کرده بودید، بعد از آن عرایض حساسی شما در باب دخانیات به ما رسید، آن بود که حکم فرمودیم جناب امین‌السلطان به شما قول بدهد که موقوف خواهد شد. در داخله کتباً و تلکرافاً اظهار تشکر و مسرت عامه به عرض رسید مگر از شما، معنی این را هم نفهمیدم که یعنی چه و عمل صحیح به قاعده با احتراز از فساد و فتنه آن بود که بعد از موقوفی عمل دخانیات فوراً شما می‌رفتید در مسجد و غیره به مردم مرحمت و التفات ما را اعلان می‌کردید و هم استعمال دخانیات را فوراً تجویز می‌کردید، چرا که به قول ملاها مانع مفقود و مقتضی موجود بود، آن سببی که تنباکو را حرام کرده بود رفع و تمام شده، چرا این کار را نکردید؟ سبب و جهشش را هیچ نفهمیدم و مثل این است که ابدأ دولت در موقوفی این کار اقدام نکرده باشد، این‌طور قرار داد نبود بکنید به عوام کالانعام یعنی چه؟ آیا عوام فریبی بنظر شما رسیده یا مسند خود را می‌خواهید به این واسطه رونقی بدهید؟ و باز هم در مجالس و محافل خودتان در عوض تحسین و تمجید بر ضد دولت و اولیای دولت حرف می‌زنید یعنی چه؟ من شما را آدم فقیر و شخص ملای بی غرض و دولت‌خواه می‌دانستم حالا بر ضد آن می‌بینم که اقتباس به مجتهد تبریز و آقای نجفی اصفهانی و غیره می‌کنید. آیا نمی‌دانید که کسی نمی‌تواند بر ضد دولت برخیزد؟ آیا نمی‌دانید که اگر خدا نکرده دولت نباشد يك نفر از شماها را همان بای‌های طهران تنها کردن می‌زنند؟ آیا نمی‌دانید که اگر دولت نباشد زن و بچه شماها هر کدام به دست قزاق روسی و عسکر عثمانی و قشون انگلیس و افغان و ترکمان خواهد افتاد؟ حیف از شماست با علم و عقلی که دارید عقل خود را به دست چند نفر طلاب و اراذل و اجامر محله و شهر بدهید و به میل آنها حرکت کنید. خلاصه چون خیلی لازم بود محرمانه این دستخط را به شما نوشتیم، دیگر خود دانید. يك دفعه نصیحت لازم است و عجب خدمتی به ملت و مردم می‌کنید، هر کس هم که تریاک کش نبود حالا چپوق تریاک می‌کشد، قلیان

چرس را عجب رواجی دادید ، مرد که بی جهت قلیان را ترك نمی کند لابد است برود یا تریاك بکشد یا چرس ، یا هر نجاستی که گیرش بیاید سر قلیان بگذارد بکشد و دیوانه شود ، نا خوش شود ، بمیرد . حقیقه خیلی اسباب استسقاء شده والسلام .

جواب دستخط از طرف حضرت حجة الاسلام میرزای آشتیانی

به شرف عرض اقدس اعلیحضرت شاهنشاه اسلامیان پناه می رساند ، دعا گو سابقاً عازم بود که عریضه به حضور مبارک عرض نماید که هم حاکی از تشکر مرحام ملوکانه نسبت به عموم رعایا و دعا گویان خاصه بر سلسله جلیله علماء که رؤسای دین و ملت و حمله شریعت و به واسطه همین مزیت ، شایسته مزید مکرمت و مرحمت باشد و هم اشعار بر برخی عرایض سادقانه و دولت خواهی بی غرضانه که انکشاف صدقش از ملاحظه سطور و فقراتش به عین مرحمت و مکرمت ظاهر و پیدا و گمان راستی و استقامت و خلوص از ابتناء وی به مصالح عامه ملت و دولت و قوام مملکت و دوام سلطنت روشن و هویداست داشته باشد ، لکن به احتمال آن که اطالهاش شاید موجب ملالت خاطر عاظر بندگان اعلیحضرت گردد یا خدا نخواستہ معمول به غرض و بدین واسطه نقض غرض گردد ، تکامل نموده و تساهل ورزیده ترکش را اولی و انطباق دانستم . تا دیشب گذشته که به زیارت دستخط مبارکی که فقراتش مبنی بر کمال بی مرحمتی و سلب مرحام ملوکانه و عواطف خسروانه و منتجع عکس امنیه و آمال و خلاف خدمات و دولت خواهی ها بود مشرف شده ، لازم بل منتحتم دانسته که در صدد رفع بعضی از شبهات که شاید ناشی از عرایض بعضی از مغرضین هدیه م الله الی صراط المستقیم باشد برآیم که خاطر عاظر بندگان اعلیحضرت همایونی را آسوده و فارغ و بی مرحمتی مبدل به کمال مرحمت و انشاء الله مشمول مرحام کامله ملوکانه و مکارم شامله خسروانه شوم ، لذا به شرف عرض بندگان اعلیحضرت همایونی می رساند که حالت خلوص و دعا گوئی کلیه دعا گویان خاصه دعا گو نسبت به سلطان اسلام ، مدالله اظلاله علی رؤس الخواص والعموم ، به مرتبه ای است که گوش از بیان و تجدیدش کمر و اضم ، و لسان از توصیفش الکن و ابکم است ؛ و بنابراین مطلب ، گذشته از آن که از مستقالات عقلیه بل از قطریات اولیه است نفوس مطلوب حضرت احدیت عز اسمہ و منظور حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم است . چه سلطان اسلام حامی دین مبین و حافظ شریعت سید المرسلین و استقرار دولت و دوام سلطنتش موجب بقای امن و امان که اعظم نعمای الهیه است می باشد و بالضروره نفس مبارکش مورد مرحام الهیه و مشمول حفظ و تأیید مکارم غیبیه خواهد بود ؛

و با این مطلب چگونه می‌شود که تساهل در امتثال امر احضار شود و بدون عذر عقلی تمارش نموده و معتذر شده متقاعد از شرفیابی گردد، با آن که خود استندمای مجلس اجتماع را نموده و سبب حضور سایر علماء شده و معلوم است که مقتضای اتحاد دولت و ملت و خلوص مفرط به دعا گوئی و دولت خواهی صمیمی، که شهدا و کفیی به شهیدان، مشوب به هیچ گونه از اغراض فاسده عاطله و خیالات کاسده باطله نیست، آن است که اگر مطلبی را ببینند که خالی از صلاح دولت و ملت بل موجب فساد انتظام امور مملکت و سلطنت است به احسن الوجوه دفع و به داعی حفظ نفس نفیس سلطنت که اعر نفوس است مهما ممکن متقاعد از رفتن نشوند؛ و از این قبیل است عرایض صادقانه جناب مستطاب حجة الاسلام آقای میرزای شیرازی سلمه الله تم، در خصوص امتیاز دخانیات و مداخله خارجه در داخله مملکت ایران؛ دعاگو و سایر دعاگویان که کراراً تلگرافاً به عرض حضور مبارك رسانیده و مفساد این امر را عسراً و نسیب العین اولیای دولت قوی شوکت نموده که موجب اختلال نظام امر مملکت و رفته رفته سبب عدم استقلال سلطنت و علی الاطلاق، هادم اساس دین مبین و مافی غرض از صدمات و ابتلائات حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و بعثت انبیاء و مرسلین است و چون مدت متمادی از زمان عرض عریضه گذشت و به زیارت جوائی که حاکی از رفع کلیه این بلیه کبری و مفسده عظمی که ناشی از سوء تدبیر اولیای دولت قوی شوکت است باشد مشرف نگردیدند، چنین گمان کردند که شاید اولیای دولت مساهله در عرض و ایصال عرایض کرده و مقاسد این امر را اغفال نموده باشند، و یا به واسطه تنجز امتیاز و استیلائی کمپانی ممتاز سلب قدرت از رفتن شده متمکن از اصلاحش نباشند؛ تأملات و افکار نموده بل انتشار از اولیای دین مبین نموده و به وجهی که نه موجب کشف خلاف کلمه دولت و نه سبب شق عصای کلمه رعیت باشد، طریقی را انتخاب و انتخاب فرموده، و مردم را از استعمال تنباکو و توتون منع نموده، که بدون ترتب مفسده بالاضطرار موجب انصراف شود قهراً رفع می نماید و سایر علماء هم یا انشاءً به واسطه رفع این مفسده مؤبقه و یا اقتداءً این طریق را احسن الوجوه و اقرب الطرق دانسته، موافقت و متابعت نمودند و چون رفع این مفسده به جز رفع کلی امتیاز از خارجه و داخله منصور و تمییزش مؤثر نبود و اظهار این مطلب از دعاگو در مجلس احضار شاید محمول بر بعضی اغراض فاسده باشد و مورد افکار می‌شد، لذا دعاگو هم به واسطه عدم مخالفت با علماء و قبح شق عصا و مصلحت بینی ایشان صلاح چنین دیده که به جناب آقای معظّم سلمه الله تم تلگراف و مطلب را علی ما هو الواقع

اعلان دارند و قبل از ملاحظه جواب چون راقمی از برای حکم سابق نبود و مانع بالکلیه رفع نشده همان حکم را معمول داشته اجرا نمایند، به واسطه آن که تحریم استعمال دخانیات از ایشان بوده و لابد حکم تحلیلش هم باید مستند به ایشان باشد، اولیاء دولت مطلب را علی ما هو الحق تلگراف نکرده و آقای معظم را از کیفیت و حقیقت مطلب اعلام ننمودند بل مجمل و سر بسته به تمام اطراف بلاد ممالک محروسه، اعلان و تلگراف نمودند که حسب الامر امتیاز برداشته شد و علماء سایر بلدان هم به اعتقاد آن که رفع بلیه بالکلیه شد عرایض متشکرانه عرض نمودند.

بالمآل که عملاً قریب معلوم شود و کشف خلاف گردد بالکلیه از مراحم ملوکانه مأیوس و دیگر اعتمادی از برای ایشان بل عموم رعیت نسبت به اولیای دولت نخواهد ماند. و در مسئله بانک و راه آهن و غیره که عرض کرده اند دعا گو طرف بوده و دستخط فرموده اند، مطالبی بی ربط بوده خلاف عرض شده، به واسطه آن که در مسئله بانک به هیچ وجه گفتگوئی نشد و از راه آهن به همین قدر عنوان شد که مفاسد این امتیازات هم بسیار است، و منجمه آن است که فرنگیان بعد از آن که قضای حاجیشان شود به قانون و زا کون خود هم عمل نخواهند کرد، بل به میل خود سلوک خواهند نمود مثل آن که ملک رعیت را حراب می کنند و عوض نداده، از طریق عبور می نمایند و اما سایر مسائل مثل دعوت کشیش نصاری مسلمین را به دین عیسوی و ترغیب نمودن به کتاب و قول و تألیف لسانی، به این مناسبت گفتگو شد که وزراء اظهار نمودند که هم سلطنت همواره بر ترویج و تشدید ملت بوده دعا گو تصدیق نموده لکن اظهار داشتیم که اولیای دولت تقصیر دارند که این گونه از مفاسد را که موجب هدم اساس دین است به حضور مبارک عرضه نمی دارند و بالجمله داعی گمان این بود که در ازای این دولت خواهی ها و زحمات قاطبه علماء مورد مراحم و بیشتر از پیشتر مشمول مکارم و عوایف ملوکانه شوند، حال که معلوم می شود به قول شاعر عرب

ماكل ما يمتنى المرء يدرکه
تجری الريح بما لا تنتهي السفن
نتیجه برعکس داده، و برخلاف معمول ثمر بخشیده، و خاطر عاطر مبارک از دعا گو رنجیده تر شده، بل حسن خدمت و نیکوئی تدبیر علماء بلدان هم از قبیل مجتهد تبریزی (۱) و آقای نجفی اصفهانی سلمه الله تع که همیشه خیر خواه دولت بوده اند، به سوء تدبیر به نظر انور رسیده که دعا گو را هم قیاس به آنها نموده و دستخط فرموده اند که تبعیت اجامر و اوباتر می کنی و این مطلب یا معمول (۱) مراد مرحوم حاج میرزا جواد آقا مجتهد تبریزی است.

به عوام فریبی، و یا به واسطه رونق دادن مسند است و بسیار عجب دارم از این بی‌رحمتی شدیدة ملوکانه، که تصور خیال فساد در حق دعا گو شود و به تبعیت عوام و جهال و حب مسند منصب گردد. با آن که فقره اولی کاشف از بی‌عقلی و نابخردی و سنجیت یا جهال و اوایش و العیاذ بالله تعمله است چه تبعیت عاقل از جاهل نامعقول و پیرویش در نظر عقلاء مردود و غیر معقول است و فقره ثانیه حاکی از ضعف و بطالن مستند است به ملاحظه امثالش به دعا گو زیرا که مسند شرع مبین را رونق از خاتم النبیین و مروجش بحمد الله تعالی نفس نفیس بندگان اعلی حضرت است گذشته از آن که دعا گو در این بلد مسندی نمی بینم و جز دعا گوئی و تدریس غرض و اشتغالی ندارم و بعضی از بی‌رحمتی‌های دیگر که خود را در دعا گوئی شایسته و مستحق آن نمی دانم که مذاکره کنم و فی الحقیقه خیلی مأیوس از مراحم ملوکانه شدم که تقریباً بعد از پنجاه سال زحمت و خدمت در ملت و دعا گوئی دوام دولت و سلطنت با خلوص عقیدت در نظر امور همایونی مقدار يك قاضی سنی و کشیش ارضی را در نظر سلطان روم و سلاطین عیسوی نداشته باشم با آن که شاید مشهور جمله از اهل علم باشد که اگر تمدن و توقف و توطن در عراق عرب کرده بود در حوزه علمی اسلام منحصر و معروف به شخص اول بودم انصاف آن است که در این مملکت خیلی ترقی کردم و بعد از زحمات بسیار و دعا گوئی خالصانه بی‌شمار مفسد به خرج رفته و به کيفر آن مورد بی‌رحمتی و التاف ملوکانه شدم گمان ندارم که در هیچ دولتی جزای چون من دعا گوئی دولت خواهی را که سر تا پا وجودش دعا گوئی دولت و همواره بر صلاح امر مملکت و تشدید ملت است بدین گونه دهند. باری، هر چه آن خسرو کند شیرین بود. اگر فی الحقیقه بعد از ملاحظه صدق عرایض و حسن مقال باز هم شایبه خلاف واقعی العیاذ بالله در عرایضم رود و خاطر مبارک از غبار کدورت و گرد کدورت مسافى و پاک نشود و معذالك دعا گو را مفسد در انتظام امور مملکتی بدانند با امتنان و تشکر از مراحم ملوکانه استدعای مرخصی دارم که معجلاً به اندازه خود در تدارک حجرت از این مملکت بر آیم و به یکی از زوایای مقدسه عنبات عالیات مشرف شده این دو روزه عمر را که فی الحقیقه کالعدم است به دعا گوئی مشغول بروجود مفسدم در این مملکت مفسده مترتب نشود به واسطه آن که دعا گو نه در این مملکت ضیاع و عقاری دارد و نه بحمد الله تعالی به علایق دنیویه علاقه بشمارى. اما امیدوارم که انشاء الله صدق عرایض گفتارم بر بندگان اعلی حضرت همایوتی پوشیده و مستور نماند و ملاحظه صلاح امر مملکت و سلطنت و بقای ملت و تشکر و دعا گوئی کلیه رعیت را فرموده، این بلیه علمیه را به همت علیای ملوکانه

بالکلیه رفع فرموده ، در ترویج شریعت و علماء که اخص دعا گویند بذل جهد و جهد خسروانه نمایند تا یأس رعایا و دعا گوینان از مراحم ملوکانه مبدل به امیدواری رجاء و به دعا گوئی ذات خجسته صفات مبارک اعلیحضرت شاهنشاه جمجاه اسلامیان نام مشغول شوند الامر الاقدس الاعلی مطاع .

دستخط اعلیحضرت ناصرالدین شاه در جواب مکتوب جوابیه

مرحوم میرزای آشتیانی

جنابا۔ عرضۀ شما را ملاحظه کردم اولاً این دستخط محرمانه بود و احدی نمی دانست اگر بن نوشتم یا خوب نالئی نمی داند و نخواهد دانست . ثانیاً از کثرت اوقات تلخی و این که بعد از این همه زحمت و مرارت کار را به این پایه با کمپانی خارجه تمام کرده و به این خوبی انجام داده ایم چرا باید مثل شما علمای بزرگ به مردم نادان عوام این طور اهتمامات و مراحم ما را حالی نکنند ، که مردم آسوده شده پی کار خود بروند . مگر شوخی بود که بعد از دادن همچو قرارنامه به فرنگی و آن همه مخارجی که او کرده است به این سهولت از عمل خود دست بردارد و برود پی کارش . در فقره تجارت خارجه هم ابتدا ضروری به رعیت و تجار ما ندارد و نخواهد داشت و این حرف مفصل است باید يك نفر از اولیای دولت به شما حالی نماید و اینها موافق عهدنامه های قدیم حق تجارت دارند کار تازه ای نیست . در حقیقت تمام آن قراری که با کمپانی دخانیات در داخلۀ ایران داده بودیم تماماً باطل و نسخ شد این کار را بیش از این نباید دنبال کرد و البته شما در روی منبر و مجلس درس باید به تمام مردم حالی بکنید که این کار تمام شده و گذشته است ، بر شما فرض است که هر چه زودتر به همه حالی بکنید قلیان نمی کشند نکشند اما بدانند که دیگر برای احدی مجبوریت باقی نمانده است و همه آزاد هستند در بیع و شری و اختیار مال خودشان را دارند و کمال امیدواری و تشکر را از دولت داشته باشند که رفع همچو کار بزرگ را کرده است ، حالی کردن این فقره به مردم عوام با شماست که شاگرد دعا گو باشند شما می دانید که من همیشه احترام علماء را لازم می دانم به خصوص در حق شما يك مرحمت قلبی داشته و داریم کمال اطمینان را از التفات باطنی ما داشته باشید و ابدأ حالت یأس از آن نداشته باشید . زیادۀ زحمتی نیست جواب را عرض بکنید .

جواب دستخط مزبور

از طرف حجة الاسلام آشتیانی اعلی اللہ مقامه

به شرف عرض اقدس بندگان اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه جمجاه اسلامیان

پناه ابدالله دولته می‌رساند ، که دعاگو مایوس از مراحم ملوکانه نشده و نیستم و چون دستخط مبارک سابقه ، مشر بر بعضی بی‌رحمتی‌ها بود که کمال تنافی با قرط دعاگوئی و خلوص دعاگو داشت به داعی طمع ازدیاد مرحمت و اشتداد مرحمت و مودت و مکرمت به عریضه سابقه جسارت ورزیدم و اما در خصوص امر به تشکر عموم علماء و دعاگو رعایا از مراحم ملوکانه و مذاکره دعاگو در مجلس درس و غیره که دستخط مبارک صدور یافته گذشته از آن که در مجلس احضار بلیه مرفوعه و مفسده ممنوعه را اول المتشکرین بودم ، در امتثال امر حاضر و تشکر مراحم ملوکانه را در مجلس درس و غیره نموده ، کثرت مرحمت و شدت زحمت و مشقت بندگان اعلیحضرت همایونی را در خصوص اصلاح فی‌الجملة عمل دخانیات و تقاعد کمپانی و امتثال امر همایونی نصب العین خاص و عام خواهد شد ، که انشاءالله کمافی السابق بلکه بیشتر از پیشتر رجاء به مراحم ملوکانه حاصل شده به احسن الوجوه عموم رعیت اشتغال به دعاگوئی و مسئلت دوام دولت داشته باشند لکن مسئله قلیان را همان طور که اعلیحضرت قدر قدرت همایونی دستخط فرموده‌اند نباید متعرض شد که بر امر شرب و استعمالش جز ترتیب مفسده نمره‌ای مترتب نخواهد شد و تا مشاهده حکم تجویز و تحلیل از آقای حجة الاسلام شیرازی سلمه‌الله تعالی نکنند مرتدع نخواهند گردید دعاگو هم محض امتثال امر قدر قدرت اگر رأی مبارک تعلق گیرد رقه‌های به جناب آقای معظم عرض نماید که مشتمل بر تشکر از مراحم ملوکانه باشد و محتوی بر عدم اصلاح بالکلیه لکن محرمانه - الامر الاقدس الاعلی مطاع .

صورت مکتوب

میرزای آشنیانی مرحوم به اعلیحضرت ناصرالدین‌شاه

به شرف عرض اعلی می‌رساند - که انزجار و وحشت قلوب رعیت از این مسئله و تصرف خارجه در داخله به مرتبه‌ای است که گمان ندارم به غیر عدم تصرف کلی و رفع اصلی و هود به صورت اولی آسوده خاطر و امیدوار شوند بلکه شاید تکذیب دعاگو را نمایند - خاصه با وضع حالیه کمپانی و اشتغال تام به لوازم امتیاز به جز سخت‌گیری در امر توتون و تنباکو که سابقاً می‌نمود و به جبر و عنف از تجار مأخوذ می‌داشته از قبیل صنعت و اعمال گروانکه و غیره که از لوازم تصرف در داخله است و عدم علم به استرداد و ملاحظه قرارنامه نسبت به عامه رعیت و اختصاصش به بعضی از اولیای دولت شایسته آن است که به ملاحظه جذب قلوب رعیت و امیدواری به مراحم ملوکانه مقرر فرمایند که عجاله کمپانی از تصرفات متعلقه به داخله که سبب استیحاخ رعیت و اهل ملت

است ممنوع و قرارنامه‌ای که استرداد شده مشهود نظر خاص و عام گردد .
الامر الاقدس الاعلیٰ مطاع .

استفتاء از حضرت آیه‌اند

میرزای شیرازی اعلیٰ الله مقامه که در باب قلیان شده است

حجة الاسلاما متع الله المسلمین بطول بقائکم : صورت سؤال و جوابی به
تفصیل ذیل منسوب به جناب عالی شیوع یافته مستدعی آن که اگر صحیح است به
خط مبارک تصریحاً مرقوم فرمائید و بر تقدیر صحت هر گاه این عمل امتیاز بر
داشته شد این حکم باقی است یا خیر

صورت سؤال از حجة الاسلام ادام الله ظلکم العالی : با این وضعی که در بلاد
اسلام از بابت عمل تنباکو پیش آمده ، فعلا کشیدن قلیان شرعاً چه صورت دارد
تکلیف مسلمانان چیست ؟ مستدعی آن که تکلیف مسلمانان را مشخص فرمائید .
جواب : بسم الله الرحمن الرحیم الیوم استعمال تنباکو و توتون بای نحو
کان در حکم مجازیه با اتمام زمان عجل الله فرجه است .

جواب از سؤال اول : بسم الله الرحمن الرحیم - بلی صحیح است و سئوالی
که از بقاء حکم بر تقدیر رفع امتیاز شده جواب این است که بر تقدیر رفع
از این جهت منعی ندارد و الله العالم جزیره الاحقر محمد حسن الحمینی .

دستخط ناصرالدین شاه

جناب امین السلطان : امتیاز دخانیات داخله که چند روز قبل موقوف شده
بود این روزها که امتیاز خارجه را هم موقوف فرمودیم و کلیه این عمل به طرز
سابق شد حالا به تمام علماء و حکام و مردم اطلاع بدهید که مطمئن باشند و
به تمام رعایا حالی نمایند . (۱۳۰۹)

اینجا صورت دستخط ناصرالدین شاه

شرح سرپاکت - جناب امین السلطان و نایب السلطنه ملاحظه کرده فوراً
مجری دارید . لازم است نایب السلطنه و جناب امین السلطان و سایر وزراء
محترم دولت این یادداشت ما را ملاحظه کرده برای تجار معتبر و غیره و
تجار معتبر تنباکو فروش قرائت نمائید .

حکمی که پادشاه و دولت می کند او را خود دولت لازم الاجراء می داند
و هر حکمی که می کند چه در داخله و چه در خارجه از روی خدعه و اشتیاء
نخواهد بود يك وقتی مقتضی شد عمل دخانیات را به کمپانی انگلیس بدهند و
دادند . چندی بعد مقتضی شد که آن امتیاز را از کمپانی بگیرند و گرفتند .
اعلان دولتی هم نوشته و به همه جا انتشار داده شد که این عمل از کمپانی گرفته

شده است علاوه بر این خود کمپانی انگلیس هم اعلان نوشت که دولت ایران این امتیاز را از من پس گرفت و کف ید از من شد. هر کس در طهران یا ولایات دیگر تنباکوئی به من فروخته است بیاید پول خود را بدهد و تنباکو را پس بگیرد و بهمه معا بر چسبانیده و همه مردم را مطلع و مستحضر کرد که این امتیاز از من خلع شده است یا وجود این همه توضیحات و اسناد و احکامی که صادر شد در نسخ و ابطال این قراردادنامه‌های دخانیات با کمپانی کمال تعجب را دارم از این که باز می‌شنویم در میان مردم و تجار و غیر ذلک اشتباهی در این فقره حاصل است که رفع دخانیات نشده و اگر شده باشد موقتی است. اولاً معلوم است که این انتشارات را اشخاص مفسد رذل که بدخواه دولت و ملت هستند می‌دهند و این اراجیف را شهرت داده‌اند البته هیچ شخص عاقل دولت‌خواهی نباید به این حرفهای بی‌معنی و اقوال محمول اعتنائی بکند، بلکه بر همه اعالی و ادانی و بر همه نوکرها و رعیت‌های دولت‌خواه صادق صمیمی لازم و واجب است که بعد از این از هر شخص مفسد مغرض که این حرفها را بشتوند یا اعلانی بنویسند و نصب نمایند و او را ببینند گرفته به حکومت تسلیم نمایند که آنها را تنبیه شایسته نمایند. چرا که این نوع شهرت‌های بی‌معنی مفسده انگیزی باعث تااعنی تجار و کسبه و رعایا بر تمام اهالی مملکت و اهل طرق و شوارع شده و کسب و تجارت از میان خواهد افتاد و آن وقت دولت لابد می‌شود که برای نظم امور جمهور تشددات فوق‌العاده به ظهور برساند و خود شخص رئیس دخانیات البته نمی‌تواند بعد از موقوفی مجدداً دخیل امور دخانیه بشود. بقای این شخص رئیس دخانیات عجاله در طهران برای این است که محاسباتی که با مردم دارد مفروق و ادعای مخارجی که در این امور کرده و با دولت دارد قرارداد را داده و کار خود را تمام کرده راهش را بگیرد از این دولت برود و این هم البته يك دو ماهی طول دارد که کارش تمام شده آن وقت برود از آن طرف رئیس تنباکو در تمام شهرها و بلاد ایران مأمور و عملجاتی که برای انجام این کار داشت چه از فرنگی و چه از ایرانی تماماً را متفرق و احضار و جواب داد. چنانچه يك نفر در دولت و بلاد ایران از این اشخاص نیست و اگر در جایی باشد و کسی مطلع است به عرض برساند تا دولت او را خارج نماید و باز هم تکرار می‌کنیم که این کار بالمره خارجاً و داخلیاً متروک و موقوف شده دائمی است و ابدأ موقتی نیست و این امتیاز را بعد از این دولت به احدی از تجار خارجه و داخله نخواهد داد تمام آسوده و مطمئن باشند (صحه همایونی و دستخط).

تمام این یادداشت به حکم و فرمایش ما است که در این ورقه نوشته‌اند

و سوادی از این فرمایشات را ملک‌التجار برداشته به همه جا منتشر نماید (توشقان
نیل ۱۳۰۹)

تعجب در این است که بعد از اعلان چرا آن‌هایی که به کمبانی تنباکو فروخته
نمی‌روند پول داده تنباکوی خود را پس بگیرند.

صورت‌انگاری که

از جناب رئیس دخانیات در باب فتح اعتبار شده است

اعلان - چون دولت اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه ،
منوبول و انحصار دخانیات را کلیه از داخله و خارجه موقوف فرمودند و به من
رسماً نوشتند. لهذا به عموم تجاری که به اداره (رزی) تنباکو و توتون فروخته‌اند
اعلان می‌نمایم هر کس بخواهد تنباکو و توتون خود را پس بگیرد به اداره دخانیات
رفته و قیمتی را که برای آن دریافت نموده رد کند و حس خود را تحویل بگیرد
(ارنستین)

مکتوب امین‌المطمان

به حضرت حجة‌الاسلام مرحوم میرزای آشتیانی

عرض می‌شود جناب حاج ملک‌التجار فرمایشات جناب مستطاب عالی را کاملاً
رساندند. مایه کمال امتنان شد و بقیه دارم، که عرایض اخلاص کیش را هم تماماً
و صحیحاً رسانده است و خاطر عالی را منتحضر داشته است لازم دانستم که این
مختصر را هم تحریراً مصدع خاطر عالی شوم که خاطر جناب مستطاب عالی از
این طرف خاصه بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه روحی فداء و از
ارادت و اخلاص این بنده از حالا تا هر وقت بلکه بعون‌الله تعالی مادام‌العمر ،
مطمئن باشید که به هیچ وجه خللی و نقصی در آن حاصل نخواهد شد مشروط
براین که جناب مستطاب عالی هم به شبهات مفسدین و ارباب غرض اعتناء فرمائید
و هر وقت هر چه عرض شود از این بنده استفسار فرمائید تا حقیقت معلوم شود
زیاده عرضی ندارم ، ایام افادت مستدام .

جواب مکتوب مزبور

عرض می‌شود : جناب ملک‌التجار همان قسمی که فرمایشات جناب عالی را
کاملاً ابلاغ نموده ، قاطع هستم که عرایض داعی را هم تماماً و کاملاً به عرض رسانیده
است . اگر چه به همان بیانات ایشان کمال استظهار و اطمینان حاصل گشته بود .
ثانیاً هم که رقمه شریفه جناب عالی را رساندند ، بر مراتب استظهار و اطمینان داعی
افزود و محض رعایت ادب لازم دیدم که کتابه در مقام تصدیق برآمده و این
فقره را تصریح نماید که به صاحب شریعت مقدمه قسم است ، این داعی دوام دولت

ابد مدت قاهره هیچ وقت از دعای بقای ذات اقدس ملو کانه غفلت ننموده و نخواهد نمود. بلکه دعای آن وجود مبارک را بر خود و بر قاطبه اهل اسلام خاصه سلسله سلسله جلیله علماء واجب می‌داند از شخص محترم جناب عالی هم از هرجهت همه وقت کمال امتنان را داشته و دارم و مخصوصاً جنابعالی را از غالب وزرای سابق و لاحق نیک نفس تر و خوش اعتقاد تر می‌دانم و یقین دارم که به هیچ وجه من الوجوه از هیچ بابت از خیر دولت و ملت چشم نخواهید پوشید. حتی به جناب ملک التجار گفتیم از روی انصاف وقتی که انسان ملاحظه نماید برای این منصب جلیل حال هیچ شخص عاقلی از جناب عالی تعدی نخواهد نمود و همان طوری که جناب عالی امر فرموده‌اید که اعتنا به شبهات ارباب غرض نشود داعی هم خواهش و استدعا می‌کند که جناب عالی هر وقت چیزی بشنوید به توسط خود جناب ملک التجار که معتمد جنابعالی است و داعی هم وثوق و اعتماد دارد پیغام فرمائید تا فوراً رفع شبهه شود ائمه جماعت هم که در این دو روزه به مسجد رفته بودند فوراً به همه اطلاع داد که منبر رفته وجود مسعود اعلی حضرت همایونی اید الله جیشه و اید عیشه را دعا کنند با بیانات کافی جناب ملک التجار زیاده بر این تصدیق و جسارت است. ایام افادت مستدام.

صورت مکتوب امین السلطان

به حضرت مستطاب میرزای آشتیالی اعلی الله مقامه

عرض می‌شود امیدوارم انشاء الله تعالی وجود مسعود عالی عقرون به سلامت است رقیسه مطاعه عالی با عریضه تلگرافی جناب مستطاب حجة الاسلام میرزا مظله العالی رسید. فوراً از عرض لحاظ اقدس همایون گذرانده از این نوع اظهار دعا گوئی جناب معظم الیه خاطر مهر مظاهر خیلی خرسند و خوشنود شدند و هم از اقدامات جناب عالی خاطر همایون راضی شدند. بدیهی است مراتب را چنانچه باید و شاید خاطر نشان ایشان فرموده‌اند و رفع اشکالات شده است جواب تلگراف جناب آقای میرزا را هم صادر و مرحمت فرموده‌اند لفا ارسال داشت که بملاحظه شریف جناب مستطاب عالی هم برسد و بعد به تلگرافخانه ارسال فرمایند که تلگراف شود و چون از تلگراف خود جناب عالی هم اظهار لطف درباره ارادت کیش فرموده‌اند خواهش دارم امتنان و تشکر بنده را به نحوی که شاید و باید خدمتشان مرقوم فرمائید ایام افادت و افاضت مستدام.

اول تلگرافی که مرحوم آیه الله حجة الاسلام حاج میرزا محمد حسن شیرازی اعلی الله مقامه

به اعلی حضرت ناصر الدین شاه مخا بره نموده

بسم الله الرحمن الرحیم - به توسط حضرت اسعد امجد ارفع و الاشاهزاده اعظم

نایب السلطنه دام اقباله العالی ، به شرف عرض حضور اعلیحضرت اقدس شاهنشاه
 خلدالله ملکه می‌رساند. اگرچه دعا گو تاکنون به محض دعا گوئی اکتفا نموده ،
 تصدی استدعائی از حضور انور نکرده ، ولی نظر به تواصل اخبار به وقوع
 دقایقی چند که توانی از عرض مفاسد آنها خلاف رعایت حقوق دین و دولت است
 عرضه می‌دارد: که اجازه مداخله اتباع خارجه در امور داخله مملکت و مخالطه
 و تردد آنها با مسلمین و اجرای عمل بانک و تنباکو و راه آهن و غیره از جهاتی
 چند منافی صریح قرآن مجید و نوامیس الهیه و موهن استقلال دولت و مخل نظام
 مملکت و موجب پریشانی عموم رعیت است . واقعه شیراز از قتل و جرح جماعتی
 از مسلمانان در حمای مطهر حضرت احمد بن موسی علیهما السلام و هتک آن بقعه
 مبارکه و تبعید جناب شریعت‌مآب حاج سیدعلی اکبر (۱) سلمه‌الله به وضع ناشایسته
 نمونه‌ای از نتایج این امور است البته مفاسد این امور از عرض حضور اقدس نگذشته
 والا از فرط اهتمام مخاطر همایون در ترقیات ملت و دولت رضا به اجرای این
 امور مترقب و مأمول نبوده دعا گو هیچ در مقام دولت خواهی هم رضا نمی‌دهد که
 بعد از استمرار نعمت خداوند جلالت عظمه به اعلیحضرت شهریاری عز نصره و به
 قوت شوکت و دوام سلطنت این امور که مفاسد آنها در اعصار لاحقه دامنگیر دین
 و دولت و رعیت است در این عهد همایون جاری شده نام نیک چند سائده دولت خدای
 نخواسته به خلاف مذکور شود. رجاء و اتق از مراحم ملوکانه آن که اگر اولیای
 دولت در این امور ترخیصی فرموده‌اند به اتفاق کلمه ملت معتذر شده این مفاسد
 را به احسن وجه تدارک و جناب معظم را که تاکنون پناهنده ناحیه مقدسه است به
 تلافی این وهن مورد عواطف خسروانه فرمایند تا سبب مزید دعا گوئی و امیدواری
 کافه علماء و رعایا گردد ، الامر الاقدس الاعلی مطاع .

تلکراف ثانی حضرت آیداند

میرزای شیرازی به حضور اعلیحضرت ناصرالدین شاه

به شرف عرض حضور اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه می‌رساند .
 سابقاً دعا گو عریضه‌ای تلکرافاً در باب مفاسد مداخله خارجه در داخله مملکت
 ایران به حضور مبارک عرض نموده بود جوایی از جانب اولیای دولت قوی شوکت
 نقل نمودند ، که کاشف بود از آن که به مفاسد اجرای این امور حق الثقات
 نفرمودند و چون اغماض از آن منافی رعایت حقوق اسلام بود ، لهذا ثانیاً به
 عرض حضور مبارک می‌رساند: که مفاسد انفاذ این امور به مراتب اعظم از مفاسد

(۱) مراد آقا سیدعلی اکبر فال اسیری است که او را از فارس نفی و به عقبات تبعید

صرف نظر از آنها است . کدبام مفسده با اختلال قوانین ملت و عدم استقلال سلطنت و تفرق کلیه رعیت و یأس آنها از مراحم ملوکانه برابری می کند؟ چگونه می شود که با وجود این که در قرون متداوله اولیای دین مبین و سلاطین مسلمین شکرالله مساعیهم آن همه اتلاف نفوس و بذل اموال خطریره در اعلاهی کلمه اسلام بفرمایند امروزه به اندک فایده با تزقب ترتب مفسده از تمام اغماض نموده و کفره را بر وجوه معایش و تجارتات آنها مسلط کرد . تا بالاخره اضطراب با آنها مخالطه و مواده کنند و به خوف یا رغبت ذلت نوکری آنها را اختیار نمایند و کم کم بیشتر منکرات شایع و منظاهر شود و رفته رفته عقایدشان فاسد و شریعت اسلام مختل النظام گشته و خلق ایران به کفر قدیم خود برگردند . البته شدت و اضطراب و وحشت رعیت و استنکاف علماء اعلام را در انفاذ این امور به عرض حضور مبارک نرسانیدند و بر دولت اغفال نمودند زیرا که این امور قابل انفاذ نیست و نخواهد شد هر چند منجر به اتلاف نفوس شود و الا از حزم خسروانه مأمول نبود ، رضا دهند رعیت که فی الحقیقه خزانه عامره دولتند بالمره از وجوه تجارت و مکاسب خود مضلوب الاختیار و مقهور کفار باشند . بدیهی است اولیای دولت قوی شوکت را از اجرای این امور جز ترقی دولت مقصدی در نظر نیست . بهتر آن بود که این رفیع را در تربیت اتباع دولت قوی شوکت متحمل شوند که هم سبب جمعیت قلوب رعیت و امیدواری آنها گردد و هم عنافی با قوانین ملت و استقلال دولت نباشد مأمول از عنایات ملوکانه چنان است که عرایض سادقانه دعاگو را با تأمل ملحوظ نظر انور و در جمع قلوب رعیت بذل مرحمت فرمائید تا به کمال امیدواری و شکر گذاری مشغول دعا گوئی دوام دولت جاوید عدت باشند - الامر الاقدس الاعلیٰ مطاع - تاریخ وصول این تلگراف چهارم شهر رجب (۱۳۰۹)

تلگرافی از آقایان علماء طهران

حضور حضرت آیه الله میرزای شیرازی اعلیٰ الله مقامه

خدمت سراسر سعادت بندگان جناب مستطاب حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج میرزا محمد حسن دام ظلله العالی - امتیاز و اختصاصی که در مسئله دخانیات از جانب اولیای دولت ایران به فرنگیها داده شده بود به حکم اعلیٰ حضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه از کل ممالک محروسه ایران برداشته شد و کل اهالی ایران از زارع و کسبه و تجار و مالکین تنباکو و تنباکو فروشها و غیره از امروز به بعد آسوده و مختارند که تنباکو و توتون و عموم اجناس عایده دخانیه خودشان را به هر کس و به هر قیمت و هر نحو که دلخواه

آن‌ها است بیع و شری در ممالک محروسه ایران و بدون استثناء بنمایند لهذا لازم شد که تفصیل را به عرض حضور جناب مستطاب عالی برسانیم ، که چون بنا بر احترام تلگراف جناب عالی و بعض مذاکرات منسوبه به جنابعالی اعلیحضرت اقدس شهرباری ماها را خواسته تحقیقات فرمودند که آیا این شهرت حکم منسوب به جنابعالی صحیح است یا خیر ؟ به محض این که عرض شد صحیح است فوراً جناب امین‌السلطان را مأمور فرمودند ، با دستورالعملهای مؤکده و زحمات زیاد این عمل را موقوف و انحصار را برداشته خوب است که جناب مستطاب عالی در این موقع تشکر این توجه ملوکانه را تلگرافاً به عرض حضور همایونی برسانید امضاء (محمدحسن آشتیانی) (سیدعلی اکبر تفرشی) (محمد رضا طباطبائی) (فضل‌الله نوری) (امام جمعه) ۱۶ جمادی الاولی (۱۳۰۹) (۱)

جواب تلگراف آقایان از میرزای شراری

خدمت آقایان عظام دارالخلافة ضاعف‌الله اقدامهم - بشارت رفع دخاتیه موجب مزید تشکر و امیدواری و دعاگوئی ذات اقدس همایون اعلیحضرت شاهنشاه خلدالله ملکه گردید انشاءالله به همت عاطفت ملوکانه دست خارجه بالمره از ایران کوتاه خواهد شد (محمدحسن الحسینی)

تاریخ وصول تلگراف ۳۰ شهر جمادی الاولی (۱۳۰۹) (۲)

تلگراف حضرت مستطاب میرزای آشتیانی

به حضرت آیةالله میرزای شیرازی اعلی‌الله‌تعالی‌هما

به عرض بندگان حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای حاج میرزا محمدحسن دام ظلله می‌رساند عریضه تلگرافی شما تشکر از «راحم ملوکانه درباب رفع امتیاز که به توسط دعاگو به حضور مبارک بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاه جمجاه اسلام پناه ظلل‌الله تعالی خلدالله ملکه و دولته و ادام‌الله ظلله‌العالی عرض شده بود به عاکفان حضور مبارک به توسط حضرت مستطاب اسعد اشرف اجل افخم وزیر اعظم آقای امین‌السلطان دام اجلاله رسانده ، جواب را به توسط ایشان تحصیل کرده ، مخایره نمودم ، معلوم است همواره در دعاگوئی وجود مبارک بندگان اعلیحضرت اقدس ظلل‌الله خلدالله ملکه که سبب قوام دین و دولت است اهتمام داشته و دارند ، که سایر علماء اعلام فضلا از رعیت و عوام اقتدا نمایند و حضرت مستطاب اجل وزیر اعظم دام اجلاله کمال مسرت و اطمینان امتنان را از تفقدات حضرت عالی از تلگرافاتی که به دعاگو شده و از نظر

۱- در اصل: ۱۳۲۷ است - محققاً اشتباه شده ۲- در اصل: ۲ شهر جمادی‌الاولی

ایشان گذشته دارند و مستدعی هستم که در مظان اجابت دعا از نظر حضرت عالی نروند .
(الداعی المخلص محمد حسن الاشبانی)

تلکراف حضرت آیة الله میرزای شیرازی

به جناب حجة الاسلام میرزای آشتیانی اعلی الله مقامه

بسم الله الرحمن الرحيم - خدمت جناب مستطاب شریتمدار افتخارالمجتهدین العظام حجة الاسلام آقای میرزا محمد حسن سلمه الله تمم ، تلکراف جناب عالی در باب رفع امتیاز دخانیه و اعلان بر ترخیص استعمال ، به موجب نوشته احقر رسید . البته آنچه صلاح دانسته اید ، عین صواب است ، و من بعد هم منعی از استعمال چنانچه اعلام فرموده اید نیست ، و الحق از مراحم علوکانه که مایه قوام دین و دولت بود ، کمال امتنان و شکرگزاری دارم . تلکراف تشکری به حضور مبارک عرض کرده ام که انشاء الله به مرحمت جناب عالی خواهد رسید و از حسن اقدامات و اهتمامات جناب مستطاب اجل آقای امین السلطان دام اقباله العالی هم جناب عالی اظهار کمال امتنان احقر را خواهید فرمود عریضای هم به حضور مبارک با جواب رقیمة جناب اجل زید اجلاله به صحابت جناب مستطاب عمدة الفضلاء والمحترمین حاج میرزا باقر واعظ اید الله افاداته که برای اظهار شکر این نعمت به طهران معاودت نموده انشاء الله خواهد رسید .
(الاحقر محمد حسن الحسینی)

تلکراف تشکر حضرت آیة الله

میرزای شیرازی به حضور اعلی حضرت امیرالدین شاه

بسم الله الرحمن الرحيم - به توسط جناب مستطاب شریتمدار افتخارالمجتهدین العظام حجة الاسلام آقای میرزا محمد حسن سلمه الله تعالی - به شرف عرض حضور اعلی حضرت اقدس شاهنشاه خلد الله ملکه می رساند . بشارت رفع اختصاص دخانیه بر حسب تلکرافات علماء اعلام دارالخلافه کثیر الله امثالهم موجب کمال شکرگزاری و امیدواری و سبب مزید دعا گوئی گردید ، بر اهالی عملکت لازم است به مرزبانی شاهنشاه اسلام پناه اعز الله نصره مباهات نمایند . که با کمال استقلال و نهایت مطابعت رعیت همین که محقق شد که این اختصاص منافی ملت و بر عموم رعیت شاق است محض اعلاء کلمة ملت و رفاه عموم رعیت صرف توجه ملوکانه و همت خسروانه فرموده به استمداد از میامن الطاف امام زمان عجل الله ارواحنا فداه بالمره رفع همه مفاسد مترقبه را فرموده اند و این سنت عادلانه را ، که واقماً موجب حفظ دین و دولت و مایه احیاء مساعی جمیلة سلاطین سلف شکر الله مساعیهم و سر مشق ملوک اعصار لاحقته در نشر عدل و ترفیه حال رعیت و محافظت حدود

دولت و ملت و بسط بساط امن و امان بود اجراء فرموده اند ، تا دلیل فریب
مدلت و رعیت پروری شاهنشاه اسلام پناه خداالله ملکه باشد و این معنی سبب
مزید تشکر کافه علماء و عموم رعایا گردید . همواره از حضرت احدیت عز
اسمه خواستارم که نعمت وجود سلطان عادل و پادشاه دین پرور را مستمر فرماید
و ظل عواطف ملوکانه را بر مفارق مسلمین جاوید و پاینده دارد .

(الاحقر محمدحسن الحسینی)

تاریخ وصول تلگراف شهر رجب المرجب (۱۳۰۹)

جواب تلگراف مزبور

از طرف اعلیحضرت ناصرالدین شاه قاجار

جناب مستطاب حجة الاسلام آقای حاج میرزا محمد حسن شیرازی سلمه الله تعالی
تلگراف نامۀ آن جناب متضمن تحسین الغاء عمل تنباکو و شکر نسخ قراردادی
که موجب بعضی توجهات و شکایت ها شده بود ملحوظ اقتاد ، نیت پاک آن جناب
در اصلاح اسلام و مسلمین و خیر دولت و دین معلوم است . البته از نظر حق
آن جناب پوشیده نیست که حفظ صرفه و آسایش رعیت را فریضۀ ذمت خود
شمرده و هرگز از این وظیفۀ اصلیۀ غافل نمانده ایم ، دعوات خیریه و توجهات
متقدسه آن جناب را منتظریم . در هر مرحله به نیابت ما مدد کند و آنچه مایه
سعادت و سلامت این ملت است به خواست خدا تکمیل نمائیم و انشاءالله به همت
آن جناب مستطاب و اهتمام علماء اعلام اساس دین مبین محکم و این اخلاق و
معارف که مزیت مسلمین در این است ترویج شود ، تا به عون و عنایت باری تعالی
بتوانیم تکلیف واجب خود را ادا کنیم . باز از آن جناب التماس دعا داریم .

تلگراف حضرت آیه الله

میرزای شیرازی به حضرت آیه الله میرزای آشتیانی

بسم الله الرحمن الرحیم - خدمت سرکار شریعتمدار مجتهد الزمان ملاذالانام
حجة الاسلام آقای میرزا محمد حسن سلمه الله تعالی . سابقاً تلگرافی در امر دخانیات
و تعلیق اذن بر وصول خط شریف عرض شده ولی فعلاً محرمانه می نویسم که در
اصلاح این امر ، حال که اولیای دولت قاهره اقدام دارند باید جناب عالی بر
مکنون خیالات ایشان مطلع باشید و از کیفیت علاجی که در این باب متصدی
می شود مستحضر شوید ، که مؤدی به فساد دیگری نباشد که در علاج او باز
گرفتاری جدید برای دین و دولت دست بدهد و البته عین آن سندی که دولت
به فرنگی داده اند مسترد خواهند داشت ، که دیگر اجانب امیدی در مملکت
ایران نداشته باشند و یکسره مقطوع الرجاء بشوند و باید از جانب دولت اطمینان

کاملی به رعیت داده شود و فرمانی مستحکم در رفیع ابدی این امر و مختاریت رعیت صادر شود ، که بر بیع و شرای دخانیات در داخله و حمل به خارجه مسلط و مختار باشند و از هر جهت قلوب رعیت از وحشت و اضطراب بیاسایند و از وخامت عاقبت این کار مأیوس شوند و با رفاہیت و آسایش مشغول دعاگوئی و شکر گزاری ذات همایون شاهنشاه اسلامیان پناه اعزاز نمرته باشند ، و تا تفصیل مطلب به همین وجه بر خود احقر به تصریح جناب عالی معلوم نشود اذن نمی توانم داد حکم به حرمت مستمر است و خوب است همین مطلب را به جناب مستطاب اجل آقای امین السلطان دام اقباله العالی در موقع مناسب مذاکره نموده مسئله را موافق صلاح دین و دولت فیصل بفرمائید (محمدحسن الحسینی) تاریخ وصول تلگراف (۴ شهر رجب ۱۳۰۹)

صورت تلگراف

امین السلطان به حکام ولایات ایران

به حکام ولایات عموداً بر حسب امر قدر قدرت اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی روحنا فداء ابلاغ می شود . بنا به مرحمت و رأفت همایون شاهنشاهی نسبت به عموم ممالک محروسه ایران بعد از آن که معلوم شد که عمل انحصار تنها کو و منویل آن بر عموم اهالی قدرتی شاق است و از خاکبای اقدس همایونی مستدعی معافی و موقوفی آن شدند . برای آسایش خاطر عموم اهالی و رعایا و تکمیل مزید دعاگوئی وجود مبارک این انحصار و منویل در تمام ممالک محروسه ایران از امروز متروک و موقوف فرمودند و ضرر و خسارت کمپانی را از ممر دیگر معین و مقرر خواهند فرمود که به مرور به کمپانی پرداخته خواهد شد . از تاریخ این تلگراف بدانید و به عموم اهالی و علماء و اعیان و تجار و غیر هم را اطلاع بدهید تقبلاً کو و توتون و عموم اجناس دخانیه خودشان را به هر کس و به هر قیمت و به هر نحو که میل دارند بیع و شری نمایند . به مأمورین و کسان اداره دخانیه اگرچه رئیس آنها یقیناً اطلاع داده است شما هم اطلاع بدهید ، که حکم از این قرار است و ضمناً به موجب امر همایونی روحنا فداء تأکید می شود میباید نسبت به مأمورین آنها خلاف قاعده و خلاف احترامی حرکت بشود ، که موجب تنبیه و سیاست شدیدی خواهد شد . مردم هم خودشان را از این زحمت آسوده دانند و به دعاگوئی وجود مسعود همایونی و شکر گزاری مراحم کامله همایون خسروانه بیفزایند و بعضی حرکات جاهلان را بکلی موقوف نمایند و عرایض تشکرانه علماء اعلام را به خاک پای مبارک برسانند .

(۱۶) جمادی الاولی ۱۳۰۹ (امین السلطان)

تلکراف حاج حسن

وکیل الدوله کرمانشاهی به توسط حاج عبدالرحیم

حضور مبارک بندگان حجة الاسلام آقای میرزا روحی فداء جسارت به عرض می نماید - علماء دارالخلافه سه طعرا تلکراف به حضور مبارک عرض کرده و به توسط جناب آقای ملک التجار دارالخلافه که از اجلاء اشخاص و دوستان فدوی است استدعای بذل مرحمت و عنایت در صدور جواب کرده اند . مستدعی آن که از مرحمت جواب جناب معزی البره و فدوی را قرین سرافرازی و افتخار فرمائید .
(فدوی - حسن)

تلکراف آقامیرزا حسن آشتیانی

به حضرت آیه الله میرزای شیرازی

کرمانشاهان - بغداد - به توسط حاج عبدالرحیم وکیل الدوله - خدمت ملاذالاتام حضرت مستطاب حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج میرزا محمد حسن دام عمره و مدظله - عرضه می دارد که امتیاز دخانیات از داخله ایران و خارجه آن بکلی به همت ملوکانه خسروانه و تدبیرات کافیه از جانب سنی الجوانب اعلی حضرت اقدس شاهنشاه اسلام پناه خداالله ملکه و دولته به توسط حضرت مستطاب اجل اشرف وزیر اعظم آقای امین السلطان دام اجلاله و کفایت ایشان از بابت آسودگی عامه رعایا و احترام حکم شرع که منسوب به حضرت عالی شده در باب منع از استعمال تنباکو و توتون رفع شده هر چند سابق براین هم مطلب عرض شده بود چون سر بسته بود و فی الجمله اجمالی داشت لهذا مجدداً حاجت به عرض شد که صریحاً اذن کشیدن قلیان و غیره را داده و ضمناً اظهار دعاگوئی از این مرحمت ملوکانه بفرمائید و خدمت حضرت اجل را هم در ملت و دولت منظور داشته باشید .

(الداعی المخلص - حسن آشتیانی)

تلکراف آقا سید علی اکبر تفرشی

کرمانشاهان - بغداد - به توسط حاج عبدالرحیم وکیل الدوله . به شرف عرض حجة الاسلام آقای حاج میرزا محمد حسن ادام الله افاضته می رساند که آنچه جناب شریفتمدار ملاذالاتاسلام به عرض رسانیده اند مطابق واقع می باشد انشاء الله مرحمت فرموده تجویز شرب توتون و تشکر از مراحم ملوکانه خدیوانه خواهند فرمود .
(خادم شریعت مطهره - علی اکبر حسینی تفرشی)

تلکراف آقا شیخ فضل الله

کرمانشاهان - بغداد - به توسط حاج عبدالرحیم - خدمت حضرت مستطاب حجة الاسلام والمسلمین ادام الله تعالی ظله - عرض می شود که چون سابقاً به حسب

حکمی که از جناب مستطاب عالی سمت انتشار پذیرفت در نهی استعمال دخانیات به مجرد استماع ، عامه مسلمین اطاعت نمودند و بکلی ترک کردند و فعلاً نیز متروک است. از آنجا که ذات اقدس همایون اعلی حضرت قدر قدرت شاهنشاه دین پناه ایدالله شوکته همواره به تبعیت قواعد دین مبین کمال اهتمام و بذل جهد می فرمایند به توسط حضرت مستطاب اجل اشرف وزیر اعظم آقای امین السلطان و کفایت ایشان استدعای حضرت عالی و رعایت رعایای ممالک محروسه ایران رأفت و مرحمت فرمودند . امتیاز انحصاری که به خارجه مرحمت شده بود موقوف و ید خارجه را از تصرفات دخانیات ایران در داخله و خارجه کوتاه و مسلوب الاختیار فرمودند و حسب الامر اقدس اعلانات شافی به عموم رعایا شد ، که با کمال امیدواری به مراحم ملوکانه به دعا گوئی و کسب تجارت خود کمافی السابق من غیر تفاوت باشند و سابقاً به نحو اختصار تلگرافی ذایر به تشکرات عرض شده بود. چون فعلاً رفع مانع بکلی شده و بالمره امتیاز را برداشته امر به حد خود کمافی السابق رسید . مستدعی از حضرت عالی آن که به عبارت سریع واضح بعد از تشکر از مراحم ملوکانه اجازه بفرمائید که خلق مشغول استعمال دخانیات کمافی السابق باشند و از مکاسب خود باز نمانند و مشغول به دعا گوئی سلامت ذات اقدس همایون شاهنشاه دین پناه متع الله المسلمین بطول بقاء دولته باشند ، و این عرایض صادقانه از احقر فضل الله نوری است. به نشان و علامت تفویض و کالت مطلقه در امر مرحوم حاج محمدعلی انصهانی شهریه تاجر شاهرودی. فوراً جواب لازم است سلام علیکم و رحمة الله وبرکاته

الکراف آقای سید محمد رضا طباطبائی

کرمانشاه . بغداد - به توسط جناب وکیل الدوله دام مجده - خدمت جناب مستطاب حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج میرزا محمد حسن ادام الله فله عرضه می دارد: مسئله انحصار دخانیات همان قسم است که آقایان عظام سلیم الله مشروحاً معروض داشته اند. فی الحقیقه بندگان اقدس همایونی خلد الله ملکه و سلطنته در آن مرحمت تمامی به عموم ملت ایران تفصل فرموده و کلیه این فقره صورت قدیم شد و حضرت اجل اشرف وزیر اعظم ، آقای امین السلطان دام اجلاله ، لازمه جد و جهد را در رفع این کار به عمل آوردند. اکنون استدعای همه آن است که معجلاً اجازه استعمال تنباکو و توتون را مرحمت فرمائید که در تأخیر اجازه خدا نخواستہ فسادی مترتب نشود. به احتمال این که جناب آقای آقا سید محمد اخی به سمت کر بلا مشرف شده باشند مستقیماً جسارت شد -

(اقل خدام اهل علم - سید محمد رضا)

للكراف الامير الرازي العابدین امام جمعة نوران

بفداد - به توسط حاج عبدالهادی تاجر استرآبادی خدمت حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج میرزا محمد حسن دام ظلّه العالی، در فقره دخانیات تفصیلی واقع گردید که عرض حضور عالی لازم است. سواد دستخطی از حضرت عالی معروف گردید که عین عبارت این است:

بسم الله الرحمن الرحيم - اليوم استعمال تنباکو و توتون بای نحوکان در حکم مجاربه یا امام زمان صلوات الله علیه است.

(حرره الاحقر - محمد حسن الحسینی)

بعضی گفتند دستخط حضرت عالی این نیست بعضی گفتند هست چون نسبت به حضرت عالی داده شده بود، شاهنشاه اسلام پناه به جناب امین السلطان امر فرمودند امتیاز دخانیات بکلی موقوف و برداشته شود و به حالت اولیه رجوع گردد و به زحمت زیاد امتیاز و انحصار دخانیات را از خارجه و داخله برداشتنند و داعی و سایر آقایان علماء به شکرانه این مرحمت تلکرافی حضور حضرت عالی عرض نمودیم. جواب رسید چون تصریح نسبت به حلیت قلیان نشده بود بین عوام غائله مرتفع نشده است. حالا لازم شد تلکرافاً عرض کنم که چنانچه قلیان حرمت ابدی دارد تلکراف فرمائید که دیگر احدی قلیان نکشد و چنانچه اصلاً حرمت نداشته و یا بعد از رفع علت و برداشتن امتیاز حرمت پیدا کرده نیز مفصلاً تلکراف فرمائید، که جمیعاً اطاعت نموده و دفع تردید و فساد عوام بشود. تعلیقه ای که در حق جناب شریعت مآب آقای حاج سید علی اکبر سلمه الله تعالی فرموده بودید کتباً جواب عرض کرده ام. علاوه بر این تلکراف که می فرمائید جواب این عریضه را نیز کتباً دستخط مبارک به اذن و رخصت یا حرمت قلیان و منع مفسدین فرمائید که لازم است.

(امام جمعه)

جواب مکتوبی که امام جمعه نوشته است چون محتوی بر مطالب تاریخی است در این مقام درج می نمائیم:

مکتوب امام جمعه به حضرت آیه الله شیرازی

به شرف عرض عالی می رساند - تعلیقه شریفه حضرت حجة الاسلام عالی مدظله که به داعی مرقوم فرموده بودند زیارت نمود و کمال مسرت از سلامت وجود مقدس حاصل گردید. حضرت احدیت جل اسمه را به تمام نعمائی که به اهل اسلام عنایت فرموده شکر می کنم، خصوصاً به نعمت وجود مبارک حضرت عالی که به اهل اسلام عنایت فرموده سلامتی وجود مبارک را از درگاه احدیت مسئلت می کنم، که بحد الله ترویج شرع با آن وجود مبارک است. در فقره جناب

شریتمدار آقای آقا سید علی اکبر سلمه الله تعالی اظهار مرحمت فرموده بودند، خداوند شاهد حال است که از وقتی که واقعه ایشان را شنیدم در اصلاح آن کوتاهی نکردم و آنی آسوده نبوده‌ام و بعد از آن که به سمع مبارک اعلیحضرت اقدس همایونی خداالله ملکه رسید که با ایشان این نوع حرکت شده‌است، نهایت افسردگی بر ایشان دست داده‌است و در صدد تلافی و اسواخ بر آمدند و جناب اجل افخم عالی وزیر اعظم دام اقباله هم نهایت اهتمام را در اصلاح این مسئله فرمودند. به جمل اکاذیب خاطر شاهنشاه اسلام پناه را از مفسده مشوش نموده عرض نموده بودند که جناب سید در منبر صریح گفته که تمام فرنگی‌ها را که در شیراز هستند باید کشت و جمعی را ایشان برای کشتن فرنگی و خلاف مذهب در دور خود جمع آوری نموده، قلب مبارک شاهنشاهی را مشوش از این فقرات نمودند. این بود که همین قدر که تلگراف فرمودند که جناب آقای معظم به زیارت عتبات مشرف شوند، چند وقتی در شیراز نباشند کسانی که سابقه عداوت با ایشان داشتند آن حرکات خلافی که به سمع مبارک رسیده و نسبت به جناب ایشان کردند و خدا و رسول و ائمه را به غضب آوردند. خداوند آنها را لعنت کند، که برای چند روزه دنیا این قسم حرکات می‌کنند و سید بزرگواری را به این صدمات می‌اندازند، از برکات اجداد طاهرین و توجه خاطر مبارک امیدوارم که امور جناب ایشان بعد از ورود به طریق دلخواه حضرت عالی و ایشان انجام داده شود. ولی همین قدر عرض می‌کنم و لازم دانستم که جسارت کنم که قلب مبارک شاهنشاه اسلام پناه راضی به این قبیل اعورات که عرض شده و می‌شود نبوده و نیست و هرگز به این که کفر به اسلام غلبه نماید نبوده و نیست و نخواهد بود. و هم چنین جناب اجل وزیر اعظم دام علاه که در این جوانی مری و مبری از کافه معاصی است و مطیع شرع و شریعت، و اخلاصی نسبت به سادات خاصه دارد که هیچ يك از دولتیان مثل او نیستند (۱) و هر امری که از حضرت عالی نسبت به ایشان صادر بشود در اطاعت و اجرای آن حاضر بوده و هستند. در رقیمة مبارکه که به داعی مرقوم فرموده بودند اظهار مرحمت و عنایت هم به ایشان فرموده بودند، لهذا لازم دانست که بعضی از حالات ایشان را به عرض عالی برسانم و خود ایشان هم عریضه محض اظهار ارادت و اخلاص به حضور مبارک عرض نموده‌اند. چنانچه صلاح دانستند جواب عریضه ایشان را مرحمت

(۱) وقتی که مثل امام جمعه کسی این گونه ترویج و تبدیل نماید از مثل امین السلطان فاسقی و ظالمی که او را به مرتبه عصمت رسانیده‌است، دیگر ما از سایرین چه بنویسیم. همین مداخل بی مأخذ بود که ما را به آن روز نشانید.

فرمایند که بیشتر مایهٔ ارادت ایشان خواهد شد . منتظر صدور اوامر و نواهی حضرت عالی بوده و هستم . خداوند وجود مبارک را از برای اهل اسلام پاینده بدارد . (الامر العالی مطاع واسئلكم الدعاء)

در نوزدهم ماه جمادی الاولی ۱۳۰۹ چند تلگراف از سامره رسید که عیناً درج می‌شود :

تلگراف حضرت آیه الله

میرزای شیرازی به حضرت حجه الاسلام میرزای آشتیانی

سرکار شریعتمدار افتخارالمجاهدین العظام ، عمادالاسلام ، آقا میرزا محمد حسن سلمه الله تعالی - تلگراف جناب عالی و سایر علماء اعلام در باب رفع دخانیه رسید . اگر چه به مرحوم ملوکانه و التزام شاهنشاه دین پناه خداالله ملکه به احکام شرع و فرمودهٔ جناب عالی و سایر علماء کثرالله امثالهم کمال وثوق و اعتماد هست ولی چون تلگراف در این وقت محل اعتماد نیست ، متوقع آن که به خط شریف تصریح فرموده که اختصاص بالکلیه از داخله و خارجه به حسب واقع از ایران مرتفع و دست اجانب را از این عمل بالمره قطع نموده اند و احتمال عود و تبدیل و تبعیض به هیچ وجه نیست تا موجب خاطر جمعی این جانب شود و الا به موجب شریعت «ظهور» استعمال دخانیات جایز نیست و حکم به حرمت که امکان برقرار است تغییر نخواهد یافت

(محمد حسن الحسینی)

تلگراف حضرت آیه الله

میرزای شیرازی به جناب امام جمعه طهران

جناب مستطاب لاذالانام ، ظهر الاسلام ، آقای امام جمعه سلمه الله تعالی تلگراف جناب عالی در باب دخانیه رسید ، از صدور حکم سابق و ارتفاع آن سؤال فرموده بودید . بلی سابقاً حکم کرده ام و هر چند جناب عالی و سایر علماء اعلام تصدیق به رفع اختصاص فرموده اند و نهایت اطمینان و سکون نفس به معدلت و حسن نیت اعلی حضرت ظل الله عز نصره دارم ؛ ولی به جهت عدم اعتماد بر طریق تلگراف در این اوقات فعلاً رخصت موقوف است بر این که از طریق معتمد و فکر واقع حال بر خود حقیر معلوم شود و خود اخبار می‌کنم و الاحکم به حرمت کما فی السابق باقی است . رقیعهٔ شریفه که در امر جناب مستطاب شریعت مآب آقا سیدعلی اکبر فرموده بودید و مشتمل بود بر رقیعهٔ جناب مستطاب اجل آقای امین السلطان دام اقباله رسید . اقدامات و اهتمامات جناب اجل موجب اطمینان شد . از صدق نیت و حسن فطرت ایشان همین قسم مترقب بوده و هست و

میرزا آقاخان کرمانی

مقتول در سال ۱۳۱۴



... میرزا آقاخان سر به نوکری فرود نیاورد و روانه تهران شد... صفحه ۱۶

امین السلطان

تولد ۲۰ جمادی الاول ۱۲۷۴ مقبول در ۲۲ رجب ۱۳۳۵



و ... باری هنوز میرزا رضا که قاتل اصلی ناصرالدین شاه بود به ملاحظه احترام
ماه محرم و سفر در تهران زنده بود که امین السلطان حکم قتل آنان را (شیخ احمدویجی
و میرزا آقاخان و خبیرالملک) صادر نمود ... و صفحه ۱۴

شیخ احمد روحی
تولد ۱۲۶۳ قمری - مقتول به سال ۱۳۱۴



«... و در باغ شمال محمد علی میرزا ولیمهد، خودش با میرغضب پسر بالین آنها
آمده... آن وقت خود روحی میرغضب را به طرف خویش دعوت کرد...» صفحه ۱۵

میرزا حسن خان خیبر الملک

مقتول به سال ۱۳۱۴



«... ثنا عاقبت حاج شیخ روحی را ، و بعد میرزا آقاخان ، و آخر میرزا حسن

خدمت الملک را به قتل رسانند ...» صفحه ۱۵

انشاءالله تعالی در پیشرفت مقاصد راجعه به صلاح دین و دولت به استمداد از توجیحات امام عصر (عج) کمال همراهی و مساعدت خواهند فرمود. جواب کتبی انشاءالله با پست می‌رسد.

از وصول این جوابها که بدین صراحت و وضوح در منع از دخانیات تاکید و تشدید شده بود بر تشویش و اضطراب اولیای دولت افزوده، این بود که اولیای دولت اظهار این تلکرافات را موافق صلاح وقت ندانسته به تلکرافخانه دارالخلافه و سایر تلکرافخانه‌های بلاد محروسه قدغن اکیدی شد، که در این خصوص هر تلکرافی که منافی مقاصد حالیه دولت باشد پنهان داشته، اصلاً اظهار ندارند. لهذا تلکرافاتی که در این خصوص از جانب حجة الاسلام به سایر بلاد محروسه نیز فرستاده شد، همه جا مأمور تلکرافخانه پنهان داشته و تا این غائله در میان بود اظهار ننموده‌اند. صورت پاره‌ای از تلکرافات را که به وسایلی چند بدست آورده‌ایم عیناً درج می‌نمائیم.

تلکراف به تبریز

تبریز - جناب مستطاب شریعتمدار ملاذالانام‌ظهر الاسلام، آقای حاج میرزا جواد آقادم‌علاء - از آذربایجان سؤالاتی از حکم حقیر به حرمت استعمال دخانیات رسید. بلی حکم کرده‌ام ولی اکنون تغییر نیافته و بر قرار است و تا خبر محقق به رفع حکم از خود حقیر به جناب عالی نرسد البته امر به استمرار ترک بالمره خواهید فرمود.

(محمدحسن‌الحسینی)

تلکرافی به اصفهان

اصفهان - جناب مستطاب شریعت‌مآب آقای حاج شیخ محمدتقی سلمه‌الله تعالی - از اصفهان سؤالاتی از حکم حقیر به حرمت دخانیات شده بود. بلی حکم کرده‌ام و فعلاً حرام است و تا رفع ید فرنگی بالمره از داخله و خارجه به طریق تحقیق معلوم نشود و خود اخبار به رفع نکنم حکم منع باقی و اجتناب لازم و رخصت نیست.

(محمدحسن‌الحسینی)

تلکرافی به شیراز

شیراز - جنابان مستطابان شریعتمداران آقا میرزا محمدعلی و آقا شیخ محمد حسن سلمه‌الله تعالی - سؤال از حکم حقیر به حرمت استعمال دخانیات فرموده بودند. بلی حکم کرده‌ام و فعلاً حرام است و تا رفع ید فرنگی بالمره از داخله و خارجه به طریق تحقیق معلوم نشود و خود اخبار به رفع نکنم، منع باقی و اجتناب لازم و رخصت نیست.

(محمدحسن‌الحسینی)

لتعريف به کرمانشاه

کرمانشاهان - جناب مستطاب عمدة العلماء العظام، آقای حاج آقا سلمه الله تم
(الی آخر مثل سابق است)

تعريف به یزد

یزد - خدمت سرکار شریعتمدار آقای آقامیر سید علی مدرس دام علاه - از
تفصیل احکام محکمه بندگان حضرت مستطاب حجة الاسلام دام ظلّه العالی به حرمت
استعمال دخانیات بای نحوکان البتّه اطلاع دارید ولی اکنون بر حکم باقیند
و مقرر فرموده اند که مادام که رفع امتیاز بالمره از داخله و خارجه به طریق
تحقیق بر خودشان محقق نشود و اعلام جدید به رفع حکم نفرمایند، حکم به
حرمت باقی و اجتناب لازم و رخصت نیست. دستخط مبارک به همین مضمون
خواهد رسید.

تعريف به سبزوار

سبزوار - جناب مستطاب عماد الاسلام آقای آقامیرزا ابراهیم شریعتمدار دام
علاه - چون به جهت مفاسد مداخله اجانب در بلاد اسلام بندگان حضرت حجة الاسلام
دام ظلّه العالی حکم به حرمت استعمال و طاق دخانیات بای نحوکان فرموده اند
که البتّه به اطلاع جناب عالی رسیده، محض اعلام کلمه حق عرض می شود که فعلاً
هم حکم به حرمت باقیند و تا رفع مداخله آنها از داخله و خارجه به خودشان
محقق نشده اعلام به رخصت نفرمایند حکم به حرمت باقی و اجتناب لازم و
رخصت نیست.

تعريف به طهران به تاریخ ۱۵ جمادی الاولی ۱۳۰۹

جناب شریعتمدار آقا شیخ فضل الله نوری سلمه الله تعالی - از طهران جمعی
سؤال نموده اند از حکم حضرت حجة الاسلام در خصوص دخانیات، عجب است،
بلی حکم صادر مجدداً هم به دستخط مبارک با پست می رسد. (حسین النوری)
در اواخر ماه جمادی الاولی ۱۳۰۹ مقاله سودمندی از طرف یکی از علماء نوشته و به
در و دیوارها چسبانیده و در مدارس و مساجد انداخته که صورت آن از این قرار است:

مقاله ملی

بسم الله الرحمن الرحيم - در مسئله توتون و تنباکو و شخص مستاجر
انگلیسی و حکایت منع از استعمال آنها که منتسب به رؤساء ملت گردیده است
منیاب المقدمه عرضه می دارد، که از اصول موضوعه و مسلمات تمام ارباب عقول
است، که باید شخصی که مالک نقطه ای از نقاط است سد احتمالات ورود
اجنبی را بر آن نقطه بنماید. حتی هر گاه عاقل احتمال بدهد فلان که اقرب

مردم است به او ، اگر چندی در خانه او بنشینند اظهار مالکیت خواهد نمود و اخراج نتوان کرد مگر به مشقت ، فرمود از اول ممنوع از دخول خواهد بود چه رسد به این که اگر کسی دشمن قوی پنجه داشته باشد و احتمال بدهد شاید شبخون به خانه او بزند یا در صدد قتل او بر آید وی را راحت نشاید و ثقیبات و ثنور آن خانه را کمال محافظت و مراقبت باید بنماید . و دیگر آن که الملك عقیق از شیم نفوس و مسلمات ملوک است چه بسیار عقود و عهود نبود بسته شد و به صلاح حفظ مملکت و سلطنت در انتقام آن منتقض گردیده و دشمنان را به ایمان مغالطه مطمئن ساخته پس از استیلاء از پایش در آوردند . و دیگر قطع حاصل از تجربه که عبارت از تکرر مشاهده است از اصول برهان و امور قوی بنیان است و به تکرر مشاهده از حالت اهالی انگلیس و مکر و خیال آنها نسبت به اهالی هندوستان و مصر و سایر جاها واضح و هویدا کالشمس فی وسط السماء گردیده که قرارداد آنها پایه اصلی ندارد . چنانچه در بدو ضبط هند به اسم تجارت رعایای آنجا را تبعه ساخته و از خود هم جماعتی منضم نموده بالاخره بدون رحمت منازعه بر تمام مملکت استیلاء یافتند و به قراردادهای اولیه وفا نمودند ، مصر را هم به همین نهج مقهور ساختند و الان آن نایبکاران در صدد ضبط و بردن مملکت ایران برآمده اند اعذنا الله تعالی من ذلك . از طرف فارس که اول ثنور اسلام است راه را مفتوح ساخته و در سرحد خراسان که از موقوفه قدیمه آستان ثامن الائمه (علیه السلام) است بنای شهر به آن تفصیل گذاردند و اسباب و آلات جنگ در آن نقطه به نحو اتم و اکمل فراهم آوردند . مستأجر تنباکو را چه واداشته که همچو بنای عظیمی به اسم محل تنباکو در نقطه باغ ایلخانی که مشرف بر تمام شهر و اراک و سایر نقاط این شهر است بنماید . قریب چهار ذرع عرض دیوار از گچ و آجر ساخته اند مانند کشتی زره پوش توپ بر او گردش می کند با این که برای او ممکن بود سرای امین الملك را خالی از اعتبار اجاره نماید . از کجا به اشاره دولت آنها نباشد بلکه مثلثون این است که تمام این مخارج گزاف از مالک مملکت آنهاست و الا تاجر را چه کار به هفت کرور یا دوازده کرور مخارج اجاره داری بنماید . کی می تواند اصل مایه خود را از این اهالی فقیر ایران دریافت دارد . از کجا می توان اطمینان تحصیل نمود که در بارهای قماش و تنباکو و غیره توپ و تفنگ به این محل حمل ننماید که در مقام حاجت بکار برند و تمام شهر را در آن واحد خراب و منهدم سازند . به اسم مفتش ناسی تومان به سرگردها دادن و غلامها در اطراف مهیا ساختن دلیل واضحی است بر طول

آمال و بلندی خیال و دفع ضرر مظنون ، بلکه محتمل عملاً لازم و از آنجائی که امام عصر حجة بن الحسن (عجل العفرجه) را توجیهی تام است به شیعیان و بقاء سلطنت سلطان ایران چنان که متکلمین فرمایند وجوده لطف و بقاءه لطف آخر از بابت لطف جاری فرمود به قلم شریف جناب مستطاب قبله الانام حجة الاسلام آقای حاج میرزا محمد حسن شیرازی دام ظلله العالی که از خواص بندگان خدا و شیعیان امام همام (علیه السلام) است و قریب نود سال در خدمتگزاری شرع مبین و ترویج دین خاتم النبیین (ص) زحمات بلا نهایت کشیده و متوسل به ناحیه مقدسه امام زمان گردیده که (الیوم استعمال تنباکو و توتون بای نحوکان در حکم مجاربه با امام زمان است) و الحق این کلمه جامع شریفه که مشتمل بر معانی کثیره است داخل در امثال توقیعات رفیع و الفاظ صادره از لسان صاحب الزمان (عجل العفرجه) است و چنان ایهت و وقعی در قلوب وضع و شریف و عالم و جاهل افکنند که با هزار توب و تفنک ممکن نبود معانیت این خلق را از شرب دخانیه کرد . گویا منادی امام عصر (عجل العفرجه) ندا در داد که ای مطیعین امام (عجل العفرجه) حفظ اسلام موقوف به عدم استیلای کفار است و ان يحمل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا . دادن تنباکو و توتون به دست کفار مثل سایر چیزها سبب استیلاء و رخه و کثرت نفوذ آنها است و بالمآل سلطنت شیعه به پدید آمدن آنها قرار خواهد گرفت . پس چیزی که ممکن الترتک است باید تمام مردم فعلاً ترک کنند لعل الله يحدث بعد ذلك امراً و حفظ بیضه اسلام داخل در اصول و فرائض عینی است ، بر تمام آحاد مسلمانان با عدم من به الکفایة واجب عینی است و اصل مسئله ما داخل در احکام و موضوعات مستنبطه نیست ، تا این که اطاعت آن تنها بر مقلدین واجب باشد بلکه از قبیل حکم در موضوعات صرفه است که اطاعت حکم حاکم شرعی مطاع بر مجتهد دیگر و مقلدین لازم و متحتم است . به مقتضای فرمایش حضرت صادق (علیه السلام) (اذا حکم بحکمنا قلیم یقبل منه فانما بحکم الله استخف و علینا رد و الراد علیه راد علینا و هو علی حد الشریک بالله تعالی) مثل حکم جناب حجة الاسلام میرزا دام ظلله العالی حکم حجت امام عصر است بر خلق و نقض حکم ایشان نقض حکم امام (عجل العفرجه) است و وسوسه و بودن حکم از جناب ایشان مثل وسوسه در قرآن است که آیا کلام خلق است یا فرمایش خالق گذشته از این که خط و مهر ایشان بالعیان دیده شده است . این کلمه شریفه نظیر توقیعات رفیع است که بر این عالم ربانی که داخل در مرتاضین و اهل الله و خواص اولیاست ورود نمود و انقطاع سفارت در غیبت کبری منافی با ورود توقیع بر خواص نیست چنانچه

بر شیخ مفید و دیگران نازل گردید. نعوذ بالله من سیئات العمل و قبح الزلل و
به نستعین .

این مقاله نیز در رفع شکوک و شبهاتی که در این خصوص به اذهان مردم عوام جا
داده شده خیلی مؤثر و مفید افتاد.

صورت اعلانی روز جمعه بیست و سوم جمادی الاولی سنه ۱۳۰۹ به دیوار شمس العماره
و سایر گذرها و مجامع شهر چسبانیده بدین مضمون که :

بر حسب حکم جناب حجة الاسلام آقای میرزای شیرازی یوم دوشنبه آتیه
جهاد است مردم مهیا شوید .

این شایعه شورانگیز دروغین به زودی در شهر منتشر گردیده عامه مردم را مهیج
گردید ، مردم راستی به خیال جهاد افتادند . در صدد کارسازی تهیه و تدارک و فراهم
کردن اسلحه بر آمدند و آذوقه جمع و فراهم آوردند . مردمان در مقام وصیت و وداع با
اهل و عیال خودشان به ناله صدا بلند نمودند فرنگیانی که مقیم دارالخلافه بودند از
سفر و غیر هم همگی از این معنی سخت مضطرب و پریشان شده برای حفظ خودشان از
دولت در این خصوص امنیت و اطمینان طلبیدند که ما به اطمینان دولت بدین مملکت
آمده ایم اکنون که مردم ملت را حکم به جهاد آمده و رعیت در خیال شورش و ستیزگی
با دولتند تکلیف ما چیست ؟ و از طرف حفظ خودمان چگونه و به چه وسیله مطمئن باشیم ؟
اولیای دولت که در باره خود و حرورای سلطنتی و سایر اجزاء سلطنت به غایت مضطرب
و هراسان بودند از این اطمینان خواستن خارجه نیز چند درجه بر وحشت و اضطراب
ایشان افزوده ، لذا از يك طرف مستمسك به اذیال علماء گردیدند که این شایعه را
تکذیب کنند . از يك سو مجلسی در دربار تشکیل دادند که صورت آن مجلس از این
قرار است :

اجزاء حضار مجلس از طرف ملت : جناب آقا میرزا حسن آشتیانی - جناب آقا سید
علی اکبر تفرشی - حاج شیخ فضل الله نوری - جناب امام جمعه - جناب آقا سید محمد رضا
طباطبائی - جناب آقا سید عبدالله بهبهانی - جناب آخوند ملا محمد تقی کاشی . اجزاء حاضرین
مجلس از طرف دولت : نایب السلطنه کامران میرزا - وزیر اعظم امین السلطان - حاج امین السلطنه .
امین الدوله - مشیر الدوله - قوام الدوله - مخبر الدوله .

از جانب ناصرالدین شاه صورت فرمان امتیاز نامه عمل این امتیاز را به میان گذارده
که بر حسب امر همایونی شما که علماء شریعت و رؤسای ملت هستید صورت این امتیاز نامه
را ملاحظه فرمائید و در خصوص قرارداد عمل این امتیاز هر گونه تعهد و شرطی که دولت
به موجب این امتیاز نامه برخلاف مقاصد ملت و احکام شریعت ملتزم گردیده تغییر بدهید
شروع به خواندن امتیاز نامه کردند . نخستین کلمه ای که عنوان فرمان این عمل در صدر

این نامه نوشته شده کلمه (منوبل) است. اولیای شریعت نخست از معنی این کلمه پرسش نمودند جواب گفته شد این کلمه لفظی است فرنگی و بر حسب وضع این لغت در اصل معنی امتیاز و انحصار است. (منوبل) خرید و فروش تنباکو یعنی انحصار معامله تنباکو و توتون مملکت به شخص صاحب امتیاز به طوری که معامله این اجناس مخصوص او باشد و در مملکت هیچ کس را حق این معامله جز به اذن و اجازه او نباشد و صاحبان این اجناس مجبوراً باید به او بفروشند و به دیگری نمی توان فروخت. پس از شرح و تفسیر این کلمه اولیای ملت فرمودند که این تختین التزامی است که در این امتیازنامه برخلاف احکام شریعت و اصول مسلمة ملت واقع شده است (الناس یسلطون علی اموالهم) در شریعت اسلام مالک در مال خود صاحب اختیار است مالک را از هیچ رو برمالش جبر و قهر نتوان نمود. بنای حک و اصلاح شد. این کلمه اولین باید حک شود. اولیای دولت در این خصوص که اصل عنوان این عمل و تمام مطلب و مدعای ایشان بود به کوشش افتاده که بلکه بتوانند به مداخله و صورت سازی یک نحو کلاه شرعی بر سر این عمل گذارند و بعضی از منتسبان به شریعت که در باطن کمال موافقت و همراهی را با خیالات ایشان داشتند نیز در مقابل علماء بنای لم ولائسلم را گذاشتند. علماء نیز در این مقام سخت ایستاده که ما پیغمبران مشرع و شریعت آورنیسیم تا بتوانیم حرامی را حلال کنیم، وظیفه ما علماء اسلام تنها بیان حلال و حرام شریعت اسلام است. حکمی که در این خصوص در شریعت اسلام مقرر گشته همان است که بیان شده از این گونه جوابهای سخت علماء ابواب هر گونه مداخله بر اولیای دولت بسته شده، عرصه از هر جهت بر ایشان تنگ گردید. این بود که امین السلطان جان مطلب را اظهار نمود که آقایان بی پرده می گویم اعلیحضرت شاهنشاهی صریحاً فرموده اند تغییر و تبدیل این امتیازنامه از هیچ رو دولت را ممکن نتواند بود. این معنی محال و ممتنع است. شما از این معنی قطع نظر نموده فکر دیگر بکنید. علماء نیز در کمال صفا گفتند ما هم بی پرده می گوئیم حرام شریعت اسلام را از هیچ رو نمی توانیم حلال نمود. مساعدت یا دولت در خصوص این امتیازنامه از ما نیز محال و ممتنع است. علاوه بر این که غرض دولت از انعقاد این مجلس هر گاه تدبیری برای برداشتن منع و متارکه دخانیات است، شما خود می دانید که در این منع ما را از هیچ رو مدخلیتی نبوده و نیست. از جانب رفیع الجواب حضرت حجة الاسلام که نایب امام و حکم جنابش در باره مجتهد و مقلد نافذ و واجب الاتباع است در سرمن رأی حکمی به منع استعمال دخانیات به تفصیلی که می دانید شرف صدور یافته و این حکم به مجرد رسیدن در کمتر از نیمروز در این بلد عمه جا شایع و همه کس اطاعت نمود ما نیز در این خصوص مانند سایر مردم اطاعت نمودیم. اولیای دولت از این در، راهی به مقصد نیافته از در تهدید بدرآمدند. مشیرالدوله خطاب به علماء کرده و گفت آقایان این امر

برای شما خوبی ندارد. آقا سیدعلی اکبر تفرشی از این سخن تهدیدآمیز برآشت که این نامربوطها چیست؟ چه معنی دارد؟ چه می کنند ما را؟ قوام الدوله به سخن درآمد و گفت: برداشتن این امتیاز محال و ممنوع است. باز جناب آقا سیدعلی اکبر گفت: گویا رئیس دخانیات و رژی شما باشید. امین السلطان گفت: خیر ایشان جناب قوام الدوله وزیر امور خارجه می باشند. جناب آقا سید محمد رضا فرمود اگر این حکم را دولت داده است که باید به امضای ملت باشد و اگر شخص شاه داده است که . . . حقی نداشته و ندارد. اولیای دولت که عرصه را بر خود تنگ یافته از خواندن امتیازنامه سرفنظر کرده شروع به قرائت تلگراف کردند که سابقاً نگارش یافت بالجمله پس از مذاکرات بسیار امین السلطان از طرف علماء و کالت گرفت و متعهد شد که بر حسب وکالت از جانب علمای ملت در قمع و ابطال این عمل اقدامات مجدانه بکار برده و به قدر امکان در رفع این امتیازکوشی نموده از هیچ رو فروگذاری نکند. مشروط بر این که علماء هم پس از رفع این امتیاز در خصوص اباحه دخانیات و تکذیب اعلان جهاد مضایقه روا ندانسته. مجلس بدین جا ختام یافت.

آن مقاله و این اعلان باعث شد که سفیر روس هم در سفارت خانه روس مجلسی به عنوان ضیافت تشکیل داد که ما صورت آن مجلس را درج می نمایم لکن در این مقام بهتر این است که به مناسبت صورت امتیازنامه را هم درج کنیم و هذاصورته:

صورت امتیازنامه

صورت فرمان امتیاز تنباکو و توتون عنویل خرید و فروش و ساختن در داخل یا خارج - کل توتون و تنباکوئی که در ممالک محروسه به عمل آورده می شود تا انقضای مدت پنجاه سال از تاریخ امضاء این انحصار نامه به مازور تالوت و به شرکاء خودشان مشروط به شرایط ذیل مرحمت و واگذار فرمودیم.

فصل ۱ - صاحبان این امتیازنامه همه ساله مبلغ پانزده هزار لیره انگلیسی به خزانه عامه اعلی کارسازی خواهند نمود اعم از این که از این کار نفع ببرند یا ضرر این پول هر ساله در پنج ماه از سال گذشته پرداخته می شود.

فصل ۲ - فقط محض تعیین از تنباکو و توتونی که در ممالک محروسه به عمل آورده می شود صاحبان این امتیاز ثبت از زراعی که می خواهد عمل زراعت این امتیاز را بکنند نگاه خواهند داشت و دولت علیه به حکام محلیه حکم اکیدی خواهد فرمود، که زارعین تنباکو و توتون را مجبور بدادن ثبت نمایند و اذن و اجازه نامچه از برای فروش و معامله و غیره توتون و تنباکو و سیگار و سیگارت و انقیه و غیره حق خالص صاحبان این امتیاز است و احدی جز صاحبان این امتیازنامه حق صدور اجازه نامه حیات مزبور ندارند و نخواهند داشت اصناف توتون و تنباکو

فروش که مشغول این حرفه در کسب و معاملات داخلی خود برقرار خواهند بود مشروط به داشتن اجازه نامه‌ها که دارنده امتیاز خواهد داد .

فصل ۳- بعد از وضع جمیع مخارج متعلق به این عمل و تقسیم صدو پنج سرمایه خودشان بین صاحبان این امتیاز يك ربع منافع باقی مانده سال به سال تسلیم خزانه عامره اعلی خواهند نمود. دولت ایران حق واری به دفاتر هر ساله آنها خواهد داشت .

فصل ۴- جمیع اسباب کارخانه و ملرومات این کار که صاحبان این امتیاز داخل ممالک محروسه می آورند از جمیع عوارضات گمرکی و غیره آزاد خواهد بود . فصل ۵- حمل و نقل توتون و تنباکو در ممالک محروسه بلا اجازه صاحبان این امتیاز ممنوع است مگر آنچه که مسافرین برای استعمال یومیه خودشان همراه داشته باشند .

فصل ۶- صاحبان این امتیاز باید جمیع توتون و تنباکوی که در ممالک محروسه به عمل آورده می شود ایشباع، در عرض آن نقد کار سازی نمایند تا آن درجه که قابل استعمال باشد، تمام باید تنباکو و غیرها که فعلا موجود است ایشباع نمایند. قیمت که باید به عمل آورنده یا مالک داده شود، دوستانه بین عمل آورنده یا مالک و صاحبان این امتیاز قرار خواهد شد. ولی در صورت عدم رضایت طرفین به حکمیت مرضی الطرفین رجوع خواهد شد و حکم قطعی مجری خواهد شد .

فصل ۷- دولت علیه مقبل می شود که به هیچ وجه علاوه و اضافه بر مالیات و عوارضات و رسوم گمرک حالیه در باره توتون و تنباکو و سیگار و سیگارت و انقبیه تا انقضای مدت پنجاه سال از تاریخ امضای این امتیاز نامه نمایند همچنین دارنده امتیاز و شرکای او متعهدند که تمام رسوماتی را که بالفصل از تنباکو عاید دولت علیه ایران می شود کماکان عاید گردد .

فصل ۸- هر کس یا کسانی که بخواهند از این فصل گریزی اختیار نمایند مورد سیاسات و مجازات دولت خواهند شد و هر کس یا کسانی که در پیش آنها خفیه تنباکو و توتون و غیره به جهت فروش این معامله پیدا بشود نیز به جریمه و سیاست سخت دولت گرفتار خواهد شد . دولت علیه حمایت و تقویت صریح هر چه تمامتر خود را در باره جمیع عمال صاحبان این امتیاز مرعی خواهد نمود و صاحبان این امتیاز تمهید می نمایند که به هیچ وجه از حقوق خود موافق این امتیاز نامه چه تجاوز نمایند .

فصل ۹- صاحبان این امتیاز مختار خواهند بود تمام حقوق یا امتیازات و یا تمهیدات و غیره خود را به هر کس یا کسانی که میل دارند منتقل نمایند ولی قبل

از وقت به اولیای دولت اطلاع خواهند داد .

فصل ۱۰- عمل آورنده یا مالک توتون و تنباکو هر وقت توتون یا تنباکوی خود را حاصل نمود باید خود به نزدیکترین وکیل صاحبان این امتیاز اطلاع بدهد که حاصل ایشان به چه مقدار است تا این که صاحبان این امتیازنامه بتوانند تعهدات مقررۀ فوق را در فصل ششم به موقع اجراء گذارند و آن را به زودی اشیاع نمایند .

فصل ۱۱- صاحبان این امتیازحق نخواهند داشت اراضی اشیاع نمایند مگر به اندازه لزوم اجرای این امتیازنامه به جهت انبار و مورد لزوم آن .

فصل ۱۲- زارعین بر طبق تفصیل شروطیات که از جانب صاحبان این امتیاز به همراهی دولت مقرر می شود و محقق می باشند که به اندازه (فی) برای حاصل خود پیشگی به آنها داده شود .

فصل ۱۳- اگر از تاریخ امضاء این امتیازنامه تا انقضاء مدت يك سال کمپانی اجزای آن تشکیل نشود و شروع به کار نشود این امتیازنامه از درجه اعتبار ساقط و باطل خواهد شد . مگر این که جنگ یا امثال آن که مانع تشکیل کمپانی باشد واقع شود .

فصل ۱۴- در صورت وقوع اختلاف ما بین دولت علیه ایران و صاحبان امتیاز، آن اختلاف رجوع به حکمیت مرضی الطرفین خواهد شد و در صورت عدم امکان رضایت طرفین حکم اختلاف را رجوع به حکمیت قلمی حکمی به تعیین یکی از نمایندگان دولت اتازونی یا آلمان یا اطریش مقیم طهران خواهد شد .

فصل ۱۵- این امتیازنامه به دو نسخه ما بین دولت علیه ایران و مازور بایست به امضای اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و ثبت وزارت امور خارجه مبادله شده و مضمون فارسی آن محل اعتنا خواهد شد . تاریخ مطابق ۲۸ رجب ۱۳۰۸ تمام شد .

این امتیازمشموم را بدین تفصیل که مرقوم اقتاد در فرنگستان تحصیل نموده به مقتضای آن مال اندیشی و اطمینانی که انگلیسیان را در کار است برای استحکام کار خود که دیگر قابل نسخ نباشد حقوق و تعهداتی را که به موجب این قرارداد برعهده دولت ایران می داشته به چندین دست نقل و تحویل داده پائی نیز از سایر دول بزرگ اروپ در میان کشید . به خیال خود تا آنجائی که او را در امکان می گنجید مطلب را بزرگ کرد که دیگر دولت ایران را مجال فسخ و ابطالی نباشد و پس از همه این اساس بندیها و تمهید سایر مقدمات کار به فاصله هفده ماه از معاودت موکب همایونی به مقر سلطنت ، جمعی از فرنگیان به نام هیئت کمپانی این عمل به آرزوی وصل جوئی مقصود عمده خودشان با اشتهای هرچه صافتر به ایران شناختند . در اثنای همین مسافرت عبورشان به اسلامبول اقتاده صاحب روزنامه

اختر را یا رئیس این جماعت ملاقاتی دست داده ، روزنامه گرامی را در این خصوص مقاله ای است که عیناً نقل می شود .

مقاله روزنامه اختر - صاحب روزنامه مذکور می گوید ما را با صاحب امتیاز در این جا ملاقاتی دست داد در آن ملاقات در خصوص شرایط امتیاز صحبتی در میان گذشت مومی الیه مدعی این شد که انحصار تنباکو و توتون در ایران موجب منافع دولت و زراع تجارت است پرسیدم که اولاً از منافع زراع شرحی بیان نمایید که از این معنی چه فایده دارند . گفت که زراع پیش از این محصول را با نسیه به تجار مملکت می فروختند و یا این که با چیت و کرباس مبادله می نمودند اما من پس از برداشتن محصول پول نقد خواهم شمرد جواب دادم که این دعوی بی دلیل و سخن ناتمامی است زیرا که زراع همه وقت محصول را به نقد می فروختند سهل است که بسا می شد سه ماهه پیشکی هم از تجار پول می گرفتند که هنگام درک محصول جنس بدهند و فرقی این است که آنگاه مرد زراع صد نفر مشتری داشت و از روی رواج وقت مالش را به نحوی که دلش می خواست می فروخت . حالا باید تنها به یک نفر بفروشد . آنهم به قیمتی که خریدار معین می کند ، پس این معنی موجب مضرت گردید نه منفعت . بفرمائید منفعت دولت از این امر چیست ؟ گفت سالیانه به علاوه پانزده هزار لیره انگلیس ربع مداخل نیز به دولت عاید خواهد شد . جواب داده شد که این نیز حرفی است سست به علت این که دولت عثمانی در صورتی که توتون ممالک محروسه خیلی کمتر از محصول تنباکو و توتون ممالک ایران است سالیانه از اداره (رژی) یعنی انحصار ، معادل هفتصد هزار لیره عثمانی می گیرد ، خمس مداخل نیز به دولت عاید است (بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا) و حال آن که توتونی که به خارج می رود نیز از قید انحصار آزاد است ، یعنی هم زراع می توانند به خارج بفرستند هم تجار ، حتی دولت نیز به ملاحظه رفاه حال زراع و تجار محصولی که به خارج می رود حبه و دیناری گمرک نمی گیرد تا دست رعیت باز شده رغبت زراع از کاشتن و پرورش دادن آن محصول نکاهد . بنا بر این بهیچنی که سالانه شما به دولت خواهید داد در جنب منافی که اداره (رژی) به دولت عثمانی می دهد وقتی ندارد یعنی این همه مداخل به کیسه خود خواهد رفت ، دست تجار هم که از امروز بالمره بسته شد . به علت این که محصولی که به خارج خواهد رفت نیز داخل شرایط امتیاز است معلوم است که صاحب امتیاز چندین تمصیبات در آورده مبالغتی به اسم مخارج و منافع انحصار بدان افزوده آنگاه به تجار خواهد فروخت که هیچ کس زیر آن بار نتواند رفت . مجعلاً از این انحصار و امتیاز منافی به ملک و ملت عاید نخواهد شد سهل است که خیلی ضرر و خسارت از این رو به مملکت وارد خواهد آمد که از حالا تعداد آن ممکن نیست این قدر هست که در شرایط امتیاز خیلی سماح شده واسطه کار غفلت کرده است چنانچه امروز تنها انحصار برای تنباکوی اصفهان آنهم به استثنای

داخله مملکت چند تن از معتبران تجار ایران هستند که سالانه بیست هزار لیره به دولت می‌دهند پس از این یکی می‌توان دریافت که در شرایط امتیاز آن جقدر سماح شده است . افسوس است که اولیای دولت به چه ملاحظه زیر این بار گران رفته‌اند معلوم است در امثال این کارها که هنوز در ایران رواج نگرفته مأمورین بی‌خبر از وضع کار که تاکنون امثال آن را در ملک خود ندیده‌اند . البته از میدان مردمان محیل و چرب زبان و خوش آمدگویی فرنگستان ، گوی نتوانند ربود معایب و مضرات این کار نه چندان است که به نوشتن تمام شود عجالتاً باید سوخت و ساخت تا خدای خود به حال ملت ترحم فرماید .

مجلس ضیافت

پس از آن که اعلان جهادیه منتشر گردید و مترتب بر آن مجلس علماء و درباریان منمقد ، امین‌السلطان منقبل گردید که امتیاز را مرتفع سازد و معامله را فسخ نماید آقایان هم متعهد شدند که شایعه جهادیه را مکذب شوند و در بالای منبر مردم را امر به صبر و تأمل و انتظار تا روز چهارشنبه ۲۱ ماه فرمودند و نیز به مردم رسانیدند که شما با پادشاه طرف می‌باشید و استرداد حقوق خود را جاهدید . این مقاوله و مجاهده را جهاد گفتن خطاست . امام جمعه در بالای منبر به همین مضمون نطق نمود که يك دفعه صدای زنها و ضجه آنها بلند شد که امروز اگر مردان ما مانند زنان در خانه بنشینند ما زنان جامه مردان می‌پوشیم و حق خود را از دست نمی‌دهیم . این چه فرمایش است که می‌فرمائید ما نه با پادشاه طرفیم نه با کس دیگر ما اجراء حکم خدا را خواهانیم . این مذاکرات آقایان اگر چه قدری مردم را ساکت نمود لکن باز از وحشت و اضطراب آسایش نداشتند این شد که سفیر دولت روس مجلسی به عنوان ضیافت ترتیب داده و سایر سفرای خارجه را به انضمام رئیس کمپانی امتیاز آرسن ، نام دعوت نموده همگی شان حاضر آن مجلس شدند . پس از پذیرائی ورودشان چون هنگام دور یاده رسید ، صاحب منزل یعنی سفیر روس خود ابتداء نموده جامی به دست گرفت و این عبارت بگفت : به سلامت اتفاق کلمه ملت اسلام و لاجرعه نوش جان کرد . حضار مجلس از استماع این کلمه که بر حسب رسم و عادت مردم فرنگستان این چنین کلمه در چنین موقعی کاشف از کمال اشتیاق و آرزومندی گوینده به این معنی است به‌غایت در عجب شده بدیهی است «سلامتی اتفاق کلمه ملت اسلام» گذشته از این که بکلی منافی مقاصد عموم فرنگستان است امروزه همان اتفاق کلمه ملت اسلام است که عرصه را بر همه مقیمین این شهر بدین حد تنگ گرفته .

سفیر روس چون آثار تعجب از ایشان مشاهده نمود به گفتار آمده که مرا از ترتیب این مجلس غرض جز این منظور نظر نبود که همگی شماها را در يك مجلس جمع آورده همین عبارت را بگویم و شرح دهم اگر رخصت فرمائید بی پرده سخن کنیم ؟ گفتند : عمه گوشیم ، تا چه فرمائید . آغاز سخن کرد که آقایان من : امروزه معادل

دو کشور مالیات از اجناس و معمولات فرنگستان از قبیل قلیان و سرقلیان چینی و بلور در جاهای خود موقوف و معطل مانده و حال آنها بالمآل هم معلوم نیست چه خواهد بود و سبب این وضع اختلال آمیز همگی را معلوم است که « آرسن » این مرد صاحب امتیاز دخانیه ، عملی را برخلاف آیین مسلمانان با دولت گذرانیده و چون اینگونه عمل مطابق اصول اسلامی نبوده است رئیس اسلامیان که به مراحل از حدود ایران بیرون است رفع و ابطال این عمل را در این دیده که مسلمانان را از استعمال دخانیات ممتنع دارد در این مقام بر آمده دو کلمه در خصوص منع مسلمانان از این عمل نوشت و فرستاد و این نوشته به محض وصول در ظرف یک نیم روز در شهر به این عظمت همه جا منتشر گردیده و به محض اشتها این یک دو کلمه نوشته ، تمامی مسلمانان با این که هنوز صحت و صدق این نوشته بر اکثر و اغلب محقق نشده بود ، تنها به احتمال این که شاید صحیح باشد این چنین عادت پانصد ساله را یک دفعه چنان که می بینند بآمر متارکه نمودند . حالا شما سفرای محترم که وکلای دول بزرگ اروپا هستید و بر حسب وظیفه و منصب بزرگ خودتان نظر در وجوه سلاح و فساد و منافع و مضار دولت و مملکت خود را در عهده دارید معین بفرمائید ، که منشاء این خسارت و ضرر و تدارک آن را در چه می دانید؟ این مطلب تا به این حد هنوز جزئی است و این مقدار خسار را می توان متحمل شد ، ولی هر گاه این مرد صاحب امتیاز اندکی دیگر این معامله را دنبال کند و آن مرد بزرگ اسلام نیز برای دفع طرف مقابل بنای تشدید در امر گذارده بنویسد که شرب چائی نیز همین حال دارد هیچ تصور کرده اید چه مقادارها مالیه از اجناس و معمولات فرنگستان که لوازم این کار است از قبیل قند و چائی و سماور و قوری و سینی و استکان و نعلبکی و غیر اینها بآمر عاقل و باطل مانده ، تا چه پایه سکنه به کلیه تجارت فرنگستان وارد خواهد آمد؟ این هم گوئیم آسان است اگر این مرد مسلم القول بنویسد که تمامی اتمه و اجناسی که از فرنگستان حمل و نقل به ایران می شوند کائنا ما کان حلالش همین و استعمالش روا نیست ، بلکه ما بحتاج مسلمانان باید مثل سابق از داخل مملکت فراهم شود شماره گرفته اید چندین باب بزرگ از تجارت تمامی دول اروپا از این رهگذر مسدود خواهد شد !

این را هم سهل گیریم . هر گاه این شخص بزرگ نافذالکلمه حکم بتی بدهد که بر مسلمانان حتم و لازم است که تمامی فرنگیانی را که در بلاد اسلام منتشرند همگی را باید قتل و اعدام نمود هیچ می دانید آن گاه چه خواهد شد و چه قدرها نفوس از تبعه دول اروپا در این مملکت عرضه دمار و هلاک خواهند شد و این همه نفوس تلف شده را آن گاه به چه می توان تلافی نمود و حال آن که می دانید موافق قانون تمامی دول منمذنه روی زمین هر نفسی که در بلوای عمومی تلف شود خونسها و هدر خواهد رفت زیرا که مؤاخذه داشتن عمومی را در این خصوص از آن رو که تلافی فاسد به افسد است تضغ غرض و منافی

مقاصد سیاسیة دول متمدنه خواهد بود .

بعد از این بیانات گفت نه تنها دولت متبوعه من در معرض اینگونه مخاطرات واقع است بلکه دولت متبوعه شما که حاضرین این مجلسید حتی دولت انگلیس نیز در این مقاصد و مضار شریک و سهیم خواهند بود . من امروز شما خفتگان را بیدار نمودم تا فردا هیچ يك از شما را نزد دولت متبوعه خود عذری نباشد . تا هنوز وقت است پیش از این که این فتنه چنان غلظت و اشتدادی گیرد که رشته چاره بالمره از چنگ هر کس بیرون شود فکری بکنید .

چون سخن این مرد خردمند کار آگاه پایان می رسد ، تمام سفراء متوجه «آرسن» تنباکوئی شده می گویند سخنان این مرد دانشمند همگی درست و تمام است . این وضع فساد آمیز حالی و آنچه از این مقاصد که بدین رشته و ترتیب پیش آمد تمامی دول می تواند گردید ، نه منشاء همه اینها توئی ؟ و تحریک این فتنه را بدین گونه که امن و امان از مال و جان همگی را در این بلد برداشته شده است تو باعث بوده و هستی ، باید البته حکماً هر چه زودتر درصدد اصلاح کار برآمده یا رأساً فسخ و ابطال این عمل نموده بالمره دست از این کار برداری و یا این که مخصوصاً از رؤسای اسلام در این خصوص امانت بیاوری .

«آرسن» امتیازی در جواب سفراء می گوید من چگونه دست از این معامله می توانم داشت حال آن که این کار تاکنون زیاده از چهار گرور به رشوه و تمارف و مرسوم و مواجب و تعمیرات و سایر تهیه اسباب و لوازم خسارت کشیده ام .

سفیر روس نیز در جواب این حرف از می گوید : مسلمانان را می رسد بگویند چون تو از اول می دانستی این چنین معامله بر خلاف اصول و قواعد ملت و بدون رضا و امضای رؤسای اسلام است لاجرم این خواهد شد که خود بر ضرر خود اقدام نموده و این مبلغ خسارت را دانسته به کیسه خود وارد آورده ای و هر کس دانسته بر ضرر خود اقدام نماید البته فرامت او بر کس دیگر نخواهد بود چنانچه این مطلب نیز از اصول مسلمة ملت اسلام بلکه تمامی ملل است .

سفراء نیز در این خصوص تصدیق از سفیر روس نموده ، مرد امتیازی بالمره متفهم شده از هر گونه سخنی در جواب بماند . این شد که لاعلاج در آن مجلس از سفرا مهلت می طلبید تا به خیال خودش از رؤسای اسلام به رشوه و نوید امضای بگیرد . استمهال نامه او را پذیرفته مجلس را برهم زدند بیچاره «آرسن» تنباکوئی متحیر که چه کند؟ چگونه چشم از همه این خسارتهای پوشیده دست از این عمل برگیرد؟ و اگر نه چگونه در مقابل این دول بزرگ از عهده جواب بیرون آید . رفته به امین السلطان وزیر اعظم درآویخت که من به اطعمیان دولت اقدام بر این عمل نموده و زیر بار گران این همه خسارت رفته ام حالا

به سبب این روش و غوغای عمومی مردم مملکت از اصل عمل باز مانده‌ام، سهل است که طرف مسئولیت تمامی دول نیز واقع شده‌ام شما در باره من از دو کار یکی را اختیار کنید، یا خسارت‌های مرا غرامت کشیده و تدارک کنید تا کمپانی دست از عمل برگرفته و پی کار خود رفته این فتنه به خود فرو نشیند و یا این که دولت ایران اقدام نموده این فتنه و غوغای عمومی را به اجازه و همراهی علماء ملت فرو بنشانند.

امین‌السلطان نخست امضای علماء را متقبل شد، یکی از علماء را به خانه صاحب امتیاز فرستاد که سه هزار و پانصد تومان هم از این ملاقات بر خسارت افزوده گردید که در اینجا قلم نگارنده تاریخ پیش نمی رود و چشم از دو جزء و تاریخ خود که خیلی باعث بیداری خواهد گردید پوشیده و برای احترام و حقوق آن عالم، رشته تاریخ خود را به همین مقام ختم می‌کنم که اولیاء دولت دیدند از هیچ رو استخلاص برایشان ممکن نیست لذا خسارت کمپانی را متقبل شده و یک ملت بزرگی را زیر قرض انداخته، پولها پارك ساخته شد و خرج خانمها شد، قرضی برای دولت و ملت باقی ماند.

و اسفا! این قرض را کی می‌دهد؟ جز بیچاره ملت! چیز از مال رعایا دیگر از چه محل می‌دهد؟ نمی‌دانم شاید از کد بعین و عرق جبین و اندوخته‌های آبا و اجدادشان نه والله نه بالله.

محل اداء این پولها همان فلاحین و ازرعین همان فقراء همان بیچاره‌ها می‌باشند و الا پولی که به کیسه آقا و خان و شاه و وزیر و اعیان رفت دیگر خارج نشده و نخواهد شد، بالجمله در این مقام این رشته از تاریخ را ختم می‌نمائیم به پاره‌ای از مکتوب میرزا علی اسفرخان که به مرحوم آیه‌الله، برزای شیرازی قدس سره نوشته‌است و هوهذا:

صورت عریضه

امین‌السلطان به حضرت آیه‌الله میرزای شیرازی

ملاذالاناما، حجة الاسلاما، قیله گاهها - چون این مسئله اعطاء امتیاز تجارت دخانیات به کمپانی در انتظار و اذهان محل بعض شبهات گردید و حقیقت آن در پرده خفا مانده‌است و این بنده لازم شمرده سبب اقدام و ارتفاع و جهت الفاء و ارفاع آنرا من الیدو الی الختم به طریق ایجاز که احوالواقعه به اطلاع خاطر شریعت مظهر جناب مستطاب عالی دامت افضاله برسانم که از بادی و خاتمه آن مستحضر شده بالکلیه کشف غطا از این مسئله بشود.

لهذا به تصدیع می‌پردازد: چون در ایامی که مرحوم میرزا حسین خان مشیرالدوله به خدمت سمدارت در این دولت جاوید عدت مفتخر بود با کمپانی انگلیس قرار نامه تمدید راه آهن را از بوشهر تا کیلان منعقد ساخت و قرارنامه مزبور به قدری متضمن خطرات دولتی و ملت‌ی بود که علاوه بر نلمهای حقوق

دولتی تمام حدود ملکی و ملتی هیاء منثوراً معدود بود. همان اوقات ذات کامل الصفات اعلیٰ حضرت قوی شوکت اقدس همایون ظل الله روحنا فداء خطرات مزبور را به نظر دقت ملاحظه و خود آن مرحوم را به الغاء آن قرارنامه مکلف و حکوم فرمودند. هر قدر با کمپانی مزبور و دولت انگلیس مذاکره کرد مقصود حاصل نگردیده، بر اسرار آن‌ها افزود تا مشارالیه مرحوم شد. بعد از آن نیز تا مسافرت اخیراً همایون به فرانکستان این مسئله به حالت اولیه باقی بود، که تقریباً چهارده سال طول کشید و بر قوام ادعای کمپانی و مخاطرات آن افزوده بود. در آن سفر با زحمات و تدابیر و مشمول تفضلات خداوندی آن قرارنامه مشئومه لغو و این امتیاز تجارت دخانیات که آن وقت همچو می نمود که به هیچ وجه ضرری برای دولت و ملت ندارد بر قرار شد و از آن مخاطرات عظیمه آسودگی حاصل آمد. بعد از اقدام به اجرای فصول این قرارنامه متدرجاً مایب و مضار مخفیة این امتیاز نیز به ظهور پیوسته زراع و تجار و رعایای دولت علیه به مقام عرض و اظهار مضار مزبور آمدند. نظر به آن که ذات ملکوتی صفات همایونی رعایت رعایای دولت ابد بنیاد را که ودایع محترمه رب العباد می باشند همواره بر عهده شاهنشاهانه خود قرض می شمارند، از فواید این کار بکلی صرف نظر و به امحاء آن عن الاصل امر و مقرر فرمودند مخلص نیز با کمال شغف بالجنان والارکان، مشغول اجراء این اراده مطاعه مبارکه بود، که در آن بین از لطایف غیبیه فقره احتراز شرب دخان الهام و مقوی اصل مقصود محمود همایونی گردیده شوق و جهد بنده نیز در الغاء امحاء این امتیاز به هزار چندان کشیده خالصاً مخلصاً کوشیده تا بحمد الله تعالی بکلی محو و کان لم یکن شیئاً مذکوراً شده، عموم رعایا و برابا و تجار و زراع آسوده و آزاد شدند و الان وجهاً من الوجوه ولو بقدر الذره احدی از خارجه مداخله در زراعت و بیع و شری و تجارت و حمل و نقل و انتقالات دخانیات ندارد و عاملهائی که در ولایات داشتند بر داشتند برخی هم مشغولند که محاسبات خود را با مردم پرداخته بروند، بعضی اخراج شده، عنقریب حوزه ایران از وجود آن‌ها خالی و متخلی می شود.

منتهی این است که دولت علیه خسارت وارده بر آن‌ها و مخارج را که کرده اند محض رفاه رعیت و اجراء حمایت ملت و ترویج شریعت از ممر دیگر که ضرری بر احدی نخواهد داشت به مرور خواهد داد. الخ.

بقیه مکتوب تمارفات رسمی و خارج از مانحن فیه است.

مسافرت مؤلف به کربلا و مراجعت به قبران - در مرحله سنه ۳۲ سنه ۱۳۱۲ به عزم

عنه بوسی ائمه عراف و تنمیه تحصیل علم و تکمیل اخلاق از طهران حرکت کرده نخست درک فیوضات محضر مرحوم حجة الاسلام حاج میرزا محمد حسن شیرازی را کرده از آن پس به کربلا مشرف شدم در حدود درس آقا میرزا محمد حسین شهرستانی وارد شده از رشحات فیوضات ایشان بهره ور گشتم. چون عوای آن سامان مخالف مزاجم بود به حکم طبیب عودت به عجم را عازم گشتم در این وقت نیز مرحوم حجة الاسلام حاج میرزا محمد حسن شیرازی در ماه سیام ۱۳۱۲ بدرود جهان گفت دیگر امیدى در توقف نماند لابد معاودت به طهران نمودم و به خدمت جناب حجة الاسلام آقا میرزا سید محمد طباطبائی مشرف شدم و نفحات قدس ایشان بنده را جذب و صفات طیبه و اخلاق مرضیه شان دل بنده را به خود جاب نمود و همواره ملازم حضرتش بودم و از معلومات جدیده شان بهره ور گشتم مساعی جمبله شان در ترقی نوع بشر بود و قطع شجره خبیثه شر، پیوسته مواظب ایشان در تنویر عقول بود و همیشه جهدشان در تعلیم جهول، از این رو امر به تأسیس مدرسه اسلام نمود و تشکیل انجمن مخفی که در آن نو بآواگان وطن و رجال آتیه را به طرز جدید آموزش گاری کنم و این خفتگان بادیه و مردان حالی را بیداری دهم و ضمناً آنچه از این دو مقصد نتیجه حاصل شود به یادداشت بنکارم و تجارب خود را محفوظ دارم.

شروع در عمل شد. مدرسه اسلام افتتاح یافت و شاگردان آن ترقیات فوق العاده کردند و انجمن مخفی نیز تأسیس شد و نتایج آن آشکار گشت و این هر دو سر مشق دیگران شد از آن پس مدارس زیاد دایر و انجمن های بسیار تشکیل یافت و یادداشتها بر اوراق بی شمار ثبت گردید که اینک دروین می شود.

در مرحله ۳۸ سنه ۱۳۲۱ کتاب شمس اللغات و شمس التصاریف و خلاصه العوالم و خلاصه النحو و اسول عقاید و رساله مسائل لازمه را که از طهارت الی صلح جمع کرده و به امضاء جناب حجة الاسلام آقای حاج سید اسمعیل صدر اصفهانی رسانیده و ترجمه مقامات حریری و رساله های درمعانی و بیان جمع و تألیف نموده و لذت زندگانی خود را در این مدت چشیده.

فصل دوم

در حالات آقای آقامیرزا سیدمحمد طباطبائی

که اول کسی است از علماي شيعه و فقهای اثنی عشریه که در امور معاشیه مردم را به طریق تمدن تحریض و ترغیب فرمود.

جناب مستطاب حجة الاسلام آقامیرزا سیدمحمد طباطبائی ، پسر حجة الاسلام جنت مکان آقا سیدصادق طباطبائی قدس سره ، که مدت شصت سال در دارالخلافة طهران بلکه تمام محروسه ایران رئیس بزرگ هفت بود و آن مرحوم پسر مرحوم آقا سیدمهدی است ، که آن سید جلیل در بلدة همدان رئیس شریعت و مطاع بریت بود و از پسر مرحوم آقا میرزا سیدعلی کبیر است که معروف آفای بود. والده آقا میرزا سیدعلی خواهر آقا محمد باقر بهبهانی اعلی الله مقامه است که در حوزه اسلام بیت منزلت و مقامش مستثنی از بیان است والده ماجده مرحوم آقا سیدصادق دختر مرحوم آقا سیدمحمد مجاهد است که آن عالم اجل و سید دین پرور غیور در عهد خاقان مرحوم فتحعلی شاه پشرو عسکر ایران در جنگ با روس بوده ، مؤلفاتش در فقه و اصول اکنون متداول است ، چون کتاب مفاتیح در اصول و رسایل در قواعد فقه و اصول و مناهل در فقه و مصابیح در فقه ، و آقا سید محمد مجاهد پسر مرحوم آقا میرزا سیدعلی سنیر ، صاحب ریاض معروف به شرح کبیر است که خواهرزاده آقای بهبهانی است والده والده آقا سیدصادق دختر آقا سیدمهدی بحر العلوم است و والده آقا سیدمحمد مجاهد دختر آقای بهبهانی است و والد ایشان ملا محمد اکمل داماد مرحوم مجلسی اعلی الله مقامه است . پس صاحب چنین نسب جلیل و اصل اصیل را سزد که مؤسس مشروطیت ایران شود . علم عدالت را به دست گیرد (اولئك آبائی فجتننی بمثلهم) و این خاندان عظیم الشأن زیاده از يك قرن است که افتخار بزرگ ملت ایران بلکه تمام حوزه اسلامند و در علم و عمل و زهد و تنوی و قبول عامه و مطابقت و

شرافت نسب و کرامت حسب از طراز اول محسوبند .

بالجمله جناب آقا میرزا سید محمد در نوزدهم ماه ذیحجه الحرام سنه ۱۲۵۷ هجری . در کربلای معلای متولد شده و یکسال در آن شهر مقدس بوده آن گاه ایشان را به همدان آورده شش سال در حجر جد بزرگوارش آقا سید مهدی پرورش یافته ، از آن پس به طهران آمده خدمت پدرش نائل و مشرف گشته پس از تحصیل علوم عربیه و ادبیه مشغول تحصیل علوم عالییه شده ، معقول را در خدمت آقا میرزا ابوالحسن جلوه و فقه و اصول را در خدمت مرحوم والدش و سایر اساتید تحصیل نموده و کسب اخلاقی از مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی فرموده و همواره طالب صحبت بزرگان و جهانبگدان دانا بوده و به مطالعه روزنامهجات و اطلاع بر حال اروپائیان نائل ، در شوال سال ۱۲۹۹ هجری با این که مستطیع نبود و حج بیت الله بر ایشان فرض نبود به عزم سفر کعبه و زیارت مدینه مشرفه و سیاحت بلاد روسیه و آسیای صغری و اسلامبول و ملاقات رجال بزرگ و دانایان سترک از راه دریای خزر روانه شد و به واسطه موانعی چند در موسم به مکه نرسید و روز بعد از اضحی وارد مکه شده و حج را بدل به عمره کرده به جهت ویا و بدی هوا و عدم استطاعت ، تحمل توقف تا موسم حج نکرده به عنایات عالیات سفر کرد و در سامراء خدمت حضرت حجة الاسلام میرزای شیرازی رسیده ، عزم رحلتش بدل به اقامت شد و در سال ۱۳۰۰ خیر ارتحال والد ماجدش را شنید . اهل و اولادش را از طهران به سامراء خواست و در آنجا مشغول تحصیل و تکمیل علوم دینیته شده ، در فضل و فقاहत و ورع و تقوی به عنایت قصوی نائل و از آن حضرت قدسی آیت مجاز و از جمله اصحاب آن حوزه ممتاز گشته ، زیاده از ده سال بر حسب میل خاطر سامی حضرت حجة الاسلامی ، در آن روضه قدس و محفل انس مقیم بود و به خدمت به شریعت مطهره و قضاء حوائج مسلمین و معاضدت با آن پیشوای بزرگ دین قیام داشت ، بلکه محل شور و مشاورت امور سیاسی آن حضرت بودند تا سنه ۱۳۰۹ که واقعه رژی واقع شد ناصرالدین شاه از ترقی مرحوم میرزای آشتیانی توهم نموده ، خواست رونق بازار میرزا را بشکند و او را از اهمیتی که حاصل شده بود تخفیف بدهد و از مدارج عالییه که ارتقاء جسته بود فرود آرد . چاره را در آن دید که یکی را در مقابل میرزا ترقی دهد ، در طهران کسی را لایق این کار ندانست چه که هر يك از علماء طهران به هر درجه که مقدورشان بود در انتظار مقامی گرفته بود و این کس می بایست از خارج برسد و از اول ورود صاحب مقامی بلند شود و منتظری ارجمند حاصل کند . لایق حضور حضرت حجة الاسلامی عرضه داشت که لازم است یکی از آقا زاده های طهرانی را که مرابای آن حضرت هستند و محل وثوق و اعتماد ، گسیل طهران کنند که گذشته از مرجعیت عامه واسطه بین شاه و حجة الاسلام باشد ، به عبارت اخری شاه را اعتمادی به علماء حالیه حاضر نیست . مجتهد تازه قریب المهدی به تربیت حجة الاسلام را

طالب است که اخذ مسائل شرعی نماید و اداء تکالیف فرضیه فرماید. این بود که مرحوم حجة الاسلام شیرازی آقای طباطبائی را اختیار، و اختیار فرمود و الحق جامعه‌ای بود که بر قامت او دوخته‌اند. بالاخره بنا بر اشارات و تقاضای سلطنت و امر و اجازه مرحوم حجة الاسلام معاودت به ایران نمود، در جمادی الاولی سنة ۱۳۱۱ وارد دارالخلافه طهران شدند و عموم اهالی از ادانی و عالی مقدم شریف ایشان را بسی گرامی داشتند. لکن ناصرالدین‌شاه به آرزوی خود نائل نگردید. چه که گمان داشت آقای تازه رسیده را از خود خواهد نمود و به واسطه او به مقاصد خود خواهد رسید و هم توهمین از میرزای آشتیانی خواهد نمود. قضیه بر عکس نتیجه داد آقای طباطبائی در توقیر و احترامات میرزا مبالغه فرمود و از معاشرت شاه و درباریان تنفر می‌فرمود. بلکه آنچه بزرگان دیگر از قبیل سید جمال‌الدین و میرزا ملکم‌خان جرئت تصریح نداشتند و با کنایه اشاره می‌کردند تصریح می‌فرمود و عیایب سلطنت مستبده و مفاسد حکومت خودسرانه جا برانه را آشکار می‌فرمود. درباریان لابد شدند در شهرت دادن اکاذیب باطله و به دروغ عقاید فاسدی نسبت به سید جمال‌الدین می‌دادند. گاهی او را پابی و گاهی دهری و طبیعی معرفی می‌کردند و به لفظ سید جمال‌الدین قانونی سید را می‌شناسانیدند و قانون را مرادف کفر می‌نمایانیدند و تا چهار پنج سال قبل این لفظ قانون فحش و سبب اتهام بود.

از آن پس که از کار سید فارغ شدند آقای طباطبائی را به دوستی سید جمال‌الدین متهم می‌داشتند بلکه مردم را از مصاحبت آقا دور و از معاشرتش مهجور نمایند. این شهرت بر حرص من به خدمت آقا افزود و مکرر می‌خواستم از آقا استدعا کنم و از حالات سید استفسار نمایم. تا روزی یکی از دوستان مرا ملاقات نمود و در مقام پند و اندرز گفت به آشکار خدمت آقای طباطبائی مروی و طریقه احتیاط را از دست ندهید. سبب را پرسیدم. گفت: جنابش را متهم نموده‌اند به این که جمهوریت را طالبند و قانونیت مملکت را مایل، به این جهت پادشاه را با ایشان رغبتی نیست و درباریان را به ایشان میلی نی، در جواب گفتم:

ای پدر پند کم ده از عشقم
که نخواهد شد اهل این فرزند

من ره کوی عاقبت دانم
چکنم کاو فتاده ام به کمنم

لکن شرم داشتم که از حالات سید تصریحاً از آقا سؤال کنم، یا از این مقوله سخنی عیان آرم، جز این که پاره‌ای از مکاتیب مرحوم سید جمال‌الدین را که به عنوان حضرتش نگاشته بود دیده و استنساخ می‌نمودم که از آن جمله است مکتوب ذیل که در زمانی که در سامره متوقف بودند به ایشان مرقوم داشته است و هذا سورتہ :

مکتوب رسد جمال الدین به سید محمد طباطبا علی

من لندن الی سامره - العالم الخبیر و الفاضل البصیر و المحقق النحریر جناب آقا کوچک ادام الله وجوده - ان الامة قد احدثت بسرها الی فنوس عظيمة تقوم بناصرها و تنقذها من ورطة مهالكها و من يكون البق بهذه الوظيفة منك و انت عزیز العقل ذکی الفطرة عالی الهمة نامی النسب اخبرك ان ثبات العلماء فی البلاد الايرانية قد اعنی كلمة الاسلام و عزز شأنه و انار برهانه و كل الا فرنج قدها بوا من هذا القوة التي طالما كانوا يزعمون انها قد زالت كلية و ايقنوا ان للدين املا لا يبشون فی سبيله شوكة الجبابرة جز اهم الله عن الاسلام خيرا و السلام علیکم (جمال الدین الحسينی) و لقد طبعت مکتوب الذي ارسلته الی جناب الميرزا من البصرة فی مدينة لندن و ارسلت اليك منه نسخا ارجو من الله الوصول .

باری آقاي طباطبائي از حق چشم نبوشيد و از مسلك خود دست تكتيد و از طريقه حق از پای نشست تا به مقصود رسيد که شرح زحمات ایشان در طی نگارشات این تاريخ مرقوم می شود و پیوسته به خدمت اسلام و بيداری انام مشغول بوده و آنی غفلت نفرمود چنان که تاسیس مدرسه مبارکه اسلام و اتحاف مقدس اسلامی که در دفع شبهات دینی بود از شواهد صدق این ادعاست در مناعت طبع و علو همت و غیرت وطنیه و حمیت دینیہ متفرد و طاق و در تواضع نفس و مکارم اخلاق و یگانگی آفاق اند و هیچ وقت جانب اهل دنیا را مراعات نمی کرد. هر صدر اعظمی که در زمان ایشان بر مسند صدارت نشست با او متارکه می فرمود . با اینکه قبل از سدرات او نهایت دوستی را با هم داشتند . معاصر پنج پادشاه تا کنون بوده محمد شاه ، ناصر الدین شاه ، مظفر الدین شاه ، محمد علی شاه ، احمد شاه . با دوازده شخص اول دولت چه صدر اعظم چه سه سالار طرف شد . ایرادی که بر جنابش وارد آوردند یکی عدم حسن سلوک و دیگری عدم همراهی و مداخله با رؤساء . در وقتی که بنده نگارنده ، همین دو ایراد را به حضرتش عرض کرد در جواب فرمود مرا با این مردم طمع نیست و نه از کسی مرا خوف و ترسی است دیگر چرا طریق تدلیس را پیمایم و به راه متملقین سلوک کنم .

صدماتی که در طریق مشروطیت دید در این تاريخ بيداری مشروحاً نگارش یافته . در ماه شوال ۱۳۲۳ به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم پناهنده ، در سال ۱۳۲۴ به بلده دارالامان قم مهاجرت فرموده تا همت گماشت و مجلس شورای ملی را منعقد ساخت . در واقعه يوم التوب بمباردمان ، جنابش را به خفت و خواری به باغ شاه بردند و چند دقیقه زنجیر به گردن شریفش انداختند و با سایر علماء اعلام و سادات کرام در حبس محبوس داشتند تا آن که در ماه شعبان ۱۳۲۶ بعد از آن که چند ماهی در شمیرانات آواره و متواری بود به طرف ارض اقدس و مشهد مقدس رضوی نفی بلدش نمودند و يك سال در آن مکان قدس

منزوی بود تا این که شب سه شنبه هفتم ماه شعبان ۱۳۲۷ وارد طهران شدند. جنابش را چهار پسر و سه دختر است. پسر بزرگ ایشان جناب آقامیرزا ابوالقاسم، فرزند دیگرشان جناب آقامیرزا محمدصادق مدیر روزنامه مجلس، دو فرزند دیگرشان جناب آقاعبدالمهدی و آقاعبدالهادی است که شرح حالات هر يك در این تاریخ خواهد آمد.

فصل سوم

در حالات میرزا تقی خان اتابک اول امیر نظام

اگرچه ما در این تاریخ خود بیداری ایرانیان را از سال ۱۲۲۲ شروع کرده ایم لکن اگر خیال خود را جمع کنیم و به نظر دقت و انصاف در تاریخ گذشتگان بنگریم هر آینه به خوبی مشاهده می کنیم که در مجاری سنه ۱۲۶۵ بسیاری از امور و وقایع را که دلالت دارد بر بیداری ایرانیان و قدم گذاردن آنها به راه تمدن و باعث و مسبب آن را جز مرحوم میرزا تقی خان امیر نظام احدی را سراغ نداریم چه آن بزرگ مرد از آن یکه اشخاصی بود که به قابلیت خود بدون اسباب و مساعدت خارجی از پستی به بلندی رسید. یعنی پسر آشپز قائم مقام بود و در اتنای کار و شغل، خویش را دارای رتبه و مقام سدارت نمود، دوست و دشمن او را از نوادر دهر شمرده اند و از خلقتهای فوق العاده دانسته و کارهای امیر نظام از ترتیب و انتظام قشون و اصلاح حال و کار دفتر و مالیه که خرج، دو کروار اضافه بر دخل بود و عمارت و مرمت خرابی های دیگر که به زودی مجال می نمود و همه در يك دو سال صورت گرفت، گواه و دلیل بزرگی مرد است.

امیر نظام در نظم و امنیت پایتخت و سایر ولایات و بلاد و مصفا نمودن طرق و شوارع و برانداختن رسم جور و ظلم و تاخت و تاز و چپاول و تطاول و اعتبار دولت در همالک خارجه و ترویج و تشویق علوم و صنایع در داخله و انتشار زراعت و نسج و بنای چاپارخانه و مهمانخانه و غیره و نسج و ترک عادات رذیله و حالات ذمیمه از گرفتن تعارف و رشوه و معمول کردن صفات حسنه و اخلاق مرضیه و فراهم آوردن این باب تربیت ملت به ایجاد روزنامه و بنای مدرسه دارالفنون که در واقع آنچه امروز داریم از آثار این مدرسه است و غیره ها چیزی فرو نگذاشت و تخمی کاشت، که ما امروز از آن حاصل می بریم و هم فاضل معاصر ذکا العالمک فروغی نقل کند: یکی از دانشمندان انگلیس تاریخ قاجاریه را

به زبان انگلیسی نوشته و طبع کرده. در آن کتاب می نویسد: آنها که امثال قیصر و شارلمان و ناپلئون را وسائلی می دانند که خداوند عالم برای ارائه طرق سعادت میان اقوام و ملل می فرستد در باره امیر نظام چه خواهند گفت که به این زودی حکم تقدیر در هلاک اوسا در شد و نگذاشت مقاصد خود را انجام دهد و حال آن که یقیناً از همان اشخاص محسوب می شد و ملتی را خوشبخت و آسوده می نمود. اوسوس که خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود.

شاهزاده ظل السلطان در تاریخ مسعودی خود در صفحه ۸۰ درباره امیر نظام نگاشته است: ولی از روی انصاف بگویم و خدا را به شهادت می طلبم که در مقام آن مرد نیک به حلال یکتا، غلو نکردم از خواجه نظام الملک مرحوم وزیر مشهور و معروف سلاجقه و صاحب بن عباد وزیر مشهور و معروف دیالمه و پرنس بیسمارک و لرد پالمستون و ریشیلو وزیر مشهور لوئی سیزدهم فرانسه و پرنس کارچه کف روس به حق حق به مراتب با عرضه تر و بهتر بود.

در صفحه ۳۱۴ نیز می نویسد:
میرزاتقی خان امیر نظام در اوائل دولت، عدرسه بر پا کرد و ترتیب قشون داد در شهرها قراولخانهها ساخت چاپارخانهها نیز نمود روزنامه راه انداخت سرش را بیچاره در این راه داد.

باری مجملی از حالاتش آن که میرزاتقی خان امیر نظام پدرش از معارف الناس و در خدمات میرزا ابوالقاسم قائم مقام اجتماع حواس معروف می داشت. چون قائم مقام در ناصیه میرزاتقی خان آثار رشد و شمائل شهابی تفرس کرد، آنرا در عداد نویسندگان خویش منددود نمود و از آن پس چندی در سلك محررین محمدخان زنگه امیر نظام منسلک گردید به سبب جوهر ذاتی و کاردانی به اندک مدت از امتثال و اقران خویش قصب السبق ریبوده به مناصب عالییه رسید. مستوفی نظام شد چون امیر نظام از حسن رأی و کمال فطنت و رزانت او اعتماد تمام حاصل کرد به منصب وزارت نظام سرافرازش گردانید.

در سال ۱۲۶۰ هجری میرزاتقی خان به عنوان سفارت به ارزنة الروم مأمور شد و در آنجا کاری کرد که ایرانیان را هنوز مفتخر دارد. چه بعد از فاجعه فحیمه کربلا و آن حرکات نانجیبانه نجیب پاشا قرار شد که سفراء اربعمه روس و انگلیس و ایران و عثمانی در ارزنة الروم اجتماع کنند و در ایران و عثمانی مذاکره نمایند. پس از ورود امیر نظام به ارزنة الروم چون مدت این سفارت از سه سال افزون گشت مردم ارزنة الروم در خاطر گرفتند که سفیر ایران را زبانی رسانند و چون دانستند که این اغلوپه در جبر کسر محرمه سودی خواهد داشت، يك روز کودکی را که سنین عمرش از چهار سال بر زیادت نبود دست آویز فتنه کردند و گفتند يك تن از ملازمان، میرزاتقی خان با او در آویخته

و در آمیخته و بدین جهت جمعی از عامه شهر، خانه و کوی بگذاشتند و غوغا برداشتند. اسعدپاشا يك تن کھپا با جماعتی از غوغا طلبان به نزد میرزاتقی خان رسول فرستاد و بیغام داد که بی بهانه آن مرد که این گناه کرده به ما بفرست تا ثبام کنیم و آتش این فتنه را فروشانیم. میرزاتقی خان گفت منت خدای را که ما هر دو از مسلمانانیم در شریعت ما فاعل این امر شنیع واجب القتل باشد. هم اکنون بفرمای تا امر که این نسبت به ملازمان من کند در محضر يك تن از علماء بلد حاضر شود و چراغ علی خان و ملازم خویش را بدان محضر فرستم و فرستادگان دولت روس و انگلیس را نیز حاضر کنم و به هر چه حکم شرع برآید اطاعت کنم. کھپا باز شد و این پیام باز داد. بازبرد. سفرای روس و انگلیس گفتند که ما هم اکنون انور افندی را دیدار می کنیم و فردا بگام در محضر شرع حاضر می شویم و هم در ساعت اسعدپاشا و انور افندی سفیر عثمانی را دیدار کردند و این حکومت به محکمه قاضی مقرر داشتند. لکن هم در آن شب اعیان شهر در سرای اسعدپاشا انجمن نمودند و مواضع نهادند که فردا چون آفتاب سرزند ابواب حجرات و بازارها را استوار ببندند سفیر و کبیر شهر برشورند و هر که را از مردان ایران در ارزنة الروم به دست کنند سر از تن برگیرند. سبھگام که میرزاتقی خان چنان می پنداشت که کس به خانه قاضی باید فرستاد تا گام غوغای مردمان را استغناء نمود و هنوز مجال فحس نکرده بود که خانه او را محاصره کردند و بانک تنگک و فریاد مردان جنگ بالا گرفت و این وقت ملازمان میرزاتقی خان فزون از سی تن نبودند که به آنها حکم مدافعه داد که در این اثنا فریق پاشا به معاونت سفیر ایران رسید و این فریق پاشا با دهمزار عسکر در خارج شهر اردو زده بود. چون این خبر را شنید به معاونت امیر نظام برخاست و به اسعدپاشا و اهل شهر پیغام داد که بی احترامی به سفیر و کسانش تنگ تاریخی خواهد بود برای دولت عثمانی، و من تا زنده ام نخواهم گذاشت بی احترامی به سفیر و کسانش شود و اگر از پای تنشینید شهر را با توپ خراب می کنم. بالاخره مردم رجاله را از اطراف خانه سفیر ایران متفرق نمود و اراده کرد که سفیر ایران را از شهر به اردوی خود نقل دهد. اسعدپاشا و قاضی گفتند: سواب آن است که همراهان میرزاتقی خان جامعه رومی پوشند و از میان شهر عبور کنند تا مبادا دیگر باره مردم برشورند و ایشان را آسیبی رسانند. میرزاتقی خان وزیر نظام گفت من هرگز نام ایران به تنگ آورده نمی کنم و با جامعه عثمانی به بیعت جاودانی نمی روم اگر خواهید هم اکنون با این چندتن مردم مجروح که مراست سوار می شوم و بدین شهر عبور می دهم اجازت دهید تا همه مردم به مبارزت ما بیرون شوند و شجاعت مردم ایران و حمله شیران را بدانند، الخ - رجوع به ناسخ التواریخ شود تا واقعه را مشروحاً بدانند.

و نیز از کارهای مجیر العقول امیر نظام واقعه آوردن آقاسید صالح عرب است به

ایران که مختصر از مفصل آن این است که بعد از آن که آقا سید صالح در کربلا طرف شد با دولت عثمانی و نجیب پاشا با سی هزار نفر مأمور کربلا و گرفتاری مرحوم سید شدند و مرحوم سید شش روز جنگ رسمی کرد با آن‌ها و به قدری از اهالی کربلا کشته شدند که خون، سخن مقدس حسینی را فراگرفت تا بالاخره آقا سید صالح تسلیم و دستگیر شد و او را بردند به اسلامبول سلطان عثمانی به ملاحظه مراتب علمیه و سیادت سید از کشفش در گذشت و سید را در قفس آهنین محبوس داشت، این خبر به ایران رسید، امیر نظام عرق تشیعی جنبش کرده مجله تمام کرد که سید صالح ایرانی و از دهات بین محمره و شیراز است بالاخره سید را به ایران جلب نمود و در طهران برمسند حجة الاسلامی جلوس داد، این دو واقعه و آثار دیگر مرحوم میرزا تقی خان امیر نظام و تأسیس و بنای مدرسه دارالفنون باعث شد که ما امروز تمثال آن وجود محترم را زیب سجایف تاریخ خود کنیم و او را از اشخاص بزرگ ایران بپنداریم رحمة الله علیه.

هنگام نهضت و حرکت ناصرالدین شاه از آذربایجان به جانب دارالخلافه طهران در نوزدهم شوال سال ۱۲۶۴ هجری از مشارالیه خدمات نمایان به ظهور رسید به منصب امیر نظامی نایل گردید و روز ورود به طهران که ۲۱ ذی‌قعدة همان سال بود لقب اتابکی اعظم و منصب سدارت با شغل امیر نظامی توأم گشت و ناصرالدین شاه با وجود کمی سن قدر این کافه‌مرد را می‌دانست و با او کمال همراهی را داشت اما مفرضین و مفسدین دور و اطراف و حواشی که او را مانع حصول مال خود دیدند و حرص جاه و مال داشتند متصل از اتابک در محضر شاه سعایت می‌کردند و خوبی‌های او را به بدی تعبیر می‌نمودند و زیبا را زشت قلم می‌دادند تهمت داعیه سلطنت به او زده پادشاه را ترسانیدند تا عاقبت او را معزول کرده به کلانان فرستادند و چون میدانستند پادشاه ایران به زودی از اشتباه بیرون می‌آید و باز او را سر کار می‌آورد آرام نشستند تا امیر نظام را به قتل رسانیدند و از ۱۸ ربیع الاول ۱۲۶۸ در حمام او را فصد کردند تا به دیار عدمش روانه ساختند. مدت سدارت امیر نظام سه سال و چند روزی بود آثارش هنوز باقی است.

فصل چهارم

در حالات اسید جمال الدین اسدآبادی معروف به افغانی

نخستین فروزنده آسمان شرف و حلال و اولین عربی عالم تربیت و کمال ، حامل لواء آزادی و حریت و هوا خواه استقلال حقوق بشریت ، پیشرو آزادی طلبان مملکت عجم و سر سلسله تربیت یافتگان طوایف و امم ، العالم الربانی و البحر الصمدانی السید محمد جمال الدین بن السید صفدر المعروف به افغانی ، از اول اشخاص مشهور این قرن است (قرن ۱۴ اسلامی و قرن ۲۰ میلادی) که عالم تمدن را به انوار ساطعه علم و فضیلت منور فرمود و سلسله هوا خواهان ترقی مقام انسانیت را به پیش قدمی سر افراز و مقتدر نمود .

این شخص عجیب و غریب و حیدر زمان ، نادره دوران را جمعی کثیر ، از مردم اسدآباد همدان ایران دانند . طایفه و قاعیش را نشان می دهند .

و جمعی غفیر از سادات عالی درجات اسدآباد کابل شمارند ، چنانچه صاحب کتاب مشاهیر الشرق فاضل معاصر جرجی زیدان گوید :

از فرزندان عالم جلیل سید علی ترمذی محدث مشهور است و نسب عالی به خاص آل عبا حسین بن علی بن ابیطالب علیه آلاف التحية والثناء می رساند. تولدش سنه ۱۲۵۴ هجری مطابق ۱۸۳۹ میلادی در قریه اسدآباد از قراء گز از توابع کابل است خانواده محترمش که از اولین خانواده های ذیشان افغانستان به شمار می آیند و به واسطه علو نسب و شرافت هولد در نزد اهالی آن دیار مقامی منیع و منزلتی بس رفیع را دارا و سی قطعه از خاک افغانستان را مالک بودند، دوست محمد خان جد امیر عبدالرحمن خان ملک را از آن ها انتزاع نمود و پدر سید را با بعضی از اعمام او به شهر کابل تحویل داد و در آن زمان سید به هشت سال بالغ و آثار بزرگی و نجابت و ذکاء و فضیلت از بشره او پدیدار

بود. پس پدر بزرگوارش را خیال تربیت او به سر افتاد و به تحصیل علومش اشارت فرمود. مدت ده سال به تحصیل علوم عربیت و ادبیت و تاریخ و علوم دینی از تفسیر و حدیث و فقه و اصول و کلام و تصوف و علوم عقلیه از منطق و حکمت عملیه سیاسیه و منزلیه و تهذیبیه و حکمت نظریه طبیعییه و الهیه و علوم ریاضی از حساب و هندسه و هیأت و علم طب و تشریح و غیر ذلک پرداخت و در سن هیجده سالگی از تحصیل آنها فراغت جست. پس عزیمت مسافرت هند نموده مدت یک سال و چند ماه در هندوستان به تحصیل علوم ریاضیه جدید اشتغال نمود پس از آن در سنه ۱۲۷۳ هجری مطابق سنه ۱۸۵۵ میلادی رحل مسافرت به سوی مملکت حجاز کشیده و مدت یک سال به طریق سیاحت در آن مملکت اقامت جست و بر بسیاری از عادات و رسوم اهالی آن مملکت و قوفی به سرا حاصل نمود و این مسافرت را به حج بیت الله الحرام اختتام داده و پس از اداء مراسم حج به وطن اصلی خود عودت نموده و در کابل در سلک رجال دربار امیر دوست محمد خان منسلک گردید. هنگامی که امیر دوست محمد خان عزیمت فتح هرات و قلع و قمع سلطان احمد شاه سرعم و داماد خود نمود. سید جمال الدین با اردوی کابل در رکاب امیر سابق الذکر نیز بسیج سفر نمود و مدت محاصره را به مصاحبت امیر به سر می برد. تا آن که زمان امیر دوست محمد خان سپری شد و ولیعبد او امیر شیرعلی خان سنه ۱۲۸۰ هجری مطابق سنه ۱۸۶۴ میلادی بر مسند امارت افغانستان متمکن گردید و پس از طول زمان و تحمل رنج فراوان شهر هرات نیز مفتوح شد. در هنگام محمد رفیق خان وزیر امیر شیرعلی خان مشارالیه را به گرفتاری سه نفر برادر خود محمد اعظم خان و محمد اسلم خان و محمد امین خان که در لشکر هرات بودند اشارت نمود. شیرعلی خان هم از اندیشه این که میادا آنها به هوای امارت مردم را به شورش بر آغلائند و در مملکت احداث فتنه نمایند رأی وزیر را پسندید و به خیال گرفتاری برادران خود افتاد. سید جمال الدین محمد اعظم را از واقعه و خیال امیر در باره آنها آگاهی داد. چون برادران از شور وزیر و عزیمت امیر آگاهی یافتند از هرات فرار نموده هر یک به مقر حکومت خود که در زمان پدر دارا بودند پناهنده شدند. پس از آن کار فتنه در مملکت بالا گرفت و جنگ داخلی بین آنها و امیر شیرعلی خان اشتداد یافت. بعد از زد و خوردهای طولانی و جنگهای بسیار سحت امیر محمد اعظم عظیم شد و غلبه او را نصیب گردید. پس از استیلاء او و برادر زاده اش عبدالرحمن بر حکومت افغانستان محمد افضل خان برادر خود پدر عبدالرحمن خان را که در فرقه مجبوس بود از حبس بیرون آورده به امارت

نشانید . مشارالیه مدت يك سال نفلد امارت افغانستان نمود و پس از يك سال مسند را به محمداعظم خان سابق الذكر واگذار نموده این جهان را وداع کرد . پس از فوت محمدافضل خان محمداعظم خان برادر او بالاستقلال امیر افغانستان گردید و سیدجمال الدین به واسطه سابقه خدمت و حسن کفایت و لیاقت نیز نزد او مقامی منیع و عالی حاصل نمود و درجه اول وزارت را دارا گردید . روز به روز اعتماد و توجه و وثوق امیر نسبت به او زیاده شده و در کارهای بزرگ از رأی او استعانه می جست و به شور او حل غوامض امور سیاسیه می نمود و به واسطه تدابیر صائبه و آراء مستقیمه سید نزدیک بود مملکت افغانستان برای امیر محمداعظم خان تصفیه شود . بدبختانه سوء ظن امیر مشارالیه بر آتش داشت که غالبی از اقارب و خویشان خود را که کارزار نموده بودند از اطراف خود پراکنده نمود و پسران خود را که جوانان حدیث السن که بی تجربه و بی تدبیر بودند بر مملکت گماشت و زمام امور به دست آنها سپرد و بالاخره امارت و ریاست بر سر این کار نهاد . چنان که یکی از پسرانش که حاکم قندهار بود به خیال این که اظهار زبر دستی نماید و نزد پدر بر سایر برادران برتری یابد جنگ با عمومی خود امیر شیرعلی خان را که آن وقت جز هرات جائی را مالک نبود تصمیم عزم کرد و به قصد فتح هرات با لشکری بدان سوی رکض نمود . پس از تلاقی فتنین جوانی و غرور بر آتش داشت که بر لشکر هرات حمله آورد . پس با دوپست نفر بر آنها حمله ور و صفوف آنها را از هم شکافت و از این حمله جسورانه رعب غریبی در دل هراتیان انداخت و نزدیک بود که هزیمت شوند ناگاه بمقرب خان سردار لشکر شیرعلی خان بر بیکه تازی و انقطاع او از لشکر خود آگاهی یافت و تنهائیش را غنیمت شمرده بر او حمله آورد و در میدان جنگ اسیرش گرفت . پس از گرفتاری او لشکر قندهار شکست خورده و به هزیمت رفتند . این فتح ناگهانی بر قوت قلب و اعیدواری شیرعلی خان افزود و بر قندهار غلبه آورده آنجا را مسخر نمود . پس از فتح قندهار دوباره آتش جنگ میان شیرعلی خان و محمداعظم خان در گرفت دولت انگلیس نیز به حمایت شیرعلی خان برخاست و به پول فراوان او را کمک نمود . تا این که وجوه اعیان و عمال و سران سپاه محمداعظم خان را روی دل با خود کرد و آنها به طمع مال نقض عهد نموده روی از محمداعظم خان گردانیدند و با شیرعلی خان هم دست شدند و پس از جنگهای سخت شیرعلی خان بر مملکت استیلا یافت و محمداعظم خان را هزیمت داد . مشارالیه به مملکت ایران فرار نمود و در نیشابور وفات یافت . در این حال شیرعلی خان با سابقه مساعداتی که با سیدجمال الدین بر ای عمساندت او از محمد

اعظم خان داشت ابدأ متعرض او نشد و نظر به مقام سیادت و احترام خانوادگی و خوف انزجار و شورش مردم سوره یا مشارالیه به احترام سلوک می نمود ولی کینه او در دل داشت و به غدر و حيله می خواست از او انتقام کشد . بنا بر این سید مصلحت خود را در مهاجرت و ترك وطن دیده عزیمت مسافرت به سوی مکه معظمه نمود . از امیر شیرعلی خان اجازه حج خواست مشارالیه هم رخصت داد به شرط این که از بلاد ایران مرور ننماید . چه در آن زمان هنوز محمد اعظم خان وفات نیافته بود و شیرعلی خان از ملاقات سید یا او وحشت و مضایقت داشت پس سید سنه ۱۲۸۵ هجری مطابق ۱۸۶۹ میلادی از طریق هندوستان به طرف مکه مشرفه روانه گردید و این مسافرت پس از سه ماه شکست و هزیمت محمد اعظم خان بود .

پس از ورود به خاک هندوستان فرمانروای هند ورود سید را با نهایت مهربانی و احترام پذیرفت و او را با حسن قبول استقبال نمود . ولی به طول اقامت در آنجا اجازت نیافت و معاشرت با علماء را بدون مراقبت و نظارت حکومتی نائل نگردید . توقفش در هندوستان يك ماه بیشتر طول نکشید ، پس حکومت هند مشارالیه را با یکی از گشتی های خود از سواحل هند به مملکت سویس حرکت داد و از آنجا به مصر انتقال نمود و مدت چهل روز در مصر توقف داشت و بیشتر ایام در جامع ازهری آمد و شد داشت و غالب اوقات طلاب سوره یا او ابواب مرادوت و معاشرت گشودند و در نزد آنها مقبولیتی به کمال حاصل نمود و بنا بر خواهش طلاب قدری از کتاب شرح اظهار داد در خانه خود برای آنها تدریس نمود . پس از مسافرت حجاز و تشرف به مکه معظمه فسح عزیمت کرد و معجلا به سوی اسلامبول حرکت نمود . چند روزی بعد از ورود اسلامبول با عالی پاشا صدر اعظم ملاقات کرد ، با نهایت احترام و استقبال پذیرفته شد و در همان مجلس اول به قوه جذابه فضیلت و بیان چنان صدر اعظم را به سوی خود جذب نمود که مافوق آن تصور نمی شد . رفته رفته سیت علم و فضیلت و کمال استعداد و قابلیت او قلوب عامه وزراء و علماء و امراء و اعیان و اشراف را به سوی خود متوجه ساخت و نزد آنها منزلتی منبع و مقامی رفیع حاصل نمود و مورد تمجید و ثنای عامه گردید و با این که از عادات و رسوم و اخلاق و زبان آنها بیگانه بود ، در همان لباس و زوی افغانیت به خوبی از عهده معاشرت و مرادوت با آنها بر می آمد و پس از انقضاء مدت شش ماه در انجمن معارف اسلامبول سمت عضویت یافت و یکی از اعضاء آن انجمن به شمار آمد و الحق از عهده این مسؤلیت به خوبی بر آمد و از آراء منتقنه ابواب ترقی

بر روی معارف گشود ولی رای و مسلک او را در تعمیم و ترقی معارف غالبی از اعضاء آن انجمن نپسندیدند و شیخ الاسلام را، بعضی از آراء او که منجر به ضرر مشارالیه می‌شد گران آمده کینه‌اش در دل گرفت و منتظر فرصت بود تا این که رمضان ۱۲۷۶ میلادی رسید، مدیر مدرسه دارالفنون از سید تمنای خطاب نمود که مردم را ترغیب و تجریض نماید به تحصیل و ترویج صناعات سید به بهانه قلت تتبع و احاطه‌اش به لغت ترکیه از تمیل این تکلیف معذرت خواست مشارالیه بر الحاح و التماس افزود تا آن که سید را مجبور به قبول نمود. پس از آن سید خطابه غراء و طولانی انشاد نمود و قبل از قرائت در مجمع عام به بعضی از اصحاب خاص آن را عرضه داشت و مورد تحسین آنها واقع شد. پس برای استماع آن کلمات روزی را معین و مردم را بدان اعلام نمودند. چون روز موعود رسید جمعیتی بی حساب از اعیان و اشراف و علماء و وزرا و سایر طبقات در دارالفنون اجتماع یافتند. پس سید بر بالای منبر برآمد و شروع به تکلم نمود و خطابه را چنان با فصاحت و بلاغت و طلاقت لسان به آخر رسانید که مردم را مات و مبهوت آن سحر بیان یا اعجاز درتبیان نمود. رؤسای اهل علم را بعضی از آراء سید در ترویج صناعات و معارف خوش نیامد و مطلب را به شیخ الاسلام رسانیدند. مشارالیه را نقلی به کدورت سابقه فرصت و راه بهانه به دست آمده تبعید سید را از سلطان استدعا نمود. پس از باب عالی چنین حکم صادر گردید که برای اسکات فتنه و رفع غائله سید چند ماهی از اسلامبول مهاجرت اختیار کند و پس از آرامی و سکوت مردم اگر میل نمود باز معاودت نماید. مشارالیه به صواب دیدند بعضی از دوستان عزیمت مصر کردند و در اول محرم ۱۲۸۷ هجری (۲۲ ماه مارس ۱۸۷۶ میلادی) به عزم تفرج بدانجا تحویل نمود و بدون قصد اقامت به تماشای مناظر و مظاهر و تماشاخانه‌های آنجا پرداخت. تا آن که به ملاقات ریاض پاشا خدیو مصر نائل گردید. مشارالیه سید را با تأکید و ابرام مایل به اقامت مصر نمود و بدون تمنای خدمتی از طرف حکومت مصریه ماهی هزار فروش مصری (تقریباً پنجاه تومان ایرانی) ماهانه برایش مقرر گردید.

چون طلاب از عزیمتش آگاهی یافتند بر او ازدحام و اجتماع کردند و برای استفاضه و استفاده از آن بحر فیاض تمنای تدریس نمودند. اجابۀ لمسئولهم شروع به تدریس فرمود و در همان خانه خود فنون علوم عالیه را از معقول و منقول و ادبیات و ریاضی و غیر ذلک تعلیم آن نمود. رفته رفته در اذهان و نفوس اهل علم نفوذی شایان و رتبه‌ای نمایان پیدا کرد. معالی مدارج علم و

ادبی عقول آنها را حیران می نمود و تلقی نوادر افکار را بسی عظیم و معتقد می شمردند. صیت علم و فضلش اقطار مصریه را احاطه نمود. مدح و ثنائش در السنه و افواه شایان گردید. پس همت بر تنقید مسائل حکمیه و علوم عقلیه گماشت و ابواب فیوضات علمیه بر روی مصریان باز فرمود. شاگردان خود را امر به تدوین و تصنیف کتب علمیه و ادبیه و حکمیه و دینیّه نمود و خویشتن بر آنها نظارت فرمود و از این راه فن تألیف و تصنیف را در مصر ترقیاتی بی پایان حاصل گردید. دسته ای از شاگردان او که بعضی از مسائل فلسفه را از او یا از بعضی از تلامذّه او اخذ نموده بودند با وجود ترقیاتی که در فنون علمیه و مهارتی که در تصنیف و تألیف حاصل نموده بودند به واسطه حدوث سن و قلت بضاعت و قصور بال از ادراک مطالبه عالیّه و استکشاف مسائل عقلیه، عقاید سخیفه فلسفه را پیروی نمودند و آن عقاید را در بین عامه ناس مشتهر ساختند و نسبت آنها را به سید دادند و بعضی از مذاهب مختلفه نیز آنها را در این مسلك معاضدت نمودند و این مسئله اگر چه در نفوس مردمانی که عارف به احوال و عقاید سید بودند اثری نبخشید ولی تا مدت درجه او را در نزد عوام متهم ساخت. سید جمال الدین علاوه بر مقامات قضایی و علمی از عوالم سیاسی نیز بی بهره نبوده و میل مفرطی به دخول در فن پلنیکری داشت و چون در آن ایام مداخله انگلیسها در مصر اوضاع پلنیکری آنجا را منقلب و استقلالش را منهدم ساخته بود، سید خواست تغییری در احوال آنجا دهد و آن مملکت را مستخلص سازد به مناسبت عضویت و ریاستی که در یکی از اجتماعات و مجامع فراماسونی داشت. به ترتیب نشرهای فرانسه انجمنی تشکیل داد اسحاب و دوستان خود را از علما و اعیان و غیرهم در آن انجمن دعوت نمود و قریب سیصد نفر در آنجا عضویت یافتند و به واسطه تعدیاتی که از انگلیسها نسبت به ابناء و وطنش شده بود عداوتی مفرط با آنها داشت و چهاراً با آنها اظهار مبادات می نمود، چنانکه از سلو کشان با او در هند این مسئله خوب مکشوف می گردد. پس لوائجی بر ضد انگلیسها منتشر نمود و آن لوائج را در روزنامجات به زبان انگلیسی ترجمه نمودند و به اندازه ای جالب دقت نظر سیاسیون ملت انگلیس گردید که «مستر کلادستون» به نفسه در مقام مدافعه از آن لوائج برآمد. پس رفته رفته کار انجمن بالا گرفت و گونسل انگلیس را به وحشت انداخت مشارالیه به حکومت مصر رسید سعایت نمود و نیز جماعتی را برای افساد در انجمن فرستاد. در این بین نیز احوال مصر روی به سختی نهاد و انقلاباتی در آنجا به ظهور پیوست که بر قوت اتهام سید افزود پس از پیشگاه خدیوی توفیق پاشا امر به اخراج او و ملازمش ابوتراب

را صادر نمود و مشارالیه سنه ۱۲۹۶ هجری مطابق ۱۸۷۹ میلادی از مصر مهاجرت نموده به هندوستان آمد و در حیدرآباد دکن اقامت جست و در آنجا رساله‌ای در رد مذهب دهریین تصنیف نمود و در آنجا بود، تا این‌که فتنه‌ی عراقی پاشا در مصر شروع شد. آن هنگام حکومت هند مشارالیه را از حیدرآباد به کلکته خواست و در آنجا اقامتش داده تا این‌که کار مصر یکسره شد و جنگ انگلیس در آنجا به آخر رسید. پس او را اختیار مهاجرت و مسافرت به هر جا که خواهد دادند. مشارالیه میل مسافرت اروپا نمود و اول مسافرتش به لندن اتفاق افتاد. چند روزی در آنجا توقف نموده به سمت پاریس حرکت کرد. در این مسافرت شیخ محمدعبده مفتی دیار مصر با او موافقت و مراقبت نمود و با هم وارد پاریس شدند. پس انجمن وطنیه عروۃ الوثقی، که در عصر تشکیل یافته بود، روزنامه‌ای دائر بر دعوت مسلمین به سوی اتحاد اسلامی از او استدعا نمودند. مشارالیه روزنامه‌ای موسوم به عروۃ الوثقی تأسیس و دوست قدیمی و واقعی خود شیخ محمدعبده را به تحریر آن نامزد فرمود. هجده نمره از آن روزنامه را منتشر ساخت و در عالم اسلامیت و قبی شایان حاصل نمود. انگلیسها آن روزنامه را سخت تعاقب نمودند و با کمال سختی انتشار آنرا در هند مانع شدند و بدین جهت به عمان نمره هجدهم اختتام یافت مشارالیه در مدت سه سال توقف در پاریس مقالاتی در پولتیک روسی و انگلیس و عثمانی و مصر انتشار داد که غالبی از آنها را در جراید انگلیسی ترجمه و ضبط نموده‌اند و در بین او و حکیم فرانسوی «دینان» مناظراتی در اصول اسلامی و سایر علوم اتفاق افتاد که او را مجبور به تصدیق به علو مقام علمیت و اتقان برهان و حجت خود نمود. پس برای جواب از سؤال «لرد چرچیل» و «لرد سالبوری» در خصوص حضرت مهدی عجل الله فرجه و ظهور آن جناب موقه به لندن مسافرت و بهزودی مراجعت به پاریس نمود و در آنجا با اکثری از علما و حکما طریق مؤالفت و مرادوت پیمود و در نزد آنها مقامی عالی حاصل گردانید. پس قصد مسافرت نجد نمود و در این اثناء ناصرالدین شاه بر مراتب عالی و مقامات شامخه سید مطلع گردید و از اعالی و ادانی کفایت و لیاقت و فضل و هنر آن حضرت را استماع نمود. طالب ملاقات و مایل ندامتش گردید لذا با نهایت میل و رغبت و شوق و سورت، ملاقات سید را تلکرافاً تقاضا نمود. پس مشارالیه مسافرت ایران را اختیار فرمود و بدان سوی حرکت کرد. اول دفعه در اصفهان بر ظل السلطان ورود نمود. مشارالیه مقدمش را بسی گرامی داشت پس از چندی به طهران مسافرت نمود. ناصرالدین شاه او را به خوبی تلقی و استقبال نمود و در

حاج میرزا حسن شیرازی
متوفی در روز دوشنبه ۸ شعبان ۱۳۱۲ قمری



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الیَوْمِ اسْتَعْمَلْتُ تَبْنٰکُو وَ تُوْتُوْنُ بَیْ نَحْوِ کَانَ دَرِ حَکْمِ
مَدْحَارِیْهِ بِاِ اِمَامِ زَمَانَ اسْتَعْجَلْ اَلَّهِ فَرَجِهِ ، صَفْحَةُ ۱۹

میرزا تقی خان امیر کبیر
شهادت ۱۸ ربیع الاول ۱۲۶۸ قمری برابر ۲۱ دئی ۱۲۴۰ شمسی



و... از خواجه نظام‌الملک وزیر مشهور معروف صلاحیه و صاحبین عباد وزیر مشهور و
معروف دیالمه و پرنس جیمارت و لرد پالستون ، و ریشلیو وزیر اوئی سیزدهم فرانسه ،
و پرنس کارچه کف روس ، به حق به مراتب با عزیزتر و بهتر بود . صفحه ۶۷

سید جمال الدین اسدآبادی
تولد ۱۲۵۱ قمری - مرگ ۱۳۱۴ قمری



... نخستین فروزنده آسمان شرف و جلال ، و اولین مربی عالم تربیت و کمال ،
حامل لوائ آزادی و حریت و هواخواه استقلال حقوق بشریت ، پیشرو آزادی طلبان ملک عجم
و سرسلسله تربیت یافتگان طوایف و امم ... محمد جمال الدین سید صدر ... ، صفحه ۷۰



» .. شاه تاجار به حاج محمد حسن امین الضرب نوشت که عذر سید جمال السدین

اسدآبادی را بخواند ... ، صفحه ۸۱

نزد او به قدری عزیز گردید که بر تمام اولاد و کسان خود مقدمش می‌داشت و نظارت اداره حریه خود را برای تکمیل بدو تفویض نمود و او را وعده داد که به زودی بر مسند صدارت ایران ارتقایش دهد. چیزی نگذشت که سید به واسطه اطلاعات علمیه و سیاسیه و احاطه بر تواریخ عالم و اخلاق امم و طلاق لسان و حسن بیان به اندازه‌ای در نفوس علماء و امراء و بزرگان ایران نفوذ و منزلت و مقامی حاصل نمود که کمتر کسی در آن عصر می‌توانست آن درجه را از مقام عالی تحصیل نماید. منزلش مجمع بزرگان و مطلق اشراف و اعیان گردید و استماع کلامش را بر یکدیگر مسابقت می‌جستند و از تقرب به حضرتش بر دیگران مباحثات می‌کردند. رفته رفته امر سید، شاه را به خیال انداخت و بر استقلال خویش از او در دل هراسی برداشت و در بعضی مواقع از او اظهار کراهت نمود. سید بر خیال شاه آگاهی یافت و صلاح خویش در مهاجرت دید پس به‌عنوان تغییر آب و هوا اذن مسافرت خواست و به ممالک روسیه مهاجرت نمود. بدو به مسکو ورود داد و نظر به سابقه اطلاعات اهالی آنجا به حالاتش در نهایت احترام پذیرفته شد. پس به سوی پترزبورگ روانه گردید و در آنجا نزد بزرگان از علماء و رجال معروف و پذیرفته آمد و مقالاتی صافیه دائر بر پولتیک ایران و افغان و عثمانی و روس و انگلیس در جراید آنجا انتشار داد و در نزد سیاسیون آن مملکت بسی مطبوع و دلپذیر افتاد و عالم سیاست را به هیجان آورد. در این بین بازار عمومی (اکسپوزیسیون - سنه ۱۸۸۹ م) در پاریس افتتاح یافت و سید جمال‌الدین بدان سوی شتافت. در وقت مراجعت در مونیخ، پایتخت بافاریا (یعنی باویر) با ناصرالدین‌شاه ملاقاتش دست داد. مشارالیه او را به ایران دعوت نموده سید اجابت فرمود به مجرد ورود به طهران مردم بر او اجتماع نمودند و اطرافش حلقه زدند و چون مسافرت اروپا ذهن شاه را نسبت به او صافی نموده بود از این اجتماعات چندان نگرانی در ماده او حاصل نمی‌کرد، بلکه روز بروز بر تقرب او می‌افزود و در بسیاری از امور و مهم سلطنتی او را واسطه قرار می‌داد و در خصوص قوانین مملکتی از رأی وزیر او استشارت می‌فرمود. پس بعضی از رجال درباری خاصه صدراعظم امین‌السلطان بر او رشک بردند و از او نزد شاه بنای سعایت گذاشتند و شاه را بر نفوذ استقلال و استبداد خود از او ترسانیدند و کلمات آنها به اندازه‌ای در مزاج شاه اثر نمود که خودداری نتوانست و آثار پدگمانی را از وجنات خود ظاهر ساخت. سید چون چنین دید از طهران به یلده حضرت عبدالعظیم یک فرسخی طهران رفت و در آنجا اقامت جست. در آنجا نیز مردم دست از ملاقاتش برنداشتند

و بر او گرد آمدند. مشارالیه تقریباً هشت ماه در میان آنها خطابه می‌خواند و آنها را بر اصلاحات مملکتی ترغیب و تحریض می‌نمود. کم‌کم نامش بلند شد و عقایدش در اصلاحات مملکت ایران مشتهر گردید و مردم رفته رفته خواستند بیدار شوند. پس امر سید بر ناصرالدین‌شاه گران آمد و بر استبداد و استقلال خود از او به وحشت افتاد هنگامی که سید در بستر بیماری غنوده بود پانصد نفر سوار برای اخراج او به حضرت عبدالعظیم (ع) فرستاد و مشارالیه را با حالتی فجیع از صحن مظهر بیرون کشیده تحت الحفظ از ایران به مملکت عثمانی انتقال دادند. مشارالیه چندی که مریض بود در بصره اقامت جست و پس از بهبودی به لندن رفت انگلیسها نظر به سابقه معرفتی که در حق او داشتند به خوبی پذیرفتندش و در مجامع عامی و سیاسی دعوتش می‌نمودند. مدت توقف در لندن را بیشتر در مباحث پلتیکی ایران و سلوک ناصرالدین‌شاه و خرابی هائی که در زمان سلطنت او به ایران وارد آمده بود مذاکره نمود. و اغلب انگلیسها را به خلع او از سلطنت ایران ترغیب می‌کرد. در خلال آن اوقات به توسط رستم‌پاشا سفیر عثمانی مقیم لندن دعوت نامه‌ای از طرف سلطان عبدالحمید سید را به اسلامبول دعوت نموده، سید اشتغال به اصلاح امور وطنی خود را بهانه نموده دعوت سلطان را اجابت ننمود. مجدداً با کمال اصرار و الحاح و ترغیب و تحریض دعوتش نموده، این مرتبه حضور خود را به اسلامبول به شرط معاودت تلگرافاً به عرض سلطان رسانید و در سنه ۱۸۹۳ میلادی مطابق ۱۳۰۹ هجری بدان سوب حرکت نمود. توجهات سلطانیه و تکریمات علما و رجال دیپلوماسی مدت چهارسال در آنجا اقامتش داد و در این مدت بانهایت خوشی و احترام و اجلال زیستن نمود. در اواخر سنه ۱۸۹۶ مرض سرطان در فك اسفلش بروز نمود و تا گردش امتداد یافت و به همان مرض سرای فانی را وداع گفت. در نهم مارس ماه سنه ۱۸۹۷ میلادی مطابق سنه ۱۳۱۴ هجری جنازه‌اش را در مقبره و شیخ‌نظر مزارفتی، نزدیک نشان طاش دفن کردند. رحمه الله علیه.

این بود آنچه که از عبارات فاضل معاصر جرجی زیدان ترجمه و انتقاد و در این تاریخ خود درج نمودیم. پس از این، فاضل معاصر در صفات شخصیه سید شرح مفصلی می‌نویسد که از موضوع ما خارج است و در پاره‌ای از آن در ذیل آمله و اعماله می‌نویسد قصد سید اتحاد مسلمانان و جمع آنان در حوزه یک دولت اسلامی بود در تحت لوای خلافت عظمی. اما آنچه بنده نگارنده از جناب آقای طباطبائی و حاج سیاح محلاتی و غیره در پاره سید استعمال و استفسار نموده از این قرار است: سید جمال‌الدین ایرانی و از قریه

اسدآباد همدان است .

قصبه اسدآباد افشار در هفت فرسخی همدان و پنج فرسخی کنگاور است و اسدآباد از املاک مرحوم سلیمان خان صاحب اختیار است . جمعیت اسدآباد تقریباً هشتصد خانوار و عده نفوس آن تقریباً چهار هزار نفر می باشد .

پدر سیدجمال الدین سید صفدر بی سواد و از سادات فقیر اسدآباد و شغلش رعیتی بود خانواده سید جمال الدین از خانواده های صحیح و از سادات عالی درجات حسینی و اتصال شجره این سلسله نجیبه به خامس آل عبا حضرت امام حسین (ع) ثابت و معلوم است .

سید صفدر پسرش سید جمال الدین را در پنجسالگی به مکتب گذارده چون فطانت و ذکاوتی خوب داشت در هشت سالگی از خواندن و نوشتن فارسی فارغ گردید . زبان فارسی و ترکی را به خوبی می دانست در سن ده سالگی سید جمال الدین از پدرش قهر کرده به شهر همدان رفت و در مدرسه همدان مشغول تحصیل بود . مدتی هم در اصفهان و مشهد مشغول تحصیل بود . از آنجا به طرف افغانستان مسافرت نموده و در آنجا زبان انگلیسی را فرا گرفته به حسن خلق و فضل و دانش محبوب رجال دربار گردید . چنانچه سابقاً ذکر شد خانه مسکونی سید ، امروز در اسدآباد معلوم است طایفه و فامیلش را همه کس می شناسند .

جناب آقا میرزا علی مجاهد همدانی که از موثقین است گوید : من خواهر سید جمال را در چند سال قبل در اسدآباد ملاقات نمودم . جناب علی خان امیر تومان پسر مرحوم صاحب اختیار به نگارنده گفت دو خواهرزاده دارد سید جمال الدین ، میرزا شریف و میرزا لطف الله که در اسدآباد موجود و میباشند و این طایفه اباعنجد در اسدآباد مشغول رعیتی بوده و میباشند . و نیز گفت زمائی که سید جمال الدین به طهران آمد به ملاقاتش رفتم و در مجلس ، مذاکره از فامیلش کردم سید تجاهل کرد و فرمود شنیدم اسدآبادی ، در نزدیک همدان است که اهالی بسیار جاهل و عامیاند . چون دانستم که تجاهل می کند لذا ساکت شدم .

جناب آقای طباطبائی فرمود که : پسر عموی سید جمال الدین آقاسیدهای در مدرسه جاه حصار طهران تحصیل می نمود و سید از اهل اسدآباد است . طایفه صاحب اختیار می گویند : سید کمال برادرزاده سید جمال الدین الیوم در اسدآباد است .

باری بودن سید جمال الدین از اهل اسدآباد به تواتر ثابت و مسموع گردید . لکن سبب این که سید خود را به افغان نسبت داد و جدی در این امر داشت معلوم نبود ، تا این که در این ایام یکی از موثقین گفت : از خود سید جمال الدین سبب را پرسیدم ، جناب آخوند ملا آقای طالقانی معروف به شیخ الرئیس نقل کرد از جناب آقا سید اسدالله خرقانی که الیوم در نجف در اداره آقای خراسانی و از بزرگان است شنیدم که گفت : از سید جمال الدین سبب را پرسیدم . جواب داد چون افغان در جایی کونسل ندارد ، من خود

را به افغان نسبت دادم ، که از دست کونسل‌های ایرانی آسوده باشم و در هر شهری که می‌روم گرفتار کونسل نباشم .

جناب حاج سیاح محلاتی که از دوستان سید می‌باشد مذکور ساخت . چون سید جمال‌الدین مقصد بزرگی داشت در باره ایران لذا خود را به افغان نسبت داد تا از صدمه و اذیت ناصرالدین‌شاه محفوظ بماند .

خادم و مصاحب سید که معروف به عارف‌افندی است ابوتراب نامی است از اهل ویدر زرنند ساوه ، که برادرش خادم مدرسه چاله‌حصار است و مشهدی علی‌اکبر نام دارد . و خود عارف‌افندی نوکر جناب آقامیرزا سیدمحمد طباطبائی بود . در زمانی که سید جمال‌الدین وارد طهران گردید ابوتراب مجذوب سید جمال شده از حضرت آقای طباطبائی اذن و مرخصی خواست و خود را به عنوان خادمی به سید بست و با سید مسافرت نمود و از تربیت و انقباض قدسیه سیدنگذشت مدتی که به عارف افندی و مصاحب سید جمال‌الدین معروف گردید .

زمانی که سید جمال‌الدین عازم نجد بود ، به بوشهر وارد شده تلگرافی از طرف حاج احمدخان کیا به سرتیب مستطی پدر سید السلطنه حالی که از بوشهر خبر داد که سید وارد بوشهر شده است . از طرف دوستان و خواجواهان سید تلگرافاً و کتباً اصرار در آمدن سید به ایران شد در این اثنا ناصرالدین‌شاه هم تلگراف به سید نمود و آمدنش را به طهران تقاضا کرد . تا آن که سید از راه شیراز و اسفهان وارد طهران شد . در طهران در خانه مرحوم حاج محمدحسن امین‌الضرب منزل کرد . ناصرالدین‌شاه نهایت احترام را از سید نمود و مراعات مقامات عالیه سید را می‌کرد . علماء و بزرگان و رجال دولت و خواص ملت اطراف سید را گرفتند . سید بدون ملاحظه و مدهانه لیل و نهاراً و سرأ و چهاراً در بیداری ایرانیان می‌کوشید . انجمنهای سری تشکیل یافت و اصرار نهفته گفته آمد .

مرحوم ذکاء‌الملک گفت: وارد شدم بر سید و او را دریائی از علم و فضل دیدم و آن من البیان لسحراً ، در نطق و بیان سید پیدا بود ، هفت زبان را به خوبی تکلم می‌کرد فارسی ، ترکی همدانی ، ترکی اسلامیولی ، فرانسه ، روسی ، انگلیسی ، عربی ، افغانی و عبری را هم می‌دانست خلاصه گفت عالمی مانند سید قبل از آن و بعد از آن ندیدم .

مرحوم شیخ محمدحسن شریعتمدار مدعی شد که با سید مباحثه علمی کند ولی از عهده‌اش بر نیامد و مغلوب گردید . اگر چه شیخ مرحوم گفت : سید جمال‌الدین خلط می‌بحث کرد ، لکن سید جمال‌الدین کسی نبود که در مباحثه بی‌انصافی کند . حکایت کرد مرا کسی که او را غرضی نبود که هبیت سید ، شیخ را میبهوت کرد . مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه هم طرف مذاکره با سید شد ولی به حدی از سید مغلوب شد که کینه سید را عمواره داشت .

باری پادشاه ایران بر سید متغیر و خاطرش از او رنجیده اظهار بی میلیش را نسبت به سید ظاهر نمود. چون سید بی میلی ناصرالدین شاه را در باره خود تفرس نمود، لذا اجازه مسافرت خواسته به طرف روسیه مهاجرت نمود. در سفر دوم ناصرالدین شاه در مونیخ پایتخت بافاریا (باویر) که جزو آلمان است سید را با ناصرالدین شاه ملاقاتی دست داد. ناصرالدین شاه از سلوک با سید اظهار بی اطلاعی و ندامت کرد و اصرار بر آمدن سید به ایران کرد، تا سید را راضی نمود و پس از مراجعت شاه سید ورودش را به دوستانش اطلاع داد. حاج سیاح می گوید: من به توسط میرزارضا پیغام دادم که لدی الورد بر امین السلطان وارد شود و منزل خود را خانه امین السلطان قرار دهد، تا این که امین السلطان از سید در نزد شاه بد نگوید. لکن سید قبول نکرد و بر حاج محمدحسن امین الضرب وارد گردید. این دفعه مردم بیشتر دور سید را گرفتند مجالس سری بر پا شد، امین السلطان شاه را ترسانید که عملاً قریب حوزه سلطنت ایران از هم خواهد پاشید. شاه ناچار به حاج محمدحسن امین الضرب نوشت که عذر سید را به خوبی بخواهد. امین الدوله قبل از رسیدن دستخط به امین الضرب به سید اطلاع داد لذا سید قبل از دیدن دستخط شاه نقل مکان کرد به زاویه حضرت عبدالعظیم و مدت هفت ماه و چند روز در زاویه مقدسه به دعوت خلق اشتغال داشت و مفسد سلطنت استبدادی را به مردم رسانید. مردم را آگاه کرد به حقوق خود و پیوسته می گفت: من با ظالم و مظلوم هر دو عداوت دارم ظالم را برای ظلمش دشمن دارم، مظلوم را برای این که قبول ظلم می کند و سبب حسرت و ظلم ظالم می شود. از آنجائی که باید ادعایش را برهانی تکذیب نماید خودش مظلوم واقع شد، چه امین السلطان در مقام تخویف ناصرالدین شاه بر آمد و از سید سعایت نمود و به شاه عرض کرد عملاً قریب دولت ایران را جمهوری خواهد نمود. دوستان سید هم در مجالس علناً مطالب سید را ذکر می نمودند تا آن که پادشاه ایران در مقام نقض قول خود بر آمد دستخط تبعید سید را از ایران صادر فرمود. بانصد سوار مأمور حرکت دادن سید شدند. حالت مأمورین دیوانی در آن وقت معلوم بود که چگونه در خانه سید ریختند و بیچاره را که در حالت مرض و در پسر افتاده بود کشیدند و فرست دادند زیر جامه خود را بپوشد. با این حال مرض زنجیر به گردنش انداختند و او را سوار یابو کردند. چون از شدت مرض روی اسب خودداری نمی توانست لذا پاهایش را با طناب به زیر شکم اسب بستند و با این حال سید را روانه کرمانشاه کردند. حاج محمدحسن امین الضرب پول و لباس و لوازم سفر برایش روانه داشت و پولی هم برای رئیس سوارها فرستاد که با سید بدرقتاری نمایند و به کرمانشاه به حسام الملك حاکم و حاج آقا حسن وکیل الدوله کرمانشاه سفارش نامه نوشتند. حسام الملك اگر چه با سید بدرقتاری ننمود لیکن سید را ممانعت نمود از مرآده و مردم را از معاشرت او، نیز افتخار برادرزن خود را نکهبان یا سجان سید قرار داد.

اما وکیل الدوله از همراهی سید و معاونت او درینغ و مضایقه نکرد . پس از چندی سید را محترماً روانه بغداد داشت . در بغداد نقیب و والی بغداد مقدمش را مفتنم داشته و ایضاً حاج عبدالصمد اسفهانى معروف به همدانی کلیه از لوازم احترام فروگذار نکردند . سید به جهاتی روانه بصره گردید و در آنجا توقف نمود تا مرضش بهبودی یافت . از آنجا به هندوستان و از آنجا به لندن مسافرت فرمود . در لندن به اندازه‌ای محترم و معزز بود که در مجالس سیاسی دعوتش می نمودند .

سلطان عثمانی عبدالحمید خان کتیباً و تلگرافاً او را به اسلامبول دعوت نمود و به حدی اسرار و ایرام کرد تا سید به سمت اسلامبول حرکت فرمود و در اسلامبول یا نهایت اعزاز و اکرام چندی به سربرد و با کالسکه سلطنتی حرکت می کرد علما و رجال سیاسی پیوسته با او بودند . مجالس سید را بسی مفتنم می داشتند ، تا آنکه به سلطان رسانیدند که سید با خدیو مصر عهد اتحاد و اتفاقی بسته سلطان عبدالحمید خان بر خود و استقلالش ترسید و هم قتل ناصرالدین شاه را به او نسبت دادند ، که میرزا محمد رضا در اسلامبول دستوری از سید گرفته و به طهران رفته و به مقصود نائل گشته . سفیر ایران مجمعی از سفراء کرده و به سید اظهار داشت که عمل میرزا رضا به تحریک شماسست ؟ جواب داد که : من نکفتم میرزا رضا ناصرالدین شاه را بکشن ، بلکه گفتیم ایران آباد نمی شود مگر به قطع ریشه شجره خبیثه استبداد . در حالتی که جزئی درد گلو عارض سید گردید که طیب سلطان بر او وارد شد مرض سید اشتداد یافت جزئی کلی مزکوم شبیه به مسموم به فاصله چند ساعت گلو و دهان سید آماس کرده و در گذشت رحمه الله علیه .

هر چند امین السلطان صدراعظم ایران نهایت سعایت را در قتل و اعدام سید جمال الدین نمود لکن سفیر ایران علاء الملک به مسامحه گذرانید ، چه عرق سیادت سفیر و اطلاع بر دوستان و هواخواهان سید باعث شد که سعی در نجاتش نماید . لکن سعی او مثمر نگردید چه سید طرف سوء ظن دولت عثمانی واقع گردید و موقع رفع اتهام از خود نیافت .

اشخاصی که با مقاصد سید همراه شدند از علما مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی و جناب آقای طباطبائی از رجال دولت مرحوم امین الدوله و مرحوم مشیر الدوله ، از اعیان آقا میرزا نصر الله خان و برادرش آقا میرزا فرج الله خان ، از شعراء مرحوم ذکاء الملک ، از جریده نگاران مرحوم اعتماد السلطنه ، از اطبا دکتر مهدی خان و میرزا داود خان و میرزا عبدالله خراسانی ، از تجار مرحوم حاج محمد حسن امین الضرب و جمعی دیگر از کسبه مثل آقا میرزا علی اکبر ساعت ساز معروف به حکیم ، از ملاکین حاج میرزا آقای ارباب و حاج میرزا حسینعلی پسر مرحوم حاج عبدالعظیم هراتی ، حاج سیاح نیز از دوستان سید بود . از قبیل میرزا رضا متجاوز از پنجاه نفر بودند که در مجالس سید مات و میهوت و ساکت می نشستند و به خدمتش افتخار می نمودند . آقا میرزا حسن که الیوم در مطبعه آقا سید مرتضی

است نیز در اداره سید آمد و رفتی داشت .

مقصود سید در ظاهر اتحاد دول اسلامیه و اتفاق مسلمانان بود. لیکن در معنی جمهوریت و مشروطیت ایران را ساعی و جاهد بود. در مجالس علنی مفاصد استبداد و سلطنت استبدادی را آشکار می فرمود و در محافل سری دوستان خود را تحریص و ترغیب می نمود به بیداری مردم. لکن پس از تبعید و نفی از طهران دوستانش را وصیت می فرمود به کتمان و استتار مقصد. چنانچه در یکی از مکاتیب خود به حضرت آقای طباطبائی چنین نوشته است :

ولاصداً لا باتحاد المشرب و لا قرابة الا بوحدة العرب و بعد ذلك ليس لك ان تقول
مارايتك ومارايتنى . . .

زمانی هم در مکه معظمه تشکیل انجمنی داد موسوم به ام القری و خیالش این بود نماینده های مسلمانان روی زمین را در این انجمن گرد آورد و برای مسلمانان روی زمین يك سلطان که یا در اسلامبول یا در کوفه سکنی گیرد و يك اعلم که در مکه نشیند و تکالیف مسلمین از این مجلس بر خیزد و پس از امضاء سلطان و اعلم منتشر گردد و سایر پادشاهان مسلمان به اسم امیرالامرائی موسوم و در تحت امر سلطان محکوم باشند . سلطان عبدالحمیدخان این انجمن را بر انداخت به توهم این که شاید انتخاب سلطان بر حسب قرعه قرار گیرد و به غیر او قرعه افتد . مدت دوام انجمن يك سال بود و نظامنامه آن طبع و به تمام بلدان فرستاده شد. اجزاء این انجمن معدوم و یا در زوایای خفا جان دادند. فتنه عراقی پاشا در مصر از نتایج این انجمن بود و عراقی پاشا از شاگردان سید بود . اگر چه فاضل معاصر جرجی زیدان می نویسد از سید تألیف و تصنیفی دیده نشده است لیکن روزنامه عروة الوثقی و روزنامه حبل المتین اول و رساله قضایح الاستبداد و رساله در رد دهرین و طبیعین و رساله ای در حقوق صفحات عالم را گرفته است .

نمی دانم علت چیست که فاضل عزبور می نویسد در باره سید « فقد نشأ قطباً من اقطاب الفلسفة و عاش ركنامن ارکان السياسة و لکنه مات و لم يتم عملاً و لوالف كتاباً بالبحر » . چند مکتوب از مکاتیب سید جمال الدین به دست نگارنده آمد یکی را در حالات آقای طباطبائی درج نمودیم و دیگری را هم که به آقای طباطبائی نوشته است چند فقره آن را ایضاً درج نمودیم سومی مکتوبی است که از حضرت عبدالعظیم به ناصرالدین شاه نوشته است چهارم و پنجم دو مکتوب عربی است که به مرحوم آیه الله میرزای شیرازی و علماء ایران نوشته است .

مکتوب سید جمال الدین

که در سفر تالی ایران از حضرت عبدالعظیم به ناصرالدین شاه نوشته

عرضه داشت به سده سنیه عالیله و عنبة رفیعه سامیه اعلی حضرت شاهنشاه

اسلام پناه ، در « مونیخ » وقتی که از شرف وعد احترامات و اجازة مصاحبت موکب همایونی ، در زمره طرد بودم ، در همان محضر استی جناب امین السلطان وزیر اعظم چنان پسندیدند که این عاجز برای اصلاح بعضی امور ضروریه اولاً به « پترزبورغ » رفته پس از انجام آنها به ایران بیایم . اعلیحضرت شاهنشاه اقامه الله به دغامة المدن استحضار فرمودند . در شب همان یوم الشرف پنج ساعت جناب وزیر اعظم به این عاجز مکالمه نمودند . خلاصه اش آن که اولاً دولت روسیه و رجال و ارباب جراید آن را حق نیست که ایشان را بر جلس و نشانه سهام نمایند و از در معادات و معانیت برآیند ؛ چون که ایشان یعنی جناب وزیر اعظم مالک و صاحب ملک نیستند و رفق و وفق امور به قدرت ایشان نیست ، دیگر آن که مسئله کارون و بانک و معادن قبل از ارتقاء ایشان به رتبه وزارت عظمی انجام پذیرفته است ، نهایت این است که اجراء آن از سوءبخت در زمان وزارت ایشان شده است . پس بحین ورود پترزبورغ باید در نزد وزارت روسیه ابراء ذمه و تبرئه بر ساحت ایشان را بنمایم و تبدیل افکار فاسده وزراء روس را در حق ایشان داده و حسن مقاصد و نیات ایشان را در باره دولت روس مسجل کنیم . ثانیاً از این عاجز خواهش نمودند که به « مسکو کیرس » رئیس الوزراء و وزیر دول خارجه و مستشارهای ایشان « ویلنکالی » و « زینویب » شفاهاً بگویم که ایشان یعنی جناب وزیر اعظم از برای اثبات حسن مقاصد خود در هر حال حاضرند که اگر از طرف روس طریق سهلی ارائه شود در ظرف چند روز مسئله کارون و بانک و معادن را حل نموده به حالت سابقه اعاده نمایند ، این عاجز چون نجاح مقاصد جناب وزیر اعظم را بعین رضایت پادشاه و خیر ملت اسلام می دانستم به پترزبورغ عود نمودم و چند نفر را که در سیاسیات مشرق زمین با خود هم مشرب می دانستم چون ژنرال « ابروجف » در حریبه و ژنرال « دیختر » در وزارت دربار و ژنرال « اعناتیف » سفیر سابق روس در اسلامبول و مادام « نودیکف » که از خواتین نافذالکلمه و غالباً در مسائل سیاسی که ما بین روس و انگلیس است می کوشید با خود متفق کردم و در ظرف دو ماه بیست بار با « مسیو کیرس » و با مستشارهای ایشان ملاقات کردم و پیش از آن که در مقاصد جناب وزیر اعظم شروع نمایم اولاً در این سعی نمودم که به ادله و براهین سیاسی و به اعانت هم مشربهای خودم ثابت کنم که صلاح دولت روس در مشرق زمین آن است که علی الدوام با دولت ایران از در مسالمت و مواده و مجامله برآید و سخت گیری و مخاصمت ننماید و در ضمن همه وقت منع و سماح اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه را در اترک و اراضی ترکمانیه و جایهای دیگر خاطر نشان ایشان

می نمودم . چون دانستم که این مطلب اصلی مسجل شد و مقبول گردید و از برای ایشان انحراف رأی روی داد و آتش غضبشان فرو نشست ، در آن وقت مقاصد جناب وزیراعظم را پیش نهاده گفتم وزیراعظم به نفس خود در مونیک به من گفتند به شما تبلیغ کنم که ایشان حاضرند اگر شما طریقی نشان دهید که موجب حرب و سبب غرامت نگردد، مسئله کارون و بانک و معادن را حل نمایند و موازنه سابقه که در میان دولت روس و ایران و انگلیس بود دوباره برقرار کنند و در تلو این مطلب این قدر که ممکن بود در تبرئه ذمه جناب وزیراعظم و حسن مقاصد ایشان در حق دولت روسیه کوشیدم ، چنانچه دوباره هم این مطالب را از پتر سبورخ به ایشان نوشتم . مسیو کیرس و مستشارهای ایشان پس از آن که مکرراً از حسن مقاصد و نیت عزم جناب وزیراعظم پرسیدند . گفتند که ما باید در این مسئله با وزیر جنگ و وزیر مالیه اولاً مشورت کنیم و به امپراطور حاصل مشورت خود را عرضه نمائیم بعد از آن اگر طریق سیاسی یافت شد که بدان توان حل مسئله را نمود به شما شفاعت خواهیم گفت که به نهج جواب به جناب وزیراعظم برسانید. البته اگر این مسئله به نهجی حل شود که موجب خصامه در میان دولت ما و دولت ایران نگردد بهتر است .

پس از چندین بار مشورت دو مسلك پلٹیک یکی از برای خود و یکی از برای جناب وزیر اعظم تعیین نموده به من گفتند که اگر جناب وزیراعظم می خواهند ابواب خطرهای آینده را ببندند در جواب رسالت این دو مسلك را بدیشان از طرف ما تبلیغ کن و چون هر يك از ما خط حرکت پلٹیک خود را بر آن دو مسلك معین قرار دهیم مسئله به خودی خود بلا غرامت و بلا جدال حل شده سبب رضایت همه خواهد بود . این عاجز ، شادان و خرسند شدم که به قوت الهیه به تنهایی توانستم پس از اطلاع تام از مسالك سیاسیه خفیه روس در مشرق زمین خدمتی به دولت اسلام نمایم و وزیراعظم را از خود خوشنود کرده باشم چون به طهران رسیدم خارج شهر توقف نموده به جناب وزیراعظم اطلاع دادم جناب ایشان خانة حاج محمد حسن امین الضرب را معین نمودند، که در آنجا فرود آمیم و نجل ایشان را همانندار مقرر نمودند ، و این عاجز مدت سه ماه تمام از جای خود حرکت نکردم به غیر از يك بار آن هم بعد از يك ماه که عز شرف حضور حاصل شد و بدان نویدهای ملوکانه مفتخر گردیدم و در این مدت جناب وزیراعظم هیچ گونه از این عاجز سؤال نکردند که در پترسبورخ چه واقع شد و جواب آن مسئله که ترا برای آن بدانجا فرستادم چه شد ؟ بلی در این مدت چند بار به منی از حاشیه خود را برای احوال پرس فرستادم و عده

ملاقات مفصل می‌دادند ، چون مدت طول کشید از کیفیت مسئله سؤال شد در جواب گفتم که هنوز از طرف وزیراعظم استفسار نشده است و سبب را هم نمی‌دانم در وقتی که اعمال جناب وزیراعظم به وزارت روس معلوم گردید با همه آن محاجات و مجادلات و تبلیغات ملحاحانه این عاجز در پترزبورغ ایشان این امر را به مجرد ملاحظه بازی و اهانت و تحقیر و با خود حیلۀ سیاسیه مقصود کشف افکار طرف مقابل است (کاش سؤال می‌شد و کشف افکار طرف مقابل می‌گردید) شمرده به سفارت خود در دارالخلافۀ طهران تلگراف نمودند که سیدجمال‌الدین از طرف وزیراعظم شفاهاً بعضی تبلیغات نمود اگر وزیراعظم می‌خواهند که در آن مسائل داخل شوند رأساً به تهج رسمی یا سفارت روس در تهران یا با سفارت ایران در پترزبورغ مکالمه نمایند و سیدجمال‌الدین که به تهج غیر رسمی بعضی تبلیغات نمود اگر پس از این سخنی از این طرف بگوید مقبول نیست (لاحول ولاقوة الا بالله) راه رفته رنج کشیده به رجوع قهقرا به نقطه اولی برگشت (شگفت) عقیده جل کرده را دو باره محکم کردن (شگفت) اعلیحضرت پادشاه اسلام پناه تقایح این گونه حرکات را به خرد خدا داد دیپلوماسی از هر کس بهتر می‌دانند ، جناب وزیراعظم چون از مضمون آن تلگراف مطلع شدند به خلاف عادت سیاسیین جهان به جای آن که تأسف نمایند که چرا افکار وزراء روس را در این مسائل استکشاف ننمودند و جواب‌های ایشان را استماع نکردند (به عرب صاحب گفته بودند که من چیزی به سیدجمال‌الدین نگفته بودم که به وزارت روس تبلیغ نمایند) و من ایشان را به پترزبورغ نفرستادم (انالله وانا الیه راجعون) اینک لعب معکوس ، اینک فکر عقیم ، اینک نتیجه فاسده ، با این مسلک چگونه توان راه اخطار را بست و از مهالك دوری جست (بلاسیب شبهه در دلها افکندن و قلوب را متنفر کردن خداوند تعالی مگر به قدرت کامله خود ما را از آثار وخیمه این حرکات حفظ کند . . .) و اعجب از این واقعه این است، پس از آن که وعد احترامات و ستایش خود را از لسان مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی شنیدم ، حاج محمدحسن امین‌الضرب تبلیغ نمودند که رضایت اعلیحضرت شاهنشاهی این است که این عاجز طهران را ترک نموده مجاور مقابر شهر قم بشوم هر چه در خجاییای ذهن خود تفتیش نمودم سبب را ندانستم . آیا به جهت آن بود که دولت روس را به براهین و وسائط دعوت به مسلک و مواده دولت ایران نموده ، یا برای آن است که به خواهش وزیراعظم به پترزبورغ رفته در تبرگه ذمه و حسن مقاصد ایشان یا دولت روس کوشیدم - یا بدین جهت که طرق حل مسائل را چنانچه خواهش وزیر اعظم بود به قوه‌کد

و جد به دست آوردم - اگر چه بر مجرب ندامت رواست آن چه به پاداش مهمانی اول به من گذشت مرا کافی بود که دگر خیال ایران را نکنم ، اما لفظ شاهنشاه را مقدس شمرده خواستم آنچه خلاف گفته بودند معلوم گردد ، که هم خیر خواهم هم مطیع . دیگر این چه نقش است که باز ژانخایان کوازه پسند با الله علیکم اگر خدا نخواستہ ظهورات مرا از مسلک خیرخواهی منحرف و منصرف کند بر من چه ملامت خواهد بود ، سبحان الله توهم مزاحمت در مناسب ، هر وقت این صاحبان عقول سفیرہ و نفوس حقیرہ را بر این می دارد که ذهن و قاد نقاد اعلیحضرت شاهنشاه را درباره این عاجز مشوب گردانند ، اینک در حضرت عبدالعظیم نشسته تا امر از مصدر عزت چه صادر شود و اسئل الله تعالی ان یمدکم بالعدل والحق و یضرمکم بالحکمة و یثیدہ دولنکم بقدرتہ و یجرسہ عن کیدالغائبین آمین .

العاجز جمال الدین الحسینی

پاره ای از مکتوب

سید جمال الدین که به یکی از دوستان خود نوشته است

من در موقعی این نامه را به دوست عزیز خود می نویسم که در محبس محبوس و از ملاقات دوستان خود محرومم نه انتظار نجات دارم و نه امید حیات ، نه از گرفتاری متألم و نه از کشته شدن متوحش خوشم بر این حبس و خوشم بر این کشته شدن . جسم برای آزادی نوع ، کشته می شوم برای زندگی قوم ولی افسوس می خورم از این که کشته های خود را ندرویدم ، به آرزویی که داشتم کاملاً نائل نگردیدم ، شمشیر شقاوت نگذاشت ، بیداری ملل مشرق را بینم . دست جهالت فرصت نداد ، صدای آزادی از حلقوم ام مشرق بشنوم . ایکاش من تمام تخم افکار خود را در مزرعه مستعد افکار ملت کاشته بودم چه خوش بود تخمهای بارور مقید خود را در زمین شور ، زار از سلطنت فاسد نمی نمودم . آنچه در آن مزرعه کاشتم به نمو رسید هر چه در این زمین کویر غرس نمودم فاسد گردید در این مدت هیچ یک از تکالیف خیر خواهانه من به گوش سلاطین مشرق فرو نرفت . همه را شهوت و جهالت مانع از قبول گشت . امیدواری ها به ایرانم بودند . اجر زحماتم را به قرائش غضب حواله کردند . با هزاران وعد و وعید به ترکیبا احضارم کردند ، این نوع مغلول و مقهورم نمودند . غافل از این که انعدام صاحب نیت اسباب انعدام نیت نمی شود صفحه روزگار حرف حق را ضبط می کند . یاری من از دوست گرامی خود خواشتمند ، این آخرین نامه را به نظر دوستان عزیز و هم مسلک های ایرانی من برسانید ، و زبانی به آنها بگوئید : شما که میوه رسیده ایران هستید برای بیداری ایرانی دامن همت به کمر زده اید

از حبس و قتال ترسید . از جهالت ایرانی خسته نشوید . از حرکات مذبحخانه سلاطین متوحش نگردید . با نهایت سرعت بکوشید . با کمال چالاکی کوشش کنید . طبیعت شما یار است و خالق طبیعت مددکار . سیل تجدد به سرعت به طرف مشرق جاری است ، بنیاد حکومت مطلقه منعدم شدنی است . شماها تا می توانید در خرابی اساس حکومت مطلقه بکوشید ، نه به قلع و قمع اشخاص . شما تا قوه دارید در نسخ عاداتی که میانه سعادت و ایرانی سد سدید گردیده کوشش نمائید نه در نیستی صاحبان عادات . هر گاه بخواهید به اشخاص مانع شوید وقت شما تلف می گردد ، اگر بخواهید به صاحب عادت سعی کنید باز آن عادت دیگران را بر خود جلب می کند . سعی کنید موافقی را که میانه الفت شما و سایر ملل واقع شده رفع نمائید . گول عوام قریبان را نخورید (اتقی)

مکتوب سیدجمال الدین

به مرحوم حاج میرزا محمد حسن اعلی الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحيم - حقا اقول: ان هذا الكتاب خطاب الى روح الشريعة المحمدية اينما وجدت ، وحيثما حلت ، و ضراعة تمرضها الامة الى نفوس زاكية تحققت بها ، وقامت بواجب شئونها ، كيفما نشأت ، و في اي قطر نبئت ، الا و هم العلماء فاحببت عرضه على الكل وان كان عنوانه خاصا .

حبر الامة بارقة انوار الائمة ، دعامة عرش الدين ، و اللسان الناطق عن الشرع المبين جناب الحاج الميرزا محمد حسن الشيرازي صان الله به حوزة الاسلام و رد كيد الزنادقة اللثام لقد خصك الله بالنبياة العظمى عن الحجة الكبرى و اختارك من العصاة الحققة و جعل بيدك ازمة سياسة الامة بالشريعة الفراء و حراسة حقوقها بها و صيانة قلوبها عن الزينغ و الارتباب فيها و احوال اليك من بين الانام (و انت وارث الانبياء) مهام امور تسعد بها الملة في دارها الدنيا و تحضى بالعقبى و وضع لك اريكة الرياسة الدائمة على الافئدة و النهى اقامة لدعامة العدل و اثاره لمحجة الهدى و كتب عليك بما اولاك من السيادة على خلقه حفظ الحوزة و الذود عنها و الشهادة دونها على سنن من مضى و ان الامة قاصيها و دانيها و حاضرها و يادبها و وضعها و عاليها قد اذعنت لك بهذه الرياسة السامية الربانية جاثية على الركب خارة على الاذقان تطمح نفوسها اليك في كل حادثة تمرورها تمثل بساترها عليك في كل مصيبة تمسها و هي ترى ان خيرها و سعدا منك و ان فوزها و نجاتها بك و ان امنها و امانها فيك .

فاذالمح منك غض طرف ، اونيت بجانك لحظة ، و امهلتها و شانها المحة ، ارتجفت افئدتها ، و اختلت مشاعرها ، و انتكثت عقائدها ، و اتهدمت دعائم

ايمانها ، نم لا برهان للامة فيما دانوا ، الا استقامة الخاسة فيما امروا ، فان وهن هولاء في فريضة اوقعتهم الضعف عن امامة منكر ، لا عتور اولئك الظنون والاهام ونكس كل على عقيبهم مارقا من الدين التويم ، حائداً عن الصراط المستقيم .

و بعد هذا وذلك وذلك اقول ان الامة الايرانية بما دهمها من عراقيل الحوادث التي آذنت باستيلاء الضلال على بيت الدين ، وتناول الاجانب على حقوق المسلمين ، ووجوم الحجة الحق اياك اعني عن القيام بناصرها و هو حامل الامانة ، والمسئول عنها يوم القيمة قد طارت نفوسها شعاعا ، وطاشت عقولها ، و تاهت افكارها و وقت موقف الحيرة (وهي بين انكار و اذعان و جحود و ايقان) لا تهتدي سبيلا و عامت في بدياء الهوا جس في غمة الوسوس ، سالقة عن رشدها لا تجد اليه دليلا و اخذ القنوط بمجامع قلوبها و سد دونها ابواب رجائها ، وكادت ان تختار اياسامنها الضلالة على الهدى ، و تمر عن محجة الحق و تتبع الهوى ، وان آحاد الامة لا يزالون يتسائلون خاصة ابصارهم عن اسباب قضت على حجة الاسلام (اياك اعني) بالسبات والسكوت ، و حتم عليه ان يطوى الكشح عن اقامة الدين على اساطينه ، و اضطر الى ترك الشريعة و اهلها ، الى ايدي زنادقة يلعبون بها كيفما يريدون و يحكمون فيها بما يشاؤون ، حتى ان جماعه من الضعفاء زعموا ان قد كذبوا و ظنوا في الحجة ظن المسوء و حسبوا الامر احولة الحاذق ، و اسطورة المنق ، و ذلك لانها ترمى (وهو الواقع) انك الكلمة الجامعة ، و الحجة الساطعة ، و ان امرك في الكل نافذ ، و ليس لحكمك في الامة منابذ ، و انك لو اردت تجمع احاد الامة بكلمة منك (وهي كلمة تنشق من كيان الحق الى صدور اهلها) فترهب بها عدو الله و عدوهم ، و تكف عنهم شر الزنادقة ، و تزبح ما حاق بهم من العنت و الشقاء ، و تنتشلهم من ضنك العيش الى ما حو اردعدوا هني ، فيصير الدين باهله منيعا حريزا ، و الاسلام بحجته رفيع المقام عزيزا .

هذا هو الحق انك راس العصا به الحق ، و انك الروح الساري في آحاد الامة فلا يقوم لهم قائم الا بك و لا تتجمع كلمتهم الا عليك ، لو قمت بالحق نهضوا جميعا و اهلهم الكلمة العلياء و لو قعدت تنبطوا ، و سارت كلمتهم هي السفلى ، و لربما كان هذا السير و الدوران حيثما غش حبر الامة طرفه عن شئوهم ، و تركهم هملا بلا راع ، و همجا بلا رادع و لا داع ، يعين لهم عدوا فيما ارتابوا ، خصوصا لما راوا ان حجة الاسلام قد وتى فيما طبقت الامة خاصتها و عامتها على وجوده ، و اجتمعت على خطر الاتقاء فيه ، خشية لغوبه ، الا وهو حفظ حوزة الاسلام الذي به بعد الصيت و حسن الذكر و الشرف الدائم و السعادة التامة ، و من يكون اليق بهذه و احري بها من اصطفاه الله في القرن الرابع عشر ، و جعله يرها نالديته ، و حجة على البشر ،

ايها الجبر الاعظم ، ان الملك قد وهنت مريزته ، فسامت سيرته و وضعت مشاعره

فبجهد سريره، و عجز عن سياسة البلاد، و ادارة مصالح العباد، فجعل زمام الامور
 كليها و جزئها بيد زنديق ائيم، غشوم ثم بعد ذلك زعيم .. يسب الانبياء في المحاضر
 جهرا ، ولا يذعن لشريعة الله امرا ، ولا يرى لرؤساء الدين و قرا ، يشتم العلماء ، و
 يقذف الاتقياء . و يهين السادة الكرام، و يماطل الوعاظ معاملة اللثام ، و انه يمد رجوعه
 من البلاد الافرنجية قد خلع العذار، و تجاهر بشرب القمار ، و موالة الكفار ، و
 معاداة الابرار ، هذه هي افعاله الخاصة في نفسه. ثم باع الجزء الاعظم من البلاد
 الايرانية و مناقفها لاعداء الدين : الهامدان ، و السبل الموصلة اليها ، و الطرق الجامعة
 بينها و بين تخوم البلاد ، و الخانات التي تبنى على جوانب تلك المسالك الشاسعة التي
 تنتسب الى جميع ارجاء المملكة و ما يحيط بها من البساتين و الحقول .. نهر الكارون
 و الفنادق التي تنشأ على ضفتيه الى المنبع و يستنبها من الخبائث و المروج ، و الجادة
 من الاهواز الى طهران و ما على اطرافها من العمارات و الفنادق و البساتين و الحقول ..
 و التنيك و ما يتبعه من المراكز و محلات الحرث و بيوت المستحفظين و الحاملين و
 اليائمين اني وجد و حيث ثبت ، و حكر المنب للخمور و ما تنلزمه من الجوانيت
 و المعامل و المصانع في جميع اقطار البلاد ، و الصابون و الشمع و السكر و لوازمها
 من المعامل ، و البنك و ما ادراك ما البنك هو اعطاء زمام الاعمال الى كلية بيد عدو الاسلام
 و استرقاقهم و استملاكهم كما ياهم و تسليطهم له بالرياسة و السلطان

ثم ان الخائن البلدي اراد ان يرضى العامة بواهي برهانه فحقيق قائلا ان هذه
 معاهدات زمانية ، و متاولات و قبية لا تطول مدتها ازيد من مائة سنة ١١ يا الله من هذا
 البرهان الذي سوله اخرج الخائنين ، و عرض الجزء الباقي على الدولة الروسية حقا لسكوته
 (لوسكتت) مرذاب رشت و نهر الطبرستان و الجادة من الانزلي الى الخراسان و ما يتعلق
 بها من الدور و الفنادق و الحقول ... ولكن الدولة الروسية شمخت بانها و اعرضت
 عن قبول تلك الهدية ، و هي عازمة على استملاك الخراسان و الاستيلاء على آذربايجان
 و ما ز ندران ان لم تتحل هذه المعاهدات و لم تنسخ هذه المقاولات القاضية على تسليم
 المملكة تماما بيد ذلك العدو الالد ، هذه هي النتيجة الاولى لسياسة هذا الاخرق .

و بالجملة ان هذا المحرم قد عرض اقطاع البلاد الايرانية على الدول ببيع العزاد
 و انه يبيع ممالك الاسلام و دور محمد واله عليهم الصلوة والسلام للاجانب و لكنه
 لخصه طبعه و دنائة فطرتة لا يبيعهما الا بقيمة زهيدة و دراهم معدودة (نعم هكذا يكون اذا
 امتزجت اللثامة و الشره بالخيانة و السفه) و انك ايها الحججة ان لم تقم بنا سر هذه
 الامة و لم تجمع كلمتها و لم تنزعها بقوة الشرع من يدها الا ائيم لاصحبت حوزة الاسلام
 تحت سلطة الاجانب (يحكمون فيها بما يشاؤون و يفعلون ما يريدون) و اذا فاتك
 هذه القرصة ايها الجبر و وقع الامر و انت حتى لما اقيمت ذكرا جميلا بعدك في صحيفة

العالم و اوراق التواريخ ... و انت تعلم ان علماء الايران كافة والامة باجمعهم ينتقلون منك (وقد حرجت صدورهم و ضاقت قلوبهم) كلمة واحدة و يرون سعادتهم بها و نجاتهم فيها .. ومن خصه الله بقوة كهذه كيف يسوغ له ان يفرط فيها ويشركها سدى .

ثم اقول للحجة قول خبير بصير ان الدولة العثمانية تتبعح بنهضتك على هذا الامر و تساعدك عليه لانه تعلم ان مداخلة الافرنج فى الاقطار الايرانية والاستيلاء عليها تجلب الضرر الى بلادها لامحالة و ان وزراء الايران وامراءها كلهم ينتهجون بكلمة تنبص بها فى هذا الشأن لانهم باجمعهم يمانون هذه المستحدثات طبعاً ، و يسخطون من هذه المقاولات جبلة ، و يجدون بنهضك مجالاً لابطالها ، و فرصة لكف شر الشر الذى رضى بها و قضى عليها .

ثم ان العلماء وان كان كل صدع بالحق وجبه هذا الاخرق الخائن بسوء اعماله و لكن ردعهم للزور و زجرهم عن الجناية و نهرهم المعجرمين ما قرت كسلسلة المعدنات قراراً ، ولا جمعتها وحدة المقصد فى زمان واحد ،

وهؤلاء لثماثهم فى مدارج العلوم و تشاكلهم فى الرياسة و مساو بهم فى الرتب غالباً عند الامة لا ينجذب بعضهم الى بعض ولا يصير احد منهم لسقاً لآخر ولا يقع بينهم تأثير الجذب و تأثر الانجذاب حتى تتحقق هيئة و وحدانية و قوة جامعة يمكن بها دفع الشر و صيانة الحوزة . كل يدور على محوره ، و لكل يدور الزور و حوفى مركزه . (هذا هو سبب الضعف عن المقاومة و هذا هو سبب قوة المنكر والبنى) ، و انت وحدك ايها الحجة بما اوتيت من الدرجة السامية والمنزلة الرفيعة علة فعالة فى نفوسهم ، و قوة جامعة لقلوبهم ، وبك تنضم القوى المتفرقة الشاردة ، و تلتئم القدر المتشقة المشادة و ان كلمة منك تاتى بوحدانية تامة يحق لها ان تدفع الشر المحدى بالبلاد ، وتحفظ حوزة الدين و تصون بيضة الاسلام . فالكل منك وبك واليك ، و انت المسئول عن الكل عند الله و عند الناس .

ثم اقول ان العلماء والصلحاء فى دفاعهم قرادى عن الدين و حوزته و قد قاسوا من ذلك العتل شداً منذ ما سبق منذ قرون لها مثيل ، وتحملوا الصيانة لبلاد المسلمين عن الضياع و حفظ حقوقهم عن التلف كل هوان و كل منار و كل فضيحة .

ولاشك ان حير الامة قد سمع ما فعله ادلاء الكفر واعوان الشرك بالعالم الفاضل الصالح الواعظ الحاج الملا فيض الله الدربندى و سسمع قريباً ما صنعه الجفاة الطغاة بالعالم المجتهد النقى البار الحاج السيد على اكبر الشيرازى و ستحيط علماً بما فعله بحماسة الملة و الامة من قتل و ضرب و كى و حبس . و من جعلتهم الشاب الصالح الميرزا محمد رضا الكرماني الذى قتله ذلك المرتد فى الحبس . و الفاضل الكامل البار حاج سباح و الفاضل الاديب الميرزا فروغى و الاريب النجيب الميرزا محمد عليخان و

الفاضل المتقن اعتماد السلطنة وغيرهم .

واما قصتي، وما فعله ذلك الكنود الظلوم معي، فمما يفتت اكباد اهل الايمان و يقطع قلوب ذوى الايقان. ويقضى بالدعشة على اهل الكفر و عباد الاوثان، ان ذلك اللثيم امر بسجنى و انا متحصن بحضرة عبدالعظيم (ع) فى شدة المرض على الثلج الى دار الحكومة بهوان و سفار و فضيحة لا يمكن ان يتصور دونها فى الشناعة (هذا كله بهدالتهب و الفارة) (انا لله و انا اليه راجعون) .

ثم حملتني زبائنته الاوغاد و انا مريض على بردون مسلسلا فى فصل الشتاء و تراكم الثلوج و الرياح الزمهريرية و ساقنتنى جحفة من الفرسان الى خاتقين و صحنى جمع من الشرط ... و لقد كاتب الوالى من قبل و التمس منه ان يبعدينى الى البصرة علما منه انه لو تركنى و نفسى لاتيئك ايها الجبر و ثبت لك شانه و شان الامة و شرحت لك ماحاق ببلاد الاسلام من شر هذا الزنديق، و دعوتك ايها الحجة الى عون الدين، و حملتك على اغائة المسلمين ... و كان على يقين انى لو اجتمعت بك لا يمكنه ان يبقى على دست و زارته الموسسة على خراب البلاد و هلاك العباد و اعلاء كلمة الكفر ... و مما زاده لؤما على لومه و دنائته على دنائته انه دفعا الثورة العامة و تسكيننا لهياج الناس نسب تلك العصاة التى ساقتها غيرة الدين و حمية الوطن الى المدافعة عن حوزة الاسلام، و حقوق الاهالى (بقدر الطاقة و الامكان) الى الطائفة البابية .. كما اشاع بين الناس اولا (قطع الله لسانه) انى كنت [غير] مختون (و اسلاماء) ما هذا الصنف؟ ما هذا الوهن؟ كيف امكن ان صلحوكا [غير] ذى النسب، و غدا خسيس الحساب قدر ان يبيع المسلمين و بلادهم بثمن بخس دراهم معدودة و يزدري بالعلماء و يهين السلالة المصطفوية و ييهت السادة المرتضوية البهتان العظيم، و لا يد قدرة تتسائل هذا الجذر الخبيث شفاء لغيظ المؤمنين، و اتقاعا لالسيد المرسلين عليه و آله الصلوة و السلام .

ثم لما رايت نفسى بعيدا عن تلك الحضرة العالمة امسكت عن بث الشكوى .
ولما قدم العالم المجتهد القدوة الحاج سيد على اكبر الى البصرة طلب منى ان اكتب الى الجبر الاعظم كتابا ايت فيه هذه الفوائى و الحوادث و الكوارث، فبادرت اليه امتثالا، و علمت ان الله تعالى سيحدث بيدك امرا، و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته

مكتوب سيد جمال الدين به علماء ايران

بسم الله الرحمن الرحيم- حملة القرآن، و حفلة الايمان، ظهر اعدالدين المتين، و نساء الشرع المبين، جفود الله الغالبة فى العالم، و حججه الدائمة لضلال الامم، جناب الحاج الميرزا محمد حسن الشيرازى و جناب الحاج الميرزا حبيب الله الرشدى

و جناب الحاج المیرزا ابی القاسم الکرملائی ، و جناب الحاج المیرزا جواد الاقا التبریزی ، و جناب الحاج السید علی اکبر الشیرازی ، و جناب الحاج الشیخ هادی النجم آبادی ، و جناب المیرزا حسن الاشبانی و جناب السید الطاهر الزکی صدر العلماء و جناب الحاج آقا محسن العراقی ، و جناب الحاج الشیخ محمد تقی الاسفہانی ، و جناب الحاج الملا محمد تقی البجنوردی . و سایر هداة الامة و نواب الامة ، من الاحبار النظام ، و العلماء الکرام ، اعز الله بهم الاسلام و المسلمین و ارغم انوف الزنادقة المتجربین ، آمین .

طالما تاقت الالهم الافرنجية الى الاستیلاء علی البلاد الايرانية حرصاً منها و شرهاً . و لكم سولت لها امانها خدعا تمکنها من الولوج فی ارجائها و تمهد فيها سلطانها علی غرة من اهلها تحاشياً من المقارعة التي تورث الضغائن قبيحت النفوس علی الثورة كلما ساحت لها الفرص و قضت بها الفطرات و لكنها علمت ان بلوغ الارب و العلماء فی عز سلطانهم - ضرب من المجال لان القلوب تهوى اليهم طراً ، و الناس جميعاً طوع يدهم یا تمرون كيفما امروا ، و يقومون حيثما قاموا ، لامرد لقضائهم و لادافع لحكمهم و انهم لا يزالون يداً بون فی حفظ حوزة الاسلام لا تاخذهم فيه غفلة ، ولا تعروهم عزة ولا تميد بهم شهوة ، فخنست و هي تتریس بهم الدوائر ، و تتقرب الحوادث ، ايم الله انها قد اصابت فيمارات ، لان العامة اولاً العلماء و عظيم مكاتهم فی النفوس لالتجأت بطيب النفس الى الكفر و استطلت بلوائه خلاصاً من هذه الدول الذليلة الجائرة الخرقی التي قد عدمت القوة و فقدت النصفة و انفت المجاملة فلاحازت منها شرفاً ، و لاصانت بها لنفسها حقاً ، و لانشرح منها صدورها فرعاً . و لذا كلما ضعفت قوة العلماء فی دولة من الدول الاسلامية ، و ثبت عليها طائفة من الافرنج و محت اسمها ، و طمست رسمها .

ان سلاطين الهندو امراء ماوراء النهر جدت فی اذلال علماء الدين فماد الوبال عليهم سنة الله فی خلقه . و ان الافغانيين ماصانوا بلادهم عن اطماع الاحاب و ما دفعوهجمات الانكليز مرة بعد اخرى الا بقوة العلماء و قد كانت فی نصايها . و لما تولى هذا الشاه (الحارثية الطاغية) الملك طفق يستلب حقوق العلماء تدريجاً و يخفض شانهم و يقلل نفوذ كلمتهم حياً بالاستيصاد بباطل اوامره و نواهيه ، و حرصاً علی توسيع دائرة ظلمه و جوره ، فطرد جمعاً من البلاد بهوان و تهنه فرقة عن اقامة الشرع بصرار و جلب طائفة من اوطانها الى دار الجور و الخرق (طهران) و قهرها علی الإقامة فيها بذل فخلاله الجو فقهر البباد و اباد البلاد و تقلب فی اطوار الفظائع و تجاهر بانواع الشناعم و صرف فی احواله الدنية و ملاذذ الابهيمية ماصه من دماء الفقراء و المساكين عصراً و نزع من دموع الايتام قهراً

(يا للإسلام)

فاذا اشتد جنونه بجميع فنونه فاستوزر وغدا خسيماً ليس له دين يردعه ولا عقل يزرجه ولا شرف نفس يمنعه، وهذا المارق ما قعد على دسه الاوقام يا ابداء الدين ومعادات المسلمين وساقته دنائة الارومة و نزالة الجر تومة الى بيع البلاد الاسلامية بقيم زهيدة .

فحسبت الافرنج ان الوقت قد حان لاستملاك الاقطار الايرانية بالكفاح ولا قتال وزعت ان العلماء الذين كانوا يذبون عن حوزة الاسلام قد زالت شوكتهم ونفذ نفوذهم فهرع كل فاغراً فاه يبغى ان يسطر قطعة من تلك المملكة. فغار الحق وغضب على الباطل قدمته فخاب مساءه وذل كل جبار عنيد .

اقول الحق انكم يا ايها القادة قد عظمت الاسلام بعزيمتكم واعليتم كلمته وملتئم القلوب من الرهبة والهيبة . و علمت الاجانب طراً ان لكم سلطاناً لا يقاوم وقوة لا تدفع وكلمة لا ترد وانكم سياج البلاد و بيدكم ازمة العباد ولكن قد عظم الخطب الان وجلت الرزية لان الشياطين قد تألبت جبر اللكسر و حرصاً على الوصول الى الغاية و ازمعت على اغراء ذلك المارق الاتيم على طرد العلماء كافة من البلاد . و ابانت له ان انفاذ الاوامر انما هو بانقياد قواد الجيوش و ان القواد لا يعصون للعلماء امراً ولا يرضون بهم شراً فيجب لاستتباب الحكومة استئناءهم بقواد الافرنج . وارت لذلك البليد الخائن رياسة الشرطة و قيادة فوج القزاق نموذجاً (كنت واضرا به) و ان ذلك الزنديق و زملاءه في الالحاد يجدون الان في جلب قواد من الاجانب . والشاه لجنونه المطبق قد استحسن هذا و اهتر به طرباً . لعمر الله لقد تحالفا الجنون و الزندقة و تماهد العتق و الشره على محق الدين و اضمحلال الشريعة و تسليم دار الاسلام الى الاجانب بالامقارعة و لامناقرة .

يا هداة الامة انكم لو اهتمتم هذا الفرعون الذليل و نفسه و امهلتموه على سرير جنونه و ما اسرعتم بخلمه عن كرسي غيبه لقضى الامر ففسر العلاج و تمدد التدارك . انتم نصراء الله في الارض . و لقد تمحصت بالشريعة الالهية نفوسكم عن اخواء دنية تبعث على الشقاق و تدعو الى النفاق و يشس الشيطان بقذفات الحق عن تفريق كلمتكم . فانتم جميعاً يد واحدة يذود بها الله عن صياصي دينه الحصينة و يذب بقوتها القاهرة جنود الشرك و اعوان الزندقة . و ان الناس كافة (الا من قضى الله عليه بالخيبة والخسران) طوع امركم . فلو اعلانتم خلق هذا (الحاربية) لاطاعكم الامير والحقير و ادغن لحكمكم الفنى و الفقير (و لقد شاهدتم فى هذه الازمان عياناً فلا اقيم برهاناً) خصوصاً وان الصدور قد حرجت و ان القلوب قد تغطرت من هذه السلطة القاسية الحمقى التى ما سدت ثغورها و لا جندت جنودها و لاعمرت بلادها و لانشرت علومها ولا اعزت

کلمة الاسلام ولا اراحت يوماً ما قلوب الانام بل دمرت و اقوت و افقرت و اذلت ثم بد ضلت و ارتدت و انها سحقت عظام المسلمين و عجزتها بدماهم فعملت عنها اللينات بنت بها قصور الشهواتها الدنية . هذه آثارها في هذه الامة المديدة و السنين المديدة تسألها و تبت يداها .

و اذا وقع الخلع (و تكتفيه كلمة واحدة ينبس بها لسان الحق غيرة على دينه) فلاريب ان الذي يخلف هذا (الطاغية) لا يمكنه الحيدان عن اوامر كمالهية ولا يسمه الا الخضوع ببنتيكم عتبة الشريفة المحمدية كيف لا وهو يرى عيانا مالكم من القوة الربانية التي تغلبون بها الطغاة عن كرسى غيها . و ان العامة متى سمعت بالعدل تحت سلطان الشرع ازدادت بكم ولماً و حامت حولكم هياماً و مارت جميعاً جنداً و حزياً لاوليائه العلماء .

ولقد وهم من ظن ان خلع هذا (الحاربية) لا يمكن الا بهجمات المساكر و طلقات المدافع و المتناير . ليس الامر كذلك . لان عقيدة ايمانية قد رسخت في العقول و تمكنت من النفوس ، و اهي ان الراد على العلماء راد على الله (هذا هو الحق و عليه المذهب) فاذا اعلنتم (يا حطة القرآن) حكم الله في هذا الناصب الجائر و ابنتم امره تعالى في حرمة اطاعته لانفس الناس من جوله فوقع الخلع بالاجدال ولا قتال . و لقد اراكم الله في هذه الايام اتماماً لحجته ما اولاكم من القوة التامة و القدرة الكاملة ، وكان الذين في قلوبهم زيغ في ريب منها من قبل ، اجتمعت النفوس بكلمة منكم على ارغام هذا الفرعون الذليل و هاماته الرذيل (مسئلة الثنيك) فحجبت الامم من قوة هذه الكلمة و سرعة نفوذها و بهت الذي كفر . قوة انعمها الله عليكم لصيانة الدين و حفظ حوزة الاسلام . فهل يجوز منكم اهمالها و حل بسوغ التفریط فيها ؟ حاشا ثم حاشا .

فدان الوقت لحياء راسم الدين ، و اعزاز المسلمين ، فاخلعوا هذا (الطاغية) قبل ان يفتك بكم و يهتك اعراضكم ، و يثلم سياج دينكم . ليس عليكم الا ان تغلوا على رؤس الاشهاد حرمة اطاعته فاذا يرى نفسه ذليلاً فريداً يفرمته بطائته و يفرمته حاشيته و يبنده المساكر و يرجمه الاصاغر .

انكم يا ايها العلماء و الذين قاموا معكم لتأييد الدين بعد اليوم في خطر عظيم . قد كسرتم قرن فرعون بمصالحق و جدعتم انفس الحاربية بسيف الشرع فهو يتربص فرصاً تساعد على الانتقام شفاء لفيضه و مرضاة لطبيعته التي فطرت على الحق و اللجاج فلا تمهلوه اياماً و لا تمكثوه ان يقبض زماماً اعلنوا خلعهم قبل اندمال جرحه .

و حاشا كم ايها الراسخون في العلم ان ترتابوا في خلع رجل سلطانه غصب و افعاله فسق و اوامره جور و انه بعد ان مص دماغ المسلمين و نهش عظام المساكين

و ترك الناس عراة حفاة لا يملكون شيئاً حكم عليه جنونه ان يملك الاجاب بلاداً
 كانت الاسلام عزا و للدين العتين حرزا و ساقته سورة السفة الى اعلاء كلمة الكفر
 و الاستغلال بلواء الشرك.

تم اقول ان الوزراء و الامراء و عامة الاهالي و كافة العاكر و ابناء هذا الطاغية
 ينتظرون منكم جميعاً (و قد فرغ صبرهم و نفذ جلدهم) كلمة واحدة حتى يخلعوا
 هذا الفرعون الذليل و يريحوا العباد من ضره و يصونوا حوزة الدين من شره قبل ان
 يحل بهم العار و لات حين مناص و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته .

جمال الدين حسيني

احوال میرزا رضا کرمانی

میرزا رضا پسر ملاحسین عقدائی است و عقدادهی است از توابع یزد. چون میرزا رضا در کرمان متولد شده و تربیتش نیز در کرمان بود، لذا کرمانی محسوب می‌شود و در اوائل سن و جوانیش سفری به طهران کرد و يك سالو خرده‌ای در طهران توقف نمود و خدمت مرحوم سید جمال‌الدین رسیده و مجذوب سید شد. پس از تبعید اولی سید از طهران، میرزا رضا در مجالس بد از شاه می‌گفت مرحوم آقا سید عبدالرحیم معین‌التجار اصفهانی که در کرمان متوطن بوده و آن ایام آمده بود به طهران، میرزا رضا را از طهران به کرمان عودت داده، زمان مراجعت به کرمان به همان وضع پایتخت حرکت می‌کرد یعنی متکلم می‌شد به کلماتی که احدی از اهل کرمان جرئت تکلم به آن کلام را نداشت، یعنی می‌گفت: چرا قبول ظلم می‌کنید و چرا بدون جهت مال و عرض خود را از دست می‌دهید؟ جمع شوید و نگذارید حاکم شما را سوار شود. نگذارید اموالتان را غارت کند. دیگر می‌گفت: در طهران که پایتخت است مردم می‌گویند، می‌شنوند، با شاه ملاقات می‌کنند پادشاه انسانی است مثل شما به عرایض متظلمین رسیدگی می‌کند، دیوانخانه عدلیه دارد و آنچه حکومت یا اجزاء او بخواهند مال مردم را ببرند حق ندارند، حاکم باید مالیات بگیرد و نظم مملکت را بدهد، حاکم حق ندارد دختران رعیت را به زور ببرد. و ضمناً مدعی مرحوم حاج آقا ابوجعفر هم شد که ملک شورو، که وقف بر جماعتی است به اجاره پدر من بوده و باید در تصرف من باشد. آن مذاکرات و این ادعا با تبعیت و تقلید از سید جمال‌الدین باعث شد که میرزا رضا را گرفته و چندی او را در حبس داشتند تا این که علماء کرمان از او توسط کرده و او را از حبس نجات دادند. این دفعه میرزا رضا به عنوان تظلم روانه طهران شده و در طهران آنچه تظلم نمود کسی به داد او نرسید. بلکه نایب‌السلطنه کامران میرزا بر حسب خواهش آقا بالاخان معین‌نظام که این او آخر و کیل الدوله و بالاخره سردار افخم شده بود، میرزا رضا را به حبس انداخت. آقا بالاخان معین

نظام برای خوش آمد ناصرالدوله حاکم کرمان که میرزارضا از او منشکی بود این بیچاره را عقبه می کرد ، تا این که این اواخر او را به محبس قزوین فرستاد ، با جناب حاج سیاح و حاج میرزا احمد کرمانی و چند نفر دیگر و مدت بیست و دو ماه در زندان قزوین و چندی هم در انبار شاهی با نهایت سختی محبوس بودند . و در سفر دوم مرحوم سید جمال الدین ، ارادتی بهتر از اول به آن مرحوم پیدا کرد و پس از نفی سید جمال الدین رفتن او به اسلامبول میرزارضا هم که از حبس رها شد رفت به اسلامبول و چون خدمت سید رسید تظلمات خود را به طریق عجز و لابه اظهار داشت . مرحوم سید در جوابش گفت : می بایست که قبول ظلم نکنی . این کلام در میرزارضا مؤثر افتاد و عرض کرد همین قدر رفع کالتم بشود انتقام خود را می کشم و پس از رفع خستگی مراجعت کرد به طهران و در حضرت عبدالعظیم در بالاخانه ای که میان سخن و مدرسه است منزل گرفته و به شغل جراحی خود را معرفی نموده و ضمناً امنیت خواستن را بهانه خویش نموده به هر يك از بزرگان که می رسید اظهار می نمود که توسط کنید و تحصیل امنیت برابم بنمائید .

يك روز بنده نگارنده با مرحوم وکیل الممالک کرمانی او را ملاقات نموده از حال او چیزی استنباط نکردیم تا این که در روز جمعه ۱۷ ذی القعدة سنه ۱۳۱۳ ناصرالدین شاه را که تازه می خواست شروع به جشن قرن پنجاه ساله خود نماید به يك گلوله تبر ششلوله کشت .

بنده نگارنده با جناب آقا سید محمد کرمانی اتفاقاً در آن روز به زیارت حضرت عبدالعظیم رفته بودیم . جناب آقا سید محمد اصرار کرد که در بودن ناصرالدین شاه در حرم مطهر داخل بقعه مقدسه شویم که سلوک شاه را با مردم و رفتارش را در مقام عبادت ملاحظه کنیم . بنده نگارنده گفت : با این بد مسافت و طی طریق را با پای پیاده سزاوار نیست که عمل خود را معشوش نمائیم و با زیارت امری دیگر را توأم کنیم و نیت خود را خراب کرده خسار دنیا والاخرة . به این جهت رفتیم در مدرسه نشستیم و منتظر رفتن شاه شدیم ، که يك دفعه دیدیم درها را می بندند و می گویند شاه را تبر زده اند . چون تا يك اندازه احتمال صدور این امر را از میرزارضا می دادیم رفتیم دم منزل او که استعلامی کنیم . شخصی فراش آنجا ایستاده گفت : آقایان زود بروید و در اینجا نمانید که برایتان خطر دارد . باری فوراً از دور سلامی به حضرت عبدالعظیم داده و روانه شهر شدیم . در بین راه کالسکه شاهی را دیدیم که با سوار زیادی به شهر می آوردند . به فاصله پانصد قدم میرزارضا را در درشکه سوار کرده متجاوز از پانصد نفر سوار اطراف او را گرفته می آوردند به شهر و میرزارضا با نهایت قوت قلب و يك اطمینانی که از جبهه بی گناهان مشهود می شد به اطراف خود می نگرست و نظاره مردم را می کرد ، گویا به لسان حال می گفت : ای اهل ایران، من به تکلیف خود عمل نمودم و درس خود را به شما تعلیم کردم ، به زودی فراگیرید آن را در

الواح صدور تکرار کنید تا در مقام امتحان درست امتحان بدهید .
 باری ناصرالدین شاه در همان روز که روز جمعه ۱۷ ماه ذی القعدة سال ۱۳۱۳ بود
 از این دارقانی به سرای جاوید شتافت .

مرحوم مظفرالدین شاه خیال کشتن میرزارضا و قصاص آن را نداشت .
 کرا را گفته بود قصاص و کشتن میرزارضا تنفی قلب من نیست . من اگر بخواهم
 انتقام بکشم باید تمام اهل کرمان را از دم تیغ انتقام بگذرانم .
 نوکرهای شاه از این کلام بی بردند به این که مظفرالدین شاه از اهل کرمان متنفر
 است و به این جهت مدتی اهالی کرمان در انتظار ذلیل و خوار بودند .
 حتی آن که بنده نگارنده در چند مجلس خود را خراسانی الاصل معرفی کردم .

از مرحوم شیخ محمد حسن شریعتمدار طهران شنیدم که می گفت : من به اعلیحضرت
 مظفرالدین شاه گفتم : چرا در کشتن میرزارضا مسامحه دارید و کشتن او را چرا به تأخیر
 انداختید؟ مظفرالدین شاه فرمود این شخص قابل کشتن نیست . من جواب دادم اعلیحضرت
 از حق خود گذشتند و ما رعایا که فرزندان شاه سعید شهید هستیم تا قاتل پدر خود را به دار
 نینیم چشمان گریان خواهد بود . مستدعی هستیم که میرزارضا را به ملت بدهید تا مردم
 گوشت بدن او را با دست و دندان بکنند . مرحوم مظفرالدین شاه فرمود که : آیا این طور
 کشتن موافق با شرع است و آیا قانون اسلام اجازه می دهد که این طور کسی را به قتل
 رسانند ؟ جناب آقا شیخ محمد رضا جتهد برادرزاده شیخ مرحوم گفت : این طور کشتن را
 قانون اسلام اجازه نداده است و آنکهی به این طور و این جور ، چه در بین ورثه شاه سعید
 جمعی صغیر و غایب می باشند ، و آنکهی عفو اعلیحضرت و تأخیر در قصاص را شاید همه کس
 ببینند . چون مقصود مظفرالدین شاه طغره از کشتن بود جناب آقا شیخ محمد رضا ملتفت شده
 با شاه همراهی کرد . ولی مرحوم شیخ محمد حسن شریعتمدار یا ملتفت نشده یا به غرضی
 دیگر اسرار به کشتن میرزا رضا می کرد ، تا شاه متغیر شده رو کرد به اتابک میرزا علی
 امیرخان امین السلطان و فرمود فردا بدهید سر این پسر را ببرند . باری میرزارضای کرمانی
 گمان می کرد شاید کسی پیدا شود و او را نجات دهد دیگر نمی دانست که تا مدتی او را
 مورد لعن و طعن قرار خواهند داد که حتی پسر و زن و خواهرش مدتی در رنج و
 سدمه و مورد اذیت و طعن و زخم زبان مردم خواهند بود . خلاصه از استنطاق میرزارضا
 که در باره او به عمل آمد و میرزا ابوتراب خان نظام الدوله که رئیس نظمی بود و صورت
 استنطاق را بعد از مدتی نسر داد خیلی مطالب دست می آید . فلذا صورت استنطاق میرزارضا
 را در این مقدمه تاریخ بیداری ایرانیان درج می نمایم و هذا صورته :

صورت استنطاق میرزا رضا کرمانی

پسر ملاحسین تقی‌الدی که عجلتاً بدون صدمه و اذیت با زبان خوش تا این قدر تقریرات کرده است و مسلم است بعد از صدمات لازمه ممکن است مکتوبات ضعیف خود را بروز بدهد

سؤال - شما از اسلامبول چه وقت حرکت کردید .

جواب - روز بیست و ششم ماه رجب ۱۳۱۳ حرکت کردم .

س - به حضرت عبدالعظیم کی وارد شدید .

ج - روز دوم شوال ۱۳۱۳

س - در راه کجاها توقف کردید .

ج - در بارفروش در کاروان‌سرای حاج سیدحسین، چهل و یک روز به

واسطه بند بودن راه توقف کردم .

س - از اسلامبول چند نفر بودید که حرکت کردید .

ج - من بودم و شیخ ابوالقاسم .

س - شیخ ابوالقاسم کیست ؟

ج - برادر شیخ احمد روحی اهل کرمان سنش هیجده، شغلش خیاطی است .

س - او با شما به چه خیال حرکت کرد .

ج - برای این که برود کرمان بعد از آن که برادرش را با دو نفر

دیگر میرزا آقاخان و حاج میرزا حسن خان هستند در اسلامبول گرفته به ایران

بیاورند در طرابزون توقف دادند حالا نمی‌دانم آنجا هستند یا نه .

س - بعد از گرفتن برادرش او وحشت کرد آمد .

ج - خیر برادرش را که گرفتند به خیال برادر دیگرش که وطنش آن

جاست به سمت وطنش حرکت کرد . برادرش شیخ مهدی پسر آخوند ملا محمد جعفر

(ته‌باغ‌الله) ای است .

س - آن سه نفر را شما در اسلامبول که بودید ، به چه جرم و به چه

نسبت گرفتند .

ج - علاء‌الملک سفیر از قرار معلوم غرضی با این سه نفر داشت ، به جهت

این که باو اعتنائی نمی‌کردند . چون اینها دو نفرشان مدرس هستند چهار زبان

می‌دانند در خانه مسلمان و ارمنی و فرنگی برای معلمی مراد می‌کنند . هر

کس به خواهد تحصیل کند اینها به خانه او می‌روند . گفتند اینها خبر چینی

می‌کنند و در ایران مفسد بودند . به این جهات آنها را متهم کردند و گرفتند

این تقصیر این دو نفر بود ؛ ولی حاج میرزا حسن خان به واسطه کاغذهایی که

گفتند به ملاحی نجف و کاظمین نوشته است ، و همچو گفتند که این کاغذها

به دست صدراعظم آمده بود که آنها را به مقام خلافت جلب نموده بود ، به توسط آقا سید جمال الدین و دستور العمل ایشان ، غرض سفیر ایران این بوده که سبب شد جهة گرفتاری آنها .

س - اینجا بعضی اطلاعات رسید که شما در موقع حرکت غیر از شیخ ابوالقاسم همسفر دیگر هم داشتید و بعضی دستور العملها هم از طرف آقا سید جمال الدین به شما داده شده بود . تفصیل آن چه چیز است .

ج - غیر از شیخ ابوالقاسم کسی با من نبوده است ، شاهد بر این مطلب غلامرضا آدم کاشف السلطنه است در قهوه خانه حاج محمد رضا ، که در باطوم است و جمعی ایرانیها آنجا هستند . غلامرضا قبل از آمدن ما تقریباً ۲۰ الی ۲۵ روز کمتر یا بیشتر از اسلامبول حرکت کرد ، چون در راه باطوم تا بادکوبه چند پل خراب شده بود در قهوه خانه توقف کرده و مشغول خیاطی بود که ما رسیدیم و در بین راه از تغلیس به این طرف جوانی ارومیه ای برادری دارد صاحب منصب سوار بود . اسم خودش امیرخان است ، می گفت : برادرم درب خانه علاءالدوله منزل دارد ، در راه آهن به ما برخورد یا هم بودیم ، تا بادکوبه شیخ ابوالقاسم با کشتی (پشتوایی) از سمت (ازون آده) آورده رفت که به عشق آباد و از خراسان به کرمان برود و من و غلامرضا و آن دو نفر ایرانی دیگر که امیرخان و برادرش باشند از بادکوبه به مشهد سر و از آنجا به بارفروش وارد شدیم بعد از رسیدن توی کاروان سرا و گرفتن بار ، غلامرضا منزل انتظام الدوله رفت و مراجعت کرده اسبابش را برداشت و رفت به باغ شاه ، منزل انتظام الدوله ، سه چهار روز بعد آمد در حالتی که لباس سفرش را پوشیده با من مصافحه کرده روانه تهران شد و من در کاروان سرای حاج سید حسین منزل کردم و امیرخان هم به فاصله يك شب در بار فروش ماند و روانه طهران شد والسلام .

س - دستور العملی که می گویند از آنجا داشتید نگفتید .

ج - دستور العمل مخصوصی نداشتم الا این که حال سید واضح است که از چه قبیل گفتگو می کند پروائی ندارد . می گوید ظالم هستند از این قبیل حرفها می زنند .

س - پس شما از کجا به خیال قتل شاه شهید افتادید .

ج - از کجا نمی خواهد ، از کندها و بندها که بناحق کشیدم و چوبها که خوردم و شکم خود را پاره کردم ، از مصیبتها که در خانه نایب السلطنه و در امیریه و در قزوین و در انبار و باز در انبار به سرم آمد . چهار سال و چهار ماه

در زنجیر و کند بودم و حال آن که به خیال خودم خیر دولت و ملت را خواستم، خدمت کردم. قبل از وقوع شورش تنها گو نه این که فضولی کرده بودم اطلاعات خودم را دادم بعد از آن که احضارم کردند.

س - کسی که با شما غرض و عداوت شخصی نداشت در صورتی که این طور می گوئید خدمت کرده باشید و از شما آن وقت علامت فساد و فتنه جوئی دیده نشده باشد جهتی نداشت که در ازاء خدمت به شما آن طور صدمات زده باشند. پس معلوم است که در همان وقت هم در شما آثار بعضی فتنه و فساد دیده بودند.

ت - الحال هم حاضریم بعد از این مدت که طرف مقابل حاضر شده آدم بی غرضی تحقیق نماید که من عرایض صادقانه خودم را محض حب وطن و ملت و دولت به عرض رساندم و ارباب غرض، محض حسن خدمت و تحصیل مناصب و درجات و مواجب و نشان و حمایل و غیره و و به عکس به عرض رسانند الحال هم حاضریم برای تحقیق.

س - این ارباب غرض کمی ها بودند.

ج - شخص پست و ناانجیب و بی اصل رذل غیر لایق که قابل هیچ بک از این مراتب نبود آقای آقا بالاخان و کیل الدوله، و کثرت محبت حضرت والا آقای نایب السلطنه به او.

س - و کیل الدوله می گوید همان وقت به استاد و کاغذجات مفسدانه که بر همه کس معلوم شد شما را گرفته است و اگر آن وقت شما را نگرفته بود به موجب استنطاقی که همان وقت به عمل آوردند این خیال را از همان وقت شما داشتید. شاید همان وقت شما این کار را کرده بودید.

ج - پس در حضور و کیل الدوله معلوم خواهد شد.

س - پس در صورتی که شما اقرار می کنید که تمام این صدمات را و کیل الدوله برای تحصیل شئونات و نایب السلطنه برای حب به او به شما وارد آورده اند شاه شهید چه تقصیر داشت منتها مطلب را این طور حالی ایشان کردند. شما بایستی تلافی و انتقام را از آنها بکنید که سبب ابتلاء شما شده بودند و یک مملکتی را یتیم نمی کردید.

ج - پادشاهی که پنجاه سال سلطنت کرده باشد هنوز امور را به اشتباه کاری به عرض او برسانند و تحقیق نفرمایند و بعد از چندین سال سلطنت ثمر آن درخت و کیل الدوله، آقای عزیز السلطان، امین خاقان و این ارادل و اوپاش بی پدر و مادرهایی که ثمره این شجره شده اند و بلای جان عموم مسلمین گشته باشند، چنین شجر را باید قطع کرد، که دیگر این نوع ثمر ندهد. (ماهی از

سرکنده گردد نی ز دم) اگر ظلمی می‌شد از بالا می‌شد.

س - در صورتی که به قول شما این طور هم باشد در ماده شخص شما وکیل الدوله و نایب السلطنه تقصیرشان بیشتر بود شاه شهید که معصوم نبود و از منیبات هم خبر نداشت . يك آدمی مثل نایب السلطنه که هم پسر شاه و هم نوکر بزرگ دولت مطلبی را به عرض می‌رساند، خاصه با اسنادی که از شما به دست آورده و به نظر شاه رسانده بودند، برای شاه تردیدی باقی نماند . آنها که اسباب بودند بایستی طرف انتقام شما واقع شوند این دلیل صحیح نبود که ذکر کردید شما مرد منطقی حکیم مشرب هستید جواب را با برهان باید ادا کنید.

ج - اسناد من به دست نیامد الا این که در خانه وکیل الدوله با سه پایه و داغی در حضور دو نفر دیگر یکی والی و یکی هم سیدی که يك وقت محض تعرض به سدر اعظام عمامه خود را برداشته بود و آنجا آن شب افطار مهمان بود و شاهد واقعه آن شب است که سند را به قهر و جبر قلمدان آوردند و از من گرفتند شب قبل هم مرا پیش نایب السلطنه بردند .

س - شما که آدم عاقلی هستید و می‌دانستید نباید همچو سندی داد به چه عنوان از شما سند گرفتند و چه گفتند .

ج - عنوان سند این بود . بعد از آن که من به آنها اطلاع دادم که در میان تمام طبقات مردم حرف و همه است بلوا و شورش خواهند کرد برای مسئله تنباکو قبل از وقت علاج بکنید . به نایب السلطنه هم گفتم تو دلوز پادشاهی تو پسر پادشاهی ، تو وارث پادشاهی ، کشتی دولت به سنگ خواهد خورد ، و این سقف به سر تو پائین خواهد آمد ، دور نیست خطری به سلطنت چندین هزار ساله ایران وارد شود . يك دفعه این امت اسلامی از میان خواهد رفت . آن وقت قسم خورد که من غرضی ندارم مقصود من اصلاح است . تو يك کاغذ باین مضمون بنویس که :

ای مؤمنین و ای مسلمین ، امتیاز تنباکو داده شد . بآنک (تراموه) در مقابل مسلمین به راه خواهد افتاد . امتیاز راه آهواز داده شد ، معادن داده شد قندسازی و کبریت سازی داده شد ، شراب سازی داده شد ، ما مسلمانان ما به دست اجنبی خواهیم افتاد . رفته رفته دین از میان خواهد رفت . حالا که شاه ما به فکر ما نیست خودتان غیرت کنید و اتحاد نمائید ، همت کنید در صدد مدافعه برآئید . تقریباً مضمون کاغذ همین است به من دستور العمل داد و گفت همین مطالب را بنویس ما به شاه نشان خواهیم داد و می‌گوئیم در مسجد شاه افتاده بود پیدا کردیم تا در صدد اصلاح برآئیم . و نایب السلطنه هم قسم خورد که از نوشتن

این کاغذ برای تو خطری نیست، بلکه فرض دولت است که در حق تو مواجب برقرار نماید و التفات کند. آن وقت از حضور نایب السلطنه که رفتیم به خانه وکیل الدوله آنجا نوشته را باز هم به قهر و جبر و تهدید نوشتیم. وقتی که نوشته را از من گرفتند مثل این بود که دنیا را خدا به ایشان داده است.

قلمدان را جمع کردند اسباب داغ و شکنجه به میان آوردند، سه پایه سربازی حاضر کردند که مرا لخت کنند به سه پایه ببندند که رفقای را بگو، مجلسان که جاست، رفقای کیست. هر چه گفتم چه مجلس؟ چه رفیق؟ من با همه مردم راه دارم، از همه افواهی شنیدم، حالا کدام مسلمان را گیر بدهم، مجبورم کردند من دیدم حالا دیگر وقت جانبازی است و موقع است که جانم را فدای عرض و ناموس و جان مسلمانان بکنم. چاقو و مقرض را که از شدت خوشی فراموش کرده بودند که توی قلمدان بگذارند در میان اطاق افتاده بود. نگاه به چاقو کردم رحیمعلی خان ملتفت شد چاقو را برداشت مقرض پای بخاری افتاده بود. والی که روی به قبله نشسته دعا می خواند گفتم شما را به حق این قبله و به حق این دعائی که می خوانید غرضتان چه چیز است؟ در آن بین هم کاغذی از نایب السلطنه به آنها رسیده بود کاغذ را خواندند و پشت رو گذاشتند. والی گفت در این کاغذ نوشته که حکم شاه است که مجلس و درفش خودتان را حکماً بگوئید و الا این داغ و درفش حاضر است و تازیانه موجود است. من چون مقرض را پای بخاری دیدم به قصد این که خود را به مقرض برسانم گفتم بفرمائید روی مخده تا تفصیل را به شما عرض کنم داغ و درفش لازم نیست. دست والی را گرفتم کشیدم به طرف بخاری خودم را به مقرض رساندم و شکم خود را پاره کردم. خون سرازیر شد ما بین جریان خون بنای فحاشی را گذاشتم، پس از آن مضطرب شدند، بنای معالجه مرا گذاشتند زخم را بخیه زدند دنباله همان مجلس است که چهار سال و نیم من بیچاره بی گناه را که به خیال خودم به دولت خدمت کرده ام از این محبس به آن محبس از طهران به قزوین از قزوین به انبار در زیر زنجیر مبتلا بودم. در این دو سال و نیم دو سه مرتبه مرخص شدم ولی از همه جهت در ظرف این مدت بیشتر از چهل روز آزاد نبودم. من (نوروزعلی خان قلعه محمودی)، سبزه علی خان میدان قلعه ای خ، ل، نایب السلطنه و آقا بالاخان شده بودم.

س - نوروز علی خان قلعه محمودی که بوده.

ج - محمد اسمعیل خان وکیل الملک، حاکم کرمان، هر روزی برای خراج تراشی و اضافه مواجب و منصب یک پادشاه و یک نفر یاعی به دولت جعل می کرد

و مدت‌ها هم به اسم نوز علی‌خان قلمه محمودی دولت را مشغول کرده بود. هر وقت نایب‌السلطنه هم يك امتیاز نکرفته داشت مرا می‌گرفت. هر وقت وکیل‌الدوله اضافه واجب و منصب می‌خواست مرا می‌گرفت. عیالم طلاق گرفت، پسر هشت ساله‌ام به خانه شاگردی رفت، بچه شیرخواره‌ام به سرراه افتاد. دفعه اول بعد از دو سال حبس که از قزوین ما را مراجعت دادند ده نفر ما را مرخص کردند. دو نفر از آن میان که بایبی بودند یکی حاج ملاعلی‌اکبر شمرزادی بود و دیگری حاج امین قرار شد به انبار ببرند. چون یکی از آن بایبی‌ها مایه‌دار بود پولی خدمت حضرت والا تقدیم کرد، او را مرخص کردند و مرا به جای او به انبار فرستادند. واضح است انسان از جان سیر می‌شود. بعد از گذشتن از جان هر چه می‌خواهد می‌کند وقتی که به اسلامبول رفتم در مجمع انسانهای عالم در حضور مردمان شرح حال خود را که گفتم به من ملامت کردند که با وجود این همه ظلم و بی‌اعتدالی چرا باید من دست از جان نشسته و دنیا را از شر ظالمین خلاص نکرده باشم.

س - تمام این تفصیلات را که شما می‌گوئید به سؤال اول من قوت می‌دهد از خود شما انصاف می‌خواهم اگر شما به جای شاه شهید بودید نایب‌السلطنه و وکیل‌الدوله نوشته به آن ترتیب پیش شما می‌آوردند و آن تفصیلات را به شما می‌گفتند جز این که باور کنید چاره داشتید یا خیر؟ در این صورت مقصر این دو نفر بودند و به قتل اولویت داشتند، چه شد که به خیال آنها بی‌تفادید و دست باین کار بزرگ زدید؟

ج - تکلیف بی‌غرضی شاه این بود که يك محقق ثالث می‌غرضی بفرستند میان من و آنها حقیقت مسئله را کشف کند. چون نکرد او مقصر بود. سالهاست که سیلاب ظلم بر عامه رعیت جاری است مگر این سید جمال‌الدین، این ذریه رسول صلوٰة‌العلیه این مرد بزرگوار چه کرده بود که با آن اقتضاح او را از حرم حضرت عبدالعظیم‌علیه‌السلام کشیدند، زیر جامه‌اش را پاره پاره کردند، آن همه اقتضاح به سرش آوردند او غیر از حرف حق چه می‌گفت؟ آن آخوند چولاق شیرازی که از جانب سیدعلی‌اکبر فال اسیری قوام فلان فلان شده را تکفیر کرد، چه قابل بود که بیایند توی انبار اول خفته‌اش کنند بعد سرش را ببرند. من خودم آن وقت در انبار بودم دیدم با او چه کردند، آیا خدا اینها را بر می‌دارد، اینها ظلم نیست، اینها تعدی نیست. اگر دیده بصیرت باز باشد ملتفت می‌شود که در همان نقطه که سید را کشیدند در همان نقطه گلوله به شاه خورد. مگر این مردم بی‌چاره و این يك مشت اهالی ایران و دایع خدا بیستند؟ قدری پایتان را از خاک ایران بیرون بگذارید، در عراق

عرب و بلاد قفقاز و عشق آباد و اوایل خاک روسیه هزار هزار رعیت بی چاره ایرانی ببینید، که از وطن عزیز خود از دست تعدی و ظلم فرار کرده کثیف ترین کسب و شغلها را از ناچاری پیش گرفته اند. هر چه حمال و کناس و الاغی و مزدور در آن نقاط می بینید همه ایرانی هستند. آخر این گلههای گوسفند شما مرتع لازم دارند که چرا کنند شیرشان زیاد شود که هم به بچه های خود بدهند هم شما بدوشید. نه این که متصل تا شیر دارند بدوشید شیر که ندارد گوشت تنشان را بکلاشید گوسفند های شما همه رفتند متفرق شدند نتیجه ظلم همین است که می بینید. ظلم و تعدی بی حد و حساب چیست و کدام است و از این بالاتر چه می شود؟ گوشت بدن رعیت را می کنند به خورد چند جره باز شکاری می دهند. صد هزار تومان از فلان بی مروت می گیرند، قبائل ملکیت جان و مال و عرض و ناموس یک شهر و یا یک مملکتی را به دست او می دهند. رعیت فقیر و اسیر و بی چاره را در زیر بار تعدیات مجبور می کنند که یک مرد، زن منحصر به فرد خود را از اضطراب طلاق بدهد و خودشان صد تا صدتا زن می گیرند و سالی یک کرور پول که به این خونخواری و بی رحمی از مردم می گیرند خرج عزیز السلطان که نه برای دولت مصرف دارد و نه برای ملت و نه برای حفظ نفس شخصی و غیره و غیره و غیره.

آن چیزهایی که همه اهل این شهر می دانند و جرئت نمی کنند بلند بگویند، حالا که این اتفاق بزرگ به حکم قضا و قدر به دست من جاری شد یک بار سنگینی از تمام قلوب برداشته شد. مردم سبک شدند دلها همه منتظرند که پادشاه حالیه حضرت ولیعهد چه خواهند کرد. به عدل و رأفت و درستی جبر قلوب شکسته خواهند کرد یا خیر؟ اگر ایشان چنانچه مردم منتظرند یک آسایش و گشایش به مردم عنایت فرمایند اسباب رفاه رعیت می شود و بنای سلطنت را بر عدل و انصاف قرار بدهند البته تمام خلق فدائی ایشان می شوند و سلطنتشان قوام خواهد گرفت و نام نیکشان در صفحه روزگار خواهد بود و اسباب طول عمر و صحت مزاج خواهد شد. و اما اگر ایشان هم همان مسلک و شیوه را پیش بگیرند این بار کج به منزل نمی رسد. حالا وقتی است که به محض تشریف آوردن بهر مایند و اعلان کنند که ای مردم حقیقه در این مدت به شما بد گذشته است و کار به شما سخت بوده است. آن اوضاع برچیده شد حالا بساط عدل گسترده است و بنای ما بر معدلت است و رعیت متفرقه را جمع کنند و امیدواری بدهند و قرار صحیحی برای وسول مالیات به اطلاع ریش سفیدان از رعایا بدهند که رعیت تکلیف خود را بدانند و در موعد مخصوص مالیات

خودش را بیاورد بدهد. هی محصل پی محصل نرود که يك تومان اصل را ده تومان فرع بگیرند و غیره و غیره و و.

بر - در صورتی که واقعاً خیال شما خیر عامه بوده و برای رفع ظلم از تمام ملت این کار را کردید پس باید تصدیق بکنید به این که اگر این مقاصد بدون خون ریزی به عمل بیاید و این مقصود حاصل شود البته بهتر است. حالا ما می خواهیم بعد از این در صدد اصلاح این مفساد بر آئیم باید خیال ما از بعضی جهات آسوده باشد که از روی اطمینان مشغول ترتیب تازه بشویم. در این صورت باید بدانیم اشخاصی که با شما متفق هستند کی هستند و حالشان چیست و این را هم شما بدانید که غیر از شخص شما که مرتکب این جنایت هستید یا کشته می شوید یا شاید چون خیالندان خیر عامه بوده است نجات یابید. امروز دولت متعرض احدی نخواهد شد برای این که صلاح دولت نیست، فقط می خواهیم بشناسیم اشخاصی که با شما هم عقیده هستند که در اصلاح امورات شاید يك وقتاً به مشاوره آنها محتاج بشویم؟

ج - صحیح نکته می فرمایید من چنانچه به شما قول دادم به شرف و ناموس و انسانیت خودم قسم است که به شما دروغ نخواهم گفت. هم عقیده من در این شهر و مملکت بسیار هستند. در میان علماء بسیار و در میان وزراء بسیار و در میان امرآء بسیار و در میان تجار و کسبه بسیار و در جمیع طبقات بسیار هستند. شما می دانید وقتی که سیدجمال الدین، در این شهر آمد تمام مردم از هر دسته و هر طبقه چه در طهران چه در حضرت عبدالعظیم به زیارت و ملاقات او رفتند و مقالات او را شنیدند، چون هر چه می گفتند و محض خیر عامه مردم بود. همه کسی مستفید و شیفته مقالات او شدند و تخم این خیالات بلند را در مزارع قلوب پاشید. مردم بیدار بودند، هوشیار شدند. حالا همه کس با من هم عقیده است ولی به خدای قادر متعال که خالق سیدجمال الدین و همه مردم است قسم، از این خیال من و نیت کشتن شاه احدی غیر از خودم و سید اطلاع نداشت سید هم در اسلامبول است هر کاری به او می توانید بکنید. دلیلش هم واضح است که اگر همچو خیال بزرگی را من با احدی می گفتم حکماً منتشر می گردید و مقصود باطل می شد. وانگهی تجربه کرده بودم که این مردم چه قدر سست عنصر و جب جاه و حیات دارند و در آن اوقاتی که گفتگوی تنباکو و غیره در میان بود که مقصود فقط اصلاح اوضاع بود و ابدأ خیال کشتن شاه و کسی در میان نبود. چه قدر از این ملکها و دولتها و سلطنتها که با قلم و قدم و دم هم عهد شده بودند و می گفتند تا همه جا حاضریم، همین که دیدند برای ما گرفتاری پیدا شد همه



سید علی اکبر فال امیری

جناب سید در منبر سریع گفته که تمام فرنگی هارا که در شیراز هستند باید کشت و جمعی را ایشان برای کدتن فرنگی و خلاف مذهب در دوره خود جمع نمود .

ناصرالدین شاه

تولد يكشنبه ۶ صفر ۱۲۴۷ - مقتول در روز جمعه ۱۸ ذی قعدة ۱۳۱۳ قمری (۱۳۷۵ شمسی)



..... این پادشاه در عیاشی و کامرانی گوی سبقت را از جد خود ربود صفحه ۱۲۶

میرزا رضا کرمانی

(صبح روز پنجشنبه دوم ربیع الاول ۱۳۱۴ به دار آویخته شد)



... از کندها و بندها که به ناحق کشیدم و چوبها که خوردم . . . چهار سال و
چهارماه در زنجیر و کند بودم . . . صفحه ۱۰۱



... یکی از اشخاص بزرگی که ترقیات ایران را در نظر داشت ، او بود . . .
در فن دیپلماسی اولشخص ایران بود . . . اما از کیاست و قراست و اطلاعات آن مردکاروان
بهره دستور بردیم . . . صفحه ۱۳۷

س - در اسلامبول آن وقتی که در خدمت سید شرح حال خودتان را می‌گفتید ایشان چه جواب می‌فرمودند ؟

ج - جواب می‌فرمودند با این ظلم‌ها که تو نقل می‌کنی که به تو وارد شده است خوب بود نایب‌السلطنه را کشته باشی چه جان سخت بودی و حب حیات داشتی به این درجه ظالمی که ظلم کند کشتنی است .
س - با وجود این امر مصرح سید پس چرا او را نکشتید و شاه را شهید کردید .

ج - همچو خیال کردم که اگر او را بکشم ناصرالدین‌شاه با این قدرت هزاران نفر را خواهد کشت پس باید قطع اصل شجر ظلم را کرد نه شاخ و برگ را ، این است که به تصورم آمد اقدام کردم .

س - من شنیدم که گفته بودی که در شب چراغانی شهر که هنگام جشن شاه شهید خواهد بود و شاه به گردش می‌آمده است این کار را می‌خواستی بکنی .

ج - خیر، من همچو اراده‌ای نداشتم و این حرف من نیست و نمی‌دانستم که شاه به گردش شهر خواهد رفت و این قوه را هم در خودم نمی‌دیدم . روز پنجشنبه شنیدم که شاه به حضرت عبدالعظیم می‌آید در خیال دادن عریضه به سدارت عظمی بودم که امتیث بخوام عریضه را هم نوشته در بغل داشتم و رفتم در بازار منتظر سدارت عظمی بودم . از خیال دادن عریضه منصرف شدم و یک مرتبه به این خیال افتادم و رفتم منزل طبانچه را برداشتم آمدم از درب امامزاده حمزه رفتم توی حرم قبل از آمدن شاه ، تا این که شاه وارد شد آمد حرم زیارتنامه مختصری خوانده به طرف امامزاده حمزه خواست بیاید دم در یک قدم مانده بود که داخل حرم امامزاده حمزه بشود طبانچه را آتش دادم .

س - شاه شهید به طرف شما مستقبل می‌آمد و شما را می‌دید یا خیر .
ج - بلی مرا دید و تکائی هم خورد که طبانچه خالی شد دیگر نفهمیدم .
س - حقیقه اطلاع نداری که طبانچه چه شد . می‌گویند در آن میان زنی بود طبانچه را او ربود و برد .

ج - خیر زنی در آن میان نبود و اینها مزخرفات است پس ایران ما یکباره نهلیست شده‌اند که میان آنها آن طور زنه‌ای شیردل پیدا شود .

س - من شنیدم و شهرتی دارد که همان وقتی که سید شما را مأمور به این کار کرد زیارتنامه برای شما انشاء کرده و به شما گفت که شما شهید خواهید شد و مزار و مرقد شما زیارتگاه رندان جهان خواهد بود .

ج - سید اصلاً پرستش مصنوعات را کفر می‌داند و می‌گوید سنانع را باید

پرستید و سجده به مانع باید نبود نه به مصنوعات طلا و نقره نمودن مزار و مرقد را معتقد نیست و جان آدم را برای کار خیر حقیقه چیزی نمی‌داند و وقری نمی‌گذارد. با این که آن همه بلیات و صدمات را برای او کشیدم صدای چوبها را که به من می‌زدند می‌شنید و هر وقت من حرف می‌زدم و ذکر مسائب خودم را می‌کردم می‌گفت خفه شو روضه خوانی مکن مگر پدرت روضه خوان بود چرا عبوسی می‌کنی یا کمال پشاست و شرافت حکایت کن چنانچه فرنگی‌ها بلیاتی که برای راه خیر می‌کشند همین طور با کمال پشاست ذکر می‌کنند .
 س - در حضرت عبدالعظیم که بودید شیخ محمد اندرمانی مثل آن سفر سابق پیش شما می‌آمد شما را می‌دید و با شما حرف می‌زد یا خیر .

ج - نه والله بلکه حضراتی که آنجا بودند او را مذمت می‌کردند که نه به من سلام کرد و نه آشنائی داد و همچنین سایر اهالی حضرت عبدالعظیم نه اظهار آشنائی با من می‌کردند و نه حرفی زدند .

س - شیخ حسین پسر دانی شیخ محمد خودش می‌گفت دو مجلس در ضمن با شما صحبت کرده بود .

ج - بلی راست است .
 س - ملاحسین پسر میرزا محمدعلی برای شما چه قسم خدمات کرده بود چون خودش می‌گفت مدتی برای او خدمت کردم چیزی به من نداد .

ج - خدمتی نکرده بود سه عریضه و دو اعلان که برای جراحی خودم نوشته بودم برای من نوشت. دوائی که سالک و کچلی را علاج می‌کند می‌دانستم اعلان کرده بودم .

س - آن روزی که همین شیخ با شما به تفرج آمده بود کاهو و سرکه شیره خورده بودید در ضمن صحبت شما چه گفته بودید که او این شعر را خوانده بود .
 دنیا نیرزد آن که پریشان کنی دلی ؟

ج - خیلی عجب است من به يك عمجو ضعيف العنلى بعضى صحبتها بكنم که او به مناسبت يك شعری خوانده باشد .

س - همان روز بعد از خوردن سرکه شیره و کاهو که مراجعت کردید او می‌گفت سه نفر به شما رسیدند يك سيد و يك آخوند و يك مكللا با شما کنار کشیدند بقدر سه ربع ساعت نجوی می‌کردید بعد آنها رفتند و شما به منزلتان آمدید . حاج سیدجعفر هم می‌گفت من درب خانه نشسته بودم دیدم که آنها می‌آیند برخاستم رفتم تو آن سه نفر کی‌ها بودند ؟

ج - حاج میرزا احمد کرمانی با يك سیدی که هیچ نمی‌شناختم با سد

دینار که توی عمامه اش گذاشته بود سفر کردند رفتند (۱).

ب - کجا رفتند شما اطلاع دارید می گویند به طرف همدان رفتند؟

ج - خیر والله من هیچ نمی دانم به کدام سمت رفته اند همین قدر می دانم سر دو راه استخاره کردند که به کدام طرف بروند استخاره ایشان بطرف بالای کهریزک حرکت کردن راه داد و رفتند.

د - از این حرکت متوکلا علی الله آنجا همچو معلوم می شود که از قصد شما چیزی دانسته اند و برای این که به آشنائی شما مسبوق بوده اند و از ترس این که مبادا شما حرکتی بکنید و آنها گرفتار بشوند رفته اند ؟

ه - شبیه نباشد حاج میرزا احمد را من آدم سفهی می دانم مثل من آدمی که همچو حرکت بزرگی را می خواهد بکند به مثل حاج میرزا احمد آدمی نیت خود را بروز نمی دهد.

و - شبیه شما مکار و به بعضی از دوستان خودتان گفته بودید که من صدراعظم را خواهم کشت یا صدراعظم چه عداوت داشتید ؟

ز - خیر این مقالات دروغ است . بلی در اوایل امر که سید را اذیت و نفی بلد کردند خدشای برایش حاصل شده بود که او سبب ابتلا و افتضاح و نفی او شد. ولی بعد در اسلامبول متواتر برای او ناپت شد که صدراعظم دخیل این کار نبوده و نایب السلطنه سبب شده بود من هم به خیال کشتن ایشان نبودم .

(۱) مقصود مرحوم میرزارضا از سیدی که می گوید نفی شناختم آقا سید حسن خواهر زاده مشیر السلطنه است که مشهور و معروف به سید حسن صاحب الزمانی است و آقا سید حسن از فضلاست و امروز در طهران است. این سید فاضل با حاج میرزا احمد کرمانی قبل از قتل ناصرالدین شاه به طرف همدان مسافرت کردند. زمانی که خبر قتل ناصرالدین شاه به آنها رسید، شوری به سر آنها افتاد و مردم را دعوت کردند به جمهوریت لذا آنها را گرفته آوردند به طهران ، دو انبار شاهی محبوس شدند . تا آن که مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی از آنها توسط کرد، مظفرالدین شاه گفت اگر این دو نفر را رها کنم تخم قاجاریه را از روی زمین بر می دارند . چون جناب حاج شیخ هادی در استخلاص آنها اصرار کرد آقا سید حسن را رها کردند ولی حاج میرزا احمد بیچاره در همان محبس مرحوم شد و عالمی بود مانند نداشت ، در علوم عقلیه و نقلیه تکمیل و سر آمد امثال و اقران بود . عیبی که آن مرحوم داشت بی اندازه طالب ریاست بود و همین باعث شد که نامش از زمره احرار محو گردید و با آن همه خدمات و زحمات امروز نمی توانیم او را از شهداء راه وطن حساب کنیم .

س - در این مدت که شما از اسلامبول آمده در حضرت عبدالعظیم منزل کردید هیچ به شهر نیامدید ؟

ج - چرا يك مرتبه مستقیماً به منزل حاج شیخ‌های نجم‌آبادی رفتم دو شب هم همان ایشان بودم از من پذیرائی کردند يك تومان هم خرجی از ایشان گرفته مجدداً همان طوری که مخفی به شهر آمده بودم به حضرت عبدالعظیم مراجعت کردم .

س - دیگر به شهر نیامدید و یا کسی ملاقات نکردید ؟

ج - خیر ابدأ به شهر نیامدم .

س - پس پسر را کجا ملاقات کردی ؟

ج - پیغام فرستادم پسر را آوردند به حضرت عبدالعظیم چند شب او را نگاه داشتم .

س - همراه پسر کی آمد به حضرت عبدالعظیم ؟

ج - مادرش که مدتی است مطلقه است پسر را آورد و مراجعت کرد بعد از چند روزی باز آمد و پسر را برگردانید .

س - شما از کجا در تمام این شهر حاج شیخ‌های را انتخاب کردید و به منزل او آمدید مگر سابقه و آشنائی اختصاصی به او داشتید ؟

ج - اگر سابقه اختصاصی نداشتم که از من مهمان‌داری نمی‌کرد. حاج شیخ‌های که به احدی اعتنائی ندارد تمام مردم را در کوچه روی خاک پذیرائی می‌کند .

س - مگر شیخ‌های با شما هم عقیده و هم خیال است ؟

ج - اگر هم عقیده و هم خیال نبود به منزلش نمی‌رفتم .

س - پس یقین است از نیت خود در شهادت شاه به ایشان هم اظهاری کردی ؟

ج - خیر لازم نبود که به ایشان اظهاری بکنم .

س - از طرف سید جمال‌الدین برای ایشان پیغام و مکتوبی داشتی ؟

ج - مگر پستخانه و وسایل دیگر قحط است که به توسط من که همه جا متهم و معروف هستم مکتوب برای کسی برسد و آنکهی شما چه می‌گوئید ؟

مگر حاجی شیخ‌های تنهاست که با من هم خیال باشد عرض کردم که اغلب مردم با من هم خیال هستند مردم انسان شده‌اند چشم و گوششان باز شده‌است .

س - اگر مردم همه با شما هم خیال هستند پس چرا آحاد و افراد مردم از بزرگ و کوچک زن و مرد در این واقعه مثل آدم فرزند مرده گریه

می کنند در خانه ای نیست که عرا بپا نباشد ؟

ج - این ترتیبات عزاداری ناچار مؤثر است اسباب رقت می شود اما بروید در بیرونها حالت فلاکت رعیت را تماشا کنید حالا واقعاً به من بگوئید بینم بعد از این واقعه بی نظمی در مملکت پیدا نشده است ؟ طرق و شوارع مشوش نیست ؟ بجهت این که این فقره خیلی اسباب غصه و اندوه من است که در اظهار فرنگی ها و خارجه به وحشیگری معروف نشویم و نگویند هنوز ایرانی ها وحشی هستند .

س - شما که این قدر غصه مملکت را می خورید و در خیال حفظ آبروی مملکت هستید اول چرا این خیال را نکردید مگر نمی دانستید کار به این بزرگی البته اسباب بی نظمی و اغتشاش می شود. اگر حالا نشده باشد خواست خدا و اقبال پادشاه است .

ج - بلی راحت است اما به تواریخ فرنگ نگاه کنید برای اجرای مقصد بزرگ تا خونریزی ها شده است مقصود بعمل نیامده .

س - آن روزی که آقای امام جمعه به حضرت عبدالعظیم آمده بودند، تو رفتی و دستش را بوسیدی و چه گفتی به ایشان و ایشان بتو چه گفتند ؟

ج - امام جمعه با پسرهایشان و معتمد الشریعه آمدند من در توی صحن رفته دستش را بوسیدم به من اظهار لطف و مهربانی کردند. گفتند کی آمدی، آمدی چه کنی، گفتم آمدم که بلکه يك طوری امنیت پیدا کنم بروم شهر مخصوصاً از ایشان خواهش کردم خدمت صدراعظم توسط کنند کار مرا اصلاح نمایند که من از شر تائب السلطنه و وکیل الدوله آسوده شوم. ولی پسرهای امام به من گفتند شهر آمدن ندارد این روزها شهر بواسطه نان و گوشت و پول سیاه بهم خواهد خورد و بلوایی می شود خود امام هم به من امیدواری و اطمینان داد .

س - با معتمد الشریعه چه می گفتی و چه نجوی می کردی ؟

ج - همین را می گفتم که خدمت آقای امام شرح حال مرا بگوئید و آقا را وادارید که از من توسط کند .

س - ملاصادق کومه محرر آفاسیدعلی اکبر با توجه کار داشت شنیدم چند مرتبه در حضرت عبدالعظیم منزل تو آمده بود ؟

ج - خود آقا سیدعلی اکبر هم آمده بود حضرت عبدالعظیم به قدر نیم ساعت با ایشان حرف زدم التماس کردم که يك طوری برای من تحصیل امنیت کنند که از شر حضرات آقایان در امان باشم بیایم شهر ، آقا سیدعلی اکبر

گفت من به این کارها کاری ندارم . ملا صادق مجروح هم یکی دو مرتبه آمد همین مقوله صحبت کردیم . از آقای حاج شیخ‌هادی هم آن شب که رفتم منزلشان همین خواهش را کردم . گفتند این مردم قابل این نیستند که من از آنها خواهش کنم ابدأ از آنها خواهش نمی‌کنم .

س - بطور شد که تو با این همه وحشت که از آمدن به شهر داشتی و هیچ جا هم غیر از منزل آقای حاج شیخ‌هادی ترفتی؟ واقعاً راست بگو شاید کاغذ و پیغامی برای ایشان داشتی؟

ج - خیر کاغذ و پیغامی نداشتم مگر این که آقای حاج شیخ‌هادی را از سایر مردم انسان‌تر می‌دانم با او می‌شود دو کلمه صحبت کرد .
س - مثلاً از چه قبیل صحبت کردی؟

ج - مشرب آقای حاج شیخ‌هادی معلوم است که چه قسم صحبت می‌کند او روز که کنار خیابان روی خاک‌ها نشسته است مختل مشغول آدم سازی است و تا به حال اقلایست هزار آدم درست کرده است و پرده از پیش چشمانش برداشته است و همه بیدار شده مطلب را فهمیده‌اند .

س - یا سید جمال‌الدین هم خصوصیت و ارسال و مرسولی دارد؟
ج - چه عرض کنم ، درست نمی‌دانم ارسال و مرسولی دارد اما از معتقدین سید است و او را مرد بزرگی می‌دانند . هر کس که اندک بصیرتی داشته باشد می‌داند که سید دخلی به مردم این روزگار ندارد ، حقایق اشیاء جمیعاً پیش سید مکشوف است ، تمام فیلسوف‌های فرنک و حکماء بزرگ ایشان و همه روی زمین در خدمت سید گردنشان کج است و هیچ از دانشمندان روزگار قابل نوکری و شاگردی سید نیست . واضح است حاج شیخ‌هادی هم شعور دارد مثل بعضی از آخوندهای بی شعور نیست هر کسی که به این علامات و آثار پیدا شد خودش است . دولت ایران قدر سید را نشناخت و توانست از وجود محترم او فواید و منافع ببرد . به آن خفت و افتتاح او را نفی بلد کردند ، بروید حالا ببینید سلطان عثمانی چگونه چطور قدر او را می‌داند . وقتی که سید از ایران به لندن رفت سلطان عثمانی چندین تلگراف به او کرد که حیفاً از وجود مبارک تو است که دور از حوزه اسلام اذان مسلمانان به گوشت بخورد از وجود تو منتفع نشوند . بیا در مجمع اسلام اذان مسلمانان به گوشت بخورد و با هم زندگی کنیم . ابتدا سید قبول نمی‌کرد آخر پرنس ملکم‌خان و بعضی‌ها به او گفتند همچو پادشاهی آتشد به تو اسرار می‌کند البته صلاح در رفتن است . سید آمد به اسلامبول سلطان فوراً خانۀ عالی به او داد ، ماهی دوپست

ایام حجاج برای او معین کرد. شام و نهار از مطبخ خاصه سلطانی برای او می‌رسید. اسب و کالسکه سلطانی متصل در حکم و اراده‌اش هستند. در آن روزی که سلطان او را در قصر بلدوز دعوت کرد و در کشتی بخار که در توی دریاچه باغش کار می‌کند نشسته سورت سید را بوسید و در آنجا بعضی صحبت‌ها کردند. سید تعهد کرد که عنقریب تمام دولت اسلامی را متحد کند و همه را به طرف خلافت جلب نماید و سلطان را امیرالمؤمنین کل مسلمین قرار بدهد. این بود که به تمام علماء شیعه کربلا و نجف و تمام بلاد ایران باب مکاتبه باز کرد و به وعد و نوید و استدلال عقلی بر آنها مدلل کرد که ملل اسلامی اگر متحد بشوند تمام دولت روی زمین نمی‌توانند به آنها دست بیابند. اختلاف لفظ علی و عمر را باید کنار گذاشت و به طرف خلافت نظر افکنند. و چنین کرد و چنان کرد. در همان اوقات فتنه ساعره و نزاع بستگان مرحوم میرزای شیرازی طاب ثراه با اهل سامره و سنی‌ها بر پا شد سلطان تصور کرد که این فتنه را مخصوصاً پادشاه ایران محرک شده است که بلاد عثمانی را مغشوش کند. یا سید در این خصوص مذاکرات و مشورت‌ها کرد و گفته بود ناسرالدين شاه به واسطه طول مدت و سلطنت و شیخوحيه يك اقتدار و رعبي پیدا کرده است که فقط به واسطه سلاطت او علماء شیعه و اهل ایران حرکت نمی‌کنند که با خیال ما همراهی کنند و مقاصد ما به عمل نخواهد آمد. در باره شخص او باید فکری کرد و به سید گفت تو در باره او هر چه بتوانی بکن و از هیچ چیز اندیشه مدار.

س - تو که در مجلس سلطان و سید حاضر نبودی این تفصیلات را از کجا می‌دانی؟

ج - سید از من محرم‌تر نداشت چیزی از من پنهان نمی‌کرد من در اسلامبول که بودم از بس که سید به من احترام می‌کرد در انتظار تمام مردم تالی خود سید به قلم رفته بودم بعد از خود سید هیچ کس به احترام من نبود. تمام این‌ها را خود سید برای من نقل کرد و خیلی صحبت‌ها از این قبیل سید برای من نقل کرد ولی در خاطر من نیست سید وقتی که به تعلق می‌افتاد مثل ساعتی که فنرش در رفته باشد مسلسل می‌گفت مگر می‌شد همه را حفظ کرد؟

س - در صورتی که شما در اسلامبول به آن احترام بودید دیگر به ایران آمدید چه کنید که این قدر به این و آن التماس کنی که برای تو امنیت حاصل کنند؟

ج - معذور این بود که بیایم و این کار به دست من جاری شود. خیال

داشتم که آمدم . تحصیل امنیت هم برای اجرای خیال خودم می‌خواستم بکنم .

س - خوب از مطلب دور افتادیم ، بعد چه شد سید به علمای شیعه و ایران کاغذهایی که نوشته بود اثری هم کرد ؟

ج - بلی تمام جواب نوشته و اظهار عبودیت کردند . بعضی آخوندها و ملاهای لاش‌خوار را مگر نمی‌شناسید ؟ وعده پول و امتیازات بشنوند دیگر آرام می‌گیرند . خلاصه بعد از این که تدبیرات گل کرد و بنای نتیجه بخشیدن را گذاشت چند نفر از نزدیکان سلطان و مذهب‌بین منافی که دور و بر سلطان بودند مثل ابوالهدی و غیره در میان افتاده خواستند خدمات سید را به اسم خودشان جلوه بدهند . سلطان را در حق سید بدگمان کردند به واسطه ملاقاتی که سید از خدیو مصر کرده بود ذهنی سلطان کردند که سید از تو مأیوس شده است می‌خواهد خدیو را خلیفه بکند . سلطان هم مالیحولیا و جنون دارد متصل خیال می‌کند که الان زلفایش می‌آیند و می‌کشندش . لهذا به سوء ظن افتاده پلیس‌های مخفی به سید گماشت ، اسب و کالسکه هم که به اختیار سید بود از او منع کرد ، سید هم رنجش حاصل کرده گفت و اصرار کرد که می‌خواهم بروم لندن . این بود که دوباره اصلاح کردند و پلیس‌ها را از دور او برداشتند و اسب و کالسکه‌اش را دادند بعد از اصلاح ، سید می‌گفت حیف که این مرد یعنی سلطان دیوانه است و مالیحولیا دارد ، و الا تمام ملل اسلامیه را برای او مسلم می‌کردم ولی چون اسم او در اذهان بزرگ است باید به اسم او این کار را کرد . هر کس سید را دیده می‌داند که او چه شوری در سر دارد و ابداً در خیال خودش نیست نه طالب پول است نه طالب شئون است نه طالب امتیاز است زاهدترین مردم است فقط می‌خواهد اسلام را بزرگ کند حالا هم اعلیحضرت مظفرالدین شاه به این نکته ملهم بشود سید را بخواهد استمالت کند این کار را به نام نامی ایشان خواهد کرد .

س - یعنی سید بعد از این تفصیلات که ذکر کردید مطمئن می‌شود به

ایران بیاید ؟

ج - من سید را می‌شناسم همین قدر که یکی از دول خارجی را ضامن بدهد که جان او در امان باشد ، او دیگر در بند هیچ چیز نیست خواهد آمد که شاید خدمتی به اسلامیت بکند ، وانگهی او یقین می‌داند که خون او کار آسانی نیست و تا قیامت خشک نخواهد شد .

سواد نگارش

میرزا ابوتراب خان نظم الدوله که در آخر استنطاق نوشته و مهر کرده است

هوالملمه این کتابچه سؤال و جواب و استنطاقی است که در مجالس عدیده در حضور این غلام خانه‌زاد ابوتراب و جناب حاج حسین علی خان رئیس قراولان عمارت مبارکه همایونی عجلتاً به‌طور ملایمت و زبان خوش از میرزا محمد رضا به‌عمل آمد، لیکن مسلم است در زیر شکنجه و صدمات لازمه استنطاق بهتر از این مطالب و مکتوبات بروز خواهد داد. اما عجلتاً از این چند مجلس سؤال و جواب که این غلام خانه‌زاد کرده است چیزی که به این غلام معلوم شده این است که او خودش در همه جا می‌گوید ابتدا در خیال و صلاح خیر عامه نبوده و تمام این مهملات و مزخرفات را از سید جمال‌الدین شنیده و فقط از شدت نادانی شیفته و فدائی سید شده و محض تلافی صدماتی که به سید وارد آمده بود به دستورالعمل سید آمده این کار را کرده است. حالا اگر سید خیالش به‌جای دیگر مربوط باشد مسئله علیحده است و در خصوص آن مهملات که مبنی بر خیرخواهی عامه اظهار می‌کند دور نیست در میان مردم بعضی هم عقیده داشته باشد. اما در این خیال شومی که داشت گویا همدستی نداشته باشد و اگر قبل از وقت از خیال خود کسی را مطلع کرده باشد این ففره در زیر شکنجه و صدمات دیگر (۱) معلوم خواهد شد.

غلام خانه‌زاد ابوتراب محل مهرنظم الدوله

(۱) گویا مراد از صدمات دیگر غیر از شکنجه باشد مانند آن که طفل او را بیاورند و داغ آتش کنند بلکه پدرش بی‌طاقت شود و مطالب را بروز بدهد، چنانچه در باب وصول پول سرشماری سابقاً در دهات کرمان معمول بوده که طفل را در حضور پدر و مادر می‌نشانند و آتش حاضر کرده انبر را در آتش می‌گذارند همین که انبر آهن سرخ می‌شد به دست و پای طفل دوساله می‌گذارند آن وقت پدر یا مادر لایب شده پول و تعارف مأمور دیوانی را می‌دادند. چنان که همین کار را به امر امیربهادر در باغ‌شاه در باره پسر ده‌ساله و هفت ساله مرحوم سید جمال‌الدین واعظ کردند که بروز بدهد پدرش کجا رفته است طفل بیچاره آنچه قسم می‌خورد و الله به‌جدم قسم ما نمی‌دانیم آن بیرحم‌ها دست بر نمی‌داشتند تا طفل را غشوه دست داد و افتاد.

صورت تقریرات میرزا محمدنرضا

که عصر روز سه‌شنبه ثمرهٔ ربع‌الاول هزار وسجد و چهارده در باغ گلستان با حضور فرما تقریرا

و مخیرالدوله و وزیر علوم و مشیرالدوله و وزیر عدلیه و تجارت و سردار کل

و نظم‌الدوله و امین‌همایون و حاج‌حسین‌علی‌خان امیرنومان کرده است

پدر من ملاحسین‌عقدائی است و معروف بود به ملاحسین پدر . من خودم در اوائل کار از تعدیات محمداسمعیل‌خان و کیل‌الملک که سلك مرا گرفت و به ملاابوجعفر داد از کرمان به یزد رفته مدتی طلبه بودم و تحصیل می‌کردم بعد به طهران آمدم پس از چندی به شغل دست‌فروشی مشغول بودم پنج شش سال قبل از آن گرفتاری اول قریب هزار و صد تومان شال و خز نایب‌السلطنه از من خرید . مدت‌ها از برای پولش دویدم آخر رفته بنای فضاچی گذاردم . قریب سیصد تومان از پولم کم کرد بعد از کتک و پشت گردنی زیاد که خوردم پولم را گرفتم ، دیگر پیش او نرفتم تا پنج شش سال که همه‌مۀ رژی در میان مردم افتاد . و کیل‌الدوله فرستاد عقب من که بیا حضرت والا می‌خواهد ترا ملاقات کند ، رفته اول از من پرسید من شاه می‌شوم یا نه ؟ گفتم اگر جذب قلوب بکنی شاه می‌شوی گفت وزرای خارجه اینجا هستند قبول نمی‌کنند گفتم وقتی که ملت کاری را کرد خارجه چه می‌توانند بگویند ،

ب - پس شنیدم تو به آقا وعدهٔ سلطنت داده بودی و گفته بودی اگر تو جلو بیفتی من هفتاد هزار نفر دور تو جمع می‌کنم شاه می‌شوی .

ج - آخر وکیل‌الدوله به من گفت آقا این تالار بزرگ را برای صف سلام ساخته است خیال سلطنت دارد از این حرف‌ها بزن خوش می‌آید من هم گفتم ، بعد آقا گفت شنیدم تو بعضی اطلاعات داری خدمت به دولت است و به ملت . من گفتم بلی در میان طبقات مردم از وزراء ، ملاها ، تجار و غیره این گفتگو هست باید فکری کرد ، جلو‌گیری کرد . بعد از وعده و قسم‌های زیاد که حضرت والا مرا مطمئن کردند و بردند خانهٔ وکیل‌الدوله عبدالله‌خان‌والی در آنجا بود با آن سیدی که يك وقتی به صدراعظم تعرض کرده بود عمامه‌اش را برداشته بودند به من گفتند تو يك کاغذی بنویس به این مضمون که ای مؤمنین ، ای مسلمین امتیاز تنها کو رفت ، نقد سازی رفت ، راه اهواز رفت . بانک آمد ، راه تراموه آمد و مملکت به دست اجنبی افتاد حالا که شاه در فکر نیست خودمان چاره کنیم ؟

س - این‌ها همه که اسباب ترقی بود شما عااا اگر طالب ترقی ملت هستید چه جز و جای شکایت بود ؟

ج - بلی اگر به دست خودمان می‌شد اسباب ترقی بود ، نه به دست خارجه ،

خلاصه گفتند این نوشته را بنویس ما می‌دهیم به شاه می‌گوئیم در مسجد شاه افتاده بود پیدا کردیم ، آن وقت اصلاحی خواهند کرد . من نمی‌نوشتم اصرار کردند ، من هم نوشتم ، تمام هم نکرده بودم که از دست من گرفته مثل این که کنج پیدا کردند قلمدان را زود جمع کردند ، از شدت خوشحالی چاقو و مقراس را فراموش کرده ، بند بنای نهیدیات را گذاردند که رفقایت را بگو . داغی آوردند ، هر چه گفتم رفقای من کسی نیستند ، میان همه مردم این حرف‌ها هست ، من حالا که را گیر بدهم ؟ هر بیچاره که يك روزی به من مراده داشته حالا گیر بدهم نشد . من دیدم حالا وقت جان فدا کردن است به چاقو نظر انداختم رجب‌علی خان ملثفت شد چاقو را برداشت . نگاه کردم مقراس را پای بخاری دیدم به عبدالله خان گفتم ترا به این قبله که به طرف آن نشسته‌ای مقصود چیست ؟ گفت مقصود این است رفقایت را بگوئی ، گفتم تشریف بیاورید تا به شما بگویم او را کشیدم به طرف بخاری آن وقت مقراس را برداشته شکم خود را پاره کردم . خون سرازیر شد که آمدند جراح آوردند بخیه کردند ، من ابدأ در مجمع آن اشخاص که کاغذ نویسی و کاغذ پرانی می‌کردند نبودم . آقا سید جمال‌الدین که اینجا آمده بود بعضیها تقریرات او را می‌شنیدند مثل میرزا عبدالله طیب ، میرزا نصرالله خان و میرزا فرج‌الله خان ، گرم می‌شدند می‌رفتند . بعضی کاغذها می‌نوشتند به ولایات می‌فرستادند که از خارج تمبر پست می‌خورد برمی‌گشت مجمع ، آن‌ها را میرزا حسن خان نواده صاحب‌دیوان گرم نگاه می‌داشت ، بجهت این که سید را دیده کلماتش را شنیده بود . بعضی از رفقایشان هم مشغول کلاه درست کردن بودند ، مثل حاج سیاح که می‌خواست ظل‌السلطان را شاه کند و یکی دیگر را صدراعظم . خلاصه بعد که اینها را گرفتند يك روز آمده گفتند شما بیایید امیریه آقا شما را می‌خواهد ببیند . ما را گذاردند توی کالسکه بردند امیریه دیدیم سربازهای کارت وارد شدند به يك حالتی که همه ماها متوحش شدیم میرزا نصرالله خان میرزا فرج‌الله خان بنا کردند هم‌دیگر را وداع کردن ، يك اوضاعی برپا شد ، بند ما را نشانند توی کالسکه با سوار و دستگاه بردند قزوین ، در نه ساعت به قزوین رساندند . آنجا سعدالسلطنه اگر چه خیلی سخت بود ولی ترتیب زندگی ما فراهم بود . در آن مدتی که ما آنجا بودیم شورش و رژی ، برپا شد و بعد از شانزده ماه آمدند زوده دادند که مرخص شدید . خیاط آمد به اندازه قد هر يك از ما لباسی دوختند ما را فرستادند طهران . یگراست رفتیم امیریه در آنجا بعضی که پول داشتند برای آقا چیزی از آن‌ها گرفتند دو نفر هم بایی میان ما بودند یکی از آن‌ها هم پول داشت داد و مرخص شد . سایرین هم مرخص شدند باز

من بدبخت را بردند با يك نفر بابی دیگر به انبار. چهارده ماه در انبار بودم. يك روز توی انبار بنای داد و فریاد گذاشتم که اگر کشتنی هستم بکشند اگر بخشیدنی هستم ببخشند این چه مسلمانی است. حاجب الدوله با يك دسته میرغضب آمدند عوض استمالت ما را به چوب بستند يك چوب کاملی به من زدند ، تا این که از انبار خلاص شدم (۱) هر چه فکر کردم عاقل به اینجا رسید که بروم خود را به امام جمعه ببندم او هم رئیس ملت است هم اجزای دولت ، در همان جا در منزل آقای امام خدمت صدراعظم رسیدم . عریضه دادم بعد از چند روز دیدم نایب محمود فرستاد پیش فراشبازی به امام جمعه گفت میرزا محمد رضا را بگویند آقا می خواهد پولش بدهد ، من تجاشی کردم از رفتن ، امام گفت برو ضرری ندارد . آمدم خدمت آقا اول به من گفت تو به منزل صدراعظم چرا رفتی؟ گفتم نرفتم. بعد نایب محمود گفت بیا دم صندوق خانه پول بگیر. رفتم آنجا دیدم حسین خان صندوقدار يك چیزی بگوش نایب محمود خان گفت، او هم گفت بیا برویم کاروان سرای وزیر نظام حواله کنم از تاجر بگیر. ما رفتیم دیدم باز مرا بردند انبار خلاصه چهار سال و نیم بیحجه و تقصیر گاهی در انبار گاهی در قزوین زیر کند و زنجیر بودم. چه سدمات کشیدم دیگر زندگی را انسان برای چه می خواهد؟ این دفعه آخر بعد از مرخصی از انبار آقا ده تومان دادند پانزده تومان هم وکیل الدوله داد رفتم بطرف اسلامبول آنجا که سید شرح حالت مرا شنید گفت چقدر جان سخت بودی چرا نمردی؟ در مراجعت آمدم بارفروش در کاروان سرای حاج سید حسین از يك میوه فروش يك طپانچه پنج لول روسی با پنج فشنگ خریدم سه تومان و دو هزار و به خیال نایب السلطنه بودم ، تا دو روز قبل از تحویل به حضرت عبدالعظیم آمدم ، در این مدت هم غیر از دو شب که شهر آمده منزل حاج شیخ هادی ماندم و از ایشان سفارش نامه خواستم و گفتم شنیده ام امین همایون مرد است از من نگاهداری خواهد کرد سفارش نامه به او بنویسید. حاج شیخ هادی گفت من اطمینان ندارم و نمی نویسم. دوباره مراجعت کردم دیگر ابدأ به جایی نرفتم . رفتن به سرخه حصار و زرگنده دم باغ

(۱) باعث خلاصی میرزارضا از انبار شاهی جناب آقا سید عبدالرحیم اصفهانی نایب ظهیر الدوله شد . چه مدتی که میرزارضا در انبار محبوس بود احدی از او معاوضتی نکرد جز این سید بزرگوار که بعض اوقات پول برای او می فرستاد و مخارج عیال او هم می می رسانید و بواسطه بر انگیختن و سایط و زحمات بسیار اسباب مرخصی او را فراهم می آورد و چنان که در شرح حالات این سید بزرگوار در تاریخ مذکور خواهد آمد .

نصر السلطنه همه دروغ است، در حضرت عبدالعظیم هم بودم به همه آقایان ملتجی شدم به آقای امام جمعه به آقا سیدعلی اکبر و دیگران ملتجی شدم، که برای من تحصیل امنیت کنند هیچ کدام اعتنائی به حرف من نکردند. يك روز هم صدراعظم آمد به صفائیه، عریضه عرض کرده بودم که بدهم، به حضرت عبدالعظیم نیامدند.

در اینجا سؤال شد: راست است که این کلفت‌های اندرون با تو متحد بودند و به تو خیر می‌دادند.

جواب گفت: اینها چه حرفی است، آنها چه قابل هستند که به من خبری بدهند روز پنجشنبه در حضرت عبدالعظیم شهرت کرد که فردا شاه به زیارت خواهد آمد آب و جاروب می‌کردند. من هم شنیدم صدراعظم قبل از شاه تشریف می‌آوردند عریضه نوشته بودم آدمم توی بازار که عریضه بدهم. نمی‌دانم چگونه شد اینجا به این خیال افتادم، گفتم میرزا محمد رضا برگردد شاید امروز اصل مقصود دست دهد. رفتم طیانچه را برداشتم از درب اعزازده حمزه رفتم توی حرم ایستادم تا شاه وارد شد که وقع ماوقع، خدمت بزرگی کردم به ایران و ایرانیان.

من قدری هستم و عزم من به قدر و معتقد که بی حکم قدر برگه از درخت نمی‌افتد. حالا هم به خیال خودم يك خدمتی به تمام خلائق کرده و ملت و دولت را بیدار کرده‌ام و این تخم را من آبیاری کردم و سبز شده خواب بودند بیدار شدند. يك درخت خشک بی‌ثمری را که زیرش همه قسم حیوانات موزی درنده جمع شده بودند از بیخ انداختم و آن جانورها را متفرق کردم. حالا از پهلوی آن درخت يك جوانه بالا زده است مثل مظفرالدین شاه سبز و خرم و شاداب، امید همه قسم ثمر به او می‌رود. حالا شما هم فکر رعیت‌شان باشید همه رفتند همه تمام شدند، من قدری از خارجه را دیده‌ام، ببینید دیگران چه کردند شما هم بکنید. لازم هم نیست حالا قانون بنویسید چه قانون اسلام همه را کافی است. برای دیوان هم قانون فعلی لازم نیست چه قانون توریسی حالا در ایران مثل این است که يك لقمه نان و کباب به حلق طفل تازه متولد شده بپایانند، البته خفه می‌شود. ولی با رعیت مشورت کنید مثلاً کدخدای فلان ده را بگوئید به چه قسم از تو مالیات گرفته شود و با تو رفتار کنند راضی خواهید بود؟ هر طور که او بگوید با او رفتار کنید هم کارتان منظم می‌شود و هم ظلم از میان می‌رود.

در اینجا سؤال شد: تو قدری هستی باید بدانی حکم قدر نیست که هنوز

این کارها در اینجا واقع شود .

جواب گفت: پس شماها خانه خود را جاروب نکنید که حکم قدر نشده است .

در اینجا سؤال شد: در این مدت هیچ به خیال کشتن صدراعظم هم بودید؟
جواب گفت: در این خیال نبودم حالا که من این کار را کرده‌ام امید حیات هم ندارم به جهت این که يك بزرگی لازم است مثل بزرگی خدا يك پرده پائین تر که مرا عفو کند .

در خصوص دستور العمل سید جمال الدین و صحبت های سلطان با سید سؤال شد .

جواب گفت: وقتی که فتنه سامره برپا شد و میان شیعه های اتباع مرحوم میرزای شیرازی و اهل سامره گفتگو و جنگ به میان آمده بود ، سلطان همه را از تحریکات شاه می دانست ، به سید گفته بود در حق ناصرالدین شاه هر چه از دست می آید بکن و خاطر جمع باش . وقتی که من شرح مصیبت ها و صدمه ها و حبس ها و عذایهای خود را برای سید می گفتم به من گفت که تو چقدر بی غیرت بودی و حب حیات داشتی ؟ ظالم را با پست کشت . چرا نکشتی ؟ و ظالم در این میان غیر از شاه و نایب السلطنه کسی دیگر نبود . اگر چه در خیال نایب السلطنه هم بودم ، دیگر آن روز خیالم در باره شاه مصمم شد . گفتم شجر ظلم را از بیخ باید انداخت شاخ و برگ باطبع خشک می شوند .

سؤال شد: روز سیزده عید اعتماد السلطنه را در حضرت عبدالعظیم ملاقات کردی یا خیر ؟

جواب گفت: بلی با شمس العلماء او را دیدم ولی حرف نزدیم ، او آدم مزوری بود ، به سید خیلی اظهار ارادت می کرد ولی سید می گفت آدم بد ذاتی است از او نباید ایمن بود .

سؤال شد: کس و کار چه داری؟

جواب گفت: يك زن دارم که همسیره خواهر میرزاست با دو طفل و يك خواهر پیری دارم در کرمان که پسر او را که مشهدی محمدعلی نام دارد پیش حاج سید خلف گذارده‌ام .

سؤال شد: جهت مناسبت و آشنائی تو با سید جمال الدین چه بوده ؟

جواب گفت: من پیش حاج محمدحسن بودم وقتی که سید آمد به طهران و در منزل حاجی منزل کرد من مها ندم او بودم و از آنجا آشنا شدم .
سؤال شد: مشهور است که تو يك خواهرت را در کرمان کشتی .

جواب گفت: خدا کشت اما مرا متهم کردند و گفتند تو کشتی . انتهى .



صورت استنطاق و تقریرات مرحوم میرزا رضا چون حاوی پاره‌ای مطالب بود لذا هر دو را درج نموده .

میرزا رضا مسلمان و متدین به دین اسلام بود و در فتوت و مردانگی مسلم و متفق علیه است چه در حبس آنچه کردند يك نفر از آشنایان و دوستان خود را گبر نداد و تام نيك خود را در صفحه روزگار باقی گذارد .

از مزاج و شوخی و لذویات پرهیز می نمود جز آنکه از قرار مذکور در حبس آخری که انعدام خود را یقین می داشت گاه گاهی مزاج می نمود و صورت پشاست ظاهر می ساخت گویند: روزی حاج ملك التجار مقبل شد که او را استنطاق نماید و همستان او را استکشاف کند . در محبس او رفت و یا او به طریق مهربانی و علائمت رفتار و ضمناً از او پرسید در قتل ناصرالدین شاه بودی و یا معاون داشتی ؟ در جواب گفت: پنج کس با من همراه بودند . حاج ملك التجار از این جواب خوشحال و خرم گردید و گفت اسامی آنها را به من بگو که من محل اسراهم . میرزا رضا پس از آب و تاب زیاد گفت: خودم بودم و سایه ام ... بود و دو خایه ام . حاج ملك از این جواب خجل و شرمسار گردیده و از نزد او بیرون رفت و نیز حکایت خواجه و قریباً هیدن میرزا رضا او را که به حالت ترس افتاد و غشوه عارض او شد معروف است ولی ما از مأخذ جمیع چیزی دست نیاوردیم .

باری میرزا رضا در صبح روز پنجشنبه دوم ماه ربیع الاول در میدان مشق طهران به خلق آویخته مردم به تماشای او می رفتند چون شب او را در قزاق خانه نگاه داشته بودند لذا صبح زود او را از قزاق خانه بیرون و به پای دارش آوردند. قبل از طلوع آفتاب در حالتی که اطرافش را شجاع السلطنه پسر سردار کل ، داماد اتابك و بستگان اتابك پراکنده و صدای موزيك بلند بود او را به دار کشیدند. گویند میرزا رضا اعتمادی به میرزا علی اصغر خان داشت که احتمال قصاص بر خود نمی داد وقتی که نظرش به دار افتاد خواست حرفی بزند که همه و صدای موزيك مانع آمد صدایش را بشنوند از این رو می توان گفت امین السلطان داخل و راضی به قتل شاه بود و زستی در کار داشت چه که به واسطه سوء حرکتی که از او ناشی شده نسبت به یکی از معذرات ، ناصرالدین شاه را در خاطر بود که پس از انجام امر جشن سزای او را بدهد. در هر صورت میرزا رضا را اطمینانی کامل به امین السلطان بود دیگر العلم عندالله . (۱)

(۱) - سایر استنطاقات که در مورد میرزا رضا به عمل آمد از قبیل استنطاق میرزا تقی پسر میرزا رضا و عیال او و ایضاً از خدام حضرت عبدالعظیم چون خارج از مانحن فیه بود درج نشد .

در دوازدهم ربیع الثانی ۱۳۱۴ که چهل روز بعد از قتل میرزا رضا بود در نزدیکی خانه حاجی شیخ هادی مرحوم نجم آبادی آقا میرزا حسن کرمانی با آقا شیخ محمد علی دزفولی که امروز به شغل عطاری مشغول است و بعضی از اجزاء مرحوم حاجی شیخ هادی، چهلم میرزا رضا را گرفتند (۲)

برای میرزا رضا هم مشارالیهم این مجلس را تشکیل دادند لکن طعام حاضرین این مجلس یاد نجان بریان کرده و نان و نمک بود. فقط در این نقطه بود که طلب مغفرت برای میرزا رضا کردند. بلی در سایر بلاد ایران در خانه‌های مظلومین و غارت شدگان و در دهات و قری که آتش ظلم دیوانیان آنها را منجثرق و مدموم کرده برای میرزا رضا طلب مغفرت کردند. از حلقوم مقتولین ستم و ظلم و از قبور مقتولین و مظلومین و ستم‌دیدگان نیز دست‌میرزا به میرزا رضا گفتند و نیز در ایران معمول است که يك سال بعد از مردن شخص خویشان و وراث میت مجلس نیافتی منعقد می‌دارند و طلب مغفرت برای میت می‌کنند و اطعام مساکین می‌نمایند این مجلس را سال میت می‌نامند. سال میرزا رضا را مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی گرفت که از امین الدوله دعوت نمود و در ساعت پنج از شب گذشته مجلسی که حاضرین آن سه نفر بودند شخص حاج شیخ هادی و امین الدوله و یکی از معارم حاج شیخ هادی، طعام آن مجلس را خود حاج شیخ هادی مهیا نمود که طبخ حضوری کرده بود و آن عبارت بود از يك چارك برنج کرده و يك سير روغن و دو سير شیره و سه عدد نان پس از صرف غذا حاضرین طلب رحمت و مغفرت نمودند برای مرحوم میرزا رضا کرمانی، از نتایج این مجلس بود اقدام امین الدوله به افتتاح مدرسه رشديه و ترویج معارف و تکثیر مدارس و مکاتب.

چون حالات قاتل را نوشتیم مناسب این است که حالات مقتول را نیز منعقب بر آن درج نمائیم.

(۲) - در ایران معمول است که چهل روز بعد از مردن شخص خویشان و بازماندگان میت، مجلسی بر پا می‌کنند و فقرا را اطعام می‌نمایند، استرحام و استغفار برای میت می‌کنند.

در بیان حالات ناصرالدین شاه چهارمین پادشاه سلسله قاجاریه در ایران

تاریخ حالات و وقایع زمان ناصرالدین شاه قاجار را برای این که ترقی ایران در این اواخر و یا خرابی دربار ایران از این تاریخ شروع شده است ، ناچار باید به طریق فهرست اشاره به آن بکنیم و چون فاضل معاصر مؤیدالاسلام مدیر روزنامه حبل المتین به طریق ایجاز چند سطر در باره این پادشاه نوشته است لذا ما عین عبارت او را نقل و معلومات خود را ضمیمه آن می‌داریم و همچنین در حالات مظفرالدین شاه هم عبارت او را که از روی بی‌غرضی نوشته است نقل می‌کنیم و آنچه خود می‌دانیم ضمیمه آن می‌سازیم. اما در شأن چهارمین پادشاه چنین می‌نویسد :

و در سال ۱۲۶۴ بعد از پدر ، تاج سلطنت بر سر نهاد ، قیل از ورود موکب شاهانه به طهران سیف الملوک میرزا پسر ظل السلطان به دعوی سلطنت برخاسته ، پس از چند روزی زیون گردید . در آغاز سلطنت سر جنبانان غالب بلاد هم سری جنبانندند از آن بعد آشوب خراسان و فتنه سالار برخاست و در سال ۱۲۶۶ به قتل سالار و پسر و برادرش خاتمه پذیرفت . سپس فتنه باب بالا گرفت و به قتل شاه برخاسته ، در مازندران و زنجان و تبریز بیش از سایر جوی‌های خون می‌گناهان از حرکات نابکارانه جاری و چند سال امتداد یافت در سال ۱۲۷۳ به سرداری شاهزاده حسام السلطنه عم پادشاه ، هرات مسخر شد .

مجدد دولت انگلیس لشکر بحری و چهارات جنگی به خلیج فارس فرستاده و همان بهانه اولیه خود را پیش نمود . از نکبت بی‌علمی دربار و خودخواهی میرزا آقاخان صدر اعظم معاهده مله‌نوه پاریس بین ایران و انگلیس بسته آمد - و رسماً حق حاکمیت ایران از افغانستان مرتفع و حصه‌ای از خاک خراسان هم ضمیمه افغانستان گردید - یکی از مورخین

در این موضوع چنین می نویسد: «در يك قرن ايرانيان دو سهو بزرگ کردند که تلافیش آنان را مجال است - اول ترك معاهده سوق عسکرى با ناپلئون - دوم چشم پوشى از حقوق خود در افغان، آن هم در بجهت بلواى هند که انگلیسها به تسليم حدود نادری به ایران حاضر بودند». در اواسط سلطنت يك اردوى بزرگ ایران به سردارى شاهزاده حمزه میرزا عم پادشاه، زیون و اسیر ترکمان گردید این پادشاه در عیاشی و کامرانی گوی مسابقت را از جد خود ربود و خزائن معموره ایران را که در تمام عالم ضرب المثل بود به عیاشی صرف نمود - آنچه محقق است از آغاز تا انجام يك سد و هشتاد و سه زن اختیار کرد و بعد از رحلت شاهانه شش پسر و چهارده دختر به یادگار گذارد - و پنج سفر رسمى و چند سفر غیر رسمى کرد - و اضافه بر یکصد کرور خزانه ایران سرق این مسافرت های بی معنی شد. یکی از مورخین این پادشاه را «عالم بی عمل» می نویسد - در پنجاه سال سلطنت آنچه تصدق شده هشتاد و سه مقاولات تجارتي و سیاسى و سرحدى و امتیازى با دول و اتباع خارجه بست در جمیع آنها ایران مندون گردید. سی و پنج از آن مقاولات و امتیازنامهها به قوت رشوت و اخذ پیشکشی چشم بسته به صحنه رسید که منجمله امتیاز رژی و بانک شاهنشاهی انگلیس و روسی و اجازه تعمیر راه آهن و شوشه که مشارش بر هر ذی حسی پوشیده نیست - ممالکی که در عهد سلطنت این پادشاه رسماً از ایران موضوع شد از این قرار است: افغانستان تمام، نصف از خاک خراسان، سیستان، قائنات، مرو، سرخس، مسقط و عمانات و ترکمان تمام، هندو هفتاد و سه قلمه از جزائر و سواحل خلیج فارس و دو ثلث از بلوچستان و نیز به سرحدات آذربایجان و گیلان و مازندران و استرآباد و کردستان هم از همسایگان خیلی تجاوز شده است.

در ایام سلطنت این پادشاه، اعظم خساراتی که به ایران وارد آمده شهادت میرزا تقی خان امیر نظام اتابک اعظم است که به اتفاق سیاسيون تالی مدحت پاشا و بسمارك و کلادستون بود و گناهی جز جلو گیری از حرکات بیگانه پادشاه و خیر خواهی مملکت و سلطنت نداشت.

چنانچه اصلاحات مدت قلیله صدارت آن مرحوم در جمیع ادارات این نکته را به خوبی روشن می دارد و به قول «لاردهیو» اگر پیروی از خیالات عالیة این وزیر می تقبیر شده بود امروز ایران تالی آلمان بود.

چند جنگهای داخلی و خارجی مختصر در عصر این پادشاه شد که من جمله جنگ بندرعباس و «سیدسویتی» امام مسقط و شیخ عبیدالله کرد و غیره می باشد که همه را ایران فتح نمود.

کم کم شروع خرابی در اداره نظامی شد و گرفتن رشوه و فروختن نشان و لقب نظامی به هر نفل امرد و مردمان ناقابل شیوع یافت - امتیاز نشان و لقب و اعتبار فرمان و دستخط سلطنت در عهد این پادشاه در خارج و داخل از میان رفت.

رعیت کشی ، ملك فروشی و علانیه رشوه گرفتن و گروه گروه مهاجرت ایرانیان از ظلم و ستم به خارجه در عهد این پادشاه خیلی بالا گرفت . در پنجاه سال سلطنت يك قدم به جانب اصلاحات برنداشت و برای اسكات ملت در سالی چند به سدور يك فرمان دروغین مردم را به خواب غفلت انداخت و پنجاه سال بهترین اوقات مفتنم ایران را به رایگان از دست داد . هر کس را که استشمام ترقی در او می نمود به قتل می رسانید چنانچه نماند در ایران سرجنبانی که سرش را با سنگ استبداد نکوفت هر يك از وزرایش که اندك قوت می گرفت فوراً او را ضعیف می ساخت . الغاء ضدیت بین وزراء و درباریان شمار پلتیکی شاهانه بود و خود را وارث اعظم جمیع متمولین ایران خاصه درباریان که می شناخت بود .

پسا خاندان بزرگ که از ابواب سلطانی به نان شب محتاج گردید . مسافرتهای اروپا به اندازه ای این پادشاه را مرعوب ساخت که هر خواهش نامشروعی را ادنی دول اروپا می نمود به اسم صلح پسندی تسلیم می کرد - از همه بیشتر مرعوب روسها بود ، بلکه در باطن خود را تحت حمایت آنها می پنداشت حتی در مسئله ولیعهدی هم آنچه روسها خواستند مجری شد .

به سعی میرزا حسین خان مشیرالدوله در ایام سیهسالاری که مشاق از اطیش آورد نزدیک بود اداره نظامی ایران منظم شود ، به اشاره روسها ، اطیشها را جواب داده آن اداره عالی تبدیل به اداره قزاق شد .

این پادشاه را خودنمائی و تلون مزاج به درجه کمال بود ، و به هر کاری اقدام کرد ناتمام گذارد . اداره پولیس دائر کرده ، برخی کارخانجات دولتی آورد ، صحبت از بعضی اصلاحات هم نمود ، ولی هیچ يك را به اتمام نرسانید . فرومایگان را عزیز می خواست و برومندان را ذلیل - ابراهیم آبدار و علی اصرخان صاحب جمع را که گرجی زاده بودند بر جمیع شرفا و عظامای ایران برتری داد - بلکه بر گردن همه حتی پسران خود سوار کرد .

در ایران همه گونه مناهی و ملامتی در عهد این پادشاه آشکار شد . دشمن تعلیم و معارف و آزادی قلم و افکار بود . همی خواست ایران غلاف اصلاح پیوشد بدون اینکه حقیقتی در او پیدا شود . شعر نیکو می فرمود . پای بند به نماز هم بود . مجالس تمزیه را دوست می داشت بر خلاف پدر دماغش از خرافات صوفیه پاك بود . از مدایح خود خیلی مسرور می شد . خویش را دیپلمات جلوه می داد ، از تاریخ بی اطلاع نبود . عربی و فارسی و ترکی و قرانسوی می دانست . در سلسله قاجاریه پادشاهی به این کمال برنخاسته - چهار مسافرت نامه با قلم خود نوشته . غالب در سیر و شکار بود و نیکو تیر می انداخت . خطی شیرین داشت . به پلتیک در سلب قوت علماء خیلی کوشید ولی مسئله رژی رشته اش را پنبه کرد

خوش ظاهر و بدباطن بود . هزاران نفوس بی گناه را فدای نفس و شهوت درانی خود ساخت . خدمات صادقانه را اصلاً منظور نمی داشت . مخلص کسی بود که راه مدخول اعم از مشروع و غیر مشروع به او می نمود و الحق و الانصاف ایران به هر جهت بر باد کرده او است .

این پادشاه به اندازه ای استبداد دوست بود که اگر عزیزترین فرزندانش سخنی در اصلاحات می راند از نظرش می انداخت و به خاک تیره اش می نشاند . چنانچه در حق شاهزاده سلطان مسعود میرزای ظل السلطان فرمود - هر کس را که راغب به طرف اصلاحات دید با خاکش یکسان ساخت ، مانند میرزا حسین خان مشیرالدوله و حاجی میرزا علی خان امین الدوله و پرتس ملکم خان و سیدالحکماء سید جمال الدین که مدعوأ به ایران آمده بود و ... در سال ۱۳۱۳ در زاویه حضرت عبدالعظیم در حالتی که تدارک جشن سال پنجاهم شاهانه دیده شده بود میرزارضای کرمانی که از ستمدیدگان دربار بود به فتوای فیلسوف اعظم اسلام سید جمال الدین اسدآبادی الهمدانی که اولین خیرخواه یا سیاست اسلام بود با طبعانچه از پایش در آورد رحمة الله علیه (۱)

ناصرالدین شاه در شب سه شنبه ۶ ماه صفر سنه ۱۲۴۷ هجری متولد شده در ذی القعدة سال ۱۲۶۴ در طهران به تخت سلطنت نشست و در ذی القعدة سال ۱۳۱۳ بدرود زندگانی گشت . آثار خیریه ای که در سلطنت او به ظهور رسید: ایجاد مدرسه دارالفنون در طهران ، نشر علوم عالیه ، ایجاد عریضخانه و دواخانه ، تذهیب گنبد بهلهر سرزمین رای ، ایوان طلای مشهد مقدس ، تذهیب گنبد حضرت عبدالعظیم ، ایجاد تلگراف خانه ، ایجاد خراب خانه یا چرخ خانه ، ایجاد چراغ گاز ، ایجاد پست خانه ، چرخ بخار در قورخانه ، کارخانه توب ریزی ، باروت کوب خانه یا چرخ بخار ، کارخانه فشنگ سازی ، کارخانه جاشنی سازی ، ایجاد دایره پولیس ، سرایخانه ها در شهرها ، نظم عساکر و ترتیب آنها ، بنای قلمه جات در سرحدات ، بنای مجمع الصنایع ، ترقی در نسج حریر و غیره ، ترقی در شال کرمان ، بنای اینیه متعدده در بلاد و شوارع عام به جهت رفاهیت عابرین ، ساختن راهها در اغلب بلاد که غالباً مسالك سمبیه را سهل کرده ، انکشاف بعضی از معادن ، ایجاد مجلس شورای دولتی تعیین وزارتخانه های مرتب و دارالطباعة و ایجاد روزنامه در ایران .

در بیان حالات مظفرالدین شاه قاجار

پنجمین پادشاه سلسله قاجاریه در ایران رضوان آراغداد مظفرالدین شاه رحمه الله تعالی علیه و اولین

پادشاهی که در ایران اساس مشروطیت را بنیاد

در سنه ۱۲۶۹ متولد و در سال ۱۳۱۳ بر آریکه جهانبانی تکیه نمود شش پسر و شانزده دختر به یادگار گذارد و قریب یک قرن بدست ولیعهدی و فرمانفرمائی آذربایجان شناخته می شد. روسها حسب العاده دیرینه رسوخ و نفوذ خود را از ایام ولیعهدی سخت در قلب این پادشاه جای دادند و در ایام ولیعهدی دعوی اصلاح خواهی و حریت پسندی می فرمود، اخبار ناسری هم در تبریز بد تشویق شاهانه اشاعت یافت و قانون که ممنوع از دخول به ایران بود در لف پاکت به ایشان می رسید. دانشمندان به ملاحظه بی کفایتی ذاتی و عدم جودت طبیعی، خصوصاً بعد از طغیان شیخ عبیدالله و بروز آن درجه جنیت، امید خوشبختی به سلطنت ایشان نداشتند.

در آغاز جلوس سخنان دل خوش کن پوک که دال بر توجهات ملوکانه به اصلاحات ملکی و نظام ادارات دولتی خاصه نظامی بود می فرمود. از این رو تادرجه ای توجه عامه را مبذول به خود نمود خصوصاً در سال ۱۳۱۵ که میرزا علی اسفرخان مطرود و میرزا علی خان امین الدوله به وزیر اعظمی انتخاب شد اصلاح خواهان را تا اندازه ای امیدوار ساخت. افتتاح مدارس به وضع جدید و اشاعه چند اخبار در داخله قدری از نا امیدیاها را کاست. طول نکشید که در سال ۱۳۱۶ گرسنگان دربار وضع امین الدوله را منافی با منافع شخصی دیده دوباره امین السلطان را به روی کار آوردند و امین الدوله بدو از طهران سپس از ایران مهجور شد در حالتی که پسر و عروسی که دختر شاه بود همراه او بودند.

بعد از ورود امین‌السلطان به طهران در سال ۱۳۱۷ اولین استقرانش به دلالتی میرزازرخان ارفع‌الدوله با شرایط مشتمله استقلال برپادکن از روس شد. چندی طول نکشید یعنی در اوائل سال ۱۳۱۸ بار مسافرت به اروپا بسته آمد و وجوه استقرانش تمام صرف ملامی و ملاعب شد. مردم ایران خصوصاً طهران از این حرکات برآشفته با این که ایران به رجال دربار سپرده بود در غیاب پادشاه اهالی طهران در ظاهر بر آصف‌الدوله حکمران و در باطن برخلاف دولت شوریدند.

پادشاه در عودت به طهران بیش از پیش تهی‌دست ماند. همان سفر در پاریس یکی از مجذوبین عوالم مدنیّت به شاه شلیک کرد تیرش اصابت ننمود. مجدداً استقرانش ثانوی در سال ۱۳۱۹ از روس شد و معاهده تجارتمی ترکمان‌چای که به حال تجارت و صناعت امروزه ایران خیلی نافع بود باطل و عهدنامه جدید بسته آمد و سالی ملبونها ضرر تجارتمی و صناعتی به ایران وارد آورد. گمرکات در مقابل قروض روس مرهون و بر حسب ایامی روس به ریاست باژیکیان اداره گردید و گویا تجارت ایران کاملاً به قبضه روس درآمد. وجه استقرانش ثانوی هم در مسافرت ثانی اروپا در سال ۱۳۲۰ تمام شد و در غیاب موکب همایونی شاهزاده شجاع‌السلطنه نایب‌السلطنه بود به طمع ولایت‌عهد بد سلوک ننمود.

این حرکات ناموس‌شکنانه درباریان طشت از بام افتاده شد و ملت را در غیاب همایونی و حضور شاهانه به هیجان آورد. خصوصاً بعد از قتل میرزا احمدخان حکیم‌الملک در رشت که علماء هم به صدا آمده بودند تمام مفاصد را از میرزا علی‌اصغر خان دانسته در جمادی‌الثانی ۱۳۲۱ به ارتدادش قنوی صادر و عزل او را از پادشاه خواستند و فوراً معزول و از ایران مهاجرت نمود و شاهزاده عین‌الدوله به جای او وزیر اعظم مقرر شد و روزنامه حبل‌المتین را همان وقت به ایران طلب نمود این شاهزاده اول خوب پرکرد و آخر بد خیالی نمود.

در سال ۱۳۲۳ باز تدارک سفر سوم اروپا دیده شد و این مسافرت در بجهت جنگ اقصای شرق و شکستهای پی‌درپی روس از ژاپون بود و استقرانش سوم هم گویا در چنین موقع تازگی به طریق خفیه از روس شد. در این سفر والا حضرت محمدعلی میرزا که در آن زمان ولیعهد بود به قائم‌مقامی سلطنت انتخاب شد.

با این همه در این سفر بیش از پیش آثار هیجان در مردم بلاد و اهالی دربار نمایان گردید از آغاز جلوس همایونی هر وقت دربار دست تنگ شد بقیه خالصجات و جواهرات نادری و غیره هم به فروش رسید و از این مبلغ هنگفت و پنجاه و اند کرد قرض یکشاهی به صرف ملک و ملت و دولت نرسید علاوه نیز سالی چند کرور از گمرک و مالیات و عوارض تازه بر رعایا تحمیل شد.

سال ۱۳۲۴ در سدد استقرانی چهارم از روس و انگلیس بودند. چون در آن ایام شوری منعقد بود و کلاه ملی ابا و امتناع نمودند. در همان سال ملت از بی اعتدالی دربار و بی انتظامی مملکت به ستوه آمده بدو به پیشوائی حجة الاسلام السیدین السندین آقاسید عبدالله مجتهد بهبهانی و آقامیرزا سید محمد مجتهد طباطبائی مدظلهما به حضرت عبدالعظیم متحدرن و سپس در مسجد جامع طهران و پس از قتل دو نفر بیگناه، علماء به معصومه قم رفته و عامه ملت به سفارتخانه انگلیس پناهنده برآمدند. تا این که در چهاردهم جمادی الثانیة ۱۳۲۴ پس از عزل عین الدوله فرمان مشروطیت صادر و در ۱۸ شعبان همان سال رسماً دارالشورای ملی انعقاد و دولت ایران به جمیع دول، مشروطه معرفی شد.

در ذی القعدة همان سال اولین قانون اساسی را در درخ موت شاه، مرحوم میرزا نصرالله خان مشیرالدوله که به سمت رئیس الوزرائی شناخته شده بود به امضای شاهانه رسانیده با هیئت وزرا و درباریان به دارالشورای ملی آورد.

این پادشاه زاید الوصف ساده لوح، سهل القبول، متلون المزاج، مسخره و مضحکه پسند، بدخلوت و با شرم حضور بود. امور سلطنت با میل عملیات خلوت با وزراء خود غرض، اداره می شد.

خلوتیان پادشاه گویا از پست فطرتان و پست نژادان و بی تربیت و بد اخلاقان انتخاب شده بود. و از این رو وضع دربار علاقه بود، پادشاه شخصاً با آن همه تعلیم و تربیت دارای هیچ علم نبود و از اطلاعات سیاسی و تاریخی و غیره که لازمه جهاننداری است بی بهره بود و از این رو مال بینش و عاقبت اندیشی حتی برای خود و اخلاف خویش هم به خاطرش خطور نمی کرد. چون این پادشاه را شخصاً قوه متصرفه در مهام امور جمهور نبود، اگر وزیری کاردان کافی او را دچار می شد و خلوت او را صاف و پاک می کرد رشته امور به این قسمها از هم نمی گسیخت. در عهد این پادشاه در هیچ شعبه از شعبات دولتی و ملکی اصلاحی نشده بلکه نسبت به ایام پدرش تمام خراب تر گردید. حکومتات علانیه حراج و القاب و نیایشین و فراهمین به دست کهنه فروشان، داخله و خارجه آشکارا به معرض بیع می رسید، اعتبار دستخط و فرامین دولتی يك دفعه زایل گردید. یکی از مورخین در توصیف این پادشاه چنین نویسد: آنچه را به زبان می گفت کله اش خبر نمی شد. خیلی مایل به تقلید از پدر بود ولی آن ماده وجودت را نداشت، يك مسافرت نامه هم نوشت، به تمزیه داری راغب معلوم می شد، در فن توپچیگری بی مهارت نبود، اگر چه مانند جدش (محمدشاه) موهوم پرست نبود، ولی دماغش مانند پدر از خرافات صاف و پاک نبود، شوق بسیار به گریه داشت و حکایات غریبه در این باب ذکر می نمایند. این پادشاه خیلی بذال و متها درجه جهان بود، از اغتشاب اموال

رجال و متمولین مملکت و قتل نفس برخلاف پدر اجتناب می نمود. جنیت پادشاه عاقبت به حال ایران مفید واقع گردید که به يك جنبش ملی مشروطیة سلطنت را تسلیم نمود. این پادشاه عاقبت بخیر شد و در آخر عمر جلب نام نیک کرد و محبوب القلوب رعایای خویش بلکه عامه نوع خواهان عالم گردید، از تمام اجداد خود معارف دوست تر بود، به ترقی مملکت هم مایل تر بود ولو اندکی هم از اقتدارات او کاسته می شد حرفی نداشت، مشروط بر این که به دلخواه هر گونه تصرف در خزینه بخواهد بنماید. در عهد این پادشاه آنچه رسماً از ایران کاسته شد (قیطان رود) هیرمند بود که در تصفیه سرحدی سیستان و افغان قطع گردید و عثمانی هم به دعوی سرحدی به خاک ایران قدری تجاوز نمود، بحرین علناً خودش را زیر بار انگلیس رفت، چند بندر و جزیره کوچک هم در خلیج فارس و برخی مقامات نیز در بلوچستان از ایران موضوع شد، امتیازات بسیار مضر به خارجه داد، منجمه تجدید امتیاز راه آهن به روس، بانک آلمان، حفر شوش کهنه برای آثار غنیقه به فرانس، معادن نفت قصر به انگلیس و غیره. اگر چه گفتگوی بعضی از این امتیازات در زمان ناصرالدین شاه شد ولی اتمام و اجرایش در عهد این پادشاه بود. هر گاه چشم از همه اینها هم پوشیده شود قبول شرایط استقرارش که بنجته روس را به جسم ایران جای داد در اضمحلال این سلطنت کافی بود. در سال ۱۳۴۴ بانیک نامی تمام این پادشاه صافی درون خوش عقیدت ترک جان و جهان فرمود (اتقی)

چون جزئیات وقایع این پادشاه را در اصل تاریخ درج نموده لذا در این مقام از شرح چشم پوشیده و به همین چند سطر فوق اکتفا نمودیم الا آن که گوئیم عمده همچنان و شورش رعایا و بیداری ایرانیان را پسران مظفرالدین شاه و سلسله شاهزادگان این طایفه باعث شدند. چه مرحوم مظفرالدین شاه حکومت ایران را بین پسرهای خود و طایفه قاجاریه قسمت فرمود، صدارت ایران را که تا زمان این پادشاه به شاهزادگان نمی دادند و گذار به شاهزاده عین الدوله نمود، وزارت جنگ و سپهسالاری را به برادر خود کامران میرزا تفویض داشت، حکومت آذربایجان را به ولیعهد خود محمدعلی میرزا داد، حکومت فارس و شیراز و بنادر را به پسر دیگرش شماع السلطنه بخشود، حکومت گیلانات را به پسر دیگرش عبدالسلطان داد، حکومت لرستان به پسر دیگرش سالارالدوله داد، ایالات کرمان هم در واقع به اداره ناصرالدین میرزا درآمد. سایر بلدان را به سایر شاهزادگان نزدیک خود عطا فرمود. این پسرهای جاهل و شاهزاده های متکبر با نهایت غرور بر احدی ابقا نکرده اموال و نفوس و اعراض و نوامیس رعایا را از خود می دانستند، دخترهای رعایا را به قهر و غلبه متصرف می شدند، آتش ظلم و بیداد در تمام ایران مشتعل گردید. شاهزاده عین الدوله هم به غرور شاهزادگی و منصب صدارت مغرور بود، وقتی هم که ملتفت شد اعمال و افعال شاهزادگان عمأ قریب دولت را منقرض خواهند نمود خراست معالجت کند و دست ابناء سلطان را از تمدی باز دارد هر يك را به وعده ولایت عهد و تنبیر آن داده

لکن شاهزادگان ملتفت شده به ادیال علماء اعلام تمسک نموده مخفی و محرمانه با علماء اعلام همراه شده و از بعضی مخارج مضایقه نکردند و همان پول خودشان خرج اضمحلال ایشان گردید. مجملًا حکومت ایران بین پسرها و دخترهای مظفرالدین شاه قسمت شد پسرها و دامادها بر مردم مسلط شدند آتشی در ایران روشن شد که دودش غبار چشم رعایا را بر طرف نمود و رعیت از خواب غفلت بیدار شد دیدگان دیوانیان کور همه به خود مشغول و به ربودن حصص و تقسیم باقیمانده خزانه قانع و در ضمن عقل و دانشمندان مقتضی را موجود و مانع را مفقود دیده، شروع به کار کردند، تا این که پیش آمد وقایعی که تاریخ بیداری ایرانیان حاوی آن است.

شرح حال میرزا حسین خان سپهسالار

یکی از اشخاص بزرگ که ترقیات ایران را در نظر داشت و به یک اندازه اثری در این عالم گذارد مرحوم میرزا حسین خان سپهسالار و بانی مدرسه ناصریه و عمارت بهارستان است ، که این عمارت عالیه و این بنای شاهجه که امروز ملجأ و مرجع انام است از آثار خیریه مرحوم سپهسالار است .

حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار فرزند میرزایی خان امیردیوان قزوینی است از اولاد عابدین بیک معروف است . میرزایی خان شخصی زیرک بود چون آثار فطانت در ناسیه پسرش مشاهده نمود او را به تحصیل واداشت بعد از تحصیل علوم معموله به مدرسه دارالفنون داخل شده زبان فرانسه و علوم ریاضیه را فراگرفت . در سنه ۱۲۵۵ به سمت معشی گیری سپرده به میرزا باقر ملک الکتاب ملقب بعد از چند سال در وزارت خارجه مستخدم گردید ، بعد از مدتی به ژنرال قونسولگری بمبئی مأمور و بعد ژنرال قونسول تفلیس شد ، بواسطه خدمات شایان شرق توجه اولیای امور آمده در سال ۱۲۷۹ به لقب مشیرالدوله ملقب گردید . پس از چند سال سفیر کبیر دولت ایران در اسلامبول و چند سال در عثمانی خدمات نمایان کرد .

و در فن دیپلوماسی اول شخص ایران بود . در سال ۱۳۸۲ که ناصرالدین شاه به عتبات عالیات مشرف شد مشیرالدوله برای پذیرائی از اسلامبول به بغداد آمد . در سال ۱۳۸۸ به طهران احضار شد نخست به وزارت عدلیه اعظام سرینند و معتخر گردید . قوانین جدید در آن وزارتخانه برقرار داشت . سبک الافرنگی را در ایران او مؤسس بود خیلی میل داشت در اداره او ناسخ و منسوخ صادر نشود و همیشه پیرو قانون بود .

پس وزارت اوقاف و نظایف را ضمیمه وزارت عدلیه نمودند چون به خوبی از عهده مشاغل خود برآمد ابتداء او را سپهسالار اعظام و بعد صدراعظم نمودند . اگر چه ابتدا

سدارت او مقارن با گرانای و قحطی سال ۱۲۸۸ شد و این فقره شکستی به کار او وارد آورد. مع ذلك کفایت و قابلیت خود را ظاهر ساخت. چون مقصود او ترویج معارف و وضع قانون بود و بدون همراهی شاه صورت نمی گرفت خواست چشم و گوش ناصرالدین شاه را باز کند و ترقی دول مشروطه را به رأی العین ببیند، او را به سیر و سیاحت اروپا برد. در غیاب او درباریان، علماء نظام طوران را ترسانیدند که مشیرالدوله می خواهد وضع فرنگستان را در ایران جاری کند و امتیاز خط آهن را به انگلیس ها داده است. لذا مرحوم حاجی ملاعلی و آقا سید صالح عرب و عده دیگری از علماء و غیرهم حکم به کفر مشیرالدوله نمودند. زمانی که ناصرالدین شاه به سرحد ایران معاودت نمود در رشت لایحه علماء به او رسید که مشیرالدوله نباید به ایران بیاید و اگر بخواهید او را به طهران بیاورید ما شما را به سمت پادشاهی نمی شناسیم. ناصرالدین شاه از آوردن مشیرالدوله خائف شده او را معزول نموده و در رشت به عنوان حکومت گذارده و خود به طهران آمد.

و در سال ۱۲۹۱ از رشت به طهران احضار شد و او را وزیر دول خارجه بعد از آن سپهسالاری اعظم را بر آن شغل خطیر افزودند. اما مشیرالدوله دانست که حفظ مقام و مسند او به همراهی با جماعت است لذا در مقام جلب قلوب و جذب میل خواص بر آمد نگارنده از مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی شنیده، که در یکی از لیالی محرم که در خانه مشیرالدوله ذکر مصیبت و روضه بود، مرحوم حاج سید صالح عرب شیشه گلاب را به دست گرفته و به مستمعین گلاب می داد و به مشیرالدوله می گفت ما باید در این مجلس خدمت کنیم که منظور نظر امام زمان است.

مجملاً آنهایی که مشیرالدوله را تکفیر می نمودند همه برگشتند. بعضی هم او را تبدیل کردند جز مرحوم حاجی ملاعلی که این شخص بزرگ از حکم خود نکول نکرد و آنچه مشیرالدوله اصرار کرد يك مجلس با مرحوم حاجی ملاقات کند راضی نشد و اذن نداد حتی آن که مشیرالدوله برای مرحوم حاجی ملاعلی پیام داد که اذن بدهید در حمام خدمت شما برسم آن مرحوم اذن نداد و با مشیرالدوله تا زنده بود ملاقات نکرد.

باری ایستادگی مرحوم حاج ملاعلی باعث شد که باز مشیرالدوله را از کار معزول نموده و به قزوین فرستادند. در آن سال طغیان شیخ عبیدالله در نواحی آذربایجان شروع شد و خسارت بسیاری به ایران وارد آمد ناچار مشیرالدوله را پیشکار مملکت آذربایجان و به دفع شیخ عبیدالله مأمور نمودند و به خوبی این مأموریت را انجام داد و به طهران مراجعت نمود. در این وقت «الکساندر سوم» پادشاه روسیه وفات کرده بود. مشیرالدوله برای تسلیت و تهنیت جانشین او با هیئتی مأمور پترسبورغ گردید. در سال ۱۲۹۵ به ترغیب مشیرالدوله ناصرالدین شاه بار دیگر به فرنگ رفت لیکن مقدمات کلیه بی نتیجه ماند.

اگر چه مشیرالدوله در زمان ریاست خود میرزا ملکم خان را به ایران عودت داده مجلس فراموش خانه ترتیب داده لکن موانع و اغراض شخصی مانع آمدن و میرزا ملکم خان به عنوان سفارت به لندن رفت، چنان که شرح حالات او خواهد آمد.

ما در این مقام استشهد می آوریم به نقل چند سطری از تاریخ معاصر خود میرزا محمد حسین ذکاءالملک فروغی و نیز نقل چند سطری از روزنامه ایران تا مقام مشیرالدوله و منظور او برای خواننده این تاریخ مجهول نماند.

اگر چه مرحوم ذکاءالملک در زمان مظفرالدین شاه تاریخ خود را نوشت و در آن وقت آزادی نداشت. باری ذکاءالملک چنین می نویسد:

در سال ۱۲۸۷ شاهنشاه شهید (ناصرالدین شاه) سفری برای زیارت ائمه عراق به آن حدود کرد. حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله قزوینی که در پایتخت عثمانی سفیر کبیر بود و از دیرگاهی قابلیت خود را ظاهر می نمود در این موقع به عراق غرب آمد و شاهنشاه او را به طهران آورده نخست وزارت عدلیه و وظایف و اوقاف را به او دادند. آن مرد کافی الحق عدالت را به درجه کمال رسانید، نه تنها مردم پایتخت بلکه اهالی سایر ولایات را نیز مشمول عدل و انصاف گردانید و شاه شهید که یقیناً از واقعه میرزاتقی خان امیر کبیر نادم و متأسف بودند وجود حاجی میرزا حسینخان را مطمئن دانسته ابتداء او را سپهسالار اعظم و بعد صدراعظم نمودند. اگر چه ابتداء خدایت مشیرالدوله مقارن و مصادف شد با گرانی بلکه فحطی سال ۱۲۸۸ و این فقره شکستی به کار او آورد مع ذلک کفایت و قابلیت عجیبی ظاهر ساخت و مخصوصاً به فحطی زدگان از هر جهت کمکی به قاعده کرد اما در امور دولتی درباری با عظمت و هیئت وزارت خانه به سبک فرنگستان تشکیل داد و مواجب و مستمریات را که ترتیب و قاعده ای نداشت در تحت نظمی صحیح گذاشت و اسباب وصول و نظم آنها را فراهم آورد و در دفع تعدی حکام ولایات و عمال دیوانی و بستن دست ظلم و جور آنها زیاده از حد سعی شد و کار را پیش برد و راستی که صاحبان اعمال بی نهایت از او ملاحظه و ترس داشتند و جرئت خلاف و تخلف نمی کردند. رشوه و تعارف و طمع و توقع بکلی از میان رفت. مشیرالدوله می خواست کارهای فرنگ را در ایران معمول و متداول کند و نتایج عدل و داد یعنی آبادی و ترقیات حاصله از این راه را به شاهنشاه شهید نماید و به رأی العین ببینند و بدانند که عدل و نظم درست در امور بلاد و رفاه عباد چه می کند و مملکت را به کجا می رساند. پس بنا بر این قصد و نیت استحکام روابط دولت ایران با دوی متحابه متمدنه و مزید اتحاد با ملل کاردان ترقی کرده اسباب سفر اروپا را فراهم آورد و شهریار سعید ناصرالدین شاه را در سال هزار و دویست و نود به فرنگ برد و بنا بر این مساعی دولت ایران جزء دول می شد و کار بالا می گرفت و نزدیک بود جبر ساخته امیر نظام بشود اما اتفاقاً یا عاده این دفعه هم همان موانع پیش آمد یعنی در مراجعت

از فرنگ اشخاصی که ملتفت محسنات کار مشیرالدوله نبودند، جداً عزل او را درخواست نمودند. شاهنشاه را مجبور کردند که حاجی میرزا حسین خان را با کمال بی میلی از صدارت بپندازد. شاهنشاه شهید نورالله منجمه به میل ایشان عمل کرده و زرع گفتگو شد. و اگر چه باز به زودی مشیرالدوله را وزارت امور خارجه دادند و بعد از آن سهسالاری اعظم را بر آن شغل خطیر افزودند و در تقویت او همت گماشتند اما حاج میرزا حسین خان دانست حفظ مقام و عسند او به همراهی با جماعت است و از خیالات بلندی که در باره مملکت داشت افتاد و شاید قصد او این بود که به مرور کاری بسازد چنان که در سنه ۱۲۹۵ باز به ترغیب او شاهنشاه سعید انارالله برهانه یار دیگر به فرنگ رفتند لیکن مقدمات کلیه بی نتیجه و حاصل ماند و علت این وقایع غرض یا بی خبری هر چه باشد ما در عالم توقف ماندیم و از کیاست و فراست و اطلاعات آن مرد کاردان بهره درستی نبردیم (انتهی).

در روزنامه ایران مورخه شنبه ۴ ذی القعدة الحرام ۱۲۸۹ چنین می نگارد :

در بار همایون

بارها به وسایل مختلفه به اطلاع مطالعه کنندگان روزنامه « ایران » رسانیده ایم که جناب مستطاب اشرف امجد ارفع صدراعظم از روزی که به مقام جلیل صدارت عظمی نائل گشته همت خود را بالانحصار مصروف داشته اند بر این که اساس محکمی بر کلیه امور دولت قرار دهند و قوانین ممدوحه که معمول دول متمدنه و موجب ترقیات عقلمیه است در دولت ایران وضع نمایند و نظر به این نیت حسنه که ناشی از کمال دولت خواهی و پادشاه پرستی ایشان است تأسی و اقتداء به صدور سابق را که جز خود نمی دیدند و جز خود نمی خواستند یکسو نهاده، در جمیع موارد اتحاد آراء و اجتماع عقول را، که مسلم حکماء و عقلا و سرمایه ترقی ملل سایر است، پیشنهاد نموده و بر خلاف اسلاف خود که شخص خود را مرجع امور جزئی و کلیه قرار داده و برای سایر وزراء جز اسمی بی رسم باقی نگذاشته بودند، نیت صدر اعظم همه این است که هر امری در مرکز قرار گیرد و هر يك از وزرای فخام به اندازه مقام در اداره دوایر متعلقه مستقل باشند و نظر به همین خیالات عالی و عقاید پسندیده است، که این اوقات به حرافت این افتادند که چنان که در جمیع دول متمدنه صورت کلیه و هیئتی ثابت و برقرار است، از فر اقبال و یمین همت اعلی حضرت قوی شوکت شاهنشاهی خداشاه ملکه، در دولت علیه ایران نیز رسم و صفت هیئت دولت که به اصطلاح فرانسها کابینه می گویند دائر و برقرار شود و بعبارة آخری، وزارت های متعدده مستقله و مجلس مشورت خاصی که مرکب از وزراء فخام باشد مرتب و این هیئت

به دربار اعظم موسوم گردید، تا دولت را سورت کلیه و هیئتی که ظمیر آن در تمامی دول منتقم موجود است حاصل گردد و کارها در میزان مشورتی قرار گرفته و اجرای آن به تصدیق و امضای اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی که شخص دولت را به منزله روح است دوقوف و منوط باشد. بنا بر مراتب مسطوره جناب مستطاب اشرف امجدارفع صدراعظم در دوازدهم شهر شعبان لایحه‌ای را که در ترتیب وزارت خانه‌ها و تعیین تکالیف و حقوق ادارات دولتی نوشته بودند به خاک پای همایون اقدس اعلی عرضه داشته و این تدبیر خجسته و ترتیب مبارک که باعث احیای دولت و ملت است بلائنها به مقبول خاطر خاطر شاهانه افتاده و به امضای اعلیحضرت همایونی مزین و موشح گردیده و این هیئت فرخنده آغاز و سعادت انجام به دربار اعظم نامیده شده بود. جناب مستطاب تا روز چهارشنبه دوم شوال المکرم هزار و دویست و هشتاد و نه هجری که روز اول افتتاح مجلس و اجتماع وزراء در دربار اعظم بود، جناب مستطاب اشرف امجدارفع صدراعظم مقدمات نیت خود را به فصاحتی هر چه تمامتر در محضر وزراء تقریر و لایحه مزبوره را قرائت کردند و همه وزراء با دل‌های صادق و نیت موافق، رأی صائب جناب مستطاب معظم را تحسین و تمجید فرمودند. برای مزید استقلال دولت و بقاء سلطنت اعلیحضرت قوی شوکت شاهی را دعا کردند و بعد از ختم مجلس در ملازمت خدمت جناب مستطاب صدراعظم، شرف‌اندوز حضور مبارک همایون گشته صورت مجلس را عرض کردند و از طرف قرین‌الشرف همایون، بعد از ظهور مراحم مخصوصه نسبت به صدراعظم به همه وزراء فخام تأکید بلیغ شد که تشکیل این هیئت و حفظ این اسلوب را فریضه ذمه خود دانسته از فقرات آن انحراف نورزند و از همان روز این قاعده محکم و این قانون مبارک به موقع اجراء گذارده شد و اکنون روزنامه‌نگار صورت راپورت و لایحه جناب مستطاب صدراعظم را که متضمن اصل و اساس این امر است یا مضمون دستخط همایون شاهانه بدین تفصیل در روزنامه ایران درج می‌نماید.

سواد لایحه مبارکه

محسنات تشکیل دربار اعظم را مکرر پندگان اقدس همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه و دولت بیان و تصدیق فرموده‌اند به اقتضای همان فرمایشات ملوکانه این دولت ابد مدت باید حکماً یک هیئت رسمی داشته باشد. فواید چنان هیئت رسمی یا منظورات جدید شاهانه از برای دولت علیّه ایران محسوس است بخصوص از برای این عهد که پندگان اقدس شاهنشاهی عازم مسافرت فرنگستان هستند، در غیاب همایون زیاده از حد لازم است که دولت ایران یک هیئت رسمی و یک

سورت با عنلم باشکوهی داشته باشد .

خلاصه اصول دربار اعظم را عرض کرده‌ام بن این معانی در این صفحات چندان بروز و ظهوری نداشته‌اند ، به نظر خیلی آده و سهل و بی نتیجه خواهد آمد . همین قدر عرض می‌کنم که انتظام کل امور دولت بسته به این چند فقره مطالب ساده است . نتایج این مطالب را باید در امتحانات سایر دول مشاهده کرد ، امیدوارم که از یمن تربیت و تقویت همشاهنشاهی بر این اساس ساده يك بنائی ساخته شود که نام نامی شاهنشاهی را انقراض تواریخ مایه تشکر ملت ایران و موجب تمجید کل آیندگان سازد

سواد دستخط مبارک صدر لایحه

جناب صدراعظم - این تفصیل وزراء و یار که نوشته‌اید بسیار پسندیدم و انشاءالله قرارش را بزودی بدهید و ممول یدارید ، که هر قدر به تعویق افتد باعث ضرر دولت است . تجریراً فی ۲۰ شعبان سنه ۱۲۸۹ تکمیل دربار اعظم

سرکار اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشام کل امور دولت را در میان نه وزارت و يك صدارت تقسیم خواهند فرمود . اساسی نه وزارت از این قرار است :
وزارت داخله - وزارت خارجه - وزارت تنگ - وزارت مالیات - وزارت عدلیه - وزارت علوم - وزارت فواید - وزارت تجارت و زراعت . وزارت دربار - صدارت عظمی .

اجرای جمیع اوامر پادشاهی و اداره کل امور دولت ایران بر عهده این نه وزارت است ، اداره این نه وزارت محول به نارت عظمی است . دربار اعظم عبارت است از هیئت اجتماع این ده وزارت ، صدراعظم شخص اول دولت و رئیس دربار اعظم است .

عزل و نصب صدراعظم منحصرأ موقوف بر اده اقدس همایون شاهنشاهی است .

عزل و نصب سایر وزراء به حکم اقدس همایون شاهنشاهی موقوف به تعیین صدراعظم است .

در باب مجلس وزراء

کلیات امور دولت راجع به مجلس وزراء حضور صدراعظم است .

صدراعظم شخص اول دولت و رئیس مجلس وزراء است .

مسئولیت کل ادارات دولتی بر عهده صدراعظم است (به این معنی که

ارجاع خدمات و صدور فرمایشات علیه بلاواسطه به شخص صدراعظم خواهد شد و صدراعظم هر امری که منوط به هر اداره است راجع به آن اداره خواهد داشت). سایر وزراء هر کدامی مخصوصاً در محضر صدارت عظمی مسئول وزارت خود می باشند.

هر وزیر در امور وزارت خود کاملاً مسلط است. هیچ وزیری عملاً حق مداخله به امور وزارت دیگر ندارد. اما کل وزراء در شور کلیه امورات دولتی شریک اعمال همدیگر و عموماً مسئول امور دولت هستند.

در باب شرایط مشورت وزراء

عموم وزراء هر روز يكشنبه و پنجشنبه در يك اداره در جنب اداره صدارت عظمی چهار ساعت به ظهر مانده جمع خواهند شد. مطالب مشورت قبل از انعقاد مجلس مدین خواهد بود (که در آن روز از چه قبیل گفتگو و چه مواد موقع مذاکره خواهد شد).

محل مشورت در يك محل مخصوص همیشه ثابت خواهد بود. خارج از آن دایره مشورت جایز نخواهد بود. در دایره مشورت بجز امور مشورت به هیچ کار اقدام نخواهد شد.

بجز وزراء هیچ کس داخل دایره مشورت نخواهد شد.

در دایره مشورت مشغولیت خارجی به هیچ وجه جایز نخواهد بود.

در باب اصول ترتیب وزارتخانهها

هر وزارت باید يك وزارتخانه مخصوص داشته باشد.

اجزاء هر يك از وزارتات از روی راپورت آن وزیر به صدارت عظمی و به تصدیق صدراعظم و به امضای اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی خواهد بود. عدد و مواجب و مناصب و تکالیف جمیع عمال وزارتخانهها به حکم مشورت وزراء معین خواهد بود.

هیچ وزیری مأذون نیست که عدد اجزاء وزارت خود را بدون اجازه صدراعظم در مجلس مشورت زیاده و کم نماید.

هیچ وزیری نمی تواند بدون اجازه مجلس منصب تازه ای اختراع نماید.

هیچ وزیری نمی تواند مواجب و مناصب را تغییر بدهد.

هیچ وزیر نمی تواند بدون اجازه صدراعظم یکی از اجزاء وزارت خود را از نوکری اخراج نماید.

مواجب مربوط و مخصوص منصب است. هیچ ربطی به اشخاص نخواهد

داشت.

موجب حق و اجرت تکالیف نوکری است و به اصل مندی مخصوص است. وجود اشخاص به موجب و حقوق دولتی ارتباط و بستگی ندارد، تنها اجرت خدمتی است که به اشخاص رجوع شده است.

ترقی مناسب اجزاء از روی يك قاعده معین خواهد بود.

اسم و رسم موجب از هم جدا نیست و هر چه به ازای هر منصب داده می شود بی زیاده و نقصان همان می رسد.

مواجبی که حق شخصی اجزای وزارتخانه ها است بعد از این اسم موجب ندارد مستمری و مقرری گفته می شود.

عظای این نوع مستمری موافق يك قاعده مخصوص خواهد بود.

مستمری هرگز با موجب مخلوط نخواهد شد.

در باب ترتیب وزارتخانه ها

به جهت ترتیب هر يك از این نه وزارتخانه، يك قاعده جداگانه وضع خواهد شد.

چون وضع این قواعد موقوف به مشورت وزراء است باید اول مشورت وزراء را برقرار کرد، روح دربار اعظم همین مجلس مشورت وزراء است. هر وقت مجلس وزراء موافق این اصولی که وضع شده قرار یافت دربار اعظم نیز برقرار شده است.

این اساس اصلی هر گاه درست منتظم بشود، سایر امور دولت بالطبع به تدریج انتظام خواهد یافت.

چیزی که حال بر ما واجب است این است، که این اصول موضوعه را که هیئت اجتماع آنرا دربار اعظم می گوئیم، درست و محکم نگاه بداریم و آنهم موقوف به عزم همایون شاهنشاهی است که اطاعت و محافظت این اصول را بر عهده جمیع وزراء مؤکداً واجب سازد.

صدراعظم باید مسئول کل باشد در حضور مبارک همایونی و جمیع وزراء در شعبات سپرده به خودشان مسئولند در نزد صدراعظم. واسطه مرادوات امور دولت در خاکهای مبارک شخص صدراعظم است. به این معنی که سایر وزراء مطالب و مستدعیات و راپورت کارهای وزارتخانه خودشان را باید به صدراعظم اظهار نمایند و صدراعظم امورات لازمه را به خاکهای مبارک عرضه داشته، تحصیل جواب نموده، به هر يك از وزراء که تعلق دارد مکتوباً اخبار نماید.

این است قاعده هیئت وزراء که به اصطلاح فرنگی ها کابینه می نامند. حالا رد یا قبول کل یا بعضی از فقرات معروضه موقوف به رأی صواب نمای سرکار

اقدس عمایون شاهنشاهی ، ارواحنا فداء است .

الامر الاقدس الاعلی مطاع - معروضه دوازدهم شهر شعبان المعظم ۱۲۸۹

(سدر اعظم)



آقا شیخ عطاءالله پسر جناب بحر العلوم کرمانی نقل کرد که روزی وارد شدم بر ظل السلطان در حالتی که شیخ الممالک قمی و مجد الاسلام کرمانی ، در نزد او بودند ، مذاکره از مرحوم سپهسالار به میان آمد ظل السلطان گفت من با میرزا حسین خان سپهسالار خوب نبودم و در تاریخ مسعودی او را به بندی یاد نموده‌ام لکن پیش بینی و مال اندیشی سپهسالار باعث شد که من او را بعد از این به نیکی و زیرکی معرفی کنم ، چه پس از عزولی او روزی که عازم بر مسافرت به خراسان بود بدیدن او رفتم مشغول به نماز بود من یاعمه خود صحبت می‌داشتم و آنها را از جهت بی لطفی شاه یا باهم تسلیت می‌دادم که میرزا حسین خان از نماز فارغ شد و رو کرد به عمه من و گفت: برادر تو خانه و عمارت مرا از دستم گرفت و من امیدوارم که روزی آید و همین خانه و عمارت من پارلمان و مکان جلوس مبعوثین گردد ، که همان پارلمان ریشه استبداد قاجاریه را از بیخ برکنند . و این گفتار میرزا حسین خان همیشه در تذکار و خاطیر من بود ، تا این که خانه او را دیدم که مجلس مبعوثین و محل اجتماع و کلاه ملت گردید .

بعضی دیگر از موثقین نقل کنند که: کراراً از او شنیده بودند، که من این عمارت و مدرسه را بنا می‌کنم که شاید وقتی و کلاه ملت در آن جلوس نمایند. حاج میرزا حسین خان مرد و لکن نام او بواسطه این عمارت مقدس و مدرسه مقرون باقی ماند.

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما خلاصه، مرحوم حاج میرزا حسین خان سپهسالار از کار خلع و به حکومت خراسان برقرار گردید . پس از يك سال حکومت و تمام شدن مقبره او به مرض مفاجه در گذشت و یا آن که به امر ناصرالدین شاه او را معدوم نمودند . در اواخر زندگانی خود اصرار و عجله زیادی داشت در اتمام و مرمت شدن مقبره اش، همان روزی که تعمیر مقبره او در دارالسیاده ارض اقدس به آخر رسید در گذشت .

ناصرالدین شاه در ماده تاریخ او رباعی انشاء کرده است که حروف مصرع آخر را که جمع کنند ۱۲۹۸ خواهد شد و آن این است :

سپهسالار صد حیف از جهان رفت چه تیری کو نیاید ، از کمان رفت
پی تاریخ فوتش گفت ناصر سپهسالار صد حیف از جهان رفت

در حالات میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه

مرحوم میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه را بعض از معاصرین در زمره اشخاص بزرگه شمرده اند. ما هم تبعیت نموده (صرفین چنان کردند تا هم چنین می کنیم) بلکه چند سطری هم علاوه نموده معلومات خود را ضمیمه آن می کنیم چنین می نویسد:

مرحوم میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه، نسب به خواجه عبدالله انصاری معروف می رسانند. در سال ۱۲۳۳ هجری متولد شد. بعد از فرا گرفتن علوم ادبیات را به طور اکمال در سن شانزده سالگی، در جزیره اداره حکومتی تبریز مستخدم شد. پس از آن در جزو کارگذاری مهام خارجه آذربایجان در آمد پس از آن با امیر نظام به طهران آمد و مشغول تحریرات و اسرار اداره رسائل شد. در شصت و پنج نیابت وزارت خارجه را نایل در آن سال به شغل دبیر عظامی از وزارت خارجه منصوب در شصت و هفت که جوهر ذاتیش مشهود اولیای دولت شد به لقب مؤتمن الملک و وزارت امور خارجه سر بلند گردید. خدمات بزرگ به دولت ایران نموده و حدود سفراء را معین نمود و در مجلس فراماسنری سر سپرد و از جمله خدماتش به عالم تمدن یکی این بود، که ناصرالدین شاه می خواست آن اشخاص را صدمه بزند و به قتل برساند مانع شد. پس از چندی از وزارت خارجه معزول و در تود به منصب تولیت آستانه مقدسه رضویه سر بلند گردید. آثار خوب به جای گذاشته و در تود و هشت احضار به طهران و دیار به شغل وزارت خارجه خرسند شد و در هزار و سیصد هجری رحلت کرده است رحمة الله علیه.

از جمله آثارش سه جلد قانون ناصری است که در کتابخانه دولتی می باشد، کتاب گلستان شیخ سعدی را عربی نموده. خطوط آن مرحوم دست به دست می رود در فن سیاسی و حقوق بین الملل یگانه عصر خود بود. انتهای.

اگر چه میرزا سیدخان بانی و مسبب تألیف قانون ناصری بود لکن مؤلف و جمع کننده قانون ناصری مرحوم آقا شیخ علی شریعتمدار بود ، که هم آن مرحوم تفنگ ته پر را در ایران اختراع کرد و نیز ساعت معروف را مخترع بود و ما در این مقام از برای شرح حالات آن مرحوم فصلی علیحده ذکر می کنیم چه آن مرحوم را حقی بزرگ بر من بنده ثابت است و در این مقام همین قدر گوئیم مرحوم میرزا سیدخان به ناصرالدین شاه گفت: سلاطین صفویه که ترقی و دوامی کردند نبود مگر با اتفاق و اتحاد یا ملت و عمل کردن به قانون ، شاه اگر اذن دهد یکی از علماء بزرگ را متکفل شویم مخارج و تهیه اسباب او را ، تا قانونی بنویسد که تکلیف افراد مسلمین را حاوی باشد، از شاه و رعیت حاکم و محکوم و غیره . ناصرالدین شاه گفت: بسیار خوب چه بهتر از این. آنوقت مرحوم میرزا سیدخان آن مرحوم را احضار کرده و قانون ناصری را تألیف نمود هنوز تمام نشده که میرزا سیدخان بدو روزگانی را گفت و خائنین دولت مانع شدند از اجراء قانون و الیوم آن کتاب در کتابخانه دولتی موجود است و ما متعجب بر این فصل قدری از حالات مرحوم آقا شیخ علی را در فصلی علیحده می نویسیم و به طور فهرست ذکری از کارهای آن مرحوم می نمائیم و آن این است :

فصل

در حالات آقا شیخ علی مؤلف قانون ناصری و مخترع تفنگ تهر

مرحوم مغفور میرور، آقا شیخ علی بن الحاج مولی محمد جعفر الاسترآبادی، اعلی الله مقامه در سنه هزار و دو بیست و چهل و دو در بیست و دوم ماه شعبان در قزوین متولد شد. انعقاد طفله او در زمان رفتن مرحوم والدش به جنگ روس بود و او را ملقب به لقب سیف الدین، که اسم جدش بود نمودند. خاقان مغفور اظهار میل و شفقت نسبت به او بسیار می نمود حتی آن که یکی از دخترهای خود را مخطوبه ایشان فرموده بود.

در حدت ذهن و هوش به مرتبه ای بود که در سن دوازده سالگی بعضی از مصنفات در علم عربیت از ایشان بروز کرده، در سن بیست سالگی پدرش فوت نمود و در این مدت خدمت آن مرحوم تلمذ می نمود و مکرر در حق ایشان می فرمود که: شیخ علی مجتهد یا قریب الاجتهاد است. بعد از فوت پدرش ریاست مسندی که امروز بین آقا زاده ها معمول است برایش مهیا و حاضر بود، چه هم نوکر داشت و هم محرر و هم موقوفه زیاد و هم خانه پدری که ملجأ و مرجع دولت و ملت بود، کراماً محمد شاه آمد به خانه مرحوم حاج ملا محمد جعفر و آن مرحوم در اندرونی مشغول مطالعه بود و شاه در بیرونی می نشست تا آقا از اندرون خارج می شد. با این ریاست موروثی آماده، مرحوم آقا شیخ علی پشت پا به آن زده و مشرف شد به عیبات عالیات و در حوزه درس صاحب جواهر الکلام وارد شد تا فارغ التحصیل گردید و اجازه مبسوطی از آن مرحوم و بعض دیگر از علماء آن عصر داشت و بعد از فوت مرحوم صاحب جواهر الکلام زمانی در حوزه درس مرحوم حاج شیخ مرتضی حاضر می شد، تا در سنه ۱۲۷۲ نیز از آن مرحوم مجاز شده و به طهران معاودت نمود. از آنجائی که اغلب اوقات مشغول تصنیف و تألیف بود حتی آن که قرب هشاد

مجلد از مصنفات و مؤلفات آن مرحوم فعلا در دست است. با مردم کمتر مرادده می‌کردند و با اولیاء دولت و ابناء سلطنت آمد و شدی نداشت و چون در آن دوره امر ریاست و سهولت معیشت گویا منحصر به مرادده بود، لهذا در کمال انزوا و عسرت گذران می‌فرمود و به جزئی مستمری که از دیوان برایش مقرر بود گذران می‌کرد.

تا آنکه جمعیت و عیال زیاد شد به خیال کسب افتاد اختراع تفنگ ته پر و ساعتی که به اسم شب کوك بود کرد، که هر کس آن اسم را بدانند بی خطر بگذرد و الا به چنگ ساعت گرفتار شود. آن ساعت را در قریه دزاشیب شمیران ساخت که همه رجال دولت مشاهده کردند، تفنگ ته پر را وقتی که داد به ناصرالدین‌شاه، پادشاه اول ملتفت نشد، خود آن مرحوم گرفت و فشنگ را گذارد و خالی کرد، پادشاه از خوشحالی از جای برخاسته و گفت این آقا از ابوعلی سینا گذرانیده است. ناصرالدین‌شاه تفنگ را گرفته و به خارجه فرستاد، پس از يك سال دو تفنگ مثل آن از خارجه آوردند. ناصرالدین‌شاه یکی را برای آن مرحوم فرستاد که الحال نزد فرزند ارجمند آن مرحوم جناب آقا شیخ محمد رضای شریعتمدار موجود است، چشم آن مرحوم که به تفنگ افتاد دنیا در نظرش تیره و تار شد و از روی تألیف و تحسر دست بر دست زد و به گریه افتاد، که ای وای من خواستم خدمتی به اسلام کنم حالا معلوم شد چوب به دست دشمن دادم. ناصرالدین‌شاه ملتفت شد که بد کرده است، در مقام اعتذار بر آمد. آن مرحوم گفت می‌توانم کالسکه‌ای اختراع کنم که او را کوك گویند يك فرسخ راه را طی کند، آن وقت چند دقیقه بایستد از چهار طرف درهای آن باز شود از هر طرفی چند گلوله توپ خالی شود، آن وقت درهای آن بسته شود و به مکان خود برگردد، لکن اظهار این صنعت وقتی خواهد بود که پادشاه تهیه قشون خود را دیده و متقبل شود که با یکی از دول دشمن جنگ کند، لاقول شهرهای ایران را پس بگیرد. ناصرالدین‌شاه گفت ما جز با رعیت خود دیگر با کسی جنگ نداریم و به اندازه آنها هم توپ داریم. لذا ده‌اغ آن مرحوم سوخته و رفت در مازندران و در آنجا مشغول رعیتی و زراعت شد و در خیال بود که بعضی اسبابها و آلات برای زراعت اختراع کند که مرحوم میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه شاه را به خیال قانون انداخت چنان که سابقاً ذکر شد و به شاه عرض کرد که ترقی سلاطین صفویه برای این بود که با ملت همراه بودند، اگر پادشاه با علماء متفق شود و قانونی از آنها بخواهد که اهالی ایران از آن قانون تخطی ننمایند، هر آینه سلطنت و مملکت ترقی فوق‌العاده می‌کند. محسنات این امر را مرحوم وزیر به شاه رسانید تا شاه کمال اشتیاق را حاصل نمود و امر نمود که البته بزودی باید يك عالم با علم و عمل و صاحب هوش و فراست قانونی در اسلام بنویسد که تمام بلاد از روی آن عمل نمایند. وزیر به عرض رسانید که چنین کسی که اعلیحضرت می‌خواهد امروز آقا شیخ علی است که

بازندان رفته و خیال توقف در آن سامان را دارد. باری به اسرار و امر شاه آن مرحوم را آوردند به طهران و در نزدیکی خانه وزیر، خانه و مایحتاجی فراهم کردند. کتابی در قانون اسلام از عبادات و سیاسیات و عادات و معاملات جمع کردند، حتی تکالیف جمیع اصناف و طبقات خلائق را، از نوکر و سرباز و رئیس و سلطان و حکام و قشون نوشتند که در این اثناء مرحوم میرزا سیدخان به رحمت ایزدی پیوست. پادشاه مطالبه کتاب را کرد پس از ملاحظه امر به طبع و اجرای آن فرمود و پسر وزیر را مأمور این کار کرد که امین السلطان به شاه رسانید این کتاب استقلال دولت و سلطنت را منافی است و امر به دست ملت می افتد دیگر پادشاه تصرف در امور نمی تواند بکند مگر عواجبی بگیرد و شکاری بکند سلطنت قاهره که ودیعه الهی است و نعمت خدادادی است و دست رنج اجدادی است از میان خواهد رفت. به این جهت ناصرالدین شاه خائف شد و آن کتاب را در کتابخانه دولتی ضبط کردند و الی الان موجود است. بعد از مدتی باز ناصرالدین شاه پیغام داد برای آقا شیخ علی که آن کتاب را به آخر برسانید. مرحوم آقا شیخ علی جواب داد آن که کتاب را مؤسس بود وزیر بود که مرحوم شد مرا دیگر آن توانائی نیست.

باری آقا شیخ علی دریائی بود از علم و هنر، نگارنده در سال آخر عمر ایشان گاهی خدمت آن مرحوم می رسیدم و بعضی اشتباهات را از ایشان پرسیده پس از قدری تأمل آن را حل می فرمود. از نصایح آن مرحوم به امین بنده یکی این بود که هیچ وقت در فضولات عیش و سرور و قرض مکن مثلاً اگر استطاعت داری قلیان بکش، جای صرف کن بلاد بخور و به مردم بده اما اگر نداری قرض و نسبه مکن بلکه به اصول زندگی قناعت کن. خلاصه آن مرحوم در سال ۱۳۱۸ بدرود زندگانی فرمود.

در زمانی که آقا جمال بر و جردی باری آمد به طهران و از طرف دولت مجلسی رسمی تشکیل یافت که علماء با آقا جمال میا حثه کنند، از مرحوم آقا شیخ علی خواستند که کسی را معین فرماید تا با آقا جمال میا حثه نماید. آن مرحوم برادر کهنتر خود آقا شیخ محمد حسن شریعتمدار را انتخاب نمود، مرحوم شیخ محمد حسن شریعتمدار با حضور چند نفر از علماء طهران در آن مجلس حاضر شده و مذاکره آن مجلس به مسئله هر و بر اختتام یافت، فیهت الذی کفر. باری از مخترعات آن مرحوم تفنگ ته پر و ساعت دزد بگیر و کالسکه خودرو جنگی و قبله نمای معروف که هم قطب و قبله را نشان می داد و هم ظهر و درجات را معین می نمود و هم خواص دیگر داشت.

دیگر تختی بود که وصیت کرد روی همان تخت او را غسل دهند، این تخت هم تخت خواب و هم درشکه خانگی و هم ذخیره و صندوق و هم محل مأکول و مشروب و هم در کرما و سرما آدمی را حفظ می نمود. دیگر آن که مدعی شد اگر از او همراهی کنند اسبابی اختراع کند که آب تهران را به کوه توجال برساند و یخ آن را به شهر طهران

بیاورد ، بعضی به خیال افتادند که ایشان را ببرند به خارجه از ترس آن که شاید از لابدی راضی شود آن وقت مخترعات ایشان به دست خارجه افتد روانه عنایات عالیات شد . در آنجا باز محرك ایشان شدند و پولی هم به قدر ششصد تومان به ایشان دادند که بروند به اسلامبول ، وعده دادند که بیایند طهران و از طهران بروند ، پس از آنکه آمدند به طهران مرض و یا تعارض مانع ایشان گردید و به حال فقر و پریشانی از دنیا رحلت فرمود و راضی نشد که اعمالش به دست خارجه افتد .

گویند ناصرالدین شاه پس از آنکه ساعت معروف و نمونه کالسکه را دید برای این که دماغ آن مرحوم را بسوزاند گفت حیفا صد حیفا که فکر شما در مقام صنعت صرف شود شما باید این هوش خداداده را مصروف دین و علم و مذهب بفرمائید .

از آن مرحوم شنیدم که گفت: به ناصرالدین شاه گفتم اگر مخارج يك مدرسه را بدهید من يك مدرسه تشکیل می دهم که در هر اطایقی از آن مدرسه يك علم صنعتی تدریس شود و پس از زمانی قهراً صنایع ایران در تحت علمیت خواهد آمد . و نظر آن مرحوم به مدرسه دارالفنون بوده ، ولی ناصرالدین شاه چون دید این مدرسه اگر منعقد گردد اصلاح اهالی ایران را منتج خواهد گردید ، لذا جواب داد حیفا است که فکر شما در جزئیات خراب شود . به هر جهت دماغ آن مرحوم سوخت چنان که دماغ دیگران سوخته گردید رحمة الله علیه .



عین الدوله

تولد ۱۲۶۱ قمری وفات ۷ جمادی الاولی ۱۲۴۵ قمری برابر ۱۰ آبان ۱۳۰۶ شمسی



لکن جهالت و استعداد این شاهزاده کار را خراب تر کرد. « صفحه ۱۶۴

میرزا ابراهیم مجتهد شیرازی



www.tabarestan.info
تبرستان

آقا میرزا ابراهیم جو اہداد کہ علمای عتبات و طهران اورا بد دانستہ و برعلیہ او اقدام کردہ اند ، من چگونه بر خلاف آہا چیزی بنویسم ؟

سالارالدوله



شاهزاده سالارالدوله برادر کبوتر او در لرستان علناً سر به یاغی گری
کنداشته جمعی بیگناه را کشت و بسیاری را بی خانمان ساخت و خیلی اموال
بیچارگان را بفارت برد ، عاقبت ...

در حالات اکفی الکفاة احمی الحماة بیدارکننده ایرانیان

مرحوم میرزا ملکم خان

ادیب کامل و ارباب فاضل جامع محاسن بیان و معانی بیت‌المتیق دانش و بینش را بانی میرزا ملکم خان اصفهانی، شرح خدمات لایقات آن مرحوم در جنبش خفنگان و بیداری ایرانیان دفتری علیجده را درخور است. می‌توان گفت اول کسی است که تخم قانون در این سرزمین کاشت چنان‌که میرزا ملکم خان قانونی معروف گشت.

این شخص نجیب در سال ۱۲۴۹ هجری در اصفهان متولد شده، پدرش میرزا یعقوب خان، ارمنی بود، مسلمان شد. اسباب تحصیل پسرش ملکم را از همان طفولیت به خوبی فراهم نمود. علوم مقدمات را به مراقبت و شوقی تمام در سه سال تحصیل نموده در سن ده سالگی به پاریس رفته و در مدارس پاریس به تحصیل انواع علوم و تعلم فنون پرداخته به یمن استعداد در علوم ریاضی و حقوق و فنون ادبیه و روابط و تنظیمات دول ماهر و ممتحن و مورد تحسین و تمجید علماء و اساتید فن گردیده وقتی مراجعت به ایران نمود به شرف مترجمی مخصوص حضور همایونی نایل و در اندک زمانی طرف اعتماد دربار ایران و دخیل مسائل مهمه دولتی شده، و در سفارت مرحوم فرخ‌خان امین‌الدوله، به سمت مستشاری مأمور فرنگستان گردیده و با عموم دول فرنگ و امریکا از طرف دولت علیه عهدنامه دوستی و تجارتی بسته، در سنه ۱۲۷۶ قمری که پدیدار ایران معاودت نمود، محرم و محل اعتماد اولیای دولت علیه و مؤسس بعضی قواعد جدید و رسوم مفیده شد.

اغلب از صنایع و بدایع عصر جدید را از فرنگستان به ایران او جلب نمود به خصوص تلگراف را که او در این مملکت دایر نمود، در قواعد تنظیمات دولت کتابچه‌های متعدد

نوشت ، در امور وزارت خارجه رسم تحریر را به اسلوبی تازه در آورد . پس از چندی اقامت و تقلد خدمات در دربار ایران به سمت سفارت و کارپردازی مأمور مصر شد ، تا زمان صدارت مرحوم میرزا حسین خان مشیرالدوله احضار به دربار و به مستشاری صدارت عظمی منصوب و در جلایل امور ملک و معظمت مہام دولت دخیل و مشاور و هنگام مسافرت ناصرالدین شاه به فرنگستان که مبادی سال ۱۲۹۰ بود به سفارت فوق العادہ ، مأمور دربار دول اروپ گردید . بعد از مراجعت شاه به ایران سمت سفیر و وزیر مختاری مأمور به اقامت در دربار لندن و وینہ و برلن شد . و در سفر ثانی ناصرالدین شاه به فرنگستان جنابش به سمت وکالت مختاری دولت علیہ کہ اعظم مناصب دولتی است ، مأمور کنکرہ بران گردیدہ در محل توقیر کامل و بہ اجرای مقصود دولت علیہ بر وجه اکمل موفق و نایل آمد ، و چون خوب از عہدہ مأموریت خود بر آمد بہ منصب جلیل سفارت کبری و رتبہ والای پرنسی و خطاب نبیل جناب اشرف ، کہ مرادف با آلتسی است فایز و مفتخر گردید .

ظل السلطان در تاریخ مسعودی خود گوید :

میرزا ملکم خان ، پسر میرزا یعقوب خان معلم زبان فرانسه من است ، کہ ارمنی بودہ و مسلمان شدہ ، و نیز گوید این شخص از نجبای ایران است ، خانواده ملکما در ایران مشہور و معروف هستند . این شخص فیلسوف و معلم اول است ، خالی از اغراق بہ عقیدہ من مثل ارسطاطالیس و افلاطون است . بلکہ از علوماتی کہ امروز هست و آن روز نبودہ در حد دویست و شصت سال قبل بر آنها برتری دارد . بسیار با کمال در چندین زبان خارجه معلم است حقیقہ مثل زبان فرانسه و انگلیس و غیرہ و قوہ نطاقی او را کمتر کسی دارد و اگر ہم دارا باشد بر او برتری ندارند .

در تمام عمر بہ وطن عزیزش و بہ پادشاهش جز پاکبازی و خدمت و حق گوئی و حق شناسی کاری نکرد لکن چون دنیا ہمیشہ با پاکان و نیکان بر خلاف است الخ .

در فضل آن مرحوم شبہہ نیست و حرقی است کہ جعلگی بر آتند . لکن فضیلت دادن شہزادہ مزبور او را بر افلاطون و ارسطو خالی از اغراق و اطراء نیست و برتری دادن او را بر ہمہ معاصرین نیز از محسنات شعری است . چیزی کہ ما را وادار می کند بہ مدح او ، فقط سبقت اوست در انتشار لفظ قانون و جد و جهد او ، و آثار او از مکتوبات و عریاہای او و از سعادت او بود کہ نمود و دید مقصود خود را و دروید کشتہ خویش را .

در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه مشارالیه مجلسی در طهران تشکیل داد و نام آن را فراموش خانہ نهاد . خواست بہ توسط این مجلس اتحاد کاملی بین ارباب حل و عقد

اندازد و ثنائی را که میان ملت و دولت و بین درباریان بود مرتفع سازد . بلکه به این بیان شروع در اصلاحات نماید لکن افسوس که خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود . منافقین درباری و دشمنان ترقی او را بدخواه دولت قلم داده ، مجلس و فراموشخانه اش را به طاق نسیان و عدم گذاردند . اگر چه بر بعضی امر مشتبه است که می گویند : میرزا ملک خان خواست مجمع فراماسون را تشکیل دهد ، لکن دانشمندان و خرده بینان به خوبی می دانند که مقصود ملک خان تشکیل مجلسی بود موسوم به فراموشخانه ، نه مجمع فراماسون ، چه افتتاح فراماسون در شهری یا مملکتی منوط و بسته به اجتماع عده ای از اعضاء و صاحبان مناسب عالییه مجلس عالی است و در آن زمان در طهران بلکه در ایران آن عده معدود موجود نبود و شرایط افتتاحش معدوم و نیز مقصودش از تأسیس فراموشخانه فقط اتحاد ایرانیان بلکه در باریان ایران بود و معلوم است که مقاصد اجزاء فراماسون راجع به اتحاد نوع بشر و انجمن انسانیت است .

در تاریخ مسمودی نوشته است : این میرزا ملک خان مترجم و جزو اعظم و نایب اول و مستشار فرخ خان امین الدوله بود . در سفر سفارت کبرای پاریس خدمات بزرگ در بستن عهدنامه میان دولت ایران و انگلیس کرد . در مراجعت از برای این که شاید این تخم نفاق و شقاق که در ایران روئیده و به قسمی ریشه دوانیده ، که ریشه خانواده چهار هزار ساله را کنده از میان بردارد ، مجلس فراموشخانه قرار داد که شاید مردم برادر و برابر و خیرخواه یک دیگر بشوند بیچاره ندانست که :

بدبخت اگر مسجد آدینه (۱) بسازد
یا سقف فرود آید و یا قبله کج آید .
ایرانی های مبنغض بدبخت حقیقی این بیچاره پاکباز را بکشتن دادند . خدا نخواست نوعی به اعلیحضرت پادشاه خدمات و پاکبازی او را خیانت قلم دادند که مجبوراً وطن عزیزش را که واقفاً بسیار دوست می داشت و ولینعت تاجدارش را زیادتیر از وطنش می خواست ترک داد و وداع گفته به غربت رفت . اتهی .

از علم سیمیا و شعبده بی اطلاع نبود ، یکی از دوستانش گفت : میرزا ملک خان ، ناصرالدین شاه را که طفلی بود مایل به این بازیها دید ، خواست او را مشغول سازد به این امور عجیبه و غریبه و ضمناً مقاصد خود را اجراء دارد ، که دست طبیعت به سینۀ او زد و او را به ممالک بیدیه انداخت .

میرزا ملک خان زمانی که در طهران بود از مرحوم آقا سید صادق طباطبائی وقت ملاقات خواست و آن مرحوم وقت نمی داد و به مسامحه می گذرانید و شاید ملاقات و مجالست میرزا (۱) معروف آدینه با دال است و این غلط مشهور است چه مسجد جمعه غلط است و مسجد جامع است جز آنکه آدینه با دال خوانده شود یعنی محکم و مرتفع بعضی هم آگینه با کاف فارسی خوانده اند .

ملکم خان را بر خود حرام می دانست .

تا این که در روزی که مرحوم آقا سید صادق به شمیرانات رفتند در دربند به خانه آقا سید علی دربندی ورود فرموده بود . پیشخدمت خبر داد که میرزا ملکم خان حاضر و ربع ساعت وقت برای ملاقات حضرت آقا می خواهد ، در این هنگام خود میرزا ملکم خان در روی مهتابی در مقابل حضرتش دیده شد که حضرت آقا از پذیرائی ناگزیر گردیده ، مشارالیه با حضرت حجة الاسلامی خلوت نمود و در راه به روی اغیار بستند . ربع ساعت وقت منجر به پنج شش ساعت گردید . در این اثناء کراداً میرزا ملکم خان عازم رفتن می شد و حضرت آقا او را مانع می گردید . مذاکرات آن دو را کسی ندانست لکن از آن روز حالات حجة الاسلام طهران به کلی تغییر نموده و در راه و مقصود میرزا ملکم خان هم خود را داد و هم پرسش را . از این رو گویند مرحوم آقا سید صادق و خلف عالی مقامش آقا میرزا سید محمد را نسبتی بود به فراماسون . چنانچه از حالات و اقدامات حضرت آقا میرزا سید محمد طباطبائی می توان استنباط نمود که این رئیس بزرگ اسلام را چه مسلکی و چه مقصودی در نظر است .

باری میرزا ملکم خان از خوب راهی وارد شد و منظور خود را بر وجه اتم و اکمل جاری ساخت چه منقلب کردن رئیس اسلام را با رسیدن به مقصود توأم دید و آن مقدمات را نتیجه این است که مشهود می گردد .

و دیده میرزا ملکم خان از مرحوم آقا سید صادق به ارث رسید به جناب آقا میرزا سید محمد و از ایشان به جناب آقا میرزا محمد صادق مدیر روزنامه مجلس ، چنانکه در شرح حالات جناب آقا میرزا محمد صادق ذکر خواهد شد . میرزا ملکم خان در خیال بود چند نفر از علماء و رؤسای ملت را هم منقلب نماید دیگر وقت و دشمن فرست نداد و به همان يك نفر قناعت نمود . در وقتی که ملکم خان در پای تخت ایتالیا مقیم بود پدرش میرزا یعقوب خان در اسلامبول بدرود زندگانی گفت . او را در مقبره آرامنه دفن کردند پس از اطلاع میرزا ملکم خان از فوت پدر به اسلامبول رفته و نبش قبر پدرش را کرده ، او را به مقبره مسلمانان نقل داد .

یکی از معاصرین چنین نوشته است : مقام پرنس ملکم خان در ایران همان مقام ولتر و ژان ژاک و لرد ویکتور هوگو است در ملت فرانسه و همان قسم که ملت فرانسه به آن دانشمندان افتخار دارد ملت ایران هم به این یگانه دانشمند می نازد و شاهد مدعای ما همان کلمات حکیمانه او است که از او به یادگار مانده است و قرصاً بعد از این هم هزار نفر امثال او در وطن عزیز ما پیدا شود ، باز به مقتضای الفضل للمتقدم فضیلت اولیت او را ثابت است . چرا که در وقتی ساز تمدن آغاز نمود که از هزار نفر يك نفر به این مراتب آشنا نبود و کلمات او اثری شایان در قلوب ایرانیان نمود و تا همین اواخر با ضعف مزاج و غلبه شبخوخت از انجام مأموریت خود از خدمت به عالم تربیت و تشدید

مبانی آدمیت خودداری نکرد و مرد در حالتی که نام گرامی او تا ابد زنده و آثارش تا قیامت پاینده است و ثبت است بر جریده عالم دوام او . روزنامه قانون و سایر نوشتجات میرزاملکم خان اقوی شاهدهی است بر فضل و دانش و وطن دوستی و ملت پرستی او .

در سال ۱۳۲۶ در رم پایتخت ایتالیا پس از آن که وصیت نمود که مرا بر حسب آئین مسلمانان کفن و دفن کنید ، بدرود زندگانی گفت و از این دارفانی به دار باقی شتافت ،
رحمة الله علیه .

نام نیکو گر بماند ز آدمی به کزو ماند سرای زرنگار

یک پسر ، مسمی به فریدون و سه دختر از او به جا ماند . پسرش جوانی دانشمند و از ارث پدر بی بهره نیست ، لکن اولاد روحانی آن مرحوم در ایران متمدندند . نوشتجات میرزاملکم خان لاتعدولاتحصی است چون اکثر آنها طبع شده است لذا ما از درج آنها در این موقع صرف نظر نمودیم .

روزنامه شرف در نمره ۴۶ مورخه ۱۳۰۳ می نویسد : جناب اشرف پرنس میرزا ملکم خان ناظم الدوله سفیر کبیر دولت علیه ایران مقیم دربار دولت فخریه انگلیس .
و از این القاب مستفاد می شود که در بیست و شش سال قبل از این میرزاملکم خان دارای مقامی پس عالی بوده و خدماتش منظور دولت بوده است .

مرحوم حاجی میرزا علی خان امین الدوله

که دولت ایران را برکتی بکین و ملت را سرپرستی بزرگی بود

در سنه ۱۲۶۰ در طهران متولد شده . پدرش مرحوم میرزا محمد خان مجدالمک ، از خانواده های نجیب قدیم ایران که همیشه در خدمت دولت بوده اند . در مبادی عمر به قدر میسور تحصیلات معمولی و متداولی مملکت را نموده ، به علاوه به واسطه فرط میل ترقی و تمدن امروزی به تحصیل زبان فرانسه و معلومات عصر جدید پرداخت . از نوشتجات حکما و ادبا و فلاسفه آن سرزمین حظ وافق و توشه کامل برداشت . این آدم در سلیقه و تتبع در دوره خویش مقدم همه بوده ، وضع رفتارش خیلی سالم و باعقافت و اغلب معایب و ایراداتی که در همگنان خویش می دید به طور کنایه ادا می نمود . در وقت مجاوره اغلب منبسم و به قدری خوش مشرب بود که اگر روزهای متمادی کسی با وی جلس و انیس بودی خستگی و کالت احساس نمی نمودی . این مرد دانشور به قوت قلم و رشاق کلام ممتاز و معروف و صاحب رسایل عدیده در مسائل پلتیک و سیاست است . منجمله رساله مجدیه که در آن وضع مملکت ایران را در مستقبل شرح می دهد و فی الحقیقه آنچه در این چند رساله مشهود می گردد همه را پیش بینی و پیشگویی نموده است ، یا عباراتی شیرین و بیاناتی مطبوع و دلکش که خواننده و شنونده را به وجد می آورد . گویند تألیف کتاب حاج بابا را آن مرحوم باعث شد ، به هر جهت در بین ارباب ترسل و انشاء و صاحبان قلم مرتبه ای بلند و مقامی از جمتد دارد . در مبادی عمر که بدایت عهد ناصرالدین شاه بود به اقتضای لیاقت فطری و وفور عقل و هوش طبیعی و دانش کسبی که سرآمد مقامات عالی انسانی است سزاوار عنایت و درخور الطاف مخصوصه خسروانی آمده سالها در خلوت خاص سلطنت مشغول خدمت و منشی مخصوص حضور همایونی بود و ضمناً از سلک و سلیقه و سرائر مکثونات خاطر خنجر پادشاهی و اسرار ملکی و سیاسی و مصالح مملکت خیرت و بصیرتی

به‌سزا حاصل نمود و اکثر ایام تا ساعت پنج و شش از شب در خلوت همیونی بسر می‌برد. در سال ۱۲۹۰ حسب الاستحقاق به لقب امین‌الملکی و منصب وزارت رسائل نایل شد. اداره پست که از بدو تشکیل دولت ایران، جز زمان امیر نظام هیچگاه مرتب و منظم نبود و اکثر موجب تحمیلات بر رعایا و اهالی قری و دهات وسط راه می‌شد در همان اوقات به عهده کفایت و کاردانی معظم‌له مفوض و واگذار شد. در اندک مدتی از بن همت و حسن سیاست او چون اداره پست یکی از ممالک فرنگ مرتب و منظم و یکی از ادارات بزرگ دولتی محسوب شد خود و دولت را به منافع بسیار رسانید و رعایا را از جور و تعدی آسوده نمود. تجار را که بدون پست، تجارتشان بی‌رونی بود رونق بخشود و وسیله آگاهی و اطلاع را فراهم نمود.

این بنده نگارنده دو امر راجع به پستخانه را از آن مرحوم دید که دیگر در خواب هم نخواهم دید: یکی آن که پست کرمان به طهران و از طهران به کرمان هفت الی هشت روز می‌رسید، کاغذی یا اماهی که از کرمان به طهران می‌فرستادند پانزده روزه جوابش می‌رسید. بعد از آن زمان هشت روز به بیست روز و پانزده روز به چهل و پنجاه روز رسید و الی اکنون همین‌طور است.

دیگر آن که اشخاصی که در پستخانه موظف بودند وواجبی داشتند پس از مردن آنها به ورثه او می‌دادند و قطع نمی‌کردند و اگر وارثی قابل داشت به جای موروث برقرار می‌فرمودند و روز بروز دخل پستخانه زیاده‌تر و دولت را از این راه فایده معتدبه حاصل می‌گشت.

در سال هزار و دوپست و نود و پنج ۱۲۹۵ ویکتور امانوئل، پادشاه ایتالیا وفات نمود و اعلیحضرت «هومبرت» به جای پدر بر سریر سلطنت جلوس نمود. آن مرحوم از طرف دولت ایران به سمت سفارت مخصوص برای ابلاغ تعزیت از فوت ویکتور امانوئل و تهیت جلوس هومبرت مأمور دربار ایتالیا گردیده، این خدمت عمده را چنانکه باید و شاید انجام داد پس از مراجعت، زیاده مورد اشفاق و الطاف ناصرالدین شاه شد. اداره دارالشورای دولتی و وساطت تبلیغ او امر سلطنت به مجلس شوری نیز به عهده امانت و لیاقت او مفوض آمد. وزارت وظایف و اوقاف ممالک مجروسه نیز در سال هزار و دوپست و نود و هفت ۱۲۹۷ ارتقا و استحقاقاً شمیمه سایر مشاغل و اعمال او گردید.

در سال هزار و دوپست و نود و نه ۱۲۹۹ که مرائب داناتی و کاردانی‌ش گوشزد خاص و عام و به اتفاق دانشمندان خیر نمره اول سیاسی عصر خود گردید به لقب جلیل‌امین‌الدوله ملقب گردید. و يوماً قیوماً صحت و آوازه عقل و درایتش افزون شد تا آن که در سال ۱۳۰۴ به ریاست مجلسی وزراء و دارالشورای کبری که اعظم مناصب دولتی بود منتخب گردید.

در اسفار ناصرالدین شاه به فرنگستان ملترم رکاب و در دربار سلاطین و مجالس بزرگ روسی، به خوبی و شرف پذیرفته شد و روز به روز در ترقی بود تا آن که کوکب نحوست ایرانیان از افق شرارت و تنلب طلوع کرد و روزگار بنای کج رفتاری نهاد. زمام امور جمهور به دست فرومایگان افتاد، شارلاتانی رواجی وسیع یافت، حبله و دسیسه و ایذاء مردمان بزرگ مرسوم و معمول گشت. هر کس و نا کس تکیه بر جای بود زجههر و خواجه نظام الملک زد، کار مملکت از نظم و ترتیب افتاد. این مرد معظم که مستقبل حال و خاست مال را مشاهده نمود، از امور افسرده و ملول گشته مداخله در مهام امور کمتر می فرمود و جر در مواقع لازمه چندان به دربار نمی رفت و به حال ملک و ملت افسوس می خورد. چندی بعد مسئله دخانیات و انقلاب آن ایام واقع شد که نتیجه طمع خود غرضان بود و احداث اختلاف بین ملت و دولت شد. دانست که مباحثات این گونه پست نژادان چه نتیجه خواهد داد، ناچار صبر و شکیبائی پیشه کرد و نظر به تکالیف و فرایض لازمه وطنیه از قبیل احداث راه آهن و کارخانه قندسازی و حفر چاه آرتیتران و غیره نفس را مشغولیتی خواست بدهد ولی دشمن دولت و ملت ایران به هر حبله که دانست و هر وسیله که توانست موانع فراهم نمود و این گونه کارها را که موجب ازدیاد صنایع و ثروت وطن بود مخل گردید.

ناصرالدین شاه که از عهد وزارت حاج میرزا حسین خان سپهسالار عازم و جازم بر اجراء قوانین اساسیه بود امر نمود که معزى الیه کتابچه‌ای راجع به مواد قانون نوشته تا در موقع اجراء گذارده شود. آن مرحوم کتابچه را به وجهی مرتب نمود که دشمن و دوست بر علو مقام نویسنده و پراعت و طول ید و وسعت افکار او مقر و معترف شدند. در نزد اولیای امور و پادشاه مورد الطاف و اشتیاق گردید. امر حتمی صادر شد که موادش در مقام اجرا آید. آن کس که همواره مانع ترقی وطن بود به اغراض نفسانی و خیالات شیطانی انواع افانک و اکاذیب و اقسام مکر و تزویر به کار برد تا این کار را برهم زد و بنیان این اساس مقدس را به تیشه بیداد خراب نمود.

و نیز در همان اواخر ترتیب صحیحی برای نوشتجات شرعی و عرفی و تجارتمی مقرر نموده، به عرض رسانیدند دستخط شاه صادر شد که به ریاست معظمله اداره‌ای تشکیل یابد که مرجع نوشتجات بوده موافق دول متمدنه تعمیر زده در دفاتر متعدده ثبت و ضبط شود و چنان شالوده این عمل محکم بود که معزى الیه صریحاً فرموده بود، که اگر مطابق این قانون رفتار شود تا پنج سال دیگر مطلق دعای در ممالک ایران از جهت اموال و املاک موقوف و متروک خواهد شد. باز عدد عالم انسانیت سنگهای عظیم در جلو چرخ کالسکه تمدن انداخته این را هم معانعت نموده از موقع اجراء انداخت.

خلاصه اگر يك عقده و گرهی را از قلب ملت و دولت می گشود دیگری هزار گره

محکمتر می‌زد هر چه می‌گشاد آن می‌بست. دانست هر چه زحمت یکشد تمام بیهوده خواهد شد، پس بالکلیه از امور کناره جست. وزارت وظایف و اوقاف را به برادر والا کهر خود مجدالملك و وزارت پست را به عهده پسرش معین‌الملك تفویض نمود و یکی از همه مشاغل دوری جست. معذالك ناصرالدین‌شاه همواره وجود آن مرحوم را منتظم می‌شناخت و در معظلمات امور سوابد پدش را بر رأی دیگران مقدم و ترجیح می‌داد.

در اواسط سال پیچی‌نیل ۱۳۱۳ به وزارت و پیشکاری آذربایجان منصوب و از عهده نظم و اداره آن مملکت به خوبی برآمد. این سفر برای او حکم تبیین را داشت چرا که امین‌السلطان مصدر امورات دولت بود و امین‌الدوله را منافی خیالات فاسد خیانت‌آمیز خود می‌دید.

باری قدوم میمونش آن صفحه را چون باد بهاری پر از گل و ریحان نمود، تا آن ایام اهالی آن سامان از تمدن و تربیت و وطن پرستی و ترقی و تقدم، سخنی نشنیده بودند و از این عوالم بکلی بی‌خبر بودند. در اندک مدتی بذر تمدن را کاشته چنانکه امروز وطن پرستی و تمدن‌خواهی اهالی آذربایجان ضرب‌المثل است و فتوت و جوانمردی آنها صحایف تواریخ و صفحات عالم را فرا گرفت.

در یازدهم ذی‌القعدة ۱۳۱۴ که سال دوم سلطنت مظفرالدین‌شاه بود به طهران احضار و به ریاست وزراء و بعد به وزارت اعظم و سپس در رجب ۱۳۱۵ به عسند سدارت عظمی متمکن آمد. امر اکید از طرف مظفرالدین‌شاه صادر شد که بر وفق نقشه‌جائی که سابقاً در عهد ناصرالدین‌شاه کشیده بود به اصلاح امور ملك و ملت پردازد. نخست به جهت انتشار معارف و علوم انجمن معارف را تشکیل و مدرسه رشديه را تاسیس فرموده دوازده هزار تومان از کیسه همت خود بدو صرف نمود و تاکنون آن مدرسه دائر است.

حرایب را زیاد نمود و تأمین به صاحبان حرایب داد (وماهی‌اللمحة و تنقیب) به جهت اصلاح عمل گمرک که تا آن هنگام اجاره و کرایه بود چند نفر مأمور از دولت بلژیک کنترات نمود. از تغلب مستوفیان و ارباب دفتر شدیداً جلوگیری کرد. ناصرالملك را که با اطلاع از علوم جدید و قوانین دول و ملل و فنون اقتصادی و سیاسی و اداره وحید و طاق است به وزارت مالیه انتخاب نمود. در مدتی اندک چهارصد هزار تومان وجوه تغلبات اهالی دفتر پیدا شد. دست تعدی حکام را به واسطه مراقبت و نظارت شدید کوتاه نمود. چون اراده ازلیه هنوز به طلوع نیر اقبال ایرانیان تعلق نگرفته بود و مقدرشان بود که چندی دیگر حال ملك و ملت آشفته‌تر گردد، لذا بدخواهان ملت و دولت و دشمنان تمدن و تدین و خودپسندان یا غرض و بدنفسان بر مرض که وجود این شخص معظم مانع منافع غیر مشروعه و تغلبات و دساییشان بود از هر طرف چون شیطان وارد بنای اغوا نهادند و به حمل اکاذیب و افاتك عوام و خواص ملت را برضد این اصلاحات که همه نفع

و بهره خودشان بود دعوت کردند. مهربان حضرت و اجزاء خلوت همایونی جمعی به واسطه برنیارندن مقاصد و منویات فاسده از قبیل اضافه مواجب و انعام و تبول و غیره کینه در دل داشتند و پاره‌ای دیگر نیز قریب وعده و وعید خائن دولت و ملت و بر همزن حوزه جمعیت را خوردند. در نزد مظفرالدین‌شاه آنچه توانستند به عر اسم و هر عنوان بی شرمانه عرضه داشتند و از خدا و سلطان آزریم نمودند، اغراض شخصی و هواجس نفسانی را بر ترقی دولت علیه و آسایش رعایا که هموطنان آنها بودند مقدم داشتند.

مرحوم حاج شیخ‌محسن‌خان‌مشیرالدوله به واسطه عداوتی که داشت به مظفرالدین‌شاه عرض کرد که اگر امین‌الدوله يك ماه دیگر بر مستد صدارت دائم و متمکن باشد دولت قاجاریه را منقرض خواهد نمود و این ادعا حصاد شد با رسیدن لایحه امین‌الدوله به شاه که در آن نوشته بود اول باید مواجب شاه معلوم و معین باشد، تا سایر تکالیف معلوم گردد. در این هنگام اجزاء خلوت به شاه عرض کردند که: پادشاه ایران همه وقت مواجب می‌داده است و رعایا از سفره و عطایای او منتعم بودند حال باید ملت مواجب به پادشاه بدهد و پادشاه مواجب خور ملت گردد، این نیست جز این که امین‌الدوله در خیال است استقلال سلطنت را ضمه‌ل نماید. آن اظهار حاج‌شیخ‌محسن‌خان و این سعایت مقارن شد با ضدیت و کدورت بعضی علماء و اظهار عداوت از طرفین.

دیگر آن که مرحوم امین‌الدوله يك زمانی به مرحوم مظفرالدین‌شاه اظهار داشته بود که صلاح دولت ایران است که با دولت عثمانی متحد گردد و سلطان عثمانی را به سمت امیرالمؤمنینی و خلیفه اسلام بشناسد این مکنون هم در ضمیر مظفرالدین‌شاه طوری دیگر جلوه کرد. ازدحام این اسباب باعث شد که امین‌خائن و خائن‌امین به قلم رفت.

خلاصه امین‌الدوله از طهران به دلشت نساء که چهار فرسخی رشت است مهاجرت نمود. در این مدت اوقات خود را مشغول زراعت و تألیفات سیاسی نموده در اواخر رجب ۱۳۲۲ بدرود زندگانی گفت. از آثار باقیه این شخص ایجاد مدارس، اشاعه و تعمیم معارف است. از مرحوم ذکاء‌الملک تشویق نمود که روزنامه تربیت را یومیه طبع کند.

بیشتر توجه خیال او در امور دولت راجع به دو فقره بوده یکی تعیین خرج و دخل دولت یعنی ترتیب يك بودجه منظم که ایران را از این پریشانی و فلاکت که روز سعادت این خاک را مبدل به شب‌تار نموده برهاند و حدی برای مواجب و مقرری و مستمری بگذارد دیگر برانداختن رشوه از ادارات دولت و ترتیب عدلیه و قضات در مملکت بوده و برای نیل به این مقصد بزرگ جهت استناد و قبالات و احکام تمیز ترتیب داده و تا اینجا رسانید که تمیرها را چاپ کرده حاضر نمودند و برای ولایات و مراکز هم اداره این کار تأسیس شد لکن درباریان از شخص سلطنت نسخ این کار را درخواست نمودند.

دیگر ترتیب پستخانه ایران بود چنانچه از پیش مرقوم افتاد.

دیگر ایجاد کارخانه قند و کبریت در کهریزک و خرازمین اگر چه اساساً خیال صحیحی بود اما به واسطه راه نبودن اسباب کار و عدم اقتضای موقع و مکان، بهره و نتیجه‌ای جز ضرر نداشت. زمانی که اداره امور مملکت به دست او آمد شروع به اصلاحات نموده خرابی بیشتر به عمل مالیه بود. برای مردم دانا و هوشیار اقدامات او در عمل اصلاح فتح بابی گشته، طالب متین نمود و پایه آن را که از دیر زمانی منززل و دستخوش هواهای نفسانی و اغراض شخصی است روی اساس محکمی قرار داد. روشنائی ضعیفی که از زمان امیر کبیر مردم را به سوی تمدن و تجدد امروزی هدایت می نمود قوت گرفت و نوشتجات ملکم و پندیات سیدجمال‌الدین مجدداً محرک خوبی برای بیداری عموم شد و از آن وقت کم کم مردم محرمانه با امین‌السلطان شروع به اعتراضات نمودند.

این آدم نکته سنج بسی چیزها که حال مردم فهمیده‌اند و پی برده‌اند در آن اوان بی خبری می دانسته، ارتباط کامل و دوستی ایشان با سیدجمال‌الدین و مرحوم حاج شیخ هادی نجم‌آبادی و آقای طباطبائی سلیقه و خیالات ایشان را معرف خوبی است. قسمت اواخر دوره ناصرالدین شاه و تمام مدت سلطنت مظفرالدین شاه در دربار دولت غیر از کشمکی این شخص با امین‌السلطان و سایر درباریان خائن چیز دیگر نبوده، عداوت آنها سر همین اختلاف مسلک و عقیده بوده است. و آنها تقلید اداریات امور دولتی یعنی عمومی را برای این می خواستند که دزدی و غارت نمایند، بر خلاف امین‌الدوله که صداقت و امانت و اداره و اجرای يك قانون ظلم براندازی را آرزو می نمود.

درباریان آن زمان تنها عیبی که از این شخص می گرفتند این بوده که قوه فعالیه و مجریه ندارد، بر خلاف امین‌السلطان که ولو غلط کاری را به يك نحو می گذرانیده، البته عقلا می دانند که آدم مال اندیش و پیش بین، تسنجیده و تفهمیده اقدام به امری نخواهد نمود و البته این تعمق و پیش بینی محتاج به وقت است و موجب تأخیر آتی امور.

مرحوم امین‌الدوله خط را خیلی خوب می نوشت و سبک مخصوصی در تحریر طبعیه ایجاد نموده بود که امروز خیلی اشخاص آن شیوه را اتخاذ نموده و به آن سبک می نویسند. ولی مطلب نویسی و رویه انشاء آن مرحوم اهمیتش بیشتر از اسلوب خط او است. مطلب را خیلی مختصر و زبان دار و خوش مضمون به مدلول خیر الکلام قل ودل، با کنایات واضحتر از بیان تحریر می فرمود.

اگر شخص ادیبی به نوشتجات او غور و رسیدگی نماید صنایع جدیده بدیسه کشف و پیدا خواهد نمود. باری امین‌الدوله در سال ۱۲۶۰ متولد و در سنه ۱۳۲۲ از دنیا رحلت فرمود يك پسر و دو دختر به یادگار گذارد پسرش امین‌الدوله حالیه حاوی مسائل تاریخی است که در جلد پنجم این تاریخ خواهد آمد انشاءالله تعالی.

آقا میرزا سعید محمد صادق

مدیر روزنامه مجلس

ناصر ملت مؤسس مشروطیت حامی عدالت هواخواه حریت آقا میرزا سعید محمد صادق مدیر روزنامه مجلس وکیل و نماینده مجلس شورای ملی منتخب اهالی خراسان دویمین فرزند حضرت آقای آقا میرزا سعید محمد طباطبائی در سال ۱۲۹۷ در شهر طهران متولد شده در سنه ۱۳۰۰ با بستگان و والدۀ ماجده اش به عتبات عالیات مشرف شده مدت ده سال در سامره در حجر پدر بزرگوارش تربیت شده در سنه ۱۳۱۱ با پدر و مادر به طهران معاودت نمود مقدمات و علوم ادبیه را در سامره تحصیل فرمود .

علم حساب و هندسه و جغرافیا را بخوبی در مدرسه اسلام تجدید نظر فرمود، قدری از فقه و اصول را خدمت پدر بزرگوار خود و سایر اساتید طهران تلمذ نمود، در جودت ذهن و شوق به تحصیل مقامی را داشت که در کمتر کسی دیده شده. در اول تأسیس مدرسه اسلام يك دوره جغرافیا تألیف کرد که معلم مدرسه تا دو سال همان را تدریس می نمود . مرحوم حاج نجم الدوله کراراً می فرمود (این آقا زاده اگر چندی نزد من بماند از اساتید بزرگ محسوب خواهد شد) و بسیاری از مسائل علمیه از آن مرحوم اخذ و اقتباس نمود ، پیوسته در امور سیاسی و تمدنی مذاکره و در مجالس و محافل علناً معایب حکومت استبدادیه را متذکر بود . بعض اوقات دوستان ساده ایشان در مقام تحذیر و تخویف او بر می آمدند لیکن جنابش را انصراف و انحراف از مقصود ممکن نبود ، زبان فرانسه را بطور مخفی آموخت از زبان ترکی هم بی اطلاع نبود ، زبان سریانی و قدری عبری هم نزد فخر الاسلام آموخت در سال ۱۳۱۷ محرز پدر بزرگوارش گردید که مدرسه اسلام را تأسیس فرمود هشت سال هم به ریاست مدرسه اسلام و تحمل صدمات و مشاق و مخارج گراف گرفتار بود ، در مدت ریاست مدرسه اسلام از سایر مدارس هم همراهی و تقویت

می‌فرمود، در سال ۱۳۱۸ کارخانه قالی بافی و عبا بافی را به طرز قالی کرمان در طهران تأسیس فرمود. در سال ۱۳۱۹ شرکت منسوجات وطنی را در طهران دائر و تأسیس نمود که الیوم هر دوسه کارخانه دائر است و قالیچه‌های خوب و ملبوسات وطنی اعلی و بسیار ممتاز رائج و متعارف است.

و نیز در سال ۱۳۱۹ مجلس از احواله شبهات دینیه تأسیس نمود که ایام جمعه جناب فخر الاسلام و جمعی از علماء را در خانه خود با حضور پدر بزرگوارش احضار می‌فرمود، و مذاکراتشان جواب از ایرادات صاحب‌الهدایه که بر رد دین اسلام نوشته است بود. این مجلس، مجلسی بود که مرحوم سید جمال‌الدین اصفهانی بارها می‌گفت مقصود و منظور ما از این مجلس بروز و ظهور خواهد نمود، کراماً علماء نصاری و یهود در این مجلس حاضر شده و مبهوت می‌شدند، چندی هم عازم شدند که از این مجلس دعاء به اطراف گسیل دارند که صدراعظم عین‌الدوله جداً مانع گردید و به بهانه اینکه اغلب حضرت شاه باید اذن بدهد اجازه نداد.

باری کتابهای متعدد در این مجلس تألیف و طبع شد.

در سال ۱۳۲۳ با پدر بزرگوارش به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم مهاجرت نمود و مدتی در آنجا متحصن و پناهنده بودند تا دستخط عدالتخانه را از مرحوم مظفرالدین شاه صادر نمودند در سال ۱۳۲۴ نیز با پدر بزرگوارش به بلده قم مهاجرت فرمود. نوشتجات و مکاتیب دولتی و سیاسی که از طرف علماء اعلام به دولت ایران فرستاده می‌شد به خط و املاء جنابش بود.

تبدیل مسئله مسیو توز و مستدعیات علماء به خواستن عدالتخانه به اشاره ایشان بود. یکی از سفراء آقایان در نزد مظفرالدین شاه مرحوم جنابش بود.

در سال ۱۳۲۵ روزنامه مجلس را تأسیس نمود. اول کسی که نطق و کمر بند روزنامه را موقوف و متروک نمود و رسانیدن روزنامه را به وضع حالیه و دادن روزنامه را به اطفال که در کوچه و بازار بفروشد جنابش بود، ایجاد روزنامه یومیه در زمان مشروطیت از آثار ایشان است.

در سال ۱۳۲۶ در روز بمب یاردمان در مجلس شورای ملی طرف صدمه جیش محمد هلی شاه واقع شد و با پدر بزرگوارش و سایر علماء و ذریه رسول (ص) مأخوذ و دستگیر شده چند ساعتی در زیر زنجیر و کتف‌های بسته و در مرعی و مسمع پدر پیرش ایشان را با شلاق و ته تفنگ می‌زدند تا اینکه به امر محمد علی شاه از ایران منفی و مبعود گردید. بین او و پدرش را یک سال تفریق کردند با اینکه پدر بزرگوارش نهایت محبت و الفت را با ایشان داشت یک سال در ممالک خارجه به سر برد، مدتی هم در انجمن سعادت اسلامبول وارد شد، خدماتی که در خارجه از ایشان پدید آمد کمتر از خدمات داخله نبود تا اینکه

در سال ۱۳۲۷ که اوضاع جدید به پیش آمد و محمد علی شاه از سلطنت خلع گردید به طرف ایران معاودت نموده و به پدر و مادر و برادرهای خویش ملحق شده با پدر بزرگوارش دهسپار طهران گردیدند .

پس از آمدن به طهران از طرف اهالی خراسان به سمت وکالت و نمایندگی ملت منصوب و معرف گردید .

از سال ۱۳۲۶ با اعضاء منتسبین به فراماسون مرادوت و معاشرت داشته که چون سرپرست به طریق حدس و ظن و مفاد (بمعرف المرء باقرانه) می توان گفت که در آن مجمع انسانیت داخل شده و در مسافرت به خارجه هم دلیلی است بر این احتمال تغییر اخلاق و تبدیل افکار یعنی تکمیل هر دو مؤید این حسن ظن خواهد بود . در زهد و ورع و تقوی و قدس و حسن سلوک و خوبی رفتار به حدی است که مسلم عندالکلی و قولی است که جملگی بر آئند .

در عقل و هوش و ذکاوت و فطانت از اقران و امثال خود برتری دارد .
 بنده نگارنده که متجاوز از پانزده سال است با حضرتش معاشرت و مخالطت دارد
 ابدأ خلاف انسانیتی از ایشان مشاهده ننموده است ، شرح زحمات و خدماتش را در این
 (تاریخ بیداری) در هر جا درج و ثبت نموده ام با اینکه از روز شروع به نشر و طبع روزنامه
 مجلس و دایر کردن مطبعه مخصوصه برای روزنامه (مجلس) متجاوز از ده هزار تومان
 متضرر و مقروض شده است ، يك دینار وجه اعانه از احدی درخواست ننموده ، مقالات روزنامه
 مجلس کاشف از صدق و درستی ایشان است .

شرح زندگانی امیر اعظم

صاحب سیف و قلم، ماحی جور و ستم، ناعی استبداد، داعی عدل و داد نصرالله خان امیر اعظم خلف مرحوم و جیه الله میرزا سپهسالار اعظم نواده خاقان منفور طاب ثراه در سال ۱۲۹۷ متولد گردیده در عنفوان شباب عمر خود را به تحصیل علوم صرف نموده از علوم غربیه قدیمه و جدیده و زبان فرانسه و تاریخ و جغرافیا و غیره بهره وافیه برده و در فنون نظامی از اقران و امثال پیشی گرفته و بر آنان تقدم جسته تا آنکه در مدرسه نظام طهران صاحب دیپلم شده و در تمام مسافرتها و مأموریتهای اخیره سپهسالار مستخدم بودیم اول مأموریت او در زمان استبداد عمید علما از زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم عنفاً به طرف عقبات بود که بالعکس آنها را مقضی الهمام عودت داد و دستخط انعقاد عدالتخانه را که در واقع پیش قراول و مقدمه مشروطیت و تأسیس کعبه مقصود آزادی طلبان بود باعث شد و مهاجرین را لدی الورد به حضور مظفرالدین شاه برد و به حدی خدماتش در سده سلطنت مشهود گردید که مرحوم مظفرالدین شاه در حضور آقایان علماء انگشتری الماس خود را از انگشت خود در آورده و به انگشت او کرد خدمات در آن واقعه چنانکه در تاریخ خواهد آمد به حدی این جوانمرد را در نزد دولت و ملت محبوب القلوب نمود که موجب رشك و حسد در پاریان گردید.

در حالت نزع مظفرالدین شاه که حال استرآباد به آن درجه معشوش بود و همسایگان در شرف تخطی و برای ورود خودشان به جهت تسویه امور اتباع خود یادداشت رسمی به وزارت خارجه فرستاده بودند این شخص داوطلبانه این خدمت را متهمد شد و از بذل جان و مال مضایقه نکرد پس از اعاده انتظامات آنجا برحسب استدعای خودش به طهران آمد و این وقتی بود که مستبدین برضد آزادی این مخلوق بیچاره پارتیها و انجمنها تشکیل داده و هر يك از اشخاصی که سالها در پالش خودپرستی غنوده بودند عرصه را بر خود تنگ

دیده دست به تراهای خانمان سوز زده بودند این جوان جوانبخت بدستگیری پمبی از دوستان خود مانند سردار منصور و علاءالدوله هیئت امرا را جمع کرده و به هر ترتیب بود از سوه رفتار ماضی منتهی و به وخامت نتایج مستقبل تهدید نمود و همگی را به قرآن برای وفای به اساس مشروطیت قسم داد و آن عریضه مشروطه را که در تاریخ خواهد آمد به محمدعلی میرزای بدبخت نوشت و برای التزام رفقای خود به مهر و امضای همه رسانیده و پس از ختم آن چون هیچ کس جرئت این رسالت را نکرد لذا خودش حامل آن شده و بعضی مطالب شفاهیه به محمدعلی میرزا گفت که خیالات او را به تأخیر انداخت یعنی وخامت عدم همراهی و مساعدت با ملت را به او مدلل و مبرهن داشت درباریان چون این جوان را مخرب خیالات و مانع استبداد خود دیدند او را به عنوان حکومت گیلان تبعید کرده و به رشت فرستادند و پس از انفصال او واقعه میدان توپخانه را پیش آوردند بدناز واقعه میدان این شخص وطن دوست خود را خواهی نخواهی به طهران رسانید و در واقعه ناگوار مجلس صدق نیات و شور وطن پرستی او معلوم ملت شد تا اینکه او را به فرنگ تبعید کردند معظم له به بروکسل رفته در (انستیتور بر) Institut Robert مشغول تکمیل تحصیلات خود شد پس از استماع مژده فتح قشون علی و سرداران جنگجو به طهران آمد و چون شخص حساس نمی تواند حرف خود را از زحمت وطن مألوف معاف ببیند از ناله جان سوز برادران استرآبادی خود تاب نیاورد با کمال بی اسبابی به طرف استرآباد رهسپار شد و چون حضرت وزیر داخله و سایر اولیای امور حس ملیت و قوه بازوی این جوان را می دانستند حکومت سمنان و دامغان و شاهرود و بسطام و فرماندهی قشون مازندران و کلیه نقاط حکومتی مشارالیه را به عهده خود او باز گذاشتند لدی الورد ابواب سعادت بر مردم نجیب استرآباد یازشد متجاوز از بیست نفر از اسرا را که در استبداد صنیر گرفتار چنگ و حشیمان تراکمه شده بودند مستخلص کرد و عراده توپ دولت را که در زمان فترت بدست یاقیان ایل افتاده بود مسترد داشت و کیل تراکمه که معلوم است چه قدر بذل سعی و جهد می خواهد منتخب و به طهران اعزام داد عابین یموت و ولایت را اصلاح کرد و سران تراکمه را به انجمن ملی حاضر نموده به خدمت این حکومت مشروطه قسم داد سالارین مستبد وطن فروش را روانه اسفل السافلین داشت تأسیس مدرسه امیریه را که تمام اثاثیه و لباس و همه چیز آن از کیسه خود این جوان مرد راد است نمود، بلدیة و نظمیة را تشکیل کرده اموال و اسلحه را که در این مدت به نهب و غارت رفته بود استرداد فرمود و الیوم مشغول تشکیل اردوی نظامی است تا از این کار چه نتیجه بگیرد.

خداوند امثال این جوانان عالم وطن خواه را که جامع شرایط خدمتگذاری ملت هستند در این مملکت زیاد کند که یار شاطرند نه بار خاطر. امیدواریم که امیراعظم از زحمات خود خسته نشود و عنقریب استرآباد را نمونه ای از شهرهای نظامی فرنگ که به

چشم خود دیده نماید. باری ما در این تاریخ خود زحمات و صدمات امیراعظم را در هر مقامی مشروحاً ذکر نموده ایم، در این مقام چند امر را خاطر نشان خواننده تاریخ می‌داریم. اول آنکه امیراعظم از اشخاصی است که از اول مشروطیت ایران الی کنون يك قدم مخالف این اساس برنداشته است و از اول تا به آخر همراه بوده و مباشر بسیاری از امور.

دوم آنکه اگر ما ده نفر مانند این جوانمرد در این مملکت داشتیم هر آینه امروز این مملکت با ممالک متعدده برابری بلکه پیش هم بوده.

سوم آنکه امیراعظم يك شرافتی از برای اهالی استرآباد ثابت نمود که تا قیام قیامت صحایف تاریخ نام آنان را بخوبی ذکر می‌نماید چه در این مدت قلیل انجمن ولایتی و عدلیه و نظمی و بلدی و مدرسه بلکه معارف آنجا را برپا و تأسیس نمود که وکیل تراکه مسمی به آدینه محمدخان است با همان لباس ایلیت و يك عالم شرف و افتخار در مجلس مقدس با علما و بزرگان وزراء همسر و هم مشرب و جلس و جلوس می‌نماید.

چه افتخاری بهتر و برتر که وکیل يك شهری و يك ایلی از خود آنها باشد خلاصه امیراعظم راضی نشد که دست تقلب در انتخاب و کلاه استرآباد افند (ای کاش يك نفر مانند امیراعظم هم در وطن عزیز نگارنده بود که مانع می‌شد از اینکه يك افتخار بزرگی از اهالی کرمان سلب شود) و ما در این مقام چند فقره از تلگرافات و نوشتجات راجع به استرآباد را درج می‌کنیم اگرچه در تاریخ مشروحاً ذکر شده است لکن مقدم بر آن يك دو سطر می‌نویسیم و آن اینست که امیراعظم با آن ریاست و بزرگی و آن شأن و مقامی را که جایز و حاوی است پس از آنکه مدرسه امیریه را در استرآباد افتتاح نمود و معلم از طهران تقاضا نمود چند روزی را خودش در مدرسه درس می‌گفت آیا تصور می‌شود که حاکم يك ولایتی او هم مثل امیراعظم شخصی خودش را برای ترقی ابنا و وطن معلم قرار دهد و این زحمت را بر خود هموار نماید بلی عملاً و دانشمندان و خرده بینان همه وقت از بزرگان و رجال مملکت این گونه سلوک را متوقع و منتظر بوده اند.

باری انجمن ولایتی استرآباد که اجزاء و اعضاء آن از علماء و بزرگان استرآباد می‌باشند مکتوب ذیل را به آن رادمرد می‌نویسند و هذا صورته :

مکتوب انجمن استرآباد به ایالت جلیله

نمره ۳۹ مورخه پنجشنبه ۹ ذی الحجة الحرام ۱۳۲۷

حضور مبارك حضرت مستطاب اشرف ارفع اسعد والا ایالت جلیله استرآباد دامت شوکته العالیه در باب علت تعطیل ادارات حکومتی که مرقوم فرموده هر سواد آرتیکلی که در روزنامه شرق مندرج شده ملاحظه و اسباب حیرت شد که چرا باید خاطر مبارك از يك

همچو آرتیکلی که فصول مندرجه در آن به هیجوجه مناسبتی با ترتیبات حاضرة آن وجود مقدس ندارد مکدر شود ، زحماتی و خطراتی که آن وجود مقدس برای اعاده انتظامات این مملکت استرآباد تحمل کردید از خاطر عموم محو نخواهد شد و انشاءالله تعالی از ناحیه مقدسه حجة عصر و امام زمان ارواح العالمین له الفداء توجه مخصوص به تمام درستکاران و وطن پرستان که سبب رفع کدورت ناشی از این قسم آرتیکل شود خواهد شد فوراً تلگرافی حضور مبارک وزارت جلیله داخله عرض شده که در صدد رفع این عریضه شرف سوز برآیند و علی العجاله عرض عموم اعضاء انجمن ولایتی و تجار محترم و وطن پرستان و خیرخواهان ملت استرآباد به حضور مرحمت ماثور آن است که از تعطیل ادارات صرف نظر فرموده و امر به تحصیل فرمایند و از زحمات و خدماتی که در راه این ملت و این مملکت کشیده اید حقیقتان بیاید و اگر خدای نخواستہ درصدد امر تحصیل بر نیائید قهراً امر منجر به تعطیل انجمن ولایتی خواهد گردید. ادام الله تعالی ایام اجلالکم (سجل مهر انجمن ولایتی استرآباد) و نیز دو فقره از تلگرافاتی که بین امیراعظم و وزارت داخله مخابره شده است در این موقع درج می کنیم و مابقی را راجع به تاریخ می داریم.

تلگراف

مقام منیع وزارت جلیله داخله دو روز قبل تلگرافی در فرستادن میرسدالله خان سالار مقتدر عرض شد الساعه به طوری که از مأمورین تلگراف خبر رسید به واسطه عادتی که به تریاک داشت و مسلول بودن در تاش دارفانی را وداع کرده با اینکه فیلسوفهای این ولایت عقیده شان براین بود که به محض استماع دستگیری او تراکمه اغنشاش فوق الباده خواهند کرد و برای عقد اتحادی که فیما بین سالار و حضرات بسته شده بود در این مورد از شرارت ذره ای فروگذار نخواهند نمود فدوی پس از اعزام سالار به طهران تمام سران و قضاة و رؤسای طوایف را به شهر احضار کردم و امروز وارد به شهر شدند و متفقاً به انجمن رفتیم و تمام آنها به کلام الله مجید در همراهی با اساس مشروطیت و میانی عدل و داد قسم یاد نمودند و قبل از ورود به انجمن هم خیر فوت سالار منتشر شد ابدآ آسمان بر زمین نیامد به فضل الهی عجاله* که هیچ کس قدرت اقدامی ندارد و در موقع رفتن به صحرا هم دو عراده توپ که سابق از آق قلمه برده و در اردوی خود برای شلیک نگاه داشته بودند عنفاً گرفتیم و در باب تمیین و کیل هم از تراکمه اقدامات نمودم و تاچند روز دیگر انتخاب کرده به طهران می فرستند با اینکه فدوی هیچوقت به رجزخوانی عادت نکرده ام در این موقع عرضه می دارم که سالارین مستبد خائن وطن فروش به درک رفتند و اغتشاشات این ولایت مرتفع و اموال مسروقه و اسرا را گرفتیم و دو عراده توپ دولت را مسترد و وکیل طوایف را معین و اصلاح بین ولایت و یموت را نمودم و اعاده و انتظامات

را دادم و با کمال جرئت به تاج و تخت کیانی و به سر مبارک حضرت اشرف قم می‌خورم که دیگر در این ولایت کاری نیست که فدوی به تعهدات خود وفا ننموده حالاً موقع مواعید حضرت اشرف است که آن شب در دولت منزل فرمودید بقیه را موکول به حس پدرانۀ حضرت اشرف می‌نمایم (امیر اعظم)

جوابی که از طرف وزارت داخله مغایره شده است

حکومت جلیله استرآباد، سمنان، دامغان، شاهرود، بسطام، دو قرق، تلگراف محترم حضرت اشرف والا شرف وصول داد در خصوص سالارین و رفع اغتشاش ولایات و استرداد اموال مسروقه و گرفتن دو عرابه توپ و اسلح و ولایت یموت و انتخاب و کپل و از اظهاراتی که فرموده‌اید مطلع شدم هر یک از این خدمات بندگان شایان مرحمت مخصوص دولت و بروز اظهار چنین کفایت‌های خارق‌العاده منحصر به وجود محترم خودتان است و حقاً و انصافاً دولتخواهی خود را به پایهای قرار داده‌اید که فضای تحسین و تمجید را گنجایش ادای حق آن نیست معذرت بنده چه در حضور وزراء و چه در محضر اعیان ملت هیچوقت از شرح و بسط اقدامات غیر تمثالیۀ سرکار والا غفلت نکرده و نخواهم کرد. شرحی را که در روزنامه نوشته بود هنوز ندیده‌ام اولاً تلگراف سرکار را در جراید درج خواهم کرد تا همه بدانند خادم و خائن کیست و مقام سرکار والا با آحاد و افراد اهل این مملکت معلوم باشد.

ثانیاً در جلوگیری این گونه نکات هر اندازه که قانون معین کند ایستادگی کرده رضای مثل سرکار والا نوکر رشید دولت را که جان در راه خدمت ملت و دولت برکف دست گرفته‌اید از دست نخواهم داد و ابداً منتظر نیستم برای این نوع نوشتجات بی‌ماخذ اسم استعفا به زبان جاری فرمایند امروز روزی است که يك قسمت معظم مملکت که دارای همه قسم اهمیت مادی و معنوی است به حسن کفایت سرکار معظم و اولیاء دولت و ملت آسوده باشند ممکن نیست قدر خدمت را به غرض مجهول گذارند سرکار والا حتماً به نتیجه این جان فشانیهای صادقانه خواهید رسید به کفایت و کاردانی مثال مجسم خواهید بود تلگراف حضوری را صبح عرض کردم اگر فرمایشی باشد و خیلی مهم فوری است بفرمائید با همه فرط مشغله که دارم حاضر شوم و الا تلگرافاً مرقوم فرمائید جواب فوری عرض خواهم کرد. (وزیر داخله)

در حقیقه از روی انصاف وقتی ملاحظه شود وزیر داخله از روی عقل و انصاف این همه تمجید فرموده‌اند زیرا که همه ساله یا چندین هزار قشون و دوست سیصد هزار تومان خرج تراشی حکام این سرحد را با آن بی‌نظمیها از عهده بر نمی‌آمدند در همچو زمانی با آن همه اغتشاش و انقلاب که در استرآباد بود و هیچ يك از رجال و امرای ایران زیر

بار حکومت و سرداری آنجا نرفته‌اند لکن امیراعظم با دست خالی و چند نفری معدود از اتباع خود این خدمت بزرگ را قبول نموده و به طوری هم از عهده برآمده است که موجب تحسین عموم ایرانیان شده حتی آنکه وکلای ملت و مبعوثین پارلمان در چند مجلس اظهار تشکر نموده‌اند چنانچه نمرات روزنامه مجلس و سایر جراید مصدق این ادعاست در نمره (۷۱) روزنامه مجلس سال سوم مورخه ۲۷ محرم سنه ۱۳۲۸ در ذیل نطق شاهزاده اسدالله میرزا چنین می‌نویسند:

بعلاوه لازم می‌دانم از طرف مجلس مقدس از شاهزاده امیراعظم اظهار رضایت و امتنانی بشود زیرا که در این موقع خدمت نموده الی آخره .

چند سطر بعد این عبارت مرقوم شده است - رئیس اظهار امتنان از امیراعظم صحیح است الخ .

در تاریخ ان شاء الله خواهد آمد. تلگرافی که از طرف متحصنین زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم و متحصنین سفارتخانه عثمانی به توسط انجمن سعادت اسلامبول با امیراعظم مخابره شده است لکن این چند سطر را که بیان می‌کند شرح حالات و زندگانی این شاهزاده بزرگ را برای این جلو انداخته‌ایم که سایر شاهزادگان و بزرگان پیروی به اقدامات این جوان غیور نمایند و بدانند صحایف تاریخ چگونه ثبت می‌نماید افعال نیک و بد را و الاحالات امیراعظم را دفتری علیحده و کتابی مستقل لازم است و ما آنچه را که خود دیده و یا از تلگرافات و استاد متبره و اشخاص موثق شنیده و بدست آورده در مجلدات تاریخ نوشته و انشاء الله خواهد آمد .

مرفقی مرحوم میرزا یوسف خان مستشار الدوله طاب ثراه را کتاب يك كلمه و رمز یوسفی و تعلیم الاطفال و کتاب حساب و چندین جلد کتاب دیگر که از تألیفات آر مرحوم وطن پرست و حقایق شناس است کافی خواهد بود لیکن چون در این تاریخ نام نامی آن مرحوم ذکر شده است و نوشتجات آن مرحوم برای اجراء انجمن عتقی سرمشقی واقعی بود و در واقع دستورالعملی بود که از آن قرار رفتار شد لذا نخست مختصری از زندگانی آن مرحوم را ذکر می‌نمائیم سپس بعضی از نوشتجات را که هم امروز مفلور و مجبوریم بر طبق آن رفتار نمائیم .

مرحوم میرزا یوسف خان مستشار الدوله پسر حاجی کاظم آقای تاجر تبریزی از اهالی آذربایجان است در عنفوان سن علوم ادبیه عربی را تحصیل نموده و قدری از علوم شرعیه را نیز آموخت در قوت و سول گری انگلیس به سمت عتقی برقرار و در آنجا نکات سیاسیه را فراگرفت و از اوضاع تمدن آگاهی یافت خواست که خدمتی به دولت و ملت خود نماید از مستخدمی انگلیسها استعفا داده و در اداره وزارت خارجه درآمد در سال (۱۲۷۰) به موجب فرمان ناصرالدین شاه به کاربردازی حاجی ترخان (قونسولی) مأمور شد مدت هشت سال در آنجا اقامت کرده در تاریخ (۱۲۷۸) به طهران احضار شده پس از هفت ماه توقف در طهران حسب الامر اولیای دولت نائباً به حاجی ترخان مأمور گردید بعد از سه ماه به عزم سیاحت از حاجی ترخان به مسکو و از آنجا به پترزبورغ وارد شده شش ماه در پترزبورغ در جای وزیر مختار دولت علیه به سمت شارژدافری توقف فرمود پس از آن در تاریخ ۱۲۸۰ به قونسول ژنرالی تفلیس منصوب چهار سال در تفلیس مانده در مدت اقامت در مملکت مزبوره پیوسته به دوستان خود می‌گفت که کی باشد انتظام و اقتدار لشکر و آسایش و آبادی کشور و تمدن خود را می‌دیدم و چه می‌شد که در وطن عزیزم نظم و آسایش

آبادی حاصل می‌گردید.

در اواخر سال ۱۲۸۳ به موجب فرمان پادشاهی به شارژداری پاریس نایل آمد از راه اسلامبول عازم مقصد گردیده اکسپوزیسیون یعنی بازار و بساط عمومی ۱۸۶۷ میلادی را که مطابق با ۱۲۸۳ بود مشاهده نمود و در مدت سه سال اقامت در پاریس چهار دفعه به عزم سیاحت به لندن رفت و با مرحوم میرزا ملکم خان هم مسلک و دوست و مجالست سری و علنی داشت انتظام لشکری و آبادی کشوری و ثروت اهالی و کثرت هنر و مدارف و آسایش و آزادی عامه آنجاها را که دیده بر شور و حرارت قلبی و آرزویش نسبت به ایران افزوده گردید سبب ترقیات فرانسه و تنزلات ایران را از مرحوم میرزا ملکم خان پرسیده، جوابش چنین داد که بنیان و اصول تقلم فرانسه يك کلمه است و هر گونه ترقیات و خوبی‌ها که در اینجا دیده می‌شود نتیجه همان يك کلمه است و اهل مملکت شما از اصول مطلب دور افتاده‌اند، پرسید چگونه است، این ؟ جواب داد که بعضی از شما تقلم و ترقی فرانسه را از فروعات برقرار می‌دانید و برخی از علوم و صنایع تصور می‌نمایند.

مانند تلگراف و کشتی‌ها و عراده‌های بخار و آلات حریره که اینها از نتایج است نه مقدمات و فقط به نظریات ساده قصد نظر می‌کنند و اگر می‌خواهید در ایران اسباب ترقی و مدنیّت راه بیندازید در بدو کارها از تعیین کلمه واحده غفلت می‌نمایید بالاخره در معنی يك کلمه گفت يك کلمه که جمیع انتظامات و ترقیات فرانسه در آن مندرج است کتاب قانون است که جمیع شرایط و انتظامات معمول بها به امور دنیویه تعلق دارد در آن محرر و مسطور است و دولت و ملت معاً کفیل اجرای آن است و در هیچ کاری که متعلق به امور محاکمه، مرافعه و سیاسیات و امثال آن باشد به هوای نفس خود عمل نمی‌تواند کرد، شاه و گدا و رعیت و لشکری در آن مقید هستند و احدی قدرت مخالفت به کتاب قانون ندارد. باری شرح این مذاکره در کتاب يك کلمه نوشته است خواننده می‌تواند به آن رجوع کند.

مرحوم مستشارالدوله یا حاج میرزا حسین خان سپهسالار دوست و هم مسلک بود، در زمان ریاست مشارالیه کدورتی بین آنها حادث شد، سبب آن این بود که مستشارالدوله با میرزا محمود خان ناصرالملک (جد ناصرالملک حالیه) دوست و معاهد بود ناصرالملک هم با مرحوم سپهسالار صفائی نداشت و از هم مکدر بودند تا اینکه يك روز مرحوم سپهسالار به مستشارالدوله گفت یا دوستی با ناصرالملک را ترك کن و یا از دوستی من چشم ببوش، مشارالیه گفت من با هر دو دوستم و بدون جهت و سبب ترك دوستی ناصرالملک را نگویم، سپهسالار از او رنجیده و در ضمن هم مفرضین از او سعایت می‌نمودند.

بالاخره در سال (۱۲۹۰) تبعید به خراسان شد در ارض اقدس و مشهد مقدس لازمه خدمت به ملت را از دست نمی‌داد و کتابچه راه آهن از طهران به خراسان را نوشت و

منافع آن را نمود، علما هم تصدیق نمودند چیزی نگذشت که کارگذار خراسان شده پس از آن به طهران عودت نمود خدمات نمایان در آنجا مرعی داشت بعد از سالی به دارالخلافه احضار گردید در این وقت وزارت عدلیه به عهده یحیی خان مشیرالدوله قزوینی بود چون یحیی خان لذت آزادی را در خارجه چشیده بود لذا مستشارالدوله را به عدلیه جلب نمود و فرمان لقب مستشارالدوله ای و معاونت عدلیه برای او صادر کرد مشارالیه گفت پانصد شرط این خدمت را مقبل می‌شوم که صدور و اجراء احکام عدلیه از روی قرآن و برطبق قانون باشد چون در آن زمان رشوه گرفتن و ناسخ و منسوخ دادن دایر و از عادات و رسوم شده بود، لذا مستشارالدوله تاب و توان در عدلیه را در خود ندیده از کار کناره جست در این اثنا روزنامه اختر معایب عدلیه ایران را طبع و نشر نموده مفرضین به ناصرالدین شاه اظهار داشتند که محرک این کار مستشارالدوله است لذا به امر ناصرالدین شاه محمدحسن خان حاجب‌الدوله او را گرفته و چوب زده در انبار دولتی او را پنج ماه حبس کردند و جریمه کامل از او گرفتند تا اینکه به شفاعت و توسط بعضی او را از حبس خارج و خانه نشین کردند بعد از چندی او را به عنوان کارگذاری آذربایجان انتخاب کردند در آنجا خدمات نمایان کرد تا اینکه باز مفرضین در باره او سعایت کرده نوشتجات و لوایح او را به دست آورده با کتاب یک کلمه آن را به ناصرالدین شاه ارائه دادند لذا حکم گرفتاری او صادر و او را منگولاً به قزوین آوردند و در آنجا مدتی محبوس بود خانه‌اش را غارت و مواجیش را قطع کردند قریب سیصد هزار تومان ارضیه پدر را در راه آزادی و مقصود خود از دست داده تا اینکه از حبس نجات و به طهران آمده در سال ۱۳۰۹ باز مأخوذ و به قزوین تبعید شد با کمال پریشانی در نهایت جد و راستی مشغول خدمت به ملت و نوشتن لوایح مفیده بود یکی از مکاتیب او که در زمان مرض موتش به توسط حسن علی خان امیرنظام به مرحوم مظفرالدین شاه که در آن وقت ولیعهد بود نوشته است و ما به دست آورده ذیلاً درج می‌نمائیم که خواننده تاریخ بداند که عقلا و دانشمندان مملکت چگونه در مقام دست آوردن آزادی و حریت زحمت کشیده و متحمل مشاق و صدمات شده‌اند باری از صدمات و لطمات ایام استبداد چشم آن مرحوم آب آورده شیخ محسن خان مشیرالدوله برای او هزار تومان از دولت مخارج گرفت در سال (۱۳۱۳) روحش به شاخسار جنان پرواز کرد ازقراری که از جناب آقامیرزا عباس‌قلی خان مدیر آدمیت که از موثقین و اشخاص درست قول است شنیدم مرحوم مستشارالدوله در مرض فوت به دوستان خود وصیت کرد که هر گاه بپذیرید می‌خواهم پس از ارتحال من به‌خف و جوه تا مدفن من مرا به روی خاک با ریسمان کشیده حمل دهید زیرا به سوی کسی می‌روم که کبریای احدی از آفریدگان کاینات در جنب عظمت و کبریائی حضرت او غلظی ندارد شاید بر خاکساری بنده خود ترحم فرموده روح مرا مستغرق بحار رحمت خود

فرماید هر آینه رضا به آن طور حمل جنازه من نشوید وصیت می کنم نمش مرا به دوش حمل گذارده در سخن شرقی قبر آقا دفن نمائید لهذا بر حسب وصیت آن مرحوم طاب ثراه جمعی از دوستان او چند نفر حمل آورده تا نمش آن مرحوم را به فضای شرقی محوطه قبرستان معروف به قبر آقا که در جنوبی طهران واقع است دفن نموده انالله وانا الیه الراجعون .

صورت مکتوب مرحوم مستشارالدوله

صاحب کتاب يك كلمه به مرحوم مظفرالدين شاه در زمان ولايت عهد آن مرحوم سنة ۱۳۰۶ هـ به توسط حسن علی خان امير نظام نوشته است

قربان خاکپای اقدست شوم، از زندگی پیر غلام زیاده از سه چهار روز گویا باقی نمانده در دولتیخواهی و خانهدادی از تکالیف واجبه خود می داند که افکار واپسین خود را که در این نفس آخرین به خاکپای اقدست تقدیم نماید چون این عریضه در موقعی به لحاظ مبارک اجازه تشرف حاصل می نماید که پیر غلام عالم فانی را وداع نموده است یقین دارم به اعتقاد تمام به عریض بی غرضانه و صادقانه خانه زادی که هرگز نسبت به پادشاه خود و وطن خود خیانت را شعار خود نکرده ملاحظه و امان نظر خواهند فرمود محل تردید و انکار نیست صدائی که از بعد بیرون آید از روی صداقت و حقیقت و راستی است حضرت اقدس امجد اعظم روحنا فداه را خداوند عالیمان به رتبه و مقام بلند و عالی انتخاب و نایل فرموده ولی در ضمن به مسئولیت خیلی مهم و بزرگی دعوت فرموده که حق تفکرهای وقت حزن انگیز را سزاوار خواهد بود .

ممالک وسیعۀ ایران که وطن اصلی و خانه واقعی شاهنشاه اسلام است به عقیده کافۀ سیاسيون در محل خوف و خطر است زیرا ترقیات شدیدالسرعۀ همسایگان و افعال و اغفال خودسرانه و بی باکانۀ درباریان قوای چندین هزار سالۀ دولت ایران را به طوری از هم متلاشی و دچار ضعف و ناتوانی صعب نموده که علاج آن از قوه و قدرت متوطنین این مرز و بوم بکلی خارج است ولی عقیده حکما و سیاسيون جمهور ملل متمدن بر این است . رفع خطرات و چاره اشکالات ایران را به همین دو کلمه می توان اصلاح کرد که باید از اعمال گذشته چشم پوشید و شروع به تأسیس قوانین تازه نمود از این راه می توان احترام و اعتبار سابقۀ دولت و ملت قدیم ایران را در انظار اقوام خارجه و ملل متمدنه و همسایگان مجدداً جلب کرد و این مطلب را در نظر خردمندان مستقیم الادراک چنان واضح و آشکار است که محتاج به هیچ دلیل و برهان نیست . محتمل است بدین وسیله آثار و اسبابی که نیک بختی مملکت را امنیت تواند داد بدست آید که بعدها مأودین دوائر دولتی که از عالی و دانی و بزرگ و کوچک در اعمال و افعالی که در خود درجهٔ مأموریت ایشان است خود را به انقیاد و اطاعت مواد و احکام قانونیه مکلف بدانند و مساوات حقوقیه به عموم اهالی و زیردستان از هر صنف و طایفه داده شود و برای حصول صلاح

نظام الملك



فریاد مردم از دست همین نظام الملك و حکام و عدالتخانه بود .

حاج میرزا علی خان امین الدوله



«... جراید را زیاد نمود و تأمین به صاحبان جراید داد. دست تعدی حکام را به واسطه
مراقبت و نظارت شدید کوتاه نمود...»

ادیب المجاهدین



ادیب المجاهدین کرمانی فریاد برآورد که امروز مجدالاسلام و مدیر رشديه را گرفتند و شعیب کردند و گفتند که بایی بودند ، فردا خودتان را بهمین اسم و اتهام . . . ص ۴۳۲



سلطان المتكلمين که در بالای منبر بود موعظه را تغییر داد که اشخاصی که طالب دنیا و ریاست و صحنه نشینی میباشند از علمای اعلام خارج اند و

حال آنها هر گونه تدبیری که لازم است بکار برند .

و الا به این حال به اشتباه وزراء و درباریان دولت از حیرامکان و قدرت انسان به طور یقین خارج است که بتوان عظمت و اقتدار سلطنت قدیمه ایران را در این دور زمان مجدداً به وسایل نیاکان خود درخارجه و داخله مملکت نگاهداری و حفظ نمود .

به خاکپای اقدست قسم که ما ایرانیان را توتیای چشم است آنان که عرض و جسارت می نمایند که اداره وزارتخانه های حالیه ابداعیب و نقص ندارد و محتاج به تغییرات نیست حرفی است بی مغز زلالی است تلخ و قولی است نامسموع .

این ناقص فهمان از طفولیت تا امروز به چپاول نمودن اهالی بیچاره ایران معناد شده اند و به همین طورها شرف و مکنت ملت را گرفته به خرقة خز و رشمة طلا داده اند و به این حرفها که علما خیرخواه دولت و پادشاه است و ولایت نظم و رعیت آسوده و نوکر دعاگو و قشون حاضر خود را عا دام العمر از مسئولیت دولت خارج می دانند .

اگر دولت وضع قانون و تنظیمات در مملکت مقرر فرماید معلوم خواهد شد که این الفاظ مزخرف در هیچیک از درباریان و ادارات ممالک دول کنستی تومیون وزن و قیمتی ندارد الا در نزد دول آسیا اگر دولتهای همسایه مبنای کارشان از روی دستورالعملهای وزراء و حکام و مأمورین پلنیکسی و سیاسی دولت ایران بود چه تمناها که دولت علیه از آنها نمی کرد و قبول نمی شد .

و کدام امتیاز بود که خواستاً به رعایای مملکت ایران نمی دادند که مواد آن صرفه ایرانیان نبود . چگونه بی اطلاع مأمورین پولنیکسی ایران رابطه سیاسی و تجارتی در مملکت خود جرئت داشتند یا می توانستند با دیگران مبادله نمایند .

چون دستورالعمل آنها قانون است که گاهی به اقتضاء وقت مواد آنرا تغییر می دهند و در هر سال طبع و در میان آحاد و افراد ملت حتی دهقانان و بزرگران و عملجات به توسط اوراق اخبار منتشر می شود به این جهت تکالیف و حدود عموم اهالی محدود است و اتصالاً جلو می روند . دستورالعمل ایرانیان ضمیرمنیر درباریان است که هر چه به مقتضای اراده و میل ایشان باشد صحیح است و الاجوف .

این است که همه روزه عقب می نشینند و حقوق حقه خود را مجبوراً در کمال فروتنی و انکسار با خواهش و تمنا با آنها فیصل بدهند . در افواه منتشر است دولت ایران در خیال نظم و ترتیب دوائر دولتی است .

عقلا می گویند بدون توضیح قوانین این حرکت مذبوح است . سیاسیون و حکمای عصر به آواز بلند فریاد می زنند چون اهالی ایران از امیر و فقیر قانون را تقلید به اروپائیان می دانند و رشته تغییر و تبدیل مأمورین دولت از زمان قدیم در ید اقتدارشخص اول دولت است و اقدامات دولتیان در اصلاح حال اهالی و زیردستان بدون قانون یا ترقیات

محیر العقول این زعانه مطابقت نداشته و ندارد دوام و بقای سلطنت ایران را تنها تشویق بر گذشتگان کافی نمی‌دانند وزراء و خیر خواهان دولت نظر به تکالیف واجبه خود دو دست دیگر نیز از صاحبان علم و افکار عاریه نموده شروع به تأسیس قوانین و تنظیمات نمایند . چون قانون را مضر به حال خود می‌دانند تا جان در تن دارند اقدام به این امر نخواهند کرد در این صورت باید با همسایگان در يك درجه کم سلوک و رفتار نمود زیرا این دایگان مهربان تر از عاقد و این گرگان مرغابی صفت و این خیر اندیشان خانمان بر انداز تا دولت مقننه نشود چشم از منافع خود نبوشیده و برای جنبش موشی گریه‌های چند می‌رقصانند و به جهت تشویق در امر سیاست و تجارت به یکدیگر بازیه‌های رنگارنگ به روی کار می‌آورند ولو آنکه بقدر ممکنت انگلیسی‌ها در خزانه دولت لیره موجود باشد و بقدر صنعت گران فرانسوی‌ها ارباب صنایع در کارخانه جات و بقدر اهالی چین قشون آزموده و حاضر رکاب و بقدر دول امریکا سفاین زره پوش . . . پس به عهده مأمورین سیاسی و ملکی است همیشه بر وفق مقتضای عصر و احتیاج زمان رفتار نموده هفته‌ای يك روز به مفاد آیه کریمه و شاور هم فی‌الامر ، به اتفاق یکدیگر از روی حقیقت در تصفیه امور دولت وسعت شور نمایند . زیرا از بدیهیات است احکام خداوندی در هر دین واضح و آشکار است و حق آفتابی است علی‌السویه عالم را روشن و نورانی می‌کند و پوشیدن آن در میان هیچ ملت ممکن نیست و پیرو غلام شاید بقدر کفایت از احکام قرآن مجید و احادیث نبوی (ص) اطلاع داشته باشد و شریعت مطهره اسلام ابداً منافعی قوانین عادلانه نیست و خیالاتم هنوز جمیع است و آنقدر شعور دارم که قباحت خیانت را نسبت به وجود مقدس پادشاه و ولی نعمت زاده خود و دین و مذعب خود و وطن و ابناء وطن خود درک نمایم و بفهمم خصوصاً در این حال که از این جهان به جهان دیگر باید بروم و در دیوان عدل آفریننده کاینات خواهم ایستاد . پس به قوت قلب به خداوند صاحب عظمت و جبروت قسم یاد می‌نمایم و خاطر مقدس بندگان اقدس امجد اسدوالا روحانفداء را از پیش آمد امور روزگار مطلع می‌نمایم که با این ترقیات فوق‌الماده اروپائیان چندی نخواهد گذشت موقع حال اهالی ایران مقتضی آن خواهد شد که لابد و لاعلاج دولت ایران در سخت ترین روزگار در عداد دول کنتی توسیون بر می‌آید .

و به اقتضای ملك و مملکت و مناسبت وضع و طایع مواد قانون را مجری می‌نماید و نتیجه معنایه حاصل می‌کند این ممالک وسیعه و اهالی و ملل متبوعه را در اجرای قانون به يك اسم و به يك چشم در تحت بیرق وطن پرستی می‌آورد و احکام عادلانه حریت افکار و مساوات حقوقیه را جاری نموده دیگر گوش به سخن‌های واهی نمی‌دهد چون پیش آمد کار از آینده خیر می‌دهد لهذا به شخص حضرت اعظم والا روحانفداء واجب و محتماست که قلب مبارک شاهنشاه اسلام را به عرایض صادقانه از اشتباهات مزورانه درباریان

آگاه نمایند که جد و جهد ایشان برای منافع دو روزه خودشان است نه از برای قوام سلطنت دولت ایران. این فقره از واضحات است که بعدها هیچیک از اقوام و ملل مسلم و غیر مسلم بدون قانون زندگی نمی‌توانند بکنند. هرگاه خودشان اقدام به نشر قانون نمایند بطوری که در ماده سرستان و غیرها دیگران دولت عثمانی را با آن قدرتی که داشت مجبور کردند، ما را نیز آسوده نخواهند گذاشت و مجبور خواهند کرد.

و باز قسم به ذات پاک احدیت یاد می‌کنم که وضع قانون هرگز منافعی مذهب حقه اسلام نیست و خلل و نقصی به دین و اسلامیان نمی‌رساند بلکه به واسطه اجرای قانون اسلام و اسلامیان به فواید غیر مترقبه نائل می‌شوند و از دستبرد اجانب خلاص و آسوده شده در انظار اهل عالم به عظمت و بزرگی زندگی می‌نمایند.

در این حال که بکلی از زندگانی خود یأس دارد ناگزیر است که برای اطلاع کارگزاران آستان مبارک عرایض چند در خصوص علاقه دولت ایران با دولت خارجه اطلاعاً به عرض برساند. وضع دولت فرنگ و طریقه‌ای که در این جزء از زمان پیش گرفته اند لایق آن است که در این باب قدری دقت شود.

پیش از جنگ (۱۸۷۲) مسیحی فیما بین دولتین روس و عثمانی اعتقاد همه ملت‌های متعدده بر این بود که هیئت دول اروپا همه در خیال این هستند که روز به روز اوضاع آسایش ابناء بشر و رفاهیت جهانیان را رونق داده آئین عدالت و حریت و حقانیت را در جهان عمومی کنند. در این اعتقاد قوی داشتیم بر آنکه مدار زندگی و نظم بلاد و آسایش عباد بسته به مرکزهای سیاسی دربارهای دول اروپا است. اهالی قرنکستان بعضی اطوار و آداب دول مشرقیان را به وحشی‌گری و نادانی و بی‌علمی نسبت می‌دهند و وضع دول اروپا را به تربیت و مدنیت و انسانیت می‌شمارند. اگر انصاف را به دقت همراه کنیم خواهیم دید وضع حالیه اروپائیان با حالت وحشیان افریقا فرقی ندارد زیرا که از یک طرف وحشی‌گری نیست به سابق کم، بلکه معدوم شده.

لکن از طرف دیگر وحشیگری بسیار وحشتناکی در میان دول اروپا شایع و ظاهر شده است.

اگر به حقوق خودشان راضی هستند و مقصودشان رفاه حال عمومی است، پس چرا این قدرها به قوت جنگ و قهر و استیلا خود می‌افزایند و نام آن را حقوق می‌گذارند، و کرورکروور مخلوق خدا را بی‌جهت و به واسطه پیروی و تأسیس به خیالات نفسانیه خود قدا می‌کنند. دولت ایران نیز لازم است در حفظ حقوق خود مساعی جمیله به کار ببرد و برای خود از دولت خارجه دوستان و یاران معین نماید. دولتین روس و انگلیس حق همسایگی با ایران دارند ولی حقد و حسد ایشان به یکدیگر، دولت ایران را به سخت‌ترین حالتی افکنده که به جهت حفظ حقوق مجبور به تکلفات مالا یطاق شده است.

اولاً - با دولت عثمانی و امارت افغانستان بطوری که برادر شریعت و هم مذهب و همسایه هستیم باید متحدالقول باشیم و یگانگی مسلمین را غنیمت بشماریم، هر چند دشمنان مذهب اسلام تا امروز نگذاشته‌اند و به این واسطه اغلب ممالک اسلام را تصاحب نموده‌اند و تا جان دارند منتهای مواظبت و اهتمام را در تفرقه انداختن مابین مسلمین به عمل خواهند آورد و رسوخ ظاهریه و باطنیه و معنویه خود را در منع حصول سرعت اسلامیان به مقصود به کار خواهند برد .

افسوس که اسلامیان هنوز در خواب غفلت غنوده‌اند . خود اسلامیان باید ملتفت نکات شده تعصب و تمند را کنار گذاشته زیاده از این مشکوب و مضحک و مخذول نشوند . ثانیاً - با دولت فرانسه که بعد از امریکائیها و انگلیسها متمدن ترین دول روی زمین است و مضرتی به حال ایران ندارد عهدنامه تجارتنی و سیاسی مبادله نمایند . کشیدن خطوط راههای آهن و ساختن کارخانجات در داخله مملکت را به آنها واگذار نمایند . غلو همت ملت غیور فرانسه شباهت تامه به اهالی ایران دارد با هر دولتی که طرف شده‌اند مطالب نیک نامی بوده اند نه تقلب و بدنامی . نزدیک است به واسطه افتتاح بانک در ایران مسکوکات ایران از طلا و نقره بکلی در عوض مال التجاره های قلب و مسنوعی قرنکستان از میان برود . چندی نمی گذرد به واسطه زیادی خرج و کمی دخل دولت محتاج به اولین قرض از اروپائیان خواهد شد .

اگر دولتیان امتیازاتی که به خارجه می دهند به فرانسها بدهند ممکن است در سود صد و سه و چهار به سهل ترین وجهی مبلغ معتنا به از آنها گرفته به مصرف دائم نمودن کارخانجات و کشف معادن برسانند ، و فرع وجهی که گرفته می شود از محل عایدی کارخانجات و معادن بدهد .

افسوس درباریان با این وضع که دیده می شود این قرض را از همسایگان به سخت ترین شروط می گیرند بطوری که لکه آن تا انقراض عالم از روی اهالی ایران به هیچ آب و تاب پاک نمی شود .

بعداز این استقراض ، ایرانیان را زود لازم است که در مقابل همسایگان خود را حفظ و حراست نمایند ، کافی نیست که تنها به حقوق خودشان متمسک بشوند . و بگویند زور است بلکه زور تازه و زوری که همیشه باعث نصرت و فیروزی ابدی تواند بود ، زوری که امروزه سبب اقتدار و شوکت دول اروپا است و وجهه ترقی ایشان شده است .

این فقره ممکن نمی شود مگر آنکه تلاش نموده طوایف مختلفه را که در ایران سکنی دارند در خیر و شر وطن عموماً با هم شریک و سهیم نمایند . شریک و سهیم نمی شوند مگر آنکه قلم آزادی بدهند و در نشر معارف و تأسیس

مدارس جد بلیغ نمایند و برای بارآوری درخت مساوات بیشتر از همه چیز واجب است به دوائر دیوانخانه‌های دوائر عدلیه و ملکیه و محلیه نظم درست داده شود که بر طبق قوانین عادلانه مال و مکنت جمیع تبعه بلا تفاوت و بدون توفیر و ملاحظه بصون از تعرض داخله و خارجه باشد .

آن وقت خود دولت در دائر نمودن بانك و ایجاد کارخانجات و کشیدن خطوط راههای آهن از مکنت و ثروت اعمالی وطن محتاج به دیگران نخواهد شد . این مسائل از مقتضیاتی است که جد و جهدهای بلا تأخیر لازم دارد .

یقین دارد اکثری به روح پیر غلام لعنت خواهند فرستاد که دشمن اسلام و اسلامیان بوده‌ام ، این غلام به هیچ وجه از آنها شکایت ندارد ، ایران و ایرانیان را به آنها گذاشتم و گذشتم ، چون عرایضم را نمی فهمند و خیالاتم را درك نمی کنند آنچه می خواهند بگویند . اعقاب و اخلاف ماها در زمان آینده خواهند فهمید که ایشان مسلمان بوده اند یا من که در ترقی اینای وطن مثل شهداء فی سبیل الله مادام العمر جهاد می کردم که اقتدار و عظمت اسلام و اسلامیان را بدین وسایط نگذارم پامال شود . حال از آستان اقدس مسئلت می نمایم به عرایض بی غرضانه این پیر غلام عطف نظر بنمایند ، نزدیک است روح خود را تقدیم در گاه احدیت نموده به فرمان (یا ایها النفس المعطئنه ارجعی الی ربك) سرفراز آمده از این عالم فانی بدون تأسف و ندامت اعمال ناشایسته در گذرد . (۱۳۰۶)

نام نیک مرحوم مستشارالدوله به واسطه این مکتوب تا ابد باقی است .

آقا میرزا محمود اصفهانی

دیگر از اشخاص وطن دوست که از آغاز مشروطیت ایران از بذل مال و جان در این مشروع مقدس درینغ نغمه و در عجامع سری و علنی در مقام بیداری ایرانیان و بسط بساط عدالت بذل جهد فرمود جناب آقا میرزا محمود اصفهانی است که در تاریخ مشروطیت ایران در هر موقع نام نامی و اسم سامی او مذکور است و زحمات و اقداماتش ثبت تواریخ و تا ابد ذکر خیرش در عجامع انسانیت بخوبی مذکور است و ما در این مقام بطور فهرست اشاره به شرح زندگانی این فدائی وطن می‌نمائیم تا در موقع خود اعمالش نیز مشروحاً بیاید.

آقا میرزا محمود اصفهانی خلف مرحوم آقا میرزا احمد اصفهانی در ماه ذی القعدة سال ۱۲۷۴ متولد گردید دو سال که بر او گذشت پدرش مرحوم شد ۱۲۷۶. جد و جده پرستاری و حضانت او را نمودند تا در سال ۱۲۸۱ جدش نیز مرحوم گردید. حضانت و پرستاری او منحصر به جده‌اش گردید. در سن ده سالگی او را به مکتب بردند، چون سیاحت منظر و وجاهت را دارا بود و حال مکاتیب و مدارس سابقه نیز مفشوش بود لذا تحصیلات را به آخر رسانیده به اداره تجارت وارد گردید.

در سال ۱۲۹۰ جده او نیز فوت شده لذا برای ضرورت مقابله گردید در آن زمان ظل السلطان از فارس معزول و به حکومت اصفهان منصوب گردید.

چون در حکومت او احدی مالک جان و مال و ناموس نبود به همان ملاحظه که از تحصیل منصرف گردید از توطن اصفهان نیز منصرف شده یعنی پس از اطلاع بر حکومت ظل السلطان و قبل از ورودش به اصفهان مشارالیه برای خویش و ناموش از اصفهان مرعوباً به تبریز فرار نموده و در تبریز از سال ۱۲۹۱ مشغول تجارت اسلامبول و داخله ایران بود تا در سال ۱۳۰۶ در تبریز با کمال اعتبار و معروفیت به تجارت عمده و بزرگ اشتغال

داشته و به اندازه‌ای هم که در آن زمان معتنا به بود ثروت معتدبه به هم بست .

در سال ۱۳۰۶ قلع علاقه از تبریز نموده به دارالخلافه طهران رو آورده در سال ۱۳۱۱ مسافرت به طرف روسیه نموده با اینکه روسیه نسبت به اروپا و اهالیش وحشی بودند ولی نسبت به ایران مملکتی قانونی بود و اهالیش تا يك اندازه بیدار و تمدن‌خواه، این بود که مشارالیه به عزم خدمت به وطن پس از ملاقات جمعی از هواخواهان عدالت که منجمله مرحوم آقاسید جمال‌الدین اسدآبادی بود به ایران معاودت نمود در طهران قدری توقف فرموده تاب و توان دیدن بعض چیزها را در خود ندید خصوص تمهید مقدمات ناصرالدین شاه برای جشن قرن خود خبر از امور موحشه می‌داد و مشارالیه مسبوق بود که حریت خواهان عوالم انسانیت و مجذوبین حریت و آزادی نخواهند گذارد که قرن ناصرالدین شاه برحسب میلش انجام گیرد لذا از طهران به قزوین مهاجرت نمود و در آنجا صدای تیر اول فدائی ایران مرحوم میرزا رضا را شنید مجدداً به طهران آمده و چون عقیم و بلاعقب بود چند نفر از اولاد یتیم را به فرزندى قبول و متحمل مخارج تربیت آنان گردیده در این اثنا مریض شده و به حکم طبیب، امام زاده قاسم را که یکی از دهات بیلاقی شمیران بود برای توقف موقتی اختیار نمود و در آنجا خوشبختانه به معاشرت و مودت مرحوم آقامیرزا حسین مدعو و متخلص به قطب که مردی فاضل و عالم و حکیم و قعیر و سالک بود موفق آمده و برای بیداری هموطنان و طرق بیداری هموطنان نقشه‌ها می‌کشیدند و دروس مرحوم سیدجمال‌الدین را مذاکره می‌نمودند پس از آنکه به شهر طهران معاودت نمود واقعه تجار و مسیو نوز پیش آمد با اینکه مشارالیه مریض بود با تجار مساعدت نموده به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم پناهنده گردید در بین تجار فقط مشارالیه و حاج محمدعلی شال فروش و یکی دیگر از آنها نتیجه را مسبوق بودند و می‌دانستند که مسئله گمرک و نوز بهانه است ولی سایرین کورکورانه حرکت می‌کردند .

مجملاً نزدیک بود که مقاصد سری خود را پیش ببرند و درس خود را تکمیل کنند حاج محمداسماعیل مغازه مخالفت و مناقضت نمود .

و سعدالدوله وزیر تجارت هم از طرف محمدعلی میرزا ولیعهد که در آن وقت به عزم نیابت سلطنت در طهران بود تجار را به شهر آورده و در آن هنگام مسافرت مظفرالدین شاه به فرنگستان پیش آمد تا آنکه واقعه قند و چوب خوردن آقاسیدهاشم قندی روی داد. در شب آن روز جناب آقامیرزا محمود با عده‌ای از تجار و چند نفری از اجزاء انجمن مخفی تا صبح در گردش و برای حرکت دادن آقایان در تلاش بودند تا بالاخره آقایان را به حضرت عبدالعظیم چپانیده و در آنجا آنان را متحصن و انمود کردند .

حاج محمدتقی معروف به بنکدار و یا معروف به سفارتی با برادر خود حاج محمد حسن از طرف تجار و کیل خرج آقایان بودند تا دستخط انمقاد عدالتخانه را صادر کردند.

از آن وقت شخص شخیص آقامیرزا محمود به انجمنهای متمدده وارد گردید در چند انجمن باشخص نکارنده معاهد و متحد و هم قسم بود، خدمات نمایان در آن انجمنها نمود. در واقعه مسجد جامع که آقایان به بلده قم مهاجرت نموده و علی الظاهر عین الدوله غالب و ملت مطلوب، اول کسی که قدمردانگی را راست و علم نموده، مقدمات تحصن به سفارتخانه انگلیس را فراهم کرد مشارالیه بود یا چند نفری و حاج محمدتقی بنکدار . و حاج محمدتقی بنکدار در تمام این زحمات هیچ مقصودی نداشت جز قانونیت و مشروطیت و حریت نوع خود و از بذل مال به هیچ وجه مضایقه نکرد تا اینکه به مقصود نایل آمده و با سلسله جلیله تجار ایستادگی نمود تا دستخط مشروطیت را صادر نموده و مهاجرین قم را وارد کردند .

و از طرف تجار پول معتدبه جمع آوری نموده مخارج گزاف مدت تحصن را که حاج محمدتقی متحمل شده بود تا دیندار آخر دادند و مخارج مهاجرین را نیز دادند بلکه تا يك اندازه اجرت المثل زحمات بعضی را دادند که بعد از این آنها بر ملت امتنانی وارد نیاورند و از این جهت خاطر ملت را آسوده داشتند .

زمانی که شروع به انتخاب وکلای مجلس شده برای دادن تعرفه و گرفتن رأی و نظارت انتخاب پیوسته مشغول خدمت بود و آتی راحت نبود . در این اثناء از طرف تجار به نمایندگی ملت و وکالت مجلس مقدس شورای ملی منتخب و برقرار گردیدند .

در مدت وکالت چه بسیار خدمات برایشان وارد آمد که تاریخ بیداری حاوی آن است. در آن وقت انجمنهای علنی که بالغ بر صد و بیست انجمن بود در طهران تشکیل یافت که اکثر آنها به تحریک مستبدین و محمدعلی میرزا دایر و منعقد گردید و همگی تیشه به ریشه خود و مملکت می زدند الا معدودی از آنها که خدمشان خالص و منزله و یا ساده و صرف تقلید بود .

از جمله انجمنهای معتبر انجمن اصفهان بود که بدو به اهتمام و مساعی جناب حاجی میرزایحیی دولت آبادی منعقد و دایر گردید و بعد از چند ماهی جناب آقا میرزا محمود به مدیری آن منتخب گردید که با شغل وکالت مجلس و عضویت در مجامع سری او را مجبور به قبول کردن مدیری آن کرده بودند و مکان این انجمن را نیز در خانه مسکونی ایشان قرار دادند . در جشن مولود محمدعلی میرزا چون اندک همراهی از طرف او ظاهر شد عملاً چنین صلاح دیدند که از طرف ملت هم با حسن وجهی تلافی شود .

لذا از طرف مجلس مقدس تأکید شد که انجمنها جشن را شایان و عالی بگیرند از آن جمله انجمن اصفهان محض امتثال و اطاعت از اوامر مجلس مقدس دو شب راجشنی بس عالی گرفتند که زیاده از دو هزار تومان مخارج آن دو شب را جناب آقامیرزا محمود

متحمل شد فقط دوست تومان از طرف اعضاء انجمن همراهی شد .

پس از اینکه به امر محمدعلی میرزا مجلس و مسجد و معبد مسلمانان را به توپ بستند و کردند آنچه کردند . همان روزی که خانۀ جناب ظهیرالدوله را به توپ بستند و متجاوز از بیست هزار تومان اثاثیه اش را به غارت بردند محمدعلی میرزا حکم کرد انجمن اصفهان و بعض انجمن های دیگر را نیز به توپ خراب کنند و مشارالیه را نیز گرفتار نمایند که اقبال الدوله به خواهش حاج عبدالحمود بانکی که منتهای دوستی را با او داشت توسط و شفاعت نمود لذا محمدعلی میرزا او را معفو داشته تا مدت سه چهار ماه آقامیرزا محمود در مجامع سری کار می کرد . با اینکه نهایت دقت را در کتمان و اخفاء داشتند و سعی بودند که کسی واقف نشود باز به محمدعلی میرزا راپورت دادند، حکم به دستگیری و چوب زدن و تبید او نمود .

به ماوریت مفاخر الملك که رئیس تجارت بود در این موقع حاج محمد اسمعیل مغازه به ملاحظه نوعیت توسط نموده و رفع شر و صدمه از او کرد یعنی ضمانت کرد که آقامیرزا محمود در هیچ مجعمی پا نگذارد .

(بنده نگارنده را هم با آنکه مرحوم نظام السلطنه و جناب حشمت الدوله از من توسط کرده و دستخط عفو خصوصی صادر نمودند برای همین انجمن مخفی که جناب آقامیرزا محمود را مقصر کرد مأخوذ داشته لیکن از آنجائی که عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد، شیخ حسن سنگلجی به محمدعلی میرزا گفت ناظم الاسلام در کوکب دری نوشته است (امام موهوم به درد نمی خورد) و این عبارت کفر است باید او را به این جهت به قتل رسانید محمدعلی میرزا هم مستمسک کرد این عبارت موهوم را ، نگارنده در جواب آنها گفت اگر این عبارت در کوکب دری باشد خون من هدر است لذا حکم شد که روزنامه کوکب دری را از اول تا به آخر بخوانند، سه شبانه روز شیخ مزبور را با ملا محمد آملی و اجزاء حاج شیخ فضل الله در مقام فحص برآمده چیزی ندیدند، شیخ المسالك قمی به آنها گفته بود این عبارت در روزنامه کلید سعادت است نه کوکب دری و نویسنده و مدیر آن شخص افغانی است که در مقام اجتهاد در اصول دین می گوید خدا و رسول و ولی را باید از روی دلیل و یقین بشناسند نه از طریق وهم و کلاما میزنمونه باوهاکم فهو مخلوق مردود الیکم، بهر جهت چون دیدند مستمسکی ندارد جز ورود به اجتماعات و مجامع، لذا پس از گرفتن التزام و توسط بعضی از تقصیرم گذشتند) .

مجملاً ضمانت و توسط حاج محمد اسمعیل قبول شد مشارالیه از این مهلکه رهایی جست و با مفاخر الملك ظاهر سازی نموده غالب ایام در مجلس محاکمات تجارتی حاضر می شده و با آقامیرزا کریم خان علی آبادی خلف مرحوم میرزا محمد حسین وزیر در محاکمات خیلی به درد می خوردند و مشروطه خواهان که به چنگال مفاخر الملك می افتادند به تدابیر

عملیه رفع شر او را از آنها می نمودند . شبها هر دو به کار و مسلک قدیم خود مشغول بودند یعنی هم مسلکان خود را جلب و برای نجات وطن و رفع استبداد و قوت مشروطه و چاره جوئی بود و ما خدمات آقامیرزا کریم خان را در موقع خود شرح داده و ان شاء الله خواهد آمد .

باری رفته رفته اجتماعات فراهم و جمعیت هم مسلکان مشارالیه در مدت قلیل بالغ بر هزار نفر گردید که چهارصد نفر از وجوه علماء و تجار و کسبه معاهد و متفق الرأی شدند که در ۲ ذی الحجة ۱۳۲۶ به دو نقطه و دو مکان تحصن بچویند و حقوق ملت را تقاضا نمایند حزب دولتیها خبردار شده ، عزم کردند که جناب صدرالعلماء را تلف و با به طرفی منفی و مبدع دارند . لذا مقصود را پیش انداخته در ۲۷ ذی القعدة دوست و پنجاه نفر به سفارتخانه عثمانی و یکصد و پنجاه نفر به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم متحصن و پناهنده شدند که در تاریخ بیداری مشروحاً اعمال و افعال همگی آنها مذکور ، اگرچه خدمات و زحمات فوق الطاقه بر متحصنین وارد آوردند از قتل و تخویف و بستن آب و نان به روی آنان و شبها به قتل آنان اقدام نمودن لیکن به حدی این تحصن مفید افتاد که مافوق آن متصور نیست ، کمر محمدعلی میرزا را این تحصن شکست ، آذربایجانیها را این تحصن قوت داد بلکه نجات اهالی ایران را این تحصن بیدار کرد ، سپهدار و سردار اسعد را این تحصن به طهران آورد .

مجملاً نجات ایران را این تحصن باعث شد چه بسیار از نکات سیاسی و پولتیکی در تحت این کلمه تحصن مستتر است .

بعضی از سیاسیون واقف به پولتیک روس و انگلیس و آلمان و عثمانی می گویند خدمات جنابان صدرالعلماء و امام جمعه به اسلام و ایران بیش از همه است چه این دو نفر و آنانیکه به سفارتخانه عثمانی پناهنده شدند اولاً يك اتحاد اسلامی را باعث شدند که سالها عقلاً منتظر آن بودند و ثانیاً جلب نمودند يك قوه بزرگ و يك رقیب سیاسی را به طرف ایران ، بهر جهت فواید و منافع این دو تحصن را احدی منکر نیست . چه پس از توپ بستن به مجلس دو امر باعث اعاده مشروطیت گردید . یکی قیام برادران آذربایجانی و دیگر تحصن به سفارتخانه دولت عثمانی و زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم که این دو سبب شد از برای آنچه بعد به ظهور رسید و سبب این تحصن جناب آقامیرزا محمود و چند نفر از اقران و امثال ایشان بودند که اس اساس آنها اشخاصی هستند که اسامی آنها از این قرار است :

صدرالعلماء ، امامزاده ، حاج شیخ عبدالحسین کنی ، آقا سیدههدی طباطبائی ، حاج سید محمد صراف ، حاج علی شال فروش ، حاج ندیم باشی تربتی ، حاج میرزا حسن کاشانی ، آقامیرزا ابوالقاسم خان ، آقامیرزا محمد اریاب ، حاج وکیل الرعایا همدانی ، آقامیرزا

محمود اصفهانی .

رحمات متحصنین سفارتخانه و حل و عقد امور به این جماعت بود و رحمت عمده و مخاطرات یقینیه برای قوه عامله این کمیسیون که چهار نفر بودند بود .

و آن چهار نفر مستعان الملك و حاج ندیم باشی و آقا میرزا محمود و آقا میرزا ابوالقاسم خان بودند و از کار خسته نشدند تا به مقاصد ملیه خود نایل آمدند . پس از آنکه محمدعلی میرزا از سلطنت خلع شد و مجلس عالی عضدالملک را به نیابت سلطنت منصوب نمودند ، جناب آقامیرزا محمود اصفهانی از کار کناره نکرده با عده ای از هواخواهان ترقی به این خیال افتادند که يك بلای بزرگی که همه وقت مانع ترقی نوع بشر است و در بین ایرانیان شایع از بین مردم بردارند و این مانع مسئله تریاک بود لذا در مقام منع و تجدید تریاک برآمده و به این تدبیر دو نکت از اهل ایران را که مبتلای این مرض بودند جداً مانع شده نظمی هم بخوبی این مسئله را تعقیب نمود و نزدیک بود خیال تریاک از سر گرفتاران به این مرض بیرون رود که مسئله تغییر کرد و باز تا يك اندازه فرق کلی حاصل شد . یعنی بر حسب تخمین از عده مردمی که گرفتار کشیدن تریاک بودند دو نکت ترك این عمل را کردند .

پس از آن مشارالیه شرکت متفقه را تأسیس و امروز از این راه خدمت بزرگی به مشروطیت نمود چه به واسطه کمی نان مستبدین و مقسدين را بهانه دست آمد عوام کالانام را محرك شده که کمی نان برای مشروطیت است يك دفعه قلوب عوام از مشروطیت منصرف شده عده ای از اشخاص باغرض یا بی علم که در ادارات وارد شده اند چشم از و خامت بعض اعمال پوشیده اقدام به حرکاتی کردند که این خیال عوام را تقویت و تأیید کرد تا به جائی کشیده و منجر گردید که دفعه عموم را از مشروطیت مأیوس و نتایج مشروطیت را که چندی دیگر منتظر بودند آنی متوقف گردیدند ، پرده بالا رفت بحران کابینه وزراء هم يك اندازه فرصتی به دست عوام و زنان داد در بین این اتفاقات شرکت متفقه به کار خویش مشغول بود از يك طرف کابینه اصلاح از طرف دیگر امر نان به سردار محیی معز السلطان تفویض شد و از يك طرف و کلاء ملت ملتفت شده در مقام جلوگیری برآمده شرکت متفقه هم کار خود را منحصر به ورود جنس نمود تا اینکه بهانه ای که دست دشمن افتاده بود بی اصل گردید .

در واقع می توان این خدمت اندک شرکت متفقه را که جزئی خدمتی است به ملت از خدمات بزرگ تصور کرد ، چه مردمان جاهل را مقصودی از مشروطیت جز فراغت حال و آسودگی شکمشان نخواهد بود و نتایج مشروطیت را گویا منحصر به ارزانی و فراوانی نان و گوشت می دانند که بحمدالله به این منظورشان هم رسیده و نشان را تهیه کردند .

پس ما وجود اشخاص کافی بی غرض را همه وقت باید منتظم دانیم. و چون اقدامات و زحمات جناب آقایان از محمود امفهانى در همین موقعی در تاریخ مضبوط و ثبت است. لذا در این موقع به همین قدر اکتفاء نموده و نیز گوئیم مشارالیه در واقع بلاعقب نماند و خداوند بهتر از اولاد که بقاء نام نیک است برای ایشان پاینده و باقی گذارد.

(نام نیکو گر بماند ز آدمی به کزو ماند سرای زونگار)

حاج شیخ محمد واعظ اصفهانی

دیگر از اشخاص بزرگ که در تأسیس اساس مشروطیت مجاهدت فرموده بلکه اولین مؤسس این اساس است و از بیدل مال و جان در این مقصود مقدس دریغ و خودداری نفرمود جناب مستطاب ثقة الاسلام خلاق المعانی سلطان المحققین حاج شیخ محمد واعظ اصفهانی است که یکی از ناطقین بزرگ و واعظین سترگ به شمار است. و ما شرح خدمات این عالم بصیر را در هر موردی از تاریخ بیداری مشروحاً ذکر کرده ایم لیکن در این مقام که حالات رجالیه را درج می‌نمائیم فهرست حالات این واعظ علیم را از آقا زاده ایشان جناب مستطاب شریتمدار آقا شیخ محمد علی سلمه الله تقاضا نموده تا اینکه بر من نگارنده منت گذارده مجملی از حالات والد ماجدشان را روی کاغذ آورده و چون آنچه مرقوم فرموده است عطا بق و موافق با معلومات نگارنده است لذا تمیناً و تبرکاً زیب صحایف تاریخ خود نموده و بدون تصرف در انشاء آن به درج آن پرداخته آنچه را که خود علاوه دانیم یا ضمیمه آن ساخته یا به ذکر در متن تاریخ اکتفا و آن مجمل را عین خواهیم داشت. در جواب نگارنده مرقوم داشته :

بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت ذی شرافت نگارنده تاریخ بیداری ابران مصباح الظلام ملاذ الانام ناظم الاسلام دامت افضاله العالی زحمت عرض می‌دهم در خصوص یادداشت مجملی از حالات و مختصری از خدمات بندگان آقای خدایگانی والد ماجد مد ظله العالی دستوری خواسته بودید اینک به طریق اختصار اظهار می‌داریم .

جد داعی العالم النبیل والمجاهد الجلیل محمد اسمعیل بن عبدالغنیم بن محمد باقر رحمهم الله تعالی است مولد و مسکن آن طهران (کان رجلاً عابداً ورعاً عالماً عاملاً مجتهداً)

در عنوان شباب از اکثر علوم کامیاب بود و پس از تکمیل مقدمات علمیه در مقام تحصیل علوم عالیّه برآمده و بقدر الطاقه والقوة البشرية در حل غوامض مسائل حلال و حرام و مناسبات حکمت و کلام کوشیده و مدتی از تحقیقات کافیه و تدقیقات شافیه افتخارالمجتهدین مرحوم آقا سید ابراهیم قزوینی صاحب ضوابط الاصول درک فیوضات کامله نموده و به اقصی مرتبه قوه مستنبطه اجتهادیه در کمال قدس نائل گردید و بعد از مراجعت به طهران در مدرسه صدر روزها اشتغال به تدریس احکام شرعیه و کتب فقهیه داشته و حوزه علمیه در آن ازمینه از انفس قدسیه اش فوائد کثیره و نتایج وفیره بهره مند می گردیدند تا در سنه (۱۲۷۷) به واسطه مرض عام ویا داعی حق را لیبیک گفته و در ایوان شمالی سرقبر آقا مدفون گردید رحمه الله علیه . ولی شجره وجودش را چهار نمره طیبیه بود . نمره اولی ثقله المحدثین و قبله المسلمین الحاج الامجد باقر الواعظ اعلی الله مقامه می باشد که در سنه (۱۲۵۵) در دارالخلافة طهران متولد گردید . و شخصاً کریم النفس حسن الصحبه طلیق اللسان فصیح البیان بود و تمام عمر خود را در ترویج احکام و تشبیه اسلام صرف کرده لیلان و نهاراً سرّاً و چهاراً سغراً و حضراً قلماً و قلماً در تفسیر آیات الهیه و تعبیر کلمات نبویه کوشیده بهلاوه کتب عدیده تألیف و تصنیف فرموده منها (حقا النعم) فی احوال سیدنا عبدالعظیم . منها (خصایص الفاطمیه) .

و در سنه ۱۳۱۳ در مشهد سلطان سربراز قضا علی بن موسی الرضا (ع) به مرض استسقاء از دارفانی به سرای باقی شنافت . و در بقعه شیخ مشیخه اثنی عشریه شیخ بهائی قدس سره مدفون گردید .

نمره ثانیه - ذخیر الشریعة و فخر الشیعة العلم الازهر الشیخ محمد جعفر علیه الرحمة الله الاکبر می باشد که در سنه ۱۲۵۷ متولد شده و صاحب مقامات عالیّه و درجات سامیه در علوم عقلیه و نقلیه بوده است چنانچه در کتاب عرجه الاحمدیه الی حضرة الاحدیه که از مؤلفات آن مرحوم است از مراتب علمیه و ثنونات عملیه اش حکایت می نماید و در سنه ۱۲۹۴ به مرض سل در طهران روح پر قوت و حش به جنان واصل و در جوار اقدس امیر مؤمنان مدفون گردید .

نمره ثالثه - ملاذ المحدثین الحاج شیخ آقا بزرگ نظام الواعظین دام بقاء می باشد که در سنه ۱۲۶۹ در طهران متولد گردیده در تخلق به اخلاق نبویه معروف و در تأدب به آداب شرعیه موصوف است .

نمره رابعه - جناب مروج الاحکام و مشید الاسلام و مؤسس المشروطه بین الانام ملاذ المتکلمین خلاق المعانی الوالد الاوحد الحاج شیخ محمد سلطان المحققین دامت افاضاته می باشد که در طهران در سنه ۱۲۷۱ متولد شده و جوهر وجود شریف خود را در اول جوانی از تحصیل علوم ادبیت و عربیت فلسفه و حکمت به سرحد کمال رسانیده و در مدت شش

سال در دارالولایه نجف اشرف علی مشرفها الف سلام و تحف به تحصیل فقه و اصول مشغول بوده و در سنه ۱۲۹۷ در شیراز به منصب وعظ و موعظت نصح و نصیحت سرافراز گشته و در مدت هفت سال تمام به ترویج اسلام و تکمیل نفوس ناقصه انام قیام فرموده تا تبریز اقران و سرآمد اهل زمان آن سامان گردید و بعد از تشرف به آستان ملائک پاسبان سلطان سریر ارتضا اعلی حضرت علی بن موسی الرضا (ع) علیهما السلام علماء اعلام اسفهان مقدم شریفش را منتقم شمرده و اسباب توطن را فراهم آوردند مدت نه سال در اغلب مساجد جامعه و مجامع عامه لیلًا و نهارًا اشتغال به ترویج اسلام و تشیید احکام و تشویق خواص و عوام برآمده با وجود کثرت دعاة و واعظین رغبت فوق العاده مکلفین به مواعظ و نصایح آن برهان المکملین بود و در سنه ۱۳۰۳ خلاق عالم و مصور بنی آدم این بنده محمد علی الملقب به بیان المحققین را به این پدرمهربان مرحمت فرموده و در سنه ۱۳۱۲ ایضاً بپرداز تشرف به زیارت عتیبه سنیه و بقعه رضویه علی ساکنها الف سلام و تحیه بر حسب امر مطاع عم اکرم الحاج ملا محمد باقر الواعظ طاب ثراه رحل اقامت در عسقا الراس خود که دارالخلافه است انداخته و آیه (ان الذی قرض علیک القرآن لرادک الی معاد) را نصب العین نموده بلی (حب الوطن من الایمان) اگر چه (این وطن مصر و عراق و شام نیست - این وطن شهری است کور نام نیست) در این مدت شازده سال توطن طهران جوهر نفس قدسی خود را بذل در ابلاغ از احکام دین حضرات سید المرسلین و تنبیه غافلین و تحریم مسلمانین به پوشیدن لباس و منسوجات ایرانیین و در معابد و مساجد معظمه و محافل مکرمه در کمال آزادی و حریت از امر به معروف و نهی از منکر تعاقب نورزیده و طوری محبوبیت بین خواص و عوام پیدا نموده که انداز و ایشار و پند و اندرز و امر و نهی و آنچه از آن ناحیه صادر می شد معمول و مطاع در موقع اجرا می گذاردند چنانچه اگر توجه قلوب ملت را بخواهند به میزان پسندند از این فقره معلوم می گردد که در اواخر شهر رمضان هزار و سیصد و بیست و سه بر منبر مسجد مرحوم حجة الاسلام والمسلمین الحاج میرزا محمد حسن آشتیانی طاب ثراه به جهت قرب جوار فرمودند کیفیت خلاف شرع بودن عمارت کردن در گورستان مسلمین و بنش قبور مؤمنین و نقل ابدان و خورد کردن استخوان و تصرف در اراضی موقوفه و تأسیس اساس بانک استقراضی روسی در این محوطه و ترویج خارجه و تشیید کسب ربا و تضعیف داخله و اعانت به اثم و نصرت کفر به این رسم و اسم بیان نمودند با وجودی که طریق ممانعت آن عمارت را به عرض عریضه حضور اعلی حضرت مرحوم مظفرالدین شاه زیدغفرانه موکول داشته و ضمناً اصلاح این امر خطیر را از حضرتش استدعا نمایند و ملت به خودی خود اقدام در انهدام آن بنا ننمایند تا تشکیل فساد و تولید فتنه و افساد نشود و منجر به زحمت نگردد چون از منبر به زیر آمدند مستمعین و مستمعات در مدت دو ساعت به قسمی در اقدام انهدام آن آثار مشغول برآمدند و تمام آجرها و آلات بنایی را به یغما

برده گویا هیچ وقت در آن مکان بنامی نشده بود اگرچه روز جمعه قبل حضرت حجة الاسلام آقای حاجی شیخ مرتضی مدظله العالی در منبر مسجد مزبور مذاکره از حرمت این عمارت بانك استقرام مسطور فرمودند لیکن ظهور هیجان مسلمانان در خرابی آن بنیان از بیان سحر اقتران این پدر مهربان گردیده و این محبوبیت در قلوب امت اسباب زحمت و تأسیس عداوت فروشندگان آن زمین و حامیان حوزه مستبدین خصوصاً شخص عین الدوله گردید زیرا که آن سلطان عادل و ملک باذل مرحوم مظفرالدین شاه بعد از تفتیش و غوررسی بر حقایق ملت حکم فرمودند عین الدوله خسارات رعیت خارجه که مدیر این بانك بود از طرف دولت متحمل گردد و شخص عین الدوله به واسطه این خسارت در مقام اذیت بود، اما انتظار وقت می کشید تا زمانی که حجج اسلام و علماء اعلام طهران کثراً الله امثالهم به واسطه تعدیات مسبو نوز بلژیکی وزیر اداره گمرکات و تحکیمات ظالمانه فوق العاده عین الدوله و اذیت های دل بخواها نه و مستبدانه علاء الدوله پناهنده به حضرت شاهزاده عبدالعظیم علیه السلام و التکریم شدند و شخصی که ناحیه حجج المسلمین و حوزه دظالمین را معمور نمود و جلب جمعیت فرمود و قریب چهل روز متوالیاً در بقعه و سحن و مسجد حضرت عبدالعظیم منبر رفت و به مقتضای وقت در هر روز آیه کریمه ای عنوان کرد و ذم ظلم و نفاق و فساد و جور و استبداد و مدح عدل و داد و اتفاق اقتصاد می کرد بلکه معنی مشروطیت را گوشزد عباد و منتشر در بلاد نمود و جمعیت مستمعین و متحصنین زاویه مقدسه را روز به روز زیاد کرد بطوری که نبود خانه ای در طهران و مضافات آن مگر اقلایك نفر به جهة حمایت خود را جزو آن جمعیت قرار می دادند و به قسمی بیانات مضجعه و کلمات موجهه از ایحاثات الهیه تفریر می کردند که ذکور و اناث به صدای واحد و ضجه واحده از ناله و ندبه، جو هوای دارالخلافه را مشحون و هر چه مستبدین محض خیالات مستبدانه فاسده بر قوای حریبه تخریب کریاس عدالت و اساس سیاست می افزودند، این ناطق ملیح و متکلم وحده فصیح جز اظهار مظلومیت به قانون شریعه و استغاثه و اغاثه صحبتی نمی داشت و جواهر بیانات خویش را آلوده به کدورات دشنام و غیره نمی نمود و در اواخر ایام تحصن علماء عاملین بطوری برهان الناطقین صحبت داشت که حضرات حجة الاسلام و المسلمین آقای بهبهانی و آقای طباطبائی و سایر علماء ربانی مد ظله العالی متحد القول از جانب سنی الجوانب ولی عصر و حجة دهر امام زمان علیه سلام الله المنان لقب خلاق المعانی به سلطان المحققین مرحمت کردند. بطوری بیان سحر اقتران جلب قوت نمود و خاطر مبارک پادشاه را عطف گردانید که رجال دولت در کمال منت اسباب راحت رعیت دافراهم آورده بر طبق مسئول و متمنیات نافعه ملیه دستخط انجم نقط عز صدور یافته مقضی المرام محترماً معززاً به اوطان مألوفه مراجعت نمودند. و چون هر روز خفیه نویسا در حضرت عبدالعظیم علیه السلام در مجمع مستمعین مطالب منبریّه آن قبه الواعظین را به مرکز اطلاع می دادند

و تزیید اجتماعات فوق‌العاده را در اوقات موعظه اخبار می‌کردند و معتقد مستبدین گردید که عمده اسباب آن جماعات کثیره به کلمات پلینه این هادی ملت است بر عداوت سابقه افزودند و مترصد وقت اذیت بودند، تا آنکه به صواب دید بعضی خائنین رجال دولت و ملت برای انصراف عموم رعیت و توهین و اخافه نواب عام حضرت حجت علیه‌السلام رأی چنین دادند که از هر اداره و صنف و طبقه شخصی که مشارالیه است مأخوذ شده و تبعید گردد، تادیگران عبرت گرفته در زاویه خمود توارمی پذیرند و دست از خیالات عاقلانه و عادلانه بردارند و ظلمت ظلم و استبداد را به حال خود گذارند و اهل وطن عزیز را بیدار و هوشیار به حقوق خود نگردانند. لہذا به مرور ایام از هر صنف فردی را جلب و تبعید نمودند و اما به جهت اسکات حجج اسلامیه و اخافه علماء و فقہا و حوزه علمیه که روحانیون می‌باشند آراء خسیسه و افکار خبیثه خود سرانہ متفق گردید و برآخذ و جلب این علم اسلام و واعظ انام و بعد از مأخوذیت در مقام شتم و ضرب و اذیت و تبعید برآیند. مقدمه در شوارع و طرق و سربازخانه‌ها چاتمہ سرباز را زیاد نمودند، خصوصاً در اطراف محله سرچشمه و سر تخت که خانه ما واقع است در آن، و از دو ساعت از شب گذشته اغلب خلق را محبوس می‌نمودند و رعیت را به زحمت می‌انداختند و بعضی از دوستان کیفیت مأخوذیت حضرت والد را محرمانه اطلاع می‌دادند، جواب می‌فرمودند حیاتی به شریعت ننموده و جنایتی به ملت نرسانیده‌ام که خائف باشم. شبها در پله‌های بام خود چراغ گذاشته و در بام را باز می‌گذارم که اگر مأمورین مانند سایر خانه‌ها در شب از بام وارد شوند مانعی نباشد و اگر اذیتی وارد نمایند چون در راه اسلام است راحت است، تا آنکه دو ساعت از آفتاب روز چهارشنبه ۱۷ شهر جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ هجری گذشته از خانه بیرون آمده و بر الاغ سوار شده با یک نفر نوکر چون نزدیک خانه مرحوم قنبر علی‌خان که در محله سرپولک واقع شده است رسید، احمد خان یاور با پنجاه نفر سرباز از عقب به عجله رسیدند، چون صدای سرباز را شنیدند ایستادند و به ملازم خود فرمودند تترس، با من کار دارند نه یا تو. احمد خان گفت بسم‌الله برویم. سؤال کرد من کیستم گفت حاج شیخ محمد واعظ فرمود چه لقب دارم گفت سلطان‌المحققین فرمود بسیار خوب شما از عقب من بیایید و هر جا که می‌خواهید مرا بیبرید بگوئید خودم می‌روم اگر تخلف کردم از عقب با گلوله مرا بزنید به جهت اینکه اگر در اطراف الاغ من این سربازها جمع باشند و اهل محله از زن و مرد مرا اسیر شما ملاحظه نمایند خوف فتنه و فساد است، بهتر آن است یک نفر همراه من باشد بقیه از عقب بیایند. احمد خان قبول نکرده اطراف الاغ را سربازها احاطه کرده چون نزدیک مسجد مرحوم حاج ابوالحسن معمار رسیدند و اهل آن گذر و بازارچه و طلاب مدرسه و راهگذر این قسم معهوریت را دیده و به هیجان آمده سؤال می‌کردند از حضرت والد که شما را کجا می‌برند در جواب می‌فرمود عین‌الدوله مرا احضار کرده این سربازها غریبند چون مرا

نمی‌شناسند این‌طور رفتار می‌نمایند و کسبه بازارچه را سواره در حال عبور تسلیم می‌داد که سبر نمائید ان شاء الله تعالی ندارد چون نزدیک سر بازارخانه باغ پسته بیک معروف رسانیدند احمدخان گفت پیاده شوید و به سر بازارخانه داخل گردید، در جواب فرمودند مرا اینجا پیاده ننمائید همین‌طور سواره که سر باز احاطه دارد مرا به خیابان برسانید که نزدیک است و آسوده‌حال شوید به واسطه اینکه اگر مرا وارد در سر بازارخانه نمائید می‌ترسم اهل این محله و سایر کسبه در مقام اقدام استرداد و ارجاع حقیر برآمده و یا شما طرف شوند و اسباب فساد فراهم آید. احمدخان قبول نکرده و پیاده کرد، از قرار مذکور مأمور بود هر کجا حاج شیخ محمد واعظ را گرفتار نماید در سر بازارخانه آن محل مجبوس سازد، یک دسته قزاق را خیر دهند و مشارالیه را بر حیوانی سوار نموده بالابان در برابرش بزنند مانند عمادالاسلام شریعت‌دار حاج آفاضل کرمانی در کرمان جناب حاج شیخ محمد را با موزیک و بالابان و زنجیر با کمال توهین به قریه مبارک آباد عین الدوله به سمیران برای سیاست حاضر نمایند، در حجره سوم شرقی سر بازارخانه داخل نمودند و سر باز پیر و مریضی را بر او گماشتند. آن سر باز پیر مرد مریض خدمت آن مهمان عزیز نشست و گفت من عرضی دارم و آن این است در سوابق ایام که این فوج سر باز مأمور به خدمت اهل طهران می‌شدند فقیر می‌آمدیم و از ماهانه هفت هزار و ده شاهی بمدت انقضاء مدت مالدار به اوطان خود برمی‌گشتیم، اما در ایام سدارت عین الدوله هر یک از ما مبلغی نقد و جنس وارد نموده صرف کردیم و بعد اسباب‌های خود را فروخته به قناعت گذرانیدیم در این ایام به واسطه ندادن مواجب و جیره چند روز است که غذای ما سر بازها شبانه روز منحصر به یک چارک سیب گندیده است، تازه دو شب است که به هر سر بازی دو قران به توسط صاحب منصب می‌دهند با فشنگ، و امر هم نموده اند که در شب اگر آخوند و سید را ملاقات نمائیم اگر اطاعت نکنند یا گلوله او را بزنیم این چه مسلمانی است، این چه اسلام است، ای مهمان ای آقا اگر تو توکر سیدالشهداء هستی بگذار ترا حبس نمایند بلکه این ملت بیدار شوند و حق خود را مطالبه نمایند آن قدر عین الدوله حقوق خلق را نخورد بعد از آن سر باز اشکش سرازیر شد و پیش آمد پیشانی مهمان عزیز را بوسید و عرض کرد مگر ارباب شما زمین العابدین تقصیر داشت او را زنجیر و اسیر و حقیر کردند، غم و غصه بخور خدا ترا حفظ می‌کند، از بیرون سر بازارخانه صداهای زن و مرد بلند شد در مدت ده دقیقه تمام بازارها بسته، خلق حرکت به طرف آن سر بازارخانه نمودند.

و از طرف دیگر به حضور مبارک حجة الاسلام بهبهانی اعلی الله مقامه عرض واقعه نمودند، خود وجود مبارک ایشان عازم بر آمدن سر بازارخانه گردید تا اسیر دستگیر مجبوس مایوس را از قید اسارت برهاند. حاضرین آن محضر مصلحت آمدن به سر بازارخانه آن سرور را ندانسته ولی ثمره قوآد و ملاذ عباد شریعت‌مدار السید المجد آقا میر سید احمد نجل زکی

خود را با جماعتی از طلاب برای استیلاب آن مبلغ احکام حضرت ختمی مآب مأمور داشتند، از این مصیبت اسارت و محنت مظلومیت نفوس حمیه در حوالی سر بازار خانه جمعیت کرده و باز به مکالمه و مباحثه و فریاد اشتغال داشته چون آن محبوس احساس اقدام و ازدحام اناج نمود به توسط پیرمرد سر باز به احمدخان نام نادان پیغام داد اجازه بدهید از حجرهٔ مهجوریت مهاجرت نمایم و در ایوان این سر بازار خانه قیام نمایم به بیان و زبانی که می دانم خلق را نصیحت کرده آرام نمایم و استدعای مراجعت ملت با غیرت را با تشکرات بی اندازه مسئلت کنم. یقین دارم که افراد اجتماعیه استماع بیانات عاجزانهٔ این بیچاره را می نمایند، پذیرائی کرده متفرق می شوند. آن وقت تا این سر باز موجود حقیر را احاطه نموده قبل از آنکه قزاق برسد و جمعیت فوق العاده شود خدا نکرده اسباب زحمت فراهم آید هر کجا مأموریت دارید مرا برسانید. احمدخان نادان نپذیرفت، بلکه در عوض این عجز و نیاز یک مأمور سر باز به جهت حجره زیاد کرد. چون لسان ملت اتمام حجت نمود و مبیانت آن جماعت را دید به سر باز پیرمرد فرمود قرآن دارید گفت ندارم پس حاضر شد به جوامع قلبیه از برای توجه به مبادی عالیه رو به قبله به طریق اجتنبی و جلسهٔ عرفا و متذکر شد به ذکر حسبنالله و نم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر که از ابتدای ذکر تا انتهای آن ده دقیقه نکشید که حجة الاسلام زاده آقا میر سید احمد رسید و طلاب مدرسه و غیرت مندان کسبه و غیرهم حتی زنها یک مرتبه هجوم آوردند و سر بازها هر چه پا چوب و چماق و قداره و قنداق تفنگ خلق را می زدند، اسباب تفاق و اتفاق آنان را بیشتر فراهم می آوردند. جامی گوید :

| | |
|---------------------------|---------------------------|
| اذا استصعب الامر لا تضطرب | و کزن و اتقا بالذی لا یخب |
| فنجح الامور منوط به | کما قال من لا یقول کذب |
| و من یتق الله یجعل له | و یرزقه من حیث لا یحتسب |

به جملهٔ واحده و یورش سختی وارد حجرهٔ سر بازار خانه شدند و آن مظلوم مهموم را از محبس مستبدان نجات داده و بر دوش حمیت و غیرت و همت ملیت سوار کرده مراجعت نمودند .

احمدخان چون دید مأخوذ و محبوس او را به قهر و غلبه بردند، امر کرد که حاج شیخ محمد واعظ را با گلوله بزنند. احدی از سر باز اقدام نکرد به شلیک، مگر چند نفر شلیک کردند با وجود آنکه بیست قدم بیشتر فاصله نشده بود علاوه چون هیکل و قامت بر شانهٔ مردان غیرت مند بود مرتفع می نمود، از برکت ذکر حسبنالله حضرت آله از هدف شدن تیر گلولهٔ جانکاه او را محافظت فرمود مگر آنکه ادیب الذاکرین کرمانی که فعلاً به ادیب المجاهدین ملقب گردید ران او محل تیر حوادث استبداد گردید .
بالجمله از خوف رسیدن مدد و قزاق، ورود به مدرسهٔ مرحوم حاج ابوالحسن دادند.

حقیقه، احتیاطاً، متحصن شدند و انتظار دستور حرکت به وجه احسن می کشیدند. از قضا پای اتفاقیه، کامل مجید و فاضل رشید و عالم وحید و بارع مدید مرحوم سید عبدالحمید شهید سعید رفسی بازبان روزه از حوزه درس ملاذالاسلام غوث المسلمین العالم الزکی والمجتهد النقی آقا میرزا محمد تقی گرگانی مدظله مراجعت کرده و کتابهای درس در زبر بفل داشته آن هنگامه و شلیک سرباز را دیده خطاب به احمدخان کرد بطور تغیر (مگر تو مسلمان نیستی، چرا امر به شلیک دادی، مگر اینها مسلمان نبودند، اگر دولت از تو مؤاخذه می کرد می گفتمی که ملت هجوم آورده و حبسی را بردند) در خلال این خطابه از قرار مسوع احمدخان گلوله تفنگ را می زند بر سینه این سید سعید و او را شهید می نماید .

زمانی که سلسله جلیله علمیه و غیرهم متروس و مشحون کرده اند مدرسه ای را، اول ادیب المجاهدین وارد شد در حالتی که خون از ساق او جریان داشت او را در ایوان قبلی طرف غرب خوابانیدند در این اثنا نمش آقا سیدالحمید رحمه الله را نیز وارد کردند و در ایوان شرقی خوابانیدند. جناب خلاق المعانی بر بالین آن سید جید نشسته و سؤال کردند (آقا چه می خواهی) از آخر حنجره ناله ای کشید، چنین مفهوم شد که آب می خواهد، چون آب آوردند تاسی به جد خود کرده با لب تشنه از دار دنیا رحلت نمود رحمه الله علیه . حضرت والد خون آن سید را بر صورت و محاسن مالیده، يك مرتبه صداها و ناله ها به گریه و ندیه بلند شد. این اول قتل در طریق مشروطه بود .

در این احوال شاهزاده مدیر توپخانه با دسته ای از قزاق رسید برای نصرت سربازها. چون در مدرسه آن سید شهید را مطروح و ادیب سعید را مجروح دید و ازدحام خلق را مشاهده کرد و در کوی و برزن استعداد مرد و زن را ملاحظه نمود، فطرت اسلامیتش او را منصرف از خیالات فاسده نموده از جناب والد دستور العمل خواست، فرمود (اگر بخواهید دیگر فعلاً ائتلاف نفوس و هنگ ناموس نشود، باید امر نمائید آنچه سرباز و قزاق در این حدود است بروند و منازل و محله را تخلیه نمایند تا ما مشغول تجهیز نمش این سید شهید شده او را به مسجد جامع برسانیم) پذیرفته و تخلیه نمود سرباز و قزاق رفتند .

در این موقع حضرت مستطاب غیث الاسلام و غوث المسلمین شریتمدار آقا سید محمد جعفر صدر العلماء مدظله العالی با جماعت کثیره از علماء و غیرهم وارد شدند و در خفی بعضی خدمت والد ماجد معروض داشتند (که بهتر آن است نمش سید را برداشته روانه خانه عین الدوله شویم، ضمناً خانه او را خراب کرده مال او را به غارت و یغما دهیم) در جواب فرمود (این رأی صواب نیست، زیرا چون جمعیت وارد خیابان شوند به توسط تلفون اطلاع می دهند به دولت، لهذا امر به شلیک قزاق و سرباز می نمائید، لا اقل پنجاه نفر به قتل می رسد) از این جهت اقدام نکرده نمش مرحوم سید را بر تخته نهاده علماء اعلام و طلاب عظام از عقب نمش حرکت کرده و جماعتی کفن به گردن انداخته و جزوات قرآن به دست گرفته

به وضع استغاثه و تنظم وارد مسجد جامع شدند .

حجة الاسلام والمسلمین آقای بهبهانی و آقای طباطبائی و سایر حجج اسلامیه و تمام طلاب دینیہ و اغلب تجار و کسبه در مسجد حاضر گردیدند و نقش مرحوم سید را در مسجد امانت گذاردند .

مناسب است که در این مقام به درج چند بند از بیست و پنج بند فصیح الزمان سید رضوان شیرازی پرداخته پس از آن رشته تاریخ را وصل نمائیم .

| | |
|-----------------------------------|-----------------------------------|
| این درجهای گوهر منظوم شاحوار | باید که درج کرد به تاریخ روزگار |
| افتاد اتفاق که نادیده روزگار | زیرا که این قضیه به دوران ما چنین |
| بدنام دین و دولت و بدخواه شهریار | عبدالمجید مفسد فی الارض فتنه جوی |
| او را نبی نشانید و علی گشت آبیار | اول نهاد تیشه بر آن ریشه کز نخست |
| تا حشر لطف قائم بالذات برگه و بار | یعنی درخت علم و عمل آنکه باشدش |
| از روز اهل علم و عمل آورد دمار | قدرت نمائیش همه این شد که بین روز |
| اول به روی شخص شخص بزرگوار | مفتوح کرد دیاب امانت به غنڈ و مکر |
| آن واعظ نکو سخن کامل العیاد | شیخ شیوخ عصر محمد فرید دهر |
| عی خواست تا بدو بکند رخنه در هزار | می خواست ماند و شکند سد اهل علم |
| او را اسیر همچو اسیران زنگبار | باری علی الرئوس نبودند از دو سو |
| فوجیش در بزمین و گرویش در پارس | اما همین طریق که بود از برای حفظ |

طلاب جمله در طلبش و امجداه

گفتند و ساختند خلاصش ز اشقیاء

| | |
|------------------------------------|----------------------------------|
| بر حر بیان شدند دلیرانه صف شکن | بی حری چونکه چیش خداوند ذوالمنن |
| فرمان قتل جعلگی از خبث خویشتن | سلطان فوج یاور عبدالمجید داد |
| معجروح ساختند به یک حمله چندتن | شلیک با تفنگ نمودند حر بیان |
| عبدالحمید فخر زمان مغرر زمن | در آن میانه سید و سالار سروران |
| انگشت حیرتش بشد آنگاه در دهن | غافل ز ره رسید و ز عنکامه بی خبر |
| از کارهای چرخ زغوغای مرد و زن | چشمش به سوی معرکه افتاد مجموعمات |
| تیری زد آتشین به تن شمع انجمن | ناگاه بی ملاحظه سلطان فوج دون |
| وز پشت او بدر شد و جانش شد از بدن | عابین سینه و گلویش تیر جا گرفت |
| هم بد غریب و بی کس و هم دور از وطن | هم بی گناه بود و هم از خلق منزوی |
| قلبش یکشت پاره به معجروحی حسن | تیرش به سینه خورد به مظلومی حسین |
| زد صیحه جبرئیل که ای حی ذوالمنن | تا جان برفت از تن جان جهان برون |
| عبدالحمید کشته عبدالمجید شد | از نو حسین کشته ز جور یزید شد |

خلاصه در مدت يك هفته محاصره بودند و انواع اخافه و ادیت و آزار از جانب عین‌الدوله به متحصنین خانه خدا رسانیدند. روز نوزدهم به‌عنوان استغاثه دسته‌ای از سینه‌زن که اغلب اهل علم بودند خواستند به بازار روند، بین مسجدجامع و چهارسوق بزرگه امر به شلیک دادند. المنزه من کل شین .

مرحوم آقا سید حسین و دو نفر دیگر به رحمت ایزدی به واسطه گلوله استبدادی واصل گردیدند .

و مسموع شد چند کشته دیگر را سربازها در مسجد پهاوی چهارسوق بردند، برای اینکه اهل مسجد ندانند. چون شب رسید در گاری ریخته به قبرستان سر قبر آقا دفن نمودند و چند نفر دیگر از طفل و غیره به واسطه مجروح شدن بعد از چند روز دیگر از دار دنیا رفتند .

و در اواخر ایام محاصره که از شب دوشنبه ۲۲ باشد غدغن بلیغ نمودند که کسی را نگذارند بر آقاییان وارد شود و در این شب آب و نان را بر مظلومان بستند، بلکه خیال توپ بستن به مسجد و اسارت اهل تحصن را داشتند و عین‌الدوله بطوری سد ابواب سلطنت نموده که احدی جرئت اظهار حقیقت این وقایع را نداشته و خاطر مبارک شاهانه مسبوق نبوده، بعضی از اوقات معروض می‌داشتند به طریق اجمال که جمعی از اشرار در مسجدجامع شرازت می‌نمایند .

در این ایام محاصره این بدر مهربان به جهت مقهوران و متحصنان چه بیانات و مقالات نافعه در منبر مسجد جامعه اعلان داشتند و بعد از اجازه گرفتن به مسافرت عبیات، در منازل طریق قم و ایام تشریف به عتیبه سامیه علیاحضرت فاطمه بنت موسی بن جعفر (ع) در صبح و عصر در صحن مطهر ثمرات مشروطیت و فوائد معدلت و مضار استبداد و ظلم را وجدانی رعیت نمودند و از برکت بقعه رفیعیه فاطمیه مقصی المرام حجج اسلامیه مراجعت نمودند و بعد از ورود به طهران الی زماننا هذاه آنی از خدمت به مشروطیت و زمانی از ارادت به شریعت تکامل نوردیده و در زمان استبداد صغیر در محافل معظمه و مساجد جامعه ثلاثه از شیوه مرضیه خویش که بیان حقیقت مشروطه بوده دست برداشته چنانچه بعضی از کلاء مجلس مقدس حاضر بوده و هستند و تمجب از تقریرات او می‌نمودند. خود حضرت مستطاب عالی که نگارنده می‌غرض (تاریخ بیداری ایرانیان) می‌باشند عدالت خواهان ایمانی و مشروطه طلبان وطنی ایرانی از زمان طلوع آفتاب عدالت و مشروطیت از افق مظلومیت در زمان حال و مستقبل باید قدر این وجود محترم را غنیمت شمارند و این نعمت منیمه مشروطه را از آثار او دانند. اگرچه در این مدت تخلاق به اخلاق پیغمبر و سعود به اعواد منبر تحریرات بسیار که نافع نوع بشر است فرموده اند اما سه تألیف مرتب فعلاً موجود است : اول کتاب عوائد الثلاثیه فی اوامر الالهیه در فرایض و واجبات رسالت پناهی است.

دوم کتاب فوائد الضایفه فی نواحی السبحانیه در نواحی منکرات است و عدد ایات این دو کتاب تخمیناً هشتاد هزار بیت می شود و به مقتضای وقت کتابی تألیف نموده مسمی به اساس السیاسیه فی تأسیس الریاسه که دوازده هزار بیت آن موجود است و ظاهراً ختم به سی هزار بیت برسد، از برای خواص و عوام در مشروطیت و سیاست بهتر از این مجموعه معدوحه نخواهد شد. اگرچه زحمات فوق الماده در شریعت و خدمات بی اندازه در مشروطیت این قوه ناطقه مملکت و سده سنیه رعیت مشهود اهل کمال و منصف است و هر کس منکر شود از حیث غرض و عداوت است و ارقام عتیقه و توقیعات منیعه له از ذوات مقدسه و حجج اسلامیه و آیات الهیه آقای ملامحمد کاظم خراسانی و آقا شیخ عبدالله مازندرانی متع الله المسلمین بطول بقائهما که به سرافرازی این واعظ که فی الحقیقه لسان الشریعه و بیان المله است. کشف از عقیده صافیه و اقدامات وافی و کافی این قدوة الخلیقه و بر صدق عرایض این بنده شرمنده می نماید و بعض از آن رقائم کریمه صادره از آن ناحیه را معروض داشته، چون در معنی مشروطیت و اتحاد و بیان حقیقت ظلم و جور و نفاق است و به جهت عامه عباد نافع است در این تاریخ محترم درج فرمائید تا در صفحه روزگار به یادگار بماند و در عوض این خدمت حضرت عالی، قارئین بعد از قرائت به یاد خیر شما را شاد فرمایند. و ما توفیقی الا بالله. حرره الاحقر محمد علی الملقب به بیان المحققین این خلاق المعانی الحاج شیخ محمد الواعظ الاسفهانى الملقب به سلطان المحققین دامت برکاته. فی پنجم شهر ربیع الثانی من شهور سنه ۱۳۲۸ هجرى .

سواد دستخط پندگمان آیه الله فی الارضین آقای خراسانی

مد ظله العالی است

روی پاکت :

خدمت جناب مستطاب عماد العلماء برهان المتکلمین مروج الاحکام آقای حاج شیخ محمد واعظ سلطان المحققین دامت برکات وجوده نائل گردد سلخ رجب المرجب ۱۳۲۷

بسم الله الرحمن الرحيم

عرض می شود ان شاء الله مزاج شریف با کمال صحت و سعادت و عافیت مقرون و همواره در نشر اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم سلام الله الملك الجبار موفق و مؤید بوده مساعی جمیله و بیانات سحریه متبریه جناب عالی در اعلاء کلمه حقه اسلامیه و تقویت معدلت خواهان و قلع مواد ظلم و استبداد و اشاعه عدل و داد متواتراً مسموع و دوام توفیق آن جناب را درخواست نموده در این موقع که بحمد الله تعالی و حسن تأییده کلیه امور بر وفق مرام و نتیجه اقدامات و زحمات حاصل گردید مخصوصاً مزاحمت می نمایم که تمام اوقات خصوص ایام و لیالی متبرکه شعبان و رمضان به عموم ملت بفهمانید که غرض ما از این همه زحمت،

ترفیه حال رعیت و رفع ظلم از آنان و اعانه مظلوم و اغانه مایهوف و اجراء احکام الهیه عز اسمہ و حفظ و وقایه بلاد اسلام از تجاوز کفار و امر به معروف و نهی از منکر و غیرها از قوانین اسلامیہ نافعہ للقوم بوده است. واضح است وزراء مسئول و کلاء منتخب کمال مساعدت از جناب عالی فرموده عموم اهالی ایران خصوصاً قاطبین طهران امتثال اوامر شریفه خواهند نمود. زیاده رحمت جز التماس دعا ندارد.

(الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی)

صورت سواد دستخط بندگان حضرتین آیتین

آقای خراسانی و آقای مازندرانی مدظلهما است

روی پاکت :

(طهران) انشاءالله تعالی جناب مستطاب افاضت مآب مصباح الطالوم مصالح الانام مروج الاحکام مشید الاسلام قدوة الواعظین سلطان المحققین آقای حاج شیخ محمد واعظ سلمه الله تعالی ملاحظه فرمایند ۱۵ شهر صیام ۱۳۲۷.

بسم الله الرحمن الرحيم

عرض می شود انشاءالله تعالی همواره در ترویج احکام و تشیید اسلام و هدایت انام به عزید تأیید مخصوص خواهید بود. از ابتدای تاجش آفتاب عدالت و تأسیس قواعد مشروطیت الی کنون از صدقات وارد بر آن وجود محترم مسبوق و مساعی جمیله مبذوله آن جناب که کاشف از کمال استقامت در تدین و حاکی از وفور دانش و تمدن آن وجود شریف است، مشروحاً مکشوف و رجاء واثق حاصل است که انشاءالله تعالی تمام مراجع و اولیای امور و طبقات ملت نعمت وجود محترم را منتقم شمارند و فوائد بیانات و افادات عالی را قدر شناسند و در موجبات مزید تشویق و فراغت خاطر شریف کما ینبغی قیام فرمایند بمون الله تعالی. قدر این نعمت عظمی که بهای این همه نفوس عزیزه و اموال ملت است به حسن بیانات جناب عالی ذهنی تمام مسلمانان گردد، همه بدانند که حفظ اساس دیانت و اسلامیت و استقلال مملکتشان به این حصن سادت منحصر است و در استحکام این اساس قویم به جان و دل بکوشند و هم حقیقت حریت موهوبه الهیه عز اسمہ را که عبارت از آزادی از اسارت و متهوریت در تحت تحکامات دل بخوانانه کارگزاران امور و اولیای درباری است نه خروج از ربه عبودیت الهیه عز اسمہ و القاء قیود شرعیه پیوسته مذاکره و ذهنی تمام طبقات مردم فرموده مفاطله و تمویهات مفرضین و تجریات ارباب فسوق و مبتدعین را مسدود، معنی مساوات را هم که تسویه فیما بین قوی و ضعیف و غنی و فقیر در حقوق و احکام است کما ینبغی شرح فرموده حقیقت مشروطیت را که عبارت از عدم تجاوز تمام طبقات از وظایف و حدود مقرره شرعیه و سیاسیه است وجدانی برای مردم کنند تا آنکه تمام ملت به عین الیقین بدانند که

برای تحصیل چه نعمت، و فوز به چه شرف و سادت و خیر دنیا و آخرت این همه شوائب را تحمل نموده، از مقام لفظ و گفتار، ترقی و به مرحله عمل و رفتار قدم نهادند و انجمن‌های متفرقه اصنافیه و غیرها تماماً هم خودشان را به تکمیل علمیات و عملیات راجعه به صنف خود مصروف داشته مداخله در سیاسیات ملکیه که خارج از وظیفه آنان است بکلی محترز باشند و جز تقدیم لوایح و اخطارات به مجلس محترم ملی که قاطبه ملت حق دارند سایر انحاء مداخلات را که در دوره سابقه از کمال بی‌علمی و یا غرضانیت ناشی و مستتبع آن همه مفاسد شد دشمنی به دین و وطن اسلامی و از اعظم محرمات و کیایم دانند و بکلی تحرز نمایند و مخصوصاً عموم ارباب جرائد و ناطقین لازمه وظیفه عقابیه خودشان را که تربیت و ترقی و تکمیل علمیات و عملیات و تهذیب اخلاق ملت از رذائل و رسوخ دادن مبادی تدین و تمدن است مراقب بوده خروج از این وظیفه و تعرض امور لایعنی و جسارت به هتک نوامیس الهیه عز اسمه و تجاوز از حدود شرعیه و تعرض به محترمین مملکت و هتک ارباب شرف و نسبت استبداد به مردم دادن و دستی مستید تراشیدن را که در دوره سابقه یاب‌الابواب فساد و افساد بود، به هیچ وجه روا و جایز ندادند و وظیفه خود را وصل کردن بدانند نه فصل نمودن. و لازم است اصل نسبت ملعونه استبداد را تمام مسلمانان بکلی متروک و دو دستگی را از میان بردارند. و انشاءالله تعالی اولیای امور و خاصه وزارت جلیله معارف در تهذیب ارباب جرائد و ناطقین از اشخاص جاهل و بی‌مبالات در دین چنانچه باید و شاید مراقبت خواهند نمود و تصدی بعضی اشخاص را که به تجربت حالشان معلوم و از جهالت و یا عدم دیانت چه مزخرفات و هفوات گفته و نوشته و تخم نفاق در قلوب مسلمانان کاشته و ساده لوحان را به گمان آنکه اساس مشروطیت این گونه امور را مقتضی است منحرف ساختند، بکلی از وظائف منبعه رفیعه ممنوع خواهند داشت. انشاءالله تعالی و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته. (الاحقر عبدالله المازندرانی) (الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی)

ایضاً سواد دستخط بند سلمان حضرت آیه الله فی الارضین

آقای خراسانی مدظله است

روی پاکت :

طهران خدمت جناب مستطاب عمدة العلماء الاعلام والوعاظ العظام ناصر الاسلام آقای حاج شیخ محمد واعظ دام تأییده نائل شود . ۳ ذی حجة الحرام ۱۳۲۷

بسم الله الرحمن الرحيم

به عرض می‌رساند انشاءالله تعالی مزاج شریف با صحت و عافیت مقرون و همواره در نشر آثار احکام حلال و حرام و هدایت و ارشاد انام، مؤید به تأییدات خاصه بوده سابقاً شرحی زحمت داده و نوشته شده بود که عرض از زحمات این دو سه ساله و خساراتی که

در اعلاء کلمه مملکت تحمل نموده ایم، برای عموم ناس بیان فرموده تا مرفه الحال اشتغال به تحصیل امور دینی و معادیه نمایند. اینک باز از گوشه و کنار بعضی اطوار ناهنجار غیر مترقب از بعضی اشخاص مسموع می‌شود. لهذا تأکیداً به آن جناب زحمت می‌دهد تمام اهتمام در جلوگیری عوام از افعال که منافی شریعت مطهره است بفرمایند و مخصوصاً لایحه‌ای که در معنی مشروطیت نوشته‌ایم و طبع شده است و یک نسخه هم ایفاد خدمت نموده، توضیحاً تقریر فرمائید. زیاده زحمت جز التماس دعا ندارم. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

(الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی)

صورت سواد لایحه هیئت علمیة نجف اشرف

علی ساکنها الف سلام و تحف

بسم الله الرحمن الرحیم

چون به موجب مکاتیب معتبره واصله از امهات بلاد مواد فاسده مملکت این موقع را مغتنم و به اسم مشروطه خواهی، خودی به میان انداخته مقاصده فاسده خود را در لباس مشروطیت اظهار و موجبات تشویش اذهان مسلمین را فراهم آورده و می‌نمایند، لهذا محض سد این باب‌الابواب فساد و افساد توضیحاً للواضح اظهار می‌نمائیم مشروطیت هر مملکت عبارت از محدود و مشروط بودن ارادت سلطنت و دوایر دولتی است به عدم تخطی از حدود و قوانین موضوعه بر طبق مذهب رسمی آن مملکت، و طرف مقابل آنکه استبدادیت دولت است. عبارت از رها و خودسر بودن ارادت سلطنت و دوایر دولتی و فاعل مایشاء و حاکم مایرید و قاهر بر رقائب و غیرمسئول از هر ارتکاب بودن آنها است. در مملکت و آزادی هر ملت هم که اساس مشروطیت سلطنتی مبتنی بر آن است عبارت است از عدم مقهوریتشان در تحت تحکیمات خودسرانه سلطنت و بی‌مانعی در احقاق حقوق مشروعه ملیه و رقیت مقابله آن هم عبارت از همین مقهوریت مذکوره و فاقد هر چیز بودن در مقابل اراده دولت است. و چون مذهب رسمی ایران همان دین قوم اسلام و طریقه حقه اثنی عشریه صلوات الله علیهم اجمعین است، پس حقیقت مشروطیت ایران و آزادی آن عبارت از عدم تجاوز دولت و ملت از قوانین منطبقه بر احکام خاصه و عامه مستفاده از مذهب و مبتنی بر اجراء احکام الهیه عزاسمه و حفظ نوامیس شرعیه و ملیه و منع از منکرات اسلامی و اشاعه عدالت و محو مبانی ظلم و سد ارتکابات خودسرانه و صیانت بیضه اسلام و حوزه مسلمین و صرف مالیه مأخوذه از ملت در مصالح نوعیه جامعه به نظم و حفظ و سد ثغور مملکت خواهد بود. و مبعوثان ملت هم امانتی خواهند بود که خود ملت به معاشرت تامه آنها را به وثاقت و امانت و درایت کامله شناخته برای مراقبت در این امور انتخاب نمایند.

آنچه این خدام شریعت منلهره به وجوب اهتمام در استقرار واستحکام آن حکم نمودیم و به منزله مجاهدت در رکاب امام زمان ارواحنا فداء دانستیم این مطلب بود اساس مسلمانی بر این مطلب مبتنی و در فصل دوم منم قانون اساسی هم که سابقاً امضا نمودیم ملزوم عدم مخالفت قوانین موضوعه با احکام شرعیه را تصریح و کاملاً این معنی رعایت شده و امیدواریم که ان شاء الله تعالی عموم ملت هم در انتخاب مبعوثان از مردمان صحیح و کامل و کسانی که به معاشرت کامله عدم خیانت ایشان به دین و دولت و مملکت و ملت معلوم شده باشد بدل مراقبت نموده و خواهند نمود و مبعوثان عظام هم حق امانت داری را کماینبی ادا و سروئی خیانت به هیچ کدام را البته روا نخواهند و بعون الله تعالی و حسن تأیید همچنان که مشروطیت و آزادی سایر دول و ملل عالم بر مذهب رسمیه آن ممالک استوار است همین طور در ایران هم بر اساس مذهب جعفری علی مشیده السلام کاملاً استوار و مصون از خلل و پایدار خواهد بود و هیچ صاحب غرض فاسد و مفسدی متمکن نخواهد بود که خدای تخواستہ خودی به میان اندازد و برخلاف قوانین و احکام مذهب جعفری حکم قانون جعل و زندقہ و بدعتی احداث و قانون اساسی و اصل مشروطیت ایران را نقض و استبدادی ملعون دیگر به مراتب اشنع از اول برپا نماید .

و البته اسلام پرستان مملکت و سرداران عظام ملت ایدم الله تعالی که جانهای خود را در طریق این مقصد بزرگی اسلامی فدا نموده اند کاملاً مراقب و هرگز چنین استبداد ملعونی را تن در نخواهند داد . ان شاء الله تعالی ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم .
(الاحقر عبد الله المازندرانی) (الاحقر محمد کاظم الخراسانی)

غرة ذی حجة الحرام ۱۳۲۷ نجف اشرف در مطبعة مبارکه علوی طبع گردید .
تمام سواد مرقومات باسواد لایحه مطابق است با اصول کریمه آنها . حرره الاحقر
محمد الواضع

مؤلف آنچه از حالات جناب حاج شیخ محمد واعظ به دست آورده در این تاریخ خود درج نموده و همین قدر گوئیم از زمانی که جناب معزی الیه داخل در حوزه مشروطیت شده الی کنون منافی مشروطیت چیزی از ایشان مشاهده نشده تا این زمان که سال ۱۳۲۸ می باشد ، صحیح و سالم و بانهایت شرف و افتخار و احترام باقی مانده است ، نه مطالبه اجر زحماتش نمود و نه ریاست اداره ای را به خود جلب کرد . نه اسباب چینی برای وکالت پارلمان کرد ، چنانچه در اکثری دیدیم و در تاریخ هم درج نمودیم بلکه این واعظ محترم در این ایام هم که قلوب عموم از اوضاع حالیه متنفر گردیده به زبان پند و موعظه و آن نطق کذائی خود به مردم می رسانند که بدی و خبیثت بعضی باعث بدی مقصود نمی شود هنوز عقلا فرصت

نکردند قوانین مشروطیت را جاری کنند .
 مجدلاً الی طبع این تاریخ این واعظ عظیم دست از مقصود خود برنداشته و اگر العباد
 بالله مثل بعضی از مشروطه خواهان امروز اقدام به امری که منافی با مقصودشان است فرمایند
 البته بعد از این تصریح خواهند شد . عجالاً دانشمندان و عقلا به وجود این عالم و واعظ مفتخر
 و سرافرازند . اللهم وفقه لما تحب وترضى .

ناظم الاطباء کرمانی

بیدارکننده ایرانیان ، مهین مؤلف فارسی زبانان ، دانشمند مفخم آقا میرزا علی اکبر خان (ناظم الاطباء) کرمانی از اولین اشخاصی است که در تأسیس مدارس و مکاتب جدیده سنی بلیغ فرموده ، شاگردانش در اطراف و بلدان ایران هر یک شمع روشن و چراغی با فروغ است . مؤلفانش عموم دانایان را مفید و در کار است . شرح زندگانی حضرتش از این قرار است :

میرزا علی اکبر خان ناظم الاطباء خلف مرحوم آقا میرزا حسن طبیب کرمانی است ، در عنفوان شباب در کرمان تحصیلت خود را به آخر رسانیده قدری از علمیات و عملیات طب را در نزد پدر خود و سایر اطبا فرا گرفته .

در اواخر سال ۱۲۸۲ بر حسب امر مرحوم محمد اسماعیل خان و کبیر الملک اول که در آن زمان حاکم کرمان بود از کرمان به طرف طهران مهاجرت نمود و در مدرسه دارالفنون مشغول تحصیل علوم جدیده گشته و پس از یک سال تحصیل وزیر علوم شاگردان مرتبه دوم طب را به معلمی ایشان سپرده و در اطاق اول طب هم معاون معلم شده و علم تشریح را به آنان آموخته و در اوایل سال ۱۲۸۴ از جانب مرحوم شاهزاده علیقلی میرزا اعتماد السلطنه وزیر علوم مشغول طبابت فوج مهندس شده و در سال ۱۲۸۸ که قحط و غلا همه ایران را فرا گرفته بود در مریضخانه فقراء چهار ماه مشغول خدمت بود و در سال ۱۲۸۹ اجازه فارغ التحصیلی از وزارت علوم صادر کرده و در سال ۱۲۹۰ به ریاست مریضخانه دولتی و خطاب حکیم باشی از طرف دولت مفتخر گردیده و در تأسیس آن مریضخانه به سبک بیمارستانهای فرنگ کوشیده و آن را مرتب نموده و در سال ۱۲۹۸ به منصب سرهنگی و نشان و حمایل آن با خطاب خانی مفتخر آمده و در سال ۱۲۹۸ پس از مرحوم اعتماد السلطنه و تفویض وزارت علوم به علیقلی خان مخبر الدوله از ریاست مریضخانه

دولتی استعفا خواسته و بامرحوم حاج میرزا حسین خان سپهسالار اعظم به خراسان رفته و پس از تشریف به آستان مبارکه رضوی دارالشفای آن استان مقدس را برحسب امر سپهسالار که جز اسم چیزی از آن باقی نمانده بود تأسیس و مرمت نموده و آن را مانند مریضخانه‌های دول متمدنه در تحت نظام و ترتیب آورده و در این سفر از جانب اولیای دولت قاهره به منسب و نشان و حمایل سرتیپی مفتخر آمده و پس از فوت مرحوم سپهسالار به طهران آمده چند سالی مشغول خدمات عامه و اشاعه معارف بوده و در سال ۱۳۰۳ بر حسب امر شاهزاده ظل‌السلطان به اسفهان رفته و در آن شهر مینو نشان دو سال توقف کرده سپس به طهران مراجعت نموده و اوقات خود را به تدریس و تألیف کتب و ترجمه از زبان فرانسه و طبابت عامه می‌گذرانیده تا در سال ۱۳۱۰ در خدمات ناصرالدین شاه منسک گشته و در سفر و حضر علاوه بر خدمت و پرستاری شخص پادشاه آئی نیاسوده و از خدمت به نوع دمی فراغت نداشته و از جانب آن پادشاه مورد عواطف ملوکانه بوده و در آن مدت به خطاب جنایی و جبهه ترمه و شمشیر مرصع و عصای مرصع و تمثال همایونی سرافراز گردیده و پس از قتل ناصرالدین شاه به تیر اولین فدائی ایران مرحوم میرزا رضا منسب طبابت مخصوصه اعلیحضرت مرحوم مظفرالدین شاه به ایشان تفویض گردید. سفر او حضراً در خدمت آن پادشاه ذیجاء بدرمی برد و در سال ۱۳۱۹ به نشان و حمایل درجه اول خارجه مفتخر گشته و در سال ۱۳۲۲ به نشان مرصع از درجه اول نیز نایل آمده از کارهای محیرالعقول ناظم‌الاطباء آنکه در زمانی که مرحوم مظفرالدین شاه دستخط مشروطیت ایران را صادر فرمود لیکن هنوز امر مشروطیت ناتمام بود و شاید به اندک سستی از بین رفته بود که طبیب مخصوص سهواً و یا کس دیگر عمداً دواى عوضی به مظفرالدین شاه داده و آن مرحوم را گمان این بود که او را مسموم نموده اند. نزدیک بود خیالات مالخولیائی به سر آن مرحوم افتد که فوراً ناظم‌الاطباء رسیده اطباء حضور را مات و متحیر و شاه را مبهوت و مرعوب دیده بقیه دوا را که در فنجان نگاه داشته بودند و اگر طبیب آلمانی دیده بود علناً می‌گفت این دوا سم است یا مضر. ناظم‌الاطباء ملتفت شده که هم بعضی درخطر است و هم خیالات موهوم شاه را تلف می‌کند، فوراً بقیه دوا را لاجرعه به سرکشیده و ته فنجان را با آب خالص شسته و نیز آشامیده و گفت نقلی ندارد دوا مضر نیست.

بعد از آن به معالجه شاه و خود پرداخته تا چندی دیگر شاه را نگاه داشت تا امر مشروطیت مستحکم گردید.

عجب در این است که ناظم‌الاطباء با اینکه چندین دفعه خطاهای اطباء را ملتفت شده و جبران هم نمود لکن الی‌کنون قنوت کرده به احدی این راز را نگفت و راضی نشد که طبیب نادان از نان خوردن باز ماند. دیگر آنکه پیوسته در خلوت مضار استبداد و منافع مشروطیت را به مرحوم مظفرالدین شاه می‌رسانید. مجعلاً ناظم‌الاطباء در تمام

عمر خود از تربیت محصلین طب و خدمت به نوع کوتاهی نکرد چنانکه اکنون زیاده از صد نفر شاگردان ایشان در شهرهای ایران پراکنده و مشغول طبابت می باشند و علاوه بر خدمات مذکوره بر حسب امر مرحوم میرزا علی خان امین الدوله صدراعظم در انجمن معارف داخل شده و از اندام آن مجلس محترم به شمار آمده و در خدمت به معارف از هیچ گونه مشقت کوتاهی نبرموده و در تأسیس مدارس رنجها برده ویژه در تأسیس مدرسه شرف و تربیت کودکان بی بضاعت از بند مال و جان دریغ و مضایقه نکرد.

اگر ساعات شبانه روزی ناظم الاطباء را تقسیم بر عیادت مرضی و حق الزحمه ای که به ایشان می دادند بکنیم هر ساعتی پنج تومان پول ایران می شود با وجود این دخل لااقل دیده شد که در بیست و چهار ساعت شبانه روزی ۱۶ ساعت اوقات خود را مصروف مدارس و انجمن معارف می نمود یعنی حضور در مدرسه و رسیدگی به اطفال یتیم و امور انجمن معارف را مقدم می داشت بر حضور مجالس پادشاه و ابناء آن.

و نیز دیده شد که از صد تومان حق الزحمه و حق القدم عیادت مریض گذشت برای رفتن به مدرسه شرف و رسیدگی کردن به اطفال یتیم.

مجملاً مبتلی هنگفت از کیسه فتوح خرج ایثار و اطفال فقراء نمود و عزمی راسخ بر ترویج معارف و ترقی ابناء وطن داشت که اگر امین السلطان عدو ایرانی و ایران در مقابل نبود امروز در ایران دشمنی برای علم و عالم دیده نمی شد.

بالجمله در اشاعه معارف آنچه ممکن بود و در قوه داشت به فعل آورد و کوتاهی نکرد و علوم چندی از زبان فرانسه به زبان فارسی ترجمه نمود و منتشر ساخت از قبیل علم فیزیک و شیمی و تشریح و پاتولوژی و جراحی و کحالی و روادی علاوه بر اینها کتب چند از تصنیفات و تألیفات ایشان امروز در بین مردم طبع و منتشر است از قبیل کتاب زبان آموز فارسی که در حقیقت ایشان اول کسی می باشند که این باب را مفتوح کرده و زبان فارسی را احیاء نموده.

و نیز از تألیفات ایشان است رساله تعلیمات ابتدائی که برای کودکان نوآموز دبستانها نوشته است و تا کنون چندین دفعه به طبع رسیده است.

و نیز از تألیفات آن یگانه هنرمند است کتاب پزشکی نامه در علم تراپوتیک و علم مایرمدیکال که آن هم به طبع رسیده و اطباء را لازم و واجب است.

و از کارهای بزرگه و تألیفات سترک آن دانشمند است که اکنون قریب ده سال است که در تدوین و ترتیب لغات فارسی مشغول و اکثر اوقات خود را مصروف این خدمت نموده است که در واقع می توان گفت مجلس آکادمی صحیح، خانه ناظم الاطباء است و تمام لغات فارسی و غیر فارسی را که امروز بین ایرانیان مستعمل است به ترتیب حروف تهجی مرتب و جمع و در چهار جلد مندرج کرده که هر مجلد زیاده از هشتاد هزار بیت کلمات

دارد. سه مجلد آن تمام و مجلد چهارم نزدیک به اتمام است .

و این خدمت را دانشمندان و عقلا بزرگترین خدمات به مآرف ایران بلکه به معارف اسلامی می‌دانند و با اینکه نهایت سعی و کوشش را در اختصار و ایجاز آن کتاب فرموده باز متجاوز از سیصد هزار بیت کتابت دارد که اگر بعضی الفاظ و عبارات را به رمز ننوشته بودند هر آینه از يك کروار بیت متجاوز شده بود^ک ما برای وضوح این ادعاء چند سطر و چند لغت از آن کتاب شریف را در این مقام نقل می‌کنیم . می‌نویسد :

قائم - مأخوذ از تازی ایستاده و افزاشته و برپا داشته و عمود و استوار و ثابت و برقرار و پایدار و باقی و دایم و جاویدان و واقف و سخت و پنهان الی آخره .
اتومسفر - مأخوذ از یونانی مرکب از دو کلمه یکی (اتمس) یعنی بخار، دیگری (ایفر) یعنی کره . و عبارت است از طبقه بخاری شکلی محیط بر کره زمین و مرکب از دو سیاله مرتجله یکی هوای خالص که بخار اکسیژن و دیگری بخار ازت . و هر قدر از سطح زمین بالا رویم و دور شویم وزن مخصوص اتومسفر کمتر می‌گردد زیرا طبقات پست از طبقات فوق خود منضبط و متراکم می‌شود از هر طبقه از هوا که بالاتر بود کمتر فشرده شده و متراکم گشته و یا بالملازمه سبک‌تر خواهد بود و وزن مخصوص کمتر و در باب ارتفاع اتومسفر عقاید حکماء مختلف است . (لاهیج) از روی انعکاس اشعه آفتاب ارتفاع اتومسفر را (۶۰۰۰۰) متر می‌داند و (لاپلاس) که از دانشمندان معروف است اتومسفر را شبیه به کره تصور کرده که نسبت به شبه کره زمین تسطحش بیشتر است و نسبت دو محورش مثل نسبت دو په می‌باشد .

و اتومسفر وزین و قابل سنجیدن است ، زیرا که هم هوا و هم سایر هوای مادی شکل که با آن مختلطند تماماً صاحب وزن می‌باشند ، و وزن آن را به این نسبت می‌توان بیان کرد . وزن يك ستون از این سیاله برابر است با وزن يك ستون هفتاد و شش سانتی متر زیبق ، یا يك ستون ده متر و نود و هفت سانتی متر آب ، در صورتی که درجه حرارت را دوازده و قطر هر ستون را متساوی قرار دهیم الی آخره . بعضی از رموز آن کتاب شریف را هم نقل کنیم که کاشف از اسلوب آن خواهد بود .

بعضی رموز کتاب :

(*) علامت (ا) علامت اسم (ا -) علامت اسم و صفت (ج) علامت جمع (جج) علامت جمع الجمع (ج ۲) علامت حاصل مصدر (ص) علامت صفت (ر) به جای مرور نمائید (ک) علامت کنایه (م) علامت مصدر (ف ل) علامت فعل لازم (ف م) علامت فعل متعدی (ا ف) علامت اسم فاعل (ا م) علامت اسم مفعول .

از این علامات معلوم می‌شود که نهایت سعی را در ایجاز و اختصار آن کتاب شریف ملحوظ داشته اند با وجود این متجاوز از سیصد هزار بیت کتابت دارد و ما می‌تسیم طبع این کتاب هم نصیب خارجه گردد و چه اگر دانشمندان خارجه که همواره هواخواه معارف و دوست علوم شرق می‌باشند مطلع بر این کتاب شریف گردند هر آینه مبادرت به طبع آن خواهند فرمود مؤلف محترم را هم مقصودی جز طبع و نشر این کتاب نخواهد بود چه می‌دانند که فایده این کتاب شامل عموم خواهد گردید. مجملًا ناظم‌الاطباء در ۱۷ ربیع‌الثانی سنه ۱۲۶۳ در شهر کرمان که آن را کواشیر نام است متولد شده و پنجاه سال قواید عمرش را صرف ابناء وطن خود کرد. ایشان را پنج پسر و دو دختر یادگار است که بهترین و بزرگترین اولادش میرزا علی‌اصغر خان مؤدب‌الدوله است که نگارنده ندیده پدر و پسرش را که متناسب هم باشند جز این پدر و پسر را که در واقع مؤدب‌الدوله پسر جسمانی و روحانی ناظم‌الاطباء است که در مریضخانه‌های خارجه به مرتبه اسپستانی فائل آمده و صاحب دیپلم‌های متعدده است که ما در موقوع خود شرح حال ایشان را نیز درج و گوشزد خوانندگان تاریخ می‌داریم.

یادداشت جلد اول

در ایران همیشه معمول و مرسوم بوده که ارباب حل و عقد و صاحبان مسند نسبت به صدراعظم و شخص اول مملکت دو قسمت می شدند (فرقه لوقه علیه) : جمعی با او دوست و باب مراده را مفتوح برای پیشرفت مقاصد شخصی هم خود را صرف تملق گفتن از شخص سدارت می نمودند، برخی دیگر از این مجاز گوئی و تمجیدات بی موقع فارغ بوده، تملق بی جا از سدارت نمی گفتند، بلکه معایب و مفاسد کار او را هم در مواقع مقتضیه اظهار می داشتند. هنگامی که تویت سدارت به میرزا علی اصغر خان امین السلطان رسید این مسئله را ملتفت شده خواست تا محبوب القلوب عامه گردد و جذب و جلب نفوس همه را به طرف خود نماید. با همه کس به طور تدلیس اظهار دوستی و هم مشرب می کرد. در نزد متصوفه اظهار درویشی می نمود، با طبیبی دهری بود، با علماء تدلیس می کرد و حسن عذیت به خرج می داد. متملقین را هم اطراف خود داشت، لقمه ثانی هم نزد آنها می انداخت، تا آن که در دوره سلطنت مظفرالدین شاه از سدارت مستعفی و در بلده قم مقیم گردید.

صدارت ایران چندی در بالای سر فرمانفرما و مخبرالدوله و امین الدوله در گردش بود. لیکن شاهزاده فرمانفرما که قابلیت این شغل را داشت به عشق سپهسالاری و اسباب دیگر که بعد از این خواهد آمد آن را از خود دور کرد. مخبرالدوله از عهده این منصب بزرگ و شغل سترک بر نیامده، امین الدوله هم خواست مقاصد خود را یکباره به ظهور رساند که سداها بلند شد. به مظفرالدین شاه عرضه داشتند که امین الدوله طالب و مایل به جمهوریت است. بالاخره امین الدوله از سدارت ایران معزول و دیگر باره امین السلطان از قم احضار

و بر مسند صدارتش بر قرار کردند . اگر چه شاهزاده فرمانفرما (۱) نهایت سعی را در خصوص امین السلطان کرده بود ، اعمال و نیات او را عیقل کرد و غالب علما هم نوشتند جز مرحوم حاج شیخ هادی و آقای طباطبائی دیگر همگی رقم صفر او را کشیدند ؛ لکن آقای طباطبائی فرمود من چون با امین الدوله دوستم و امین السلطان دشمن ، لذا چیزی در این باب نمی نویسم و آنکهی تاجناب میرزای آشتیانی چیزی مرقوم نفرمایند من نخواهم نوشت . شاهزاده فرمانفرما نوشته جناب میرزا را هم صادر کرد و با مبلغ شصت تومان به روایتی با هزار و شصت تومان مجدداً وارد بر آقای طباطبائی شده ، حضرتش بکلی از نوشتن امتناع فرموده و پول را هم رد نمود . از جنابش شنیدم که شاهزاده فرمانفرما گفته بود حالا که نمی نویسید نتویسید دیگر پول را چرا رد می فرمائید جواب داد که این پول سحت و نجس است ، این جور پول را نمی خواهم . عجب این است که با این که آقای طباطبائی این همراهی را از امین السلطان کرد و محمدحسین بیگ آدم او را که از طرف امین الملک برادر میرزا علی اسفندخان امین السلطان کاغذی برده بود دم اندرون مظفرالدین شاه داده بود که اگر امین الدوله را عزل نکنی تو را می کشیم و او را شناخته بودند پناه به هر کس برده بود او را پناه ندادند تا این که آمد به خانه آقای طباطبائی پناه آورد آن جناب او را پناه داد و با این که مظفرالدین شاه دستخط سحت صادر کرده بود او را نفی کنند از او نگهداری کرد و تا آمدن امین السلطان از قم او را داشت و او را با خود برد به امین السلطان سپرد و فرمود اگر این شخص کبیر افتاده بود خانواده تو و برادرت را تمام می کردند . امین السلطان نه از آقای طباطبائی همراهی کرد و نه از آن بیچاره محمدحسین بیگ بلی فقط ماهی ده تومان مواجیب به محمدحسین بیگ می داد و او را از خود مطرود نمود (من اعان ظالماتسلطه الله علیه) .

یکی از موثقین گوید که شبی از شبها در نیاوران در چادر شاهزاده موثق الدوله خوابیده بودم که شاهزاده فرمانفرما با یک نفر نوکر وارد چادر شد . آدمش بقچه ای بر دوش داشت زمین گذارده و در آن بقچه ده هزار تومان اسکناس و پول و طلا بود که برای موثق الدوله آورده بود که قول از او بگیرد در مسئله نفی امین السلطان و اجرای حکم علماء . لکن موثق الدوله پول را قبول نکرد و رد نمود ولی قول داد که اقدام بر ضد هم نکند و این مسئله هم محرمانه بماند . پس از آن که از او مأیوس شد و از آن که آنجا خوابیده

(۱) شاهزاده فرمانفرما در زمان مظفرالدین شاه در دو خط کار می کرده است یکی اعدام امین السلطان و دیگر انداختن مرحوم امین الدوله را ، در اولی از آقای طباطبائی مأیوس شد و در دومی از موثق الدوله . پس نگارنده موثق الدوله را تقدیس می کنم و شاهزاده فرمانفرما را در اقدام اولی تبریک می گویم چون در این جا گنجایش بیش از این نیست و در تاریخ هم خواهد آمد لذا مقدمه را ختم نمودم .

بود مطمئن گردید از چادر خارج شد .

سر خدا که عارف سالک به کس نکنت در حیرتم، که باده فروش از کجا شنید

کلماتبطنه نظیره الایام

اگر چه نگارنده را عقیده این است که شاهزاده فرمانفرما خوب اقدامی کرد و شاهزاده موثق الدوله بد کرد که همراهی از این عمل نیک نکرد، لیکن چون موثق الدوله در آن زمان امین و معتمد مظفرالدین شاه اگر این پول را قبول کرده بود هر آینه خیانتی بود که به آقای خود کرده بود و من نگارنده با این که موثق الدوله را کاملاً نمی شناسم و با او مجالست نکرده لکن او را از این جهت تبریک می گویم. راستی کارهای خوب از این شاهزاده شنیده ام که در تاریخ نوشته ام و خواهد آمد. باری زحمات و مقدمات شاهزاده فرمانفرما که اصلاح دربار را منتج بود، مثر و مفید نیتاد، اگر چه بیفایده هم نبود. روثق نخستین را شکست و آن عظمت میرزا علی اصغر خان رخت بر بست و فی الجمله خرق موهومات شد، از آن جمله وهمی در دماغ ها بود که همواره کوررها و مبالغ بی شمار در خزانه موجود است و نقدی ناصرالدین شاه را هیچ پادشاهی ندارد، از خرد کردن فرمانفرما صندلی های طلا و اوانی ذهب و فیه را این برده موهوم یاره و این سحر باطل و طلسم شکسته شد و دیگر کارها که در موقع خود خواهد آمد.

خلاصه امین السلطان باز برمسند صدارت ایران متمکن و این دفعه چون دربار ایران را به خود محتاج دید و دانست که از رجال درباری کسی نیست که بتواند تقلد امور جمهور را بنماید لذا مفروانه با عامه علمای اعلام و رجال گرام و شاهزادگان عظام و اشراف و کسبه بنای بد سلوکی را گذارده اشخاصی هم که همیشه حاشیه نشین مجلس او بودند در خلوت و در جلوت خودشان را محرم می دانستند و امور معیشتشان از عنایای او می گذشت دیدند در مزاج صدراعظم تغییر کلی پیدا شد، آن سبو بشکست و آن پیمان ریخت، لذا در هر مجلس و محفلی بنای بد گوئی را گذاردند، در این اثناء اسباب مسافرت مظفرالدین شاه را به فرنگستان فراهم آورد و بهانه به دست رنود افتاد. به آقایان علماء اعلام رسانیدند که امین السلطان دولت را مقروض کرد و شاه را به فرنگ برد. از یک طرف متوالیاً نوشتجات برای علمای عتبات فرستادند، از یک سمت محرك علمای طهران شدند. بالاخره ورقه تکبیر امین السلطان در اسلامبول عکس انداخته به اطراف فرستاده شد. اگر چه بعضی غلطها در آن ورقه امر را بر فضلا مشتبه کرد لکن توهین بزرگی و لطمه سخنی بر امین السلطان وارد آمد.

در طهران آقاسید علی اکبر مجتهد تفرشی و آقای طباطبائی و امام جمعه و آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی و چند نفر دیگر از علماء و عده ای از رجال دولت مجلسی تشکیل داده همگی متحد و متفق شدند و بر طبق اتحاد خود لایحه ای نوشتند و قسم یاد کردند که هر

کدامی در عزل امین السلطان به قدر میسر اقدام کنند و او را از صدر به ذیل آورند. بعد از مراجعت امین السلطان از فرنگستان اقبال الدوله کاشانی که قبل از وقت عکسی از روی آن ورقه برداشته بود و آن عکس را به امین السلطان ارائه داد در نزد آقایان معتذر شده که کیفی نوشتجات خود را در راه حضرت عبدالعظیم (ع) مفقود کرده شخصی آن را یافته پس از چند روزی به من رد کرد و در این چند روز عکس آن ورقه را برداشته اند. خلاصه امین السلطان فوراً پانصد تومان برای آقا سیدعلی اکبر تفرشی فرستاد و او را با خود دوست و همراه نمود، میانۀ سایرین هم نفاق انداخت، رجال دربار هم که با آقایان همراه بودند هر يك را به طرفی تبعید و نفی کرد. بیچاره حکیم الملك را که طبیب و ندیم و وزیر دربار و جمله الملك بود به حکومت رشت مجبور نمود. پس از ورود به رشت چیزی نگذشت که غفلة به ترك مفاجاة و یا اثر سم از دنیا درگذشت. یکی از نوکرهای خاص او و یکی از دوستان او که لقب مستشاری داشت نیز در همان ایام مردن حکیم الملك به همان عرض و همان علائم و آثار از دنیا درگذشتند. از این رو می توان گفت حکیم الملك مسموم گردید. این شد که متحدین و متفقین از ترس یا با امین السلطان دوست و همراه شدند و یا از خوف، اظهار مخالفت نمی کردند فقط آقای طباطبائی پادار و بر عهد خویش استوار ماند.

گر سرم می رود از عهد تو سر باز نپیچم تا بگویند پس از من، که به سر برد وفارا جناب معظم در هر مجلس و محفل علناً از امین السلطان بدگوئی می فرمود تا این که شیخ فضل الله نوری از سفر مکه معظمه معاودت به طهران نمود. چون در این سفر مکه تغییر مسلك داده و به طریق اعیانیت سلوک کرده بود با قرض گزافی وارد شده مبلغ دوازده هزار تومان برای اداء دیونش از امین السلطان درخواست نمود. او هم از دادن این مبلغ امتناع نمود. پینام داد که ادای این مبلغ این ایام در قوه من نیست در مجلس خود هم گفت به يك نفر آخوند مازندرانی دوازده هزار تومان دادن از طریق اقتصاد خارج است. حاج شیخ فضل الله که این سلوک صدراعظم را با خود تازه دید دانست که امین السلطان تغییر مسلك و عادت داده است و ملاحظه پیش را ندارد، لذا با آقای طباطبائی متحد گشت و مجالسی تشکیل داد هر هفته دو يك شب در خانه یکی از آقایان اجتماعی داشتند.

شاهزاده عین الدوله حاکم طهران و اقبال الدوله و سلطان علی خان وزیرافخم و چند نفر دیگر هم از رجال دولت را با خود همراه نمودند. باز نوشتجات به علماء عتیبات و سایر بلاد ایران نوشتند و به توسط رسائل مدد خواستند. نگذشت مدتی که از عتیبات و سایر بلدان عرایض و لوایح متوالیه به مظفرالدین شاه رسید، که میرزا علی اصغر خان امین السلطان خائن دولت و دشمن ملت است. امین السلطان يك دفعه ملتفت شد که عنقریب رشتۀ کارش از هم گسیخته و شیرازۀ زندگانش قطع خواهد شد. لذا به حکام ولایات و

دوستانش که در شهرهای ایران بودند اشاره کرد که از آقایان و علمای حوزه حکومت خود رسالت نامه گرفته و بفرستند. حاکم فارس از جناب آقامیرزا ابراهیم مجتهد شیراز خواهش نمود که شرحی از رفتار حکومت و رضایت از سدر اعظم و دیانت او و رضامندی اهالی فارس از او و اهتمام مشارالیه در انجام امور عامه و و و بنویسد. آقامیرزا ابراهیم جواب داد که علمای عتیبات و طهران او را بد دانسته و بر علیه او اقدام کرده اند من چگونه برخلاف آنها چیزی بنویسم؟ بالاخره بین حاکم و علماء فارس برای این مسئله کدورت واقع شد. در اصفهان آقای نجفی همین جواب را به ظل السلطان داد و همان نتیجه را حاصل بخشید تا منجر شد به آمدن حاج آقانورالله برادر آقای نجفی به طهران. ورود حاج آقانورالله به طهران مستمسکی به دست آقایان آمد و اجتماعاتشان علی شد. حکومت تبریز هم همین جواب را از علمای تبریز شنید و نتیجه ای جز کدورت نبخشید چندی نگذشت که عموم علمای ایران سرأ و چهارأ با امین السلطان عداوت ورزیده دشمنی خود را اعلام دادند. رفته رفته مرایض را به شاه رسانیدند، اعلیحضرت مظفرالدین شاه در این خصوص با رجال دربار خود مشاورت نمود و فرمود من از عزل امین السلطان امتناعی ندارم جز این که گمان می کنم این عزل باعث انقلاب و اختلال ادارات گردد. شاهزاده عین الدوله و برادرش سپهسالار قول و اطمینان و بر طبق نوشته دادند که ادارات را به خوبی نگاه دارند.

بالاخره میرزا علی اصغر خان معزول و عین الدوله به وزارت عظمی منصوب و طولی نکشید که صدراعظم بلکه اتابک اعظم گردید (۱).

عین الدوله در ابتدای امر هواخواهان حریت را امیدواری داد. روزنامه حبل المتین را که تا آن زمان ورودش به خاک ایران ممنوع بود اجازه ورود داد. میرزا سید حسن برادر مؤید الاسلام را که در محبس «بارک آباد» بود مرخص نمود. شیخ یحیی کاشانی که امروز نویسنده روزنامه مجلس است و آن روز به گناه مقالات روزنامه حبل المتین مأخوذ شده بود و در اردبیل محبوس بود از حبس خلاصی یافت لکن در همان اردبیل متوقف بود چه استطاعت آمدن به طهران در او نبود و گناهی جز بیداری ایرانیان و ترویج از معارف نداشت و ما حالات این اشخاص محترم را در اصل تاریخ مشروحاً درج نموده ایم.

باری عین الدوله صندوق مالیه را ترتیب داد و خرابی دربار را خواست اصلاح کند لکن جهالت و استبداد و تکبر این شاهزاده کار را خرابتر نمود. با حاج شیخ فضل الله متحد گردیده امورات شرعی و عرفی بلکه مملکتی را راجع به محکمه شیخ نوری کرد. تا آن که کار شیخ بالا گرفت و کارهای عمده را صورت و انجام می داد. حکومت بعض از ولایات عمده بر حسب مشورت و تصویب شیخ نوری معین و برقرار می شد مانند شوکت الملک

(۱) در ایران شغل صدراعظمی بهترین مشاغل و لقب اتابک اعظمی بالاترین القاب است

حاکم قایمات که شیخ نوری سی هزار تومان از او تعارف گرفت و از عین الدوله خواستی نمود که حکومت قایمات و ارضیه برادرش مرحوم شوکت‌الملک را به او واگذار و تفویض نماید. فوراً تمنای او به اجابت مقرون شد. شیخ نوری شوکت‌الملک جدید را به خانه خود دعوت نمود به بهانه آن که او را از عزای برادرش بیرون آورد او را با خود به حمام سرخانه برده او را سروکیشه کرده و حنائی به دستش مالید. او هم حواله سی هزار تومان در مسلخ حمام تقدیم شیخ نمود چه بابت فروش قایمات و چه بابت ارضیه برادرش و چه بابت حق‌الحکومه و به همین میزان تقدیمی هم برای عین‌الدوله گرفته شد اگرچه از پول حشمت‌الملک ناسخ به زودی صادر شد لکن عین‌الدوله پاسخ نداد.

اما آقای طباطبائی، مسلک خود را که همه وقت با صدور ایران داشت تجدید و تغییر ننمود و با عین‌الدوله هم مراوده نکرد و از کسی نزد او توسط و شفاعتی نمی‌کرد. آقای بهبهانی به واسطه دوستی با امین‌السلطان باطناً از سدارت عین‌الدوله راضی نبود ولی علانیه مخالفت هم نمی‌نمود تا این که در واقعه‌ای از وقایع بر حسب لزوم آقا سیدعلاءالدین اعتمادالاسلام داماد آقای بهبهانی رفت نزد عین‌الدوله و خواست که با او به طریق نجوی مذاکره نماید، عین‌الدوله گفت هر مطلبی که دارید آشکارا مذاکره کنید من با احدی به طریق نجوی صحبت نمی‌کنم. اعتمادالاسلام که این گونه سلوک را دید خدمت آقای بهبهانی شکایت برد و آنقدر گفت تا آقای بهبهانی جداً اظهار رنجش نمود.

در این اثناء هواخواهان امین‌السلطان که همه وقت در مقام متمسکی بودند که اختلالی در مملکت اندازند به تحریک بعضی، احداث نفاقی کردند بین طلاب مدرسه صدر و طلاب مدرسه محمدیه (۱). طلاب مدرسه محمدیه واقع در بازار طهران مستظهر به آقا سیدعلی‌اکبر تفرشی و آقازاده ایشان بودند که آقازاده طالب بود مدرسه محمدیه را به اداره پدرش در آورد. طلاب مدرسه صدر متمم به امام جمعه بودند چه امام جمعه رئیس آن مدرسه شیخ‌زین‌الدین را تسخیر کرده و در اداره خود آورده بود.

رفته رفته کار تشاجر و تنازع بالا گرفت، یک زد و خورد مختصری بین طلاب واقع شد. چون اول ریاست عین‌الدوله بود و مشاغل عمده در پیش داشت اعتنائی به این واقعه نکرد لکن مؤسبین فتنه ساکت نشده آتش فتنه را دامن می‌زدند. سادات قمی از یک طرف حمایت می‌کردند، امیرخان (۲) سردار و احتشام‌الدوله پسر حسام‌الملک هم از طرف مقابل تقویت

(۱) نزاع برای مدرسه محمدیه راجع به موقوفه آن بود چه مدرسه بدون موقوفه جز ریاست بر طلاب آن دیگر فایده ندارد.

(۲) مراد امیر اعظم است چون این جوانمرد راد با عقلا و اصلاح‌خواهان متحد بود از اول تا به آخر در خدمت به وطن و ملت و استقلال مملکت سعی و جاهد، لذا ما شرح زندگانی و عکس ایشان را در آخرین مقدمه درج خواهیم نمود که معلوم شود این رادمرد از اقران و امثال احتشام‌الدوله نیست.

می نمودند ، از طرف سالارالدوله و شام السلطنه هم باطناً از آقایان همراهی می شد ، رکن الدوله هم برای آقایان محرك پولی می فرستاد ، هواخواهان امین السلطان هم که در کار بودند تا آن که طلاب مدرسه صدر به تحريك شيخ زين الدين زنجانی و امام جمعه مفاصه ریختند به مدرسه آصفیه که واقعه در نزدیکی مدرسه صدر بود برای این که طلاب آن مدرسه را خارج کرده و آن مدرسه را به تصرف خود در آورند . طلاب مدرسه محمدیه به همراهی جناب معتمدالاسلام (۱) رشتی و عده ای از دوستان مشارالیه در مقام حمایت از طلاب مدرسه آصفیه برآمده و نزاع مفصلی احداث شد عده ای زخمی و جمعی سر و پای شکسته به زمین افتادند با این که سادات قمی به حمایت طلاب مدرسه صدر رسیدند عاقبت غلبه حزب جناب معتمدالاسلام را نصیب شده طلاب مدرسه صدر و سادات قمی به هزیمت رفتند آنچه از آنها در معرکه ماند همان افتاده ها و زخمی ها بود که قوه فرار در آنها نبود .

حکومت طهران در مقام گرفتاری طرفین برآمد ، جناب معتمدالاسلام با جمعی دیگر پناه به خانه آقای بهبهانی آورد . آقای بهبهانی از معتمدالاسلام نکهداری و سایرین را جواب داد . آقا شیخ علی اصفریستانی ، که از همه جا بیچاره ماند پناه به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم (ع) برد ولی بیچاره را در همانجا حبس کردند و خدام آستانه حضرتی هم به ملاحظه عین الدوله از او دستگیری نکردند .

باری طلاب مدرسه چون دیدند آقای بهبهانی از معتمدالاسلام همراهی فرمود لذا از آقا مکدر شده امام جمعه هم که مدتها در فکر بود انتقام پدرش را از آقای بهبهانی بگیرد ، چنانچه در تاریخ مذکور است محرك طلاب شده که اگر آقای بهبهانی را بزید شاهزاده عین الدوله درباره شما لطف خواهد فرمود و هر يك از شما صاحب سالی دوست تومان مستمری خواهد شد .

این بود که در یکی از لیالی که آقای بهبهانی از خانه شیخ فضل الله مراجعت می نمود جوانان طلاب از مدرسه بیرون ریخته و دم بازار محاذی مدرسه دارالشفاء دست به چوب و قدار به طرف آقای بهبهانی حمله آوردند اگر چه به شخص آقا جسامتی نشد لیکن قاطر آقا دیوانهوار به حرکت درآمد و آقا را قوراً به خانه رسانید . فردای آن شب واقعه را به عین الدوله راپورت دادند با این که جسامتی بزرگ و خسارتی سترک وارد آمده بود عین الدوله به روی خود نیاورده به مسامحه و ماطله گذرانید ، تا اینکه از طرف آقای آقا سیدعلی اکبر تفرشی و بستگان آقا رسماً شکایت کردند و مجازات مقصرین را درخواست نمودند . عین الدوله پس از گرفتن عهد و نوشته که آقایان شفاعت و توسط نکنند حکم به

(۱) جناب معتمدالاسلام از مجاهدین و اشخاص با علم و ملت دوست و از اول تا به آخر در این مقصود مقدس ثابت و برقرار و شرح حالات و مقاصد ایشان در تاریخ خواهد آمد .

گرفتاری مقصرین داد چهارده نفر از طلاب را مأخوذ داشتند که اسامی ایشان از قرار ذیل است :

اسامی مأخودین

آقا شیخ احمد خراسانی ، آقا شیخ علی اکبر اشتهاردی ، آقا شیخ بابا اشتهاردی ، آقا شیخ اسمعیل رشتی ، حاج میرزا آقا همدانی ، آقا شیخ عبدالحسین همدانی ، آقا شیخ جعفر تنکابنی ، آقا سید حسین قمی ، آقا فیدالله قمی ، آقا سید تقی قمی ، آقا شیخ علی خمأمی رشتی ، آقا سید عزیز الله روضه خیران قمی ، آقا سید علی قمی برادر حاج آقا جعفر ، آقا شیخ ابوطالب قمی (۱).

حضرات مزبور را شب شنبه یازدهم ماه رجب ۱۳۲۱ گرفتار و در اداره نعلیه در زیر زنجیر و کند محبوس داشتند. روز سه شنبه ۱۴ رجب ۱۳۲۱ دو ساعت به غروب مانده حضرات را در گاری ریخته ، پانصد سوار از سوارهای کشیک خانه با شمشیرهای برنده و تفنگهای زنده ، اطراف گاری را احاطه کرده با نهایت خفت و خواری در حالتی که تقریباً بیست هزار نفر تماشاچی اطراف خیابانها نظاره می کردند آنها را از خیابان جلیل آباد و خیابان ناصری از جلو عمارت بهارستان از دروازه خارج و در اردوی امیر بهادر که پشت دروازه طهران تشکیل یافته بود وارد نمودند. شب چهارشنبه پانزدهم ، آنها را در آنجا نگاه داشتند چه امیر بهادر به سالار اعظم گفته بود که شب چهارشنبه وانگهی شب نیمه رجب میمون نیست که با سید طرف شوند و در میان این مقصرین بعضی از سادات می باشند . (در این مقام رشته تاریخ را قطع نموده به جمله معترضه پس از آن شروع می کنیم به جایی که سخن را از آنجا قطع نموده). پس از آن که جناب آقا سید عبدالله بهبهانی ملتفت شد که راستی طلاب را نفی بلد کردند لذا در مقام شفاعت برآمده برای عین الدوله پیغام فرستاد که من از لطف حضرت والا متشکر شدم ولی خواهش دارم حضرات طلاب را مرخص فرمائید چه من آنها را معفو داشته و بیش از این راضی به صدمه آنها نمی باشم . عین الدوله جواب داد که من نه برای خاطر آقا این جماعت را تمیید کرده تا جنابش از من همنون و متشکر باشد بلکه سیاست ملکی و نظم مملکتی منقضی گردید که این جماعت را مأخوذ دارند بعد از این هم اگر طلاب خلافی را مرتکب شوند گرفتار خواهند شد ؛ دیگر آن که حکومت از طرف جناب آقا منسوب نشده است که مطیع میل آقا باشد هر کس را بخواهند گرفتار و هر وقت خلاصی آنان را بخواهند آزاد باشند این پیغام هم بر کدورت باطنی آقا افزود .

باری در شب پنج شنبه ۱۶ دو رشته زنجیر آوردند با چهارده قاطر هفت نفر از طلاب را در یک زنجیر سوار هفت قاطر و هفت نفر دیگر را در یک زنجیر سوار هفت قاطر

(۱) مخفی نماند که عده مأخودین سیزده نفر بود چون این عدد نحس بود لذا یک نفر هم از اشخاص بی گناه گرفته و به آنها تنبیه کردند که عدد هممون باشد .

نمودند. چهل نفر از سوارهای کشیک‌خانه را مأمور کردند که حضرات را ببرند تا اردبیل چون حضرات را می‌بایست به دروازه قزوین برسانند که از آنجا به خط مستقیم و شارع عام می‌رسند.

دم دروازه بهجت‌آباد که رسیدند بیست نفر از سوارها برگشته رفتند نزد سالار که اگر این مقصرین مسلمان می‌باشند که یا ما هم مذهب‌اند و نمی‌توان این طور سلوک کردن و اگر مسلمان نیستند که آنها را در همین جا بکشید که این طور بردن آنها تا در یک فرسخی تلف می‌شوند. سالار اعظم گفت شما مأمور دولت می‌باشید به مأموریت خود رفتار کنید هر جا که افتادند آنها را زیر خاک پنهان کنید.

بدین متوال آنها را بردند به مهرآباد یک فرسنگی طهران از آنجا حضرات را از بیراهه می‌بردند که موجب هیجان عامه نشود.

در هر منزلی که آنها را وارد می‌کردند با باخان قرجه‌داغی که رئیس سوارها بود کدخدای ده را احضار می‌کرد و می‌گفت این زنجیر دولت و این مقصرین دولتی است مال بدهید سیورسات بدهید. کدخدا هم پولی به عنوان تعارف بر عده نفوس هر ده تقسیم می‌کرد و می‌گرفت، قدری را خود بر می‌داشت قدری هم به رئیس سواران می‌داد (۱).

(۱) شاید در آخوادی و دفتر آن ده هم مرسوم شده و هر سال بگیرند. چنانچه در دهات کرمان هنوز پول چوب حاکم و پول بی ادبی که در چند سال قبل اتفاق افتاده است می‌گیرند اگر چه علاءالملک در زمان حکومت خود پول چوب را موقوف کرد. چنانچه نقل کنند زمانی که علاءالملک به طرف بلوچستان مسافرت کرد در منزل اول که ماهان است حاکم ماهان عرض کرد قبض پول چوب را مرحمت فرمائید، پول هم حاضر است. علاءالملک استعمال از کیفیت کرد. مذکور داشت در سابق که حاکم می‌رفت به بلوچستان آنچه چوب برای سیاست و زدن مفسر لازم بوده است از ماهان می‌گرفت و مال هم که آنها را حمل کند نیز به مردم حواله می‌دادند یکی از حکام برای سهولت و همراهی از رعایا این چوب را تبدیل و تسعیر نموده در سال دوست تومان مثلاً پول چوب را می‌گرفت و قبض می‌داد، حاکم هم از خود می‌داد، بعد به مرور ایام بر رعایای ماهان توزیع می‌نمود. حالا هم من پول را حاضر کرده‌ام قبض بدهید تا پول را داده بعد از رعایا می‌گیرم. علاءالملک این بدعت را موقوف و نسخ نمود.

اما پول بی ادبی آن بود که روزی یک نفر از کدخدایان یکی از دهات در نزد حاکم نشسته بود غفلت بادی از او صادر شده است، حاکم حکم کرده بود که ریش سفید کدخدا را ببرند. کدخدا ریش خود را به مبلغ هفتاد یا هشتاد تومان خریده پس از آن سال، در سال دیگر این مبلغ را از رعایای ده گرفته و این مبلغ به اسم پول بی ادبی هر بقیه حاشیه در صفحه بعد

مردم می گفتند این جماعت از سادات و ارباب عوام می باشند . این نوع سلوک یا آنها خدا را خوش نیابد . جواب می گفتند اینها از طایفه بایبه و آرامنه می باشند که به این لباس در آمده اند (۱) مجملا سه ساعت به غروب روز سه شنبه ۲۸ رجب ۱۳۲۱ خیر ورود آنها به زنجان رسید. اهالی زنجان به هیجان آمده دکانین و سراها را بستند که طلاب و سادات را از چنگ دیوانیان خلاصی دهند لذا مأمورین آنها، طلاب را به شهر وارد نکردند در کاروانسرای خرابه ای که در خارج شهر بود آنها را جا دادند .

باباخان رئیس قراسوران ، چون وضع را قسمی دیگر دید شبانه مقصرین را حرکت داد و کمال عجله و شتاب در حرکت سرعت دادند .

حاج میرزا آقا و سید تقی قمی در آن شب سه دفعه از قاطر زمین خورده دست و سرشان شکست تا ظهر روز چهارشنبه ۲۹ دو منزل از زنجان دور شدند و همه جا از بیراهه تاختند و بدین منوال وارد نازین قلعه که در جنب اردبیل است شده پلها را کشیدند و از دو خندق آنها را گذرانیده وارد قلعه کردند و در زندان آنها را جا دادند .

بقیه حاشیه از صفحه قبل

سال از آن ده گرفته می شود ، یعنی تحویل بر رها می شود . اگر کسی فقیر تا دو سال سابق کرمان را ملاحظه نماید بسیاری از این امور را خواهد دید . این است که سد و خورده مالیات کرمان امروز از چهارصد هزار تجاوز کرده است . یعنی حاکم کرمان به چهارصد قانع نخواهد شد مگر آن که خداوند توفیق به اولیاء امور عنایت فرماید و زودتر تمذیل مالیات را بفرمایند تا فقراء راحت و آسوده شوند و نیز مخفی نباشد که تمام خدمات و تحمیلات بر فقراء و زارعین و کسبه است ، اغنیاء و علماء و خوانین و ملاکین راحت و آسوده اند ضرر بر بیچاره ها و عجزه ها است .

(۱) در ایران همه وقت معمول بوده است که هر گاه شخصی مبنوم دولت می شد و پادشاه از ملامت خاصه و هیجان عامه می اندیشید که او را تلف نماید او را نسبت می دادند به دین و مذهبی که مغفور نزد سلطان آن زمان بوده . مثلاً قبل از صفویه مبنوم را نسبت به تشیع می دادند، در زمان صفویه برعکس یا منسوب به ملاحده می دانستند، در زمان فتحعلی شاه بسیاری از مردم و مسلمانان را به گناه تصوف تلف نمودند، در زمان محمدشاه ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه نسبت به بابت می دادند در زمان محمدعلی شاه مردم را به گناه مشروطه خواهی می گرفتند ، زمانی هم به گناه استبداد مأخوذ می شوند . امیدوارم که چشم ما به ظهور حق و دائر شدن قانون روشن گردد که دیگر اتهام و اغراض شخصی به احدی صدمه نزنند . آه از اتهام و جهالت که چه بسیار خون های مقدس را ریخت و به چه اندازه اطفال را یتیم و خانه ها را خراب نمود در واقع اسلام و مسلمانان را ضعیف نکرد جز همین اعمال و اغراض شخصی و تخلف از عقاید و قوانین اسلامی .

حکمی که عین الدوله به سعدالسلطنه حاکم آنجا نوشته بود قریب به این مضمون بود چون این جماعت لامذهب و مزدکی می باشند نهایت سخت گیری و مراقبت را از آنها داشته باشید. این حکم را پاپاخان داد به سعدالسلطنه و قبض رسید از او گرفت، زنجیرهای دولتی را برداشت و مراجعت نمود. سعدالسلطنه حاکم اردبیل حضرات را سپرد به نایب عبادالله زندانبان او هم حضرات را در یک زنجیری بست که هر حلقه از آن یک من بود. محبس عبارت بود از یک اطاق که طول آن تقریباً پنجاه ذرع و عرض آن پنج ذرع خیلی تاریک و نمناک و عفن و کثیف بود. شب اول که سه ساعت از شب گذشت، نایب عبادالله مزبور به سر وقت آنها آمده و یک من نان و دو سیر پنیر برای چهارده نفر آورد و گفت هفت نفر یک طرف و هفت نفر دیگر طرف مقابل بنشینید که روبروی هم واقع شوید. آقایان گمان کردند که به سوری رسیدند، یک دفعه دیدند خیلی را که کند باشد آورده در وسط گذارد پاهای حضرات را در کند کرده سیخ آن را کشید و آن را قفل کرد دو عدد لولین هم به آنها داد یکی برای آشامیدن آب و دیگری برای ادرار. اول صبح عبادالله آمد و دوز زندان را باز کرده پاهای آنها را از کند در آورد، مقداری خاک تیمم خواستند برای نماز. دو جواب گفت مأمورین شما بما گفتند که شما لامذهب هستید پس چگونه می خواهید نماز بخوانید؟ در جواب گفتند خداوند عالم است حالا ما اسیر تو و خود را مسلمان می دانیم. مشارالیه قدری گریه کرد و رفت نزدیک ظهر هم مقداری نان و پنیر برای آنها آورد.

عبادالله سجان به سعدالسلطنه گفت محبوسین لحاف و لباس ندارند. در جواب گفت عامه را زیر سر و عباها را روانداز کنند.

درب زندان کوچک بود که در وقت داخل شدن می بایست خم شوند و داخل شوند بالای در پنجره آهنین نصب کرده بودند، بعض اوقات رعایای خارجه و ارامنه به تماشای آنها می آمدند و بر حال آنها گریه می کردند، نان و پول به آنها می دادند. بدین حال تا دو ماه بر آنها گذشت بعض اوقات جناب آقا شیخ یحیی کاشانی که در اردبیل محبوس بود ولی در زندان نبود نزد آنها می آمد و معرفی آنان را نزد مردم می نمود و به آنها احسان می کرد (۱) به واسطه مکاتیب آقا شیخ یحیی و اصلاح خواهان عالم، اهالی زنجان بر حاکم زنجان وزیر همایون هجوم آورده که این جماعت طلاب و سادات را که دو ماه قبل از اینجا عبور دادند بی تقصیر بودند، جناب آقا سیدعبدالله آنان را معفو داشته، آقای نجفی سفارش آنها را نوشته از دولت خواهی کنید آنها را رها کنید و یا محبس آنها را در زنجان

(۱) آقا شیخ یحیی کاشانی امروز نویسنده روزنامه مجلس است، در مقام بیداری ایرانیان خدمات و زحمات را بر خود هموار کرد تا این که به سبب عداوت امین السلطان او را به اردبیل فرستادند. حالات ایشان در تاریخ مشروحاً مذکور است.

قرار دهند که ما از جهت لباس و غذا از آنها معذرتی کنیم. وزیر همایون از آنها توسل نمود در طهران هم از آنها شفاعت کردند سه تلگراف از شاه و عین الدوله به توسط وزیر همایون مخابره شده که آنها را روانه زنجان نمایند. سعدالسلطنه اعتنا نکرد و آنها را از دست نداد تا این که چهار نفر سوار قراسوران با يك تلگراف از طرف وزیر همایون وارد اردبیل شده و حالت مجوسین را دیده بر حال آنها رقت کرد. حکم وزیر همایون و تلگراف عین الدوله را ارائه دادند. سعدالسلطنه گفت تا قبض رسید مرا رد نکنند من مجوسین را رها نکنم. در دفعه سوم بیست نفر سوار به ریاست جوادیك یاور از زنجان حرکت و وارد اردبیل شدند. لدی الورود رفتند به محبس از پشت پنجره تماشا کرده صدای ضجه و گریه آنها بلند شد. مردم هم ازدحام کرده فریاد یا علی از آنها بلند شد. مجوسین که در زیر کند و زنجیر بودند به خیال افتادند که شاید می خواهند ایشان را بکشند که آقا شیخ یحیی کاشانی ملتفت این نکته شده فوراً خود را رسانید به پشت پنجره مزبور و به مجوسین گفت: این جماعت از زنجان آمده اند برای استخلاص شما. حالت شما را که دیده‌امند بی طاق شده بر مظلومیت شما گریه می کنند و اینک خبر به حکومت رسیده فرارش باشی خود را فرستاده است که شما را از زندان خلاص نمایند که در این اثناء فرارش باشی رسیده یکی به یکی را تحویل جوادیك یاور داد و قبض رسید از او گرفت لکن لباس و عبا و عمامه را از آنها گرفتند که رسم و عادت بر این قرار گرفته است که در وقت رها کردن مجوس باید لباس و اسباب او را داد به زندانیان چه جای آن که این لباس از اهل علم و سادات است برای تبرک و استشفاء لازم می شود. خلاصه اسامی آنها را نوشته و آنها را لخت و برهنه تحویل مأمورین جدید دادند و آنها را بردند به شهرخانه سلطان العلماء اردبیل منزل داده سلطان العلماء دو شب از آنها به خوبی پذیرائی نمود از لباس و پول و اعانه جمع کردن برای ایشان کوتاهی نکرد. بعد از آن سوارهای زنجانی چهاره مال برای آقایان کرایه کرده به نهایت عزت و احترام آنها را حرکت دادند. منزل اول که کورین قلعه باشد استقبال از واردین کردند. شب را مجلس روضه مفصلی برپا نمودند. جهت را استفسار کردند گفتند: وقتی که شما را از اینجا گذر دادند به ما گفتند که شما لامذهب می باشید. ما چون سادات و اهل علم را در میان شما دیدیم با خدای خود عهد کردیم که اگر شما لامذهب باشید که ما دیگر روی شما نه بیتیم و اگر بی گناه و مسلمانید آن روزی را که خلاص شدید و بر ما وارد. ما مجلس روضه را برپا داریم. اینک به عهد خود وفا کردیم. به همین قسم در همه منازل از ایشان استقبال و احترام کردند. تا دو فرسخی زنجان که از آنجا خیر به حکومت دادند. دو بیست نفر سوار با هشت عدد درشکه از طرف حکومت به استقبال آنها رفت. مردم زنجان دکاکین را بستند. علما و طلاب از آنها استقبال نموده با نهایت احترام و اعزاز ورود بر حکومت نمودند. خود وزیر همایون تا دم دروازه از آنها

استقبال کرد. اعتبارالدوله پنج گوسفند در جلو آنها قربانی کرد. به این حال وارد دارالحکومه شدند. شیرینی و شربت صرف شد. مقدم مهمانان را به خوبی نذنی نمودند در شب اول وزیر همایون آنها را مخیر کرد بین ماندن در دارالحکومه یا رفتن در خانه رشیدالدوله رئیس قشون زنجان. به جهائی چند توقف در نزد حکومت را صلاح ندیدند و رفتند منزل رشیدالدوله. علماء و سایر اسناف از ایشان دیدن کرده بعد از چند روز حکومت اعیان شهر را حاضر کرده و گفت این جماعت از طلاب می باشند صلاح نیست در منزل دیوانیان باشند اگر صلاح دانید من وجهی می دهم و شما در شهر منزلی برای ایشان بگیریید. هفت نفر از اعیان زنجان متقبل شدند که هر يك دو نفر از آقایان را ببرند منزل خودشان و ایشان را بین خود تقسیم کردند.

پنج ماه به همین منوال در منزل اعیان بودند. وزیر همایون نظر به این که زودتر ایشان را آسوده و اعیان را از پذیرائی راحت کند متوالیاً با عین الدوله مکاتبه و مخایره می نمود و عین الدوله اجازه خروج آنها را از زنجان نمی داد. تا این که در غرة ماه صفر ۱۳۲۲ وزیر همایون هزار عدد پنج هزاری زرد حاضر نمود و روانه داشت در نزد عین الدوله و نوشت محض سلامتی اعلیحضرت این جماعت را تصدق فرمائید که بروند به اوطان نزد اهل و عیالشان.

جواب وزیر همایون قریب به این مضمون از طرف عین الدوله مخایره شد:

جناب وزیر همایون - ما حضرات طلاب را مرخص نمودیم به شرط آن که همه علمای زنجان بنویسند و التزام دهند که حضرات پس از حرکت از زنجان بروند به اوطان اصلیة خودشان که دیگر به دارالخلافه طهران نیایند و از خود آنها هم التزام بگیرند به همین مضمون. چه پدر من به من وصیت کرده است که هر وقت به این طایفه دست یافتنی این نوع را از خود دور کن و حتی المقدور آنها را به خود راه مده.

وزیر همایون از حضرات التزام نامه را گرفت و آنها را اجازه حرکت داد حضرات همگی رفتند به اوطان اصلیة خود. جز شیخ احمد خراسانی که وطنش دور بود و عیال و اولادش در طهران بودند. او هم به طور مخفی ورود به طهران نمود و لدی الورود رفت به خانه عین الدوله و در آبدارخانه متحصن شد و گفت یا مخارج راه مرا بدهید که دست اهل و عیال خود را گرفته بروم به خراسان و یا اجازه توقف بدهید. عین الدوله از او التزام گرفت که هیچ وقت پرامون فساد نگردد بلکه در مدرسه هم منزل نکند و او را ملقب نمود به ازدبیل الشریعه و یک عدد پنج هزاری زرد هم به او انعام داد وقتی که از آبدارخانه عین الدوله خارج شد پنج هزاری را هم تدارف داد به آدم اعظام المعالک.

عجب است که همه علمای طهران و بعضی علمای اسفهان در این مدت از حضرات طلاب

توسط و شفاعت کردند ، جز امام جمعه که محرک ایشان بود که به هیچوجه زبان و قلم شفاعت را حرکت نداد و يك كلمه در باره آنها نگفت و معاوضی از آنها ننمود . خلاصه بر گردیم به آنجائی که رشته سخن را قطع کردیم .

عین الدوله وقایع امین السلطان را فراموش کرده مصمم گردید که سلطوت و هیبت اهل علم را از میان ببرد . لذا طریق بد رفتاری را با علماء پیشنهاد خاطر کرد . دوستان و هواخواهان امین السلطان از قبیل اعتماد السلطنه پسر معیرالممالک و معین حضور و غیره فرصت را غنیمت دانسته ، با اجزای آقایان باب مراد را به طور مجرمانه مفتوح کرده و اظهار اتحاد و دوستی کردند و پیوسته اجزاء آقایان را محرك بودند . لیکن بهانه و مستمسکی در دست نداشتند . تا آن که اجزاء انجمن مخفی به جناب آقامیرزا مصطفی آشتیانی رسانیدند ، که يك صفحه عکس سیونوز رئیس گمرک ، در اطاق امین السلطان است که سیونوز در مجلس پال عکس برداشته در حالتی که عمامه به سر و ردا به دوش انداخته ، اگر این صفحه عکس به دست افتد مستمسکی به دست خواهد افتاد . جناب آقامیرزا مصطفی فوراً محمدتقی خان پیشکار امین السلطان را دیده صفحه عکس را به دست آورد و آن را کپی کرده صفحات عدیده از آن برداشته و در میان مردم منتشر ساخت بهانه و مستمسک به دست آقایان افتاد . آقای بهبهانی در بالای منبر و در مجلس درس شایعه را عنوان فرمود . طلاب علوم اطراف آقا را گرفته بنای داد و فریاد را گذارند ، که این لباس مذهبی ما است اهانت به لباس مذهبی در هیچ مذهب روا نیست . بالجمله این مسئله در مجالس مطرح مذاکره گردید لکن از رؤساء و علماء معدودی با آقای بهبهانی همراهی نکردند .

مسافرت مظفرالدین شاه به فرنگ - عین الدوله سرگرمی مظفرالدین شاه را به مسافرت فرنگ دیده ، لذا شاه را حرکت داده به بهانه «علاج» به آب معدنی و چند ماهی مشغول سیر و گشت فرنگستان بودند . آقایان هم به ملاحظه نبودن شاه در مملکت عدتی ساکت شده تا این که شاه وارد شد . عین الدوله در خیال بود دماغ اعداء خود را به خاک مالیده و تلافی زمان سابق را نماید . هم علماء را بفرساند و هم سزای تجار را که با نوز طرف بودند بدهد ، که واقعه کرمان و اهانت شاهزاده ظفر السلطنه به جناب حاج میرزا محمد رشای کرمانی و اهانت وزیر اکرم به آقای آقا سید جمال الدین قزوینی و اهانت حاکم سبزوار به یکی از اهل علم پیش آمد . حضرت آقای طباطبائی در مسئله کرمان به هیجان آمده در بالای منبر ذکر فرمود . آقای بهبهانی و آقای صدرالعلماء و سایرین با هم متفق شده در ماه رمضان ۱۳۲۳ عقد اتحاد بین آقایان محکم گردید .

فهرستی از وقایع زمان صدارت عین الدوله - در اواخر ماه مبارک سال مزبور واقعه خرابی عمارت بانک به امر جناب حاج شیخ مرتضی آشتیانی اتفاق افتاد . طوفان انقلاب وزیدن گرفت روز سه شنبه ۱۴ ماه شوال ۱۳۲۳ علاءالدوله حاکم تهران چند نفر از تجار

و آقا سیدهاشم قندی را به بهانه گزالی قند چوب زد. روز چهارشنبه پانزدهم واقعه مسجدشاه روی داد. روز پنجشنبه شانزدهم ۱۳۲۳ مهاجرت اولیة آقایان به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه السلام پیش آمده. روز جمعه شانزدهم ذی القعدة ۱۳۲۳ متحصنین زاویه مقدسه با صدور دستخط انقباد عدالتخانه به طهران معاودت نموده. در این اثناء واقعه مشهد و گلوله زدن به گنبد مظهر رضوی علیه الصلوة والسلام و اغتشاش شیراز واقع شد. از تمام بلدان و ولایات ایران صدا بلند شده. محین الدوله هم بر بی اعتنائی افزود و سخت گیری بیشتر شده در مقام نفی و تبعید آقایان برآمد چنانچه در اصل تاریخ مرقوم شده است. این بود فهرست جلد اول تاریخ.

اشخاصی که باعث بیداری ایرانیان شدند شرح حالات آنان در تاریخ مشروحاً ذکر شده است. پس ما بر حسب وعده ای که سابقاً دادیم این مقدمه تاریخ را ختم می کنیم به اشعار مرحوم میرزا آقاخان گرمائی، که شاهزاده فرمانفرما برای عدم مناسبت در زمان سابق از تاریخ سالاریه موضوع نمود و چون در آن اشعار بیان می کند مناسبات زمان ناصرالدین شاه را و از تاریخ نظمی آن مرحوم هم برداشته شده بود، و در محبس طرابزون هم وصیت کرده بود به طبع این اشعار، لذا ما آنچه را که دست آوردیم در این آخر مقدمه در فصلی علیحده آنها را درج می نمائیم پس از آن بعون و توفیق خداوندی، شروع به طبع و نشر اصل تاریخ می کنیم. لکن معذرت خود را به مقاله تشریح آن مرحوم که در آخر تاریخ خود نوشته است که این مقاله را هم از آن کتاب برداشته اند تقدیم خوانندگان گرام می داریم (وهدا صورته) :

مقاله مفیده در خاتمه کتاب

به مناسبت این که این مختصر تاریخ را حقیر از روی آثار عتیقه و خطوط قدیمه و مکاشفات جوهری مورخین این عصر نگاشته بودم ، آخر کتاب را نیز بر طرز و ترتیب شعرای فرنگستان به يك نتیجه ابویمکی نهایت دادم . شاید بعضی از ارباب کمال و ادبای فرخنده فال ایران بنده را مورد بحث قرار داده ، در مقام اعتراض بگویند که این چه اسلوب سخن سرائی و چه طرز شعر و شاعری است که برخلاف جمهور شعرای ایران از دایره ادب و معقولیتی که لازمه کمال لسان متبصص است خارج شده ، طریق مستقیم سلامت را که مدهانه و چاپلوسی باشد کنار نهاده ، این طور راست و جدی سخن می گوئی (ره چنان دو که رهروان رفتند) جواب عرض می کنم : باید دوختان را از میوه ها شناخت و امور را از نتایج تمیز داد .

در تأثیر و خلاقیت کلام فصحاء و بلغاء متقدمین ایران سخنی نیست و در آبداری و لطف اشعار ایشان حرفی نمی رود . شوخ و شنکی اشعار متأخرین هم (قولی است که جعلگی بر آند) ولی باید ملاحظه نمود که تا کنون از آثار ادباء و شعرای ما چه نوع تأثیر به عرصه ظهور رسیده و نهالی که در باغ سخنوری نشانده اند چه ثمر بخشیده و تخمی که کشته اند چگونه نتیجه داده است ؟ آنچه مبالغه و اغراق گفته اند نتیجه آن مرکز ساختن دروغ در طبایع ساده مردم بوده است . آنچه مدح و مدهانه کرده اند نتیجه آن تشویق وزراء و ملوک به انواع رذایل و سفاهت شده است . آنچه عرفان و تصوف سروده اند ثمری جز تنبلی و کسالت حیوانی و تولید گدا و قلندر نداده است . آنچه تغزل گل و بلبل ساخته اند نتیجه ای جز فساد اخلاقی جوانان و سوق ایشان به ساده و باده نبخشوده است . آنچه هزل

و مطالبه پرداخته‌اند فایده جز شوع فسق و فجور و رواج فحشاء و منکر نکرده است . اگر ما در تاریخ شعرای اسلام و ممدوحین ایشان نظر کنیم خواهیم گفت: اشعار و مدایح ابی نواس و امثال او بود که خلفای عباسیه را به بطالت شرب قهوات و نوم نحوات و مفاسد دیگر انداخت. قصاید عنصری و رودکی و فرخی و امثال آنها بود که سامانیان و غزنویان را تباہ و منقرض ساخت . عرفان و تصوفات لاهوتی شیخ‌عراقی و مغربی و امثال ایشان بود که این همه گدای لایابالی و تبیل بی‌عار تولید نمود . مداعنات انوری و ظهیر و رشید و کمال بود که چنان سلاطین ستمکاره نابکار مغرور پدید آورد. ابیات عاشقانه سعدی و همای و امثال ایشان بود که به کلی اخلاق جوانان ایران را فاسد ساخت . حرلیات و مطالبات سوزنی و سنائی و دیگران بود که فسق و فجور را به این درجه رواج داد. اغلاقات منفور خاقانی و امثال او بود که میرزا مهدی خان و صاحب و صاف را به تمسفات بیهوده افکند . نفس‌درازیهای صبا و نازک‌بندی‌های شهاب و کلاه‌جایی علی‌قلی‌خانی قانانی است که امروز به کلی حب فضایل و بغض رذایل را از طبایع پیرگان ایران محو ساخته و ایشان را به ندالتهای دنیائهای فوق‌العاده انداخت قوله تعالی «والشعراء یبتغونهم الغاونه» شعرای فرنگستان انواع این شعرها را گفته و می‌گویند ولی چنان شعرشاعری را از در تحت ترتیبات صحیحه آورده‌اند و چنان اشعار خود را مطابق منطلق ساخته‌اند که جز تنویر افکار و رفع خرافات و بصیر ساختن خواطر و تنبیه غافلین و تربیت سفهاء و تأدیب جاهلین و تشویق نفوس به فضایل و ردع و زجر قلوب از رذایل و عبرت و غیرت و حب وطن و ملت تأثیری دیگر بر اشعار ایشان مترتب نیست ، این است معنی ان‌من الشعر لحکمة . بلی ، نتیجه حقیقی شعر هیچان قلوب و ترقیق نفوس و تشویق عقول و خواطر مردم است . اما باید ایشان را سائق به فضایل و تقوی و اعتدال باشد نه به قبایح و شنایح و رذایل و امثال آن . تنها کسی را که ادبای فرنگ می‌ستایند همان فردوسی طوسی است که اشعار شاهنامه او اگر چه بعضی جاها خالی از عبالفه نیست ولی حب‌ملیت و جنسیت و شہامت و شجاعت را تا یک درجه در طبایع مردم ایران القا می‌کند و پاره‌ای جاها به اصلاح اخلاق نیز می‌کوشد . امیدوارم نتیجه اشعار ناچیزانه بنده حقیر هم عنقریب در عالم انسانیت معلوم و مشهود افتد و ارباب فصاحت و بلاغت را بعد از این از برای اقتضای به شعرای فرنگستان نمونه و سلطوره به دست آید و بدانند آن شمری که در تحت فایده و نتیجه فلسفی نیست از قبیل لغویات و در شمار خرافات و شمسات خواهد بود والسلام .

در تأسف بر اوضاع حالیه عمویید

همه جای اهریمنان گشته است .
 دل خود به خون کسان کرده شاد .
 جگرهای مردم همه خون شده .
 رعیت ز جورند در پیچ و تاب .
 که شد خاک ایران ز مردم تهی .
 گریزند در هند و قفقاز و روم .
 همی بگذرانند خوار و ذلیل .
 ته هرگز روا می شود کامشان .
 قناعت نموده ز دنیا به قوت .
 همه پایمالند در رهگذار .
 ندارند آن بینوایان امان .
 برین بی کسان هیچ مأوا نبود ؟
 به سرشان یکی اختر شوم گشت .
 که بخت بد از شهر خویشش فراند .
 که آواره گیهای اینان ز چیست .
 که بینی یکی هیبت افزا هزار .
 نبینی یکی روح زنده به جای .
 به مانند گور و بیمارسان .
 پدیدار از چهره ها سوک و درد .
 همه پیکران زار و بگداخته .
 مگر آبروی همه ریخته .
 تو گوئی یکی رایه تن نیست خون .
 ز سیما پدیدار سوز و گداز .
 به ویرانه بگزیده جا همچو بوم .
 فسرده همه خونشان در بدن .
 نه آکه ز آزادی و زندگی .
 مگر گشته ز آباه علوی عقوق
 شامت اجر مردن یکدگر
 شب و روز بر حال خود سوگوار

مگر حال آن ملک بر گشته است
 گروهی همه بد دل و بد نهاد
 مگر جور و بیداد افزون شده
 مگر شه گدا گشت و کعبور خراب
 همانا که شه نیستش آگهی
 همه مردم از دست بیداد شوم
 در آنجا به هر کار پست و ردیل
 نه کس می پیرسد همی نامشان
 همه ارك (۱) و بیچاره ولات ولوت
 فزاده به غربت درون خوار و زار
 به غربت هم از جور شهپندان
 مگر خود در ایران زمین جا نبود ؟
 که پرکنده گشتند در کوه و دشت
 به ایران یکی نامداری نمایند
 الا گر بدائی بخواهی گریست
 یکی ره گذر کن به ایران دیار
 در آن ظلمت آباد وحشت سرای
 به هر جا که بینی یکی شارسان
 همه رنگها رفته و روی زرد
 همه زهره ها کنند و باخته
 همه چشمها گود و بگسیخته
 کتفا کوژ و گردن شده سرنگون
 فرو رفته چشمان و بینی دراز
 همه مرغ ماتم همه فال شوم
 چنو مرده گمانند در گور تن
 همه در اسارات و در بندگی
 به حرمان جاوید از هر حقوق
 ز لذات گیتی ندیده مگر
 همه زرد و بی جان و زار و نزار
 (۱) لرك به معنی قنبر و بیچاره .

ندانند فریاد رس را که کیست
 تنی مانده بر پا و جانی به جای
 یکی را به ناخن درون کرده بی
 بریده شده چون تن بی روان
 که هر کو بیند بسوزد ز خشم
 که هر کس بدید آن بر آرد خروش
 از این خستگان هر کسی درش گفت
 یکی را کشیده به تنگ قجر
 که کس با دد و دامزایشان نکرد
 چو بر آتش آیز بریان شوی
 که در آفرینش ز یک گوهرند
 دگر عضوها را نماید قرار
 نشاید که نامت نهند آدمی

یاد ایام نیک بختی و سعادت روزگار پیشین

همیشه ز تو دور دست بدی
 که روم و فرنگ از تو جستی امان
 که بودت به هر سوی لشکر کشی
 که استبولت بود جای شکار
 همه ترکنازت به یونان و روم
 که می تاختی تا خنا و خشن
 تو را آمد از مصر و از کار تاج
 نبشتند نام تو را بر نگین
 که استرخ تو بود باغ بهشت
 که زرنوشت آباد بودی به شوش
 که بودی عروس جهان شهر راز
 خرامان به هر سوی بودی پتان
 که در بلخ بر پا بدی نوبهار
 که چون گلستان بود زابلستان
 که شاپور طرح نشاپور کرد
 که گشتی به دریات بودی هزار
 نشسته به هر جای ستراب تو

کسی مالک مال و ناموس نیست
 بریده یکی را دو دست و دو پای
 یکی را به خنجر بریده پی
 یکی را دو دست و دو پا و زبان
 یکی را به مسمار کنده دو چشم
 یکی را ز سر دور کرده دو گوش
 یکی را بسفته به تن هر دو کتف
 یکی را بریده است دژخیم سر
 دل و جان انسان بیاید به درد
 سزد گر بر این حال گریان شوی
 و بنی آدم اعضای یکدیگرند
 و چو عضوی به درد آورد روزگار
 و تو کز محنت دیگران بی غمی

ایا ملک ایران انوشه بزی
 خوشا روزگاران فرخ زمان
 بسی خرم آن روزگار خوشی
 همی یاد بادا از آن روزگار
 همه ایلنارت به آباد و بوم
 خوشا آن چنان روزگار کهن
 زهی عصر و فرخ زمانی که باج
 خجسته زمانی که در هندو چین
 چه خوش بودی آنروز فرخ سرشت
 خوش آن عصر رخشان با ناز و نوش
 مبارک بد آن عهد فرخنده بساز
 خوشا روزگاری که در اکبتان
 خنک روز خرم چنو روزگار
 خوش آنروز فرخنده دلستان
 کنم یاد آن روز با دار و پرد
 خوشا آن چنان روز با گیر و دار
 نبد هیچ کس را همی تاب تو

که بد مردم تو دوره صدکروور .
 که آکنده بودی زمینت به گنج .
 ز افغان و لاجپن و کرد و بلوچ .
 مدی داشت مكدونیا را نگاه .
 کمان آوردت برون از شمار .
 همی تاخت تا پیش دریای چین .
 به سودان و مصر اندر افکندی .
 بر آورد از قوم سیستان .
 به بند گران بست ده پادشاه .
 سر شاه اسپرته آورد زیر .
 به آینه بگریزد جای نشست .
 همه مردم آتیه کرد اسیر .
 تو گوئی که در دشت آهو نماند .
 نمانده به جا جز فسون و مزیح .
 نبرد آوردت همه سیم تن .
 دبیران لشکر بت و جود زاد .
 به بزم دانه رزم آوردند پشت .

خوش آن روزگاران سوز و سرور
 چه خرم بد آن روز بی درد و رنج
 سپاه تو بودی همه کوچ کوچ
 ز پنجاب بودی به سودان سپاه
 فزونست سواران فیروز گذار
 خوش آن دم که خسرو ز ایران زمین
 خوش آن روز خرم که کالوس کی
 خوش آن روزگاران که اسپندیار
 شکسته شد از وی ده و نه سپاه
 خوش آن روز میمون که فرخ زریز
 همه ملک یونانیان کرد بست
 خوش آن عصر فرخ که شاه اردشیر
 کنوت به تن هیچ نیرو نماند
 از آن پهلوانان و اسب و سلیح
 دلیرانت امروز نازک بدن
 وزیران کشور منبجک نهاد
 امیران جنگی به زخم درشت

تغزیت و سومواری ایام گذشته

کجات افسر و گنج و ملک و سپاه ؟
 کجات آن بزرگان خسرو پرست ؟
 که شیر ژبان آوردند زیر .
 که دشمن بدی تیغشان را نیام .
 که گیتی همه داشتنی زیر پر .
 که سر بر کشیدی ز ماهی به ماه .
 کجات آن همه تیغ های بنفش ؟
 کجات آن به بزم اندران کام و جام ؟
 کجات آن بزرگان بادار و برد ؟
 که کردی همه دیو و جادو به بند .
 کجات افسر و تخت و قر و کلاه ؟
 که ز آنها به گیتی بدی گفتگوی .
 هش و رای و فرهنگ و فرزاتگی .

کجات آن همه رسم و آئین و راه ؟
 کجات آن همه دانش و زور دست ؟
 کجات آن نبرده پیلان دلیر ؟
 کجات آن سواران زرین ستام ؟
 کجات آن همه مردی و زور فر ؟
 کجات آن بزرگی و آن دستگاه ؟
 کجات افسر کاویانی درفش ؟
 کجات آن به رزم اندران فرو نام ؟
 کجات آن دلیران روز نبرد ؟
 کجات آن کمین و کمان و کمند ؟
 کجات آن فزونی گنج و سپاه ؟
 کجات آن سواران و میدان و گوی ؟
 کجات آن دلیران و مردانگی ؟

کجاست آن هنرهای بیش از شمار ؟
 کجا شد دل و هوش و آئین تو ؟
 کجا شد به رزم آن نکو ساز تو ؟
 کجا رفت آن جام گیتی نمای ؟
 کجا رفت آن اختر کالویسان ؟
 که اکنون به پستی نیاز آمدت
 که بنشاند این شمع افروخته ؟
 درین آن بلند اختر و رای تو
 درین آن یلان و کیان جهان
 درین آن بزرگان والا کهر
 درین آن امیران والا پشان
 از ایشان نبیتم یکی را به جای
 ابا چند تن از مهسان گزین
 شده آدمیت از ایشان پدید
 همه سالشان بخت و پیروز باد
 نگهدارشان یاد ز روان پاک

خطاب به اورنگ کیان

تو ای گاه و دیهیم شانهشی
 خنک روز کاندرد تو بد جمشید
 خنک روز کاندرد تو بد زرد هشت
 خوش آن روزگار کیومرث شاه
 خجسته بدی گاه او کشته (۲)

(۱) مراد از نصره الدوله، فرمانفرما عبدالعزیز است چون سوره سلوک ناصر الدوله عبدالحمید میرزا سبب آوارگی میرزا آقاخان از کرمان شد و فرمانفرما در حکومت کرمان جبران اعمال برادر را نمود و نسبت به میرزا آقاخان و کسان او محبت کرد و در مکاتیب خود اظهار هم مشرب می کرد این بود که میرزا آقاخان دو جلد تاریخ خود را از حبس طرابزون نزد فرمانفرما فرستاد که اکنون آن کتب به خط مؤلف نزد فرمانفرما موجود است و همه کس می دانند که در آن زمان این قدر اقدام و اظهار از حکام مایه بس تعجید و امیدداری بود.

(۲) او کشته به معنی کسی است که اصلاح باغ و یستان کند و نام فریدون زیرا که اصلاح دین آذر هوشنگ را نمود

زمان منوچهر میمون بدی .
 که او کرد بر نینوا دست برد .
 همان در که طوس نودر نژاد .
 گرفتنی همه خاور و باختر .
 همه خاک شامات دادی به یاد .
 همان وقت کیخسرو نیک پی .
 گرفتنی همه روی گیتی به تیغ .
 همان گاه فرخ زریر سوار .
 به فرمان و رأیت سرافکنده بود .
 همان گاه داراب ارزاس پیر .
 جهان را نمودی پر از مهروداد .
 اس تارك قصرت بود پای .
 به وقت ذوالاکتاف با فر و زور .
 پر از دانش و داد کردی زمین .
 یکی کردی آبخورمیش و گرگ .
 که آن فرد برز (۱) مهین گشت پست .
 بر آمد همه کاهه بسد گمان .
 شبان شد به جای رنه همچو گرگ
 سیه گشت ازین روز بخت سپید .
 سزد گر نیاشیم از آن هیچ شاد .

خطاب به انبای وطن عراقی

چرائید در چاه غفلت نژند ؟
 به آسان توانید گیتی گرفت .
 بیایست خواندن حقوق بشر .
 بد و نیک گیتی نباشد ز شاه .
 ببینید هر چیز در دست خویش .
 به دست شما هست یکبارگی .
 کجایند آن مردم شیر گیر ؟
 چرا کند شد خنجر کابلی ؟

به گاه فریدون همایون بدی
 همایون بدی گاه ارباس کرد
 خجسته بماندی پس از کیتباد
 به هنگام کی آرش نامور
 به دوران اکمین کرکس نژاد
 همایون بدی گاه کاووس کسی
 جز مهربی که بیرون بیاید زمیغ
 مبارک بدی وقت اسپند یار
 که روی زمینت همه بنده بود
 خجسته به هنگام شاه اردشیر
 به وقت جهان جوی ساسان نژاد
 همان گاه شاپور فرخنده رای
 همایون بدی گاه بهرام گور
 در ایام فرخ قباد گزین
 به هنگام نوشیروان بزرگ
 در فرهی پر تو اکنون بیست
 شد آن تخمه ویران و ایران همان
 کردند آمد از پاسبان بزرگ
 مگر روز بدبختیت شد پدید ؟
 که نفرین بر این بخت نا خوب باد

کتون ای عراق ملت هوشمند
 بر آئید و بینید کار شکفت
 ولی تا شناسید از خیر و شر
 که تا خود بدانید ز آئین و راه
 اگر آگهیگان رسد کم و بیش
 همه نیک بستنی و بیچارگی
 چرائید در چاه غفلت اسیر ؟
 چرا چنبری گشت پست بلی ؟

(۱) برز بر وزن قفل برآمدگی و بلندی از زمین را گویند مقابل آن چتر است

که به معنی پست باشد .

کجا بید آن نامداران داد (۱)
 کجا شد فریدون با داد و دین؟
 کجا رفت آن کاهن نیک نام؟
 بر انداخت آئین ضحاک را
 کجا بید آن پهلوانان نیو؟
 بزرگی ایران چرا شد به سر؟
 و فریدون فرخ فرشته نبود
 ز آزدگرگی یافت او فرهی
 منالید چندان ز شاه و وزیر
 بهویژه که چونین شه باهنر
 هوش رای فرخ هوش روز هنک
 فراوان هنرها و رایش نگو
 شهنشاه ما ناصرالدین بود
 دو صد حیف کاین نوحوان بی کس است
 درینا اگر مردم نیک رای
 اگر بود او را چه بود ز چهر
 و گسر ملتی داشتی با خیر

در خطاب زمین بوس به اعلیحضرت شاهنشاه ایران

که بعد از تو خیزند مردم به پای
 بگویند با ناله زیر و بزم
 کسی زین نشان شهریاری ندید
 گرفتن هم از کهتران مال و گنج
 همی این بر آن آن برین بر گماشت
 نه یک ذره زو کشور آباد گشت
 همه کار کشور ازو گشت مست
 پرسشید که گریه ، گامی ملیج
 که بر تخت می زیست با عز و ناز
 به هر شعبه از ملک آمد کمی

بترس ای جهان جوی ایران خدای
 بنالند از دست جور و ستم
 که ایزد همی تا جهان آفرید
 که جز کشتن و بستن و درد رنج
 ندانست و آزرم کسی را نداشت
 نه جان سپاهی ازو شاد گشت
 نماند ایچ در ملک جائی درست
 به کار رعیت نپرداخت هیچ
 درین مدت سال پنجاه باز
 همه جان مردم ازو شد غمی

(۱) داد به معنی عاقل است.

(۲) هاردوش همان مرداس است که معرب شده به عناسبت این که کلدانیان شکل

مار را بر دوشهای خود علامت قرار داده بودند .

ز بیداد او دستها بسر خدا
 نيفرود او را به دل عار و ننگ
 کجا داند آئين لشکر کشی
 ز خاکش به يزدان پناهيم و بس
 نه از نامداران پيشين شنيد
 به خاک آمد آن افسر کي قباد
 دل بنده مستحق بسر فروز
 بمانی و غامت بود يادگار
 پرستند مردم نژاد تو را
 جز از گور و نقرين نبارد بسر
 به فرجام زو دل هراسان بود
 سزد گر زسعدی پذيری سخن
 که خاطر نگهدار درویش باش
 چو آسایش خویش خواهی و بس
 نباید شهی چون تو بیداد جست
 ندارد هنر شاه بیدادگر
 به بیدادگر بر بیاید گریست
 که بیدادش آید به خود سخت تر

در مقام شرح حال گوید

مرنجان کسی را که دارد هنر
 به جان دوستدار نبی و علی
 که خو کرد در جنگ شبران تنم
 نژاد بزرگان و فر همای
 روانم به دانش همی بد کلید
 نگشتم به گرد کم و کاستی
 دلم را به نیکی بیارستم
 به وحدت بیندند یسکر میان
 ز دل کین دیرینه بیرون کنند
 نفاق و جدائی شود بر طرف
 یکی اتحاد میاسی پدیدد
 نماند دوگی در شهان متروک

خزینه تهی گشت و ملت گدا
 سه سویت شنایید سوی فرنک
 چو مست شکار است و مجو خوشی
 نخواهیم بر تخت از این تخمه کسی
 کزین شه ستمکار تر کسی ندید
 همه ملک ایران ازو شد به باد
 خدایا روانش به آتش بسوز
 و گر دادگر باشی ای شهریار
 به نیکی گذارند نام تو را
 تن خویش را شاه بیدادگر
 اگر چند بد کردن آسان بود
 الا ای شه نامدار کهن
 نه در بند آسایش خویش باش
 «نیا ساید اندر دیار تو کسی
 ز من بشنو این نکته شاها درست
 تو را هست فرهنگ و رای و هنر
 که بیداد کردن ز بیچارگیست
 ز بیداد گر کجاست بدبخت تر

تو تا باشی ای خسرو نامور
 به ویژه که باشد ز روشن دلی
 یکی نامداری ز ایسران منم
 قلم دارم و علم و فرهنگ و رای
 به گاهی که آمد تمیزم پدید
 ز گیتی نجستم به جز راستی
 همه خیر اسلامیان خواستم
 همی خواستم تا که اسلامیان
 همه دوستی با هم افزون کنند
 مسر اسلامیان را فزاید شرف
 در اسلام آید به فر حمید
 شود ترک ایران و ایران چو ترک

به سلطان اعظم کنند اتفاق .
 نگویند سنی و شیعی که بود .
 ز جان مخالف بر آرند شور .
 بپشتیم بس نامه های متین .
 که بر خیزد از عالم دین نفاق .
 همه بر نهادند امضا بسرین .
 که خام و نپخته بند خامه ها .
 که این نخل امید شد بارور .
 که از دل بپشتیم گرد نفاق .
 به سلطان اسلام بیعت کنیم .
 بگیریم آئین فرزاندگی .
 بپاریم گیتی سراسر به دست .
 ز عیاشیان تما به عثمانیان .
 ز ساجوق و خوارزمی و فاطمی .
 موفق نگردید بر این شرف .
 چنین طرح محکم ز رای سدید .
 که این شیوه آئین و راه من است .
 وزین فخر بر چرخ سایده سرم .
 مرا ساختی بی نیاز از جهان .
 به نیکی مرا شهره کردی به دهر .
 ز توحید اسلام خشمش فرزود .
 که نه کیش دارد نه آئین و دین .
 تم را به زنجیر بندی چو پیل .
 ز مادر همی مرگ را زاده ام .
 ببرد آنکه نام بزرگی نبرد .
 که این طرح توحید افکنده ام .
 دلم گنج گوهر ، قلم ازدهاست .
 که جاوید باشد مرا زندگی .
 تو را بهره همواره نفرین بود .
 سرایند با یکدیگر مهتران .
 همه داد مردی و دانش بداد .

همان نیز داندگان عراق
 ز دلها زدایند این کینه زود
 وز ان پس بگیرند گیتی به زور
 ابا چند آزاده مرد گزین
 روانه نمودیم سوی عراق
 به نیروی دادار جان آفرین
 به بخشید حسن اثر نامه ها
 سپاس ز یزدان پیروز گر
 نوشتند ز ایران و هم از عراق
 همه جان فدای شریعت کنیم
 گذاریم قانون بیگانگی
 ازین پس همه کفر سائیم پست
 کسی از سلاطین اسلامیان
 ز سامانی و غزنوی و دیلمی
 ز صدر سلف تا به گاه خلف
 مگر اندرین عصر کامد پدید
 گرت زین بد آمد ، گناه من است
 برین زاده ام هم برین بگدوم
 اگر شاه را بود حسی نهان
 وگر از مسلمانیش بود بهر
 چو در خون او جوهر شرک بود
 پشیزی به از شهریاری چنین
 مرا بیم دادی که در اردبیل
 ز کشتن ترسم که آزاده ام
 کسی بی زمانه به گیتی نه مرد
 نمیرم ازین پس که من زنده ام
 به گوش از سروشم بسی مؤدعاست
 پس از مردنم هست پایندگی
 نصیب من آباد و تحسین بود
 پس از من بگویند نام آوران
 که کرمانی راد پاکی نهاد

پس از سیزده قرن پس از اختلاف
به توحید دعوت نمود از دوئی
مرا آید از مشتری آفرین
درودم ز مینو رسانند حور
به دوزخ بمانی تو تیره روان
نشینند و گویند مردان راد
که شه ناصرالدین بدی یار کفر
کسانی که توحید دین خواستند
بیازرد و افسرد و از خود براند
تو ای شه چنین راه دین سد مکن
که ناگه بر آری دلم را ز جای
بسگویم سخن های ناب گفتمی
که چون بود بیخ و تبار تو چون
به تاتار بهر چه آمیختند
مرا هست تاریخی اندر اروپا
مبادا که آن نامه افشان شود
همان به که خاموش سازی مرا

افغانواره در مقام تحدیث نعمت نموید

ندیدی تو این خامه تیز من ؟
که من از سنان قلم روز کین
هم از نیروی کلک آتش فشان
مرا خامه ای هست حارا شکاف
همان از سخنهای با آب و تاب
مرا هست کلک سیاسی صریح
چو آدم موی خامه تیز دست
مرا هست آثار آفاق شوب
چو من نیزه خامه سازم شلال
فرارم اگر ازدهای پستان
مرا هست طبعی چو چرخ بلند
من آنم که هنگام تعلق و خطاب
بینروزم از خامه يك لکتريک

نمودار کرد او ره ائتلاف
به پیچید از کزی و جادویی
که بودم فداکار دین مبین
هم از آسمان فشانند نور
هست لعنت آید ز پیر و جوان
به نیکی نیارند نام تو یاد
از او گرم گردید بازار کفر
به دین مقصد قدس برخاستند
به گیتی بجز نام زشتی نخواند
به خیره همی نام خود بد مکن
همه دودمانت بر آدم ز پای
بنیم گور های ناسفتمی
چگونه به شام آوریدند سر
ز شام از برای چه بگریختند
به قوت فزونتر ز توب کروب
که بیخ و تبارت پریشان شود
ز کینه فراموش سازی مرا

نیندیشی از کلک خوتریز من ؟
بدوزم بلند آسمان بر زمین
شرار افکنم در دل بد نشان
که نوکش بکافد دل کوه قاف
زیباتم بسوزد دل آفتاب
که آوای او بگذرد از اثر
به البرز کوه اندر آدم شکست
مرا هست بازوی نامرد کوب
بلرزانم آن دستکاه جلال
چو موسی کنم غرقه فرعونیان
فشانند فروغ و رساند گزند
کنم کوه آهن چو دریای آب
که در جان شه افکنند تالک و تیک

یکی شعله از کک افروختیم
 من از اژدهای قلم آن کنم
 عنم کوه آتش فشان سخن
 شهابی جهانم اگر از بتان
 من این شاعران را نکیرم به چیز
 که تاب و توان از سخن برده اند
 گر این چاپلوسان نبودی به دهر
 تو کک سیاسی کجا دیده ای ؟
 به بینی کنون کک بسمارکی
 مرا از شمار دگر کس مگیر
 ابا چرب گویان نیاشم به هم
 ترسم من از بانگ باوق بروت
 چو بر باره شر کردم سواب
 فروغ بیانم فروزد جهان
 نباشد سخنهای من رعد و برق
 مبادا که اذر کشب دلم
 سراسر جهان را بهم برزند
 و ازین گفتم این شهرهای بلند
 دگر مردمان را نیاز دارد او
 کسی را که باشد فداکار دین
 نگر تا چه گوید سخنگوی بلخ
 هر آن کس که آهوی شاهان بگفت
 همیدون به جانست او .۱۰ خطبر
 من از بهر ترویج آئین خود
 از آن روی دادم سر خود بیاد

در ستایش پادشاهان و نوایه طبیعی ایشان

که کشور به بیگانگان افتد
 ولی شوی او زشت خوی و ترش

به ایران مباد آن چنان روز بد
 همه کشور ما عروسی است خوش

(۱) گویا مرادش ناظم السلطنه است چه از ناظم الدوله در تاریخ تشریح تمجید نوشته
 است و آن تاریخ به همت جناب علاءالملک به طبع رسیده است خواننده می تواند رجوع به
 آن نماید .

خواهم زمانی که این نو عروس
 به کیتی مباد آن که این خور دین
 پدر گر چه باشد خسیس و لئیم
 تو هر چند نا مهربان و بسدی
 پدر هستی ای مهتر نامدار
 اگر چند امروز هستم اسیر
 اسارت مرا هست . لیکن بتن
 مرا گسر بود وحشیانه پدر
 بزرگان که این رازها سفته اند
 که هر ملت از خود ندارند شاه (۱)
 کسی را که در تن نباشد روان
 بیاشند در پیش بیگانه خوار
 همه پست باشند و افکنده بس
 نخیزد از ایشان یکی دلفروزی
 دگر نامداری نباید پدید
 نه سردار جنگی ، نه یک نامجوی
 نه یک فیلسوف مبارک اسامی
 چنان چونکه این حال باشد عیان
 که در ذلت و خواری آرند سر
 همان قوم کلدان و آنور (۲) کوش

در مقام اندرز و نصیحت ملوک

سزد گر ازین حال عبرت بری
 بجنبی ز جا پا کمر بند تنگ
 چو نو شیروان حکمرانی کنی
 مسیحا صفت با دم ممعجزات
 پدیدار سازی هم آئین داد

ببفتد بزیبر جوانان روس
 شود همسر لردی از انگلیس
 به از آن که فرزند گردد بشیم
 ولیکن یسان پدر از خودی
 ولی ، بس جفا جوی و ناسازگار
 ولی نیست بیگانه بر من امیر
 که روشن روانم بود شاد و شن
 از آن به که عامم رود در بسدر
 به برهان حکمت چنین گفته اند
 بود حال آن ملت از بس تیاه
 دگر چون پدید آید از وی توان
 سر آید بر ایشان همه افتخار
 نه بینند روز بزرگی دگر
 به بازار گانی سر آرند روز
 نه یک اختراعی ز کار جدید
 نه شاعر ، نه یک مرد تاریخ گوی
 نه ذو فن ، نه مرد ستاره شناس
 ز رفتار و کار سراسر ایلیان
 نخیزد از ایشان یکی نامور
 گر ایشان نباشد بگیتی خروش

گزینی تو ، رسم و ره مهتری
 بر آئی همی از پی نام و ننگ
 به پیرانه سر نو جوانی کنی
 تو در پیکر مرده آری حیات
 جهان را کنی از نکوئی تو شاد

(۱) مرادش پادشاه عادل است چه مسلک ناظم معلوم است سلطان ظلوم خیر من آمد
 حظوم مأول است و یاقول به معنی فعیل است یعنی پادشاه مظلوم بهتر است از شیر در هم شکننده
 و پوشیده نیست که پادشاه ظالم مملکت و رعیت را خراب خواهد نمود مانند گرگی که
 در کله گوسفند افتد .

به دست آوری هر کجا بهتر است .
 فرازی جو خورشید خاور علم .
 براندازی از بن بد و بد نهاد .
 یکی طرح نیکو ز نو افکنی .
 بسازی دبستان و راه جدید .
 همه داوری ها به آئین و ره
 ز خشکی به آئین ستانی تو ساد .
 که بر وی نباید ستم از کسی .
 بسازی همه کار آوارگان .
 برانی ز خود چاپلوس و لثیم .
 فرو پایه سازد تو را ریشخند .
 سر مرد داشته آری به شیب .
 هم آخرت به سازدت بد گمان .
 جو زین بگذری شوربختی بود .
 بدین گونه کس در معنی نرفت .
 که این دگر از راست از ما نخواست .
 ولیکن بد آید بر تیره مغز .
 که گیتی بدینگونه یا دان شود .
 بد از سایه اعتراض شدید .
 ز دارو کنند از چه جانها ستوه .
 بدل های پناکان صلائی زتند .
 برین نامه من کند آفرین .
 فرسند همواره نور و درود .
 ستایند او را همی بخیردان .
 مر او را به يك خو نسجد خرد .

نوازش کنی هر چه دانشور است
 نگه داری ارباب سیف و قلم
 همه کشور آباد سازی به داد
 ستمکاره را بیخ و بن بر کنی
 ز داد آوری رسم و آئین پدید
 به هر جای بر پا کنی دادگ
 به دریا پدیدار سازی تو نسا
 کشاورز را نیک داری بسی
 نوازی همی مرد بسازارگان
 نرنجانی از خویش مرد کریم
 که دانا به سختی بگویدت پند
 مباد ز دونان بگیرد فسریب
 که نفرین تو را آید از آسمان
 درین گیتیت درد و سختی بود
 بگفتیم ما آنچه ایست گفت
 ز جان دست شستیم و گفتیم راست
 سخن ها بگفتیم همه خوب و نغز
 خردمند ازین گفته شادان شود
 چه هر جای آمد ترقی پدید
 طبیبان روحانیند این گروه
 ولی خستگان را شفائی دهند
 امیدم کسه دارای ایران زمین
 که تا روشنائی ز چرخ کبود
 به گیتی شود نام او جاودان
 وگر شاه از پند من بگذرد

استدراك

در مقدمه کتاب در ضمن شرح گرفتاری شهدای وطن روایتی که شخصی نقل از جناب وزیر اکرم میرزا صالح خان کرد نگاشته آمد . آن جزو که به نظر ایشان رسیده ایضاً شرح مرقومه ذیل را مرقوم داشته و درجش را خواسته بودند . چون علاوه بر آنچه متعلق به شهادت حاکی از حالات خودشان است درج شد اگر چه شرح حال و خدمات

ایشان در جای خود خواهد آمد.

نامهٔ وزیر اکرم - جناب ناظم الاسلام در باب مرحوم حاجی شیخ احمد کرمانی و مرحوم حاجی میرزا حسن خان و مرحوم میرزا آقاخان که در تبریز مجبوس و در آنجا شهید شدند از قول بنده چنین می نویسد :

از میرزا صالح خان وزیر اکرم که آن اوقات از اجزاء ایالت آذربایجان بود نقل کرده اند که حضرات در محبس با کمال قدس و زهد همیشه مشغول عبادت و تلاوت قرآن بودند . خاصه شیخ احمد که اغلب اوقات به صوت حسن تلاوت قرآن می کرد و سوتش خیلی جذابیت داشت به نوعی که تمام خلوتی ها در اطاق محبس جمع شده گوش به تلاوت قرآن او می دادند و اغلب گریه می کردند . چون تاریخ باید صحیح باشد این است که این بنده میرزا صالح خان اصل مآوقع را می نویسم :

اولاً این بنده بعد از حرکت مرحوم مظفرالدین شاه به طهران نایب الحکومهٔ رسمی آذربایجان بودم . نه از اجزای جزو . یک روز محمدعلی میرزا که آن ایام تازه ولیعهد شده بود بنده را خواسته تلگرافی از مرحوم میرزا علی اسفرخان امین السلطان نمود که سه نفر مقصر از اسلامبول می آورند سی نفر سوار بفرستید در آواحق جالداران که سرحد ایران و عثمانی است مقصرین را تحویل گرفته به تبریز بیاورند . بنده هم رستم خان قراجه داغی را با سی سوار روانه نموده رستم خان قریب یک ماه در سرحد معطل شده از حضرات خبری نشد . مشارالیه بدون اجازه به تبریز مراجعت نمود . محمدعلی میرزا تلگرافی به طهران کرد که رستم خان یک ماه در سرحد معطل و چون از حضرات خبری نشده مراجعت به تبریز کرده است .

از طهران جواب دادند که مقصرین این روزها به سرحد وارد می شوند . مجدداً رستم خان را به سرحد مراجعت دهید . مجدداً رستم خان را روانه کردیم بنده هم نمی دانستم که این مقصرین کی ها هستند و تقصیرشان چیست . دو سه دفعه هم از محمدعلی میرزا تحقیق کردم گفت من هم نمی دانم ولی محققاً می دانسته چون از بنده ظنین بود نمی خواست بگوید و از اینجا سوء ظن او که حسن ظن بوده معلوم می شود حضرات را که وارد مرند دو منزلی تبریز نمودند محض احتیاط که مبادا اسباب فرار یا استخلاص آنها فراهم بیاید اسکندر خان فتح السلطان کشیکچی باشی خود را هم با جمعی سوار به مرند فرستاد که در معیت رستم خان با هم باشند .

همچنین چون بنده نایب الحکومه بودم و اختیار مجبوسین انبار دولتی را

داشتم حضرات را به من نداد. خود محمدعلی میرزا خانه‌ای در محلهٔ مشکلان داشت به جهت ناتمامی تعمیرات عمارت دولتی در همان عمارت و خانهٔ مخصوص خود می‌نشست. شبانه بدون اطلاع بنده حضرات را وارد نموده و در خانهٔ اختصاصی خود حبس نمود که بنده هم نتوانستم آنها را ملاقات و از وضع آن بیچاره‌ها مطلع شوم. در این بین از پاره‌ای جاها لازمهٔ تحقیقات را محرمانه نموده و در صدد استخلاص آنها بر آمدم حتی به یکی از قراول‌ها ده تومان داده قلمدان و کاغذی به حضرات رساندم که از مجلس به مرحوم میرزا آقایی بجهت پسر مرحوم حاجی میرزا جواد آقا و سایر علماء کاغذ التجا برشته و استخلاص خود را بخواهند. آنها هم به علماء کاغذ نوشته به توسط همان قراول کاغذها به علماء رسید. بنده هم خیلی طالب و مایل بودم که با حضرات ملاقاتی کنم یک روز وقت غروب نمی‌دانم برای چه کاری از دارالحکومه به خانهٔ محمدعلی میرزا رفته دیدم تنها در اطاق کتابی می‌خوانند. به بنده هم اجازهٔ جلوس داده گفت این کتاب را یکی از سه نفر مجلس که اسمش میرزا حسن خان است برای ایران قانون نوشته. کتاب را داد دست بنده عن هم چند سطر می‌خوانند. دیدم گفت شما این محبوسین را ندیده‌اید. جان من امشب به مجلسی رفته آنها را استنطاق کنید. گفتم به این شرط می‌روم که یک نفر هم با من بیاید. خودشان هم در پشت در ایستاده هر چه صحبت می‌کنیم بشنوید قبول کرد. محمدعلی میرزا و بنده و اسکندر خان فتح‌السلطان و میرزا قهرمان خان نیرالسلطان رفتیم به مجلس خودش پشت در ایستاد ما سه نفر وارد مجلس شدیم. دیدم این بیچاره‌ها تازه از نماز فارغ و هنوز خیلی را به پایشان نگذاشته و سه نفری صحبت می‌کنند. فتح‌السلطان و میرزا قهرمان خان رو بروی آنها تشنه بنده هم محض این که نمی‌خواستم محمدعلی عیال حال ملاکت مرا ببیند گوشهٔ مجلس تشنه محمدعلی میرزا هم از سوراخ در نگاه می‌کرد. فتح‌السلطان و میرزا قهرمان خان با حضرات بنای صحبت گذاشتند. بعد از ربع ساعت گفتم دن هم می‌خواهم یا شما قدری صحبت کنم. گفتند شما میرزا محمود (۱) خان حکیم فرمانفرما هستید؟ گفتم نه می‌بینید که لهجهٔ من ترکی و یکی از نوکرهای

(۱) مقصود حاج میرزا محمود خان دکتر خلیف مرحوم میرزا عبدالکریم معتدال حکماء است که به دکتر قرانفرما معروف است و از یگانه دانشمندان این عصر به‌شمار می‌رود و از منادیان آزادی محسوب و در عداد بیدار کنندگان اولین و از بدایت عمر هر جا بوده تلویحاً و تصریحاً آنچه امروز شنیده می‌شود گوشزد مردم می‌کرد و با مرحوم سید جمال‌الدین اسدآبادی در پاریس و جاهای دیگر مجالست نموده و با مرحوم میرزا آقاخان خصوصیت غایبانه و مکاتبه داشت و در موقع حالات این دانشمند بیاید.

ولیعهدم . قوطی سیگار خود را در آورده به هر يك يك سیگار تعارف نموده خود هم سیگاری دست گرفته مشغول صحبت شدیم . با ایما و اشاراتی که لازم بود حضرات جنس بنده را شناختند . صحبت از مرحوم آقا سید جمال الدین انداختم که در کجا با او آشنا شدید ؟ گفتند در اسلامبول برای اتحاد اسلام مجلسی تشکیل شده بود ایشان رئیس بودند ما هم از اعضای مجلس در آنجا آشنا شده ایم بنده صحبت را کشیدم به فواید اتحاد اسلام و نتیجه آن که برای ایران حاصل می شود خیلی در این خصوص صحبت کردم . حضرات بنده را خوب شناختند دیدم این بیچاره ها دور نیست بعضی صحبت ها کنند که مضر حال آنها باشد بنده مخصوصاً صحبت را پرت نموده نمی خواستم صحبت دیگری به میان بیاید . در آخر گفتم که ناصر الدین شاه را برای چه کشند ؟ شیخ احمد گفت بس که نوشند دادند دستش و قبول نکرد کشند . بنده پا شدم شیخ احمد گفت خواهش داریم به قدر نیم ساعتی هم تشریف داشته باشید که صحبت نمائیم . بیچاره ها نمی دانستند که محمدعلی میرزا پشت در ایستاده و من طفره می زدم . گفتم چون من روماتیسم دارم و هوای زیر زمین رطوبی است نمی توانم زیادتر از این بنشینم . گفتند از ولیعهد خواهش می کنیم که فردا شب یا پس فردا شب اطاق خشکی قرار دهند شما هم تشریف بیاورید قدری صحبت نمائیم . گفتم چه عیب دارد اگر ولیعهد اجازه بدهد حاضریم همین که پاشدم شیخ احمد گفت می دانی این چه زنجیری است که گردن ما زده اند ؟ اگر می دانستید این زنجیر را از طلا درست نموده روزی يك مرتبه به زیارت آن می آمدید . من هم واقماً خون به سرم زده از حال طبیعی خارج شده بودم گفتم من می دانم اگر بعضی ها هم بدانند همین حرف تا مدتی که در تیریز بودم بکلی محمدعلی میرزا از من سلب اطمینان نموده و مرا دوچار چه صدماتی نمود . بعد از این که از مجلس بیرون آمدم محمدعلی میرزا گفت که استنطاق شما همه از اتحاد مسلمین دنیا و علمی بود . گفتم بلی در اول استنطاق باید به پختگی حرف زد که طرف مقابل از خود دانسته در استنطاق دویم و سویم هر چه در دل دارند بگویند .

بنده با نهایت افسردگی رفتم منزل . همه را در تدارك چاره استخلاص ، و فکر نجات آنها را می کردم یکی دو مجلس هم با مرحوم میرزا آقای امام جمعه و مرحوم حاجی میرزا موسی ثقة الاسلام در باب حضرات مذاکراتی به میان گذاشتیم که روز آر بین مردم را وادار به استخلاص و توسط آنها به طهران نمائیم . چند روز از این مقدمه گذشت . صبح زود به من خیر آوردند که حضرات را شب تلف کردند فوراً بی اختیار رفتم نزد محمدعلی میرزا قبل از این که بنده عنوان

کنم گفت که شب حسین قلی خان عموزاده امیر بهادر مأموراً با دست خط شاه از طهران رسید که حضرات را تلف و سر آنها را به طهران بفرستم من هم مجبور به اطاعت بودم. گفتم بنده که نایب الحکومه هستم اقلای می خواستید به بنده هم بفرمائید گفت اجازه نداشتم که قبل از وقت به کسی بگویم. باری دو از شب رفته در خانه اختصاصی خودش زیر درخت نسترن یکی یکی بیچاره ها را آورده سر بریده در سورتی که خودش هم در بالا خانه نشسته تماشا می کرده سر هر سه را بریده بعد پوست سر آنها را کنده پراز کاه نموده همان شب به توسط حسین قلی خان به طهران فرستاده بود. سرها را هم فرستاده بود توی رودخانه ای که در وسط شهر می گذرد زیر ریگها پنهان کرده بودند.

فردای همان شب که بچه ها توی رودخانه بازی می کردند سرهای بی پوست از زیر ریگها در آمده به بنده اطلاع دادند فوراً فرستادم سرها را در جایی دفن نموده در صدد پیدا کردن نعش آن شهدا افتادم معلوم شد که نعش ها را همان شب برده در داغ بولی زیر دیوار گذاشته و دیوار را هم روی نعش ها خراب کرده اند شب دوم نایب عبدالله آدم خود را با چند نفر محرمانه فرستادم نعش ها را در آورده و سرها را هم بردند غسل داده و کفن نموده در قبرستان همان محله دفن کردند حالا ببینید محمدعلی میرزا چه خوابی برای من دیده و چه تیشه ای به ریشه خانوادۀ من می خواهد بزند.

همان شبی که بنده را به مجلس برد، صبح همان شب تلگراف رمزی به مرحوم مظفرالدین شاه می کند که هر چه خواستم چیزی از این سه نفر بفهم نشد خیال کردم یکی را پیدا کنم که جنس خود اینها باشد پیدا نکردم مگر فلانکس. او را برای استنظاف فرستادم به مجلس خودم هم محرمانه رفتم از پشت در گوش می دادم هر مذاکره ای که فلانی می کرد تمام بر علیه سلطنت قاجاریه و اعلیحضرت همایونی بود. بنده هم غافل از این که مرا به این خطر انداخته گاهی به توسط صدق الدوله عریضه ای به شاه می نوشتم هم صدق الدوله و هم سایر رفقا به من نوشتند که نمی دانیم چه کرده اید که شاه پشت سر شما خیلی بد می گوید حتی عریضه ای هم نوشته بودم نتوانده پاکت را پاره کرده بود. هر چه فکر کردم که از من چه خطائی سر زده و یا چه خلافی کرده ام چیزی به خیالم نرسید و هر کاری کردم که علت کم التفاتی شاه را بفهم نتوانستم معلوم کنم. تا این که بنده را از بیگلریگی گری عزول و بعد از مدتی که مقدمه غارت خانه های مرحوم نظام العلماء و مرحوم وکیل الملک و جناب علاءالملک در تبریز به میان آمده محمدعلی میرزا باز رمزا به طهران تلگراف کرده بود که تمام این مقدمات

را فلانی تحریک کرده و حال اینکه خدای من شاهد است که بنده بکلی بی اطلاع و همه را خودش تحریک کرده بود بنده را احضار به طهران کردند بعد از دو سه ماه مرحوم مظفرالدین شاه با حضور مرحوم حکیم الملک و مقتدر السلطنه در صاحبقرانیه به بنده فرمودند که در استنطاق آن سه نفر ولیعهد با رهبر به من اینطور تلگراف کرده بود که شما در محبس به علیه من و سلطنت بعضی حرفها زده‌اید بنده هم حکایت را من الی الی الختم به مرحوم مظفرالدین شاه عرض کردم و آن وقت ملتفت شدم که کم التفاتی شاه از چه جهت بوده . از انتقام خدائی نباید غفلت نمود. در این دو سال اخیر و بعد از انهدام مجلس مقدس شورای ملی و توب بستن به منزل بنده به چه صدماتی بنده را دوچار نمود در لایحه علیحده خواهم نوشت . (صالح)

پانچ

بیداری ایرانیان

www.tabarean.info
قلم
پنیرستان

ناظم الاسلام کرمانی

جلد اول

گر بماند نام نیکی ز آدمی به که زوماند سرای زرنگار

شب سه‌شنبه دویم ماه ذی‌الحججه الحرام سال هزار و سیصد و بیست و دو هجری و هفتم فوریه ماه فرانسه سال ۱۹۰۵ میلادی نگارنده این تاریخ میرزا محمد ناظم الاسلام کرمانی وارد شد بر جناب آقا میرزا سید محمد طباطبائی در حالتی که تنها نشسته و کتابی در پیش گذارده با نهایت حزن و اندوه سر به جیب فکر و گریبان حیرت فرو برده پس از ادای سلام و استماع جواب عرض کردم: این ایام اهالی طهران به افتتاح مکاتب و تأسیس مدارس شوقی وافی و ذوقی کافی دارند اگر به اینطور زمانی بگذرد، هر آینه بزودی ابناء وطن را عالم و دانشمند خواهیم دید. جنابش نخست اظهار سرت فرمود سپس گفت: افسوس که هشت سال است در پیشرفت ترقی این مملکت خیالات می‌نمائیم چنانچه نهایت جد و جهد و کوشش را در امر مدارس و مکاتب ملیه جهت تربیت نوباوگان وطن نموده و با معاندین طرف مباحثه و معارضه واقع شده و آنها را تا یک اندازه مجاب و ساکت کرده، با این که رساله‌ها در رد مدارس و حرمت ایجاد و افتتاح مکاتب نوشتند از تشویق مکاتب و مدارس و ترویج جراید و رسایل عقیده و تقویت معارف و موجبات بیداری ملت غفلت و تسامح نکرده، عزل امین السلطان را از صدارت که مانع پیشرفت معارف می‌نمود با هزاران صدمه و برانگیختن وسایل از اعلیحضرت پادشاه (مظفرالدین شاه) استدعا نمودم؛ لیکن عین الدوله که شخص مستبد خودرأی خودسر بی‌علمی است به جای او منصوب گردید، و او هم مانند صدور سابق بلکه از جهاتی بدتر و نادان‌تر است.

نگارنده عرض کرد: عزل این صدر اعظم را نیز از پادشاه درخواست کنید. فرمود: بالفرض این وزیر هم معزول شود دیگر کدام شخص عالم عاقل کامل بصیر را دارند که شایسته مسند صدارت باشد و بتواند خرابیهای چندین ساله این مملکت را آباد و نواقص را اصلاح نماید؟ عرض کردم: پس علاج از چه راه است؟ فرمود: باید سعی کرد افراد ملت عالم شوند چه پس از آن که عموم ملت عالم شدند آن وقت حقوق ملی خود را می‌دانند، حقوق دولت را بر خود و ملت و حقوق ملت را بر خود و دولت که آگاه شدند دیگر هرگز زیر بار ظلم و جور و استبداد نخواهند رفت، آن وقت کارها را جاع به صاحبان کفایت و درایت خواهند شد، پس بر شما باد به اصلاح

معارف و تاسیس و تکثیر مکاتب و احداث مدارس ابتدائیه و علمیه و صناعیه و غیره .

عرض کردم : اگر اصلاح بدانید ، مدرسه‌ای برای دخترها و دوشیزگان مفتوح نمائیم و در تربیت بنات و دوشیزگان وطن بکوشیم و به آنها لباس علم و هنر بپوشیم ، چه تا دخترها عالم نشوند پسرها بخوبی تربیت نخواهند شد .

در این گفتگو و مذاکره بودیم که فرزند آن جناب آقا میرزا سید محمد صادق رئیس مدرسه اسلام وارد شد و در باب مدرسه دوشیزگان این طور فرمود : چیزی که مانع ایجاد واحداث مکاتب دخترهاست نبودن اداره نظمی و نداشتن پلیس مرتب و مساف شدن دخترها با اشرار در هنگام ذهاب و ایاب و ممانعت معاندین و تهیه نکردن زنان معلمه با اخلاق و ترقیبات صحیحه و کتب کلاسی و عدم امنیت و اجرای مجازات المواد ، برفرض اسم حضرت حجة الاسلام منع معاندین را بردارد با جوانان جاهل و اشخاص عزب و بی لجام چه کنیم ؟ اگر يك نفر اشرار با یکی از دخترها طرف شد و اسباب زحمت را فراهم آورد کی ممانعت می کند و که مجازات می دهد ؟ اگر دختری راه خود را کج کرده عوض رفتن به مکتب ، رفت به خانه یکی از دوستان خود پدر و مادر آن دختر چگونه مطلع می شوند و چطور دختر خود را در خانه غیر بیابند ؟ استطاعت آن که در هر مدرسه قرائی متعدد بیاوریم که نداریم پس باید نخست اداره پلیس و نظمی را مرتب کنند سپس موجهات تأسیس مدارس دخترها را فراهم نمایند که اقلاً اگر هنگامی يك نفر خواست راهزن دختری شود پلیس فوراً او را دستگیر نماید و مجازات او را در نظمی بدهند و از احدی هم ملاحظه ننمایند ؛ دیگر آن که معلم مردانه که نمی توان برای دخترها آورد ، پس باید در فکر معلمه زنانه باشیم تا در وقت و موقع آنها را بکار واداریم ، چه احتجاب و مستور بودن زنان کار و تکلیف آنان را مشکل و سخت نموده است (۱) .

باری چون آقا زاده این تقریر را فرمود ، جناب حجة الاسلام فرمودند : تا دولت ایران مشروطه و دارای قوانین اساسی نگردد و این استبداد برداشته نشود هرگز متوقع اصلاح و منتظر انتظام نیاید بود و انگهی اگر با این وضع حالیه بماند چندی نگذرد که مملکت اسلامی از دست خواهد رفت و ما به دست خارجه خواهیم افتاد باید تا زودتر است اقدامی کرد که این مشتم مسلمان پایمال خارجه نگردد .

نگارنده عرض کرد : کی و چه وقت دولت مشروطه خواهد شد ؟

فرمود : وقتی که افراد ملت عالم و از خواب گران غفلت بیدار و معنی ملیت و قومیت

(۱) مذاکره و نظر کردن به صورت و دست زن در نزد حجة و ضرورت به اجماع مسلمین جایز است مانند معامله و نشان دادن به طیب و جراح و یا در مقام شهادت و یا در موقع تعلم احکام شرعیه و در غیر ضرورت اختلاف است از عامه شافعی و از خاصه محدودی جایز نمی دانند مرحوم شیخ مرتضی انصاری پس از حکم «جواز فرموده است احوط منع است در صورت جواز مشروط به شرایطی است مثل آن که موی سر داخل نباشد و نظر به شهوت و خوف فتنه نباشد و غیر آن .

را بدانند و بر نفع و ضرر ملکی که ما به الاشتراک عمومی اهالی مملکت است واقف شوند و یا عده عالم بر جاهل غلبه نماید و بالا اقل عالم و جاهل در عدد مساوی باشند و انقلاب بدانند این قدر نباید متحمل بار ظلم شد و بدانند رفع ظلم به دست خودشان است، کاپوایی صفت ریشه مار دوشان را از ایران برکنند.

نگارنده عرض کرد: هشت سال است که ظاهر آ در این امر مهم مقدس اقدام فرموده چنانکه مدرسه اسلام را خودتان مفتوح نمودید و سایر مکاتب و مدارس را اجازه و تشویق در افتتاح و از جراید و معارف ترویج کردید کم این که مکرر و داشتید در قهوه خانه ها و معابر و مناظر برای عوام الناس روزنامه بخوانند و آنها را بیدار و آگاه سازند و چه قدر اوقات شریف خودتان را صرف امتحانات شاگردان مدارس فرمودید چه نتیجه داد و چه فایده بخشید ؟

فرمود: این اقدامات و مقدمات در موقع نتایج خود را ظاهر خواهد داشت عجله باید در انقاد مجالس و انجمنها اقدام کنید و در خضیه و آشکارا با اشخاص عالم و متمدن بنشینید و در امر وطن عزیز و اصلاح خرابیها سخن را بنید و شاگردان مدارس و طلاب علوم بلکه عموم وطن دوستان را به این خرابی و نواقص آگاه و هوشیار سازید و خون غیرت و حمیت ملی را بجوش آرید و به مردم بفهمانید که وقت بسیار تنگ و مصلکت در حالت شدت عرض بل مریض محضری است، با هم متحد و متفق شوید و برادرانه و غیر تمندان در مقام مجاهدیه و خدمت به اسلام و وطن بر آید، و این کتاب ابراهیم بیگ که سیاحت نامه یگ نفر ایرانی است و ورود او را به خاک ایران منع کرده اند گرفته و بخوانید.

این همان کتابی بود که در نزد ایشان بود و به بنده دادند و بعضی نصایح محرمانه و مواظب مشفقانه که راجع به خدمت به اسلام و وطن بود فرمودند و طرق ترقی و تمدن را ارائه نمودند فرمایشات آن بزرگوار که از روی غیر تمندی و وطن خواهی بود در من اثری تام نمود که دیگر حالت نشستن بر ایمن نماند. از شب هم تقریباً هفت ساعت گذشته بود لذا برخاسته و رفتم جنابش با فرزند خویش مشغول بقیه همین گفتگو بود.

نتیجه مذاکرات مجلس شب گذشته این شد که فردای آن شب برقه جات دعوت برای بعضی دوستان و آشنایان فرستاده، دو روز دیگر انجمن مخفی تشکیل یافت. و این انجمن در امکانه مختلفه مخفیانه سایر بود. صورت مذاکرات و مقاولات بعضی مجالس را عیناً می نویسم تا اشخاصی که در این مقصود عقده سخنی رانده و اقدامی کرده اند ذکر خیرشان شده باشد و اسم سامی و نام نامی ایشان در صفحات تاریخ بماند و اخلاف وطن آنان را به تیکی یاد نمایند و ما هم به یک اندازه ادای شکر اقدامات خیر خواهان عالم انسانیت و اسلامیت را کرده باشیم.

تشکیل انجمن مخفی

جلسه
اول

روز پنجشنبه هجدهم ماه ذی الحجه الحرام سال هزار و سیصد و بیست و دو هجری که عید غدیر بود، در منزل بنده نگارنده جمعی از فضلا و دانشمندان حضور بهم رسانیده یکی دو مسئله مطرح و مذاکره شد. بنده نگارنده عنوان سخن را این گونه نمود :

ای آقایان و ای دانشمندان و ای وطن دوستان و ای اسلام خواهان و اسلاح طلبان و ای غیرتمندان، آیا خواهید یا بیدار؟ آیا غیرت وطنی و شرف نوعی و حسن ملی و مذهبی و دولت دوستی و ملت پرستی و معارف خواهی در شما هست یا نه؟ آیا شما خود را در تعداد انسان می شمارید یا نه؟ اگر حس انسانیت دارید چرا فکری به حال زار خود و هموطنان و هم کیشان خود نمی فرمائید و چرا در اوضاع عالم مشاهده نمی نمائید؟ این مملکت زاپون برادر شرقی و آسیائی شماست که می بینید چگونه به اوج ترقی صعود نموده و چه حرکات محیرالقول و خارق عادت نموده و می نماید.

این ملت روسیه است که می بینید چگونه به خیال حریت و آزادی افتاده و مقام افسری و سروری نوعی خود را دریافته و درجه خیالاتی هستند و برای ادراک مقامات منبعه شرف و آزادی تحمل چه زحمات می نمایند و چگونه از مال و جان می گذرند.

و این اهالی هندوستان می باشند که به خیال آزادی و استرداد استقلال خود افتاده و عمأ قریب افکار عالی آنها نتایج حسنه داده و به منتهای آمال خود نایل خواهند شد و این امارت افغانستان است که یکی از قطعات و حکومتهای ایران بود و خود را به چه مقامی می بیند و چه سودائی در سر دارد. ما اهالی ایران چه تقصیر کرده و چه گناهی مرتکب شدیم که باید در نهایت ذلت و خواری و مسکنت و خاکساری بوده در جزء وحشها و بی تربینها محسوب باشیم و مبتلای هزاران دردهای بی درمان از خارج و داخل گردیم. این است امر نان و گوشت و روغن و سایر مأكولات، آن است حال آب و هوا و سایر مشروبات، گاهی به تعدیات حکام ظالم، و زمانی گرفتار ظلم دیوانیان، وقتی به ستم و هوای میل و نفس کسبه گرفتاریم، کوچه و خیابانها کثیف، حمامها و آبها بدبو و نجس، نه راه آهنی داریم و نه کارخانه و روزنامه آزادی، نه اخبار یومیه و نه آثار عیشیه، دوسه روزنامه در داخله داریم آن هم جز تملق و دروغ و چاپلوسی و مهملات دیگر چیزی نمی نویسند.

احدی نیست که به خیال ترقی این ملت نجیب و اصیل و ضعیف افتند، حکام به رشوه و تعارف خو گرفته اند، وزرای خائن و وطن عزیز را به بهائی کم و ثمنی بخص به اجانب از هر جانب می فروشند، رؤساء گرفتار اغراض شخصی می باشند، نه کشتی و دریا داریم نه بندری و لنگرگاه، نه لشکر داریم نه دفتر، نه بلدیة داریم نه قلمیة، نه مالیة داریم نه تعدلیه، نه مدارس داریم نه مجالس، نه معارف نه محارف، نه فلاحت نه زراعت، نه علم عسکری نه تربیت لشکری، نه آسایش نه آرامش، نه حال نه مال، نه شب نه روز، نه ربّ نه ربّ، نه و نه، نه و نه

با این که پادشاهی داریم مانند ابن پادشاه (منظرف الدین شاه) رفوف و مهر بان متدین و مسلمان نسبت به سلاطین قاجاریه از همه بهتر است با این که جمعی مفسد بدمنش دور او را گرفته اند باز مایل به معارف و علوم است چنان که در مدت هشت سال سلطنت ابن پادشاه چه قدر مدارس و مکاتب ایجاد و احداث شده است و به چه اندازه مردم بیدار و هوشیار . در اغلب امور خیریه اول ابن پادشاه پول می دهد و به هر اندازه که به عرض او برسانند در امور مقدسه اعانت می فرماید مانع ترقی نیست و عائق تمدن نه ، بلکه اگر وزرای خائن بگذارند در اعلی مرتبه همراهی است و در ترقیات این ملت و مملکت به يك درجه ساعی (۱) و از حسن تصادف و اتفاق در این عصر و زمان عالم و رئیس روحانی هم مانند جناب آقا میرزا سید محمد عجتهد طباطبائی داریم که تاکنون عالمی به این خوبی و آگاهی و صحت و انصاف ندیدیم ، سیاسی می داند ، خطوط خارجه را می خواند ، به حقوق ملل عارف ، به قوانین ممالک و دول واقف ، ملت دوست ، معارف خواه ، وطن شناس ، دولتمخواه ، به موافق و مقتضیات عصر آگاه ، با دانش و دور بین ، مو شکاف و نکته چین ، به معضلات امور بینا ، خرده بین و خرده گیر و خرده دان و دانا ، غیر تمند و جوا نپرداز ، با ذوق و اهل درد ، برای وطن شب و روز در چاره جوئی و خیر گوئی ، در امور خیریه ساعی و جاهد و در ترقی ملیه مجاهد ، مخصوصاً برای اصلاح معارف ایران سری پر شور دارد و دقیقه ای آرام ندارد ؛ مشوق مدارس و مکاتب ، مروج جراید و مکاسب ، چنانچه خود مدرسه اسلام را در طهران افتتاح نمود و از سایر مدارس و مکاتب ملیه تشویق نمود و حق این است با موافقی که در پیش بود لولا وجود ایشان و اقداماتشان کار مدارس و مکاتب نضجی نمی گرفت و اغلب جرات اقدام به این گونه امور نداشتند همه می دانند که در ابتدای افتتاح مدارس بعضی از مغرضین به عوام الناس مشتبه کرده بودند که مباشرین مکاتب و اجزاء مدارس کافر و نجس اند و به مردم گفته بودند که این مدارس اطفال مسلمانان را بی دین و خارج از مذهب می کند نزدیک بود که رشته مکاتب از هم گسیخته گردد که جناب حجة الاسلام مدرسه اسلام را تأسیس نمود آن وقت مردم دانستند که مدرسه و علم منافاتی با دین داری ندارد و این وجود محترم در ترویج مذهب اسلام و در تقویت و اجرای قوانین خیر الا نام سراقبتی تام دارد کما این که مجلسی هم برای شبهات مذهبی منعقد فرمود و معارف را حتی المقدور در این مملکت دائر و تشویق نمود . آثار خیریه و اقدامات بریه ایشان را همه می دانند .

حالا با داشتن پادشاهی چنان و رئیس روحانی چنین تا يك اندازه مقتضی موجود و موانع مفقود و این ایام لیل و ظلماتی برای ما ایرانیان و خیر خواهان اسعد زمان منتقم و مسعود . وقت را غنیمت دانید و فرصت را منتقم شمارید بیامید جنبش و حرکتی نمائید و در

(۱) آنچه از مباحث این پادشاه گفتم به مقتضای آن عصر بود که غیر از این ممکن

نبود گفته شود .

موجبات ترقی مملکت و تربیت افراد ملت و ابناء وطن عزیز، کوشش و جوشش نمائید شاید بالاخره بتوانید اهالی مملکت را از قید عبودیت و اسارت رهایی داده آزاد سازید و مقام منبع شرف و ملیت و قومیت و افتخار را درک نمائید و خود را به مقام عزت و سر بلندی برسانید و آبهای رفته را به زور بازوی غیرت و حمیت به جوی باز آرید (۱) .

جناب ذوالریاستین آقا میرزا احمد کرمانی که حاضر در آن مجلس بود و سنش قریب به چهل سال، شخص فاضل با علم و دارای اخلاق حمیده و صفات محموده ملت خواه و وطن دوست (مؤلف صرف صالحی) از سابق مسبق به مقصود بود کلام بنده را قطع نموده و چنین گفت : امیدواریم که در چنین ایام و از برکت حقیقت اسلام بتوانیم تخم علوم و معارف و تربیت و بیداری را در قلوب افراد بکاریم و چند دیگر حاصل و ثمر را برداریم و یا تخی را که پیشینان گذاشته اند ما آبیاری کنیم و ثمر را برگیریم زیرا که تاکنون به طوری که باید و شاید کسی نگفت و به خیال بیداری مردم که افتادند به آخر رسانیدند و قدمهای مردانه مجدانه آنان را قطع کردند و دشمنان تمدن آنها را به زوایای محبسهای تنگ و تاریک انداختند ، لکن امروز که ما به تقویت و همراهی جناب حجة الاسلام اتفاق کنیم و اتحاد و وفای نمائیم و معایب و خرابیها را به اهالی ارائه دهیم قهراً و طبعاً خود اهالی رفته رفته در مقام اصلاح بر می آیند بعد از آنی که در مقام اصلاح بر آمدند البته به جایی می رسند .

بنده نگارنده گفت : هر گاه اجازه بدهید قدری از کتاب ابراهیم بیگ را که بیان می کند حالت ایران و ایرانی را، بخوانم . حاضرین که بعضی از آنها مسبق به مقصود بودند فرمودند البته بخوانید زیرا که انتقاد این مجلس برای این گونه مذاکرات است نگارنده فوراً کتاب را باز کرده صفحه (۶۶) را که خطاب به وزیر داخله است خواندم سبب خواندن کتاب ابراهیم بیگ چند امر بود .

اول، آن که همه اهالی آن مجلس جرئت استماع این گونه مذاکرات را نداشتند و از ترس آن که شاید خیر به عین الدوله برسد در شرف حرکت کردن و رفتن بودند ولی کتاب خواندن چندان ثقلی و ترسی نداشت .

دویم، آن که ایرانیان مطالبی را که در کتاب باشد بهتر اهمیت به آن می دهند و خوب حاضر و مهبای استماع می شوند .

سیم، آن که هر کس متکلم به این کلمات می شد فوراً به آدمی بستند که بایی و لامنهب است لکن در خواندن کتاب محذوری نبود .

(۱) خوانندگان می دانند هنگام نطق و خطاب به نظر به تنبیه و هیجان خاطر مخاطب و بیداری قلوب است و باید اغراق و مبالغه در نطق باشد تا سائق غیرت شود .

چهارم ، آن که کتاب ابراهیم بیک تازه شایع شده بود هر کس نسخه آن را نداشت و مایل به شنیدن و خواندن مطالب آن بودند .

این جواب را هم نگارنده با بعضی مهیا کرده بودیم که اگر گرفتار شویم و یکی از مالاها بر ما ایراد وارد سازد که این کتاب از کتب ضاله است چرا می خواندید به او بگوئیم ما برای این که ردی بر آن بنویسیم و بعض مطالب آن را نقض کنیم آن را می خواندیم . خلاصه کتاب را در دست گرفته چنین خواندم .

خطاب به وزیر داخله

حالا بفرمائید ببینم در کدامین شهر از شهرهای این مملکت وسیع بیمارخانه بنا نهاده اید و یادار العجزه مسکن اینامی ساخته و برای تربیت اطفال بی کسالت دارالصنایعی پرداخته اید؟ در کدامین قصبه از قصبات وطن برای تسهیل نقلیات راههای شوسه درست کرده اید؟ و اسباب ترقی و تسهیل زراعت و فلاحت را که مایه حیات ملک و علت است فراهم آورده اید؟ در باب ترقی تجارت مملکت که دولتهای بزرگه دقیقه ای از آن غفلت نکرده بلکه ملبونتها پول در راه توسیع آن خرج نموده اند و در موقع اقتضا برای حصول مقصود آن خونریزی ها کرده اند چه اقدامات مجدداً از شما سرزده است؟ آیا هیچ خبر دارید که سالیانه از استعمه ایران چه قدر به خارج حمل و نقل می شود یا چه قدر مال التجاره از خارج داخل این مملکت می شود؟ عجباً هیچ به خاطر مبارک عالی خطور کرده است تدبیری بکار برده باشید که متدائر استعمه و محصولات داخلیه که به خارج می رود بیش از آن باشد که از خارج به مملکت داخل می شود تا دخل وطن را بر خرج آن غلبه روی داده رعیت را بدان وسیله توانائی حاصل آید و خزانه دولت آباد گردد؟ آیا بد رعیت ایران تاجریات لوازم زندگانی محتاج خارجه باشد؟ آیا شمع کافوری را خدای تعالی نصیب کامله خود اختصاص داده یا کار پشراست ؟ مگر قند از آسمان می بارد؟ عجباً خاك ایران استعماد رویانیدن چغندر و پانیشکر را ندارد! مگر پیه گاو و گوسفند ایران مانند پیه مواسی و دواب ملل خارجه قابل تصفیه نیست؟ یا اللعجب مگر این عمه بنیه ایران که به کرومها به خارج می برند کفایت ملبوس اهالی را نمی کند؟! جناب وزیر از مقدار نفوذ و جمعیت ایران هیچ خبر دارید؟ از مقدار توالد و تناسل که عایه بقا و دوام قومیت و ملیت ما است آگاه هستید؟ آیا تاکنون اسباب مهاجرت این عمه ایرانی را که به ممالک روس و عثمانی دهند پراکنده می شوند تحقیق فرموده تدبیری برای منع این کار بکار برده اید؟ چرا اقدامات بکار نمی برید که برای رفع احتیاج ملت اقلاً در بعضی ولایتهای مناسب فابریکهای مختصر بنام سرکار ساخته و پرداخته گردد؟ خواهید فرمود که ساختن (فابریک) وظیفه و تکلیف من نیست سلماً لکن تدبیر احداث آن و تشویق نمودن ملت و ضامن شدن به حفظ حقوق رعیت کار وزیر با کفایت و خردمند با انصاف است . به خدا در ممالک خارجه اینها را که پیکان بیکان شمردم همه از تکالیف وزیر داخله است باید رشته این گونه نیک بختیها را از هر جانب

پیدا کرده به دست رعیت سپارد هر گاه نکنند معاقب و مسئول است چرا اسباب پریشانی و پراکندگی ملت را نمی‌پرسید که سبب چیست؟ سالیانه چندین هزار رعیت ایران ترك دار و دیار خود گفته به خاک عثمانی و روس و هند می‌ریزند و در ممالک غریب در پیش دوست و بیگانه بدان ذلت و خواری و پریشان روزگاری بسر می‌برند؟ آیا هنوز زمان آن نرسیده که وزرای ایران رعیت را به حکام و حکام را به پیشکار و پیشکار را به بیگلریبکی و داروغه و آنان به کدخدایان و ایشان هم به فراشبازی و نایب فروشند؟

در کدامین مملکت دیده شده است که داروغگی شهر را به اجاره بدهند و انگهی به اراذل و ادانی ناس. آخر انصاف باید کرد این مأموریت گرامی را در ممالک متمدنه دایره پلیس می‌نماید. آیا رواست که پلیس مردمان بی‌سروا و بی‌سواد باشند و علاوه بر همه عدم لیاقت تجار زادگان محترم را به اسباب چینی‌های گوناگون به انواع کارهای نامناسب منہم ساخته آبرو و اعتبارشان را برای پنج تومان پایمال سازند؟ و از جوانان باحیا و نجیبی برای شرم از پدر و مادر و برادر بی‌هیچ تفسیری چهل پنجاه تومان یا زیادتر به نام جریمه بگیرند آیا از وضع ناگوار این گمرک خانه‌های بی‌تصرفه که موجب هزار گونه شحاتت دوست و دشمن است خیر ندارید که از يك جور متاع داخله یا خارجه از یکی دو تومان و از دیگری يك تومان و از یکی دیگر که گویا پدرش سرباز یا برادرش توپچی است پنجه‌هازی می‌گیرند - اصلاح این هم که محتاج به پول و آدم یا تدبیر آسمانی نیست تا چند در دست حکام ظالم در باب رفتار آنان با رعیت و اخذ مالیات کتا بچه و دستور العمل مانندی نخواهد شد، تا کی حال این و دایع گرانیهای خداداده را که رعیتش نام است رعایت خواهید فرمود، آنان را به هوای نفس حکام بی‌مروت سپرده ناگزیر از تبعیت خواهشهای رذیلانه آن فرومایگان خواهید داشت آیا دولت سه هزار ساله ایران مقتدر نیست که در هر يك از شهرهای معظم خود اداره صحیه برپا نموده سه چهار نفر طبیب موظف بدانجاها بگمارد که مردمان آن شهر را از اجل معلقی که اثر جهل و نادانی متطببین (۱) است برهاند؟ چرا به جهت معالجه جذام و برص که در دوره اول معالجه آنها خیلی آسانست بیمارخانه نباشد که در هر شهر مسافر در اول ورود به جماعتی ازین بدبختان دچار نشود که از آسیب این مرض کثیف لب و دماغشان ریخته و چشم و دهانشان را اعوجاج روی داده کف گدایی به پیش خودی و بیگانه دراز کرده خودشان مانند وحوش در بیابان زیست کنند و از دار و دیار مطرود و در نظراهل و عیال منفور باشند؟ به خدای که از برای مرد وطن دوست غیر تمند مرك از دیدن حالت آن بدبختان سهل و آسانتر است! من یکبار آنان را دیدم و هنوز دلم در تبت و تاب است شما همه روزه می‌بینید و هیچ

(۱) متطلب در زبان عرب کسی را گویند که خیلی طب بداند و در فارسی کسی را

گویند که علم طب را به خود بیند و در واقع نداند.

گردی به دامن گیرای شما نمی‌نشیند مگر نه اینان اینای وطن شما و برادران دینی شما نیستند دیگران برای حفظ حیات يك تن از اینای وطن و بنی نوع خودشان چه زحمتها بر خود هموار نموده چه پولها خرج می‌کنند اصلاً این کارها که در انتظار خارج موجب تنگ دولت و ملت و اسباب هزار گونه سر زنی خودی و بیگانه است محتاج چندین مخارج گزاف نیست که دولت و ملت از تدارک آن عاجز باشند، به وحدانیت خدا قسم از خود ملت وجه اصلاح این گونه معایب را که سبب کاهش ثنونات دولت در اقطار بیگانگان است به سهل ترین وجهی می‌توان گرفت که از آن روی در ظرف بیست و سی سال اولاد و اقارب و بستگان يك مرد فقیهی که خود به واسطه چندین نفر از دولت تنها سالیانه شصت تومان وظیفه دعا گوئی داشت اکنون صاحب پنج کروڑ ثروت و سامان بشوند، اما برای اصلاح تقایص جزئیة وطن نمی‌شود به اعانت عمومی رجوع نمود و همچنان کار مقدسی را از پیش برد؛ در این باب آنچه لازم است تنها حسن نیت و تدبیر و درستکاری و بی‌طمعی است در صورتی که ملت خود را از دولت و دولت خود را از ملت دانست و فهمید که اینان لازم غیرمفارق و تنها در لفظ دو، اما در معنی واحدند همه کارهای سخت ساخته و پرداخته می‌شود از دولت و میامن اتفاق این دو عنصر گرامی وطن هیچگونه مشکلاتی در مقابل پایداری نتواند نمود.

دولت همه را اتفاق خیزد ، بی دولتی از اتفاق خیزد

به دستاری عدالت و مساوات بر همه سختیها غلبه توان نمود در اثنای این مسافرت که قسمت قلبی از ممالک ایران را دیدم دلم خون شد همه جا ملک پریشان ، ملت پریشان ، تجارت پریشان ، خیال پریشان ، عقاید پریشان ، شهر پریشان ، شهریار پریشان ، خدای را این چه پریشانی است! تعجب دارم که با این همه پریشانی دیگر ، این جمعیت وزراء چه لازم است؟! عرض بنده همین بود که از شما پرسم سبب این همه پریشانی چیست اگر رسول خدا از شما بپرسد که ای وزیرای ایران و ای رؤسای ملت کوشش من ، کوا سباب جهاد شما ، کومجاهدین شما ، کوایمان شما که من حب وطن را ردیف آن قرار داده‌ام چه جواب عرض خواهید کرد، و چه عذر خواهید آورد؟ هرگاه يك دوست و یا دشمنی از شما بپرسد که آیا چه مانع شد که در مدت این پنجاه شصت سال سلطنت که بی منازعه خارجه در نهایت استقلال و راحتی حکم می‌راندید نتوانستید از این بیست و پنج کروڑ (۱) جمعیت ایران بیست و پنج نفر را تربیت کنید که بتوانند بطور لایق از عهده اداره گمرکات مملکت بر آیند تا محتاج نشوید که از فرنگستان ملل خارجه را به موجب گزاف کرایه کرده به گمرکخانه های خودتان بگذارید چه جواب خواهید گفت ؟

(۱) نمی‌دانم این عدد بیست و پنج کروڑ را که در بین ایرانیان انداخته است که از مسلمات و بدیهیات اولیه شده است؟ و حال آن که جمعیت ایران تا کنون تعداد نشده است و بطور تخمین هم از پنجاه کروڑ متجاوز است .

اگر بیگانه‌ای از شما پرسد که چه مانع پیش آمده که شما در مدت شش سال نتوانستید به مالیات این مملکت وسیع حاصل خیز يك مليون تومان بیفزائید که خرج تزئین و مدافعت وطن شود چه جواب مسکت بر او خواهید داد؟ و حال آن که در ظرف این مدت شش سال به مالیات سایر مملکت‌های دور و نزدیک چند مقابل اول افزوده‌اند و همان مقدار نیز آبادی و جمعیت آنها زیاد شده است، اگر ناموس خودتان از شما پرسد چه سرفه دیدید که مداخل مملکت را فقط منحصر به اخذ رشوه و تعارف و جریمه داشتید و از فراهم آوردن اسباب تزئین مالیات و توسعه دایره تجارت و زراعت و وطن غفلت ورزیدید چه پاسخ خواهید داد که موجب رفع سرافکنندگی شما گردد؟ آیا می‌توانید که از اصلاح جنگلهای مملکت و کار فرمودن معادن بی‌ساحب و فراهم آوردن اسباب نقلیات و وطن کمتر از تاخت و تاز رعیت منافع حاصل آید؟ آیا نمی‌دانید که رعیت به مثابه دست و پوی دولت است و پریشانی امروزه آنان پنج‌روز دیگر سبب خواری و پریشانی خود شماست؟ انتهى .

تا این‌جای کتاب خوانده شد و تا يك اندازه مقصود بعمل آمد چه اکثر از حاضرین مسبوق و مهیا و مستعد بودند اشخاصی هم که مسبوق نبودند اگر چه پس از اظهار حرارت به پروت دائمی برگشتند لکن بکلی مأیوس نشدیم .

نگارنده گفت : آقایان بسیاری از اشخاص قبل از این شروع به این کار کرده اند اما مدعی به راحیلی بزرگ و انمود کردند و مانند ناصرالدین‌شاهی برای آنان مانع و عائق بود و علما هم همراهی نکردند به این جهت به مقصود خود نایل نشده‌اند لکن مادعا و مقصود را منحصر می‌کنیم به تقاضای اجرای قرآن، طرف هم مظفرالدین‌شاه است که حاش معلوم است، آقای طباطبائی هم یاما همراه است، آقایان دیگر هم چون مقصود ما را که اجرای قرآن است بدانند البته همراهی خواهند فرمود. شیخ محمد فیلسوف شیرازی که از حاضرین بود گفت : این شیخ فضل‌الله و شیخ عبدالنبی و بعض دیگر را که من می‌بینم اگر العیاذ بالله خدا با آنها طرف شود و به خلاف ریاست آنها رفتار نماید هر آینه او را تکفیر می‌نمایند چه جای کلام خدا. دیگری گفت: باید از طریق خودشان وارد شد و جلب ریاست به طرف آنها ننمایم تا حاضر شوند. نگارنده گفت: آقایان عفتضیات‌زمان را اگر بخواهید بدانید این عرض و حکایت مرا گوش دهید :

در چند سال قبل به ناصرالدین شاه راپوت دادند که شب ها جمعی در محله سنگلج در يك خانه اجتماع کرده و در امر مملکت و اصلاح مذاکره می‌کنند پادشاه جمعی را فرستاد شش هفت نفر از اصلاح خواهان که دور هم نشسته بودند مأخوذ و شبانه آنها را به حضور پادشاه بردند چاهی که در اندرون حفر کرده بودند که برف در آن می‌ریختند و یا برای همین جور کارها مهیا بود سنک سر آن را برداشته مأخوذین را در آن چاه انداختند آن وقت خود پادشاه تفنگ را بدست گرفته متجاوز از سی فشنگ از پی آنان فرستاد که به اعتقاد خود زودتر آنها را به اسفل المافلین رساند و حاضرین را هر کدامی يك اشرفی انعام داد

برای شکرانه موفقیت برقتل آنها. لکن مظفرالدین شاه از قتل يك نفر میرزا، ضای کرمانی نادم است و از مرحوم شدن حاج میرزا احمد کرمانی در انبار به وحشت، دیگر آنکه مقصود ما اجراء قرآن است و بس.

امروز از هزار نفر اهل این شهر يك نفر را ما با خود همراه کنیم به مقصود خواهیم رسید آقا سید برهان خلخالی که حاضر در آن مجلس بود گفت: در هر مملکتی که تمدن و ترقی و قانون ظاهر شده است از غیر پایتخت شروع شده است و از جماعت فقراء و کسبه اقدام شده است شما می خواهید در پایتخت که اهالی آن همه پرورده نعمتهای شاه و هواخواهان سلطنت اند این مقصود را پیش ببرید و انگهی به اطمینان رؤسای و صاحبان مسند بر فرض که ما مقصود را پیش بردیم فردا همین آقایان که شما به قوه ایشان منتظرید بر مردم مسلط خواهند شد متنبها تغییر موضوع را سبب شدید.

جناب ذوالریاستین کرمانی گفت: مقصود ما بیداری مردم است از راه اجراء قرآن اگر ما اقدام نکنیم دیگران اقدام خواهند کرد پس خوب است ما به مفاد کتیم خیرامه اخرجت للناس تا مرون بالمعروف و تنهون عن المنکر دامن عمت و عزم را به کمر زده و لا اقل تکلیف خود را که بیداری مردم باشد بجا آوریم حاضرین در مقام اتحاد و اتفاق برآمده و با هم معاهده نمودند که تا آخرین قوای خود را در بیداری اهل وطن مصروف دارند و از لازمه سعی و کوشش کوتاهی نکنند و در تزیید اجزاء انجمن به دقت بذل جهد فرمایند و چیزی را عائق و مانع از برای این مقصود مقدس ندانند و از هیچ گونه فداکاری در این مشروع مهم مضایقه ننمایند و ترک جان و مال و خانمان و عیال را سهل ترین اقدام بشمارند تا به این وسیله واسطه گوی سعادت و جوانمردی را از میدان بر بایند. جناب آقا شیخ حسینعلی ادیب بهبهانی که نیز حاضر بود گفت: اما من تا جائی که مزاحمت با تکلیف شرعی من نداشته باشد حاضریم. جواب گفته شد شما از دایره امر به معروف و نهی از منکر خارج نشوید.

نگارنده بیان کرد: اگر با این حال بمانیم پنج سال دیگر این مملکت اسلامی به دست خارجه خواهد افتاد پس مسئله حفظ بیضه اسلام ما را مکلف کرده است بر حرکت اگر چه حرکت مذبوح هم باشد. مجلس به اینجا ختم و اجزاء منفرق شدند.

روز جمعه بیست و ششم ذی الحجه هزار و سیصد و بیست و دو که مطابق بود با سوم مارس ماه فرانسه ۱۹۰۵ در خانه جناب ذوالریاستین کرمانی انجمن منعقد گردید سر بازان راه صلاح و فلاح وطن در حالتی که از همه چیز جز حب وطن وارسته و کمر غیرتمندی و مردانگی برای نجات ملت اسلامی و هموطنان عزیز خود محکم بسته با دلی پر خون و سری پر شور اجتماع فرمودند بعد از صرف غذا و غلیان میزبان محترم چنین فرمود:

آقایان و برادران عزیز بدانید که تا افراد ملت عالم نشوند حقوق خود را نخواهند

دانست و تا عموم مردم حقوق خود را ندانند امید اصلاح نداشته باشید ملاحظه فرمائید در هیچ مملکتی از «اگولات و مشروبات عمومی» به هیچ اسم دیناری نمی‌گیرند و این مملکت‌ها بر عکس است آنچه فشار می‌آورند به فقراء و ضعفا است و هر چه اخذ می‌نمایند از حقوق فقراء می‌باشد ناصرالدین شاه لعنت نامه نوشته و فرمان باسحه چاپ کرده و منتشر نمودند و سنک لعنت نامه را به دیوار مسجد شاه طهران نصب نموده اند که از نان و گوشت که غذای عمومی است مالیات نگیرند این ایام عین الدوله صدراعظم ایران روزی هزار تومان به اسم تعارف از خبازخانه و قصابخانه طهران می‌گیرد که نان و گوشت را به هر قیمتی که بخواهند بفروشند می‌گویند اعلیحضرت مظفرالدین شاه گمرک داخله را بخشیده لکن حاکم حق الحکومه می‌خواهد دم دروازه از هر چه وارد شود به اسم حق الحکومه و تعارف و رشوه بسختی مطالبه می‌کنند بلکه به اسامی مختلفه و عناوین متفرقه یا به اسم حق الحکومه و یا به نام حق الصدازه و یا بعنوان حق کدخدا و یا به اسم قبان داری یکجا دم دروازه و یکجا میدان و سراها به هر اسم و رسم که بتوانند از مردم می‌گیرند مگر آن که صاحب مال یکی از رؤساء و علماء و رجال دولت باشد و یا بستگی به آنها و یا از آنها نوشته در دست داشته باشد اگر صدراعظمی هم عمل خیری نماید و تخفیفی صادر کند صدراعظم بعد از او آنرا نسخ می‌نماید و قبول این ظلمها بواسطه جهالت ما می‌باشد.

نگارنده گفت: چند روز قبل از این آقا سید مرتضی باسهمی مدعی شد که کارخانه صابون پزی دایر کند و صابون بعمل آورد که مثل صابون خارجه باشد و ارزانتر از صابون متعارفی هم بفروشد امتیاز هم نمی‌خواست فقط ادنی می‌خواست که صابون پزها مانع او نشوند مالیات دیوان را هم می‌داد نمونه صابون را هم به انواع مختلفه بمن داد من هم صابون آن را خدمت آقای طباطبائی ارائه دادم جناب معظم فرمود عریضه کند به عین الدوله چون این عمل خدمتی است به مملکت و رفع احتیاج داخله را از خارجه می‌کند لذا من از او معاونت می‌کنم. نگارنده پینام آقای طباطبائی را به آقا سید مرتضی گفته و او را تشویق نموده او هم عریضه کرد به صدراعظم آقای طباطبائی هم در این خصوص چیزی نوشت کاغذ آقای طباطبائی و عریضه آقا سید مرتضی را به عین الدوله رسانیده اجازه نامه صادر شد سید بیچاره به اطمینان کامل شروع به عملیات نمود صابون پزها به نظام الملك را پورت دادند نظام الملك در مقام معانفت برآمده که مالیات صابون را ناصرالدین شاه به پدر من داده است و او هم وقت نموده است که باید برود به نجف اشرف و صرف روشنائی مقبره پدرم گردد آقا سید مرتضی آنچه گفت من مالیات را نمی‌پردازم جواب دادند که صابون تو که به این خوبی درآید سایر صابونها را می‌شکند و آن وقت روشنی قبر پدرم کم می‌شود سید بیچاره گفت من امتیاز نخواستم به سایرین هم یاد خواهم داد به خرج نرفت مخارج گرافی که سید کرده بود دماغش را سوزانید. لباسهای نگارنده هم که البته با صابون مجانی خوب شسته می‌شد بهمان حالت

کثافت باقی مانده است برای این که در سرعقبره مرحوم نظام الملك يك چراغ زیادتیر روشن کرده حالا شما آقایان این بدبختی را جز از نکبت جهل می دانید؟ پس کاری بکنید که قانون در مملکت تدوین و اجرا شود پس از تدوین قانون معارف هم تکمیل خواهد شد.

دیگری گفت: من منکر لزوم قانون نیستم ولی عرض می کنم اگر علم نباشد قانون که تدوین نمی شود سهل است، که هیچ چیز اصلاح نخواهد شد ملاحظه کنید مرحوم امین الدوله کارخانه کبریت سازی آورد و در کهریزك کارخانه قند سازی احداث نمود و کلی خرج کرد؛ هم کبریت او را دیدیم، و هم قند آن را خوردیم. در محله دروازه قزوین کارخانه بلور سازی راه انداختند. صنایع الدوله کارخانه نخ باقی آورد، شیشه و نخ هر دو را دیدید چه شد که همه خراب و بایر ماند این خرابی جز از بی علمی بود؟

جواب گفته شد این همه از نبودن قانون بود چه این کارخانه ها را امین السلطان به واسطه عداوتی که با امین الدوله داشت بایر و خراب خواست زیرا که این کارخانه ها به دخالت امین الدوله دایر شده بود و در زمان سدارت او اگر قوه امین السلطان تمام نشده بود از مدارس هم امروز خبری و اثری نبود چنانکه نهایت سعی را در انهدام مدارس نمود لکن خدا نخواست و سه قوه در مقابل قوه امین السلطان ایستادگی نمود؛ یکی قوه روحانی آقای طباطبائی، دیگر فطانت وزیر کی حاج میرزا یحیی دولت آبادی (۱)، سیم اشاعه و تکثیر مدارس. و الا مؤسین مدارس نزدیک بود مضمحل و معدوم شوند چنانچه مفتاح الملك (۲) در عین ترقی مدرسه افتتاحیه که عدد شاگردش از سیمصد تجاوز کرده بود و اسمش آفاق را گرفته بود يك دفعه از کار و ریاست مدرسه کناره جست و آن همه خسارت را متحمل گردید و همچنین میرزا علی اکبرخان ناظم الاطباء (۳) که از اساتید دارالخلافه به شمار می رفت و در تأسیس مدارس عزمی راسخ و جهدی کامل داشت يك دفعه از کار عقب نشست و آن همه مساعی و مجاهدتش به هدر رفت و يك عالم حرارت و شوقش به بی میلی امین السلطان منتفی و خاموش شد و کذا سایرین. حالا اگر ما مجبور بودیم که در تحت قانونی باشیم که شاه و صدراعظم از آن نتوانند مخالفت نمایند، این اشخاص بزرگ هرگز دست از مقصد خود بر نمی داشتند. باری چون قانون جاری نیست اگر امروز مردم به کاری اقدام کنند فردا کسی دیگر آن کار را خراب خواهد کرد. به این جهت مردم امنیت و اطمینان ندارند. آیا نظر نمی کنید به حال شرکت عمومی که ملك التجار کتاچه نوشت بلیطی چاپ نمود اعلیحضرت شاهنشاه (مظفرالدین شاه) به صحه مبارك آن را موشح و امین السلطان آن را مهر نمود هفده

(۱) حیات حاج میرزا یحیی دولت آبادی حاوی وقایع تاریخی است شرح حال ایشان عمأ قریب خواهد آمد.

(۲) جناب مفتاح الملك از اشخاص وطن دوست و عالم است شرح حال ایشان نیز می آید.

(۳) جناب ناظم الاطباء کرمانی صاحب تالیفات بسیار و مدون لغت فارسی است شرح حالات ایشان انشاء الله می آید.

نفر یا بیشتر از تجار معتبر پشت بلیطها را مهر و دبل بلیطها را امضاء نمودند به این بهانه چند کرور پول جمع نمودند حال صاحبان بلیط آنچه مطالبه پول و یا منافع شرکت عمومی را می نمایند جوابی نمی شنوند خیلی که سخت می گیرند ملك التجاری گوید در وسط سرای امیر و یا باغ قصر در شیران عمارت بنا کرده ام و فلان قدر خرج شده است آنچه شرکاء می گویند ما پول دادیم که ائمه ایران را دایر و ترویج و تجارت کنی نه عمارت بنا نمائی فحش و تمبر جواب می دهد اگر باز سخت تر بر او بگیرند خواهد گفت : بلیط هارا به رعیت خارجه خواهیم فروخت چند روز دیگر هم شاید مفلس نامه تمام و به خانه یکی از آقایان و یا به یکی از سفارتخانهها متحصن خواهد گردید حالا اگر قانون بود و مجازات و مکافات می دادند و نمی گذاردند پول مردم تفریط شود چه قدر شرکتهای و انجمنهای تجارتي تشکیل می یافت . البته سد اهواز بسته و خط آهن هم کشیده می شد ملت صاحب ثروت و مملکت آباد می بود .

خلاصه مذاکرات به طول انجامید بعضی معتقد به این که اول باید قانون اجراء شود تا از برکت قانون معارف تکمیل گردد بعضی را عقیده این بود که اول باید معارف را تکمیل نمود چه تا علم نباشد قانون تدوین نخواهد شد . ذوالریاستین که پی بهانه می گشت که کتاب خوانی کند فرمود ما وزارت خارجه را می بینیم که به يك اندازه مردمان عالم را جمع کرده است و نسبت به ادارات دیگر بهتر است آیا هیچ اثری بوجود آنها مترتب است ؟ و آیا اگر يك عهد نامه و یا يك نوشته را که راجع به خارجه باشد از وزیر آن اداره بخواهند می تواند آن را دست آورد ، و یا اگر تاریخ يك واقعه ای از وقایع را از جناب وزیر استیضاح خواهند از عهده بر خواهد آمد ، و یا اگر به او بگویند مأمور شما در سرحد سیستان چه قدر از سرحد را باخته است می داند آن مأمور کیست و چه کرده است ، و بالفرض که بداند ، بخواهد بدون اذن و اجازه صدر اعظم آن را عزل و مأمور امینی بجایش نصب کند می تواند ؟ و یا توانائی آن که امری را که راجع به رعایای ایران است راجع به سفیر اسلامبول و یا مأمور مصر نماید دارد یا نه ؟ بالاخره آیا این وزیر امور خارجه فزایح اعمال و افعال وزراء سابق را دانسته یا نه بر فرض دانستن آیا عمل بر طبق عملش می کند یا نه ؟ کلام که به این جا منجر شد کتاب را یکی برداشته و چنین خواند :

خطاب به وزیر خارجه

جناب وزیر از شما سؤال می کنند يك نفر غریب و متمصبی از ملت ایران ، سبب فزاحتی که در ممالک خارجه قونسولهای شما می کنند آیا خیر دارید یا نه ؟ تا چند این تذکره های دولت که نمایندگی تابعیت ملت ایران در انظار خارجه است مانند کاغذ دوا پیچی عطاران بی قدر و بی اعتبار خواهد شد ؟ تاکی این پروات شرف ملی ما مثل کاغذ گنجینه در محال متهمه بفرورث خواهد رسید ؟ آن هم قیمت های

مفتاوت ، مثلاً در طهران پنج قران ، در تبریز يك تومان ، در كنارارس يك تومان و نیم ، در قفقاز چهارمئات و نیم ، در خاك عثمانی هفتاد و پنج غروش و گذشته از اینها مأمورین شما در همه جا به هر دزد و دغل و بی‌سروپائی از تبعة خارجه كه چند غروش بدهد این تذكره‌ها را خواهند فروخت ، كه در تمام ممالك عثمانی و روس ، حتی در فرنگستان به نام تبعة ایران دزدی و انواع فضاحتها را مرتكب شده ، عا را در میان هفتاد و دو ملت رسوا نمایند . در بعض جاها كه بدست حكومتها افتادند پس از تحقیقات معلوم شود كه آن دزد و جیب‌بر یا از ارامنه و یا اگر چی قفقاز بوده ، یا از راهزنان و چپاولان عثمانی كه قونسول‌های ما آن تذكره را به ایشان فروخته‌اند . آیا یا این حال عظمی برای آن قونسول و یا اعتباری برای آن تذكره كه دارای نشان و علامت دولتی و ملتی ماست باقی خواهد ماند ؟ آیا رواست كه بعضی سفرای شما هم داشته و فهمیده ، در مقابل چند لیرای مردار و متعفن از مقام بلند خودشان خجالت نكشیده مرتكب این فضاحت بزرگ شوند ؟ این رشوت مشوم تا چند از مأمورین شما مانع هر گونه مؤاخذة و مسئولیت خواهد بود ؟ عجباً هنوز وقت آن نرسیده است كه جاو این رسوائتها گرفته شود و دولت و ملت از زیر بار گران بدنامی و تنگ‌روائی یابد . تا چند قونسول‌های دول خارجه به سبب این بی‌نظمیها در وطن عا فعال نمایند بوده و بالعكس قونسول‌های شما در ممالك روم و روس چون دست نشاندة ولایة و حكام از آنان تملق و چاپلوسی خواهند نمود .

سفرای شما محض پرده پوشی به سیئات اعمال خودشان این زیاده روی و تعدیات قونسول‌های خارجه را حمل به عدم اقتدار دولت ایران خواهند كرد و شما نخواهید دانست كه این معنی غلط است زیرا كه در عالم دولتهای ضعیف خیلی هستند هر گاه بنا بر این باشد كه اقویا ، ضعفا را پامال كنند اموردنیا مهمل می‌ماند ، بلی هر دولتی كه قانون معین و مدون ندارد به او همه طور رفتار می‌كنند و دیگری هم مانع نمی‌شود حالا جنرال قونسول انگلیس یا فرانسه یا روس هر گاه هنر دارند در بلغارستان كه حكومتی تازه و جمعیتش زیاده بر سه میلیون نیست به كاری مداخله نمایند و یا این كه به یکی از تبعة بلغار بگویند كه از اینجا برخیز و در آنجا پشین همان روز نملهايشان را می‌كنند چنانچه تاكنون چندین بار كنده‌اند لكه سفراء و قونسول‌های خارجه این زیاده روی را كه در ایران می‌كنند خود از سفراء و مأمورین ایران سرمشق گرفته‌اند درحالی كه آنان حافظ حقوق رعیتند خود علی‌ملاة الناس آنان را به چاپیدن ...

از مأمورین خارجه چه توقع توان داشت در صورتی كه خودمان قانون و

عدالت نداریم به چیزبان به ایشان توان گفت که با ما به عدالت رفتار نمائید بخدا پناه می‌بریم از این وضع ناگوار که هر جا قدم نهی پرست از دلسوختگان که دود آهشان روی سپهر را تیره و تاریک می‌کند از تعدیات داخله می‌گریزند در خارجه به ظلمهای بدتر از آن گرفتار می‌شوند به هر جا و هر ده که در ممالک روم و روس می‌رسی خواهی دید که جمعی بی‌عار و بی‌کار بنام فراش دور یکی را گرفته اسمش را قونسول گذارده‌اند و به اتفاق او کمر به تاراج و غارت این بیچارگان آورده از وطن بسته‌اند که نه در دفتر دولتی اسمی از آنان هست و نه رسمی .

اولاً چرا در داخله ایوب ظلم را بر روی ایشان نیست که ترك وطن گویند . ثانیاً قونسول‌ها چرا از هر يك از این بیچارگان سالی پنج‌صنات بمنوان پول تذکره بگیرند و به کیسه خودشان برود .

هر گاه بفرضماند که آنها را در مقابل مواجب به ایشان می‌دهیم بخدای بسیار مغبون هستیم در صورتی که این پول از رعیت گرفته می‌شود هر گاه دولت بگیرد و بدین بی‌مردان بی‌شرم مواجب بدهد سالیانه مبالغ زیاد منفعت خزانه دولت خواهد بود و امثال این رسوائیها نیز تا يك درجه از میان خواهد برخاست . امروز در ممالک روم و روس هر ایرانی از هر طبقه که باشد وقتی بمبرد اولین وارث او سفیر و قونسول است هر گاه وارث و طلب کار او و دزدی داشته باشند ایشان نیز حصه‌ای توانند برد و آلا، فلا و همچنین است مسئله باشپرت . درست حساب شده در ایاب و ذهاب يك نفر ایرانی به زیارت مکه معظمه از هر سرحدی که حرکت کرده چهل و پنج تومان تا باز گشت بدان نقطه پول تذکره و قول باید بدهد و اقلاً همه ساله چهار هزار ایرانی به مکه می‌رود ، وجه تذکره اینان سالیانه زیاده بر یکصد و شصت هزار تومانست و اگر در سالی ده هزار نفر مشرف شوند تقریباً به يك کروار تومان می‌رسد که با این مبلغ در تمام نقاط مهمه و مقتضیه ممالک روس و عثمانی قونسول‌های با مواجب و تعلیمات مخصوصه توان گذاشت که در حین وقوع شکوه و شکایتی طرف مؤاخذنه و عتاب هم بشوند .

در بندر جده که دروازه قبله‌ها و طرف توجه عموم اسلامیان است چرا باید کاربرد از نجیب و باادب و متدین پادشاه شناس از خانواده معروف صاحب علم و سواد نباشد و همه ساله در بیع من ترید کاربرد از آنجا را به دست هر سفله بی‌پدر و فرومایه وی سواد در مقابل یکی دوهزار لیرا بپارند و او را بر جان و مال حجاج که رعایت خاطر و حفظ حقوقشان بر ذمت دولت واجب است صاحب اختیار سازند و او از هر تذکره‌ای زیاده از يك تومان مانگیرد بی‌شرفانه وی با کانه نیم لیرا که معادل دو تومان و نیم است گرفته و باز دست بر ندارد با جمال و جمال نیز

در تاخت و تاز آنان شریک شود و برای کرایه شتر و الاغی که از حده به مکه
 سابرین یعنی مسافرین خاک عثمانی و مصر و جزایر و هولند و هند و قفقاز سی
 فروش می دهند از ایرانی دویست غروش که شش برابر آنهاست پول بگیرند و
 همه ساله همه این تقاسیل را در روزنامهها بنویسند و فریاد تظلم حجاج به آسمان
 برسد کسی گوش ندهد. مرتکبین بی آرم ابتدا مؤاخذه نشوند تنها آنچه درجده
 از حجاج ایرانی قونسولهای موقتی سه ماهه می گیرند برای مواجب سفیری کافی
 است. اگر اینها را که عرض کردم می دانید و طرف توجه و اعتنا نمی شمارید
 زهی بی انصافی است، اگر خبر ندارید و نمی دانید در آن صورت همه حق دارند
 که شما را غافل پندارند و سزاوار این عنوان بلند بشمارند والسلام.

کلام که به اینجا رسید اهالی انجمن و قداثیان وطن، بعضی به حال تباهی و بعضی از
 کثرت حزن و غم، از خود رفته و حالت بهت به آنها دست داده. تاچندی حالت يك كلمه سخن
 گفتن باقی نبود، هم و غم فریبی عارض هر يك گردیده به اوضاع غریبه مملکت و گرفتاریهای
 عجیبه این ملت، سر به گریبان تنگ و حیرت و سرافکنندگی و فکرت فرورده بعد از ساعتی
 به حال طبیعی عود نمودند و مجدداً هم قسم و معاهد شدند که تاجان در بدن دارند در خدمت
 به ملت و وطن عزیز خودداری نمایند و به هر وسیله که دست آید مردم را از خواب گران غفلت
 بیدار و از سکران نادانی و جهالت هوشیار سازند که جمعی را متفق نموده تقاضای عدالتخانه
 و مجلسی از دولت نمایند که به تارهای مملکت رسیدگی نمایند و بیش از این ذلت و نکیت
 را به این ملت و مملکت بیچاره روا ندارند. پس از مذاکرات دیگر اجزاء انجمن متفرق
 شدند.

این مجلس اگرچه نسبت به مجلس اول بهتر بود ولی به واسطه عدم وثوق و
 اطمینان کامل هنوز وقت اظهار مقصود نرسیده است و باید در دوه جلسه دیگر باز کتاب
 خوانی کرد تا غیرت و حرارت و وطن در همگی بروز و ظهور نماید و الا هنوز حبس و قتل و
 اسیریتنی است و راهپورت دادن به عین الدوله را نسبت به بعضی از اجزاء احتمال می دهیم. راهپورت
 این دو مجلس را گماهی خدمت حضرت حجة الاسلام داده فرمود: امیدوارم که اقدامات
 خیرخواهانه و احتمالات مجدانه غیر تمندانۀ امثال شما اثری بپسند و دستغیبی نیز مددی
 فرماید و چون غرض اصلی نجات این ملت، از این روزگار سیاهی است که فعلاً چون شب
 دیجور، تمامی را فرو گرفته است. لذا مطمئن باشید که اقدامات بی غرضانه، اثرات خود را
 خواهد بخشید و چیزی که مکتون خاطر خیرخواهان عالم اسلامیت و انسانیت است از پس
 پرده غیب بیرون خواهد آمد. ترغیب و تشجیع زیادی در اقدام به این مشروع مقدس فرمود
 و امیدواری و قوت قلبی خود را در این امور خیریه اظهار داشت.

جلسه
سوم

روز دو شنبه بیست و نهم ذی الحجة الحرام سال ۱۳۲۲ هجری در مدرسه ناصری معروف به مدرسه سپهسالار جدید، در حجره جناب آقا شیخ محمد شیرازی مشهور به فیلسوف، انجمن تشکیل یافت. جناب فیلسوف که میزبان امروز ما بود سنش قریب به جهل سال، در علوم عقلیه و سیاسیه باریط، در حب وطن و بیداری اهالی مجد و ساعی بود. این فیلسوف با حرارت شروع به تکلم نمود و گفت:

من اکثر از مطالب کتاب سیاحتنامه ابراهیم ینک را از حفظ دارم. در ضمن برای شما نقل می‌کنم، هر کدام هم که آن را بخواهید می‌دهم همراه خود ببرید در خانه‌های خود هر قدر مایل باشید بخوانید، بلکه از آن کتاب لازم تر خواندن روزنامه جبل‌المتین است در هر جلسه. تا اجزاء همگی حاضر شوند، از برای شما روزنامه خواندن الزم است. یکی از اجزاء گفت: ما امروز لازم داریم که اشخاص عاقل را به سایر بلدان روانه کنیم بلکه در ایلات و دهات هم داعی گسیل داریم، که مردم سایر شهرها را بیدار کنند و نگذارند آنها قبول ظلم کنند.

فیلسوف مذکور جواب داد: شما مردم پایتخت را بیدار کنید قهراً سرایت به سایر بلدان هم خواهد نمود، شما از بدبختی خود مذاکره کنید، شما نظر به همین پایتخت اندازید به بینید چگونه هرج و مرج زیاد است. هر کس قوتی دارد بر ضعیف مسلط خانمان بلکه هستی او را نابود می‌کند. فقط نظر خود را محدود و مشخص نمائید و اندکی در امر آب ملاحظه کنید؛ که تمام ممالک متمدنه و غیر متمدنه از جهت آب از حیث پاکیزگی و محفوظیت راحت و آسوده می‌باشند. ما ایرانیها باید این گونه آبهای کثیف و مملو از نجاسات را به این ذلت و خواری بیاشامیم، آنها محدود و ممنوع. صدراعظم ایران شنیده است در ممالک خارجه مشروبات محدود است، دیگر ندانسته است مراد از مشروب آب نیست، بلکه مسکرات است، آنها محدود است، نه ممنوع. بیچاره عین‌الدوله خواسته است مشروبات را محدود کند، آمده است امتیاز آب را داده است به یک نفر سید و او هم جمعی از اراذل و اوباش را با خود همدست نموده، آبهای این شهر را از صاحبانش اجاره کرده و اسم اداره‌اش را اداره میاه گذارده. در هر فصل و هر روزی به یک بهانه و یک اسم مطالبه یک مالیاتی از مردم و خانه‌ها و حمام‌ها و کاروانسراها می‌کند؛ در زمستان به اسم مخارج خرابی نهر، در تابستان به اسم میرایی، در پاییز به اسم پول آب، در بهار به نام تنقیه قنات، بعد از آن که پول را گرفت آب را در خارج شهر به صاحبان باغ و زراعت می‌فروشد. تا کسی بخواهد دو کلمه حرفی بگوید می‌گویند: حضرت والا نایب‌السلطنه، حضرت والاشماع‌السلطنه، حضرت والا عین‌الدوله، حضرت والا، حضرت والا، حضرت بالا، حضرت اشرف، حضرت اقدس، در این شرکت دخالت دارند.

« مردم هم بشنیدن اسم مضاف به دولت و سلطنت می ترسند. خصوص اگر مضاف و مضاف الیه شعاع السلطنه و عضد السلطان و سالار الدوله پسرهای شاه باشند و یا نایب السلطنه برادر شاه باشد. آه از ظلم، آه از جور، آه از استبداد، به این آب کثیف هم عادی و قانع بودیم دارند از دستمان می گیرند، دیگر این آب های کثیف را که حیوانات از شرب آن کراهت دارند ما باید به قیمت گزاف بخریم و بخوریم .

یکی از حاضرین گفت: آه از جهالت، تمام این خرابیها از جهل است. چرا مردم اجتماع نمی کنند که دفع ظلم را از خود بنمایند . چرا ساکت می نشینند ؟

نگارنده گفت : آقایان دو کلمه به عرض من گوش دهید این جناب ذوالریاستین حاضر، این جناب آقا سید محمد حجت کرمانی که از عدول است شاهد، اهالی کرمان در این پایتخت بسیارند، از هر کدام سؤال کنید مطلع اند و جواب خواهند داد. در چند سال قبل در کرمان يك نفر رفت نزد آصف الدوله، که در آن وقت شهاب الملك لقب داشت و حاکم کرمان بود عرض کرد: آقای حاکم هیچ وقت در کرمان قیمت ماست از يك من پنج شاهی زیادتیر نبوده، در حکومت شما قیمت يك چارک که ربع يك من است به پنج شاهی رسیده است. فوراً میر غضب خواست و حکم داد سر بیچاره عارض را ببردند؛ که چرا فضولی کرده و در امر تسعیر که شأن حاکم است چون و چرا کرده است. و نیز در حکومت دیگری يك طفل چهارده ساله می رود دکان خبازی که نان بخرد، جمعیت مشتریان زیاد بود، طفل خردسالی گوید: استاد نانوا، دیشب نان گیر ما پیامد من و مادرم بی شام خوابیدیم. يك عدد نان زودتر به من بده که مادرم منتظر و گرسنه است. فراشی آنجا ایستاده بود، آن طفل را گرفته چون پول ناناش را به فراش نداد لذا او را به طرف دارالحکومه برد. از اتفاقات شاهزاده حاکم سواد بوده و عزم گردش و رفتن خارج شهر را داشته است. در میدان باغ فراش را می بیند که دست آن طفل معصوم را گرفته و او را بمتفی می برد، از فراش استفسار می نماید؛ سبب را فراش می گوید: این طفل یا بعضی دیگر سنک بعدکان نانوائی زده و فریاد کشیده که چرا نان کم و گرانست؟ شاهزاده حکمران فوراً حکم داد میر غضب سر آن طفل را ببرد و نفس آن جوان مادر منتظر را در میدان انداختند. باز در حکومت آصف الدوله از طهران مؤاخذه کردند و بلوائی در کرمان برای آن عمل زشت شد. در حکومت این شاهزاده حاکم احدی جرئت نکرد يك کلمه بگوید چرا؟ برای آن که آن حاکم ماهی دو هزار تومان خرج قهوه خانه امین السلطان را می داد، برای آن که مقتول طفل بود، برای آن که يك مادری داشت فقیر، برای آن که کرمان در تیول حضرت والاها بود، برای آن که روز بعد از آن روز هم شش نفر گرسنه دیگر روی میدان سر ببردند، بجهت آن که گفته بودند این طفل بی گناه بود و خلائی نکرده، دیگر برای چه؟ برای آن که چندی بعد از آن دو نفر را دهنه توب گذاردند و اجزاء ایشان در هوا طعمه و کباب مرغها شده بود. دیگر برای چه؟ برای آن که يك نفر

سید محترم را چوب زده و در آب حوض انداختند؛ درحالی که برف هم می آمد، و پای او را فرشاگرفته به خاک کشیدند تا آوردند به خانه اش. دیگر برای چه؟ برای این که دوگوش و ریش يك استاد سلمانی مسلمان را از بیخ بریدند و دو هزار چوب به همان حالت به او زدند و چهل تومان جرم از او گرفتند، بجهت این که بدون اذن حضرت والا يك نفر جدید اسلام را ختنه کرده بود. که الیوم آن جدیدالاسلام از تجار معتبر کرمان و اسمش میرزا علی است و همیشه می گوید: از مسلمانی خود ندامت ندارم جز آن که حاج محمدتقی سلمانی برای خاطر من مضروب و مقطوع اللحیة والاذنین و مفلوک و بالاخره مرحوم شد. دیگر برای چه؟ برای خیلی از ظلم ها، به این جهت دیگر احدی جرئت نمی کند حرف بزند چون مردم دیده اند این امور را می ترسند. باید کلیات را درست کرد، جزئیات قهراً اصلاح خواهد شد. من راضیم که مملکت کرمان برای ایرانی بماند اگر چه روزی ده نفر را بکشند. لکن این وضع حالیه و این خواب غفلت که ما را گرفته است عمأ قریب ما را معدوم و مملکت اسلامی را به دست خارجه خواهد انداخت جز آن که ملت بیدار و حقوق خود را بدانند. باری ناطق امروز فیلسوف گفت: دیگر از بدبختی ها آن که؛ این درباریهای خائن سالی يك بار پادشاه را به بیانه استعلاج می برند به خارجه و در باطن خود به فکر عیش و مداخل هستند، کلی پول ملت را در فرنگستان خرج خاتم های فرنگ می کنند و یا عوض برای ماسک کوچک و موش بزرگ می آورند. خاک گلدانها را باید از خارجه بیاورند برای آن که اگر يك وقتی یکی از خانهای تازه رسیده را مهمان کنند به او بگویند خاک این گلخانه را از وطن تو آوردیم تا خاطر عزیز آن عزیز خرسند شود (۱).

پادشاه را ترسانیده اند که مرض اعلی حضرت علاج نمی شود مگر به آب معدنی که در خارجه می باشد، مالیات ایران به علاوه قرضهائی که از خارجه می کنند خرج سفر و فدای هوی و هوس چند نفر دزد درباری می شود و حال آن که این پول مالیات را باید خرج قشون و نظام کنند و سرباز و مستحقین مملکت را نان و لباس دهند تا حدود و ثنور را مستحکم نمایند. کشتیهای جنگی در دریا اندازند، اسلحه را تکمیل نمایند، اگر يك وقتی يك عاقلی در دربار ایران پیدا شود و کسی این حرف را به او بگوید، در جواب می گوید: ایلات ایران جواب خارجه را لدی الحاجه خواهند داد دیگر نمی دانند ایلات خود را فدای شهوت چند نفر شاهزاده

(۱) از یکی از موثقین شنیدم که زمانی سردار نصرت، میرزا حسین خان کرمانی قونول روس را ضیافت کرده بود. در مجلس ضیافت اسباب سیگار و شمعچه انگلیسی گذارده بود. قونول سیگار و کبریت خود را آتش می زده است میزبان می گوید: با این سیگار اعلی و شمعچه معطر چرا کبریت بدبو را آتش می زنید؟ قونول در جواب می گوید: این کبریت را که آتش می زنم کبریت مملکت خودم است و لکن آن شمعچه از مملکت انگلیس است در آتش زدن آن خدمتی است به انگلیس و در آتش زدن کبریت خود خدمتی است به وطن خود، لکن افسوس که بزرگان و شاهزادگان وطن ما افتخار می کنند به استعمال امتعه دیگران.

نفس پرست نمی کنند. ایل وقتی حاضراست که از هم نباشیده باشند، ولی این حرکات و اعمال در باریان عمأ قریب ایلات را هم پراکنده و متفرق خواهد نمود. مگر ناصرالدین شاه يك نفر از سران و بزرگان ایلات را باقی گذارده است؟ آتش ظلم در ایلات روشن تر و افروخته تر است. آخر نظر کنید و به بینید وزیر جنگ ما که حضرت والا ناب السلطنه است شغلش چیست و اطرافش کیست؟ همه جوانان خوشگل و ظریف، شب و روز همش این است که يك جوان خوش صورتی بدام آورد و او را سرهنگ و سرتیپ یا امیر تومان و امیر نویان کند. این سرداران حالیه مناصبشان از زمان طفولیت تحصیل شده است، از برای مشق نظام کدام مشق و تعایم را دادند؟

این از سربازهای ما که به هیزم شکنی و فعلگی مشغولند، این از توپخانه و توپچی که یا به دادن پول به مردم و گرفتن تنزیل، درب خانه های حکام شرع مشغول مراقبه و نزع می باشند. آن از نداشتن سواره و پیاده نظام. عوض سرباز و سوار، سرتیپ و سرهنگ و امیر تومان و میرپنچ داریم. آخر این سرتیپ کدام سرباز را دارد؟ و فوج او کجا عمور است؟ این میرپنچ بر کدام تائین ریاست دارد؟

وضع دولت ایران از دوشوق خالی نیست! اگر با همه همسایگان بر سر صلح است و خاطر جمعی دارد که جنگی واقع نخواهد شد، در آن صورت این همه سرتیپ، میرپنچ، امیر تومان، سردار اکرم، سردار افخم، سردار اعظم و و لازم نیست. برای محافظت ارگ تنها يك فوج کفایت می کند و هر شهری را نیز به يك حاکم می سپارند باسی جویل نفر فراش بی مواجب ترك و عراقی محافظت می کنند زیرا که رعیت ایران مطیع اوامر پادشاه می باشند. آمدیم به مشق ثانی! هر گاه احتمال می رود که دولت ایران را ممکن است دشمنی پیش آید که ناچار از جنگ بشود پس، لشکر آزموده دولت که به اقتضای زمان مشق دیده باشد کجاست؟ و مهمات جنگ و آذوقه و اسباب دفاع دشمن از توپ و تفنگ کجاست؟ انبار اسلحه و البسه لشکریان کجاست؟ اردوهای سرحدی چند فوج است و در کدامین نقاط مهمه سرحد اقامت دارند؟ بیمارخانه های لشکری کجاست؟ اطبا و جراحان این اردوها را در کجا معین کرده اند؟ برای زخم داران و شهدای وطن در کدامین نقاط مملکت سربازخانه ها ساخته اند؟ و برای جلوگیری بورش و مهاجمات دشمن در کجا قلاع متین و باستیانهای حصین پرداخته اند، که هنگام ضرورت بکار آید؟ آیا با سربازان شصت ساله و سرتیبان بیست ساله جلو این همه دشمنان را که از چهار جانب چشم به وطن ما دوخته اند توان گرفت؟ این همه سرتیبان بیست ساله کدامین خدمت نمایان به ملت و دولت کرده اند که سزوار شمشیر و حمایل سرتیبی شده اند؟

کلام به اینجا ختم شد. در این جلسه بهانه کتاب خواندن بود، اما از حفظ خوانده شد که بعض مطالب نیز اداع گردد، رؤسا و اجزاء انجمن بعضی صحبت های محرمانه داشتند.

دستور العمل لازم داده شد و تجدید معاهده سابق نیز شد .

جله چهارم

روز پنجشنبه دویم محرم ۱۳۲۳ مطابق نهم ماه مارس فرانسه، انجمن مخفی در خانه ادیب بهبهانی تشکیل یافت. پس از تقدیم مراسم نیافت میزبان محترم ما لب به تکلم و نطق گشود و گفت :

امروز اصلاح مملکت به اجراء قانون است، تا ما صاحب قانون نباشیم و تا در مملکت ما قانون اجراء نشود ظلم و تعدی برداشته نمی شود. بدبختی ما از بی قانونی است همه ممالک و عموم ملل روی زمین حتی وحشیان افریقا بر طبق قانونی که دارند رفتار می نمایند، جرما که گویا ملتزم شده ایم بر خلاف قانون خود رفتار نمائیم، بیایید فکرتان را منحصر به اجراء قانون اسلام کنید. اغلب آنچه دیگران دارند از قانون اسلام اتخاذ و اقتباس نموده اند و (زما دزدیده و بر ما فروشند) پس باید کاری کرد که قانون اسلام در بین ما جاری گردد و از برای دولت هم قانونی که عقلا و دانشمندان بنویسند لازم است. وزراء باید تکلیفشان معلوم باشد، حکام باید حدودشان محدود گردد، رعایا و تبعه خارجه در ایران باید حدودشان محفوظ باشد.

در تاریخ نظری اندازید ببینید چه بودید و چه شدید، ماها در جزء موحدین محسوب می شویم، لکن در عین شرك واقیم. نظر کنید در کتاب تهج البلاغه که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در مقام مکالمه با فرزند خود امام حسن علیه السلام می فرماید: یا بنی لاتکن عبداً لغيرک و قد جعلک الله حراً یعنی: ای پسر من مباش بنده غیر خود چه خداوند تو را آزاد قرار داده است؛ و نیز فرموده اند: ان الله بعث محمد صلی الله علیه و آله لیخرج عباده عن عباده عبادہ یعنی: خدای برانگیخت محمد را برای این که بیرون آورد بندگانش را از بندگی بندگانش؛ یعنی مردم را از قید عبودیت خارج و به عالم حریت و آزادی داخل نماید تا کی ما بیچارگان در بندگی پادشاه و حکام و وزراء مقید باشیم. آیه مبارکه ارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار مشعر است که ما واقیم در محل شرك که باید بنده شاه و وزیر و حاکم و دیوانیان باشیم. اگر تأمل کنیم در اخبار بخوبی می فهمیم که پیغمبر ما چگونه حریت به ما داده است و ما ملتفت نیستیم.

در کتاب اثنتی عشریه روایت می کند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله از خانه خود بیرون آمد، اصحاب که در خارج خانه دور هم نشسته بودند برای تواضع و احترام آن حضرت برخاستند و ایستادند. حضرت از مشاهده این سلوک متغیر شده فرمود: لاتقوموا کما تقوموا یعنی: نه ایستید چنانچه عجمها می ایستند. و نیز در اخبار وارد است که چند نفر بدون حساب داخل آتش می شوند فلان و فلان و آن که سوار شود و در جلو خود مردم را پیاده ببرد. در خبر دیگر کسی که او را خوش آید از صدای کفشها که در عقب او راه بروند و در خیر

دیگر ملعون من تر ایس یعنی ملعونست کسی که بخواهد ریاست کند و ریاست بخود ببندد .

مفاد این اخبار این است که عبودیت و بندگی مخلوق منافی بادین اسلام است، حریت و آزادی با آن مستلزم . حالا انصاف دهید آیا اهالی ممالک خارجه و اشخاصی که ما ایشان را مسلمان نمی دانیم بهتر به فرمایشات پیغمبر ما عمل می کنند یا ما ؟ آیا آنها به قانون اسلام پیروی می کنند یا ما ؟ پس بیائید به حال خود و مردم بیچاره فکری کنیم و از برای این خرابیها علاجی ، کاوه صفت درفش کاویانی و علم اسلام را بلند نمائیم و این بتها را که ما پرستش می کنیم با تیشه تمدن و قانون از هم متلاشی سازیم .

بعض از اهالی انجمن گفتند : جز این که علما را با خود کنیم و ایشان اقدامی کنند و نواقص را اصلاح کنند دیگر ترتیبی و علاجی برای پیشرفت مقصود نداریم .

نگارنده بیان کرد : آقای طباطبائی جداً با مقصود ما همراه است باید قدر بدانیم ملاحظه و مسامحه ای در این امر را روا ندارید ، بخدا که مملکت در خطر است اجانب از اطراف ما را احاطه کرده اند . چنانچه يك استغراض دیگر برای دولت پیش آید دیگر باید فاتحه مملکت را خواند . نمی دانم چه کسالت و خوانی است که ما را گرفته است . پس از تهیه مقدمات درسوم ماه گذشته این انجمن را تأسیس و در هیجدهم رسماً منعقد کردیم ، تا کتون چه اقدامی کردید و کدام قدم را برداشتید ؟

يك نفر از اعضاء گفت : اینقدر اظهار یاس نکنید در این مدت قلیل ما جمعی را با خود عهدست و هم قول کرده ایم که هر يك مشغول کار و مأموریت خود می باشند و لازم نیست که آنها حاضر باشند ، این است راپورت های آنها گرفته بخوانید . بعضی راپورتها را اظهار داشته و در انجمن قرائت شد . خلاصه یکی از آنها از این قرار است :

خدمت اجزاء و اعضاء انجمن مخفی اعلام می شود :

بر حسب دستور العمل برادران محترم ، جناب آقا میرزا مصطفی آشتیانی را که از اشخاص با کفایت و درایت است با خود متحد نموده و قول خمه گونه همراهی را داده است . به يك عنوان خاص و بهانه مخصوص جناب حجة الاسلام آقا سید عبدالله بهبهانی را ملاقات نموده عملاً قریب صدایش بلند و گوشزد اخوان محترم خواهد گردید . چه جناب معظم با عین الدوله صفایی ندارد بهانه ای که بدست آمده منتج مقصود خواهد بود (الی آخره) .

بعد از قرائت راپورت و بعض مذاکرات دیگر ، مجدداً بر دعوت نوع و تکثیر و تزیید اشخاص اصلاح خوا ، انجمن از رسمیت افتاد .

جلسه
پنجم

روز سه‌شنبه هفتم محرم الحرام ۱۳۲۳ در مدرسه ناصری در حجره
آقا سید برهان‌الدین خلخالی رؤساء انجمن دعوت داشته پس از
حضور آنها شروع به مذاکره شد .

میزبان مزبور گفت: آقایان مگر عزل امین‌السلطان که صدراعظم سابق بود در نظر شما
نمی‌باشد، مگر سبب آن را نمی‌دانید؟ جواب گفته شد عزل او از صدارت به واسطه اتفاق علماء
اعلام بود که عده‌ای از درباریان را با خود همدست کرده و بر ضد امین‌السلطان اقدامات سری
کرده تا او را از کار انداختند. حتی آن که روز قبل از عزل او اعلیحضرت مظفرالدین شاه در
بارک او مهمان بوده و در آن روز نهایت مرحمت و عنایت را درباره او فرموده (۱) لکن
باعث اتفاق علماء، پیش آمد خرابی مملکت و مخاطره وطن بود. چه پس از استقرار چهل
کرور و تقسیم آن بین چند نفر درباریان خائن باز به خیال استقراضی دیگر افتادند. لذا
وطن‌خواهان و اشخاص بصیر و دانا، خواهی نخواهی علماء را با هم متفق نموده درباریان
هم دو طایفه شده بودند؛ جمعی که از آذربایجان آمده بودند عزمشان مصروف جمع مال وعده‌ای
دیگر همشان جلب قلب شاه و انداختن مدعی‌ها بود. دانشمندان هم وقت را غنیمت دانسته
متابعت علماء را نموده به مساعی ایشان يك دفعه قلوب اهالی ایران از امین‌السلطان برگشت.
اگرچه باز بر حسب ظاهر دنیا پرستان به طرف او می‌رفتند و پروانه‌وار دورش می‌گشتند، حتی
آن که چند روزی اطراف آقای طباطبائی احدی نمی‌آمد و به خانه‌اش پانمی‌گذازده، برای
آن که آقای طباطبائی با اتابک مر او ده نداشت .

يك شب را در خانه آقای طباطبائی بودم که پسر بزرگ ایشان جناب آقامیرزا ابوالقاسم
برادران و فامیل خود را تسلی می‌داد و می‌گفت: از قوا به اتفاق و عزم راسخ ما یوس می‌باشید،
عما قریب این مجلسی را که تشکیل دادیم تار و پود امین‌السلطان را از هم گسیخته و صدراعظمی
عالم و امین و درستکار بجایش خواهیم دید. از کمی انصار و دوستان خائف می‌باشید. برای
آن‌ها مثلی ذکر نمود و فرمود: آیا ملتفت شده‌اید در آب جاری که گاهی يك شاخه درختی
جلو آب می‌ایستد به این طور که چوبی به دیوار و یا اطراف نهر بند می‌شود، آن وقت يك
شاخه غلفی به چوب می‌چسبد، بعد از آن شاخه دیگر و کذا شاخ و برگ درختان می‌رسند
و به آن چوب ضم می‌شوند. پس از مدتی يك سد بزرگی در جلو آب حادث می‌شود و مانع
می‌گردد از جریان آب. حالا امروز پدر من با اتابک طرف است عده‌ای موافق و معدودی
منافق با او اظهار همراهی می‌کنند. امیدوارم روزی آید که به مقصود خود نایل شده باشیم
چنانچه جنابش حدس زده‌ها منطور پیش آمد (چنانکه در مقدمه ذکر شد).

جناب ذوالریاستین گفت: آن روز در بین وزراء و درباریان بودند اشخاصی که عراضی

(۱) سبب عزل امین‌السلطان در مقدمه تاریخ ذکر شده است. چنانکه در مقدمه تاریخ
اشاره به آن نمودیم.

علماء را به شاه می‌رسانیدند ، اما امروز عین الدوله بحدی طرق دسترس به شاه را سد نموده است که ممکن نیست عرضی و خبری به شاه برسد .

آقا سید برهان گفت : باید چند کاغذ بنویسیم یکی به اسم عین الدوله و دیگری به شاه و همچنین به عموم وزراء و معایب و مقاصد را برای آنها مدلل سازیم و راه اصلاح را به اندازه بنمایانیم ، بلکه به ادارات جراید هم لوایح و مکاتیب متوالیه بنویسیم . مقصود اصلاح است چه ضرر دارد به توسط خود عین الدوله کارها اصلاح گردد . چه این صدراعظم از آن صدراعظم بمراتب بهتر است . عین الدوله ناسخ نمی‌دهد ، امتیاز به خارجه نداده است ، وضع مالیه را تا يك اندازه اصلاح نموده ، باز صندوقی برای مالیه برپا کرده است ، شهرها را منظم کرده ، راهها را امن . پس بالنسبه عین الدوله از امین السلطان بهتر است و اگر بنا را بگذاریم بر نوشتن لوایح البته به او اثر خواهد کرد .

نگارنده گفت: هر کاری وقتی دارد . الامور مرهونه باوقاتها . امروز باید مردم را بیدار کنیم که نه ظلم کنند و نه قبول ظلم . خداوند در قرآن در وصف مؤمنین فرموده است لا یظلمون ولا یظلمون ، قبول کننده ظلم با ظالم مساویست ، چنانکه ما باید مظلومین را بیدار کنیم که قبول ظلم نکنند ، همچنین باید ظالم را نیز آگاه کنیم که ظلم نکند و این هر دو حاصل گردد به اجراء قانون .

امروز بعضی راپورتها قرائت شد که افکاس قدسیه خیر خواهان و اصلاح طلبان را به هیجان آورده و خیلی مؤثر افتاده است . جماعتی از اهل علم و هنر و معدودی از واعظین و اهل منبر قبول دعوت نموده و متقبل شده اند که در مناظر و مجالس به بیداری قوم سعی باشند و این مجلس خیر از امیدواری و مسرت داد . قرار شد این چند روزه ایام عاشورا انجمن تعطیل باشد و هر يك بتوانیم نوشتجات ملک خان و مرحوم مستشار الدوله را بخوانیم بلکه هر گاه ممکن شود کتاب « يك كلمه » مستشار الدوله را ثابثاً طبع کرده و در بین مردم منتشر سازیم .

روزدوازدهم محرم الحرام ۱۳۲۳ رؤساء انجمن در خانه نگارنده حاضر شده ، راپورت کارهای خود و اصلاح خواهان را مذاکره کردند . وقایع این ایام از این قرار است :

جلسه
ششم

جناب آقای سید عبدالله بهبهانی در خانه خودش به منبر صعود نموده و پس از حمد خدا و ثنای بر رسول و اولاد آن حضرت صلی الله علیه وعلیهم اجمعین فرمود: ای مردم در چندی قبل تجار اطراف معتظلم و شاکی بودند که پادشاه ما اعلیحضرت مظفرالدین شاه گمرك را واگذار فرموده به مسیونوز ، مستخدم بلژیکی ، او هم تعرفه بر گمرك بست و کتابچه طبع کرده و نشر داد که گمرك اجناس را ،

از سادر و وارد بر طبق آن کتابچه بگیرند. لیکن در این مدت بر طبق آن کتابچه احدی از عمال او عمل ننموده‌اند. هر کس هر چه توانسته‌است از مردم و مال التجاره گرفته‌اند. حتی آن که از یک نفر که بر حسب تعرفه گمرک یک قران می‌بایست بگیرند، دو تومان و پنجهزار گرفته‌اند و در سرحدات خیلی مسلمانان را اذیت می‌کنند. از آن جمله زوار حضرت میدالشهداء علیه‌السلام را در سرحدات، خصوص سرحد کرمانشاه گرفتار و سرگردان داشته‌اند. حتی آن که زیر چادرها و شلواریهای زنان را تنحص کرده‌اند. لکن این ایام امری تازه اتفاق افتاده است که کمر اسلام و مسلمانان را شکسته است و مسلمین را خوار و ضعیف نموده است و آن این است که؛ عکسی از نوز منتشر شده است و در حالتی عکس برداشته است که لباس مذهبی یا رسمی ما را پوشیده است. یعنی عمامه بسرگذاشته و عبا بدوش افکنده است. با این توهین و این کار، کارهای دیگر هم نموده است. مثل آن که در گمرک و پستخانه و اداره صندوق مسلمانانی را که در این ادارات مشغول خدمت و زحمت بودند و سالها از این طریق معاش خود را تحصیل می‌نمودند خارج نموده و به جای آنها رعیت خارجه و یهود را منصوب داشته‌اند. باید از اعلیحضرت پادشاه استدعا نماییم، که نوز را به واسطه این اهانتی که وارد آورده است و این خیانتهایی که کرده و می‌کند از کار خلع بلکه او را اخراج نمایند.

طلاب و سایرین و سادات و حاضرین در مجلس به واسطه استماع فرمایشات و ملاحظه نتایج و خیمه، صدا را به گریه و زاری بلند کردند. طلاب که مهیا و مستعد بودند عمامه‌ها را از سر انداخته و بینه پراهنها را پاره نموده، هياهو غریبی در شهر افتاد. بعضی آقایان از قبیل جناب صدر العلماء و جناب حاج شیخ مرتضی و جناب آقای سید احمد طباطبائی و جناب آقا شیخ محمد رضای قمی و بعضی دیگر از علماء و ائمه مساجد با جناب آقا سید عبدالله همراهی نموده، لکن جمعی دیگر از آقایان همراهی ننموده گفتند: کافر لباس مسلمان را بپوشد، کاشف از اهانت و قصد توهین نیست، بر فرض این که قصدش توهین باشد بر کفرش که افزوده نخواهد گردید. دیگر آن که یهود و مجوس هم ردا می‌پوشند و هم عمامه پسر می‌گذارند. به واسطه این اختلاف شاهزاده عین الدوله که صدر اعظم و داماد شاه هم بود، بر استبدادش افزوده اعتنائی به این هياهو نکرد. بلکه بر اعتبارات و استقلال نوز افزود و گفت چون نوز را میرزا علی اسفرخان امین السلطان که صدر اعظم سابق بود بر سر این کار گذاشته بود، خیال داشتم او را از کار خلع نمایم. حال که ملاها از او عقب کرده‌اند من باید برخلاف آنها از او همراهی کنم.

پس از قرائت این راپورتها و مذاکرات دیگر اهالی انجمن مذکور داشتند این اقدام آقای

آقا سید عبدالله اگر سبب آن شخصی نبود و نوعیت داشت خوب بود برای مقاصد اصلاح خواهان. نگارنده گفت: در چند روز قبل از این را پورتهی به انجمن رسید که مقدماتی فراهم آمده است ولی طریق آن طولانی است شاید این اقدام آقا نتیجه آن مقدمات باشد.

آقا سید برهان گفت: این مسئله چه ربطی به مقصد ما دارد بفرض که نوز را عزل کنند دیگر صداها خاموش می شود و دردهای بیدرمانی که مملکت را احاطه کرده اصلاح و علاج نخواهد شد.

ذوالریاستین گفت: امروز که نوز عزل شد فرد عین الدوله از صدارت معزول خواهد شد. ادیب بهیجانی گفت: بفرض که عین الدوله هم معزول شد آیا کسی دیگر را دارند که بجای او منصوب کنند؟

فیلسوف گفت: من شنیدم بعضی از هواخواهان امین السلطان این اسباب ها را فراهم آورده و تمهید مقدمات می نمایند، بلکه شاه لابد شود از آوردن امین السلطان رابه ایران.

نگارنده گفت: این خیالی است باطل چه اکثر از آقایان برضد امین السلطان هم قسم شده اند، محال است بگذارند که او به صدارت قدم بگذارد. امروز امین السلطان در فرنگستان است ما را باو کاری نیست. اگر یک وقتی به ایران آمد و بر این مسند نشست آن وقت باید خیالش را کرد. پس بهتر این است اولاً، ما اطراف جناب آقا سید عبدالله را بیدار کرده و مقتضیات زمان را حالی آنها نمائیم. بلکه کاری بکنیم جنابش با آقای طباطبائی متحد و متفق شوند. ثانیاً، بلکه سعی کنیم گفتگوی ایشان نوعیت پیدا کند و غرض شخصی تبدیل به اغراض نوعی گردد، آن وقت به مقصود خود نایل خواهیم گردید.

اهالی انجمن با کمال میل و جدیت تصدیق نموده قرار بر این شد چند نفر از اهالی انجمن اطراف و اصحاب آقای بهیجانی را داشته باشند و مواظب باشند که این رشته اتحاد و اتفاق را بین سیدین سیدین محکم نمایند.

نگارنده متنبیل شد که آقا سید محمد تقی را که یکی از محارم آقای آقا سید عبدالله است ملاقات نمایم. پس از قرارداد باز نطقی مینی بر تأکید و تسدید اتفاق و بیداری ملت و خدمت به مملکت شده و قرار شد که هر فرد از افراد انجمن بکاری که از عهده او ساخته است مشغول بوده، تکامل و تسامح را روا ندارند و نیز قرار شد که عده انجمن هر گاه به سی نفر برسد آن وقت هر یک از اجزاء مأمور و مأذون باشند که انجمنی تشکیل دهند. هر وقت عده اجزاء آن انجمنها به سی نفر برسد باز اجزاء آن مکلف باشند به انعقاد انجمنی دیگر. لکن این انجمنها مجالس یکدیگر را ندانند فقط مرشد و هادی یکدیگر را بشناسند.

یکی از اجزاء گفت: رسم طایفه بایه این است که هر کس را که گرفتار محاکمه و مراجعه درب خانه های ملاحا باشد، اورا دیده و بطرف خود مایل می نمایند. لامحاله از متخاصمین یکی محکوم شده است اورا دعوت به دین خود می نمایند. حالا خوب است ما ملتفت این نکته

باشیم «لاخلفه کنیم هر کس که ستم دیده ظلم دیوانیان باشد او را دیده و به مقصود خود او را جذب و جاب نمایم .

دیگری گفت : بنابر این امروز در بین اهل ایران کمتر کسی است که ستم و ظلم دیوانیان را ندیده باشد، همه کس مایل به این مقصود است ولی ما باید در بیداری اهالی اختلاس ندهیم هر کس را که بیدار ندیده، بیدار کنیم. ولی در جلب به انجمن هم، مسلک شخصی را منظور داریم، که یا درد دین داشته باشد و یا دوستی وطن هر کوز ذهن او باشد. یقین بدانید اگر تعجیل و مسابقت و مسارعت نکنید مملکت سهل است، که دین هم از دست خواهد رفت. مملکت در خطر، اسلام در خطر، ناموس در خطر، با نهایت تعجیل شروع کنید در بیداری .



روز چهارشنبه پانزدهم محرم سال ۱۳۲۳ که روز بعد از عید نوروز

بود، در خانه آقا سید احمد ناصر الشریعہ کرمانی انجمن بعنوان

مجلس ضیافت مخصوص منعقد گردید. جمعی از اهالی انجمن و غیر

جله
هفتم

انجمن حاضر (۱) پس از صرف نهار جناب آقا سید محمد تقی را که در مجلس سابق وعده

داده بودم ملاقات نمایم و به بهانه ضیافت او را حاضر نموده پس از تمهید مقدمات، نگارنده

گفت : امروز شما باید کاری کنید که این زحمت و اقدام جناب آقا سید عبداللہ بی نتیجه نماند

مسیو نوز عمامه بگذارد و یا اصلاً نباشد کاری نگردد، باید این فرمایش آقا نوعیت داشته

باشد عوض عزل نوز عدالت بخواهید، رفع ظلم را باعث شوید، احکام قرآن و قانون اسلام

را تقاضای اجراء نمائید. حال همه مردم نمی دانند فایده عزل نوز را، امروز که شما اقدام

می نمائید و زحمتی می کشید خوب است مطلب بزرگی و اهمی را که راجع به نوع باشد عنوان کنید

که برای عموم مردم و اهالی مملکت مفید باشد و موجب نیک نامی و شرف گردد .

آقا سید محمد تقی گفت : عزل نوز مقصود نیست این بهانه است. امروز که نوز از

کار عزل شد، فردا مستبدین و ظالمین از ریاست مسلمانان خلع خواهند شد. بلکه به عزل نوز

اکتفا نمی کنند مقصود عزل عین الدوله است .

جناب ذوالریاستین گفت : می ترسم این هیاهوی بزودی خاموش شود .

آقا سید دیوسف سیرجانی گفت : من یقین دارم مقصود جناب آقا سید عبداللہ منحصر

به عزل نوز نیست .

ناظم الشریعہ گفت : مقصود چه عزل نوز باشد و چه عزل عین الدوله، چون غرض آقا رفاهیت

مردم است منتج بتایج حسنه خواهد بود که بعد از این ظاهر خواهد شد. دانشمندان وطن کار

خود را خواهند نمود .

خدا را بر آن بنده بخشایش است که خلق از وجودش در آسایش است

(۱) مقصود از این ضیافت امتحان بعضی بود در حضور اجراء انجمن.

واما ما ینفع الناس فیما کتفی الارض .

آقا سید محمد تقی گفت : عیب کار این است که جناب آقا پول ندارد که خرج طلاب کند و تا طلاب را پول ندهند جمع نخواهند شد حتی آن که چند شب قبل پول برای جای و غلبان مجلس طلاب نداشتند .

آقا سید احمد گفت : غصه پول را نخورید عماً قریب جناب آقا صاحب پول خواهد شد آن که باید برساند خواهد رسانید .

مجدد الاسلام مدیر روزنامه ادب گفت : طلابی که اطراف جناب آقا می باشند چون قصدشان ترویج اسلام است و نجات دادن ایران محتاج به پول و مخارج گزاف نمی باشد به اندازه مخارج جزئیة هم ملت حاضر است و می رساند .

آقا سید محمد تقی گفت : چند نفر از هواخواهان اسلامیت حاضر شده اند که پول بدهند تا ده هزار تومان هم مقبل شده و آوردند ، لکن جناب آقا قبول نکرد و می فرمایند من جز رفاہیت و آسودگی مردم مقصودی ندارم ، گرفتن پول منافی است با این غرض مشروع و مقدس .

ناظم الشریعہ گفت : من شنیده ام هواخواهان امین السلطان محرک آقا شده اند . آقا سید محمد تقی گفت : نه احدی محرک آقا نیست اطراف جناب آقا احدی از هواخواهان امین السلطان نیست ، محرک آقا ظلم و ستمی است که از بعض رجال دولت و درباریان دیده می شود . حالا ضمناً حضرت آقا در ضمن این مقصود مقدس انتقام خود را از عین الدوله بگیرد و یا دوستان خود را بجای دشمنان خود منصوب کند ، چه ضرر دارد ، چه عیب دارد که ایشان خدمتی به ملت و وطن و اسلام بفرمایند و قوایدی هم بالتبع بیاورند ، البته اگر این مقصود را نایل آیند ، هم رئیس خواهند شد و هم از دوستان خود دستگیری و هم از دشمنان خویش انتقام خواهند کشید .

مجدد الاسلام گفت : امروز در روی زمین و کره مسکون بدبخت تر و جاهل تر از ما احدی نیست ، سایرین تا یک درجه حقوق بشریت را دارا می باشند و روز بروز میلشان به ترقی وطن است ، ولی ایرانیان مظلوم هر روز سخت تر از روز قبل برایشان پیش می آید ، هر گاه بگوئیم خداوند این گونه خواسته است که ما ذلیل و منکوب باشیم و توسری خور ، هر آینه این نسبت را به خداوند دادن قبیح است . اگر بگوئیم جادو و طلسم افتاده ام ، این هم اعتقادی است باطل . پس باید بگوئیم سبب این خرابی همانا کیفر کردارهای ناشایست خودمان و نتایج مشنومہ تنبلی و غفلت و بی اطلاعی و جهالت است . بعد از مدتی که جناب آقا سید عبدالله اقدامی فرموده ، می فرمایند ما مسیونوز را نمی خواهیم بر ما و شما واجب و لازم است که مردم را بیدار و هوشیار کنیم ، یقین بدانید که دو روز دیگر صد ها خاموش و حرارتها به برودت مبدل خواهد گردید . سال گذشته چه اندازه زحمت کشیدیم برای آقای نجفی و چه استقبالی برایش فراهم آوردند ، آخرش دیدید که به یک حلقه انگشتری الماس که در روز قتل حضرت امام حسن علیه السلام

از اعلیحضرت شاه بتوان خلعت گرفت چگوته رفت که با آقایان و علماء هم خدا حافظی نکفت. حالاهم يك كالسكه و يا يك درشكه و يك دیدن سدر اعظم این هیاهورا ساکت خواهد نمود. نگارنده گفت: آقایان اولاً، بدانید که خداوند عالم باما است، نه عین الدوله آدمی است که پول خرج کند و نه مظفرالدین شاه کسی است که سادات را ذلیل بخواهد. ثانیاً، جناب آقا سید عبدالله در کار خود محکم است، آقایانی که با ایشان می باشند همگی از ایشان قول گرفته اند و محکم ایستاده اند به صد هزار تومان هم خاموش نخواهند شد. ثالثاً، فتوت و مردانگی آقای بهبهانی را همه می دانید مراداتی را که بعضی با ایشان دارند جزو اسرار است، و در این مجلس نمی توانم عرض کنم، همین قدر برای اطمینان شما عرض می کنم این اقدام جناب آقا عمیقاً قریب نتیجه اش ظاهر خواهد شد. باز عرض کنم هرگاه آقای بهبهانی از قولش برگشت فوراً ایشان را معدوم و دیگری را بجایش منصوب خواهیم نمود.

آقا سید احمد گفت: اگرین دو حجة الاسلام آقای بهبهانی و آقای طباطبائی عقد اتحاد و اتفاقی بسته می شد و این دونفر رئیس بزرگ دست به دست یکدیگر می دادند هر آینه کاری از پیش می رفت.

ذوالریاستین گفت: از این جهت مطمئن باشید جمعی در این خیال می باشند و عمیقاً قریب نتیجه اش ظاهر خواهد شد.

نگارنده گفت: چند روز قبل ازین جناب معتمد الاسلام رشتی از طرف آقای بهبهانی آمد خدمت آقای طباطبائی که قول همراهی را از ایشان بشنود؛ جنابش در اول او را مأیوس فرمود ولی در آخر فرمود: اگر جناب آقا سید عبدالله مقصود را تبدیل کنند و غرض شخصی در کار نباشد، من همراه خواهم بود. از آنجا رفت منزل حاج شیخ فضل الله، از آنجا بکلی مأیوس گردید بلکه شیخ، معتمد الاسلام را ترسانید که تو را چه با این رسالت، بر فرض عین الدوله متعرض سید نشود ولی تو را تمام و معدوم خواهد نمود. از آنجا رفت منزل حاج میرزا ابوطالب زنجانی او هم در اول امر معتمد الاسلام را ترسانید ولی در آخر قول داد که بی طرف باشد، نه همراهی کند و نه مخالفت نماید. پس از آن حاج شیخ عبدالنبی را ملاقات نمود، مشارالیه گفت من باید خودم با جناب آقا سید عبدالله ملاقات نمایم، معتمد الاسلام گفت: مکان و زمان ملاقات را معین نمائید. جواب داد من که به خانه آقا سید عبدالله نخواهم آمد ایشان هم اگر بخواهند منزل من بیابند خبر به عین الدوله می رسد و از من خواهد رنجید. بالاخره قرار بر این شد که در خارج طهران، در این بابویه از یکدیگر ملاقات نمایند. پس از اطلاع جناب آقا سید عبدالله فرموده بود همان آقای طباطبائی بامن باشد مرا کافی است، شیخ عبدالنبی که قابل و داخل آدمی نیست، حاج میرزا ابوطالب هم اگر مخالفت نکند مرا بس است. اما حاج شیخ فضل الله این ایام، گرم عین الدوله است چند روز دیگر او هم مأیوس خواهد شد. باری مقصود این است که جناب آقا سید عبدالله از باب حل و عقد را با خود کرده است فقط ما باید ایشان را با آقای طباطبائی

متحد و دوست نمائیم و مرادوات بین آنها را علنی و آشکار داریم .

ناظم الشریعه گفت : آقا شیخ مهدی ، سلطان المتکلمین که از واعظین معتبر و از دوستان مخصوص آقای بهبهانی است ایشان را باید ملاقات نمائیم و به احوالی کنیم مقتضیات امروز را ، بلکه او را در کار داخل کنیم که در موقع مقتضیات را القاء نماید .

نگارنده گفت : جناب سلطان المتکلمین ملتفت و بیدار و همراه است لکن باید او را با جناب حاج شیخ محمد (۱) سلطان المحققین واعظ اسفهان که از واعظین معتبر است جزو انجمن کنیم ، چه حاج شیخ محمد در نزد عامه متبولیتی فوق العاده دارد و کلامش را اثری خاص باشد . این گونه اشخاص را باید داخل کنیم تا در موقع اثرات خود را ظاهر سازند و نیز باید در دوستی بین دو حجة الاسلام آقای بهبهانی و آقای طباطبائی نهایت سعی را بجا آوریم که این دو نفر اگر با هم متفق شوند به مقصود زودتر خواهیم رسید .

مجدد الاسلام گفت : اگر چه خیال آقای طباطبائی جمهوریت دولت ایران است ، لکن با مقصود ما منافاتی ندارد ، چه ما اجزاء قانون اسلام و تنظیم اداره دولت را خواهیم و این در ضمن جمهوریت و مشروطیت هر دو حاصل است (جمهوریت از افراد مشروطیت است) مقصود ما رفع ظلم و استبداد است ، خواه بعنوان جمهوریت باشد ، خواه بعنوان مشروطیت .

روز سه شنبه ۲۱ محرم الحرام سال هزار و سیصد و بیست و سه هجری انجمن مخفی در خانه جناب ذوالریاستین منعقد گردید ، بعضی راپورتها قرائت شد . از آن جمله امروز ولیمهد از شهر تبریز به طرف طهران حرکت نموده است . علی الظاهر اعلیحضرت مظفرالدین شاه خیال مسافرت فرنگستان را دارد ، محمد علی میرزای ولیمهد را احضار فرموده است که در مدت غیاب اعلیحضرت در مرکز خلافت و مقر سلطنت اقامت و به نیابت پادشاه به مهمام امور سلطنتی اشتغال ورزد و نیز امروز نظام السلطنه برای پیشکاری آذربایجان روانه گردید .

جلسه
هشتم

از حالات ولیمهد قدری مذاکره شد و چون ما در این تاریخ خود خیلی با این ولیمهد طرف خواهیم بود و کرارا اسم او و کارهای او از قلم نگارنده به روی کاغذ خواهد آمد ، پس مناسب دیدم که بعضی حالات او را در فصلی علیحده در همین مقام در متن تاریخ بنویسم . اگر چه حالات سایرین را بعنوان حاشیه در ذیل صحایف می نویسم . اما حالات این ولیمهد را که مسائل تاریخیه مبتنی بر آنست ناگزیر و لابد کرد نگارنده را که در همین مقام بنویسم فلذا رشته تاریخ را به ذکر این فصل قطع نموده و گوئیم :

(۱) شرح حالات حاج شیخ محمد واعظ عماد قریب ذکر می شود .

فصل

در حالات محمد علی میرزا

ششمین پادشاه سلسله قاجاریه در ایران

که به مفادکل سادس مقبول او مخلوع از سلطنت خلع و در خارجه
به کیفر اعمال خود گرفتار گردید

محمد علی میرزا در چهاردهم ربیع الثانی سنه ۱۲۸۹ هجری در تبریز متولد شد .
به مفادالولد للفرش پدرش مظفرالدین شاه و مادرش ام الخاقان دختر میرزا قتی خان
امیر نظام اتابیک بود که مظفرالدین شاه او را به بدی اعمال و افعال زشتش مطلقه نمود درسال
۱۲۹۲ که طفلی سه ساله بود با مادر مطلقه خود به طهران آمد یعنی مادرش او را با خود آورد .
دو سال در نزد ام الخاقان مادر خود بود بعد شکوه السلطنه دختر شجاع السلطنه مرحوم که
والده مظفرالدین شاه بود حضانت او را متقبل گردیده او را برد به اندرون ناصرالدین شاه
نگاه داشت .

در سال ۱۳۰۱ که جوانی دوازده ساله بود مظفرالدین شاه او را به تبریز عودت داد
و در نزد خود او را نگاهداشت . در سال ۱۳۰۶ که هفده ساله بود فوج امیریه را که قراول
مخصوص اربک حکومتی تبریز بود به او سپرد . چون آن زمان پیشکار و مربی صحیحی نداشت
خود بشخصه به امورات فوج رسیدگی می کرد و در کارها فعال مایشاء بود و چون در زمان استبداد
هر فوجی و حکومتی به کسی می دادند برای نان خانه او بود به این جهت هم وعزم محمد علی
میرزا مصروف دخل و جمع پول بود و از مجالست اختیار و ابرار منصرف و از تحصیل علوم و
کمالات منحرف ، با اشخاص رذل جلیس ، با ناکسان انیس ، مردمان پست و شریر و او باش
والواد را طرف وثوق و اعتماد خویش قرار داد ، به کارهای زشت عادی شد ، مثلاً از سر بازی دو
قران سه قران می گرفت و او را از سر خدمت مرخص خانمی کرد .

در آن زمان مرسوم بود که اشرار و قطاع الطریق برای فرار از مالیات دیوانی و یا برای
فرار از مجازات و این که هر چه بخواهند به رعیت بیچاره صدمه وارد آورند و به زور ملک
واموال آنها را بگیرند ، می آمدند سر باز می شدند . بلکه دستی هم به صاحب منصب می دادند که
آنها را به سر بازی قبول کنند . در سال یک دوسه ماهی هم سر خدمت حاضر می شدند ، بعد تعارفی
داده بقیه سال را مرخص و به خانه خود می رفتند . اگر بالفرض در میان ایشان مردمانی خوب
بود که کلاه خود در نگاه داشته و الا مشغول چاییدن و غارت رعیت بیچاره می بودند . به این جهت
محمد علی میرزا رشوه و تعارف می گرفت و از سر بازیها حمایت می کرد و چون این فوج از اهالی
بلوک (الان بر آغوش) بودند حکومت آنجا راهم ضمیمه شغل خویش کرده در این ضمن چند نفر
از یاورها و سلطان های فوج را که مردمان پست فطرت و جزو قطاع الطریق محسوب می شدند

با اشخاصی که در جزو نوکرهای پست خود، از قبیل تفنگدار و قهوه‌چی و فراش و غیره داشت منقول نظر خود قرارداد وساعی در ترقی دادن ایشان شد. و اشخاص نجیب و خانواده‌ای که مظفرالدین‌شاه برای نوکری و تربیت اومعین کرده بود، آنها را خارج نموده و یا به خود راه نمی‌داد. اشخاص جدید و نوکرهای تازه برای ترقی و پیشرفت کار خودشان در مقام خدمت به او برآمده در (الان بر آغوش) آنچه ممکن بود املاک مردم و رعیت بیچاره را، یا به زور و یا به اسباب چینی، نیم‌دانگ و یک‌دانگ از برای محمدعلی میرزا تصرف می‌کردند. مقرب‌ترین نوکرهای کسی بود که چیزی به او عاید می‌داشت، به این طریق اکثر دهات رعیت آنجا را چه به پول و چه به زور از دست صاحبانش گرفت. از خارج هم بنا کردند به مملکت خریدن از برایش و گندم و جو را به هر قسم بود در اول خرمن اختکار و انبار می‌کرد و در آخر سال به قیمت گران می‌فروخت؛ و این بسبب شد که بعضی از ملاکین آذربایجان هم تأسی به او کرده از قبیل حاج میرزا حسن مجتهد و حاج میرزا کریم آقا امام جمعه و ساعدالملک و غیره که به مفاد الناس علی دین ملوکهم آنچه توانستند در ظرف دوازده سال بجا آوردند، تا آن که صاحب‌کرورها شدند، چون اهالی آذربایجان اعمال و افعال آنها را دیده بودند، لذا با کمال غیرت و شجاعت ایستادگی کرده حقوق خود و ملت ایران را پس گرفتند. دیگر آن که از اول جوانی محمدعلی میرزا همان اشخاص که دور او گرفته بودند او را تحریض و ترغیب به قتل و غارت می‌کردند که خودشان فایده ببرند. به این جهت چندین نفر از قبیل خسروخان اردبیلی و هاشم‌خان قراجه‌داغی و جعفر آقا و غیره و غیره که در سرحدات ایران مشغول خدمت بودند آنها را تلف و معدوم کرد و اگر هم خلاقی از آنها سر می‌زد، به واسطه تعدیات محمدعلی میرزا نسبت به آنها بود که تحمل نمی‌کردند و زیر بار ظلم نمی‌رفتند، و الا یاغی دولت نبودند.

از قراری که عهده‌وراست اکثر شبها با چند نفری از مخصوصان خود سوار می‌شده، می‌رفتند به خارج شهر تبریز برای شکار رعیت بیچاره. چه در ایران مرسوم و معمولست که دهاتی‌ها و رعایای نزدیک هر شهری جنس فروش خود را از قبیل شیر و ماست و تخم مرغ و همیزم و ذغال و یامناعی دیگر حمل نموده و می‌آورند به شهر، فروخته و وجه آنرا یا بدینه و یا بعد از تبدیل به جنس دیگر، می‌برند و با اهل و عیال خود گذران می‌نمایند، این پادشاه زاده با چند نفر از خواص خود، نصف شب از دارالحکومه حرکت می‌کرده و در بین راه یکی دو تا یا زیادتر از رعیت بیچاره را که از آن شهر مراجعت می‌کردند گرفته، اگر جنسی و پولی همراه داشت آنرا می‌گرفتند و الا الاغ او را گرفته می‌فرستادند به دهات خود، یا جاهای دور دست که در آن جاها بفروش می‌رسید. بعض اوقات که خواص اومی خواستند او را خرسند نمایند تقسیم او را از غنیمت بیشتر می‌دادند. گاه گاهی هم به او می‌گفتند: که فایده این کار از شکار بهتر است، چه شکار اگر بخت مدد کند یا یک آهو یا یک بز کوهیست که قیمت هر یک از یک تومان کمتر است، لکن این شکار در عرش می‌بیش از یک تومان سهم حضرت اقدس ولایت عهد است. مجعلا به واسطه

مجالست با این گونه اشخاص ردل و پست فطرت که مؤثر است ابن شاهزاده بزرگ به قتل و هتک اموال و رشوه و غیره که اراخلاق مذمومه است عادت داده، بعضی از اشخاص هم در ضمن پیدا شدند و اطراف او را گرفته و گفتند که اگر شما عمل جادو را بکنید و لیمهد می شوید، شاه می شوید، این مذاکرات اتفاقاً با خیالات او گاهی مصادف می افتاد؛ مثلاً دعا نویس چند کلمه برایش می نوشت که اگر این نوشته را با خود داشته باشید بر دشمن مظفر و غالب می شوید، چند ساعت بعد از آن تلکراف اعدام یک بیچاره به او می رسید، و یا آن که اگر این عمل را بجای آوری به مقصود نایل می شوی، در شب آن روز در شکار، یک بار ذغال بهره اومی گردید. این بود که اعتقاد نریبی برای اعمال سحر و جادو بهم رسانیده بود.

بعضی اعمال که عادات زنان ایرانیست از او و از عیالش ملکه جهان، صادر می گردید. منجمله در نزدیکی رحلت مرحوم مظفرالدین شاه از خراسان شخصی را که خیلی اعتقاد به او داشت جاپاری به تبریز احضار کرد؛ که چرا مرض مظفرالدین شاه این قدرها طول کشیده و کاری بکن که سرا زودتر به طهر این برسانی، اتفاقاً چند روز بعد او را به طهر ان احضار کردند. بعد از رحلت پدر و جلوس به اریکه سلطنت باز این اشخاص خاطر جمعی به اومی دادند که تو بر ملت غالب خواهی شد و مشروطه ایران فنا و نابود می شود. در واقعه ۸ تا ۱۶ ذی القعدة ۱۳۲۵ که پادشاه علناً با مجلس طرف شد در یک عمارت بزرگ جمعی از علماء و ارباب عمام نشسته فتوای قتل و کلاه مجلس را می دادند. در عیدان توپخانه و ارک دولتی سر بار و سوار و قزاق و چهار عراده توپ حاضر و مهیا و مستعد حمله به مجلس، لکن این پادشاه به هیچ یک از این اسباب اعتماد نداشت، تمام اعتماد و وثوق و نقطه توجهش به یک مکانی بود که چند نفر مسلمان و یهودی در آنجا مشغول جادو بودند. و درین آنها یک نفر دعا نویس بود که نیت به سایرین با هوش و از استعداد ملت با اطلاع بود. او خبر خوشی به شاه نمی داد و می گفت شاه قرآن دارد و صلاح او در صلاح است... و نیز در وقتی که به تبریز و قزوین قشون می فرستاد، بعضی طلسمها و خاک مرده که معمول این اشخاص موهوم پرست است به سردارهای خود می داد که در فلان طرف قشون مشروطه خواه در زمین چال کنید و فلان خاک را در فلان زمین به طرف دشمن پاشید که شکست بخورند. و در باغ شاه از موم یا از چیز دیگر صورت آدم می ساختند و بعضی عرایم به آنها می خواندند و به هر کدام از آن صورتها اسمی می گذاشتند و می گفتند این ستارخان سردار ملی و این باقرخان سالار ملیست، این فلان و این فلانست. آن وقت با چاقو سر آنها را می بریدند و می گفتند الان در تبریز آنها را کشتند، چند ساعت بعد از آن خبر کشتن آنها را منتشر می کردند. و بر طبق این عمل بعضی تلکرافات و کاغذهای جعلی نیز نشر می دادند. این بود که هر روز خبر کشته شدن سرداران ملی در طهران منتشر می شد. حتی آن که صورتهای مومی آنها را شقه و به دروازه های مصنوعی آویزان می نمودند و می گفتند الان در تبریز سرداران را شقه و به دروازه ها آویخته خواهند نمود.

باری مأخذ این اخبار همان اعمال جادوانه بود که باعث وثوق و اعتماد نزد پادشاه بود. واقفاً توکرهای مخصوص او که طرف وثوق و اطمینان او واقع می‌شدند و فایده از او می‌بردند این قسم اشخاص بودند که او را وادار به این کارهای زشت می‌کردند.

در سال ۱۳۱۱ به ریاست قشون آذربایجان با لقب سردار کلی برقرار گردید. در سنه ۱۳۱۳ به ولیمهدی دولت علیه ایران و فرمانفرمای آذربایجان منتخب و برقرار گردید. نایل شدن به این منصب به واسطه طرفداری امین‌السلطان و حکیم‌الملک از او بود، که در آن زمان بر ضد عین‌الدوله بودند و مشارالیه می‌خواست شماع‌السلطنه را که مادرش از شاهزادگان سلسله قاجاریه بوده ولیمهدی نماید.

در ایام ولیمهدی در تبریز اداره را پورتیجی و خفیه‌نویس تشکیل داده و سالی میلیتی مخارج آن اداره می‌کرد و همه‌جا را پورتیجی می‌گذاشت که مردم با دوست و آشنای خود نمی‌توانستند صحبت از وضع رفتار و ظلم او و کسالتی نمایند، حتی کسی نزد عیال و اولاد خود هم جرئت مذاکره اعمال ولیمهدی را نداشت. با این که در ولایت عهد او به مردم سخت‌گذشت باز مردم امید داشتند که آتیه ایران خوب خواهد شد و حسن ظن مردم او را به شجاعت و انتظام ملکی و حسن اداره و قبض ید ظاهر می‌ساخت، او هم در جلب قلوب رعیت پایتخت و علماء طهران سعی بود. در آخرین مناقشه ملت با دولت و مخالفت عین‌الدوله با علماء تلگرافاً توصیه به پدیر تاجدار خود در اصلاح ذات‌البین و قبول خواست‌های ملت استماع نمود. پس از صدور فرمان مشروطیت که اهالی آذربایجان بسمت ولیمهدی امضای او را خواسته، اندکی تعلل دیده تا چار به گون سلخانه انگلیس پناهندند. پادشاه مرحوم هم تأکید در اقبال آن فرموده امضاء نمود.

همین که شاه مرحوم را مرض شدید شده به طهران احضار گردید و در امضای قانون اساسی اول هم پس از هیاهوی بسیار بر اثر صحنه پدیر امضاء نمود. بعد از رحلت پدیر و قیام بر تخت سلطنت، آنچه توانست بر علیه مشروطیت اقدام نمود. از بدو جلوس در برهم زدن این اساس از درباریان همه‌گونه اقدام دیده شد، بد بختانه نتیجه به عکس بخشید.

اولین بروز مخالفت، طلب نمودن امین‌السلطان بود که در عرض اول ربیع الاول ۱۳۲۵ به قوت سلطنت، ورود او را به ایران و دخالت وی را در کارهای دولت به مملت قبولانند و عاقبت به مراد نرسیده، در ماه رجب ۱۳۲۵ به تیر دویم فدائی ایران عباس‌آقای تبریزی به قتل رسید. در او آخر ماه جمادی الثانی ۱۳۲۵ شاهزاده سالارالدوله برادر کهنتر او در لرستان علناً سر به بغیگری گذاشته، جمعی بیگناه را کشت و بسیاری را بی خانمان ساخت و خیلی اموال بیچارگان را بنارت برد، عاقبت دستگیر کرده به طهرانش آوردند.

تا وقتی که امین‌السلطان کشته نشده بود، ملت تمام مفاصل را اعم از حرکات پسر رحیم‌خان و قتل و غارت اقبال‌السلطنه در ماکو و خوی، و ظلم و ستم‌های رشیدالملک و وقوع حضرت عبدالعظیم و ناامنی طرق و اغتشاش بلاد و تجاوزات سرحدی ایران و عثمانی و غیره را تمام نسبت به او

می‌دادند. همین که مشارالیه بقتل رسید. باز همان آتش را در کاسه دیدند. دانستند که این همه آوازه‌ها از شه بود. از این رو عامه را روی خاطر از شاه برگشت؛ خصوصاً در واقعه ۸ تا ۱۶ ذی القعدة ۱۳۲۵ که پادشاه علناً با مجلس طرف شد و چهار نوبت تخلف نمود و خیلی سخنان نشنیده شنید. در ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ متمم قانون اساسی پس از هیاهوی بسیار امضاء شد و در عشاء اول شوال ۱۳۲۵ پادشاه شخصاً در پارلمان آمده، در حضور و کلاء تجدید قسم نمود. قولاً با مجلس و مشروطیت همواره اظهار همراهی داشته ولی عملاً قدمی همراهی نکرد. کار بجایی کشید که اطمینان آحاد ملت يك دفعه از او مسلوب شد.

محمد علی میرزا نیز مانند اجداد خود از ایام ولیعهدی مرعوب روسها شد. جمیع عقلاء مخالفت‌های او را با مجلس و مشروطیت به دستور العمل روس می‌پنداشتند. از یکی از محارم او شنیدم که در زمان ولایتعهد او روسها به او قول دادند که در وقت احتیاج به سی هزار قشون و چهارده کرور تومان به او امداد کنند. این بود که چند دفعه در مقام اطمینان به دوستانش می‌گفت: «هر وقت اشاره بکنم سی هزار قشون با پول برایم حاضر خواهد شد.» و بهمین وثوق و اعتماد بود که به سفارتخانه روس پناهانده شد و هر ساعت انتظار قشون می‌کشید و شاید اگر مجاهدین دوسه روز مسامحه و مداخله کرده بودند و ورودشان را به شهر طهران به تأخیر می‌انداختند هر آینه قشون اجنبی وارد طهران شده بود. به هر جهت محمد علی میرزا وثوقی به روسها داشت. چه به او قول همراهی داده بودند.

در ۲۵ محرم ۱۳۲۶ یکی از مجذوبین عوالم آدمیت به قصد هلاک او برخاست و بمب به کالسکه او انداخت، ولی محمد علی میرزا مصون ماند و مرتکب معلوم نگردید. برخی را عقیده اینست که این مسئله هم به اغراض پلنیکسی ساختگی بود که شاید بتواند اعضاء مجلس شورایی ملی را متمم سازند.

در اواخر ماه ربیع الثانی ۱۳۲۶ ملت که آثار مخالفت را از پادشاه دیدند و منویات او را دانستند، در مقام تمهید مقصدین اطراف او بر آمده، در حالتی که قول داد شش نفر را از اطراف تخت سلطنت دور کند، که مسئله منمکس گردیده او خواست از مجلس که هشت نفر از ناطقین بزرگ و وکلاء را تمهید نمایند.

روز پنجشنبه ۴ جمادی الاولی ۱۳۲۶ در مقام مخالفت بر آمده از شهر طهران و ارك دولتی به باغ شاه که خارج دروازه طهران بود نقل و انتقال داده، روز سه شنبه ۹ جمادی الاولی ۱۳۲۶ اعلاء الدوله و جلال الدوله و سردار منصور (۱) را که هوا خواه مشروطیت بودند منقلوباً تمهید نمود.

(۱) سردار منصور در این واقعه نسبت به سایرین صدماتی بیشتر بود. چه قربانی یا محمد علی میرزا نداشت و در امر مشروطیت به راستی و جدی اقدام می‌نمود. حالات تاریخی او موجب افتخار اخلاف است و انشاء الله خواهد آمد.

روز دوشنبه ۱۵ جمادی الاولی میرزا سلیمان خان مدیر انجمن برادران دروازه قزوین را گرفتار و محبوس نمود. (۱)

روز سه‌شنبه ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ مجلس را به توپ بسته و سپیدین سندی، آقای بهبهانی و آقای طباطبائی را باعده دیگری از علماء و سادات گرفتار نموده در باغ شاه حبس نمود. روز چهارشنبه ۲۴ جمادی الاولی ملک المتکلمین را که از ناطقین بزرگ بود با میرزا جهانگیر خان مدیر روزنامه «صور اسرافیل» بقتل رسانید. این پادشاه جاهل تا ماه جمادی الثانیه ۱۳۲۷ با ملت خود در جنگ و نزاع بود؛ از قتل نفوس و نهب اموال چیزی فر و گذار نکرد چنانچه در تاریخ خواهد آمد.

روز جمعه ۲۷ جمادی الثانیه ۱۳۲۷ پس از آن که محمد علی شاه، از باغ شاه نقل مکان کرده بود به سلطنت آباد و جنه روز در آنجا سنگر بندی کرده و با ملت در جنگ و نزاع بود، چشم از ملت و مملکت پوشیده به سفارتخانه روس پناهیده و از سلطنت مستعفی شده.

روز پنجشنبه ۲۳ شعبان ۱۳۲۷ با عده‌ای از دوستان و بستگانش به طرف روسیه حرکت کرد. این پادشاه در بدو امر، در تمام کره ارض زاید الوصف نیک نام بود، ولی اعمالش بحدی اورا معترض و رسوا نمود که دوستانش هم به بدبختی او تصدیق داشتند. وضع اخلاقی محمد علی میرزا از اعمالش بخوبی آشکار و هویدا است و «تاریخ بیداری» حاوی آنست، لکن بطور اجمال بعضی اخلاق او را ذکر می‌کنیم:

محمد علی میرزا سخت و لثامت و سفاقت و مساوت قلب و بیرحمی را به منتها درجه رسانیده بود. خیلی راحت طلب بود و تن پرور. به هیچ وجه ملاحظه و رعایت زبردست را نداشت. تمام خدام و رعیت را فدای خود می‌خواست. چنان تصور می‌کرد، گویا خداوند این مخلوق را برای راحت وجود او خلق کرده است. به هر کس احتیاج پیدا می‌کرد با او به کمال ملایمت و مهربانی رفتار می‌نمود. بعد از رفع احتیاجش مثل این بود که او را هیچ نمی‌شناسد. همیشه با اشخاص نازیب و پست و قطاع‌الطریق که اسباب مدعه و خانه خرابی مردم بودند و ثوق پیدا می‌کرد و تمام مشورت خود را در کارها با آن اشخاص می‌نمود. در دنیا عشق و محبت به احدی نوزدید، جز پول به هیچ چیز دیگر علاقه نداشت. دیده شد که از قبیل جواهر و شال و قالیچه‌های قیمتی و اسباب آنتیک می‌بخشید، اما یک قران پول نقد به احدی نمی‌داد. مستبد برآی بود، اگر هم در کاری با کسی مشاورت می‌نمود عمل برآی خود را مقدم می‌داشت. هر کس با میل و اراده او رفتار می‌کرد او را محرم اسرار خود قرار می‌داد، اگر چه بر ضررش هم بود. و هر کس صلاح و خیر او را می‌گفت اگر منافعی با اراده‌اش بود از او متنفر و منزجر می‌شد.

اعتقاد به اشخاص رمال و فالگیر و جادوگر داشت. اظهار تندی می‌کرد اما سفید پد دینش نبود. خود را مسلمان می‌دانست به مسجد و معبد توپ بست. معتقد به قرآن بود لکن قرآن را

سوزاند. نسبت به سادات اظهار اخلاص می کرد لکن سید را می کشت. چنانچه مرحوم سید جمال الدین اسفهانى را حکم قتل داد و بی احترامی به آقای بهبهانی و آقای طباطبائی کرد. نسبت به حضرت سیدالشهداء امام حسین ارواحنا فداه اظهار اذیت و عقیدت می کرد چنانچه در روز عاشورا قمه و قداره بر سر می زد و خون سرش را به روی و صورتش می مالید و در شب عاشورا هزار و یک عدد شمع در اطرافش روشن می کرد و شمع چهل منبر را روشن می کرد، اما احترام ماه محرم را منظور نداشت و در ایام عاشورا بود که تلگراف حمله به تبریز را مخابره کرد، و حکم داد که اهل تبریز را در حالتی که مشغول عزاداری بودند قتل و اسیر و غارت نمایند. در روز عاشورا آنقدر خون از سر خود جاری می کرد که بحالت غشوه می افتاد، اما در شب چندین مسکرات و الکلیات می آشامید که مست و لایشر می شد. به اطفال امرد میل داشت، چنان که به زنان خوشگل مایل بود. زمانی که خیر به او دادند، در تبریز رعیت از گرسنگی تلف می شوند و به واسطه محصوریت علف می خورند و در اسفهان اقبال الدوله به مسجد توپ بسته است، به شکرانه این خیر آن روز را با یکی از فامیل خود که جوانی چهارده ساله بود مشغول عیش و عشرت گردید. خود را ناموس پرست و انمود می کرد، در حالتی که باه جارم خود همان رفتار را می نمود که با اجنبی روا می داشت. با علماء موافق خود همان عقیده را اظهار می داشت که با علماء مخالف خود داشت. کراراً آزاو شنیده بودند که در غیاب حاجی شیخ فضل الله گفته بود: «این شخص به هیچ چیز پایدار نیست و چیز پول به هیچ کس و هیچ چیز معتقد نیست.» محملاً محمدعلی میرزا دو چیز برای ایرانیان باقی گذارد که می توان او را به این دو چیز مدح گفت و از آن دو یکی وجود اعلی حضرت حالیه ایران سلطان احمد شاه خلدالله ملکه است و دیگری حضرت والا ولیعهد دامت ولایتها الکبری که این دو وجود مقدس از دختر کامران میرزا به یادگار ماندند. پسری دیگر به یادگار گذارد که از حیث سن بزرگتر است و او چون مادرش شاهزاده نیست از سلطنت محروم ماند.

این بود مجمعی از حالات محمدعلی میرزا و چون در تاریخ بیداری حالاتش مشروحاً ذکر شده است لذا ما برمی گردیم به رشته تاریخ خود و مذاکرات انجمن مخفی که از آنجا به این جمله معترضه پرداختیم.

جناب ذوالریاستین گفت: «دیشب ادیب بهبهانی مرا ملاقات نموده و مذکور داشت این خیالات و اقداماتی که شما در نظر گرفته اید عمأ قریب باعث در بدری جمعی خواهد شد. بالفرض ناظم الاسلام

بقیه
جلسه هشتم

به واسطه بستگی به آقای طباطبائی محفوظ بماند و کسی متعرض او نشود، لکن ماها با یک مشت عیال چه بکنیم؟ اگر فردا ما را سر به نیست کردند کیست که از حال ما خبر بگیرد و کیست که به فریاد ما و اهل و عیال ما برسد؟ کیست که ضامن حفظ جان و مال ما بشود؟

با این مردم منافق و این نادانی عامه مشکلات که ما به مقصود برسیم، جز آن که جمعی را تلف و برخی را دربند و آواره کنید، میرزا ملکم خان خواست که شروع به این کار کند او را بجایی انداختند که دیگر روی وطنش را ندید. امین الدوله با آن کمال و زیرکی و آن قدرت، دید که در گوشه دهی عصب سرگش شد، مگر مدیر روزنامه پرورش میرزا علی محمدخان را در خاطر ندارید که چگونه در غربت جان داد؟ مرحوم سیدجمال الدین اسدآبادی را به همین قصد از زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم، با آن حال قطع و بی احترامی اخراج و تبعید و بالاخره مسمومش نمودند. میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی و میرزا حسنخان خبیرالملک را در خاطر دارید که در تبریز سراز تن جدا کردند؟ میرزا محمدعلی خان نوه مؤتمن لشکر را برای همین گناه از بام خانه اش به زیر انداخته او را شهید کردند. میرزا رضای کرمانی را که دیدید چگونه به دار آویخته و علاکش نمودند. حاج میرزا احمد کرمانی را دیدید که در ایتار شاهی جان داد. حاج سیاح را که بخوبی یاد دارید چند ماه در زیر زنجیر و کتد محبوس داشتند؟ مرحوم مستشارالدوله را که شنیدید چگونه حبس و اموالش را غارت کردند. آقا میرزا سید حسن برادر مؤیدالاسلام، مدیر روزنامه جبل‌المئین را که همین ایام دو سال حبس کردند، برای این که برادرش بیدار کننده ایرانیان و خدمت کننده به اسلام است. آقا شیخ یحیی کاشانی را دیدید که چگونه او را به محبس اردبیل انداختند. میرزا علی آقا مدیر روزنامه مظفری را در بوشهر به گناه روزنامه نویسی چه بلاها بر سرش در آوردند و چه صدمه ها بر وی زدند که هنوز گرفتار و اسیر آن صدمات است. مدیر روزنامه کمال را مگر در تبریز به چوب نیستند؟ مگر این ایتار شاهی و این چاههای ارک نیست که هزاران محبوس و مظلوم در آنها جان دادند؟

پس حالا که چنین است بیائید از این کار پر خوف و خطر درگذرید و مردم را بی جهت در خطر و صدمه نیندازید و باعث ائتلاف نفوس نشوید، چه این مقصود با قوت استبداد کنونی کار کوچک و سراسری نیست و امید نیست که طالع ایرانیان به این زودی رو به اقبال کند که با موانع موجوده کثیره همچو امری بزرگ صورت پذیرد.

باری من به ایشان قول دادم که امروز جواب ایشان را بگویم، حالا باین تفصیل و این مخاطراتی که در پیش است چه می فرمائید؟ باید حرف ایشان را شنید و از این مقصود صرف نظر کنیم و مانند سابق راحت طلب شده و هر چه دیدیم دم نزنیم، یا آن که در این مقصود ایستادگی کرده و به فکر دولت و ملت و وطن باشیم؟ در این مقام اختلاف کلمه زیاد شد بالاخره اکثر از هواخواهان حریت مذکور داشتند: که ما در چند مجلس قسم یاد کرده ایم که از این مقصود منصرف نشویم، از بذل مال و جان مضایقه نکنیم، حالا که اندکی کار پیشرفته است و جناب آقا سیدعبدالله بهیانی شروع به اجرای مقصود ما کرده است چگونه دست برداریم؟ نهایت بی شرفی است که به این زودی ماسرد شویم، باید کوشید و جان داد. البته در این کار

حبس و نفی و نفس اموال و انفس محذور است، ایکن صدای مظلومین و مقتولین را بشنوید که می‌گویند: و ای ایرانیان خون ما را بهر ندهید، یا به مقصود رسیده نوع خود را آزاد کنید و یا خودتان را به ما برسانید. حضرت سیدالکهداء (ع) می‌فرماید: «یا شیعة ای سفیان ان لم یکن لکم دیناً ولا تخافون المماد فكونوا احرار الدنیا کم».

اگر ما برای اسلام هم کار نکنیم پس برای حفظ دنیای خود بکوشیم، این چه دنیایی است که ما داریم، خدا می‌داند اگر تاکنون بنده رؤسا و شاعران بزرگان بودیم، بعد از این بنده روس و انگلیس خواهیم بود. عملاً قریب این دو دولت ما را ذلیل و منکوب بلکه معدوم خواهند کرد. ما اگر لذت آزادی را چشیده بودیم اندک تسامح را در این مقصود مقدس روانی داشتیم. فیلسوف گفت: از آزادی حرفی نزنید ملت جاهل باید عبد باشد، بر فرض مملکت ما قانونی و یا مشروطه و یا بالاتر جمهوری گردید، آیا باز همین مستبدین و همین ظلمه نمی‌باشند؟ آن وقت به لباس قانون ملی درمی‌آیند و پدر ما را می‌سوزانند. همین عین الدوله به قوه پول، یازید و عمرو که امروز جان مردم را می‌گیرند فردا که مملکت قانونی شد، باز رئیس و سرکار خواهند بود. همین شخص که امروز در جلو عین الدوله نشسته است و به قوت قلم خون مردم را می‌خورد، فردا به همین قلم رئیس یک کابینه و یا بالفرض لقب را تغییر و شغل را هم تغییر خواهند داد. و کذا فلان الدوله امروز در جلو وزیر دفتر می‌نشیند، فردا وزیر مالیه شده و یا در روی صندلی برابر وزیر مالیه می‌نشیند. منتها امروز فلان عذب دفتر سالی بیست تومان یا دو بیست تومان بعنوان دزدی می‌برد، فردا که مملکت قانونی شده ماهی چهار صد تومان بعنوان ریاست اطاق حساب خواهد برد. امروز وزیر امور خارجه سالی به ده هزار تومان قناعت دارد، ولی فردا پسرش روی کار و سالی صد هزار تومان خواهد برد. لامجاله اسم قانونی هم بالای اطاق می‌گذارد. من شبیه را قوی می‌گیرم می‌گویم امروز ما صاحب مجلس و یا پارلمان بشویم جز آن که همین آقا زاده‌ها که امروز پدر مردم را در می‌آورند، فردا وکیل پارلمان و در ادارات تصرف در کار می‌کنند؟ تا کسی بخواهد حرف بزند می‌گویند این پسر آقای... فلان است، این پسر وزیر... است. والله باز پول شیرینست، پول صاحب قوتی بزرگ است، پول دهان همه کسی را مانند ترشی کند می‌کند. مگر مثل معروف را نشنیده‌اید که می‌گویند: دهان هر کس را ترشی کند می‌کند و دهان رؤساء را شیرینی. پول منصب می‌دهد، پول ریاست می‌آورد، پول گناهان را می‌بخشاند، پول، پول، پول، همه کار می‌کند. پس کاری بکنید ملت عالم شود، کاری بکنید ملت معنی شرافت را بداند، آن وقت اگر یک محاسبی را که ماهی ده تومان حق او است، اگر دیدند صاحب پارک و کالسکه شد فوراً می‌دانند این پارک و کالسکه را از چه ممر تحصیل کرده است، اگر به دزدی تحصیل کرده باشد او را مجازات می‌دهند. اگر ملت عالم شد بر پادشاهی که پول ملت را بی مصرف و مسرفانه خرج می‌کند ایراد وارد می‌آورد، مثلاً می‌گوید پول سرشماری که از دعات کرمان

و شیراز از هر پیرزنی در سال يك تومان به جبر گرفته شود سزاوار نیست يك دفعه ماهی صد تومان دربارهٔ فلان آقا و یا فلان خانم برقرار کنید، البته مانع می‌شود، البته نمی‌گذارد. آن وقت این پولها صرف مملکت خواهد شد نه صرف جنده بازی آقا زاده. اگر ملت جاهل شد، در مملکت جمهوری هم باشد هر بلایی که صاحبان نفوذ بتوانند به سر مردم وارد می‌آورند. این را بگیر، اورا بکش، دیگری را حبس کن، احدی نمی‌تواند دم بزند. اما اگر مملکت قانونی و ملت عالم شد دیگر احدی نمی‌تواند اعمال غرض دربارهٔ کسی بکند. دیگر بدون جهت احدی را حبس نمی‌کنند چه جای کشتن، پس خوب است ملت را آگاه و بیدار و عالم کنیم.

نگارنده گفت: آقایان! این عمارتی که در او نشستید، اگر بخواهید عمارتی باشد که شمارا در زمستان و تابستان از سرما و گرما نگاه دارد، باید آنرا خراب کنید و بعد از روی قوانین هندسه آنرا بنا کنید. امروز می‌بینید این عمارت ایران مخرب و به شده است، سلاطین قاجاریه چیزی از آنرا باقی نگذارده‌اند و اگر شما آنرا بکلی خراب نکنید و پس از آن خرابی، تعمیر و آباد ننمایید دیگران می‌آیند آن را برای خودشان تعمیر و آباد می‌کنند. تا انقلاب در مملکت نبینید اصلاح نتوانید کرد، طالب باشید انقلاب را که بیداری در انقلاب است، جوینده باشید انقلاب را که به اصلاح خواهید رسید، سعی کنید در انقلاب تا عدالت طلبان بیدار شوند، گویا حدیث و قول معصوم باشد که می‌فرماید: نجبالانقلاب ولوعلیفا. اما این که می‌فرماید پس از اصلاح باز اشخاص ظالم و مستبد روی کار می‌آیند این هم فکلی نیست، پس از آن که مردم آزاد شدند دیگر ظالم و مستبد را در کار نخواهند گذارد. منتها چند صباحی اشتباه کاری می‌کنند، ولی ملت بیدار همان مشتبه کننده را مجازات می‌دهند. امیدواریم که اولاد مستبدین را به سزای پدرهایشان برسانیم، خداوند به موسی می‌فرماید: ای موسی به بنی اسرائیل بگو ظلم نکنند که تلافی ظلم و انتقام ظلم را از اولاد آنها می‌گیریم، اگر چه هفت پست و یا جهل پست بر آنها بگذرد. در اخبار داریم که امام زمان (ع) انتقام خون جدش را از بنی امیه می‌گیرد و حال آن که در زمان ظهور امام (ع) بنی امیه هزار سال قبل موجود نیست؛ مراد اینست از اولاد آنها اعمال اجدادشان را بازخواست می‌کند. حالا ما امیدواریم که نگذاریم اولاد ظلمه و غاصبین درد دنیا باشند، چه جای آن که خودشان، آن هم در کار و مصدر شغل باشند.

ذوالریاستین مذکور داشت که: ما اولاد، انجمنی تأسیس کردیم بطور خفیه و باید در این انجمن حق بگوئیم و حق ظاهر کنیم و مطابق آنچه می‌گوییم عمل نماییم و مفاسد ظلم را اظهار کنیم و خدمت به ملت و وطن و عالم اسلامیت کنیم. بدیهیست خالی از زحمت و مشقت و خطر نخواهد بود و باید اول قبول تحمل مصایب و خطرات عظیمی که محتملست بلکه یقین است، با کمال شرف و مردانگی نمود و هیچ چیز را مانع و عایق ندانیم و مرگ را

آسهل چیزى در این مشروع مقدس دانست ، ثانیاً ، آن که این اقدامات ماخلاف شرع انور نیست زیرا که مقصود ما اجراء احکام قرآن و قانون اسلام است ، عمه مسلمانان با ما همراء خواهند بود .

پادشاه مسلمان و دین دار است ، مانع این مقصود مقدس نخواهد بود ، فاما دور هم نشستن و تأسیس انجمن مخفی و دعوت خلق و بیداری آنان که دستوری است از شرع اسلام به ما داده شده است ، چه اول کسی که انجمن را تأسیس نمود در اسلام و مردم را امر به دعوت و احقاق حق فرمود ؛ مقنن قوانین عدالت و مؤسس آزادی و حریت دویمین فرزند پینمبر و سومین امام ماحسین بن علی (ع) بود . آن حضرت اول کسی بود که برای پیشرفت مقصود در انجام تکلیف الهی انجمن مخفی را تأسیس نمود ، اول کسی بود که داعی به اطراف فرستاد ، و اول کسی بود که قبول ظلم و ذلت ننمود . اگر آن حضرت تأسیس انجمن مخفی نفرموده بود اسلام بالمره از بین رفته بود و امروز اسلام اسمی و از شریعت و طریقت رسمی نبود . ادیب بهیپانی گفت : این مطلب را از کجا می گویند اگر بر طبق آنچه گفتید سند اظهار داشتید دیگر مرا هیچ چیز مانع نخواهد بود ، چغمن از کشتن و حبس چندان نمی ترسم ولیکن از این که مرا نسبت به کفر و خارج از مذهب بدهند خیلی می ترسم . زیرا که کشته شدنی که اولاد و اخلاف انسانی مفتخر باشند ، بهتر و خوشتر مرد نیست اما برخلاف اولاد و اخلاف شخص ، خجل و شرمسار باشند خیلی بد است . جناب ذوالریاستین تشریف برد در کتابخانه خود کتاب «احتجاج» شیخ طبرسی رحمه الله را آورده باز کرد صفحه (۱۵۴) را این قسم نشان داد . ترجمه این حدیث در کتاب «جلاء العیون» هم مسطور است .

(فلما مات الحسن بن علی (ع) از داد البلاء والفتنة فلم یبق لله ولی الاخاف علی نفسه او مقتول او طرید او شرید فلما کان قبل موت معاویة بسنتین حج الحسین (ع) بن علی (ع) و عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس معه و قد جمع الحسین بن علی (ع) بنی هاشم رجالهم و نساءهم و موالیهم و شیعتهم من حج منهم و من لم یحج و من الانصار ممن یرفونه و اهل بیته ثم لم یدع احداً من اصحاب رسول الله و من ابنائهم و التائبین و من الانصار المعروفین بالصلاح و النسک الا جمعهم فاجتمع الیهم یعنی اکثر من الف رجل و الحسین (ع) فی سراقه عامتهم التائبون و ابنا الصحابة فقام الحسین (ع) فیهم خطیباً فحمد الله و اتى علیه ثم قال اما بعد فان هذه الطاغیة قد صنع نبا و بشینا ما قد علمتم و رایتم و شهیدتم و بلغکم انی ارید ان اسئلکم عن اشیاء فان صدقت فصدقونی و ان کذبت فکذبونی اسمعوا مقالتی و اکتبوا قولی ثم ارجعوا الی امصارکم و قبائلکم من امنتم و وثقتم به فادعوهم الی ما تعلمون فانی اخاف ان یندرس هذا الحق و ینزل الله من نوره و لو کره الکافرون فما ترک الحسین (ع) شیئاً انزل الله فیهم

من القرآن الا قاله وفسره ولا شيئاً قاله الرسول في ابيه وامه واهل بيته الارواه فكل ذلك يقول المحابه اللهم نم قدسمنناه و شهدناه و يقول التابون اللهم قد حدثناه من صدقه و فاتمه حتى لم يترك شيئاً الا قال ثم قال انشدكم الله الارجتم و حدثتم بهمن تتقون بهتم نزل و تصرف الناس على ذلك .

خلاصه ترجمه خبر این است که بعد از رحلت امام حسن (ع) بلا وقتنه بر شیعیان و دوستان آل محمد (ص) از هر جهت فراهم شد بعضی را قتل و برخی را از دیار خود می راندند چه بسیار اشخاص را که به تهمت دوستی علی بن ابیطالب یقتل رسانیدند؛ حق را به صورت باطل، و باطل را به صورت حق، دروغ را راست و راست را دروغ می نمودند، کار بجائی رسید که اگر شیعیان می خواستند همدیگر را ملاقات کنند از زن و خادم ایمن نبودند تا این که دو سال قبل از مردن معاویه حضرت سیدالشهداء حسین بن علی (ع) اراده حج فرمود و به عموم دوستان و تابعین و صدیقین اعلام فرمود که در آن سفر حاضر باشند. خواه حج کرده باشند، خواه نکرده باشند. این بود که حسب الامن تمام تابعین و دوستان و بنی هاشم بعد از فراغت از اعمال حج در زمین مثنی جمع شدند، خیمه و بارگاه بر پا کردند و جمعیت آنها در آن روز از هزار متجاوز بود .

بعضی هم این قسم نقل می کنند که حضرت امام حسین (ع) دیده بان و جاسوس معین فرمود و قدغن کرد خارجی و منافق و ناشناس را به آن انجمن قدس راه ندهند و آن انجمن به طریق خفیه منعقد گردید . آن وقت حضرت بر خلعت و شروع فرمود به حمد خدا و ثناء رسول . پس فرمود شما همگی آگاهید که معاویه بادوستان ما که هواخواه عدل و دادند چه کرده و چه می کند و هم دیدید و شنیدید و به شما رسیده است آنچه که به دوستان ما وارد می آید و من اراده دارم از شما بعضی سؤالات کنم؛ اگر راست گفتم تصدیق کنید و اگر دروغ گفتم مرا تکذیب نمائید . آنچه می گویم بشنوید و هر چه شنیدید پنهان کنید . (۱)

باری می فرماید: برگردید به شهرهای خود، اقوام و طوایف خود، هر کس را که امین و ثقه دانستید بخوانید او را به سوی آن کس که حقانیت او را می دانید . زیرا که من می ترسم که این دین حق، مندرس شود و از میان برود، لکن خدا دین خود را تمام می کند اگر چه کفار کراهت داشته باشند .

خلاصه حضرت چیزی را فروگذار نکرد مگر آن که آن را بیان کرد و تفسیر فرمود و در هر کلمه از سؤالات آن حضرت حاضرین عرض می کردند: خدایا شاهد باش که ما شنیدیم آنچه را که حسین بن علی فرمود و از جد بزرگوارش نقل کرد و تابعین می گفتند: خدایا شاهد باش که ما شنیدیم از اشخاص راستگو آنچه را که حسین بن علی (ع) گفت آن را .

(۱) در این مقام معلوم می شود که آن حضرت خیلی از امور را به آنها فرمود لکن به طریق سر و محرمانه که آنان را امر فرموده است به کتمان آن .

بعد از گرفتن این عهد باز آنها را قسم داد که هر يك به ولایت و شهر خویش مراجعت کنید و آنچه را که گفتم عمل نمائید، پس از آن از کرسی فرود آمد و مردم متفرق شده و بنای دعوت را به اتحاد و اتفاق و اعلاء دین مبین اسلام گذاردند. و مردم را بسوی آن حضرت دعوت کرده و از آنها بیعت گرفتند.

حالا از معنی این خبر دانسته می شود که حضرت باقر (ع) می فرماید: که سیصد هزار نفر با جدم بیعت کردند اما یاریش نکردند مگر سیصد نفر.

نگارنده گفت: از این خبر چند چیز دیگر بعلاوه آنچه ذکر شده استفاد می شود، یکی آن که اول کسی که در اسلام انجمن مخفی تأسیس نمود حسین بن علی بود، دیگر آن که اول کسی که دعاء به اطراف فرستاد و به طریق خفیه مردم را دعوت نمودند آن حضرت بود، دیگر آن که نطق را در حال قیام ادا فرمود چه در خبر بود (قام الحسین) یعنی ایستاد حسین.

ذوالریاستین گفت: بلکه استفاد می شود که حضرت روی کرسی و یا صندلی ایستاد زیرا که در آخر خبر است (فنزله و تفرق الناس).

نگارنده گفت: از این که حضرت فرمود اگر دروغ گفتم تکذیب کنید و اگر راست گفتم تصدیق نمائید استفاد می گردد که آن حضرت مایل به اکثریت آراء و حامی حریت افکار بود، نه استبداد. حالا دیگر تکلیف خود را بهتر می دانید که در این مشروع مقدس یعنی خدمت به ملت و وطن بلکه اسلام اقدام بفرمائید یا نفرمائید.

آقا سید برهان گفت: خوب است قرآنی حاضر کنید که با حضور این آقایان جدیدالورود تجدید عهد خود را بنمائیم، قرآن حاضر شد و همگی قسم یاد نمودند که تا زنده باشند در بیداری مردم و اهالی وطن کوتاهی نفرمایند.

جناب ذوالریاستین فرمودند: من يك نطقنامه برای این انجمن نوشته و حاضر دارم اگر اذن می دهید بخوانم، اجزاء انجمن اجازه داده شروع به قرائت نطقنامه شد.

(چون این نطقنامه اول نطقنامه ایست که در ایران برای طالبین حریت نوشته شده است لذا ما در این تاریخ بعضی فصول و مواد آن را درج می کنیم و هذاصورته).

بسم الله الرحمن الرحيم

این نطقنامه محتویست بر چند ماده:

ماده اول - انعقاد این انجمن فقط برای بیداری برادران وطنی و ابناء وطن و آگاهی آنها به حقوق خود و رفع ظلم و چاره جوئی برای اصلاح مفاصل مملکتی است.

ماده دوم - در این انجمن از پیروان چهارمذهب پذیرفته می شود. اول اشخاصی که در تحت کلمه جامعه لاله الا الله محمد رسول الله می باشند. دوم طایفه

زردشتیان ، سوم یهود ، چهارم نصاری ، به شرط آن که ایرانی‌الصل و ایرانی نژاد باشند .

ماده سوم - هر کس وارد این انجمن می‌شود اول باید شهادت به ذات باری تعالی و رسالت پیغمبر خود بدهد و به کتب آسمانی به هر کدام که معتقد است قسم یاد کند که تادم مرگ از این انجمن غرضی جز نوع پرستی نداشته باشد و هم خود را مصروف به خدمت نوع و وطن نماید .

ماده چهارم - چون اشخاصی که در این انجمن پذیرفته می‌شوند از این چهار مذهب همه به‌ظهور حضرت مهدی عجل‌الله فرجه در آخر الزمان قائلند، از این جهت این انجمن در تحت اسم مبارک آن حضرت است و لذا اسم ریاست در این انجمن بر کسی گذارده نمی‌شود و تمام افراد در حکم شخص واحداست .

ماده پنجم - در هر جا که این انجمن منعقد شود در آخر مجلس قبل از تفرق اشخاص باید يك نفر روضه بخواند یعنی مصائبی را که پیشوایان مذهب ما برای بسط و نشر عدالت منجمل شده‌اند تذکر دهد و مجلس به نام مجلس روضه ختم شود . ماده ششم - اهل انجمن یا پذیر رعایت حال یکدیگر را در هر حال داشته باشند لکن تکالیف شاقه بر یکدیگر نکنند .

ماده هفتم - تکالیف رکیکه و مجادله و سخت‌گویی و مزاج و بد خلقی و کذب و بهتان بکلی ممنوعست .

ماده هشتم - مذاکرات انجمن باید راجع به تربیت و بیداری نوع و خیر خلائق و اظهار ظلم ظالمین و چاره‌جویی و استخلاص برای مظلومین باشد .

ماده نهم - توقیر علمای هر طایفه فریضه ذمه انجمن است پس بر هر يك از طبقات لازم است که علماء را محترم بدارند و آنها را بر خطرات اهالی وطن آگاه نمایند و محذورات دنیوی را به آنها بنمایند و آنان را عندالله و عندالمخلوق مسئول قرار دهند .

نتیجه این ماده اینست که نه تنها فقهای اسلام در مقام حفظ وطن و مملکت خود سعی خواهند بود، بلکه علماء مطلقاً چه عالم به علم قه و چه غیر آن، چه علمای اسلام، چه علمای غیر اسلام که موطن خود را خاک ایران می‌دانند، در این عقیده و مقصود با علمای اسلام هم‌دست و متفق خواهند شد .

ماده دهم تا پانزدهم متعلق به رموزات و اسرار انجمن است که بر حسب قسم از اظهار آن ممنوع این چند سطر را که نوشتم برای اینست که خواننده تاریخ بدانند چه اندازه اهالی ایران در فشار ظلم بودند که از اجتماع و دورهم نشستن هم ممنوع بودند . پس از قرائت عهدنامه قرار بر این شد که دو هفته انجمن تعطیل باشد و هر يك از اجزاء

بعض مقالات و لوايح به ادارات جرايد بنويسند، يعنى مقالات را در اين دو هفته حاضر کرده در مجلس قرائت کنند؛ پس از امضای انجمن به ادارات جرايد ارسال دارند که در آنها درج شود و کوشزد مردم گردد و به بعض الفاظ، اذهان مسبوق گردد.

روز دو شنبه ۱۲ صفر ۱۳۲۳ - انجمن در خانه نگارنده تشكيل يافت، راپورتهای چندروزه تعطيل، قرائت شده که از آن جمله بود، محمد علی میرزا و ليمهد وارد طهران شده است و نیز بعض تلگرافات جملي از طرف علمای نجف منتشر شده است که تعريف و توصيف از عين الدوله بوده و مردم را توسيه به اظهار تشکر از عين الدوله کرده اند و اين که ماحركات جناب آقا سيد عبدالله را که بر ضد شاهزاده عين الدوله است صحيح نمى دانيم الی آخره.

جلسه
نهم

سورتهای متعدد از اين تلگرافات برای هريك از آقایان فرستاده اند. ادیب بهبھانی گفت: من يقين دارم که اين تلگرافات جملي است؛ زیرا که تلگرافخانه در دست خودشان است، آنچه بخواهند می نویسند لکن عوام را باید فهمانيد و ملتفت نمود. فیلسوف گفت: معصوم به ما دستور العمل می دهد که هر گاه اخبار ما که به شما می رسد موافق با کتاب خدا است بگيريد و اگر مخالف با قرآن است آنها را واگذاريد، بلکه در بعض اخبار است: فاضل بوهاء علی الجدار يعنى اخبار مخالف قرآن را بر نيزيد به ديوار، حالا ما تلگرافات علما را اگر مخالف با مقصود ما است دور می اندازيم.

ذوالریاستين گفت: علماء اعلام نجف هرگز ترويج از ظالم نمی کنند و انكهی ما باید به تکلیف خود عمل نمائيم. لوايحي که بنا بود نوشته شود اگر حاضر است قرائت کنید.

نگارنده گفت: آقایان اين مختصر عرض مرا بشنويد آن وقت شروع در قرائت لوايح نمائيد. من بنده ديروز تلگرافات را دیده بلکه آنها را یکی از آقا زاده ها به من داد و گفت: فردا يائيد در خانه آقای آقا سيد احمد که در آنجا مجلس روضه است و آنها را برای مردم بخوانيد، چون من دیدم که مضمون آنها با مقصود ما مخالف است لذا گفتم: اين کار از عهده من خارج است چه اولاً، من روضه خوان نیستم که در مجلس روضه بتوانم تلگرافات را بخوانم. ثانياً، آن که در خانه جناب آقا سيد احمد هواخواهان و دوستان آقای بهبھانی حاضرند و همگی با من بد خواهند شد، به هر طور بود معذرت خواستم، حالا لازمست که زودتر جلو گيري کنید و نگذاريد ما بين آقایان نفاق و خلافي پديد آيد که اگر آقا سيد عبدالله ذليل و منکوب شود مقصود ما خیلی به تأخير خواهد افتاد.

آقایان گفتند: مقدمات کار بخوبی تهيه شده است، احدی اعتنا به اين تلگرافات نمی کند، عمأ قريب ناسخ آنها می رسد، هواخواهان حریت در کارند، بالفرض چند روزی امر به مردم مشتبه خواهد بود بعدها امر واضح و آشکار خواهد شد.

فیلسوف گفت: من لایحه‌ای نوشته‌ام، اگر امضاء کنید به یکی از جراید فارسی ارسال داریم. لایحه را از او گرفته چنین خواندند: (چند سطر از آن لایحه را در این تاریخ درج کنیم.)

پس از چند سطری، استبداد ملت را جاهل، کور، ترسو، چنان، ضعیف، منکوب، ذلیل، خوار و بی‌غیرت می‌کند. بالعکس مشروطیت آنان را عالم، بینا، شجاع، باجرت، باقوت، باغیرت، سر بلند و بیدار می‌نماید. شجاعت و شهامت فوق‌العاده به آحاد ملت و افراد لشکری می‌بخشد؛ چه تاریخ به ما نشان می‌دهد که از بدو تشکیل سلطنت الی یومنا هذا دولت مستبد مغلوب دولت مشروطه و ملت ظالمانه ذلیل دست عادلانه بوده، ملتی که ذلیل و منکوب پنجه استبداد رجال دولت باشد يك وحشت و جبن طبیعی ابدی به قلوب آنها راسخ گردد و آنزجار و تنفر قلبی از حوزه‌وهیئت دولت ابداً در خویش احساس کند، علم و صنعت، عدل و مساوات و تدین و انسانیت مستلزم مشروطیت است، جهل و خرابی و ظلم و بی‌کاری لازمه استبداد. از وقتی که نور عدل و مساوات و نور علم و مساوات دین مقدس اسلام، قلوب اقوام و اعراب و طوایف یاده‌نشین را منور ساخت، از قوت (امرهم شوری بینهم) سلاح پوشیدند و از جام حیات بخشای (و شاورهم فی الارض) جرعه‌ای نوشیدند و از ندای (انما المؤمنون اخوة) بیدار شدند و از بركت (یدالله مع الجماعة) قوت و توانایی یافتند، جمیع افراد عرب از ترکیبی و مرتوس و شاه و گدا ما بین خود فرقی ندیدند. همگی خود را حامی اسلام، کفیل اسلام، صاحب اسلام، پدر اسلام، پسر اسلام و مکلف بحفظ آن دیدند. تن خود را جوشن اسلام کردند. اولاد خویش را در مقام ثبات و بقای اسلام دادند.

آن وقت خرابی پرور را تاراج توانستند و قیامه و سلاطین را از تخت و تاج مستغنی داشتند. پس قانون عقلایی دول همیشه مقتضی است که ملت را معنادار استبداد نکنند، در حقوق و حدود وطن او را شریک نمایند تا قسمی شود که دوستی وطن در دل ملت جای گیر شود و در نگهداری هر يك خود را مکلف دانند و باید شیرینی و حلاوت و عزه و شرافت عدل و مساوات و اساس مشروطیت را به آحاد ملت چشانند و آنان را از تلخی و مرارت و خبائث و نجاست استبداد رها کنند. بعضی گویند باید افراد ملت عالم شوند و علم مقدمه بیداری ملت است. من بنده عرض می‌کنم تا اساس مقدس مشروطیت فراهم نیاید، نور علم پرتو افکن ساحت ایران نخواهد شد و تعلیم اجباری که باعث تأسیس مدارس و مکاتب عمومیست وقتی خواهد بود که دولت ایران مشروطه‌گرد و الا تا استبداد داریم جهل مصادق آنست، اگر علم فی الجمله را کافی دانید که به این اندازه اهالی ایران عالم خواهند

بود و علم اجمالی به حقوق خودشان که دارند ، مؤید عرصم آن که ملت روسیه تا یک اندازه عالم به حقوق خویش بودند، لیکن به واسطه استبداد و نفاق داخله دیدید چگونه منلوب دولت و ملت معتدله ژاپن گردیدند : الخ .

ادیب گفت: فرمایشات شما صحیح است، لکن امروز ما نمی توانیم این کلمه مشروطیت را بر زبان آریم؛ چه جای آن که در این صراط قدم گذاریم، چه این کلمه مقدسی است که اگر در السنه وافواه جاری گردید متعقب بر آن نفی و حبس و قتل است (زبان سرخ سرسبز می دهد بر یاد) برای این کلمه است در هر مملکتی که این لفظ وارد شد ، صد هزاران نفوس تلف شدند. ما باید دست اندازیم به دامن علم و اجرای قانون اسلام .

فیلسوف گفت: چرا ضعف قلب دارید؟ مگر ما قول ندادیم وعهد نکردیم که خود را فدای ملت نمائیم؟ مگر ما حاضر نشدیم؟ برای نجات وطن باید اقدام کرد ، اگر کشته شدیم در راه وطن شهید شدیم .

ذوالریاستین گفت: فرقا است بین فدایی و ما . ما کی گفتیم فدایی ملت هستیم ، ما گفتیم که متحد و متفق باشیم برای بیدار کردن مردم را به حقوق خودشان؛ از این که خود را فدایی قرار دهیم نکول داریم .

آقاسید برهان گفت : آقایان خداوند درباره ما فرموده است (کنتم خیرامة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر) ، ما مکلف می باشیم به امر بمعروف و نهی از منکر . آیا تقاضای اجراء احکام قرآن از معروف نیست؟ آیا اجراء احکام و حدود اسلام بر عهده ما مسلمانان نمی باشد؟ امروز که پادشاه ما مسلمان و معتقد به قرآن است و مایلست به اجراء احکام آن، چه سبب دارد که از پادشاه خود نخواهیم اجراء قوانین اسلام را ؟

نگارنده گفت : آقایان مثل ما مثل جماعتیست که به عمارت آنها آتشی افتاده است، عوض آن که متفق شوند آتش را خاموش کنند و حریق را نجات دهند دور هم نشسته و مباحثه و مذاکره می کنند: (آیا حریق با حاء حطی است و یا با هاء هوز و آیا آتش بفتح شین است و یا بکسر آن) . آیا لفظ مشروطه را مصداق رسیده است یا نه ، آیا باید اجراء احکام قرآن را تقاضا کرد یا قانونیت دولت را؟ بخدا قرآن را از دست شما گرفتند، عمأ قریب عنوان مسیو نوز از میان خواهد رفت، دیگر مانند آقاسید عبدالله کسی را نداریم که طرف با دولت شود، این چه مذاکراتی است که می کنید . مشروطیت و مشروعیت دولت با اجراء قانون اسلام و با عدل و مساوات یا علم و تمدن همرا نتیجه یکبست؛ نتیجه حریت است، آن را دست آورید، امروز زنها و اطفال و خواجهرایان قاچاریه شمارا عبد خود می دانند، می خرند، می فروشند، می کشند و می بخشند . اقلا به آنها بگویید خداوند ما را آزاد آفریده است، اگر به آنها نمی گویید اقلا خودمان بدانیم که ما حیوانی آزاد می باشیم . بکشید ، بکشید و جان بدهید امروز نتیجه ندهد ده سال دیگر نتیجه خواهد داد، ما ثمر را نبریم اولاد و اخلاق ما ثمر را خواهند برد.

یکی از اعضاء گفت : شما گفتید آقامیرزا سیدحسن کاشانی برادر مؤیدالاسلام را با آقا شیخ یحیی کاشانی و صحاف باشی و مجدالاسلام کرمانی و شجاع لشکر و معین حضور را دعوت کردید به این انجمن ، پس چرا حاضر نشدند ؟

نگارنده گفت : حاضر شدن به این مجلس شرط دعوت نبود ، دیگر آن که بنده زحمت کشیده همه را در دوسه مجلس دعوت کرده قبول هم کردند . یکروز مخصوص بعضی را برای ناهار دعوت کردم یحیی ترسیدند که برای ناهار هم حاضر نشدند جز معدودی ، تقصیر هم ندارند چه صدقاتی که آقامیرزا سیدحسن و آقاشیخ یحیی در راه ملت متحمل شده اند فوق الطاقه آنان را مرعوب نموده ، ما باید آنها را بسمت عضویت انجمن بشناسیم ، خدمت خود را خواهند کرد چه حاضر بشوند و چه حاضر نشوند .

فاما صحاف باشی می گوید : من باید بروم به هندوستان و یکی از بزرگان آنجا را به طرف ایران جلب کنم که از آن راه بلکه این ملت حفته بیدار گردد . دیگر آن که می گوید : من در صورتی عضویت انجمن را قبول می کنم که اهالی انجمن مادام العمر لباس سیاه بپوشند ، زیرا که مادر ما وطن در حال احتضار است و تا او را بهبودی حاصل نشود ما باید سیاه پوش و به حالت عزا باشیم . اگر این شروط را قبول می کنید که فردا حاضر خواهید شد و اما معین حضور و شجاع لشکر قبول کردند و هر دو حاضر خواهند شد . اما مجدالاسلام را که اذن ندادید اسرار انجمن را به او بگوییم باید او را اعتنان کنید .

ناظم الشریعه گفت : ایوای که اسرار انجمن فاش شد . نگارنده گفت : من اسرار انجمن را تماماً به آنها نگفتم و به هر کدام اندکی گفتم آنرا هم اطمینان دارم بلکه یک خدمت بزرگی هم کرده ام و آن اینست که شجاع لشکر عازم بود به واسطه صدور حکم مطلقه بودن زنت آقای بهبهانی را بکشد ، من به واسطه این انجمن او را از این خیال منصرف کرده و گفتم : آقای بهبهانی امروز برای ملت کار می کند به او کار داریم . تو هم بر فرض صحت ادعایت زنت را فدای ملت بکن و آنکهی چه ربطی به آقای بهبهانی دارد ملای ده را بکش که اصل حکم را داده . دیگر آن که قول و نوشته از او گرفتم که لیدی الحاجه پانصد نفر سوار دم دروازه طهران حاضر کند . معین حضور هم قول داده است ملک سی هزار تومانی خود را بفروشد و در این راه صرف کند و حاضر شده است که اگر انجمن مأموریت بدهد عین الدوله را بکشد . وجود این گونه اشخاص برای مقصود ما خیلی نافع است .

ادیب گفت : آقامیرزا سیدحسن با عین الدوله مراوده دارد ، مجدالاسلام با دبیر حضور منشی عین الدوله دوست است .

نگارنده گفت : من جمیع اسرار را به آنها نگفتم فقط اشخاصی حاضر شده اند برای خدمت به ملت و شرف انسانیت قسم خورده اند که خدمت کنند به ملت . دیگر زیادتر چیزی به آنها اظهار نکردم ، دیگر آن که صدمه و زحمتی که از طرف عین الدوله نسبت

به آقا میرزا سید حسن وارد آمده است که ممکن نیست دیگر با عین الدوله خوب شود .
 در باب مجدالاسلام که با دبیر حضور دوست است اولاً آن که دبیر حضور اطمینان به
 اقوال مجدالاسلام ندارد . اگر اطلاع دبیر حضور ضرر باشد که جناب ذوالریاستین به توسط
 آقا میرزا سیدعلی شیرازی برادرش وثوق الدوله را دعوت کرده و مطلب را به او رسانیده
 است .

در جواب گفتند : وثوق الدوله ربطی به دبیر حضور ندارد .
 نگارنده گفت : وثوق الدوله برادر دبیر حضور است و هر دو شاخ يك درخت و از يك
 جوی آب خورده اند .

بعضی گفتند : وثوق الدوله باطناً با برادرش دبیر حضور خوب نیست و چون برادر
 کوچکتر را در مقام ترقی و تقرب به عین الدوله می بیند لذا مایل است که عین الدوله بلکه
 این بساط برچیده شود شاید او هم پیش افتد .

جناب ذوالریاستین گفت : بهر جهت من وثوق الدوله و آقا میرزا محمد گلپایگانی
 و حاج ملاعباسعلی واعظ را از همه جهت شایسته می دانم .
 اجزاء انجمن از جهة آقا میرزا محمد گلپایگانی و حاج ملاعباسعلی نهایت مسرت را
 حاصل نمودند .

نگارنده گفت : آن روزی را که حاج ملاعباسعلی واعظ در منزل جناب ذوالریاستین
 مدعو بود من هم حاضر بودم . قول داد که در ممتب شروع به سیاسی کند و در بیداری مردم
 کوتاهی نکند .

آقا میرزا محمد گلپایگانی هم از قراری که شنیدم آدم صحیحی است و عاشق مقصود ما .
 اما وثوق الدوله را نمی شناسم ولی این جور اشخاص را ما باید داشته باشیم و آنها را آلت کار
 خود قرار دهیم (۱) .

ذوالریاستین گفت : ما امروز خیلی اشخاص را با خود همراه کردیم و بجوی مشغول
 کاری باشند خواه حاضر شوند و خواه حاضر نشوند .

آقا برهان گفت : مقصود خدمت به وطن و سعی در بیداری اعلالی وطن است . من پاره ای
 از خیالات خود را به بسیاری از رجال دولت گفته ام و همه سرا تسدیق کرده اند .

ادیب گفت : قرار بر این بود که در هر اجتماعی يك لایحه خوانده شود و پس از
 امضاء به ادارات جراید خارجه و یا جراید بوشهر و کلکنه و مصر ارسال شود . و ادارات
 جراید را هم باید با خود متفق نماییم که آنها هم شروع در این مقصود نمایند حالا چند لایحه
 حاضر است؟ اذن بدهید که ارسال شود .

راپورت چند روزه از این قرار است که جناب آقای صدرالعلماء که از رؤسای روحانیین

است در بالای منبر همان رشته سخن آقای بهبهانی را تعقیب فرموده اند. جناب آقا سید احمد طباطبائی نیز در بالای منبر همان رشته را گرفته و صریح در بالای منبر فرموده است: (ما مقصودی جز عزل این وزیر خائن یعنی عین الدوله از ممدارت و عزل نوز نداریم. چه این سدر اعظم حایل و مانع است بین شاه و رعیت و نمی گذارد عرایض ما به شاه برسد.)

نگارنده گفت: آقا بان بارها عریض کردم مقصود آقای بهبهانی عزل مسیو نوز نیست بلکه مسیو نوز را بیانه کرده اند. حالا که علماء طرف شده اند با عین الدوله خوب است تجار را بیدار کنیم اگر سلسله تجار با علماء متفق شوند آن وقت زودتر به مقصود می رسیم. بعضی ذکر نمودند: که تجار را هم مستعد می بینیم چه سابقاً اظهار حیاتی کردند و از اطراف شکایات آنها رسید؛ این ایام هم بعضی در کارند.

نگارنده گفت: آقا میرزا محمود اسفهانلی را با این که مریض است ملاقات کرده او را واداریم به شروع در این کار، چه مقدمات آنها هم تهیه شده است.



روز ۲۲ صفر ۱۳۲۳ انجمن در خانه آقا سید برهان تشکیل و انعقاد یافت. يك راپورت خوانده شد که جمعی از تجار پناه برده اند به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم و می گویند: مسیو نوز بکری که رئیس گمرک ایران و مستخدم سلطان است، زیاد از آنچه تعرفه گمرکی قرار داده است از مال التجاره اخذ می کند و عمالتش در سرحدات اجحافات فوق الطاقه و خلاف قانونی وارد می آورند، عین الدوله هم به سرافت و لجاجت با علماء و ملاحظه پولی که از نوز می گیرد جوابی به تجار نمی دهد، تا آن که آخرین عربضه که تجار به توسط سمد الدوله در خصوص شکایت از نوز دادند عین الدوله نخوانده جواب داد که: این لوطی بازیها چیست که تجار می کنند؟ تمامشان را دهنه توپ می گذارم. این حرف بر وزیر تجار که سمد الدوله است گران آمده، گفته است: پس خوب است مجلسی در دربار تشکیل دهید و به عرایض تجار رسیدگی کنید. عین الدوله خواهی نخواهی به تشکیل مجلسی اذن داده، مجلس در دربار منعقد گردید. هفت نفر از تجار حاضر شدند. از رجال درباری هم چند نفری از قبیل وزیر مخصوص (۱) و علاء الملک و دبیر حضور و جمعی دیگر حاضر بودند. مسیو نوز را حاضر کردند. يك نفر از تجار چند قطعه پارچه بمنوان مستوره و نمونه در دست گرفته، آن نقطه و محلی را که رئیس گمرک سرحد مهر کرده و تعیین گمرک آن پارچه را نوشته، به زیر دست خود گرفته طرف دیگر آن پارچه را به نوز نشان داده و گفت: گمرک این پارچه چه قدر است؟ نوز نگاهی به آن کرده و نظر به کتابچه نموده و گفت این پارچه مثلاً سی شاهی است. پارچه دیگری را نشان داده گمرک آن را دوهزار و هکذا، چند پارچه را، که نشان دادند به حدی معین جواب داد. تجار مهر و خط رئیس محل را ارائه دادند که خیلی تفاوت داشت.

جلسه
دهم

کتابچه بامأ خودی . مثلا دوهزار را بیست و پنج هزار ، سی شاهی را دو تومان ، هفت هزار را ، هفت تومان ، به انواع مختلفه گمرک گرفته بودند ، از آن قرار خسارت تجار از چند کرور تجاوز کرده بود . پس از تحقیقات و صدق ادعای تجار ، نوز حالش دگرگون شده چند کلمه مهمل تکلم نمود . حاضرین همگی ملتفت شده اما چیزی نگفتند ، اهل مجلس برخاسته ، بعضی رفتند و بعضی ماندند ، باز تجار تجدید سخن نمودند .

در این اثنا کلمه رکبکی از دهان نوز بیرون آمد که در این مملکت به آن فحش می گویند و آن را بد می دانند ، دیگر به اعتقاد نوز چه بوده است خود داند و آن عبارت « پدرسوخته ها » بود . چه اگر نوز این عبارت را تجزیه و تفسیر می کرد هر آینه عبارتی راست و صحیح بود ؛ چه قاجار به پدر ما را سوختند که سهل است ، همه چیز ما را سوختند . لکن علی الظاهر این لفظ مرکب که از دهان فحش او درآمد يك لفظ بیغلی بود که عبارت از فحش بود نه مرکب خبری . بالجمله علاء الملک که در آن وقت از رجال دولت و وزیر علوم و از سادات طباطبایی و مقرب در نزد مظفر الدین شاه بود ، رو کرد به سعد الدوله و گفت هنوز هم « لاجنه » می کنید ؟

سعد الدوله وزیر تجارت جواب داد : چه بگویم این مردك عین الدوله خودش شنید . علاء الملک گفت : شاید نشنیده باشد . وزیر مخصوص هم بی میل نبود که در این مجلس اهانتی از مسیو نوز بشود . لذا در مقام تأیید کلام علاء الملک بر آمده و گفت : گویا عین الدوله نشنیده باشد . سعد الدوله مجبور گردید که به عین الدوله اظهار کند ، لذا رو کرد به عین الدوله و گفت : نوز حق ندارد که به تجار محترم مسلمان فحش بدهد . عین الدوله از شدت حرص به پول و طمع ، به مسامحه و بی اعتنائی گذرانیده اهل مجلس متفرق شدند .

تجار که حقانیت خود را عدل نموده و کسی به عرایض و تظلمات آنها گوش نداد ، عازم شدند بروند و ملتجی به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم بشوند ، روز بعد از آن را برای اتمام حجت و گرفتن دستور العمل و تحریک اجزاء انجمن مخفی رفتند منزل آقای طباطبایی ، آقا میرزا سید محمد ، جنابش رامسبوق و مطلع بر واقعه نمودند و از عزم خود آگاه ساخته .

سعد الدوله از این قصد تجار یا خبر شده يك مجلد کلام الله برای آنها فرستاده و آنها را قسم داد که يك روز دیگر به او مهلت دهند ، بلکه در این خصوص طریق اصلاحی دست آورد و خودش به دربار رفت که شاید به عین الدوله بگوید که در دفع این غائله چاره نماید . قریب چهار ساعت منتظر جواب شد که شاید جوابی کافی بشنود . عین الدوله به مسامحه و معاطله گذرانیده واقعه را اهمیت نداد و وقتی بر آن نهاد .

تجار که از همه جا مأیوس شده ، روز سه شنبه نوزدهم ماه صفر ۱۳۲۳ به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم پناهندند .

سعد الدوله وزیر تجارت برای اسکات و آوردن تجار به شهر چند

تحصن تجار به زاویه
مقدسه

دفعہ خودش و چندین مرتبہ واسطہ اش، نزد تجار رفت کہ بلکه تجار را عودت دهد کہ این خبر بہ سایر شہرہای ایران منتشر نشود و باعث ہیجان عامہ نگردد . چہ تجار سایر بلدان چندین مرتبہ در مقام تشکی و تظلم برآمده بودند و مواد ہمہ مستعد بود کہ بہ اندک بہانہ مشتعل می شدند . خصوصاً در این ایام کہ صدای آقای بہبہانی عالم را فراگرفته بود و شاہ عازم بود بر مسافرت بہ فرنگ .

لکن تجار متقاعد نشده و جواب دادند کہ جز رسیدگی بہ محاسبات نوز و احقاق حق ما و رفع ضرر ما دیگر علاجی نیست . تا این کہ ولیعهد محمد علی میرزا ، چند نفر از رؤساء تجار را خواست و گفت کہ : اعلیحضرت شاہنشاه پدر تاجدارم خیال مسافرت بہ فرنگ را دارند امروز نمی توان دست بہ کار نوز بزیم ، لکن من قول می دهم تا چند ماہ دیگر عزل نوز را از شاہ استدعا نمایم و حتماً بعراض و تظلمات شما رسیدگی می نمایم .

تجار ہم محض ضمانت ولایت عهد و خواہش وزیر تجارت از زاویہ مقدسہ حضرت عبدالعظیم مراجعت بہ شہر تہران نمودند .

فیلسوف گفت : این امید ما ہم قطع شد پس از آن کہ تجار بہ ریسمان پوسیدہ ولیعهد بہ چاہ افتادند آقای بہبہانی ہم شاید فردا ساکت شود .

تکارندہ گفت : آقایان اظہار یأس نکنید سکوت تجار بیشتر موجب ہیجان اہل علم خواهد شد . عین الدولہ بر طبق ضمانت و قول ولیعهد عمل نخواہد کرد و ہمین باعث کدورت و نفاق بین عین الدولہ و ولیعهد خواہد شد . بگذارید شاہ برود ، میدان ما وسیع و مانع در جلو ما نخواہد بود . در این دوسہ ماہہ غیبت شاہ ما می توانیم تمام ایران را بیدار و با خود کنیم ، آقای بہبہانی ہم روز بہ روز جنودش زیادتر و بیشتر خواہد بود .

در این اثناء یکی از حاضرین گفت : راپورتی بہ انجمن رسیده است کہ جناب ذوالریاستین در بالای منبر بعض مذاکرات را کرده و عما قریب باعث گرفتاری ما خواہد شد ، خوب است در این راپورت تأملی شود . راپورت ملاحظہ شد ، خلاصہ آن از این قرار است :

دیروز کہ روز ۷ ماہ سفر بود ، جناب ذوالریاستین ، در خانہ جناب عندلیب السادات ، واقعہ در محله شاہ آباد کوچہ آفاسیدہاشم ، در بالای منبر بعض مذاکرات نموده است و حرفہای نکتننی را گفته است ؛ درحالی کہ در آن محضر جمعی از رجال دولت از قبیل حاجی امین السلطنہ و امین ہمایون و بعض دیگر حضور داشته است . مناسب اینست کہ اعضاء انجمن ، ذوالریاستین را چندی از رفتن منبر منع نمایند ، بلکہ او را مخفی دارند کہ مرادہ ہا مردم را ہم ترک نماید .

حاضرین مضطرب شدہ واقعہ را از جناب ذوالریاستین مستفسر و جدأ خواہش نمودند کہ صورت موعظہ را بیان نماید .

ذوالریاستین این طور موعظہ را بیان فرمود :

آنچه را که ما از ملاحظه سیر و تواریخ و شرح حال علماء متقدمین و متأخرین بدست آورده‌ایم این است که متقدمین از علماء را دربارهٔ امام عقیدهٔ مخصوصی بوده مثلاً تازمان قمیین عقیدهٔ علماء دربارهٔ امام این بود که امام شخصی است عابد، عالم وزاهد و مستجاب الدعوه و اگر کسی زاید بر این دربارهٔ امام (ع) قابل می‌شد او را نسبت به غلو می‌دادند و غالی می‌خواندند و از این جهت بود که شخصی مثل معلی ابن خنیس و شیخ رجب برسی را غالی می‌دانستند و اخباری که از ایشان روایت شده بود همه را طرح می‌کردند تا زمانی که دورهٔ علمیه به میرداماد و ملاصدرا و شیخ احمد احسانی رسید. این بزرگواران زحمتهای گشیدند، رساله‌ها نوشتند، ولایت را با امامت مستلزم دانستند و مدلل نمودند که آنچه را که قمیین طرح کرده بودند و منکر شده بودند از قبیل معجزات و کرامات و خوارق عادات و اختیار از مفیبات همه صحیح بوده؛ پس امروزه يك بای می‌از علم بر روی ما مفتوح شده که می‌توانیم همه قسم از آن استفاده کنیم. مثلاً در مسئلهٔ شیخ رجب برسی و خطبه‌هایی که از امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده و عا امروز منطبق می‌کنیم آنها را با زمان خودمان می‌بینیم که تمام آنها از مصدر ولایت صادر شده است از آن جمله خطبهٔ زوراء است و در آن خطبه شرح حال امروزه مصریها و تصرفات انگلیس در مملکت مصر و ظهور غمگنده‌ی سودانی را که ما هجرت بیان می‌فرماید. صورت این خطبه در کتابخانهٔ حاج میرزا ابوطالب زنجانی به خط قدیم موجود است، هر کس بخواهد می‌تواند به آنجا رجوع نماید.

و دیگری خطبهٔ طنبخیه است که بعضی فقرات آن راجع به ایران است مثلاً در آخر این خطبه می‌فرماید: (حتی اذا طالت الشدائد فی دولة الخصیان و ملکه الصبیان والنسوان فمئذ ذلک ترج الاقطار بالدعاء الی کل باطل الاویل لمداینکم و امصارکم من طفاة ینظرون فیغیرون و یندلون فمئذ ذلک توقموا حلول الفرج الاعظم). ما حصل معنی آنست که چه بسیار رنجها و سختیها از دولت خواجه به شما روی دهد (۱) در زمان پادشاهی که این دو علامت (۲) در او باشد. در این هنگام وای بحال شما، وای بحال شهرهای شما از طایغیانی که ظاهر می‌شوند تغییرها بدهند، تبدیلها بکنند، پس در این هنگام فرج بزرگ را منتظر باشید و بدانید که زمان ذلت شما بسر آمده و روزگار خوشیختی رسیده است.

حالا تصور کنید ببینید آیا روزگاری بدتر از این می‌شود، آیا زمانی

(۱) مراد از خصیان، خواجه است و آن منطبق است بر آقا محمدخان که تشکیل

سلطنت قاجاریه را کرد.

(۲) مراد از این دو علامت آنست که هم با اطفال سروکار داشته باشد هم بانسوان.

سخت‌تر از این می‌شود، کدام بدبختی است که امروزه ما نداریم؟ این وضع نان است که می‌بینید روزی هزار تومان از نانواخانه‌ها می‌گیرند و در عوض نان مخلوط به خاکه نجاری بما می‌دهند و می‌گویند آرد حاج ترخان است. ثانی که در سابق يك من دو عباسی منتها سه عباسی بود حالا باید يك من سه هزار بخریم و این وضع گوشت ما که باید روزی کلی حکومت نفع از آن ببرد.

بیچاره پادشاه سدهزار تومان برای تفاوت جنس داد يك شاهی به مصرف فقراء نرسید. همه را از وجه استقراضی از شاهنشاه گرفتند و رجال دولت بین خودشان قسمت کردند. به‌لاوه روزی هزار تومان هم از خبازخانه می‌گیرند. من نمی‌گویم که شما از حال خودتان خبر دارید یا نه، هیچ می‌دانید که امروزه هر يك از افراد ما و شما را در مبلغ سه تومان گرو و روهها گذارده‌اند؟ هیچ می‌دانید که ما و شما را بنده و کتیز اجانب قرار داده‌اند؟ هیچ می‌دانید که ما را تا هفتاد سال دیگر یا کمتر یا زیادتر بنده کفار قرار داده‌اند؟ هیچ اطلاع دارید که اختیارات مطلقه شما را محدود کرده‌اند؟ لیکن من می‌گویم که به‌مفاد این خبر باید در زمان این پادشاه فرج بزرگی را متوقع و منتظر بود.

کلام ذوالریاستین که به این جا رسید بعضی از اعضاء نتوانستند خودداری کنند شروع کردند به پرخاش کردن به ذوالریاستین، چه یقین کردیم که این وعظ مشارالیه‌ها را به مخاطره خواهد انداخت. نزدیک بود مطلب به‌مشاجره و مفازعه منجر شود. لیکن مشارالیه اذعان و اعتراف نمود که تجاوز کرده و اقرار نمود به خطایش و گفت وقتی که از منبر پایین آمدم آقای سلطان‌الذکرین آقا میرزا ابوالفتح مرا کنار کشیده و گفت من سؤال نمی‌کنم ملا فیض‌الله خودش کجا است، ولی سؤال می‌کنم که قبرش در کجا است؟ (۱)

فیلسوف گفت: من این موعظه را پسندیدم باید همین‌طور مردم را بیدار کرد. نگارنده گفت: دو چیز ما را نگه‌دار خواهد بود و هیچ امری اتفاق نخواهد افتاد، اولاً آن که بی‌فرضی ذوالریاستین را همه کس می‌داند و قصد قربت او همه را حفظ خواهد نمود. ثانیاً آن که مستمعین در مجلس اشخاصی بودند که با عین‌الدوله مراوده ندارند بلکه با او دشمن می‌باشند.

بالاخره اجزاء انجمن صلاح در این دیدند که تا يك سال دیگر جناب ذوالریاستین منبر نرود الا در وقتی که اجزاء انجمن بالمراحة ایشان را اجازه دهند و نطق ایشان را محدود نمایند.

(۱) ملا فیض‌الله یکتفر از واعظین معروف ایران بود که به‌واسطه اظهار بعضی کلمات در بالای منبر در زمان ناصرالدین‌شاه نسبت و ناهود گردید و ما تاکنون شرح حال آن بیچاره را و کیفیت اعدام او را بدست نیاورده‌ایم.



جلسه یازدهم

روز دوشنبه ۳ ربیع‌الاول (۱۳۲۳) انجمن در خانه جناب آدیب
بهبهانی منعقد گردید .

فیلسوف گفت : دیروز موکب مظفرالدین شاه به سمت فرنگستان
حرکت نمود ، آخر عین‌الدوله صدراعظم شاه را گول زد که مرض شاه علاج نمی‌شود مگر
به سفر فرنگستان ، و کار خود رامحکم و حرف خویش را پیش برد . زحمات چندین ساله
حریت خواهان ، و مقدمات آقای بهبهانی بی نتیجه ماند . تجار را به وعده و وعید عودت
دادند ، فکری در این باب بفرمایید .

نگارنده گفت : از تفضلات خدا مأیوس نباید شد ، کار و تکلیفما بیداری مردم است .
تا چند ماه دیگر شاه مراجعت نماید ، ما کار و تکلیف خود را انجام خواهیم داد .

اما در باب سکوت آقای بهبهانی ، ولیعهد رفت منزل ایشان و قول داد که نوز را
چند ماه دیگر معزول فرمایند . تجار هم قول ولیعهد را مطمئن شده ، ولی بر شما واضح است
که به این قول و معاهده وفا نمی‌کنند . امر از دوشق خارج نیست ، یا وفا به قول ولیعهد می‌کنند ،
یا نمی‌کنند ، اگر وفا کردند که همین باعث تحویق و رشک سایر ملاحای طهران می‌شود ، آن وقت
ما یکی دیگر را دیده می‌گوییم ، دیدید که آقا سید عبداللّه چگونه رئیس شد و غالب ، حالا مثلا شما
هم یک حرکتی بکنید تا جلو افتید ، و اگر وفا بکنند ، که همین موجب تجری و اقدام
جدی آقای بهبهانی خواهد شد . از رفتن شاه به فرنگ هم مأیوس نباشید ، چه سوغاتی که برای
ما خواهند آورد ، یکی لقب گرانروی برای عین‌الدوله ، و دیگر غذا خوردن وزراء از روی
ساعت ، و ایستاده شاشیدن رجال دولت ، نتیجه این سفر بنص ملت و بیدار شدن آنها است .
بگذارید چشم ملت باز شود ، دشمن خود را بشناسند .

یکی از اعضاء گفت : در این سفر علاوه بر این که پول ملت ایران خرج خانمهای فرنگ
خواهد شد ، حقوق ملت را هم خواهند فروخت . فردا است که امتیازات خواهند داد ، معاهدات
خواهند بست ، تا مردم را بیدار کنیم ، کار از کار گذشته و آب از سر در رفته است .

آقا سید برهان گفت : من شنیدم که خلعت نیابت سلطنت از روسیه برای محمد علی میرزا
ولیعهد می‌آورند ، اگر این خبر صحیح باشد دیگر کار ما یکسره خواهد شد ؛ ولی فعلا باید کاری
بکنیم که اتفاقی نیفتد ، فردا ملت ایران مورد ملامت خارجه نشوند ، که ایرانیان در غیاب
پادشاه خویش شورش کردند .

ذوالریاستین گفت : البته باید این ملاحظه را بنماییم ، عین‌الدوله هم این مسئله را
می‌دانست که زود شاه را حرکت داد ، لکن ما باید انجمن خود را تعطیل نکنیم ، سعی نماییم
در بیداری مردم ، از فرستادن لوایح و مقالات به ادارات جرایدمصری و غیره کوتاهی نکنیم .
آقا سید برهان گفت : یک لایحه حاضر شده است ، اگر اجازه می‌دهید خوانده و چند نسخه

هم از آن استساح شود و به اسم هر يك از رجال دولت که پادشاه رفته‌اند یکی بنامشیم، بلکه یکی هم به اسم خودشاه و یکی هم به اسم عین‌الدوله و برای ادارات جرایدم ارسال داریم . بر فرض که به شاه نرسد به دست مردم می‌افتد و گوشها به این مطالب آشنا خواهند شد .

ناظم‌الشریفة گفت: بسیار خوب است بخوانید. صورت یکی از لوايح قرائت شد، اجزاء پسندیده چند پاکت به اسم هر يك از جراید و رجال دولت نوشته و آن صورت را با ژلاتین متعدد نموده، يك نسخه از آن را به اداره روزنامه‌جبل‌المتین کلکته، و دیگری به اداره مظفری بوشهر، و چند نسخه به مصر فرستاده شد. روزنامه مقدس جبل‌المتین در شماره (۲۴) از سال ۱۳ آن را درج و منتشر کرد .

روزنامه مظفری پس از مدتی مدید آن را درج کرد، چه مقارن رسیدن لایحه به بوشهر، روزنامه مظفری به حکم عین‌الدوله توقیف شده بود. پس از رفع توقیف در شماره (۳) سال ششم، به اندک تغییر و تصرفی در آن مندرج گردید. صورت لایحه از این قرار است :

اگر کسی امروز مطالب و معایب ملت و دولت را، که در قهوه‌خانه‌های ایران و مهمان‌خانه‌های فرنگ مطرح مذاکره است، به‌سمع مبارک

صورت لایحه انجمن مخفی

شاهزاده اتابک اعظم نرساند و علاج نخواهد، هر آینه خیانت بزرگی به وطن خود کرده، لذا با کمال ادب شاهزاده اتابک اعظم را مخاطب

ساخته، عرض می‌نماییم که ای بنفوی اعصاب ملیه چرا در حق فرزندان

مجازی پادشاه فکری نمی‌فرمایید؟ چرا عاقبت ملت را منظور نمی‌دارید؟ چرا

به شکرانه نعمت خداوندی، مملکت را از ورطه خطر و گرداب هلاکت نجات

نمی‌دهید؟ مگر نشدید که دولت و ثروت و قدرت و حرمت ملی از دست رفته، و از

یکصد و شصت کرو جمعیت مشنی چند باقی مانده، و اراضی آباد ما مخروپ شده، و افکار

آزاد ما معیوب گشته. حقوق ما را تصاحب کرده‌اند، و حدود ما را تقاصب نموده،

کلیه بلاد فاسد و بازار تجارت کساد است؟

مگر نمی‌شنوید فریاد مظلومان را از دست حکام ظالم؟ مگر نمی‌دانید اصالی

با نصد نفر دختر ایرانی به ترکمان فروخته شده؟ مگر خیر ندارید که هر ساله

کروها مردم ایران به روسیه و عثمانی و هند می‌روند و رعیت خارجه می‌شوند؟

مگر اطلاع ندارید که پول ما تنزل کرده، مگر ندیدید که سرباز دولت از گرسنگی

حمالی و هیزم شکنی می‌کند؟ مگر مطلع نیستید که عقلای مملکت و دانشمندان ملت

و اشخاص با تربیت بی‌کار و معطل در گوشه فقر خزیده و خاکساری ورزیده‌اند، و

مردمان جاهل و عوام دخیل امور و منصدی مهماتند، و علم را مسخره می‌کنند،

و جهالت را اسباب شرافت و شرارت را مایه شهاست می‌دانند؟ مگر بعرض نرسیده

که این مملکت کیان است و این سلسله جلیله جانشین ایشان؟ مگر عرض نکرده‌اند

که سرحد مملکت ما پنجاب بود تا بوقار قسطنطنیه؟ مگر نخواهد بود که در زمان
 بهمن پنج کرور لشکر مسلح به طرف یونان از ایران حرکت نمود؟ مگر در جریان
 فرنگ ننوشته اند که حکومت ایران اینک اضعف حکومتهاست از حیث ثروت و قوای
 حربیه؟ مگر ملاحظه نفرموده اند که اشخاص بی کار و بی علم از خان و ملا و مستوفی
 و رقاص و کسبه و اصناف بازاری بدون استحقاق، حقوق دیوانی می یابند، و سایر
 مردم عم به این خیال ترك كسب نموده و در پی تحصیل عواید و مستمیری اند؟
 مگر نمی دانند که دست خارجه در اغلب دوایر دولتی بند شده و هر جا دست آنها
 بند شد دست دیگران را از بند قطع می کنند؟ آیا اینها نیستند آنهایی که سلام خالی
 را حقوق می دانند و به این بهانه اثبات حقوق لازمه کرده و می بمانند مملکتی را؟
 دولت انگلیس را بر ممالک هند، و دولت فرانسه را بر مراکش، چه حقوق بود
 غیر از سلام عليك و معامله غیر رسمی؟ آیا دیدید آخر به کجا کشید؟ اگر گفته شود
 ملت با دولت هم راهی ندارد جواب می دهیم که هیچ رعیتی در روی زمین مثل ابر اینها
 مطیع و شاه پرست و دولتخواه نیست و اگر ایراد شود اجزای دربار پارای من شرک
 نبوده و موافقت ندارند تصدیق کرده عرض می نمایم، تمام کارها چه خوب و چه بد
 از شخص شخصیت صدارت شناخته می شود. اگر فلان حاکم در اقصی بلاد ایران
 بی اعتدالی نماید، در حقیقت از شخص صدارت آن تعدی را می بیند. چنانچه
 چرا مراتب اجزای دربار محدود نباشد؟ که فلان خواجه یا پیشخدمت یا
 دلاک همایونی مداخله در امور دولتی نماید.

هر گاه گفته شود که ملاما نمی گذارند، با کمال ادب عرض خواهد شد که تصبیر
 با دولت است. چرا دولت حقیقت امور را واضح نمی کند که عموم ملت بدانند که
 در این کار فایده عمومی است، و فلان ملا به ملاحظه عرض شخصی خود مانع از اجرای
 آن می گردد.

اگر گفته شود که اگر این تظلمات صحیح است، چرا عموم ملت در يك نقطه
 جمع نمی شوند و به دولت متظلم نمی گردند؟ این سؤال بزرگ است و حضرت آتابك
 می دانند آنچه عوام است در این عوالم نیست و آنچه خواص است از قبیل وزرا
 و حکام و ملاما هستند، صلاح آنها ابدأ در این نیست که قانون و مسئولیتی در کار
 باشد، و آنچه دانشمندان مملکتند مطرود و مردود شده تا نتوانند حرف قانون
 بربان آرند.

اگر ملا اسم قانون بشنود تکفیر می کند، اگر دولتیان بشنوند فوراً ده نفر
 قزاق یا غلام کشیکخانه حاضر، و آن بیچاره را سر برهنه و کتف بسته تسلیم حاکم
 اردبیل نموده قبض وصول گرفته بر می گردند.

شک نیست که دولتیان ایران مخزنار کل و فعال مایر بوند و صلاح مملکت را به خیال خود بهتر می دانند و ما هم تسلیم داریم ، فقط مقصود دونگته است ؛ اول بقای دولت ، دوم رفاهیت ملت ، که جز در سایه قانون حاصل نمی شود ، رفاهیت و امنیت تامه و عدالت مطلقه هیچ دولت پایدار نمانده مگر با قانون ، ملک با کفر باقی می ماند و یا ظلم باقی نمی ماند ، مقصود ما این است و بس .

در هیچ مملکت ملت با طبیعت متمدن نشده مگر به قوه جبریه ، تا دولت همراهی با ملت ننماید ملت فاعل به هیچ مقصودی نتواند شد ، بعلاوه این که ما امنیت نداریم و مردم به مال خود مسلط نیستند ، تا بخواهیم امروز کارخانه ای دایر نماییم فردا فلان دولت همسایه همان عتاع را به قیمت مناسب تر وارد کرده کارخانه ما را می خواباند ولو به ضرر موقتی باشد ، در این صورت باید ملاحظه اطراف مسئله را نمود گمرک گزافی به آن جنس مخصوص خارجه بسته تا مال داخله بفروش برسد . در این دوره پریشانی ملت از همه ادوار پیش است .

آن پارکهای عالی که دیده می شود هر یک قیمت ده هزار خانه رعیت است که خراب شده ، آن شرابیهای رنگین که در آن پارکها به مصرف می رسد خون دل مظلومان می باشد . خوب است شاهراده اتابک اعظم یک سفری در سایر بلاد و قری فرمایند ، خانه های رعیتی را ببینند که ده خانوار محتاج به یک دیگند . می دانیم که چون حقوق و مواجب را خواستند اصلاح نمایند این همه تهرنات پدید آمد ، ولی باید دانست بغیر ارباب نظام و خدمت دیگران را چه حقی است از بیت المال مسلمین که باید به مصرف لازم و حفظ ثنور و شعائر اسلامی برسد ؟ البته در این صورت اغلوطه از ترقی و تنقی اگر کسر شود بر علی افزودد شود جای اعتراض است نباید خیال نمود که چرا وزرای سابق اقدام در اصلاح این امور نکرده اند ؟ اول آن که هیچ یک از آنها خانواده سلطنت نبودند و ثانیاً دلسوزی حضرت رانداشتند ، چشم داشتی که به حضرت اشرف است هر گز به دیگران نبود ، اسلاف به واسطه غفلت در کارهای دولت و ملت به جزای خود رسیدند و یا خواهند رسید . البته اولاد و احفادشان بر آری العین خواهند دید ، که ملت عمور ایران هر سال در روز معین عجمه آنها را ساخته ، در تمام دهات و ایلات آتش زده و خواهند گفت : که این عجمه آن کسانی است که دولت را پایمال نموده و ثروت ما را بر باد داده و عزت ما را بدل به ذلت کرده اند ، از آن طرف نام نیک اتابک مرحوم (امیر نظام) و (امین الدوله) متفقور باقی خواهد ماند مقصود نام نیک و ذکر جمیل است . این که بعضی خیال می کنند که اگر قانون باشد و مردم متمدن و متمدن گردند ، خدا نکرده از اقتدارات و احقرامات سلطنتی کاسته می شود ، حرفی است مهمل که قابل هیچ اعتنا نیست .

احترام سلطنت در دولت قانونی است و قانون حکم عمومی پادشاه است، به بربرگه و کوچک، و وزیر و امیر، فقیر و غنی بطور تساوی، و همین است حکم خداوند بر بندگان خود که به توسط انبیاء گرام مقنن و فرستاده شده است. سلطنت بی قانون چه شرف دارد بر ممالک بر بربری وسط افریقا که با آن همه جمعیت جمع دولتی نیستند، و در مجمع بشریت و انجمن انسانیت نامی ندارند؟ عجباً! هر وقت اقتدار آلمان و انگلیس و فرانسه از قانون کم شود، مال عام کم خواهد شد.

هر گاه شاهزاده اتابک محض رشای رحمانی، و اقتضای سلطانی، و تقاضای دولتیخواهی، قنوت و مروّتی فرمایند و جمعی از دانشمندان آگاه، و عقلای دولتیخواه، و علمای بیغرض، و فیلسوفان بی‌مرض را گرد آورده، علاج خواهند که تکلیف چیست، و چه باید کرد که دولت و ملت متحد شوند، و سلطنت ایران تا وقت نشور و فتنه صور دوام گیرد؟ مملکت آباد و خیالات آزاد و اهالی شاد و اصلاحات جدید اجراء شود؟ بدون این که کسی از من ملاحظه کند، یقیناً جواب داده می‌شود که به امر خداوند متعالی، و تأکیدات انبیاء مرسلین، و اصرارات ائمه دین، و به اذن ملائکه آسمان هفتمین، و به اتفاق عقلای روی زمین، و به اجماع مسلمین، و نص قرآن مبین قانون است، قانون است، قانون.

قانون ابدأ ضروری به دستگاه دولت ندارد، قانون دخالتی به مذهب ندارد، باز تفسیر می‌کنیم که قانون حکم عمومی پادشاه است و بس، البته اگر آن قانون به مشاورت دانشمندان ملت، و وزرای عاقل و عالم باشد و به امضای پادشاه برسد نور علی نور است، و وقتی که مجلسی برای وضع قانون منعقد شد فقط دوازده فصل مطرح مذاکره آید کافی است:

اول - قانون عدل و ایجاد عدالتخانه، دوم - مساحت اراضی و تعیین ملاک به موجب دفتر دولتی، سوم - تبدیل عالیات بر وجه صحیح، چهارم - نظم قنون، پنجم - اصول انتخاب حکومت و تعیین حق خاکم و محکوم، ششم - اصلاح و ترویج تجارت داخله، هفتم - تصفیه عمل گمرک، هشتم - تصحیح عمل اوراق و اجناس، نهم - اصول کلیه در تأسیس مدارس علمی و تشکیلات کارخانجات و معادن، دهم - تکلیف وزارت خارجه، یازدهم - اصلاح عمل مواجب و مستمریهای دولتی، دوازدهم - محدود نمودن حدود وزراء و وزارتخانهها و اعلاها به قانون شرع، اگر همین فصول دوازده گانه مرتب و به موقع اجراء آید، دولت ایران در عرض بیست سال از ژاپون می‌گذرد، (والسلام علی من اتبع الهدی و خالف الهوی).

روز دوشنبه ۱۵ ربیع الاول انجمن اصلاح خواهان در منزل نگارنده
جلسه دوازدهم منعقد گردید .

ذوالریاستین گفت: در این مدت مسافرت شاه باید تشکیل انجمن به طریق خاص باشد؛ اجزاء خاص الخواس و اصحاب سر جمع شوند و مذاکرات انجمن هم نوشته نشود. مأموریت به هر شهری يك نفر داعی گسیل داریم . پس از مذاکرات بسیار قرار شد که هر يك از اجزاء بتوان خاص، در هر يك از شهرهای ایران شخصی را معرفی کنند و متوالیاً به او و به دیگران به توسط او لوایح و اعلانات بفرستند . به این جهت در چند جلسه انجمن مشغول این کار بود . مذاکرات انجمن تا ماه رمضان ۱۳۲۳ نوشته نشد . (۱)

در مدت مسافرت مظفرالدین شاه، امر مهمی که ربطی به مشروطیت داشته باشد اتفاق نیفتاد؛ جز واقعه کرمان، و هیجان اهالی فارس از جهت خریدن شعاع السلطنه املاک و خالصه جات فارس را که در واقع همان فشار ظلم شعاع السلطنه، شعاعی از نور بیداری به قلب مردم فارس انداخت ، و الا لوایح انجمن علت تامه نبود .

در طهران هم آقای بهبهانی مسئول دسته بندی و ازدیاد يك قوه مدافعه برای آمدن عین الدوله بود . آقامیرزا مصطفی آشتیانی این مجامع مخفی آقایان علما را به شکل مهمانی دوره در آورده . نظام الملك رئیس دیوانخفا عدلیه هم گاه گاهی به اشاره درباریان احکام آقایان مخالف عین الدوله را مردود داشته، گاهی هم اظهار دوستی به آنها و همراهی می نمود، لیکن چه عدلیه؟ معلوم است عدلیه بی قانون ، عدلیه ای که جمعی جاهل و دزد دست بدست هم داده تنی را بگیر، تنی را بگیر ، احمد علی تقی را بگیر، از آن رشوه بگیر ، از این تعارف بگیر . امروز حکم می نوشتند فردایش ناسخ را می نوشتند بعضی اوقات اتفاق می افتاد که ناسخ را احتیاطاً با حکم می نوشتند که در وقت دادن به مدعی علیه مطلقاً نداشته باشند ، و گاهی هم به اصطلاح کاسه از آتش گرم تر بود . مثلاً مدعی چهار هزار تومان بر زید ادعا می کرد، عدلیه حکم چهل هزار تومانی می داد . هم مدعی حاضر داشتند، هم ملا که حکم بدهد، اکثر مرافعات عمده را راجع می کردند به محکمه ملائی که با اجزای عدلیه مناسبت تامه داشت .

از آن جمله شخصی از رعایای خارجه مدعی گردید بر زن يك نفر رعیت داخله ، و مدعا به تقریباً پنج هزار تومان بود ؛ لیکن رئیس عدلیه هفتاد هزار تومان املاک شوهر زن را به تصرف مدعی داد ، که نزدیک بود این حکم يك نزاعی در مملکت پدید آورد که به

(۱) بنده نگارنده وقایع و مقدمات مشروطیت را تا ۱۸ ماه جمادی الاولی سنه ۱۳۲۴ به طریق اجمال مطابق نوشتهجات انجمن و مکاتیبی که از بلدان به انجمن رسیده نوشته است، و هر جا هم که مذاکره در انجمن شده باشد که وقایع تاریخچه ایران منوط به آن باشد نیز می نویسم و از روز هجدهم ماه مزبور وقایع را روز به روز الی کنون که زمان طبع این تاریخ است (۱۳۲۸) نوشته و بعد از این هم ، اگر خدایم توفیق دهد ، می نویسم .

تدابیر وزیر مخصوص و ملاحظه آقای طباطبائی از غیاب شاه در بوته اجمال ماند. و املاک بیچاره رعیت داخله را پس از خسارات بسیار به او مسترد داشتند. و نیز در این مدت زن موقر السلطنه را که دختر عطف‌الدین شاه بود، به حکم ولیعهد و مأموریت سعیدالسلطنه رئیس نظمی در محضر حاج شیخ فضل‌الله مطلقه نمودند. و برای این که این بدنامی را اصلاح کنند چهل هزار تومان به موقر السلطنه دادند؛ و آن زن را که همه علمای طهران طلاقش را صحیح نمی‌دانستند، در حالتی که شوهرش و خودش راضی به طلاق نبودند، پس از چند ماهی امام جمعه طهران بقصد خود در آورد. و چون احدی نبود که عقد او را برای امام جمعه اجرا نماید خود حاج شیخ فضل‌الله او را معقوله امام جمعه نمود. در مقابل خدمتی که از امام جمعه صادر گردید چنانچه خواهد آمد.

دیگر از اتفاقات که در غیاب شاه اتفاق افتاد این بود: اجزای انجمن صلاح در این دیدند که یکی دو نفر از درباریها را مستعد نمایند از برای صدارت ایران. و از برای این شغل و منصب، وزیر مخصوص را با شاهزاده ظفر السلطنه مناسب دیدند، لذا حل این مسئله را در دست آقای طباطبائی دیدند و به ایشان مطلب را رسانیدند.

آقای طباطبائی فرمودند: من تا یک اندازه ظفر السلطنه و نیرالدوله را برای وزارت جنگ و صدارت مهیا نموده‌ام، اگر چه نیرالدوله منافی است، لیکن ظفر السلطنه شخصی است ساده و باقول در بین شاهزادگان، اخلاق شاهزاده خوب است؛ امیدوارم که از دست او گره‌ها حل شود. فاما وزیر مخصوص، باید در چند مجلس او را دید، و به این خیالش انداخت. لذا در روزی که وزیر مخصوص آمده بود منزل آقای طباطبائی، نگارنده خود را رسانیده و یادآوری آقای طباطبائی نموده، در بین مذاکرات که وزیر مخصوص گفت: اگر عین الدوله را از این مسند بردارید، که را دارید که بجایش منصوب کنید؟ باز عین الدوله ربطی به سایرین ندارد. آقای طباطبائی در جواب فرمود: خود هیچ نسبت به عین الدوله ندارم، صدارت را قبول کنید. دیگران چه دارند که در شانست؟ به این جهت وزیر مخصوص که امروز ریاست نظام با او است مایل به طرف ملت است، عین الدوله امور لشکری و کشوری را در غیاب شاه راجع به چند نفر نموده است. وزارت خارجه و امور کشوری را راجع به مشیرالدوله، و امور لشکری را راجع به وزیر مخصوص، و قلم شهر را راجع به امیر خان سردار نموده است. امور نیابت سلطنت را در ظاهر یا محمد علی میرزا قرار داده است لیکن به اطلاع ظفر السلطنه.

این اشخاص مذکور هر یک را به طرف ملت و بر ضد عین الدوله مایل نمودیم؛ جز امیر خان سردار را که به ملاحظه عمویش عین الدوله به او اظهاری نمود. لیکن مقدمات تمایل او را از وضع خرابی در بار مهیا کردند. اما سایر شهرهای ایران و حکومت‌های بلدان مشغول ظلم و غارت و چا پیدن رعیت؛ صدای مظلومین مانند طنین زنبور مبدل به یک دودی ظلمانی می‌شود، و به آسمان صعود می‌کند تا چه وقت این دودها محترق و یک ساعت سوزاننده

به طرف ظالمین هیبت نماید. وضع حاکم‌های بلدان ایران در محل مأموریت خود به مراتب شنی از پادشاه بالاتر، و بی اندازه مسلط بر مردم بیچاره، در وقت حرکت از طهران و رفتن به محل مأموریت خود، چه يك سال در آن محل توقف نمایند چه بیشتر، بوضعی ملوکانه حرکت می‌کنند که نگارنده یکی از آنها را در این تاریخ شرح می‌دهم و پاره‌ای از حالات آن را ذکر می‌نمایم. دیگر خواننده می‌تواند سایرین را قیاس به آن نماید.

مابین پسرهای مظفرالدین‌شاه، نجیب‌تر و معقول‌تر و درویش‌تر از شعاع السلطنه کسی را سراغ نداریم. در سال گذشته حکومت فارس را به او تفویض نمودند. آنچه که از این حاکم در فارس دیده شده است، دره‌وقع خواهد آمد. لیکن در زمان حرکتش که در خارج دروازه طهران چادر زده، و نقل مکان کرده بود عده همراهانش از چهار هزار نفر متجاوز بود. سدیست هزار تومان پول کرایه حمل اسباب و احوال و بنه اوشده بود، علاوه قاطرهای شخصی و مال‌های بستگان. به عمان استعدادی که نادرشاه افشار به طرف هندوستان رفت حضرت والا به طرف فارس براه شد، الا آن که نادری‌ها در بین مسافرت و حرکت احدی را از عابرین متعرض نمی‌شدند، اجزای حضرت والا همه گرسنه و حمله کننده به عابرین، لشکر نادرشاه به جنگ دشمن می‌رفت؛ همراهان حضرت والا برای غارت دوست سفر می‌کردند. دیگر آن که نادرشاه سوار اسب و بالیاسهای حسن و شاید دو روز و سه روز چکمه‌های پارا از پا بیرون نمی‌آورد، ولی حضرت والا مثل آن که به حجله عروس تشریف می‌برند بالیاسهای ظریف می‌پوشند، مناسب هر روزی يك رنگ را. مثلاً روز شنبه را لباس سفید، و روز یکشنبه را لباس زرد، و روز دوشنبه را لباس قرمز، و کذا سایر ایام را؛ و برای هر لباسی يك کالسکه شش اسبه مناسب آن لباس، مثلاً هر وقت که حضرت والا لباس سفید می‌پوشید می‌بایست يك کالسکه سفید با آلات نقره و شش اسب سفید به آن بسته، و يك جوان خوشگل و سفید در جلو کالسکه نشسته باشد، و هر وقت لباس زرد بپوشد باید يك دستگاه کالسکه زرد به شش اسب زرد بسته باشند، که اسباب و آلات آن همه طلا باشد. و هر زمان لباس سیاه پوشیده باشد باید يك دستگاه کالسکه سیاه به اسب‌های سیاه بسته، حاضر باشد با يك غلام سیاه در جلو. به همین نسبت درشکه، به همین نسبت سایر اشیاء. وای بر آن روزی که حضرت والا لباس قرمز بپوشد که آن روز، روز غضب است، آن روز روزیست که باید يك بیچاره از این عالم برود، آن روز روزیست که باید اطفال یتیم شوند، آن روز، روزی است که باید زنها بی شوهر شوند.

نتیجه این حرکت و سلوک را نگارنده باید در فارس و شیراز ارائه دهد؛ لیکن برای تشریح و توضیح، و برای آن که خواننده تاریخ اندکی در این مقام تأمل نماید، و علت فقر اهالی ایران را بداند، يك دوسطر مختصر نتیجه را در کرمان می‌آوریم. و به همان قیاس حالت اهالی فارس و سایر بلدان معلوم می‌شود. و نیز عدل داریم که اگر مثلاً ظلمی به اهالی فارس شود مردش به سایر بلدان هم خواهد رسید، بطور تخمین محقق و معلوم است، سالی دو کور تومان

پول خارجه وارد کرمان می‌شود، برای خرید شال و قالپچه و پسته و حنا و رنگ و کتیرا (جناب آقا یحیی و کیل کرمان که از موثنین و اهل خبره است نقل کرده: در یک سال من از آقا محمد اسمعیل تاجر مقیم رفسنجان پرسیدم که امسال صد هزار تومان کتیرا در کرمان و رفسنجان خریده شده است یا نه؟ مشارالیه جواب داد: امسال به توسط شخص من دویست هزار تومان کتیرا خریده شد). پس چه علت دارد که ده خانه در کرمان استطاعت چراغ روشن کردن را ندارند؟ با این که چراغ در کرمان در شب که از اول شب تا صبح روشن باشد صد دینار است (صد دینار قیمت عسریک منقار نقره است). و باز چه علت دارد که مأمور حکومت در دهات کرمان که می‌خواهد یک تومان پول خری (۱) از رعیت بگیرد رعیت ندارد؟ او را به درخت می‌بندند و آنتدر شلاق به او می‌زنند که عابرین یک‌شاهی یک‌شاهی بدهند، پس از یک دور و یک تومان جمع می‌شود برای مأمور حکومت. و باز چه سبب دارد که رعیت، دختر خود را در مقابل پنج هزار و یک تومان می‌دهد به مأمور حکومت؟ چه سبب دارد وقتی که می‌آیند دختر سه ساله را از آغوش مادرش جدا کنند مادر التماس و گریه می‌کند اینقدر مهلت بدهید که طفل خواب برود، در حالت خواب او را ببرید؟ آیا این پدر و مادر طفل خود را نمی‌خواهند یا سببی دیگر دارد؟ چه شده است که زنه‌های دهاتی برای حفظ اولاد خود با پلنگ و گرگ طرف شده‌اند، و بشیر و ببر جنگیده، و غالب آمده‌اند ولی در مقام دادن یک تومان و پانزده هزار به مأمور دیوان راضی می‌شود دخترش را به کنیزی بدهد که به ولایات خارجه ببرند، و مانند حیوانات بفروشد؟ و اگر پول ندارند پس این دو کروڑ مال التجاره که وارد کرمان می‌شود به کیسه‌کی می‌رود؟ با این که مال التجاره راهمین بیچاره پدر و مادر بعل آورده‌اند، کتیرا را آنها در میان جمع می‌کنند، حنا را رعیت زراعت می‌کند، قالی را زنها نساجی می‌کنند الخ ...

دیگر آن که رعیت که از اول سال تا آخر سال زحمت می‌کشد، گندم زراعت می‌کند، چه علت دارد که خود و عیالش باید نان جو و ارزن و ذرت بخورد؟ آیا این از گندم و نان آن بدش می‌آید؟ ..

دیگر آن که اگر کسی به کرمان برود و در دهات کرمان گردش بکند، می‌بیند اطفال کرمان و زن و مردشان را که چشمهای آنها به گودی فرو رفته است، و کمرهای آنان از بار ستم خم شده، و استخوانهای اضلاعشان به طوری بیرون آمده که بخوبی شمرده می‌شود. شاید در این مقام خواننده تاریخ گمان کند که نگارنده اغراق نوشته است، و یا اهل کرمان مردمانی بینکار و بیعاریند که مشغول کسب نمی‌شوند، از احتمال دویم جواب می‌دهم:

(۱) پول خری قسمی از مالیات است غیر از سرشماری، چه این پول را از کسی می‌گیرند که صاحب یک خری یا یک گاو باشد، پس، از یک نفر ممکن است سه پول بگیرند. اول از ملک، دوم از حیوان، سوم از خود او، گاهی هم بعنوان عوارض و بقیه را بعنوان جرم.

کسبه کرمان قبل از طلوع صبح سادق می‌روند سر کار و شغل خویش ، دو ساعت ارسب گذشته از کارخانه مراجعت می‌کنند به خانه خود ، این بیچاره‌ها آفتاب را نمی‌بینند مگر در عصرهای روز جمعه که تعطیل شان است .

فاما فقر و گرسنگی آنها از وضع بشره و صورت آنها معلوم است . آنهایی که مشغول زراعت و بیابان گردی می‌باشند همه سیاه و سوخته ، آنهایی که در کار خانه‌ها کار می‌کنند زرد و پوسیده‌اند . این که بعضی از علماء جغرافی نوشته‌اند کرمان گرمسیر است اشتباه بزرگی کرده‌اند ، و از صورت و اندام اهالی کرمان این حکم را کرده‌اند . و الا کرمان زمستانش مثل طهران سرد و یخ فراوان می‌گیرند و برف بسیار می‌بارد . علت سیاه چرذگی اهالیش همان فقر و قافه است که استطاعت خوردن اغذیه لذیذه و میوه‌جات و دسومات برای آنها باقی نمانده است . پس چه می‌شود مال التجاره آنها ، و زراعت آنها ، و حاصل دست رنج آنها ؟ همان وضع سلوک حکومت ، عمان وضع حرکت حضرت والا ، باز خواننده تاریخ نکوید حرکت و حال حضرت والا چه ربطی به کرمان دارد؟ زیرا که جواب می‌دهم وقتی که پسر شاه آنطور سلوک نماید و رعیت را غارت خواهد ، سایرین به طریق اولی خواهند خورد خون رعیت را . دیگر آن که وقتی رعیت فارس و ایل بهارلو و یا لشنی را غارت کردند ، و آنچه داشتند از دستشان گرفتند ، البته آنها هم حمله به کرمان می‌آوردند و تا پشت دروازه کرمان را به نهب و غارت می‌بردند .

سالاخره حاصل دست رنج رعیت و بهای اولادشان در طهران که پایتخت است جمع می‌شود ، در یک شب قصر قجر را به يك رقاص عطر ب می‌بخشد و یا چهارده کرور انعام يك نفر سید و بالاخره خرج سفر فرنگ و خانه‌های آنجا خواهد شد .

این است که «بارها گفته‌ام و بار دیگر می‌گویم» که : اهالی پایتخت و اغنیاء آن هیچ وقت راضی به عدالت و عسرو طبیعت نخواهند شد ، این است که حاکم مشروطه خواه ، به فارس می‌فرستند همان اعمال استبدادیه از او صادر می‌شود .

پسر شاه زاده ... محالست راضی به عدالت بشود پسر ... وزیر ... ممکن نیست معارف ایران را تکمیل نماید . کسی که سالها خون رعیت را خورده و اعصاب و عروقش با آن خون پرورش یافته محالست راضی به عدالت و تجدد بشود . کسی که مثل گوسفند در زمان استبداد در فارس و کرمان آدم کشته است محالست راضی شود که این بنای عدالت برپا شود ، کسی که خانه‌های رعیت را خراب کرده است محالست راضی شود که بنای تجدد برپا شود ، کسی که در سالی به صد هزار تومان قانع نبود چگونه به سالی هزار تومان قانع است ؟

شاهزاده‌ای که در شب ده هزار تومان خرج اسافل اعضایش می‌شده است چگونه راضی خواهد شد که در عدالتخانه بشری در مقابل يك بیچاره مظلوم جواب بدهد ؟ پس ما باید اصلاح را از فقراء و بخواهیم ، بنای عدالت را فقرا و عامه محکم کنند و یا اشخاص عاقل که

مطالب نام و تنگ باشند. و بدانند ده سال دیگر ملت ایران خائن را از خاک بیرون کشیده و آتش خواهند زد. و بدانند از اولاد و احفادشان انتقام خواهند کشید. و بدانند نام آنها موجب تنگ اخلاف خواهد بود. و بترسند که اعمالشان را تاریخ ظاهر خواهد ساخت. باری این زمان بگذار تا وقت دیگر، برویم به رشته تاریخ خود.

دیگر از وقایع آن که دویم ماه رجب ۱۳۲۳ پادشاه ایران مظفرالدین شاه وارد سرحد روسیه گردید. و پنجشنبه ۱۴ رجب پنج ساعت به غروب مانده وارد بندر آستارا، و شب شانزدهم رجب چراغانی ورود شاه به سرحد ایران اتفاق افتاد. در همین روز اول مکتوبی که به توسط پست برای عین الدوله صدر اعظم، و بعضی رجال دولت آوردند. لایحه سابق بود که ذکر شد. و قریب به همان مضمون چند پاکت هم به توسط سایر رجال دولت به عین الدوله داده شد. لیکن هیچ یک را حضور شاه نرسانیدند جز یکی از اجزاء انجمن که در دربار مرتبتی عالی داشت که یکی از پاکت را که حاوی لایحه مزبور بود در خلوت به شاه رسانید. از این جهت در هفتم شعبان که سلام عید بود اعلیحضرت پادشاه به نظام الملک فرمود:

باید دیوانخانه عدلیه منظم گردد. و قانون عدلیه مثل عدالتخانه های خارجه مجری گردد. و نیز به اجزاء خلوت فرمود: اگر دولت ایران مانند سایر دول مشروطه گردد. همین آمده و راحت خواهم گردید و هم رعیت. امیر بهادر جنگ حاضر بود و عرض کرد: اگر شاه این فرمایش را یک دفعه دیگر بفرماید من شکم خود را پاره کرده و خود را می کشم! باین جهت شاه مظلوم ساکت گردید. از قرار مذکور یکی از حاضرین این شعر را خوانده بود:

شاه ترکان سخن مدعیان می شنود شرمی از مظلمه خون سیاوش باد
اعلیحضرت در جواب فرمود: ساکت باش عین الدوله ترا تقی خواهد نمود. امیدوارم که به توجهات امام زمان عجل الله فرجه مقاصد قلبیه من در اجراء قانون اسلام بزودی ظاهر و آشکار گردد.

بعضی گویند خواننده شعر مزبور امیرخان سردار، و بعضی بر آند نظام السلطان بود. اگر چه ممکن است در وقت این فرمایش را فرموده، و این شعر را شنیده باشد شاید همین شعر باعث شد که پس از مدتی هر دو معضوب صدر اعظم شدند. چه نظام السلطان منفی و بیعت از دربار گردید، چنانچه در تاریخ خواهد آمد. امیرخان سردار هم با آن خدماتی که در غیاب شاه در نظم شهر نمود، بحدی مورد بی لطفی عمومیش گردید که اجر خدماتش را ندادند بلکه چند ماهی به بهانه رسیدگی به املاکش از طهران خارج گردید.

مُتْرُوحٌ بِهٖ اِنْقِلَابٌ

از محرم که بدو سال شمسی و قمری بود در این سال حکومت کرمان با شاهزاده رکن الدوله بود، به واسطهٔ علل چند ضعیفی در قوای حکومت پدید آمد.

واقعهٔ کرمان
در سال ۱۳۲۳

نخست از اول ورودش که ربیع الاول ۱۳۲۲ بود، با هیچیک از طبقات مردم کرمان آمیزش نکرد، و بر سبک شاهزادگان بزرگ قدیم سلوک می نمود، و همواره تنها در اطاق می نشست، و جز معدودی از علما را نمی نشاند، و در سخن گفتن اقتصاری نمود، و بیکاریش هر چند روز با کسی بود.

دویم سخت گیری اجزاء صندوق بود که اقساط مالیات را در وقت معین به صندوق برسانند، سوء سلوک، و تکبر رکن الدوله، و عدم اعتبار و اطمینان نوکرهای او، سبب جسارت و سخت گیری رئیس صندوق شد که مکرر خفتها به او وارد می آورد. در بدو این سال که محرم و صفر ۱۳۲۳ باشد، جناب امیرالامراء که یکی از اجزاء رکن الدوله بود، متقبل شد که مقرری مالیات را در وقت معلوم و مشخص به صندوق برسانند، مشروط بر آن که رکن الدوله را به هیچ وجه مداخله در کار حکومت از کلی و جزئی نباشد، پیمان مؤکد شد. امیرالامراء از طایفهٔ خوانین کرمان و از سلسلهٔ ابراهیم خان ظهیرالدوله است. مشارالیه اقوام و کسان خود را دعوت کرده انجمنی تشکیل داد و شرح ماجرا را اظهار داشت. بالاخره قرارداد اداره حکومت کرمان کمپانی باشد، چند نفر معین شد از خوانین ابراهیمیه. و برای هر یک شغلی معین، وجهی مقرر شد؛ مثلاً مختارالملک کلاتری شهر و فلان مبلغ، رفعة السلطنه حکومت رفسنجان و فلان مبلغ، مستعان الملک را زردند و فلان مبلغ، و هكذا . . .

عمل مالیات معلوم شد و هر یک سهم خود را چیزی نداد، قسطهای آتیه را ضامنهای معتبر داد از تجار مسلمان و زردشتی که به صندوق برسانند. عمل ختم شد و اسباب آسودگی حضرت والا فراهم آمد. خوانین و کیل الملک که عدهٔ آنها کمتر است لکن همیشه مشغول خدمات بزرگ دولتی هستند، و از جهت منصب پیش، مثل عدل السلطنه (سردار تصرف)، که از سنهٔ ۱۳۱۵ جملة الملک، و نایب الحکومة، و رئیس نظام، و سر تیب توبخانه، بلکه همه

امور لشکری و کشوری با اوست . و عمویش ولی خان که اغلب سابقه بلوکات بزرگ با او است ، و رستم خان برادر عدل السلطنه ، به همچنین میرزا حسن خان پسر عدل السلطنه ، سابقه دو بلوک را داشت . دیدند از این خرم خوشه نبردند و از این نمد به کلاه می فرسیدند در سده بر آمدند که این شالوده را بهم بزنند ، از هر دری که خواستند داخل شوند ، راه ندیدند ، حسن اتفاق یا سوء قضاء در این حیس و بیص شیخ شمشیری برین ظاهر شد ، این خلقت عجیب و همکل غریب جوانی بود به سن بیست و پنج الی سی ، به قدی بلند و عمامه بسیار بزرگ ، که چپته بزرگی بسر انداخته ، با چشمهای ریز و ریش بغایت کوسه ، شمشیری حمایل ، و عمامای بلند در دست ، شباهت سوری او به ترکمانها می ماند (بحسب الجاهل مایلمعا شیخا علی کریمه معمما) این مرد از طرف خراسان وارد کرمان شد ، گاهی از کبر و هنود بد می گفت و آنها را کافر حریمی می دانست و مالشان را حلال و خویشان را مباح می دانست ، گاهی از رباخواران و سود گیران سخن می راند . اغلب اوقات در منبر و موعظه در کمال وقاحت و زشتی ، از مذهب و طریقه شیخیه بد می گفت و آنها را ضال و مضل و مبدع در دین می خواند ، رؤسا و مشایخ آنها را سب و لعن و تکفیر می کرد . حتی آن که عقد نکاح زنانی را که علمای شیخیه بسته بودند تجدید می کرد . چون مواعظ او به نظر مردم عوام سودمند آمد ، دورش جمع شده و در کوی و برزن از پیش و پیش هزاران زن و بی زن روان بودند ، و بخندش دوان ، و مقدمه فتنه آشکار شد . لذا کارگزاران حکومت شبانه فرستاده و او را گرفته ، به (راور) که سی فرسنگی کرمان است فرستادند که از آنجا به طرف خراسان تمییدش نمایند . - از همانجا که آمد آنجا می رود - شهر بهم خورد ، مردم بلوا کردند ، اشخاصی که در این موقع دست آویزی می خواستند اسباب خوبی به دست آوردند ، و مجبور کردند حکومت را در بر گردانیدن شیخ بریزی .

در مراجعت شیخ وارد شد بر جناب آقا میرزا علی محمد فرزند آقا باقر ، چون آقا باقر شخص اول کرمان و درس نود و عالمی بود که در کرمان نظیر نداشت ، لذا توقف شیخ در آن خانه باعث اعتبار او گردید . بعد از چندی باز در مسجد ملک به موعظه خلق و رفتن بالای منبر شروع نمود ، این دفعه موعظه خود را منحصر به بد گوئی از طایفه شیخیه قرارداد و مردم را بداشت از اجتناب از این طایفه . این نکته را هم باید دانست که حضرات شیخیه در این اواخر از جاده خود تخطی کرده و بر شئون خود افزوده بودند ، اگر چه عنوان مذهبی در میان نبود و اسم شیخی و بالاسری گفته نمی شد لکن از هر جهت چیزهایی که اسباب حسد بعضی و فشار بر طبیعت بعضی فراهم می آمد ، در ایشان جمع شده بود . مثلاً مرحوم حاج محمدخان مقتدای شیخیه و شخص اول از هر جهت رئیس مسلم شده بود .

اولا اسم شیخی را از خود برداشته و به زبانهای خوش بر علمای کرمان تفوق می جست . ثانیاً مالیه و ملک زیادی بر او گرد آمده بود چه ایتیاعی و چه از خالصه . چه وقفی و چه تقدیمی و

به هر يك از خوانین واگذار شده و به واسطه غلای اجناس کرمان در این سنوات ثروت و دولت کلی عاید مشارالیه شده بود. گرانی و ارزانی جنس را از آنها می دانستند و چنانچه رسم ققراء است که آنان را با اغنیا عداوتی است منقور شده بود. در این موقع که ادارهای حکومتی با آنهاشده و همه بزرگان از کار افتاده و لایذ همه باید زیر بار آنها بروند، يك دفعه بهیجان آمده، فرمایشات شیخ برینی را وحی منزل من السماء دانستند. درسهاشوری پیداشد، در ربیع الاول ۱۳۲۳ جناب حاجی میرزا محمدرضا که چهارده سال بود زحمت غربت را بر خود گذارده در اسفهان و عتبات مشغول تحصیل بود و از علماء اعلام خاصه از جناب آخوند ملاکظم خراسانی مد ظله العالی مجاز شده و به کرمان مراجعت و معاودت کرده بود.

در روز ورودش هنگامه غریبی برپا شد در شهر کرمان، از پیروسالخورده و جوان خردسال کسی نماند که به استقبال او نرفت، حتی المخدرات فی الحال و چند روز دکا کین بسته و در زیارت آقا هنگامه غریبی بود.

فتنه جوان، مستمسر عقیده آقا در ماده شیخیه شدند و موافق میل خود یافتند استفتاء نوشتند، آقا جواب را مرقوم فرمود. جناب آقا سیدعلی پسر مرحوم آقا سیدعباس، که او هم چندی در عتبات تحصیل نموده و از جناب آقا سیدکظم بر روی مجاز شده بود به آمدن به کرمان، بالمراحت نجاست شیخیه را گفت و نوشت. این گفته و نوشته استظهاری از شیخ شد، خوانین و کیلی باجماعتی از سادات میرزا حسین خانی و غیره را محرک شده، درب خانه حاج میرزا محمدرضا متحصن شدند که غیر ممکن است ما بگذاریم کفار بر مسلمانان سلطنت کنند. داد و فریاد کردند و شبها که جناب حاج میرزا محمدرضا به مسجد می رفت، این جماعت در مسجد جامع جمع شده و فریاد می زدند.

شیخ شمشیری هم به منبر رفته آتش فتنه را دامن می زد و مهیج عوام می شد، در این موقع چون جناب آقا باقر که حاجی شیخ برینی بود دید این شیخ مقصودی جز قساد و اتلاف مسلمانان ندارد. این مسئله بدگفتن از شیخیه را بهانه مقصود خود قرار داده است، لذا فرزند خود آقا میرزا علی محمدرضا منع نمود از حمایت کردن از شیخ و نتیجه مقصود شیخ را به او حالی کرد. آقا میرزا علی محمدم فرمایش پدر خود را اطاعت نمود و دست از حمایت او برداشت. شیخ هم شبانه نقل مکان نمود از خانه جناب آقا باقر به خانه جناب حاج میرزا محمدرضا و بر جناب معظم ورود نمود با مقدمات سابقه و خیالات خوانین و کیلی. جناب حاج میرزا محمدرضا حمایت شیخ را فریضه ذمه خود دانست و جدأ در مقام نگهداری شیخ بر آمده، از طرف دیگر جناب امان الله خان شهاب الممالک، که نایب الحکومه کرمان و پیشکار رکن الدوله بود و از اول ورود رکن الدوله تا يك سال پیشکاریش با امان الله خان که مردی کافی و وافی است بود. به واسطه ریاست امیرالامراء و معزولی او از شغل خود، ریاست باطایفه و کیلی همراه شده هر روز تکرافات متعدده متوالیه به طهران مغایره می نمود، ولیعهد محمد علی میرزا هم

به ملاحظه مسافرت شاه به سامحی می گذرانید. تا این که دو سه تلگراف از عموم علماء کرمان رسید که شکایت از بی کفایتی رکن الدوله کرده بودند. بعنوان جناب آقای طباطبائی، آقا میرزا سید محمد. جناب هم تلگرافات را به توسط شاهزاده ظفر السلطنه فرستادند و ولیمیه. لذا تلگرافات عزل امیرالامراء از ریاست از طرف ولیمیه مخایره شد. (تا به امروز اهالی کرمان نمی دانستند ممکن است تعلقات خود را به توسط تلگراف عرض کنند. گمانشان بود عارض از حکومت باید رنج مسافرت را بر خود هموار کند و به مرکز حاضر شود).

شهاب الممالک دو مسئله را یاد داده آنها، یکی آن که ممکن است تلگراف بر ضد حاکم مخایره کنند، دیگر آن که ممکن است ظالم را از کار خلع کرد. بدون اجتماع و هیاهو و نوشتن یک صورت تلگراف و به طور مخفی و محرمانه آن را به امضاء علماء رسانیدن و به طهران مخایره کردن مقصود را منتج خواهد بود.

خلاصه امیرالامراء از نایب الحکومگی کرمان معزول گردید، این عزل علی الظاهر غلبه طایفه مشرعه را می نمود. عوام هم که دیدند امیرالامراء معزول شد بر جرئت آنها افزوده گردید، روز بروز قوت و قدرت آنها هر از دپاد بود.

طایفه شیخیه هم بر حسب نجابت فطری که در آنها است به مسامحه و تحمل مشاق می گذرانیدند، تا آن که یک نفر از طایفه شیخیه که بازوخته خویش تراغ کرده بود و در ماهان کرمان زنتی از ضرب کتک و یاسبسی دیگر بر حمت ایزدی پیوست. طایفه زنان بلوا نمودند که این مرد به عداوت یا مشرعه زن خویش را که از اسادات مشرعه بوده است به قتل رسانیده، چند روزی این گفتگو درین بود و مردم هیاهو و شورشی داشتند. در این اثناء، واقعه مسجد بازار شاه پیش آمد، مختصر از مفصل آن این است: مسجدی در سطح بازار شاه کرمان بود که سالها در دست و تصرف طایفه شیخیه بود، به واسطه جزئی موقوفه آن مشتری زیاد داشت و همه کس طالب امامت آنجا بود، این ایام که ضعف و فتوری در طایفه شیخیه پدید آمد جناب حاج محمد رضا امامت مسجد را واگذار نمود به جناب آقا شیخ محمد صادق پسر عمه خویش که تازه از عتبات عالیات وارد شده بود. جناب آقا شیخ محمد صادق هم بزم نماز در آن مسجد و امامت آن مکان قدس با جمعیت زیادی روانه مسجد گردید. این خبر که به طایفه شیخیه رسید در مقام مدافعه برآمده، زود خوردی واقع شد، قراشان و اجزاء حکومت هم که برای رفع فساد حاضر شده بودند مردم را ضمانت نموده، عوام که بدون اسلحه و استعداد و همه وقت آلت اجراء خیالات رؤسا می باشند، چون دیدند واقعا جوپ و قفنگ و ضرب و کتک در کار است بنای فرار را گذارده، در وقت فرار به طرف خانه حاج محمدخان رسیده، آدمهای او که صدای مردم را شنیده، گمان کردند مردم بزم خرابی خانه او می آیند، در مقام مدافعه برآمده چند تیری خالی شد. قریب چهل نفر مجروح و چند نفری بقتل رسیدند. لکن اکثر عقولین از اطفال و جوانان نورس بودند که هیچ قصدی نداشتند جز فرار از صدمه اجزاء حکومت.

باری این اخبار هم تکراراً به طهران رسید، ولی بهد مجبور شده رکن الدوله را مبرول و ظفر السلطنه را بجای آن منصوب کردند.

چون شاهزاده ظفر السلطنه چند سال قبل در کرمان حکومت کرده بود و با مردم به طور خوبی سلوک نموده، لذا بر رسیدن خبر به کرمان بلوا و شورش بر طرف شد، خوانین و کیلی که خود را مظفر و منصور و غالب دیده در نظم شهر و اعاده امنیت نهایت سعی و کوشش را نمودند، گفتگوی شیخی و متشرعه از بین مرتفع گردید (کاسب) کرمانی گوید:

سخن در سر کار مذهب نبود حکایت به غیر از ریاست نبود

خلاصه رکن الدوله به باغ ناصریه که جزء ارك و متصل به دیوار حصار خارج شهر است نقل مکان کرده، منتظر ورود حکومت جدید و دادن بقیه مالیات و تفریح حساب بود. شاهزاده ظفر السلطنه هم عازم بحر حرکت که چا پاری خود را به کرمان برساند، يك روز به قصد خدای حافقی خدمت آقای طباطبائی رسید، پس از مذاکرات محرمانه آقای طباطبائی فرمود:

من و شما و شاهزاده نیر الدوله با هم معاهده کردیم که در خدمت به ملت کوتاهی نکنیم و شما قسم قرآن یاد کردید و قرآن را این خود شاهد قرار دادیم، اینک شاهزاده نیر الدوله با شاه رفته است به فرنگ، حالش معلوم نیست، شگاهم که می روید به حکومت کرمان، پس من از شما متوقعم که در همانجا بکار خویش مشغول باشید، طریق ظلم و استبداد را مسلک ندارید و بر رعایای کرمان که مردمان فقیر و بیچاره می باشند ترحم کنید و از راه عدل و انصاف انحراف نورزید و یا علماء اعلام عموماً و جناب حاج میرزا محمد رضا خصوصاً، به طریق دوستی رفتار نمایند، چه ضرر دارد شما در کرمان شروع به مقصود کنید و مقصود ما از کرمان بروز نماید. من هم به جناب حاج میرزا محمد رضا می نویسم که جانب شما را مراعات کند و اقدامی که مضر حال شما باشد نفرماید.

این فرمایشات حضرت آقای طباطبائی در شاهزاده ظفر السلطنه اثر نمود، یا نمود نمی دانیم؟ لکن تجدید عهد کرد و قول داد که بر خلاف سایرین در کرمان سلوک نماید و در اواخر ماه رجب ۱۳۲۳ به طرف کرمان چا پاری حرکت نمود.

حاج ندیم باشی که از بستگان رکن الدوله بود گوید: رکن الدوله با من مشاوره نموده که اگر ظفر السلطنه از من دستور العمل رفتار و سلوک با این دو طایفه را بخواهد من چه به او گویم؟ گفتم آنچه بگوئید بر خلاف آن رفتار خواهد کرد پس خبر آن را به او بگوئید که هم در مشورت خیانت نکرده باشید و هم به مقصود خود رسیده باشید.

دیگری از موثقین گوید: چند روز مانده بود به ورود شاهزاده ظفر السلطنه يك روز جناب حاج میرزا محمد رضا با شاهزاده رکن الدوله خلوت کرد و معاهداتی مابین ایشان برقرار شد. از آن جمله رکن الدوله خواهش کرده بود که معظمه قسمی سلوک نماید که ظفر السلطنه هم نتواند حکومت کند و گفته بود من قصدی جز توهین به طایفه شیخیه نداشتم، حالا که من

بروم و از کرمان صدائی بلند نشود دولت حمل بر بی کفایتی من خواهد کرد الخ .
 باری پس از ورود ظفر السلطنه از طرف حاج میرزا محمد رضا اقدامی برخلاف حکومت
 نشد، جز این که یک شب را بعد از آمدن از مسجد می رود به خانه یکی از کسبه کرمان که مجلسی
 روضه بوده است، در ورود به آن خانه جنابش چنانچه این شیوه را اتخاذ کرده بود در سخن
 حیاط در صف فقراء می نشیند . یکی از مردم بازاری می آید خدمت آقا که در همسایگی من
 شخصی شراب فروشی می کند استدعا دارم او را منع و موعظه فرمائید . جناب آقا شخص شراب
 فروش را احضار کرده به طور نصیحت و بند می فرماید : خواهش دارم از این عمل نامشروع
 کناره گیری و این کسب حرام را ترك نمائی . چون قصد آقا قربت بود پندش در شخص خمار
 اثر کرده از عمل خود نادم و جداً تائب شد و مال التجاره خود را که سرمایه سرور جمعی
 بوالهوسان بود به خاک ریخت مجلس تمام شد و آقا به خانه خود رفت . اشخاصی که همواره
 طالب فتنه و فساد و جالب کینه و عناد بودند و این چند روزه که فتنه شیخی و متشرعه از میان رفته
 بنایت حزین بودند و تجدید مطلع می خواستند سر رشته به دستشان افتاد . روز چهارشنبه که
 آقا در خانه خود در خواب بود، محرك چند نفر شده به خانه یهودیها رفته، چند طرف شراب
 آنها را شکستند که حکم آقا است و به تحقیق بیچاره آقا از این حکم بی خبر بود .

عصر چهارشنبه شاهزاده ظفر السلطنه ، جناب عبدالسلطنه و معتضد دیوان را فرستاد ،
 نزد جناب حاج میرزا محمد رضا که این چه واقعه ایست و مرتکبین این عمل باید تنبیه بشوند .
 جنابش فرمود :

شما می دانید من نوکر شخصی ندارم و نمی دانم مرتکب این عمل کی بوده است؟ و ملاحظه
 کنید از آن اشخاصی که می گوئید ، در خانه من کسی نیست احیاناً اگر کسی هست او را بپرید و
 هر چه می خواهید بکنید .

تا شب جمعه مشغول مذاکره و در این سؤال و جواب بودند ، شب جمعه عزم جزم کرد
 از شهر کرمان به ارض اقدس مشهد مقدس مهاجرت کند، این خبر در شهر منتشر گردید . صبح
 جمعه از هر محله مردم گروه گروه مجتمع شدند و قصدشان این بود که مانع از رفتن و مهاجرت
 آقا بشوند چنانکه مدتی قبل از ورود ظفر السلطنه در ایام ایالت رکن الدوله به همین اندیشه تا
 خارج شهر رفتند، مردم کرمان از مرد و زن ، بزرگی، عاقل و باقل، عالم و جاهل، جمع شده
 که جنابش را از رفتن منصرف نمایند . پس از اصرار فرمود :

من صبحی در زیارت جامعه که توجهم به حضرت ثامن الائمه بود به این فقره زیارت که
 رسیدم : «من اتیکم فقد نجی ومن لم یأتکم فقد هلك» به دل اثر کرده ، که اگر به ظاهر هم نروم
 هلاکتی برای من است . آخر الامر بنا را بر استخاره گذارده و به کلام الله المجید تغال زدند!
 این آیه مبارکه آمد «من اعرض عن ذکری فان له عیبه سنکاه» عزم جزم بر تشریف شد . لذا به
 عنوان نقل مکان سوار شده که به خارج دروازه نقل مکان کند ، که یک دفعه این عوام کرمان که

افزون از دهمزار بودند بهیچان آمده سرکار آقارا ، روی دست به طرف شهر برگردانیدند . باری ازدحام امروز بهمین جهت و نیت بود ، مفسدین نزد ظفر السلطنه جلوه دادند که این جمعیت و ازدحام برای جنگ و فرار دادن شماست و محرک این کار رکن الدوله است ، که جمعی را در این شهر دستورالعمل داده که فتنه کنند و شمارا نیز فراری نماید تا تنها پدنامی خود ، نبرده باشد و شریک داشته باشد ؛ از آن جمله ناظم التجار است که چند روز قبل که روز قبل از این واقعه از بدرقه رکن الدوله مراجعت کرده (گویا بی حقیقت هم نبود چون سابقاً در مقام مشاورت رکن الدوله به او گفته بود که اگر می خواهید حکومت کنید با حاج سیرزا محمدرضا بخوبی سلوک نمایند) .

این اخبار ، مهیج ظفر السلطنه شد ، لکن حوصله می کرد و دست بکار نمی زد . اعدا الدوله و عین الملک برادران رکن الدوله ساعی بودند که و سر باز و سوار بفرست ، بگیر و ببند عنقریب است که باید به اسب خود سوار شده و فرار نمائی ، ظفر السلطنه اعتنائی به گفته آنها نمی کرد و حتی خواست این کار به صلح بگذرد و به تدبیر ، آتش فتنه فرو نشیند . میرزا علی خان گماشته خود را فرستاد و پیغام به حاج میرزا محمدرضا داد . مردم هرزه گو و فتنه جو نگذاشتند که رسول به آقا رسیده و ابلاغ رسالت نماید و می خواست بلکه جناب آقای حبی عموی آقارا ببرد به ابرک ، شاید آتش فتنه را فرو نشاند ؛ نیز مردم نگذاشتند ، یکی از عوثقین نقل کرد که پس از آن که میرزا علیخان را از دست مردم نجات داد و به نزد آقا رسانیده از ترس نتوانست تکلم نماید ، می خواست بگوید غلط کردم که قبول رسالت کردم ، گفت : ظفر السلطنه عرض کرده است غلط کردم که قبول حکومت کرمان را کردم . این وضع و سلوک مأمور حکومت بر تجری مردم افزوده ، از آن طرف این اخبار که به ظفر السلطنه رسید ، دوشاهزاده مزبور ، اعدا الدوله و عین الملک بهانه بدست آورده بر سعایت خود افزودند . چه که آنها شریک خیالات برادر خود بودند و می خواستند فتنه را بزرگ کنند که ظفر السلطنه را جای اقامت نماند .

علی الجمله ظفر السلطنه گفت : من حکم بقتل و تهب نمی کنم و راضی نمی شوم هتک احترام کسی شود . امروز حکومت را به شما تفویض کردم ، و به خلوت سترن اندر شد و در را به روی خود بست . این دوشاهزاده ممرض جمعی سر باز و تفنگچی و عده ای غلام را رو به خانه حاج محمدرضا فرستادند و این لشکر دو قسمت شد ، یک قسمت از بالای پشت بامها ، یکی از بازارها و کوچها حرکت کردند . شیپور و موزیک و طبل می زدند و تیر می انداختند ، که دوتنر از تماشاچیان که بالای بام بودند کشته شدند ، که هنوز چند رشد و بلوغ نرسیده بودند و این دو نفر به تیر تفنگ شاهزاده حسین میرزا کشته شدند . عجب آن که سر بازها و غلامها گریه می کردند و تیر می انداختند ، مردم شهر که برای نزاع و جدال حاضر نشده بودند و اسلحه یا خود نداشتند چون حال را چنان دیدند فرار کردند . الا زنها که ماندند تا جمعیت ، جنگی داخل خانه شدند . سر تیپ آنها عبدالعظفرخان چون زن ثکلی در خارج گریه می کرد . منتضد

دیوان چون در نزد ملفر السلطنه متهم بود کاری به او راجع نبود، با نوکرهای شخصی خود همراه جماعت بود و سعی، که خدشی نماید و تقریبی به حکومت بجوید، نوکرهایش چند نفر زن را مجروح نمودند، هر زنی که زینتی داشت بر بودند.

این خبر در کتبا پخانه به آقا رسید، بیرون آمده گفت: چرا مزاحم بیچاره زنهای شویده اگر من مقصرم که حاضریم، این زنهای بیچاره تقصیری ندارند. مریدان آقا هر کدام به طر فی فرار کردند. شریعتمدار در تنور مخفی شده، دیگری در بین زنهای پنهان شده، یکی به بیت الخلوۃ پناه برد، دوسه نفر هم که مانند آنها را گرفته بودند که ببرند به ارباب اسقند یار خان بجاقچی کفتهای آقا را بدست گرفته و همی گفت: «بیور بیور» سر کار آقا روانه شد سرباز و غلام اطراف ایشان پره زدند. آقا شیخ محمد صادق مجتهد که عمه را ده آقا بود با شریعتمدار راین را گرفته، نصیر الاسلام را که از پیش بردند. شیخ جواد که از طلاب بود آن راهم کت بسته همراه داشتند. آقایان مزبور را به حالتی بسیار فضع و شنیع می بردند در حلقو آنها موزیک و بالابان می زدند، زنهای در بالای بام گریه می کردند و خاک بسر می ریختند و احسین گوین به حال آنها تصرع و زاری می نمودند. لدی الورد به ارباب به گفته اعدا الدوله و عین الملك که حکم و امر ظفر السلطنه است پاهای آقا را به فلک بستند. چند چوب که زدند محمدخان سرتیب، داماد آقا باقر خود را روی پای آقا انداخت، بعد از آن آقا شیخ محمد صادق را به فلک بستند. پس از خوردن چند شلاق سران سپاه مانع شدند، که اگر بنای اهانت باشد ماها از شغل و کار دولتی استغفامی کنیم. جنابان حاج میرزا محمد رضا و آقا شیخ محمد صادق را بردند به اطاف، سپس شریعتمدار راین و شیخ جواد را چوب مفصلی زدند. در این مقام چند سطر علاوه می کنیم که: با این که جناب حاج میرزا محمد رضا خودش و پدرش و جدش سالها به اهل کرمان خدمت کرده و بر مسند شرع متمکن بودند و احدی یاد نمی دهد که در این طایفه يك نفر رشوه خور بوده است، چه جای ایشان، و همه وقت مانع ظلم بوده اند. چه شد که این طور مظلوم افتاد و احدی از ایشان همراهی نکرد؟ با این که خوانین و کیلی که از هواخواهان ایشان بودند اگر از ایشان یاری کرده بودند کفایت بود، بلکه اگر سردار نصرت خود را به ظفر السلطنه رسانیده بود و عظمت امر را گفته بود کار به این جا نمی کشید و شخصی مانند حاج میرزا محمد رضا را که رئیس ملت کرمان بود، يك نفر مانند ظفر السلطنه که در جنب او هیچی نبود به فلک بیند که اگر زنهای کرمان در مقام حمایت و نصرت آن مظلوم بر آمده بودند، هر آینه ظالم را معدوم کرده بودند.

چند سبب از برای این مسئله تصور می شود؛ اول که سبب طبیعی است، مکافات دهر است؛ چه رئیس طایفه شیخیه از خفت و خواری که از جناب حاج میرزا محمد رضا دیده بود از این دارفانی به دار باقی رحلت نمود. در این مقام استشهادهای آوریم به چند بیت از ابیات کاسب کرمانی که در تاریخ خود گوید:

| | |
|------------------------------|----------------------------|
| به عمر خودت اعتمادی مکن | پس از مردن خصم شادی مکن |
| ولی رود دادمش فضا موشمال | مکافات کرد او پس از چندسال |
| بحق رد ولی بین چه فاحق بخورد | ازین مرحله جان سلامت میرد |
| در آن روز بس کارها ساختند | سوار بجاقچی سرش ساختند |
| از آن درد شد ناله اش بر فلک | مجازات او گشت چوب و فلک |

سبب دیگر آن که نفاقی که بین آقایان کرمان بود از هیجان و بلوای مردم جلوگیری کرد، و بعضی هم در خانه نشسته منتظر صاعقه آسمانی بودند. امام جمعه کرمان هم که رسید در باغ بیدین این واقعه غشوه عارض اوشد و افتاد.

اول کسی که از این خانواده از خانه خود بیرون آمده دو عم آقا بودند جناب حاج شیخ علی که پسر و رئیس قوم بود و جناب آقا یحیی که بیهشانه ملاحظه هیچ مخاطره نکرده و صدای گلوله تفنگ که از اطراف بلند بود روزه مگس می پنداشتند و گلوله ها که از مستحفظین قراولها به اطراف می ریخت گل و هلی می انگاشتند با این حال به میدان ارك رسیدند. یکی از موثقین نقل کرد: به جناب حاج شیخ علی گفتند خود را حفظ کنید که گلوله تفنگ به شما نخورد، آقا در جواب فرموده بود: من که تقصیری نکردم گلوله مرا بکشد. این کلام چه قدر شباهت دارد به مثلی که اهل ایران می آورند که: «پای می گناه به پای دار می رود ولی سرب می گناه به بالای دار نمی رود».

آقا باقر مجتهد و پسرش آقا میرزا علی محمد از آن طرف رسیدند، آقا سید علی مجتهد از طرفی، بقدر نیم ساعت در میدان جلو ارك توقف شد. مستحفظین مانع از دخول بودند تا اذن داده، وارد شدند. معلوم شد این وقوف برای حرکت دادن آقا بوده، بالاخره دو ساعت به غروب مانده روز جمعه ۲۸ شعبان سال ۱۳۲۳ حاج میرزا محمد رضا و آقا شیخ محمد صادق را به طرف یم روانه نمودند. و بعد از ورود آقایان به مجلس ظفر السلطنه و استدالات آقا یحیی که این همه امور به شبهه گذشته، ظفر السلطنه بر هر دو شاهزاده متغیر و قویاً فرستاد که آقا را از راه یم (۱) برگردانند و به جلال آباد رفسنجان که ملک خودشان است تحویل بدهند. وقتی فرستاده حاکم رسیده بود که آقا در راه برای ادای فریضه طهر و عصر پیاده شده، مشغول دعای سمات بودند. مأمور که اسفندیار خان است نقل کرد که از حالات آقا تعجب کردم که قبل از این واقعه خدمت آقا رسیدم و آن روز که ایشان را به ارك بردم و آن دم که حرکت دادیم و آن وقت که مزده مراجعت دادم بريك حال بود، نه از حرکت به ارك و نه از واقعه ارك و نه از حرکت از ارك هیچ يك تغییر حالی در او مشاهده نشد. بلکه وقتی که مشغول دعا بود و من به خیال خود مزده دادم، دعای خود را قطع نکرده و توجهی بهمین نفرمود.

(۱) یم در صاحب تقویم البلدان به تشدید ضبط کرده است و آن شهری است کوچک بین کرمان و بلوچستان.

بالاخره ظفر السلطنه آقا یحیی را مخاطب نموده بسیار اظهار ندامت کرد و گفت خدا لعنت کند این دو شاهزاده را حالا متمنیم خودتان بروید و با آقا همراه باشید و از ایشان معذرت خواسته و بی‌گناهی مرا عرضه دارید .

روزشنبه مردم فهمیدند چه شده جرئت از خانه بیرون آمدن هم نداشتند ، دروازاها و راهها هم سپرده شده بود که کسی بیرون نرود ، شب در خانه آقا ازدحامی شده تا صبح مشغول تزیین‌داری بودند . تا پنجم و ششم ماه رمضان تریه‌داری بود و از ازدحام جمعیت دالان‌خانه و چند اطاق خراب شد .

یکی از ثقات نوشته است :

يك شب آقا شيخ محمد تقی که از علماء کرمان است منبر رفته و همین قدر این فقره دعا را خوانده بود: *واللهم انقشک الیک فقد نبینا وغیبه و لیبنا* که فریاد بلند شده بود و آن شب چند نفر را غشوه دست داده بود . علمای کرمان هیچ یک به نماز جماعت و مساجد حاضر نشدند ، الا آقای حاج محمدخان مقتدای شیخیه ، که زنها ازدحام کرده ، مجبور نمودند او را بر رفتن به لنگر ؛ که مزرعه‌ایست در هفت فرسخی شهر کرمان و در آن مزرعه بود بند از چهار ماه مرحوم شد .

بعضی از موثقین گویند : که عوام کالانعام نجاست زیادی برده در محراب مسجد ریخته و زنها از پنجره‌ها و روزنه‌های بام مسجد شیخیه نجاست بسیاری به مسجد ریخته ، به این جهت آن مرحوم مسجد را ترک کرد و از کرمان مهاجرت نمود .

هیجان مردم کرمان روز بروز در ازدیاد بود یعنی در مساجد و شبها در خانه‌ها مشغول گریه و زاری بودند ، تا بیست و هشتم رمضان که به سعی علمای طهران ظفر السلطنه از حکومت کرمان معزول و روانه طهران گردید .

حکومت کرمان را تفویض نمودند به شاهزاده فرما نفرما که تلگرافاً او را امر کردند که از کرمان‌نشاء نقل کند به کرمان . شهر آرام شد و هر چه اهالی شهر درخواست کردند که حاج میرزا محمد رضا برود کرمان قبول نشد و جواب داد مادام که به ارض اقدس نروم به کرمان مراجعت نمی‌کنم .

عدل السلطنه سردار نصرت نایب‌الحکومه کرمان ، تلگرافاً سفر آقا را به مشهد به فرما نفرما اطلاع داد . فرما نفرما تلگرافاً خواهش کرد سفر را بتأخیر اندازد تا ورود خودش به خاک کرمان ، این خواهش قبول شد .

در اواخر ماه صفر ۱۳۲۴ شاهزاده فرما نفرما وارد رفسنجان شد با آن همه سفارشات که از طرف آقای بهبهانی و آقای طباطبائی و انجمن مخفی به فرما نفرما شد و مخصوصاً محمدالاسلام از طرف انجمن و آقای طباطبائی رفت در بلده قم و از فرما نفرما قول همراهی گرفت ؛ لدی‌الورد فرما نفرما به خاک کرمان تلگرافش به عین‌الدوله رسید که استدعا دارم جناب حاج

میرزا محمد رضا را اذن دهید بیرون بیرون از مشهد و در تلگراف محرمانه و رمزش اطلاع داد که توقف حاج میرزا محمد رضا در کرمان صلاح نیست .

فرمانفرما در بهرام آباد رفسنجان چند روزی توقف نمود ، جنابان بحر العلوم و آقا یحیی را در خلوت خواسته گفت: از طرف دولت حکم صادر شده است که حاج میرزا محمد رضا بیرون بیرون از مشهد و البته باید بیرون ، ولی برای آن که مردم ندانند که ایشان را نفی بلد کرده اند ، من اصرار می کنم که بیاید کرمان و شمارا از طرف خود می فرستم که ایشان را حرکت دهید به کرمان ، لکن تکلیف این است که او را به طرف مشهد حرکت دهید . روز بعد در ملاء عام خطاب به جنابان بحر العلوم و آقا یحیی نمود که از شما خواهش می کنم بیرون جلال آباد و جناب آقا را به طرف شهر حرکت دهید . آنها علی الظاهر قبول کردند و روانه جلال آباد شدند ، مطلب را به جناب حاج میرزا محمد رضا رسانیده و ایشان را به طرف ارض اقدس حرکت دادند .

روز بیست و هفتم ماه سفر ۱۳۲۴ حاج میرزا محمد رضا روانه مشهد شده ، در بین راه مردم هرده و قریه نهایت احترام را از او بجا آورده ، قبل از ورود ایشان به مشهد خیر به طهران رسید . علماء طهران سخت متعجب شده که عین الدوله مخالف دستخط شاه و عهدی که با ما کرده بود رفتار نمود . عین الدوله عتسک به تلگرافات فرمانفرما گردید که در یکی از تلگرافات بود که ، حاج میرزا محمد رضا نذر کرده بود بیرون بیرون به مشهد و در دیگری بود که آنچه من سعی کردم بیاید کرمان قبول نکرد . پس از مقاولات بسیار که بین عین الدوله و علماء طهران رد و بدل شد ، صورت تلگرافی از طرف عین الدوله آوردند نزد آقای طباطبائی که خطاب بود به فرمانفرما به این مضمون :

دچند نفر سوار بفرستید جناب حاج میرزا محمد رضا را ازین راه خراسان برگردانید و با احترام او را وارد کنید پس از چند روزی که دید و بازدید به آخر رسید او را مخیر کنید بین آمدن به طهران و رفتن به مشهد الخ .

آقای طباطبائی از خواندن صورت تلگراف متعجب شده ، که شخص محترمی مانند حاج میرزا محمد رضا از پشت دروازه مشهد برگردانند به کرمان پس از ده روز باز ایشان را نفی بلد کنند که چه شد عین الدوله به عهد خود وفا نمود . لذا صورت تلگراف را دور انداخته واقعه را به آقای بهبهانی و سایرین رسانیده همگی آقایان مجدداً از عین الدوله رنجیده و در مقام مخالفت او برآمده چنانکه در موقع خود خواهد آمد . توصیه و سفارش جناب حاج میرزا محمد رضا تلگرافاً و کتباً به علماء مشهد مخبره و مکاتبه گردید عین الدوله هم برای تسکین حرارت آقایان به آنصف الدوله حاکم خراسان توصیه مخبره نمود .

در ورود به مشهد مردم آنجا معنی دین داری و عالم دوستی را آشکار و ماطرق استقبال نمودند . جنابش یک فرسخ به شهر مانده پیاده با پای برهنه مشی فرمود و تا ورود به حرم مطهر سه طاقه عبا از ایشان پاره شد . هر نفری تیمناً و تبرکاً از پاره های آن بردند و داخل شهر از حاکم

به اندازه‌ای رسیده که ضعف برایشان عارض شد. خدام حضرتی دورش حلقه زدند تا وارد حرم شدند، درهای حرم را بستند. درخانه حاج عبدالغفار کرمانی برایش منزل معین کرده و چادر برپا نمودند. عموم اهل مشهد دیدن کرده، آسفالدوله پانصد تومان برایش هدیه فرستاد جنابش قبول نفرموده و آن مبلغ را مسترد داشت. بالاخره پس از توقف دو ماه به اصرار علماء و امنای دولت مراجعت به کرمان فرمود که تفصیل آن و سلوک فرمانفرما با آن جناب در موقوع خواهد آمد.

این بود مجملی از وقایع کرمان، لکن مارشته تاریخ خود را وصل می‌کنیم به جایی که جناب حاج میرزا محمد رضا در جلال آباد و رفسنجان تشریف داشته و ایشان را در آنجا می‌گذاریم در حالتی که مشغول عبادت رب عباد و پذیرائی عباد می‌باشد و خود می‌آئیم در طهران که ملاحظه کنیم و ببینیم پس از رسیدن این خبر موخس به طهران، علماء اعلام طهران چه اقدامی نمودند و چه گفتند و شنیدند. بلی در این واقعه موحشه احدی از اهالی کرمان يك تلگراف مختابره نمود و به احدی از آقایان طهران اطلاعی ندادند، فقط مجدالاسلام کرمانی در مجلس مشیرالسلطنه که در آن ایام وزیر داخله بود به استراق سمع شنید که یکی از علمای کرمان را به فلک بسته چوب زده اند. دیگر از کم و کیف و سبب اطلاعی حاصل ننمود، تا این که در اواسط ماه مبارک پست کرمان وارد گردید، مکاتب متعدده از طرف علماء اعلام عموماً و حاج شیخلی مجتهد عمومی، حاج میرزا محمد رضا خصوصاً و تجار و موثقی رسید. واقعه مشنومه را مفصلاً نوشته، لذا بنده نگارنده و مجدالاسلام به ملاحظه هم وطنی و هم شهری و حسیت اخفاء این واقعه فحیعه را مناسب ندیده پس از عذاکره در انجمن و تهیه استعداد شب ۱۷ ماه مبارک ۱۳۲۳ خدمت آقای طباطبائی رسیده، مکاتب کرمان را اظهار داشته، واقعه را آب و تابی داده جنابش از استماع این خبر متعبر شده فرمود:

شاهزاده ظفرالسلطنه بامن دوست است و هم قسم، در وقت عزیمت به کرمان بامن معاهده نمود و قسم به قرآن و اسامی خدا ذکر نمود؛ که با علماء و فقراء کرمان بخوبی رفتار نماید و در خصوص حاج میرزا محمد رضا مؤکداً سفارش نمودم که به طور احترام و حسن سلوک رفتار نماید. حالا که بامن برخلاف معاهده رفتار نمود و احترام علماء را منظور ننمود، من ازدوستی او انعماص می‌نمایم و او را ملمون ازل و ابد می‌دانم و هر گونه اقدامی که لازم باشد خواهم نمود. تا اول او را عزل نمایند اگر چه از اولاد عباس، همین سلوک را متوقع باید بود. سایرین هم مثل او خواهند بود لیکن امیدوارم که جبران این عمل را به عمل آورند، لیکن برای استحکام امر و این که مخالف از موالف شناخته شود شاهمن امشب آقای بهیانی و حاج شیخ فضل الله و سایرین را نیز ملاقات نمائید و بگوئید اگر این واقعه را جبران ننمائیم دیگر از برای این لباس احترام و وقعی نخواهند گذارد. پس از

مشاوره ، بنده نگارنده و مجدالاسلام کرمانی به طرف خانه حاج شیخ فضل الله روانه شدیم و بعضی از اجزاء انجمن را برای ملاقات آقای بهبهانی و آقای صدرالعلماء روانه نمودیم . در ساعت پنج از شب گذشته وارد خانه حاج شیخ فضل الله شده جمعی از طلاب و اعضاء انجمن هم در آنجا بودند .

حاج شیخ فضل الله اگرچه از علماء بزرگ تهران بود ولی وضع او وضع اعیانیت بود چه در کتا پخانه می نشست و چه در عمارت پارک و چه در مجلس درس ، همه وقت و همه جا لازماً تعیش او موجود بود . مثلاً مجلس درس او هیچ وقت خالی از قهوه و چائی نبود و نان روغنی و شیرینی هم بود قبل از درس و بعد از درس یک نفر روضه خوان می رفت بالای منبر ، ذکر مصیبتی می نمود آن وقت شروع به درس می کرد . در این شب که ما دو نفر در آنجا که کتا پخانه اش بود وارد شده ، چائی و قهوه و شربت و اقسام شیرینی و میوه جات در آنجا موجود بود . از بعضی کلمات حاج شیخ فضل الله معلوم می شود که مسلک مشارالیه یا مسلک سایر علماء مخالف بود .

از آن جمله یکی از اتفاقات نقل کرد : که وارد شدیم بر حاج شیخ فضل الله ، در حالتی که سفره نهار او گسترده بود و به اندازه خوراک پنججاه نفر در سفره او حاضر بودند . اقسام غذاهای لطیفه و مریبات مشتبه و لحوم طیر ما یشتهون نیز حاضر بود . سفره او را از سفره صدر اعظم ایران بهتر دیدم ، در آن وقت که مشغول صرف غذا بود ، گفت : ما اهل ایران مادامی که بیرونی و اندرونی داریم باید در ضیق معیشت زندگی کنیم ، چه وقتی که در بیرونی یک سفره انداخته شود و در اندرونی هم یک سفره ، البته در مخارج فرق کلی پیدا می شود ، اما هر گاه هر دو سفره در یک جا انداخته شود هم خرج کمتر خواهد بود و هم سفره رنگین تر . و نیز نگارنده روزی که مشارالیه در خانه آقای طباطبائی آمده بود ، در مجلس در ضمن مذاکره گفت : ملای سیصدسال قبل بکار امروز مردم نمی خورد ، شیخ در جواب گفت : خیلی دور رفتی بلکه ملای سی سال قبل بدرد امروز نمی خورد ، ملای امروز باید عالم به مقتضیات وقت باشد . باید مناسبات دول را نیز عالم باشد الخ .

از مذاکرات در این مجلس حالتی معلوم خواننده خواهد شد ، چه پس از ورود ما و بجا آمدن پذیرائی و مرسومات متداوله سخن از واقعه کرمان به میان آمد ، آن حرارت غریزی و آن آتش غیبتی که در قلب ما مشتعل بود به سخنان مشارالیه تسکین یافت . از جمله سخنانش این که حاکم هر محلی باید در نظم آن محل سعی باشد ، هر کس مخمل نظم باشد باید او را سیاست و تقبیه نمایند خواه ملا باشد ، خواه سید ، حاج میرزا محمد رضا باعث قتنه و شرارت بود او را تنبیه نمودند شما هم اگر اقدامی بر ضد دولت کنید تبعید و منفی خواهید گردید .

مجدالاسلام گفت : جناب آقا این حاج میرزا محمد رضا از معتبرین علماء و پسر مرحوم حاج ابوجعفر ، نوّه مرحوم حاج آقا احمد ، از شاگردان جناب آخوند ملاکظم خراسانی است . در زهد و ورع و عمل در کرمان شخص اول است ، ریاست او در کرمان بیش از ریاست جناب عالی

است. در طهران، امروز که ظفر السلطنه او را چوب زد فردا، عین الدوله شما را مطاب خواهد انداخت. اگر امروز جلوگیری نکنید فردا به صدمه خواهید افتاد.

بنده نگارنده گفت: ما نه از راه التماس و اضطرار به این جا آمده ایم، چه مقاصد خود را به طور سهل می توان انجام داد، ما بر حسب فرمایش آقای طباطبائی خدمت رسیده، برای اطلاع جناب عالی از این واقعه موحشه، و این که بدانیم آیا شما با خیالات آقایان همراهی دارید یا نه؟ اگر شروع بکار نمودیم شما تا چه اندازه حاضرید؟

حاج شیخ گفت: من تا یک اندازه همراهی دارم، عین الدوله را ملاقات می نمایم یک خلعت برای حاج میرزا محمد رضا صادر می کنم.

مجدد الاسلام گفت: جناب آقا صدور خلعت کاری است سهل، من و ناظم الاسلام در سال فرامین و خلایع متعدده از دولت برای هر کس صادر می کنیم. در این واقعه آقای طباطبائی عزل ظفر السلطنه را به ما وعده داده اند، حالا شما بر ما منت می گذارید و قول می دهید که به این اندازه حاضریم که خلعتی صادر کنیم. در این بین شیخ رو کرد به مجدد الاسلام و گفت: گفتیم که مقصد و شریر را باید سیاست و تنبیه نمایند ما اهالی ایران شاه لازم داریم، عین الدوله لازم داریم، خوب و فکله و میر غضب لازم داریم، ملا و غیر ملا، سید و غیر سید، باید در اطاعت حاکم و شاه باشند. برای یک نفر آخوند که خوب خورده است، نمی توان عملی را بهم انداخت. این اقدام تو مثل آن مهملاتی است که در روزنامه می نویسی، مشروطه و جمهوری را در روزنامه اسم بردن و منشأ فساد شدن مشروع نیست. در این اثناء به طرف نگارنده رو آورد و گفت: ناظم الاسلام ترا به حقیقت اسلام قسم می دهم آیا این مدارس جدیده خلاف شرع نیست؟ و آیا ورود به این مدارس مصادف با اضمحلال دین اسلام نیست؟ آیا درس زبان خارجه و تحصیل شیمی و فیزیک عقاید شاگردان را سخیف و ضعیف نمی کند؟ مدارس را افتتاح کردید، آنچه توانستید در جراید از ترویج مدارس نوشتید، حالا شروع به مشروطه و جمهوری کردید؟ نمی دانید در دولت مشروطه اگر من بخوام روزه و سوراخ این اطاق را متعدد نمایم باید عالیات بدهم و اگر یک سوراخ را دو سوراخ کنم باید مالیات بدهم و کذا و کذا.

مجدد الاسلام گفت: آقای من دولت مشروطه یعنی دولت مشروعه، یعنی باید به موازین شرعیه شاه و گدا در تحت قانون اسلام با السویه باشند. طایفه نصاری که مشروطه می گویند مقصودشان عمل بر طبق قوانین موضوعه خودشان است که عقلاء مملکت وضع کرده اند و چون آنها قانون خدائی ندارند و حضرت عیسی (ع) در احکام تکلیفیه قانونی از جانب خدا نیاروده، لذا عقلاء مملکت، قوانین تکلیفی وضع نمودند و بر طبق آن عمل می نمایند. لکن مسلمانان که مشروطه می گویند مقصودشان عمل بر طبق احکام شرع است و چون پیغمبر (ص) ما تکلیف ما را از معاشی و معادی همین فرمود و قرآن را از جانب خدا برای ما نازل کرد، ما هم ملتزم هستیم به اجراء و عمل بر طبق آن، و آنکه مشروطه مقابل مستبد است، معنی حقیقی آن

را ما حائی اظهار نکردیم و اسلا در روزنامه چیزی از آن را درج ننمودیم و به مفاد او امر - هم شوری بینهم ، جناب عالی هم باید در امور خودتان به مشاورت عمل نمائید ، و الا شما را مستبد خواهند گفت .

نگارنده گفت : مشروطه و یا جمهوری مقصود از هر دو یکی است ، چه جمهوری از افراد مشروطه است و مراد از مشروطه سلطنت عمومی و سلطنت ملی است . امروز هیچ يك از احکام اسلام جاری نمی شود . بنای اسلام بر مساوات است و حال آن که می بینیم دزد اگر از قراء باشد او را می کشند و دهنه توپ می بندند و اگر از اغنیاء باشد از او بولی می گیرند و او را عرص می کنند و اگر آقا زاده باشد با او همراهی می کنند ، مشروطه می گوید : و ظفر السلطنه حق ندارد حکم شلیک و کشتن جمعی زنان و اطفال را بدهد . اگر ما مشروطه بگوئیم مقصودمان این است لا غیر .

در این اثنا شیخ ابراهیم معروف به عینکی ملتب به لسان العلماء که حاضر در آن مجلس بود بصدا درآمد و گفت : « جناب آقا ... مجدالاسلام و ناظم الاسلام امشب آمده اند در این جا که از جناب عالی استعلام نمایند آیا در واقعه حاج میرزا محمد رضا همراهی دارید یا نه ؟ آیا برای مظلومین کرمان اقدامی می فرمائید یا نه ؟ » دیگر از مشروطه و مشروعه حرفی نبود ، منکر شاه و عین الدوله نشدند ، منکر نظم و امنیت نمی باشند .

شیخ گفت : خیر ! مقصود مزاح و شوخی بود خویشم حرارت و سورت این دو نفر را قدری تسکین دهم و با آنها صحبتی داشته باشم .

مجدالاسلام گفت : من قول می دهم هر وقت که دولت ایران مشروطه شود ، احدی مانع سوراخ شما نشود ، هر قدر میل دارید سوراخ اطاق را متعدد کنید ، يك شاهی عالیات هم ندیدید ، حاضرین به خنده در افتادند .

نگارنده گفت : چه زود ، فرق است بین این مجلس و مجلسی که دو ساعت قبل داشتیم ، یعنی منزل آقای طباطبائی . چه آنجا گریه و زاری بود از واقعه کرمان ، اما اینجا خنده و خوشحالی ، آنجا محزون بودیم بر شهدای کرمان ، این جا خرسند و مسروریم از مزاح ، آنجا تغیر و تنبیر داشتیم ، این جا شربت و شیرینی . آقایان من ! ما باید لباس سیاه بپوشیم و خون گریه کنیم که در کرمان سه نفر مجتهد مسلم را خوب زدند و سیاست اشرار و قطاع الطرق را در باره آنان جاری کردند و جمعی از برادران و خواهران ما را به تیر و تفنگ مارتین از پا انداختند . ما باید عزادار باشیم که يك نفر مثل ظفر السلطنه که پست ترین شاهزادگان و از عقل و علم عاری است مسلط باید باشد بر دو کور جمعیت کرمان و بلوچستان ، که هر چه دلش بخواهد بجا آورد فعال نمایرید ، تاکنون هر چه بود باز علماء قوم محترم بودند و رفع ظلم می کردند حالا که خودشان این گونه مظلوم واقع شوند دیگر به سایرین چه خواهد گذشت ، دیگر آن که فرادشب ، شب نوزدهم رمضان و لیلة العرای اسلامی است ، این خنده و

مراح ، این مجلس و روح ، این شربت و شیرینی چیست ؟ حاج شیخ خواست جوابی دهد ، که در این اثناء آقا سید علی آقا یزدی که از علماء تبریز و یزدی الاصل می باشد وارد شد ، پس از جلوس و بعمل آمدن تعارفات رسمی بقیه مذاکرات در میان آمده ، جنابش از این واقعه متأثر شده ، فرمود : تاکنون در اسلام چنین اتفاقی نیفتاده و شاید یکی از آمده های این آقا را خوب زده باشند و شاید بی احترامی به نوکر آقا شده است ! حاج شیخ گفت : خیر ، بهمن هم نوشته اند ، این پاکت حاج شیخ علی است که بهمن نوشته است . جناب آقا سید علی آقا متقبل شد که قضیه را به شاه عرض کند ، حاج شیخ فضل الله هم متقبل شد تا يك اندازه همراهی کند . همان شبانه مراجعت نموده وقایع را خدمت آقای طباطبائی عرض نموده ، فردای آن شب در مساجد تهران ، عنوان منبری ، واقعه کرمان بود ، آقای طباطبائی خودش منبر رفته شرحی از ظلم دیوانیان عموماً و از عین الدوله خصوصاً ، بیان فرمود . صدای گریه و ندبه مستمعین بلند شد .

در مسجد سید عزیر الله جناب صدر العلماء هم شرحی از واقعه کرمان بیان فرمود ، در مسجد سپهسالار قدیم هم در حضور آقای بهبهانی به اشاره خود آن حضرت ، عنوان منبر ، همین واقعه بود .

در شب بیست و پنجم همین ماه آقای بهبهانی آمد منزل آقای طباطبائی مذاکره مطالب سری و محرمانه بود . آقای بهبهانی فرمود : با این حرکات شنیعه ظفر السلطنه ، که به تحریک و امر عین الدوله اتفاق افتاده است دیگر سکوت ما مشروع نیست و اگر ساکت باشیم دیگر این نوع را احترامی باقی نمی ماند . در باره ملاحا که این گونه سلوک کنند نسبت به سایر اصناف چه می کنند ؟

باری ، در آن شب عهد اتحاد و اتفاق و دوستی بین دو رئیس روحانی محکم و مستحکم گردید . مهمانی دوره آقا میرزا عصقلی به شکل پلیتیک جلوه می کرد ، عین الدوله هم به بی اعتنائی می گذرانید .

مدرسه مخروبه و قبرستان کهنه ، در قرب مدرسه خازن الملک و عمارت بانك یا مدرسه چال منسل به امامزاده سید ولی بود . که نگارنده کراراً مدرسه را دیده . در این اواخر اشخاصی که ذغال عمومی فروختند محل و مکان خود را در آن مدرسه قرار داده از برای این مدرسه موقوفاتی هم بود که دست تصرف و غصب ، بلکه مالکیت رویش گذارده شد . به مرور زمان مردم اطراف قبرستان را تصرف نموده خانه ساختند . بعضی علماء تهران هم به ملاحظه تبدیل به احسن و یا به لحاظی دیگر مضایقه از فروش آن زمین نداشتند ، به این جهت اشخاصی که اطراف مدرسه را خانه ساخته بودند هر يك ، يك قبالة به عهر یکی از علماء در دست داشتند .

بعضی از دلایلی محرك رئیس بانك استقراضی گردیده ، که هرگاه زمین قبرستان و

مدرسه محروبه را خرید و عمارتی ساخته و پرداخته کنید و بانک استقرانی را در وسط شهر قرار دهید اولی و انسب خواهد بود .

رئیس بانک گفت : زمین قبرستان و مدرسه را چگونه بخرم و به چه طریق آن را تصرف نمایم . دلالتها گفتند : که یکی از علماء را راضی نموده زمین قبرستان و مدرسه را از او می خریم ، چه علماء طهران بیع زمین وقف را به عنوان تبدیل به احسن جایز می دانند . رئیس بانک به توسط حاج مستشارالتجار خانه های اطراف را به قیمت گزافی از متصرفین آنها خریداری نمود . نوبت به مدرسه که رسید خدمت آقای طباطبائی آمدند ، مقصود را عنوان نمودند . جواب را مخالف عیل خود شنیدند ، حتی آن که متقبل شدند دوهزار تومان تفاوت قیمت را بدهند که در مکانی دیگر مدرسه ای بنا کنند ، جنابش فرمود : بیع زمین وقف ، وانگهی مدرسه ای که مشتمل بر مسجد است جایز نیست و احدی از علماء این گونه بیع را جایز نمی دانند .

حضرات از طرف آقای طباطبائی مأیوس شده ، از سایر آقایان هم طرفی برنستند . لذا به طرف حاج شیخ فضل الله رفته و بزودی مقضی المرام برگشتند . حاج شیخ نوشته ای به آنها داد قریب به این مضمون :

وقفیت این مدرسه و این قبرستان معلوم و صلح نیست ، بر فرض وقفیت ، به ملاحظه تبدیل به احسن ، من در هفتصد و پنجاه تومان فرو ختم که ان شاء الله تعالی در جای دیگر مدرسه ای بهتر بنا کنم ، الخ .

زمین قبرستان و مدرسه فروخته شد ، اجزاء آقا هم به پولی رسیدند - تبدیل به احسن بلکه به احسن هم تا کنون نشد . مجملات رئیس بانک بر حسب این نوشته مدرسه را خراب نموده عمارتی بس عالی در جایش نقشه و طراحی نمود .

آقای طباطبائی پیغام داد به رئیس بانک ، که این زمین قبرستان و مدرسه را خراب کردن به هیچ قانونی مشروع نیست . نخواهم گذاشت که این زمین در تصرف شما بعاند و عمارت بنا کردن در این مکان تضییع پول خودتان است . رئیس جواب داد که من از مستشارالتجار خریدم و او هم نوشتجات معتبر در دست دارد .

آقای طباطبائی کتیباً به مشیرالدوله وزیر امور خارجه اطلاع داد و نیز به مشیرالسلطنه وزیر داخله نوشت با پیغامات مؤکده مخوفه که : اولاً ، تصرف در زمین وقف و مسجد جایز نیست و ثانیاً ، تصرف خارجه در مدرسه و مسجد و قبرستان مسلمانان اهانتی است به عموم مسلمین ، بلکه به اسلام . ثالثاً ، بنای این عمارت در نزدیکی مدرسه خازن الملك و امامزاده سید ولی مستلزم خطرهای بزرگ است ، چه بعد از این در این عمارت رعیت خارجه منزل می کند و به واسطه اعمال نامشروع و صدای سازهای آنان طلاب مدرسه خازن الملك و خدام امامزاده صدا در می آیند و آن مستلزم نزاع و فتنه خواهد بود . رابعاً ، آن که بنای این عمارت در

این محل خلاف پلیتیک دولتی است ، چه این بنا مشرف بر آبنیه و عمارات دولتی و نزدیک نه ارك است و قبه ما لایحقی علی احد .

جوابی که از طرف وزارت خارجه و داخله داده شد هر دو قریب به يك مضمون بودند و خلاصه مضمون هر دو این است : ملكی رعیت خارجه خریده است به تصدیق يك نفر از علمای بلد ، وزارت امور خارجه هم امضاء نموده است ، دیگر دولت حقی ندارد و کسی نمی تواند ممانعت کند .

سواد قبالة حاج شیخ فضل الله را هم فرستادند نزد آقای طباطبائی ، ایشان هم به توسط نگارنده پیغام دادند که : اولاً ، این زمین و مدرسه وقف است نه ملك ، ثانی آن که ما کرا را با اجزاء بانك گفتم این معامله باطل و موافق هیچ قانونی نیست . باری آقای طباطبائی از اصلاح ما یوس شده لیکن در بالای منبر کرا را این مسئله مطرح و عنوان بود و به رئیس بانك هم پیغامات مؤکده دادند که : از و خامت این امر بترس ! تا این که يك شب متولی باشی امامزاده سیدولی ، خدمت آقای طباطبائی عرض کرد که : امروز در قبرستان در حالتی که مشغول بنائی بودند بدن يك نفر زن از زیر خاک بیرون آمد ، که تازه بود و معلوم گردید سال گذشته او را دفن کرده بودند و بدن این مرده را به حالت ذلت و خواری انداختند در جاهی که برای پنهان کردن استخوانهای اموات حفر کرده بودند . خدام امامزاده و طلاب مدرسه خازن الملك از این واقعه مطلع گردیده ، عطفها و بناها را زده و از آنجا دور کردند فردا هم محتمل است نزاعی برپا شود .

آقای طباطبائی فرمودند : شما ساکت باشید و اقدامی نکنید تا خودمان بخوبی علاج این واقعه را بنمائیم و نگذاریم فتنه احداث شود .

روز بعد از آن ، از طرف حکومت طهران و نظمیة چند نفر فرانس و پلیس مأمور شدند که در آنجا حاضر باشند و نگذارند کسی ممانعت کند .

از طرف آقای میرزا مصطفی آشتیانی پیغام به رئیس بانك برده شد که علاج این کار به فرانس و حکومت نمی شود و قوه قهریه هرگز در این امر اثر نخواهد کرد .

در شب شنبه آخر ماه در منزل جناب آقای میرزا مصطفی آشتیانی پیمان و عهد آقایان مجدد و مؤکد گردید ، روز شنبه آخر ماه مبارک جناب حاج شیخ محمد واعظ اصغیانی که از معتبرین اهل منبر و بزرگترین واعظین و ناطقین بود ، کیفیت خلاف شرع بودن عمارت کردن در گورستان مسلمین و نشی قیور مؤمنین و نقل ابدان و خرد کردن استخوان و تصرف در اراضی موقوفه و تأسیس اساس بانك استقراضی روسی در این محوطه و ترویج خارجه و تشبید کسب ربا و تضعیف داخله و اعانت به اتم و نصرت کفر به این رسم و اسم بیان نمود و فرمود : آقایان علماء چندین دفعه به حال دولت رسانیده و بیان نموده اند امیدواریم برای اتمام حجت يك عریضه حضور شخص اعلیحضرت مظفرالدین شاه معروض دارند بلکه اثر نماید و مانع

شوند، اگر چه می دانم عرایض علماء را به شاه نمی رسانند، فعلاً کاری که از شما ساخته است این است که زحمت دو قدم راه را بر خود گذارده زیارتی از اموات و احدات خود بکنید بلکه يك وداع آخرین از قبور و استخوانهای آنان بشنایید و فاتحه بر آنها بخوانید و روح آنها را شاد کنید که همین امروز و فردا این قبور لگدکوب روسیان خواهد گردید.

این کلام معلوم است در روز روزه در وسط طهران با آن جمعیتی که در مسجد همه وقت حاضر است که اکثر آنها طلاب و محصلین و مقدسین است چه اثری خواهد نمود، وانگهی از دهان چنین واعظی که خودش از علماء باشد و حضور مجتهدی مانند حاج شیخ مرتضی که احدی اندک خلاف و ذره ای هوس و هوی در او ندیده، با آن تعلق کذائی که روز قبل این مجتهد بزرگ در همین محل فرمود، با آن مقدماتی که سابقاً تمهید شده بود، مجملات دو ساعت به غروب مانده روز شنبه حاج شیخ محمد واعظ در بالای منبر مشغول موعظه بود نیم ساعت به غروب مانده اثری از عمارت بانک باقی نمانده بود جز زمین مخروبه. متجاوز از دوست تقریباً و عملاً همگی فرار کردند. هر گاه هر از نفر عملاً با بیل و کلنگ می خواستند این عمارت را خراب کنند هر آینه ده روز لا اقل طول داشت به فاصله يك ساعت چنان متهدم شد، که گویا خبری از آن نبوده، بنده نگارنده يك ساعت به غروب مانده این خبر را شنیده فوراً روانه آن محل شده، وقتی که رسیدم جمعی از اطفال را دیدم که مشغول خرابی ته مانده و باقیمانده آن عمارت هستند. با آن که اسباب و آجر و آلائی که آنجا بود قیمت معتد به داشت، لکن احدی از اطفال اعتنائی به آنها نمی کرد. جز برای خرابی و معدوم کردن آنها را، آن وقت دانستم که قوه معنویه مليه يك قوه قاهره خدائی است، که اگر بجنبش آید می تواند در يك ساعت يك لشکر جرار یا يك سلطنت قهار را منتقل و معدوم نماید.

رئیس بانک فوراً اطلاع به وزارت خارجه داد، وزیر امور خارجه هم اطلاع به عین الدوله صدر اعظم داد. عین الدوله هم به آقایان پیغام داده و تشکی از حاج شیخ محمد واعظ که باعث فتنه و خرابی عمارت شده است کرد. آقایان جواب دادند که کراً اگفتیم این زمین وقف است و معاملاتی جایز نیست و خامت عاقبت کار را گفتیم و نوشتیم، نشنیدید. فروختن مسجد و تصرف خارج مذهب در قبرستان مسلمانان خلاف قوانین اسلامی است.

این اتفاق و این واقعه موجب قوت و باعث بیداری ملت گردید، دانشمندان امیدوار شدند. آقا سید جمال الدین واعظ اصفهانی که تازه از اصفهان آمده در مسجد شاه و جماعت میرزا ابوالقاسم امام جمعه موعظه می کند این هیجان ملی را تمجید کرده و روی مردم را به طرف علماء می گرداند این اقدام و هیجان ملی را در حضور اعلیحضرت مظفرالدین شاه عرض کردند، شاه فرمود: که خسارت بانک را بدهند و زمین را به حال خود واگذارند.

زمانی که آقای طباطبائی اعلیحضرت شاه را ملاقات نمود، شاه من باب گله فرمود: چرا در واقعه خرابی عمارت بانک به من اطلاع نداده و اصلاح و علاج این کار را نخواستید؟

آقای طباطبائی در جواب فرمود: این مشیر الدوله وزیر امور خارجه و این مشیر السلطنه وزیر داخله، هر دو حاضر و شاهد هستند که به مردم اطلاع دادیم و مقاسد و مایب بناء این عبارت را نوشتیم و الان جوابی که داده اند حاضراست و به خود رئیس بانک هم پیغام دادیم که اقدام به این امر ننماید.

از این واقعه حاج شیخ فضل الله خیلی موهون گردید، چه فروشنده این زمین او بود و هم با حاج شیخ محمد بد بود و غرض شخصی داشته و سابق بر این حکم داده بود که دستماع مواظب این واعظ حرام است و سبب این حکم واقعه تزویج پسر حاج شیخ محمد بود در متمولی را، که آن واقعه از موضوع ما خارج است.

شاهزاده عین الدوله در مقام جبران توهین حاج شیخ فضل الله بر آمده اگر حاج شیخ توسطی می کرد فوراً قبول و در امضاء و انجاس مقاصدش سعی و مجتهد بود، به خلاف سایرین که در مقام توهین و تخفیف آنان بر آمده از آن طرف هم آقایان در بالای منابر علی رؤس الاشهاد مطالب را بخوبی به مردم می رسانیدند. آقای طباطبائی در روز عید فطر در بالای منبر واقعه کرمان را عنوان فرموده گریه زیادی کرد. مردم هم از استماع واقعه کرمان و توهین وزیر اکرم، مرسید جمال الدین قزوینی را و اهانت حاکم سبزوار به یکی از اهل منبر بیجان آمده واقعه وزیر اکرم، حاکم قزوین، به سید جمال الدین چون اهمیتی نداشت لذا از تفصیل آن صرف نظر نمودیم، و لکن این قدر شد که منضم به واقعه کرمان شده، کاشف از خیالات عین الدوله گردید. این بود که تهیج علماء روز به روز در تزیید بود، همین قدر مردم منتظر بیهانه یا آذنی از طرف علماء بودند که دکابین را بینند بلکه گفتگوی حیادی هم درالسنه و افواه عوام افتاده بود. اگر چه معلوم بود که مأخذی ندارد، لکن موجب هرج و مرج گردیده مردم در خیال يك بلوایی بزرگ بودند. دانشمندان و اجزاء انجمن سخنی هم این ایام به خدمات مرجوعه خود کاملاً اشتغال داشتند، چند مسئله در مجالس و محافل مطرح بود: یکی: کردار مسیونوز، دویم: واقعه کرمان، سیم: واقعه قزوین و اهانت وزیر اکرم، چهارم: کیفیت سبزوار، پنجم: ظلم شماع السلطنه در فارس، ششم: حرکات ظالمانه ابناى عظمرا الدین شاه در محل حکومت خود، از علماء طهران آنانی که با عین الدوله موافق بودند، یعنی مخالفت او را نداشتند: حاج شیخ فضل الله، امام جمعه طهران، آقاسید ریحان الله و میرزا ابوطالب زنجانی بود. سایرین عموماً بر خلاف عین الدوله بودند جز معدودی از ائمه جماعات که لالی هؤلاء و لالی هؤلاء. این هیاهو و حرارت و ضدیت با عین الدوله روز به روز در ازدیاد بود. تا این که واقعه قند و علاء الدوله اتفاق افتاده، به عبارت آخری واقعه مسجد شاه و معجزت سفری که تفصیل آن در کتاب دویم ان شاء الله خواهد آمد.

تایخ

بیداری ایرانیان

www.tabarestan.info
تبرستان

ناظم الاسلام کرمانی

جلد دوم

واقعۀ مسجد شاه

یا هجرت صغری

روز دوشنبه چهاردهم شهر شوال المکرم سال ثیلان ثیل ترکی سنه هزار و سیصد و بیست و سه هجری قمری ۱۲۸۴ هجری شمسی مطابق با یازدهم دسامبر ماه فرانسه ۱۹۰۵ میلادی ، قیمت قند در طهران بلکه در ایران گران شد ، چه تا این روز قند در یک من پنج قران فروخته می شد ، در این تاریخ قیمت قند به هفت قران و هشت قران رسید . (من ، شصت و چهل عقاب است) علاءالدوله حاکم طهران ، شخص سفاک و بی باکی بود . در هر جا حکومت کرده چشم رعایا را ترسانیده ، قهاریت و جباریت او گوشزد مردم شده ، خصوص در این ایام که حاکم طهران بود . و سدارت ایران با عین الدوله بود ، گویا از طرف عین الدوله به او سفارش شده بود که قسمی رفتار کند که ملاها از او بترسند و حجاز را که قبل از مسافرت اعلیحضرت مظفرالدین شاه به فرنگستان ، به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم (ع) پناهنده شده بودند و برضد مسیونر رئیس گمرک برخاسته بودند (۱) ، نیز گوشمالی بدهد . چه اقدامات تجار طهران در هشت ماه قبل از این به عین الدوله بر خورده بود . بعد از مراجعت از سفر فرنگستان ، در خیال تلافی بود ، موقمی نیافت ، پس از برای ملاها که برضد او قیام کرده بودند و از برای تجار نیز بی موقع می گشت . این گرانی قند بهانه دست آنها داد ، علیهذا علاءالدوله حاکم طهران امروز هفده نفر از تجار که چهار نفر از آنها تجارت قند را کسب خود قرار داده بودند به دارالحکومه احضار نمود ، جمعی از تجار جواب دادند که ما نه قند می خریم و نه می فروشیم ، ما تاجر هستیم نه تاجر قند . تجارت قند در طهران با چهار نفر است که یکی از آنها آقا سید هاشم معروف به قندی و دیگری حاج سید اسمعیل خان سرهنگ توپخانه است . علاءالدوله حکم داد چند نفر از تجار را به فلک بستانند و آنها را مشلق نمودند ، در این اثناء آقا سید هاشم را آوردند . حاج سید هاشم از سادات قندی و از سادات محترم و تجار معتبر طهران ، در حدود شصت و هفت سال داشت . سه سفر به مکه معظمه و چهار سفر به عتبات عالیات و چهار سفر به مشهد رضوی علیه الصلوات والسلام مشرف شده و سه مسجد در طهران بنا کرده و برای تعمیر پلها و راهها سعی و حاحد بود . صورت سیدی پیر یا ریش قرمز بلند و ظاهر الملاح

وارد مجلس حاکم شد. پس از سلام نشست، علاءالدوله به او گفت: چرا قند را گران کردید؟ حاج سیدهاشم جواب داد: به واسطه جنگ روس و ژاپون قند کمتر از سابق وارد ایران می‌شود چند تلگراف همین امروز برای من مخابره شده است که در همدان و رشت هم گران است، بلکه قیمت قند در طهران ارزانتر از رشت و همدان و عراق است. علاءالدوله گفت: می‌گویند شما قند را کنترات کردید. سید جواب داد: اولاً، ما قند را کنترات نکرده‌ایم بلکه از تاجر مخصوص می‌خریم. ثانیاً، آن‌که در کنترات هم زمان جنگ و مرگ عمومی اجراء قانون را اجازه نمی‌دهد. این ایام قند از روسیه کمتر وارد می‌شود. علاءالدوله گفت: باید التزام بدهید که قند را مثل سابق بفروشید. سید جواب داد: من التزام نمی‌دهم لکن صد صندوق قند دارم آنها را پیشکش جناب‌عالی می‌کنم و دست از تجارت برمی‌دارم. در این اثناء منشی وزیر تجارت وارد شد و به طریق نجوی به علاءالدوله گفت: سیدهاشم تاحری است معتبر و مقدس، سعدالدوله وزیر تجارت مخصوصاً مرا فرستاده است که عرض کنم بی‌احترامی او بی‌مخاطره نیست.

علاءالدوله از این پیغام وزیر تجارت متعیر شده و رو به فراشا کرد که: کی رفته است نزد وزیر تجارت؟ فراشا عرض کرد قند به پسر آقا سیدهاشم حاج میرعلینقی از بین راه رفت منزل وزیر تجارت. علاءالدوله روگرد به آقا سیدهاشم و گفت: حالا معلوم شد که نزد وزیر تجارت هم رفتید. در این اثنا حاج سید اسمعیل خان که یکی از اهل نظام و خرنده و فروشنده قند بود وارد شد و در عوض سلام نظامی و با تعظیم حکومتی گفت: سلام علیکم! علاءالدوله بر او متعیر شد که: توجه داخل آدمی هستی که به من سلام می‌کنی و تعظیم نمی‌کنی؟ آها! بچه‌ها بیایید یک پای این سید پیر و یک پای این سرهنگ را به فلکه ببینید، فراشا ریختند سید بیچاره و حاج سید اسمعیل خان را بیرون برده آنها را خوابانیدند، کفش و جوراب را از پای آنها بیرون آورده پای آنها را به فلکه بستند. پنج نفر فراش دست به شلاق و مشغول زدند. در این بین حاج میرعلینقی پسر آقا سیدهاشم وارد شده، خود را انداخت روی پای پدرش و گفت: چوب را به من بزنید تا من زنده باشم نمی‌توانم دید پدرم را چوب بزنید فراشا او را عقب کردند، ثانیاً خود را از دست فراشا نجات داده و خود را انداخت روی پای پدر و فلکه. علاءالدوله گفت: پدر را رها کنید و چوب، او را به پسر بزنید، پای آن دو نفر را از فلکه باز کرده پسر را به فلکه بستند متجاوز از پانصد شلاق به پای پسر زدند. حاج میرعلینقی پسر بزرگ آقا سیدهاشم، در این وقت سنش به بیست و هفت سال رسیده بود طاقت شلاق خوردن را داشت. در این وقت پیشخدمت وارد شد، که نهار حاضر است، علاءالدوله گفت: سایرین را بعد از نهار بزنید. بسم الله آقایان بیایید نهار بخورید و از آن اطاق برخاسته به اطاق نهار خوری رفت، آقا سیدهاشم را نیز با جمعی دیگر احضار کرد و گفت: آقا وقت چوب باید چوب خورد و وقت نهار باید نهار خورد، قنداً مشغول نهار شوید.

پس از صرف نهار باز به اطاق اول مراجعت کرد و روگرد به سید هاشم و گفت : يك التزام بنویسید که قند را مثل سابق در يك من پنجهزار بفروشید ، سید امتناع کرد و گفت : عرض کردم ممکن است ترك تجارت قند کنم ، ولی ممکن نیست قند را در يك من هفت هزار بخرم و پنج هزار بفروشم ، علاءالدوله روگرد به جناب امین‌التجار کردستانی که از سادات و تجار منتهب و حاضر در آن مجلس بود و گفت : آقا شما این آقا را راضی کنید و التزام از او بگیریید . در این وقت يك نفر وارد شد و سرگذارد در گوش علاءالدوله و گفت : شهر بهم خورد ، دكاكین بسته شد ، مشیرالدوله وزیر امور خارجه گفته است : تجار را بفروستید نزد من ، بلکه آنها را بخوشی راضی کنم ، امین‌التجار هم به آقا سید هاشم رسانید که التزامی بدهید و از این مجلس بروید ، بعد من نوشته شمارا پس می‌گیرم . آقا سید هاشم التزام‌نامه را نوشته و مهر کرد و داد به امین‌التجار و با امور وزیر خارجه رفتند منزل مشیرالدوله . (میرزا نصرالله خان مشیرالدوله اگر چه وزیر امور خارجه بود ، لکن در امور داخله و خارجه هر دو مداخله می‌کرد و در واقع معاون صدراعظم بود) . مشارالیه در مقام استرضاء خاطر تجار برآمده ، از آنها معذرت می‌خواست و خطای علاءالدوله را تصدیق می‌نمود . سیدالدوله وزیر تجارت از وقوع این واقعه ، رفت منزل عین‌الدوله صدراعظم و گفت علاءالدوله حاکم طهران را چه کار به امر تجار و این جوب زدن بی‌توقع به تجار محترم ، خصوص يك سید پیرمقدس منتج نتایج بد ، و بی‌مخاطره نخواهد بود .

عین‌الدوله از آن لحاجت و تکبر و جهالت و بیختری که داشت

بستن

بازار

گفت : جوب زدن علاءالدوله به امر و اجازه من بوده است ، تو را

نمی‌رسد که در کار علاءالدوله ایرادی وارد آوری ، علاءالدوله

آنچه کرده است مختار بوده ، امر او امر من است ، وزیر تجارت از این جواب صدراعظم متغیر شده ، به خانه خویش مراجعت نمود . در این اثناء بعضی از دكاكین و بازارها و سراها بسته شد ، مردم در مسجد شاه جمع شدند . امام جمعه که خانه‌اش متصل به مسجد شاه بود ، اول شب بعضی از تجار را احتظار نمود و گفت : این تعطیل و بستن دكانها فایده نخواهد کرد چه طرف عصر و نزدیک غروب بود ، کسی ندانست که مقصود چه بود . فردا را از صبح تعطیل عمومی کنید و آقایان را در مسجد جمع آورید ، تا بلکه به دست اتفاق و همراهی علماء کاری از پیش ببرند و همان شبانه هريك از علماء را دیده و قول همراهی از اکثر آنها گرفته و صبح آن شب که روز سه‌شنبه پانزدهم بود بازارها بسته ، تعطیل عمومی شد ، تجار در مسجد شاه حاضر شده مقدمات کار را فراهم آورده . امام جمعه به آنها دستور العمل می‌داد و به عین‌الدوله پیغام که : من باشم می‌باشم ، تاشب همگی را متفرق و مفسدین را معلوم خواهم داشت . طرف عصر محرك مردم شده ، ریختند به خانه‌های علماء و هريك را خواهی نخواهی به مسجد شاه آورده ، جز حاج شیخ فضل‌الله که به ملاحظه دوستی و اتحاد با عین‌الدوله در

اندرونی خانه رفت و احدی را به خود راه نداد. و بهمین ملاحظه کسی هم به طرف او نرفت. مجتلاً حجج اسلامیة و علماء اعلام، در مسجد شاه مجلس کردند. نتیجه مجلس این شد که جبران این توهینی را که به تجار شده است به استدسای عزل علاءالدوله از حکومت طهران از پیشگاه اعلیحضرت شاهنشاه نمایند. و نیز از شاه استدعا نمایند، که مجلسی منعقد فرمایند که این مجلس به عرایض متظلمین برسد و هر دو استدعای مزبور مخالف بود با استبداد عین الدوله و انجاح این دو استدعا، مغلوبیت عین الدوله را واضح و آشکار می داشت. این اجتماع اگر چه برضد علاءالدوله بود ظاهراً، لکن در واقع و نفس الامر، بر مخالفت عین الدوله و ضدیت با او بود. بالاخره آقایان صلاح دیدند که آقا سید جمال الدین واعظ اسفهانى را که از اولین واعظ با علم و سیاسی دان بشمار معرفت و واعظ مخصوص مسجد شاه بود، بر منبر نمایند و مقصود آقایان را به مردم برسانند. لذا سید را احضار و امر به صعود بر منبر نمودند. سید از منبر رفتن امتناع نمود و گفت عین الدوله بامن عداوتی مخصوص دارد، اگر این منبر رفتن را بشنود عداوتش بیشتر خواهد شد، امام جمعه اصرار و الحاح نمود که البته باید شما بالای منبر رفته و مردم را به مقصود ما آگاه کنید. آقا سید حسن معروف به سید صاحب الزمانی و عده ای دیگر از بزرگان باریک بینان، به آقای بهبهانی عرض کردند: امام جمعه تغییر مسلك داده و مقصودی دیگر در نظر دارد، ملتفت خود باشید. آقای بهبهانی اهمیتی به آن نداده فرمود: آنچه خداوند خواسته است خواهد شد، بالجملة آقا سید جمال الدین بر بالای منبر صعود نمود. پس از حمد و ثنای بر رسولش، آیه مبارکه و یاد او انا جعلناك خلیفة فی الارض، را عنوان موعظه قرار داد و آیات و اخباری که در فضیلت عدل بود قرائت نمود. پس از آن گفت: ای مردم این آقایان و این پیشوایان دین که در این مسجد اجتماع نموده اند، همگی رؤساء اسلام و نواب امام زمان می باشند، همه متفق القول و متحدند، خیال و عزمشان کندن ریشه ظلم و بدعت است، عموم مسلمین و جمیع علماء اعلام، بلکه هیئت جامعه اسلام با این بزرگواران است. هر يك از این علماء که در این مجلس نباشند، اگر موافقتند با این عزم فيها و الا اعتنائی به خلافشان نیست، قدری هم اشاره به ظلم علاءالدوله نمود و بدگفت از علاءالدوله و اعمال او را تشریح نمود... پس از آن گفت اعلیحضرت شاهنشاه اگر مسلمانان است با علماء اعلام همراهی خواهد فرمود و عرایض بی غرضانه علماء را خواهد شنید... و الا و اگر...

کلام آقا سید جمال الدین، که منجر به این شد و به این مقام که رسید. يك دفعه حاج میرزا ابوالقاسم امام جمعه طهران فریاد کرد و گفت: ای سیدی دین، ای لامذهب، بی احترامی به شاه کردی، ای کافر، ای بایی، چرا به شاه بد می گوئی. آقا سید جمال الدین از این اعتراض امام جمعه در بالای منبر مبهور شده و كذلك علماء و آقایان حاضر در مجلس متحیر و حیران شده که با آن اصرار امام جمعه و تهیة مقدمه بلکه نشئه موعظه را نیز امام جمعه داد، حالا چه شده که در

مقام مخالفت برآمد؛ آقا سید جمال‌الدین گفت: آقای من این قضیه شرطیه است، خدا به پیغمبر خود می‌فرماید: «ولو اشركت لیحبطن عملك» یعنی ای پیغمبر اگر شرك آوری هر آنچه می‌ریزد عمل تو، من که بی‌احترامی به‌شاه نکردم. عرض کردم: اگر (والا) لفظ اگر که واضح است چه معنی را می‌بخشد، امام جمعه دیدم ملوَب خواهد شد و به مقصود و نیت خود نخواهد رسید فریاد کرد بکشید، به بندید این بایی را بزنید... آنها بیچه‌ها کجا مید که يك دقعه نوکرهای امام جمعه با فراشهای مستعد که مقدمه مهیا شده بودند، با چوب و چماق و قداره ریختند در بین مردم، بعضی هم شش‌لول در دست داشتند، در این بین جمعی هم کرمسجد را در دالان حرکت دادند، چون هوا تاریک شده بود صدای چرخهای کرمسجدای هیاهو و فریاد فراشها و نوکرهای عظیم در مردم احداث نمود. آقایان علماء چون وضع را قسمی دیگر دیدند و تاریکی شب عالم را فرا گرفته و چرخهای مسجد را هم روشن نکرده بودند، فریاد کردند و امر کردند احدی دست در نیابد و در مقام عداقت بر نیایند. بعض از خیر خواهان خدمت آقای طباطبائی عرض کردند: گویا مقصود امام جمعه تلف کردن آقا سید جمال‌الدین و بی‌احترامی به آقای بهبهانی (آقا سید عبدالله) باشد. برای انتقام و تلافی که در نظر دارید. آقای طباطبائی فوراً ملتفت مطلب شده به آدمهای خود فرمود: مواظبت کنید از آقای آقا سید عبدالله و ایشان را برده به جایی برسانید: طلاب و سادات ریخته و آقای بهبهانی را بردند به طرف مدرسه خان مروی. بعضی هم آقای طباطبائی را رسانیدند به خانه خودشان به حالتی که پاهایش برهنه بود چه کفشهای آقا در نزد نوکرشان بود و او هم فرار کرده بود. آقا سید احمد طباطبائی هم رفت در مدرسه شیخ عبدالحسین. آقا سید جمال‌الدین آنچه‌ای و حاج شیخ مرتضی مجتهد آشتیانی آمدند خانه آقای طباطبائی. صدرالعلماء و سایرین که مطلع شدند آقا سید عبدالله در مدرسه خان مروی است رفتند نزد ایشان. کسبه و اصناف هم در کوچه و بازار به طرف خانه‌های خود فرار می‌کردند. آقا سید جمال‌الدین و اعظ در گوشه‌ای ایستاده به حالت ترس و خوف و از این واقعه مبهوت و متحیر بدون تکلیف، نه راه فراری داشت و نه خیالی برای خود دیده. يك دقعه دست غیبی کمک و مدد رسان، مددی برایش رسانید، گویا تا آن وقت از اظهار مخفی و کسی او را ندیده بود. چه در این اثناء که احدی به فکر کسی نبود و از ترس عین الدوله و صدای حرکت دادن کرمسجد و هیاهوی فراشهای مسجد و آدمهای امام جمعه مردم تاریکی شب را غنیمت دانسته فرار می‌کردند. جناب آقای عبدالهادی فرزند کهنتر آقای طباطبائی با عده‌ای از سادات و آدمهای خود که در مقام فحص و جستجوی پدر بزرگوار خود بود چشمشان به این سید بیچاره افتاد که تا آن وقت آشنائیت و دوستی بین این واعظ محترم و این سلسله جلیله نبود، فوراً پیش آمده دست انداخت کمرسید را گرفت و گفت ای بیچاره بلند شو و مترس، قوت قلب داشته باش. سید این عنایت را فوزی دانست و همراه آقا زاده و سادات برآمد افتاد، تا او را به خانه آقای طباطبائی رساندند. متجاوز از صد نفر از سادات و جوانان رشید همراه او شدند. نگارنده در بین راه سید را ملاقات نموده، دیدم که از شدت ترس و واهمه از

خود رفته است و گویا در این عالم نیست و تکیه به شانهٔ یکی داده بدون اراده، منحرف است. فوراً خود را به اورسانیده چون مرادید دست انداخت به دامن من. به او گفتم مترسید این جماعت همه دوست و معین شما می باشند، منم پس از کسب اطلاع و یافتن دوستان می آیم نزد شما، سید اندکی بحال آمد و با آقا زاده به منزل آقای طباطبائی رسیدند. با آن که خانهٔ آقای طباطبائی پست و محل امن بود و سید به رسیدن آنجا راحت گردید، لکن از صدمهٔ راه و خوف در مسجد حالت تب عارض سید گردید و در بالاخانهٔ آقای طباطبائی که اطاق مخصوص یکی از متحصنین محترم و لقبش، معین حضور بود منزل نمود. نگارنده با بعضی از اجزاء انجمن مخفی در گردش بودیم، شریف الواغظین قمی را دیدم که با حرهٔ آتشین مسلح بود و در صدد فحش از آقای بهبهانی و آقای طباطبائی بود. پس از استعلام از حالات حجج اسلامیه، شریف الواغظین به طرف مدرسهٔ خان مروی برای رسیدن به آقای بهبهانی و نگارنده به طرف خانهٔ آقای طباطبائی برای رسیدن به سید جمال الدین روانه شدیم. پس از ورود به خانهٔ آقای طباطبائی سید جمال الدین را دیدم به حالت ضعف و تب افتاده بود (معین حضور از بستگان امین السلطان و از اجزاء انجمن مخفی، به عنوان متحصن و مظلم از شمس الملک، پسر معین الدوله از ماه مبارک در خانهٔ آقای طباطبائی متحصن بود. زیرا که شمس الملک در مقام اذیت و صدمهٔ او بر آمده و در خیال بود که ملک او را از دستش بگیرد، به گناه این که معین حضور از دوستان و عواخواهان امین السلطان است و همین فشار ظلم شمس الملک سبب شد که معین حضور در عهدهٔ وطنخواهان وارد و در حوزهٔ انجمن عضویت حاصل نمود.) چون سید جمال الدین عادت به استعمال کشیدن اقیون داشت و در منزل آقای طباطبائی تهیهٔ این اسباب برایش ممکن نبود و میل نداشت که احدی مطلع شود که عادت به تریاک دارد لذا از بندهٔ نگارنده علاجی خواست، به این جهت نگارنده از آقای طباطبائی استیذان حاصل نموده، در ساعت چهار از شب گذشته سید را به خانهٔ یکی از دوستان که در نزدیکی خانهٔ آقای طباطبائی بود انتقال داده چنانچه بعد از این خواهد آمد. نگارنده در این مقام ناچار است از ذکر دو مسئله :

اول، آن که امام جمعه را انتقامی در نظر بود، این چه انتقامی بود و چرا در مقام مخالفت آقایان بر آمد؟ دوم، آن که استعداد و تهیهٔ مقدماتی که امام جمعه دیده بود، آیا برای همین انتقام بود و یا آن که

علت مخالفت امام جمعه

مقصود دیگری هم در نظر داشت؟ اما اول که غرض انتقام از آقای بهبهانی و سید جمال الدین باشد؛ این است: در چند سال قبل که خیر قوت مرحوم آقا شیخ محمد علی، نفع الاسلام اسمعانی برادر آقای نجفی به طهران رسید، علماء اعلام طهران مجالس فاتحه و ختم را عازم و موعود شدند، اول در مسجد شاه از طرف دولت مجلسی منعقد گردید و مدیر مجلس راجح میرزا زین العابدین امام جمعه، پدر امام جمعهٔ حالیه قرار داده بودند که برای پذیرائی از مردم نشسته بود این مجلس بخوبی به آخر رسید. مجلس دوم، در مسجد سید عزیز الله منعقد گردید، صاحب مجلس

مرحوم آقا سید محمد باقر صدر العلماء، پدر صدر العلماء، حالیه بود. صدر العلماء در اخلاق حمیده و حسن سلوک بی مثل و مانند و مرجع خاص و عام بود. علماء اعلام همگی در آن محفل حاضر شدند، مرحوم حاج میرزا حسن آشتیانی طاب ثراه و آقا سید عبدالله، پهلوی هم نشسته بودند در آخر مجلس. حاج شیخ مهدی واعظ، ملقب به سلطان المتکلمین، چنانچه رسم و معمول بود شروع به موعظه و ذکر مصیبت نمود که در این بین مرحوم امام جمعه وارد مجلس شد و بین مرحوم آشتیانی و بهبهانی نشست. صدر الفقهاء که یکی از همراهان امام جمعه بود خواست بین بهبهانی و آقا شیخ جعفر گلپایگانی بنشیند، که شیخ گلپایگانی به او جان داد. چون مجلس جمعیت زیادی داشت و جا برای احدی باقی نمانده بود، لذا مرحوم امام جمعه، صدر الفقهاء را پهلوی خود جاداد و هر دو از صف جالسین جلوتر نشستند که در واقع بی احترامی به آقای آشتیانی و آقای بهبهانی هر دو شد. سلطان المتکلمین که در بالای منبر بود موعظه را تغییر داده آیات و احادیثی که در فضل اهل علم و علماء وارد شده است بیان نمود و نیز رسانید که اشخاصی که طالب دنیا و ریاست و صدر نشین می باشند از علماء اعلام خارجند و در زمره اشیاء علماء می باشند و به کنایه مدح نمود حجج اسلامیه را و بالعکس ذم نمود از امام جمعه و صدر الفقهاء، موعظه را به آخر رسانید. مجلس تمام گشت بین مرحوم امام جمعه و آقایان هم کدورتی واقع گردید.

مجلس سوم در مدرسه سپهسالار قدیم منعقد گردید، صاحب مجلس جناب آقای سید عبدالله بهبهانی بود. در یکی از لیلیای، امام جمعه جناب آقا میرزا محسن، برادر صدر العلماء حالیه را، با جناب آقا میرزا سید محمد بهبهانی، پسر آقای بهبهانی را به عزم ملاقات احضار نمود و فرمود: فردا که روز ختم مجلس است من می آیم در مدرسه سپهسالار و در حضور من سلطان المتکلمین نباید منبر رود و موعظه کند و باید حاج شیخ زین العابدین ملک الواعظین منبر برود. آقا میرزا محسن و آقا میرزا سید محمد در جواب گفتند: واعظ این مسجد و این مدرسه همه وقت سلطان المتکلمین بوده است، این تغییر و تبدیل خیلی مشکل است. پس بهتر این است که جناب عالی فردا را تشریف نیاورید و یا راضی شوید سلطان منبر برود. امام جمعه گفت: حتماً می آیم و البته منبر با ملک الواعظین، حاج شیخ زین العابدین خواهد بود. آقایان هم گفتند: ما هم سعی می کنیم شاید آقای بهبهانی را راضی کنیم که بر حسب میل سرکار رفتار نماید و به این قول خدمت آقای بهبهانی رسیدند، مطلب را عرض کردند و جنابش را مسبوق به خیالات امام جمعه نموده. فردای آن شب مجلس تشکیل یافت، علماء اعلام همگی حاضر شده، باز صورت نشستن در مجلس همان بود که در مسجد سید عزیر الله واقع شد. الا آن که در وقت نشستن صدر الفقهاء، به واسطه تنگی و ضیق مکان، آقا شیخ جعفر گلپایگانی افتاد تو می محراب و از درج صفا قاطب گردید. که در این بین يك نفر از طلاب گلپایگانی برخاست و دست انداخته گریبان صدر الفقهاء را گرفت و او را انداخت در وسط مجلس. نوکرهای آقایان از اطراف ریختند و آنها را از هم جدا نمودند. که

آقایان قراء و حافظین قرآن شروع نمودند در خواندن سوره (الرحمن) که علامت ختم مجلس است. پس از قرائت الرحمن امام جمعه گفت: ملک الواعظین برود منبر، آقای بهبهانی گفت: سلطان المتکلمین باید روضه بخواند. که در این اثناء سلطان المتکلمین به عزم منبر از جای خویش برخاست، که يك نفر از آدمهای امام جمعه آمد پای منبر و مانع او گردید که برود بالای منبر، که يك دفعه به قدر پنجاه نفر از نوکرهای امام جمعه با جوب و چماق و قداره ریختند در مجلس. خبر به طلاب رسید، از حجرات خود خارج شده، آدمهای آقای بهبهانی که حاضر برای دفاع بودند به حمایت طلاب برآمده، در زمانی اندک اجزای امام جمعه را پراکنده و مشلق نمودند، و ضمناً جارت و مزاحمت و تصدیع امام جمعه هم فراهم آمد، امام جمعه به طرف خانه خویش حرکت نمود. در دالان مدرسه، حاج شیخ فضل الله رسیده، او هم در مقام حمایت از امام جمعه برآمد که طلاب به او اعتنائی نکرده آن هم از مدرسه رانده و دور گردید. باری پارتی آقایان و طلاب غالب و مظفر آمدند. طرفداران امام جمعه مطلوب و مهزوم گردیده بهزیمت رفتند. این اول شکستی بود که به مرحوم امام جمعه وارد آمد، دیگر موقعی دست نیامد که در صدد تلافی برآیند. تا این که امام جمعه از این دارفانی به دار باقی رحلت نمود. امام جمعه بعد از آن که حاج میرزا ابوالقاسم، فرزند اکبر آن مرحوم باشد این ایام اعتباری فوق العاده بهم رسانیده، مسجد شاه که محل امامت او بود بهترین مساجد طهران واقع گردید و این مسجد محل بست و مأمن مظلومین بود، در این واقعه که مقدماتی فراهم آورد برای اجتماع آقایان و استعدادی تهیه دیده بود، به خیال انتقام از آن واقعه افتاد. به این جهت در حالت تغیر و فریاد او که می گفت: بزیند و بکشید و بیندید. بعض صداها مسموع می شد که می گفتند: آقا سید عبدالله را بزیند و او را بکشید، از این جهت توجه آقایان مصروف حفظ آقای بهبهانی گردید.

اما مسئله دوم، که امام جمعه مقصود دیگری هم داشت این است: که آقا سید جمال، اول واعظی بود که در بیداری ابرانیان جاهد و ساعی بود، چند سال قبل از این در اصفهان و شیراز و تبریز در بالای منبر از سیاسیات و منافع عمومی و بیداری مردم و عالم شدن آنان به حقوق خودشان سخن می راند. در سال هزار و سیصد و بیست و دو که وارد طهران شد، در مسجد شاه که امامت آن مخصوص امام جمعه، حاج میرزا ابوالقاسم می باشد رفت منبر و به واسطه میل مردم به استماع مواعظ این سید جلیل، جمعیت و ازدحام بسیاری در حوزه و منبر او جمع می شد. جناب واعظ هم هیچ ملاحظه از امام مسجد نمی نمود، مثلاً در آخر موعظه که رسم است دعا می کنند و به الفاظ بزرگ و القاب و اوصاف بسیار بزرگ از قبیل حجة الاسلام آية الله و نایب امام و حضرت اشرف و اعلی حضرت قدر قدرت و مالک الرقاب و ... و ... و ... تنفوه و تنطق نمی کرد، بلکه بعض اوقات بالصراحه مطالبی را عنوان می کرد که بر می خورد به امام جمعه، امام هم محض حفظ جمعیت مأمومین و یا غرضی دیگر متحمل می شد و منع

نمی‌کرد. در این اواخر تجری واعظ به حدی رسید که از شاه و رجال دولت و وزراء مملکت و حکام جور هم ذکری می‌فرمود و سیئات اعمال عموم منتفدین را می‌شمرد و بد می‌گفت. به این جهت دیوانیان از امام جمعه متنفر شده و گاه‌گاه بیض پینامات برای امام می‌رسید، ولی جمعیت عوام بیشتر اطراف امام را گرفته و ترقی امام به حدی رسید که رساله‌ عملیه هم نوشت و به طبع رسانید. با آن که امام جمعه را مرتبه اجتهاد نبود، به این جهت امام جمعه را به خاطر رسید که هم انتقامی از آقای بهبهانی بکشد و هم سید واعظ را گوشمالی بدهد و هم عنایت اعلیحضرت و توجه رجال دولت را به طرف خود جلب نماید. این بود که در روزی که تجار و کسبه اجتماع نمودند، امام جمعه گفت: سایر آقایان را نیز در این مسجد حاضر کنید تا با حضور همگی عزل علاءالدوله را از دولت استدعا کنیم و نیز نیامدن حاج شیخ فضل‌الله و اصرار نکردن امام جمعه برای احضار او اشعار دارد به مقصود، بلکه از یکی از موثقین شنیدم که امام جمعه پیغام داد برای حاج شیخ فضل‌الله که شما حاضر نشوید، دیگری از مستمدین گفت: امام جمعه گول شیخ فضل‌الله را خورد و با هم مواضع داشتند.

باری پس از این واقعه خیر به عین‌الدوله رسید، از خوشحالی و این حرکت امام جمعه آن شب رایبترین لیالی زندگانی خویش دانست و پیغامات متوالیه مؤکده به حاج شیخ فضل‌الله فرستاد، که البته با امام جمعه همراه باشید و مراتب را حضور اعلیحضرت شاه را پورت داده که امام جمعه خدمتی بسزا به دولت نمود و مالاها را که منضم شده بودند ارکان سلطنت را منزلزل سازند متفرق نمود و دماغ آنان را سوخت. سفراء عین‌الدوله امشب به خانه امام جمعه و حاج شیخ فضل‌الله متوالیه مرآوده می‌نمودند و آمد و رفتی داشتند.

خواه‌آهان امین‌السلطان هم محرمانه به خانه آقایان می‌رفتند، نگارنده، اعتمام السلطنه، پسر میرالمالک، داماد امین‌السلطان را دیده که برای ملاقات آقای طباطبائی آمده بود و محرمانه خدمت آقا رسید و از آنجا به طرف خانه آقای بهبهانی رهسپار گردید و آنها را اطمینان می‌دادند - در واقع اطمینان هم لازم بود - چه از عاقبت امر کسی را اطلاعی نبود، مجلاً در این شب اکثر از علماء در خانه آقای طباطبائی انجمن کرده، از آن جمله، جنابان آقا سید جمال‌الدین افجه‌ای و حاج شیخ مرتضی آشتیانی هم رای کسب تکلیف حاضر بودند. پس از مذاکرات بسیار آقای طباطبائی فرمود: حال که کار به اینجا رسید کار را یکسره و تمام کنید، آن خیالی را که سه‌ماه دیگر عازم انجامش بودیم جلو می‌اندازیم. دیگر آن که اگر ما فردا در این شهر بمانیم، عین‌الدوله محرک امام جمعه و مردم می‌شود. شاید مقصود منقلب شود، چه بعضی از اجزاء ما با اجزاء امام جمعه زد و خوردی خواهند نمود، آنوقت نزاع حیدر نعمتی و گفتگوی دو محله و جنگ داخلی به میان خواهد آمد. تجار هم داخل در کار می‌شوند، اگر همراهی از آنها نکنیم که مناسب نیست و اگر همراهی کنیم

آن وقت به مردم القاء شبهه خواهند نمود و درباریان می گویند ، ما خواستیم قند را اوزان کنیم آقایان مانع شدند و به این بهانه سایر مأكولات را هم گران خواهند نمود و به بهانه تمام شهر و امنیت مردم را نفی و تبعید می کنند پس سلاح در این است ، که چند روزی در این شهر نباشیم و در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه السلام متوقف و محاور باشیم . آقایان رأی آقای طباطبائی را صلاح دیده برای آقای بهبهانی هم پیغام دادند که فردا روانه زاویه مقدسه شود ، سایرین را هم به همین مقصود پیغام داده آراء همگی بر این قرار گرفت . روز چهارشنبه شانزدهم شهر شوال المکرم ۱۳۲۳ مطابق سیزدهم دسامبر

مهاجرت علماء به حضرت عبدالعظیم

فرانسه ۱۹۰۵ ، علماء اعلام طهران به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه السلام مهاجرت نمودند . آقای طباطبائی به ملاحظه فقاقت سید جمال الدین و این که امام جمعه حکم به کفر سید نموده بود ، عین الدوله هم در خیال گرفتن سید بود و تکلیف آقایان هم معلوم نبود ، لذا سید را سپردند به بنده نگارنده ، من هم شبانه سید را به خانه یکی از دوستان نقل داده در وقت سحر یعنی نزدیک به طلوع صبح صادق سید را برداشته به خانه خویش وارد نموده در بین راه سرباز و سوار زیادی را دیده که به طرف ارك دولتی در حرکت بودند . پس از ورود به خانه ، سید را در بیرونی جاداده واسم او را سید احمد گذارده که کلفت و خانه شاگرد ، ملتفت او نشوند . پس از فراغت از پذیرائی سید ، اول آفتاب برای ملاقات آقای طباطبائی از خانه خارج شده ، در بین راه به آقای طباطبائی برخوردی که سواره وعده ای از فامیل خودشان با ایشان و به عزم هجرت روانه بودند . مجدداً سفارش از سید جمال الدین کرده و اخفاء ایشان را توصیه فرمودند .

در این مقام چند سطر از حالت سید جمال الدین ذکر کنم : آن وقت عودت به رشته تاریخ نمایم . پس از ورود سید به خانه نگارنده اول از طرف خانه اطمینانی لازم بود ، عنوان مطلب را این قسم کردم : این سید که در بیرونی است مقصد دولت است ، اگر دولت بداند من او را به خانه خود آورده ام مرا خواهند کشت و خانه را خراب خواهند نمود . پس از توضیح به این که احدی نباید مطلع شود ، اطمینان قسمی هم بعمل آمد و به قرآن مجید اهل خانه را قسم داده ، پس از آن چند جلد کتاب عربی و کتاب تاریخ و سه جلد کتاب سه تفنگدار و کتب دیگر را برای سیدهها نمود ، لوازم تعیش او را از قبیل غلیان و غیره برایش حاضر و در همان اطاق گذارده ، درب اطاق را به رویش قفل نموده ، درب بیرونی را نیز قفل نموده ، به خانه او رفته پسر و عیالش را که بی نهایت مترزل بودند اطمینان داده و گفتم اگر ملاقات او را طلبید در اول شب بیایید او را ملاقات کنید . بعد از آن مراجعت به خانه نموده ، تا عصری نزد سید بودم طرف عصر که خواستم بیرون آیم سید انماس کرد دو نفر از دوستان مرا که یکی معین العلماء و دیگری مجدداً اسلام باشد اطلاع بدهید که گاه گاهی بیایند نزد من ، پس از آن که به او گفتم من حرفی ندارم آنها را اطلاع بدهم لکن اگر طلب کشف شد ربطی به من ندارد و خود متقبل وضاعت محرم

بودن آنان را نمود ، برای ملاقات این دو نفر از خانه بیرون شده ، در شهر اقوال درباره سید مختلف بود ؛ بعضی می گفتند او را گرفته در محبس دولتی است ، بعضی می گفتند در خانه امام جمعه او را حبس کرده اند ، گروهی معتقد بودند که به طرف عتبات عالیات رفته است . تا يك ماه که سید در خانه نگارنده بود جز معدودی از آقایان دیگر احدی بودن او را در خانه من نمی دانست . يك روز وقت ظهر مجدالاسلام وارد شد و گفت منزل دیر حضور (قوام السلطنه) حالیه) بودم ، در آنجا مذاکره شد که آقا سید جمال رفته است به عتبات و تلگرافش از قصر آمده است . من به دیر حضور گفتم که با این که تومنی عین الدوله صدراعظم ایرانی نمی دانی سید جمال الدین در کجا است و من می دانم؟ دیر حضور اصرار کرد . من لابد شدم و به او گفتم مکان سید را . از شنیدن این واقعه حالت سید و معین العلماء و بنده نگارنده منقلب گردید . بنای ملامت را به یکدیگر گذارده علی الظاهر مجدالاسلام هم از کشف و اظهار واقعه نادم گردید ، گفت خودم این امر را اصلاح می کنم از خانه بیرون رفت ؛ نگارنده هم در مقام تعیین مکان و تغییر منزل سید بودم که در اول شب مجدالاسلام معاودت نمود و کاغذی از طرف دیر حضور آورد قریب به این مضمون :

جناب آقا سید جمال الدین واعظ در همان مکانی که منزل دارید مخفی باشید تا من کار شما را اصلاح کنم و خلعتی برای شما از طرف صدراعظم صادر کنم ، چه حضرت صدارت از این که شما به زاویه مقدسه نرفته اید خوشحال و از شما تا يك اندازه راضی می باشد ، لکن به شرطی که شما هم التزام بدهید دیگر منبر نروید الی آخره .

بعد از رسیدن این کاغذ ، اگر چه اندک تسلی برای سید حاصل گردید ، ولی بکلی خاطرش آسوده نگردید . این تفصیل را بنده به زاویه مقدسه اطلاع داده شب بعد جناب آقا میرزا محمد صادق پسر آقای طباطبائی از طرف آقایان آمده ، درشکه آوردند که سید را ببرند به زاویه مقدسه ، ولی سید جرئت رفتن را نداشت زیرا که جواب داد : مرا در بین راه خواهند شناخت ؛ اگر به يك تیر تفنگ مرا هدف گلوله قرار دادند چه خواهد شد ؟ آنچه به او گفتند در درشکه می باشی ، شب است ، تغییر لباس می دهی ، قبول نکرد . چند قسم لباس برایش حاضر کردند که بهر طوری که می خواهد تغییر لباس بدهد ، قبول نکرد . دست انداخت دامن آقا میرزا محمد صادق را گرفته گریه و التماس کرد ؛ تا این که حضرات از بردن او منصرف شدند . چون عده ای خارج از دوستان خبر شدند که سید در خانه بنده نگارنده است . لذا صلاح در تغییر منزل و مکان سید بود . به این جهت در يك شب آقا سید جمال الدین تغییر لباس داده با معین العلماء و بنده نگارنده رفتم در بازارچه کربلائی عباسلی ، به خانه یکی از تجار اصفهانی که از دوستان سید بود . به ورود به آن خانه صاحب خانه رو کرد به معین العلماء و گفت : آقا تو به من خیانت کردی که بدون اطلاع و خبر مقصر دولت را بر من وارد کردی . بنده نگارنده گفت : من اصلا با شما آشنائیت

ندارم، به اطمینان این دو نفر آدم و الان هم مراجعت می‌کنم. ولیکن قول به تو می‌دهم تا فردا شب این آقا را از این مکان ببرم. این را گفته و از آنجا برخاسته و به خانه خویش مراجعت نمودم. آن شب را بنا و معماری خبر داده که فردا در خانه خود بتائی دارم و سبوح را مشغول خرابی عمارت بیرونی شد که از آمد و رفت بنا و عمله و دیگران مردم ملتفت شوند که در خانه من احدی نیست. بعضی از دوستان راهم اطلاع دادم، که سید از خانه من خارج شد. مجدالاسلام راهم اطلاع دادم که سید شبانه از خانه من خارج شد. اما سید جمال‌الدین و معین‌العلماء آن شب را در خانه حاج عبدالحسین اصفهانی بیتوته کرده و تا صبح مورد ملامت و عتاب صاحب‌خانه بودند؛ روز بعد را هم آنجا توقف کرده، در شب دیگری به تغییر لباس رفتند در خانه جناب حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی یک شب و یک روز را هم در آنجا بسر برده نهایت مهربانی و پذیرائی از طرف میرزبان مزبور به این میهمانان محترم بعمل آمد. شب سوم را باز مراجعت به خانه نگارنده کردند.

فایده این نقل مکان همین قدر بود که مجدالاسلام و دبیر حضور و بعضی دیگران را یقین حاصل شد، که سید از خانه من رفته است به جایی دیگر و در این دفعه در اخفاء سید بیشتر دقت شد.

یک روز صبح بین الطلوعین به عزم ملاقات سید از اندرونی وارد بیرونی شدم، دیدم سید جمال‌الدین عمامه سر گذارده و عبا به دوش از اطاق بیرون آمده، در صحن حیات یا رنگ پریده ایستاده و خیلی در حالت قلق و اضطراب است. تا مرا دید حالت گریه برایش دست داد و گفت اگر می‌خواهند مرا ببرند قسمی رفتار کنند که پسر من از خواب بیدار نشود. (چون فرزند بزرگش که در سن چهارده سالگی بود و مسمی به میرزا محمدعلی است شبها در پهلوی پدرش می‌خوابید و سید خیلی او را دوست می‌داشت نمی‌خواست بیدار شود و از واقعه موعوم مطلع گردد). پس از استفسار بر حالت سید، معلوم شد که در مطبخ که هیزم ریخته بودند خروس و مرغ روی هیزم‌ها بوده هر وقت که خروس می‌خواست صدای بدهد و بال بهم بزند هیزم‌ها بهم می‌ریخته و صدای داده است، سید گمان کرده است که پلیس و مأمور دولت آمده است یا من عذاکره و یا مشاخره دارند. سید از ترس این که فرزندش بیدار شده و خوف عارض او خواهد شد لباس پوشیده ردا و عمامه را به دوش سر گذارده، که تماماً عور وارد شود سید با او روانه شود. چون این حالت سید را دیده او را تسلی داده و سوگند برایش خوردم که احدی نبوده و خیالی درباره‌اش نیست. (چون این حالت را خود سید در بالای منبر ذکر می‌کرد، لذا نگارنده در این تاریخ نوشتن و الا حالت ترس و خوف سید بیش از این بود که بتصور آید).

دو روز قبل از مراجعت مهاجرین از زاویه مقدسه بر حسب خواهش خود سید، مجدالاسلام را اطلاع داده در یک شب بنده و مجدالاسلام و معین‌العلماء سید را برداشته

بردم به خانه خودش؛ شب را با هم بودیم. روز بعد سید را برداشته بردیم به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم (ع) و تسلیم آقایان نمودیم، که در تاریخ مرقوم شده است.

خلاصه آقایان علماء به زاویه مقدسه مهاجرت نموده این هجرت را هجرت سفری گویند، و اسامی رؤسای مهاجرین از این قرار است: آقای بیهبانی بافامیل خود، آقای طباطبائی بافامیل خود، آقای حاج شیخ مرتضی، آقای صدرالعلماء، آقا سید جمال الدین افجهای، آقا میرزا مصطفی، آقا شیخ محمد صادق کاشانی، آقا شیخ محمد رضای قمی.

عین الدوله حکم کرد التزام از کسبه و اصناف گرفتند که بازارها را ببندند و هر کس که دکان خود را باز نمود دکانش را خراب کنند، و سرمایه او را به یغما ببرند، و یکی دو تا از دکانین را هم تاراج نمودند؛ فلذا مردم ترسیده دکانین را باز نمودند. دم دروازه‌ها سر باز و فروش ایستاده بعضی را مانع شدند از رفتن به زاویه مقدسه. آقا سید جمال الدین افجهای داماد حاج میرزا حسین، حاج میرزا خلیل که اعلم علمای نجف است، و خود آقا سید جمال الدین سیدی است مسن و محترم، رسید دم دروازه، سر بازها جلو کالسکه ایشان را گرفته مانع عبور شدند، که آدم آقا دست به شش لوله برده و یک دو تیر به هوا خالی کرد. سر بازها عقب رفتند، کالسکه‌چی شلاق کشیده هی به اسبها کرد، اسبها کالسکه را برداشته و به اندک زمانی رسیدند به زاویه مقدسه. جناب آقا سید احمد طباطبائی رسید دم دروازه، درشکه ایشان را نگاهداشته دم قهوه‌خانه توقف کردند؛ در این اثناء آقا شیخ عبدالرحیم توه صاحب فصول که از علماء اصفهان بود رسید. ایشان را هم نگاهداشته، درشکه‌چی آقا سید احمد خواست درشکه را حرکت دهد که در این اثناء کالسکه جناب آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی رسید. سر بازها جلو کالسکه را گرفته جنابش مشغول گفتگو و مذاکره بود، که درشکه آقا سید احمد بحرکت آمده تا سر بازها خواستند ملتفت شوند که درشکه مافقی طی کرده بود. در این بین آقا شیخ مرتضی مدیرالذاکرین سواره رسید. سر بازها دست به چوب و چماق کرده او را عسقلق و مضروب نموده، دم دروازه هنگامه‌ای برپا شده نزدیک بود که سرایت به بازار کند و بازار بسته شود، که از طرف عین الدوله ناسخ حکم اول رسید که کسی را مانع نشوند، هر کس می‌خواهد برود مختار است، چون منع برداشته شد بر تخریب عوام افزوده، عدای از عوام الناس بخیال افتادند که بریزند در سرمقبره آقا، پدر امام جمعه و می‌احترامی و جسارتی به آنجا کنند و در و دیوار و مرقده مطهر را ملوث کنند و انتقام پسر را از پدر وجد بگیرند، لکن عقلاء و دانشمندان به آنها رسانیدند که این حرکت عقلانی نیست و آنها را مانع شدند.

در واقع عوام یعنی اشخاص جاهل از اقدام به اینگونه اعمال مضایقه ندارند، چنانچه در واقعه کرمان با شیخیه طرف شدند مسجد آنها را ملوث کردند و در همین ایام در مسجد

شاه عرشه منیر امام جمعه را نیز ملوث کردند؛ بلوری که واعظ بیچاره لباسش ملوث گردید، اگر عتلاء مانع جهال نشده بودند مقبره سید محترمی را خراب می کردند. (چنانچه در استبداد صغیر قیر مرحوم سید عبدالحمید را خراب کردند؛ و به امر امیر بهادر بدن سید و استخوانهای او را از قبر در آوردند؛ به عقیده بعضی سوخته و به عقیده گروهی در مزبله ریختند) (۱).

اول مدرسه ای که طلاب آن مهاجرت نموده، و از پاری و معاونت آقایان علماء امتناع نموده، و در این هوای سرد و برف رحمت و مشقت را بر خود هموار نموده مدرسه صدر بود که بقدر سی نفر از طلاب آن رفتند به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه السلام. بعد از آن طلاب مدرسه دارالشفاء که در قرب مدرسه صدر و نزدیک به خانه امام جمعه بود مهاجرت نمودند.

با آن که ریاست این دو مدرسه با امام جمعه بود، طلاب از معاونت آقایان مضایقه نکردند. سایر مدارس و طلاب که دیدند این دو مدرسه با آن خصوصیت و بستگی به امام جمعه این گونه فتوت نموده و برای تحصیل حریت و آزادی از جان خود گذشته، آنهاهم درسها را تعطیل کرده، از اهل منبر هم عذبه زیادی به آقایان ملحق شده؛ لکن از طایفه تجار معدودی رفتند و اکثر درخانه های خود چپیده و یا به گوشه ای خزیده محملاً در اندک زمانی متجاوز از دو هزار نفر جمعیت از علماء و سادات و طلاب و اهل منبر در زاویه مقدسه جمع شدند. روزها جناب حاج شیخ محمد واعظ و جناب حاج شیخ مهدی واعظ در بالای منبر نطق و موعظه می کردند.

مخارج این حوزه را دو نفر وکیل خرج بودند؛ یکی حاج محمد تقی بنکدار و یکی دیگر برادرش حاج حسن، که این دو برادر متقبل شدند مخارج آقایان را بدهند. از هر جا که پول می رسید جمع بر این دو نفر برادر می شد. (۲) لکن آنچه نگارنده دیده و دانسته است این است که مخارج نهار و شام و ضروریات بومیه از قبیل غلیان و سیگار و چای و با تجار بود که نزد این دو برادر مزبور جمع می شد و آنهاهم خرج می کردند و آنچه از خارج می رسید، اگر جزوی بود باز جمع بر دو وکیل خرج می شد، و هر گاه کلی بود بین آقایان تقسیم می شد. چنانچه پول سالارالدوله را که به توسط حاج ملک المتکلمین تقسیم شد

۱- در ترجمه تاریخ پروفیسور براون که مترجم آن فاضل معاصر آقا میرزا احمدخان مترجم گمرک پناذراست چنین نوشته است، نعت سید عبدالحمید را در مسجد جامع دفن کردند ولی پس از آن که مجلس را به حکم شاه خراب کردند نعت سید عبدالحمید را سوزانیده و بدن حاج سید حسین را به مزبله ریختند.

۲- پروفیسور براون در تاریخ خود می نویسد، در مدت تحصن مردم در شاه عبدالعظیم (ع) میرزا علی اسفراخان صدراعظم قدیم سی هزار تومان به آنها داد.

چهار صد تومان به آقای طباطبائی رسید و نیز پول اعتصام السلطنه و رکن الدوله و امین السلطان و غیر هم بین آنها تقسیم شد. بلی آقا شیخ عبدالرحیم نوه صاحب فصول مدعی بود که من در این مدت از احدی پول نگرفتم جز يك شصت تومانی که از طرف آقای طباطبائی برای مخارج داده شده بود.

پاری : کارمهاجرین روز به روز در ترقی بود و برعهده آنها افزوده می گردید، در ایام پنجشنبه و جمعه يك خروار برنج صرف آنها می شد. يك روز جمعه بنده نگارنده و مجدالاسلام به عزم دیدن و زیارت حضرت عبداللطیف رفتیم. مجدالاسلام رو کرد به آقای بهبهانی و گفت ما تصور می کردیم که شما زمستانی را در اینجا بسختی خواهید گذرانید و بعد براحتی و بزرگی خواهید رسید لکن حالا معلوم می شود که از همین امروز به آجیل رسیدید. چون آقای طباطبائی مسبوق شده بود که مجدالاسلام بعض اخبار را به اجزاء عین الدوله رسانیده است، لهدا آهسته به مجدالاسلام فرمود: برای اطلاع به رفیقت خوب دقت کن و ببین همه قسم آسودگی و راحت و مخارج مهیا است، قوه ماندن تا يك سال رامهیا کرده ایم، مجدالاسلام عرض کرد من مخصوص بعض اخبار را راپورت می دهم که باعث قوت شما و ضعف طرف است، لکن دیگران اخباری را اطلاع می دهند که باعث توهین شما خواهد بود. بهر جهت آقایان از مجدالاسلام ظنن شده و به نگارنده سفارش کردند که سید جمال الدین را یاروانه به زاویه دارم و یا مکانش را از مجدالانام پنهان کنم، لکن نگارنده به مجدالاسلام اطمینان داشت و می دانستم اخباری را که راپورت می دهد فقط به دیر حضور خواهد بود، او هم مجدالاسلام را شناخته است.

بعد از هجرت صفری امام جمعه دیدن کرد از حاج شیخ فضل الله، و با هم تجدید اتحاد نمودند. مدرسه خان مروی که از مدارس معتبر طهران است و متولی شرعی آن جناب حاج شیخ مرتضی هستند

بالا گرفتن کار امام جمعه

آشتیانی است، این ایام به تصرف امام جمعه درآمد، يك روز امام جمعه و حاج شیخ فضل الله، طلاب را در آن مدرسه دعوت نموده شیرینی و شربت صرف نمودند. خطبه و خطابه قرائت نمودند؛ آقا سید صالح کرمانشاهی در بالای منبر دستخط شاه را که مدرسه را واگذار به امام جمعه فرموده قرائت نمود. تقیب السادات هم نطقی مفصل کرد و کار امام جمعه بر حسب ظاهر بالا گرفت.

دختر شاه را که زن موقر السلطنه بود و به جبر و قهر و حکم ولیمهد و عاموریت سعید السلطنه رئیس نظمیه، ولیمهد طلاق او را در محضر حاج شیخ فضل الله گرفته بود و چهل هزار تومان به موقر السلطنه دادند در مقابل این زن، و تاکنون بدون شوهر مانده بود و احدی او را نگرفته بود این ایام امام جمعه آن زن را بقصد خود در آورد، و امام جمعه داماد شاه گردید، مدرسه مروی را هم متصرف شد.

مسجد خازن‌الملک را که تا این ایام در تصرف حاج شیخ مرتضی بود و امامت آن مسجد هم با منظمه بود، واگذار به آخوند ملامحمد آملی نمود. مقدسین که اعتقاد و حسن ظنی به آخوند مزبور داشتند، چون دانستند که تصرف آخوند در مسجد غیر اذن حاج شیخ مرتضی و برخلاف قانون اسلام می‌باشد، نماز خود را اعاده نمودند و عقیده‌شان درباره آخوند سلب شد. فرود هم از گوشه و کنار عوام را ملتفت کرده که این آخوند ریاست طلب و منافق می‌باشد. کار به جایی رسید که آخوند امام جماعت که هیچ زمانی کمتر از دوپست الی سید نصرامومین او نبود؛ به یکی و دو نفر از بستگانش رسید. لذا مسجد را ترک نمود و نماز جماعت را موقوف کرد.

وضع مساجد تغییر کرد. مردم دانستند که رؤسای اسلام و علماء حقه آنانی بودند که مهاجرت نمودند به زاویه مقدسه. مسجد شاه که در اقتدای به امام جمعه مردم برای حل نزاع و مشاجره می‌نمودند خالی ماند، واعظی مانند سیدجمال‌الدین از میان رفته درحالی او سید صالح کرمانشاهی نشسته، به همان اندازه که سیدجمال‌الدین محبوب‌القلوب و منظور خلق بود، این سید صالح مبغوض و مطرود در نزد آنها بود. مردم متنفر از منبر و موعظه او بودند. حتی آن که يك نفر از عوام رفته بود در عرشه منبر نجاست ریخته بود؛ بیچاره واعظ در وقت نشستن در روی منبر دست و لباس او بلوٹ گردیده. باری ما عومین امام جمعه از اقتداه به امام منصرف شده و منحصر گردید به آدمهای شخصی و چند نفر آخوند قاری و بعض اجزاء و حاشیه نشینان مجلس او. هر چه بر اقتدار و جمعیت مهاجرین افزوده می‌شد از شئون امام جمعه و شیخ فضل‌الله کاسته می‌گردید. در دربار دولت هم نفاق بین رجال و درباریان بحد کمال رسیده بود، میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله و دو پسرش مشیرالملک و مؤتمن‌الملک و ناصرالملک (نایب‌السلطنه حالیه) و امیرخان سردار (امیراعظم حالیه) و بعضی دیگر باطناً و قلباً با آقایان همراه بودند و مستعد برای تبدیل سلطنت استبدادی به سلطنت ملی. شاهزاده عین‌الدوله صدراعظم ایران روز به روز بر تکبر و تبختر او افزوده می‌گردید، که اگر مظفرالدین‌شاه مانع نبود در يك روز همه علماء و سادات طهران را معدوم می‌نمود. در این اثناء امری اتفاق افتاد که باعث قوت آقایان و ضعف شیخ فضل‌الله و امام جمعه گردید و آن مهاجرت آقامیرزا مهدی پسر حاج شیخ فضل‌الله و ملحق شدن او به آقایان بود. آقا میرزا مهدی مزبور با پنجاه نفر از طلاب مهاجرت نمود. این آقا زاده اگر چه جوان است ولی با فضل و زهد، از اول تحصیلش طریق آقازادگی را متروک و بطرز فقر و طلبگی حرکت میکرد و نفوذی هم در محله سنگلیج و اطراف خود داشت. زیرا که از آقازادهائی بود که اذیت و آزارش به احدی نمی‌رسید و هیچوقت ملاحظه آقازادگی و شئون پدری را نمی‌نمود و يك قدم برخلاف شرع بر نمی‌داشت. این موافقت با آقایان و مخالفت پدر حقیقت مهاجرین را ظاهر می‌ساخت. و بملاوه از خلق و قدح مخالفین ذره‌ای

کوتاهی نکرد. (بعضی از مردم کوته نظر بر آقا میرزا مهدی ایراد وارد می‌ساختند که چرا مخالفت پدر را نمود ولی عقلاء و دانشمندان می‌دانند که لذت حریت و نوعیت مقدم بر ملاحظه پدری است در مقام سیانت وطن و دیانت آدمی از پدر و اولاد بلکه از خود باید گذشت). باری به فاصله بیست روز عموم ائمه مساجد و علماء و سادات و طلاب و بعضی از تجار ملحق شدند به آقایان. ایام جمعه در صحن و حرم و مسجد جا بر مردم تنگ بود.

مأموریت

امیر بهادر در

بازگرداندن علماء

عین الدوله دید روز به روز بر جمعیت آقایان افزوده می‌شود و شاید فتنه بزرگ شود. مستمسک به پول شد، آنچه را که اول نداد و اگر داده بود شاید به مقصود خویش نایل می‌شد یعنی امر را به تأخیر می‌انداخت حاضر به دادنش شد. به وعد و وعید و پیغام زید را بین، عمر و را ملاقات کن؛ از آن جمله پیغام به آقای طباطبائی داد که بیست هزار تومان به شما می‌دهم بیاید شهر، مقرر نمیشد. (نگارنده از شخص آقای طباطبائی شنیدم که عین الدوله بیست هزار تومان به من می‌داد که از آقا سید عبدالله کناره کنم). از این تشبیه هم مأیوس شده در خیال تبیین و فقی رؤساء برآمده، سالار اسعد را با چند نفر سوار و یک دسته سرباز فرستاد در حضرت عبدالعظیم که علی‌الظاهر مأمور بودند به حفظ و حراست آقایان، یک روز که هوا در شدت سردی بود امیر بهادر جنگ با دو دست نفر سوار و چند کالسکه و گاری وارد به راهی مقدسه گردید و در صحن مقدس ورود نمود، آقایان و رؤساء را جمع نموده که اعلیحضرت شاهنشاه فرموده است من شما را حرکت داده و با خود ببرم حضور شاه، که خود شاه شفاهاً با شما گفتگو فرماید و مقاصدتان را برآورد و من هم در انجاح مقاصد شما سعی و جاهد می‌باشم. اخلاص و ارادت مرا به سلسله جلیله علماء و ذریه رسول و بنی فاطمه خاص و عام می‌دانند. آقایان چون وضع را قسمی دیگر ندیده و از مقاصد دولتیان مسبوق بوده لذا از آمدن به شهر امتناع فرمودند. امیر بهادر گفت من مأمورم شما را از این محل حرکت دهم اگر چه به خراب کردن این گنبد مطهر و اتلاف نفوس منجر گردد و شما می‌دانید من اطاعت شاه را واجب می‌دانم. جناب آقا سید جمال‌الدین افجه‌ای که از علماء بزرگ بود بنای تنبیر و تشدد را گذارد و گفت برای خاطر یک خری که دختر خری می‌گیرد ما باید کشته و تلف و در بدر بیایانها گردیم. مقصود آقا سید جمال این بود که بگوید: «برای خاطر یک خری که زن یک خری را می‌خواهد یعنی امام جمعه که زن موقر السلطنه را می‌خواهد، سهواً و اشتباهاً بجای زن لفظ دختر را اداء فرمود. البته اینطور عبارت به شاه برمی‌خورد. امیر بهادر که دید لفظ خر را اطلاق بر شاه کرد لذا متنبیر شد و سخن آقا را قطع کرد و گفت سید بی‌احترامی به شاه می‌کنی و بد از شاه می‌گویی، آه من زنده باشم و این سید اینطور به آقای من و صاحب من و ولی‌التمنی من بد بگوید، الان یا خود را می‌کشم و یا این سید را. این قدر داد و فریاد کرد که حالت

غشوه او را دست داد و به زمین افتاد ، غلامهای کشیکخانه که این حالت امیر بهادر را دیدند دست به تفنگ ریختند در صحن مقدس و اطراف آقایان پراکنده شده جناب ساج شیخ مرتضی آشتیانی از این وضع و پریشانی حال علماء و ذریه فاطمه درهم رفته يك دفعه به حالت غشوه به زمین افتاد. آقایان متوحش شده هر دو را به هوش آورده پس از مذاکرات بسیار بنایشان بر حرکت شد و عازم بر آمدن به شهر که بعضی از سوارهای کشیکخانه رسانیدند به آقایان که اگر در کالسکه سوار شوید شما را به شهر نخواهند برد بلکه هر کدامی را به طرفی خواهند برد . اول کسی که مانع از حرکت آقایان شد آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی بود که آمد جلو پدر را گرفت و گفت من تا زنده باشم نمی گذارم پدرم را ببرید ، روگرد به آن بزرگوار و گفت پدرجان کجا می روید ما را می خواهند بشیم کنندای وای پدرم را یاری کنید . سادات طباطبائی اطراف آقا را گرفته طلاب هم که هر کدامی در خیال فرار بودند جمع شده مانع حرکت آقایان شدند . طایفه نقریها و خدام حضرت و اهالی شاهزاده عبدالعظیم سینه های خود را سپر کرده و گفتند تا ما زنده باشیم نمی گذاریم آقایان را ببرید . صدای گریه و ضجه سادات بلند شد . زنها ریختند به سر و سینه می زدند ، هیاهو و صداها به بازار رسید . بازارها بسته شد . زن و مرد اطراف صحن را گرفته فریاد و اسلاماء و ادیناء و اشریعتاء از مردم به آسمان می رفت . هنگامی برپا شد که تا آن وقت احدی یاد نداده بود. آقای طباطبائی فرمود: من حاضریم، آقای بهبهانی را راضی کنید . امیر بهادر رفت که آقای بهبهانی را بیاورد . مردم ریختند و آقای طباطبائی را چپاندند توی حرم ، آقای بهبهانی هم رفت به توی حرم و من دخیله کان آمنتاً . امیر بهادر دید که حرکت آقایان مشکل شد . به خیال آن که شب آنها را حرکت دهد به آقایان گفت من رفتم شما تا شب فکر خود را بکنید بلکه بخوبی امر بکنند . این اخبار به توسط تلفون به شهر رسید در شهر هم هیاهو و گفتگو در بین مردم افتاد ؛ نزدیک بود در شهر بلوای بزرگی حادث شود که از طرف شاه تلفون شد به امیر بهادر که مترس از آقایان نشود و مراجعت نماید . نگارنده در شهر بود ، از استماع این خبر رفتم در خانه جناب آقا سید اسدالله طباطبائی برادر آقای طباطبائی ، دیدم این سید محترم بحالت گریه در روی سجاده افتاده است و دعا می کند و نصرت آقایان را از خدا درخواست می نماید .

حالت این سید بزرگوار و مرجعیت او و داشتن بعض ادعیه خصوص نسخه صحیح لوح جنه الاسماء و اذن و اجازه در استعمال آن از پدر مرحومش و یا بعض بزرگان معروف و مشهور است . در این واقعه که او را دل شکسته و گریان و به حال دعا دیدم نگارنده را یقین حاصل گردید که سلطنت مظفرالدین شاه و صدارت عین الدوله بلکه ریاست قاجاریه متزلزل خواهد شد .

یکی از موقنین گوید یک شب وارد شدم برسالار اسعد، او را دیدم که مشغول قمار بود،

به او گفتم تو اهل قمار نبودی! چه شده است که در این مکان قدس خود را مشغول به این خلاف شرع و عمل شنیع نمودی؟ به طریق مزاح یا از روی واقعیت جواب داد که آنچه این سعد در مأموریت خود نمود از بستن آب و نان بر روی اولاد فاطمه و شکستن قلوب طایفه و طاهره، من نیز در این مأموریت خویش بجا آوردم، این يك معصیت مانده بود او را نیز بجا آوردم که در مأموریت خود کوتاهی نکرده باشم.

و نیز گویند کاعذی نوشت به امیربهادر جنگ که من طرف با اولاد فاطمه و ذراری رسول نمی‌شوم و از نوکری دیوان و این مأموریت خود استعفا می‌خواهم. استدعا می‌کنم که کسی دیگر را مأمور به این حفظ و حراست فرمائید که از عهده من خارج است.

عین‌الدوله دید امر مهاجرین رو به ترقی است و عمأ قریب رشته امور از هم گسیخته خواهد شد و طلاب علوم هم که چند نفری در طهران بودند از این واقعه رفتن امیربهادر مهاجرت نموده به آقایان ملحق شدند. فلذا تدبیری نمود و پیغام داد برای آقایان که يك نفر امین از طرف خودتان بفرستید که شفاهاً پاشاه مذاکره نماید و مقاصدتان را اظهار عرض کند و از شاه جواب بشنود. آقایان هر کس را معین کردند عین‌الدوله عذر می‌آورد تا این که جناب آقا سید احمد طباطبائی را معین و نزد شاه روانه داشتند، مقاصدشان را نیز قهرست نموده با جناب آقا فرستادند. در این مقام عرض می‌کنم یا طبیعت موافقت نمود و میل و اراده عین‌الدوله مصادف و مطابق شد با انتخاب آقایان و یا آنکه تسانی و مواظبه در بین عین‌الدوله و بعضی بود؛ چه عین‌الدوله همین را طالب بود که آقا سید احمد و کیل آقایان باشد و بهمین جهت حکمت آقا را، آقایان رد نموده و قبول نکردند. لکن نگارنده بر حسب وظیفه خود در این مقام ناچار است از اکتفاء کردن به آنچه که آقا شیخ مرتضی مدیرالذاکرین نوشته است و الان نوشته او حاضر است و بر طبق آن نوشته قسم قرآن یاد کرد که يك کلمه از آن خلاف واقع نیست و نگارنده آن نوشته را با قرآن از دست جناب مدیر گرفته و قول دادم که بهمان نوشته اکتفاء کنیم. فلذا عین مکتوب ایشان را بدون تصرف در آن درج می‌نمایم و از خواننده تاریخ معذرت می‌خواهم چه این گونه نوشتجات را نگارنده به قیمت گراف خریداری خواهد نمود و در تحصیلش به زحمات کثیره مبادرت می‌نماید و هذاصورتیه :

بسم الله الرحمن الرحيم

بدبخت و بدعاقبت‌ترین خلق از بازار مراجعت می‌کرد و به خانه می‌رفت. در کوچه قهوه‌چی باشی که معروف به پاچنار است آقای آقا سید احمد و دو نفر آقا زاده و جمعی فراراً به حضرت عبدالعظیم مشرف می‌شدند، رسیدند به من (مدیر روضه‌خوان) فرمودند: بیابرویم به حضرت عبدالعظیم. عرض کردم: شما قدری آهسته‌تر تشریف ببرید تا بنده بروم مال‌ها را سوارشوم و بیایم. به تمجیل

رفتم سوار بر اسب شده نزدیک کاروانسرای امیر به آقا رسیدم. در خدمت آقا رفتم تا بیرون دروازه دم قهوه‌خانه پیاده شدند. آقا فرمود: گفته‌ام کالسکه بیاورند، قدری صبر کنید. مشغول جای خوردن بودند که جماعتی از سربازها همه‌جوب بدست پستک پوشیده آمدند، دست آقا را بوسیدند و عرضه داشتند خیال دارید کجا بروید؟ فرمودند: به حضرت عبدالعظیم، سربازها گفتند: بیائید خدمت امام جمعه در شهر، اگر آقا اجازه دادند آن وقت بروید و الا ما عوریم که نگذاریم شما بروید. در این بین آقای سید علاءالدین داماد آقای آقا سید عبدالله (اعتمادالاسلام) بایک نفر دیگر درشکه سوار بودند، آمدند دم قهوه‌خانه از این مطلب مطلع شدند، مراجعت فرموده از دروازه دولا ب به حضرت عبدالعظیم مشرف شدند. چیزی نگذشت آقای آقامیرزا ابوالقاسم بادرشکه رسیدند، حکایت سربازها را برای آقا نقل کردند آقامیرزا ابوالقاسم متعیر شده به سربازها فرمودند: غلط کرده هر کس به شما همچو امری را کرده است، به درشکه‌چی فرمودند پسر هی کن. تا درشکه حرکت کرد سربازها از عقب دویدند، نزدیک کوره‌ها درشکه را در میان گرفته در این بین کالسکه آقای آقا سید احمد رسید، آقا سوار شدند و فرار کردند، مدیر هم سوار بر اسب بود، می‌خواست او هم فرار کند که یکه‌دسته سرباز با جویهای ارجن رسیدند مدیر را میان گرفتند، چوب زیادی به مدیر زدند، ساعت نقره از بندش افتاد بردند، یک‌تای کفشش افتادگم شد، آخر اسب همت کرده مدیر را از چنگ دشمن نجات داده او را به حضرت عبدالعظیم رسانید. لدی‌الورود واقعه را حضور آقایان عرضه داشت. آنها به او دل‌داری داده و اظهار مرحمت فرمودند. آقامیرزا کاظم پسر آقای آقا سید احمد مبلغ شش‌هزار دینار پول به مدیر داد که کفش از برای خودش خریداری نماید که پابرنه نباشد و گفت انشاءالله تلافی ساعت را هم می‌کنم، مدیر مشغول به خدمت‌گزاری شد.

آقا شیخ مرتضی مدیر در واقع مردانه خدمت کرد به آقایان و طلاب خصوص به اهل منبر؛ افسوس که زحمات و آبروی بیچاره مدیر را بر باد دادند که بعد از این خواهد آمد.

پس از تجدید مطلع و ابتداء بنام خدای تبارک و تعالی و التفات از غیبت به تکلم و بازالتفات از تکلم به غیبت چنین می‌نویسد:

خدایا به شهادت گواه می‌گیرم که آنچه می‌نویسم صدق است. زمانی که آقایان در حضرت عبدالعظیم مشرف بودند مدیر در کمال راستی و درستی و خدمت‌گزاری به طلاب و آقایان بود. شب یکشنبه چهار ساعت از شب گذشته آقای آقا سید احمد مدیر را خواست ایشان بودند و آقا زاده‌ها و میرزا محمد محرز.

مأموریت
مدیرالذاکرین
نزد عین الدوله

آقا بهمدیر فرمود که: می توانی کاری بکنی که عین الدوله ما را از حضرت عبدالعظیم (ع) بخواهد، شاید ما هم مثل دیگران دخلی کرده باشیم، مدیر عرض کرد: آقا جان بنده محبوب القلوب عامه مردم هستم! می ترسم از برای بنده اسباب بدنامی فراهم بیاید، دیگر آن که مرا در راهی می فرستی که چاه عمیقی در این راه هست تمام جانوران از گزنده و درنده در این چاه هستند، بنده در این چاه می افتم، فائده غریبی بلند می کنم شما تشریف می آورید که مرا نجات بدهید، سوزنی به پای شما فرو می رود، بنده را در تمام این مهالك می گذارید؟ آقا فرمود: از تو بپید می دانم همچو گمانی درباره من ببری. بهر حال همان شب وقت سحر مدیر را بیدار کردند که وقت می گذرد و مبلغ سه تومان، آقا از میرزا محمد محرر گرفتند کرایه درشکه بهمدیر دادند و او را به شهر فرستادند. هر کس از مدیر می پرسید برای چه به شهر آمده ای؟ جواب می داد که آمده ام از برای آقا پول قرض کنم. مدیر رفت منزل جناب صدرالممالک (متولی یاشی حالیه آستان رضوی) گفت آقا خیال دارند که عین الدوله را ملاقات بفرمایند از برای اصلاح کار آقایان، آفرین بخوش نفسی جناب صدرالممالک که به مدیر فرمود: فلان کس، اگر بجز اصلاح کار آقایان و نفع عموم مردم آقا خیال دیگری داشته باشند من حاضر نیستم به همراهی..... مدیر قسم یاد کرد که جز اصلاح، خیال دیگری ندارند. صدرالممالک بهمدیر گفت: حالا شما بروید یک ساعت به غروب مانده تشریف بیاورید، بلکه این امر را بخوبی اصلاح کنم. مدیر هم در ساعت مذکور رفت. صدرالممالک با مدیر رفتند منزل امیرعلاءالدین خان گروسی. مدیر نماز نخوانده بود، در یک اطاق ایستاد به نماز خواندن، بعد از نماز رفت پیش صدرالممالک؛ دید قوام دفتر هم آنجا هست، ترسید. به گوش صدرالممالک به طریق نجوی گفت که قوام دفتر با آقای آقا میرزا مصطفی خیلی رفاقت دارد، می ترسم که این وقعه را به جناب آقا میرزا مصطفی بگویند، آن وقت از برای من اسباب بدنامی فراهم بیاید. جناب صدرالممالک از قوام دفتر خواش نمود که این مسئله آمدن مدیر را به شهر جائی اظهار ننماید. قوام دفتر هم از ترس عین الدوله قول داد که این مسئله را جائی مذاکره نکند. باری شیخ مرتضی مدیرالذاکرین و صدرالممالک و امیرعلاءالدین خان هر سه در کالسکه امیرعلاءالدین خان نشسته رفتند به خانه عین الدوله. صدرالممالک تفصیل را برای اعظامالممالک نقل کرد. (اعظامالممالک فرایشی و پیشکار بلکه جمله الملك عین الدوله بود و شخص بدذاتی نبود. در این اواخر ترقی فوق العاده بهم رسانید.) اعظامالممالک خیلی از این مسئله خوشحال شد کمال پذیرائی را از مدیر کرد و گفت حالا عضدالسلطان پسر شاه، پهلوی شاهزاده تشریف دارند، صبر کنید تا ایشان بیرون آن وقت من تفصیل را به حضرت والا عرض می کنم. در این بین عضدالسلطان از اطاق بیرون آمد با عین الدوله هر دو از باغ بیرون رفتند. اعظامالممالک در بین راه تفصیل آمدن این سه نفر را از برای شاهزاده

ذکر کرد. عین الدوله گفت: اگر من حالا برآردم خوب نیست. حضرات امشب بروند فردا يك ساعت به آفتاب مانده بیایند. حضرات مراجعت کردند. فردا صبح قبل از آفتاب رفتند در خلوت، شاهزاده را ملاقات کردند. صدرالممالک گفت: آقای آقا سید احمد میل دارند که ایشان را بطور احترام بخواهید که تشریف بیاورند. بین شما و آقایان را اصلاح بفرمایند. الحق جناب صدرالممالک خیلی همراهی با ملت و دلسوزی از مردم کردند. عین الدوله گفت من اطمینان به قول مدیر ندارم، از کجا که این حرف را آقا گفته باشد. مدیر گفت اگر حرف مرا کذب می‌دانید بهتر این است که جایی را معین بفرمائید که خارج از منزل خودتان باشد، اعظام الممالک بیاید آنجا، آقازاده‌های آقا هم تشریف می‌آورند، خودشان مقصود پدرشان را به اعظام الممالک بگویند، تا صدق و کذب من معلوم شود. عین الدوله این حرف را پسندید و این زحمت را به گردن صدرالممالک انداخت، چون خانه ایشان دو در داشت بنابراین چو شد که قبل از ظهر همان روز اعظام الممالک بیاید منزل صدرالممالک و آقازاده‌ها هم بیایند، تا یکدیگر را ملاقات نمایند. مدیر از خانه عین الدوله بیرون آمده به آقازاده‌ها خبر داد که وقایع از این قرار است. کمال خوشوقتی از برای ایشان حاصل شد. آقامیرزا کاظم و آقامیرزا علیبنقی و میرزا محمد محرو با مدیر از آن دری که در کوجه قهوه‌چی باشی است رفتند منزل صدرالممالک. اعظام الممالک هم از آن دری که به تکیه «نوجهر» خان است آمد، آقازاده‌ها را ملاقات کرد. بعد از مذاکرات بسیار، معلوم شد که مدیر را خودشان فرستاده‌اند و از طرف آقا آمده است. آقازادگان در خصوص آمدن آقا اصراری داشتند که حکماً باید کالسکه مخصوص شاه را از برای سواری آقا بیاورند، در این باب گفتگوی زیادی با اعظام الممالک کردند. آخر بنا شد که کالسکه عین الدوله را به اسم کالسکه شاه از برای آقا ببرند. کریم خان اکرم نظام را هم معین کردند که او برود عقب آقا. اعظام الممالک ده تومان در همان مجلس به مدیر داد که این پول را شما کرایه درشکه بدهید و بروید حضرت عبدالعظیم به آقا اطلاع بدهید و بگوئید که مهیا بشوند از برای تشریف آوردن. باری، آقا از حضرت عبدالعظیم حرکت فرمودند به قصر دوشان تپه (مقدمت انتخاب جناب آقا سید احمد از طرف آقایان دیده شده بود چنانچه در تاریخ ذکر شد و بعد از این هم خواهد آمد). چون در کالسکه آقا جا نبود مدیر درشکه کرایه‌ای نشست. شیخ رضای لسان‌الذکرین که شاگرد آقا سید محمد گنجه‌ای بود او را هم با خودش برد به دوشان تپه. وقتی که مدیر رسید دید آقا با امیربهادر جنگ خدمت شاه رفته‌اند. عین الدوله تحسین زیادی از مدیر کرد و به او مهربانی و محبت کرد. مدیر شروع کرد به معرفی نمودن آقازاده‌ها در حضور خودشان، به اینطور که آقای آقامیرزا کاظم جوهر قدس و تقوی جز طول دادن نماز و دعا به سلطان اسلام و اتابک اعظم کاری دیگر از ایشان ساخته نیست. اما آقازاده کوچک که آقا میرزا علیبنقی باشد، بسیار باجوهر، کارکن، کاربر، وجودشان بمنزله شمشیر دودم

هندی است، همان قسم بر ندگی دارند. در این گفتگو بودند که آقا از پیش شاه مراجعت فرمود با عین الدوله بنای حرف را گذاردند فرمودند: اگر می خواهید که آقایان از شما راضی بشوند و به شهر مراجعت کنند باید چند کار بکنید: اول آن که علاوه الدوله را از حکومت طهران معزول بفرمائید، دوم آن که ظفر السلطنه را هم معزول کنید از حکومت کرمان، سوم آن که عسکر گاربیجی را چوب بزنید و عزل کنید از راه قم، چهارم آن که يك عصای جواهر نشان بدهید به من که خودم از برای حاج میرزا محمد رضای کرمانی بفرستم. عین الدوله هیچ يك را قبول نکرد. بعد از صرف شام آقا مراجعت فرمود به حضرت عبدالعظیم. شب بعد مدیر درب حرم اینان بود که فراموش کرد که پلاکت داد بدست مدیر به مهر اعظام الممالک سرپلاکت را باز کرد. اعظام الممالک نوشته بود حسب الامر حضرت والا وجود شما در دوشان تپه لازم است. مدیر آمد خدمت آقا اجازه رفتن خواست. آقا مریخس فرمود و گشت برود. آقا میرزا علینقی در حضور آقا به مدیر گفت بهر قسم که می دانی از عین الدوله پولی از برای آقا بگیر. مدیر جان نپادا بی پول برگردی. حسب الامر آقا مدیر رفت به دوشان تپه پهلوی عین الدوله شاهزاده به مدیر گفت چه خبر داری؟ مدیر گفت قربان از آن جایی که آفتاب طلوع می کند تا آن جایی که غروب می کند تمام دشمن شما هستند همه به شما بد می گویند. اگر نمی توانید همه را بکشید، لکن می توانید همه را از خودتان راضی کنید. عین الدوله گفت: مدیر دیشب همچو بنامد که آقا از سایر آقایان جدا بشود. چه شد؟ مدیر گفت قربان توقع به این بزرگی، اول تهیه آسودگی ایشان را بفرمائید بعد این تمنا را از ایشان بفرمائید. اول آن که آقا مرافعه نمی کند که دخل کند. دوم آن که ملک موقوفه هم در دست ایشان نیست که با آن ملک گذران کنند. علاوه آن که آقا در حضرت عبدالعظیم خودشان هزار تومان مقروض شده اند و آقا میرزا علی نقی هم پانصد تومان مقروض شده اند. عین الدوله گفت: جبران تمام این خرابیها را می کنم. هزار تومان نقد به خود آقا می دهم، پانصد تومان نقد هم به آقا میرزا علینقی می دهم. صد تومان هم به خودت و ماهی صد تومان به آقا می دهم، ماهی پنجاه تومان به آقا میرزا کاظم، ماهی پنجاه تومان به آقا میرزا علی نقی، ماهی بیست و پنج تومان هم به تو خواهم داد.

خواست این پولها را بدهد که مدیر از برای آقا بیبرد. مدیر قبول نکرد. گفت فردا آقا میرزا علینقی شرفیاب می شود پول را به ایشان تحویل بدهید که به دست خودشان رسیده باشد. او هم قبول کرد. فردا بعد از ظهر آقا میرزا علینقی با مدیر رفتند منزل عین الدوله هزار و پانصد تومان اسکناس تحویل آقا زاده دادند. صد تومان هم به مدیر، و عده های سابق هم مکرر شد. آقا زاده به عین الدوله گفت: خوب است به مدیر بفرمائید که به آقا نگوید که حضرت والا پانصد تومان پول به دعا گو مرحمت فرموده اند. او هم به مدیر سپرد که اظهار نکند. آقا میرزا علینقی به عین الدوله گفت قربان آقایان را بنده و آقا راضی کرده ایم که

به شهر مراجعت فرمایند. اما چهار نفر نمی گذارند: اول آقامیرزا مصطفی، دوم آقامیرزا ابوالقاسم، سوم آقا میرزا محسن، چهارم اعتماد الاسلام داماد آقا سید عبدالله. خوب است شما این چهار نفر را با خودتان همراه کنید. بنده هم که دست ارادت داده ام آن وقت بخوبی مقاصد خودتان را انجام خواهید داد. (اگر بخواهم تمام فرمایشات آقا زاده وطن خواه ملت پرست را بنویسم مثنوی هفتاد من کاغذ شود). آقا زاده با کمال خوشحالی از خانه عین الدوله بیرون آمده به مدیر فرمود: خدمت آقا عرض کن که عین الدوله هزار تومان پول داده؛ هشتصد تومان از برای شما، صد تومان از برای آقا، صد تومان از برای آقا میرزا علی بنی، صد تومان هم برای آقامیرزا کاظم. اگر غیر از این بگوئیم آقا از مسئله پانصد تومان مطلع می شود مدیر هم قبول کرد. آقامیرزا علی بنی چهل و چهار تومان از آن پانصد تومان به مدیر داد، بقیه پول را خدمت آقا بردند. آقا هم پنجاه تومان به مدیر دادند. میرزا محمد محبر آقا از این مسئله دلننگ شده که چه جهت دارد که در این قضیه باید مدیر محرم باشد و دخل ببرد و من بیکاره باشم. با مدیر بنای بخل و عداوت را گذارد و به جمعی از دوستان خودش گفت که من باید مدیر را بدنام کنم. یعنی دانه چشند که مردمان باهوش از این واقعه مطلع شدند. آقا پول را دادند به مدیر که این پول را پس بده به عین الدوله، مدیر پول را برد عین الدوله پس نگرفت. چند روزی پول نزد مدیر ماند، تا آقا پول را قبول فرمود و از مدیر پس گرفتند، دوسه روز از این واقعه گذشت، یک شب اعظام الممالک و آقامیرزا علی بنی رفتند منزل مدیر، قول و قرار در خصوص جدا شدن آقا سید احمد از سایر آقایان نمودند. آقامیرزا علی بنی فرمود: من خدمت آقا عی رسم و آقارا راضی می کنم که به شهر مراجعت فرمایند، هر چه آقا فرمودند به شما خبر می دهم.

باری شب جمعه مدیر را از حضرت عبدالعظیم فرستادند به شهر، گفتند به عین الدوله بگو که آقا فرمودند کالسکه بفرستید عقب من که بیایم، لکن بچند شرط: اول آن که پنج هزار تومان قرض مرا فوری بدهید، دوم آن که دو بیست نفر سوار از دوشان تپه همراه من بکنید که مرا به شهر بیاورند و درب خانه را به روی من ببندند، از برای آن که مردم بگویند که آقا را مجبوراً به شهر آوردند.

مدیر وارد شهر شد. به باغ عین الدوله که جنب دروازه دوشان تپه است در حالتی که امیر بهادر جنگ هم پهلوی عین الدوله بود، تفصیل را گفت. عین الدوله جواب داد که شب جمعه است من از دوشان تپه به شهر آمده ام از برای غسل جمعه، چطور برگردم به دوشان تپه. باری سه از شب گذشته شاهدان غیر الدوله مراجعت به دوشان تپه کرد، امر کرد کالسکه چهار اسبه بستند پیش خدمت خودش را که صدق السلطان لقب داشت او را همراه مدیر کرد که آقا را از حضرت عبدالعظیم بیاورند. آقایان مطلع از این قضیه شده بدگمان شدند که این اسباب چینی خود آقا است. آقا به این ملاحظه خودشان تشریف نبردند، آقای آقامیرزا

کالم آقازاده بزرگ را همراه سدن السلمان کرده پنهانی از آقایان فرستادند به دوشان تپه که عذر امشب را بخواهند و از جانب آقا قول بدهند که فردا پس از فرستادن کالسکه خود آقا شریف می آورند. آقازاده شریف بردند و فرمایشات آقا را رسانیدند، شام راهم در دوشان تپه صرف فرمودند و از برای خواب مراجعت فرمودند به شهر، منزل اعظام الممالک خوابیدند. سحرهم در حمام اعظام الممالک وضو گرفته نماز خواندند و با درشکه کرایه ای اول صبح مراجعت کردند به حضرت عبدالعظیم. لکن همه روزه به توسط کاغذ دستور العمل به مدیر می دادند که چه بکن و چه بگو که عین کاغذها به خط و مهر جناب آقامیرزا علی نقی موجود است. (که نگارنده به چشم خود بعض از آن کاغذها را دیده).

میرزا محمد محرر به واسطه عداوت با مدیر تمام وقایع را در حضرت عبدالعظیم به اسم مدیر بیچاره شهرت داد و او را بدنام کرد که مدیر عم از ترس آبرو و جاننش آمد به شهر در منزل کربلایی جواد سمسار پسر حاج آخوند سمسار متحصن گردید و پناه به او برد، به واسطه آن که جواد محل وثوق حجة الاسلام آقای آقامیرزا سید محمد بود، بعد از فکرهای زیاد آخر عریضه به حضور آقای آقا سید احمد نوشت و در آن عریضه تمام دستور العملهای خود آقا و فرمایشات ایشان را که به او امر فرموده بودند و او را به چه قسم فرستاده بودند، نوشت در پاکت گذارد، سرپاکت را نجسبانیده به جواد سمسار گفت این کاغذ را ببر به حضرت عبدالعظیم بده به آقای آقا میرزا سید محمد بخوانند و از مظلومی و بی گناهی من مطلع بشوند، بعد سرپاکت را بجسبان، پیر خدمت آقای آقا سید احمد، شاید این خری را که آقا به دست خودشان بالا برده اند دومرتبه پائین بیاورند. فدایم چه شد بعضی همچو مثل کردند که جواد بك رأس یعفور و پنجاه تومان پول از آقا سید احمد گرفت و کاغذ را به آقای آقامیرزا سید محمد نشان نداد و بدبخت مدیر را نگذارد که از اتهام بیرون بیاید. شب همان روز آقامیرزا علی نقی به شهر آمدند مدیر را به خانه خود برده او را دلداری داد که مائلافی این بدنامی را خواهیم کرد، به شرط آن که شما جانی این عطلب را اظهار نکنید که اسباب بدنامی ما می شود. فردا صبح دومرتبه مدیر را بردند به حضرت عبدالعظیم. چیزی نگذشت که تمام آقایان به شهر مراجعت فرمودند. باز به توسط مدیر همان ماهانه را که عین الدوله برقرار کرده بود از برای آقا فرستادند. صد تومان خود آقا، پنجاه تومان آقامیرزا کاظم، پنجاه تومان آقامیرزا علی نقی، بیست و پنج تومان خود مدیر، بعد از چندی آقازاده آقامیرزا علی نقی با مدیر بی مرحمت شده او را از پناه خود دور ساخته به عین الدوله هم گفت که ما او را از اداره خود خارج ساختیم، از امروز به بعد امین ما میرزا محمد محرر است و شیخ رضای لسان الذاکرین. به این جهت بیست و پنج تومان مدیر را در حق شیخ رضای لسان الذاکرین برقرار فرمودند و سی تومان هم از برای میرزا محمد محرر برقرار کردند مدیر هم از خرمای بغداد و هم از حلوای بصره محروم شد.

از قرار معلوم مدیر می تقصیر بوده و در این قضیه مظلوم واقع شده است، به جهت این که خدمت‌های نمایان به آقایان کرده بود. در هر حال آنچه بنده می دانم از ماه ذی القعدة ۱۳۲۳ تا ماه رجب المرجب ۱۳۲۴، ماهی دوست و پنججاه تومان به توسط میرزا ابوالقاسم نوکر شخصی اعظام الممالک که برادرزن آقامیرزا علیقتی بود هم‌ماه به اداره آقا می رسید و جهت تأخیر افتادن امر مشروطیت به واسطه وجود محترم آقا زاده بود، زیرا که آنچه در خلوت در خصوص عدالتخانه و مشروطیت صحبت می داشتند آقامیرزا علیقتی به توسط میرزا محمد محرر و شیخ رضای لسان الذاکرین به عین الدوله می رسانیدند. صورت کاغذی که جناب آقامیرزا علیقتی برای مدیر نوشته اند.

(عنوان سرپاکت) خدمت جناب مستطاب زبدة الواعظین دوست محترم

مکرم آقای مدیر مشرف یاد:

(عنوان کاغذ) فدای تو دوست عزیز مهربان - از قرار مذکور دیشب را

عشیر السلطنه و حاج ملک آمدند ولی هنوز حرفی و صحبتی نزدند شما تحقیق فرموده قبل از آن که به ما اظهار نمایند که مقصود چیست به ما اطلاع بدهید. دیگر آن که جناب اعتمادالتولیه خیال دارد امروز یا فردا حضور حضرت اشرف مشرف شود سرکار البته زود رفته خدمت جناب اجل آقای اعظام الممالک رسیده، به ایشان بگوئید مبادا مطالب محرمانه ما را به اعتمادالتولیه بگویند و به حضرت اشرف هم برسانید که مقصود اعتمادالتولیه این است که مطالب محرمانه ما را بفهمد. باخبر باشید که اگر بروز کنند تمام ما متفضح هستیم، دیگر مختارید. دیگر آن که من هستم اینجا تا ببینم که عشیر السلطنه و حاج ملک چه صحبت می کنند و خودم عصری خدمت شما می رسم، جائی نروید عصری که من شمارا ببینم. ولی الان بروید منزل جناب اعظام الممالک و مطالب مرقومه را به ایشان حالی کنید و مسئله ای که بنا بود اقدام شود که آقا صلاح دانستند و شما رفتید که صحیح کنید معلوم نشد. اعلانات را البته ملاحظه فرمودید، که چه نوشته اند باخبر باشید. زیاده عرضی نیست. (علیقتی الحسینی الطباطبائی) حضرت حجة الاسلامی مدظله سلام می رسانند چنانچه آقا میرزا محمد محرر از شما چیزی پرسد در باب پول یا غیره که خیال شما چیست؟ ابدأ حرفی نزنید و ابراز نکنید که قافیه را خواهید باخت و مقصود او این است که یکدستی بزند باخبر باشید و از قول من خدمت جناب اعظام الممالک سلام برسانید و بگوئید ما در خدمت خود مشغولیم و شما هم در باب مسئله وزیر دربار اقدام کنید. ملتفت باشید اگرخواستید به میرزا محمد حرفی بزنید بگوئید اتایک پول دادند و آقا پس دادند.

تمام شد مکتوب مدیر الذاکرین العهده علی الراوی.

رشته تاریخ ما آنجا بود ، که آقایان جناب آقا سید احمد را منتخب نمودند و مقاصد خودشان را فهرست نموده فرستادند حضور شاه ، که از آن جمله عزل عین الدوله بود از سدارت ایران . جناب آقا سید احمد وارد بر عین الدوله شده فهرست آقایان را دادند به عین الدوله که گذارد در بقل خود و به توسط امیر بهادر به اعلیحضرت عرض کرد که : آقایان بعضی مستدعیات دارند که بر آوردن آنها ضرری به دولت ندارد . شاه فرمود : بسیار خوب ، یک مجلس باهم بنشینید و مقاصد آنان را بر آورده نتیجه را بعرض ما برسانید . امیر بهادر که همراه آقا سید احمد رفته بود حضور ، آمد نزد عین الدوله و فرمایش شاه را ابلاغ نمود عین الدوله متقبل شد انجاح مستدعیات آقایان را .

باری نتیجه این حکمیت و توسط آقا سید احمد بین دولت و آقایان راجع و عاید دو کس گردید اول عین الدوله که عزل او که منظور و اهم مقاصد آقایان بود از بین رفت و خود عین الدوله متقبل گردید که مستدعیات آقایان را بر آورده نماید و با آنها همراهی نماید دوم عاید جناب آقا سید احمد گردید که با عین الدوله همراه شد و دیگر از طرف او اظهار کدورتی نشد بلکه عین الدوله خواهشی نمود از معزی الیه که خوب است شما از همین جا (دوشان تپه) بروید به شهر و تلفون کنید که آقایان بروند شهر و در شهر یک مجلس می نشینیم از جهت مقاصد و مستدعیات مذاکره می نمایم . جناب آقا سید احمد جواب گفت : رفتن من به شهر موجب سوء ظن آقایان خواهد گردید و نخواهند آمد . پس بهتر این است که بروم به حضرت عبدالنظیم و آنان را راضی نموده عودت دهم . اتابک قول همراهی و معاونت از آقا گرفته پس از اطمینان آقا را روانه نمود . جناب آقا که وارد بر آقایان شد مذاکره و گفتگو را طوری نمود که آقایان بدگمان شده و قرارداد ایشان را قبول نکرده و همگی تجدید عهد نموده و هم قول شدند که تا عین الدوله را از سدارت معزول نکنند مراجعت ننمایند .

در این ایام جاسوسان عین الدوله متوالیاً اخبار را به او می رسانند ، امام جمعه برای آقایان پیغام داد که اشخاصی که محرم اسرار شما می باشند و شبها لحاف روی شما می اندازند برای من اخبار را می آورند ، پس مطمئن به این دوستان خود نباشید و بیائید به شهر تا من واسطه شوم نزد دولت که مقاصد شمارا بر آورند . آقایان درباره مدیرالذکرین ، شیخ مرتضی روضه خوان ، ظنین شده او را از خود دور کرده و درباره دیگران هم وضع را تغییر داده و هر کس را به مجالس سری خود راه نمی دادند . ارباب حل و عقد آقایان یعنی آنهایی که مقاصد را پیشنهاد آقایان می کردند چند نفری معدود بودند که از آن جمله جناب آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی و جناب آقا میرزا محسن و جناب آقا میرزا مصطفی و جناب اعتماد الاسلام بودند . جناب حاج میرزا جیبی دولت آبادی هم در شهر به تحریک ملک المتکلمین چند مجلس سفیر عثمانی را ملاقات نموده و سفیر را راضی نمود که واسطه در صلح باشد و مذاکراتی که با سفیر عثمانی کرد به توسط برادر خود حاج میرزا علی محمد که او هم از علماء و سادات

محترم اسفهان بود و در طهران متوقف، برای آقایان پینام داد و چندین دفعه بین آقایان و سفیر عثمانی رسول واقع شد تا آن که به توسط این چهار نفر و مساعی مشارالیه مستدعیات آقایان روی کاغذ آمده نزد سفیر فرستادند و آن از قرار تفصیل ذیل است :

اول - نبودن عسکر گاریچی در راه قم - چه امتیاز راه با این شخص بود موقتاً که گاری و دلپجان و درشکه متعددی در این راه، راه انداخته بود و بامردم نهایت بدسلوکی را می نمود. آقایان علماء قم از کارهای او بصدأ درآمده بودند. لکن کسی به عرایض آنها

صورت مستدعیات اولیه مهاجرین

گوش نمی داد، از این جهت آقایان قم متمسک به علماء طهران گردیده و با آقایان طهران معاهده کرده بودند که هر اشاره که از طرف آقایان بشود آنان اجراء دارند و عمل نمایند، به این جهت آقایان طهران هم عزل عسکر را جزو مستدعیات خودشان نوشتند برای خاطر قمعین.

دوم - مراجعت و معاودت دادن حاج میرزا محمدرضای کرمانی را که در جلال آباد و فسنجان منفی و مبعود بود، محترماً و مجللاً به کرمان. چه از زمانی که واقعه کرمان اتفاق افتاده بود الی این ایام مشارالیه در فسنجان توقف نموده بود و دولت مانع بود که عودت به کرمان نماید. لذا معاودت دادن او را به کرمان جزء اهم مقاصد و مستدعیات قرار داده بودند.

سوم - برگرداندن مدرسه خان مروی را به جناب حاج شیخ مرتضی. چه که تولیت این مدرسه یا جناب معظم بود و از اتفاق و واقعه مسجدشاه، عین الدوله دستخط صادر کرد که تولیت مدرسه با امام جمعه باشد و موقوفه را به تصرف امام جمعه داد. به این جهت یکی از مستدعیات آقایان برگشتن مدرسه و موقوفه بود به متولی شرعی آن.

چهارم - بنای عدالتخانه ای در ایران که درهربندی از بلاد ایران يك عدالتخانه برپا شود که به عرایض و تظلمات رعیت رسیدگی شود و بطور عدل و مساوات رفتار کنند.

پنجم - اجراء قانون اسلام درباره آحاد و افراد بدون ملاحظه از احدی.

ششم - عزل مسیو نوز از ریاست گمرک و مالیه دولت.

هفتم - عزل علاءالدوله از حکومت طهران.

هشتم - موقوف نمودن تومانی دهشاهی کسری موجب و مستمریات مردم را که يك سال است قرارگذارده بودند که صاحبان موجب تومانی دهشاهی بدهند به اجزاء صندوق مالیه.

جناب حاج میرزا یحیی دولت آبادی دو مسئله را مدعی بود اول آن که آقایان عازم بودند که تومانی دهشاهی را مخصوص به طبقه علماء و طلاب و سادات قرار بدهند، من پیشنهاد کردم و گفتم که این خواهش را تعمیم دهند. دوم آن که بنای عدالتخانه در عداد

مستدعیات نبود و چون سفیر عثمانی گفت اگر استدعای آقایان نوعیت داشته باشد من توسط در صلح می‌کنم و الا اگر مستدعیات شخصیت داشته باشد ، من اقدام نخواهم نمود. لذا من ملحق نمودم به نوشته آقایان تأسیس عدالتخانه را تا سفیر قبول کرد (رجوع به کتاب ایشان شود که در شرح حالات و زندگانی خویش نوشته‌اند) .

مؤید فرمایش ایشان آن که در شب آخر که آقایان روز بند را معاودت نمودند جناب آقا میرزا محمدصادق طباطبائی به عموی خود جناب آقا سید اسدالله مکتوبی نوشته و مؤدّه و عده تأسیس عدالتخانه را داده بود و تا آن وقت این لفظ رسماً و علناً بر زبانها جاری نشده بود. لکن نگارنده قبل از این واقعه کرا را خدمت آقای طباطبائی رسیده و این مقصود خود را اظهار می‌فرمودند ، حتی آن که در آن شبی که آقایان از مسجد شاه رانده شده و در خانه آقای طباطبائی جمع شده بودند جناب حاج شیخ مرتضی از آقای طباطبائی استعلام نمود ، که تکلیف چیست؟ جنابش فرمود: مقصودی که داشتیم جلو می‌اندازیم و نیز اشخاصی که دور آقایان را در معنی داشتند مقصودی جز این نداشتند. پس جمع بین قول آقای دولت آبادی و قول دیگر به این قسم می‌شود که در عریضه‌ای که آقایان به توسط سفیر عثمانی به شاه عرض کرده بودند این استدعا را نوشته بودند و جناب حاج میرزا یحیی نسیان آقایان را متذکر شده و آنان را متذکر نمود که بنویسند. به هر جهت زحمات جنابان حاج میرزا یحیی و حاج میرزا علی محمد برادرش در این موقع بی‌نهایت مفید افتاده چه پس از تقدیم عریضه آقایان، سفیر عثمانی فهرست مستدعیات آقایان را در پاکت رسمی گذارده و ایفاد حضور اعلیحضرت مظفرالدین شاه داشت. جناب میرزا نصرالله خان مشیرالدوله وزیر امور خارجه پاکت سفیر را در حضور شاه باز نموده و قرائت نمود. عین الدوله از این تدبیر آقایان منفعل گردید . چه تا این وقت شاه اطلاع نداشت که مقصود آقایان چیست و تظلم و هجرت آنان از برای کیست؟ اعلیحضرت فرمود: جواب سفیر را بنویسید که مقاصد آقایان را بر آورده و آنها را محترماً عودت خواهیم داد و شفاهاً هم به عین الدوله فرمود: البته آقایان را محترماً عودت دهید عین الدوله عرض کرد اطاعت می‌کنم. لکن عودت آنان موقوف است بر مقتضایاتی که همین دو سه روزه به عمل خواهد آمد.

در ایام تحسن آقایان، حاج ملک‌التجار که در آن ایام اعتباری داشت ، به عزم حرکت دادن آقایان رفت به زاویه مقدسه ، دیگر معلوم نشد عین الدوله او را فرستاد و یا خودش داوطلبانه عودت آقایان را تقبل نمود . بهر جهت رفتن ملک سودی نکرد . چه هر وقت اراده کرد آقایان را در خلوت ملاقات کند طلاب حاضر شده و مذاکرات علمی فرست تکلم به او نمی‌داد و اگر هم تکلمی می‌کرد لایسن و لایقنی لذا خائِباً و خاسراً مراجعت نمود . عین الدوله حکومت موقتی زاویه مقدسه را واگذار نمود به برادرزاده خود امیرخان سردار (امیراعظم) . آقایان ملتفت شدند که امیرخان سردار برای حکومت زاویه مقدسه

نیامده است بلکه ضمناً مقصود دیگری دارد، لذا نه دیدن از او کردند و نه او را به مجلس خود دعوت نمودند. امیرخان سردار دید که اگر کار به همین طریق بگذرد مقصودش حاصل نخواهد شد لذا از راه صداقت و درستی و راستی چنان که شیوه او بود درآمد و پیمان داد برای آقایان که من برای این آمدم که شما را عودت دهم به شهر و اگر اجازه می‌دهید خدمت رسیده مقاصد را مذاکره کنیم آقایان اجازه داده، از آقایان دیدن کرد. در مجلس اول مذاکره‌ای نشد ولی مراد و لی مراد و میان او و آقایان بود تا این که در يك شب از آقایان دعوتی نموده پس از مذاکرات زیاد به آقایان گفت: مگر شما مایل نمی‌باشید کارتان اصلاح شود؟ آقایان در جواب گفتند: البته اصلاح کار را طالبیم. امیرخان سردار گفت پس چند نفر از امتناء خود را با من روانه نمایند نزد اتابك و حضوراً با هم گفتگو و مباحثه نمایند، آقایان قبول نموده چهار نفر از امتناء خود را معین و روانه شهر داشته اسامی شریفه آنان از این قرار است:

جناب آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی قرزند اکبر و ارشد آقای طباطبائی.

جناب آقا میرزا عصفی آشتیانی برادر جناب حاج شیخ مرتضی مجتهد (که در استبداد صغیر شبانه به ضرب گلوله شهیدش کردند).

جناب آقا میرزا محسن برادر جناب صدرالعلماء داماد آقای بهبهانی.

جناب اعتمادالاسلام آقا سید علاءالدین داماد آقای بهبهانی.

بالجمله این چهار نفر سه ساعت از شب چهارشنبه چهاردهم شهر ذی القعدة سنه ۱۳۲۳ مطابق با دهم ژانویه ۱۹۰۶ مسیحی وارد شدند بر عین الدوله، پس از مذاکرات بسیار قرار شد آقایان مزبور را در منزل اتابك نگاه دارند و شب پنجشنبه را در همان منزل اتابك توقف نمایند تا اتابك مقاصدشان را به شاه عرض کند.

از قرار مسموع در باریان بخیال افتادند که این چهار نفر را به طرفی بفرستند و هر کدام را به يك جایی اندازند که هم دماغ آقایان سوخته شود و هم دیگر کسی در اطراف آقایان نماند. به هر قصدی که بود امتناء آقایان در منزل اتابك بالطلع والرغبة و یا بالاجبار والاكره متوقف شدند. این خیر به زاویه مقدسه رسید، آقایان مهاجرین متزلزل و مضطرب شده در شهر طهران طرف عصر خبر منتشر شد، که چهار نفر از آقایان را خیال تبعید دارند. مردم و کسبه به خیال افتاده بعضی راهم ترس و واهمه گرفت چه هر کس يك بسته و یا خویش و دوستی در زاویه داشت.

حسن اتفاق و یا سوه تدبیر در باریان، روز چهارشنبه چهاردهم اعلیحضرت شاهنشاه در خانه امیر بهادر همان بود. نزدیک ظهر آن روز که شاه از کالسکه پیاده شد يك نفر زن عریضه‌ای جلو شاه بلند کرد، گویا آن عریضه را هم صحافه باشی نوشته بود و يك عریضه هم

در دالان خانه امیر بهادر به شاه داده شد (۱). شاه در اول ورودش به خانه امیر بهادر که روی سندلی فستق دو عریضه را از پاکت بیرون آورده بنا کرد بخواندن، مضمون هر دو قریب به این مضمون بود:

ای کسی که تاج سلطنت را بر سر تو گذارده و عصای سلطنت را به دست تو داده است
بترس از وقتی که تاج را از سر تو و عصا را از دست بگیریم الخ .
از ملاحظه این دو کاغذ شاه در هم رفته و متفکر شد ، در آن روز يك کاغذ از انجمن مخفی
به شاه نوشته شد و دیگری را هم صحاف باشی نوشته بود .

در این اثناء پیشخدمت وارد شده عرض کرد: اعلیحضرتا در شهر بلوایی بزرگی برپا شده
بازارها را بسته و مردم خیال شورش دارند. شاه سبب را استفسار کرد. جواب داد که: سبب
توقف امنای آقایان است در منزل اتابک که مردم گمان کرده اند آنها را مجبوراً نگاهداشته اند
و خیال تبعید و نفی آنها را دارند. درباریان آنچه سعی کردند که بلکه شاه اذن داده به قوه
حبریہ مردم را ساکت کنند شاه اذن نداد بلکه بیشتر باعث خیال و اطمینان شاه شد ، در این
بین سوارهای دولتی حاضر شدند و شاه به طرف ارك حرکت فرمود .

در بین راه زنها اطراف کالسکه سلطنتی را گرفته به فریاد بلند و
گریه و زاری می گفتند: ما آقایان و پیشوایان دین را می خواهیم! ما
مسلمانیم و حکم آقایان را واجب الاطاعه می دانیم! عند ما را آقایان
بسته اند، خانه های ما را آقایان اجاره می داده اند. عجملا تمام امور

شعار دادن زنها در اطراف کالسکه سلطنتی

ما در دست آقایان بوده و هست . چطور راضی شویم علما را نفی بلد و تبعید نمایند. ای شاه
مسلمان بفرما رؤسای مسلمانان را احترام کنند . ای پادشاه مسلمان علمای اسلام را ذلیل و
خوار نخواهید . ای پادشاه اسلام اگر وقتی روس و انگلیس با تو طرف شوند شست کرو
ملت ایران به حکم این آقایان جهاد می کنند (در این مقام نکارنده تاریخ می نویسد مرحوم
مظفرالدین شاه اگر عاقبت اندیش بود می توانست جواب بگوید ای رعیت من هر گاه دولتی
بخواهد با دولت ایران شود اول قلوب شما را از علماء متنفر می سازد که شما به دست
خود یکی را در میدان بدار بکشید و یکی را در خانه خودش در حالتیکه روی سجاده نشسته
با تیر موذر بکشید و دیگری را خانه نشین و دیگری را مطرود و مردود کنید. حاصل آن که
اول علماء و رؤساء دین شما را به دست خودتان تلف و معدوم می کند.) باری شاه وارد ارك
شد ، وزیر دربار (یعنی امیر بهادر) و حاجب الدوله آمدند ، در بازار آنچه سعی کردند بلکه

۱- رسم عریضه دادن به شاه این طور بود که متظلم، تظلم و عرض خود را در کاغذی
نوشته در معبر شاه می ایستاد هر وقت شاه می رسید کاغذ را بآدمت بلند می کرد يك دفعه فراشها
با چوب می دویدند به طرف متظلم آن وقت یا پادشاه و یا صدراعظم و یا حاجب الدوله صدا
می کردند متعرض عارض نشوید و يك نفر پیشخدمت می آمد عریضه را می گرفت اثر شاه دیده
بود که می گرفت و الا به دست شاه نمی رسید و جواب داده نمی شد .

مردم را ساکت کنند و آرام دهند ، بلکه بازارها بسته نشود فایده نکرد ، بلکه مردم در مقام طرفیت بر آمده از بدگفتن و فحش دادن مضایقه نکردند . حتی آن که در تیمچه حاجب الدوله یکی از سادات اخوی که مسمی به آقا سید ابراهیم بود با امیر بهادر و حاجب الدوله طرف شد که عین الدوله آقایان را گرفته و خیال تبعید دارد تا مسلمان باشیم و آقایان در این هوای سرد زمستان در حضرت عبدالعظیم گرفتار صدمه و اذیت شماها باشند . مجتلا بازارها و سراها تماماً بسته شد ، علاءالدوله حاکم طهران در خیابانها می گذشت که دکانهای خیابانها بسته نشود که در خیابان جباخانه نزدیک سبزه میدان رسید به حجره آقا سید ابوالقاسم . مذهب دید آقا سید حسن معروف به سید صاحب الزمانی با چند نفری در آنجا مشغول مذاکره می باشند . حکم کرد سید بیچاره را از حجره بیرون کشید و گفت : ای سید مفسد آخر کار خودت را کردی و خوب دست خود را به سر و صورت سید کوفتن گرفت ، بیچاره سید محترم را مشلق و مضروب نمود . دکاکین خیابان هم از این سوء تدبیر علاءالدوله بسته شد . خبر به اعلیحضرت پادشاه رسید به عین الدوله فرمود : البته مقاصد آقایان را اجراء دارید و آنها را تا فردا باید بیاورید به شهر و الا من خودم می روم و آنها را می آورم . اگر چه عین الدوله فرمایش شاه را اطاعت نمود و تلفون کرد به حضرت عبدالعظیم که شاه مقاصد و مستدعیات آقایان را بر آورده نمود ولی مردم مطمئن نشدند دکانهای بسته و شهر به حالت بلوا باقی ماند . عده ای از کسبه هم روانه حضرت عبدالعظیم شدند در واقع حضرت عبدالعظیم طهران یکپارچه آب و فریاد و متصل بهم گردیده ، شب جمعه بنده نگارنده و معین العلماء آقا سید جمال الدین را به خانه خودش برده و شب را با او بسر برده صبح زود درشکه سوار و روانه حضرت عبدالعظیم شده در بین راه مردم عوام سید را دیده به طرف درشکه سید ریخته دست و پای آقا را می بوسیدند و صدا به سلام و صلوات بلند می کردند و این عبارت را می گفتند « بردشمن سادات لعنت »

با این حالت هجوم مردم ، رسیدن سید به زاویه مقدمه مشکل بود . لذا به درشکه چپی سفارش کردیم درشکه را نگاه ندارد . درشکه چپی شلاق کش اسبهای درشکه را به حرکت آورده ؛ رسیدیم دم دروازه حضرت عبدالعظیم ، از آنجا دیگر عبور و مرور سواره ممکن نبود . لذا سید جمال الدین از درشکه پیاده شده تا مردم را چشم به او افتاد دور او را گرفته و او را به حالت صلوات و اجماع به صحن مقدس رسانیده اطراف سید را جمعی گرفته بودند که از صدمه و هجوم مردم سید تلف نشود ، آقایان اهل منبر که دیدند سید وارد شد و با بودن او شاید منبر امروز از دستشان برود و زحمات آنها به هدر رود خصوص سید اکبر شاه و آقا شیخ مهدی و حاج شیخ محمد که این سه نفر در این چند روزه خیلی زحمت کشیده بودند لذا مذکور داشتند که ظهور سید صلاح نیست و باید مثل سابق مخفی باشد . در این بین جناب آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی رسید و به نگارنده به حالت تغیر فرمود : من به عین الدوله قول داده بودم که سید

ظاهر نشود و منبر تردد چیرا او را آوردید؟ نگارنده در جواب گفت: جناب آقا شما قول دادید بنده که قول نداده بودم و آنکهی اگر بنا شد شما شهر بروید پس آقا سید جمال‌الدین هم باید ظاهر شود .

بالجمله ، آقایان سید بیچاره را بردند در خانه اعتمادالتولیه مخفی کردند . چون همسید متعیر بلکه خائف شده بود و هم جمعی به صدا درآمده بودند لذا جناب آقا میرزا مصطفی آشتیانی به بنده گفت ما هر چه بگوئیم آقا سید جمال باید مخفی باشد شما نشنوید و با هم می‌رویم شهر! من تا کار آقا را اصلاح نکنم دست بر نمی‌دارم . پس از این اطمینان سید راحت شده ولی در خانه اعتمادالتولیه يك دو ساعتی توقف نمود .

بالجمله صبح جمعه شانزدهم ذی‌القعدة الحرام سال ۱۳۲۳ هجری که مطابق است با دوازدهم ژانویه ۱۹۰۶ مسیحی بنای آقایان بر مراجعت به شهر تهران شد و زمان تحصن یکماه گردید . پروفیسور براون در تاریخ خود می‌نویسد : مدت تحصن دو ماه طول کشید و این اشتباه و سهو است چه مدت تحصن يك ماه بود که سی روز باشد زیرا که پنجشنبه ۱۷ شوال از تهران هجرت نمودند و جمعه شانزدهم ذی‌القعدة الحرام مراجعت به دارالخلافه طهران نمودند .

و نیز در ترجمه تاریخ آبی که می‌نویسد در آخر ماه ژانویه مطابق با اواسط ماه ذی‌الحجه ۱۳۲۳ بود غلط است . چه مراجعت آقایان از زاویه مقدمه در دوازدهم ژانویه و مطابق با اواسط ماه ذی‌القعدة است (۱) .

باری روز جمعه شانزدهم امیر بهادر که وزیر دربار بود با اقبال‌الدوله و نصر السلطنه (۲) و شمس‌الملک که آن روز میر آخور بلکه جمله‌الملک بود و امیرخان سردار که حاکم زاویه مقدمه بود و بعضی دیگر از رجال دولت مأور شدند بجزکت دادن آقایان . بازارهای طهران عموماً تعطیل و بسته شد . کالسکه‌های دولتی و درشکه‌ها با یدکهای متعدده حاضر شده درشکه‌های کرایه‌ای را هم بر حسب تلفون امیرخان سردار از طهران احضار نمودند . از طرف بزرگان طهران نیز درشکه‌ها و کالسکه‌های بسیار حاضر شده خط آهن را هم در امروز معانی کردند (۳) حرم و مسجد و صحن و دو مدرسه و صحن امامزاده حمزه و بازار حتی

(۱) رسم نگارنده نیست که غلط و اشتباه دیگران را اظهار کنم لکن چون يك زمانی باعث اشتباه خواهد شد و شاید خواننده نسبت سهو و غلط را به نگارنده بنهد به این جهت توضیح و اظهار داشتیم که تاریخ خارجه را در این خصوص اعتباری نیست و یا مترجمین به اشتباه رفته‌اند .

(۲) محمد ولی‌خان نصر السلطنه تا در حکومت استبداد کار کرده است او را به لقب اول که نصر السلطنه است می‌شناسیم از وقتی که داخل در خدمات ملی شده است او را به لقب سپه‌دار اعظم ذکر می‌کنیم .

(۳) گویا قیمت بلبلطهای ماشین را امیر اعظم از خود داد .

بقعه سادقیه مملو و پر بود از مردم . ازدحام و جمعیت بحدی بود که خوف خطر و تلف شدن مردم می‌رفت ، درسه ساعت به ظهر روز جمعه در وسط صحن منبر گذارده جناب حاج شیخ محمد واعظ که از طرف آقایان ملتب شده است به خلاق المعانی رفت بالای منبر و دستخط شاه را در حضور وجوه علماء و اعیان و اشراف و رجال دولت قرائت نمود . پس از او جناب آقا شیخ مهدی (سلطان المتکلمین) و سید اکبر شاه (اشرف الواعظین) رفتند بالای منبر و دستخط شاه را با مستدعیات آقایان قرائت نمودند . ضمناً اظهار تشکر از زحمات امیرخان سردار نمودند ، مردم با هم به فریاد بلند صدایشان به زنده یاد پادشاه اسلام و زنده باد ملت ایران بلندگردید .

این مجلس و این روز اول مجلس و اول روزی بود که صدای زنده باد ملت ایران به آسمان رفت و تا به امروز اهل ایران جرئت نداشتند که علناً بگویند زنده باد ملت ایران . از وضع این مجلس برای امیربهاذر و نصر السلطنه و شمس الملک خوش نگذشت . چه احدی اسمی از آنها نبرد دعای اهل منبر مخصوص به شاه و علماء و امیرخان سردار بود و دیگر آن که این صدای زنده باد ملت ایران به گوش آنها تازه رسیده است و معنی قومیت و ملیت را ندانسته‌اند .

صورت دستخط شاه و مستدعیات آقایان از قرار تفصیل ذیل است :

صورت عریضه عیالین حضور شاه

به شرف عرض بندگان اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه اسلام و اسلامیان پناه می‌رساند : که این يك مشت دعاگویان از علماء و قاطبه سلسله جلیله علماء و کلیه اصناف رعیت از حضور مبارک بندگان اعلیحضرت شهریار که پاسبان ملت و حامی شریعت است استدعا داریم که مقرر فرمایند مزیداً لطول العمر و رضاه الخاتم - النبیین صلی الله علیه و آله الطاهرین قانون معدلت اسلامی بر طبق مذهب شیعیه جعفریه در تمام اقطار و بلاد مملکت علیه ایران بین تمام اصناف من دون استثناء جاری شود که احدی خارج از آن قانون احکاماً و حدوداً نباشد و موجب مباحات و عفاخرت بندگان اعلیحضرت شهریار بر تمام سلاطین وجه الارض باشد .

صورت عریضه اقبالک به شاه

قربان خاکپای جواهر آسای بندگان اعلیحضرت قوی شوکت اقدس همایونت شوم بر خاطر مهر مظاهر همایون اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی روحانفاده پوشیده نیست ، که این غلام خانزاد از بدو افتخار به جاروب کشتی اقدس اعلی تاکنون چهل سال است همه وقت در هر مأموریت طالب ازدیاد دعاگوئی ذات عدیم المثال مبارک بوده و در هیچ مورد از این مقصود غفلت نداشته است . ولی در این مقدمه حضرات علماء که قصدی جز دعا و ثنا نداشته‌اند و همه وقت به وظیفه

دعاگوئی خودشان مشغول بوده اند بطوری پیش آمد کار شده که اصل مقصود از میان رفته و حالا این غلام خانه زاد بیمقدار را در آستان اعلیٰ شفیع انگیزخته اند که نظر توجیهی از طرف قرین الشرف همایون در انجاح عرایض آنها معطوف و با امیدواری به مراحم شاهانه به دعاگوئی ذات بابرکات همایون مشغول شوند و چون عرایض آنها از روی دعاگوئی محض است این است که به عرض آستان مبارک می‌رساند و امیدوار است به شمول مراحم ملوکانه افتخار حاصل نماید .

صورت مقاصد آقایان

۱- محض سلامت ذات اقدس مبارک ، قیمت تمیر را ، که برای عامه اسباب ازدیاد دعاگوئی است ، گذشت فرمایند . اگرچه در اینجا ضرری به دولت متوجه است ولی این غلام بیمقدار در صورت قبول عرض ، آن را محض اجراء امر خیر و دعاگوئی علماء و امیدواری عامه از خود تقدیم می‌دارد که به دولت هم ضرری متوجه نشود و اسباب مزید دعاگوئی ذات اقدس نیز فراهم آید .

۲- نظر به بی‌احترامی که نسبت به حاج میرزا محمد رضا شده ، چون از دعاگویان دولت است اظهار مرحمتی بشود که موجب مزید امیدواری و دعاگوئی طبقه علماء اعلام گردد .

۳- سینات اعمال عسکر گاریچی ، خصمدی راه عراق ، به عرض اولیاء دولت علیه رسیده و اجزاء و اتباع او از جانب دولت مورد تنبیه شدند . خود عسکر را هم مقرر فرمایند از دخالت به کار منصل و از جانب دولت توجیهی در تنبیه او بشود ، که حد خلاف کاری خود را بدانند و موجب امیدواری و دعاگوئی عامه رعایا گردد و در عرایض سایر آقایان عظام هم باید اراده مخصوص مبذول فرمایند که آنها هم مقرون به اجابت گردد .

۴- برای رسیدگی به عرایض کلیه رعایا و مظلومین از جانب سنی الجوانب همایونی ترتیبی در امر عدالتخانه دولتی داده شود که رفع ظلم از مظلوم حقا و عدلا بعمل آید و در اجراء عدل ملاحظه از احدی نشود .

دستخط شاه در جواب عین الدوله

جناب اشرف اتابک اعظم : عریضه شما را ملاحظه نموده توسط شما راقبول فرمودیم . مسلم است علماء عظام دعاگوی دولت هستند . عرایض آنها که برای دعاگوئی ما باشد و صحیح باشد پذیرفته می‌شود . نسبت به آنها کمال التفات را داریم . همیشه دعاگو بوده‌اند شما هم التفات و مرحمت ما را به آنها بنمایند .
ذی القعدة ۱۳۲۳ .

ایضا دستخط شاه به علماء اعلام

جنابان مستطابان شریتمداران علماء عظام سلمهم الله تعالی . جنابان آقا-

میرزا مصطفی و آقامیرزا ابوالقاسم و آقامیرزا محسن و اعتمادالاسلام را که برای اظهار مطالب خودتان نزد جناب اشرف اتابک اعظم فرستاده بودید از شرح بیانات شما مطلع شدیم. این مسئله را باید عموم علماء عظام بدانند که رأفت و عدلت ما همیشه با افراد رعیت شامل بوده خصوصاً نسبت به علماء اعلام که دعاگوی دولت و خیر خواه شخص سلطنت هستند کمال اعتقاد و التفات داشته، در مقاصد حقه آنها همیشه نهایت توجه کرده ایم. حالا هم که شرح اظهارات شما را جناب اشرف اتابک اعظم عرض کرد، در صدر عریضه او دستخطی صادر شده است که برای شما خواهند فرستاد. با کمال امیدواری به شهر آمده به اتفاق جناب اشرف اتابک اعظم شرفیاب شوید که حسن ظن و کمال رأفت و عقیدت خودمان را مشافهه نیز به آن جنابان انحاء و اظهار کنیم و بانهایت آسودگی و امیدواری به دعای دولت و مزید تأییدات و توفیقات ما اشتغال ورزید. شهر ذی القعدة ثیلان نیل ۱۳۲۳.

ایضاً دستخط اعلیحضرت مظفر الدین شاه

جناب اشرف اتابک اعظم، چنان که مکرر این نیت خودمان را اظهار فرموده ایم، ترتیب و تأسیس عدالتخانه دولتی، برای اجراء احکام شرع مطاع و آسایش رعیت از هر مقصود مهمی واجب تر است و این است بالصراحة مقرر می فرمائیم، برای اجراء این نیت مقدس قانون مبدلت اسلامی که عبارت از تعیین حدود و اجراء احکام شریعت مطهره است، باید در تمام ممالک محروسه ایران عاجلاً دایر شود بر وجهی که عیان هیچیک از طبقات رعیت مطلقاً فرقی گذاشته نشود و در اجراء عدل و سیاسات بطوری که در نظامنامه این قانون اشاره خواهیم کرد ملاحظه اشخاص و طرفداریهایی بی وجه قطعاً جداً ممنوع باشد. البته به همین ترتیب کتابچه نوشته مطابق قوانین شرع مطاع فصول آن را مرتب و بعرض برسانید، تا در تمام ولایات دائر و ترتیبات مجلس آن هم بر وجه صحیح داده شود و البته این قبیل مستدعیات علماء اعلام که باعث مزید دعاگویی ما است همه وقت مقبول خواهد بود. همین دستخط ما را هم به عموم ولایات ابلاغ کنید. شهر

ذی القعدة ۱۳۲۳

بعد از قرائت دستخط شاه و مستدعیات آقایان؛ حاج شیخ مهدی سلطان المتکلمین و آقا سید اکبر شاه اشرف الواعظین در بالای منبر گفتند، همه علماء و آقایان طلاب متفق و هم قسم شدند بر این که عدالتخانه را از دولت خواست و تشکیل دهند. شاه هم نهایت مرحمت را فرموده و دستخط تشکیل عدالتخانه صادر فرموده بعد از این ظلم و تعدی به احدی نمی شود. الآن آقایان روانه شهر خواهند شد طلاب گفتند این دستخط شاه را باید سفراء تصدیق کنند و الا ما نمی گذاریم آقایان از اینجا حرکت نمایند. اختلاف بین آقایان و طلاب

واقع شد آقایان علماء در جواب طلاب گفتند که تاکنون در قول پادشاه خلاف نشده است و پادشاه به نوشته خود ولیمهد و سدر اعظم را برمسند ولایمهد و صدارت نشانیده است. اگر این دستخط اجراء نشود سایر دستخط ها راهم امضاء نخواهیم نمود. این سوء ظن درباره دولت که نقض قول و عدم اجراء دستخط باشد به هیچوجه پستندیده نیست و ما اگر بگوئیم سفراء دول دستخط شاه را امضاء و ضمانت نمایند، هر آینه خلاف ادب و رسم است و در واقع توهین به پادشاه اسلام کرده ایم و دیگر آن که حتی به سفراء دادن بارفتن مملکت مصادف خواهد بود. بعض از آقایان از قبیل آقاسید محمدرضا و غیره در خیال بودند که اگر آقایان امروز گول و فریب عین الدوله را بخورند، هر آینه آقای بهبهانی و آقای طباطبائی را با تیر بزنند. چه اطمینان عموم به این دونفر است و اگر امروز این دونفر با عین الدوله همراه شوند دیگر یأس کلی عموم را حاصل خواهد گردید. و در جواب آقایان مذکور داشتند ما نمی گوئیم سفراء امضاء دستخط شاه را بنویسند، بلکه ما می گوئیم صدور دستخط شاه به توسط سفیر عثمانی باشد تا رسمیت حاصل نماید و دیگر صدراعظم بتواند عذری بیاورد. آقایان علماء به هر زبان بی بود طلاب را ساکت نموده و قول دادند اگر دستخط شاه را اجراء نکنند باز مراجعت کنند به زاویه مقدسه. در این اثناء بین مردم شایع شد که با این زحمات حالا که آقایان می خواهند با دولت صلح کنند، باینها در بین افتاده و مانع شده اند. قول آقایان این شایعه طلاب را از میدان بیرون کرده خواهی نخواهی ساکت شده و آقایان عازم بر حرکت شدند.

آقایان خواستند سوار کالسکه نشوند! امیر بهادر گفت اگر سوار کالسکه نشوید بی احترامی به شاه خواهد شد، که کالسکه های سلطنتی خالی برگردند. به هر طور بود آقایان در کالسکه های سلطنتی نشسته و موکب علماء به طرف شهر حرکت نمود.

روز جمعه شانزدهم شهر ذی القعدة الحرام ۱۳۲۳ که مطابق بود با

۱۳ ژانویه ۱۹۰۶ مسیحی يك ساعت از ظهر گذشته آقای بهبهانی

و آقای طباطبائی و حاج شیخ مرتضی آشتیانی و صدراعظم طهرانی

با امیر بهادر وزیر دربار در کالسکه شش اسبه سلطنتی نشسته، سایر

مراجعت
آقایان به
دار الخلافه طهران

آقایان و طلاب در کالسکه های دولتی و درشکه های سلطنتی سوار شده، آقاسید جمال افجه ای سوار قاطر شده و از درشکه و کالسکه امتناع نمود. یدکهای طلا و نقره و سوارهای نظامی در جلو آقایان با عزت و احترامی فوق العاده به طرف شهر حرکت کردند، تادم دروازه به این حالت آمدند. دم دروازه طلاب و سادات عازم شدند که آقایان را از کالسکه پیاده کنند و سوار قاطر و الاغ شوند تا مردم به فیض دست بوسی نایل آیند، آقایان هم برای آن که مردم به فیض برسند بی میل نبودند. لکن وزیر دربار گفت: الان سه ساعت به غروب است اعلیحضرت شاهنشاه در قصر دولتی و عمارت گلستان منتظر ملاقات آقایان است و اگر آقایان از کالسکه

پیاده شوند سه ساعت از شب گذشته وارد می‌شوند. مناسب این است که پیاده نشوند به همین حال وارد بر شاه شویم، پس از گفتن این کلام رو به طرف سوارهای کشیکخانه کرده فرمان نظامی داد. يك دفعه سوارها اطراف کالسکه را گرفته مردم را عقب کردند و کالسکه را وارد و از راه خیابان روانه شدند و در ارك دم باغ گلستان و تخت مرمر آقایان را پیاده کردند، آقایان وارد دربار شده، سایر آقایان و آقازاده‌ها هم از عقب رسیده در ارك ملحق به آقایان شدند، مردم و کسبه ریختند در ارك، فراشها درب باغ را بستند، آقایان قدری در اطاق اتابك نشسته پس از چند دقیقه باعین الدوله و مشیرالدوله رفتند حضور شاه، پس از ورود و تمارقات رسمیه شاه فرمود: من سابق، بر این اقدام و استدعای شما مایل بودم به افتتاح عدالتخانه و خودم در نیمه شبان به نظام الملك گفتم که ترتیب عدالتخانه را بدهد. بعد از این شما هر کاری داشته باشید به خود من اظهار نمائید من حاضر از برای اجراء مقاصد شما، افتخار من به این است که دین جد شما را ترویج می‌کنم. آقایان اظهار تشکر نمودند. پس از آن اعلیحضرت گله فرمود از آقایان که چرا در مسئله خرابی عمارت بانك به خود من اظهار نکردید و چرا خودتان بدون اطلاع به دولت اقدام کردید؟ آقای طباطبائی در جواب شاه عرض کرد: مشیرالدوله و مشیرالسلطنه هر دو حاضرند که من کرارا به آنها گفتم و نوشتم جوابی که هر دو نوشته‌اند حاضر است. بسیاری در این وقت جناب آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی با پنجاه نفر سید وارد ارك شدند. بعد از آن آقامیرزا مصطفی آشتیانی باجمعی کثیر از طلاب و سادات وارد ارك شده مردم هم که دیدند درهای ارك را بستند و توقف آقایان ببلول انجامید از خارج ارك صداهای خود را به صلوات بلند کرده هیاو و غوغا بلند شد که شاه به گوش خود شنید و مضطرب شد.

آقایان از زحمات امیرخان سردار (امیراعظم) و کفایت او خدمت شاه اظهار تشکر نمودند. اعلیحضرت يك انگشتری بریلین از انگشت خود در آورده به امیرخان سردار خلعت و آقایان را اذن مراجعت داد.

این اول مجلسی بود که گفتگوی بین علماء و شاه به طریق مباحثه و رد و بدل بود. چه تا این زمان رسم این بود که هر چه پادشاه می‌گفت مخاطب و مستمع حق رد و جواب نداشت، جر سکوت تکلیف دیگری نبود. آن وقت صدراعظم و یا یکی از وزراء در مقام معذرت و شفاعت از طرف مخاطب شاه يك دو کلمه سخن می‌گفت لکن در این مجلس شاه آنچه می‌فرمود علماء در مقام جواب و رد مضایقه نمی‌کردند و نیز این اول مجلسی بود که شاه در مقام تکلم، لفظ (من) و (مرا) ادا کرد. سابق بر این لفظ (ما) و (مارا) می‌گفت (ما فرمودیم، ما اذن دادیم، ما چنین خواستیم) ولی امروز می‌فرمود: من توقع از شما نداشتم، من مروج دین جد شما می‌باشم، من در مقام مقاصد و مستدعیات شما حاضرم و نیز سابق بر این سلاطین ایران به سید و ملا، آخوند می‌گفتند، در این مجلس شاه می‌فرمود:

آقایان من از شما خواهش دارم .

بالجمله آقایان از حضور شاه ؛ برخاسته به خانه‌های خود مراجعت کردند . مردم اطراف آقایان را گرفته ، جمعی آقای طباطبائی را به خانه آورده ، جمعی آقای بهبهانی را به خانه‌اش رسانیده ، گروهی اطراف آقای صدرالعلماء را گرفته ، از درب خانه امام جمعه به منزل خودشان بردند .

در این روز اجزاء امام جمعه نهایت معقولیت را بخرج دادند . زیرا که از ورود مهاجرین اظهار مسرت و خوشحالی می نمودند و از گذشتن آقای صدرالعلماء از درب خانه ایشان با آن ابهت و جلال از مخالفت با آقایان نادم شده و در شب چراغانی دکاکین متعلق به ایشان را نیز چراغانی نمودند و از امروز امام جمعه همراه شد و از آقایان دیدن نمود و تا زمان بمباردمان مجلس امام جمعه با علماء همراه بود بپهرجهت آقایان با نهایت جلال و احترام به منازل خویش رسیدند . آقا سید جمال افجه‌ای که سوار قاطر بود و در کالسکه سوار نشد ، با آقا سید جمال واعظ ، اول شب را با صدای صلوات و تکبیر مردم به خانه خویش رسیدند .

آقا سید جمال واعظ نخست در خانه آقا سید جمال افجه‌ای ورود نمود و اندکی در آنجا مکث کرد . متجاوز از سیصد نفر از مردم اجتماع کرده او را سوار الاغ نموده به احترام تمام او را به خانه خودش که نزدیک سید نصرالدین بود رسانیدند . آقا سید جمال واعظ به نگارنده گفت: از این ورود دانستم بهتر و بزرگتر ریاسات ، حجة الاسلامی است و من باید در این رشته کار کنم تا خود را به مقام اجتهاد برسانم . این بود که بعد از این بنای درس خواندن را گذارد و نزد یکی از اساتید شروع به خواندن رسائل وقفه کرد و در اخفاء آن نهایت سعی را داشت . بعضی اوقات که شبها نزد او می رفتم اشکالات رسائل را از بنده نگارنده می پرسید و به طریق مباحثه و ایراد مطالب ققه و اصول را از نگارنده اقتباس می نمود . نگارنده اگر چه مضایقه نداشتم ولیکن بطور افاده حل مشکل او را می نمودم . مجملآ معین حضور که از اجزاء انجمن مخفی بود در ورود آقایان نهایت سعی و کوشش را نمود و در چراغان بازار آنچه در قوه داشت ظاهر نمود .

اعتماد السلطنه پسر معیر الممالک و اشخاصی که هواخواه امین السلطان بودند نیز خدمات خود را به آقایان ظاهر می ساختند .

روز شنبه هفدهم ذی القعدة الحرام سنه ۱۳۲۳ مطابق با ۱۳ ژانویه ماه فرانسه سال ۱۹۰۶ میلادی و یکم شهریور ماه قدیم و ۳۱ کانون الاول و ۲۹ دی ماه جلالی مردم طهران استشمام رایحه طیبه مقدسه حریت را نموده و بنای دیدن از آقایان را گذاردند . فوج فوج ، دسته دسته ، به دیدن آقایان می آمدند . شعرا قصاید خود را می خواندند ، شب یکشنبه چراغان باشکوهی در طهران بود . آقایان چند روزی گرفتار دید و بازدید بودند . شاهزاده عین الدوله

دیدن از آقایان کرد. لیکن در منزل آقایان غلیان و چائی از خودش صرف می نمود. یعنی آبدار و قهوه جی همراه خود آورده بود. از جای خودش و قند خودش جای آشامید. دیگر از ترس آن که شاید او را مسموم کنند و یا آن که برای شاهزادگی خود این کار را اضافه بر سدور سابق کرد. معلوم نبود بهر جهت علاوه الدوله را از حکومت طهران معزول و شاهزاده نیرالدوله را بجایش منصوب نمود.

فهرست کارهای غیر قانونی علاوه الدوله در حکومت طهران

عمده و مهم ترین کارهای غیر قانونی علاوه الدوله در حکومت طهران از این قرار است: اول چوب زدن تجار که سابقاً ذکر شد، دوم عسایر زدن بدست خودش به آقا سید حسن صاحب الزمانی در روزی که نمایندگان آقایان را در خانه عین الدوله نگاه داشته بود، یعنی دو روز قبل از ورود آقایان به شهر. سوم بی احترامی به مدیر الممالک مدیر روزنامه تمدن که چرا در وقتی که کالسکه عین الدوله از خیابان عبور کرد سنگ به کالسکه خورد و بی احترامی به کالسکه صدراعظم شد؟ مدیر الممالک جواب داد سنگ خوردن به کالسکه چه ربطی به من دارد؟ در جواب گفت: کالسکه مقابل منزل شما که رسیده بود سنگ به او زده شد. مدیر الممالک گفت پس تقصیر بر صاحب خانه و آن که بالا خانه را در خیابان بنا کرده است. علاوه الدوله بغضب رفت که این آخوند جوان با من سؤال و جواب می کند آنها بچهها سزای این آخوند را بدهید. بیچاره مدیر الممالک که در آن وقت مدیر الشریعه بود به تقصیر آن که زبان آوری کرد نزد حاکم، شلاق مصلی فوش جان کرد. لیکن بعدها ملنفت شد که تقصیر از زبانش نبود بلکه از عمامه او بود، چه سنگ زدن به کالسکه صدر اعظم در آن وقت جز از اهل عمامه دیگر در قوه احدی نبود. (به این جهت مدیر الشریعه معمم مدیر الممالک مکل شد و امروز صاحب يك روزنامه بزرگی است و در این انقلاب مشروطیت صدمات و لطامات بسیار به او وارد آمد و در زمان محمد علی شاه بطور مخفی مسافرت به خارجه کرد و اگر گرفتار شده بود حتماً مثل ملك المتكلمین مقبول می شد، خدماتش به مشروطیت بعد از این خواهد آمد.) لیکن علاوه الدوله از جهت تدبیر و ناموس و عفت خواهی و تکرر رشوه از اقران و امتالش بهتر است. هر جا که حکومت کرد آنجا را بخوبی منظم داشت، اگر سفاک بود رشوه خور نبود، اگر ظلم می کرد ملاحظه از ققرا می نمود، از فاسق و فاجر و قمار متنفر بود. در حکومتش اول کاری که می کرد فاحشه خانه ها را می بست، از مشروطیت همراهی کرد، اگر چشم از اعمال حکومت طهران بیوشیم او را از مؤسین مشروطه می دانیم. زحماتش را در مشروطیت در تاریخ نوشتیم و انشاء الله خواهد آمد. بهر جهت علاوه الدوله به مراتب شنی از نیرالدوله بهتر بود. مردم بلکه آقایان از حکومت علاوه الدوله بهتر راضی بودند تا حکومت نیرالدوله. در واقع عین الدوله انتقامی کشید از آقایان که حکومت را از علاوه الدوله گرفت و به شاهزاده نیرالدوله داد. از رباعی که در زمان

حکومتش دریافت مستفاد می‌شود. تنفر از او چنانکه شاعر در مقام خطاب به مظفرالدین شاه گوید:

حسروا غیظ کردت الای
نیرالدوله و حکومت ری!

یک نشاور او زیادش بود

به وبه به عجب عجب می‌هی!

شاهزاده نیرالدوله حاکم جدید با آن‌که با آقای طباطبائی معاهد و هم‌قسم بود و به قرآن مجید قسم یاد کرده بود که در خیال مقدس آقای طباطبائی همراهی کند، ذره‌ای از ظلم و مخالفت قسم کوتاهی نکرد و اگر سوگند خورده بود که مخالفت نماید با آقایان و مانع باشد از مقصود مقدس آنها هر آینه می‌تویشم خلاف سوگندش نکرد. لیکن چون قسم بر معاونت و همراهی یاد کرده بود می‌نویسم خلاف کرد و خیلی هم خلاف کرد، چنانچه خواهد آمد.

شاهزاده مظفر السلطنه حاکم کرمان هم وارد تهران شد و آقایان عازم بودند که از او عقبه کنند، بلکه در بین طلاب مذاکره بود که باید او را بیاورند در محضر آقایان و سیاست کنند. بعنوان مأموریت تبریز و حکومت ارومیه از طهران خارج شد. فقط هزار تومانی فدییه داد به بعضی آقا زاده‌ها و به سلامتی در گذشت. لیکن خواست خدمت آقای طباطبائی برسد و از عمل زشت خود توبه و استغفار کند. آقای طباطبائی او را راه نداد تا آن‌که جناب آقا میرزا ابوالقاسم مجتهد طباطبائی را شایع نمود به این طوری که آقای طباطبائی در خانه جناب معتملم بود که مظفر السلطنه وارد شد اجناش او را خدمت پدر خود آورد و عذرکارهای خود را خواست و اعتراف به تقصیر خود کرد. بعضی را هم بکلی عنکر شد که بدون اطلاع و اجازه عن عبدالدوله و برادرش این بی‌احترامی را به حاج میرزا محمد رضای کرمانی وارد آورده‌اند. بالاخره از طهران خارج شد، در ارومیه هم توانست حکومت کند، در آذربایجان هم زیست نتوانست، چه تبریز او را راه ندادند مدتی در دهات سیر می‌کرد. عن عبدالدوله چند تلگراف متوالی به جناب حاج میرزا محمد رضا کرمانی مخابره نمود که عما قریب قریمانفرما وارد کرمان می‌شود. شمارا مجتلا به کرمان عودت خواهد داد و تجلیلات شمارا از طهران فراهم می‌آوریم. دیگر از اجراء دستخط شاه و مستدعیات آقایان حرفی نبود و به مسامحه و ماطله امروز را به فردا می‌گذرانیدند.

روزنامه ادب راهم توقیف کردند برای آن‌که نویسنده آن از حدود خویش تجاوز نموده مقالاتی را می‌نویسد که مشتمل بر الفاظ منفور سلطنت است از قبیل: مشروطه و جمهوری و آزادی و مساوات و برابری. انجمن مخفی هم این ایام شباتش متعدد است. طلاب و اهل علم و شاگردان مدارس از جهت بیداری مردم و شبنامه نوشتن و چرا روزنامه ادب توقیف شده است سعی خودشان را می‌نمایند. یک روز هم بنده نگارنده از طرف آقای طباطبائی برای ملاقات اعتماد السلطنه وزیر اتلیاعات رفتم. پس از ملاقات مذاکره از توقیف

روزنامه ادب بمیان آمد. جواب داد: تقصیر از من نیست بر حسب حکم اتابک روزنامه را توقیف کردند.

عین الدوله در خیال تبعید ونفی آقا سید جمال واعظ افتاد. برای این که این سید جلیل و واعظ نبیل مردم را بخوبی بیدار و آتهارا به حقوق خود آگاه می نماید. تبسید آقا سید جمال اگر چه کار سهل و آسانی نیست لکن مقدماتی که عین الدوله تمهید نموده و اشخاصی را دیده که اگر تلف کردن این سید راهم می خواست هر آینه به مقصود خود می رسید. لکن چیزی که مانع اتلاف او گردید همانا مسلمانی و تدین اعلیحضرت مغفرالدین شاه است.

بعد از مراجعت حجج اسلامیه و طلاب، از زاویه مقدمه به طهران، هریک از آقایان در منزل خود مشغول پذیرائی مردم بودند، جز آقا سید جمال واعظ که عین الدوله می گفت شاه از همه کس و همه چیز اغماض و عفو فرموده است، مگر از سید جمال، علیهذا شب اول ورود

تبعید سید جمال واعظ و مسافرت او به بلده طیبیه قم

آقای طباطبائی پیغام داد به سید که شب را بیائید منزل من بخواهید و در خانه خود نمانید. سید شب را در خانه خود نماند و رفت در خانه آقای طباطبائی. صبح آن شب امیرخان سردار آمد خدمت آقای طباطبائی و به آقا سید جمال گفت هر چه و هر قدر به اتابک التماس و از او استدعا کردم که شمارا عفو کند قبول نکرد. عجالتاً چند روزی از انتظار مخفی باشید و یا کسی مراده نکنید تا این عموی لجوج و مستبد را از حرافت شما بیندازم و من تا اندازه ای که ممکن است باشما و مقصد شما همراه می باشم. آقا سید جمال قبول کرد و چندی از خانه خود خارج نشد. در این اثناء علاءالدوله از حکومت طهران معزول و نیرالدوله حاکم گردید. اول خدمتی که به عین الدوله کرد این بود که نوشت به جناب آقای حاج شیخ مرتضی آشتیانی که بهترین است آقا سید جمال شرف شود به ارض اقدس و مشهد مقدس به عنوان زیارت. مختارچ سفر ایشان را هم خودم منحل می شوم (الی آخره). آقای حاج شیخ مرتضی آن کاغذ را فرستاد برای آقا سید جمال در مجلس حاج شیخ مرتضی عده ای از طلاب علوم حاضر بودند، از مضمون کاغذ مطلع شده خبر به سایر طلاب رسید. حضرات طلاب در خانه آقای بهبهانی اجتماع نموده و گفتند که ما هرگز نمی گذاریم آقا سید جمال را تبعید کنند. امروز که سید را تبعید کردند فردا شما را تبعید خواهند نمود. آقای بهبهانی به ملاحظه این که حالا تازه با دولت مصالحه شده است می خواست طوری رفتار نماید، که باعث کدورت و تقار دربارها نشود، لذا حضرات طلاب را هر قسم بود ساکت فرمود. شب آقا شیخ مهدی سلطان المتکلمین را فرستاد نزد عین الدوله، که شاید بتواند او را از این خیال منصرف نماید، با این که صدراعظم درد پایش را بهانه کرده و کسی را به خود راه نمی داد، لیکن حاج شیخ مهدی بر او وارد شده پیغام آقای بهبهانی را رسانید و ضمناً هم از فرمایشات مدبرانه و نصایح عاقلانه فروگذار نکرد. عین الدوله گفت: مجال است این

خواهش آقا را قبول کنم. البته باید سید جمال دهه عاشوراء را در طهران نباشد چه مذاکرات منبری او باعث فتنه و آشوب خواهد گردید. بالاخره عین الدوله صریحاً قسم خورد که اگر سید جمال خودش نرود او را می کشم. اما اگر بخوبی خودش رفت قول می دهم که بعد از عاشوراء او را معاودت بدهم و شخص اعلیحضرت همایونی هزار تومان مرحمت می کند. برای جبران ضرر آقا سید جمال، سلطان المتکلمین مراجعت نمود و جواب را خدمت آقا سید بهبهانی عرض کرد. جنابش سید جمال را احضار نمود و فرمود: من میل دارم برای اتمام حجت شما یک سفری ولو مختصراً هم باشد به بلده قم بروید و به شما قول می دهم که بعد از عاشوراء مراجعت کنید. آقا سید جمال گفت: مقصود همه ما از علماء اعلام و طلاب و وعاظ و تجار فقط این است که شام مجلس شورا بدهد. اگر من بدانم مجلس دادن موقوف و منوط به کشته شدن من است با کمال رضا و رغبت و میل برای کشته شدن حاضر می شوم. آقای بهبهانی فرمود: این لفظ هنوز زود است و به زیان نیاورید فقط به همان لفظ عدالته خانه اکتفاء کنید تا زمانش برسد. باری دو سه روز بعد از این مقدمه جناب آقا میرزا محسن و جناب سلطان المتکلمین رفتند منزل آقا سید جمال، درحالی که آقا سید محمد رضا شیرازی و آقا سید حسین بروجردی (مدیر الاسلام) و آقا شیخ علی بروجردی و آقا شیخ محمد بروجردی و آقا میرزا علی قمی و جمعی دیگر از طلاب نزد سید جمال بودند. جناب آقا میرزا محسن فرمود: خدا می داند آقای حجة الاسلام آنچه در قوه داشت سعی کرد که شما نروید ولی قبول نشد. آقا سید جمال گفت: من در چند شب قبل که خدمت حضرت آقا رسیدم عرض کردم اگر صلاح این ملت نجیب ایران به کشته شدن من باشد من حاضر خود و اولاد را فدای این مقصود مقدس نمایم، سفر کردن و مهاجرت به قم که نهایت آمال من است. سلطان المتکلمین هزار تومان بلیت بانک (اسکناس) از جیب خود بیرون آورده تسلیم سید نمود و گفت: قبض رسید بنویسید. سید مبلغ را دریافت نمود و قبض الواصل داد. حضرات حاضرین دیدند سید قدری سکوت نمود، بعد از چند دقیقه گفت: نوشته رسید را غلط نوشته ام آن را بدهید عوض کنم، نوشته را گرفته و پاره کرد و مجدداً به این مضمون نوشت:

اگرچه من بنده کمال افتخار را دارم که مورد مرحمت پادشاه اسلام خلدالله ملکه واقع شوم ولی در این موقع مسافرت چون که فقط غرض امتثال امر سلطان اسلام و تشبیه شرع مقدس است از قبول این وجه ابا و امتناع دارم.

حرره الاحقر جمال الدین الواظع الموسوی

حاضرین تعجب کردند از کار سید، که در این موقع مسافرت و تنگدستی و قرض داشتن از قبول این مبلغ گزاف امتناع نمود. لیکن این کار سید و رد او پول را، کاری بسیار صحیح بود، چه هم شرف و بزرگواری او را ثابت می کند و هم جان او را نگاهداشت. اعلیحضرت مظفرالدین شاه از این حالت سید و سفر کردنش بی اندازه متأثر و متغیر شده

بود و به عین الدوله فرموده بود: با سادات طرف شدن عاقبتی وخیم دارد. باری آقا سید جمال معمم بر عزیمت سفر گردید و حسب الامر کاغذی نوشت به عموم طلاب که مسافرت من از روی کمال میل و رغبت است، اکراه و اجبار در کار نیست. فوراً از شیخ حسن دلال که همسایه آقا و مرد شایسته‌ای است هفتاد تومان به عنوان قرض گرفته و شیخ حسن مزبور یک کالسکه برایش اجاره کرد تا قم. طلاب خیر شدند، اجتماع نمودند، قریادها بلند کردند، که الان می‌رویم بازار و مدارس را تعطیل می‌کنیم. سید به استادی و تدبیر فرمود: عجالاً امروز را صبر می‌کنم و سفر را به تأخیر می‌اندازم تا پس فردا شاید راه علاج و چاره بجویم. بهر طوری بود طلاب را ساکت و متفرق نمود کالسکه را هم با پسر و نوکرش فرستاد خارج دروازه، دو ساعت به غروب مانده درحالتی که عیالش مشغول وضع حمل بود و همان وقت پسری زائید که به مناسبت نامش را سیدرضا گذاردند یعنی راضیم به رضای خدا. باری سید به اتفاق سلطان المتکلمین رفت بیرون دروازه (فخرج منها خائفاً یترقب) و با سلطان وداع نموده با پسرش میرزا محمد علی و نوکرش مهدی مهدی سوار کالسکه شده و به طرف قم روانه شدند.

روز دوشنبه بیست و ششم ذی‌الحجه الحرام ۱۳۲۳ آقا سید جمال با این حالت روانه قم شد، دو شب در راه بود، روز چهارشنبه (۲۸) وارد قم شد، علماء قم نهایت احترام و پذیرائی را درباره او بجا آوردند. خصوصاً جناب آقا سید عبدالله مجتهد قمی، که بیش از دیگران با سید همراه بود. از طرف نیرالدوله حاکم طهران هم تلگرافی درتوصیه و احترام سید به اعتضادالدوله حاکم قم مخابره شد. آقا سید جمال در ایام عاشوراء جائی منبر نرفت و هر کس هم از او دعوت نمود قبول نکرد و با احدی مراوده نداشت، مگر با آقا میرزا محمدخان لسان‌الممالک رئیس تلگرافخانه قم، که مشارالیه نسبت به سید همراه بود. آن هم برای توصیه و سفارشی بود، که سرأ از طرف انجمن مخفی به مشارالیه شده بود. از معاونت هالی و غیره درباره سید دریغ فرمود. (لسان‌الممالک در مهاجرت کبری خدمات عمده به مشروطه نمود که در جلد سوم خواهد آمد).

روز دوشنبه نهم محرم، سه تلگراف از طرف آقای بهبهانی و **بازگشت سید جمال**
عین‌الدوله صدراعظم و نیرالدوله حاکم طهران به سید جمال مخابره **واعظ به طهران**
شد و اذن معاودت به طهران را داده بودند. دو روز دیگر هم سید در قم مانده یک روز هم بر حسب خواهش لسان‌الممالک منبر رفت و موعظه نمود.

غروب روز جمعه سیزدهم، سید جمال‌الدین وارد زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم گردید. طلاب و تجار در خیال بودند که سید را با احترام وارد شهر طهران نمایند، لکن بعضی از آقایان صلاح ندیدند.

صبح روز شنبه چهاردهم، جناب آقا میرزا محسن برادر آقای صدرالعلماء و جناب

آقا میرزا محمد سادق طباطبائی و یک دونفر از تجار سید جمال الدین را وارد به شهر نمودند. در همان روز پس از دیدن آقای طباطبائی و آقای بهبهانی، به همراهی حاج شیخ مهدی سلطان المتکلمین رفتند نزد عین الدوله و در آن مجلس به شاهزاده عین الدوله گفت: من معرفی خود را به شما می‌کنم. من طرفدار و یارمی احدی نیستم و کسی را حمایت نمی‌کنم فقط غرض من تبدیل سلطنت کنونی است به سلطنت قانونی اسلامی، به عبارت آخری مقصود من خدمت به دولت و ملت است، منظور من قوام و استحکام دولت است و تا قوه دارم در این کار مجاهده خواهم کرد و امیدوارم هیچ چیز مانع از این مقصود من نخواهد بود. عین الدوله هم آنچه قوه داشت در تخویف سید کوتاهی ننمود. باری مبلغ هزار تومان که تا امروز نزد سلطان المتکلمین بود به سید جمال داده شد. سید هم دیگر مجذوری نداشت قبول نمود و بر احترامات سید افزوده گردید و در بالای منبر صریحاً مطالبه قانون و تشکیل عدالتخانه و اجراء دستخط شاه را می‌نمود و مردم را بهیجان می‌آورد.

در اواسط محرم کاغذی از عتبات عالیات رسید، که آقا علی اکبر بروجردی از طهران به آقایان نجف نوشته است که: اشخاصی که رفته‌اند به زاویه مقدسه و مطالبه عدالتخانه می‌نمایند، معدودی از طلاب می‌باشند ربطی به حجج اسلامیه طهران ندارند. حجج اسلامیه طهران اصلاً و ابداً از شهر طهران خارج نشده و با عین الدوله نهایت دوستی را دارند و از عدالتخانه متنفر می‌باشند و یقین دارند اگر عدالت در ایران جاری شود درب خانه‌های آقایان بسته خواهد شد. علی‌المذکور عین آن مکتوب را فرستادند خدمت آقای طباطبائی که فحص فرمایند آقا علی اکبر بروجردی کیست و مقصودش چیست؟ این بود که در شب ۱۷ محرم ۱۳۲۴ شریف‌الواغظین قعی در تکیه درخونگاه، که مجلس روضه و بانی مجلس آقای طباطبائی بود در حضور آقایان در بالای منبر گفت: که اسلام غریب است و پس از مدتی که علماء اعلام طهران دامن همت و فتوت بکمر زده و عازم شده‌اند که اسلام را باری نمایند و متحمل صدمات شده‌اند که بلکه مسلمین از عدالت بهره‌مند شوند. یک نفر از اهالی بروجرده که سالها در این پایتخت از لباس اسلام و از ملت نان خورده چنین و چنان نوشته است. و ا دینا، و اسلام، باری چون برادر حاج علی-اکبر که آقا عماد باشد در این مجلس حاضر بود و از اشخاص صحیح و درست بود لذا شریف‌الواغظین به ملاحظه احترام این برادر گفت این مکتوب ظاهراً از شخص مسلمان نبوده و شاید عبدالحمود یهودی این کاغذ را برای تضحیح یک شخص مسلمانی و یا غرضی دیگر نوشته است. به هر جهت هیجان و حرارت فوق‌العاده در مردم و عامه اهالی پدید آمده است و جداً از حجج اسلامیه مطالبه اجراء دستخط و انعقاد عدالتخانه را می‌نمایند.

این ایام آقایان علماء کارشان رو به ترقی و در نهایت احترام و اعتبار در امور سیاسی و دولتی مداخله می‌کنند. زمانی که آقایان در زاویه مقدسه متحصن بودند و از رجال

درباری و منسوبین سلطنتی احدی جرئت نداشت که ظاهراً با آنها عمراهی و از آنها معاودتی نماید، جز معدودی که از جان خود گذشته، آنها هم با نهایت ملاحظه و خوف رفتار می نمودند. لیکن این ایام علی الظاهر وسایل تقرب به آقایان را اهم امانی و مقاصد خود قرار می دهند. نگارنده برای مقیاس این زمان، با چند روز قبل، که آقایان در زاویه مقدمه بودند، از برای خواننده تاریخ يك راپورت مخفی و يك مذاکره مخفی را استشهاده می آورم. و نیز دسایس شاهزاده عین الدوله را که چگونه سلوک می کرد با آقایان، و بد چه سعی و از چه راه می خواست میان آنها را اختلاف اندازد، ذکر می کنم. پس از آن به رشته تاریخ معاودت می نمایم و راپورت مخفی صورت آن از این قرار است:

راپورت مخفی

روز یازدهم ذی القعدة (۱۳۲۳)، اعتصام السلطنه فرستاد عقب من، که نایب حسین هشتم، رفتم خدمتشان مرا برد در حیاط خلوت پشت اندرون، فرمود: چند کاغذ برای آقایان نوشته ام با بعض امانتها باید بی روی به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم، کاغذها و امانتها را طوری برسانی، که کسی مطلع نشود؛ چه آدمهای عین الدوله و امیر بهادر خیلی مواظب هستند، مبادا گیر افتی. گفتم اطاعت می کنم و مطمئن باشید، بعد سه کاغذ به من داد که به خطوط مختلفه نوشته بودند، خط نسخ، خط رقاعه، به علامتهای حرفی و چند امانت هم داد و گفت یکی از اینها مال آقای آقا سید محمد مجتهد است، یکی متعلق به آقا سید عبدالله مجتهد است، یکی هم مال آقا شیخ مرتضی. کاغذها را گرفتم و سه امانت عبارت بود از سه بسته پول زرد و هر بسته چهل اشرفی چهار تومانی، که جمعش می شود صدویست اشرفی چهار تومانی. گفتم: اینها را به همان آقایانی که صاحب کاغذند بده و رسید بگیر و بیا. من گفتم: فردا پیش از اذان صبح می روم که کسی مرا نبیند. بعد آمدم خانه يك جیب در توی شلوارم دوختم و کاغذها و پولها را گذاشتم در توی جیبها و آمدم در طولیله، به مهتر گفتم صبح پیش از اذان صبح جو یا بوی کردند را بده، که من می خواهم بروم جائی کار دارم. فردای آن روز که روز دوازدهم بود آمدم طولیله اسب را سوار شده از دروازه غاریرون رفتم، از راه جوانمرد قصاب، همه جا از بیراه رفتم، نیم فرسخ از بالای شاهزاده عبدالعظیم، از آنجا سرانیز شدم. وقتی رسیدم حضرت عبدالعظیم، آفتاب می خواست تازه طلوع کند، اسبم را بردم در دکان علافی که آشنا بود بستم و رفتم منزل آقای آقا سید محمد که خانه مشهدی عباسعلی گمرکچی بود. در آن اطاقی که آقا منزل داشت دو نفر هم آنجا بودند، که با هم صحبت می داشتند و معلوم بود تازه از حمام آمده بودند. یکی از آن دو نفر می گفت: حال ما شباهت دارد به حبیب بن

مظاهر و مسلم بن عوسجه که در حمام قرار گذاردند بروند به کربلا و یاری کنند از حسین بن علی . آنها مذاکره می کردند من گریه می کردم بر حال مظلومیت و بی کسی آقایان . به هرجهت وارد شدم به اطاق آن دو نفر! از ورود من خائف شدند به آنها گفتم ترسید من ازدوستانم ، کاغذ را درآورده دادم به آقا ، پول را هم دادم رسید گرفتم ، از آنجا رفتم منزل آقا سید علاءالدین (اعتمادالاسلام) ، کاغذ را دادم رسید پول گرفته پول را هم دادم ، بعد رفتم منزل آقا میرزا مصطفی برادر آقا شیخ مرتضی کاغذ و پول ایشان را هم دادم ، خدمت ایشان دو تومان انعام داد به من ، نگرفتم . رفتم در منزل شیخ حسین دوچای و غلیان صرف کرده اسبم را سوار شده آمدم شهر خدمت آقای اعتصام السلطنه و انجام خدمت را با رسیده خدمتشان دادم . فرمایش کرد نایب حسین باشد تا تلافی این کارت را بکنم (امضاء نایب حسین) . (۱)

مذاکره مخفی

این ایام محرم و سفر آقاسید برهان خلجالی نگارنده را ملاقات نمود که وزیر دربار (امیر بهادر) را می شناسی و تفریش را به اعلیحضرت بخوبی می دانی ، اگر کاری بکنی که بین او و آقای طباطبائی راضح و صفائی واقع شود ، هرآینه ما بزودی به مقاصد خود نایل خواهیم آمد و همین قدر آقای طباطبائی به زبان خودش به او بگوید ترقی مملکت و دولت و قوت دین اسلام به تشکیل عدالتخانه است البته وزیر دربار با آقایان همراه خواهد شد و مواد دستخط شاه را اجراء خواهد داشت . نگارنده در جواب او گفت : عریضه ای که آقایان در حضرت عبدالعظیم به شاه عرض کردند و مستدعیات خودشان را در آن نوشته بودند به خط جناب حاج شیخ مرتضی آشتیانی است ، و در ذیل آن به خط آقای طباطبائی کلمه عدالتخانه نوشته شده است و همه علماء اعلام آن را امضاء داشته اند . برای وزیر دربار حجت کافی نیست که البته باید از زبان آقای طباطبائی بشنود . سفر عثمانی برای آقای طباطبائی پیغام داد که از الحاق این لفظ عدالتخانه به عریضه مستدعیات اگر مرا ممکن بود و محذوراتی نداشتم هرآینه می آمدم و پای شما را می بوسیدم چه آنچه بخواهید در این لفظ مندرج است . امر به این واضحی که حسن آنرا همه کس می داند چه شده است که وزیر دربار مشروعیت آنرا نمی داند که باید از زبان آقا بشنود ؟ مقصود و واقع امر را بگوئید . سید گفت : واقع امر این است که امیر دوستی آقایان را طالب است . شما اگر آقای طباطبائی را در خانه خودتان بیاورید و امیر هم بیاید و ثالثی درین نباشد ، که مقاصدشان را با یکدیگر بگویند ، هرآینه پانصد تومان به تو خواهد داد . نگارنده گفت از عهده من خارج است چه اولاً آقایان دیگر مطلع می شوند از این ملاقات مخفی و همین احداث نفاق می کند بین

آنها ، ثانیاً آن که آقای طباطبائی اگر بدون سابقه وارد شود و امر را ببیند و با امر بهادر بر او وارد شود همان آن متعبر شده مراجعت می کند . سید برهان گفت : پس کاری نکنید بلکه با آقازاده های آقا دوستی کنید . نگارنده گفت : از این که به آقازاده ها مقصود شما را اظهار نمایم مضایقه ندارم . لذا با جنابان آقامیرزا ابوالقاسم و آقامیرزا محمد صادق مقصود سید را اظهار داشته هر دو جواب دادند مراد و ملاقات مخفی امر بهادر با آقای طباطبائی صلاح نیست . بالاخره معلوم شد به طرف آقای بهبهانی و آقابان دیگر هم رفته بودند و از همه مایوس شده بودند .

اشخاصی که يك ماه قبل از مراد و دوستی آقایان منفور بوده ، این ایام محرم و صفر واسطه برعی انگیزانند که با آقایان دوستی و معاشرت نمایند . اگر چه از تبعید سعدالدوله وزیر تجارت به طرف یزد و معبد شدن دکتر شیخ محمد خان احیاء الملک به طرف فرنگستان و سید جمال الدین واعظ به بلده قم تا يك اندازه ملاحظه و تریس در کار است .

دکتر محمد خان احیاء الملک ، طبیب مخصوص امین السلطان ، از اشخاص با تربیت و حرارت است . در شب چهارشنبه سیزدهم ذی الحجه به حکم عین الدوله و تقصیر آن که چیز فهم و عالم است معبد شد .

سبب تبعید او را کتباً از خودش استعمال نموده آنچه در جواب نگارنده نوشته است ، عیناً نقل می کنم و هذا صورته :

مکتوب احیاء الملک

اما جهت تبعید را خودم نفهمیدم و هر چه فکر کردم که چه تقصیر شرعی یا عرفی داشته باشم باز نفهمیدم . فقط کار خلاف این بنده ، این بود که دو روز قبل از تبعید ، يك درخت توتی توتی حیاط داشتم به ملاحظه این که مگس و کثافت نزدیک اطاق می داد انداخته بودم . اگر این قره ، چنانچه می گویند و بنده هم تجربه کرده ام ، اسباب تبعید و در به دری بنده است . باری غیر از این کار هیچ خلافتی نداشتم ، مگر آن که برای تحصیل معاش که لازمه زندگی است هر کس این بنده را به عبادت می خواست ، از اعیان و فقراء حاضر بوده ، شاید آمد و رفت این بنده با مردم چه روز وجه شیها ، اسباب خیال آن بد سلوک شده ، شبانه یکی از رفقای مخصوص این بنده را پیغام فرستاده که مریضه ای داریم و وجود بنده لازم است . (اسم آن رفیق و آن کسی که به خیال خودش بنده را به حقه بازی خواسته بود ببرد ، لازم به ذکر نیست . زیرا که این قبیل کارها در آن ایام مایه ترقی هر کس بوده و طرف سؤال نمی توانند بشوند . در آن عصر وحشیگری و استبداد در امور نافع به خود هر که بیشتر بود بیشتر بود .) تا آن که در شب ۱۳ ذی الحجه

۱۳۲۳ ساعت چهار از شب گذشته در فصل زمستان ، مخصوصاً در راه بدون لباس زمستانی ، چنانچه افتاده و دانی و بدون پول و سایر لوازم که لازم نبود در درشکه نشسته و با مأمورین رفته به راه حضرت عبدالملکیم تا آن که صبح آن شب به حسن آباد رسیدیم و بعد از یک شب دیگر مأمورین دیگری آمده و مأمورین سابق بنده را تسلیم مأمورین جدید نموده ، قبض الواصل گرفته مثل آن که امانت پستی تحویل نموده باشند. بعد از آن راه مراجعت داده به طرف قزوین و از آنجا به طرف رشت و بالاخره خارج از وطن خود مجبوراً شده ؛ دیگر معلوم است که خیال چه می کند که اهل و عیال چه خواهند کرد ؟ مختصراً این که چرا در بعضی از مجالس صحبت نموده بودم که این قبیل حرکات در مملکت باعث تمامی رؤسای آن مملکت و اهالی آن خواهد بود ، زیاده معلوم است که با این قبیل اشخاص چه باید بشود که شرح آن را همه می دانند .

شیخ محمد

این بود عین مکتوب احیاء الملک که پس از مراجعتش در جواب نگارنده نوشته است و قبل از بمب باردمان مجلسی که نگارنده یک مجلس ، در انجمن اصلاح ، احیاء الملک را ملاقات و سبب تبعیدش را عشا فیه استعلام نموده ، تقریباً همین طور جواب داد که گناهی جز انداختن درخت توت نکرده بودم .

خواننده تاریخ البته توجه خواهد کرد ، که چگونه درخت توت انداختن سبب تبعید شخصی مانند احیاء الملک می شود و چه طور این توهم عقیده عالمی مثل احیاء الملک می گردد ، فلذا برای رفع تعجب چند سطر در این مقام می نویسم و می گویم : هر گاه خواننده تاریخ زمان ناصرالدین شاه چهارمین پادشاه سلسله قاجاریه را درک کرده باشد و یا نظر به وقایع بیست سال قبل اندازد ، می داند که درخت انداختن و یا درخت کاشتن گاهی سبب حبس و نفی و قتل خواهد شد . چنان که حکایت کرد مرا ، یکی از موثقین که :

در یکی از سفرهای تفریحی ناصرالدین شاه به جنگلی رسیدیم ، که جوانی در سن بیست و پنج ، با نهایت رشادت تبری در دست داشت و مشغول انداختن درختی بود. تا این که درخت را انداخت ، ناصرالدین شاه حکم کرد آن جوان را آورند و از او پرسید چرا این درخت را انداختی ؟ در جواب گفت : این درخت را انداختم که ذغال بعمل آورده و بفروشم شغل و کسب من عمل آوردن ذغال است . ناصرالدین شاه میر غضب خواست و حکم کرد سر آن جوان را از بدن جدا ساختند . باز خواننده تاریخ گمان نکند که این پادشاه نمی خواست درختهای جنگل بی جهت تلف و ضایع شود چه در زمان همین پادشاه جنگل مازندران را به خارچه داده شد و درختهای شمشاد که امروزه با طلا معاوضه می شود ، و دریای مازندران برای آن که درخت شمشاد میوه خوراکی ندارد و آب دریا شور است و شیرین نیست به دیگران واگذار شد. پس درخت انداختن باعث قتل و تبعید خواهد شد چنانچه احیاء الملک

توهم کرد و میبند هم شد. باری با آن که تیمید سعدالدوله و احیاءالملک در ماه ذی الحجه به نظر مردم بود و تا يك اندازه ترس و واهمه مردم را گرفته بود بياز تقرب به آقایان مایه افتخار بود.

عین الدوله هم برای جلب آقایان به طرف خود در این دو ماهه محرم و صفر وسایل و وسایط زیاد برانگیخت. چه از تشکیل مجلس رونه و مهمانی و پول دادن به طلاب و بلیط فرستادن نزد آقایان، و چه دیدن آقازادهها را، حتی آن که به توسط مظفرالمالک يك ساعت

کوشش عین الدوله در نفاق افکنی

طلا و پانصد عدد پنجهزاری زرد برای آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی فرستاد. مشارالیه در حالتی که شریفالواعظین و نجمالذاکرین، نزد آقازاده بودند، وارد شده پیغام صدارت را با هدیه مزبور رسانید. جنابش قبول نکرده و رد فرمود، اگرچه در زمانی که آقایان مهاجرت کرده بودند تا يك اندازه سعی کرد بلکه بین آنها نفاق اندازد، لکن این ایام حداً و واقعا ساعی است که به توسط نفاق و اختلاف آقایان را از مقصود باز دارد، تقریر و نقل یکی از شهداء ملت شاهد و مؤید ادعاء اولاست و آن از این قرار است:

زمانی که آقایان در زاویه مقدسه متحصن بودند، از طرف عین الدوله کاغذی نوشته شد به جناب آقامیرزا ابوالقاسم و آن مکتوب به توسط آقامیرزا علینقی به آقا رسید، مضمون مکتوب از این قرار است:

رفیق شفیق من - یاد ایام دوستی و محبت به خیر. چه شد که معاهدات و دوستیا و شهبای سابق را فراموش کردید؟ نقداً از شما خواهش می کنم بقدر دو ساعت محرمانه بیائید شهر مرا ملاقات کنید با هم قدری گفتگو نمائیم و آنچه میل شماست من اجراء خواهم کرد و کالسکه خود را فرستادم که در آمدن تمجیل کنید. آقامیرزا علینقی، آقارا در خلوت ملاقات نموده، مکتوب را رسانید. جناب آقامیرزا ابوالقاسم گفت: اولاً من با آقایان قسم خورده ام و نمی توان مخالفت قسم را نمود، ثانیاً آمدن من نزد عین الدوله باعث نفاق و کدورت بین آقایان خواهد گردید. آقازاده گفت: پس خواهش من این است که جواب کاغذ صدراعظم را بنویسند و این رسالت مرا هم کتمان فرمائید. جنابش فرمود: جز دونفر که یکی پدرم و دیگری آقای بهبهانی، به احدی نخواهم گفت و جوابی قریب به این مضمون برای عین الدوله نوشت که: شرفیابی محرمانه باعث بیاد رفتن شرف من و شرف خانواده من است. اگر یامن فرمایشی دارید مرا رسماً از آقایان بخواهید، آن وقت شرفیاب خواهم شد، به شرط آن که مرا بی انجام مقامند رحمت تعدید (انتهی).

آقامیرزا ابوالقاسم واقعه را خدمت آقای طباطبائی و آقای بهبهانی اظهار داشت. هر دونفر ثبات ایشان را تحسین گفتند. لیکن این ایام امیر بهادر به آقا میرزا مصطفی آشتیانی گفت من بیست هزار تومان برای شما و بیست هزار تومان برای آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی

از دولت می‌گیرم . به شرط آن که آقابان را از تقاضای اجرای دستخط شاه منصرف کنید . باری آقابان علماء ، برخلاف زمان تحسن نهایت اعتبار و اعتماد را بهم رسانیده ، طلاب علوم بی نهایت عزیز شدند . چه جمعی از طلاب اطراف آقای بهبهانی و برخی حوزه آقای طباطبائی و عده‌ای هم در مجلس آقای صدرالعلماء لازم بود . حسن سلوک آقای صدرالعلماء در زمان مهاجرت با طلاب ، این ایام نتیجه خود را ظاهر ساخت چه می‌توان گنت مجمع طلاب خانه صدرالعلماء بود . آقابان دیگر هم طلبه لازم داشتند ، با برای حفظ مقامات خود و یا برای اجرای مقصود .

آقامیرزا علی قمی نقل کرد : در شبی که طلاب در خانه صدرالعلماء سینه می‌زدند ، یکی از طلاب به طریق نجوا گفت : من از صدای این سینه‌ها صداهای مختلف می‌شنوم ، چه یکی می‌گوید دبیر الملک ، از دیگری می‌شنوم سالار الدوله ، از دیگری امین السلطان ، از دیگری آقای فلان و کذا ، هر کس محبوب خود را که می‌خواهد به ریاست و ولیهدی و صدارت و یا حجة الاسلامی برساند ، به همان قصد سینه می‌زند . این شد که بخیال افتادیم انجمن طلاب را تشکیل دهیم ، تا طلاب از غیر طلاب تمیز داده شوند و آنان که برای نجات وطن خدمت می‌کنند ، از آنهایی که برای اشخاص می‌دوند فرق داده شود . باری مردم علی‌الظاهر خدمت آقابان می‌ریشند و رجال درباری هم تقرب به آقابان را اهم مقاصد خویش قرار داده‌اند .

مظفر الممالک و اعظام الممالک پیشکار صدارت از برای ملاقات آقازاده‌ها شب و روز در تلاش می‌باشند . دو مجلس در خانه آقامیرزا مصطفی و آقامیرزا هاشم منعقد شد که آقازاده‌ها مشورت کردند ، آیا صلاح هست به خانه عین الدوله بروند یا خیر . مجلس خانه آقامیرزا هاشم را آقا میرزا ابوالقاسم بی نتیجه گذارد که فرمود : صلاح هیچ کدام ما نیست یا عین الدوله دوستی کنیم ؛ تا مقاصد خود را بر آورده و مدرسه مروی را برنگردانیم ، به خانه عین الدوله نباید رفت . مجلس خانه آقا میرزا مصطفی را چون اعظام الممالک آنجا بود و قول نجاح مقاصد را داد ، بی نتیجه نگذاشتند . لکن پس از تفرق مجلس ، آقا میرزا محمد صادق به اعظام الممالک پیغام داد که : من باید شما را ملاقات کنم . مشارالیه آمد به او گفت تا دستخط شاه اجراء نشود هیچ يك از این آقابان برای دوستی با عین الدوله همراهی نخواهند کرد . برفرض که همراهی کنند ، من ضدیت خواهم کرد . پدر و برادر خود را مانع خواهم بود . به هر جهت قول خود را پس گرفت . عین الدوله امر نمود قانونی برای عدلیه بنویسند که بعد از این خواهد آمد و نیز شاه را به عزم بیلاق به باغ شاه نقل داد و در اوایل ربیع الاول ۱۳۲۴ مجلس مشورتی در دربار تشکیل داد ، که در باب اجراء دستخط شاه مشاورت نمایند چنانچه بعد از این خواهد آمد .

نوشته‌جات به‌عنوان شبنامه و اعلانات ژلاتینی ، بسیار در این ایام نشر می‌شود که مضمون

همه تقاضای عدالتخانه و بیداری مردم است ، نگارنده فقط یکی از شیانمها را که چند مسئله تاریخی مهمی بر آن است در این مقام ذکر می کند ، که هم وضع مطبوعات این زمان بر خواننده معلوم باشد و هم از رشته تاریخ خود خارج نشود و آن این است :

صورت شنباه

سؤال و جواب میرزا حسین خان با میرزا احمدخان در خیابان علاءالدوله ؛
سؤال - چطور است احوال شما ؟

جواب - چه می برسی برادر از حال من ، هر روز از خدا مرگ می خواهم ، شغل و کاری که نیست ، عیالات که زیاد ، نان و گوشت هم حالش معلوم است ، گدائی هم که نمی توانیم بکنیم ، غیر از مرگ از برای ما صلاح نیست .
- باید راضی بود ، خداوند همچو خواسته است ، باید صبر کرد .

- خاک بر سر ما اهل این مملکت بکنند . چطور شده که خدا از برای یکصد و بیست مملکت که در روی زمین است ، باید عزت و ثروت و امنیت و عدالت و آسایش و مکننت و غنی بخواهد ، با آن که همه کافر هستند ، و از برای یک مشت مسلمان نکبت و فقر و ذلت و احتیاج و ظلم و پریشانی بخواهد ؟ این که ظلم است ، خدا ظلم نمی کند ؟
- پس شما که می فرمائید این خرابی از جانب خدا نیست ، پس از جانب کیست ؟

- تقصیر از شاه است که مال و جان می کرور نفوس را به چند نفر دزد راهزن خدا نشناس جاهل داده ، که این اشخاص ، با این يك مشت مردم در مانده اسیر ذلیل ، هر چه اراده می نمایند می کنند . نه مال از برای مردم مانده و نه جان و نه عرض و نه ناموس ، يك مشت استخوان این مردم فقیر ذلیل را همه روز در آسیاب ظلم خرد می نمایند . هر چند سلطان خود به شخصه ظلم نمی کند ، اما چون ظالم را او مسلط بر مظلوم می نماید فاجار زشتی امر مستند به او خواهد بود .
- شاه که دستخط تأسیس عدالتخانه و اجراء قانون در کلیه امور مملکتی

داده و مکرر حکم فرموده که اجراء نمایند دیگر چه تقصیر دارد ؟

- چه فایده ، کی حکم شاه بیچاره را می خواند ؟ اتا بك که خودش يك سلطان مستقلی است ، هر چه را که میل دارد اجراء می نماید ، هر چه را که میل ندارد زیر سیل می گذارد .

- اتا بك مجلسی فراهم فرموده که وزراء رأی بدهند ، امیر بهادر و حاجب الدوله و ناصر الملك نگذاشتند که کار مملکت و مسلمانان اصلاح شود .
- هر چند امیر بهادر و حاجب الدوله يك پارچه ظلم و حماقت هستند

و قانون را مضر به حال خیانت‌هایی که کرده و می‌کنند می‌دانند . اما ناصرالملک که مرد عاقلی بود شاید چنین فهمیده که این مجلس صورت سازی است و اتابک به این کار باطناً راضی نیست .

— ما از حال اتابک چنین فهمیده بودیم که مایل به اجراء قانون است ، زیرا که فایده این کار از برای خودش بیشتر است ، به جهت آن که مال و خانه و درجه او در سلطنت می قانون بی شرط همواره در معرض تلف است و تا قانون نباشد از این جهات اطمینان برای او حاصل نخواهد شد .

— بلی خود اتابک هم ملتفت این نکته هست ، ولی نخوت و غرور و خودپرستی او را مانع شده که چون رؤسای ملت مطالبه قانون نمودند ، اگر اجراء شود به اسم آنها خواهد شد . پس معلوم شد که اتابک خیلی آدم کم مغزی است ، که کار به این بزرگی و شرف به این سترگی را ، از برای یک خیال به این کوچکی واهی تعطیل نماید . ما گمان می‌کردیم که این اتابک آدمی است ، حال معلوم شد که هیچ بارش نیست .

— این تصویر با علماء و آقایان است زیرا که جد و جهد در کاری نمی‌کنند و این خیال پوچ را از کله این مرد بیرون نمی‌نمایند ، که غرض خودنمایی نیست ، بلکه غرض اصلاح مقاصد ملک و ملت است ؛ به اسم هر کس می‌خواهد بشود ، بشود .

— پس شما خبر ندارید که آقای آقا سید محمد دیروز چه کاغذ خوبی در این باب به اتابک نوشته ، که ما تاجان در بدن داریم دست از مطالبه حقوق ملت بر نمی‌داریم ؟

— بلی خبر دارم سواد کاغذ را هم دیدم (بعد از این ذکر می‌شود) خداوند به آقای آقا سیرزا سید محمد عمر بدهد ، باز میانه ملاها اگر یک نفر باشد ، اوست که به فکر ملت است . آقایان دیگر به فکر خودشان هستند . ماها باید زحمت بکشیم و آنها همه روز به فکر ترقی و توسعه اداره و جلب منافع و مداخل خود باشند . آخر مگر فایده پیغمبر صلی الله علیه و آله از برای مردم همین بیان طهارت و نجاست بود یا در مقام ترویج احکام سیاسی و مملکت‌داری و تهذیب اخلاق عم بود ؟ آقایان نجف و این جا پس از یک عمر که از پرتو امت پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌خورند و زندگانی می‌کنند ، آخر فایده ایشان منحصر است ، به این که در حاشیه رساله یک مرتبه بر عده غسلات استنجاء بیفزایند یا کم کنند ، دیگر در فکر این نیستند که نظم عالم را فرا گرفت ، مسلمانان از دست رفتند ، دولت و ملت اسلام که پیغمبر و امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام برای ترویج آن شهید

شدند ، از میان رفت . دشمنان دین از هر طرف روی آوردند و علماء به بعضی از فروع چسبیده ، اصل را از دست داده‌اند .

— شما به فرمایش علماء و آقایان هم گوش بدهید . ایشان هم حرفی دارند ، می‌گویند ما که زحمت برای مردم می‌کشیم ، مردم خودشان بی‌غیرت و نادان هستند ، چرا در مقام عدل و داد بر نمی‌آیند ؟ فرض ما نبودیم ، مردم نباید به فکر حال خودشان باشند ؟ مردم می‌خواهند بی‌زحمت لقمه توی دهن آنها بگذاریم . اگر صد اسلام را ملاحظه کنید می‌دانید که حضرت رسول (ص) يك تنه کار از پیش نمی‌برد ، بلکه مردم از جان و مال خود می‌گذشتند و پیغمبر خود را یاری می‌نمودند و پیش می‌بردند . (نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود ...) مستدعی است مرخص فرمائید انشاء الله فرداشب خدمت جناب عالی در همین موقع می‌رسم و عرایض لازمه به نحو اوفی و اتم خواهیم کرد ، تابانید و تصدیق فرمائید ، این همه ظلمی که به مردم می‌شود از بی‌همتی و بی‌غیرتی خود مردم است . (انتهی)

در شبنامهٔ مزبور در یکی از سؤالات می‌نویسد : اتابك مجلسی فراهم نموده که وزراء

رای بدهند الی آخره .

در این سؤال اشاره کرده است به مجلسی که به عنوان شورای

دولتی در باغ شاه تشکیل یافت و شرح آن از این قرار است :

که پس از هیاهو و گفتگوهای بسیار بین مردم و انعقاد انجمن‌های

شورای دولتی باغ شاه

مخفی و علنی ، از قبیل حوزهٔ اسلامی که آقایان و علماء در ایام دوشنبه و جمعه مجمعی سیار در خانه‌های یکدیگر به اسم حوزهٔ اسلامی برپا می‌نمودند و از قبیل انجمن علمی اتحادیه که طلاب تشکیل نموده و سایر مجامع و انداختن اعلانات و شبنامه‌های ژلاتینی در کوچه‌ها و خیابانها و مدارس و مكاتب . عین الدوله صدراعظم ایران را بخاطر رسید که به تدبیر مردم را ساکت نموده و تفسیر را به گردن کسی دیگر وارد آورد ، لذا يك روز در باغ شاه که نزدیک به شهر و در پشت خندق بین شمال و مغرب طهران واقع است مجلسی منعقد نمود و شاه هم برای رفتن به بیلاق نقل مکان کرده و در آنجا چند روزی توقف فرمود . رجال درباری و وزراء دولتی را در آن انجمن گرد آورده و گفت : همه می‌دانید که اعلیحضرت پادشاه دستخط تأسیس عدالتخانه را صادر فرموده ، اگرچه گفته‌ام نظامنامهٔ عدلیه را بنویسند و الان مشغول اتمام و تصحیح آن می‌باشند ، لکن من تا به امروز به مسامحه و معاطله گذرانیده‌ام و اجراء دستخط شاه و انعقاد عدالتخانه را که ملامت می‌خواهند به عهدهٔ تعویق انداخته ، لکن آقایان از این کار دست بر نمی‌دارند و هر روز مكاتیب و پیغامات آنها می‌رسد ؛ مردم هم از نوشتن اعلانات و شبنامه‌ها منصرف نمی‌شوند ، آیا صلاح می‌دانید دستخط اعلیحضرت را به موقع اجراء گذارده و برطبق آن رفتار و یا صریح جواب

گفته آنها را مایوس کنیم و در مقابل ایستاده ممانعت از تقاضای مستدعیات آنها کرده ، اگر چه به استیصال قوای دولتی باشد ؛ اهل مجلس خاموش شده جوابی ندادند . مجدداً عنوان و مذاکره نمود و جواب خواست .

احتشام السلطنه که از رجال متدین و متمول بود و هیچ وقت ملاحظه از کسی نداشت و غرض نوعی را مقدم بر غرض شخصی می داشت ، مدتی هم در خارجه به عنوان سفیری و وزیر مختاری بسر برده در جواب گفت : صلاح دولت بر اجراء دستخط است . چه اگر دستخط اعلیحضرت را اجراء ندارید دیگر ملت اعتماد به قول و دستخط شاه نمی کند و نیز شرف دولت می رود ، چه ملت آن هم رؤسای آنها و روحانیون تقاضای عدالتخانه می کنند . تأسیس عدالتخانه و تشکیل آن بطور صحیح ضروری بر دولت وارد نخواهد آورد . اگر دولت بر طبق میل ملت رفتار نکند هم مخالف قول خود را نموده و هم در نزد خالق و مخلوق مسئول است .

وزیر دربار (امیر بهادر) گفت : خیر چنین نیست ، صلاح دولت بر عدم اجراء دستخط است ، البته باید این دستخط اجراء نشود . چه اگر عدالتخانه برپا شود آن وقت پسر پادشاه یا بقال مساوی خواهد بود و نیز دیگر هیچ حاکمی نمی تواند دخلی بکند و راه دخل امتاء دولت مسدود خواهد شد .

احتشام السلطنه گفت : جناب وزیر دربار ، دیگر بس است ، دخل تا کی ، ظلم تا چه وقت ، مردم را ذلیل و رعیت را به چه اندازه فقیر می خواهید ؟ دخل و جمع مال حدی دارد ، خوب است قدری به حال رعیت رحم کنید ، ملت را یا دولت طرف نکنید ، رعیت را از شاه دلخور نخواهید ، علماء و روحانیین را دشمن شاه قرار ندهید .

حاجب الدوله گفت : اگر عدالتخانه برپا شود سلطنت منقرض خواهد شد .

ناصر الملك وزیر عالیله گفت : بلی چنین است ، امروز صلاح نیست ، هنوز در ایران وقت تأسیس مجلس نیست ، عدالتخانه منافی با این سلطنت است .

وزیر دربار گفت : جناب احتشام السلطنه شما که از قاجاریه می باشید نباید راضی شوید به رفتن سلطنت از این خانواده .

احتشام السلطنه گفت : والله قوت دولت و ترقی سلطنت با اتفاق و همراهی ملت است ، امروز کوب اقبال دولت طلوع نموده ، که ملت در مقام اصلاح نواقص برآمده است . قدر بدانید ، یا ملت متفق شوید ، دست بهم داده نواقص را تکمیل کنید ، دولت را صاحب اعتبار و مایه کنید ، قانونی در ایران دایر کنید که احدی تخلف از آن نتواند . دیگر دخل بس است ، ظلم کفایت است ، شاه را بد نام نکنید ، دولت را مقنض سازید .

امیر بهادر روی به اتابک نمود و گفت : احتشام السلطنه خیال دارد شاه را ضعیف کند .

احتشام السلطنه گفت : من میل دارم پادشاه و ولی النعمی خود را مانند امپراطور آلمان

و انگلیس مقتدر و صاحب اعتبار بینم ، لکن شما می‌خواهید پادشاه را مثل خدیو مصر و امیر افغانستان نمائید .

امیر بهادر گفت : من تا جان دارم نمی‌گذارم عدالتخانه بر پا شود ، خوب است شما که احتشام السلطنه می‌باشید بروید به مملکت آلمان و خدمت برای امپراطور آلمان کنید . آقای من ، پادشاه من این‌گونه خدمات را لازم ندارد .

عین‌الدوله دید مقصودش بعمل آمد و بیش از این صلاح نیست چشم و گوش مردم باز شود ، گفت : من باید این مذاکرات را خدمت اعلیحضرت عرض کنم و از خود شاه تکلیف بخواهم . مجلس منقذی گردید چند روز بعد از آن احتشام السلطنه مأمور برفتن به سرحد ایران و عثمانی و از طهران خارج شد .

تبعید احتشام السلطنه باتبیع سعدالدوله تفاوتی که داشت این بود که احتشام السلطنه محترماً تبعید شد و سعدالدوله بطور بد . به قول خودش سه فرسخ پیاده با شلاق قزاق طی راه یزد را نمود .

این‌که در شبنامه می‌نویسند امیر بهادر و حاجب‌الدوله و ناصر‌الملک نگذاشتند که کار مملکت و مسلمانان اصلاح شود الی آخره . از قرار مذکور عین‌الدوله قبل از انعقاد مجلس به ناصر‌الملک گفته بود : این‌طور جواب بگوید و یا آن‌که ناصر‌الملک هنوز صلاح نمی‌داند در ایران این مذاکرات بشود و استعداد ملت را به این اندازه نمی‌داند که طرف پادولت شوند و یا نبودن استعداد ضعف دولت پسندیده نیست و الا ناصر‌الملک کسی نیست که مانع تمدن و ترقی گردد . یا مجبور بود به این‌که همراهی از عین‌الدوله بکنند و یا واقفاً عقیده اش این بود که هنوز وقت نرسیده است .

این‌که در شبنامه می‌گوید : پس شما خبر ندارید که آقای آقامیرزا سید ، دیروز چه کاغذ خوبی در این باب به اتابک نوشته : که ما تا جان داریم دست از مطالبه حقوق ملت بر نمی‌داریم الی آخره .

شرح آن از این قرار است که : بعد از آن‌که مردم دیدند از طرف دولت خبری نمی‌شود عین‌الدوله هم به مسامحه و ملاحظه و دفع‌الوقت می‌گذراند ، و در مقام اجراء دستخط شاه بر نمی‌آید ، حتی آن‌که در یک شب آقایان بالا جماع بازدید کردند از عین‌الدوله ، آقای طباطبائی به عین‌الدوله فرمود : این عدالتخانه‌ای که ما مطالبه می‌کنیم اول ضررش به ماها می‌رسد که دیگر مردم آسوده می‌شوند و ظلم نمی‌بینند و دیگر محتاج به ماها نمی‌باشند و در ب خانه‌های ما نمی‌آیند ولی چون عمر من و تو گذشته است کاری بکنید که نام نیکی از شما در عالم بماند و در صحایف تاریخ بنویسند بانی مجلس و عدالتخانه عین‌الدوله بوده و از تو این یادگار در ایران باقی بماند .

این فرمایشات و نسیب در او اثر نکرد ، بلکه از شنیدن لفظ مجلسی اگر چه آقای طباطبائی به کتابه اداء فرمود ، ابروها را درهم کشیده و مکدر شد . علیهذا طلاب و دانشمندان برای تذکار آقایان شروع کردند در نوشتن کاغذها و خطابه‌ها به آقایان .

آقای طباطبائی چون دید مردم سخت گرفته‌اند ، طلاب هم علی‌الظاهر ابراد وارد می‌آوردند ، فلذا مکتوبی مفصل به‌عین‌الدوله نوشت که در شبنامه مذکور اشاره به آن کرده‌است ، لیکن نگارنده برای آن که ترتیب را از دست نداده باشم نخست یکی از کاغذهای ثلاثینی را که به عنوان خطابه نوشته‌اند نقل می‌کنم ، سپس مکتوب آقای طباطبائی را -
از درج همین يك خطابه مضمون سایر لوائح و اعلانات بر قارئین محترم سفاد و معلوم خواهد شد ،

خطابه مردم به آقایان

ای رؤسای دین و پیشوایان مسامین ، عرض و استدعای عموم ، ا بیچارگان و ستمدیدگان اهالی و سکنه طهران از سلسله طلاب و سایر طبقات و اسنای حضور مبارک رؤسای روحانی و پیشوایان دینی حجج اسلام و علماء اعلام منع الله- المسلمین بطول بقائهم ، آن که تمام اعضاء و جوارح در مملکت بدن ، خادم و کار- گذار اعضاء رئیسه هستند ، رفع مضرات و جلب خیرات به واسطه این اعضاء و جوارح است که به حکم رؤساء ، این کارکنان بدن در نفع و ضرر و خیر و شر متحرک هستند ، قوام و دوام و ثبات این مملکت را به قدرالمتقدور والاستطاعه ، برقرار دارند و همچنین شما پیشوایان دین مبین ، راهنمای منهای شرع و آئین هستید ، چشم ملت بر اقدامات حسنه شما آقایان است که این بوستان شریعت مظهره را که خار و خاشاک اختلاف فرا گرفته ، ریاحین و اشجار آن از بیروزیات جور و اعتساف اهل ظلم و ظنیان از طراوت و ترقاوت ، عنقریب اسم بی‌رسم دین و آئین از میان بر خاسته ، بازار عدل و داد که اس اساس شرع قویم و اصل بنیاد طریق مستقیم است ، کاسد و اخلاق و طبایع اسلامیان به طوری فاسد بشود که جز به غزوات احمد مختار و به حملات حیدر کرار ، اصلاح نشود . هرق دماغ را عظمی نماند و سبی نساء را مقداری نباشد . نهب و غارت اموال به تظاول خائنین جهان رواج گیرد و اختلاف امور ملك و ملت به دست بوالهوسان خودپرست نفس پسند ، آشکار تر گردد . اگر به وساوس شیطانی و تخیلات نفسانی بعضی مردمان با غرض و مرض ، خرابی مملکت را به طبقه اهل علم و علماء نسبت می‌دادند و آنان را موجب عدم پیشرفت ترقی و اجراء قوانین عدل و نصفت می‌شمردند ، بحمدالله رفع این اشتباه از این راه شد و در موقع

امتحان (که یکرم الرجل او یوان) بر عارف و عامی واضح گردید که در این اقدامات حسنه شما آقایان عظام، اول طبقه‌ای که در اقدام و خدمتگزاری جانفشانی کردند و خواهان قوانین عدل و داد مقرر در دین مقدس احمدی و مساوات و مساوات مؤسسه در آئین محمدی شدند، این سلسله بودند که افتخار مهاجرت و مجاهدت فی سبیل الله را اختیار و شرف خود قرار داده، در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم شب و روز المستغاث یک یا صاحب الزمان، گویان، در طریق داد - خواهی پویان، بودند و ما رعایا و بیچارگان تاسی به آنها کرده بعد که غرض را نوعی دانسته آسایش عموم را مقصود و ملحوظ شما آقایان دیده بقدر الاستطاعه در همراهی حاضر شده، چه گفتید که نکردیم؟ چه خواستید که امتناع نمودیم؟ تا کم کم پرده از روی کار برداشته شد و به عقیده مردم خودبین با غرض، شوخی به جدی و اصل مطلب به عرض آستان مبارک ملوکانه رسید و رفع اشتباه خاطر معدلت مظاهر گردید، که غرض ثبات و دوام دولت است، نه معارضه و ضدیت؛ مقصود دعای وجود مسعود خسر فایده است به اجراء قوانین معدلت و آبادی مملکت، نه مجادله و خصومت. روسیاهی خائنان دولت ظاهر و اغراض نفسانی مفسدین ملک و ملت آشکار گردید، که آنهایی که خود را از هواخواهان سلطنت می‌شمرند اولین دشمن جان و نخسین خصم قوی بنجه شخص سلطان هستند. اسم خود را بهانه کاهرانی خویش قرار داده، بستگی و نوکری دولت را مایه ثروت و احتشام خود نموده، از مراسم رسومات عدالت و افتتاح معدلتخانه چون دیورجیم از کلمه مبارکه، لاجول، گریزان و در هراسند. بلی؛ اگر قوانین اسلام به میان آمد هر یک از این نفس پرستان در اندک زمانی دارای دولت بی‌شمار و صاحب نیایع و عتار نخواهند شد. تا القاء شبهات نمایند و خاطر مبارک شاهانه را به دسایس و مفتریات نیالایند نمی‌توانند به مقصود رسید. بلکه از مقصود یازمی‌مانند، حیل و نیرنگ بهم آمیخته و طرح نوی برانگیخته، به خیال خود حیل کردند و صرفه بردند. اسکات شما آقایان و اضطرار و الجاء ما بیچارگان، در سدور دستخط ملوکانه بر انجام معاسد و تقبیل و القاء شبهه بر اذهان سافیه شما پیشوایان که جز خیر خواهی عموم مردم در نظر نداشتید و ندارید، بدان گونه نمودند، که دستخط ملوکانه شرف سدور یافته و حاجات شما بخوبی و خوشی برآمده، اگر چه بعضی از مردمان مجرب و نفوس مهذب که همه وقت آثار را از مؤثر شناخته‌اند، اظهار داشتند که به این حیل‌های بین و آشکار دست از کار کشیدن نشاید. که هرگز از گریز آدمی - خوار رسم و شبانی نیاید. نماز گریه عابد برای گرفتن موش است و الا در خاطرش جز تصور طعمه هر چه هست فراموش است. مگر ر عرش شد تا دست

تلاش این گریک سیرنان آدی صورت در قبض و بسط امور مملکت میسوط است و اجراء صدقات دستخط مبارک ، که حساکی از نیت پاك ملوکانه است ، بیسول این دزدان منوط و مربوط است ، از حیز امکان خارج ، بلکه محقق البطلان است . چرا که این سرایای ملت بیچاره را در مقابل خیالات نفسانیه خود جزو ترانه ، و این حکایات جانسوز يك مشت رعیت فلک زده آواره را مثل افسانه پندارند ، هیچ غرض از سدور این دستخط ندارند ، مگر این که وقتی را فرست شمارند و بعد از اسکات خلق حیلہ آغازند ، بلکه بتوانند در میان علماء و آقایان سنگ تفرقه ففاق اندازند تا بر خر خود سوار شده و این يك مشت فقیر بیچارگان گرسنه را در جلو مرکب کاهراتی و شهوت پرستی خود پیاده بدانند و از اموال ما بیچارگان که دارای روح و حیات و جان و مال نیستیم باغ و عمارت بسازند ، هر چه داد زدیم نشنیدید ، بلکه در جواب فرمودید قول سلطان تالی امر یزدان است و دستخط شاهان ، قوم البنیان و لازم الادعان . چگونه می شود از مصدر نبع سلطنت کبری امری صادر و به اعضای صدارت عظمی برسد و قراری داده شود که به اجراء نرسد ؟ چون کمال امیدواری و اطمینان به فطرت سلیمه و نیت خالص اعلیحضرت همایون داشته و داریم که قلباً مایل به نفوذ قوانین شرع و عدل و داد هستند از سهم قلب تشکرات فائده را در حرم محترم امامزاده واجب التعمیم نمودیم . با کمال شوق و شغف قلبی و اطمینان خاطر ، پای کوبان و دست افشان به منازل خود مراجعت کرده همی خواندیم : « حاجت ما برآمده . با نهایت میل و دلچسپی به افتتاح مجلس عدالت ، تصور نمودیم بعد از رفع خستگی به این نعمت عظمی نایل خواهیم شد ، هر وقت خدمت شما آقا رسیدیم و عرض کردیم جوابی شنیدیم .

يك روز فرمودید حضرت اتنايكه کسالت دارد ، روز دیگر به تقاضت وجود مبارک شاهانه متعذر شدید . گاهی امورات مهمه دولتی را پیش آوردید ، به مذاکرات و شوری بر گذار کردید تا بخوبی بر تمام مردم معلوم شد نتیجه آن اقدامات و تضررات ازدیاد لجاجت گردید و معنی « ولایزید الفلالمین الا خسار » در وجود آنان ، مکشوف تمام آفاق شد . گوشت و نان را به قیمت جان رسانده ، برادران و خواهران ما در قوچان و سیستان به همسایگان که قصد مال و جانمان دارند فروختند و مال و عنال اندوخته ، بر ظلم و جور افزودند . آنچه از دستشان برآمد نمودند . « علی رؤس الاشهاد اتنا یکم مستهزؤن » گفتند و شنیدید ، بر ما بیچارگان به سخره خندیدند .

آخر آقایان دین و پیشوایان آئین مگر خداوند شرف و ناموس را در اروپا از برای زنا و ناقوس آفریده ؟ باید این يك مشت مسلمان دستخوش هوا و هوس

نفس پرستان باشند (در اول عرض شد) ، اعضاء و جوارح ، خدمت اعضاء رئيسه هستند و حفظ و حراست شما آقایان که در مملکت اسلام به منزلت اعضاء رئيسه هستید بسته به وجود ما بیچارگان است . اگر در ما قوه و توان باشد وسلاحت کار گذاری داشته باشیم که بتوانیم رفع مضرات بکنیم شماها می توانید آسوده بمانید . اگر در وقتی در اعضاء استرخاء و علتی عارض شد که یکی از حرکت افتادند ، بی خادم و کارگر می مانند ، آن وقت اول کسی که دستخوش این هواپرستان و پایمال ستم و ظلم این ظالمان شوند شما خواهید بود و هر چه به آواز بلند و استغاثه و هلمن ناصر ، بگوئید یار و معین نخواهید دید تا زود است باید چاره کرد (انتهی) .

چون مردم این مقالات و خطابه ها را نوشته ، آقایان مجبور گردیدند که در مقام مطالبه اجراء دستخط شاه بر آیند . آقای طباطبائی کاغذی به عین الدوله نوشت که در شپنامه اشاره به آن شده بود ذیلا درج گردید و هذا صورته .

صورت مکتوب آقای طباطبائی به عین الدوله

کوآن همه راز و عهد و پیمان - مسلم است از خرابی این مملکت و استیصال این مردم و خطراتی که این صفحه را احاطه نموده است خوب مطلعید و هم بدیهی است و می دانید اصلاح تمام آنها منحصر است به تأسیس مجلس و اتحاد دولت و ملت و رجال دولت با علماء . عجب در این است که مرض را شناخته و طریق علاج هم معلوم ، اقدام نمی فرمائید . این اصلاحات عمأ قریب واقع خواهد شد . لیکن ما می خواهیم به دست پادشاه و اتابك خودمان باشد نه به دست روس و انگلیس و عثمانی . ما نمی خواهیم در صفحات تاریخ بنویسند : دولت به مظفرالدین شاه منقرض و ایران در عهد آن پادشاه بر باد رفته ، شیعه از آن زمان ذلیل و خوار شدند .

خمار نزدیک و وقت مضیق و حال ایران حال مریض مشرف به موت است ، احتمال برء ضعیف ، در علاج چنین مریض آیامسامحه رواست و یا علاج را به تأخیر انداختن سزاوار است ؟ به خداوند متعال و به جمیع انبیاء و اولیاء قسم به اندکی مسامحه و تأخیر ایران می رود . لله الحمد ، حضرت والا مسلمان و برخلاف سابقین معتقد به شرع و روز جزا هستید ؛ ملاحظه فرمائید این طور که شد جوابی برای امیرالمؤمنین (ع) دارید که بفرمایند دولت شیعه من منحصر به ایران بود ، ایران را چرا به باد داده دولت شیعه را منقرض نمودی ؟ من اگر جسارت کرده و بکنم معذورم ، زیرا که ایران وطن من است ، اعتبارات من در این مملکت است ، خدمت من به اسلام در این محل است ، عزت من ، عنوان من ، تمام بسته به این دولت است . می بینم این مملکت به دست اجانب می افتد و تمام ثنونات و

اعتبارات من می‌رود. پس تا نفس دارم در نگهداری این مملکت می‌کوشم، بلکه هنگام لزوم جان را در راه این کار خواهم گذاشت. سیدالشهداء علیه‌السلام برای بقاء طایفه شیعه از جان و اولاد و عشیره و عیال گذشت. شهادت آن بزرگوار اگر نبود از شیعه اسمی نمی‌ماند. سزاوار است ما به رایگان این مملکت را به چنگ اجانب انداخته، این يك مشت شیعه را ضعیف و خوار و ذلیل نماییم؟ امروز باید اغراض شخصی را کنار گذاشته، محض خدا و ابقاء این مذهب جان نثاری کرد و خیال نکرد این کار چرا به اسم فلان و فلان انجام گیرد، وقت تنگ و مطلب مهم است، وقت این خیالات نیست. من حاضریم در این راه از همه چیز بگذرم، شأن و اعتبار را کنار گذاشته، انجام این کار را اگر موقوف باشد به این که در دولت منزل حضرت والا کفش برداری و در بانی کنم حاضریم (برای ملت و رفع ظلم).

حضرت والا را به خدا و رسول (ص) و صدیقه طاهره و ائمه هدی قسم می‌دهم، بریزید آنچه در دامن است، این مملکت و این مردم را اسیر روس و انگلیس و عثمانی نفرمائید. عهد چه شد؟ قرآن چه؟ عهد ما برای این کار یعنی تأسیس مجلس بود و الا ما به الاشرارک نداشتیم. مختصراً اقدام در این کار فرمودید ما هم حاضر و همراهیم اقدام نفرمودید. يك تنه اقدام خواهیم کرد، یا انجام مقصود یا مردن. از هیچ پروا ندارم، زیرا اول از جان گذشتم بعد اقدام نمودم، چیزی از عمر من باقی نمانده و از چیزی محفوظ نمی‌شوم. پس حفظ اقدام به این کار و منتهی آمالم انجام این کار است. با جان دادن در این راه که مایه آمزش و افتخار خود و اخلاقم است این کار را بلند و اسمی برای خود در صفحه روزگار باقی بگذارم. این کار اگر صورت نگیرد بر ما لعن خواهند کرد. چنانکه ما به اسلافمان خوب نمی‌گوئیم، باز عاجزانه التماس می‌کنم هر چه زودتر این کار را انجام دهید، تا خبر این کار و لو يك روز هم باشد اثر سم قاتل را دارد. فعلاً دفع شر عثمانی نمی‌شود مگر به این عجلت و اتحاد ملت و دولت و رجال دولت و علماء، نتایج حسنه دیگر محتاج به بیان است، فعلاً پیش از این مصدع نمی‌شوم. والسلام.

آقای طباطبائی در اول مکتوب می‌نویسد: «کوآنمه راز وعهد و پیمان» و نیز در طی آن می‌نویسد: «عهد چه شد؟ قرآن چه؟ عهد ما برای این کار یعنی تأسیس مجلس بود و الا ما به الاشرارک نداشتیم»

توضیح یا حاشیه‌ای
بر این مکتوب

خواننده تاریخ البته مایل است که بداند این چه عهدی است که رئیس ملت به شخص اول دولت می‌نویسد. فلذا نگارنده چند سطری توضیحاً و یا حاشیئاً می‌نویسم آن وقت بر می‌گردد به

رشته مطلب .

در اواخر ماه صفر ۱۳۲۴ در یکی از شبها احتشام السلطنه خدمت آقای طباطبائی رسیده دیگر بر حسب تحریک عین الدوله بود و یا بر حسب وطن خواهی مشارالیه . پس از آن که شرحی از همراهی خود با مقصود آقای طباطبائی بیان نموده قرآن را از بغل خویش در آورده و گفت : به این کلام الله قسم می خورم که رسیدن به مقصود منوط است به این که يك مجلس عین الدوله را تنها ملاقات کنید و الا در زحمت خواهید افتاد . اگر نجات این مملکت و آسودگی ملت و بقای اسلام را می خواهید که لله و فی الله يك مجلس عین الدوله را ملاقات کنید که مقدمات کار را دیدم ایام فقط همین يك مجلس ملاقات است که منتج نتیجه است .

آقای طباطبائی چون بخوبی احتشام السلطنه را شناخته و صحت و درستی و تدبیر او را سیوق بود ، لذا فرمود : من برای این مقصود حاضریم که خود را قدا کنم چه جای ملاقات عین الدوله ! همان آن در ظلمت شب با احتشام السلطنه روانه منزل عین الدوله گردید . در آن مجلس محرمانه که احتشام السلطنه هم از آن مجلس خارج شد عین الدوله قرآن حاضر کرد و قسم قرآن یاد نمود که من با مقصود شما حاضریم و قول می دهم که به همین زودی مجلس تشکیل گردد . من خیال شما را مقدس می دانم ، تاکنون هم که مسامحه کردم خواستم عوانع را از جلو بردارم . اینك به شما قول می دهم که همین چند روزه بمدالنتخانه مسیح بر پا شود الی آخره .

لیکن ، کلام اللیل یمحوه النهار ، قول و عزم این شاهزاده بزرگ و سوگند اتابك و سدر اعظم ایران همان بود ، مسامحه و ملاحظه و تشکیل مجلس باغ شاه و تبیین احتشام السلطنه و عزم بر عدم اجراء دستخط شاه همان . این شد که پس از مدتی آقای طباطبائی این مکتوب را به او به عنوانی که ذکر شد نوشت .

باری عین الدوله که مکتوب آقای طباطبائی را خواند عبارت ، اقدام نفرمودید ، يك تنه اقدام خواهم کرده این طور خواند : اقدام نفرمودید (يك شنبه) اقدام خواهم کرده . لذا ترسید که روز یکشنبه آقایان بلوایی خواهند نمود . لذا چند فوجی از نظام که در خارج شهر اردو زده بودند به شهر فرستاد ، قراولخانهها و اراک دولتی و جاهای لازمه را در تحت نظر آورده ، از آن طرف به شاه عرض کرد : ملاها خیال دارند در روز یکشنبه بلوای کنند و پادشاه را بکشند . به هر جهت شاه را ترسانیده و در بین مردم همه افتاد که روز يك شنبه جهاد است . لذا متوالیاً از طرف عین الدوله پیغامهای سخت و سست ، وعد و وعید ، بترسد و بترساند به آقای طباطبائی و سایرین می رسید . اگر چه یکشنبه گذشت کاری نشد ، لیکن دو نتیجه داد : یکی آن که مردم جری شده دانستند که ممکن است صدر اعظم هم بترسد ، دیگر آن که اعلیحضرت پادشاه را از ملت ترسانیده ، از این جهت در وقت سواری شاه کسی عارض

من شد او را می زدند و از المراف کالسه بدور می کردند و به شاه عرض می کردند که این شخص دشمن شاه و قصد جان شاه را نموده. اجزاء خلوت و خواجه سرابان را نیز به وعد و وعید تطمیع و تهدید نموده که شاه را در باره ملاها متغیر نمایند.

فرمانفرما هم از کرم انشاء طأمور به حکومت کرمان گردید. در قم توقف نمود، بلکه به بهانه ای وارد طهران شود و آنچه اصرار کرد که اذن بدهند بلکه چند روزی خسانه و لائنه خود را ببیند عین الدوله مانع گردید. تا این که این ایام وارد خطه کرمان شد. حاج میرزا محمد رضا مجتهد کرمان را که مدتی منفی و مبعذ از بلد بود، و عجبوراً روانه مشهد نمود. با این که معاودت مشارالیه به کرمان حیز و مستدعیات آقایان بود سبب تخلف از این قول و عدم احیاء دستخط شاه در این مورد با این که معاودت يك نفر عالم دماغ سوخته و سدمه دیده به کرمان اهمیتی نداشت، علی الظاهر شاهزاده فرمانفرما گردید؛ چه شاهزاده فرمانفرما از شاهزادگان بزرگ ایران و مدعی صدارت و سهیالاری بود. پس از ورودش به خاک کرمان با این که در رفسنجان که سه منزلت کرمان است چند روزی توقف نمود حاج میرزا محمد رضا نددیدن از فرمانفرما کرد و نه کسی را فرستاد و نه عریضه عرض کرد. فلذا خاطر حاکم رنجیده و این سلوک را منافی با سیاست خود دانسته، چنان آقایان و بجزر العلوم را که از دستمیلین و واردین بر حکومت بودند در خلوت طلبیده و گفت از طهران حکم شده است که حاج میرزا محمد رضا بیرون رود مشهد ولیکن من فردا علی الظاهر شما را می فرستم که او را به بلطف کرمان حرکت دهید، ولی بدانید که تکلیف او رفتن به مشهد است. روز بعد در مجلس غلنی گفت: از شما دونفر خواهش می کنم که جناب آقا را حرکت داده و بیاورید به کرمان. حضرات روانه حلال آباد که در چند فرسخی بود شده، جنابش را به طرف ارض اقدس و مشهد مقدس حرکت دادند که سابقاً ذکر شد.

این ایام خیر به طهران رسید که این بطور در عاده حاج میرزا محمد رضا رفتار شده است. آقای طباطبائی پیغام داد برای عین الدوله که شما قول دادید و شاه دستخط صادر فرمود که حاج میرزا محمد رضا را محظلاً و محترماً عودت به کرمان دهید، حالا برعکس رفتار گردید. عین الدوله جواب داد که سفر زیارت رانمی توان مانع شد، به خصوص که به میل و اراده خودش رفته است به مشهد. این تلگراف فرمانفرما حاضر است که واسطه و شفیع شده است که ما اذن بدهیم مسافرت او را که بر طبق نذری است که کرده است. مجدداً از طرف آقایان پیغامات مؤکده برده شد. پس از مفاوله و مکالمه صورت تلگرافی از طرف عین الدوله صادر گردید که قریب به این مضمون بود که:

شاهزاده فرمانفرما چند سوار روانه داربند، جناب حاج میرزا محمد رضا را مانع شوند از رفتن به خراسان و ایشان را وارد کرمان نمایند. پس از دو سه روز ایشان مختارند در رفتن به ارض اقدس و یا آمدن به طهران.

آقای طباطبائی که این تلکراف را دید متغیر شد و آن سورت را برای عین الدوله پس فرستاد که این تلکراف اگر مخایره شود باعث اشراق شخص عالمی باشد حاج میرزا محمد رضا خواهد گردید. چهار روز ایشان نزدیک به خاک خراسان می‌باشد، او را مجبور کردند به مسافرت به کرمان و پس از سه روز باز او را نفی بلد کنند که برود به خراسان و یا نباید به طهران، البته موجب ضرر بلکه انهدام او خواهد گردید. باشد تا خداوند سببی بسازد.

باری حاج میرزا محمد رضا با نهایت عزت و احترام که از طرف ملت خراسان در باره‌اش بعمل آمد، وارد ارض اقدس شده و از طرف علماء طهران به علماء مشهد تلکراف توسیبه بخار به شد و عم مکاتیب مخفی به عنوان هریک از بزرگان نوشته شد.

حاج شیخ محمد کرمانی که متوقف در مشهد است و از اشخاص متدین و عوتق است به نگارنده گفت: در ورود حاج میرزا محمد رضا به شهر مشهد هنگام غریبی بر پا شد، از طرق نا حرم ماهر با پای پیاده راه رفت، چند دفعه عیا عوض کرد که مردم لباس این عالم را برای تبرک پاره پاره کرده و می‌پیردند. حاج آصف الدوله که حاکم خراسان بود پانصد تومان تقدیم آقا کرد، جنابش قبول نکرد و رد نمود. از قرار مذکور فرمانفرما هم از کرمان برایش پول فرستاد قبول نکرد. جنابش در مشهد بود تا مهاجرت آقایان طهران به قم. پس از عزل عین الدوله و رسیدن شغل حذارت به شیخ الدوله تلکراف آزادی ایشان مخایره گردید. (۱) بلی حاج میرزا محمد رضا در استبداد متغیر چند تلکراف به شیخ السلطنه مخایره نمود که بر ضد ملت خواهی او بود و نگارنده سواد آنها را در مجلدات بعد درج نموده و عملاً قریب خواننده تاریخ خواهد خواند. دیگر معمولیت و یا واقعبت آنها را پس از فحص بلیغ می‌نویسم. بهر جهت با آن احتراماتی که از طرف ملت نسبت به حاج میرزا محمد رضا بعمل آمد، ظمف سه فلن ملت واقع گردید.

در این ایام خبر اغتشاش شیراز رسید و متوالیاً تلکرافات سخت از علماء اعلام شیراز مخایره می‌شود.

باعث اغتشاش و هیجان اهالی شیراز بطور اجمال از این قرار است
 که: شاعر زاده شماع السلطنه ملک منصور میرزا، پسر مظفرالدین شاه، حاکم فارس بود و املاک خالصه فارس را از دولت در عیلمی قلیل خریداری نمود و شروع کرد در تصرف خالصه‌جات شیراز و ضمناً املاک خالصه‌ای که در زمان ناصرالدین شاه به رعایا فروخته شده بود نیز به حیز تصرف درمی‌آورد به قول شاعر:
 اگر زباغ رعیت ملک خورد سبمی
 بر آوردند غلامان او درخت از بیخ

سبب هیجان اهالی فارس

(۱) حاج میرزا محمد رضا پسر مرحوم حاج ابو جعفر، نوه مرحوم حاج آقا احمد کرمانی است. امروز از علماء بزرگ کرمان است. این قاضی هیچ وقت نان ملانی و انخورده امر معاششان از زراعت و فلاحت گذشته و می‌گذرد.

این خریداری خالصهجات و تصرف کردن آنها خورده تجاوز نمود به املاک اجزاء حکومت افتادند به جان و مال مردم. صاحب ملک اگر قبایله ای نداشت که حائش معلوم است و اگر قبایله وسندی اظهار می داشت. از دست او گرفته پس از چندی ملک را هم متصرف می شدند. تا این که شاهزاده حاکم به عزم معالجه مرض، مسافرت به فرنگستان نمود. سردار مکرم که نایب الحکومه فارس بود بنای بدسلوکی را گذارده مردم از شدت فشار ظلم به شاه چراغ که محل بست و پناه مظلومین بود متحسین گردیده، سردار مکرم به پنهان قلم شهر حکم شلیک داده متجاوز از بیست نفر از اطفال و مردمان بیچاره هدف گلوله ظلم و به خاک هلاک افتادند، بعضی هم پناه به قونسولخانه انگلیس بردند. این اخبار متوالیاً و متواتراً به طهران رسید. شماع السلطنه از حکومت فارس معزول گردید. حکومت فارس موقتاً داده شد به وزیر مخصوص (صاحب اختیار). از طرف دولت هم تلگرافی به علماء شیراز شد که وزیر مخصوص را برای اصلاح فرستادیم. اگر چه وزیر مخصوص آدم خوش ذات و هواخواه معدلت بود، اهالی فارس هم مایل او بودند، لیکن چون لفظ اصلاح در تلگراف مندرج بود اهالی شیراز گمان کردند وزیر مخصوص مأموریت اصلاح بین رعایا و شماع السلطنه را دارد نه مأموریت حکومتی را. فلذا در جواب تلگراف دولت مخایره کردند اگر وزیر مخصوص برای حکومت می آید ما او را یا نهایت تشکر و اطاعت می پذیریم و اگر برای اصلاح بین ما اهالی فارس و شماع السلطنه، ما او را راه نمی دهیم. آن وقت چشم از مملکت فارس پوشید. باز از طرف دولت مخایره شد که شماع السلطنه به واسطه مرض و نفاقت از حکومت فارس استعفا داد. دولت هم استعفا او را قبول نموده است. وزیر مخصوص هم چاپاری در نهایت تعجیل و اختصار روانه گردید. این اخبار هم هر روز از طرف شیراز می رسید.

تلگرافی هم از طرف آقایان شیراز به ولیمهد که در تبریز است مخایره شد که سواد آن را برای اطلاع خوانندگان تاریخ درج می کنیم و این تلگراف به املاء جناب حاج میرزا ابراهیم شیرازی که از فحول علماء و عربای مرحوم حجة الاسلام حاج میرزا محمد حسن شیرازی است نوشته شد. در همین ایام سواد آن مخایره و در تهران منتشر گردید. در واقع این تلگراف قوی به هواخواهان حریت داد، چه در این زمان صدور این قسم عبارات از طرف علماء خیلی تازگی دارد. هم علماء تهران از این تلگراف مستطبر شده وهم مقصود هواخواهان را کاشف و شمر است. بلاوه معلوم شد که علماء سایر بلاد با علماء تهران هم راه و منفقند.

بنور حضرت اقدس ولیعهد ایده الله تعالی - حمایت حوزه اسلامیات و رعایت ناموس طریقه اثنی عشریه، کسی را شایسته خواهد بود، که وارث تخت و تاج است و حارس مملکت و گیرنده خراج. اردشیر بابک با همه هوش و فرهنگ تا با دستوران امین همرنگ

صورت تلگراف
علماء شیراز به
ولیمهد

شد ایران نیافت. آخرین اندرز او به شاهپور این بود که سلطنت با منبر توام است. شاه عباس کبیر با آن که سر سلسله صفویه بود همین که شیخ احمد اردبیلی قدس سره برایش در عنوان نگاشت: «برادرم» شاه عباس در دربار بارعام داده و گفت این نامه را در کفن من گذارید تا به واسطه اخوت این عالم اسلامی از آتش دوزخ در امان باشم.

چنگیز خون ریز، با ششمه هزاران قشون تاتاری، تسخیر بلاد کرد. عاقبت، اولادش برای حفظ دودمان سلطنت مانند عبد ذلیل در زیر لُوی اسلام پناهنده شدند.

اعراب بادیه به قوت کلمه توحید، از پشت دیوار چین، تا دریای روم را متصرف شدند. صلاح الدین ایوب کردی را در جنگ حلب به حمایت اسلام نام یافت. تا زمانی که اشخاص مذکور مانند نادرشاه خود را کمر بسته دستور آن امین و علمای دین می دانستند، خورشید ملک جهان پرچم بیرق آنها بود، همین که با هیئت جامعه اسلامی کج افتادند نه نادر بجا ماند نه نادری.

خاقان مغفور فتحعلی شاه توراته مضحه، اساس سلطنت را بر رومه جاتی محکم فرمود که به خط خودش به علماء اسلام فدایت شوم نوشت. از حر مسرای سلطنت تا کلبه دهقانی، امهات مسلمین و بنات منلمات عقد و طلاقش از زبان علماء جاری است. مصطفی ما یمک مسلمین مسجل به امهار ما است، اقامه شهود و بیعت هر حقی در محضر علما است.

اینک قریب پنجاه روز است، به علم حضور و شهادت جمهور ارباب بصیرت، ملت فارس به مرکز سلطنت قاهره، تغلم نمودیم و تعدیات حاکم غیر محکوم مطلق خود را باز نمودیم. جوابی که از سدر سدرت عظمی رسید، تعیین مأموری واحد، برای سدق و کذب مجموع علمای جامع الشرایط اسلام است. اکنون برای این توهین عظیم و ظلم ما لا ینطق، حکومت تمام این خادمین شریعت محمدیه و سکنه شهر و توابع شیراز در بقاع متبرکه به باطن شریعت مقدسه پناهنده ایم و تا آخرین شریان در جنبش است برای رفع فاعل این توهین به اسلام و رفع حاکم ظالم حاضریم.

تاکنون عقیده ما این بود که دولت عبارت است از هیئت رجال دانشمندان سیاسی دان، نه منحصر به یکی از فرنگی ما بان تازه و از طبعی مذاقان پوسیده و روزنامه خوان خوشیده، که لفظ دولت مطلقه مستبده آموخته و حال آن که ایران جمهوری اسلامی است. چه از عهد سلف تا حال خلف، علماء ملت هر شهری به حکومت شورش کردند، دولت با مصلحت جمهور حاکم را عزل فرمود. بلکه رعایای

هر دهکده که به کدخدای خود شوریدند ، مالک قهراً به عزل کدخدا حکم داد .
 بلکه کلاتر و خان هیچ طایفه و ایلی را نتوانستند عزل کنند و خارجی را بجای او
 نصب ، بلکه مجبوراً از همان طایفه و ایلی ، خان و کلاتر را انتخاب نمودند و به
 این معنی باز يك جمهوری ما رشك فرانسه و آمریکا است .

الفرض رفع این توهین مشؤم و حاکم ظالم بر ذمه حضرت ولایتعهد است چه
 که «مادر را دل سوزد و دایه را دامن» .

تومی شمع روشن به فانوس ملک به تو می رسد ننگ و ناموس ملک
 هر گاه به عرایض ما تهاون رود و جهت جامعه اسلامیت رعایت نشود هر آینه
 عاقبت و خیم خواهد داشت . (امضاء علماء و اعیان و رعایای فارس)

تلگرافی هم قریب به این مضمون به توسط آقای طباطبائی حضور اعلیحضرت مظفرالدین
 شاه مخایره گردید . آقای طباطبائی تلگراف را فرستاد نزد عین الدوله و کتباً هم و خامت
 مسامحه و تغافل را اظهار فرمود . عین الدوله در جواب نوشت که : دستخط شاه را فرستادم .
 خودتان در جواب علماء شیراز مخایره کنید . مضمون دستخط شاه از این قرار بود که :
 علاء الدوله را می فرستیم به عرایض شما برسند . اما در باب خالصه ما این املاک را مرحمت
 فرمودیم به شجاع السلطنه دیگر برگشت ندارد .

آقای طباطبائی عین دستخط شاه را مخایره نمود ، اهالی فارس پس از یأس و
 حرمان از معدلت شاهنشاهی پناه بردند به قونسلخانه انگلیس . این اخبار موحشه پی در پی
 به طهران می رسید . در همین اثناء واقعه مشهد و شلیک به حرم مطهر و کتیب رضوی اتفاق افتاد
 که باعث هیجان عامه و خاصه شد که محمل آن واقعه عظمی که تاکنون از مسلمان و شیعه دیده
 و شنیده نشده از این قرار است :

واقعه مشهد رضوی

در این سال حکومت خراسان به آصف الدوله تفویض شد ، مشارالیه
 شاعسوند و شخص مجرمی بود ، اظهار قدس و زهد می کرد ، ریش
 نمی تراشید ، مسکرات استعمال نمی کرد ، زیارت عاشوراء
 می خواند ، اما از جوانان امردی بی ریش بدش نمی آمد . آدم کشی می کرد ، ظلم را بی نهایت
 می نمود ، در شب نماز نوافل را ترك نمی کرد ، اما در هر شبی جماعتی را بی نان می گذارد .
 تعقیب نماز را طول می داد ، لیکن از اول شروع به تمقیب نماز تا فراغ از آن يك بیچاره در
 زیر چوب فلکه فرمایش جان می داد .

گویند وقتی مشغول با امردی بود ، به او اعتراض کرد که چرا پند شلوارت را ابریشم
 کردی ، چه لباس حریر و ابریشم بر مرد حرام است . تجارت می کرد اما تجارت احتکار
 گندم ، در هر جا که حکومت کرد نخست گندم آنجا را احتکار و حبس می کرد ، مثلاً گندم
 را از قرار خرواری دوتومان از خالصه دولت و یا خاصه رعیت می خرید و از قرار خرواری

ده یا بیست تومان می‌فروخت ، گاه گاهی هم در سایر اجناس از قبیل روغن و گوشت و غیره هم همین رفتار را داشت .

خلاصه در حکومت خراسان به واسطه گران کردن نان و گوشت ، زن و مرد بسیاری که در خارج شهر مشهد منزل داشتند ازدحام نموده به صحن مقدس و چهاربست ریخته مشغول گردش شدند . تا غروب آفتاب در آن محل فیض آثار بودند و از امر نان و گوشت شکایت داشتند ؛ فریاد الجوع الجوع ، گرسنه‌ام گرسنه‌ام ، نان کو، گوشت کو، سایر ما کولات کو، پدر جان از گرسنگی مردم ، مادر جان گرسنگی مرا کشت ، برادر جان يك لقمه نان به من برسان ، خواهر جان ، عمه جان ، خاله جان ، دو شب است نان در خواب می‌بینم ، خدایا تخت سلطنت را سرنگون کن ، یا امام رضا از بقیه انگوری که برای دشمنت گذاردی به دوستانت برسان و آنها را راحت کن ، به آسمان بلند بود . (این شیوه غیر مرضیه آصف - الدوله سر مشتی گردیده بود برای سایر رؤساء از عین الدوله صدر اعظم گرفته تا حاکم سولتان . از احتکار فوایدی بردند که هر يك را در مقام خود ذکر می‌کنیم . اللهم العن بنی - امیه قاطبة .) روز دیگر جمعیت فقراء و حزب رنجبر زیاده از روز سابق در صحن و چهاربست ازدحام نموده و هجوم آوردند به مدارس و عده ای از طلاب لنگرانی که رعیت خارجه بودند یا جمعی از طلاب متفرقه را بیرون کشیده به صحن رضوی آوردند و اظهار کردند که ما رعیت داخله هستیم و مستوجب قبول ظلم ، اما شما که رعیت خارجه هستید و محترم ، چرا باید مثل ما در سختی و ضیق باشید ؟ علاجی کنید ، راه چاره بجوئید ، تکلیف ما را معین کنید . طلاب عموماً مقصود را به ایالت عریضه کردند . ایالت ابداً اعتنائی به این هیاهو نکرد و توجهی درباره متظلمین نفرمود . چرا که معجب بود . این واقعه به روز بعد منجر شده پس از آن که همه طلاب جمع شده عموم کسه و اهل بازار چون ستم زدگان ، دکاکین خود را بسته به حالت اجتماع به طرف خانه‌های علماء روانه شدند . ملاهائی که با حکومت مراوده و کاری نداشته و همه وقت جانب رعیت را ملحوظ داشته با آنها همراه و به صحن مظهر و مسجد گوهرشاد وارد شده و برای طرفداری طلاب لنگرانی ، حجاج سید ابراهیم و سید عباس لنگرانی ، که سمت ریاست را بر آنها داشته و دارند با هم متفق و متحد گردیده که از طلاب معاونت و همراهی کنند . فلذا پیغام دادند برای آصف الدوله که اگر قول می‌دهی که عمل نان و گوشت را اصلاح نمائی که ما این بلوا را ساکت و این آتش را خاموش و ازدحام را متفرق و عموم رعیت را آسوده و راحت نمائیم و هر گاه قبول این مسئول را نمی‌کنی ، که ما هم شما را به قوه جبریّه ملیه معزول می‌کنیم تا مردم از ظلم تو آسوده شوند . آصف الدوله چندان اعتنائی به حرف آنها نکرد و بر پیغام آنان اثری مترتب ننمود . جمعی از متعلقین که همه وقت اطراف حکومت را دارند به آصف الدوله گفتند این بلوا را متولی باشی برای عزل شما فراهم نموده چه طلاب با میرزا کاظم آقا متولی باشی خصوصی دارند و این تحریک

مطالب را او سبب است و الارعیث هیچ وقت قدرت طرفیت با حکومت را ندارد. اگر چه آسقف الدوله شخص زیرک و هوشیاری بود و امر بر خودش مشتبه نبود لیکن برای آن که بهانه دست آورد که باعث هیجان مردم را تحریک مثولی باشی جلوه دهد، نه گرانی نان و گوشت، لذا به مثولی باشی پیغام داد که چون مردم در سخن و بیست جمع شده اند بر عهدۀ شماست که آنها را متفرق نمائید. مشارالیه در جواب اظهار داشت من اگر چه مثولی باشی آستانه و داماد شامم اما از قوه من خارج است که ده هزار نفر گرسنه را متفرق نمایم. من نه توپ دارم و نه سرباز، حکومت با شماست، قوه نظام در دست شماست، من هم در واقع از اجزاء شما محسوب می شوم، این چه تکلیف است که به من می کنید؟ اهالی از نان و گوشت و ظلم اجزاء حکومت تشکی دارند.

باری همین که مردم دیدند آسقف الدوله اعتنائی نمی کند و به عرض و تظلم رعیت گوش نمی دهد یک مرتبه به تقاره خانه حضرتی ریخته آلات تقاره را بیرون آورده مشغول زدن تقاره شدند؛ چنان حرارتی در مردم پدید آمد که طلاب هم معاونت می کردند از تقاره زدن، چون این فعل باعث انقلاب و شورش بزرگ می شد و از بلوای بزرگی خبر می داد، لذا بر عهده شورشیان افزوده گردید. در ضمن این جمعیت بعضی هم می گفتند آسقف الدوله به همدستی حاج معاون التجار دخل نان را می برد، باید اول علاج معاون را کرد. باری مقدمۀ شورشیان که همه وقت و همه جا اطفال بی خیال و مردمان بی حال و سادات ساده می باشند به طرف ارک روانه شدند. معاون التجار هم از پیش تهیه دفاع را دیده و می دانست که دخالت او در گرانی نان عاقبتی وخیم برایش دارد. لذا قبل از وقت جمعی از رعایا و نوکرهای خویش را که اکثر آنها بربری و از کاکری و سنی بودند، در خانه خود حاضر نموده و هر یک از آنان را یک قبضه تفنگ ورنند داده بهانه دفاع را دست آوریز نمود. همین که جمعیت شورشیان، در واقع گروه متقلمین به نزدیک خانه او که در راه ارک واقع بود رسید و هجوم اطفال را به خانه خود ممانینه دید، امر به شلیک نمود، آن نامردها هم که منتظر این امر بودند بنای تیر انداختن را گذارده مردم بیچاره که نه اسلحه داشتند و نه صدای تفنگ را شنیده تاب و طاقت استادگی و طرفیت با آدمهای معاون التجار را نداشته فرار بر قرار اختیار کرده رو به صحن مقدس آوردند، وقتی که به درب صحن گوه رشاد رسیدند و دیدند که آدمهای معاون التجار از سقف بازار و روزنه های تیر می اندازند و بعضی مردم برای تحصن به جایی که از تیررس محفوظ بمانند به طرف بانک که در آن محل بود فرار نموده قزاقهایی که مستحفظ بانک بودند به حمایت اجزاء معاون التجار برآمده، از اطراف به مردم بیچاره حمله ور گشتند. مردم هم ریختند در صحن مطهر رضوی که شاید به احترام آن مکان قدس آن ظالمین از خدا بی خبر دست از آنها بردارند. لکن تفنگچی و قزاق ملاحظه احترام را ننموده تا توی صحن عقب جمعیت افتاده گلوله میزدند. به این جهت چند گلوله به در صحن رسید و چند گلوله

هم به گنبد منور زده شد. عده‌ای از سادات و ملاّیب و غیرهما هدف گلوله گردیدند. خبر به حاکم رسید دید اگر این واقعه به فردا افتد کار در نهایت سختی خواهد بود. آن وقت است که مردم با اسلحه و تهیه حاسر خواهند گردید و انتقام خود و مقولین را خواهند کشید. لذا مجدداً به متولی باشی اظهار کرد که این نزاع را شما باید مرتفع سازید و راهش این است که آقا سید عباس و حاج سید ابراهیم را که در زمره علماء و سر دسته ملاّیب می باشند احضار نمائید و آنها را نگاهدارید تا مردم متفرق شوند. متولی باشی هم بکنفر را فرستاد بر د سید عباس و سید ابراهیم و پیغام داد که اگر عطشی و منقوری دارید بیائید که با هم گفتگو و قطع نمائیم. باری یا تمهید مقدمات و وسایل، مشارالیهما در تولیتخانه حاضر شده عمین که دیدند متولی باشی از حرفهای آصف الدوله برداشت سخن را می نماید و حمایت از حاکم دارد از نزد او برخاسته خبر حرکت آنها که به آصف الدوله رسید برای متولی باشی پیغام داد که باید این دو نفر سید را در آستانه توقیف کشید، این خبر به قونسولخانه روس رسید فوراً قائم مقام قونسول روس يك نفر منشی خود را نزد متولی باشی فرستاد که این دو نفر سید رعیت دولت روس هستند شما حق بی احترامی به آنها را ندارید و با نهایت احترام سیدین را به طرف قونسولخانه جلب نمود. آصف الدوله يك نفر از نوکرهای مخصوص خود را نزد قائم مقام قونسولخانه فرستاد که این دو نفر سید باید در قونسولخانه محبوس و توقیف گردند. قائم مقام جواب داد که ما رعیت خود را بدون تقصیر نمی توانیم توقیف نمائیم. باید ایالت مطالب خود را رسماً به کارگذاری بنویسد و او تقصیرات حاج سید ابراهیم و سید عباس را معین کرده و به من اظهار دارد تا ما هم استنطاق خود را درباره آنها بعمل آوریم. پس از آن قراری که مرسوم است خواهم داد و الا بدون جهت و به صرف خواهش شما رعیت خود را توقیف و سلب احترام از آنها را نخواهم کرد.

چون آصف الدوله واقعه را موهش دید فوراً به توسط عبدالحسین خان مظفر تمام وجهی برای قهوه خانه دو نفر آقا داد و خواهش نمود فردا شما در بلوا و جمعیت حاضر نشوید. لذا حضرات در خانه خود خریده متولی باشی هم از يك طرف به سخن رفته خدام و دریانان حضرتی را حاضر نموده امر نمود درهای مدارس سخن را بستند که عبور و مرور از جای دیگر بشود. به این طور و به قول به این که نان و گوشت فراوان خواهد شد مردم را متفرق نمودند و به تندابیرشورش و بلوا را آرام نمودند.

این اختیار به این قسم به طهران رسید، بلکه مشهور گردید: به حکم آصف الدوله شلیک نمودند به گنبد منور رضوی و تا يك اندازه باعث هیجان عامه گردید. آقای طباطبائی در بالای منبر واقعه مشهد را عنوان و گریه زیادی نمود و بعضی شبنامه‌ها در این خصوص منتشر گردید.

آقای طباطبائی عریضه به اعلیحضرت مظفرالدین شاه نوشته، شش صورت از آن

بر داشته ارزشی شریک فرستادند . جوابی به توسط معتمدالجرم که رئیس خواجه سرایان است رسید که هیچ مطابق با عریضه نبود ، بلکه در دستخط جوابیه نوشته بود که : شما عدالتخانه خواستید ما هم قبول کردیم و عدالتخانه را حکم کردیم بر پاک کنند ، عمأ قریب سلامنامه عدلیه طبع و نشر خواهد گردید . آقایان دانستند که این جواب را خود اتناک نوشته است . شاه بی اطلاع است و در فکر چاره بی آمدند .

باز از طرف مردم خطابه رسید به آقایان و شننامه های ژلانی طبع شده ، درپ خانه های آقایان و جماع عمومی دیده می شد . خطابه دوم که این ایام به آقایان رسید از این قرار است :

خطابه دوم به علماء

علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد . امروز به فرغ پرداختن و اصل مقصود را کنار انداختن و جزئیات فرعی را وجهه مقصود ساختن از طریق حرم و احتیاط دور است . چرا که هم چنان که مملکت کم کم دارد از خواب غفلت بیدار می شود و مردمان خورده خورده پی به حقوق خود می برند ، که امروزه در هر مملکت و دولتی که در روی زمین است از برای عموم رعیت و قاطبه افراد ملت حقوق معینه است که باید از طرف دولت ادای آن حقوق بشود و نیز از برای طبقات نوکر و خدمتگزاران دولت حقوقی است . شخصی که باید در راه خدمت به ملت و دولت بدان حقوق برسند و بدستی و راستی و خدمتگذاری و جان فشانی به درجات و امتیازات عالیله نایل شوند و به هوای نفسانی و اغراض شخصی نمی توانند رعیت را دستخوش خیالات خود و اجراء مقاصد خود قرار دهند و تا يك اندازه راه تقلب و دزدی و خیانت مسدود خواهد شد . همچنین خائنان این دولت ابد مد و نفس پرستان بی صورت که هنوز در مقام انسانیت قدمی نگذارده و از آدمیت بویی نشنیده ، مراتب را منوط به لباس و نشان و نفر و نوکر و اسب و استر و اسباب تجمل و زینت ظاهری می دانند و همین که راهی در بساط قرب سلطنت پیدا کردند ، مایبچارگان را بالاستحقاق اماء و عبید خود دانسته مال و جان ما را بر خود مباح می شمردند و می بردند و این نکته را نیز درک کرده اند که اگر مجلس بزرگ مفتوح شود و این امر بزرگ صورت گیرد و قوانین عدالت و دین نبوی در مملکت شایع گردد ، هر قدر بر ترقی ملت و آبادی مملکت افزوده شود ، از قدر و قیمت و شأن این دیوسیرتان کاسته خواهد شد . حتی الامکان در مقام ردع و منع هستند که مضمون دستخط ملوکانه مجری نشود و این مجلس سورت خارجی بهم نرساند و نیز در خاطر مبارك شاهانه الفاء شبهات می نمایند که مشتی مردمان بی سر و پا به خیالات واهی افتاده ، اسمی از آثار شپست شنیده ، می خواهند تقلید از آنان بکنند ، بر ضد سلطنت و دولت اقدام نمایند و مقصودشان

جز هرزگی و شرارت چیزی نیست، چاره این است که باید چند نفر از ملاها را پولی داد و بقیهٔ مفسدین را دستگیر و تبعید نمود، تا سستی در استقلال سلطنت و استبداد ما دزدان دیوسبیرت راه ننمایند، ولی غافلند از این که این ترهات از برای همان دور هم نشستن و خلوت کردن و صدق مطلب را پنهان داشتن و به عرص فرسانیدن و خاطر مبارک ملوکانه را از حقیقت امر آگاه نداشتن خوب است. بعد از این که گریهٔ اطفال رنجیب که از گرسنگی شیر در پستان مادرها نمانده و بالهٔ یتیمان بی پدر که از شدت جوع به آسمان رسیده و گریهٔ بیوه زنان که کارشان از فقر و استیصال به اضطرار کشیده و ندای تکبیر که از دل‌های مردمان دین دار با غیرت ملت پرست شاه دوست بلند و صدای وا ملتاه، وا دیناه، وا وطناه، از جگرهای بریان پیرو جوان، وطن خواهان، از قوی و ناتوان، از چندگرو و رعیت ایران برخیزد، آن وقت چراغ کذب و در روئیستان در پیش آفتاب صدق و حقیقت نور و فروغی نخواهد داشت. جرندات حاصلی و غیر از وحامت عاقبت سودی نخواهند دید. پشت دست بردندان گزند و به اقدامات سینهٔ خود تأسف حیورند. نمونهٔ روز محشر را عیان و عذاب الهی را که صاحب شریعت معظّمه به دست اهل بیت خود بر آنها نازل فرمود مشاهده نموده، یا یقینی کنت ترا یا گویند و راه چاره و خلاصی نجویند.

خوب آقایان عظام، اعلیحضرت اقدس همایونی ارواحنا فداه، که خدایش عمر دهد و به حق عصمت و آل عصمت بزودی رفع نقاحت از وجود مسعودش نماید، الحق امروزه از برای يك مشت رعیت بیچاره پدري است ههربان، کمال عیال و رعیت را به افتتاح مجلس عدل و داد دارند. همه وقت اواخر مطاعه بر اجراء امضاء دستخط مبارک شده و می شود. شما آقایان هم که استدعا و مطلبتان از دربار همایون همین است و سلسلهٔ طلاب و عا بیچارگان و رعایا هم که همین دادخواهی را داریم، پس جهت تعویق و سبب تأخیر چیست؟ عیناً همان حکایت عنب و ارم و انگور است که تمام يك مقصود داریم و از يك مقصود و مقصد سخن می رانیم. پس يك زبان فهم می خواهیم که این اختلاف اصطلاح را از میان بردارد. تا کارها آسان شده و مردم در راحت و امان باشند. چه قدر پست فطرتی و دون همتی است که بیست گرو و نفوس که اقلاً امروزه يك گرو و بیدار شده، دارای هوش و تمیز و چیز فهمی و نکته سنجی شده اند زیون و دلیل چندتنی محدود قلیل که واقماً قابل اشارهٔ حسیه نبوده و نیستند و نخواهند بود. ترس و واهمه از چیست؟ بامیل سلطان رای شیخ علیجان در خور ملاحظه نیست (۱)، در صورتی که تمام طبقات مردم از رعیت و کاسب و عالم و

طبقات نوکر از سرباز و قزاق و سواره و پیاده، دین‌دار و مسلمان و شاه‌دوست و ملت‌پرست و وطن‌خواه هستند، جای حرف باقی نمی‌ماند. واقماً اگر به القاء شبهه و دسیسه مغرضین امر شود که سرباز و سوار و قزاق ما بیچارگان را که برادران و هواخواهان آنان هستیم و از برای آسایش آنها داد می‌کشیم و سینه می‌زنیم و اولاد و عیال ما مادران و خواهران آنان هستند ما را هدف گلوله نمایند ما چرا از سپهر کردن سینه و خریدن گلوله را به قیمت جان مضایقه نمائیم؟ من که بایست بمیرم، چه از گلوله دولت و چه از گرسنگی و حسرت نان و گوشت. با کمال استقامت، بدون این که در مقام ستم و آویز، یا جنگ و گریز کنیم، سر تسلیم و ارادت پیش نهاده قید مذلت و تنگ ملت و دین‌فروشی را بر خود هموار نمی‌کنیم. اگر آنها زیر بار این مطلب بروند که به روی مثنی بی‌گناه معدلت‌خواه تبع‌کشند که اسم بی‌شرفی و بی‌غیرتی در صفحه تواریخ ملل عالم بگذارند نقلی ندارد و سروجان را نتوان گفت که مقداری هست. و الا چگونه می‌شود سرباز و سواری که دعوی دین اسلام می‌نمایند و شب و روز در نماز و دعاست و چشم شفاعت به پیغمبر دارد و آرزوی زیارت کربلا در دل او است یا کسانی که در راه اجراء قوانین دین مبین زحمت می‌کشند و شب و روز هم خود را هم واحد شمرده‌اند طرف شوند و گلوله بر آنها زنند. به چه قسم راضی خواهید شد که خون پدر در پیش‌چشم پسر و برادر روبه‌روی خواهر و اطفال در روی سینه مادر ریخته شود. بحمدالله امروز قدری چشم و گوشها باز شده تمام طبقات نوکر فهمیده‌اند که آلت دافعه از توپ و تفنگ از برای مدافعه و جنگ با ملت خارجه است که به‌خانه ما داخل نشوند و مال و ثروت و شرف و دین ما را ببرند، نه از برای ستیز با ملت داخله. (انتهی)

قریب به همین مضمون شبنامه‌ها و خطابه‌های متعدده در ب‌خانه‌های آقایان انداخته می‌شود. آقای طباطبائی مجدداً لایحه‌ای به مظفرالدین‌شاه نوشت که صورت آن از این قرار است :

عریضه آقای طباطبائی به اعلیحضرت مظفرالدین شاه

فریاد دل وطن پرستان - به عرض اعلیحضرت اقدس شهرباری خلدالله سلطانه می‌رساند: چون حضوراً فرمودید هر وقت عرضی دارید بلاواسطه به خود من اظهار دارید، به این جهت به این عرایض، مصدع خاطر مبارک می‌شود. این ایام طرق را بر دعاگویان سد نموده‌اند. عرایض دعاگویان را نمی‌گذارند به حضور مبارک مشرف شود. با این حال اگر مطلبی را بر اعلیحضرت همایون مشتبه کرده باشند چگونه رفع اشتباه کنیم. محض پیشرفت مقاصدشان دعاگویان

را بدخواه دولت و شخص همایونی قلم داده ، خاطر مبارک را مشوش نموده اند تا اگر مفاسد اعمالشان را عرض کنیم مقبول نینفند .

به خداوند متعال و رسول اکرم و امیرالمؤمنین (ع) و صدیقه طاهره و امام زمان عجل الله فرجه قسم ، دعا گویان اعلیحضرت را دوست داریم ، صحت و بقای وجود مبارک را روز و شب از خداوند تعالی می خواهیم . پادشاه رؤف مهربان بی طمع با گذشت را چرا نخواهیم ؟ راحت و آسایش ماها از دولت اعلیحضرت است ، مقاصد دعا گویان در زمان همایونی صورت خواهد گرفت . چنین پادشاهی را ممکن است دوست نداشته باشیم ؟ حاشا ! ماها طالب دنیا باشیم یا آخرت ، غرضمان ریاست باشد و جلب نفع یا خدمت به شرع ، منحصر در این دولت است حال علمائی را که در ممالک خارجه هستند می دانیم . ایران وطن و محل انجام مقاصد دعا گویان است ، باید در ترقی ایران و نجات آن از خطرات جاهد باشیم . ممکن نیست بد این دولت را بخواهیم ، عقل حکم نمی کند که دعا گویان با این خطرات ماسکت و اضمحلال دولت را طالب باشیم . نمی گذارند اعلیحضرت بر حال مملکت و خرابی و خطرات آن و پریشانی رعیت و ظلم ظلمه از حکام و غیرهم و قضایای ناگوار واقعه مطلع شوند . متصل عرض می کنند : مملکت آباد و منظم و دور از خطر ، رعیت راحت و آسوده به دعا گوئی مشغول ، و قضیه ناگواری واقع نشده نمی شود .

اعلیحضرت تا ! مملکت خراب ، رعیت پریشان و گداست . تعدی حکام و مأمورین بر مال و عرض و جان رعیت دراز ، ظلم حکام و مأمورین اندازه ندارد از مال رعیت هر قدر میلشان اقتضا کند می برند ، قوه غضب و شهوتشان به هر چه میل و حکم کند از زدن و کشتن و ناقص کردن اطاعت می کنند . این عمارت و مبلها و وجوهات و املاک در اندک زمان از کجا تحصیل شده ؟ تمام مال رعیت بیچاره است . این ثروت هسان فقرای بی مکنت اند که اعلیحضرت بر حالشان مطلعید . در اندک زمان از مال رعیت صاحب مکنت و ثروت شدند . پارسال دخترهای قوچانی را در عوض سه ری گندم مالیات که نداشتند بدهند گرفته به ترکمانها و ارمنه عشق آباد به قیمت گزاف فروختند ، ده هزار رعیت قوچانی از ظلم به خاک روس فرار کردند . هزارها رعیت ایران از ظلم حکام و مأمورین به ممالک خارجه هجرت کرده به حمالی و فعله گی گذران می کنند و در ذلت و خواری می میرند . میان حال این مردم را از ظلم ظلمه به این مختصر عریضه ممکن نیست . تمام این قضایا را از اعلیحضرت مخفی می کنند و نمی گذارند اعلیحضرت مطلع شده در مقام چاره برآید . حالت حالیه این مملکت اگر اصلاح نشود ، عنقریب این

مملکت جزء ممالک خارجه خواهد شد . البته اعلیحضرت راضی نمی‌شوند در
تواریخ نوشته شود : در عهد همایونی ایران بیاد رفت . اسلام ضعیف و مسلمین
ذلیل شدند .

اعلیحضرت تا ! تمام این مفاصد را مجلس عدالت ، یعنی انجمنی مرکب از
تمام اصناف مردم ، که در آن انجمن ، به داد عامه مردم برسند ، شاه و گدا در آن
مساوی باشند ، فواید این مجلس را اعلیحضرت همایونی بهتر از همه می‌دانند .
مجلس اگر باشد این ظلمها رفع خواهد شد ، خرابیها آباد خواهد شد ، خارجه
طمع به مملکت نخواهد کرد . سیستان و بلوچستان را انگلیس نخواهد برد ، فلان
محل را روس نخواهد برد ، عثمانی تعدی به ایران نمی‌تواند بکند ، وضع نان و
گوشت که قوت غالب مردم است و مایه الحیوة خلقت ، بسیار مفشوش و بد است .
بیشتر مردم از این دو محروم‌اند . اعلیحضرت همایونی اقدام به اصلاح این دو
فرمودند . بعضی خیر خواهان حاضر شدند ، افسوس آنها که روزی مبلغ گراف از
خباز و قصاب می‌گیرند نمی‌گذارند این مقصود حاصل و مردم آسوده شوند .

حال سرباز که حافظ دولت و ملت‌اند بر اعلیحضرت مخفی است ، جزئی
چیره و مواجب را هم به آنها نمی‌دهند ، پیش‌تر به عمله گی و فعله گی قوتی تحصیل
می‌کردند ، آن را هم غدغن نمودند ، همه روزه جمعی از آنها از گرسنگی
می‌میرند . برای دولت نقصی از این بالاتر تصور نمی‌شود .

در زاویه حضرت عبدالعظیم (ع) سی روز با کمال سختی گذرانیدیم ، تا
دستخط همایونی در تأسیس مجلس مقصود صادر شد ، شکرها بجا آوردیم و به
شکرانه مرحمت چراغانی کرده ، جشن بزرگی گرفته شد . به انتظار انجام
مضمون دستخط مبارک روز می‌گذرانیم ، اثری ظاهر نشد . همه را به طفره
گذرانیده ، بلکه صریحاً می‌گویند این کار نخواهد شد و تأسیس مجلس عنافی
سلطنت است . نمی‌دانند سلطنت صحیح بی‌زوال با بودن مجلس است . بی‌مجلس
سلطنت بی‌معنی و در معرض زوال است .

اعلیحضرت تا ! می‌گورور نفوس را که اولاد پادشاه‌اند اسیر استبداد يك نفر
نفرمائید . برای خاطر يك نفر مستبد چشم از سی‌گورور فرزندان خود نبوشید .
مطلب زیاد است ، فعلاً بیش از این مصدع نمی‌شوم . مستدعیم این عریضه را بدقت
ملاحظه فرمائید و پیش از انقطاع راه چاره‌ای فرموده تا مملکت از دست نرفته
و يك مشت رعیت بیچاره که به منزله فرزندان اعلیحضرتند اسیر و ذلیل خارجه
نشوند . الامر الی‌اعلی‌مطالع .

(محمد بن صادق الحسینی الطباطبائی)

عریضه مذکور را که آقای طباطبائی نوشتند ، احدی یافت نشد که آن را برساند ، چه عین الدوله طرق را بر روی آقایان بسته بود . لیکن حاج غفارخان قوام دیوان که از دوستان آقای طباطبائی است و در راه مشروطیت زحماتی کشیده ، متقبل شد که به معتمدالحرم برساند ، بلکه او به شاه بدهد . چه معتمدالحرم از سادات محترم و رئیس خواجه سرایان و شخص متدینی است . بالجمله حاجی غفارخان عریضه را برد نزد معتمدالحرم و گفت آقای طباطبائی فرموده اند که چون شما از سلسله حلیله سادات صحیح - النسب می باشید ، لذا خواهشمندم محض استرضای صاحب شریعت این پاکت را به شاه برسانید . معتمدالحرم نخست قدری تشدد و نکول از رسانیدن نمود و گفت پسره فصول می خواهی بدهم سرت را ببرند (۱) تو را چه کار به این امور و این فضولها و جساتها ؟ برو عقب کارت و متشکر باش که ندادم سرت را ببرند . حاج غفارخان گفت : من دخیل هیچ کار نمی باشم و در این پاکت نمی دانم چه نوشته اند . خیر است یا شر ، ربطی به من ندارد . من از ارادت کیشان آقای طباطبائی می باشم ، بعد از مدتی به من فرمودند این پاکت را ببر و بده به جناب معتمدالحرم ، من هم اطاعت مجتهد و رئیس اسلام را نمودم ، چه اطاعت اوامر او را فرض می دانم و به تکلیف خود عمل و تبلیغ رسالت نمودم ، حالا هم هر چه بفرمائید به ایشان عرض می کنم ، این را گفته و مراجعت کرد .

در پنج سال قبل معتمدالحرم قادر بود که يك عده جماعتی را به قتل برساند و احدی جرئت مخالفت و اعتراض را نداشته باشد . معتمدالحرم که سهل است ، پست تر از او اگر اراده می کرد ، يك ایل و یا اهل يك ده را به کشتن بدهد ، هر آینه قادر بود . در این مقام نگارنده = يك تلگراف را استشهد می آورم ، دیگر خواننده می داند آدم کشتن و مال رعیت را به غارت دادن ، کار يك قراشی بوده است و نیز خواهد تصدیق کرد که معتمدالحرم در اداره دولت يك سید عادل و نجیب و صحیح العمل و خداترس بود که حاج غفارخان را نکشت و به کشتن هم نداد و پاکت آقای طباطبائی را رسانید . در این تاریخ زمان که سنه ۱۳۲۴ هجری است ، اگر نوکرهای دیوان را از صدر اعظم گرفته تا ادنی فراش ، تقسیم به سی کنیم ، یعنی سدر اعظم و شخص اول دولت را نمره يك بدهیم و آخر فراش را

(۱) بر خواننده تاریخ واضح باشد که در این تاریخ يك کلمه اغراق و خلاف واقع ننوشتم و اگر هم چیزی به نظر اغراق آید نه من اغراق نوشتم بلکه به نظر خواننده اغراق خواهد آمد و متدرجات این تاریخ سابق در کسوک دری نشر یافت و هنوز هم اشخاصی که این وقایع را دیده اند حاضرند . مثلاً نوشتم معتمدالحرم گفت : می خواهی بدهم سرت را ببرند ؟ از این قرار است تمام رایحه اغراق می آید . ولی خواننده تاریخ اگر زمان قبل را به نظر آورد و یا آن که حاج غفارخان را ملاقات کند و از او که شخص راست گوئی است استفسار نماید ، هر آینه صدق واقعه را تصدیق خواهد کرد .

کہ دیگر بعد از او سفر است نمبر ۲۵ سے بدھیم ، میرزا حسینخان صدیق الممالک آشنیائی نمبر ۲۵ واقع می شود و این شخص مزبور خود را در عداد نوکرهای شجاع السلطنہ پسر شاہ داخل نمود و رفت بہ فارس و یک سال حکومت دشتی دشتستان و برازجان با او بود . پس از آن کہ سدای فارسها و تظلّم آنان یابند شد ، شجاع السلطنہ معزول ، و علاءالدولہ بہ عنوان حکومت فارس روانہ شیراز شد ، صدیق الممالک در حکومتش باقی بود . علاء الدولہ او را معزول و در شیراز او را مأخوذ داشت . آقای طباطبائی تلگرافی در استخلاص صدیق الممالک بہ علاءالدولہ مخابرہ فرمود . جوابی کہ از طرف علاءالدولہ مخابرہ شدہ است در این مقام درج می کنیم . آن وقت خوانندہ تاریخ می داند کہ پایہ ظلم و ستم بہ چه حد است ، و حال آن کہ امروز از ده سال قبل ظلم بہ دہ درجہ کمتر شدہ است . صورت تلگراف از این قرار است :

شیراز جواب نمبر ۲۳ تاریخ ۱۳۲۴

خدمت ذی سعادت جناب مستطاب شریعتمدار ، حجة الاسلام ، آقای آقا سید محمد معتمد جتہد دست افاضاتہ - تلگراف مبارک را در مسئلہ صدیق الممالک در چند روز قبل زیارت نمود ، مشغول اصلاح کار او شدہ ، اما این آدم کاری نکرده است کہ بتوان اصلاح کرد . هفتاد نفر را بدون جهت کشتہ است کہ وارث آنها در این جا آہ و نالہ دارند و دادخواهی می نمایند . مردم با او خونی شدہ در صدد تلف او بودند . بیست و دو ہزار تومان باقی او بود ، گفتیم برود طهران حسابش را بدهد . همین دو روزہ حرکت خواهد کرد . در انجام فرمایشات حاضریم .

(علاءالدولہ)

حالا خوانندہ تاریخ خواهد دانست کہ چہ می گذشتہ است بر اہالی زمان استبداد . در صورتی کہ نمبر ۲۵ در یک سال حکومت ، هفتاد نفر رعیت بیچارہ رنجبر را بکشد ، پس معتمد الحرم کہ نمبر (۲۰) واقع است ، می توانست حاج غفارخان را سر ببرد و طوری ہم نشود .

باری ، حاج غفارخان ہنوز از در خارج شدہ ، کہ او را برگردانیدند . بیچارہ رنگ از رویش پریدہ ، آیساً من الحيوة عائداً علی الموت ، در مقابل معتمد الحرم ایستاد و منتظر ، کہ آیا کدام یک از نوکرهایش بہ اعدام او مبادرت نماید . معتمد الحرم گفت : بہ آقای طباطبائی بگو من عریضہ شما را بہ شاہ می رسانم لیکن متوقع و منتظر جواب مباشد . اگر اعلیحضرت جواب را صادر فرمودند کہ خود می فرستم و الا دیگر مطالبہ جواب نمی کنم . چہ عین الدولہ غدغن کردہ است کہ عرایض را مطلقاً بہ شاہ ندمم مشارالہ ہمین طور جواب آورد ولیکن پس از سہ روز جوابی از طرف اعلیحضرت رسید بہ این مضمون :

جناب آقای سید محمد مجاهد ، عرابش شما را خواندیم سفارش به اتابك می‌کنیم که مقاصد شما را انجام دهد . لیکن شما هم در وظیفه خود کوتاهی نکنید و به دعا گوئی مشغول باشید . البته اشرار و الواد را به موعظه و نصیحت ساکت نمائید ، هیجان و فتنه را خاموش کنید و راضی نشوید که غضب و قهر ما عموم را شامل گردد .

آقایان ملتفت شدند که این جواب از طرف اتابك بوده و اعلیحضرت شاه را از این جواب اطلاعی نیست ، لذا در مقام چاره برآمدند .

عین‌الدوله هر يك از ارباب حل و عقد را دیده که اسبابی فراهم آوردند ، آقایان را علناً و به حالت اجماع بپرند به خانه او . چند مجلس در این باب منعقد گردید ، تا آن که يك روز در خانه آقای

اجتماع در منزل بهبهانی

بهبهانی مجلسی تشکیل یافت . آقای بهبهانی فرمود : من چنین صلاح می‌دانم که به حالت اجماع برویم به خانه عین‌الدوله و از او جداً مطالبه عدالتخانه را بنمائیم . امر از دو شق خارج نیست : یا قبول می‌کند و عدالتخانه را برپا می‌کند و یا تکول و جواب می‌دهد . اگر قبول کرد ، فيها المطلوب ، و الا باز می‌رویم به زاویه مقدسه . اکثر از حضار رأی آقای را پسندیده ، نزدیک بود به همین قسم رفتار کنند که آقای میرزا ابوالقاسم طباطبائی گفت این رأی صحیح نیست و سخیف است . چه اگر قبول کرد و گفت مشغول نوشتن نظامنامه عدالتخانه می‌باشم شما دیگر حقی و ابرادی بر او ندارید و این لااقل دو سال وقت لازم دارد چه اولاً ترجمه قانون عثمانی و بهامضاء علماء و داناتایان رسانیدن کاری است مشکل و ثانیاً چند سال وقت لازم دارد و در این مدت آنچه بخواهند می‌کنند . (۱) و اگر شق دیگر را بگیریم که نکول کرد آن وقت بر گردید به حالت اولیه ، بر فرض که شما در مقابل او ایستادگی کردید ، آخرش مثل امروز خواهد شد . آقای بهبهانی گفت : اگر قبول کرد و گفت دو سال وقت لازم دارد آن وقت سند و نوشته‌ای از او می‌گیریم که پس از انقضای موعده به وعده وفا کند . آقازاده طباطبائی فرمود : بر فرض سند و نوشته داد . عمل به نوشته خود نمی‌کند . سند عین‌الدوله معتبرتر از دستخط شاه نیست که سه ماه قبل دستخط به شما دادند و امروز اجراء نمی‌دارند و به طفره می‌گذرانند . همین عذری که امروز می‌آورد در عدم اجراء دستخط شاه ، آن روز هم در مقام سند و نوشته خود می‌آورد . دیگر آن که شاید عین‌الدوله در دو سال دیگر بر این سند صدارت متمکن نباشد و کسی

(۱) الیوم که مشغول نوشتن و طبع این تاریخ می‌باشم پنج سال بسا کمتر از آن وقت فرمایش آقازاده طباطبائی می‌گذرد . با آن که خونها برای این کلمه ریخت و خسارات بر اهل ایران وارد آمده هنوز عدالتخانه به وجود نیامده است . یعنی مردم ثمره عدالت را ندیده‌اند و قانون و مجری عدل ظاهر نشده است

دیگر صدراعظم باشد. البته خواهد گفت عمل صدراعظم سابق ربطی به من ندارد، چنانچه این شیوه مرسوم مسندهای ایران است. آقای بیبهای فرمود: پس لا رأی لمن لا یتطاع. من دیگر حرفی ندارم، آنچه صلاح می دانید عمل کنید.

تفأل به قرآن آقا شیخ محمد رضا کاشانی گفت: خوب است تفأل به کلام الله و

استخاره به قرآن کنیم. رأی او را پسندیده، قرآن آوردند، آقای طباطبائی گرفته و تفأل به قرآن زده این آیه مبارکه در اول صفحه آمد:

بسم الله الرحمن الرحيم - يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا عدوي وعدوكم اولياء تلقون اليهم بالموءة وقد كفروا بما جاءكم من الحق يخرجون الرسول و اياكم ان تؤمنوا بالله ربكم ان كنتم خسرتم جهادا في سبيلي وابتغاء مرضاتي تسرون اليهم بالموءة وانا اعلم بما اخفيتم و ما اعلمتم و من يفعله منكم فقد ضل سواء السبيل .

یعنی ای آن کسانی که گرویده اید به خدا و رسول، فرا نگیرید دشمنان من و دشمنان خود را دوستان و با ایشان طرح مصاحبت میفکنید. القاء می کنید و می فرستید به سوی ایشان دوستی را، به سبب مکاتبه درحالی که کافرند و تصدیق نکرده اند به آنچه آمده است به شما از سخن درست و راست و کار درست و درحالی که بیرون می کنند پیغمبر را از عهه و شما را نیز به سبب آن که می گروید به خطائی که پروردگار شماس، یعنی ایشان به سبب ایمان شما، شما را از دیار خود بیرون می کنند پس ایشان را دوست نگیرید و با ایشان مودت نکنید. اگر هستید شما که بیرون آمده اید از وطنهای خود به جهت جهاد و قتال در راه من و برای طلب خشنودی من و به پنهانی می فرستید به سوی ایشان دوستی را به سبب کتابت یا سخنان سری و محرمانه به ایشان می فرستید به سبب دوستی و من داناتم از شما به آنچه پنهان می کنید از مودت اعداء و آنچه ظاهر می سازید از اعتذار و هر که نکند این کار را که القاء خیر است به ایشان از شما. پس بدوستی که گم کرده راه راست را و خطا نموده طریق حق و صواب را.

ان یتفقو کم یكونوا لكم اعداء و یسطوا الیکم ایدیهم و السنتکم بالسوء و ودوا لو تکفروا. یعنی اگر بیابند شما را کفار یعنی بر شما قادر شوند و ظفر یا بند، می باشند مر شما را دشمنان و بکشایند به سوی شما دستهای خود را و زبانهای خود را به بندی یعنی به زدن و کشتن و دشنام دادن و دوست دارند که شما کافر شوید. چنان که ایشان هستند و از دین خود برگردید و چون حال ایشان یا شما به این طریق است. پس مودت نمودن و مناصحه کردن با امثال ایشان خطای عظیم است از شما.

مناسبت این آیه مبارکه یا حال حالیه آقایان و مرادوت مخفیانه یا عین الدوله به حدی واضح و آشکار است که از حد تحریر خارج است.

اشخاصی که معاصر ما می باشند می دانند چه می نویسم ، با جمله حضرات آقابان از رنن بمنزل عین الدوله به حالت اجماع و آشکار منصرف شدند ، ولی اکثر از اجزاء مراد و مخفیانه داشتند. آقای بهبهانی نیز يك شب در ساعت پنج و شش رفت منزل عین الدوله و مسیح خیر ملاقات ایشان منتشر گردید. لیکن عین الدوله در ترویج از موافقین خود کوتاهی و دریغ نداشت و توسطهای آنان را بخوبی می پذیرفت. در این ایام واقعه پسرهای منتخب الممالک اتفاق افتاد که مختصر آن از این قرار است که: منتخب الممالک مازندران با حاج شیخ فضل الله سمت خویشاوندی را داشت. يك روز شیخ مزبور به خیال افتاد که خدمتی از برای پسرهای منتخب الممالک از عین الدوله خواهش نماید. لذا آن دو پسر را که قابل اشاره حسی بودند یا خود برد نزد عین الدوله چون ملاحظت و صباحت آن دو جوان شایسته و هفده ساله را حس نمود، تمنای شیخ را بخوبی تلقی نمود و آن دو پسر را در عداد پیشخدمتهای خود داخل نمود. پس از مراجعت شیخ امیربهادر وزیر دربار بر عین الدوله وارد گردید. عین الدوله به او گفت به رفیق امین السلطان بنویس آن کسی که تو دولت را از او می ترسانی و از ترس او از صدارت استعفا دادی ، امروز از برای من این گونه خدمات را می نماید . (۱)

از این قرار معلوم می شود، صدراعظم ایران چندان عقیده ای به شیخ نداشت. محملاً پسرهای منتخب الممالک در آن روز جز بردن یکی دو غلیان برای حضرت صدارت پنهانی دیگر قبول زحمتی ننمودند. شب را که به خانه خویش مراجعت کردند و پدرشان که مطلع بر این منصب و شغل جدید شد که در آن روز باعث افتخار بود و اکثر اعیان و شاهزادگان مایل به این شغل بودند متغیر گردید. روز بعد یا چند روز دیگر دو فرزند دلیند خود را برداشته از طهران فرار کرد. عین الدوله پس از اطلاع بر فرار آنها به گمانش این واقعه از روی استهزاء بوده و شیخ خیال تنزیع او را داشته، لذا در فکر تلافی بود و حال آن که اگر مملکت آذربایجان را برده بودند حضرت والا در مقام تلافی و تکدر خاطر خود بر نمی آمد و اگر پسرش شمس الملک را برده بودند این اندازه محزون نمی شد و نیز این فرار منتخب الممالک و اظهار غیرتش برای جنبه ایلپاتی او است والا اگر یکی دیگر از اعیان و شاهزادگان بود نهایت رضایت مندی را داشت ، بلکه دو روز بعد یا وزیر تجارت می شد و یا حاکم کرمان و نیز پاداش خدمت شیخ را هم از بین برد. چه هر کس دیگر این خدمت را برای صدراعظم ایران می نمود نیز حکومت يك مملکتی را به او می دادند. چنانچه برای امین السلطان هر کس يك زن و یا جوان امردی بردی ، حاکم شهری و یا وزیر بر مستندی شدی. باری خیال انتقام در کلمه صدراعظم ایران بود تا آن که در يك روز حاج ملاحسین (۱) سابقاً شغل جانشینی در ایران از اقمع اعمال و اشغال بود و آن بردن زنی و یا جوان امردی است برای یکی از اعیان .

سرپرستمدار مازندران که از اجراء و بستگان شیخ بود وارد شد بر عین الدوله در حالتی که سدر اعظم ایران با یکی از اجزاء سفارتخانه‌ها خلوت داشت، حجاب و خدام در مقام منع مشارالیه بر آمدند که ورود بر حضرت والا غدغن است. آخوند لوس شده و اعتنائی به این منع نکرده و بر عین الدوله وارد شد. حضرت والا از این عمل آخوند متغیر شده از سابق هم خیال انتقام و خفتی به این آقای آخوند داشت. فلذا حکم داد او را با پشت گردنی و کتک مفصلی خارج نمودند. لیکن چون دید یک نفر از دوستانش کم و بر عده مخالفینش افزوده خواهد گردید، لذا در مقام عذرخواهی برآمد. پولی (۱) برای حاج آخوند فرستاد و با حاج شیخ فضل‌الله علی‌الظاهر صلح نمود. یعنی حکومت بیرجند و قاینات را داد به شوکت‌الملک که واسطه او حاج شیخ فضل‌الله بود و ضمناً سی هزار تومان به کیسه شیخ و اجزای او داخل گردید.

از طرف دیگر در مقام جلب شاهزاده شجاع السلطنه پسر شاه برآمد و عدتی او را به تعبیر ولایتعهد توید داد.

آقایان حجج اسلام قرار گذاردند که هر شب مسجد و جماعت را داشته باشند. آقای بهبهانی شبهای جمعه را در مسجد سرپولک منبر رفت، موعظه شروع و بنای بیداری مردم تجدید گردید. مردم باز به خیال بلوا و شورش به لباس جهاد افتادند که مدافعه و احقاق حق قسمی از جهاد است. عین الدوله در پشت دروازه شهر این تشکیل اردوی مفصلی داده و حکم کرد اگر آقایان شورش کردند سرباز و سوار پریشانند به شهر و اموال مردم را غارت کنند. در یک شب دوشنبه آقای طباطبائی رفت بالای منبر و فرمود: از گوشه و کنار می‌شنوم که می‌گویند ملاما خیال جهاد دارند. این شایعه دروغ و خلاف واقع است ما نه جنگی داریم و نه نزاری؛ ما حقوق خود را به توسط قرآن و دعا مطالبه می‌کنیم. پادشاه ما مسلمان است، با پادشاه مسلمان جهاد متصور نیست. ولیکن از شما مردم طهران خواهش و استدعا می‌کنیم چندی صبر و تأمل کنید تا ما یک‌دفعه دیگر عریضه به شاه عرض کنیم و اتمام حجت نمائیم، بلکه مظلومیت خود را به اهل عالم برسانیم و فرمود خیال نکنید ما پولی گرفته باشیم. قرآن را از بغل در آورد و قسم یاد فرمود که ماها پول نگرفته و ساکت نخواهیم شد. حاضریم که خود و اولاد خود را در تحصیل آزادی ملت و نجات وطن فدا کنیم. تا عدالتخانه تشکیل و تأسیس نیابد، آرام نخواهیم نشست. مقصود من و آقای بهبهانی این است که تا ممکن باشد خون مسلمان ریخته نشود و مال مردم به تاراج نرود. مستمین عرض کردند فرمایشات حضرت عالی صحیح و مطاع است. احدی نسبت بدو سوء ظنی به ساحت

(۱) - این ایام که زمان طبع این جزوات است از جناب حاج شریعتمدار استعلام نموده مذکور ساخت صد تومان یا یک عبا برایم فرستاد. عبا را قبول کرده و صد تومان را به او رد نمودم.

مقدمت نداده مقصود ما این است که چنان که ما در فرمایشات شما آقایان حاضر و معلیم؛ آقایان هم در خیال ما باشند که ما از دست رفته و دیگر تاپ و توان در ما نیست و قوه تحمل نظم را نداریم .

این مختصر موعظه آقای طباطبائی، هم مردم را بیدار و هم جلوگیری از بلوای بزرگی نمود ، که در فردای آن شب مطلع نظر وطن دوستان بود . آقای بهبهانی هم جلوگیری فرمود از فتنه‌ای که عقدمات آن از دو طرف دیده شده بود . عین الدوله دید که اجتماع شیبا در مساجد بروی مردم را بیدار خواهد نمود، لذا غدغن کرد که ساعت سه از شب گذشته احدی در کوچه و خیابان نگذرد و اگر کسی را در ساعت سه از شب گذشته می‌دیدند او را مأخوذ و به نظمی می‌بردند و این حکم درباره همه کس مجری بود . هر کس را که می‌دیدند، چه از ارباب عوام و چه از تجار و چه از کسبه می‌گرفتند . در اوایل به حدی این غدغن سخت شد که اجزاء نظمی منتظر ساعت سه نمی‌شدند و در ساعت دو از شب گذشته شروع به گرفتن می‌شد، تا ساعت سه، دیگر احدی را ابقاء نکرده مساجد آقایان در شب موقوف گردید . مرادۀ شبانه ممنوع شد . يك عده از سوار و شب‌گرد در کوچه و بازار و خیابان گردش می‌کردند . در یکی از لیالی متجاوز از صد نفر تجار و مردمان محترم را که از بازار و یا منازل دوستان به خانه‌های خود مراجعت می‌نمودند گرفته و به اداره نظمی بردند . صبح آن شب اعظم السلطنه وزیر نظمی (۱) آنان را احضار نمود که چرا با این غدغن اکید از منازل خود بیرون آمدید؟ بیچاره‌ها جواب دادند که دولت غدغن کرده است در ساعت سه از شب گذشته کسی در کوچه راه نرود . لکن ماها را در ساعت دو از شب گذشته بلکه کمتر از شب گذشته بود که گرفتند . وزیر نظمی جواب داد : دیشب شیپورچی اشتباهاً شیپور را کشیده، فلذا مرخصید . هر جا می‌خواهید بروید . کسی را با شما کاری نیست . مأخوذین اظهار داشتند : وقتی که ما را مأخوذ داشتند کسب و بفل ما را خالی کردند، ساعت و اسباب و پول ما را از ما گرفتند . بفرمائید آنها را به ما رد نمایند . اعظم السلطنه وزیر نظمی متعیر شده گفت : حالا نوکر دیوان را منم می‌نمائید؟ رو کرد به اجزاء نظمی و گفت این اشرار را گرفته، ببرید به محبس در زندان بمانند . بعضی را که چیزی اظهار نکرده بودند مرخص کرد اما پس از شفاعت و گرفتن يك تومان جریمه . این حکم سمت رسمیت را حاصل نموده شبهای دیگر هر کس را که می‌گرفتند علی‌الرسم يك تومان و دهشاهی از او می‌گرفتند که يك تومان برای رئیس نظمی و دهشاهی برای خود گیرنده و تا صبح هم آن بیچاره را نگاه می‌داشتند . اگر تعارفات معتدبه به آن گیرنده می‌داد بلاوة مرسوم، که او را رها می‌کردند و الا تا صبح او را نگاهداشته

(۱) سابق بر این وزارت اختصاص به وزراء هشت‌گانه نداشت . هر يك از رؤسای ادارات

و در روز علی‌الرسم والحکم همان يك تومان و دهشاهی را از او می‌گرفتند و اگر کسی فقیر و گدا و بی چیز بود در عوض جریمه ، او را چوب زده و یا در محبس او را نگاه داشته تا مریض و یا تلف می‌شد و لااقل در محبس تنگ و تاریک یا آن وضع زندان بسر می‌برد .

زندان

زندان عبارت است از: اطاق تاریک مرطوبی ، کثیف ، که در آن جز کنده برای پا و زنجیر برای گردن و پشه و کیک و شپش و ساس برای اذیت، دیگر هیچ پیدا نمی‌شود . در بیست و چهار ساعت شبانه روز پنج سیر نان خشک به هر يك می‌دهند . آب خیلی به ندرت و کم می‌دهند ، به ملاحظه آن که زیاد محتاج به ادرار نگردد. در اواخر زمان ناصرالدین شاه يك زندانبان عاقلی پیدا شد که دو چیز برای حبسیها راه انداخت: یکی کسب و دیگری نذر . اما کسب عبارت است از دریت کردن گلو شور غلیان و اقراز و رشته شتر و قاطر که هر يك نفر می‌توانست در بیست و چهار ساعت کاری بکند که چند دینار عایدی او گردد و اما نذر عبارت بود از خیراتی که مردم درباره زندانبانها می‌کردند .

به هر جهت روزی يك دیزی صد دیناری و یا قدری سیرابی به هر يك می‌رسانیدند و این عمل خیر هنوز در زندان جاری است ، اگر زندانبان با انصاف باشد . باری این حکم اعظم السلطنه جاری بود و شاید يك نفر که استطاعت داشت و به علاوه يك تومان و دهشاهی که تعارف می‌داد و خود را مستخلص می‌نمود در كوچه دیگر گرفتار دسته دیگر می‌شد و کرا را اتفاق افتاد که يك نفر گیر چند نفر می‌افتاد . از آن جمله خود نگارنده در يك شب به سه دسته برخورد و پنج تومان متضرر شدم که سه تومان به دو دسته و پانزده قران هم به يك نفر دادم که همراه آمد و درپ خانه گرفت و در بین راه به چند نفر سوار شیب کرد برخورددم ولی همان پلیس که همراه بود گفت : من مأمومم که این شخص محترم را به خانه‌اش برسانم . و اگر پول همراه بود و پلیس پول را گرفته بود البته این دسته سوار یا مرا مأخوذ می‌داشتند و یا مرسومی را می‌گرفتند . باری ، کار بجائی رسید که اگر در شب کسی عقب طبیب می‌رفت او را می‌گرفتند و شاید تا صبح مریض مرده بود بدون دوا و طبیب ، و یا اگر زنی را درد بخاض و زائیدن می‌گرفت و پی قابله می‌رفتند تا صبح زن و طفل تلف می‌شدند . بسیاری از مرضی و عده‌ای از زنهای حامله و اطفال بی گناه شهید راه استبداد و این حکم عین الدوله شدند . کار بجائی کشید که در دو ساعت از شب گذشته احدی از خانه خود خارج نمی‌شد . مساجد تعطیل ، دکانین زود بسته می‌شد . به این جهت دخل اجزای ظلمیه کم شد . تدبیری کردند که باز دخل بجای خود آید و آن از راه آب بود . به این طور که چون در طهران تمیش مردم از آب جاری است و آب هم کمیاب و عزیزالوجود ، لذا در شب آب را می‌انداختند به خانه های مردم مردم هم بسا

برای جلب آب و یا برای بستن راه آب که به خانه‌ها خرابی وارد نیاورد، از خانه خود بیرون می‌آمدند و فوراً گرفتار می‌شدند و چند شبی هم از این راه بر مردم سخت گرفتند.

یک شب بنده نگارنده گرفتار این ظلم شدم ولیکن آخرش به خیر گذشت و تفصیل آن از این قرار است که: در یک شب از خانه خارج شدم برای بستن راه آب. یک دفعه صدائی بلند شد که اگر از جای خود حرکت کردی گلوله را منتظر باش و تفنگ را به طرف من دراز کرد. نگارنده گفت آسوده باش از طرف من مقاومت و فراری نیست، ایستاده‌ام تا بیائی. و در جای خود ایستادم. آن گوینده پیش آمد او را دوست دیدم. پس از سلام علیکم گفتم رفیق اگر چه قزاق و نوکر دولتی، ولی با این که از اجزای انجمن مخفی می‌باشی خوب بود این شغل پست را متقبل نمی‌شدی. جواب داد: این شغل را برای این قبول کردم که خدمت کنم به رفقای خود، چنان چه الان به شما خدمت می‌کنم. گفتم چه خدمت؟ گفت امشب ما هون شدیم مجدداً اسلام کرمسانی را عا خود داریم اگر چه مجدداً اسلام از اجزای انجمن مخفی نیست ولی از قراری که معلوم است، نسبتی به انجمن دارد. به این جهت خیلی زحمت کشیدم تا خود را به شما رسانیدم و از رفقای خود جدا گشتم. دیگر زیاده بر این فرصت و وقت ندارم؛ نگارنده گفت: مجدداً اسلام از اعضای رسمی انجمن نیست، ولی من او را دعوت کرده‌ام و قبول دعوت هم کرده است. خوب کردید که مرا مطلع نمودید. گفت اما شما نبایست مطلب را به سراخه و آشکارا به مجدداً اسلام بگوئید چه عشاریه با دیرحضور (قوام‌السلطنه حالیه) دوست است، فوراً عطل را به او می‌گویند بالاخره خواهند دانست که ما او را اطلاع داده‌ایم ولی به طور کنایه و اشاره فردا او را باخبر کنید که تهیه خود را ببیند و شب را در جایی مخفی گردد.

پس از خدا حافظی روانه گردید و رفت، نگارنده هم آمدم به خانه. روز بعد که جمعه (۲۳) ربیع الثانی ۱۳۲۴ بود انجمن مخفی در خانه جناب ذوالریاستین کرمسانی به عنوان مهمانی تشکیل یافت، پس از مذاکرات لازمه مجدداً اسلام کرمسانی وارد شد به او گفتیم: این روزها خطری بزرگ متوجه به شماست، شبها به خانه نمانید یا بیائید منزل نگارنده و یا جایی که مطمئن باشید. در جواب گفت: خودم اطلاع دارم و تا یک اندازه در مقام علاج می‌باشم و شبها هم در خانه نمی‌مانم.

قبل از آمدن مجدداً اسلام یک مسئله در انجمن مذاکره شد که ذکر آن خالی از فایده تاریخی نیست و آن از این قرار است:

در روز جمعه شانزدهم ربیع الثانی ۱۳۲۴، در انجمن مخفی مذاکره شد که راهپورتی به مرکز انجمن رسیده است، که روز قبل در خانه جناب ذوالریاستین جمعی مجلس و انجمن کرده‌اند مذاکرات مکتوم و مخفی است. واردین به آنجا آقای میرزا محمد گلپایگانی و

صدرالعلماء شیرازی، وزیرالدوله، آقا سیدمحمد رضا شیرازی، آقا میرزا سیدعلی شیرازی و یک ساعت به غروب مانده آقامیرزا آقا مصطفی که تازه از اسلامبول آمده است بوده اند. چون این راهپورت در نظر اهمیتی حاصل کرد و ذوالریاستین هم در این روز حاضر انجمن نبود، فلذا قرار گذاردند که روز بعد را در مدرسه سپهسالار جدید در اطاق آقا سیدبرهان انجمن کنند. ذوالریاستین و سایر مؤسسين انجمن را هم اطلاع داده که البته حاضر شوند لذا روز شنبه ۱۷ در اطاق آقا سیدبرهان گرد آمده صورت راهپورت سابق قرائت شد.

جناب ذوالریاستین اظهار داشت: ورود آقامیرزا آقا مصطفی مربوط به مطلب نیست چه او برای ملاقات آقا سیدمحمد رضا آمده بود، اما سایرین که در راهپورت صورت آنها ثبت است، برای امری لازم آمدند که عازم بودم دیروز در انجمن آمده مذاکره نمایم و از اعضای انجمن استمداد و معاونت بجویم، ولیکن برای تحقیق همین امر وقت رسیدن به انجمن گذشت تا آن که در شب خبر رسید که انجمن فنوق المعاده در امروز تشکیل خواهد شد، اینک حاضریم که مطلب را اظهار دارم و آن از این قرار است:

این چندروزه يك امر غیرمترقب غریبی اتفاق افتاده است که یا ازسوه اتفاق است و یا از دسایس درباریان، خدا کند دروغ باشد و الا تمام رحمت ما و وطن دوستان به عذر رفته است، بلکه يك احداث نفاقی بد، بین مسلمین که ضررش راجع به اسلام خواهد بود شده است.

به اندازه ای جناب ذوالریاستین مطلب را اهمیت داد که خیال همه را گرفت. بالاخره فرمود از قراری که شنیده شده است عباسعلی خان شوکت که منشی سفارت عثمانی است يك استفتائی از آقای بهبهانی صورت گرفته است که مدلول آن این است: هر گاه یکی از امراء اسلام و اداری جمعاً از ارامنه را به قتل خلیفه مسلمین و یا آن که همراهی کند از کفاری که اقدام به قتل سلطان اسلام کرده اند و پناه دهد به چنین اشخاصی، حکم او چه خواهد بود؟

آقای بهبهانی نوشته اند که: چنین شخصی کافر و عهدورالدم است. حالا این حکم به دست سفیر عثمانی رسیده و آن را سند قرار داده و پنهان کرده است که مظفرالدین شاه اعانت کرده است از اشخاصی که اقدام بر قتل اعلیحضرت سلطان عبدالحمید کرده اند و به مفاد این حکم مظفرالدین شاه، کافر و واجب القتل است.

این اصل مطلب است که سه روز قبل از این حضرات مذکور آمدند که باید علاجی کرد. حالا چند احتمال می دهیم:

یکی آن که این شایعه اصل نداشته باشد و درباریان خائن به تحریک حاج شیخ فضل الله و امام جمعه این شایعه را جعل کرده اند که قلب اعلیحضرت مظفرالدین شاه را از ملت برنجاند و ناسخ دستخط مستدعیات آقایان را صادر و رحمت آقای طباطبائی و آقای

بیهانی و سایر آقایان را ضایع کنند .

یکی آن که شاید می خواهند به این بهانه التاء عداوتی میانۀ ملت اسلام و ارامنه ایران اندازند، تا این که رفته رفته این فتنه بزرگی شود و يك خونریزی میانۀ ارامنه و مسلمین راه اندازند، چنانچه در اسلامبول و قفقاز الیوم واقع است؛ یا این که سفیر عثمانی می خواهد این مطلب را بیهانه کند و از باعالی بخواهد که بر عده اردوی سرحدی بیفزاید علی ایحال اگر شایعه صدق باشد کار خیلی مشکل و باید اقدام صحیحی کرد. آقا سیدبرهان گفت: باید هر قسم باشد این مسئله را تعقیب کنم، اگر بی اصل باشد و چنین استفتائسی نشده باشد و همچو جواب هم نوشته نشده باشد، خوشا به حال ما بر فرض که این مطلب را به سمع اعلیحضرت مظفرالدین شاه رسانیده باشند ما می توانیم که خود سفیر عثمانی را در حضور اعلیحضرت شاه حاضر کنیم تا این اشاعه را تکذیب کند. آن وقت اعلیحضرت اغراض این خائنین را خواهد فهمید و دیگر هیچ اعتماد و اعتباری به اقوال درباریان نخواهد ماند و شخص اعلیحضرت از این خائنان رنجیده خاطر خواهد شد و به طرف ملت بیشتر مایل خواهد گردید. لیکن اگر چنین حکمی صادر شده باشد باید فوراً صاحب این حکم را از میان برداشت تا این حکم رسمیت پیدا نکند و صدور این حکم معلوم و محقق نگردد .

فیلسوف گفت: این عباس هلی خان شوکت از قراری که می گویند خیلی جوان بدقلب بد ذاتی است. گویا این جوان عداوت مخصوصی با این ملت دارد. (۱)

ادیب بیهانی با کمال تحجیر گفت: من گمان نمی کنم آقای بیهانی عالماً عامداً چنین حکمی را نوشته باشد. بر فرض که چنین استفتائی شده باشد، استفتاء که حکم قطعی درماده شخص معینی نخواهد شد. ذوالریاستین گفت: من نمی گویم چنین حکمی صادر شده یا نشده و نمی گویم این استفتاء است یا حکم، کاری به این ندارم که عامداً عالماً صادر شده یا نشده، من می گویم اشاعۀ این مطلب و ابراز این صحبت باعث این خواهد شد که بالمره این همه زحمات و خسارات مالی و جانی این ملت به هدر خواهد رفت و خائنین حالا در نظر مظفرالدین شاه چنین جلوه می دهند که اینها همه نتیجۀ حلم و بردباری است که اعلیحضرت متحمل شده اید. اگر همان روز اول این چهار نفر آخوند و سید را قلع و قمع کرده بودید امروز حکم به کفر شما نمی کردند و حکم به قتل شما نمی دادند. فرداست که احکام دیگر هم خواهند کرد بلکه تخت و تاج شما را تصرف خواهند نمود و به این گونه حرفها قلب شاه را از ملت می رنجانند و حقوق ملت بیچاره بعد از همه این زحمات ضایع و پایمال خواهد شد. دیگر نتایج و خیمۀ آتیه چه بشود و چه پیش آید خدا داناست. بالاخره قرار شد نگارنده آقای طباطبائی را ملاقات کنم و این

(۱) شرح بد رفتاری وسوء سلوک این جوان را نسبت به معصنین سفارتخانه عثمانی را درموقع خود شرح خواهیم داد

شایعه را به ایشان بگویم و آقایان هم هر کدام کاری را متقبل گردیدند .

به این جهت روزجمعه بیست و سوم ربیع الثانی ۱۳۲۴ که در خانه جناب ذوالریاستین مجلس ضیافت بود طرف صبح قبل از آمدن مهمانان که عضو انجمن نبودند اعضاء انجمن حاضر شده و هر يك نتایج اقدامات و زحمات خود را اظهار کردند. از آن جمله نگارنده وقایع را گفت که اعضاء خرم و خورسند گردیدند ، که مجمل و مختصر مطلب را در طی يك مسئله تاریخی در این مقام ذکر می کنیم، آن وقت شروع به رشته تاریخ خود که گرفتاری آقامیرزا آقااستهبانی و مجدالاسلام کرمانی و آقامیرزا حسن مدیر رشديه است می نمایم و چون این واقعه مربوط به ارامنه است، فلذا مختصری هم از تاریخ ارامنه را در این مقام ذکر کرده از خواننده تاریخ معذرت می خواهم .

ارمن

ارمن و ارمنی بنا بر آنچه در دائره المعارف نوشته است ، قدیم تر و بزرگتر طایفه و ملت بوده که بعد از طوفان تشکیل شد ، که سیصد نفر از اولاد و نوه « یسافث بن نوح » از بابل به طرف ارمنستان مسافرت نموده و در آنجا شهری بنا کردند موسوم به « هایکا عمار » یعنی شهر « هایک » که رئیس آن جماعت بود .

بعضی گویند: اصل این طایفه از کلدانیین است . ابن خلدون گوید : جد آنها « قوموئیل » پسر « ناحور » برادر حضرت ابراهیم است . در اول معروف به « هایکانین » بودند ، پس منسوب به ارمن گردیدند . چه یکی از ملوک بزرگ این طایفه بعد از « هایک » آرام بوده است . بعضی گویند : ارمنی منسوب است به « ارمیناک » پسر « هایک » .

به هر جهت مملکت ارمن به چهار دولت بزرگ منقسم می گردد : اول دولت « هیکاظاتس » منسوب به « هایک اول » مؤسس دولت ارمن . دوم دولت « ارشاکونین » منسوب به « ارشاک برتی » که اول پادشاه این سلسله بود . سوم دولت « باکرادونین » منسوب به « قاشود باکرادونی » اول پادشاه این سلسله . چهارم دولت « رویینین » منسوب به « رویین کبیر » اول پادشاه و اول مؤسس این سلسله .

پس از انقراض و اضمحلال هر دولتی تا تأسیس و تشکیل دولتی دیگر بعضی امراء و والیهای غیر قانونی فاصله شدند، اما تشکیل دولت اول پس از آن که « هایک » لشکری گرد آورده و با پادشاه بابل که یکی از نمرودها بود و خلق را به پرستش خود مجبور می نمود جنگ کرد و بر نمرود غالب آمده در سنه ۲۱۰۷ قبل از میلاد تشکیل سلطنت قانونی داد و منظم کرد نظامات سیاسی و قوانین اساسیه و تعمیر کرد عمارات بسیار را . و از جهت عدل و داد قسمی رفتار نمود که دولتش بزرگ و پایدار گردید و پنجاه و نه کس پادشاهان قانونی این دولت بودند و هفت نفر والیها و امراء که پس از انقراض دولت هر يك به قهر و غلبه مدتی در ارمن سلطنت کردند .

بالجمله پس از آن که «هایک» در سنه ۲۰۲۶ در گذشت پسرش «ارمیناک» که ولیعهد او بود به جای پدر نشست و برادرهایش را از مرکز حکومت یا خود برداشت و به طرف شمال ارمنیه رفت و «ارکاس» را مقر و مکان خود قرار داد. پس جمعیت خانواده پدری او بسیار شدند و به سه طایفه منقسم گردیدند، از این قرار: «متانافاسیون»، «خوریون»، «باطیون یا بظنویو کیون». «ارمیناک» ۴۶ سال سلطنت کرد و «ارمایوس» پسر او در سنه ۱۹۸۰ قبل از میلاد به جای پدر نشست و چهل سال سلطنت کرد. پس از آن «اماسیوس» در سال ۱۹۴۰ و بعد از ۳۲ سال سلطنت پسرش «کیغام» در سنه ۱۹۰۸ به جای پدر نشست و پنج سال سلطنت کرد. پس پسرش «حارهوس» بجای او نشست و ۳۱ سال سلطنت کرد در سنه ۱۸۵۸ قبل از میلاد و بعد از آن پسرش «آرام» در سنه ۱۸۲۷ قبل از میلاد به جای پدر نشست و در این مدت که از سنه ۲۰۲۶ تا سنه ۱۸۲۷ باشد «ورخین امر مهمی که قابل باشد ننوشته اند، الا آن که به واسطه تمیض سلاطین و راحت طلبی آنها دشمنان مملکت بر آنها تاخته و بدون مزاحمت و ممانعت اکثر از بلاد ارمنستان را متصرف شدند. تا آن که «آرام» از خواب غفلت بیدار شده و اعداء مملکت را پراکنده و شهرهای ارمنیه را استرداد نموده و شهری بنا نمود موسوم به «ماناک» که بعد معروف به «میسار» به کبادوکیه، گردید و مملکت آرام گرفته و منظم و باحسن حال برگشت. پس از ۵۸ سال سلطنت در گذشت و پسرش «قارا آوارا» در سنه ۱۷۶۹ قبل از میلاد به جای پدر نشست و در ایام سلطنت او ملکه سریان مسمی به «شمیرانه سیمیرامیس» به ارمنستان تاخت آورد و خواست پادشاه ارمنستان را به شوهری خود اختیار کند پادشاه ارمنستان امتناع کرد و جنگ با آنها در گرفت. پادشاه ارمنستان کشته گردید و مملکت به تصرف ملکه سریان در آمد و پسر پادشاه را که مسمی به «کارطوس» بود پادشاه ارمن قرار داد و شهری عم بنا کرد موسوم به «شمیرا» که بعدها موسوم به «نشان اووان» گردید و در آن وقت مملکت ارمنیه در تحت نفوذ ممالک سریان درآمد تا آن که «نینوس» پسر «شمیرانه» ملکه مادرش و «کارطوس» (کارطوس) را کشت و مملکت را گرفت. پس از عدتی «قانوشافان» پسر «کارطوس» ظاهر شد. «نینوس» او را بر قسمتی از ارمنیه حکومت داد و جزیه بر او بر بست و این کار جزیه در سنه ۱۷۲۵ بود و «قانوشافان» به تدبیر و حسن خلق سلوک و رفتار می نمود. تا آن که مملکت ارمنیه را به تمامه متصرف گردید. پس از آن که شصت و سه سال سلطنت مطلقه مقدره کرد وفات نمود. چون بلاعقب بود «بارد» یا «باردبه» که از نسل «هایک» بود در سنه ۱۶۶۲ قبل از میلاد به جای او پادشاه گردید و پنجاه سال سلطنت کرد. پس از او پادشاهان یکی از پس دیگری از قرار ذیل سلطنت کردند:

ارباک در سنه ۱۶۱۲ - خافان در سنه ۱۵۶۸ - بارناک اول در سنه ۱۵۳۱ - سور در سنه ۱۴۷۸ - هافاناک در سنه ۱۴۳۳ - فاشداد در سنه ۱۴۰۳ - هایکاک اول در سنه ۱۳۸۱

- فامبک اول در سنه ۱۳۶۳ - ارناک در سنه ۱۳۴۹ - شافارش اول در سنه ۱۳۳۲ - نوادر
 در سنه ۱۳۲۶ - فسدام در سنه ۱۳۰۲ - کار در سنه ۱۲۸۵ - کوراک در سنه ۱۲۸۵ - هراند
 اول در سنه ۱۲۶۷ - انصاک در سنه ۱۲۴۲ - کلاک در سنه ۱۲۲۷ - هورو در سنه ۱۱۹۷ -
 ظارمابر در سنه ۱۱۹۴ - شافارش ثانی در سنه ۱۱۸۰ - برج اول در سنه ۱۱۳۷ - اربون
 در سنه ۱۱۰۲ - برج ثانی در سنه ۱۰۷۵ - باظوک در سنه ۱۰۳۵ - هرد در سنه ۹۸۵ -
 هرماک در سنه ۹۱۰ - کایبک در سنه ۸۸۳ - بارنافاس اول در سنه ۸۳۸ - بارناک ثانی در سنه
 ۸۰۵ - اسکاورطی در سنه ۷۶۵ - بارویر در سنه ۷۴۸ - هر اچیا در سنه ۷۰۰ - بارنافاس
 ثانی در سنه ۶۷۸ - باجویج در سنه ۶۶۵ قبل از میلاد - کورناک ۶۳۰ قبل از میلاد - بافوس
 ۶۲۲ - هایبک ثانی ۶۰۵ قبل از میلاد - بر فاط اول ۵۶۹ قبل از میلاد - دیکرانس اول
 ۵۶۵ - فاکاکن ۵۲۰ - ارفان ۴۹۳ - نیرسیح ۴۷۵ - طاریح ۴۴۰ قبل از میلاد - ارموک
 ۳۹۴ - بایکام ۳۸۵ - فنان ۳۷۱ قبل از میلاد - فناحه ۳۵۱ قبل از میلاد .
 والیهای پیش از ارشاکوتیین از این قرار است :

میخران در سنه ۳۳۵ قبل از میلاد - نیبولومیوس ۳۱۹ - ارضافارط ۳۱۷ -
 هراندیم کایطاک ۲۸۴ - ارضافاس ۲۲۹ - ارضاشاس ۱۸۹ - ارضافسط ۱۵۹ قبل از
 میلاد .

در زمان «دیکرانوس» اول ، بین ارمنستان و ایران اتحادی واقع شد ، که در جنگ
 ارمن یا دیلم لشکری از طرف ایران بیاری پادشاه ارمن رفت و در جنگ ایران با پادشاه
 بابل از طرف ارمن از پادشاه ایران همراهی و معاونت کردند و این اتحاد و یگانگی بین
 ایران و ارمن باقی بود تا زمانی که اسکندر بر ایران غالب آمده و پادشاهی ایران
 منتقل به اسکندر و یونانیان گردید ، که در این وقت ارمن ملوک الطوائف و دولت آنها
 منقرض گردید .

کنته شدن پادشاه ارمنستان به دست ملکه سریان

در سنه ۱۲۹ قبل از میلاد ، در حالتی که ارمنیه در تحت نفوذ «سلفکیان» بود ، اگر
 هم از خود ارمنیه سلطانی چند روزی سلطنت می کرد ولی باج و خراج را به اسم
 «سلفکیان» می گرفت ، تا آن که «آرشاک اول» سلطنت یافت و به طریق مداهنه و حصافت عقل
 رفتار کرد .

در سنه ۱۴۹ پسر او «آرشاک ثانی» سلطنت یافت و معالک ارمن را استرداد نمود ،
 برادر خود «فاغارشاک» را پادشاه کرد بر ارمنیه و رعایا در زمان این دو برادر در راحت
 و آسایش بودند . پس از او «آرشاک ثالث» در سنه ۱۲۷ قبل از میلاد پادشاهی یافت و قوانین
 عدل و داد را برقرار نمود . پس پسرش «ارضاشیش» را در سنه ۱۱۴ جانشین خود قرار
 داد و در گذشت و در زمان این پادشاه ارمنستان وسعت و قدرتی بی حد و اندازه

بهم رسانید. فتوحات بسیاری نصیب این پادشاه گردید شهرهای فارس ضمیمهٔ مملکت او گردید.

در مدت بیست و پنج سال سلطنت بر روم و فارس و ارمنیه کرد تا این که او را کشفند پسرش «دبکرانوس نانی» در سن ۸۹ قبل از میلاد سلطنت یافت. مانند پدرش کارهای خوب کرد و در زمانش چند شهر بناشد. «نسیبین» را پایتخت خویش قرار داد تا آن که بعد از ۵۴ سال سلطنت در گذشت و پسرش «ارزاسفاس اول» در سن ۳۵ سلطنت یافت و در زمان این پادشاه ارمن ضعیف گردید به حدی که جزیه به دولت رومان می‌دادند و باج و خراج به دولت ایران. در سن ۳۰ قبل از میلاد «ارشام» پادشاهی یافت و در زمانش ارمنیه بین پادشاه ایران و ارمن منقسم گردید و بیست و هفت پادشاه از ارمن و بیست و دو والی از طرف پادشاه ایران در ارمنیه فرمانروا بودند و هر یک در حصهٔ خود.

فتح ارمنستان به دست اعراب

تا آن که در زمان خلیفهٔ سوم «عثمان بن عفان»، لشکر عرب بر ارمنستان تاخت آورده رئیس لشکر «سلمان بن ربیعہ باهلی»، به امر «ولید بن عقبه» ارمنستان را فتح نمود و فرمانفرمایان عجم را از آنجا بیرون کرد و از یک طرف هم دولت یونان بعض شهرهای آنان را تصرف نمود و آنان را ذلیل و خوار گردید. تا آن که دولت «یاکرادونین» شروع شد و به واسطهٔ اختلاف مسلمین و یونان و بعضی امراء عجم ارمنه با هم متفق شده «قاسود اول» در سن ۸۵۹ بعد از میلاد بر تخت سلطنت نشست و هیچده پادشاه از این سلسله بر ارمنستان سلطنت کردند.

تا زمان غلبهٔ اسکندر بر ایران همه وقت ارمنستان در تحت نفوذ و حمایت ایران بود. پس از اسکندر مدتی که ایران ملوک الطوائف بود ارمنستان مستقل گردید و لیکن باز در تحت حمایت ایران بودند، تا آن که در زمان غلبهٔ عرب که بکلی مغلوب عرب بودند.

در زمان حجاج بن یوسف عم خدمات بسیار بر ارمنه وارد آمد و بین ذلت و ترقی و استقلال و تبعیت بود تا آن که در زمان سلاطین سلجوقیه که سن ۱۰۴۹ بعد از میلاد باشد طغرل بیک ارمنستان را متصرف گردید و در زمان ملک شاه سلجوقی شیراز سلطنت و ملیت ارمنه از هم گسیخت.

دولت رومیین

در سن ۱۰۸۰ بعد از میلاد، تشکیل سلطنت رومیین در ارمنستان شد. «رویین اول» در سن ۱۰۸۰ به تخت سلطنت نشست. بیست و دو پادشاه از این سلسله در ارمنستان پادشاهی کردند. پنج نفر هم از لوسینیاتیون بر ارمنیه سلطنت کردند. تا آن که در سن ۱۳۷۳ بعد از میلاد سلطنت ارمنه از روی زمین منقطع گردید؛ چه در این تاریخ از

طرف مصریها لشکری به‌ارمن حرکت کرد و از تاراج و نهب و قتل فروگذاری نکردند. پلستان ارمن را خراب و سرکشان را اسیر کرده بکلی نام سلطنت و دولت از ارمن برداشته شد.

فتح ارمنستان به‌وسیله شاه‌عباس

در زمان سلطان محمد فاتح و شاه عباس پادشاه ایران بین عثمانی و ایران در باب ارمنستان نزاعی واقع شد؛ چه سلطان محمد از ارمنه حمایت می‌کرد و شاه عباس در این واقعه و وقایع دیگر با سلطان محمد مخالف بود. تا آن که شاه عباس لشکری جرار به‌طرف ارمن سوق نمود و باقی‌مانده ارمنستان را محو و نیست کرد و متجاوز از پنج هزار نفر از بزرگان و اهل صنعت را به‌اسیری آورد و در نزدیکی اصفهان قریه‌ای موسوم به‌جلقا برای آنها عطا فرمود.

بقیه السیف به‌اطراف عالم پراکنده گردیدند. عده بسیاری به‌طرف عثمانی فرار کرده و منحصر به‌عثمانیها گردیده، در قسطنطنیه و بغداد توقف کرده به امر زراعت و فلاح و تجارت مشغول شده و در عثمانی ترقی نموده در نظام عثمانی و امور دولتی وارد شده و صاحب درجات و مراتب عالیه گردیده، جمعیتی بسیار از ارمنه به‌طرف روسیه ملتجی شده و در گرجستان و قریم و بولینا و شهرهای دیگر منزل گرفته و در روسیه اجتماعات آنها بسیار و ترقیات فوق‌العاده برایشان حاصل گردید.

آن عده‌ای که به‌ایران آمده و در جلقا مسکن گرفته، در اوایل به صنعت و علوم معروف و کم‌کم در همه شهرهای ایران مستقر شدند. تا آن که در زمان نادرشاه ایسن جماعت اهمیت را به‌درجه‌ای رسانیده و لیکن بعد از کشته شدن نادر شاه به واسطه فتنه و اغتشاش ایران صدمه بزرگی به آنها رسید که اکثر آنها فراری شدند.

نفی و قتل ارمنه عثمانی به‌دستور سلطان عبدالحمید

جماعت کثیری هم به‌نمسا و هندوستان مهاجرت نمودند و در آنجا به‌مدارج عالیه نایل آمدند. بالجمله این طایفه در هر مملکتی نام نیکی به‌خود جلب نموده و خود را محبوب اهالی آن مملکت نمودند. تا آن که در زمان سلطان عبدالحمید پادشاه عثمانی طرف سوء ظن دولت واقع شده سلطان عبدالحمید حکم به‌طرده و نفی و قتل آنها داد. هر يك که توانستند خود را به طرف و گوشه‌ای انداخته عده‌ای هم به‌ایران آمدند. از آن جمله در عداد مهاجرین یکی پرنس دادیان بود که نگارنده آنچه را که از او شنیده به این رشته وصل می‌کند. موسی بیگ کرد برادر پجری پاشا، حاکم اسکندار پس از مراجعت از فرانسه کارهای زشت و فضیح از قبیل قتل و نهب و بی‌ناموسی و غیرها را در باره ارمنه‌ای که در اسکندار متوطن و مشغول زراعت و فلاح و تجارت بودند می‌کرد. هر وقت که به‌عزم شکار سوار می‌شد هر گاه شکاری هدف گلوله او نمی‌شد یکی دوتا از اطفال ارمنه را هدف

کلوله می نمود .

ارامنه عرایش تشکی و تقلطم به آستانه سلطان عبدالحمید عرض و ارسال داشته مفید نیفتاد . تا آن که به توسط قونسولهای خارجه منقلطم و شاکی شدند . از سده سنیة خلافت امر به احضار موسی بیک صادر گردید که در اسلامبول او را به تحت محاکمه در آورند و نمودن و شن نفر شاهد از مسلمانان و ارامنه با او وارد اسلامبول گردیدند .

حمایت بحری پاشا و معاونت اجزاء خلوت پادشاهی و حارسین سلطان امر را مشتبه نمود سلطان عبدالحمید از پرنس دادیان که آدم بی غرض و امینی بود و محل اعتماد سلطان ، راپورت این امر را خواست . پرنس دادیان راپورت را این طور داد که : امروز طایفه ارامنه در مملکت عثمانی پراکنده و در زراعت و تجارت و خدمت به دولت مشغول ، برای خاطر یک نفر ظالم اگر چه برادر بحری پاشا باشد ، شایسته نیست جمعی را از معدلت سلطان مایوس کرد . هر گاه معدلت سلطان موسی بیک را مجازات و کیفر ندهد ، ارامنه شورش خواهند نمود . . . در این اثنا پرنس دادیان برای فوت مادر زن خود (کنتس) مسافرت به اطربش نمود . در غیاب او امر موسی بیک منقلب گردید ، ظالم خادم به قلم رفت نمود و شن نفر شهود را شاهد زور دانستند . حکم مجازات در برابر شهود صادر گردید . بحری پاشا برادر خود موسی بیک را با چهل نفر سوار به طرف کوتاهیه حرکت داد .

ارامنه از سلطان مایوس گردیدند ، تشکیل کمیته‌ها و انجمنهای سری دادند که شورش کنند چند روز بعد از رفتن موسی بیک سفراء خارجه عتفقا رفتند به عمارت سلطنتی و اصرار کردند که باید ثانیاً موسی بیک محاکمه شود امر صورت اهمیت را حاصل نمود . سابقه اعمال او را قونسولها تصدیق کردند و به سلطان رسانیدند که عدلیه اظهار غرض کرده است ، بالاخره سلطان عبدالحمید تسلکراف کرد که موسی بیک را در بحریه مأخوذ و روانه داشتند . پس از محاکمه محکوم شد . به نفی ابدی که درمکه متوقف و محبوس باشد . اگر چه شهود بری الذمه و ارامنه از سلطان راضی شدند . لیکن کمیته‌ها و جماع سری برقرار بود و شروع به بعض اقدامات که مقدمه شورش بود شد .

پس از چند روز پرنس دادیان از اطربش مراجعت به اسلامبول کرد . بحری پاشا به سلطان عرض کرد که : محرک شورش ارامنه پرنس دادیان است و دلیل او همان راپورتی است که شش ماه قبل داد که اگر سلطان عدالت نکند ارامنه شورش خواهند نمود .

پرنس دادیان یک روز بر حسب عادت که به بابالی می رفت ، به قراولخانه حسام پاشا مستحفظ و بلدوز که در آنجا پرنس را خواست . پس از قدری مذاکره گفت وزیر تقلطمه با شما کار مهمی دارد . اول بروید نزد او ، پرنس دادیان از رفتن به دربار منصرف و رفت نزد وزیر تقلطمه . پس از ملاقات ، وزیر تقلطمه گفت : به حکم سلطان محبوسید . زیرا که شورش ارامنه را شما

بازداشت پرنس
دادیان

باعث شدید .

به هر جهت پرنس سه ماه در اطاق وزیر تقلمیه محترماً محبوس بود. آنچه تقاضای محاکمه کرد کسی گوش به تقاضای او نداد. تا آن که در ماه سوم دستخط سلطان صادر گردید که چون امر به اشیاء گذشت، لذا باز بیائید سر خدمت و مشغول کار خود باشید . پانصد لیره هم با نشان عثمانی به او عطا شد و یک مرتبه هم از درجه‌ای که داشت بالا رفت .

زمانی که پرنس حضور سلطان رسید و عرض کرد آنچه من نشان دارم از خدمت بوده و هفده سال خدمت کردم. صد و پنج سال اجداد من خدمت کردند به دولت عثمانی هیچ وقت خیانتی از ما دیده نشده، حالاکه بدون تحقیق و به سرف سعایت ساعی مرا چند ماه حبس کردید، من دیگر خدمت نمی‌کنم و از خدمات نظامی استعفاء می‌خواهم .

تا چند روز هم استعفاء او را قبول نکردند. جودت پاشا وزیر عدلیه و سایرین هر قدر او را نصیحت کردند فایده نکرد. بالاخره دو ماه در اسلامبول مستغنی بود پس از آن اذن و اراده سلطانی را حاصل نمود که برود فرنگ . فلذا با شہرت گرفته وزیر تقلمیه و جمعی از اعیان از او مشایعت نمودند محترماً از اسلامبول حرکت و روانه ایتالیا گردید و هفده ماه در پاریس و لندن و سایر جاها سیاحت و گردش کرد .

عزیمت پرنس دادیان به ایران

چون شاهزاده خانم، زن پرنس با زن قوام السلطنه خویش بود و مشارالیه در اطریش از طرف ایران سفیر بود فلذا قوام السلطنه نریمان خان تکلیف آمدن به ایران را به او نمود . پرنس به عزم سیاحت با قوام السلطنه در تاریخ ۱۳۰۹ وارد طهران گردید و به ناصرالدین شاه پادشاه ایران معرفی شد . شاهزاده خانم زوجه پرنس به انیس الدوله زن شاه نیز معرفی شد . چون مشارالیه دختر کنت سی‌جینی از معاریف مملکت مجارستان و صاحب کمالات صوری و معنوی و شش زبان را تکلم می‌نمود، فلذا طرف شور و دوستی انیس الدوله واقع شد. خود پرنس دادیان هم بعض اوقات طرف شور ناصرالدین شاه واقع گردید که ناصرالدین شاه بعض اوقات پاره‌ای تحقیقات از او می‌نمود. صدراعظم ایران امین السلطان نیز تا یک اندازه خوش رفتاری می‌نمود و لیکن از جهت دوستی پرنس با امین الدوله سوء ظنی به او بهم رسانید .

در این اوقات سفیر کبیر عثمانی در طهران خلید بیک گرد بود، که از دوستان بحری پاشا بود . به سلطان عبدالحمید راپورت داد که پرنس دادیان آمده است به ایران و طرف اعتماد پادشاه و مشغول است که برای آرامنه امتیازی بگیرد. وزراء ناصرالدین شاه خصوص امین الدوله با او مرادوات مخفی دارند الی آخره .

سلطان عثمانی که عده بسیاری از آرامنه به اشاره او در یک روز به قتل رسیدند و اگر جلوگیری سفراء خارجه نبود یک نفر از آنها در مملکت عثمانی زنده نمی‌ماند و آن

همه مقدمات که برای حفظ خود و مملکت خود دیده بود ، البته از خواندن این راپورت به خیال افتاد .

علیهذا اولاً از طرف سوریا پاشا منشی باشی سلطان يك تلگراف به پرنس دادیان مخابره شد که سلطان شما را می خواهد البته بیائید اسلامبول . پرنس جواب داد که من نوکر نیستم و از نوکری دولت استعفاء دادم . کاری با سلطان ندارم و نخواهم آمد . ثانیاً از طرف پدر زن پرنس کنت سی جینی ، تلگرافی مخابره شد که اگر نیائید در حق خودتان بد کردید . پرنس جواب داد که زمستان و سردی هوا مانع است از مسافرت . امتناع اول و مددرت ثانی مؤید و مصدق راپورت سفیر کبیر خلید پاشا گردید .

فلذا تلکرافات متوالیه از طرف سلطان و وزیر خارجه به سفارت مخابره شد که او را مانع شوید و نگذارید که بهمانند قهرآ و جبرآ او را از دولت ایران بخواهید و روانه دارید . خلیت

مناقشه بین ایران و عثمانی

يك به ناصرالدین شاه اظهار کرد . ناصرالدین شاه هر وقتی به يك عذری جواب می داد ، تا آن که يك روز میرزا ابوترابخان قلم الدوله پرنس را ملاقات نموده به او گفت شاه فرموده است که : چندی در مرآ ظاهر نشوید ، و از منزل خود بیرون نیائید که احزراء سفارتخانه عثمانی می خواهند تورا بگیرند . به صدراعظم امین السلطان سپرده ام که تلگراف کند و کار را اصلاح نماید .

بالجمله امین السلطان تلگرافاً استفسار نمود که پرنس دادیان مهمان است بر ما . نمی توان بدون جهت او را مأخوذ داشت ، مگر آن که جانی و یا مقصر دولت باشد . در جواب مخابره نمودند که پرنس نه جانی است و نه مقصر بلکه طرف اعتماد و محبت سلطان است . اما چون مرخصی گرفته و نوکر دولت است . فلذا سلطان او را خواسته است .

ناصرالدین شاه جواب داد چون چنین است و خودش مایل نیست من نمی گذارم جبرآ او را ببرید . باز تلگراف شد که تا مدت تبعیت او که پنج سال است منقضى نشود ، کار به او رجوع نکنید و پول و مواجیبی هم به او ندهید و مالیه او را که در اسلامبول داشت توقیف کردند و نگذازدند از خانواده خودش هم کمکی به او بشود . زن پرنس پولی در بانک اطریش داشت ، آن را هم توقیف کردند . امر گذران بر پرنس معشوش شد و شاهزاده خانم گرفتار مرض سختی شد . ناصرالدین شاه محرمانه يك دفعه به توسط امین الدوله چهار صد تومان و يك دفعه هم به توسط امین السلطان پولی برایش فرستاد . انیس الدوله هم از شاهزاده خانم همراهی کرد و تولزان طبیب مخصوص شاه را برایش فرستاد . تا آن که بهتر شد و پرنس در هر اداره ای که کار خواست به او ندادند و از سفیر عثمانی ملاحظه داشتند . در اداره کمپانی امنیه کار خواست ماهی پنج تومان بیشتر مواجیب نمی دادند . لذا پرنس از لاپدی ، در وکالت دعاوی وارد شد . چند کار بزرگ از پیش برد و پولی جمع کرد .

واگذاری پستخانه به پرنس دادیان

امین الدوله پستخانه را به او واگذارد. قوانینی در پستخانه بر قرار کرد که هنوز باقی است. لیکن پس از شش ماه باز سفارت عثمانی در مقام بازخواست برآمد. لذا پرنس به حکم شاه استعفاء داد. دو روز قبل از مقتول شدن ناصرالدین شاه که روز چهارشنبه بود شاه در قلهک از او دیدن کرد و در آنجا وعده داد که بعد از جشن حکم تبعیت او را صادر کند. در زمان مظفرالدین شاه که نصر السلطنه وزیر گمرک شد. پرنس دادیان را مدیر کل گمرکات قرار داد. هفت ماه و نیم در گمرک ماند. باز عثمانیها عقبه کردند و او را از کار انداختند. پس از گذشتن مدتی قلیل، پنج سال مدت تبعیت او منقضی گردید. تذکره تبعیت دولت ایران به او داده شد و او را آجودان مخصوص و رئیس مستحفظین شخصی شاه قرار دادند. دیگر عثمانیها اقدامی رسمی نکردند ولی باطناً در کار بودند (۱).

به واسطه تقرب پرنس دادیان به دو پادشاه مقتدر که یکی ناصرالدین شاه و دیگری مظفرالدین شاه بود آرامنه در ترقی و در ازدیاد بودند، در پستخانه و ادارات دولتی وارد شدند. این واقعه یا باعث سوء ظن عثمانیها گردید و یا درباریها به خیال افتادند که به این بهانه بین ملت و دولت تباخی اندازند و مظفرالدین شاه را در باره علما متغیر کنند. لذا صورت استعفادی در اسلامبول و کردستان در خفاء تمام کردند که مظفرالدین شاه محرک شده است آرامنه را بر قتل سلطان عبدالحمید و در همین اثناء يك کالسکه که در آن بامب بود در اسلامبول نزدیک به مسجد سلطان ترکید و يك نفر جوان ارضی این تدبیر را کرده بود که سلطان را بقتل رساند.

استفتاء از آقای بهبهانی

در این ایام در طهران عباسعلیخان شوکت صورت استفتائی نوشت و از آقای بهبهانی جواب گرفت که صورت سؤال به این مضمون بود:

چيست حکم کسی که محرک شود آرامنه را بر قتل پادشاه اسلام ؟ (صورت جواب فریب به این مضمون بود) : هر کس که محرک شود آرامنه را بر قتل سلطان اسلام او مفسد است و حکم مفسد به نص شریفه قرآن قتل و صلب و نفی است الخ.

استفتاء را آوردند خدمت آقای طباطبائی که ایشان هم چیزی ننویسند. جنابش به واقعه مسبوق و کاغذ را دور انداخته متغیر شده و فوراً در مقام علاج برآمده و به توسط جناب آقا میرزا محسن پیغام داد برای آقای بهبهانی که اگر این استفتاء را پس نگیرند پادشاه بر ما متغیر خواهد شد و زحمات ما به هدر خواهد رفت. دیگران جناب اعتماد الاسلام آقا سید علاء الدین داماد دیگر آقای بهبهانی را دیده او را محرک شدن که آقای بهبهانی را ملاقات کند. لیکن جناب آقا میرزا محسن کار را بخوبی انجام داد و آنچه

(۱) حالات پرنس دادیان با خدمات او به ایران بعد از این ذکر می شود.

لارم بود بجا آورد و آقای بهبهانی را با آن قوت قلب که همه کس می دانند ترسانید. تا آن که آقای بهبهانی به نفس نفیس خود به سفارتخانه عثمانی رفت و به هر قسم بود استثناء را گرفته باره کرد و فرمود شما یا من دوست و من باشم دوستم این استثناء يك روزی موجب قتل من می شد و باعث اسرار وقتنه. باری خرده کاغذها را برداشت و همان ساعت آمد منزل آقای طباطبائی و مزده معدوم شدن استثناء را داد این بود واقعه تکفیر.

نکارنده که این بیان را به طریق اختصار به اجزاء انسجمن گفت فرح و انبساطی فوق العاده شامل همگی گردید. دیگر از وقایع تاریخی که این ایام در انجمن مذاکره شد این است که باید داعی به ایالات فرستاد و سرداران ایران را از قبیل سردار ارفع - سردار السلطنه و حاج علی قلی خان سردار اسعد و امیر منجم و سایر سرداران بختیاری و سرداران قفقازی و ایل شاهسوند و غیرها را با خود کنیم و نیز تجارتخانه های معتبر را از قبیل جمشیدیان و جهانیان و غیرها را، با خود متحد کنیم که در موقع مفید افتد.

دیگر آن که از قراری که مسموع می شود. از طرف روسها بعض اقدامات می شود و بعضی را پول می دهند. نمی دانیم مقصود از این پولها چه می باشد و روسها برای چه پول خرج می کنند؟ آقایان علماء اجراء دستخط شاه و عدالتخانه را تقاضا می کنند. جمعی از دوستان وطن در خیال اصلاح اداره دولت، گمروهی در خیال عزل عین الدوله و نصب امین السلطان می باشند. اینها هیچ کدام راجع به روس نمی باشد. خرج کردن روس و انگلیس و دل سوزی آنها برای ما از روی چه مأخذ است و

جناب ذوالریاستین فرمود: پول دادن انگلیس و روس را به

رشوه دادن

بعضی من هم شنیده ام، لیکن معلوم نیست واقیبت داشته باشد.

روسها

نکارنده گفت: من از جاهای دیگر اطلاعی قطعی ندارم ولیکن

بطور قطع و یقین می دانم که در چند شب قبل از این هزار تومان از طرف روسها برای آقای طباطبائی برده اند و جنابش رد فرموده است. این هزار تومان از طرف روسها به توسط ملک و رشیدیک برده شده است. آقای طباطبائی فرموده است: اگر این پول را می دهند که من برقع آنها اقدامی کنم این امری است محال و اگر باید بر ضرر آنها اقدام کرد که هیچ عاقلی پول نمی دهد که در مقام ضرر دهنده خرج شود و آنکه من آنچه پول بخواهم ملت من خواهد داد و از من مضایقه ندارند. پس چگونه من ملت خود را گذارده از دشمن ملت خود پولی که نمی دانم به چه قصد به من می دهند قبول کنم؟

بالجمله آقای طباطبائی پول را قبول نکرده و رد فرمود. حتی آن که در وقتی که حاج ملک و رشیدیک از منزل آقا خارج شدند، رشیدیک که از اشخاص درست و صحیح بود عرض می کند: به اجداد طاهریست قسم است که اگر این پول نحس را قبول کرده بودی اول کسی که به شما بی اخلاص می شد و سلب عقیده اش می شد من بودم و از این

امتناع و رد، من نهايت اميدواری را حاصل نمود .

حالا که معلوم می‌شود پولی در کار هست ، خوب است ما مردم را بيدار کنیم و از این کار جلو گیری نمائیم . در این مقام که رشته تاریخ را به اعتراض چند جمله قطع کردم مناسب بود از اداره جمشیدیان و جهانیان و شرح حالات بعضی سرداران ایران خصوص سردار ارفع و سردار اسعد را نیز ذکر کنم . لیکن چون این جمل مشروح و مفصل است خصوص وقایع ارباب جمشید که حاوی بعضی وقایع تاریخی است و در جلب او به انجمن مخفی دوم که در خانه اسدالله خان ابوالفتح زاده بود و همچنین همراهی اداره جهانیان در بعضی مواقع که مشتمل بر بسیاری از وقایع تاریخی است . فلذا در این مقام از ذکر آنها انحصار و در آخر همین جلد دوم در طی حالات رجالیه به درج آنها می‌پردازیم ، پس برمی گردیم به رشته تاریخ و گوئیم :

دستگیری مجدالاسلام

روز جمعه بیست و سوم ربیع الثانی ۱۳۲۴ که انجمن در خانه جناب ذوالریاستین تشکیل یافت يك ساعت به غروب مانده مجدالاسلام رفت منزل دبیر حضور منشی رسائل . ادی الورود دبیر حضور خطاری که متوجه به او بود به طریق کنایه و اشاره به او رسانید . لیکن از آنجائی که مجدالاسلام مطمئن به مهادی عالیه بود اهمیت به واقعه نداد . نگارنده آمد به خانه خود در ساعت هشت از شب گذشته در بستر راحت خفته بودم که شنیدم درب حیاط را می‌کوبند ، پس از جواب و استفسار معلوم گردید از محل و مکان مجدالاسلام استفسار می‌کنند . بعد از دقت و تأمل معلوم شد جمعی سواره و پیاده که متجاوز از صد نفر بودند اطراف خانه را گرفتند چون از پیش احتیاط خود را دیده بودم و هر شب درب خانه را از پشت قفل می‌نمودم که احدی نتواند در را باز کند ، به این جهت درب خانه با نهایت استحکام بود از آنها اسرار از من انکار که صدای نایب هادی خان را که ملقب به خبیر دربار بود شنیدم که گفت : ما مجدالاسلام را می‌خواهیم اگر این جاست بگوئید . در جواب گفتم: تا عصر با هم بودیم او رفت به خانه دبیر حضور من آدمم به خانه خود ، دیگر مرا اطلاعی نیست .

بالاخره خبیر دربار که شخص درویش مسلکی بود و در این گونه موارد دستگیری از فقراء و مراعات مظلومین را می‌نمود به آدم مجدالاسلام گفت: رفقای مجدالاسلام را به ما نشان ده و بعد از اندکی توقف روانه شدند .

صبح آن شب معلوم گردید مجدالاسلام را گرفتار و دستگیر نمودند . چه بعد از آن که در خانه فرست شیرازی و خبیر الممالک و غیره ریختند و مجدالاسلام را ندیده اسباب و اموال مردم را به غارت بردند چنانچه مرسوم آن زمان بود که نوکر دیوان به هر خانه وارد می‌شدند ، اسباب خانه را به غارت می‌بردند .

عجب آن که مأمورین در هر خانه که برای فحش از مجدالاسلام وارد شدند اسباب خانه را که قابل و ممکن الحمل بود با خود بردند . جز خانه خود مجدالاسلام که جز نوکر او را گرفتند و ادیت کردند دیگر چیزی نبردند . گویا بیچارگی اهل و عیال مجدالاسلام بر آنها مؤثر افتاد .

باری اول طلوع صبح صادق رد مجدالاسلام را به خانه حاجی عبدالحسین تاجر اصفهانی رسانیده از پشت بام به خانه ریخته در حالت خواب مجدالاسلام را گرفتار نموده و آنچه از اسباب خانه حاجی عبدالحسین که ممکن بود به غارت رفت .

مجدالاسلام به نکارنده گفت : مرا پیاده آوردند تا نزدیک قهوه خانه ای و آنجا برای حاضر کردن درشکه توقف کردند . گفتم قدری آب بدهید ، کسی آب نداد . درشکه جاسز شد ، مرا در درشکه نشانیده به خانه نیرالدوله حاکم تهران بردند . از

چگونگی بازداشت مجدالاسلام

آنجا به خارج دروازه و در کهریزک دو فرسخی طهران رسانیده ساعت و کیف بغلی و قدری پول که با او بود از او گرفته .

قبل از گرفتاری مجدالاسلام میرزا حسن آقا مدیر رشديه را هم گرفتار نموده و به کهریزک برده بودند . دیگر از مأخوذین میرزا آقا اصفهانی بود او را گرفته به خانه عین الدوله برده از آنجا به خانه نیرالدوله و از آنجا به کهریزک رسانیده و از قرار تقریر میرزا آقای اصفهانی هزار تومان اسکناس در بغل مشارالیه بوده . آن را هم در خانه نیرالدوله از بیرون آوردند .

سه نفر از تجار بایه را نیز گرفتار نمودند ، یکی آقا محمدجواد اصفهانی و دیگری آقا میرزا علی خان اصفهانی و دیگری حاج حیدر نجف آبادی . لکن بعد از مدتی از هر يك صد و پنجاه تومان گرفته و آنها را رها کردند (۱) .

بایست این سه نفر چون مشهور بود برای اتهام دیگران نیز بهانه و مستمسکی بود . پس از گرفتاری حضرات ، آنها را تبعید به کلات نمودند . آقای طباطبائی پیام داد برای عین الدوله که سبب گرفتاری مجدالاسلام چه بود ؟ مجدالاسلام از دوستان حضرت والا بود که راپورت و اخبارات ما را به شما می داده است . عین الدوله در جواب گفت : از قراری که می گویند مجدالاسلام بایی است . لکن اعظام المسالك فرشباشی عین الدوله محرمانه پیام داد که گرفتاری مجدالاسلام برای نوشتجاتی بوده که به دست آمده و الان حاضر است . بعلاوه اعلیحضرت شاهنشاه مدتی است که دستخط فرموده اند که او را نفی بلد کنند .

در گرفتاری مجدالاسلام و سایرین اقوال مختلف است . ولی آنچه که نگارنده تحقیق

(۱) در زمان صدارت مرحوم مشیرالدوله حاجی حیدر پولتی را پس گرفت .

کرد و از هر يك از آنها شئیده و دیده در این مقام ذکر می‌کنم :

سبب گرفتاری مجددالاسلام

مجددالاسلام از اشخاص عالم و طالب تجدد ، در روزنامه ادب خدمات بزرگ کرد، روی مردم را به دولت باز نمود. فصاحت اعمال درباریان را به گوش مردم رسانید . اول مقاله‌ای که در روزنامه ادب بر ضد دولت استبدادیه نوشت مقاله‌ای است که در شماره سدوشم در صفحه اول به عنوان مجلس مبعوثان مقاله‌ای درج نمود و نیز در همان روزنامه در صفحه سوم که واقعه ارامنه و مسلمانان قفقاز را می‌نویسد بعض کنایات و تعریضات را درج نموده و نیز در شماره صد و شصت و چهار در صفحه پنجم در عنوان بقیه تدین مایه تمدن احتیاج مردم را به مجلس مبعوثان و قانون عدالت و مساوات را با تصریح و لزوم سلطنت مشروطه را گوشزد مردم می‌نماید . و نیز در کاریکاتورهایش خرابی ادارات دولتی و بی‌حسی مردم را بخوبی اظهار و نشان می‌دهد .

دیگر آن که مجددالاسلام به دوستی عین الدوله متهم گردید و مردم را گمان این بود که مجددالاسلام را پورته و خفیه نویس عین الدوله است و برای رفع اتهام از خود در مجالس علناً از عین الدوله بد می‌گفت و کبراً به عین الدوله خیر دادند بد گفتن او را . دیگر آن که در واقعه چوب زدن ظفر السلطنه به حاج میرزا محمد رضا کرمانی ،

مجددالاسلام در تهران در مقام مذاکره برآمد و خاطر عین الدوله را مکدر نمود .

دیگر آن که مجددالاسلام بستگی خود را به انجمن مخفی در مجالس اظهار می‌داشت به حدی که موجب خیال عین الدوله گردید و دستخطی از پادشاه صادر کرد که مجددالاسلام را تنبیه و تبعید دارد دبیر حضور به مجددالاسلام رسانید . فلذا مجددالاسلام يك شال شیروانی و يك قلمدان تقدیم عین الدوله نمود و عکس او را در روزنامه ادب ترسیم و نقش نمود ، عریضه عرض کرد و هزار تومان پول خانه از عین الدوله استدعا کرد ، عین الدوله تقدیمی او را رد نمود و پنجاه تومان هم بر حسب توسط غیرز آقا اصفهانی به او داد .

اگر چه پول خانه را نداد ، اما دیگر در مقام تبعید و سیاست مجددالاسلام بر نیامد ، تا آن که مجددالاسلام نقل مکان از خانه به خانه نمود . پارهای از کاغذهای باطله که در طاقچه خانهاش مانده بود ، به دست یکی از کرمانیها افتاد که در خانه اول او منزل گرفته بود . چند کاغذ خطرناک در بین آنها بود به توسط یکی از اهل کرمان به اعظام الممالک رسید که کاشف از خیالات مجددالاسلام بود .

دیگر آن که عین الدوله خواست ترسی به آقایان بدهد . این بیچاره‌ها را مأخوذ داشت که دیگران عبرت بگیرند . علت دیگر ، علت مشترک بود که در بیان سبب گرفتاری مدیر رشديه خواهد آمد . (مجددالاسلام را يك امر بزرگ کرده است در نزد عقلاء و آن این است که در زمان استبداد مجددالاسلام را به کلمات فرستادند . در زمان خرابی مجلس و

بمباردمان مجدالاسلام طرف بغض و عداوت امیر بهادر گردید ، حتی آن که خواستند او را چوب رده نفی بلد نمایند . در زمان مشروطه هم مجدالاسلام را گرفتار و نفی بلد نمودند با آن که دشمنانش به مجالست و مخالفت و مراودت با او افتخار می نمودند . چنان که در موقع خواهد آمد ان شاء الله .

سبب گرفتاری میرزا آقا اصفهانی

میرزا آقا اصفهانی از تجار اصفهان بود که چند سال در اسلامبول به عنوان تجارت زیست کرد . در سفر آخر مظفرالدین شاه به فرنگستان به عنوان ملاقات درباریها به فرنگستان مسافرت نمود . از معاشرت با رجال دربار هم صفا آنان را دانست و هم دید خلاف و نفاق آنان را . فقط از بین آنها ناصر الملک را پسندید ولیکن مقصود را در دوستی با عین الدوله یافت . به این جهت عازم به مسافرت ایران گردید .

در سیزدهم ماه رجب ۱۳۲۳ وارد طهران شد و حرفهای تازه در مجالس می گفت و از وطن مدافعه می نمود و دوستی خود را با عین الدوله تکمیل می نمود . تا این که عین الدوله دانست که پاره ای مقالات حیل المین از قبیل مدافعه وطن و غیره از ترشحات قلم مشارالیه است . فلذا از میرزا آقا خواهش نمود که قانونی از برای دولت ایران بنویسد . مشارالیه قانونی نوشت و در خیال بود که عین الدوله را وادار نماید به این که دولت را مقننه نماید ، کتابچه قانون را داد به عین الدوله ، او هم داد به ممتاز الدوله که آن را بخواند و اگر کسری دارد به آن ضمیمه نماید .

ممتاز الدوله پس از خواندن کتابچه به میرزا آقا گفت : خیلی تند رفتید . این مرد به خیال خواهد افتاد و سوء ظن از تو حاصل خواهد نمود . بهر جهت عین الدوله از کتابچه قانون سخت متوحش گردید نسخه اول آن کتابچه در نزد نگارنده موجود است و عمّا قرب خواهد آمد .

دیگر آن که میرزا آقا در مجالس مردم را بیدار و آنان را به حقوق خود آگاه می کرد . دیگر آن که با علماء و آقازاده ها مراد می نمود و آنان را محرك بود . دیگر آن که تاسیس کتابخانه ملی را باعث شد و در واقع اول مؤسس آن کتابخانه میرزا آقا گردید . آقا سید نصرالله که از سادات اخوی بود ، با نصره السلطان و ملک المتکلمین و جمعی دیگر از دانشمندان را با خود متحد نمود و پول معتدبه داد و هم جمع نمود تا صورت کتابخانه ملی را دایر نمود این کتابخانه محل اجتماع دانشمندان و وطن دوستان و تجددخواهان بود . چنانچه در موقع خواهد آمد .

علت دیگر علت مشترک بود که در واقعه مدیر رشديه خواهد آمد (۱) عجاله که وقت

(۱) پس از خرابی مجلسی الی اکنون که وقت تنقید و طبع این تاریخ است ، پاره ای امور از میرزا آقا صادر شده که موجب سوء ظن ملت واقع شد و همه وقت يك غده جماعت با او طرف بودند که در موقع خواهد آمد .

رفتن او است به طرف کلات مبنوی دولت و محبوب در نزد ملت است .

میرزا حسن آقا مدیر رشديه، از اشخاص با حرارت و درست-
کار، در زمان امین الدوله صدراعظم ایران پس از آن که
مدتی در تبریز در تأسیس مدارس و عکاتب زحمات کشیده

سبب گرفتاری مدیر رشديه

به تهران آمد و تأسیس مدرسه رشديه را نمود .

در واقع مؤسس مكاتب به وضع جدید این شخص است . در اوایل ورودش مقدسین
و بعض از مردم او را مثل يك نفر كافر نجس العین می دانستند چه كه الف و باء را تغییر
داد . فتحه را كه تا آن وقت زیر می گفتند صدای بالا نام نهاد، ضم را كه تا آن وقت پیش
می نامیدند صدای وسط می گفت ، كسره را كه تا آن وقت زیر می خواندند صدای پایین
می خواند، و همچنین خط عمودی و خط افقی یاد اطفال داد و كذا در مكاتب خانه ها كه در
سرگذرها و بازارها پسران و دختران با هم می نشستند ، چه ضرورت داشت كه باید در مدرسه
بیایند . دیگر آن كه چوب و فلكه در مدرسه نیست ، اطفال خودسر بار می آیند شیخ سعدی
صد سال قبل گفته است :

استاد معلم كه شود كم آزار
خرسك یازند طفلان در بازار

فریاد مقدسین در مجالس بلند شد كه آخر الزمان نزدیک شده است ، كه جماعتی
بایی و لامذهب می خواهند الف و باء ما را تغییر دهند ، قرآن را از دست اطفال بگیرند و
كتاب به آنها یاد دهند .

دیگر آن كه اطفال را زبان خارجه تعلیم داده است كه به آنها گفته است شمار لفظی
و شمار خطی و این صورت را یاد اطفال داد (۱-۲-۳-۴-۵-۶-۷-۸-۹) مجملا رساله هم از
بعض علماء تألیف شد . در رد مدارس و تكثیر اولیاء مدارس .

لیکن پس از دخول آقای طباطبائی و تأسیس مدرسه اسلام ، مردم كم كم دانستند كه
این مدارس عبارت از همان مكاتب است و این ارقام حساب است ، نه زبان خارجه و
تغییری هم در الف و باء داده نشد همان الف و باء قدیم است ، عنتیا قدری مشكل تر
از آن .

حاج میرزا حسن آقا هم دانست كه این مردم قابل نیستند ، خرده خرده از حرارت
افتادو برای ترویج مقصود خود روزنامه ای ایجاد كرد موسوم به روزنامه مكاتب . خواست كه
در روزنامه مردم را بیدار كند و به ترویج معارف بكوشد ، لیكن وزیر علوم و وزیر انطباعات
از روزنامه او و سایر جراید جلوگیری كردند . در این اثناء كه مهم بود در نزد عین-
الدوله كه این شخص را اگر به حال خود گذارد ، علاوه بر این كه الف و باء را تغییر
خواهد داد و روزنامه نویسی هم شده است .

گناه روزنامه نویسی كمتر از گناه مدرسه تأسیس كردن نیست و گاه گاهی هم به

کتابخانه ملی می‌رود که این هم گناهی است که عفو ندارد. بعضی اوقات هم در خانه و مدرسه بعضی را دور خود جمع می‌کند.

خبر دادند به‌عین‌الدوله که میرزا حسن مدیر رشديه را دیدند که شب‌نامه منتشر می‌نموده‌است. باز راپورت رسید که عصر سه‌شنبه ۲۱ ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ هجری در منزل مدیر رشديه انجمنی تشکیل یافته‌است که اجزای آن از این قرار است: مجدالاسلام کرمانی، ناظم‌الاسلام کرمانی، میرزا آقا اصفهانی و صدای مدیر رشديه بلند بود که چرا باید (سانسور) برای جراید قرار دهند. چرا باید روزنامه علمی به نظر وزیر اطلاعات برسد. و نیز راپورتهای دیگر رسید به‌عین‌الدوله که مدیر رشديه عصر چهارشنبه ۲۲ ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ در خانه آقای طباطبائی مذکور داشته‌است که مواجب خود را تقدیم دولت کردم و به‌عین‌الدوله گفتم: مواجب و حقوق بگیر از دولت بر سه قسم است: اول نظام و مستخدمین در ادارات دولتی، دوم عجزه و فقراء، سوم عفت خورها. حقوق دو قسم اول را بدهید، ولی قسم سوم را چند سالی ندهید و در عوض قرض دولت را بدهید و امر مالیه را هم اصلاح کنید و من اول مواجب خود را تقدیم می‌کنم. فرمان مواجب را دادم به‌عین‌الدوله، عین‌الدوله پس داد و گفت: من متشکر شدم از انسانیت و شاه‌پرستی تو. به او گفتم: من این مواجب را به تو ندادم که تو متشکر شوی و به من رد کنی من تقدیم دولت کردم این رد خیانتی است به‌نوع. عین‌الدوله فرمان را قبول کرد. پس از ده روز خبر شدم مواجب مرا در باره سه نفر از بستگان خود برقرار کرده‌است.

این است که امر دولت اصلاح نخواهد شد، تا این‌گونه اشخاص جاهل بی‌علم در این مسندها باشند حال ماها این قسم خواهد بود. راپورت این دو مجلس عین‌الدوله را ترسانید و سه نفری که در آن مجلس بودند که مجدالاسلام و میرزا آقا و مدیر رشديه است گرفتار شدند. نیکارنده را به‌واسطه بستگی به آقای طباطبائی متعرض نشدند. این بود علل گرفتاری این سه نفر. ولی نیکارنده عمأقرب نوشتجات این سه نفر را که دست آورده‌ام درج در این تاریخ می‌دارم که حالات آنان را نیز کائف خواهد بود.

صبح شنبه (۲۴) ربیع‌الثانی ۱۳۲۴، از جهت تبعید حضرات ترس و واهمه افتاد در بین مردم. احدی در خیال توسط و استخلاص آنها بر نیامد. چند روز بعد از آن طلاب در خانه آقای طباطبائی اجتماع نموده، ادیب‌المجاهدین کرمانی فریاد برآورد که امروز مجدالاسلام و میرزا آقا و مدیر رشديه را گرفتند و تبعید کردند. جواب شما آقایان را دادند که بایی بودند، فردا خودتان را گرفته و تبعید می‌کنند و به‌همین اسم و اتهام متهم خواهید شد. اگر برای وقایه خودتان هم باشد ساکت نباشید، لکن فریادهای ادیب‌المجاهدین (۱) مفید نیفتاد بلکه این هیاهوی ادیب‌المجاهدین به‌صورت يك گلوله شد که

(۱) شرح حالات ادیب‌المجاهدین بعد از این مشروحا خواهد آمد، ان شاء الله.

بدها او را مجروح و نزدیک بود مقتول نماید .

در همین ایام پیچاره صحافی عریضه‌ای به شاه عرش کرد و
حبس کردن صحافی
 محبوس گردید که مجمل آن از این قرار است :
 صحافی پولی از ارباب جمشید گرفته و خانه عیالش را
 به عنوان رهن یا بیع شرط داد به ارباب جمشید، مدت منقضی شد ، ارباب جمشید در مقام
 تصرف خانه برآمد ، صحافی عریضه‌ای حضور شاه عرش کرده ارباب جمشید طلبی از
 من دارد و می‌خواهد خانه سی هزار تومانی عیال مرا در عوض چهارده هزار تومان
 ببرد مستدعی است که دستخط مبارک را صادر فرمایند که مهلتی به من بدهد تا به‌صورت
 طلب او را پردازم . حکم جوابیه و دستخط این بود :

جناب اشرف اتابك اعظم - صحافی را زنجیر کنید، تا طلب ارباب جمشید را
 پردازد. فلذا صحافی را گرفته حبس نمودند، پس از توسط آقایان علماء او را از زندان
 خارج نموده، در خانه شریف‌الدوله که رئیس محاکمات خارجه بود محترماً حبس نمودند.
 گاه گاهی بنده نگارنده و جناب آقا میرزا محمد صادق پسر آقای طباطبائی دیدن
 او می‌رفتم. يك شب که آن جا بودیم مستحفظین و نوکرها مشغول کارهای شخصی خودشان
 بودند . به او گفتم اگر میل دارید شما را فرار داده ببریم خانه آقای طباطبائی ، اجزاء
 انجمن مخفی هم همه گونه باشا همراهی دارند. در جواب گفت من مال کسی را نخورده‌ام
 خانه سی هزار تومانی مرا می‌خواهند در مقابل دوازده هزار تومان ببرند، دو هزار
 تومان دستی هم به من می‌دهند . بگذارید مردم این ظلم‌ها را ببینند ، بلکه بیدار شوند .
 تاکنون کسی ندیده است که عارض و متظلم را حبس و زنجیر کنند ، فقها در تعریف
 مدعی می‌نویسند: المدعی من لو ترك ترك . یعنی مدعی کسی است که اگر ترك دعوی کند
 واگذارده می‌شود. من مدعی و عارضم حالا محبوس و زنجیری شده‌ام. هر قدر از این
 ظلم‌ها بیشتر شود ملت زودتر بیدار می‌شود . قدر عین‌الدوله را بدانید که این فشارها را
 می‌آورد هر چه فشار بیشتر باشد ملت زودتر به خود خواهد آمد . باری صحافی در
 خانه شریف‌الدوله ماند تا آن که خود را واگذار نمود و از ایران خارج شد .

روز دوشنبه نیم جمادی الاولی تلگراف مجدالاسلام از کلات آمد، چند روز بعد عم
 کاغذهای آنها رسید که نگارنده بعضی از آن مکاتیب را که کاشف از حالات محبوسین است
 در این تاریخ خود درج می‌نماید که خوانندگان تاریخ وضع محبوسین و سلوک دولتیان را
 از این عکاتیب استنباط نمایند .

مکتوب مجدالاسلام به‌عنوان آقای طباطبائی

محضر مبارک حضرت مستطاب حجة الاسلام والمسلمین آقای آقا
 میرزا سید محمد روحنا فداء - شرح حال این بنده شکسته بال،

از کلات

به نحو احوال آن که بعد از آن که بر حسب فرمایش شاهزاده نیرالدوله حاکم
 طهران جمعی فرانس اوباش به سرم ریختند و از رخنه‌ها بیرون کشیدند و به منزل
 ایشان بردند بدون سؤال و جواب و ملاقات ، درشکه حاضر با جمعی سواره
 کشیک‌خانه به کهریزک (۱) آوردند . در آن جا جناب آقا میرزا آقا هم «سلجوقی»
 شد حاج میرزا حسن هم از صبح حاضر بود ، عصری از آن جا به خاتون آباد
 آوردند شب را ماندیم و صبح به طرف خراسان حرکت کردیم . حالا صدقاتی که
 در بین راه وارد شده است لایق مذاکره نیست روز هشتم که شبیه غره جمادی
 الاولی باشد وارد خراسان شدیم سه روز در مشهد بودیم . ترتیب پذیرائی جناب
 حاج آصف‌الدوله بهمان برای هنگام شرفیابی . بعد از آن ما را به کلات آورده‌اند
 شرح آنچه در عرض راه دیدیم مناسب با این مختصر عریضه ندارد . احوالا
 چهل منزل راه را در سیزده روز طی کردیم ، والله سیزده ساعت خواب نکردیم .
 اما حالت حالیه طوری است که به طور حتم می‌دانیم که اگر تا یک ماه دیگر این
 جا باشیم خواهیم مرد . زیرا که هوای کلات به قدری گرم است که روزها مثل
 ماهی که از آب دور افتاده باشد ، از این طرف به آن طرف هلله کنان می‌رویم و
 دیوانه وار می‌دویم . شبها هم به واسطه زراعت شالی آن قدر پشه دارد که امکان
 ندارد شود خوابید . اهالی این جا تماماً بالای پامهای بلند در وسط پشه‌بند
 می‌خوابند ولی ما که جائی غیر از محبس نداریم پشه‌بند هم نداریم . علاوه قلد
 کلات مارهای غریب دارد ، کمتر از روزی است یکی دو تا کشته نشود . اغلب روزها
 تب و لرز هم بدیدن ما خواهد آمد . اما دوا و غذا چه عرض کنم . بلی چیزی که
 هست حاکم این جا شخص مسلمانی است . والله اگر او فی‌الجمله ملاحظه نمی‌کرد ،
 حالا دیگر هزار مرتبه مرده بودیم ، لباس ما همان لباسی است که از طهران
 داشتیم هر قدر که قابل نبوده و یغما نشده باقی است در کلات هم يك ذرع کرباس
 پیدا نمی‌شود . ما هم که يك دینار پول نداریم . به هر کس هم در طهران تلگراف
 کردیم و جزئی وجهی خواستیم جواب نداد ، با تمام این مطالب جگرم برای غربت
 اهل خانه کیاب است . زیرا که بنده در طهران کسی را ندارم که پرستار عیالم
 باشد . يك زن علویه غریبه حامله در شهری مثل طهران با پنج نفر سفیر معلوم
 است چه خواهد گذرانید . از تمام اطلاعات در این جا محروم مانده‌ام . پست در
 این جا نیست . تلگراف هست ، ولی ما پول نداریم که تلگراف نمائیم . مجعلا

(۱) کهریزک مزرعه‌ای است در دو فرسخی طهران و در آنجا کارخانه قند

خداوند قهار منتقم می‌داند که بر من بی‌گناه چه صدمات وارد آورده‌اند. به‌ذات پاک خداوند از هیئت آدمیت خارج شده‌ایم. یک ماه است حمام ندیده‌ایم و... اگر حالات را شرح بدهم اسباب کسر قلب مبارکت می‌شود و چون می‌دانم حضرت حجة الاسلام فراموش نفرموده‌اید و اگر پیشرفت داشته باشد در استخلاص بی‌گناه بیچاره آواره اقدام بلکه اهتمام خواهند فرمود، لهذا استدعائی ندارم مگر آن که گاه‌گاهی بفرستید در بنده منزل از مخدره علویه و اطفالم فرمائید که خیالم آسوده باشد. وصیت‌نامه‌ای هم شروع کرده‌ام امید است اجل مهلت بدهد، تمام نموده به حضور مبارک بفرستم. شاید به آسودگی بومیرم. با دست بسته و قدم شکسته و تن تبار و هوای آتشبار و مراقبت مستحفظین بهتر از این نمی‌توانم جمارت کنم. خداوند سایه‌ات را بر اهالی مستدام فرماید و مقاصد قلبیه حضرت را در اصلاح مملکت و ترقیه حال مسلمانان بر آورد. (فدائیت مجد الاسلام).

مکتوب میرزا آقاخان میرزا به آقای طباطبائی

حضور مبارک امام المجاهدین، حجة الاسلام والمسلمین، منجاء الفقراء والمساکین، آقای آقا میرزا سید محمد دامت برکاته - افوض امری الی الله - عرفاً باید هنگام حرکت خدا حافظی کرده باشم، ولی چون حرکت بلا اراده بود موفق نشدم. لذا این عریضه را در مقام شکر و عذر می‌نویسم. اما عذر از عدم شرفیابی هنگام حرکت، دو کف شیرینر یا روپاه ماده هر کدام را که تصور فرمائید.

ترتیب حرکت: صبح شنبه بیست و چهارم شهر ربیع الثانی ۱۳۲۴ اتابک (عین الدوله) احضار فرمود. بعد از احضار امر به ملاقات نیرالدوله و آمدن وزیر دربار (امیر بهادر) با درشکه به کهریزک و از آنجا به طرف خراسان، روز هشتم وارد خراسان و بعد از سه روز توقف، عازم کلات و امروز نهم است که وارد کلات شده‌ایم. در منزل حکمران کلات که محمد ابراهیم خان از خوانین پازکی برادر جلیل‌الملک بیگلری یکی خراسان مهمان هستم. هوای کلات با مزاج ما سازگاری ندارد. من که نمی‌دانم چرا آمده‌ام؟ از مجد الاسلام هم هر چه سؤال می‌کنم می‌گوید نمی‌دانم.

به ملازمان سلطان که رسانند این دعا را

که به جرم عشق‌بازی زجه می‌کشند ما را ؟

اما شکر این است که بعضی از دوستان همچو تصور کرده بودند که این

مرد از من دل‌خوشی دارد و من با او هم عقیده هستم . ولی هر چه تصور می‌کنم جز آن که دستورالعملی از من خواست در ۲۴ شهر صفر فرستادم که اساس يك سلطنت مشروع قانونی بود. از آن تاریخ به بعد از من دلسرد شده بود . به همه حال گذشته‌است . به همین قدر، گذشته از این که به قدر سی‌هزار تومان ضرر این حرکت را دارم. از روز حرکت الی حال از وضع خانه و زندگی خودم هم اطلاع ندارم ، اگر بخواهم از حضور مبارك خواهش کنم که به فکر مجبوسین هم باشید لزوم سایلزم است. همین قدر خیلی از خودتان محافظت فرمائید. کم‌کم خبث فطرت و سرپرست این مرد (عین‌الدوله) ظاهر می‌شود. خداوند امورات را بر خیر و صلاح امت حیران دهد. از شرح مفصل معذورم، به همین قدر خیلی در خصوص خانه مجدداً اسلام باید سفارشی به حضور مبارك کنم که مقرر فرمائید ناظم‌الاسلام از این جهت آسوده‌اش کند. توفیق پیشرفت مقاصد شما را از خداوند خواهانم . (اقل اسفهانى)

مکتوب مجدداً اسلام به تعارفه تاریخ بیداری

در کلامت خم ابروی تو در یاد آمد
حالتی رفت که افلاک به فریاد آمد
از من اکنون طمع صبر و دل وهوش مدار
کان تحمل که تو دیدی همه بر باد آمد

شرح حال ما بسیار رفت‌انگیز و قصه پر غصه ما خیلی ملالت خیز است . نماند صدمه‌ای که نخوردیم و باقی نیست از ما مگر يك جسم بسیار نحیف و قوای خیلی ضعیف، اجمالاً مسافرت از طهران تا خراسان را در هفت روز پیمودیم اما به چه حالت، یا به چه جلالت، سر و پای برهنه، مسلوب‌النعامة والرداء . پدر این هوای گرم روزها از شدت گرما مثل ماهی که از آب بیرون افتاده باشد در اضطراب و شیوا از شدت سرما مثل مرغ سرکنده در التهاب بودیم. غذای ما نان خشک و دوی ما ... غلامان کشیک‌خانه در هیچ جا چا پارخانه ما را اجازت خواب بلکه توقف و آرام ندادند و هر جا که رسیدیم قوراً اسب عوض کردند و ما را در قبر درشکه انداختند و به سرعت برق و باد تاختند. تا به منزل دیگر آن قدر رنج دیدیم و بی‌خوابی کشیدیم که مکرر از غلبه خواب از درشکه به زمین خوردیم و خیلی غریب است که در زیر جرخ درشکه خرد نشدیم. از طهران رئیس سوارها که سالار نصرت باشد به سرهنگ نوشته بود ما را زنجیر کند و کند به پای ما بگذارد. اما خوش فطرتی سرهنگ اجازه نداد و می‌دانست ما خود افتادگان میکنیم و پای فرار نداریم. سوارهای مستحفظ ما در گاری با سودگی می‌خوابیدند، اما برای ماها

ممکن نمی‌شد که نیم ساعت در زمین غیر متحرک بخوابیم .

در چند محل مردم دهات می‌خواستند ما را مستخلص نمایند، خودمان مانع شدیم. خود را به قضا و قدر سپردیم و گمان داشتیم در ورود به ارض اقدس فرج ما قریب باشد و امیدوار بودیم که آصف‌الدوله با آن همه دیانت از ما کاملاً پذیرائی می‌نماید. ولی بدبختانه چون به خاق امیدوار و از رحمت خداوند فراموش کردیم در خراسان از همه جا بر ما سخت‌تر و ناگوار گذشت و به قدری از مهمان داری آصف‌الدوله سختی کشیدیم که به صدمات بین راه راضی شدیم .

عمارتی را که برای پذیرائی ما معین کردند همان انبار دولتی یا مجلس حکومتی بود که زیاد از هشتاد نفر مردمان بدبخت اجل برگشته در آنجا محبوس و از تمام لوازم زندگی مأیوس بودند .

سیمای آنها مثل خودمان از گرما و سرمای زندان ابداً شباهت به سیمای انسان نداشت. از گرسنگی رنگ از روی آنها پریده بود و با این ضعف و ناتوانی در زیر زنجیر بسیار سنگین و کندهای خیلی گران خسته و نالان بودند. مستحفظین محبس هم گاهی توجهی به آنها می‌کردند و با آهن تفتیده ابدان ناتوان آن بیچارگان را رنجه و گاهی هم با اسبابهای دیگر آنها را شکنجه می‌کردند .

سبحان‌الله چگونه می‌توان تصور کرد فردی از افراد بنی آدم این طور سنگین دل و بی‌رحم باشد که با برادران وطنی خودش این طور سلوک کند ؟ هنوز ناله های جان‌گداز محبوسین در گوش من صدا می‌کند و هر وقت متذکر می‌شوم مثل دیوانگان فریاد می‌زنم و به طرف مرگ می‌روم .

خدا گواه است ، من از روزی که این محبس را دیده‌ام از زندگانی خود سیر شدم. کلمات بهشت من شده است و مرگ آرزوی من است و حالا می‌فهمم چه لذتی داشته‌اند کسانی که در فرانسه برای تحصیل آزادی ملت و تبدیل اساس ظلم و استبداد به مشروطیت شدن دولت جان داده‌اند و به سر دار رفته‌اند یا قطعه قطعه شده‌اند و معلوم می‌شود آنها هم نظیر همین اوضاع بسیار ناگوار را دیده‌اند و مرارت محبس و شکنجه را چشیده‌اند و دانسته‌اند با استقلال (۱) دولت ممکن نیست افراد بنی آدم روی آسایش ببینند و ساعتی فارغ بشینند .

آخر برادر عزیزم فکر کن برای چه نصف شب به خانه من ریختند؟ و به چه دلیل اطفال صغیر و نوکرهای فقیر مرا آن قدر اذیت کردند ؟ و به کدام سند چندین خانه مرا شبانه غارت کردند ؟ و خواب و آسایش را بر جماعتی

(۱) کویسا مراد از استقلال ، استبداد بوده است و یا این لفظ سهواً از قلم مجدداً اسلام به روی کاغذ آمده است .

حرام نمودند؟

فرضاً من مقصر و گناهکار بودم . چرا جمعی را به آتش من سوزانیدند؟ و در کدام محکمه عدلیه مرا محاکمه نمودند و از کدام قاضی بر لزوم تبعید من حکم صادر شد ؟ خوب بفرس آنها که به زعم آنها من گناهکار بوده‌ام . آیا خانواده من چه گناهی داشته‌اند؟ اجزاء و نوکر مرا چرا اذیت کردند؟ اموال مرا چرا بردند؟ عیا و عمامه و ساعت و وجه نقد و اسناد مرا چرا بردند؟ به دوستان من چرا صدمه زدند؟ از همه گذشته چرا مدت حبس ما را معین نکردند و به چه دلیل سوارهای مستحفظ ما را در بین راه این همه اذیت کردند و هزار هزار چرا چرا که ما حاصل همه این است که تا امنیت تامه نباشد انسان نمی‌تواند اساس آسایش خود را فراهم کند و در دولت مستبدانه ظالمانه ممکن نیست برای احدی امنیت تامه حاصل شود و همیشه مثل عین الدوله و نیرالدوله و آصف‌الدوله پیدا خواهد شد که برای يك ساعت راحت خیالی خودشان، عمر چندین خانواده را گرفتار زحمت کنند .

پس باید فکری کرد که اساسی را صحیح نمود . من الان از سمیم قلب شکر می‌کنم که در راه تحصیل نعمت حریت گرفتار این همه زحمت و مبتلای خسارت شدم و دشمنی با کسی ندارم و تعدی به حقوق احدی ننموده‌ام و در این محبس تنگ کلات با کمال ناامیدی بسر می‌برم و هر روز انتظار حکم قتل خود را دارم . از اهل و عیال و اداره خودم به هیچوجه خیر ندارم و این اول کاغذی است که از محبس کلات به شما می‌نویسم . ولی ابدأ راضی نیستم چنانچه اهل و سایر اعضا انجمن ، فقط در فکر استخلاص من باشید و ابدأ نباید قوای خودتان را در این امور جزئی صرف نمایید . بلکه صریحاً عرض می‌کنم کاری بکنید اساس را درست کنید .

اگر اساس درست شد هزار محبوس بدبخت مثل من از محبسهای تنگ و تاریک آزاد می‌شوند و این گونه محبسها موقوف می‌شود . و الا از این که مرا مرخص و رفقایم را مستخلص نمایند چه نتیجه عاید ملت و مملکت می‌شود ؟ بعلاوه من و رفقایم امروز به واسطه حسن فطرت و عالم اسلامیت آقای محمد ابراهیم خان حاکم کلات در نهایت خوبی می‌گذرانیم و چندان زحمتی نداریم و دو سال هم به همین وضع می‌توانیم عمر بگذرانیم . برای کسان هم آن قدرها نقلی ندارد ، هر قسم باشد می‌گذرد ولی حالا که دست زده‌ایم باید انجام بدهیم و تا کام نمانیم .

اگر در خاطر داشته باشید در مجلس آخر که در منزل ذوالریاستین

مهمان بودیم یعنی روز جمعه بیست و دوم شهر ربیع الثانی ۱۳۲۴ که همان شب بنده گرفتار شدم و در حضور تمام رفقای حاضر صریحاً گفتم برای شخص من خطری است نزدیک و از شماها ابداً توقع حمایت ندارم. اما استدعا دارم رشته مطلب را که سه چهارسال است دنبال کرده‌ایم از دست ندهید، امروز هم همین کلمه را عرض می‌کنم و می‌گذرم. شخص آقای آقا میرزا سید محمد را همه وقت در مد نظر داشته باشید، بلکه چند نفر از اجزای انجمن را برای محافظت وجود او بگمارید چرا که تمام امیدواری آزادی‌طلبان به وجود او است. اگر خدای نخواستہ بر او صدمه‌ای وارد شود، تمام رشته‌های ما چله خواهد شد.

در باب اهل خانه ما چندان فکر نکنید. عیال من یکی از زن‌های مجرب روزگار است. تا کنون چهارده سال است که در خانه من است و سه سال با هم فیوده‌ایم و سه مرتبه تبعید مرا دیده‌است و از این حرفها وحشت نخواهد کرد، همین قدرکاری بکنید که از حیث مخارج بر آنها بد نکذرد و راه معاش آنها این است که آنچه کتاب و اسباب دارم تدریجاً بفروشند و مخارج کنند. ولی تا جناب‌عالی شخصاً توجه نفرمائید فروش کتاب و اسباب انجام نخواهد گرفت و کتابهای بسیار خوب اعلام دارم اما تا اهل خیره فروشنده نباشد به قیمت مناسب فروخته نخواهد شد. از کرمان هم پول برای آنها خواهد رسید و انشاء الله گرسنه نخواهند ماند. خود علویه هم مقداری اسباب و آلات زبانه دارد اگر محتاج باشند بفروشند. اگر بنده زنده ماندم نقلی ندارد ممکن است باز هم برایش بخرم و اگر مردم ...

نور چشمی میرزا محمد را در مدرسه پیرید، نگذارید فاسد شود. هر چند خیلی زحمت دادم و خسته شدم. اما در آخر عریضه باز حسارت می‌کنم که از سلك معهود خارج نشوید و می‌ادا بترسید که اگر ترسیدید تمام زحمات ما باطل خواهد شد. رفقا سلام می‌رسانند.

راستی این هم از خوشبختی من است که در این محبس تنها نیستم و دو نفر رفیق دارم، مخصوصاً آقامیرزا آقا همزبان دانشمندی است و نصف زحمت حبس ما را موافقت و مجالست رفقا تخفیف می‌دهد. از اوضاع طهران ابداً خبر ندارم استدعا می‌کنم همه هفته به آدرس ذیل بنویسید:

(خاکستر) توسط میرزا هدایت‌الله خان رئیس پست و گمرک در کلات نادری کبود کنید به فلانی برسد. از طرف من تمام اعضاء انجمن مقدس را سلام برسانید و به همه بگوئید:

سرکه نه اندر ره ملت بود یارگرانی است کشیدن پهدوش

کاری نکنید که این يك مشت مات فلك زده را از جنكالم ظلم عين الدوله نوعی مستخلص کنید و الا نفی عين الدوله شخصی چندان فايده ندارد، دیگری بجایش می نشیند بدتر و ظالم تر. (زیاده قربانت احمد کرمانی)
این که مکاتیب محبوسین را در این تاریخ درج می کنم، برای این است که خواننده بداند، با این همه ظلم و ستم و خواری و ذلت که دیده اند چگونه می شود دشمن مشروطه و حریت باشند و حال آن که اگر دولت ایران مشروطه نشده بود، حضرات در کلات مرده بودند .

باری ، پس از آمدن مجدد الاسلام به طهران که نگارنده تاریخ بیداری را به طریق اختصار در روزنامه کوكب دری درج و نشر می داد، مکتوبی به نگارنده نوشت و خواهش نمود که ضمیمه تاریخ نمایم، چون در کوكب دری درج شد؛ لذا در این تاریخ ملحق شد و صورت آن از این قرار است :

خدمت ذی شرافت جناب آقای ناظم الاسلام دامت افاضاته ، عرض می نماید: در شماره یازدهم از سال چهارم جریده شریقه (کوكب دری) در ضمن تاریخ بیداری ، به مناسبت مقام شرح گرفتاری و مسافرت و حبس و تبعید این بنده به کلات مرقوم شده بود و مشتمل بر بعضی مطالب مهمه بود، برای آن که تاریخ جناب عالی ناقص نماید بعضی توضیحات را که جناب عالی از قلم انداخته اید یا مسبوق نبوده اید بعرض می رسانم و استدعا دارم در ضمن همان تاریخ مرقوم بفرمائید .
اولاً- در خصوص دوستی بنده با عین الدوله اشاره فرموده اید که مبنی بر مصلحت بوده ولی تعیین آن مصلحت را فرموده اید و حال آن که خودتان خوب مستحضر هستید با عین الدوله ارتباط و آشنائی و مراوده نداشته ام و هرگز با او مکالمه و محاوره نکرده ام ولی با جناب دبیر حضور دوستی داشتم و گاهی خدمتشان می رسیدم و ایشان هم از حسن فطرت و کرم اخلاق در بعضی مقاصد مساعدت داشتند .

چنان که در موقع طرد و تبعید جناب آقا سید جمال و اختفاء ایشان در منزل جناب عالی، به حکم و تصویب انجمن قرار شد بنده با ایشان ملاقات نموده و او را نزد عین الدوله شفیع نموده ، که چشم از اذیت جناب آقا سید جمال الدین بپوشند و در ملاقات اولی ، صریحاً گفتند این کار غیر ممکن است و شاه حکم فرموده اند که: هر جا سید جمال الدین را ببینند یا گلوله بزنند و حالت وحشت آقا سید جمال و کسان ایشان را خودتان خوب مسبوقید، حق هم داشتند. بنده بزرگوار بسیار و التماس و اصرار بی شمار جناب دبیر حضور را راضی کردم که در مقام شفاعت برآید و او هم زحمتهای کشید تا بالاخره نوشته امان برای حفظ جان آقا

سیدجمال صادر کرد، به بنده داد ولی مشروط بر این که دیگر در منابر از آن چیزی عنوان نکنند، بلکه تا چند روزی از اصل منبر نرسود و از خانه بیرون نیاید و آن نوشته را شبانه بعد از ملاحظه انجمن در منزل جنابعالی به جناب آقا سید جمال ارائه کردم و قدری مایه تسلای ایشان شد.

اما مسأله اعانه فرستادن انجمن برای بنده به کلات، البته وظیفه دوستان و معاهدین من همین بوده که جانا و مالا در مقام آسایش بنده اهتمام فرمایند. بلی يك نفر جوانمرد هم در تمام این مملکت پیدا شده که هنوز اظهاری از فتوت او نکرده ام اما امروز می گویم که در تاریخ ثبت شود. روزی که بنده را به کلات بردند هزار و چهارصد تومان وجه نقد در طهران در چند محل داشتم و قریب دو هزار تومان مطالبات و حساب در طهران و سایر ولایات داشتم اما وجه نقد ابدأ نداشتم. قدری اسکناس که کمتر از هشتاد تومان بود در بنل بنده بود و چند عدد اشرفی کهنه آنتیک در کیف بنده که آنها را به ضمیمه باقی بردند و چون اهل بیت من غریب و بی اطلاع از معاملات بنده با هر کس بوده اند، خیلی وحشت داشتم که مبادا از بی پولی بر آنها بد و سخت بگذرد، اما از عرقومات آنها معلوم شد که بخوبی و خوشی گذرانیده اند.

بعد از مراجعت از کلات حضوراً تحقیق کردم و هر چه پول از کرمان و انجمن برای آنها فرستاده بودند مطابق ثبت شمرند.

از جمله گفتند که روز دوم حرکت شما شخصی آمد در خانه سؤال کرد که مخارج شما در ماه چقدر است؟ ما گفتیم اگر قناعت کنیم ماهی سی تومان کفایت است. آن شخص گفت: از امروز تا هر وقت که مجدداً اسلام بر گردد ماه به ماه این وجه به شما می رسد، خیالنان آسوده باشد، و فوراً سی تومان داد و هکذا و ابدأ از خودش معرفی نکرد. چهار ماه بعد از این واقعه سعیدخان گماشته بنده به زحمات زیاد در مقام شناسائی او برآمده و خیلی رحمت کشیده و فحص کرد تا بالاخره معلوم شد که آورنده پول گماشته حضرت مستطاب اجل آقای سردار اعظم می باشد که به امر ایشان این وجه را ماه به ماه به خانه ما می رساند و عجب تر آن که بعد از این که بنده به طهران آمدم و چندین مرتبه خدمت ایشان رسیدم ابدأ اظهاری فرمودند، بلکه دو مرتبه هم بنده به کنایه اظهار داشتم غیر از تجاهل جوابی نشنیدم.

این عمل را جز بر فتوت و کمال انسانیت حمل کنیم ابدأ محمل دیگر به نظر بنده نمی رسد و تا قیام قیامت از وجود این مرد محترم متشکرم و برای استحضار جنابعالی می نویسم، که سردار اعظم صرم الدوله، فرزند ارشد اکبر

حضرت علیه با نوری عظمی، صاحب مقامات جلیله علمیه و اخلاقیه است و بنده در
مابقیه قاجاریه تاکنون کسی را به این فضل و اخلاق و سرور و فنوت ندیده‌ام
و اگر اسم او را در تاریخ بیداری نوشته باشید به تاریخ خوانان ظلم کرده
بودید. تا اهل ایران بدانند عمل خیر هرگز کم نمی‌شود و هر وقت باشد نتیجه
خواهد داد. ایام افاضت مستدام یاد (داعی مجددالاسلام)

مردان با فتوت

نظیر این فتوت سردار اعظم، از چند نفر دیگر تاکنون دیده
شده است: اول از صحاباشی دیده شد که در زمان اختفاء سید
جمال در خانه نگارنده، این شخص ملت دوست رفت درب خانه
آقا سید جمال و گفت تا مادامی که آقا سید جمال ظاهر نشود و به خانه نیاید ماهی دوازده
تومان را هر ماه می‌رسانم به شما، و مبلغ دوازده تومان به خانه سید داد و ساعی بود که
دیگران را محرک شود که اعانت نسایند. دوم رشید بیک قفقازی، که از اجراء بانک
استقراضی است. این مرد در زمان پنهان شدن نگارنده که در یوم بمباردمان مجلس بود
به توسط جناب آقامیرزا ابوالقاسم مجتهد طباطبائی بیست تومان به نگارنده رسانید، درحالی
که هیچ قسم دوستی و آشنائیت مابین نبود، و شاید اگر زمان اختفاء طول کشیده بود در ماه
دوم هم این مبلغ را می‌رسانید.

سوم آقا میرزا عبدالمطلب خلف مرحوم آقا شیخ صادق مجتهد یزدی بود که در
زمان اختفاء مرحوم شاطر باشی، ملک خود را فروخت و مخارج آن مرحوم را داد.
شاطر باشی از مشروطه خواهان واقعی بود که از ترس محمدعلی میرزا مخفی شده بود و
در موقع خواهد آمد.

دستگیری مهدی گاوکش

در این ایام عهدی گاوکش، که مدعو به یوزباشی است، به حکم
عین الدوله گرفتار گردید. با این که برادرش نایب میدان و
نوکر دیوان بود، به واسطه بستگی او به آقای بهبهانی طرف

سوه ظن عین الدوله واقع شد.

یک روز در یکی از قهوه خانه‌ها بدگفته بود به عین الدوله، و راپورت کارهایش
به عین الدوله داده شد. عین الدوله دید که این شخص در محله سرپولک اقتداری دارد و جمعی
اطراف او را دارند. اگر وقتی بخواهد صدمه به یکی از بستگان آقا وارد آورد، این شخص
قدرت جمع آوری هزار نفر از مشدیها و جوانان دارد.

لذا پی بهانه بود که شنید مهدی گاوکش علناً در حضور جمعی از مردم اعمال سیئه
او را ذکر نموده، به این جهت جمعی را مأمور نمود که او را دستگیر نمودند. به این طور
که در ساعت پنج از شب گذشته، در حالتی که بیچاره در بستر راحت خوابیده بود، از
بالای بام ریختند به خانه او، عیالش که حامله بود مانع گردید که بگذارد او را به این

سال گرفتار و بپرند. او را با چوب و قداره بحدی زدند که طفل چنین او سقط شد. و يك طفل چهار پنج ساله او را در حوس انداختند که همان شب زندگانی را وداع گفت و چند نفر دیگر از اطفال و بستگان آن بیچاره را زخمی و تلف نمودند. اموال و اسباب خانه او را به غارت بردند.

اگرچه در زمان استبداد بالائر و بزرگتر از این ظلم به مردم می‌رسید. خانه‌ها غارت کردند، نفوس را کشتند، اطفال را به آب و آتش انداختند، ولی برای جبران اعمال خودشان اسمی رویش می‌گذارند. مثلاً می‌گفتند فلان شخص بایی بوده خانه‌اش را باید غارت کرد، مالش را حلال دانست، زنش را مباح، اطفالش را کشت. و یا فلان کس مقصر و یاغی دولت است، هستی او را به باد فنا باید داد. نام او و قامیش را از صفحه عالم برانداخت.

لیکن این وحشیگری عین‌الدوله خیلی مؤثر افتاد؛ چه مهدی گاوکش را نمی‌شد بایی گفت و نه یاغی دولت و نه درّه و نه غیر آن. بر فرض مهدی گاوکش دشمن گاو و مقصر حضرت والا، لکن زن و طفل چنین اطفال خردسال بی‌گناه را تقصیری نبود.

باری صبح آن شب مهدی گاوکش را بردند حضور عین‌الدوله؛ چوب و شلاق مفصلی زد او زده و در انبار دولتی و عجیب بزرگ او را انداختند، که چندین وقت پاها و بدن او مجروح بود. (۱)

چون امر بر اهالی طهران سخت شد و شبها احدی جرئت نمی‌کرد از خانه خود خارج شود و ایام وفات حضرت صدیقه علیها السلام رسید، مردم بنای ذکر مصیبت را گذاردند. مجالس ذکر مصیبت

موعظه آقای طباطبائی

برپا گردید. طرف صبح در خانه آقای بهبهانی و طرف عصر در خانه آقای طباطبائی مجلس روضه منعقد گردید. عصر روز چهاردهم شهر جمادی‌الاولی سال ۱۳۲۴ آقای طباطبائی بر حسب اصرار مردم تشریف بردند سالای منبر. از دحام و جمعیت مردم بحدی بود که مافوق آن متصور نبود و جمعی از حاضرین موعظه ایشان را نوشتند. از آن جمله لواة‌الدوله که از اعضاء انجمن مخفی است، نوشت که نگارنده تحریر خود را مطابق با تحریر ایشان نموده، پس از آن که به نظر آقای طباطبائی رسانیده درج تاریخ بیداری نمودم و هی‌هنده :

(۱) این قدر در زندان و انبار دولتی بر این بیچاره سخت‌گنشت که زمانی که محمد علی میرزا مخالفت با ملت را ظاهر کرد و آثار غلبه در او ظاهر شد. مهدی گاوکش که آن زمان به واسطه مشروطه شدن دولت ایران آزاد بود. از نرس گرفتاری و افتادن به زندان مجدداً با نهایت آزادی خود را مسموم نمود، و یک مثقال تریاک خورد که دیگر علاج و برئی برایش نباشد و از زحمات و صدمات پادشاه ایران خلاص یافت.

وعلته آفای مطابقتی در چهاردهم جمادی الاولی ۱۳۴۴ هجری

پس از حمد خدا و تنای بر پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود : اعود بالله من الشیطان الرجیم یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق و لاتتبع الهوی فیذلک عن سبیل الله ، یعنی : ای داود ، به درستی که گردانیدم تو را خائنین در روی زمین . یعنی تدبیر امور عباد را در کف با کفایت تو نهادیم . پس حکم کن میان مردمان براسنی و درستی ، یعنی بر وفق امر ما ، اشیاء را در موضع خود وضع نما و پیروی مکن هوای نفس و آرزوهای آنان را ، که اگر تابع نشی و به خلاف حق حکم کنی ، پس گمراه سازد تو را عسوی نفس و بگرداند تو را از راه خدا و طریق حق ، که آن جاده شریعت و قانون خدائی است .

خداوند حکم می فرماید بر آن که مردم به طریق عدل رفتار نمایند . انبیاء و اولیاء مردم را واداشتنند به عدل . با این که عدل و مساوات تکلیف اولیه انسانیت است و بقاء نوع منوط به عدل است و در قرآن و اخبار معصوم تأکید شده است به عدل . ان الله یا امرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل ان الله نعماً یعضکم به ان الله کان سمیعاً بصیراً .

یا ایها الذین آمنوا کونوا قواصم الله شهداء بالقیسط و لا یجر منکم شیئان قوم علی الاتعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی و اتقوا الله ان الله خیر بما تعملون .

امروز کفار و ملل اجانب طریق عدل را عدلک داشته اند ، ما علمایمان از طریق عدل منحرف شده ایم . یا ظالم و ستمکاریم و یا معاون ظلمه می باشیم . هشت ماه بلکه زیاده تر می باشد که به جز این یک کلمه عدل دیگر چیزی نگفته ایم . در خلوت و خلوت ، در بالای منبر ، در مسجد و خانه واضح و آشکار ، صراحت و علناً این کلمه را گفتیم و از دولت تاکنون جز عدل چیزی نخواستیم . حالا بعضی می گویند ما مشروطه طلب و یا جمهوری طلب می باشیم ، به خدای عالمیان و به اجداد طاهریم قسم است که این حرفها را مردم به ما می بینند . اگر گفتیم ممدلست می خواهیم ، غرض این بود که مجلسی تشکیل شود و مجلس و انجمنی داشته باشیم که در آن مجلس به داد مردم برسند ، و بدانند که این رعیت بیچاره چه قدر از دست ظلم حکام ستم می کشند و به چه اندازه نفوس و عرش رعیت از ظلم دیوانیان در سال تلف می شوند .

ما نگفتیم پادشاه نمی خواهیم . ما نگفتیم دشمن پادشاه می باشیم . مکرر چه در حضرت عبدالعظیم و چه در شهر و چه در منبر ، تمام را از این پادشاه اظهار رضایت کردیم . الحق و الانصاف پادشاه رؤف و مهربان و رحیم دل می باشد و اگر

عدالتخانه بر پا شود در عهد این پادشاه رؤف و رحیم دل می باشد ، اگر اصلاحی شود در زمان این پادشاه مسلمان خواهد شد ، حالا مرض و لاجوشی و علت و بی حالی مانع باشد ربطی به او ندارد .

ولی ، آنچه داد کردیم و آنچه نوشتیم ، تمام را بعکس حالیش کردند ، و گفتند مردم تو را نمی خواهند و غرضشان عزل شاه می باشد ، و حال آن که به تمام انبیاء و اولیاء قسم است که ما بجز مجلسی که جمعی در آن باشند که به درد مردم و رعیت برسند کاری دیگر و غرضی نداریم ، قدری که سخت می گیریم می گویند مشروطه و جمهوری را می خواهند . زمانی که سکوت می کنیم می گویند آقایان زیر زانوئی گرفته اند که دیگر صدایشان بریده شده است ، يك دفعه می گویند بیست هزار تومان گرفته اند ، يك دفعه می گویند مقصودشان مدرسه خان مروی است . آخر ای مردم فکر کنید مدرسه خان برقرض که به متولی شرعی برگردد ، چه به درد ما می خورد ؟ (۱)

اگر زیر زانوئی می خواستیم ، تا به حال صد مرتبه کار گذشته بود . به خدا قسم است که این مطالب و شایعات دروغ است ، مدرسه را می خواهیم چه کنیم ، قصد ما عدل و رفع ظلم است که رعیت از دست نرود . مردم به خارجه پناه نبرند ، مملکت خراب نشود . از بس که حکام ظلم و ستم به مردم می کنند می ترسم رفته رفته رعیتی باقی نماند .

يك سال است اهل فارس متظلم اند ، چندین تلگراف کرده اند ، جواب ندادند ، حال يك ماه است دکاکین را بسته اند . در این خصوص کراراً عرض به شاه نوشتیم ، جوابش را انا يك نوشته و شاه هم دستخط کرده بود ، که املاک مال دولت است و به شعاع السلطنه مرحمت کردیم ، رعیت حق گفتگو ندارد و به علاء الدوله که حاکم فارس شده است حکم کردیم که رسیدگی نماید . اعظام الممالک که جواب را آورد ، به او گفتیم شاه خالصه فارس را داده است به شعاع السلطنه ، نه املاک مردم را ، شعاع السلطنه هر ملك خوبی را در فارس تصرف کرده است . صاحب ملك عارض شده که این ملك است نه خالصه ، مطالبه سند کرده اند از متصرف ، اگر صاحب ملك قباله نداشته است ، که ملك او را به بهانه خالصه تصرف کرده اند و اگر اظهار قباله و حکم شرعی کرده است ، اسناد او را گرفته و پاره کرده اند . هر کس هم از طرف دولت برود به فارس ملاحظه پسرشاه را می کند ، گفتیم صحیح و

(۱) مدرسه خان مروی از مدارس معتبره طهران است . تولیت آن با جناب حاج شیخ مرتضی مجتهد آشتیانی بود ، بعد از واقعه مسجد شاه عین الدوله مدرسه را واگذار به میرزا ابوالقاسم امام جمعه طهران نمود .

مناسب این است که خود در باریان رسیدگی نمایند و در دفتر و کتابچه «المهات» رجوع نمایند و صحیح نیست که این گونه به اهالی فارس رفتار شود و اگر رعایای فارس مأیوس شوند خوش آیند نسخواهد بود. جواب دادند شاه دستخط فرموده که املاک را دادیم به شماع السلطنه و باید بر طبق دستخط عمل شود.

گفتم همین دستخط را در جواب اهالی فارس «خابره» می‌کنم. گفت «خابره» کنید. باز سه مرتبه پیغام دادم که اگر این دستخط به اهل فارس برسد نتیجه خوشی نخواهد داشت. جواب دادند که جواب همین است که گفتیم. ما هم تکرار کردیم.

همین که اهالی فارس دیدند که این گونه جواب آنها را دادند به قونسولخانه انگلیس پناهنده شدند. آنچه نباید بشود شد.

حالا فارس هم از دست ما رفت. نه تنها فارس خواهد رفت، بلکه تمام بنادر و سرحدات ایران رفته است. اگر این مطالب را به طوری که ما می‌گوییم به شاه بگویند و برسانند، گمان ندارم که کارها این شکل بشود. از قراری که یکی از اهل درب خانه نقل کرد و می‌گفت: آنچه شماها می‌گوئید به شاه نمی‌رسانند، و اگر هم بعض اوقات به عرض شاه برسانند، می‌گویند که اینها شاه را نمی‌خواهند، اینها جمهوری طلب‌هی باشند. والله به خدا و به اجداد طاهرینم و به صد و بیست و چهار هزار پیغمبر قسم است که مقصود ما يك كلمه عدل است؛ مگر در مملکتی که پادشاه هست نباید مجلس عدلی بوده باشد؟ این يك مبحث مردم بیچاره ایران به که عرض و داد کنند. شماها نمی‌دانید که در ولایتها این حکام چه ظلمها می‌کنند. رعیت بیچاره ایران خودش و اهل و عیالش باید نان ذرت و جو بخورند که مالیات دیوان را بپردازند، نه رعیتی باقی مانده و نه در خزانه پادشاه چیزی موجود است.

پادشاه به واسطه خزانه پادشاه خواهد بود، و خزانه معمور نمی‌شود، مگر به واسطه آبادی مملکت، و مملکت آباد نمی‌شود مگر به واسطه عدل.

حکایت قوجان را مگر نشنیده‌اید، که پارسال زراعت به عمل نیامد و می‌بایست هر يك نفر مسلمان قوجانی سه ری گندم مالیات بدهد. (۱)

چون نداشتند و کسی هم به داد آنها نرسید، حاکم آنجا سیصد نفر دختر مسلمان را در عوض گندم مالیات گرفته، هر دختری به ازا دوازده من گندم محسوب و به ترکمان فروخت. گویند بعضی از دخترها را در حالت خواب از

(۱) سه ری گندم دوازده من گندم است به وزن تبریز که هر يك من تبریز شصت و چهل مثقال است و هر مثقالی به وزن بیست و چهار نخود است.

مادرهایشان جدا می کردند، زیرا که بیچاره‌ها راضی به تفرقه نبودند .

حالا انصاف دهید! ظلم از این بیشتر تصور می شود. همه جا خراب است. از طهران بگذرید، هر چه باشد پایتخت است. به ملاحظه ما هم باشد چندان متعرض نمی شوند. در سایر ولایات نه رعیتی مانده و نه مالی مانده، چیزی نگذرد که تماماً خودشان را از دست این ظلمها به روس و انگلیس خواهند بست. خداوند خودش رحم کند، هر چه ما داد می کنیم به خرج نمی رود و مردم نمی فهمند که عرض ما عرض شخصی نیست. والله به خدا و انبیاء و اولیاء قسم است اگر مجلسی باشد، عم به جهت دولت خوب است و هم برای ملت و رعیت، اما کو کسی که بفهمد. اگر هم هزار مرتبه در بالای منبر بگوئیم و فریاد کنیم که نخواهند فهمید .

ای مردم بدانید و بفهمید همه شماها مکلفید به رفع ظلم. در زمان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اهل مصر خدمت حضرت امیرالمؤمنین (ع) شکایت از عمال عثمان کردند. حضرت فرمود: عده مظلومین زیادتر است یا عده ظالمین؟ عرض کردند: عده مظلومین زیادتر است. فرمودند: پس سبب ظلم خودتان می باشید. عارضین مقصود را درک کرده جمع شدند و عثمان را از بین برداشته عمال عثمان را از کار انداختند و ریشه ظلم را کشیدند .

اینک به شما اعلام می دهم امروز هم باعث ظلم يك نفر شده است که اتابک باشد، او را علاج کنید. شاه رؤف و مهربان و مریض است، راضی به ظلم و تعدی نیست، خیر از مملکت ندارد. آه چه کنیم که همین مقصود و حرفهای مرا نمی فهمید و عمل نمی کنید، گوش به موعظه و نصیحت نمی دهید، کو کسی که بفهمد؟

حکایت ما و شما حکایت آن واعظ است که در بالای منبر موعظه می کرد و در پای منبرش یکی از همه بیشتر گریه می کرد و به سرو سینه می زد . واعظ به مردم گفت : خوب است همه شما مثل این مرد چیز بفهمید و متعظ و متأثر شوید . ببینید این مرد چگونه گریه می کند و چطور موعظه و پند در او اثر کرد، پس معلوم می شود که این مرد پسر چیز فهم و عاقل و باشعور است ، آن مرد گفت : والله من هیچ نمی فهمم که آقای واعظ چه می فرمایند . مردم گفتند : پس برای چه گریه می کنی و به سرو سینه می زنی ؟ گفت : از فراق، از فراق ، از جدائی ، از جدائی . مردم گفتند : خوب است واضح تر بگوئی و سبب فراق و گریه و زاری خود را به ما نقل کنی . گفت سبب گریه من این است : وقتی که آقای واعظ حرف می زدند ریشش تکان می خورد و من به یاد بزی که داشتم می افتم که آن هم ریشی داشت مانند ریش آقای واعظ و تکان می خورد و می لرزید مانند ریش آقا .

حالا شما هم در پای این عنبر که موعظه مرا ظاهر استماع می نماید سر-
 کدامی به خیال کارهای شخصی خودتان می افتید. بلی، بعضی در این مجلس
 می باشند که می فهمند من چه می گویم، ولی آنها هم که چیزی از آنها ساخته نیست
 و کاری از دست آنها بر نمی آید و نمی توانند کاری صورت بدهند، آنها هم که کاری
 و باری دارند، متصل در خیال جمع سال و اندوخته می باشند؛ و هیچ نمی دانند
 و فکر نمی کنند که اگر عدل و معدلت باشد برای آنها بهتر است. سابقاً مردم
 می گفتند: ما می خواهیم کاری صورت بدهیم، آقایان علماء مانع می شوند و
 نمی گذارند.

ای مردم، حال چه شده است که هر چه ما داد می زنیم کسی نمی شنود.
 نه غیرت در شما مانده و نه تعصب. همین ظلمهاست که روز به روز زیادتر می شود.
 حاکم وقتی که دید مردم کنیز و غلام اویند، معلوم است آن وقت هر جا زن خوشگل
 ببیند می برد و هر جا مال و ملک خوبی دید تصرف می کند. من که چیزی ندارم
 که به جهت خودم دفع ظلم را طالب باشم، و اگر هم داشته باشم می توانم مال
 خودم را حفظ کنم. تمام این داد و فریادها به جهت شماست. شما نمی دانید که
 معنی سلطنت چیست، شما نمی دانید معنی عدل چیست، از تاریخ ربطی ندارید،
 از علوم جدید اطلاعی ندارید.

يك وقتی مردم علوم قدیم را تحصیل می کردند و در صد علوم جدید
 نبودند. حال می گویم که علوم جدید هم دانستنش لازم است. هر وقت اقتضائی
 دارد. شما باید علم حقوق بین المللی را هم بدانید، بلکه علوم ریاضی، بلکه
 زبان خارجه را تا يك اندازه باید بدانید. چه سبب دارد که از تمام ملل داعی و
 نماینده به طرف ژاپون رفت و از ایران نرفت؟ چرا باید در يك ایران يك نفر
 از علماء زبان خارجه را نداند؟

شما اگر از علوم جدیده ربطی داشتید، اگر از تاریخ و علم حقوقی
 اطلاعی داشتید، اگر عالم بودید، آن وقت معنی سلطنت را می دانستید. در بین
 حیوانات، انسان مدنی بالطبع است، انسان محتاج به تمدن است، زیرا که
 خداوند عالم هر حیوانی را که خلق کرده است اسباب معاش آنرا هم با خود آن
 خلق کرده است. مثلاً شیر محتاج است به جنگال که بدرد و به دندان که بخورد
 و به پوست محکمی که از سرما و گرما محفوظ باشد، هر سه را هم با خود دارد و
 کذا سایر حیوانات. لکن انسان در امور معاش چنین نیست، محتاج به امور متعدده
 و اسباب و آلات زیاد است. آب و آتش و نان و لباس و دوا و غذا و مسکن و عمارت
 و خیلی چیزها را لازم دارد. يك نفر نمی تواند همه را مهیا و آماده نماید. مثلاً

در امر غذا : نان می‌خواهد ، نان از گندم بعمل می‌آید ، گندم از زراعت حاصل می‌شود ، زراعت آب و آهن و آتش و خیزی چیزهای دیگر . حیاط لازم است که لباس بدوزد ، آهنگر لازم است که اسباب زراعت را درست نماید ، بافنده لازم است که نخ لباس را ببافد ، زارع لازم است که پنبه را زراعت کند ، نجار لازم است ، حیاز لازم است و ...

يك نفر نمی‌تواند همه اسباب و ادوات و لوازم را مهیا نماید . پس باید جماعتی تشکیل شود برای انتظام امر يك نفر ، و این جماعت به واسطه دو قوه شهویه و غضبیه که دارند با هم عزاحت خواهند کرد . زیرا که شهوت جذب ملایم است و غضب دفع متاخر ، هر شخصی به واسطه قوه شهویه طالب است ملایم را و هر کس مخالف او شود در مقام دفع او خواهد برآمد و کذلک رقیبش . پس معلوم شد که انسان محتاج است به تمدن و اجتماع با نوع خود و این است معنی الانسان مدنی بالطبع .

عقلا و دانشمندان يك نفر را مشخص و معین و انتخاب نمودند برای حفظ نوع خود و گفتند : ما مال و جان می‌دهیم که تو ما را حفظ کنی از این که به یکدیگر ظلم و ستم و اجحاف و تعدی نمائیم . ما مال ، یعنی مالیات و جان ، یعنی سرباز می‌دهیم و تو به قوه جان و مال ما حافظ و نگاهبان ما باش . این شخص را پادشاه گویند . پس پادشاه یعنی کسی که از جانب ملت منصوب شود و مالیات و سرباز بگیرد برای حفظ رعیت از ظلم کردن به یکدیگر . این پادشاه عادامی که حفظ کند رعیت را و ناظر به حال رعیت باشد ، رعیت باید مال و جان بدهد . اما اگر پادشاه بی‌حال و شهوت پرست و خود غرض باشد ، رعیت باید مال و جان به او ندهد و مال و جان را به کسی دیگر بدهد که حافظ رعیت باشد . زیرا که مالیات باید به مختارج قشون برسد ، تا آن که قشون در حراست و حفظ آنها مستغنی باشد ، پس سلطان یعنی کسی که داد مظلوم را از ظالم بگیرد نه این که هر کار دلش بخواهد بکند و مردم را عبید و اماء خود داند . پس علوم حدیده لازم است که همه کس آن را تحصیل کند تا معنی سلطنت را بدانند .

باباجان ، پادشاه هم مثل ما يك نفر است نه این که به قول بعضی مالک - الرقاب و آنچه بخواهد بکند . مگر در اروپا پادشاه نیست؛ کی این کارها که در این مملکت اتفاق می‌افتد آنجا باشد . روز به روز کارشان بهتر و مملکتشان آبادتر . هر چه خرابی و ظلم هست در سر این يك مشت ایرانی بیچاره است و این هم به واسطه این است که نمی‌دانیم معنی سلطنت را . تمام انبیاء برای عدل و داد آمدند ، این همه شورش در خارجه برای عدل است و ما هر چه داد و فریاد

می کنیم به خرج مردم نمی رود و تمام را مشتبه کاری می کنند که آقایان ریاست می خواهند. مگر آنکه ریاست نمی خواهیم، جمهوری طلب نیستیم، به این زودی مشروطه نمی خواهیم، یعنی مردم ایران هنوز به آن درجه تربیت نشده اند و قابل مشروطیت و جمهوریت نمی باشند. زیرا که مشروطیت در وقتی است که افسراد ملت عالم باشند. ما می گوئیم این همه ظلم و ستم به رعیت چرا می کنید؟ آخر اگر این رعیت نباشد تو هیچ نداری. مثل این که رعیت فراری شده، خزانه تهی گردیده، چیزی ندارد، حتی لجنش هم تمام شده. این همه قرض، باز هم سعی در قرض، طوایمی نمی کشد که این کارها رعیت و مملکت را به خارچه خواهد داد، یعنی داده و می دهد.

مطالب و مقاصد ماها این است و الا به سن تنها چه می شود؟ چه کارم خواهند کرد؟ بر فرض گفتند از این جا بروید یا این که آمدند مرا کشتند، باز اولادها می مانند و این حرفها را خواهند گفت. به قول آقا سید قاسم مرحوم که گفت: ای مردم می گویند آقا سید حسن مرحوم شده این آقا سید حسن آن آقا سید حسن! و اولادهای آقا سید حسن را نشان می داد. فرض می کنیم مرا کشتند. اولاد به جای خواهد ماند. سایرین را کشتند، اولادها پتان باقی خواهند ماند. آنها مقاصد ما را اجراء خواهند داشت. به اجداد هم قسم است تا لافدهام دست بردار نیستم. وقتی که من نباشم سایرین هستند. من که باید بمیرم، حال کشته شوم بهتر است. جدم را کشتند، اسم مبارکش شرق و غرب عالم را گرفت. یک روز و یک شب تشنه ماند، دین اسلام را آبیاری و زنده داشت. من هم اگر کشته شوم اسم تا دامنۀ قیامت باقی خواهد ماند. خون من عدالت را استوار خواهد نمود و ظلم ظالمین را دفع و مانع خواهد گردید. گفتیم بعضی نمی فهمند که من چه می گویم و بعضی که می دانند قوه حرکت را ندارند و بعضی هم که در این مجلس هستند نمی دانم چه اسم دارند راپورت ده یا خفیه نویس. مردم که اگر می نویسی درست بنویس، صدق و راست راپورت بده، آن چه من می گویم بنویس، نه این که هر چه دلت می خواهد بنویسی، این مسأله راپورت نویسی تازه کی ندارد، سابق هم بوده ولی نه این شکل. این قرار را سلاطین و وزراء عادل یا کفایت گذاشته اند، چون دست مردم به شاه نمی رسید، با راهش دور بوده و یا آن که قوه نداشته بیاید در پایتخت و عرض خود را بکند و یا آن که مدعیان آنها نمی گذاردند و مانع بودند. این قرار را گذاشتند که در هر شهری یک یا دو نفر خفیه نویس داشته باشند. تا از وضع مردم با اطلاع باشند و به واسطه راپورت ده و خفیه نویس به شاه برسانند که در آن مملکت چه رخ داده و چه شده و چه کرده اند. ظالم کی و مظلوم کدام است.

حالا کارها برعکس شده است ، صد هزار دروغ و راست از خودشان جعل کرده اسمش را راهپورت نویسی می گذارند ، آخرای احمق ، آنچه می شنوی بنویس . به قول یکی : کسی راهپورت صحیحی داده بود ، برده بود پیش یکی از وزراء - آن وزیر بعد از خواندن گفته بود : این جا که چیزی نبود . یعنی خبر دروغی باید نوشته باشی و الا اگر مقاصد و مذاکرات ما را به شاه برسانند ، این همه طول و تفصیل نخواهد کشید . غرض این است که اگر بخواهند مملکت داشته باشند ، باید رعیت داری کنند نه این که این قدر ظلم و ستم کنند که مملکت از دستشان برود . آقا سید احمد پسر عمو ، وقتی که در عنبات بود نقل کرد از امیر نظام اتابک مرحوم ، که خدایش رحمت کند ، حیف آن اسم و لقب که به دیگران داده اند ، اینها کفش پای او حساب نمی شوند . بیاری سید عموزاده در سامره منزلش در بنده منزل بود . تملیف می کرد که : یکی از آقا زاده های تبریز در خیال مسافرت به وطن خویش بود ، پول برای مخارج سفر نداشت ، آمد نزد من پول معتدبه از من قرض کرد و رفت . بعد از مدتی که دیدم پول را نفرستاد ، رفتم تبریز ، آن چه کردم پول وصول شد . به مساعجه و معاطله می گذرانید . آخرش به انکار کشید ، خداوندا ، چه بکنم ، به گی در دل خود را اظهار نعایم ، با امام جمعه که نمی شود طرف شد ، عدلیه و محکمه و حاکمی که به او اظهار و تظلم کنم نیست ؛ دوستی داشتم ، رفتم نزد او ، مطلب را به او گفته از او استمداد خواستم گفت : می روی در فلان مکان و سه مرتبه به آواز بلند می گوئی : ای امیر کبیر ، ای اتابک اعظم ، به فریاد من برس . من گفتم : این امری است محال ، امیر کبیر در طهران ، من در تبریز ، دست من کوتاه و خرما بر نخیل . و آنکهی طرف شدن من غریب ، با کسی که امروز رئیس این شهر است ، خارج از عقل است . دوست من گفت : من آنچه شرط بلاغ است با تومی گویم ، جز این راه ، راهی برای وصول طلب خود نداری . لاعلاج و ناچار روزی به آن محل رفتم ، دیدم تلی در آن جا واقع است و شخص آجیل فروشی طبق آجیل خود را آن جا گذارده و خود محض دفع خستگی آن جا خوابیده است ، چون او را در خواب پنداشته سه مرتبه به آواز بلند گفتم : ای امیر کبیر ، ای اتابک اعظم ، به فریاد من برس و طلب مرا از این آقا... وصول کن ، اسم آقای مدیون را هم بردم ، بعد دیدم اشخاصی که برای گردش و بینکاری گردش می کنند ، دوسه نفری آن جا جمع شدند . محض این که کسی بر حال من مطلع نشود و نگوید این سید دیوانه است برخاسته به منزل خویش مراجعت نمودم .

بعد از مدتی یعنی به قدری که چاهار تبریز بیرون به طهران و مراجعت

کند ، يك روز آقا فرسناد عقب من ، رفتم نزد او . به التماس و اسرار گفتم : نصف پول تو را نقد می‌دهم و نصف دیگر را شش‌ماه دیگر می‌دهم . گفتم : من حرفی ندارم ولی نمی‌توانم شش‌ماه در تبریز بمانم ؛ باید بروم طهران . گفت : حواله تاجر می‌دهم به فرجه شش‌ماهه که در طهران بپردازند . قبول کرده ، نصف پول را نقد و نصف دیگر را حواله طهران گرفته به طرف طهران حرکت کردم .

روزی در کوچه‌ای از کوچه‌های طهران گردش می‌کردم کوکبه امیر نمودار شد ، محض تماشای امیر گوشه‌ای ایستاده امیر اتابك رسید ، سلامی کردم جواب شنیدم فرمود : آقا سید احمد شما می‌باشید ، عرض کردم بلی ، فرمود : چرا راضی شدی که نصف پول را شش‌ماه دیگر بگیری ؟ می‌بایست تمام را نقد بگیری ، گفتم : من از این پول مأیوس بودم . فرمود : بعد از آن که مرا به فریادرسی طلب کردی و صدا زدی البته به فریادت می‌رسیدم ، دیگر یأس و حرمان چه بوده . خیلی تعجب کردم و اظهار تشکر و دعا گوئی نمودم . فرمود : تعجب و تشکری ندارد ، تکلیف من دادرسی و رسیدگی به عرایض و اعانت مظلومین است ، من به تکلیف خود عمل نمودم ، بر کسی منتی ندارم

باری ، حال و تفصیل خود را به یکی از دوستان خویش که اسمش میرهاشم آقا بود گفتم ، جواب داد که در آن وقتی که فریاد کردی ای امیر به فریاد من برس و مقصود خود را گفتم ، کسی آن‌جا بود یا نه ؟ گفتم يك نفر طبق دار آجیل فروش بود ، در آن‌جا خوابیده بود . گفت همان شخص آجیل فروش خفیه نویس و راپورت نویس امیر بوده و حال برچا رگی تو را اطلاع داده است به امیر . این است معنی راپورت نویسی . آخر ای مردم احق ! اگر کاری می‌کنید

اقلاً این گونه راپورت نویسی کنید . نه این که صد هزار دورغ بهم بسته مردم را بهم اندازید ، بکنید تا ببینیم آخر چه خواهد شد . ما که تاجران داریم دست بردار نیستیم . ای مسلمانان این همه کار است . آن از کارهای حکومتها و این هم کارهای بی‌معنی که شبها پیش گرفته‌اند ، تا چه اندازه ظلم ، مگر ما یاغی هستیم ؟ مگر ما قشون و لشکری داریم که شما این قسم رفتار می‌کنید ؟

من نمی‌گویم فلان لوطی را تنبیه نکنید ، من نمی‌گویم نظم ندهید ، آخر سیاست و نظام حدی دارد ، مثلاً مهدی گاوکش را گرفته‌اند که عرزگی کرده است ، بد به اتابك گفته است . دیگر بچه شیر خواره اش چه کرده است که او را از بتل مادرش بگیرند و در آب حوض اندازند و او را غرق کنند ؟ زش چه تصویر کرده بود که با زخم شمشیر او را مجروح کرده‌اند ؟ جوان شانزده ساله او را چرا به ضرب تهننگ کشتند ؟

عجب است که مردی می‌رود پی‌طیب که بجهش خنای گرفته بلکه او را
معالجه کند، در راه بیچاره را گرفته تا صبح نگاه می‌دارند، صبح که برمی‌گردد
که پسرش مرده است، زن حائله است، می‌روند پی (ماما) و قابله، او را
می‌گیرند، صبح که برمی‌گردد زن و طفل هر دو مرده‌اند، کدام يك از کارها را
بگویم؟ اگر بدانید در این شبها چه ظلمها که می‌شود، مردم که یاغی دولت
نمی‌باشند، يك کلمه عدل که این همه داد و فریاد و صدمه ندارد.

باری، ای مردم بیدار شوید، درد خود را بدانید، دوی درد را پیدا کنید
و زود در مقام معالجه برآئید. هر دردی يك دوائی دارد، انسان وقتی که سرش
درد بگیرد همان سرش درد دارد دوی آن را استعمال می‌کند، دست و پایش درد
کند دوايش را که استعمال کرد، دست و پایش خوب و مرض او رفع می‌شود. دلش
درد کند، سایر اعضایش دیگر درد ندارد. اما ظلم دردی است که تمام اعضاء را
به درد می‌آورد، *علاجوا دائکم بالدواء معالجه داء را به دوا کنید داء به معنی*
درد است دوا چیزی است که رفع درد را کند. بعضی می‌گویند داء ظلم است و
دوايش عدل است، چون عدل ریشه کن ظلم است. فلذا دوايش عدالت است. بعضی
گویند، داء شرك است (ان الشرك لظلم عظیم) و دوايش تسوید است بعضی
می‌گویند داء استبداد است و دوايش شور و مشاورت است. معنی استبداد این
است که چیزی را که شهوت و نفس اماره می‌خواهد او را بکند.

انسان که حالی از شهوت نیست، همین استبداد است که وقتی زن خوش-
صورت می‌بیند دلش می‌خواهد، حاکم هم که هست مانعی ندارد، یا ملك خوبی
می‌بیند می‌خواهد، استبداد مند عدل و انصاف است، همین استبداد بود که جدهام
زهر را سیلی زدند، برای *طالبه حقوقش بود، که استبداد بازویش را به تازیانه*
سپاه کرد، استبداد طفلش را سقط نمود. آه! همین استبداد بود که حضرت سید-
الشهداء را شهید کرد، چه آن حضرت فرمود: ای مردم بنشینید مجلس کنید با
هم شور و مشاورت نمائید ببینید صلاح است که مرا به قتل آورید... الی آخر.
پس از ذکر مصیبت فرمود: امروز پادشاه حقیقی و بزرگ ما امام زمان
عجل الله تعالی فرجه می‌باشد و ما نوکر آن حضرت می‌باشیم و از احدی ترس
و واژه نداریم و در راه عدالت کشته شویم و از آن حضرت کمک می‌خواهیم و
مدد می‌طلبیم و در سر این مقصود باقی هستیم. اگر چه يك سال یا دهسال طول
بکشد. ما عدل و عدالتخانه می‌خواهیم، ما اجرای قانون اسلام را می‌خواهیم، ما
مجلسی می‌خواهیم که در آن مجلس شاه و گدا در حدود قانونی مساوی باشند. ما
نمی‌گوئیم مشروطه و جمهوری، ما می‌گوئیم مجلس مشروطه عدالتخانه.

تمام شد موعظه آقای طباطبائی. پس از موعظه آقای طباطبائی شور غریبی در مردم احداث شد. دربارها به خیال افتادند که تفرقه اندازند بین آقایان علماء.

شورای سری فلذا مجلس عین الدوله (مدراعظم) در پارك خود تشكيل داد که
عین الدوله ذیلاً نگاشته می شود:

عین الدوله، اتابك معظم، مدراعظم، چون شنید آقای طباطبائی در بالای منبر مقصود خود را به لفظ مشروطیت ادا کرد، جمهوریت را لباس مشروطیت و مشروعبیت پوشانید و اگر تسامح کند آقایان مسند را از وجودش خالی می نمایند. فلذا مجلس شورائی در خانه خودش منعقد نمود.

پس از تشکیل مجلس و جمع وزراء و دوستانش شروع به مذاکرات نمودند، نتیجه آن مجلس و خلاصه آراء آن شده که نفاق و تفرقه اندازند بین آقای بهبهانی و آقای طباطبائی، یعنی کاری کنند که آقای طباطبائی را از این مقصود مقدس منصرف نمایند و پس از انصراف ایشان آقای بهبهانی را بساطت می توان علاج نمود. حالا چگونه می توان آقای طباطبائی را از این مقصود منصرف نمود؟ زیرا که پولکی و رشوای نیست، که پول سد طریق ایشان شود و جاهل نیست که بگویند عدالت خلاف اسلامیت است. طالب ریاست هم نیست که بگویند مشروطه خلاف نفوذ و مانع ریاست و مصرع میسند است. پس چه کنند و چه گویند؟ باید يك نفر از اشخاص بی غرض که در نزد جنابش محل وثوق و اطمینان است به طریق برهان و دلیل، مبرهن و محقق دارد که امروزه صلاح ایرانی و ایران در مشروطیت و جمهوریت نیست. مشروطیت امری است مرغوب و مستحسن و منظور نظر تمام علماء و دانشمندان. اما امروز صلاح در استبداد است، چه استبداد استقلال را حافظ است و مشروطیت زوال را موجب. ولکن این خیال را به صورت برهان آوردن در نزد شخص حجة الاسلام امری است مشکل و محال. فعلی هذا ناصر الملک که در بین وزراء به سادگی و صلاح علم و وطنخواهی موصوف است و محل وثوق آقای طباطبائی است، لایحه ای در این خصوص به آقای طباطبائی مرقوم دارد و بعضی از واعظین و ناطقین را هم به تحویف و تهدید و تطمیع اشغال دارند و نظامنامه عدالتخانه را هم طبع و منتشر دارند، آن وقت هم خلاف و نفاق بین آقای بهبهانی و آقای طباطبائی می افتد و هم واعظین خاموش می شوند و هم مردم به نظامنامه عدلیه امیدوار می شوند. فلذا شروع به مقصود کردند، اول لایحه را نوشتند، دوم آن که حکم گرفتاری بعضی از واعظین را دادند، سوم آن که نظامنامه را به اداره روزنامه ایران و اطلاع فرستادند که نگارنده صورت لایحه را در این جلد دوم و نظامنامه را در جلد سوم تاریخ بیداری مندرج می دارد.

صورت لایحه ناصر الملک که به آقای طباطبائی نوشته است

به شرق عرض حضور مقدس عالی می رساند. این بنده یکی از ستایش -

کنندگان وجود مبارك حضرت تعالی هستم . به جهت این که از روی انصاف می بینم درد وطن دارید و به ترقی ملت شایقید و ملتفت بدبختی های نوع خود شده اید و آرزو دارید که علاجه برای این دردها پیدا کنید ، و باب سعادت و نیک بختی را به روی این ملت قدیم که در شرف زوال است بگشائید و همچو فهمیده ام که این همه داد و فریاد و قال و مقال شما از روی نفس پرستی نیست ، مقصودتان چاره امراض ملی است .

ولی خیلی افسوس و غصه می خورم وقتی که می بینم از شدت شوق و عجله که در علاج این مریض دارید نمی دانید به کدام معالجه دست بزنید و از کدام دوا شروع بفرمائید که به حال مریض مفید باشد . چون نتیجه رفع مرض و عود صحت را در رفتار جست و چالاک مریض می دانید ، این بیچاره مریض که قادر به حرکت نیست مدت ها است غذائی به معده اش داخل نشده و بدل مایه تحلیلی به بدنش نرسیده ، رمق حرکت و قدرت تکلم ندارد ، تازیانه برداشته کنکش می زند که بدود و از خندق جست و خیز نماید و این بدبختی که به واسطه طول مرض و نخوردن غذا همه روده های خشکیده و امعاء و احشایش از کار افتاده ، یک ران شتر نیم پخته به دهانش فرو می کنید ، که بیلعله واضح است نتیجه آن دوا و این غذا چه خواهد شد .

طیب حاذق که تشخیص مرض را داد . اول به استعمال داروهای مفیده دمبدم می پردازد . اگر از راه گلو نتوانست ، تزریق می کند . آب گوشت غلیظ روانی بدو آهسته آهسته به حلقش می چکانند ، باز اگر نشد ، به وسائل دیگر به عمده او می رسانند . تا کم کم قوت بگیرد بعد زیر بازوهایش را می گیرند روزی چند قدم توی اطباق راهش می سرنند پس از آن به حیاط و باغ آورده ملازم می گردانند تا وقتی که تدریجاً قوت دوبدن و استعداد جست و خیز را پیدا کند . امروز تقاضای مجلس مبعوثان و اصرار در ایجاد قانون مساوات و دم زدن از حریت و عدالت کامله (آن طوری که در تمام ملل متمدنه سعادت مند وجود دارد) در ایران ! همان حکایت تازیانه زدن و ران شتر طپانیدن است . خدای قادر عالم گواه است که در این عرایض خود تعلق از احدی منظور نیست ، فقط قصد حق گوئی و توضیح ریشه مسئله است لا غیر . همه جای مملکت وسیع ایران مثل خیا بانهای طهران نیست . کوه دارد ، کتل جنگل دارد ، ماهور دارد ، سباع دارد و حوش دارد ، الوار دارد ، اگر اد دارد ، شاهسون دارد ، قشقائی دارد ...

مسلماً پادشاهان معالک در همه جا برای رعایای خود حالت پدر را دارند . بصیرتشان به حال رعیت و ملت از افراد آن قوم بیشتر و مهر محبتشان در حق

آنها از خودشان زیاد تر است. قسم به رب کعبه و منا؛ که اعلیحضرت نیکلای دوم امپراطور روسیه برای حفظ استبداد بوالهوسانه نیست که به ملت روسیه آزادی نمی‌دهد، بلکه از روی بصیرت شاهانه و محبت پدرانه هنوز آن ملت را قابل نمی‌داند که بتوانند با آزادی حرکت نمایند، هنوز در آنها آن قدر علم و تربیت سراغ ندارد که از عهده اداره امور خود برآیند. پس این حرفها که در همه جای دنیا عصاره سعادت و شرافت و افتخار است به عقیده بنده در ایران امروز مایه هرج و مرج و خرابی و ذلت و عدم امنیت و هزاران عفاصد دیگر خواهد بود. زیرا که برای استمرار و اجرای تربیات جدیده هنوز علم و استمداد نداریم و نشر این حرفها رعب و صلاحیت قدرت حالیه را هم از انظار می‌برد، نتیجه پیداست که چه می‌شود اکتبک نشدیم کلاغی هم از یادمان رفت!

فرض بفرمائید امروز بندگان اعلیحضرت شاهنشاهی به میل خاطر و کمال رضایت به این مملکت دستخط آزادی کامل مرحمت فرماید و به شخص محترم مقدس حضرت مستطاب حجة الاسلام عالی امر بشود که مجلس مبعوثان تشکیل بدهید، چه خواهید کرد؟ اقبلا هزار نفر آدم کامل بصیر به مقتضای عصر، آگاه از حقوق ملل و دول لازم دارید، تا این یک مجلس تشکیل یابد. حالا سایر شعب و ادارات که همه مربوط بهم است و اجزای عالم لازم دارد بماند. استدعا می‌کنم: از روی بی طرفی و بی غرضی چنانچه شیوه طبیعی حضرت تعالی است، نه از روی طرفداری و خاطر خواهی. دوست نفر آن طور آدم برای بنده بشمارید، اما این را هم فراموش نفرمائید اگر کسی تمام اشیاء عرب و عجم را حفظ داشته باشد و برای فهمیدن کلماتش شخص محتاج به قاموس و فرهنگ باشد و تمام لغاتش از مقامات حریری باشد، برای عضویت آن مجلس کافی و قابل نیست. بلکه اشخاصی باید باشند که وقتی از ایشان پرسند چه جهت دارد که روز به روز پول ما در تنزل است و حال آن که نقره اش از نقره فرانک و مارک و شیلینگ وین و روپیه بیشتر یار ندارد؟ جهت مسجحتش را بگوید و چاره اش را هم بداند. یا از سایر شعبات سیاسی و مالیاتی و تجارتی و فلاحتی و نظامی، آنچه امروز به کار زندگی و ترقی یک ملتی می‌خورد همه را بتواند به مطرح مذاکره و حل و عقد بیاورد.

گمان بلکه یقینم این است، بر مسجحتش قسم می‌خورم که اگر از روی انصاف بخواهید انتخاب بفرمائید، در تمام ایران یک صد نفر نمی‌توانید پیدا کنید. پس برای چه فریاد می‌کنید؟ برای که سنگ به سینه می‌زنید؟ خوب نتیجه این دراز نفسیهای بنده چه شد و مقصود بنده چه چیز است؟ مقصودم این است که حضرت تعالی را از این اقدامات غیورانه که خیر و سعادت و عزت و افتخار ملت

منحصر به نتیجه آن است باز دارم؟ نه والله مقصودم این است که طرفداری تملق- آمیزی از دولتیان نکنم، نه بالله. بلکه می‌خواهم این اقدامات از راه صحیح باشد که منتج نتیجه صحیح بشود. در این صورت اگر اجازه بدهید راهش را هم عرض می‌کنم، به شرط این که از روی دقت و انصاف در آن غور بفرمائید. آیا این مسئله یقین و مسلم شد که برای تغییر اوضاع حالیه و اختیار طرز و ترتیبات جدید آدم عالم لازم داریم؟ (یعنی عالم به علوم عصر جدید) والله آدم عالم لازم داریم. بالله عالم لازم داریم. به قرآن عالم لازم داریم. به پیغمبر عالم لازم داریم. به مرتضی علی عالم لازم داریم. به اسلام به کعبه به دین به مذهب عالم لازم داریم. عالم لازم داریم عالم لازم داریم ...

پس معلوم شد و تصدیق می‌فرمائید که منتها وسیله ترقیات و مساوات و عدالت و سعادت و سیادت و سرفرازی به وجود علم و عالمین به مقتضیات عصر است. در این صورت ملت ایرانی در روز حساب، در پیشگاه عدالت کامله مطلقه با حضور حد بزرگوارت دامان حضرتت را خواهند گرفت و عرض خواهند کرد: الهی خیر و سعادت ما در دست پادشاه نبود، در دست اتابکها و صدور نبود، در دست وزراء نبود، فقط در دست این آقایان که می‌توانستند و نکردند و ما را در ذلت و بدبختی و اسارت در دست ملل اجنبیه باقی گذاردند. حضرتعالی هم البته جواب عرض خواهید کرد: بارالها! همه را می‌دانید که من و رفقای من همه قسم اقدامات کردیم. حضرت عبدالعلیم رقیم، کاغذهای سخت نوشتیم، جوابهای سخت شنیدیم، چه شبها که با تزلزل به روز آوردیم، چه روزها که در تحمل ناملازمات شب کردیم ولی پیشرفت نکرد تقصیر ما چیست؟ ملت جواب خواهند گفت: تمام این اقدامات شما ناصواب بود و نالوده و بنایان بر آب. به جهت این که از راعش بر نیامدید. راعش این بود که اول ما را عالم به مقتضیات عصر و زمان بکنید و از جهل و عمی خلاصی بخشید که بالطبع با نور علم لوازم شرف و نیکبختی خود را فراهم کنیم. و بعد با شرحی که ذیلاً به عرض خواهد رسید استدلال می‌کنند و به ثبوت می‌رسانند که وسیله تعمیم علوم فقط در دست آقایان علماء بود لا غیر. آن وقت یقین دارم حضرت مستناب عالی جوابی نخواهد داشت. این يك فقره را تمثیلاً عرض کنم به به اصل مطلب پردازم.

امروز حالت آقایان علماء یعنی آنهایی که با حضرتعالی هم عقیده هستند و درد دین و وطن و ملت دارند و دلشان می‌خواهد این ملت را به اوج سعادت برسانند. یقین مثل حالت کسی است که در انبارهای متعدد همه قسم حیوانات و ارزاق و گوشت و روغن ذخیره انباشته داشته باشد و خود با يك جمعیت کثیری

از عیال و اطفال از گرسنگی نزدیک به هلاکت و این در و آن در برای يك كرده نان تكدی نمایند. یا مثل کسی که تمام اوازم طعامی را در دیگ ریخته و حاضر کرده زیر ديك را هم همزم چیده، در يك دست دسته گونی و در دست دیگر چراغی گرفته به در خانه های همسایه برای يك گل آتش می دود که زیر ديك را روشن نماید و ملتفت نیست که آتشی هم در دست خود دارد گون را روی شعله چراغ بگیرد مشتعل می شود.

اعطای حکم به مثال بس است. این عطلب را عرض کنم و عریضه را به دعای وجود مبارك ختم نمایم. هیچ يك از دول متمدنه به منتها درجه عزت و سعادت نرسیدند، مگر وقتی که دولت و ملت با هم متحد شده دلشان را به روی هم گذارده به اتفاق رفع نواقص خود را نموده، اسباب ترقیات ملی را فراهم کردند و این اتفاق و اتحاد برای هیچ دولت و ملتی دست نداده مگر، وقتی که افراد و اجزای آن ملت به نور علم و تربیت منور شده پرورش یافتند. هیچ پادشاه و امپراطوری به طیب خاطر اقتدار خود را محدود و ملت را شريك سلطنت و طرف مشورت قرار نداد، مگر اعلیحضرت میکادو (موتسوی تو) امپراطور ژاپون و چون طلوع کوكب اقبال ژاپون از عجایب و اقیانای روزگار است و امروز برای سرمشق ملل غافل خواب آلوده، هیچ نمونه ای بهتر از ژاپون نیست. اگر اجازه بدهید مختصری از شرح احوال آن ملت نجیب و آن امپراطور بزرگوار به عرض برسانم.

اگر به تواریخ رجوع شود هیچ ملتی وحشی تر از ژاپون دیده نمی شود. ترتیب حکومت این مملکت تا سنه ۱۸۶۸ میلادی که سی و هشت سال قبل از این باشد این بود که يك نفر امپراطور داشته ملقب به میکادو که دوهزار و چهارصد سال است همین خانواده در ژاپون سلطنت دارند. ولی فقط اسم سلطنت با میکادو بود ولی رسم آن با (تایکونها) بوده است. تایکون کسی بود که بر حسب ظاهر از طرف میکادو منصوب و نامیده می شد، ولی عادت بر این جاری شده بود که اقتدار میکادو فقط همین قدر بود که فرمان تایکون را امضاء کند و يك ذره در امورات سلطنت به او عداخله نمی دادند و چون رئیس روحانی و مذهبی هم خود میکادو بود او را همیشه در پرده غیب القیوب مخفی می داشتند. تمام اختیارات با تایکونها بود و تایکونها در يك شهر دیگر اقامت داشته و معمولاً آن ها را پادشاه ظاهر و عیقادو را پادشاه باطن می نامیدند. کلیه مملکت ژاپون به هجده ایالت تقسیم شده و سلطنت هر ایالتی با یکی از شاهزاده های بزرگ بود، که آن ها هم همیشه میان خود جنگ و نزاع داشته و ابدأ گوش به اوامر میکادو نمی کردند. اگر حسایی

می بردند باز از تایکون بود .

تا سنه ۱۸۶۸ که میکادو پدر میکادوی حالیه وفات کرد و این میکادو در سن هفده سالگی به جای پدر میکادو شد . مقارن همان حال تایکون عسر هم ترك حیات گشت . دو نفر از بزرگترین شاعرزاده های حکام ایالات به شهر پساپخت تاخت آورده داخل عمارت سلطنتی شده ، میکادوی جوان را در تحت حراست خود محبوس نگاهداشته ، خود آنها به اسم او به سلطنت شروع کردند و از قبل میکادو احکام صادر می کردند و از عمارت سلطنتی بیرون می فرستادند و چون مقام تایکونیت رفته رفته موروثی شده بود بعد از فوت تایکون سابق پسر جوان بلکه طفل او را تایکون کرده بودند . آن دو نفر شاعرزاده که به اسم میکادو سلطنت می کردند اول کاری که از پیش بردند مقام تایکونی را برانداخته سلطنت ظاهره و باطنه خود را منحصر به شخص میکادو قرار دادند . قریب دو سال به همین منوال گذشت تا این که میکادوی جوان با قوت عقلانی آمد و شاعرزاده ها را برداشته مستقلاً زمام سلطنت را به دست گرفته مشغول حکمرانی گردید .

در سال سوم سلطنت خود مسافرتی به قطعه اردو با کرد شیفته وضع و ترقیات و تربیت آنها شد . به دقت و غوررسی این نکته را درک کرد که تمام آن ترقیات به واسطه اتحاد ملت و دولت و عدم استبداد است . تصمیم شد که در مملکت خود همان رسم را مجری دارد ولی بخوبی ملتفت شد که به يك ملت وحشی بی علم و تربیتی نمی توان آزادی داد و از يك مشت مردمان جاغل به هیچ وجه امیدواری نمی توان حاصل کرد . پس در کمال عجله تربیت را پیشنهاد همت ساخته هزاران معلم ماهر از هر علم و صنعت از ممالک مختلفه فرنگ به ژاپون خواست و کورورها شاگرد از ژاپون به مدارس فرنگ فرستاد . به سرعت برق مشغول تربیت ملت گردید . تا بعد از هجده یا بیست سال که سه چهار طبقه شاگردهای عالم فارغ التحصیل شدند و افکار و خیالات وحشیانه بکلی در مملکت ژاپون تغییر کرد .

در سنه ۱۸۸۹ که هفده سال قبل باشد ، دید ملت قدری عالم شده است که می تواند از عهده امورات خود بر آید . فوراً اعلان و حکم مشروطیت و آزادی داد . مجالس پارلمان منعقد شد و ملت شروع به کار کرد . این است که در ظرف شانزده هفده سال خود را به جانی رسانیده اند که دولت روس را بدان روز نشانید که ملاحظه فرمودید .

اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی پدر تاجدار ما مظفرالدین شاه خلدالله ملکه در احساسات قلبیه و افکار تمدن به مراتب بالاتر از میکادو است . ولی با این که از اول جلوس به تخت سلطنت کمال جد و جهد در تاسیس مدارس و نشر معارف و

تعمیم علوم به عمل آورده کاری از پیش نبرده اند.

چند مدرسه ناقص در این یازده سال ایجاد شده که جز اسم بی رسم چبری نیست و جهت این که نتوانسته اند مثل میکادو کار را از پیش ببرند به عقیده بنده این است که چون میکادو ریاست روحانی و مذهبی هم دارد ولایت زابون او را اولوالامر می دانند، نفاذ فرمایش بیشتر و موافقت در اجرای افکار مقدسه خیلی کمتر بود. پس تأسیس مدارس ملی در ایران تکلیف آقسایان و علمای روحانی و رؤسای مذهب است و از حسن اتفاق و باطن شریعت مطهره اسلامیة اساس مدارس ملی و اسباب نشر علوم آن طوری که در ایران فراهم است در هیچ جای دنیا نبوده است. سایر ملل وقتی که از خواب غفلت بیدار شده به خیال تربیت و تعلیم ملت افتادند، چه زحمتهای کشیدند و چه جانها کردند، تا يك مدرسه ایجاد کردند. ولی در ایران امروز هزاران مدارس ملی حاضر و موجود که همه صاحب موقوفات معین و ترتیبات صحیحه است. فقط در طهران قریب يك صد و سی و پنج مدرسه ملی بزرگ و کوچک داریم و در سایر بلاد ایران حتی قصبات مدارس علیه موجود است که روی هم بیايد سه هزار مدارس در تمام ایران داشته باشیم. منتها از سوء اداره آنها تمام این وسایل نازنین ضایع و عاطل مانده، به قدر دیناری برای ملت فایده ندارد.

فلان گاوچران طالقانی یا زارع ملاز قدانی در سن بیست سالگی داخل مدرسه می شود حجره را معطل می کند، حاصل موقوفه را مصرف می رساند. در هفتاد سالگی نعشی را از مدرسه بیرون می برند در صورتی که هنوز در ترکیب میم الکلمه (۱)

(۱) صاحب انموذج شبی دیر وقت به مدرسه وارد شد در حجره ای روشنائی مشاهده کرد. رفت داخل شد طلبه قوی الیهیکل طویل اللحیه ای دید که به روی کتابی افتاده غرق مطالعه است. به عجز و فروتنی گفت: «غریبم جائی ندارم اجازه بدهید امشب در این حجره بیتوته نمایم.» صاحب حجره برآشفته که ای مرد احمق مرا از مطالعه بازداشتی و حواسم را محتل ساختی بیا در آن گوشه پتمرگ و مرا آسوده بگذار. صاحب انموذج در گوشه ای نشست مدتی مدت آن طلبه بود که چشم را از نقطه معینی از کتاب بر نمی دارد. با خود خیال کرده که آیا این چه کتاب است و در چه مطلب غامض این شخص تفکر می نماید. بسا کمال احتیاط گردن کشید دید کتاب انموذج است و همان صفت اول است که این قدر باعث دقت طلبه شده است. گفت: جناب آخوند این چه کتاب است و در چه مسئله از برای شما اشکال پیش آمده است. من هم از اهل علمم بفرمائید شاید چیزی بدانم و به عرض برسانم. آخوند با کمال تعجب گفت: کتاب انموذج است. مصنف می گوید: الکلمه مفرد. در ترکیب آن معظم الف، الف استغفام. لام حرف جر، کاف، نشبیه. لام، باز حرف جر، این میم و ن چه است؟ صاحب انموذج گفت: مرده شود ترکیب. ببرد آن میم، میم مرگ و تاء تاء تاوت است. پاشو کیه مرگ کن. الکلمه خودش يك لفظ است و ترکیب هم ندارد.

مبهوت و مات است و با روز اول فرقی نکرده است و در حقیقت این مدارس علی ما را به سورت تبلیحانه در آورده اند ، در این مدت کدام مسجهد مجاز از مدارس ایران خارج شده است ؟ بنده عرض نمی کنم ترتیب مدارس را بکلی برهم بزنید که مخالف شریعت و منافی با نیت واقف باشد. بنده با جرئت می توانم قسم بخورم که ترتیبات خالیة مدارس ملیة ما هیچ کدام یا نیت اصلی واقف موافق نیست. پس به اندک اهتمام و همت آقایان علماء ممکن است تمام این مدارس مصداق صحیح پیدا کنند و مدرسه ملی بشوند نه کاروانسرا و همانخانه و آن کاری که در ید قدرت آقایان است این است که همه باهم متفق شده ، پرگرام یا فهرست مرتبی برای تحصیل و درسهای مدارس بنویسند و مدت و دوره تحصیل را هم معین کنند . همین دو فقره را منظم کرده لئوازش را فراهم نمائید . . . و در آن فهرست برای هر مدرسه يك دوره از علوم عصر جدید را محبوری قرار بدهند . دوازده سال نمی گذرد که دو طبقه شاگردهای فارغ التحصیل از این مدارس بیرون خواهد آمد . آن وقت مملکت ایران به قدر کفایت آدم عالم خواهد داشت که بتواند این حرفهائی که امروز می زنند و اپدای ثمر و فایده ندارد از روی علم و بصیرت به موقع اجراء بگذارند .

به خدای تعالی ، خون از دلم جاری می شود وقتی که فکر می کنم این همه استعداد حاضر و وسایل موجود این طور عاطل مانده و ضایع می شود . اگر چه این ترتیب برای مدارس ملیه بسیار کار سهل آسانی است (یعنی در صورت میل و اتفاق علماء) ولی به قدری مهم و بزرگ است که مؤسسين آن و اسم بزرگوارشان را با هزار صلوات ذکر کنند .

گوهر یگانه این خیال مقدس را من بنده به حضور مبارك تقدیم کردم و به عقیده خودم در عالم انسانیت و اسلامیت دارای اجر جمیل خواهم بود . حالا البته شرح و بسط و موشکافیها و ترتیب افضل این کار بزرگ بسته به مذاکرات و محاسن عدیده است . چون این بنده اسباب ژلاتین و محرر و میرزا ندارم و ضعف باصره ام نیز مانع از تحریر زیاد است استدعا می کنم سواد این عریضه بنده را از لحاظ اقدس انور سایر آقایان بزرگوار هم که با حضرت تعالی در این افتخار عالیه متفق هستند بربانند ، زیاده سلامت و عزت و اقبال وجود مبارك حضرت تعالی و همه آقایان عظام را طالبم .

صاحب این خیال مقدس را که الحق به کثر مخفی می توان تغییر کرد ، اگر دوست داشتید که به شناسید (یعنی اگر این خیال مطبوع طبع مبارك شد) بعد از آن که آقایان همه در اجرای آن متفق شدند ، سراغش را در مدرسه عبدالله خان

از جناب مستطاب علام فہام آقای شریعتمدار سلمہ اللہ تعالیٰ بگیریںد . او حاضر است کہ یک کتابچہ برای ترتیبات این کار بہ حضور مبارک تقدیم نماید کہ اجرای آن در کمال سہولت از قوہ بہ عمل آید (بندۂ دولتخواہ وطن پرست ملت دوست .. گمنام است) .

هدف عین الدولہ
عین الدولہ را از این خیال چند چیز در خاطر بود : اول آن کہ آقای طباطبائی را واقعاً از این خیال منصرف دارد ، ثانی آن کہ از انصراف آقای طباطبائی سایر آقایان را عموماً و آقای بہبہانی را خصوصاً ہمراہ و یا مدوم نماید ، ثالث آن کہ از اشتغال ذہن و توجہ آقایان بہ مدارس و اوقاف آنان را مصروف این شغل دارد .

باری عجب است از ناصر الملک کہ با این کہ در لایحہ خود ہی نویسد مدارس ملی چنین و چنان است ، در مدت ریاست و نایب السلطنگی خود نمی تواند یک مدرسہ سپہسالار را کہ بہ عہدہ شخص او است و تکلیف شرعی و عرفی و سلطنتی او تنظیم آن است ، منظم و مرتب دارد و لااقل در مدرسہ بہ این بزرگی کہ نزدیک مجلس و پارلمان است و ہر روز در منظر و مرای داخلہ و خارجہ است دہ نفر طلبہ صحیح و طالب علم و محصل واقعی برقرار دارد ، با این عدم استطاعت چگونہ می توان چشم اصلاح از سایرین داشت . لعل اللہ یحدث بہد ذلک امرأ .

در این ایام اعلیٰ حضرت اقدس شہنشاہ مظفر الدین شاہ در بیلابی گرفتار مرض و ناخوشی است ، از این ہیاہو و ہیجان مردم اطلاعی ندارد ، عین الدولہ ہم بہ خیال انصراف آقایان علماء از این مقصود مقدس و تقاضای اجرای دستخط و ہم در خیال اظہار قدرت و مخدول نمودن اعوان و انصار آقایان و ہواخواہان میرزا علی اصغر خان امین السلطان اتابک سابق است ، چہ عین الدولہ را گفتند آقای بہبہانی را مقصودی جز آوردن امین السلطان نیست و خرج این اجتماعات از پول امین السلطان است بہ این جہت در مقام ادبیت و آزار بعضی برآمدہ و ہم برای جلب قلوب شاہزادگان و ابناء سلطنت ، بہ بعضی از دوستان خود گفت امین السلطان در تعیین ولیعهد خیانت کرد . من باید پادشاہ را وادارم کہ محمد علی میرزا را عزل و شماع السلطنہ یا سالار الدولہ و یا ناصر الدین میرزا را بہ ولایت عہد برقرار نماید .

این مسئلہ ہم موجب جلب قلوب شاہزادگان شد و ہم باعث خیال آقایان چہ بعضی مایل بہ شماع السلطنہ و بعضی طالب سالار الدولہ بودند . ولی القاء این خیال باعث طمع شاہزادگان گردید و ہر یک بہ طرف عین الدولہ مایل شدند و از ہمراہی آقایان منصرف . اما احداث نفاق بین آقایان را موجب نکردید . چہ عقلاء بخوبی آقایان را ناظر بودند . ترقی آقای بہبہانی و آقای طباطبائی و آقای صدرالعلماء بہ اندازہ ای مشہور و بہ حدی

رسید که اطراف شاهزادگان مضر به آنها نبود.

هر چه عین الدوله سخت گیری می کرد، بر اعتبار آقایان افزوده می گردیده به علاوه آقای بهبهانی بنای خراجی را گذارد. ائمه مساجد و تیمچه ملاها را در اطراف خود نگاهداری می فرمود، از طلاب بخوبی ترویج می نمود، کابینه و اداره تحریر در خانه خود برقرار نمود و نوشتجات و مکاتیب وارده را نمره می گذاردند که باعث تعطیل جواب و اغتشاش نوشتجات نکردد.

آقای صدرالعلماء هم جلب قلوب طلاب را به بهر بانی و مساوات و موااسات دانسته این طریق عقلانی را سلوک داشته به حدی رسید که می توانست مجمع طلاب و ملاذ فضلاء را خانه صدر دانست.

به خصوص حسن سلوک جناب آقا میرزا محسن برادر ایشان و بودن آقا شیخ محمد ربیع - شریف العلماء همدانی در اداره ایشان که این شریف العلماء از اشخاص عالم و عاقل و بصیر به نکات است. صدرالعلماء را قسمی به راه ترقی انداخته است که اگر طبیعت مانع تراشی نکند و اراده خداوندی باشد یک زمان خیلی نزدیک خواهد آمد که صدرالعلماء شخص اول ایران و اسلام خواهد گردید.

اما آقای طباطبائی برخلاف هر دو رفتار خود را قرار داده، نه جلب خواص را طالب و نه میل عوام را مایل، فقط سعی و کوشش خود را در تأسیس مجلس عدالتخانه می پندارد. آقایان بهبهانی و صدر رسیدن به مقصود را به ریاست و نفوذ کلمه خود می دانند و در رسیدن به آن مقام کوشش می نمایند. آقای طباطبائی رسیدن به مقصود را در هیجان عموم و نفوذ شخصی را

تذکار انجمن مخفی
به آقای طباطبائی

مضر و مانع می داند، فلذا مردم را از خود تنفر می دهد، به اشتغال به گلدان و گل و باغ و باغچه، آنچه را که موجب ترقی و ریاست است از خود دور می کند. کار به جایی رسید که اجزاء انجمن مخفی دوم در مقام برآمدند که به آقای طباطبائی برسانند که این طور سلوک و رفتار منافی با رسیدن به مقصود است. فلذا با تمهید مقدمات یک روز ظهر به عنوان دعوت به نهار، آقای طباطبائی را در خانه بهاء دفتر حاضر کردند، یک دهنه آقا ملتفت شد که تنها در میان جمعی گرفتار است و ما شرح این واقعه را در کتاب سوم تاریخ بیداری درج کرده ایم که عملاً قریب خواهد آمد، ولی در این مقام اشاره اجمالی به تأسیس و مؤسس انجمن مخفی دوم می نمایم و تتمه آن را در کتاب سوم می نویسیم.

مؤسس انجمن مخفی دوم جناب آقا میرزا محمد صادق طباطبائی است که شرح حالش را در مقدمه تاریخ ذکر نمودیم. به واسطه بودن بعضی از اعضاء انجمن اولیه در این انجمن می توان گفت این انجمن شعبه ای از آن انجمن است، ولی چون مؤسس قصدش استقلال بود و در مسلک هم اخیراً مخالف شدند، فلذا

نگارنده می نویسد انجمن مخفی دوم .

مجملاً این انجمن بعد از مراجعت آقایان از حضرت عبدالعظیم (ع) به طریق خفا منعقد گردید و در هفته يك یا دو جلسه شبها به طور سیار تشکیل می یافت و اعضاء آن از این قرار است :

آقامیرزا محمد صادق طباطبائی ، پسر آقای طباطبائی ، آقامیرزا مهدی پسر حاج شیخ فضل الله ، آقامیرزا محمود اسفهانى ، اسدالله خان ابوالفتح زاده ، سیف الله خان ابوالفتح زاده ، قزاق برادر اسدالله خان ، حاج جلال المسالك ، لواء الدوله ، معین حضور ، بهاء دفتر ، آقا سید قریش ، آقا شیخ محمد مازندرانی ، میرزا ابراهیم خان منشی زاده ، ناظم الاسلام نگارنده تاریخ بیداری ، شوکت الوزاره ، میرزا کاظم خان مستعان السلطان ، آقامیرزا علی محمد زرگر .

کارهای این انجمن با بعضی دیگر از اعضاء را که بعد از این وارد به انجمن شدند و علت تعطیل آن را در کتاب سوم نوشته ام که ان شاء الله خواهد آمد .

در این ایام اشخاصی که امور ماشیه آنها از ظلم و استبداد می گذرد مایل به عدل و مشروطه شده و با آقایان همراه شدند ، از جمله بعضی از اشخاصی که در انجمن مذکور وارد شده اند جداً کار می کنند . در حالتی که سابقاً ظالم و مستبد بوده و شاید این ورود و این الحاق موجب پیشرفت مقصود آقایان هم شود . ولیکن عقلاء می دانند که عدل و سلطنت ملی باید بر حسب تقاضا و هیجان قراء و مظلومین و عامه باشد . مشروطیت یا جمهوریت و یا بنای عدالتخانه اگر از راه و طریق خاصه شد ، بنایش محکم و پایدار نخواهد بود . چه همین ظالم و همین رئیس و همین مستبد و دزد ، که امروز معدلت خواه شده است ، فردا که دید مخالف میل شخصی او رفتار می شود برضد سلوک می کند و حالت ارتجاع را حاصل می نماید ، دیگر آن که همین اشخاص فردا بر مردم عسلط می شوند .

امروز يك عين الدوله داریم فردا هزار عين الدوله پیدا می شود ، شاید همین آقا که امروز رأیت عدالت را دست گرفته است فردا رأیت استبداد را به دست بگیرد . پس نیایست خرسند شد از این که بعضی با آقایان همراه شده اند . بلی همراهی این اشخاص متنفس به آقایان قوتی می دهد ولی مقصود بر وجه اتم و اکمل حاصل نمی شود ، جز به بیداری عامه و عالم شدن عموم ، این است که فیلسوف در انجمن مخفی اول گفت : دعوت رئیس و ایلخانی ایل قشقایی مثلاً مضر به مقصود است . چه این شخص آموزش از استبداد و ظلم گذشته و خواهد گذشت ولی فایده ای که دارد ، به توسط او می توان قراء ایل را بیدار کرد که بدانند ظلم و ستم بد است ، خواه در دست شاه جاری شود خواه در دست ایلخانی . رئیس ظالم را نباید برداشت ، خواه عين الدوله باشد ، یا اقوام الملك . مسندی که برخلاف اسلام گسترده شده است باید به هم پیچید خواه مسند سدارت باشد و خواه مسند وزیر تجارت ، خواه مسند فلان ملا باشد ، خواه مسند فلان درویش ، حاصل آن که باید ظلم را برداشت و عدل را بجایش گذارد .

جهول را باید دور انداخت و علم را باید ترویج کرد و الا این ره که تو میروی به ترکستان است .

این ایام اعضاء انجمن مخفی چنین صلاح دیدند که از طرف رئیس ملت آقای طباطبائی تلگرافی به پادشاه مملکت ژاپون بجا بره شود . فلذا صورت تلگرافی از طرف آقای طباطبائی صادر شد که سواد آن از این قرار است :

«واد تلگراف آقای طباطبائی به اعلیحضرت پادشاه ژاپن

حضور میمنت ظهیر ، اعلیحضرت امپراطور معلّم دولت بهیمة ژاپون . اگر چه با اخلاق مرضیه آن اعلیحضرت و تمدن فوق العاده دولت بهیمة ژاپون به این اظهار احتیاج نبود ولی مقام اخوت با برادران مسلمین ساکنین آن مملکت مقتضی این توصیه شده ، استدعا می نمایم که توجه ملوکانه نسبت به آن برادران دینی طوری باشد که آسوده و محترم بتوانند از عهده تکالیف دینی و دنیوی بر آیند .

(رئیس ملت اسلام در ایران محمدالحسینی الطباطبائی)

اگر چه فواید این تلگراف و نتایج مترتبه بر آن بر احدی مخفی و مستور نیست ، ولیکن مقصود و منظور اعضاء انجمن از حدود این تلگراف تشویق و تهییج آقای بهبهانی بود که عین خط آقای طباطبائی و امضاء ایشان را بردارد نزد آقای بهبهانی و مذکور داشتند : یکی از فواید همراهی با ملت این است که امروز آقای طباطبائی طرف با سلاطین و امپراطوران سترک شده است . شما هم اگر بر این عزم و خیال باقی هستید که بکلی مرادوات مخفیانه اجزاء خودتان را با عین الدوله مانع شوید و جداً در مقام تأسیس عدالت خانه بر آئید و اگر ملت به مقاصد خود نایل آید که اختیار تاج و تخت ایران با حضرت آقا خواهد بود . بالاخره آقای بهبهانی در مقام تجدید و استحکام پایه عهد ، قول صریح و عهدمؤکد داده ، اعضاء انجمن هم قول دادند که بعد از این ، این گونه تلگرافات را به اعضاء ایشان هم برسانند ...

عین الدوله دید که به هیچ وجه نمی تواند آقایان را بهم اندازد و تغییر روش عین الدوله اگر بخواهد از راه پول و طرز و طور امین السلطان جلوگیری

نماید آن قوه و قدرت و آن بلند همتی را ندارد . فلذا همان شیوة استبدادیه خویش را پیش گرفته جمعی را صورت داد که مأخوذ و نفی نمایند که از آن جمله بود عده ای از واعظین و ناطقین بزرگ مانند : سید جمال الدین اسفهانى و حاج شیخ محمد واعظ و حاج شیخ مهدی واعظ و غیرهم را که در کتاب سوم تاریخ بیداری خواهد آمد و دیگر عده ای از بستگان امین السلطان که با آقایان مراد و دارند که از آن جمله است : معین حضور که در خانه آقای طباطبائی علی الظاهر متخصص است و چون کارهای عمده و مهم از معین حضور صادر شد ، فلذا اشاره اجمالی به تخصص معین حضور در این مقام می نمایم که بعد از این خواننده تاریخ

معین حضور را بشناسد و هم وضع زمان استبداد بخوبی ظاهر شود .

معرفی معین -

حضور

میرزا حسینخان معین حضور، پسر میرزا ابوالقاسم خان است که از خویشان و بستگان و اجزاء امین السلطان بود و درب خانه امین - السلطان سدر اعظم سابق مقامی عالی داشت و طرف وثوق و اعتماد و جمله الملك امین السلطان بود . پس از عزل امین السلطان و رفتن او به فرنگ معین حضور بنس از دهات خالصه خار و ورامین را اجاره نمود و يك مزرعه ملكی هم که متجاوز از صد هزار تومان قیمت او بود در نزدیکی ایوان کیف و در راه طهران و خراسان داشت . شمس الملك پسر عین الدوله طالب و مایل آن ملك گردید، و وسایل و وسایط برانگیخت که آن ملك را در شصت هزار تومان بخرد ، معین حضور راضی نشده اباء و امتناع نمود . شمس الملك اگر چه پسر عین الدوله و در نزد مظفرالدین شاه بی نهایت مقبول و مقرب بود ولی به ملاحظه حفظ مقامات مسند پدر ، هنوز دست اندازی به اموال و نفوس و ناموس رعیت نکرده است . و علی الظاهر نمی خواهد او را ظالم و متددی بدانند و چون ریاست خالصه ورامین و ایلات آن سامان ضمیمه شغلیهایش بود ، در خفاء محرك يك ایلی گردید که زراعت آن خالصه را که به اجاره معین حضور بود غارت کرده و آتش زدند و در ملك معین حضور هم خبلی خرابی وارد آوردند و مدعی هم برایش پیدا کردند. از این طرف هم مطالبه مال الاجاره و جنس خالصه را نمود .

معین حضور چون حال را بدین منوال دید ، در اواسط ماه مبارک ۱۳۲۳ به خانه آقای طباطبائی آمد و به آن حضرت پناهنده گردیده تقریباً هشت ماه در آنجا متحصن بود . در زمانی که آقایان به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم (ع) مهاجرت نمودند معین حضور در خانه ما مخفی بود . در این اثناء نگارنده او را به انجمن مخفی دعوت نمود . در روزی که آقایان از زاویه مقدسه به طهران مراجعت نمودند معین حضور در استقبال و ورود آقایان و در جشن و جزاغانی بسیار خدمت کرد . به این جهت امیرخان سردار (امیر اعظم) متقبل شد که در نزد عین الدوله شفاعت کرده و معین حضور را آسوده کند . ولی این ایام امیرخان سردار برای خلاف عهد عمویش و این که به آقایان قول داده بود که دستخط اعلیحضرت را اجراء و مقاصد آقایان را بر آورده نماید، از عم خویش رجعت حاصل نمود و از طهران به بهانه شکار خارج شد . بلکه عین الدوله خدمات امیرخان سردار را فراموش و او را با آقایان و ملت همدست و هم مسلک دانسته عازم گردید که گوشمالی هم به پسر برادر خویش بدهد .

باری ، معین حضور از هر جهت بیچاره گردید . این ایام پیغام داد به شمس الملك که برای فروش ملك راضی شده و ملك را تقدیم حضرت والا می دارم . شمس الملك جواب داد که ملك بیش از سی هزار تومان ارزش ندارد مرا هم به آن ملك بی میل کرده اند قلندا . بیچاره

معین حضور ملک را علی الطاهر به حاج سیف الدوله ، عموی شمس الملک که این ایام ریاست
تجار و وزارت تجارت با او است فروخت در شصت هزار تومان ؛ که نصف پول را به او
بدهند و نصف دیگر را بابت باقی او محسوب دارند . اگر چه این ملک از دست معین حضور
خارج شد ولی بعضی از مقاصد آقایان از این پول پیشرفت کرد (انتهى) .

نگارنده را عزم جزم بود که در آخر هر کتابی از کتب بیداری ، حالات رجال را که
اسامی آنها در تاریخ برده شده است درج نمایم ؛ لیکن به ملاحظه انقلابات اخیر و تغییر
حالات رجال و این که بسیاری از خادمین ، خائن و عده‌ای از خائنین ، خادم شده‌اند ، از این
عزم منصرف شده عجالة حالات رجاله را می‌گذارم به وقتی دیگر و جلدی غیر از این جلد
و چون چند صفحه از جزو چهل و هشت خالی می‌ماند فلذا ؛ حالات چند نفر از بزرگان
و مؤسسين مشروطیت را که مسلم عبدالکل و خالی از شایبه ریب و ریاء است وهم حالات آنها
محتوی بر وقایع تاریخی است در این مقام درج می‌دارد و امیدوار است که خدایم توفیق دهد
که در ضمن عجلات دیگر حالات رجاله را درج و منتشر دارم .

حالات آقای سیدمهدی طباطبائی

که یکی از مؤسسين پرست مشروطیت است

عالم عادل ، فاضل کامل ، سید کاف ، آقا سید محمد مهدی طباطبائی ، این مرحوم
حجة الاسلام آقا میرزا جعفر طاب ثراه ، پسر اکبر ارشد اعلم مرحوم حجة الاسلام آقا سید
سابق طباطبائی ، اعلی الله مقامه ، در سنه ۱۲۷۵ در طهران متولد شد ، پس از سه سال در
خدمت والدش به نجف اشرف مشرف شد ، پس از تشریف ناصرالدین شاه به عتبات بر حسب
خواهش پادشاه ایران و امر مرحوم آقا سید صادق و تصدیق اساتید بر فراغت از تحصیل
مرحوم آقا میرزا جعفر به تهران مراجعت کردند و مرجع افام شدند . در سال ۱۲۸۹ آقا -
میرزا جعفر مرحوم شد و آقا سید مهدی در حجر جد بزرگوارش تربیت یافته در ماه محرم
۱۳۰۴ برای تکمیل مراتب علمیه و عملیه به سامره مشرف شده ، در آن محل قدس در
حوزه درس آیه الله میرزای شیرازی و خدمت عم خود آقای طباطبائی اقتباس علوم می‌فرمود ،
تا این که مرحوم حاج میرزا محمد حسن شیرازی در ۲۴ شهر شعبان ۱۳۱۲ به دار باقی
رحلت فرمود . بعد از آن مرحوم دو سال در خدمت جناب آقا میرزا محمد تقی شیرازی
مستفید می‌گردید . در غرة شهر رجب ۱۳۱۴ به طهران مراجعت نموده ، از کثرت احتیاط و
زهد مشغول امری نگردید ، جز آن که بر حسب اصرار مردم گاه گاهی مسجد چاله حصار را
امامت می‌فرمود . در مهاجرت اولیه آقایان به زاویه مقدسه و در مهاجرت ثانویه به قم یا
آقای طباطبائی همراه و در تمام وقایع داخل و قبول همه گونه زحمات و مندمات را نمود ،
زمان واقعه با مباردهمان مجلس در باغ شاه در عداد آقایان کتاتار بود تا این که آقای
طباطبائی از طهران به ارض اقدس و مشهد مقدس مشرف شده ، جناب آقا سید محمد مهدی هم

با آن جناب روانه مشهد گردید ، مدت زمانی در آن مکان مقدس به سر برده تا این که در ماه شوال ۱۳۲۶ به طهران مراجعت فرمود و در ماه ذی القعدة همان سال به سفارتخانه عثمانی به جهت مطالبه حق مشروع ملت متحصن گردید .

مدت پنج ماه در شدت سرمای زمستان با سایر علماء اعلام در سفارتخانه عثمانی هر ساعتی منتظر قتل خود بودند و به انواع صدمات روحانی گرفتار بودند ، تا آثار فرج ظاهر و دستخط مشروطه صادر و حقوق منصوبه ملت را مسترد فرمودند . تا آن که در غره شهر ذی القعدة ۱۳۲۷ مجلس شورای ملی مفتوح گردید و در جشن مبارك مجلس حاضر بودند . جنابش در همه مجالس حاضر و ناظر بود ، تا این که امر منقلب ، خواص خانه نشین ، جوانان غیر مجرب روی کار آمدند و آنچه که مقصود از مشروطه بود حاصل نشد ، بلکه برعکس نتیجه داد . و کلاء در عوض خدمت به موکلین خود ، مشغول نزاع مسلکی و جنگ انقلاب و اعتدال و هم خود را مصروف گرفتن ماهیانه و دخل خود کردند . وزراء در خیال جمع مال و اندوخته ، علماء طهران به همان برقراری مستمری قانع گردیدند .

گویا نتیجه قتل نفوس و خسارت ملت همین بود که کردند . عموم رعیت در سده و اذیت ، مالیات بر همه چیز حتی سفیدی نمک و سیاهی ذغال بسته ، بلکه افزوده ، رؤساء روحانی را خانه نشین ، احکامشان را پشت گوش انداخته صریح گفتند و نوشتند تفکیک قوای روحانی از قوای جسمانی . مرحوم آقای بهبهانی را در ازاء آن همه صدمه و اذیت که در طریق مشروطیت متحمل شد مقتول نمودند . آقای طباطبائی را در خانه خود نشانند و پیغام دادند که اگر مداخله در امور کنید مثل آقای بهبهانی خواهید شد . اما عدالتخانه چه عدلیه و چه اشخاص وجه اعضاء ، امید است در موقع خود ذکر شود .

در این مقام به يك سطر جمله معترضه می پردازم و آن این است : یکی از موثقین نقل کرد که : روزی رئیس اداره جهانیان ، ارباب بهرام که از تجار بزرگ طایفه زردشتی و شخص عاقل بزرگی است در عدلیه بود . رو کرد به یکی از سادات و گفت : مشروطه مانند اسلام شد ، چه جد شما زحماتی در اسلام کشید ولی نفعش را بنی امیه بردند و اولادش را کشتند ، حالا زحمات مشروطه را آقایان علماء و طلاب و سادات کشیدند ، نتیجه را این جوانان بی اطلاع و غیر مجرب می برند و مؤسسين را هم می کشند . باری ، جناب آقا سید محمد مهدی طباطبائی که این گونه پیش آمد امور را دید با عدم استطاعت عازم بر مهاجرت از طهران گردید . در ماه رمضان سال ۱۳۲۹ کتابخانه و اسباب خانه خود را حراج کرد و با فرزند خود آقامیرزا جعفر که جوانی است در حدود سی و از حیث علم و تربیت آراسته و در همه جا با پدر بزرگوارش بود ، به طرف ارض اقدس و مشهد مقدس حرکت فرمود .

الی اکنون که زمان طبع جلد دوم تاریخ بیداری است ، این سید جلیل در جوار حضرت ثامن الائمه (ع) مشغول خدمت به شرع مطهر است . اگر چه این سید بزرگوار مثل سایر

مؤسسين مشروطه در طهران دشنام و بدگويی از عامه مردم نشنيد و از اعمال بعضی خجالت نکشيد و ولی مداخلات ديگر را خواهدديد ، مگر آن که عقلاء و دانشمندان خراسان قدر زحماتش را بدانند ، چه اشخاص عالم بصير به خوبی می دانند و می بينند زمانی را که اهالی آن زمان قدر اين گوهر گرانه های مشروطه را خواهنددانست و نیز امیدواريم که به زودی قوانين مشروطيت مجری شود و عموم ایرانیان از زیر بار استبداد و رقبت خلاص شوند ، تا عامه مردم لذت حریت و معنی عدالت و سلطنت ملی را بدانند .

نگارنده در این موقع آقایان علماء اعلام که در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظيم و در بلده قم و در سفارتخانه عثمانی متحصن بوده منذکر می سازيم و نیز خاطر محترم بعضی از تجار محترم را که در سفارتخانه عثمانی متحصن بودند جلب می نمائيم ، که از جمله مؤسسين بزرگ مشروطه که خالصاً مخلصاً بدون ريبه و ریا بدون توقع اجری ، زحمت در این راه مقدس کشيد و در واقع در مقام فداکاری از مال و اولاد مضایقه نکرد چنانچه تاریخ ایام شاهد حال است جناب آقای محمد مهدی طباطبائی است که صورت ایشان را تيمناً و تبرکاً صحایف تاریخ مرسوم خواهد نمود .

حالات آقا شيخ يحيی مدير روزنامه مجلس

بیدار کننده ایرانیان ، منادی مسلمانان ، هو خواه حریت ، مؤسس مشروطيت ، دبیر و مدير جريده مجلس ، آقا شيخ يحيی کاشانی ، تولدش در دهم دی الحجة الحرام ۱۲۹۳ در بلده کاشان بوده ، بعد از تحصيلات فارسی و مقدمات عربی در نزد جد خود مرحوم علامه محمد حسين نظری تلمذ نمود ، مختصري از هيت و حساب قدیم را نیز در نزد والد خود آموخته ، در سال ۱۳۱۲ برای تکميل تحصيلات خود به اصفهان مسافرت نموده يك سال و نیم در خدمت مرحوم آقا ميرزا محمد هاشم چهارسوئی و آقا سيد محمد باقر در پيچهای فقه و اصول خارج را استفاده نموده ، بالاخره مهاجرت به نجف اشرف نمود و در حوزه درس آقای خراسانی و ساير علماء اعلام وارد شد ، از آن بجا فياض استفاضه فرموده به عزم وطن معاودت به کاشان و از آن جا در سال ۱۳۱۶ هجری به عزم سياحت و تکميل علوم عقليه وارد تهران شده ، در سال ۱۳۱۷ در مدرسه افتتاحیه به تعليم علوم عربی و فارسی به طرز جديد مشغول بود .

در آن جا از اختلال و خرابی انجمن معارف اطلاعاتی حاصل نموده مدرسه را ترك و مقاله ای به عنوان مقاله مخصوص به اداره جبل المتين کلکته نوشته و در آن مقاله به علاوه تئلیهای انجمن معارف را آشکار کردن ، از امين السلطان هم بد نوشته بود ، از جهت استقراض و غيره ، وقتی که روزنامه جبل المتين در طهران انتشار یافت اشخاصی که مطلع شدند بر این که نویسنده آن مقاله به طور بی غرضی و اطلاع بدلوامات خود را روی کاغذ آورده است ، او را دعوت کردند به انجمن سری ؛ و اجزاء آن انجمن آقا ميرزا سيد حسن برادر مؤيد -

الاسلام و مرحوم آقامیرزا محمدعلی خان پسر مؤتمن لشکر و اعتضاد السلطان رئیس فوج خلع و مشر الملک و جمعی دیگر بودند . مسلک انجمن ، قلع و قمع امین السلطان و کشف خیالات انجمن معارف بود با اصلاحات معارف . به این جهت او را به مدرسه رشديه و انجمن سری جاب نمودند .

در انجمن سری مشغول نوشتن مقالات و فرستادن به اداره حبل المتین بود ، مقاله ای چند در اعمال امین السلطان و رساله مفصلی در تاریخ پلنیکمی امین السلطان نیز نوشته و این مقالات در حبل المتین کلکته درج و نشر شده و تدریجاً به مدیر روزنامه پرورش سرایت نمود . این مقالات باعث شد که امین السلطان عموم جراید فارسی را که در خارج طهران طبع می شد غنغن و منع از ورود به ایران کرد و هر چه این انجمن سعی در آزادی جراید کرد مفید نیفتاد . تا آن که قرار دادند ، که امتیاز روزنامه گرفته در طهران شروع به کار کنند . دستخط مظفرالدین شاه به توسط میرزا نصرالله خان مشیرالدوله صادر و امین السلطان آن را ضبط و منع کرد . ناچار مطالب خود را در کتابی که برای اطفال رشديه باید نوشت نوشتند ، و در زیر هزار پرده بعضی بیانات می کردند . در بین طبع ، اعتماد السلطنه وزیر مطبوعات ، کتاب را گرفته مانع از طبع آن شد و این مطلب را به امین السلطان راپورت داد ، که يك مجعمی بر ضد او در مدرسه رشديه تشکیل شده ؛ امین السلطان چند نفر را در خفيه بر آنها گماشت ، که راپورت اعمال آنها را به او بدهند . خفيه نویسها اطراف آنان را احاطه کرده ، به محض آن که يك کلمه در اثناء درس به شاگردان حالی می کردند ، فوراً راپورت آن را می دادند . امین السلطان به این مجمع که هنوز اجزایش را نمی شناخت دشمن شده با مدرسه رشديه هم به واسطه مؤسس آن که امین الدوله بود و برای آن که در بیداری اهالی ساعی بود ، بد شد و سخت در صدد این مجمع و انجمن برآمد .

این هیئت هم موقع را مناسب دیدند که مسئله استقراس را عنوان کرده در بیداری ملت کوشش کنند و به واسطه منع جراید و نطق ، ناچار از نوشتن لوایح و اوراق ژلاتینی شدند و اوراق زیاد که همه بدون قحش مشتمل بر حقایق تاریخی و پلنیکمی بسود نشر دادند . مظفرالدین شاه که ساده لوح و خیلی زود حرف به او اثر می کرد ، نیز پادشاه وقت بود . امین السلطان هم دشمن درباری زیاد داشت ، این اوراق ژلاتینی را به شاه عرضه می کردند . در یکی از آن اوراق يك مقاله پلنیکمی و يك غزل مندرج بود . مقاله مبتنی بود بر بیان علت ترجیح دادن امین السلطان ، روس را بر انگلیس و قرض کردن از روس و غزل از اثر طبع فخر الواعظین کاشانی بود و چند بیتش این است :

از منی زاده میآزار مسلمانان را به کف کفر مده سلطنت ایمان را
عاقبت خانه ظلم تو کند شاه خراب پس چه حاجت که به افلاک کشی ایوان را
داس غیرت چو شود در کف ملت ظاهر پاک از لوث وجود تو کند بستان را

عورت مرد و زن از نللم نمودی مکشوف
باش تا بر کنم از پای تو این تنبان را
کاسه ایسی تو از روس نیارد ثمری
کاین سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را
امین السلطان مضطرب شد، که مبادا این گونه لوایح به شاه رسیده مؤثر گردد و شاه او را عزل کند؛ کسی که تمام جراید را غدغن کرده و معارف را محو نموده پیداست که چه حد پریشان خواهد شد.

اکیداً به آقا بالاخان (سردار افخم) سپرد که این اشخاص را باید پیدا کنید و به او حالی کرد که در مدرسه رشديه يك خبری هست، بهر شکلی بود خان یا باخان نامی به عنوان ناظمی رخنه در مدرسه کرده و میرزا حسین برادر میرزا حسن رشديه را با خود متفق کرده و او را به قیطره برده، سیصد تومان میرزا حسین گرفت و فوشت که من می دانم برادرم یا شیخ یحیی و آقا سید حسن حبل المتین و میرزا محمد علی خان و مئمر الملك همه بایی و این فتنه ها را بر پا می کنند و این ادراق خط آنهاست. اعتضاد السلطان اتفاقاً يك ماه قبل از این واقعه به ساوه رفته بود و الا او هم گرفتار می شد.

شب ۱۹ جمادی الآخر ۱۳۱۹ آقا شیخ یحیی را در خانه اش که در محله هفت تن بود گرفتار نموده با صاحب خانه و چند نفر دیگر که بعد از چند ساعت آنها را آزاد کردند و در همان شب اشخاص ذیل نیز گرفتار شدند:

بازداشت آقا

سید یحیی

آقا سید حسن حبل المتین - میرزا مهدی خان وزیر همایون - قوام الدوله - ناصر خاقان - موقر السلطنه - مئمر الملك - میرزا محمد علی خان - میرزا سید محمد مؤتمن لشکر نوری - میرزا محمد علی خان در موقع گرفتاری از شدت اضطراب راه بام را گرفته مأمورین او را تعاقب نموده یا خودش افتاد یا او را افکندند. هر چه بود از بام افتاد و بعد از چند ساعت در نظمی به درود حیات گفت. باری، آقا شیخ یحیی را در آن شب در خانه عین الدوله که در آن زمان حاکم طهران بود، نگاه داشتند و کاغذهای او را آورده جستجو کردند و چیزی نیافتند. فردای آن شب آقا شیخ یحیی و آقا میرزا سید حسن را بردند به قریه مبارک آباد که ملک عین الدوله و در نزدیکی طهران است، آقا میرزا سید حسن را در آن جا محبوس نموده متجاوز از دو سال او را به واسطه ملاحظه از برادرش مؤید الاسلام که مدیر روزنامه حبل المتین بود، در محوطه باغ مبارک آباد محبوس داشتند.

خلاصه عکس آقا شیخ یحیی را برداشته و به امین السلطان دادند. او هم به نظر شاه رسانیده که این شخص می خواست شاه را بکشد و به قدری مسئله را اهمیت داد که پس از دو سال و نیم که عین الدوله صدر اعظم شده بود و امین السلطان مطرود و منضوب بود، باز مظفر - الدین شاه راضی نمی شد که شیخ یحیی آزاد باشد.

در بیستم جمادی الاولی ۱۳۱۹ چهار نفر سوار کشیکخانه حاضر شد، دستهای آقا شیخ

یحیی را بسته و او را سوار کرده به طرف اردبیل حرکت کردند، پس از هشت روز او را به اردبیل رسانیده و قبض رسید گرفته مراجعت کردند. حاکم اردبیل شاهزاده امامقلی میرزا و نایب‌الحکومه او شاهزاده محمدحسین میرزا ظهیرالسلطان بودند و فوق‌العاده در آمایش این محبوس همراهی کردند، چه آن زمان اهل علم را مراعات می‌کردند و اعمال آقا شیخ یحیی هم شاهد بر مظلومیت او بود.

در این اثناء، آقا شیخ یحیی مریض شده، این دو نفر اصیل مسلمان، کمال مراعات و مواظبت را از او داشتند. از هر حیث راحت و آسوده بود و برای استخلاص او هم زحمت کشیدند ولی با لحاجت امین‌السلطان مفید واقع نشد. از قراری که فخرالاطباء برادر لقمان‌الممالک، برای آقا شیخ یحیی نقل کرده بود و بعضی شواهد صدق هم داشت امین‌السلطان تلگراف کرد که این شیخ را در چاه افکنند. چاه هم تهیه شد ولی امامقلی میرزا حکم را اجراء نکرد و بهانه نمود که اردبیل جزء آذربایجان است، باید حکم از طرف ولیعهد صادر شود نه از طهران.

علماء طهران و اردبیل و کاشان هر چه به امین‌السلطان در باب استخلاص شیخ گفتند و نوشتند مفید نیفتاد؛ تا امین‌السلطان از صدارت ایران معزول و عین‌الدوله به جایش منصوب گردید. در این بین طلاب را که در مقدمه تاریخ ذکر شد مغلولاً به اردبیل فرستادند و در آنجا مغلول و پاهایشان در خلیلی بود. آقا شیخ یحیی به واسطه آزادی مختصری که داشت به آنها سرکشی می‌کرد و همه روزه از مال خود بلا از رفقای موقتی که در آن مدت تحصیل کرده بود و اکثر آنها از علماء بودند به آنها مخارج می‌رسانید.

بلاخره در پانزدهم رمضان تلگراف آزادی از طرف عین‌الدوله مخا بره شد. در این هنگام از قلمه خارج شده منزل نایب‌عبادالله مسکن گرفته، در این مدت رساله‌ای در حجیت قطع نوشته به جناب میرزا علی‌اکبر مجتهد ارائه داده، و شرح حالش را گفته، آقای مجتهد زیاده مقال شد تا موقع حرکت نهایت همراهی را از او نموده اعانه نقدی به عنوان خرج حرکت برایش فرستاد.

آزادی آقا

شیخ یحیی

نهم شوال ۱۳۳۱ از راه آستارا به رشت آمده، مرحوم امین‌الدوله مسبوق شد مبلغی وجه برایش فرستاد و عمادالسلطان را فرمود که به اتفاق خود، شیخ را به طهران رساند و او را راحت سازد.

باری پس از مراجعت از اردبیل حرارتش زیاده گردید و کار خود را منحصر به نوشتن مقالات سیاسی داشته دو سال برای جبل‌التین کلکته مقالات و اخبار نوشته و فرستاد که از ثمره (۳۱) سال یازده شروع شده، تا اواسط سال سیزده ممتد می‌شود. از آن جمله مقاله اصلاحات جدید و ملاحظه حال شرق و غرب و ملاحظات تجارتمی راجع به راه آهن و

غیره و غیره ، يك سال هم مدرسه رشديه را اداره كرد ، بالاخره ميل به وطن اصلی نموده به طرف كاذان حرکت نمود و يك سال تقريباً در كاشان اقامت نمود و يك باب مدرسه به نام مدرسه علميه در آنجا دائر نمود .

در ياد مشروطيت به طبرستان آمده و دبيری جريدهٔ حبل‌المتين يومية را بر عهده گرفته از شمارهٔ اول تا نمرهٔ (۲۲۰) يا بيشتر نوشته آنگاه تحرير جريدهٔ مجلس را متقبل شده از نمرهٔ هجده از سال دوم تا نمرهٔ (۱۵۴) كه تعطيل شد تحريری نمود . درهٔ واقع استبداد صغير به قدر مقدور ، در ستارت عثمانی و مجلس سري ، بعض خدمات نموده بعد از اعاده مشروطيت ، روزنامهٔ مجلس را در غياب مدير ، اداره نمود . پس از نایل شدن آقاميرزا محمد صادق به وكالت مجلس ، آقاشيخ يحيی مديری روزنامه را به عهدهٔ خود گرفته ، تاكنون كه زمان طبع اين تاريخ است با تيايت راستی و درستی و وطن دوستی و ملاحظهٔ نزاکت رفتار نموده ، وليكن اين ايام از دماغ سوختگی و خجالت از اعمال جوانان جاهل ، بی اندازه كدر و تيره است و اعجب من ذلك بی احتراهی به اين شخص محترم و مؤسس مشروطيت است ، كه در اين اوقات واقع شد كه نگارنده را سرकारी مانع است كه در اين موقع درج سازد و اينوارم كه در موقع ذكر نمود ، ولی عمين قديماً بی نويسم آقاشيخ يحيی مانند ساير مؤسسين مشروطيت سدهٔ زدن و اگر همراهی نایب‌السلطنه و بعض وزراء نبود شايد به كای اجر خدايش را برعكس می دید .

تایخ

بیداری ایرانیان

www.tabarestan.info
تبرستان

ناظم الاسلام کرمانی

جلد سوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نقشه‌های عین الدوله

در کتاب دوم، رقوم شد که عین الدوله صدر اعظم و شخص اول ایران که به لقب اتابک اعظم خوانده می‌شد، از طرف اعلیحضرت مظفرالدین شاه در مقام نفی و تبعید و تفریق آقایان و ارباب حل و عقد بر آمد.

نخست شروع نمود به گرفتاری اجرامی که حذران مجلس اعتناء نبودند ولی در کار آقایان و بیداری مردم هم دخالتی داشتند، که هم به مقصود خرد رسیده باشد و هم ضمانت احتمالی از امالی کرده باشد، چه در تبعید میرزا آقا اسفندی و میرزا حسن رشیدی و مجدداً اسلام گریانی اذعان عامه را تشویق کردند به این که آن‌ها پایی و لامذهب بودند، و در گرفتاری بودی گاوکشی که عیارن همین ایام بود چنین شهرت دادند که او از الواد و اشرار بود. پس باید اتفاق اندازد میان علماء و دور کند اشخاص کافی را از اطراف آنان. مقام اول را تا یک اندازه پیش برد و دوری ساوک کرد که آقایان علماء طهران به یک دیگر اطمینان نداشته، که اگر تحریکات باطنی در کار نبود خود آقایان به هم افتاده بودند. چه، میرزا ابوالقاسم امام جمعه، گرم عروس تازه دختر مظفرالدین شاه، که از دو قمر السلطنه خانی او را اگر آغا گرفته بودند، شد.

حاج شیخ فضالایه، به دخالت در امور دولتی و توسط برای گرفتن حکومت برای هر کس مشغول گردید. حاج میرزا ابوطالب زنجانی، به این که اعلیحضرت معتقد به استخاره او می‌باشد قناعت کرده است. آقاسید علی آقایزدی، از آقایانی است که در تبریز اعلیحضرت را پیشوا و معتقد بود و این ایام اعلیحضرت به او عقیده تامی دارند. این آقا باید بی طرف باشد که شاید یک روزی توسطی کند از آقایان، او هم به همین اندازه اکتفاء نموده است. حاج آقا حسن عراقی، که در عراق خیلی ظلم کرده است و مضرب دولت بوده حالا تازه شاه از تصمیمات او گذشته، ساکت بلکه در خیال است خدمتی به صدر اعظم کند که از او راضی شود. آقاسید ریحان الله، که اهل حرم و اندرون شاه به او عقیده دارند و از او

رساله گرفته‌اند و در خیالند که از او تقلید نمایند ، اگر داخل در حوزه آقایان شود خیلی متضرر خواهد شد و دیگر سهم امام به او نخواهند داد . حاج شیخ عبدالنسی هم که مطبوع حضرت والاست ، هر طوری که عین‌الدوله بخواهد او حرکت می‌کند . آقا سید محمد پسر آقا سید علی اکبر نفرشی هم که تازه کار و بی پول و مایل به عین‌الدوله . آقا سید احمد بهبهانی به يك جواب سلام قانع است ، آخوند ملا محمد آملی را به يك دادن مسجد و مدرسه را به تبول او به حال تسلیم نگاه داشته . آقا سید احمد طباطبائی را که از نجباء و اهل دعاست ، دعا گو کرده است .

پس می‌ماند چند نفری معدود که عبارت از آقای طباطبائی و آقای بهبهانی و حاج شیخ مرتضی و صدر العلماء و آقا شیخ محمد رضا قمی و معدودی دیگر که این‌ها هم به يك فشار از هم در رفته و شیرازه آن‌ها گسیخته خواهد شد ، این آقایان هم به حدی ترس و بیم و رجا و امید دارند که در يك شب ، حاج شیخ مهدی سلطان‌الذاکرین ، از طرف جمعی که در خانه آقا میرزا مصطفی انجمن کرده ، رفت منزل آقا سید علی آقا یردی و خواهش نمود که آقا در میان افتد و بین صدر اعظم و آقای بهبهانی را صلح دهد ؛ دیگر آقا به چه ملاحظه‌ای مسامحه فرمود و اقدام به این صلح نکرد ، بماند در موقعی دیگر ذکر خواهد شد .

اما مقام دوم که تبعید و نفی و تفریق آقایان باشد ، چون محتمل است موجب بلوا و شورش گردد مقدمه شروع نمود به تبعید اشخاصی که اطراف آقایان را دارند و سورتی داد به اعظام الممالک که متجاوز از صد نفر را نوشته بودند که از آن جمله بود : حاج شیخ محمد واعظ که از واعظین بزرگ و مقدسین از اهل منبر بود که مدتی در مهاجرت صفری در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم در بیداری مردم سخن می‌راند و نطق می‌کرد . در این ایام هم که وفات صدیقه کبری قاطعه زهراء ، دختر پیغمبر خداست ، در مجالس روضه و عصیت در بالای منابر سربخ و آشکار بر ضد عین‌الدوله نطق می‌کند .

اگرچه بعضی از عقلاء که اطراف عین‌الدوله بودند و به شیخ واعظ ارادتی داشتند قصد عین‌الدوله را به آقایان اطلاع داده ، و در شبها حاج شیخ محمد واعظ در خانه خود نمی‌ماند و از صدماتی که به اهل و عیال مهدی گاوکش وارد آمده بود ، حاج شیخ واعظ بی میل نبود که او را در روز و در خارج خانه خود بگیرند . اگر چه عین‌الدوله در این مقام خبط و خطای بزرگی کرد که مانند مهدی گاوکش ، شخصی را در شب می‌گیرند که اگر در روز هم او را می‌گرفتند ، احدی در مقام معاونت او و معاونت مأمورین دولت بر نمی‌آمد . ولی مثل حاج شیخ محمد واعظ کسی را که هم از علماء و مقدسین و هم طرف و توق و اعتماد عامه است حکم می‌دهد که هر زمان دست به او بافتند او را مأخوذ دارند ، اگر چه در روز باشد . به این جهت به مقصود خود نایل نگردید و شد آنچه شد .

مجملاً روز چهارشنبه هیجدهم جمادی الاولی سنه ۱۳۲۴ هجری مطابق سال ۱۹۰۶ میلادی دو ساعت از آفتاب گذشته ، حاج شیخ محمد واعظ اسفهانى سواره رسید نزدیک خانه قنبر علیخان ، که در محله سربولک واقع است ، و برخورد به مأمورین دولت که عبارت بود از یک نفر صاحب منصب ، مسمی به میرزا احمدخان و دوپست نفر سرباز از فوج قزوین . در این مقام عم عین الدوله خطا کرد ؛ چه ممکن بود یک نفر فراش ، شیخ واعظ را به احترام ببرد نزد عین الدوله ، دیگر جمعیت و سربازی لازم نبود .

باری ، میرزا احمدخان ، شیخ را نگاه داشت و گفت : بسم الله ، برویم . حاج شیخ محمد گفت : کجا برویم و من کیستم ؟ میرزا احمدخان گفت : تو حاج شیخ محمد واعظ ، سلطان المحققین می باشی . اما کجا برویم ، عجله خانه اتابک ، بد محبس دولتی . و آن جهنم لموعدهم اجمعین .

شیخ واعظ گفت : من مطیع امر و حاضر ، لیکن خوب است شما از عقب من بیایید و هر جا که می خواهید مرا بپرید بگوئید خودم می روم ، خواه خانه اتابک و خواه جای دیگر . اگر تخلف کردم از عقب مرا با گلوله بزنید . به جهت آن که اگر اهالی طهران مرا اسیر شما ملاحظه نمایند ، خوف قتنه و فساد است . بهتر آن است که یک نفر همراه من باشد . سرباز و فراش از عقب بیایند . احمدخان قبول نکرد ، اطراف الاغ شیخ را احاطه کردند . چون نزدیک مسجد و مدرسه حاج ابوالحسن معمارباشی رسیدند ، طلاب مدرسه با اهل گذر اجماع کرده ، مانع عبور و بردن حاج شیخ شدند . احمدخان ، واعظ را پیاده و داخل در سربازخانه نمود که نزدیک مدرسه واقع بود . واعظ حالت مظلومیت خود را به خضوع و خشوع و اذکار و ادعیه به مردم می نمود که در آن زمان اسلحه خوبی بود برای دفاع از ظالم .

دقیقه به دقیقه بر اجتماع مردم افزوده گردید . طلاب از اطراف خبر شده و در آن جامع گردیدند . خبر به آقای بهبهانی رسید . آقا سید احمد ، پسر خود را با عده ای از طلاب و سادات برای استخلاص واعظ فرستاد . طلاب که خود را غالب تصور نموده ریختند به طرف سربازخانه ، در این اثناء شیخ حسین ادیب الذاکرین کرمانی که بعد به لقب ادیب المجاهدین و شمل ناطقی از طرف ملت معرفی گردید و از فضلا از اهل منبر بود و سدمات بسیار در بیداری مردم متحمل شد ، رو کرد به مردم و گفت :

ای مسلمانان ! پیغمبر ما ، ما را امر کرده است به اعانت از مظلوم ، اینک من خودم را فدای این واعظ مظلوم و خادم سیدالشهداء می نمایم . شما خود دانید و تکلیف خود ؛ و رو آورد به طرف سربازخانه و درب سربازخانه را مفتوح نموده ، با معاونت طلاب ، شیخ واعظ را بیرون آورده به طرف مدرسه حرکت کردند .

احمدخان سلطان ، چون دید اسیر و مجبوس او را در بردند به سرباز حکم داد که

واعظ را با گلوله بزنید . سر باز اطاعت نکرد ، دفعه ثانی حکم شلیک داد ، این دفعه چند تیر تفنگ خالی شد ، یک تیر آمد به ران ادیب‌المجاهدین خورد و او را به زمین انداخت .

مقتول شدن سید عبدالحمید

از قضایای اتفاقیه : کامل مجید ، فاضل رشید ، سید سعید ، مرحوم سید عبدالحمید ، که از طلاب و اهل علم بود ؛ با زبان روزه از درس آقامیرزا محمد تقی مجتهد گرگانی مراجعت کرده و کتابهای درس خود را در زیر بغل داشت ، به آن محل رسید و آن هنگامه و شلیک سرباز را دید . خطاب به احمدخان کرد و گفت : مگر تو مسلمان نیستی ؟ چرا امر به شلیک کردی ؟ مگر اینها مسلمان نیستند ؟ مگر این ادیب ، تو که سیدالشهداء نیست که در خون خود می غلطد ؟ اگر دولت از تو مواخذه می کرد ؛ می گفتی که ملت هجوم آورد و حبسی را برد . احمدخان از عیظ و تنبیر تفنگی از یکی از سربازها گرفت و به طرف سید غریب بی کس خالی نمود . بعضی گویند در شلیک اول ، تیر احمدخان به سید گرفت و تیر پسر احمدخان به ادیب‌المجاهدین رسید .

بالجملة : سید عبدالحمید به عمان رسیدن تیر افتاد ، ولی ادیب‌المجاهدین خود را به مدرسه رسانید و در آنجا افتاد .

مردم سید عبدالحمید را آوردند به مدرسه معمارباشی و در آنجا خوابانیدند . حاج شیخ محمد خود را انداخت روی نفس سید و گفت : آقای من چه می خواهی ؟ سید جواب داد قدری آب ، که عطش مرا اذیت می کند . تا آب حاضر شد سید از این دار فانی به دار باقی رحلت فرمود . حاج شیخ محمد که مظلومیت سید را مشاهده نمود ، خون سید را به صورت و محاسن خود مالید . صدای گریه و سحاه از مردم بلند شد . سادات و طلاب سدهای خود را بلند کرده ، زنها بنای شیون و گریه را گذارده ، در این بین قزاقها با سیف‌الدین میرزا ، هدیر توپخانه رسیدند . حال را که بدین منوال دیدند ، نفس سید را برداشته و در بردند ؛ چه رسم دیوانیان این بود که در این گونه موارد کشته را درعی بردند که مستسکی به دست علماء و اهالی نباشد . فلذا نفس سید را برداشته و بردند . بعضی از مردم که حال را چنین دیدند ، ادیب‌المجاهدین را بر پشت گرفته او را برده و به خانه اش رسانیدند .

در بین این واقعات ، جناب آقامیرزا سید جعفر صدر العلماء با عده زیادی از سادات و طلاب رسیدند . علی کوهی که یکی از جوانان غیور آن محله بود ، چون چشمش به صدر العلماء افتاد و دانست که مسئله بزرگ است ، از قزاق و سرباز تعاقب نمود و نفس سید عبدالحمید را پس گرفته و معاونت داشت به مدرسه ، و به امر صدر العلماء و معاونت طلاب و سادات ، نفس سید را بردند در مسجد جامع . آقای بهبانی و صدر العلماء و سایر بستگان

ایشان ، در مسجد جامع اجتماع نموده ، دکاکین و بازارها و سراها عموماً بسته شد .
 ادیب‌المجاهدین کرمانی در خانه خود افتاده ، خون از ران او جاری ، زن و اطفال
 او اطرافش را گرفته در عوض معالجه برایش گریه می‌کنند . بیچاره با این صدمه و با این
 بیچارگی ترس دارد که او را ببرند نزد عین‌الدوله . اگر چه بعد از این اعلیحضرت مظفر-
 الدین شاه دستخط فرمود که او را ببرند به مریضخانه دولتی و طبیب و جراح برایش
 فرستادند و پس از چهارماه که هستی و اندوخته او تلف شد ، حالش خوب و از بستر برخاست
 و در واقعه بمباردمان مجلس هم تیر خورد ، در استرآباد و مازندران هم خیلی صدمه دید
 ولیکن الیوم در خانه خود در بین خون غلط می‌زند و تکلیف خود را نمی‌داند .
 نگارنده در این مقام استشهد می‌آورم به یک بند از بیست و پنج بند اشعار فصیح-
 الزمان سید رضوان که گفته است :

| | |
|-------------------------------------|------------------------------------|
| بی حربه ، چون که جیش خداوند ذوالمنن | بر حریبان شدند ، دلیرانه صف شکن |
| سلطان فوج ، یاور عبدالحمید (۱) داد | فرمان قتل جملگی ، از خبث خویشتم |
| شلیک با تفنگ نمودند حریبان | مجروح ساختند به یک حمله ، چند تن |
| در آن میانه ، سید و سالار سروران | عبدالحمید ، فخر زمان ، مفخر زمن |
| غافل ز ره رسید و ز هنگامه بی خبر | انگشت حیرتش بشد آن گاه در دهن |
| چشمش به سوی معرکه افتاد محو و مات | از کارهای جرح ، ز غوغای مرد و زن |
| ناگاه بی ملاحظه ، سلطان فوج دون | تیری زد آتشین ، به تن شمع انجمن |
| مابین سینه و گلویش تیر جا گرفت | وز پشت او بدر شد و جانش شد از بدن |
| هم بسی گناه بود و هم از خلق منزوی | هم بد فریب و بی کس و هم دور از وطن |
| تیرش به سینه خورد ، به مظلومی حسین | قلبش بگشت پاره ، به مجروحی حسن |
| تا جان برفت از تن جان جهان برون | زد صیحه جبرئیل ، که ای حی ذوالمنن |

از تو حسین کشته ز جور یزید شد
 عبدالحمید کشته عبدالحمید شد

مجملاً ، نقش سید عبدالحمید و حاج شیخ محمد واعظ را آوردند در مسجد جامع ، آقای
 بهبهانی هم قبل از دیگران خود را رسانید به مسجد جامع ، آقایان علماء هم که شنیدند آقای
 بهبهانی رفته به مسجد جامع ، هریک خود را به او رسانیدند .
 جناب آقا شیخ محمد رضامجتهد قمی که از مشایخ علماء و مرجع امور شرعیه و در
 نزد خواص و عوام اهمیتی به سزا و ملجاء و پناه عموم اند ، با عده‌ای از طلاب وارد به
 مسجد جامع شدند . با این که در مهاجرت اولیه نیز در زاویه مقدسه بودند ، قوتی به آقایان

(۱) عبدالحمید اسم عین‌الدوله است و این اشعار بیست و پنج بند است که اگر نگارنده
 را مانعی نباشد بیست و چهار بند دیگر را هم در موقع . درج تاریخ می‌دارد .

داد، چه مقدسین و طلاب را نظر تامی به ایشان بود، سدماتی که به این وجود محترم وارد آمد در موقع خواهد آمد ان شاء الله.

اجتماع علماء در مسجد جامع

باری، جمعیت آقایان ساعت به ساعت در مسجد جامع زیاد می شد و ضمناً هر يك از آقایان که از محله خود حرکت می کردند مدارس آن محل تعطیل، مردم و کسبه با آقایان حرکت می کردند و اکثر از آقایان در مسجد جامع جمع شده، جز آقای طباطبائی که جنابش در مسجد شیخ عبدالحسین که از مساجد و مدارس معتبره طهران است، وارد شد و آن جا را اختیار فرمود. در این اثناء از طرف آقای بهیانی جمعی آمدند نزد آقای طباطبائی، که مردم نقش سید را آورده اند در مسجد جامع و ما هم همگی در این جا جمع شده ایم، به ملاحظاتی مسجد جامع بهتر است از مسجد شیخ عبدالحسین، خواهشمندم شما هم تشریف بیاورید به مسجد جامع و اگر شما هم ملاحظه اعمی را نموده اید، بفرمائید تا ما آمده و آن جا جمع شویم. پس از مذاکرات معلوم شد، مسجد جامع اولی و انبسط است از مساجد دیگر. فلذا آقای طباطبائی در اول ظهر روز چهارشنبه هیجدهم جمادی الاولی، از مسجد شیخ عبدالحسین حرکت فرمود. متجاوز از پانصد نفر سادات و طلاب و کسبه از عقب بودند، بنده نگارنده در آن روز شوری در مردم دیده، جمعی از جوانان و اطفال این شعر را بلند می خواندند: ویرس فریاد امت یا محمد.

حاج شیخ فضل الله که تا به امروز وارد حوزه اسلامیه نشده بود، نیز با کوبه و جلال و عده ای از مردم محله سنگلج وارد مسجد جامع گردید. در وقت ورود بر آقایان سید احمد پامناری دست به قداره نمود که مردم را عقب کند و راه برای ورود شیخ باز نماید که آدمهای شیخ گمان کردند کشیدن قداره برای نزاع است. آن ها هم مستعد و مهیا شدند و در مقام مدافعه حاضر شدند که عقلاً زود ملتفت شده و رفع اشتباه نمودند.

آقای طباطبائی فرمود: ای مردم امروز روز اتحاد و یگانگی است، بغض و کینه دیرینه و اغراض شخصیه را کنار گذارده، در زیر لوای اتحاد و توحید در این دوره سلطنت که وزراء خائن و پادشاه رؤف و مهربان و مایل به عدالت و مساوات است، همگی متفقاً نواقص سلطنت را تکمیل نمائید و سلطنت اساسی را از پادشاه بخواهید. قانون عدالت را دائر کنید.

آقایان گفتند: عین الدوله را باید از کار انداخت که امروز مانع پیشرفت کارها و مقاصد ماست. آقای طباطبائی فرمود: اگر عدالتخانه را برپا نمودیم، دیگر عین الدوله داخل آدمی نیست. آراء همگی بر این قرار گرفت که در مسجد بمانند و سایر آقایان را هم حاضر نمایند تا مقاصد انجام بگیرد. مردم رفتند برای حاضر کردن سایر آقایان. جمعی هم رفتند برای آوردن آقا سید ریحان الله مجتهد بروجردی. چون آقا ضعیف البینه و علیل المزاج

بود، خود را به حالت ضعف انداخت و اظهار مرض نمود. ولی مردم اصرار نموده آقا را سواره به مسجد جامع رسانیدند. لدی الورود آقا به حالت غشوه افتاد. آقایان گفتند: حالا که شما مریض و غلیل می باشید، اگر مایل به ماندن نمی باشید، مراجعت فرمائید به خانه. آقا فرمود: بلی می روم ولیکن در مقاصد شما حاضرم و مخالفت نمی کنم. پس از يك ساعت توقف به خانه خویش معاودت نمود. جز معدودی از علماء، سایرین همه حاضر شده مردم هم نقش سید عبدالحمید را در وسط مسجد گذارده و سینه می زدند. بزازها هم فوراً چادری آورده در صحن مسجد سرپرده عزا را برپا نمودند.

روز پنجشنبه (۱۹ جمادی الاولی سال ۱۳۲۴ هجری - امروز دکاکین و سراها را بسته، تجار و کسبه در مسجد و اطراف مسجد جامع جمع شدند. از طرف دولت سربازها در کوچه و بازار چاتمه زدند. عین الدوله و نصرالسلطنه و امیربهادر وزیر دربار از نیاوران که عمارت بیلاقی سلطنتی در آن واقع است، به شهر مراجعت نمودند، اگرچه نیاوران در يك فرسخی و نزدیک به شهر است و آمدن صدراعظم به شهر لزومی نداشت، ولیکن قتل سید عبدالحمید در نزد شاه امری فوق العاده به نظر می آید. پادشاهی که از صدای رعد و برق بترسد و سید بحرینی او را به حرز خود نگاهداری کند؛ يك دقعه بشنود که يك نفر سید عالم غریب بدون تقصیر، به جیش او کشته شده البته احتمال خرابی طهران و تزلزل تخت سلطنت را خواهد داد، خصوصاً که مریض هم هست.

به این جهت صدر اعظم، مجلس مشاورت درباری را در شهر قرار داد که بلکه يك ساعت زودتر به مقصود خود برسد و نگذارد آتش فتنه مشتعل تر گردد و از طرف دولت که عبارت از رأی و خیال عین الدوله است، پیغام آمد برای آقایان که شما بروید در خانه های خود تا ما امور شما را اصلاح نمائیم. آقایان جواب دادند: مقصود ما تأسیس مجلس عدل است که بعد از این کسی ظلم و تعدی و اجحاف ننماید و چون عین الدوله مانع عدالتخانه است و دستخط شاه را اجراء نمی نماید و قول شاه را به فعلیت نمی رساند، پس خائن دولت و ملت است، باید از مسند وزارت برخیزد.

عصر امروز حضرات بزازها که بعد از طلاب، دومین انصار حجج اسلامیه بودند، پیراهن خون آلوده سید عبدالحمید را به چوبی نصب نموده و دسته بسته، به حالت سینه زدن که خیر از مصیبت بزرگی می دهد در بازارها و اطراف مسجد جامع و مسجد شاه حرکت کرده پس از آن به مسجد جامع مراجعت نمودند، کسی متعرض و مانع آن ها نشد.

شب جمعه را آقایان در مسجد ماندند. با این که اطراف مسجد را سرباز گرفته بود باز مردم می آمدند. آقایان هم مشغول عبادت و بندگی خدا بودند. عده ای از آقازاده ها هم در يك گوشه مشغول مذاکره و تهیه مقدمات فردا می باشند. چون هوا گرم است و سطح بام مسجد جامع هم برای هواخوری و تبرید مناسب، فلذا حاج شیخ محمد واعظ وقت را غنیمت

دانسته ، رفت بالای منبر و قدری مردم را عوخته و ذکر عمیبتی هم نمود .

در وقت سحر آقا میرزا مهدی پسر حاج شیخ فضل الله ، طلاب را بیدار نموده مشغول عبادت شدند . کم کم مردم بیکار و عوام هم که در مسجد خوابیده بودند بیدار شده ، صدای یا الله در تمام شهر پیچیده بود و اگر شاه در شهر بود ، البته این صدا در او اثر تامی می بخشید . ولی افسوس که شاه در تیاوران بود و اگر در بین این سداها يك نفر برای رفاهیت نوع یا الله می گفت ، هر آینه خداوند تبارک و تعالی می شنید و دعوتش را اجابت می فرمود و روزگار آتیه ایرانیان به این حال حالیه نمی رسید . ولیکن نیات مختلف و مقاصد مشتت ؛ یا این حال ، نگارنده را به قسمی حالت عنقلب بود که نزدیک بود واقعا باور کنم صدق و صفای حالت را و بروم به طرف خدا که ناگاه چشم به گوشه ای افتاد . جمعی از آقا زاده ها را دیدم که به حالت خنده و ذوق کنانه رو کرده اند به این مردم بیچاره و می گویند : ای آلت اجرای خیالات ، جنگ ما دولتی نیست و الا تهیه سلاح می دیدیم ، بلکه نزاع پلنتیکی شخصی است ، سدا را به یا الله بلندتر کنید تا ترکها که در شهر می باشند به هیجان آیند و خبر به شاه برسانند و عین الدوله را معزول نمایند .

در این اثناء که حال یأس مرا گرفته بود يك دفعه آقا سید جمال الدین را در حرکت دیدم و التفات خود را به او اظهار کردم . گفت : مقصود ما باید در ضمن همین کارها و همین اشخاص و همین اغراض انجام داده شود ، هر مقصود مقدسی در ضمن مقاصد و اغراض باطله حاصل آمده ، قدری حالم به جا آمده شروع کردم به گفتن یا الله . به خدی صدایم بلند شد که سینمام گرفت و در ضمن دعا می کردم : خدایا مردم را از شر این آقا زاده ها آسوده بفرما . گویا دعایم مستجاب نشد ، چه بعض از آن ها را امروز می بینم بر عرض و ناموس مردم مسلط شده اند و در این شش سال مقدمات ریاست خود را به عمل می آورده اند .

کوشش اعضای انجمن مخفی

باری دانشمندان و وطن دوستان امشب را در شهر پراکنده و در مجامع مخفی مشغول کار می باشند . میرزا عباسقلی خان قزوینی که مدیر انجمن مخفی آدمیت بود ، شبید سربازها را عوض نموده اند و آذینا را امر نموده اند به قتل و غارت ؛ لذا در ساعت سه از شب گذشته خود را رسانید در قراولخانه پای قاپوق که صاحب منصبها در آن جا جمع بودند و بر آنها وارد شده تا ساعت پنج از شب گذشته مشغول تصیحت و اندرز آنها بود و گفت :

فوج شقاقی اگر نسب خود و تاریخ زمان گذشته را نمی دانند من می دانم . خدماتی که از طایفه قاجاریه به رؤسای این طایفه رسید به احدی نرسیده است . وانگهی به کدام مواجب و کدام جیره خود را طرف پا ملت خود می کنید ؟ آیا می دانید طرف شما کیست ؟ آیا می دانید طرف علماء و سادات و ذریه فاطمه و اولاد امام حسین می باشید ؟ اگر يك نفر سید به تیر شما کشته شود ، تا ابد فوج شقاقی مورد لعن و سالیها روضه خوانها در بالای منبر

شما را عهدش بنی امیه به زبان می آورند. فوج قزوین که شلیک کردند و سید عبدالحمید را کشتند، امروز مسعود لمن و نفرین و تنفر عمومی واقع شده اند. بالاخره مدیر آدمیت در امشب تا پنج ساعت از شب گذشته در قراولخانه میدان پای قاپوق ماند و از صاحب منصبان فوج شقاقی قول و عهد گرفت که شلیک به مردم نکنند و اگر حکم دولت بر شلیک شد مخالفت کنند. هر یک از صاحب منصبان و رؤساء فوج که آن جا حاضر بودند قول داده و بر طبق عهد خود قسم یاد کرده، از آن جا بیرون شد.

دیگران مانند مدیر آدمیت در بین سرباز و توپچی افتاده از آنها قول و عهد گرفتند. به این جهت مردم در این دو روز دسته دسته در بازار و خیابان و سبزه میدان تا نزدیک ارک دولتی رفته احدی متعرض آنان نگردید.

روز جمعه بیستم جمادى الاولی ۱۳۳۴ هجری - در این روز تمام بازارها بسته است و بر عده سربازها افزوده گردید. مردم نمى سید عبدالحمید را در مسجد امانت گذارده مجلس ترحیم و ختم را منعقد نموده و لباس مظلومیت و عزا را پوشیده، عین الدوله هم امروز سربازها را که محافظت شهر با آنها بود عوش و تبدیل نمود. فوج دیروزی را در کویچه های دور از مسجد و اطراف مسجد را فوجی دیگر گذارند. طلاب و سادات پیراهن و عمامه خون آلود سید عبدالحمید را بالای چوبی علم نموده مردم هم اطراف آنها را گرفته به سرو سینه می زدند.

آقاسید ذبیح الله روضه خوان که از سادات بسا فضل می باشد، در جلو سادات این مصرع را به حالت حزن و عزا می خواند: «یا حضرت صاحب زمان الامان، طلاب و سادات هم همین مصرع را جواب می گفتند. سایر کسبه هم در زیر علمی دیگر که از عمامه سید مقتول حاضر کرده بودند به این مصرع متکلم بودند: «یا محمد امتت از دست رفت، اطفال کوچک از سید و غیر سید ازدحام نموده همگی به سرو سینه می زدند و در جلو دسته عزاداران حرکت می کردند.

چون در مسجد جمعیت زیاد بود و هوا گرم، برای آن که هوا متغیر و غلیظ نشود و به آقایان اذیتی وارد نشود، عازم شدند که مانند روز گذشته بروند در بازار و به حال گردش در بازار سینه بزنند، آقای بیبهانی ملتفت شد و در مقام منع برآمد که از مسجد خارج نشوند، حسام الذاکرین و اعتماد الذاکرین که هر دو از معتبرین اهل منبر بودند اظهار داشتند که: «دیروز هم مردم به حالت سینه زدن تا نزدیک ارک و سبزه میدان رفتند، طوری نشد. چه مقصود این جمع عزاداری برای اولاد پینمبر است، با نهایت معقولیت می روند و جوش و حرارت خود را به سینه زدن خاموش کرده و فروبی نشانند، آن وقت مراجعت می نمایند.

آقایان گفتند: سربازهای امروز غیر از سربازهای دیروز می باشند، خصوصاً به این

فوج حکم داده اند که شلیک کنند. طلاب جواب دادند: که اولاً ماها حربیه و سلاحی نداریم و با کسی جنگ و نزاع و طرفیت نداریم، ثانیاً آن که این جماعت اکثر آنها سادات می باشند و احدی متعرض آنان نخواهد شد. بالاخره به اصرار زیاد علم را از مسجد بیرون برده مردم سینه زنان دنبال علم را گرفته، طلاب و سادات محترم معمر؛ قرآن ها را روی دست گرفته، عصاهای سبز و سیاه به گردن پیچیده بودند. دیگر غافل از حکم نظامی بوده، چند قدمی که از مسجد دور شدند و برای مدرسه میرزا موسی که بین چهارسوق و مسجد جامع است رسیدند سرباز جلو آنها را گرفته و مانع از عبور شدند. سادات گفتند: از عقب ما جمعیت بسیاری است که مراجعت دشوار است. راه دهید از طرف چهارسوق می رویم و از بازار اروسی دوزها برمی گردیم به مسجد شاه و این جمع سینه زن را در مسجد شاه سرگرم می داریم تا آقایان در مسجد جامع بتوانند زیست نمایند و ختم سید را به آخر رسانند. سرباز قبول نکرد، از عقب هم مردم هجوم آوردند، سرباز لایذ شده قدری عقب نشست.

شورش مردم

علی المذکور میرزا احمدخان آشتیانی که از خویشان حاج آقا محسن عراقی بود و منصب سلطانی فوج را داشت، حکم شلیک به سرباز را داد. سربازها تفنگها را به سقف بازار خالی نمودند. مردم بیچاره که صدای تفنگ را شنیدند قدری عقب نشستند، از بالای بام اطفال بنای سنگ انداختن را گذاردند، از عقب هم هجوم آوردند، باز حکم شلیک از طرف مشارالیه یا از رئیس بزرگ صادر گردید. این دفعه باز سرباز به سقف بازار و دیوارها و زمین شلیک نمود ولیکن چند تیر به طرف مردم خالی شد و جمعی هدف گلوله گردیدند. از آن جمله يك نفر سید که سنش متجاوز از پنجاه سال بود و اسمش حاج سید حسین و از صلحاء و زاهدین و نیکان و چند سفر هم به مکه معظمه مشرف شده و در همان روز صائم بود، تیر تفنگ آمد به سینه آن جناب و جان به جان آفرین تسلیم نمود. مردم نفس سید را برداشته به طرف مسجد جامع فرار نمودند، نفس را آوردند توی مسجد، سایرین که این حال را دیدند بنای گریه و زاری را گذارده، فریاد یا محمد! یا علی! یا حسن! یا حسین! از همگی بلند شد، زنها هجوم آورده اطراف آقایان را گرفتند، پدر در پی پسر می گشت، پسر در عقب پدر می دوید. کفش و کلاه بسیاری دم درب مسجد ریخته که صاحبانش معلوم نبودند. مردم خدمت آقایان عرض کردند: اذن جهاد بدهید اقلای این سربازها را دفع و علاج کنیم، آقایان جلوی مردم را گرفته و اذن دفاع ندادند.

کوچه و بازار مملو بود از سرباز و توپچی و فراش. سرباز مشغول به غارت و نهب اموال نگردید، زیرا که از بالای سقف بام و سقف بازار اطفال سنگ و آجر به طرف آنها پرتاب می نمودند. از قرار مذکور نصرالسلطنه در چارسوق بود و چون رئیس مسلمانی

بود مانع شایک سرباز گردید . چه هم می دانست فتنه بالاتر خواهد شد و عم از طرف دولت اذن نداشت . منتصرالدوله که آن وقت معروف به علیخان بود نیز در آن روز اظهار کفایت نمود و در واقع ترقی منتصرالدوله از آن روز شروع شد .

در تعداد مقتولین امروز اختلاف است . بعضی می گویند صد و پانزده نفر بود . بعضی ذکر می کنند پنجاه و هشت نفر . بعضی نقل کردند بسیاری از مجروحین را در جاهی که نزدیک چهارسوق می باشد انداختند .

یک نفر سرباز نقل کرد که : اشخاصی را که به گلوله زخمی شدند در زندان چهارسوق روی عم ریخته ، یک نفر سید فریاد می کرد : ای سربازها فرض کنید من از اولاد پینمیر نمی باشم ، آیا مسلمان هستم و اگر مسلمانان گناه است ، قرض کنید من مسلمان نیستم اما نوع و جنس شما می باشم ؛ تیر تفنگ به پای من رسیده من زخم مهلکی ندارم ، مرا ببرید به خانه خود که اطفال صغیر دارم و اگر باید این جا به این حالت جان بدهم ، پس قدری آب به من برسانید که حگرم از تشنگی کباب شد و نیز گفت : یک نفر بچه سید را دیدم که التماس می کرد مرا از این مکان بیرون ببرید ، اگر چه مرا در خارج بکشید . طابه ای می گفت : ای بی انصافها ! در این هوای گرم سرطان مرا از این جای متعفن خارج کنید که زخم مهلکی ندارم . سرباز حافظ گفت : رفتم نزد صاحب منصب و گفتم : اذن بدهید دو سه نفر سید و بچه را که زخمهای آنها مهلك است ببرم به عمارتشان . در جواب گفت : رئیس کل غدغن کرده است ، احدی نفهمد و نداند که این جماعت در این جا می باشند . گفتم : پس اذن بدهید قدری آب به آنها بدهم . در این اثناء ما را باآورد نمودند به رفتن پشت باهما و سنگر بستن ، دیگر ندانستم سادات زخمی را چه کردند .

بالجمله عدد مقتولین و مجروحین را به طور صحت و واقعیت کسی ندانست . چه اکثر مجروحین و مقتولین در طهران کسی را نداشتند و غریب بودند ، یا عارض و مقتلم بودند ، که از ولایات بعیده به این پایتخت آمده بودند .

آنچه که نگارنده به رأی العین دید فقط يك نعلی حاج سیدحسین را دید و دو سه نفر زخمی را که حاج سیدحسین تیر به سینه و گلویش خورده بود و نعلی آن را در مسجدجامع خوابانیده بودند و یکی هم تیر کمانه کرده و سورت او را معیوب کرده بود . دو نفر زخمی هم قرار می کردند که دستگیر نشوند ، چه دیوانیان مجد و ساعی بودند که مجروحین را مخفی نمایند که همچنان عامه را ساکت کنند .

از طرف دولتیان هم چند نفری از سرباز زخمی شد و در این دو روز يك نفر قزاق به تیر شاولو آقا سیدمحمدرضای شیرازی زخمی و بعد مقتول گردید . از قرار مذکور در وقت احتضار وصیت کرده بود که متعرض قاتل نشوند چه قاتل را مقسودی جز دفاع نبوده است .

خلاصه نصر السلطنه و شاهراده سیف‌الدین میرزا مدیر توپخانه آمدند در چارسوق نشستند. سرباز و توپچی و غلامهای کشیکخانه اطراف را گرفتند. زمانخان هیر پنج با پنجاه نفر توپچی مأمور شد که بالای بامهای بازار سنگربندی نمایند، جمعی از تفنگچی و اهالی کشیکخانه مأمور شدند بالای شمس‌العماره را که بزرگترین عمارات شهر بود نگاه‌دارند، چه از این جا گلوله به مسجد جامع به خوبی می‌رسید.

از طرف رئیس کل امر شد آب جاری را که در مسجد جامع جاری بود ببندند که دیگر آب در مسجد نیاید و آقایان از این سختی متفرق شوند و از امروز آب را بر روی سادات بستند. (۱)

تیراندازی در مسجد جامع

چند ساعت پس از قتل حاج سیدحسین، یک دفعه بفتق دو تیر در مسجد جامع خالی شد و مرتکب را کسی ندانست. از این صدای تفنگ که پی در پی خالی شد، مردم بنای فرار را گذاردند، آقایان از صحن مسجد به طرف ایوان و شیستان فرار کردند، آقای طباطبائی رنگ از روی رفته پسرهایش را جستجو و از حال آنها فحص می‌نمود. هر کس به خیال خود گرفتار، وانساء گویان در خیال فرار.

نکارنده یا آقا شیخ محمد فیلسوف از ترس و وا همه به طرف اطاق خادم مسجد پناه بردیم و هر چند التماس کردیم، خادم بی‌انصاف ما را راه نداد. حاج سید عبدالحسین واعظ را دیدم فرار می‌کرد در حالتی که پسر هفت ساله خود را فراموش نمود و عمان جا گذارد که آن طفل گریه کنان خود را خارج مسجد به پدر رسانید.

در این بین که مردم فرار می‌کردند و صحن مسجد نزدیک بود خالی شود، آقای بهبهانی را دیدم که روی بلندی ایستاده و سینه خود را باز نمود و گفت: ای مردم تترسید، وا همه نکنید، این‌ها کاری داشته باشند با من دارند، این سینه من، کجاست آن که بزند؟ شهادت و کشته شدن ارث ماست. اجداد ما را کشتند در راه دین خدا، مرا هم بکشند. این قدر ایستاد و نطق فرمود تا قدری باعث تسکین و آرامی قلوب گردید. بستگان آقای بهبهانی هم افتادند در بین مردم و گفتند: این دو تیر تفنگ از دولتیان نبود، یک نفر از خود ما این صدا را بلند کرد که سربازها بدانند در مسجد اسلحه هم هست و جلوتر نیایند.

نکارنده دید که اطراف آقایان خالی خواهد شد، فلذا با فیلسوف از مسجد خارج شدیم و در کوچه و بازار افتاده فریاد می‌کردیم: ای مردم اولاد رسول را یاری کنید، علمای خود را تنها نگذارید. با این حال خود را به خانه ادیب بهبهانی رسانیده ناهار را در

(۱) الیوم که زمان طبع تاریخ است، نکارنده را آن آزادی نیست که بتواند اسم مانع آب را روی کاغذ آورد و مورخین زمان آتیه نکارنده را در این مسئله جزئی معذور خواهند دانست.

آن جا صرف کرده عصر مراجعت کردیم و دیدیم آقایان سلامت می باشند .

«میرزا محمدنایب، آدم آقای طباطبائی يك دستمال فشنك به بهانه آذوقه برای آقایان داد به حسین ناهی که در زیر عبا وارد مسجد نماید. دم در سربازها فشنكها را گرفته، حسین را فوراً بردند به میدان توپخانه و او را بستند به تازیانه. پس از زدن دو دست شلاق او را حبس و بند از مدتی او را نفی بلد کردند؛ تاکنون که تقریباً شش سال می گذرد از آن جوان کسی خبر ندارد...»

عصر امروز حاج آقا محسن عراقی آمد برای اصلاح، کاری نکرد، رفت. مجدداً شب را از طرف عین الدوله آمد که آقایان را ببرد نزد عین الدوله. آقای طباطبائی دید که بعضی مایل خواهند شد، فلذا با تغییر و سختی رو کرد به حاج آقا محسن و فرمود: سید تو را چه کار که در کار ما دخالت کنی؟ همان ظلمها و کارهایی که در عراق کردی تو را کافی نیست که آمده ای خدمت برای عین الدوله کنی؟ صدراعظم در نزد تو اهمیت دارد و به نظیر تو داخل آدم هست، علمای مرکز از این گونه صدور بسیار دیده اند، حد خود را نگاه دار.

پاری، حاج آقا محسن مجتهد عراقی با حال یأس مراجعت نمود. آقای میرزا مصطفی آشتیانی با امیر بهادر بنای مراده را گذاردم بلکه برای اصلاح کاری کند، ولی کاری نکرد بلکه پیام آورد که من از طرف شاه مأمورم تا فردا کار را یکسره نمایم؛ یا قتل و نفی و تبعید و یا رفتن آقایان به منازل خود؛ و متعناً به آقای میرزا ابوالقاسم طباطبائی پیام آورد که پول زیادی به شما می دهند که آقایان را متفرق کنید، جنبش جواب داد که: نه صلاح من و نه صلاح شماست تفرقه بین آقایان، باید کار یکسره و انجام گیرد؛ یا تأسیس عدالتخانه و عزل عین الدوله و یا ماندن در این جا که تکلیف معلوم شود.

دو ساعت به غروب مانده امروز، مشکوۃ الدوله از طرف نایب السلطنه کامران میرزا آمد خدمت آقایان و پیام آورد که شاه متغیر است، فردا کار را یکسره می نمایند، صلاح در این است که مردم را متفرق کنید. آقایان جواب دادند که ما مردم را امر می نمائیم دکانین را باز کنند و متفرق شوند. لکن خودمان در همین مسجد می مانیم تا مقصود ما انجام گیرد و ما هم مقصودی نداریم جز اجراء دستخط شاه و تأسیس عدالتخانه و چون عین الدوله مانع و مخل و دشمن سادات است عزل او را نیز استدعا داریم.

نزدیک غروب امروز دستخطی که اعلیحضرت شاهنشاه در جواب پسرش عضد السلطان دستخط کرده بود، آوردند خدمت آقایان که سواد آن از این قرار است:

عریضه عضد السلطان حضور پدر تاجدارش مظفر الدین شاه

قربان خاکبای اقدس همایونت گردم - غلام خانه زاد پس از مرخصی از حضور مهر ظهور مبارک اقدس همایون ارواحنا فداء، مبتلا به مرض تب شده چون پاکتی از جناب مستطاب آقا میرزا سید محمد مجتهد برای این خانه زاد آوردند

که عیناً تقدیم آستان مبارک داشته آنچه ، رأی انور همایونت اقتضا فرماید جواب داده شود .

الامر الاقدس الاعلی مطاع

صورت دستخط شاهنشاه مظفرالدینشاه

عضدالسلطان . عریضه شما و کاغذ جناب آقا سید محمد محمد مجتهد را ملاحظه کردیم ، عجب است که می گویند علماء را در حضور ما معارض دولت و مفسد قلم داده اند و هیچ تصور نمی کنند که اولاً احدی را قدرت خلاف گوئی در حضور ما نیست ، ثانیاً کسی می تواند معارض دولت شود و از او امر دولت تمرد کند؟ جناب آقا سید محمد و سایر علماء وقتی که به تکلیف دعا گوئی خودشان رفتار کنند مفسد به قلم نمی روند و ما هم آنها را مفسد نمی دانیم ، بلکه وظیفه شرعی آنها این است که خیر خواه و صلاح جوی دولت و ملت باشند .

اما این مسئله را هم تصدیق نمی کنم که مثل آقا میرزا سید محمد عالم متدین خیر خواهی خودش را داخل فساد کند و این رفتار را برای دین و دولت رکیک شمارد و سبب فتنه نشود . اجماع ، شیوه مردمان پست و خسایس مردم است . از مثل ایشان آدمی هیچ منتظر این اقدامات نیستیم ، مخصوصاً این دستخط را بفرستید ببینند . مطلب و عرض حسابی هیچ محتاج به این عنوانات نیست ، در شهر غائله نمایند ، بیایند مطلب خودشان را بگویند و جواب بشنوند ، تا ما هم مطالب حسابی آنها را به طوری که صلاح دولت است بپذیریم و رفع غائله بشود ، و الا به این شکل و این عنوان جز این که بیشتر ایقاز فساد شود و مردم بیچاره دچار قهر و غضب و به زحمت بیفتند هیچ نتیجه ای ندارد ؛ و البته تکلیف شرعی غیر این است که رفتار می کنند .

۲۰ جمادی الاولی ۱۳۲۴

پس از رسیدن این دستخط و پیغامات دیگر از طرف شاه و صدراعظم و سخت گرفتن به آقایان از جهت آمد و شد مردم و سختی آذوقه ، آقای بهبهانی و آقای طباطبائی خطابه خواندند و فرمودند: ای مردم ما قول و عهد شما را به شما مسترد می داریم ، خواهش داریم که ما را بگذارید به حال خود و بروید . اگر می کشند ما را بکشند و اگر می گیرند ما را بگیرند . از شما کاری هم ساخته نیست ، جز آن که تفرقه حواس ما را باعث می شوید ؛ البته بروید و دکانهای خود را باز نمائید . طلاب اظهار داشتند که ما از شما آقایان جدا نمی شویم ، مردم را هم نخواهیم گذارد که دکاکین را باز نمایند .

متفرق شدن مردم به سفارش بهبهانی

آقای سید عبد الله بهبهانی قرآن را برس دست گرفته مردم را قسم داد که متفرق شوند و در مسجد توقف نکنند و ضمناً پیغاماتی که کتباً از طرف شاه فرستاده شده بود در حضور

جمع قرائت نمود. پس از آن فرمود: ای مردم آنچه را که در باب عدالت تقاضا و خواهش نمودید عاقبت جرگه‌واره جوائی نشنیدید. کار به ناملايمات و سختی خواهد رسید، پس هر چه زودتر است بروید، البته بروید. مردم که این فرمایشات را شنیدند متفرق شده و رفتند به خانه‌های خود. از طرفی، دولتبان بعضی را محرك شده و جبار کشیدند که آقایان می‌فرمایند: آمدن شما به یاری ما و بستن دکانین حرام است، البته دکانین را باز کنید. عوام بیچاره باور نموده رفتند به خانه‌های خود و معدودی از خواص باقی ماندند.

نعش حاج سید حسین را بعضی گفتند در جای دیگر دفن کنند تا بالاخره نعش را بردند در امامزاده زید دفن نمودند. شب را آقایان در پشت بام مسجد ماندند.

آقامیرزا مصطفی آشتیانی به بهانه مرض مادرش از مسجد بیرون آمده و رفت به خانه امیر بهادر و با امیر بهادر تا صبح از صلح مذاکره می‌نمود، علی‌المذکور امیر بهادر گفته بود: از نیاوران آمده‌ام به شهر و تا کار را یکسره ننمایم نزد شاه نمی‌روم و اگر تو با من همراهی کنی يك نفر از این علاوه را در شهر نمی‌گذارم، با آنها را می‌کشم و یا به طرفی تبعید می‌کنم.

آقامیرزا مصطفی در جواب گفت که: آقا سید عبدالله و آقا سید محمد را به طرفی بفرستید، دیگران خاموش می‌شوند.

امیر بهادر گفت: چند نفری را سیاه کردیم و نوشتیم که باید اخراج و نفی بلد شوند و عده آنها به پانصد نفر می‌رسد و نیز مذکور شد که نوشته امان از برای خود و بستگانش گرفته و نیز امیر بهادر قول داد که قروض آقامیرزا مصطفی را اداء نماید و ده هزار تومان با لقب شیخ الاسلامی برایش بگیرد در صورتی که آقایان را متفرق سازد.

مجملاً روز شنبه بیست و یکم را صبح از منزل امیر بهادر بیرون آمده و به طرف مسجد روانه گردید. در وقت ورود به مسجد، آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی ملتفت شد که مشارالیه با نوکر امیر بهادر وارد به مسجد گردید و فوراً رو کرد به مشارالیه و گفت: این شخص که با شما بود نوکر امیر است. آقامیرزا مصطفی گفت: چون شنیدم مردم را مانع می‌شوند از دخول به مسجد، فلذا فرستادم این شخص را که با من آشنائیت دارد آوردند، و همراه خود آوردم که کسی ممانعت ننماید از دخول به مسجد و الامرا مانع می‌شدند از ورود به مسجد.

روز شنبه بیست و یکم جمادی الاولی سنه ۱۳۲۴ - امروز بازارها باز شد. مردم مشغول کسب و کار خورد شده، قریب به چهار فوج سرباز اطراف و روی بام مسجد را گرفته، احدی را نمی‌گذاشتند که داخل مسجد شود. آب جاری را به سختی غدغن نموده و مانع بودند که وارد مسجد بشود، خوردنی از قبیل نان و میوه ورودش نیز امروز ممنوع شد و مانع می‌شدند از این که کسی به آقایان ملحق شود. آقا میرزا سید علی پسر آقای بهبهانی خواست وارد مسجد و نزد پدر خویش ملحق شود، صاحب منصب چنان سیلی به

سورت آقازاده رديکه دوازي عارض سيد گرديد و فورا به زمين نشست. صاحب منصب از اين حرکت نادم گرديد، چند قدمي پس رفته و روي خود را به طرفي گردانيد، آقازاده وارد مسجد گرديد و با چشم گريان پدر را علاقات نمود .

نزديك فاهر امروز نصرالسلطنه خدمت آقايران رسيده ، عرض كرد : من از طرف دولت مأمورم كه شما را به منزلهاي خودتان ببرم ، ولي نظر به ارادت باطني، خود شما را به احترام به خانههاي خودتان برمي گردانم .

آقايران گفتند: تا سرباز نيابد و ما را مجبور نكنند، ما از اين مجلس و مسجد بيرون نخواهيم رفت . يا بايد عدالتخانه برپا شود و يا ما را بكنند . نصرالسلطنه ديد كه فساد بزرگ و فتنه عظيمي برپا خواهد شد و مسبوق به حال شاه عم بود ؛ فلذا اصرار نكرد و از نزد آقايران مراجعت نمود .

امر نان و خوراك بر آقايران قدرتي سخت تر از روز سابق گرديد . حاج غفار خان قوام ديوان يك دانه نان و قدرتي پنيگر گرفته و دو هزار داد به سرباز قراول درب مسجد و اصرار كرد تا وارد شده و نان را به آقاي طباطبائي رسانيد و كذا ، بستگان هريك از آقايران اين گونه نان و غذا را مي رسانيدند .

سخنراني آقاي بهبهاني

امروز آقاي بهبهاني خطابه اي خواند و خواص خود را مختار كرد در رفتن و ماندن و فرمود: صدراعظم با من عرض دارد نه با شما ، اگر صدمه اي وارد آيد بر شما ، براي خاطر من است ، پس بهتر اين است كه هر كس هر جا مي خواهد برود ، اگر كسي بيرون برود مانع نمي باشند . ما از اولاد خود توقع ياري و معاونت نداريم ، ما كشتن و اسيري و تبعيد و نفي بلد بلكه حبس در بلاد ديگر را بر خود مي بينيم . خواص اصحاب گفتند: ماها كه اين جا مي باشيم هر جا برويم ما را مي گيرند و مي كشدند ؛ پس مردن با شما آقايران براي ما بهتر و خوش تر است ، وانگهي سعادت ابدي را با افتخار و شرف داريم .

در تاريخ آبي مي نويسد : از سيزدهم تا پانزدهم ژوليه (مطابق ۲۱ تا ۲۲ جمادى - الاولی) علماء و مجتهدين از مسجد نتوانستند خارج شوند و چنان محاصره شده بودند كه آذوقه و نان با كمال اشكال و به طور مخفي به آنها مي رسيد . اما نگارنده مي نويسد از ورود به مسجد همه كس را مانع مي شدند، حتى آذوقه و آب را مانع بودند . اما از خارج شدن، كسي را مانع نبودند ، اين كه آقايران خارج نمي شدند براي اين بود كه مظلوميت خود را ظاهر سازند و شناخت امر را بر عامه ثابت نمايند و البته اگر مسامحه شايسته قراولها نبود و آذوقه به آقايران بلكلي نمي رسيد ، هر آينه هيچان عامه را سبب مي گشت . ب علاوه در نظر مردم عوام محقق بود كه قاجاريه از اولاد بني اميه مي باشند و اين عقیده به حدى در مردم رسوخ دارد كه مي گویند خنجري كه به آن سر حضرت سيدالشهداء (ع) را بریده اند به

ارت رسیده است به خانواده علاءالدوله؛ و الیوم در خانه علاءالدوله است. این شایعه سر باز و قراولها را مانع بود که جداً مانع آب و آذوقه شوند، به این جهت در شبها به تکلیف خود عمل نمی کردند و در منع آذوقه مسامحه می نمودند؛ و انگهی سربازی که در ماه هفت قرآن و دهشاهی مواجب داشت به طمع دو سه قرآن که به او می دادند و در خدمت به آقایان حاضر بودند.

روز يك شنبه بیست و دوم جمادی الاولی ۱۲۲۴ هجری - طرف صبح احدی وارد و خارج نمی شد. جناب آقا سید علی آقا مجتهد یزدی با عده کثیری از طلاب و سادات از خانه حرکت کرد و به طرف مسجد جامع روانه شد. دم درب مسجد سر باز آمد جلو و گفت: آقا تنها در دخول مختار است ولی سایرین از ورود به مسجد ممنوعند. آقا سید علی آقا فرمود: کسی را نمی رسد که همراهان مرا از ورود به مسجد مانع شود. سربازها چون جلالت قدر آقا و اعتبار مخصوص او را در نزد شاه می دانستند، در مقام معذرت برآمده مذکور ساختند برای احترام حضرت آقا، سادات و طلاب را معانیت نمی کنیم ولی کلاهی و بازاری را معانیت می کنیم. به این جهت عده بسیاری از سادات و طلاب با حضرت آقا وارد مسجد شدند.

تلاش مجدد عین الدوله

از طرف اتابك اعظم عین الدوله، در این روز پیغامات محرمانه برای بعضی از آقایان علماء می آمد که به هر شکل باشد چه به طور تهدید و چه به طور وعده و نوید، چه به طریق دوستی و خواهش و چه به طریق دیگر، که از همراهی با آقای بهبهانی منصرف و از مسجد جامع خارج شوند. از آن جمله چند دفعه پیغام از برای جناب آقا شیخ محمد رضا مجتهد قمی آوردند و این آقا چون مرجع مراجعات و محاکمات شرعیة طهران بود و اعتباری در نزد خواص و عوام داشت و همراهی جدی از آقای بهبهانی داشت و از اول شورش الی امروز طوری سلوک فرمود که زبان بدگویان نسبت به مقامات ایشان کوتاه و الکن بود، فلذا عین الدوله نهایت سعی را میدول داشت بلکه ایشان را از حوزه آقایان خارج نماید ولیکن جنابش قبول نفرمود و مسئله را مستور داشت که سرایت به دیگران نکند و ترس آنان را نگیرد، فقط کسی که ملتفت شد آقای بهبهانی بود و مخصوص از جواب دادن ایشان به سفراء عین الدوله مطلع شد و اظهار تشکر نمود.

نگارنده را لازم آمد که چند سطر از حالات تاریخیة این شخص جلیل و عالم نبیل، در این مقام به طریق اختصار ذکر نماید تا خواننده این صحایف بداند که چگونه علماء اعلام در این مقصود مقدس، جد و جهدی داشتند و به چه قسم از بذل مال و جان درینغ نفرمودند.

حالات جناب آقای آقا شیخ محمد رضا مجتهد قمی

جناب آقا شیخ محمد رضا مجتهد قمی ، از طراز اول علماء این عصر و از منظم فقهاء پایتخت و حجج اسلام و مرجع ناس و ملاذ انام است . مسقط الرأس ایشان در قم ، در بیست و یکم شهر شهبان المعظم سنه ۱۲۶۹ متولد گشته پس از فراغ از تحصیل علوم نقلیه مسافرت به تهران نموده و در خدمت مرحوم آقا محمد رضا حکیم قمی اصفهانی تحصیل علوم عقلیه فرمود .

در سنه یک هزار و سیصد مسافرت به عنبات نموده و در سامراء که محظ فحول علماء و مجمع فقهاء بود به حوزه درس مرحوم آیة الله حاج میرزا محمد حسن شیرازی وارد شده و در آن حوزه قدس ، تکمیل مدارج علمیه و عملیه را فرمود . تصنیف کتاب دلائل الاصول ، شرح بر فرآئد الاصول مرحوم خلد مقام شیخ مرتضی و کشف المطالب ، شرح بر مکاسب آن مرحوم و همچنین کتاب ذرایع الاحکام در شرح شرایع الاسلام را در آن جا نمود و در نزد مرحوم آیة الله به حدی محل وثوق و اعتماد گردید که آن مرحوم بعض از اجوبه مسائل ناس را رجوع به ایشان می داشتند و اکتفاء به نقل و اجتهاد ایشان می فرمود . در سنه یک هزار و سیصد و یازده به امر پدر مرحوم آیة الله به عزم اقامت به تهران از عنبات مراجعت فرمود . در ماه جمادی الاولی از سنه مذکور وارد طهران و تا کون که سال ۱۳۳۰ ، زمان طبع این تاریخ است ، جنابش با نهایت دقت و نظر مشغول اصلاح امور ناس است . در مهاجرت اولیه و ثانویه با آقایان بودن . در زمان بیماری در مجلس در مقام نصیحت و اندرز به پادشاه ایران محمد علی شاه بر آمد . چون مفید نیفتاد ، در خانه نشست و از امور سیاسی دم در دست . در اوایل دهان احمد شاه ، یک نفر در مقام معادات و دشمنی با آن جناب بر آمده و یک تیر شلول غنطه به آن جناب خالی نمود که قدری از پشت گوش را زخم نمود . ضارب را گرفته پس از استنطاق ، حکم مجازاتش صادر گردید که جناب معظّم او را عفو نمود بلکه در مقام شفاعت او بر آمده ، از حبس هم لجانش دادند .

سخت گیری دولت

امروز خبر رسید که دولت در مقام سخت گیری بر آمده است ، چه به شاه عرض کردند آقای سید عبدالله و آقا سید محمد ، جمعی از الواد شهر را دور خبوت جمع نموده و خیال دارند سلطنت را ازین بردارند و دولت جمهوری تشکیل دهند . فلذا شاه هم به عین الدوله اذن داده است که این عده جماعت را پراکنده و متفرق سازد . عین الدوله هم اکیداً دستور العمل به نص السلطنه داده است . رسیدن این خبر به شهر ، هم قدری آقایان را ترسانید و عم دانشمندان را به خیال انداخت . از این جهت آقای بهبهانی در ضمن ملاقات اولیه ، آقا سید علی آقا مجتهد را که از واردین امروز بود به گوشه ای کشانید و از او خواهش نمود که برود در سلطنت آباد و شاه را ملاقات نماید ؛ بلکه مقصود آقایان را

به شاه برساند .

عده‌ای از اجزاء انجمن مخفی چنین صلاح دیدند که علاء‌الملک وزیر علوم را ملاقات نمایند و او را وادارند که بلکه شاه را منصرف‌نماید از خیال سوه نسبت به علماء و سادات . چه علاء‌الملک ، هم وزیر علوم است و در زمان استبداد امور علماء و طلاب راجع به وزیر علوم است ، و هم به ملاحظه سیادت و سن علاء‌الملک و خدمات او در دولت ، شاه را به او اطمینانی تمام است . علاوه بر این که جنبه سیادت و اسلامیت علاء‌الملک يك امیدواری به اجزاء انجمن می‌دهد که ملاقات سری او مفید واقع خواهد افتاد . در این مقام چند سطر از حالات این وزیر علوم ذکر می‌نمائیم ، آن وقت برسی کردیم به مأموریت آقا سید علی آقا یزدی :

حالات علاء‌الملک وزیر علوم

میرزا محمودخان علاء‌الملک ، از رجال دولت و از سادات صحیح‌النسب و فامیل نظام‌العلماء تبریزی و معروف به سادات طباطبائی ، سلسله جایل و خانواده نبی‌ش معروف و مشهور است . زمان پنج پادشاه ایران را درک نمود و اکثر اوقات متصدی امور معظمه دولتی بود .

تولدش در چهارشنبه غره شهر شعبان اول ذی‌حجه ۱۲۵۸ هجری بوده ، بعد از این که ده سال تحصیل مقدمات و علوم متداوله ایرانی را نمود ، برای تحصیل عازم تفلیس شد . پس از چند سال توقف در آن جا به تبریز مراجعت نمود و در عداد اجزاء دیوانخانه تبریز که در آن زمان تشکیل یافته بود معرفی شد . بعد از دو سال اشتغال به خدمت ، به عزم زیارت عتبات و همراه بودن با جنازه پدر از تبریز به عتبات رفته در مراجعت از عتبات ، به طهران آمده در وزارت امور خارجه وارد و پس از زمانی مأمور تفلیس گردید و از آن جا به تبریز رفت و به شغل وکیل دفتری و عمل تسویه محاسبات نایل گردید تا آن که با مرحوم عزیزخان سردار به طهران آمده باز در وزارت خارجه داخل و به مأموریت مخصوص به لندن مأمور شد . پس از شش ماه توقف در لندن به طهران مراجعت نمود و به سمت قونسولی معرفی شد ، تا آن که ناصرالدین شاه عازم فرنگستان گردید .

علاء‌الملک برای تهیه لوازم ورود شاه به حاج ترخان رفت و از آن جا تا عسکو در رکاب شاه بود . چون اندرون ناصرالدین‌شاه تا سرحد ایران با شاه بود ، لذا علاء‌الملک مأمور به مراجعت دادن اندرون شاهی شد . پس از مدتی او را جنرال قونسول نموده مأمور تفلیس گردید . شش سال در آن جا توقف نمود و بعد با مرحوم میرزا حسینخان صدر اعظم که به سمت سفیری مأمور پترزبورغ بود همراه شد و بعد از مدتی به سمت مستشاری به پترزبورغ مأمور شد . بعد از يك سال به سمت «شارژدافری» در روسیه بود . پس از آن

به سمت سفارت کبری مأمور اسلامبول گردید و شش سال در اسلامبول توقف کرد و بعد به ایران آمده به حکومت و فرمانفرمایی کرمان منصوب شد .

در کرمان آثار نیک گذارد ، با این که زمان استبداد بود و حاکم فعال مایثاء ، قسمی سلوک نمود که الی کنون اهالی کرمان آرزوی حکومت او را دارند . زیرا که در کرمان مرسوم بود ، حاکم هر گاه سوار می شد بسرای دیدن و بازدید علماء و غیر آن متجاوز از صد فراش چوب به دست در جلو اسب حاکم می افتادند و مردم را اذیت می رسانیدند . علاءالملک این کار زشت را موقوف نمود و خود سوار الاغ می شد . یک نفر از توکرها پیش هم سوار اسب یا الاغ می شد و با او حرکت می کرد . چنان که معروف به حاکم دوخبره شده است (در مقابل دو اسب) . در رسیدگی به عرایض رعایا بنفسه رسیدگی می نمود .

در سیستان با انگلیسیها مشغول مذاکره و تسویه امور سرحدیه گردید ، با علماء کرمان مباحثه و مذاکره علمی می نمود . سطح شرح لمعه و شرایع را مستند احکامش قرار می داد . در هنگام حرکت از کرمان ، اهالی کرمان برای فقدان چنین حاکمی در حسرت و افسوس بودند .

پس از مراجعت از کرمان ، به وزارت علوم و معارف نایل گردیده در زمان وزارت علوم در ترویج از مدارس ساعی بود و مدارس در آن زمان رو به ترقی گذارد . چه رسیدگی و دقت را بنهضه می نمود و غفله بدون خیر و اطلاع وارد هر یک از مدارس می شد . مدتی هم به وزارت عدلیه ایران مشغول بود . مدتی هم در اصفهان حکومت داشت . در زمان استبداد و مشروطه طوری سلوک نمود که وطن دوستان و حریت خواهان را امیدواری بخشید .

بعد از خرابی مجلس و روز بمباردمان پارلمان به امر محمدعلی شاه با وکیل الملک مأمور خارجه گردید . در ظاهر برای تعزیت و تسلیت امپراطور روسیه در فوت عمویش حرکت کردند ، لیکن در واقع مقصود آن بود که خیال دول را درباره مشروطیت ایران بدانند و استعمال از حال آن ها نسبت به ایران نمایند .

خلاصه علاءالملک شخص عالم عاقل متقدم متدینی است که اعلیحضرت مظفرالدین شاه را به او وثوق و اعتمادی است بیش از دیگران . و الی کنون که سال ۱۳۳۰ و زمان طبع و نشر این تاریخ است ، علاءالملک قسمی سلوک نموده است که مورد تحسین و تمجید عامه است و هم در این ایام وزارت علوم و معارف را به او عرضه داشتند ، ولی به پاره ای ملاحظات هنوز قبول نکرده است . نگارنده آنچه که در زمان مشروطیت ایران از این شخص بزرگ صادر شده است ، در موقع ذکر نموده و متدرجاً خواهد آمد . محمداً آقا سپید برهان الدین خلجالی متمایل گردید ملاقات وزیر علوم را .

مأموریت آقا سید علی آقا یزدی

اما ما مأموریت جناب آقا سید علی آقا یزدی از این قرار است که پس از ورود به مسجد جامع با آقای بهبهانی و حاج شیخ فضل الله در گوشه‌ای خلوت کردند. آقا سید علی آقا گفت: عین الدوله کار را بر شما سخت گرفته است و خاطر شاه را از شما رنجانیده و شما را باغی دولت قلمداد کرده است. همین امروز و فردا کار را یکسره خواهد کرد، اگر به من قول می‌دهید تا من مراجعت نکنم از این مسجد خارج نشوید و به جایی نروید، من بروم شاه را ملاقات کنم و واسطه‌ای در صلح و اصلاح شوم، حاج شیخ فضل الله گفت: البته مصلح و واسطه از خود ما باشد بهتر است تا این که خارجی باشد؛ و زود اقدام کنید که کار امروز به نهایت خواهد رسید. آقای بهبهانی فرمود: آنچه که صلاح می‌دانید بکنید. ما از مسجد خارج نمی‌شویم تا خیر شما به ما برسد.

پس از عهد و قرار داد، آقا سید علی آقا از مسجد خارج شده تا تهیه کالسکه دید، نزدیک به ظهر رسید، تهران را در خانه صرف کرده و سوار شد. دو سه ساعت بعد در سلامت آباد در منزل صدیق الحرم پیاده شده ادی‌الورود پیغام داد به شاه که باید پنج دقیقه خدمت اعلیحضرت برسیم و عرایضی داریم که باید در خلوت به شاه عرض کنیم. جواب آمد که شاه فرموده است تشریف بیاورید. در این اثنا، از طرف خانهای اندرون پیغامات متوالیه برای آقا آمد که در باب آقایان علماء مذاکره و عراضی نکنید که خاطر شاه رنجیده و بی نهایت متغیر است. آقا سید علی آقا جواب داد که عرض لازمی داریم که صلاح شاه در آن است.

یاری آقا وارد بر پادشاه ایران و شاه در بستر مرض افتاده، امیر بهادر و اهل خلوت دورش را گرفته، ادی‌الورود قبل از تعارفات رسمی، آقا عرض کرد: بعضی عرایض داریم که باید بدون ثالث حضور مبارک عرض کنیم. شاه نگاهی به امیر بهادر کرد. او و اجزای خلوت چند قدمی عقب رفتند، به ضوری که مذاکرات شنیده نشود.

شاه رو کرد به سید و گفت: بعضی از آخوندهای عفسه، اطراف سید بهبهانی را گرفته او را به بعضی حرکات و ادار کرده‌اند و ما بر حسب تکلیف سلطنتی خود گفتیم آنها را طرد و منع و نفی کنند. آقا سید علی آقا گفت: علماء همه وقت دعا گوی دولت بوده و می‌باشند. شاه فرصت نداد که سید کلامش را به آخر برساند. فرمود: میرزا علی اصغر خان امین السلطان آخوندها را بد عادت کرد، هر چه خواستند داد، آنچه گفتند شنید، تا این که ثبوت صدارت به عین الدوله رسید. در سال گذشته پسر آقا سید عبدالله از عتبات مراجعت کرد. سید فرستاد نزد عین الدوله که کالسکه خود را بفرستید به استقبال آقا زاده. عین الدوله جواب داد که: آن که کالسکه برای آقا زاده می‌فرستاد و پول به شما می‌داد، امین السلطان بود و رفت به فرنگ.

فرستاده سید چند کلمه ہم رویش گذارد و یہ سید گفت، فلذا سید با عین الدولہ بنای بدرقناری را گذارده منرضین ہم اطرافش را گرفتند، واقعہ مسیونوز را پیش آوردند تا بہ ہاجرت زاویہ حضرت عبدالعظیم منجر شد. من عم یہ علاظتہ حفظ اسلام و این کہ طرف شدند جمعی از علماء با شخص کافری، فرستادم آنان را از زاویہ مقدسہ آوردند و بہ آنها محبت کردہ، مقاصدشان را گفتم بر آورده کنند، حالا جمع شدند کہ ما عدالتخانہ می خواہیم. شما می دانید کہ آقاسید عبداللہ و حاج شیخ فضل اللہ طالب عدالتخانہ نمی باشند. عدالتخانہ حضر بہ حال اینها می باشد. بر فرض، امروز عدالتخانہ در عملکت متمدن شود، اول صدای ہمین اشخاص بلند خواہد شد کہ ما عدالت نمی خواہیم.

پس معلوم است قصد ملاہا چیز این است و عملاً قریب، شورش در عملکت احداث خواہد شد. بلی، یک نفر آقا میرزا سید محمد است کہ مایل بہ جمہوریت است، او ہم امری را خواہان است کہ در ایران امکان پذیر نیست و بر ذمہ شاہانہ ماست کہ عملکت را منظم داشتہ و از چند نفر آخوند مفسد چشم پوشیدہ و ضمناً عدۂ قلبی از خوبان عم بہ آتش آنها خواہند سوخت.

آقاسید علی آقا یزدی در جواب عرض کرد: گویا بر اعلیحضرت پوشیدہ نباشد کہ دعا گو از اشخاص بی غرض و دعا گوی خاص اعلیحضرت می باشد و هیچ وقت خود را داخل در این جماعت و اجماعها نکرده و لیکن دو شب است کہ صدای زاری و گریہ مردم از مسجد بلند است، و در بین این جماعت اشخاصی می باشند کہ قصدشان خیر و صلاح است. علی ای حال، امروز ہمگی بیچارہ شدہ اند و بہ مسجد پناہ بردہ اند و خدا را می خوانند. چنانچہ اعلیحضرت اجازہ دہند ملاہا را بہ مراحم اعلیحضرت امیدوار نمودہ آنها را حضور آورده اظہار مرحمتی دربارہ آنان بفرمائید و نیز حکم مبارک صادر شود، عدلیہ را قدری منظم نگاہ دارند کہ ہم رعیت آسودہ شود و عم ملاہا بہ مقصود خود رسیدہ باشند. اعلیحضرت فرمود: بسیار خوب، آنها را ہمین امشب تا فردا بیاورند حضور، کہ علی قدر عزابتیم دربارہ آنها اظہار مرحمت بشود.

در این اثناء اجزاء خلوت وارد شدہ دور شاہ را گرفتہ و ہر کدام بنای بد گفتن از ملاہا را گذارده، شاہ رو کرد بہ امیر بہادر و فرمود: کالسکہ حاضر کنند تا آقاسید علی آقا برود شہر و آقایان را بیاورد حضور ما، بلکہ این غائلہ خاموش شود. امیر بہادر عرض کرد: من خودم باید بروم شہر، آقا در کالسکہ خودم سوار می شود و اگر آقایان راضی بہ آمدن شدند در همان شہر کالسکہ فرام است و جدأ مانع گردید از این کہ کالسکہ شاہ برای ملاہا فرستادہ شود.

آقاسید علی آقا پیش از آنچه کرد دیگر توانست مقاومت کند، از نزد شاہ بیرون آمد، در منزل امیر بہادر وارد شد.

امیربهادر به دفع الوقت و معاطله گذرانید . طوری آقا را با خود حرکت داد که چهارساعت از شب گذشته وارد شهر شدند . لابد سید خداحافظ نموده در خانه خود وارد شد . صبح خبر رسید که آقایان را نفی بلد نموده یعنی به طرف عتبات روانه نمودند. فوراً آقا سیدعلی آقا درشکه خواسته به طرف ابن بابویه که در يك فرسخی طهران واقع است حرکت نمود، آن جا که رسید، آقای بهبهانی و آقای طباطبائی را ملاقات نمود ، مذاکرات با شاه را نقل نمود و فرمود: با این که شما به من قول دادید که از مسجد خارج نشوید تا من مراجعت کنم چرا خلاف قول کردید ، آقای بهبهانی فرمود: ما را مجبور کردند به اخراج! و اگر خارج نشده بودیم منجر به اتلاف نفوس می گردید . آقا سیدعلی آقا مذکور داشت من شاه را تا يك درجه ساکت کردم، صلاح در این است که در همین مکان توقف فرمائید تا کالسکه سلطنتی آورده شما را ببرم حضور . آقای بهبهانی فرمود دیگر کار گذشته است ، جز رفتن به عتبات، دیگر علاجی نیست. اگر چه می دانم در بین راه خطراتی هست و شاید ما را متفرق یا معدوم نمایند، ولی چاره نیست، به علاوه عهد و پیمان کردیم، لا اقل تا قم برویم و اگر معانیت نکردند که برویم به عتبات ، و الا آن جا را که مقدرمان باشد، این است مختصری از زحمات جناب آقا سیدعلی آقا مجتهد پردی .

روز یکشنبه ۲۴ جمادی الاولی ۱۳۲۴ هجری قمری طرف صبح احدی وارد و خارج از مسجد نمی شد ، طرف عصر نصر السلطنه و مدعی توپخانه شیخ الدین میرزا آمدند و مذکور داشتند که حکم بتی قطعی از شاه صادر شده است که شما آقایان را به هر شکلی که باشد از مسجد جامع خارج کنیم. آقای بهبهانی فرمود: اگر چنین است پس بگوئید قراش و سرپاز بیایند و ما را به قهر و جبر از خانه خدا بیرون برند . نصر السلطنه قبول نموده و عازم گردید که حکم دهد آقایان را به جبر متفرق نمایند.

آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی گفت : اگر ما را به این حالت که ذکر شد بیرون ببرند مردم ساکت نخواهند نشست . دست درمی آورند، آن وقت جنگ و نزاع می شود، دشمن هم در بین می افتد و کار خود را می کند. دولت و ملت متهم و خون ما به عذر خواهد رفت. آقایان ملتفت شدند که این رأی با حوابی است . آقای طباطبائی فرمود: اگر ما به خانه های خود برگردیم، باز در خانه های ما همین اجماع و ازدحام می باشد ، چاره جز این نیست که یا عدالتخانه برپا شود و یا دستخط امنیت برای ما گرفته شود ، تا ما برویم به عتبات و از مسئولیت و تکلیف خارج شویم. نصر السلطنه گفت : واقماً می روید به عتبات و یا مزاح می فرمائید؟ آقایان گفتند: البته می رویم و نهایت میل را به رفتن داریم.

باری، نتیجه این مذاکرات این شد که يك ساعت به غروب مانده صدور دستخط امنیت تلفون شد و به توسط مدیر توپخانه آورده شد . تا نیم ساعت از شب دوشنبه بیست و سوم جمادی الاولی آقایان در مسجد جامع بودند . بعد از نماز مغرب از مسجد بیرون آمده به

خانه‌های خود رفتند. آقای طباطبائی به خانه خود نرفت و رفت به خانه آقای بهبهانی. جمعی دیگر از سادات و آقایان نیز با ایشان بودند، لیکن سایرین هر یک به خانه‌های خودشان رفتند.

صبح علی‌الطلوع به طرف حضرت عبدالعظیم رهسپار شدند و در این بابویه که نزدیک زاویه مقدسه است وارد شدند.

از اتفاقات آن که در شب دوشنبه ۲۳ جمادی‌الاولی که مطابق است با ۲۰ سرطان از اول شب تا صبح در طهران باران سختی باریده، رعد و برق می‌جهید، به حدی که در زمستان و بهار چنین بارانی در طهران دیده نشده بود و حضرات ترک‌ها چنین گمان می‌کردند که این رعد و برق به واسطه بی‌احترامی به علماء است.

اختفای ملك المتكلمين

امروز حاج میرزا نصرالله بهشتی ملقب به ملك المتكلمين که از واعظین بزرگ و ناطقین سترگ است به آقایان ملحق شد و سعی او در بیداری مردم برای صدماتی است که از ملاحی اصفهان دیده است؛ ولیکن در رسانیدن سالارالدوله به تخت سلطنت از طریق تغییر ولایت - عهد و یا طریق برانداختن عین‌الدوله بی‌اندازه سعی است و اگر این قصد در او نبود، هر آینه از اولین اشخاصی بود که در بیداری مردم سعی نمود.

باری، ملك المتكلمين با آقامیرزا سیدعلی شیرازی در شمیران، در قریه سعدآباد باغ میرزا عبدالوهاب خان آصف‌الدوله شیرازی، مهمان و توق‌الدوله بودند که خبر به آنها رسید به حکم عین‌الدوله دو پسر ملك المتكلمين را گرفتار کرده و بردند به تنظیمه که از آنها استنطاق نمایند مکان ملك را. ملك از شنیدن این خبر خائف شده و توق‌الدوله هم به ملاحظه برادرش دبیر حضور که منشی عین‌الدوله بود و هم به ملاحظه پدرش معتمدالسلطنه ترسید، به حدی که آقامیرزا سیدعلی متقبل شد که ملك را ببرد جانی پنهان کند و چون چشم ملك آب آورده بود و نوری نداشت، فلذا او را در درشکه نشاندند و رفتند در دربند که در دو فرسخی طهران است، اطایق از مشهدی ابوطالب دربندی گرایه کرده در آن جا مخفی شدند.

صبح روز دیگر آقامیرزا سیدعلی رفت منزل و توق‌الدوله برای استعلام خبر، که شنید واقعه مسجد جامع و اجتماع آقایان را در آن جا، فلذا نصره السلطان را که از دوستان ملك و از اشخاص با حرارت و از کسانی است که در بیداری مردم بی‌نهایت سعی است، ملاقات نمود. قرار بر این شد، که اول شب درشکه بیاورد در دربند و ملك را با خود ببرد به شهر و برساند به آقایان.

علیهذا، نصره السلطان در اول شب خود را رسانید به دربند و ملك المتكلمين را با خود در درشکه نشاند و آورد در مسجد جامع و دست او را گذارد در دست آقای طباطبائی.

ملك المتكلمين از امروز شروع به ترقی نمود ، چه تا به امروز به واسطه لوث اتهام ، گاهی او را بایی و گاهی او را لامذهب می خواندند و پیوسته در فشار آقای نجفی (۱) بود حتی آن که از خانه و زندگی خود دست برداشت و خود را بست به سالارالدوله پسر مظفرالدین شاه ، باز راحت و آسوده نبود . در واقعه مهاجرت صفری و زمان بعد یا آقایان فی الجمله عراوده داشت و مورد سوء ظن عین الدوله واقع گردید ولی از آمدنش به مسجد جامع و شروع به مقاصد وطنیه علناً رو به مدارج عالیّه آورد و در زمرة ناطقین بزرگ محسوب گردید . یعنی از امروز با آقا سید جمال الدین عمده اش و هم مسلک گردیدند . وثوق الدوله از این که مهمانان عزیز خود را به جرم وطن دوستی از منزلش عذر خواست ، قدری در نزد عقلاء مذموم شد ولیکن زحمات سابقه و لاحقاً وثوق الدوله این گناه را شست و به مفاد الحسنات ینذهبین السیئات ، نگارنده هم به اعمال نیکش نگران است نه به کارهای زشت .

و اما نصرة السلطان را تاکنون که زمان طبع این جلد سوم است به نیکی ستایش می کنم ؛ چه این مرد با حرارت را از زمان ناصرالدین شاه الی کنون به یک حال و یک مقصد شناخته حتی آن که در معاونت حکومت کرمان در بیداری مردم و ترقی وطن ساعی و جاهد بود ، خدایش اجر عنایت فرماید .

مهاجرت کبری

روز دوشنبه ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۴ - آقایان بهیانی و طباطبائی و جمعی دیگر نقل مکان کردند به ابن بابویه که در نزدیکی زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم (ع) واقع است .

بازارها بعضی بسته و بعضی مفتوح است . مردم سرگردان و حیران بدون تکلیف ، طلاب و تجار در حال خوف و ترس ، احدی جرأت نمی کند در کوچه و بازار راه برود . نگارنده خواست برود به ابن بابویه ، جرأت نکرد که از خانه خود خارج شود . کوچه و بازار مملو بود از سرباز و توپچی که گویا مأمور بودند به کشتن اهل علم و سادات . اگر در کوچه و بازار یک نفر آخوند و سید دیده می شد طوری به او نگاه می کنند گانّه قاتل پدر و برادر خود را می بینند . (۲)

امروز عین الدوله در حضور جمعی از رجال دولت گفت : شب گذشته باران آمد و کثافتهای شهر را برد و شهر را پاک نمود . باری ، آقایانی که در امروز مهاجرت کردند از این قرار است :

آقای بهیانی ، آقای طباطبائی ، صدر العلماء ، آقا سید جمال افجه ای ، حاج شیخ مرتضی ،

(۱) آقای نجفی از علمای بزرگ اصفهان است

(۲) عصر امروز شروع به واقعه تحصن به سفارت انگلیس شد که بعد از این خواهد آمد

آقا سید مصطفی قنات آبادی، آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی، آقا میرزا محمد صادق طباطبائی، آقا سید مهدی طباطبائی، آقا شیخ عبدالرحیم نوه صاحب فصول، آقا سید احمد طباطبائی، آقامیرزا محسن، آقا شیخ محمد رضا استرآبادی، آقا سید علاءالدین اعتماد الاسلام، آقا شیخ محمد رضا کاشی، پسرهای آقای طباطبائی، پسرهای آقای بهبهانی، طلاب و سادات متجاوز از دوست نفر.

آقایانی که بعد ملحق شدند

حاج شیخ فضل الله، حاج علی اکبر، آقا سید اسدالله طباطبائی، آقامیرزا سید حسن طباطبائی، طلاب و سادات تقریباً پانصد نفر، آقا میرزا سید حسین قمی و آقا شیخ محمد رضای قمی هم مهاجرت نمودند.

آقایان بهبهانی و طباطبائی و صدرالعلماء و آقا سید جمال در يك کالسکه سوار شدند. سایرین سوار درشکه و کجاوه و قاطر و اسب و الاغ بودند، جمعی کثیر از طلاب و غیرهم با پای پیاده از دروازه طهران خارج شدند.

قریب به ظهر امروز آقا سید علی آقا یزدی از برای معاودت آقایان وارد ابن بابویه شد، آقایان راضی نشده گفتند: در عملگتی که عدالتخانه نباشد نمی مانیم. در يك ساعت به غروب از ابن بابویه حرکت کردند. در حین بقعه مقدسه قدری توقف و مکث نمودند؛ حضرات خدام و اهالی حضرت عبدالعظیم خدمت آقایان رسیده تکلیف ورود به زاویه مقدسه را نمودند و گفتند: ما تا جان داریم در یاری آقایان کوشش می کنیم؛ لیکن آقایان قبول نکردند و به ملاحظاتی از يك ساعت زیادت کردن هم رأیشان منصرف و منحرف گردید.

جناب آقا شیخ محمد رضای استرآبادی که چند سال در عتبات عالیات مشغول تحصیل و عبادت بود و از زهاد و عباد، و در منبر نطقی گویا داشت، این ایام از عتبات مراجعت نموده در زاویه مقدسه وارد، جمعی از مؤمنین از ایشان استقبال نموده امروز باید وارد این پایتخت شود، این اتفاق افتاد، فلذا جنابش از ورود به طهران منصرف شد و با آقایان حرکت نمود.

نگارنده را دل به حالت این آقا سوخت، چه با نهایت سخنی از عتبات تا دروازه طهران آمده است، حالا با عدم استطاعت باز معاودت به عتبات می نماید.

مکتوب آقای بهبهانی به سفارت انگلیس

امروز صبح مکتوب آقای بهبهانی که محرمانه به سفارتخانه دولت انگلیس مرقوم داشته به دستر کردند، رسید و این مکتوب دوم بود که آقای بهبهانی از راه التجاء به آن سفارتخانه نوشته بود. مضمون مکتوب اول را نگارنده ندانست ولی مضمون مکتوب دوم از این قرار است که:

«اعلماء و مجتهدین چون راضی نیستیم خونریزی بشود، لهذا حرکت به

اماکن مقدسه را عازم گشتیم و از آن جناب تمنا داریم که در دفع ظلم و تعدی همراهی خود را از ما دریغ ندارد.

چون آقایان حرکت کرده بودند و موقع گذشته بود، دستر کردند، شارژدافر، همین قدر جواب داد که نسبت به بازماندگان و آنان که التجاء آوردند همراهی خواهد شد.

این بود که آقای بهبهانی در این بابویه به بعضی از تجار فرمود که اجراء سفارتخانه به من وعده همراهی داده اند. هر گاه پس از من متعرض شما شدند به آنها متوسل شده و به آن مکان متحصن و مانجی شوید. اگر چه وزیر مختار در طهران نیست ولیکن شارژدافر و سایر اجزاء سفارتخانه از شما همراهی خواهند نمود.

روز سه شنبه ۲۴ جمادی الاولی - که مطابق بود با هفدهم ژولیه ۱۹۰۶ میلادی آقایان مهاجرین که در بقعه صادقیه متصل به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم (ع) جمع شده حرکت کردند به سمت کهریزک. در يك ساعت از شب گذشته وارد کهریزک شدند. آنهایی که بعد از این روز به آقایان ملحق شدند، در آن روز و روز بعد حرکت کردند. بستگان و نوکرهای آقایان که تهیه و تدارک سفر را دیده، با اسباب و لوازم سفر در کهریزک ملحق شدند.

از طرف دولت متوالباً برای آقایان پیغام می رسید. نصر السلطنه و مدیر توپخانه و سالار فیروز کوهی آمدند و گفتند و شنیدند و رفتند.

بازار و دکا کین و سراها امروز باز است. احدی از کسبه در خیال همراهی از مهاجرین نیست! اگر هم کسی مهاجرت کند نه برای همراهی و معاونت از آقایان، بلکه از ترس مال و جان خودشان می باشد و اگر فشار دیوانیان و حرکات شنیعه و اعمال قبیحه آنان نباشد احدی از کسبه و تجار با آقایان مهاجرت نمی کرد.

عجالة يك حالت خوف و ترس مردم را فرا گرفته است. نه ماعنی که به آنجا پناه ببرند و نه مهاجرتی که به آن متوسل شوند. سابقاً اگر ظلمی به مردم می شد پناه به خانه های آقایان می بردند ولی دیگر جائی را ندارند که به آنجا پناه ببرند. اکثر علماء مهاجرت نموده اند. حاج شیخ فضل الله هم در خیال حرکت است. مردم در منزل حاج شیخ فضل الله زیاد مراد و آمده شد می کنند. بعضی ایشان را مانع می شوند از همراهی با عین الدوله، گروهی او را تحریض و ترغیب می کنند بر دوستی عین الدوله.

شب چهارشنبه بیست و پنجم، هفت ساعت از شب گذشته، مدیر توپخانه سیف الدین میرزا در کهریزک خدمت آقایان رسیده گفتگویی محرمانه کرد و رفت ولی مسموع شد که به آقایان گفته است مستدعیات شما را شاه قبول می کند، جز عزل عین الدوله و افتتاح عدالتخانه، که اجابت این دو از محالات است و نیز گفته است که اگر از قم حرکت کنید در مخاطره می باشید.

آقایان در کهریزک ملتفت شدند که برای مخارج این سفر پول بسیاری لازم است، لذا

در مقام توجه و نظر به اندوخته خود برآمده، آقای طباطبائی چهارقران پول درجیب داشت، آقای بهبهانی صد و پنجاه تومان پول نقد همراه داشت و این پول کفایت تا قم را نداشت، لذا آقازاده‌ها را فرستادند به شهر برای تحصیل پول و هرکدامی تهیه و جوی نمود، آقامیرزا محمدصادق پسر آقای طباطبائی که برای تحصیل پول آمده بود به شهر، ابتداء از بانک روس خواست پول قرض کند، اجزاء بانک مطالبه‌گر و کردند، با این که سابق بر این ملاها اگر پولی از بانک می‌گرفتند، بدون گرو می‌دادند. ارباب جمشید هم ترس عین‌الدوله را بهانه کرد، حتی آن که گفت اگر پولی هم بدهید که حواله و برات بدهم قبول نخواهم کرد.

آقازاده متحیر ماند که چه کند؟ تا آن که معین‌حضور ملتفت شد که اگر پول نرسد شاید آقای طباطبائی از مهاجرت منصرف شود. فلذا آقازاده را ملاقات نمود و گفت: من تازه ملک خود را فروخته‌ام، سی هزار تومان حاضر است، هر قدر می‌خواهید بدهم. از هر جا هم که پول لازم شد حواله کنید من می‌پردازم و اگر به یکی از تجار هم بخواهید می‌دهم و برات می‌گیرم. آقازاده دو هزار تومان اسکناس گرفت و ماقتد حرز دعا بر بازوی خویش بست و دوستان را وداع گفته دستور العمل داد و گرفت و حرکت کرد. در حسن آباد که شش فرسخی طهران است ملحق به آقایان شد. چون معین‌حضور از اجزاء انجمن مخفی بود، نگارنده از او پرسید قدر پول را. جواب داد: چهار هزار تومان دادم، دو هزار تومان را پس دادند و اگر هم حواله ایشان از بین راه رسیده بود تا سی هزار تومان می‌دادم.

باری، از جاهای دیگر هم پول به آقایان رسید و از جهت پول به هیچ وجه نگرانی نبود. مراجعت آقاشیخ محمدرضا مجتهد استرآبادی از حضرت عبدالعظیم به عنایت و حرکت کردن با آقایان خیلی باعث قوت مهاجرین شد. آقامیرزا سیدحسین قمی و آقا شیخ محمد رضای قمی هم که حرکت کردند مهاجرین را قوتی فوق‌العاده داد. آقا سید ریحان‌الله هم نقل به فیروزآباد که از آن جا برود به مشهد مقدس. حاجی شیخ فضل‌الله هم در صدد و تهیه حرکت و مهاجرت است.

این مهاجرت را مهاجرت کبری گویند و مهاجرت اولیه را که به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم پناهنده شده بودند مهاجرت صغری گفته‌اند. چه در این مهاجرت هم مقصود اعظم است از اول و هم عده مهاجرین بیشتر و هم زحمات و صدمات وارده بر آنان زیادتر بود.

روز چهارشنبه ۲۵ جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ - حاجی شیخ فضل‌الله در تهیه حرکت است، نصرالسلطنه بر او وارد و چند ساعتی با هم خلوت نمودند. بعضی گفته‌اند مشارالیه بر حسب میل عین‌الدوله تا قم خواهند رفت؛ چه اگر توانست آقایان را منصرف می‌نماید از

رفتن به عتبات و آنها را معاودت خواهد داد و این خدمتی است که به سدر اعظم کرده است و اگر نتوانست آنان را عودت دهد ، همان مراجعت خودش اهمیتی خواهد داشت و شاه را از خیالات بزرگ خواهد انداخت .

بعضی را عقیده آن است که واقعا در خیال مهاجرت است ، چه در مهاجرت اولیه که تخلف ورزید خیلی متضرر گردید . علاوه بر این حاجی شیخ فضل الله اگر چند ماهی در عتبات توقف کند ، شخص اول علماء اسلام خواهد گردید . چه هم حسن سلوک دارد و هم مراتب علمیه و هم نکات ریاست را بهتر از دیگران داراست .

حاجی شیخ عبدالنبی هم رفته است به داین ، که در دو فرسخی طهران واقع است . آقامیرزا مصطفی آشتیانی هم مادرش مریض است و خیالاتش را کسی نمی داند . از طایفه طباطبائی جز يك پسرش آقا عبدالمهدی که ماند برای سرپرستی خانواده و این که بعدها بستگان را حرکت دهد ، دیگر همگی مهاجرت نمودند .

دیگر از مهاجرین که از مهاجرت او آقایان را قوت و عین الدوله را ضعیف نمود ، جناب آقاسید اسدالله طباطبائی برادر آقای طباطبائی است که امروز حرکت فرمود با فرزندان خویش . آقامیرزا سیدحسن و میرزا سیدحسین و این سید بزرگوار محل وثوق عامه و خاصه است ؛ چه از اهل ذکر و دعاست و تسخیر صحیح جنات الاسماء که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد است ابا عن جد به طریق اجازه در نزد این بزرگوار موجود و آثارش مشهود است . از آن جمله چندی قبل شخص دیوانه ای را از همدان آوردند به طهران برای معالجه . پس از یأس از معالجه به توسط شریف العلماء که از خصمین جناب صدر العلماء است ، او را آوردند خدمت این سید بزرگوار و با اجتماع شرایط لوح جنه را به او دادند . پس از چندی ، دیوانه عاقل و مرض او به کلی برطرف شد .

از این گونه کارها از این سید جلیل و عالم نبیل بسیار دیده شد و در اغلب ادعیه از جهت شفای امراض از اشخاص بزرگ مجاز شده و در تمام شاداید و مصائب با برادر بزرگوار خود همراه بود و به هیچ اسم و رسم هم فایده از دولت و ملت نبرد ، و متوقع اجری نگردید ، و از خدمات بزرگش تقبل ریاست و مدیری مدرسه اسلام است ، چه اگر اهتمامات این مدیر محترم نبود لطمه بزرگی به مدارس طهران می رسید . زیرا که ورود این گونه اشخاص صحیح و بزرگ به معارف جبران می کند توهیناتی را که برای مدارس و معارف حاصل شد از دخالت اشخاص نامناسب و فاسدالعقیده . زیرا که اهالی ایران عموماً دیانت و اسلامیت ابناء وطن را مقدم می دارند بر سایر چیزهای دیگر . این بود که اقدام آقای طباطبائی به افتتاح و تأسیس مدرسه اسلام باعث شد که ملاها ساکت شدند و شدیدی که در اوائل اظهار داشتند مبدل به معاونت و مساعدت شد . باری ، جناب آقاسید اسدالله طباطبائی مدیر حالیه مدرسه اسلام ۱۲ سال از آقای

طباطبائی کوچکتر است و محل وثوق و اعتماد خواص و عوام . نسبت شریفش اباً و اماً در حالات آقای طباطبائی سابقاً ذکر شد، از مهاجرت این سیدجلیل ترلزلی در هواخواهان عین الدوله حاصل گردید .

نگارنده، تیمناً و تبرکاً چند سطر از این صحایف را برای ترسیم تصویر ایشان می‌گذارم که خواننده تاریخ بداند، چگونه اشخاص بزرگ مؤسس مشروطه ایران بودند و چطور از جان و مال در مقابل مطالبه معدلت و اجراء احکام اسلام خود داری نفرمودند . امیدواریم که يك روزی نتیجه اقدامات این اشخاص بی‌غرض را به چشم خود ببینیم و اگر هم مقدر نشده باشد که به مقصود خود برسیم لااقل اولاد و اخلاف ما نمرات این شجره را دست آورند و لمن و نفرین کنند به مانعین و خائنین به این آب و خاک و بدانند که بزرگان دین، پیشوایان مذهب مقدسه اسلام در هیچ امری کوتاهی نکردند و مفاد این شعر را مثال کرده :

اولئك آیاتی فجئنی بمثلهم
بر گردیم به رشته تاریخ خود ؛
اذا جمعنا یا جریر المجمع

انتقام عین الدوله

پس از بیرون رفتن آقایان از دروازه طهران عین الدوله هم بنای بد رفتاری و سلوک را گذارده از يك طرف در مقام انتقام برآمد ؛ مسئله را به حدی تعمیم داد که از انتقام آن طرف افتاد . یعنی اقدام به کارهایی نمود که از صدر اعظم و شخص اول يك مملکتی بعید بود .

از آن جمله واقعه زن حاج محمدحسن برادر حاجی محمدتقی بنکدار بود که در واقعه سفارت اشاره به آن خواهد شد . از يك طرف در مقام گرفتاری بعضی تجار برآمد که نیز در واقعه سفارت خواهد آمد .

از يك طرف شخص سلطانی که تیر به سید عبدالحمید زده بود او را ترقی منصبی و درجه بالاتر داد و اضافه مواجب، که خدمت کرده است . سر بازهایی که تیر انداخته و در واقعه مسجد جامع شلیک کرده بودند هر کدام را در خور لیاقت انعام داد .

میرزا احمد خان آشتیانی قاتل حاجی سید حسین را که از طایفه قائم مقامی است به ازدیاد مواجب و درجه سرتیپی مفتخر داشت ، برای آن که مرحوم آقا سید حسین را در مسجد جامع به قتل رسانیده بود . دیگر آن که پس از رفتن آقایان، عین الدوله در مجلس گفت: دیشب باران بارید و کثافات شهر را زایل نمود . این عبارت، موجب ترلزلی مردم گردید ؛ چه مردم هرگز راضی نخواهند شد به صدر اعظمی که معتقد به علماء نباشد . مجملات هر روز بلکه هر ساعتی آثاری ظاهر می‌شود از دیوانیان ، که موجب قوت آقایان می‌گردد . اگر چه احدی در مقام همراهی آقایان نمی‌باشد ، هر کس هم از تجار و کسبه

که با آقایان هجرت نمود از ترس جان و مال خودش بود که بعد از آقایان، عین‌الدوله در مقام گرفتاری آنان خواهد برآمد .

روز پنجشنبه ۲۶ جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ - اول آفتاب حاجی شیخ فضل‌الله مجتهد با جمعیت بسیاری مهاجرت نمود که در حسن آباد ملحق به آقایان گردد . در این سه روز هم که در شهر ماند متصل و متوالیاً با آقایان مکاتبه و مراسله داشت . حاجی‌علی‌اکبر بروجردی را رسول نمود نزد آقایان و سوگند یاد نمود که به شما خواهیم رسید ، هر جا که بروید من هم می‌آیم و نیز چندین مرتبه نصرالسلطنه او را ملاقات نمود و آنچه کرد که او از قصد خود برگردد قبول ننمود ، تا آن که امروز صبح علی‌الطلوع از دروازه طهران خارج شد . (۱)

عین‌الدوله از حرکت حاج شیخ فضل‌الله بی‌اندازه ضعیف شد و پس از این که شنید حاج شیخ فضل‌الله مهاجرت نمود گفت : هزار نفر از ملاها رفتند ، اما بیست کرور اهالی ایران از دست آنها خلاص و راحت شدند . و هم امروز تلگراف نمود به بلدان و ایالات ایران و حکام را دستورالعمل داد که هر کس خواست برود به عقبات ، مانع نشوند و بگذارند برود و نیز امروز پانصد نفر سوار به ریاست سردار فیروزکوهی مأمور شدند که با آقایان حرکت کنند ، علی‌الظاهر می‌گفتند چون امنیت داده‌ایم به آقایان ، پس باید محافظت نمود آنها را تا از خاک ایران خارج شوند و این سوارها برای امنیت طرق و شوارع و حفظ آقایان حرکت کرده‌اند ، و لیکن چند گاری کند و زنجیر و اسبابهای شکنجه و غیره با آنها بود و علی‌المذکور سردار فیروزکوهی مأمور بود که از قم آقایان را متفرق نماید ، بعضی را به طرف کلات و بعضی را به طرف اردبیل و بعضی را به طرف کرمان نفی کند و نیز امیربهادر جنگگ گفته بود که اگر شاه اذن بدهد من ملاها را قبل از ورود به قم علاج می‌کنم .

آقامیرزا مصطفی آشتیانی با عنوان مرض مادرش حرکت کرد ولی از دم دروازه حضرت عبدالملک سوارهای دولتی او را برگردانیدند ، بردند نیاوران حضورشاه و امروز آمد به شهر . که ان‌شاءالله تفصیل این واقعه را بعد از این اشاره خواهیم کرد .

شب پنجشنبه ۲۶ جمادی‌الاولی سه ساعت از شب گذشته آقایان از کهریزک حرکت نموده و در ساعت هفت از شب گذشته وارد حسن آباد شده و تا صبح آنجا خوابیده رفع خستگی نمودند ، روز را هم به ملاحظه پیاده‌ها آنجا ماندند . در يك ساعت به غروب ، از حسن آباد حرکت ، دو ساعت و نیم از شب گذشته وارد قلعه محمدعلیخان شدند و در آنجا آب به قدر کفایت آنها نبود . به صدمات و زحمات بسیار تهیه‌آبی دیده شام مختصری صرف

(۱) نکارنده را با واقع امر کاری نیست و قصد شیخ را نمی‌دانند ولیکن علی‌الظاهر حرکت حاج شیخ فضل‌الله خیلی امر آقایان را قوت داد . چه مراتب علمیه او از دیگران بهتر و سلوکتی نسبت با طلاب و اهل علم از دیگران خوشتر بود .

نموده نزدیک به طلوع فجر از آن جا حرکت نموده در اول طلوع آفتاب وارد علی آباد شدند .

عین الدوله علاوه بر آن پانصد سوار، دوست نفر سوار و قزاق فرستاده ، که اگر در بین راه کسی در مقام حمایت آقایان برآید او را هدف گلوله سازند . در شهر هم احدی جرأت نمی کند اسم آقایان را ببرد به خوبی .

شخص بنائی در کوچه طهران گفته بود: با ادعای مسلمانی، این گونه سلوک با سادات و ذریه فاطمه، محل حیرت و تعجب است ا سادات و علماء برای آسودگی ما در میان بیابان، تشنه و گرسنه و برهنه و پای پیاده در رنج و تعب می باشند، ما باید ساکت باشیم؟ محملاً این شخص بنا در شب پنجشنبه در حالتی که در پهلوی زئش خوابیده بود با گلوله تفنگ مقتول گردید . یعنی گلوله به رانش خورده بعد از دو روز مرحوم شد . حالا عمداً او را کشتند و یا اتفاقاً گلوله تفنگ به پایش خورد، خدا داناست؛ نه قاتل معلوم شد و نه قصد . این قدر معلوم است که جز شب گرد و نظامی احدی در شب با حربه و سلاح نمی گردد . پس معلوم است که قاتل از دیوانیان بوده و آن بناء از دوستان و حامیان مهاجرین بوده است .

و نیز در این روز يك نفر سید در خیابان شمس العماره به امر امیر بهادر دستگیر و به طرف محبس دولتی او را بردند ، دیگر تفسیر او چه بوده و با او چه کردند، معلوم نشد .

امروز واقعه سفارتخانه انگلیس مسموع گردید و مشهور شد که عده ای از تجار آن جا متحصن شدند، و جمعی از طلاب سدره صدر و دارالشفاء را از طرف تجار بردند به سفارتخانه و هر کدامی را يك تومان پول دادند که شب را آن جا بمانند که در واقعه فردا خواهد آمد . روز جمعه ۲۷ جمادی الاولی ۱۳۲۴ - امروز بعضی از اوراق قرآن دیده شد که گلوله تفنگ آنها را سوراخ و خراب کرده بود، می گفتند از شصت پاره هائی است که در واقعه مسجد جامع هدف گلوله واقع شده بودند . این اوراق و مجلدات محترمه همچنان غریبی در مردم احداث کرده، امروز طرف صبح نگارنده رفت به سفارتخانه انگلیس، متجاوز از پانصد نفر جمعیت در آن جا دیده با این که طرف عصر محل اجتماع و مذاکره است علت تحصن و پناه بردن اهالی از این قرار است :

واقعه تحصن ملت به سفارتخانه انگلیس

در ایران معمول و مرسوم است که هنگامی که يك یا جماعتی در فشار حاکم یا پادشاه واقع شوند ، پناه به خانه یکی از بزرگان می برند، و به آن مکان مقدس پناهیده می شوند . خواه آن متحصن ظالم باشد خواه مظلوم . مثلاً شاه یا مأمورین دولت، کسی را بخواهند مأخوذ دارند اگر قبلاً به او اطلاع بدهند، به جایی متحصن می شود تا امر او اصلاح

بشود و اگر کسی هم مال دیوان را بخورد و یا ورشکسته و مفلس شود پس از تهیه خود به جایی متحصن می‌شود.

اما محل تحصن را جایی قرار می‌دهند که محل ملاحظه شاه و حاکم باشد، مثلاً امامزاده معتبری اگر باشد به آن جا پناه می‌برند، و می‌گویند فلان در بست رفته‌است و اگر امامزاده نباشد به خانه یکی از علماء بزرگ آن شهر پناه می‌برد و او را واسطه در اصلاح قرار می‌دهد. مثلاً در مشهد مقدس از چوب بست محل امن و تحصن است. در شیراز اطراف امامزاده شاه چراغ محل بست است. در کرمان خانه علماء و اطراف خانه هر عالمی محترم محل بست است. در طهران مقصرین و یا غارمین از حکومت به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم پناهنده می‌شوند و در آن جا می‌مانند تا رفع ظلم از آنها کنند. بعضی از اوقات در زیر توپ مروارید می‌نشینند و این توپ بزرگی است که موسوم به توپ مروارید است و در نزدیکی درب ارک که زیر نقاره‌خانه است، آن را گذارده‌اند. پناهندگان به این مکان، زودتر امر آنها اصلاح می‌شود. چه هر که به این مکان پناه آورد شاه و صدر اعظم زودتر بر حال عارض مطلع می‌شوند.

در این اواخر سلطنت ناصرالدین شاه و زمان مظفرالدین شاه امر بست نشستن تعمیم پیدا کرده است؛ به این معنی، سرطوبله شاهی و طوبله‌های شاهزادگان هم محل امنی شده است. چه هر کس به سرطوبله پناه ببرد مهترها و جلوآرها و امیرآخورها از او همراهی می‌کنند و اتفاقاً کار عارض هم اصلاح می‌شود.

در واقع ناصرالدین شاه ملتفت شده بود که گفته بود باید واسطه را تعمیم داد که مظلومین از خدا منصرف شوند چه در امکان مقدسه شاید يك نفر متوجه به خدا گردد، آن وقت خانواده ظالم تباه و هلاک می‌شوند. به این جهت امکان غیر مقدسه را نیز ضمیمه امکان مقدسه نمودند تا یکلی مردم را نقل به واسطه باشد و ظالم راحت و آسوده بخوابد.

این شد که هر کس عارض یا ورشکسته و یا مظلوم واقع می‌شد و یا مستحق سیاسی می‌گردید پناه می‌برد به توپ مروارید و یا سرطوبله شاهی و یا منزل یکی از خانهای درباری و یا خواجه‌های سلطانی و خرده خرده و کم کم امکان بست بسیار و فراوان می‌شد و گاه گاهی هم به ملاحظه شأن عارض و یا بزرگی مطلب، پناهنده به یکی از سفارتخانه‌ها می‌شدند.

مثلاً در (۱۸۴۸) میلادی، تقریباً هفتاد سال قبل، اعیان و بزرگان مملکت ایران از ظلم حاجی میرزا آقاسی وزیر محمدشاه و صدر اعظم ایران به جان آمده به سفارت روس و انگلیس ملتجی شدند و در آن جا بست نشسته عزل او را از شاه خواستگار بودند و در هیچ‌ده و بیست سال قبل ناظم العلماء ملایری که از علماء و بزرگان و شرفاء ملایر بود، با چند نفر از اهالی ملایر به سفارتخانه روس ملتجی شدند، از ظلم و ستم سیف الدوله برادر

عین‌الدوله ، که در آن وقت حاکم ملایر بود ؛ حتی آن‌که آقامیرزا سید محمد طباطبائی که تازه از عتبات مراجعت فرموده بود فرستاد ناظم‌العلماء را آوردند ، و فرمود : یا بودن علماء در طهران مناسب نیست شما پناه به سفارتخانه روس ببرید ، من خودم کارت را اصلاح می‌نمایم . ناظم‌العلماء باز جرأت نکرد خارج شود تا اطمینان تام به او داده شد ، و همچنین در ماه گذشته حاج شیخ‌الرئیس که از علماء و شاهزادگان است به اتهام حریت‌طلبی طرف سوء ظن دولت واقع شد . به محض آن‌که دانست که عین‌الدوله در خیال گرفتاری او است پناه به سفارتخانه عثمانی برد و از آن‌جا خارج نشد تا آن‌که به توسط سفارت ، تأمین نامه از دولت برای او گرفته و در دفتر سفارت ضبط نمودند .

خلاصه از مکاتبات آقای بهبهانی به سفارت انگلیس و این‌که صریح به بعضی تجار فرموده بود : اگر عین‌الدوله به شما سخت گرفت ملتجی به سفارت انگلیس شوید . تجار به این خیال بودند تا آن‌که در شب دوشنبه ۲۳ جمادی‌الاولی که روزش آقایان از شهر خارج شدند ، چند نفر فراش و غلام کشیک‌خانه می‌روند درب‌خانه حاجی حسن برادر حاجی - محمد تقی که در مهاجرت صغری وکیل خرج آقایان بودند و خدمات بزرگ به آقایان کرده بودند .

خلاصه می‌گویند : پینامی از حاجی داریم که باید به‌خانه بگوئیم . زن حاجی حسن آمد پشت درب خانه ، فوراً او را گرفته با درشکه خانم را می‌برند به طرف منزل عین‌الدوله و به او می‌گویند ما موریم شوهرت را بگیریم ولی با تو محترمانه سلوک خواهد شد ، چه شاهزاده عین‌الدوله تعریف و توصیف حسن تو را شنیده و تعلق خاطری به تو به هم رسانیده ، زن بیچاره خواهی نخواهی ساکت شد .

نکارنده ندانست مقصود عین‌الدوله از بردن این زن چه بود و چه انتقامی را در نظر داشت . بلی ، شوهر این زن حاجی حسن در واقعه تحصن به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم وکیل خرج آقایان بوده با برادرش حاج محمد تقی دامن همت و مردانگی را به کمر زده مخارج مهاجرین را می‌داد . مجلاً زن را در عوض شوهر گرفتند ، و بردند و چند روز بعد از این واقعه حاج حسن آن زن را طلاق داده و صداقتش را به تمامه داده ، بعضی را عقیده این بود که این زن دائمی حاجی حسن نبود بلکه صیغه او بوده ، بعضی را عقیده این بود که نه زن دائمی بود و نه انقطاعی ، بلکه مترس حاجی . ولی اقرار حاج حسن حضور آقای طباطبائی به این‌که او را طلاق داده‌ام و دیگر پهلوی او ترفتم ، دلیل است بر این‌که زن دائمی او بوده و اگر این اقرار نبود ، نکارنده این واقعه را تکذیب می‌نمود ؛ چه از شاهزاده عین‌الدوله این طور شنایع و فضایح دیده نشده ، و احدی ندید این شاهزاده به ناموس کسی دست‌اندازی نماید . خلاصه این شایعه مردم را بی‌اندازه خائف نمود .

رفتن تجار به سفارتخانه انگلیس

روز دوشنبه ۲۳ در خانه آقا محمد دلال باتک روسی، مجلس جشنی منعقد گردید که آقامحمد، ربیبه ممتاز السلطان را عقد کرده و جمعی از تجار و سرافها را مهمان کرده بود که در این اثناء حاج محمدتقی و حاج حسن برادرش وارد شدند و مذکور داشتند خیالات عین الدوله را درباره خودشان و دیگران. حضرات تجار فوراً این دو برادر را بردند به اطاقی دیگر که کسی آنها را نبیند و کسی را فرستادند به ابن بابویه نزد آقایان که تکلیف ما چیست؟ پس از چند ساعتی فرستاده مراجعت نمود، و از طرف آقای بهبهانی پیام آورد که من استخاره کرده‌ام که پناه ببرید به سفارتخانه انگلیس، خوب آمده است، البته بروید در سفارتخانه انگلیس و در آنجا متحصن باشید تا امنیت برایشان بگیرند. تجار با هم مشورت نمودند که ما با سفارتخانه انگلیس راه و آشنائی نداریم.

آقامیرزا محمود اصفهانی که از تجار معتبر و از اجزاء انجمن مخفی بود، گفت: آقا سید علاءالدین سید نصرالدینی؟ با من همسایه و دوست است، با اجزاء سفارت مراد و دارد، من او را ملاقات می‌نمایم و از او تکلیف می‌خواهم. بالاخره قرار بر این گذاردند که شب را در خانه آقامیرزا محمود حاضر شوند. فلذا شبانه را حاضر شدند در محل مذکور و از آنجا می‌روند به خانه سید علاءالدین. پس آن مرض حال، سید علاءالدین گفت: کار بست، بسی صعب و دشوار است، ولی من يك اندازه کار را به جانی می‌رسانم. تجار می‌گویند: ما سیصد تومان به شما می‌دهیم که ما را ببرید در سفارتخانه انگلیس و همراهی کنید که از ما پذیرائی کنند. پس از مذاکرات بسیار، شصت تومان نقد و بقیه را قبضه دادند. آقا سید علاءالدین کاغذی نوشت به یکی از اجزاء سفارتخانه، پسرش را حامل آن قرار داد.

میرزا حاجی آقا تاجر با آقازاده رفتند به قلهک که محل بیلاق سفارتخانه است، و در دو فرسخی طهران واقع، و ارحیث آب و هوا بهترین امکانه شمیرانات است. اجزاء سفارتخانه در اول امتناع و بالاخره جواب دادند که پذیرائی از تجار می‌شود، لیکن به شرایطی که از آن جمله است: عدم جنحه و جنایت و مفاس بودن و ورشکستگی که بخواهد مال مردم را بخورد. میرزا حاجی آقا گفت: هیچ تقصیری ندارند جز آن که از آقایان همراهی کرده‌اند و بر حسب اشاره آقای بهبهانی از ترس جان پناه می‌آورند به سفارتخانه. اجزاء می‌گویند: بیایند به قلهک که مکان بیلاقی است. میرزا حاجی آقا گفت: جرأت ندارند از شهر خارج شوند و در سفارتخانه شهر متحصن می‌شوند. خلاصه، قول از آنها گرفته و می‌آیند شهر و مؤده قبول را به تجار دادند. فلذا شب سه شنبه ۲۴ جمادی الاخری ۱۲۲۴ نه نفر از تجار معتبر از قرار ذیل به سفارتخانه انگلیس پناهنده می‌شوند و اسامی آنها از این قرار است:

آقا میرزا محمود تاجر اصفهانی - حاجی محمدتقی - حاج محمدحسن - حاج محمد

ابراہیم - ملاحسن وارت - حاج علی ماهوت فروش - میرزا حاج آقا حریر قروس - آقامحمد تقی سراف - حاج سید آقا سراف .

پس از آمدن این نه نفر به سفارتخانه، دو نفر سرار هندی و چند نفر قزاق از طرف شارژدافر آمدند شهر برای محافظت متحصنین سفارتخانه .

از طرف شارژدافر پیغام رفت برای میرزا ناصرالله خان مشیرالدوله وزیر امور خارجه، که جمعی از تجار عازم شده‌اند پناه آورند به سفارتخانه، جلوگیری کنید. وزیر امور خارجه یا به مسامحه و ملاحظه گذرانید و یا عمداً در مقام خرابی کار عین الدوله برآمده، چه مشیرالدوله وزیر امور خارجه بی‌میل نبود که عین الدوله از کار بیفتد بلکه انقلاب سلطنت و تزلزل دولت قاجاریه را مایل بود، چنانچه بعد از این ذکر خواهد شد. و هم می‌دانست که اگر عین الدوله از کار بیفتد دیگر احدی قابل صدارت نیست، و این مسند و منصب به او خواهد رسید. به هر جهت مشیرالدوله وزیر امور خارجه در مقام اصلاح و جلوگیری از هجوم متحصنین بر نیامد، بلکه به دولت هم اطلاعی نداد تا بکلی امر سفارتها محکم شد، و امر ظاهری و علنی گردید .

دو نفر از اجزاء سفارتخانه یکی حسینقلی خان نواب و دیگری میرزا یحیی خان منشی سفارتخانه امروز وارد شدند به سفارتخانه و به تاجر گفتند: حالا که شما آمده‌اید و متحصن شده‌اید بهتر این است که مقصود را اهمیت دهید و صرف امنیت خواستن برای خودتان را تنها عنوان نکنید، بلکه معاودت آقایان را عنوان کنید که لازمه آن امنیت خودتان است، و هم چند نفری از سادات و اهل علم را نیز با خود همراه کنید، هر چه عده زیادتر و هر قدر از سادات و طلاب با شما باشند بهتر است .

این شد که تاجر در این دو سه روز جمعی از طلاب مدرسه صدر و دارالشفاء را با خود نموده، بعضی را پول داده، بعضی را بدون پول بردند به سفارتخانه. به این طور که آقا سید محمد تقی سمنانی را که از اجزاء آقای بهبهانی بود و برای همین گونه مطالب در شهر مانده بود، با آقامیرزا محمود قعی را دیده، پنجاه تومان به آقا سید محمد تقی دادند و به آقامیرزا محمود هم دستور العمل دادند، این دو نفر هم آنچه ممکن بود از زحمت و صدمه متحمل شدند، عده زیادی از سادات و اهل علم را وارد نمودند .

امروز طایفه بزازها و سرافها دکاکین خود را بسته و رفتند به سفارتخانه، حتی سراف و بزاز خیابانها و بازارچه‌ها که ایام جمعه را نمی‌بستند امروز را بستند. این شایعه در تمام شهر منتشر گردید. مردم دسته دسته داخل می‌شوند، طلاب مدرسه ناصریه به حالت اجتماع داخل شدند. با این که این مدرسه دولتی بود و از طرف ظهیرالاسلام که داماد مظفرالدین شاه و متولی امور مدرسه بود معانت و جلوگیری شد، باز طلاب اعتنا نکرده و رفتند به سفارتخانه .

رنود هم در بین افتاده، مردم را تحریک و ترغیب می نمودند. چون هوا گرم بود در صحن سفارتخانه چادرهای متعدد برپا شد، عده سرپرده امروز به ده رسیده. آشپزخانه عمومی منعقد گردید. مخارج جمیع را از هر جهت حاجی محمد تقی و برادرش حاج حسن برعهده گرفته، ذوالریاستین کرمانی که از اعضاء انجمن مخفی بود امامت جماعت نمود. بعد از نماز جماعت، سندلی گذارده، رفت بالای سندلی مردم را موعظه و بیدار نمود. فخر الاسلام نیز ملحق شده و رفت منبر و شروع به انفاق نمود.

اجزاء انجمن مخفی تازه پیدا شدند و یکدیگر را ملاقات نمودند. ولیکن احدی جرأت نمی کند جز معاودت آقایان دیگر عنوانی نماید. حتی فیلسوف بهبهانی در يك چادر عنوان کرد که باید ما قانونی از شاه مطالبه کنیم. فوراً دوش را گرفتند و خواستند او را خارج نمایند.

در عصر امروز اعلانی با ذلاتین طبع شد از چادر مخصوص که جز مسدودی در آن نبود، بیرون آمد. یکی از آنها در پاکت گذارده شد برای شاه فرستاده شد که صورت آن از این قرار است:

عریضه ملت حضور اعلیحضرت پادشاهان شاهنشاه مظفرالدین شاه خلدالله ملكه

به شرف عرض مقدس پادگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاه جمجاه اسلام پناه خلدالله مملکت و سلطانه می رساند: نظر به کلمه طیبیه رضویه ثامن الائمة صلوات الله علیه که فرمودند: «السلطان ظل الله یاری الیه کل مظلوم» دعا گویان اصالة از طرف خود و وکالة از طرف برادران ایمانی عرشه می داریم که دو سال تمام است علمای اعلام، قبه الاسلام دارالخلافه از دست ظلم و تعدی حکام جور به حضور مبارک ذات پاک اعلیحضرت اقدس شاهنشاه منتظلم شده، استدعا نمودند که بساط عدل گسترده شود، و این صفت عدل که بزرگترین صفات حضرت اقدس احدیت عز شأنه است و علی الدوام مکتون خاطر مقدس آن پادشاه رؤف عطوف بوده، چنانچه دستخط آفتاب نقطه برطبق آن شرف صدور یافته و پرتو عکس چون آفتاب جهان تاب به هر برزن و روزن تابیده اشاعه شود، خائنین دولت ابدمدت این عنوان عرض صحیح شایسته را به لباس ناشایسته به حضور مقدس وانمود داده اند و خاطر مبارک اعلیحضرت اقدس را رنج کرده اند. علماء اعلام و سایر رعایا را که تمام ناموس و عرض پادشاهان، باغی و طاغی قلمداد و اکابر علماء ملت را در ساحت پاک به فساد و سرکشی نسبت داده و رفته رفته کار را به جایی رساندند که جمعی از آل رسول و دوستان علی بن ابی طالب را به گلوله کشتند، و در مسجد که خانه یزدان و محل امن و امان عبادالله است، علماء اعلام و ذراری رسول را محاصره نموده، آب و نان بر روی آن ها بستند و قرآن مجید را که شفیع عرش

خود نموده بودند، نشانه تیر کردند و علماء اعلام و ائمه جماعت را به تهمت از شهر بیرون، و از وطن آواره نمودند. محض رفع شبهه کاری‌هایی که خائنین دولت در ساحت طاهره اعلی حضرت اقدس شاهنشاه نموده‌اند عرضه می‌داریم که استدعای رعایا که نوابیس و عیال پادشاه‌اند، آن است که مجلس معدلتی که حاوی بر اجراء احکام قانون محمدی (ص) و مشتمل است بر حفظ نفوس و اموال و اعراض و ناموس و دماء مسلمین و امنیت دوستان محمد و آل محمد (ص)، اقامه شود که اجزاء آن اجراء احکام محمدی و فرمایشات پادشاه که تمام ما خود از قانون احمدی است، دانایان به طریقه شرع احمدی و امنای پادشاه که در درستی و راستی علی بن یقطین وقت و عتالی و الامقام که تمام دولتخواه محمدی مذهب و علوی مشرب خدا- جو هستند، تا احکام نازله از ساحت قدس و مقام احدیت حضرت پروردگار و قوانین وارده در قرآن را که تمام پاره تن و قلذه کبد رسول الله هست که خون مظلوم ابی عبدالله الحسین به جهت ابقاء آن احکام ریخته شده است، اجراء بدارند. تا به اراده نافذ و مشیت ماضیه ذات مقدس پادشاه این قانون احمدی و زا کون محمدی (ص) که سر بود تمام قوانین است البوم مندرس و از میان رفته است، جوانی از سر گیرد و چشم اسلام و اهالی محمدپرستان روشن و این گلخن ایران گلشن در گلشن شود، و مایه رشک سایر دول گردد. قلب همایون که مظهر اسم تام ذوالجلال حضرت قائم آل محمد از ملال و کلال است بیرون آید.

باقی ایام دولت و قدرت و سلطنت مستدام باد.

فی بیست و هفتم ج ۱ سنه ۱۳۲۴

سربازها که در کوچه و بازار چاتمه زده بودند و مردم را اذیت می‌کردند، به اردوی خارج شهر رفتند. يك نفر سرباز در شهردیده نمی‌شد جزعه‌ای سرباز که در خیابان علاءالدوله گذاردند برای محافظت مردم که می‌آدا یکی از دیوانیان به یکی از متحصنین بی‌احترامی کند. مردم با این حال که دیده‌شد به طرف سفارتخانه می‌رفتند یا برای الحاق به متحصنین یا برای تماشا و سیاحت.

امروز در اول صبح، آقایان وارد علی آباد شدند، روز را به واسطه گرما و ملحق شدن پیاده‌ها در علی آباد توقف نمودند.

روز شنبه ۲۸ جمادی الاولی ۱۳۲۴ - امروز مهاجرین تا عصر در علی آباد که دو منزلی قم است توقف نمودند، طرف عصر حرکت و چند ساعت از شب گذشته وارد کوشک نصرت شدند.

امروز بازارها بسته شد. تجار و طلاب و بزازها و سرافها عموماً وارد به سفارتخانه شدند و با نهایت تقلم و معقولیت رفتار می‌کنند. اجزاء سفارتخانه نهایت حسن سلوک و پذیرائی

را ظاهر می‌سازند.

می‌توان گفت سفارتخانه در حکم يك مدرسه شده است ، چه در زیر هر چادر و هر گوشه جمعی دور هم نشسته‌اند ، و يك نفع عالم سیاسی از شاگردان مدارس و غیره آنها را تعلیم می‌دهد. یعنی چیزهای تازه به گوش مردم می‌خورد که تا کنون احدی جرأت نداشت بر زبان آورد. فیلسوف بهیمنانی و بعضی از اجزاء انجمن مخفی روزنامه حبل‌المتین را در دست گرفته بر مردم قرائت می‌نماید . آقاسید مرتضی که از بنادیان حریت است و آقاسید حسین بروجردی علقب به مدیر الاسلام و بعضی دیگر در چادرها وارد می‌شوند، قند و نبات و غیره توزیع می‌نمایند .

کارهای خوردنی و توالیاً داخل می‌شود. قند و نبات و برنج و غیره می‌آورند. جمیع مخارج و لوازم را حاج محمد تقی و برادرش حاج حسن می‌دهند. اگر هم از جائی هم محرمانه پولی برسد جمع بر این دو برادر می‌شود. وزیر مختار انگلیس هنوز وارد نشده است. شازردافر سفارت هم با ملت همراه است. مشهور شد که شازردافر رفته است نیاوران در قصر صاحبقرانیه که حضور علیحضرت عسرف شود و تقلم تجار و مسردم را به عرض برساند. عین‌الدوله مانع شد و خودش هم از او پذیرائی نکرد و عذر آورد که شاه مریم است، چنانچه عرضی دارید به توسط وزیر امور خارجه کتبا عرض کنید. این شایعات اگر چه دروغ و یا مخالف رسوم باشد، باز عوام باور کرده موجب قوت قلب آنها می‌گردد. بر عده آنها افزوده می‌شود .

روزنامه ایران که روزنامه رسمی دولتی است. مورخه نوزدهم جمادی الاولی، امروز از تحت طبع خارج شد و قانون عدلیه را که درج کردند، چند نسخه از آن را به دست بعضی داده، آوردند در سفارتخانه، و در بین مردم منتشر ساختند. ولی هر کس دستش آمد پاره کرد. چه عین‌الدوله پس از آن که شنید تجار در سفارتخانه متحصن شده‌اند، از عاقبت امر اندیشه نمود، فوراً حکم داد نظامنامه برای عدلیه نوشته و فرستاد به اداره روزنامه ایران و اطلاع و در بین مردم شایع ساختند که عدالتخانه عملاً قریب تأسیس خواهد شد .

نویسنده نظامنامه گویا ممتازالدوله (۱) پسر حکرم السلطنه است که تازه به اداره عین‌الدوله وارد شده است، و اعلم از او در دستگاه عین‌الدوله کسی نیست زیرا که مشارالیه از اشخاص تحصیل کرده ، زبان فرانسه و ترکی عثمانی را به خوبی تعلیم گرفته و مدتی هم در اسلامبول بوده، قوانین عدلیه عثمانی را از زبان ترکی ترجمه نموده و هم به حالات عین‌الدوله مسبوق و هم مقتضیات زمان را می‌داند.

نگارنده این نظامنامه را در تاریخ درج می‌نماید که وضع تألیفات و اندازه ترقی

(۱) ممتازالدوله در زمان مشروطیت اول مدنی رئیس مجلس بوده و امروز هم که زمان طبع و تنقید تاریخ بیداری است، وزیر عدلیه است. شرح حالش عملاً قریب خواهد آمد.

این زمان و مرتبه دانش عالی ، به دست -واننده تاریخ آید .

در شماره نهم از سال پنجاه و نهم روزنامه ایران که روزنامه دولتی است که مورخه پنجشنبه ۱۹ جمادی الاولی سنه ۱۳۲۴ هجری موافق ۲۱ ژوئیه ماه فرانسه، این نظامنامه مندرج است و صورت آن از این قرار است :

قانون عدلیه

به تاریخ ربیع الثانی یونستئیل ۱۳۲۴ به مدد تأییدات حضرت قادر متعال ترتیب و اساس دیوان عدالت عظمی که مظهر عدل و نصفت ملوکانه است، مطابق فصول و فقرات ذیل تشکیل و مرتب می شود :

فصل اول - تکالیف و حدود وزارت عدلیه

فقره اول - مطلق دعاوی و تظلماتی که در ممالک محروسه ایران طرح می شود، اعم از این که متداعیین رعیت خارجه یا داخله یا از طبقه نظام یا از صنف تجار باشند رسیدگی و حکم قضیه بالانحصار راجع به وزارت عدلیه عظمی است.
فقره دوم - در موقع محاکمات نظامی و خارجه و تجارتی حضور امضاء وزارتخانه های جلیله جنگ و خارجه، و تجارت در وزارت عدلیه شرط است.

فقره سیم - دایره وزارت عدلیه در حکم محضر مبارک شخص شخیص همایونی شاهنشاهی است اعم از شاهزادگان عظام و وزراء فخام و ارباب مناصب لشکری و کشوری و سایر طبقات مردم. مطلقاً هر کسی را وزارت عدلیه احضار کند باید خود او یا وکیل ثابت الوکاله او در وزارت عدلیه بدون تأمل و تجافی در موقع مقرر حاضر شود .

فقره چهارم - وزارت عدلیه در احضار اشخاص مدت معینی را مهلت قرار خواهد داد که بتوانند در زمان مهلت، خود را برای حضور در وزارت عدلیه حاضر کنند، و اگر با رعایت این مهلت حاضر نشوند، مطابق فصول جداگانه به تفاوت موضوع مطالب و دعاوی مورد مجازات خواهند بود .

فقره پنجم - احکام و مقررات وزارت عدلیه، تالی حکم پادشاه و تخلف از آن بدون عفو و اغماض مستوجب مجازات است .

فقره ششم - مهر دولتی وزارت عدلیه در حکم امضاء شخص همایون و احکام این وزارتخانه مستثنی از امضاء شخص اول دولت است .

فقره هفتم - وزارت عدلیه برای هر يك از ولایات و ممالک محروسه، امضاء عدلیه مأمور خواهد کرد، و حدود و تکالیف آنها مطابق مندرجات فصول ترتیب اداره وزارت عدلیه معلوم خواهد شد .

فقره هشتم - رؤساء عدلیه ولایات و اجزاء وزارت عدلیه به تصویب شخص

وزیر عدلیه معین و در پیشگاه دولت معرفی می‌شوند، و وزیر عدلیه حق عزل و انفصال آنها را نخواهد داشت مگر بعد از ثبوت تقصیر و یا احازه و امضای همایونی. فقره نهم - وزارت عدلیه ماعی یک بار راپورت کارهای تمام شده را به توسط جناب اشرف اتایک اعظم تقدیم حضور همایونی خواهد کرد.

فقره دهم - در عطلق دعاوی قدیمه که مدت آن زاید بر بیست و پنج سال است وزارت عدلیه برای مدعی جز تکلیف قسم بر مدعی علیه حتی نخواهد شناخت، و این نوع دعاوی در صورتی محکوم به این حکم است که در مدت مزبور مدعی به هیچ وجه طرح و عنوان دعاوی خود را نکرده باشد.

فقره یازدهم - وزارت عدلیه باید با کمال بی‌عرضی و بی طرفی به قانون شرع مطاع، به عرایض متظلمین رسیدگی کند و یقین بداند که چنانچه طرف شکایت احدی واقع شود در مجلس شورای دولتی در تحت استنطاق داخل و چنانچه اندک تجافی در حدود بقدره او ثابت شود، مورد مؤاخذه و مسئولیت سخت خواهد بود، و همچنین اگر خلاف عرض عارض، و بی گناهی وزیر عدلیه معلوم و محقق خواهد شود، سیاست مغفرتی مطابق فصول مجازات جداً به اجراء خواهد رسید.

فقره دوازدهم - وزارت عدلیه عربک از کسبه و اصناف شهری را در موقع لزوم با اطلاع حکومت دار الخلافه به دائره عدلیه احضار خواهد کرد.

فقره سیزدهم - در هر نوع مطلب و دعوی که در وزارت عدلیه طرح می‌شود، بعد از ثبوت حقیقت احد الطرفین و حکم به حقاقت او، باید مستندات طرف دیگر را که فساد آن معلوم شده از صورت سندیت خارج و در کابینه وزارت عدلیه ضبط نمایند که مجدداً وسیله عنوان مطلب و تجدید دعاوی او در دست مدعی نباشد.

فقره چهاردهم - مطالبی که در دائره حکومت دار الخلافه سابقاً طرح و ختم شده است چنانچه مجدداً به وزارت عدلیه رجوع شود، یا رجوع به تحقیقات و قرارداد حکومت دار الخلافه، در مجلس استیناف وزارت عدلیه تجدید رسیدگی خواهد شد.

فصل دوم - ترتیب اداره وزارت عدلیه

شعبه اول - ترتیب اداره عدلیه مرکزیه :

فقره اول - دائره وزارت عدلیه در یکی از بیوتات دولتی تشکیل خواهد

شد.

فقره دوم - دائره وزارت عدلیه به شرح ذیل دارای مجالس و دوایر مخصوصه

خواهد بود :

- ۱ - مجلس وزیر عدلیه ۲ - کابینه وزارت عدلیه ۳ - مجلس محاکمات داخله ۴ - مجلس تفتیش و استنطاق ۵ - مجلس استیناف ۶ - دایره اخذ حقوق ۷ - فراشخانه وزارت عدلیه ۸ - دایره مأمور اجراء ۹ - مجلس محاکمات خارجه .
مجلس وزیر عدلیه

فقرة (۱) - اجزاء مجلس: اول وزیر عدلیه . دوم - معاون وزیر عدلیه . سوم - منشی باشی وزارت عدلیه . چهارم - يك نفر معاون منشی باشی .
فقرة (۲) - کلیه دعاوی و تظلمات بدو در طی يك ورقه مهور در حضور شخص وزیر عدلیه طرح می شود و وزیر عدلیه به مناسبت مطلب به توسط اداره کابینه وزارت عدلیه به مجالس مقتضیه رجوع خواهد کرد . یعنی فقط در ظهر ورقه اسم آن مجلس را یادداشت و به اداره کابینه خواهد فرستاد .
فقرة (۳) - عرایض و اوراقی که از این مجلس به کابینه وزارت عدلیه فرستاده می شود منشی باشی وزارت عدلیه اسم عارض و موضع دعوی را در کتابچه مخصوص یادداشت خواهد کرد که در آخر هر روز معلوم شود چند فقرة مطلب به وزارت عدلیه اظهار شده ، و موضع تظلمات چه بوده ، و به توسط اداره کابینه به کدام يك از ادارات وزارت عدلیه رجوع شده است .
کابینه وزارت عدلیه :

فقرة ۱ - اجزاء مجلس: (۱) رئیس کابینه . (۲) يك نفر معاون رئیس . (۳) يك نفر ضابط ثبت اسناد . (۴) يك نفر محاسب . (۵) يك نفر محرر .
فقرة ۲ - اداره کابینه به شرح ذیل دارای دفاتر مخصوصه خواهد بود :
(۱) - دفتر منگنه و یادداشت (۲) - دفتر ثبت و ضبط اسناد (۳) - دفتر تمیین حقوق .

دفتر منگنه و یادداشت

فقرة اول - اوراقی که از مجلس وزیر عدلیه به کابینه فرستاده می شود اول به این دفتر خواهد رسید .

فقرة دوم - این دفتر به اسم هر يك از ادارات کتابچه های مخصوصه که نمره و اسم روز و سال در آن طبع شده است مرتب خواهد کرد .

فقرة سوم - از روی ورقه اسم صاحب مطلب و موضع تظلم در این کتابچه یادداشت و پشت ورقه منگنه می شود ، بعد ورقه و کتابچه را اداره کابینه برای رئیس آن اداره که مطلب به آن جا راجع است می فرستند ، ورقه را به رئیس آن اداره تسلیم و در ذیل یادداشت مطلب به مهر مخصوص آن مجلس رسیده می گیرند ، و همچنین کتابچه هایی که برای رسید نوشتجات طبع و مرتب می شود با پاکت های

ماده از وزارت عدلیه به اداره فراشخانه وزارت عدلیه می رود. پاکتها را فراش باشی تحویل و بعد از تبلیغ نوشتجات، رسید پاکتها را در همان کتابچه به مهر صاحبان پاکتها گرفته، کتابچه ها را آخر هر روز به اداره کابینه رد می کند.

فقره چهارم - این دفتر، هفته ای دو مرتبه از روی یادداشتهای اوراقی که به ادارات وزارت عدلیه فرستاده است، نتیجه اقدامات آن اداره را از رئیس اداره استعلام می کند و پس از یک مرتبه اظهار، اگر بلا اقدام مانده باشد، به شخص وزیر عدلیه رجوع خواهد کرد.

دفتر ثبت و ضبط اسناد

فقره اول - این دفتر مطابق شرح ذیل به دفاتر مخصوصه منقسم می شود:

- ۱- دفتر دعاوی تقدیه.
- ۲- دفتر دعاوی ملکیه.
- ۳- دفتر جنایات.
- ۴- دفتر

مواریث.

هر یک از این دفاتر دارای دو شعبه خواهد بود: شعبه خارجه، شعبه داخله.

شعبه داخله بر دو قسم است: داخله عامه، داخله خاصه.

و داخله خاصه نیز بر دو قسم است: داخله خاصه نظامی، داخله خاصه تجارتي. و از این قرار مجموع شعب و اقسام هر یک از این دفاتر بر چهار دفتر توزیع می شود. پس در دفتر ثبت و ضبط اسناد به شرح فوق شائزده دفتر مخصوص ترتیب خواهد شد و فهرست مجموع دفاتر از این قرار است:

- ۱- دفتر دعاوی تقدیه خارجه.
- ۲- دفتر دعاوی ملکیه خارجه.
- ۳- دفتر جنایات خارجه.
- ۴- دفتر مواریث خارجه.
- ۵- دفتر جنایات داخله عامه.
- ۶- دفتر دعاوی ملکیه داخله عامه.
- ۷- دفتر دعاوی تقدیه داخله عامه.
- ۸- دفتر مواریث داخله عامه.
- ۹- دفتر دعاوی تقدیه خاصه نظامی.
- ۱۰- دفتر دعاوی ملکیه خاصه نظامی.
- ۱۱- دفتر جنایات خاصه نظامی.
- ۱۲- دفتر مواریث خاصه نظامی.
- ۱۳- دفتر دعاوی تقدیه خاصه تجارتي.
- ۱۴- دفتر دعاوی ملکیه تجارتي.
- ۱۵- دفتر جنایات خاصه تجارتي.
- ۱۶- دفتر مواریث خاصه تجارتي.

فقره ۲ - از آغاز شروع به رسیدگی هر مطلب، تا انجام نوشتجات و اوراقی که در آن قضیه به وزارت عدلیه می رسد و تحقیقاتی که می شود و ثبت نوشتجاتی که در آن موضوع صادر شده یا ثبت حکم قطعی که در انجام امر می دهند تمام به ترتیب نمره در یک محفظه مخصوصی ضبط خواهد شد.

فقره ۳ - اسناد باطله که بعد از کشف قساد، امر به ضبط می شود در این دفتر محفوظ خواهد بود.

دفتر تعیین حقوق

فقرة اول - احکام صادره از وزارت عدلیه در این دفتر ملاحظه و حقوق ده يك معمول آن را محاسب این دفتر معلوم کرده ، حکم را یا ورقه مخصوص که در آن جا مبلغ و میزان حقوق ذکر شده است به اداره اخذ حقوق می فرستد و بعد از آن که اداره اخذ حقوق حکم را به صاحبش رساند پس از اجراء مدلول حکم حقوق، ده يك را دریافت و آن ورقه را مهیوراً به اداره کابینه رد می کند و در دفتر تعیین حقوق ضبط می نمایند .

فقرة دوم - این دفتر هر هفته صورت عایدات وزارت عدلیه را از اداره اخذ حقوق مطالبه کرده در کتابچه مخصوص ثبت خواهد کرد .

مجلس محاکمات داخله :

فقرة اول - اجزاء مجلس : ۱ - رئیس محاکمات ، ۲ - دو نفر معاون رئیس ، ۳ - يك نفر محرر ، ۴ - دو نفر معاون تحریر ، ۵ - دو نفر ثبات ، فقرة دوم - مطلق دعاوی و تظلمات داخله اعم از این که متداعیین از طبقة نظام یا از صنف تجار و غیره باشند از وزارت عدلیه به توسط اداره کابینه به این مجلس رجوع می شود .

فقرة سوم - این مجلس یا حضور متداعیین یا وکلای آنها با کمال دقت به اسناد طرفین رسیدگی کرده رأی و استنباط خود را می نویسد و اگر محتاج به در افعه شرعیه باشد از این مجلس به عراقت يك نفر مأمور وزارت عدلیه به ترأسی طرفین رجوع به محضر شرع عطاق خواهد شد .

فقرة چهارم - عموم مردم از هر طبقه شرعاً و عرفاً در محضر محاکمات حق مساوات دارند .

فقرة پنجم - رئیس مجلس باید محیط به مسائل شرعیه و عرفیه و از شوائب غرض میرا و دارای کمال دیانت و امانت باشد ، و همچنین دقت نظر و قوه فهم اسناد شرعیه برای سایر اعضاء این مجلس شرط است .

فقرة ششم - اوراق و نوشتجاتی که در این مجلس محل حاجت فوری نیست ، به اداره کابینه می فرستند و باز در موقع حاجت استعاده می کنند .

فقرة هفتم - نوشتجاتی که از این مجلس برای تحقیق مطالب لازمه یا برای احضار اشخاص صادر می شود بالتمام به اداره کابینه فرستاده می شود و از آن جا بعد از ثبت و یاد داشت به اداره فراشخانه وزارت عدلیه خواهد فرستاد .

فقرة هشتم - احضار نامه های این مجلس ، تمام از طرف وزیر عدلیه و به مهر وزارت عدلیه فرستاده خواهد شد .

فقره نهم - احکامی که بعد از رسیدگی و تحقیق از این مجلس صادر و به مهر وزارت عدلیه می‌رسد، ثبات محاکمات اصل و سواد حکم را به اداره کابینه می‌برد و بعد از مقابله و تطبیق، سواد را در دفتر کابینه ضبط و اصل حکم را اداره کابینه به توسط اداره اخذ حقوق به صاحب مطلب می‌رساند.

مجلس تفتیش و استنطاق :

فقره اول - اجزاء مجلس : ۱- يك نفر رئیس . ۲- دو نفر معاون . ۳- يك نفر محرر . ۴- يك نفر معاون تحریر .

فقره دوم - مطلق مطالب التماسی و اسناد مخدوشه و اشخاصی که متهم به جرم و جنایتی هستند به این مجلس رجوع خواهند شد .

فقره سوم - رئیس و مرؤس در این مجلس علاوه بر شرایط صدق و تقوی ، باید تا يك درجه صاحب علم و عمل و از اشخاص زرنگ و زکی الحس انتخاب شوند .

فقره چهارم - در رجوعاتی که به این مجلس می‌شود بعد از رسیدگی و استنطاق راپورت قضیه را مطابق قرائن و امارات معلومه به مجلس وزیر عدلیه می‌فرستند و آنچه راجع به اسناد مخدوشه است ، به موجب حکم وزیر عدلیه سند راپورت از صورت سندیت خارج و با راپورت قضیه به اداره کابینه ارجاع و در آنجا ضبط می‌شود و آنچه راجع به سایر مطالب التماسی و جنایات است ، حکم تنبیه مرتکب را وزیر عدلیه مطابق فصول مجازات تعیین و امضاء نموده به توسط اداره کابینه به اداره مأمور اجراء احکام خواهد فرستاد و راپورتی که در این قضیه داده شده است اداره کابینه ضبط خواهد کرد .

مجلس استیناف :

فقره اول - اجزاء مجلس : ۱- رئیس . ۲- دو نفر معاون . ۳- يك نفر محرر .

فقره دوم - در هر قضیه بعد از رسیدگی و محاکمه ، چنانچه احدی از عارضین حکم مجلس محاکمات را منسوب به غرض و اشتباه کند و یا براهین قطعیه ثبوت حق خود و بطلان تحقیقات را بتواند مدلل نماید ، حق دارد رسیدگی به دعوی خود را استیناف از وزیر عدلیه بخواهد و این رسیدگی مجدداً از مجلس وزیر عدلیه به این مجلس رجوع خواهد شد .

فقره سیم - مطابق فقره سیم مجلس تفتیش و استنطاق ، اجزاء این مجلس نیز باید دارای همان شرایط و معلومات باشند .

فقره چهارم - این مجلس بدو معلومات و تحقیقات سایر دوائر را در

موضع دعوی از رؤساء آن دواير استفاده نموده، و با کمال غور و دقت در مطالب راجعه رسیدگی و معلومات خود را کتباً به مجلس وزیر عدلیه راهپورت می‌دهد و چنانچه بعد از این رسیدگی مجدد، سهو و اشتباهی که در حکم سابق محتمل بوده است معلوم و مسجل شود، حکم سابق را وزیر عدلیه به توسط مأمور اجراء احکام استرداد و باطله کرده، ناسخ آن را در مجلس محاکمات مجدداً تحریر و به امضاء وزارت عدلیه رسانیده، اصل و سواد این حکم و باطله حکم سابق را به اداره کابینه می‌فرستند. سواد این حکم و باطله را در دفتر کابینه ضبط و سواد حکم سابق از دفتر کابینه استخراج می‌شود و این حکم مجدد را به ترتیب معمول اداره کابینه به توسط اداره اخذ حقوق به عارض تسلیم می‌نماید.

فقرة پنجم - بعد از رجوع به مجلس استیناف چنانچه باز مجال سخنی برای مدعی باشد و به تحقیقات این مجلس متقاعد نشود می‌تواند عریضه به مجلس دارالشورای دولتی عرض و دلائل شکایت خود را در آنجا ذکر کند، در این صورت مجلس دارالشوری با کمال دقت، رسیدگی و مسحت و بطلان حکم وزارت عدلیه را معلوم خواهد کرد.

فقرة ششم - بعد از رسیدگی مجلس استیناف با رسیدگی مجلس دارالشوری سهو و غفلت اجزاء محاکمات یا خلاف عرض مدعی، هر کدام ثابت شود برای هر يك مطابق فصول مجازات مؤاخذة و جزای معلومی مقرر خواهد بود.

دائرة اخذ حقوق :

فقرة اول - اجزاء مجلس : ۱ - رئیس اداره . ۲ - يك نفر محاسب . ۳ - يك نفر تحویلدار .

فقرة دوم - کلیه احکام قطعی وزارت عدلیه راجع به دعای و مطالبی که فیصل یافته‌است به توسط اداره کابینه به این اداره خواهد رسید .

فقرة سوم - این اداره مطابق فقرة اول از تکالیف دفتر تعیین حقوق حکم وزارت عدلیه را بعد از اخذ حقوق دهيك به عارضین ابلاغ و کلیه عایدات در نزد تحویلدار جمع خواهد شد .

فقرة چهارم - این اداره هر ماه کتابچه وجوه عایدت وزارت عدلیه را تحریر و به مجلس وزیر عدلیه خواهد فرستاد .

فقرة پنجم - وزیر عدلیه کتابچه عایدات را به توسط جناب اشرف اتابك اعظم ، به عرض حضور همایونی می‌رساند و حقوق رئیس و رؤس بر حسب امر همایونی به صندوق وزارت عدلیه حواله خواهد شد .

فقرة ششم - هر سال کتابچه جمع و خرج وزارت عدلیه در این اداره

تحریر و بعد از عرض حضور همایون به وزارت مالیه تسلیم می‌شود.
دایرة فراشخانه وزارت عدلیه :

فقرة اول - يك نفر نایب فراشخانه و بیست نفر فراش از فراشخانه مبارکه همایونی مأمور خدمات وزارت عدلیه خواهند بود .

فقرة دوم - فراشباشی وزارت عدلیه مسئول است که در موقع احتضار اشخاص نسبت به احدى سوء ادب و ترك احترام نشود.

فقرة سوم - نوشتجاتی که از اداره کابینه وزارت عدلیه به این اداره رجوع می‌شود، فراشباشی همه را در لف کتایچه‌های مخصوص تحویل و به فراشها قسمت می‌کند و بعد از تبلیغ نوشتجات، کتایچه را که صاحبان پاکت رسیده‌اند به اداره کابینه مسترد خواهد داشت .

فقرة چهارم - هر يك از فراشها که از اشخاص مدعی‌علیهم قبول عذر و رشوت کند و در حاضر کردن آنها تأخیر و تقاعد نماید به محبس انبار فراشخانه مبارکه همایونی خواهد رفت .

دایرة مأمور احکام اجرا

فقرة اول - (۱) رئیس اجراء احکام (۲) يك نفر معاون. (۳) يك نفر محرر

فقرة دوم - رئیس این اداره يك نفر از رجال کافی بی‌غرض و نافذالتقول دولت خواهد بود .

فقرة سوم - پس از صدور احکام قضایه، در صورتی که موضوع آن محاکمه راجع به حکومت دارالخلافه یا وزارتخانه‌های حلیله جنگ و خارجه و تجارت و غیره باشد، اجراء احکام را جداً از رئیس ادارات مزبوره مطالبه نموده تا آخرین نقطه، مراقبت تامه در اتمام عمل خواهد داشت و در هر موضوع اقدامات خود را به مجلس وزیر عدلیه راپورت می‌کند و این راپورت در کابینه وزارت عدلیه ضبط خواهد شد .

شعبه دوم - ارباب عدالتخانه‌های ولایات .

فقرة اول - برای دوا بر عدلیه ولایات، مأمورین امین، با دیانت که محیط به مسائل شرعی و عرفیه و مصون از شوائب اغراض و متجلی به صفات حسنه باشند به تصویب وزیر عدلیه فرستاده می‌شود که اهالی هر محلی بدون احتیاج رجوع به مرکز به دیوان عظام آن محل رجوع کند .

فقرة دوم - احکام و تصدیقات این مأمورین نازل منزله حکم وزارت عدلیه است .

فقرة سیم - در هر ولایت فقط يك نفر مأمور عدلیه از مرکز فرستاده

می شود و سایر اجزاء به قدر احتیاج از محترمین و اعیان محل به شرف عضویت
ثابت می شوند.

فقرة چهارم - در هر مملکت از ممالک مجروسه يك نفر رئیس عدلیه و يك
نفر معاون رئیس فرستاده خواهد شد.

فقرة پنجم - معاون رئیس را ، رئیس عدلیه با تصویب وزارت عدلیه تعیین
خواهد کرد.

فقرة ششم - رئیس عدلیه می تواند معاون مخصوص خود را از اهالی آن
مملکت تعیین کند.

فقرة هفتم - در هر مملکت از وجوه اعیان و محترمین آن جا معدودی در
دایرة عدلیه ، سمت معاونت و عضویت خواهند داشت و اسامی آنها در دفتر عدلیه
محلیه ثبت می شود.

فقرة هشتم - این اشخاص به تصویب وزیر عدلیه و تصدیق حاکم محل و بر
حسب اجازه و اعضای همایونی به شرف عضویت نایل می شوند.

فقرة نهم - این مأمورین هر هفته را بوقت مسائل راجعه به محل مأموریت
خود را به وزارت عدلیه می فرستند.

فقرة دهم - به هر يك از مأمورین عدالتخانهها يك نسخه از نظامنامه وزارت
عدلیه داده می شود.

فقرة یازدهم - احکام صادره از دیوانخانههای ولایات به دست حکام
اجراء می شود و حکومت هر محل در اجراء احکام و تقویت دیوانخانه مسئولیت
تانه خواهد داشت.

فقرة دوازدهم - چنانچه اجراء امر مهمی در هر يك از ولایات متعسر
افتاد ، مأمور عدلیه آن محل متذاعبین را بر حسب حکم و احضار وزیر عدلیه
به عدالتخانه مریز می فرستد و در این جا با مراجعه به تحقیقات محلیه رسیدگی
و احقاق حق خواهد شد.

فقرة سیزدهم - به شرایط اهالی هر محل آنچه راجع به عدلیه است وقتی
جواب گفته می شود که شکایت از شخص رئیس عدلیه داشته باشند ، در این صورت
اگر به مکاتبه و تحقیقات محلی طلب کشف نشود عارض هر کس باشد با مأمور
عدلیه به عدالتخانه مریز که به احضار و در این جا به گفتگویی طرفین رسیدگی
می شود و تصمیم بر هر يك وارد شود مطابق فصول مجازات مورد تنبیه و سیاست
خواهد بود.

فقرة چهاردهم - در هر مملکت و ولایت نظامنامه عدلیه مریز را از

ترتیب محاکمات و استنطاق و استیفاف و حفظ اسناد کاملاً رعایت خواهند کرد .

سواد دستخط همایونی

جناب اشرف اتابك اعظم ! آنچه در این کتابچه نوشته شده همه صحیح و مطابق مقررات علیّه ماست . باید از این تاریخ به بعد، وزارت عدلیه به همین ترتیب دایر شود و از حدود و احکامی که مقرر شده است هیچ کس حتی اولاد مستثنی نخواهد بود و تمام قصول و قسرات فوق پلا تخلف باید به موقع اجراء برسد .
جمادی الاولی یونئیل ۱۳۲۴ .

امروز خبر رسید که بعض بلدان ایران تعطیل عمومی کرده اند این شایعه نیز متحسین را قوتی بی اندازه داد .

مشیرالدوله

میرزا نصرالله خان مشیرالدوله نائینی پدرش مسمی به آقامحمد و مسقط الرأس او قصبه نائین است . (۱)

آباء و اجدادش از سلسله فقراء و عرفاء بوده جد پدری او حاجی عبدالکریم و جد مادری او حاج محمدحسن معروف نائینی هستند و هر دو از مشاهیر عرفا بوده اند . لیکن حاج محمدحسن جد مادری او که مدفئش در نائین و دارای تکبیه و بقعه و محل اجتماع فقراء و حوزه عرفاء و از جمله اخیار بلکه از اوتاد به شمار می آید، مقامش بالاتر از حاج عبدالکریم جد پدری او است .

مشیرالدوله اگرچه نسبتاً از خانواده بزرگ و داخل در خوانین نبوده ، بلکه از مردمان فقیر بی بضاعت بوده ولی سلسله آنها همه از معاریف و درویش مسلك بوده و بعضیها عقیده کامل در حق حاج محمدحسن نائینی جد مادری او دارند و او را از بزرگان عرفاء و دارای مقام عالی می دانند . چنان که از جناب آقامیرزا اسدالله خان موفق السلطان که سالها به سمت منشی باشی گری در نزد مشیرالدوله بوده ، شنیدم که از قول مشیرالدوله نقل می کرد که : يك شب مرحوم حاج محمدحسن جد خود را در خواب دیدم که يك کیسه به من داد و گفت نصرالله در این کیسه هر چه هست متعلق به تو می باشد . کیسه را باز کردم دیدم سه عدد مهر در آن کیسه می باشد که یکی مهر وزارت لشکر می باشد و دیگری مهر وزارت خارجه و دیگری مهر صدارت .

مشیرالدوله در بدایت عمر که از نائین جلاء وطن کرده به طهران آمده بود می گویند يك مدتی به کتابت تحصیل معاش می کرده ، بعد در اداره میرزا عبدالوهاب خان نصیرالدوله (آصفالدوله) نوکری پیدا کرد که تقریباً ماهی به دوسه تومان موجب خدمت می کرد ، تا زمانی که میرزا سمیدخان مؤتمن الملک وزیر امور خارجه می شود . میرزا

ناصرالله خان هم آن اوقات داخل به وزارت امور خارجه می شود و پس از مدتی که در آن اداره خدمت می کند، مرحوم میرزا ابراهیم خان نایب الوزاره به کارگزاری مهم خارجه آذربایجان مأمور و میرزا ناصرالله هم به سمت منشی گری با میرزا ابراهیم خان به تبریز می رود و در آنجا متأهل می شود. دختر حاجی میرزا تقی آجودان کارگزاری را که مادر میرزا حسن خان (مشیرالدوله حالیه) و سایر اولاد مشیرالدوله است اختیار می کند. بعد از فوت میرزا ابراهیم خان نایب الوزاره او هم به طهران مراجعت می نماید و باز در وزارت خارجه مشغول خدمت می شود و چون بسیار آدم کارکن و زحمت کش و در نوکری پشت کار فوق العاده داشته در سنه ۱۲۹۹ به نیابت دوم وزارت امور خارجه و مدیری تحریرات اداره روس منصوب و پس از مدتی به منصب خانی و لقب مصباح الملکی ملقب و به رتبه نیابت اول وزارت خارجه نائل و در سنه ۱۳۰۸ به لقب مشیرالملکی ملقب می شود و آن اوقات وزارت امور خارجه با مرحوم میرزا عباس خان قوام الدوله بوده و چون میرزا علی اصغر خان امین السلطان در آن وقت در پیشگاه و دربار سلطنت ناصرالدین شاه تقرب فوق العاده داشته، می خواست رشته پلتیکی امور مملکت را هم در دست داشته باشد.

لیکن از آن جا که مرحوم میرزا عباس خان قوام الدوله وزیر امور خارجه بسیار آدم غیور و متین و صاحب نخوت و غرور فوق العاده بوده، نمی خواست امین السلطان در کارهای وزارت خارجه مربوط باشد. به عباره آخری قیصر پار تمکین امین السلطان نمی رفته، اما امین السلطان چون قرب فوق العاده در نزد شاه داشت، به این واسطه به وزارت امور خارجه نیز دخالت داشت و برای این که مقاصد خود را در امور پلتیکی به دست آورده باشد، مشیرالملک را پیش می کشید و به واسطه او به تمام کارهای وزارت خارجه دخل و تصرف می کرد که در واقع مشیرالملک را نوکر خودش می دانست و کارهای راجع به خارجه را به میل و اراده خودش اداره می کرده، تا کم کم مشیرالملک اعتماد و وثوق فوق العاده در نزد امین السلطان پیدا کرده علاوه بر کارهای وزارت خارجه در امور داخله مملکت هم از قبیل تعیین حکام و سایر امور بزرگ دولتی دخالت تامه داشته، که در همان اوقات به اتکال و اعتماد به امین السلطان و همراهی او از حیث ثروت و مکننت پیش افتاد. تا این که در سال ۱۳۱۰ به معاونت و مدیری کل وزارت امور خارجه و اعطاء یک ثوب خلعت جبه ترمه شمشه ای مرصع نائل می شود.

و در سنه ۱۳۱۴ که امین السلطان صدر اعظم از صدارت معزول و به قم تبعید شد و صدارت ایران به مرحوم میرزا علی خان امین الدوله رسید و وزارت جنگ به شاعرزاده فرمانفرما عبدالحسین میرزا مفوض گردید، از آن جا که مشیرالملک آدم سلیم النفس و با حسن سلوکی بود، با وجود مخالفت مرحوم امین الدوله با امین السلطان و با وجود مخالفت امین السلطان با شاهرزاده فرمانفرما، وزیر جنگ و با آن اعتماد و وثوق و محرمیتی که مشیرالملک

با امین‌السلطان داشت، با همه این کفایت که ظاهر داشته، باز شاهزاده فرما فرما مشیرالملک را به وزارت لشکر انتخاب نموده و شرط قبول وزارت جنگی خود را موکول به تفویض وزارت لشکر به مشیرالملک نمود و به این واسطه از مدیری و معاومت وزارت خارجه منفصل و به وزارت لشکر منصوب گردید و با این که تا آن اوقات نوکری مشیرالملک تماماً در وزارت امور خارجه بوده و به کارهای وزارت لشکر هیچ مربوط نبوده، چون در اداره کردن کار، یک سبک مخصوصی داشته، مدت سه سال هم کارهای وزارت لشکر را در نهایت خوبی از پیش برد و آن اوقات وزارت امور خارجه با مرحوم شیخ‌محسن خان مشیرالدوله بود و برای استعمال مسافرت به فرنگ کرده بود و در پاریس داعی حق را لبیک گفت.

نظر به سابقه اطلاعات مشیرالملک در وزارت امور خارجه و امور پلتیکی و روابط دول خارجه با داخله، این شغل خطیر که وزارت خارجه باشد با لقب مشیرالدوله به او داده شد و چندین سال در نهایت خوبی و اقتدار وزارت خارجه را اداره کرد و از یک طرف هم میرزا حسن خان (مشیرالدوله جالبه)، پسر بزرگ او که سالها در اروپا تحصیل کرده و تربیت شده بود، در کارهای وزارت خارجه خیلی کمک و همراهی با پدرش می کرد که تأسیس کابینه و دفتر جدید وزارت خارجه از حسن اقدامات مشارالیه است و نیز مدرسه سیاسی که امروز منبع ترقی دانشمندان و شاگردان این دوره و عهد است، از توجه و مراقبت و نتایج افکار میرزا حسن خان مشیرالملک (مشیرالدوله جالبه) است.

اگرچه مشیرالدوله چندان آدم فطن و زیرکی نبود، لیکن بسیار آدم عاقلی بوده و صفات ممدوحه او، از قبیل بردباری و متانت و معقولیت و ادب و پاکدامنی او در کمتری از اشخاص بزرگ دیده شده.

نگارنده از میرزا اسدالله خان موفق السلطان که منشی باشی او بوده حکایاتی شنیده که در ضمن صفات حمیده و اوصاف پسندیده او بیان می کرد که در کمتری از بزرگان ایران دیده شده است. مخصوصاً در صفت عفو و اغماض و پرده پوشی معایب مردم دوسه حکایت از مشیرالدوله نقل کرده که اگر ذکر شود خواننده حمل بر اغراق خواهد کرد.

بالجمله بعد از چند سال که وزیر امور خارجه بود مقدمات مشروطه در ایران پیش آمد و آن اوقات صدارت ایران با شاهزاده عین‌الدوله بود و چون عین‌الدوله با اساس مشروطیت همراهی نداشت به واسطه اقدامات مردم و انقلاب و شورش ایران برای پیشرفت مشروطیت، عین‌الدوله از صدارت معزول و مشیرالدوله صدر اعظم ایران شد.

مشیرالدوله اگرچه در تقریر و بیان خوب نبود، بلکه در زبانش کندی و لکنت ظاهر می شد، لکن کارهای او از روی عقل و کیاست بود، مخصوصاً در تربیت اولاد خود اهتمام فوق‌العاده به عمل آورد. یکی از پسرهای او که کوچکتر از همه و مسمی به میرزا علیخان بود و بسیار خوب تحصیل کرده بود به مرض سل در اول جوانی بدرود جهان را گفت و این

دو سرکه میرزا حسنخان مشیرالملک (مشیرالدوله حالیه) و میرزا حسین خان مؤتمن الملک باشند، با یک دختر از او باقی مانده است، که در واقع این دو سر در حسن تربیت و تمدن ممتاز و مشارالینان و محسود امثال و اقران هستند. ولی وضع اینها با پدرشان تباین کلی دارد.

در واقع از مشیرالدوله دو چیز بزرگ و دو اثر سترک باقی مانده، یکی تمول فوق‌العاده است که بیشتر به واسطه همراهی‌های امین‌السلطان و در زمان ریاست او تحصیل کرد و دیگر این دو نفر اولاد است که الحق والانصاف اسباب نیک‌نامی پدرشان هستند و دانشمندان که زحمت برای تحصیل مشروطیت و سلطنت ملی می‌کشیدند هرگز منتظر و متوقع نبودند که به این زودی به این نتیجه و این ثمر برسند، بلکه مقدمات را برای ده سال [بعد] ترتیب می‌دادند.

مردم هم که در سفارتخانه بودند در آخر امر دولت قانونی را تقاضا می‌نمودند، در این اثنا بر حسب علم و اطلاعی که سرهای مشیرالدوله داشتند لفظ «کنسی توسیون» را در فرمان و دستخط مظفرالدین شاه مندرج ساختند و پس از رسمیت و اطلاع به سفراء، کار از دست دربارها خارج شد؛ چنانچه بعد از این ذکر خواهد شد.

مجملاً علت همراهی مشیرالدوله و سرهایش بر حسب عقیده نگارنده تأسیس مدرسه مبارکه سیاسی بود. چه؛ پس از افتتاح مدرسه سیاسی و اقدام مشیرالدوله به ترقی آن مدرسه امور مدرسه با میرزا حسین خان مشیرالملک و میرزا حسینخان مؤتمن الملک بود و این دو شخص عالم متمدن علاوه بر معلومات و تحصیلات ایشان، فضلاء و دانشمندان مملکت اطراف آن را گرفته از خارج هم ممد و اعانت از آنها شد، تا کار به جایی رسید که هواخواهان حریت از اطراف عالم چشم به این دو نفر عالم انداخته و نجات اهل ایران را منحصر به اقدام این دو نفر دانسته و این دو نفر هم الحق کوتاهی نکردند، و الیوم هم که زمان تنقید این تاریخ است، امیدواری نجات و برطرف شدن این هرج و مرج منوط به زحمات این دو برادر است.

باری، جمع شدن فضلاء و علماء در مدرسه سیاسی، باعث شد که مشیرالدوله متغیر شد از استبداد و همراه شد با ملت، تا به مقصود خود نائل آمد. اما یکی از دوستان این‌طور نقل کرده: در سال گذشته ۱۳۲۳ میرزا رضاخان ارفع‌الدوله سفیر ایران مقیم در اسلامبول که سالها به‌عنوان وزیر مختاری در روسیه و عثمانی مأمور بود، بر حسب امر عین‌الدوله احضار به طهران شد و منزل را پس از ورود، در خانه عین‌الدوله قرار داد.

پس از دید و بازدید و پذیرائی کاملی که عین‌الدوله از ارفع‌الدوله نمود و از هر حیث او را ترجیح داد بر سایرین و احترامات فوق‌العاده که از ارفع‌الدوله بجا آورد، پیغام داد برای مشیرالدوله وزیر امور خارجه، که ارفع‌الدوله بر من وارد شده است و صد هزار

تومان برای شغل وزارت امور خارجه می‌دهد که هشتاد هزار تومان تقدیم اعلیحضرت و بیست هزار تومان تقدیمی خود من است و چون من با تو دوست می‌باشم می‌توانم از بیست هزار تومان حق خود چشم پیوشم ولی اعلیحضرت از این مبلغ نمی‌گذرد. حالا با این وجه را متقبل شوید و یا در مقام استعفاء برآئید. مشیرالدوله پس از استماع این پیغام فوراً قلم روی کاغذ آورد، هشتاد هزار تومان به اسم اعلیحضرت و بیست هزار تومان به اسم شاهزاده عین‌الدوله حواله نوشت به تجارخانه طومانیاس و یا به اداره دیگر.

به هرجهت، پول را داد و ختم عمل نمود. عین‌الدوله قریب به همین اندازه از ارفع‌الدوله گرفت و او را به محل مأموریت خود روانه نمود.

پس از چند روز که واقعه را به پسرهای خود مذکور داشت، مؤتمن‌الملک پدر را ملاحت نمود و گفت: خیبط بسیار بزرگی کردید، چه ما تاکنون تمول و ثروت خود را مخفی نموده و املاک خود را متفرق قرار دادیم که دولت یا کسی دیگر مطلع برقدر ثروت ما نباشد حالاً که صدراعظم دانست که در فاصله يك ساعت و به يك پیغام ممکن است صد هزار تومان از شما بگیرد، دیگر دست از شما برنخواهد داشت و هر ساله همین بازی است که دیدید و نسبت به دیگران هم می‌بینید. مشیرالدوله تلفت شد که مؤتمن‌الملک صحیح می‌گوید. پس از تفکر زیادی علاج را استفسار و استعلام نمود. مؤتمن‌الملک گفت: عاجی نیست جز برداشتن عین‌الدوله را از این مستد و یا ترزلی و انقلابی در وضع سلطنت به هم رسد.

این بود که مشیرالدوله در مقام تحصن ملت به سفارتخانه مسامحه نمود و از ملت کمال همراهی را نمود و الا کسی که از رتبه فقر به این مرتبه رسیده باشد چگونه سعی و جهد می‌کند در زوال استقلال ریاست خود و چطور راضی می‌شود در محو شغل خود. این اصرار و ابرام عین‌الدوله در اضمحلال ملایا اگر قوت می‌گرفت به معاونت و همراهی مشیرالدوله، هرآینه عین‌الدوله به مقصود خود نائل می‌گردید؛ ولیکن مشیرالدوله علاوه بر مسامحه و ملاحظه و علاج نکردن امر سفارتها را، به خوبی کاشف است از این که با ملت همراهی داشت و در مقاصد عین‌الدوله همراه نبود. ولی علت تمامه همراهی مشیرالدوله از ملت، تحصیلات پسرهای او و تأسیس مدرسه سیاسی بود.

به هرجهت مشیرالدوله از اولین اشخاص مؤسسه است که سرپرده مشروطیت را بلند نمود. چون در این اوان که زمان طبع و تنقید این تاریخ است، فلذا این چند سطر را بر حالات مشیرالدوله می‌افزایم:

مشیرالدوله در زمان صدارتش به خوبی سلوک نمود، چنانچه در موقع ذکر خواهد شد. ظلمی نکرد، کسی را معدوم و خانه‌های را آتش نزد، وطن فروشی ننمود، با خارجه ساخت، آثار پدی در عالم نگذارد. وقتی که تاج کیانی را به دست گرفت و رفت روی پله تخت که به سر محمدعلی‌شاه گذارد، تاج را وارونه به سر شاه ایران گذارد، به این طور که

جلوی تاج را که می‌بایست به طرف پیش گذارد به طرف عقب گردانید . وقتی که شاه گفت : مشیرالدوله ، این تاج خیلی سنگین است . در جواب گفت : بلی اعلیحضرتا ! به سر شما خیلی سنگین است .

آن کردار و این گفتار دلالت می‌کنند بر این که مشیرالدوله راضی به سلطنت محمدعلی نبود و اشارهٔ رسانید که سلطنت شما در زوال است .

پس از استقرار محمدعلی به تخت سلطنت ، از سدارت استعفا داد ولی محمد علی شاه در مقام انتقام برآمد و او را مسموم نمود ، چه مشیرالدوله غفلت و بدون مرض در گذشت . از طرف مجلس هم این سوء ظن حاصل شد و جمعی از اطباء را مأمور و معین نمودند که بدن مشیرالدوله را ملاحظه نمایند و چون در موقع مفصلا و مشروحاً این وقایع مذکور است ، فلذا در این مقام حواس خواننده را متفرق نمی‌کنم و بر می‌گردم به رشتهٔ اصل تاریخ که مشیرالدوله وزیر امور خارجه در امر سفارتها مسامحه نمود و در مجالسی که منعقد می‌شد برای شوری یا ساکت و یا هوساخی از ملت می‌نمود و در جواب اجزاء سفارتخانه به مسامحه و دفع الوقت می‌گذرانید .

اقدام نورالدوله

دیگر از وقایع امروز آن که نورالدوله مادر عضدالسلطان وقایع را به حالتی بی‌حرکت گین و اندوه به اعلیحضرت شاه عرض کرد که مناسب نیست در زمان اعلیحضرت ، رعیت پناه به خارجه ببرد ، این دیگر مسئلهٔ مالاها نیست ؛ بلکه از غلم و ستم عین‌الدوله رعایا به تنگ آمده ، در سفارتخانهٔ انگلیس متجاوز از پنجاه هزار نفر متحصن شده‌اند . شاه از شنیدن عرایض نورالدوله متأثر شده و فرمود : فردا وزراء مجلس کنند و تکلیف معلوم خواهد شد .

اطباء حضور به تحریک عین‌الدوله به اجزاء اندرون و حرم شاه اکیداً غدغن کرده بودند که اگر شاه مطلع بر این وقایع شود ، مرض شاه سنگین و شاه تلف خواهد شد . زنها و خواجها و مقربین سده سنهٔ سلطنت باور کرده به شاه عرض نمی‌کردند . معدودی هم از هواخواهان حریت از قبیل مستعان‌الملک و غیره که در بین اجزاء خلوت بودند از ترس عین‌الدوله چیزی عرض نمی‌کردند . بیچاره شاه از امر سفارتها بی‌اطلاع بود . فقط نورالدوله در این مقام مردانه سلوک نمود و این خدمت را به عالم انسانیت کرد که شاه را از هنگامهٔ سفارتخانه مطلع نمود .

متحصنین سفارتخانه سه مطلب را امروز عنوان کرده‌اند :

اول آن که عدالتخانه می‌خواهیم .

دوم آن که علماء و روساء روحانی باید مراجعت کنند ؛ چه نوشتجات و قبالة املاک و

اسناد ما مسجل به سجلات آقایان علماء می‌باشد .

سیم آن که همهٔ ما امنیت نداریم و امنیت نامه می‌خواهیم .

صنف صرف ضمناً این تقاضا را هم می نمایند که ما متجاوز از سصد هزار تومان از دولت طلب داریم، دولت بدهد. بعضی هم از عزل عین الدوله سخن می رانند.

روز دوشنبه غرة ماه جمادى الاخره ۱۳۲۴ هجرى - امروز دكاكين عموماً بسته است عده چادرهاى متحصنين به پنجاه رسيده است. عكاس آمده است عكس مردم را برمی دارند، امروز آقایان وارد قم شده اند، مردم دیدن می آیند. از كثرت جمعیت و ازدحام آقایان در صدمه می یابند. عین الدوله با وزرا امروز مجلسی کردند ولی منتج نتیجه نگردید و مانند سایر مجالس بود.

امروز شبنامه ای با ژلاتین طبع شده است، در سفارتخانه و كوجه های طهران انداخته اند که ما سواد آن را درج می نمایم:

شبنامه

سؤال و جواب میرزا حسین خان با میرزا احمدخان

سؤال - باز این چه نیرنگی بود که عین الدوله زد و سادات را کشت و علماء را اخراج کرد؟

جواب - نیرنگی نبود، خدا مرگش بدهد، خودش را رسوا کرد، کفر باطنی خود را ظاهر کرد. برای علماء خوب شد؛ بعضی گمان می کردند که این مرد عقیده به مذهب اسلام و سادات دارد. الحمدلله کفرش ظاهر شد و بس همه آشکارا شد که معتقد به این مذهب نیست. از آن رو که من همان روزی که شنیدم که جمعی از سادات و اهل علم را حکم کرد در میان حرم امام رضا (ع) به ضرب گلوله شهید کردند و گنبد حضرت رضا را گلوله باران کردند، به شما عرض کردم که این مرد عقیده به این مذهب ندارد.

س - چرا شاه راضی بشود که این قدر جور و ظلمها بشود؟

ج - ای برادر کی این مطالبها را می گذارد که به شاه برسد. شاهی چه و کاری چه، شاه را برده است در شمیران میان يك باغ با چند نفر جوان بی ریش انداخته است، شب و روز مشغول کار خود هستند. کجا از مملکت خیر دارد.

س - حال که این مطالب به شاه نمی رسد، پس کار دولت به کجا خواهد

رسید؟

ج - آسوده باشید. من به شما صریح می گویم که اگر کار به همین قسم باشد، سلطنت از این طایفه منقرض خواهد شد و مردم برای خودشان فکری خواهند کرد. آخر تا به کی مردم تحمل این ظلمها را بکنند؟ تا کی ببینند که دخترهای مسلمانان را حکام به ارمانه بفروشد و سادات را بکشند؟ تا کی

مردم نان خود را در سفرهٔ دیگران ببینند ؟

س - چرا سایر رجال دولت از قبیل نایب السلطنه و نیرالدوله و مشیر - الدوله مطالب را به شاه عرض نمی کنند ؟

ج - اولاً اینها با عین الدوله عداوت دارند ، می خواهند درست معايب کارهای عین الدوله واضح شود . ثانیاً می ترسند که اگر مطالب را به شاه عرض کنند ، آنها هم مثل فخرالملك و سعدالدوله و مشیر السلطنه و ظهیرالدوله و سعید - السلطنه و وزیرافخم اخراج بشوند .

س - علماء خوب کاری کردند که رفتند یا نه ؟

ج - غیر از رفتن چاره ای نداشتند ، بیچاره ها يك سال بود که فریاد می - زدند که در ایران قوانین قرآن اجرا شود ، کسی نشنید . آخر به آن افتداح علماء را از شهر بیرون کردند و سادات را کشتند .

س - می گویند که می خواهند عدالتخانه باز کنند و نظام الملك را رئیس کنند ؟

ج - عدالتخانه که بود ، و نظام الملك هم که رئیس بود ، فریاد مردم از دست ظلم همین نظام الملك و حکام و عدالتخانه بود .

س - می خواهند به طرح نو عدالتخانه باز کنند ، در روزنامهٔ ایران قانون آن را نوشته بودند .

ج - بلی ، روزنامه را دیدم ، معلوم می شود عین الدوله دیوانه شده است . علماء و سادات و مسلمین فریاد می زدند که قانون اسلام و قرآن در ایران دائر شود ، عین الدوله قانون مذهب خود را نوشته است ، می خواهد مردم را به مذهب خودش دعوت کند ، قانون مذهب خودش را در روزنامه نوشته است ، تمام آن مخالف قرآن است . من از اول تا به آخر خواندم ، يك کلمهٔ آن موافق مذهب اسلام نیست ، می خواهد مذهب خودش را ترویج کند ، خدا لعنتش کند .

س - این مردم و تجار و طلاب که رفتند زیر بندق (بیرق) انگلیس نشسته اند ، حرفشان چیست ؟

ج - مطلب آنها دو فقره است : اول ، آن که عین الدوله علماء را بدون تقصیر این قدر ظلم کرده است و سادات را کشته ، از عهده برآید ، دویم ، اگر پادشاه مسلمان است ؛ يك مجلس ملی در ایران دایر کنند که قوانین اسلام در ایران به واسطهٔ این مجلس ملی اجراء شود ، دیگر کسی نتواند به کسی ظلم بکند ، مردم مجلس ملی می خواهند که از ظلم خلاص شوند .

در این شبنامه اشاره کرده است به روزنامهٔ ایران که قانون عدلیه را نوشته است و ما صورت آن را در ورقهٔ علیجده ضمیمهٔ تاریخ می نمایم به علامت امره (۱) .

روز سه شنبه دویم جمادی الاخری ۱۳۲۴ هجری - در این روز همه بازارها و کاروانسراها بسته شد ؛ مردم همگی رفتند در سفارتخانه انگلیس ، از طرف اجراء سفارتخانه به خوبی پذیرائی و رفتار می شود.

روز گذشته شازردافر سفارت پیغام داد به وزیر خارجه مشیرالدوله که به قدر ربع ساعت باید خدمت اعلیحضرت شاهنشاه برسم و تلگرافی از لندن مخایره شده است که باید به شاه ارائه دهم . جواب دادند که فردا دو ساعت به ظهر به قدر ربع ساعت از برای حضور شاه حاضر شوید. لذا امروز را شازردافر رفت به نیاوران، اتابک را ملاقات نمود. اتابک گفت: شاه مریض است از برای ملاقات شاه موقع نیست. شازردافر گفت: من از شما وقت خواستم ، شما وقت معین کردید ، حالا می گوئید موقع نیست و شاه مریض است ، با این که روز گذشته وزیر مختار ایتالیا يك ساعت حضور شاه مشرف شده . اتابک گفت : جواب همان است که گفتم . شازردافر گفت : من بر حسب تکلیف ربع ساعت توقف می کنم آن وقت می روم . باری ، پس از توقف ربع ساعت مراجعت نموده و مهربانیش نسبت به متحصنین زیادتر گردید .

امروز خبر رسید که اخبار شهر را به شاه عرض کرده اند و شاه درباره امیریهادر کم لطف شده است و فرموده است : میل ندارم شکل وزراء خود را ببینم و رفته است در اندرون ، زنها دور شاه را گرفته و مراتب را به شاه عرض کرده اند .

عزل نظام الملك

امروز خبر رسید نظام الملك را از وزارت عدلیه معزول نموده اند و ریاست عدلیه را دادند به شجاع السلطنه و لقب جهانمداری را هم به او خواهند داد .

امروز آقایان در قم مجلس روضه در صحن برپا نموده اند و صبح و عصر مجلس روضه منعقد است . يك روز آقا سیدجمال منبر می رود و يك روز آقا شیخ محمد منبر می رود .

روز چهارشنبه سویم جمادی الاخری ۱۳۲۴ - امروز جمیع دکانین و سراها بسته است ، بر عده اشخاص سفارت افزوده گردید . محترم السلطنه از طرف دولت رفت در سفارتخانه . مردم گفتند : دو سال است که عارض هستیم ، رؤساء و علماء را جواب با گلوله دادید . حال ما جز با شخص شاه که شفاهاً عراض خود را به شاه عرض کنیم دیگر عرض نداریم .

بقیه سادات که در طهران مانده بودند ، در این روز به طرف قم حرکت نمودند . مسموع گردید که شاه نسبت به اتابک متغیر شده است .

جناب فخرالاسلام در سفارت در چادر توتون فروشها منبر می رود . جناب حاج سید عبدالحسین واعظ اسفغانی در چادر روضه خوانها منبر می رود ، جناب آقا شیخ علی زرنندی

در چادر طلاب ناطق است .

حاج ملک المتکلمین، که در واقعه هجرت آقایان در شمرانات بود، به خانه او ریختند و او فرار کرد. پسرش را گرفته بودند، از خودش خبری ندادیم، ولی پسرش را رها کردند. امروز یکی گفت: پسرش را در شمرانات دیدم. بعضی از طلاب مدرسه سپهسالار که شمرانات رفته بودند امروز آمدند به سفارتخانه. از طرف ظهیرالاسلام پیغام آوردند برای طلاب مدرسه سپهسالار، که از سفارت بیرون آئید و الا از مدرسه خارج شوید. طلاب بالا جماع جواب دادند: ما که در سفارتخانه آمده ایم از جان خود گذشتیم چه جای مدرسه؟ آنچه می توانی بکن.

رفتن امین الضرب نزد متحصنین

روز پنجشنبه چهارم جمادی الاخری ۱۳۲۴ هجری - امروز عین الدوله جمعی از تجار معتبر را از قبیل حاج حسین آقای امین الضرب و غیره را فرستاد برای فریب دادن تجار و کسبه. لذا حضرات تجار وارد شدند به سفارتخانه. ابتداء مردم اعتنائی به آنها نکردند؛ لکن پس از اصرار و ابرام قرآن آوردند و قسم خوردند که ما با شما همراه می باشیم و در مقصود شما با شما متفق و متحدیم. پس از قسم خوردن، متحصنین گفتند: حال که با ما می باشید، اگر جیل دارید توقیف کنید و الا مختارید. تجار گفتند: مقصود شما بر شاه مشتبّه شده است.

آقایان متحصنین گفتند: ما عرایض خود را به توسط شازردافر سفارت، حضور شاه فرستادیم. امروز مقصود و عرض ما منحصر است به سه مطلب: اول مراجعت آقایان و رؤساء روحانی که اسناد و قبالات و صداقنامه های زنجهای ما به خط و مهر و اعتبار آنها بوده. دوم افتتاح عدالتخانه که شاه و گدا در آن مساوی باشند. سوم آن که قبوض و براتهای مواجبهها را که از مردم خریدیم به اعتبار دولت پول ما را بدهند.

شب را جناب ذوالریاستین کرمانی امامت جماعت را نمود، پس از نماز، حدیث کسا را در روی صندلی برای مردم قرائت نمود.

عده اشخاصی که شب در سفارتخانه مانده اند به پنج هزار نفر رسیده است.

امروز خبر رسید، که اهالی زرند و ساوه و سایر دهات در قم حاضر شده و با آقایان همراه اند.

روز جمعه پنجم جمادی الاخری ۱۳۲۴ - امروز متجاوز از صد چادر در سفارتخانه زده اند و در زیر هر چادری اصناف و طلاب و تجار و کسبه می باشند. جمیع دکا کین و سراها بسته است. دیگهای بزرگ و کوچک برای صبح در کار است. قند مثل یخ روی کاری می آورند در چادرها قسمت می کنند، خوراکی و قند و چای و تنباکو سیل است. خرج همه با حاج محمدتقی و برادرش حاج محمدحسن می باشد.

همی از اعضاء انجمن «خفی» در بین مردم افتاده به آن‌ها می‌گویند عزل عن الدوله را استعدا نکنید، چه امروز اگر او را عزل کنند شش‌ماه دیگر باز او را منصوب می‌کنند. مجلس بخوانید که با بودن مجلس، دیگر نه عین الدوله می‌ماند و نه غیر عین الدوله. اسرار را محکم کنید، فروع درست می‌شود. فقط عین الدوله ظالم نیست، عین الدوله نوعی را علاج کنید به افتتاح مجلس و عدالتخانه. امروز تلگرافی در بین مردم افتاد و از روی آن استساخ می‌کنند. ما خذآن را ندانستیم ولی سواد آن را در کاغذ غیر رسمی دیده که در این‌جا نقل می‌کنم، دیگر صحت و سقم او را نمی‌دانم:

صورت تلگراف

از طرف اعلیحضرت پادشاه مملکت انگلستان و امپراطور ممالک وسیع هندوستان، به عموم طلاب مدارس روحانی و تجاری و کسبه شهر طهران تلگراف تنظلم آن برادران عزیز، که چهارشنبه ۲۵ ژوئیه به توسط سفیر کبیر با کفایت خودمان نموده بودید رسید. قلباً از تعدیات مستیدانه وارده و مظلومیت علماء واجب التکریم روحانی و قاطبه رعیت متأسف و متألم شدم. جواب عریضه شما را به مجلس شورای ملی رجوع نمودم و امیدوارم برادر ارجمند تاجدار، اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه خواستش بی‌غرضانه مجلس شورای ملی انگلستان را با تمنای شخصی خودم در دفع ظلم به سمع قبول اصفا فرمایند و دفع تعدیات را شخصاً از رعیت با وفای خودشان خواهند فرمود.

عصر چهارشنبه ۲۵ ژوئیه از قصر بیلاقی کریستان

(دوست ملت ایران ادوارد هفتم)

اگر چه ما خذ این تلگراف معلوم نیست، بلکه از مضامین آن آثار کذب هویداست. ولی برای عوام باعث اطمینان گردید و از روی آن به قدر هزار نسخه استساخ شد و مردم را هیجانی حاصل گردید و به گوش آن‌ها لفظ مجلس شورای ملی رسید و دانستند که نجات دهنده همه از ظلم و تعدی مجلس شورای ملی است.

روز شنبه ششم جمادی الاخری ۱۳۲۴ - در این روز جمیع دکاکین و سراها بسته شد؛ بلکه عطارها و دکاکین گذرها را نیز بستند. تمام مردم رفتند به طرف سفارتخانه. عصرهم در سفارتخانه عکس مسردم را برداشتند. پسر واعظ قزوینی و سید شدفه را که دوست و راپرت نویس امیر بهادر بودند و آمده بودند در سفارتخانه، لدی‌الورد از سفارتخانه بیرون کردند. همه مردم متفق و متحد مثل برادر با یکدیگر سلوک می‌نمایند و در نهایت معقولیت سلوک می‌نمایند. امروز تلگرافاتی از تبریز مخابره شده است به طهران و قم که ما صورت بعضی از آن تلگرافات را بعد از این درج خواهیم کرد. ولی یک تلگراف را که اهمیت دارد در امروز درج می‌نمایم که خواننده تاریخ چندان در انتظار نباشد:

نبرسته تلگرافی حضرات علماء اعلام و حجج الاسلام تبریز حضور شاه خلدانه ملکه

عرض حضور مبارک پادشاه اسلام پناه خلدانه سلطانیه - دستخط مبارک از جانب منی الجوانب همایونی در جواب عریضه تلگرافی ابن دعاگویان زیارت شد . این خادمان شریعت مطهره هیچ وقت از تقویت دولت اسلام فروگذار نبوده ، وجود مبارک پادشاه ظل الله را سر مشق عدالت و دین داری و شرع - پرستی دانسته و می دانیم و واضح می بینیم که منرضین درباری نمی گذارند عرایض ما و سایر خادمان شریعت مطهره چه در طهران و چه در سایر نقاط ممالک محروسه درست به عرض حضور حضرت سلطانی برسند و مقاصد حقه مشروحه ما را در البسه ای که منافی اغراض خودشان نباشد جلوه می دهند .

ما خادمان شریعت مطهره و سایر اهل آذربایجان که چهل سال است به فرمایشات ماو کانه آشنا هستیم ، می بینیم که عرایض ما را هیچ کدام از لحاظ مبارک نکذرانده اند و هیچ يك از عبارات دستخط جوابیه از الفاظ درر بار و زایش طبع عدالت پرور ملوکانه نیست و اوضح من الشمس است که نص عبارات خائن بوده .

این است مختصری از اوضاع مملکت را از اول مذاکره ای که علمای دارالخلافه باهره ، با اولیای دولت روز افزون داشته اند ، الی یومنا هذا به عرض می رسانیم و باقی را به تکلیف دین داری خود بندگان حضرت همایونی می گذاریم . سابقاً علمای دارالخلافه طهران ، به ارسای کافه علمای ممالک محروسه ، از اولیای دولت خواستار شدند که قراری در اصلاح وضع محاکمات و دفتر مالیه دولت علیه داده آید ، که در ظل پادشاه اسلام عموم رعایا از بی اعتدالیهای عذیده آسوده ، در مهد امن و امان باشند ، چون هر دو این مقصود منافی با طریق استبداد و ظلم وزرای درباری بود ، علمای دارالخلافه را به وعده های بی اساس امیدوار کرده ، آنها را از مهاجرت اولیه به آستان مطهر حضرت عبدالعظیم رجعت دادند و به مواعید کاذبه چندی سرگردان نگاه داشته ، از آن طرف خاطر خطیر سلطانی را ، از انجاح حوائج آنها مطمئن ساختند . علمای دارالخلافه هر چه منتظر شدند که مواعید اولیای دولت صورت خارجی بهم رسانند نتیجه ای ندیدند و کم کم از جانب اولیای دولت و وزرای درباری اقدام در نفی و طرد جمعی از ضعیف و شریف که جز خیر خواهی ملت و دولت اسلام گناهی نداشتند شده ، علمای دارالخلافه که این نقض عهد و حسرات مستبدانه را از وزرای درباری دیدند ، مجدداً مستدعیات خود را مجدانه خواستند و این مرتبه یقین داریم همان وزرای خائن ، بدون اطلاع خاطر مهر مظاهر همایونی دست به رشته تشدد و سختی گذاشته جواب علمای دارالخلافه را به تهدیدات دادند .

آخر الامر که آن‌ها را مصمم در کندن اساس این ظلم و زکر علم عدل دیدند،
 فلذا دانستند اگر این طرح نو روی کار آمد، دست استبداد و ظلم آن‌ها کوتاه و
 خیانت‌های آن‌ها مشهود خواهد شد. محض حفظ خود و منافع خود، طلاب علم و
 ذریه رسول را هدف گلوله سرباز کردند، مسجد و عبادت‌گاه و خانه خدا را
 مثل قلاع اشراک و متهمین محاصره نمودند، بهای مساجد، سرباز و قراول
 گذاشتند. نان و آب به روی علمای اسلام بستند، گوئی یاغی و قاتل بودند. از
 صدر اسلام الی یومنا هذا از هیچ ملت کفری، نسبت به علمای اسلام این توهین
 وارد نشده بود. این بی‌احترامی نه تنها به شخص علماء اسلام شده، بلکه در
 واقع به شرع محمد صلی الله علیه و آله گردیده و ناعوس شریعت هتک شده است.
 اکنون جمیع هیأت علمای مذهب و بلکه تمام مسلمین اثناعشریه، جبر این
 توهین را به وجه کامل از حضور اقدس هما یونی خواستکارند که امر و مقرر شود.
 مقصد حضرات علماء مهاجرین را انجام کرده و دلجوئی از ایشان نموده و
 به احترام تمام به وطن ما لوف معاونت دهند و خصوص دعا گویان تبریز در دولت
 خواهی خاص که از سابق متهود خاطر دریا مقاطر است جسارت می کنیم، که
 قبول این استدعا و ارجاع مهاجرین مقصی المرام عاجلاً لازم است. و به وعد و
 قول اصلاح و اسکات عامه ممکن نیست. مترقب است بلوای محیطی باشد که
 رشته از دست دعا گویان رفته و به حکم ضرورت و الحاء، اقداماتی شود که باعث
 روسیاهی دعا گویان گردد.

جواب این تلگراف را بعد از این درج می‌نمائیم.

روز يك شنبه، هفتم جمادی الاخری ۱۳۲۴ هجری در این روز بر عده متحصنین
 سفارت خانه افزوده گردیده و بازارها و سراها عموماً بسته گردیده، حتی سرگذرها نیز
 دکا کینش بسته گردید. مردم مبهور و حیران و سرگردان می‌باشند، احدی به عرض آن‌ها
 نمی‌رسد. کسبه حضرت عبدالعظیم نیز آمدند به سفارتخانه. اهالی شمرا نات و دهات اطراف
 هم به صدا درآمده، اداره قزاقخانه نیز در خیال آمدن به سفارتخانه می‌باشند. همه در
 بین آن‌ها افتاده است. طایفه زنها هم گفتگوئی بین آن‌ها هست که بیایند در خیابان علاء الدوله
 که متصل به سفارتخانه است چادر بزنند.

از طرف علماء اعلام که در قم می‌باشند امروز قاصدشان آمد همگی سلامت بوده‌اند.
 میرزا ابراهیم عطار که خانه و دکانش نزدیک خانه آقای طباطبائی است حامل کاغذ و پاکت
 آقایان بود که با پای پیاده از بیراه آمده است و به سلامت رسید مذکور داشت سوار کشیک
 خانه و پانصد قزاق اطراف بلده قم را محاصره کردند که دهات اطراف اغتشاش نکنند.
 خداوند بر فقرا و ضعفا رحم کند که کار خیلی خراب است. زیرا که شاه خبر از وقایع ندارد

اطراف و اجزاء دولت هم از عین الدوله ملاحظه می نمایند و نمی گذارند خبر صحیح به شاه برسد .

شورش اهالی قم

در این روزها آقاسیدجمال در قم موعظه می کند . مردم جمع شده اند که حاکم ما معتمدخاقان ، گندم را جلو گرفته است و به قیمت گران به خیابان می دهد . آقا هم در بالای منبر گفته است : تقصیر از خود شماست ، قبول ظلم نکنید . لذا مردم اجتماع نموده و بر حاکم خود شوریدند ، حاکم هم متوسل به آقایان شده آقایان اصلاح نموده و بنا شد گندم را به قیمت مناسب به مردم بدهند و شروع در دادن گندم به خیابانها نمود و نیز متولی باشی در شب گذشته چراغهای حرم و صحن را در یک ساعت از شب گذشته خاموش نمود و مانع شد از این که مردم در صحن بمانند و این توهینی بزرگ بود که بر آقایان وارد آمد .

امروز تلگرافی از طرف اعلیحضرت مظفرالدین شاه در جواب تلگرافات علماء آذربایجان مخابره گردید که ما صورت آن را درج می نمایم .

دستخط للترافی اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه

در جواب علماء تبریز خطاب به حضرت ولیعهد

ولیعهد - به جنابان مستطابان حاجی میرزا حسن آقای مجتهد و آقای امام جمعه و آقای حاج میرزا محسن آقا و آقای میرزا صادق آقای مجتهد و آقای ثقة الاسلام الثقات ما را برسانید و از طرف ما بگوئید که مراحم ملوکانه همیشه شامل عموم طبقات مردم خاصه به علمای اعلام و مخصوصاً به علمای آذربایجان بوده و خواهد بود . همگی دعا گوئی دولت و ملت و طرف توجه ملوکانه ما هستند و نسبت به همه الثقات داریم و همین است که به شفاعت و توسط شما استدعای علمای آذربایجان را در معاودت علمای طهران قبول فرموده ام .

مشیرالدوله وزیر امور خارجه را برای معاودت دادن آنها روانه کردیم . به زودی علمای طهران شرفیاب می شوند و عرایض حق آنها را هم که مبنی بر صلاح دولت و ملت باشد قبول خواهیم فرمود .

مظفرالدین شاه قاجار

هفتم شهر جمادی الثانیة ۱۳۲۴

امروز خبر در طهران منتشر گردید که بعض از بلدان ایران از قبیل آذربایجان و غیره شروع در تعطیل نمودند .

امروز نیز تلگرافی از طرف ولیعهد مخابره شده است که صورتش این است :

تلفراف و ایعید از تبریز :

حضور مهر خانواری علیحضرت مظفرالدین شاه خلدانیه ملکه

به توسط حضرت والا ، شاهزاده اتابک اعظم ، به خاکپای اقدس عالی ارواحنا فداء . تصدق خاکپای اقدس همایونت شوم - در خاک پای مملکت آرای همایونی تا حال محقق و مشهود شده است که این غلام خانه زاد از اول عمر از وظیفه جان نثاری و استرضای خاطر آفتاب مظاهر تقاعد و غفلت نداشته و اگر تصور آن را می کرد که عرایض علمای اعلام خدای نخواستہ منضمین خلاف مصلحت و ضرر به حال دولت است ، ابدأ اسمی از آن‌ها در خاکپای معدلت پیرا نمی کرد در این حادثه به قدر امکان نگذاشته است که علمای آذربایجان ، از طرف قرین - الشرف همایونی مایوسی حاصل بکنند . امروز هم که به تلگرافخانه حاضر شده ، محض آن است که شخصاً از علمای مهاجر دارالخلافه شفاعت نماید . در کمال عجز و ضراعت ، به عرض جسارت می نمایم ، که قاطبه رعایای ایران و دایع الهی و به منزله اولاد اعلیحضرت اقدس ظل اللهی هستند ، حفظ ثلوثات اهل اسلام و علمای اسلام هم از فرایض ذمه سلطنت است . مع هذا هر گاه در این موقع از طرف قرین الشرف همایونی از جامعی صرف نظر شود و در مقام تسلیه و ترضیه و اعاده محترمانه آن‌ها برآید ، مزینه شکوه دولت و قوت اسلام و افتخار این غلام خانه زاد در بین الدول خواهد شد . رعیت که به منزله اولاد سلطان است به واسطه خبط و خطائی مستحق قهر و سیاست شدن یا رحمت و نصفت کامله سزاوار نیست . امیدوارم این شفاعت صادقانه چاکر جان نثار به عز انجام مقرون افتد .

(غلام خانه زاد محمد علی)

هفتم شهر جمادی الثانیة ۱۳۲۴

جواب لتلگراف و ایعید از طرف اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه قاجار

از صاحبقرانیه به تبریز - دستخط مبارک

ولیعهد - عریضه تلگرافی شما به توسط جناب اشرف اتابک اعظم به عرض رسید ، مقام مرحمت خودمان را نسبت به عموم علماء اعلام و توجهات کامله که بیشتر در ترویج شرع محمدی صلی الله علیه وآله و آسایش و دعا گوئی علماء داشته و داریم محتاج به فرمایش نمی دانیم . معلوم است علمای عظام همه دعا گوی دولت و وجودشان برای دولت و ملت مطلوب و در واقع لشکر دعا هستند ، همه وقت لازم التکریم و توقیر آن‌ها و حفظ حدود آن‌ها را بر خودمان لازم دانسته ایم ، چند روز پیش که علمای عظام آذربایجان در ضمن عریضه تلگرافی شرحی راجع به علماء عرض کرده بودند ، نیت مقدسه خودمان را به آن‌ها خاطر -

نشان کرده‌ایم و آنها هم باید خوب دانسته باشند که حسن ظن ما و التفات ما نسبت به علماء تا چه درجه است . حالا هم در مقابل شفاعت شما و استدعای علماء تبریز مقرر فرمودیم مشیرالدوله وزیر امور خارجه به قم برود و علمای عظام را محترماً معاودت بدهد. البته شما هم این مرحمت شاهانه را به آنها ابلاغ و آنها را به مراحم کامله ملوکانه امیدوار خواهید داشت. باید همگی با کمال امیدواری مراجعت و مراحم شاهانه را نسبت به خود و علمای آذربایجان بدانند که نیت مقدسه ما همیشه به ترویج شرع مطاع و آسایش علمای عظام مصروف و معطوف بوده و هیچ وقت مراحم خودمان را درباره آنها دریغ نخواهیم فرمود .

مقفرالدین شاه

هفتم جمادی الثانیه سنه ۱۳۲۴

امروز جمعی از تجار یا نواب و میرزاییان خان منشی باشی سفارتخانه ، نشستہ بعض مذاکرات محرمانه می نمایند .
روز دوشنبه هشتم جمادی الاخری ۱۳۲۴ - امروز تمام بازارها بسته است ، شهرت گرفته است زنها خیال اجماع و بلوایی دارند . برای این که شوهران آنها مدتی است در سفارتخانه مانده اند و نیز شهرت گرفته است طایفه قاجاریه خیال دارند به سفارتخانه آیند . تجار امروز پولی قسمت کردند که اساتید هر صنفی قسمت کنند . روی شاگردهایی که عیال دارند ؛ که زنها و اطفال آنها بی مخارج نمائند و از گرسنگی تلف نشوند و این مساوات و مواضع باعث اطمینان و امیدواری مردم گردید .

کممک یک زن ناشناس و

شایعه عزل عین الدوله

یک نفر زن ناشناس آمد در سفارتخانه و حاجی محمدتقی را طلب نمود و یک دسته اسکناس داد به او و گفت : این پول را خرج متحصنین کن . حاج محمدتقی پول را گرفت و آنچه کرد آن زن را پیشنهاد و بداند کی است و از کجاست ، آن زن خود را معرفی نمود و قبضی هم نگرفت . طرف عصر شهرت گرفت که عین الدوله از صدارت معزول گردید .

از قم هم خبر رسید که جمعیت آقایان زیاد شده اند . از کرمانشاه پسر امام جمعه کرمانشاه ، از طرف اهالی کرمانشاه آمد به قم برای یاری آقایان (۱) . از اصفهان هم جناب

۱- پسر امام جمعه کرمانشاه و شیخ العراقرین با آقایان تا طهران آمدند و متجاوز از یک ماه در طهران بودند ، از طرف دولت و ملت نهایت احترام از آنها شد . پس از مدتی سالماً خانما به وطن خود هر یک مراجعت نمودند .

آقا شیخ حسن شیخ المراقبن که از متمولین اسفهان است از طرف علماء و اهالی اسفهان وارد قم شد و اظهار نمود: همه اهل اسفهان عازمند بر حرکت و مرا فرستاده اند که کسب تکلیف نمایم و آنچه که بفرمائید اطاعت خواهد شد.

از تبریز تلگراف مخابره شد که مردم تبریز اجماع کرده اند، بعضی به سفارت انگلیس پناه برده و در قونسلیخانه انگلیس متحصن شده اند و بعضی مجلس ختم و فاتحه برای سادات و اشخاصی که در طهران کشته شده اند.

از خمسه و زنجان و رشت هم خبر رسید که مردم بلوا کرده اند برای این که علمای طهران را تفرقه از بلد کرده اند.

امروز صبح مدیر توپخانه سیف الدین میرزا که رفته بود قم و مأمور بود اگر آقایان از قم حرکت نمایند، آنها را گرفته و متفرق و هریک را به طرفی فرستند. با رئیس تلگرافخانه قم که اسمش و لقبش لسان الممالک است، خدمت آقایان رسیده و تلگراف عزل اتابک را خدمت آقایان ارائه داد.

از امروز تلگرافات از اطراف به آقایان می رسد زیرا که تا به امروز اتابک حکم کرده بود تلگرافاتی که مخابره می شود نرسانند.

عزل عین الدوله و نصب مشیر الدوله

روز سه شنبه نهم جمادی الاخری ۱۳۳۴- در این روز اختیار موحشه از بلدان و شهرها رسید (۱) بنده نگارنده یک شب نزد نایب السلطنه بودم و اظهار خدمت خود را می نمود. فرمود در عزل عین الدوله اگر من سعی نکرده بودم، اعلیحضرت او را عزل نمی فرمود. از اصرار من عین الدوله استعفاء نمود.

باری نایب السلطنه بر حسب مرسوم استعفاء نامه عین الدوله را برد خدمت اعلیحضرت

۱- نایب السلطنه مجبور گردید مطالب را به شاه عرض کرد. سایر ابناء سلطنت نیز اخبار را عرض کردند، لذا شاه متغیر گردید اتابک را معزول کردند.

نایب السلطنه شاهزاده کامران میرزا برادر اعلیحضرت مظفرالدین شاه، از طرف اعلیحضرت همایونی به شاهزاده اتابک گفت، جناب اتابک خوب است از حدارت استعفا دهید استعفانامه خود را بنویسید و از اعلیحضرت استعفا کنید استعفای شما را قبول فرمایند.

عین الدوله جواب داد: من تفسیری برخورد نمی بینم و از منصب خود و شغل خویش استعفا نمی کنم. شاهزاده نایب السلطنه گفت بس است مگر خیال دارید تخم قاچاریه را از زمین براندازید؟ مگر از شهر خبر ندارید؟ یک ساعت دیگر تامل جایز نیست. عین الدوله خواهی خواهی استعفای خود را نوشت.

خود مؤلف در حاشیه چنین نوشته است:

شاه مرحوم هیچ متغیر نمی شد. عین الدوله خودش استعفا داد و خودش دست مشیر الدوله

را گرفته تقدیم شاه کرده بود.

شاه و شاه استعفاء عین الدوله را قبول فرموده، عین الدوله پای شاه را بوسیده و به طرف ده خود مبارک آباد حرکت نمود.

نایب السلطنه بر حسب حکم اعلیحضرت مظفرالدین شاه وزراء را احضار کرد. مشیر الدوله که وزیر امور خارجه بود رئیس الوزراء گردید. عبدالملك با حاج نظام الدوله مأمور شدند که روانه قم شوند، برای معاودت دادن آقایان. لکن بازارها هنوز بسته است، مردم همگی در سفارتخانه جمع می باشند می گویند: تا عدالت خانه مفتوح و منعقد نگردد ما از این جا حرکت نمی کنیم.

روز چهارشنبه دهم جمادی الاخری سال ۱۳۲۴ هجری - در این روز بازارها بسته و تعطیل عمومی است. شاگردان مدارس نیز در سفارتخانه چادر زدند. از هر صنفی بلا استثناء حتی پستخانه و تلگرافخانه نماینده در سفارتخانه چادر زدند.

امروز شخصی سوار قاطر بود وارد سفارتخانه شد و گفت: مردم مزده دهید که عین الدوله معزول گردید. نزدیک بود مردم از خوشحالی متفرق شوند که عملاً و اجزاء سفارتخانه او را دور کردند و از سفارتخانه بیرون کردند و گفتند: مقصود ما عزل عین الدوله نبود خواه عین الدوله معزول باشد خواه منصوب، چه زبلی به ما دارد که عزل شده است.

باری منصب سدارت را دادند به مشیر الدوله و این مشیر الدوله از اهالی ناین است. که بین یزد و قم واقع است و در سی سال قبل منشی نظام السلطنه بود و مواجب او در ماه سه تومان بود و این صدراعظم اگر چه شخص با علمی نیست، لکن او را دو پسر است که عالم و تربیت شده می باشند. یکی مشیر الملك است که وزیر مختار ایران در روسیه بود، از حیث علم و تربیت بد نیست. اگر بتواند تصرفی در کار پدرش بکند کاری از پیش خواهد رفت و الا کار خراب تر خواهد شد.

یکی دیگر از پسرهایش مؤتمن الملك است که این جوان هم با علم و با تربیت است. از این دو جوان که یکی به سن نیست و دوسه سال است و دیگری به سن نیست و نوزده امیدی هست، چه هر دو در مدارس جدید تحصیل کرده اند.

امروز متحصنین تلگرافی به علماء و مهاجرین مخابره کردند و به آنها رسانیدند که بدون اجراء مقاصد و اشاره ما مراجعت نکنید و فریب نخورید جوایی که رسید از این قرار است.

تلگراف مهاجرین به متحصنین سفارت

به توسط جناب شاردن دافر انگلیس. به عموم علماء و تجار و کسبه، متحصنین سفارت. در جواب تلگراف شما اطلاع می دهیم که آسوده خاطر باشید. ما فریب نمی خوریم آنچه شنیده اید و می شنوید دروغ و ساختگی است. تا مقصود به عمل نیاید و تأمین از طرف سفارت انگلیس و اطمینان به من ندهند حرکت نخواهم

کرد. به جای خود آسوده بمانید. بیش از این نمی گویم خواهش دارم این مطلب را قوراً به تجار و کسبه برسانید.

امضاء سید عبدالله

از قم خبر رسید که دولت با علماء اعلام در گفتگوی تلگرافی می باشد که ما بعض از این تلگرافات را در این جا درج می نمایم.

عبدالملك هم آقایان را مانع از رفتن به عتبات گردید و آنچه لازم بود تلگراف کرد. بدین حضور که از اجزاء انجمن مخفی بود و در سفارت خانه بود، امروز رفت در مبارك آباد که بدانند عزل عین الدوله به واقعی است و یا دروغ و غیر واقع است. پس از ورود به مبارک آباد دید که جز حاج مشیر اشکر و امیرخان سردار، برادر زاده عین الدوله و اعظام الممالك احدی اطرافش نیست. پس از ملاقات، عین الدوله رو کرد به معین حضور و گفت: معین حضور برای چه آمدی - این جا مگر نمی دانی من از کار افتاده ام.

معین حضور گفت: در زمان صدارت مرا تمام کردی و هستی مرا گرفتی، آمده ام که دو کلمه نوشته به من بدهی که من سندی در دست داشته باشم. عین الدوله گفت: من چیزی نمی نویسم دیگر از شر من خلاص شدید، بروید نزد رئیس الوزراء و آنچه می خواهید از او بخواهید و بگیریید. معین حضور گفت: امیدوارم چنان که مرا تمام کردی خداوند تو را تمام کند و من دیگر آرزویی ندارم و خداوند دعای مرا مستجاب کرد و مرا و امثال مرا از شر تو خلاص نمود.

اعظام الممالك گفت: جناب معین حضور امروز آمدی که حضرت والا را شامت کنی؟ معین حضور گفت: من آمده ام که اتمام حجت کنم که حضرت والا شاید متنبه و متذکر شود. باری معین حضور یقین کرد که عین الدوله از صدارت خلع شده است و آنچه هم که لازم بود گفت و مراجعت نمود و خبر به اشخاص متحصنین رسانید و مردم بطور یقین و جزم دانستند که از شر عین الدوله خلاص شدند.

روز پنجشنبه یازدهم جمادی الاخری سنه ۱۳۲۴ هجری - در این روز بازارها و سراها بسته است. مردم در سفارتخانه ازدحام کرده اند. مفتاح الدوله؛ پسر مفتاح الملك، از طرف دولت حامل دستخطی گردید که برود به قم.

مشهور است که سردار افخم مأمور است که از اتابك نگهداری کند تا حساب او را بخواهند.

مشیر الدوله هنوز در صدارتش کاری نکرده است.
تلگرافی از محبس کلات از طرف آقا میرزا آقای اصفهانی به عنوان جناب حاج میرزا یحیی دولت آبادی رسید به این مضمون:
دیدم که خون تاجق پروانه شمع را
چندان امان نداد که شب را سحر کند

حضور حضرت اشرف رئیس الوزراء آقای مشیرالدوله سلام می‌رسانم . مشارالیه تلگراف را به مشیرالدوله ارائه داده مشیرالدوله گفت : از اعلیحضرت شاهنشاه استدعا می‌کنم که محبوسین را مرخص نمایند .

شهرت گرفته است که تلگراف کرده اند اشخاصی که تبعید شده بودند مراجعت نمایند و سعدالدوله و سعیدالسلطنه هم که تبعید و نفی از طهران شده اند معاودت کنند و هم نظام السلطان و متمد خاقان که از تبعید شدگان بودند به وطن خود برگردند . اگر چه متمد خاقان در قم و نظام السلطان در مازندران حکومت و ریاست داشتند و به اعلیحضرت مقلد الدین شاه خادم بودند ولی نسبت به عین الدوله نهایت عداوت را اظهار می‌کردند ، خصوص نظام السلطان که در مجالس سری ، سر و سری داشت . چنانچه در شرح حالات ایشان خواهد آمد .

جناب حاج نظام الدوله و جناب مستشارالملك مأمور شدند که معجلاً روانه قم شوند و از آقایان نگهداری و پذیرائی کنند ، تا جناب عضدالملك که از طرف اعلیحضرت مأمور معاودت دادن آقایان می‌باشد حرکت کنند و وارد قم شوند . اول خبری که از عزل عین الدوله به آقایان رسید به توسط لسان المعالک رئیس تلگرافخانه قم بود . ولی اول تلگرافی که از طهران به آقایان رسید تلگراف آقا شیخ محمود ملای زرگنده بود که در شب جمعه دوازدهم مخایره کرد و ما بعضی از تلگرافات را که دست آوردیم متدرجاً درج می‌نمائیم .

تلگراف آقا شیخ محمود از طهران به قم به آقایان میاجرین

حضور مبارک حضرت آقای حاج میرزا سید محمد مجتهد و سایر حجج اسلامیه دامت برکاتهم از سفارت روس اخبار رسید به ملاحظه احترام آقایان و رعایت ملت ، شاهزاده اتابک خلع شد . (شیخ محمود زنجانی ملای زرگنده)

تلگراف نظام الدوله به آقایان میاجرین

حضور مبارک حضرت مستطاب ملاذالانام ، اسلامیان پناه ، آقا سید محمد مجتهد دامت برکاتهم پیغام دیروز بنده به عرض رسیده ، محض خدمت به شریعت مطهره آنچه لازمه دولتخواهی بود ، به عرض خاکپای جواهر آسای اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی ارواحنا فداء رسانیده ، از جایی که خاطر مهر مظاهر ملوکانه همیشه مصروف ترویج شرع مقدس و آسودگی مردم است ، نسبت به اهالی مملکت و آقایان کمال مرحمت را مبذول فرمودند . خود بنده عازم قم هستم بدون این که تا حال به زیارت حضرت عالی مشرف شده باشم . فدویت و ارادت غایبانه خالمانه داشته‌ام باید حضرت عالی توجه کاملی فرموده بنده را بدون شناسائی در فدویت خودتان مستدام دارید .

(نظام الدوله)

روز جمعه ۱۳ جمادی الاخری ۱۳۲۴ - در این روز دکاکین عموماً بسته است دم سفارتخانه تهیه چراغان شب مولود شاه را می بینند. وضع سفارتخانه امروز از هر روز منظم تر و جمعیت بیشتر می باشد. امیرخان سردار، متقبل شده است که با عین الدوله برود به مشهد مقدس، یعنی در یکی از دهات خودش که در نزدیکی مشهد واقع است و موسوم به فرودان و تهیه حرکت را دیده، که خیلی محترم حرکت کند.

به قم هم تلگراف مخا بره شده است و تلگرافات سابقه را که قدغن بود نرسانند امروز رسانیده اند که ما صورت بعضی را دست آورده و درج می نمایم. لکن يك تلگرافی از شماع السلطنه پسر شاه مخا بره شده است به عنوان آقا سید علاءالدین داماد آقای بهبهانی که صورتش از این قرار است:

تلگراف شماع السلطنه به قم

جناب مستطاب آقا سید علاءالدین. تلگراف شما رسید از بندر جات آن عرض آن که خوشوقت شوم ملول شدم. نمی دانم ملتفت هستید و می دانید که خاتمه انبیاء روگردان. با کمال افسوس نگاه به حالت حالیه خود نموده کلمه، ما اودی نبی مثل ما اودی را وقتی حکایت از دشمنان خود فرموده، حالا به دراری خود خطاب فرموده و تکرار می فرماید: این چه حالت است؟ برای حرابی این دین و آئین شرع و این مشتم مسلمان به چه اندازه حاضر هستید و چه خواهید گفت؟ به جد مطهر مقدس خودتان خواهید فرمود یا رسول الله به جهت حفظ و رعایت ظاهریه و حقوق دنیویه خارج شدیم و يك مشتم جاهل را ول کردیم که هر نوع استبدال و خفت که ممکن بود به این شرع و به این آئین وارد آوردند. دیدیم و شنیدیم که محمدی مقول به مسیحی شد. به جهت رعایت حقوق خودمان راضی شدیم بلکه تحسین کردیم و تشجیع نمودیم، خوب است، عرض یکتید ای حجج اسلامیه اگر اسلام باشد شما حجت آن خواهید بود و الا خارج، حجت و دلیل لازم ندارند هنوز آن وقت نرسیده است که بر حسب تکلیف شرعی خود را مکلف دینی بدانید که فوراً برخاسته بیائید این مفاسد را بخوابانید. بیش از این راضی به خجالت رسول الله تشوید، تشریف ببرید کربلا به بینیم علماء اعلام آن زاویه مقدسه راضی خواهند بود که شما شهری را به این حالت بگذارید، بیرون بروید.

تا این جا عرض به آقایان بود. حال به خود شما که سید علاءالدین هستید، می گویم. من تو را آدم وطن پرست می دانم این چه می غیرتی است که تحمل می کنی؟ این ننگ را به کجا می بری؟ که فرنگی از ترس طلبه بیرون نمی آمد. حالا سید و طلبه به خانه فرنگی برود، در صورتی که قطعی و یقین است که اگر يك سال هم بمانند گشایشی از این جهت برای آنها نخواهد بود. نزدیک است یکی

رشته اعتقاد و الفت من از شخص شما بریده شود و البته یقین دارم آقایان ملتفت نیستند و شما هم نمی گوئید اگر مسلمانی يك عرق و حمیت دارد هر قدر آن بی حس و لجوج باشد، باز در این موقع نمی تواند خود داری کند. منتظر جواب حجج آن جا هستم.

الساعة که صبح جمعه می باشد، جناب سید مطهر الدین را دیدم، عصری با آقای شرفه حرکت کرده خواهند آمد. شخص دیگری هم که از محترمین و طرف وثوق است باید رسیده باشد. باید حضرت حجة الاسلام آقای آقا سید عبدالله و شما از دوستی من صرف نظر نکنید و با این که يك جو عرق مسلمانی شما و دینداری به جوش آمده اقدامات سریع نکنید، منتظر جواب هستم ولی آنه جواب سر بالائی.

کهریزك (ملك منصور)

تلفاتی مشیرالدوله رئیس الوزراء به آقایان

خدمت ذی شرف جناب مستطاب شریتمدار حجة الاسلام آقای آقا سید محمد مجتهد سلمه الله تعالی - چون استغفای حضرت مستطاب اشرف ارفع افخم والا شاهزاده اتابك اعظم دام اجلاله، در خاکبای جواهر آسای همایونی روحنا فداه موقع قبول یافت و حسب الامر اقدس اعلی خدمات مقرر دولتی به ارادتمند محول گردیده است، برای جلب تأییدات مأعوله خود استعمال سلامت حالات خدمت جناب مستطاب عالی را وسیله سعادت ابدی داده، ضمناً رحمت می دهد که برای ابلاغ مقررات علیه همایون و تجلیل مقرر که برای مزید امیدواری و معاودت داده و به مراجع فوق العاده ملوکانه امیدوار سازند و امیدوارم مخلص هم این موقع را برای ظهور ارادت قلبی مغتنم شمرده به درك ملاقات موفق و از مرثده سلامت حالات سرورم فرمائید.

(مشیرالدوله)

دستخط تلفاتی اعلیحضرت اقدس مشیرالدین شاه قاجار به عنوان مهاجرین

جنابان مستطابان شریتمداران، علماء اعلام دارالخلافه سلمه الله تعالی. چون به اقتضای حسن ظن که همیشه نسبت به عموم علماء اعلام داشته ایم. همه وقت آن ها را دعاگوی دوام دولت اسلام و خیر خواه شخص خودمان می دانیم. و در این مدت که پاره ای حوادث، جنابان شما را، از مرکز سلطنت معجور ساخته بود. این «سافرت و مهاجرت شما را خیلی بر خودمان ناگوار می دیدیم و به علاوه در این اشتداد گرما و عدم اقتضای فصل و موسم، بیش از این دوری از مرکز سلطنت مقتضی نبود. این دستخط را مزید بر ابلاغات شفاهیه فرمودیم که همه شماها مراجع قلبیه ملوکانه را بیش از پیش نسبت به خودتان شامل دانید و عراض خیر خواهانه

خودتان را همه وقت در حضور ملوکانه مسموع و مقبول شمارید، مخصوصاً محض تکمیل مراسم شاهانه نسبت به جنابان شما. مثل جناب مستطاب اجل عبدالملک، نوکر محترمی را که از اولین رجال محترم دولت و طرف اعلیٰ درجه و توفیق و اعتماد خودمان است، مأمور می‌فرمائیم که جنابان شما را به مراسم شاهانه مستظفر و امیدوار داشته فرمایید ما را حضوراً ابلاغ و شما را با تجلیل کامل معاودت بدهد: جناب معزی‌الیه هرچه بگوید عین فرمایشات ما است و هرچه ابلاغ کند در حکم این است که خودمان شفاهاً اظهار فرمودیم. در این صورت با ترتیباتی که شروع شده است، باید همگی به عواطف شاهانه امیدوار و مطمئن باشید و بدانید که همه وقت رعایت تکریم و تجلیل علماء اعلام به اعلیٰ درجه در حضور ملوکانه ما منظور و آنها را خیر خواه حقیقی خودمان دانسته توقیر و احترامات آنها را همیشه بر خودمان واجب می‌شماریم و یقین داریم جنابان شما هم به اقتضای تکالیف شرعی، خودتان پیش از این طول زمان مسافرت را جایز ندانسته هرچه زودتر در معیت جناب معزی‌الیه معاودت خواهید کرد. تا ما هم مراسم قلبیه خودمان را کاملاً در موقع شرفیابی مشهود و معلوم داریم.

۸ جمادی الثانیه ۱۳۲۴

عریضه تکریمی آقایان مهاجرین از قم حضوراً علیه‌السلام مظفرالدین شاه

از آن جایی که خادمان شریعت مطهره و داعیان بقای دولت قاهره، بالقطع و یقین می‌دانستیم که به جهت اختلال و اغتشاشات جاریه در امور مملکت از تجاوزات و تعدیات اولیاء امور و عدم اعتناء در اجراء احکام الهیه و اوامر شرعیه و اشاعه فواحش و منهیات و ارتکاب محذورات دینی، در خاطر خطیر همایونی مکنون و مرکوز است که تأسیس مجمع و مجلس عدالت فرمائید که مظهر عدالت و مظهر رأفت پادشاهی نسبت به مملکت و رعیت و مورت رفع اختلال و قلع ماده فساد در کلیه امور دولت و ملت باشد. این است که از طرف دعاگویان نیز دو سال است استدعا و ابراز و اجراء این نیت مقدس از ساحت عنیه سلطانیه شده و خاطر مقدس ملوکانه هم به صرافت طبع و اقتضای میل مبارک صلاح حال مملکت را منظور و امر به تشکیل آن فرمودید لکن تسلیات و ترتیبات خارجی، این استدعا را طوری جلوه داده و عرایض را طوری القاء و اظهار نموده که ترتیب این امر مقدس تاکنون معوق و معطل مانده. در این موقع که رأفت شامله ملوکانه و مراسم کامله خسروانه نسبت به عاصه رعایا در مقام بروز و شمول است، لازم دانستیم که این مقصد مهم اسلامی را که به موجب اعلام کلمه حق و مزید قوت سلطنت اسلامی و حفظ مملکت و رفع ایادی و نفوذ و منع تصرفات خارجی

است. در عالم دوات خواهی و ملت دوستی و اسلام پرستی در این ورقه به عرض سده سنیه ملوکانه رسانیده. حسب التکلیف والوظیفه قبول و اجراء مستدعیات بی غرضانه خود را از حضور اقدس همایونی استدعا نمائیم. استدعای دولت خواهانه جماعت دعاگویان و قاطبه علماء اعلام و رعابای پادشاه اسلام این است، که امر و اجازه سنیه ملوکانه صادرشود به تشکیل و تأسیس مجلس که اعضای آن مرکب باشد از جمعی از وزراء و امناء بزرگ دولت که در امور مملکت با ربط و از اغراض نفسانی بری باشد و جمعی از تجار محترم که در صناعت و تجارت با اطلاع و از مصالح امور دولت و ملت مستحضر و برای مشاورت صالح باشند و چند نفر از منتخبین از علماء عاملین که بی غرض و با بصیرت باشند و جمعی از علماء و فضلاء و اشراف و اهل بصیرت و اطلاع و این مجلس عدالت مظفریه که مرکب از امناء پادشاه است، در تحت نظارت و ریاست و فرمان فرمائی شخص شخیص پادشاه اسلام که پدر رئوف و خیرخواه است، حاکم و ناظر بر تمام ادارات دولتی و مراتب انتظام و اصلاح امور مملکتی، از تعیین حدود و وظایف و تشخیص دستور و تکالیف تمام دوائر مملکت و اصلاح نواقص امور داخله و خارجه و مالیه و بلدیّه و تعیین حدود و احکام اولیاء امور و ترتیب سایر شعب امور ملکیه و مهم خلیقه و منع ارتکاب منهیات و منکرات الهیه و امر بعمروف و واجبات شرعیه و ترتیب مقاولات و مقابلات و معاملات داخله با خارجه به میزان احکام شرعیه و تحریر فصول و ابواب و ترتیب کتابچه و اوراق آنها و به وسیله نظارت و اهتمام و مراقبت این مجلس مظفریه به تمام حدود و حقوق و تکالیف عموم طبقات رعیت مدین و محفوظ احقاق حقوق ملهوفین و مجازات ظالمین و اصلاح امور مسلمین بر طبق قانون مقدس و احکام مقنن شرع مطاع که قانون رسمی و سلطنتی مملکت است، معلوم و مجری شود. تمام افراد رعیت دانسته و بی دانسته که مکتوبات و ارادات صمیمه و مقاصد و نیات مقدسه و توجهات خاطر معدلت مظاهر ملوکانه، سالهای دراز است معطوف بر ترتیب این امر مشروع اسلامی بوده چنانچه فرمایشات و اوامر ملوکانه و نظفهای خسروانه در مواقع رسمیه و غیر رسمیه شاهد این مدعاست. حالا هم دعاگویان به متابعت و موافقت نیت مقدسه ملوکانه، تشکیل این مجلس را عاجلاً در روز همین استدعای کتیم که انشاءالله تعالی به حسن نیت پادشاه اسلام پناه، این مجلس که مظهور و مظهر عدالت شاهانه است، به نظارت بر امور مملکت و اعمال مساوات بین طبقات رعیت در اجراء احکام مقدس اسلام اصلاح نواقص حالیه رفع اختلافات جاریه را نموده باعث عزید قوت و شوکت دوات و ملت و آبادی و اصلاح و حفظ حدود و ثغور مملکت و استحکام و دوام

سلطنت اسلامیہ گردد و امیدواریم کہ محض مزید امیدواری عامہ رعایا تشکرات خالصانہ دولتخواہی خود را پس از زیارت فرمان مبارک بہ حکم رسمی دولتی و تشکیل مجلس و مجمع مظفری و تعیین اعضاء و تحریر کتا بچہ و نظامنامہ داخلہ آن شروع و بہ ترتیب این مشروع مقدس ، در تحت قبۃ معلہ حضرت فاطمہ معصومہ سلام اللہ علیہا بہ عرض حضور شاہنشاهی رسانیدہ و بہ عموم رعایای پادشاہ اطلاع نمائیم و برحسب استظهارات رأفت آمیز پادشاہی ، معاونت بہ دارالخلافہ نمودہ تمام ہم و اوقات و جد و جهد خود را صرف تدارک و جبران تعطیلات و توفیقات واردہ کہ در این مدت ، از روی اضطراب و ناچاری از رعایای مطیع پادشاہ ناشی و صادر شدہ نمودہ ، باکمال امیدواری و اطمینان بہ معاضدت و معاونت عموم ملت و رعیت از این توجہات خاصہ پادشاہی بہ تقویت دولت و ملت و دعا گوئی ذات اقدس پادشاہ اسلام اشتغال ورزیم .

رد دست خط شاہ

روز شنبہ ۱۳ جمادی الاخری ۱۳۳۴ ہجری - دو ساعت از شب شنبہ دیشب گذشتہ ، میرزا حسین خان سرکھتر مشیرالدولہ ، (صدر اعظم) دستخطی آورد در سفارتخانہ انگلیس کہ مجلس را افتتاح می کنیم ، اما در طهران فقط ، نہ در سایر بلدان ایران و در قضا با بعد از مشاورت اعضاء و حکم مجلس و تصدیق وزراء دربار اگر اعلیحضرت پادشاہ ایران امضاء فرمود آن حکم اجراء خواهد شد و سمت رسمیت را حاصل خواهد نمود و آلا فلا بعبارة اخری مجلس تابع ارادہ سلطانی باشد نہ آن کہ شاہ ملزم باشد بہ اجراء حکم مجلس . تجار و کسبہ گفتند ما چنین مجلسی لازم نداریم . مجلس باید حاکم مطلق باشد و شہوات آن در تمام بلدان و دہات و قری دایر باشد و چنانچہ در قضیہ ای مجلس حکم داد ، باید اعلیحضرت آن حکم را حتماً امضاء و اجراء فرمایند .

امروز خبر رسید کہ دستخط را عوض کردند و تغییر دادند و دستخط صادر شدہ است کہ مجلس بہ تصویب و میل علماء اعلام تشکیل شود و صورت دستخط را بردند بہ مطبوعہ شاہنشاهی کہ طبع کنند و در تمام بلدان ایران منتشر سازند . و نیز از قم خبر رسید کہ آقایان مراجعت نمی کنند . اصفہان و کاشان و دہات اطراف قم بہ ہیجان آمدہ اند . تلگرافات بسیاری از شہرہا بہ آقایان مخابرہ شد کہ ما در عنوان ہر روزی بعض از آنها را درج می نمائیم .

تلگراف اعلیحضرت شاہنشاہ بہ ام بہ عنوان مستشار الملک

مستشار الملک، تلگراف شما را وزیر دربار بہ نظر ما رسانید . از خدمات شما کمال خوشوقتی و رضایت داریم . شما فلا همان جا بمانید تا عضد الملک ہم

بیایند آقایان و علماء را بیاورید ، از جانب ما احوال تمام آقایان و علماء را پرسیده و اظهار مرحمت ما را به یکایک ایشان برسانید .

(مظفرالدین شاه)

تلگراف از اسفهان به قم

حضور مبارک حجج اسلامیه دامت برکاته - اختیار به اختلاف مسوع ، اسباب حیرت در تکلیف ، حالات شریفه را اطلاع ، تکلیف معلوم ، از سلامتی شاکر گردید .
(شیخ جمال‌الدین اسفغانی)

از تبریز به قم

خدمت حضرت حجة الاسلام و المسلمین آقای آقا سید عبدالله مجتهد سلمه الله تعالی و برکاته ، از وقوع قضیه هایلله ، داعی و سایر علماء آذربایجان زیاده از حد متألم گشته و شریک مصیبت شما هستیم . نلمة فی الاسلام لایسدها شیء الی یوم القيمة . به قدر مقدور مشغول اقدامات لازمه هستیم . همه اوقات تمامی حالات شریفه خود و سایر آقایان را مرقوم فرمائید .

(مجتهد)

ایضا از تبریز

از تبریز به طهران به توسط حاج عبدالرزاق الکتومی :
خدمت ذی شرافت جناب مستطاب شریعتمدار ملاذالانام مروج الاحکام ، آقای حاج سید محمد مجتهد دامت برکاته ، مدتی است از سلامت حالات میمنت اطلاع نداده‌اید . نگرانی خاطر حاصل است . محض رفع نگرانی سلامت مزاج بهاج و احوالات اتفاقیه اعلام فرمائید .

(خادم شریعت عبدالکریم)

این تلگرافات را از طهران فرستادند به قم خدمت آقایان . از عتبات عالیات هم تلگرافات متعدده مخا بره شده که ما بعضی را درج نمودیم .

تلگراف مهاجرین به تبریز

خدمت جناب مستطاب حجة الاسلام ، آقای مجتهد دامت برکاته ، تلگراف تفقد آمیز زیارت ، از ملاطفت آقایان عظام تبریز متشکر و البینه در این موقع بذل مجاهدات بر عموم علماء اعلام و اهل اسلام لازم ، داعی و سایرین حجج اسلامیه مهاجرین در بلده طیبه نایب‌الزیارة و به تنبیه مسافرت مشغولیم .

(سید عبدالله)

تلگراف از عتبات عالیات

حجج اسلام دامت برکاتهم - تلگراف اخبار موخس از طهران رسید موجب

پرشانی فوق‌العاده گردید . مطالب چیست؟ عاجلاً اطلاع بدهید. تا اقدامات لازم
بنمائیم. (الاحقر عبدالله مازندرانی) (الاحقر محمد کاظم خراسانی) (حاج میرزا
حسین نجل مرحوم حاج میرزا خلیل)

تلگراف از اصفهان

حضور محترم علماء و حجج اسلام دامت برکاتهم ، قلوب منکسرہ عموم
مخلصین از تأسف خاطر محترم افسرده و غمگین است . برای اجراء مقاصد
مقدسه به حضور مبارک حضرت بقية الله ارواحنا فداه متوسلیم . تلگرافی هم به
طهران شد. امید است جواب مساعد مرحمت شود. اکنون هم محض اظهار خلوص،
و داد و یک جہتی و اتحاد به عرض این مختصر مبادرت نموده هر گونه خدمتی
و فرمایشی باشد اعلام فرمایید، برای همراهی و متابعت بانهایت امتنان و ارادت
حاضر هستیم . (مسیح الموسوی) (ابراهیم الموسوی) (جمال‌الدین محمد هاشم)
(محمد باقر طباطبائی) (ابوالحسن الطباطبائی) (علی الموسوی) .

یضاً تلگراف از اصفهان

حضور مبارک حجج اسلام دام ظلهم - هشتم وارد شدم . حضرت آية الله آقای
نجفی دام ظلہ و آقای نفع الاسلام چند روز است با سایر علماء اعلام تدارک حرکت
دیده‌اند و عازم قم بودند و هستند. مدت مکث حجج اسلام و تکلیف اعلام فرمائید.
(ملا علی اکبر)

این تلگراف را جناب آخوند ملا علی اکبر مجتهد قم که سفیر و داعی بود از طرف
آقایان و رفته بود به اصفهان مخابره کرده‌است و این شخص از جمله علماء عاملین و
مقدسین می‌باشد. بنده نگارنده در دهسال قبل خدمتشان رسید صاحب ذوق و حرارت و قدسی
به کمال است .

روز یکشنبه ۱۴ جمادی‌الآخری ۱۳۴۴ هجری - در این روز دکاکین عموماً بسته و
جمعیت سفارتخانه زیادتر از هر روز است از قم هم جمعی آمدند. از طرف آقایان مکتوبی به
عنوان متحصنین رسید که مراجعت ما موقوف و منوط به افتتاح عدالتخانه و حرکت شما از
سفارتخانه است، شهرت مراجعت ما بی مأخذ و بی اصل است .
پس از ورود عضدالملک به قم یک روز در خانه نشست که آقایان از او دیدن کنند .
آقایان هم ملتفت شده اعتنائی به او نکردند و چند دفعه بین عضدالملک و آقایان سفراء
یک دیگر آمد و شد کردند تا بالاخره با هم دوست و درست آمدند . از طهران هم متوالیاً
تلگراف به عضدالملک می‌شود و اصرار در حرکت آقایان می‌کند .

دستخط تلگرافی اعلیحضرت منظرالدین شاه قاجار به عنوان عضدالملک

جناب عضدالملک. عریضه تلگرافی شما رسید، از سلامتی شما خوشوقت شدم

و بحمدالله حال خودمان هم خوب است . البته مراحم ما را هم به طوری که فرموده‌ایم به علماء اعلام ابلاغ داشته‌اید . باز هم از جانب ما به جنابان مستطابان آقا سید عبدالله و آقای آقا سید محمد وحاج شیخ فضل‌الله احوال‌پرسی کنید و بگوئید با این گرمی هوا بیشتر از این طول اقامت شما در قم ابداً مقضی نیست ، کمال مرحمت نسبت به آنها داشته و داریم ، چرا باید در حرکت خودشان تأخیر بکنند؟ هر عرضی دارند بیایند حضوراً به ما عرض کنند ، عرایض آنها را قبول می‌فرمائیم و کمال مرحمت را نسبت به آنها خواهیم فرمود . البته آنها را به مراحم ما خیلی امیدوار بکنید . يك فقره فرمایش هم به جناب اشرف صدراعظم (مشیرالدوله) فرموده‌ایم ابلاغ می‌کنند شما هم از سلامت خودتان و حالات علماء عظام تلگرافاً به عرض برسانید . البته آقایان را برای فردا حرکت بدهید ، می‌خواهید خودتان حضوراً به عرایض آنها برسید در این صورت بیش از این ماندن آنها مقضی نیست ما که مکرر قول داده‌ایم که کمال همراهی و مرحمت را نسبت به آنها می‌کنیم .

(در شب ۱۳ جمادی‌الثانیه ۱۳۲۴)

شب گذشته که شب مولود شاه بود چون بازارها بسته بود مردم دم سفارت و خیابان علماءالدوله را چراغان کردند . امروز باز از طرف سفارتخانه جمعی رفتند نزد مشیرالدوله و باره‌ای مذاکرات نمودند . دستخطی از اعلیحضرت صادر گردید که خطاب به مشیرالدوله است و عین دستخط را مخابره نمودند به قم و صورتی هم برای رؤساء متخصنین فرستادند .

دستخط اعلیحضرت شاهنشاه منظرالدین شاه « صدراعظم مشیرالدوله

که در ذیل تلگراف « قم مخابره شده است . به تاریخ ۱۴ جمادی‌الخرای

خدمت دیشوکت حضرت مستطاب اجل اکرم افخم عالی آقای عبدالملك دام اجلاله‌العالی - چون خاطر خطیر اقدس ملوکانه ارواحنا فداء جداً مصروف آیش رعایا و امنیت و ترقی بلاد و مملکت محروسه خود است ، به میمنت عبید دولت شاهنشاهی ، چنین اراده علیه شرف صدور یافت که به تشکیل مجلس ملی آسایش و امنیت را مبنای مستحکمی مقرر فرمایند و بدین لحاظ دستخط مبارك از ناحیه مقدسه خسروانه صادر شد که عیناً آن را اینک در همین تلگراف مندرج می‌دارد :

و دستخط

جناب اشرف صدراعظم ، از آن جایی که حضرت باری تعالی جل شانه سر رشته ترقی و سعادت مملکت محروسه ایران را به کف کفایت ما سپرده و شخص همایون ما را حافظ حقوق قاطبه اهالی و رعایای صدیق خودمان قرار داده ، در این

موقع که رأی همایون ملوکانه ما بدان تعلق گرفته که برای رفاهیت و آسودگی قاطبه اهالی ایران و تأیید میانی دولت اصلاحات مقتضیه به مرور در دوایر دولتی و مملکت به موقع اجراء گذارده شود . چنان مصمم شدیم که مجلسی از منتخبین شاهزادگان و علماء و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اسناف و منتخبات طبقات مرقومه ، در دارالخلافه طهران تشکیل و تنظیم شود ، که در موارد لازمه در مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره و مذاقه لازمه را بعمل آورده و به هیئت وزرای ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد اعانت و کمک لازم را بپمایند . در کمال امنیت و اطمینان ، عقاید خودشان را در خیر دولت و ملت و مصالح عامه و احتیاجات مهمه قاطبه اهالی مملکت به توسط شخص اول دولت به عرض برسانند ، که به حجه مبارکه موشح و به موقع اجراء گذارده شود . بدیهی است که به موجب این دستخط مبارک نظامنامه و ترتیبات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آن را مرتب و مهیا خواهیم نمود ، که بسم الله تعالی این مجلس افتتاح و به اصلاحات لازمه شروع شود و نیز مقرر می فرمائیم که سواد دستخط مبارک را اعلان و اعلام نمائید که تا قاطبه اهالی از نیات حسنه ما که تماماً داجع به ترقی دولت و ملت ایران است کما ینبغی مطلع و مرفه الحال مشغول دعا گوئی باشند .

(در قصر ما بحیرانیه به تاریخ چهاردهم جمادی الاخری ۱۲۲۴ در سال یازدهم سلطنت ما)

(مظفرالدین شاه) .

بعد از استحضار بر مراتب این دستخط مبارک و اطلاع به بذل این عنایت کامله شاهنشاهی که از مآثر این عهد مظفری است ، خدمت جنابان مستظابان آقایان عظام حجج الاسلام دامت برکاتهم تفسیل را اشعار و مدلول دستخط مبارک را ابلاغ فرموده ، خاطر محترمشان را متذکر خواهید فرمود که بیش از این غیبت حجج اسلامیه شایسته نیست . هر چه زودتر تشریف فرمای دارالخلافه شوند که به مدد نیات عالیه و همت انفس قدسیه ایشان مذاکرات مجلس بر نظام باشد و تشکیل آن شده به حول و قوه الهی هر چه زودتر به اجراء این اراده علیه موفق گردیم و مسلم است که دیگر بعد از این مساعدت مبذوله از جانب سنی الجوانب ملوکانه یک ساعت تاخیر در ساعت حرکت آقایان عظام جایز نبوده و هر قدر زودتر عزیمت فرمایند برای آسایش و راحت بندگان خدا و رفع نگرانیهای مردم انب و الزم است . که خیر الخیر ماکان عاجله . امیدوارم که در جواب این تلگراف بشارت زیارت حضرت عالی و حضرات عظام هر چه زودتر موجب مسرت و امتنان مخلص گردد ، انشاء الله تعالی . (مشیر الدوله) .

المکرمی مشیرالدوله صدراعظم دام اقباله به آقایان مهاجرین دامت برکاتهم

خدمت ذیسمت جناب مستطابان شریتمداران ، آقایان عظام حضرات حجج اسلامیه دامت برکاتهم . امیدوارم وجود مقدس شریتمداران عالی در حفظ الهی قرین به عاقبت و استقامت بوده و مکروهی به خاطر گرامی از هیچ بابت ملالی نباشد . تلکرافی حسب الامر اقدس اعلی ، ارواحنا فداء ، خدمت ذیشوکت حضرت مستطاب اجل اکرم افخم آقای عبدالملک ، دام اجلاله العالی زحمت داده ام که از ملاحظه آقایان عظام متع الله المسلمین بطول بقائهم خواهند گذرانید . و تصدیق خواهند فرمود که تا چه درجه ذات مقدس ملوکانه ارواحنا فداء ، سعی در ترقی ملک و ملت و توجه آسایش و رفاه است و تا چه اندازه مایل است براین که مستدعیات حقه رعایای خود را در نظر عنایت بود ، محض رعایت مقرر فرمودند . پس در این صورت بدیهی است که آقایان و حجج اسلام دامت افاضاتهم نیز به اقتضای خیرخواهی تدارک خدمت گزاری این عنایت خاص خسروانه روحنا فداء را به عمل آورده ، چون موکب ملوکانه برای این که به تجویز اطباء باید در هوای ملایم چند روزی مداوت فرمایند ، روز بیستم به اوشان تبه ده روزه تشریف فرما خواهند بود ، و اقدام و شروع به این امر خطیر هم که امروز برعهده اولیای دولت و ملت مسلم گردیده است ، از محذور تاخیر بایند مصون باشد . میل ملوکانه آن است که آقایان عظام ، دامت برکاتهم ، بزودی که ممکن است به دارالخلافه معاودت فرمایند که به مقدمات این خدمت بزرگ مبادرت شده و به فضل خدا و توجهات سایه خداوند و انفاس قدسیه اولیای شرع شریف و همت کافه اولیای دولت علیه به حسن تشکیل و تنظیم مرتب آید . امیدوارم که انشاء الله تعالی تاخیر در حرکت را پس از این تکالیف شرعی خود خارج و برای کمک اولیای دولت علیه در خدمت دولت و ملت تمجیل فرمایند .

(مشیرالدوله)

روز دوشنبه ۱۵ جمادی الاخری ۱۳۲۴ هجری - در این روز نیز بازارها و سراها بسته و مردم در سفارتخانه می باشند . طرف سیح اعلانی به در و دیوار سفارت و خیابانها و کوچهها چسبیده شد . لکن مردم قبول نکرده و اعلان مطبوعه را پاره کردند و آنچه که ممکن بود از در و دیوار کردند . ما صورت آن را نوشته و درج تاریخ خود نموده .

سواد دستخط اعلیحضرت شاهنشاه خلدالله ملکه

مظفرالدین شاه که به در و دیوار چسبانیده شده بود و مردم آنها را کندند

جناب اشرف صدراعظم ، از آن جائی که حضرت باری تعالی جل شأنه ، سررشته ترقی و سعادت ممالک محروسه ایران را به کف با کفایت ما سپرده و

شخص همایون ما را حافظ حقوق قاطبه اهالی ایران و رعایای صدیق خودمان قرار داده ، لهذا در این موقع که رأی همایون ملوکانه ما بدان تعلق گرفته که برای رفاهیت و آسودگی قاطبه اهالی ایران و تشبید و تأیید میانی دولت، اصلاحات مقتضیه به مرور در دوائر دولتی و مملکتی به موقع اجراء گذارده شود ، چنان مصمم شدیم که مجلسی ازمنتخبین شاهزادگان و علماء وقاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف به انتخاب طبقات مرقومه ، در دارالخلافه طهران تشکیل و تنظیم شود که در موارد لازمه در بهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره و مذاقه لازمه را به عمل آورده و به هیئت وزرای ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد اعانت و کمک لازم را بنمایند . و در کمال امنیت و اطمینان عقاید خودشان را در خیر دولت و ملت و مصالح عامه و احتیاجات مهمه قاطبه اهالی مملکت به توسط شخص اول دولت به عرض برسانند ، که به صحنه مبارکه موشح و به موقع اجرا گذارده شود (۱) بدیهی است که به موجب این دستخط مبارک نظامنامه و ترمیمات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آن را مرتب و مهیا خواهید نمود که بون الله تعالی این مجلس افتتاح و به اصلاحات لازمه شروع شود و نیز مقرر می فرمائیم که سواد دستخط مبارک را اعلان و اعلام نمایند که تا قاطبه اهالی از نیات حسنه ما که تماماً راجع به ترقی دولت و ملت ایران است ، کما بینی مطلع و مرقه الحال مشغول دعا گوئی باشند . در قصر صاحب - قرآنیه به تاریخ ۱۴ شهر جمادی الاخره ۱۳۲۴ در سال یازدهم سلطنت ما (این سواد مطابق با اصل دستخط مبارک بندگان اعلی حضرت اقدس همایون شاهنشاهی روحانفاده است) .

(مشیرالدوله)

(در مطبعه مبارکه شاهنشاهی روحانفاده به طبع رسید) (۲)

۱- به موقع اجری لفظی است مرکب از مضای که لفظ به موقع باشد و از مضاف الیه که لفظ اجری است، یعنی به مقام اجراء ، ولی مردم عوام معنی آن را نفهمیده و گفتند، یعنی در موقعی و محلی که ما صلاح دانیم ؛ و شاید دولتیان صلاح ندانند و به این جهت و جهات دیگر اکثریت آراء یا عوام شد و این دستخط را قبول نکردند . به چند جهت ؛ یکی لفظ موقع یعنی هر وقت که موقع باشد، خواص هم به واسطه آن که شاید یک زمانی همین جزئی کلی شود و بهانه دست مستبدین افتد ، متابعت عوام را نمودند . دویم آن که باز توسط شخص اول در کار است ثالثاً آن که شاید بعد از این، این دستخط هم مانند دستخطهای سابق گردد و ایفاء به مضمون آن نکنند ، بلکه باید وزیر مختار انگلیس ضمانت اجراء آن را بنماید ، چه دستخط اولی که در حضرت عبدالعظیم داده شد از این معتبرتر بود و کسی آن را اجراء نداشت .

۲- همین دستخط را جناب صدر اعظم مشیرالدوله در طی و تلو تلگراف خویش به آقایان مهاجرین مخایره نمود که ما در عنوان روز یک شنبه ۱۴ در این تاریخ خود درج نمودیم.

از طرف تجار بولی تهیه شد که برای آقایان بفرستند .

تعارف از طهران به قم

حضور سرکار حجة الاسلام آقای آقا سید محمد مجتهد طباطبائی سلمه الله تعالی - از بركات انفس قدسیه اسباب آسایش حاضر و امیدوارم منتهی به نتایج خیریه شود . سلامت وجود مبارک را بشارت فرمائید که مسرور دوم .

(ظهیر الاسلام)

این ظهیر الاسلام داماد شاه و برادر امام جمعه و مباشر و رئیس مدرسه سپهسالار است . در اوایل تابۀ امروز با آقایان مخالف و متابعت برادر بزرگتر خود را می نمود . لکن امروز با آقایان همراه شده و در ورود آقایان نیز استقبال نمود .

ایضا از طهران به قم

خدمت ذی سعادت جناب مستطاب بندگان آقای آقامیرزا محمد صادق رئیس

مدظله . از مرده سلامت می حضرت آقا و جناب عالی نهایت تشکر به عمل آمد . آقایان عنایم را سلام عرض بکنید منتظر اوامر مطاعه هستم . (نصرالله)

این تلگراف را حاج میرزا نصرالله تلك المتكلمین به عنوان جناب آقامیرزا محمد صادق رئیس مدرسه اسلام ، پسر دویم آقای طباطبائی بخایره نموده است . (آقامیرزا محمد صادق مدیر روزنامه مجلس است) .

از اصفهان به قم

حجج اسلام مهاجرین الی دارالسلام . بركافه مسلمین همراهی این فرقه واجب است . امید است کوتاهی نشود . (محمد باقر الموسوی)

آقای سید باقر صاحب این تلگراف ، از علماء معتبر اصفهان است .

ایضا از اصفهان

حضور مبارک حجج اسلام دامت برکاتهم ، چشم اسلام و اسلامیان روشن بریدون لطفوا و نورا لله والله متم نوره . جناب شریتمدار آقا شیخ علی اکبر سلمه الله تعالی سالم اشتغال به شرح حالات ذوات مقدس دارند . همه قم حاضر بوده از قصد مبارک ایشان و احقر را مسرور فرمائید .

(حاج شیخ جمال الدین)

ساحب تلگراف فوق آقا جمال پسر آقای نجفی است و مراد از شیخ علی اکبر آخوند ملاعلی اکبر مجتهد قم است ، که از طرف آقایان داعی بود و از اصفهان مشغول دعوت بوده است .

از کلات به قم

حضور مبارک بندگان حضرت آیه الله آقای آقا سید محمد رئیس حوزه مقدسه

اسلامیه ، مدّ نفعه العالی ، در این موقع تبریکات خالصانه خود را با احترامات فائزانه تقدیم می نماید .
 صاحب این تلگراف آقا میرزا آقای مجاهد اصفهانی است که به حکم عین الدوله در کلات مجبوس گردید و از جمله منفین و مبعدين از طهران است . این که می نویسد رئیس حوزه مقدسه اسلامیه ، مقصود از حوزه اسلامیه انجمن اسلامیه است و این انجمن اول انجمن علمی است که در طهران تأسیس یافت و زمان تأسیس این انجمن از سال ۱۳۲۳ بود .

این از کلات به قم

حضور حضرت آیه الله آقای آقا سید محمد مجتهد ، روحانفاد ، الحمد لله
 الذي اذهب عنا الحزن ، كفي علمك عن المقال وكفي كرمك عن السؤال .
 (اصحاب السجّنه مجد الاسلام وميرزا آقا)

از یروجره

حاج ملک المتکلمین : تلگراف تسلیت آمیز شما ، دوازدم ملاحظه شد .
 سلام خالصانه را خدمت خنایان مستطابان فدوتی الانام و حجج اسلام ، آقای آقا سید عبدالله و آقای آقا سید محمد مجتهد ادام الله برکاتهم برسانید . حالا که به الهامات خاطر خطیر خسروانه عضو دی که در خیر خواهی عامه داشتند حاصل شد و این حرکت و مسافرت ادراک سعادت زیارتی هم فرمودند ، خوب است که آزر دگی خاطر انور اقدس همایونی را نخواهند ، به دار الخلافه مراجعت فرمایند . کمال تأسف را دارم که در آنجا حضور ندارم که در سعادت موافقت آن وجودهای محترم را تا طهران همراه می بردم .
 حاج ملک المتکلمین در این ایام به عزم سفر لرستان و رفتن نزد سالارالدوله حرکت نمود و در قم تلگرافی به سالارالدوله مخایره نمود . لذا سالارالدوله این تلگراف را به توسط او مخایره نمود .

از شیرازه قم

خدمت حجج اسلام و آقایان عظام و علماء مهاجرین از دار الخلافه طهران دامت برکاتهم ، روز گذشته به توسط آقایان آذربایجان ، از اعانت وارده و ظلم واسله به آقایان دار الخلافه مطلع ، چشم اسلامیان کورد گوش کرد باد که این واقعات را نشنوم . با این که هنوز خود گرفتار بلیه عظیمه وارده از ایالت هستیم به کار و اقدامات که تدارک این ظلم جدیده که بر حسب تکلیف اسلامیت حاضر و مشغول هستیم ، خاطر محترم مطمئن باشد و به اعانت شریعت مستظهر باشید به شرطی که امروز منفرقه ثانیاً رخنه در اجراء مقاصد حق نکنند . در اطلاع به وقایع کاملاً استظهار از ناحیه شریفه داریم . (ابراهیم الشریف) (یحیی امام جمعه) (سید غفار)

(حاج سید محمد علی) (میرزا محمد) (شیخ غفار) (سید محمد) (آقا محمد)
(سید علی) (شیخ محمد رضا) (سایر علماء شیراز) .

صاحبان این تلگراف علماء اعلام شیراز می‌باشند و ما سه نفر را می‌شناسیم . اول جناب حاج میرزا ابراهیم است که از معتبرین و فحول علماء اعلام است . دوم جناب حاج میرزا یحیی امام جمعه شیراز است که متجاوز از نود سال سن ایشان است و مردی است عباس و خوش گذران و صاحب مال و اعتبار و بذل و مهمان دوست . سوم آقا سید محمد پسر مرحوم حاج سید علی اکبر فارابی است .

روز سه شنبه ۱۶ جمادى الاخرى ۱۳۳۴ هجرى - در این روز بازارها و عموم کسبه نیز به قرار ایام سابقه بسته و در سفارتخانه متحصن و مقیمند دستخط مطبوعه را از در و دیوار کنده و در این روز جمعیت سفارتخانه بیش از هر روز است بولی هم تقسیم کردند روی کسبه و اساتید هر سنقی که بدهند به شاگردهایشان که عیال دارند . مساوات و موااسات و برادری بین متحصنین بر وجه اتم و اکمل برقرار است .

در این روز جناب آقا میرزا سید محمد صادق پسر آقای طباطبائی و جناب آقا سید مطهر ... و جناب آقا سید علاءالدین داماد آقای بیهبانی از طرف آقایان و علماء مهاجرین از قم تشریف آورده ، لدی‌الوورد آمدند به سفارتخانه ، دیدنی از متحصنین فرموده ، برای حضور و ملاقات اعلیحضرت شاهنشاه و ملاقات صدراعظم و وزرای درباری بروند به قصر صاحبقرانیه البته این سید جوان با کفایت که حضور شاه مشرف شود عمل به خوبی اصلاح خواهد شد چه این سید بزرگوار جوان بخت به متابعت نیت مقدسه پدر بزرگوارش قسمی جز رفاهیت و آسایش عموم ندارد . آنچه بگوید خیر مردم را ملاحظه خواهد نمود ، نه غرض شخصی دارد و نه طمعى و نه هوى و هوس . جوان در سن بیست و پنج به سن ایشان و این گونه خیرخواه عموم کمتر دیدم .

اگرچه مردم از بودن آقا سید مطهر و آقا سید علاءالدین اعتمادالاسلام با ایشان در خوف و خطرند ، چه سوءظن در پاره دو رفیقش حاصل است و در واقع اگر مداخله در این امر خطیر نمی‌کردند و کار مردم را به خودشان واگذار می‌نمودند و می‌گذاشتند که مردم خودشان کار را به جایی می‌رسانیدند بهتر بود و مردم از اعتمادالاسلام و آقا میرزا محسن خیلی بد می‌گویند و خائف می‌باشند ، چه به يك تعارف و يك وعده دستمالی قیصریه را آتش خواهند زد .

باری از مصداق این مثل هم بگذریم و دست از کار خود برداریم . طرف عصری جناب آقا میرزا سید محمد صادق ، از قصر صاحبقرانیه مراجعت نمود ، ولی در این دفعه رفقایش جرئت نکردند وارد به سفارتخانه شوند . چه مردم علانیه از اعتمادالاسلام و سید مطهر بد می‌گویند ، از این جهت آقا میرزا محمد صادق تنها آمد به سفارتخانه و مژده

انجام مقاصد آقایان را به متحصنین داد و مقاصد آقایان عبارت بود از شش مقصد :

مقصد اول - تأسیس مجلس به طریق صحیح .

مقصد دوم - امنیت عمومی به متحصنین سفارتخانه و سایر اهل تهران .

مقصد سوم - نیامدن عین الدوله به طهران مطلقاً .

مقصد چهارم - عودت دادن منفین به طهران، جز مجدالاسلام که در غیر طهران هر

جا بخواهد برود یا بماند .

مقصد پنجم - راضی نمودن ورثه مقتولین را به دادن دیه و صلح و الاقصاس بر حسب

قانون مقدس اسلام .

مقصد ششم - گرفتن قبوض موجب را از صرافان و تجار و پول دادن به آنها .

يك دستخط مختصری هم بر طبق مقاصد آقایان داده شد بدین صورت :

دستخط اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه قاجار

جناب اشرف صدراعظم . در تکمیل دستخط سابق خودمان ، به تاریخ

چهاردهم جمادی الاخری ۱۳۲۴ - امروز اجازه صریحه در تأسیس مجلس منتخبین

فرموده بودیم . مجدداً برای این که عموم اهالی و افراد ملت از توجهات کامله

همایونی ما واقف باشند ، امر و مقرر می داریم که مجلس مزبور را به شرح

دستخط سابق صحیحاً دایر نموده ، بعد از انتخاب اعضاء مجلس ، فصول و شرایط

تظلمنامه مجلس شورای اسلامی را موافق تصویب و امضاء منتخبین ، به طوری که

موجب اصلاح عموم مملکت و اجرای قوانین شرع مقدس مرتب نمایند که به

شرف عرض و امضای همایونی ما موشح و مطابق تظلمنامه مزبور ، این مقصود

مقدس صورت و انجام پذیرد .

۱۶ جمادی الثانیه ۱۳۲۴

طرفداری صدراعظم (مشیرالدوله) از ملت ، اگر چه بر حسب تکلیف صدارتی و حسن

نیت و پاکی طینت و فطانت و ذکاوت و دولت خواهی او است ، چه امروز بقای دولت ایران

منوط و بسته به انجام مقاصد آقایان و علماء و متحصنین در سفارتخانه می باشد ، ولی بعض

پاکتهای مجهول و شبنامهها به اسم صدراعظم و به پسرها و بستگانش می نویسند . اگر چه

این نوشتجات از اشخاص بی اصل و مجهول است ، لکن ما یکی از آن کاغذها را درج

می نمائیم ، دیگر خوانندگان وضع و حالات را می دانند .

سواد مکتوب

آقای مؤتمن الملك (۱) : به پدر بزرگوارتان عرض کنید : چون تا بحال

از شما بد نفسی دیده نشده شر شما را نمی خواهیم . به جهت این که شما هم برادر

۱- این مؤتمن الملك که در اول مکتوب عنوان شده است پسر کوچک صدراعظم مشیرالدوله

است که صدراعظم خیلی اعتماد به عقل و کفایت این پسر دارد .

ما و مملکتی ما شنید پس شما را برادرانه اطلاع می‌دهیم ، اگر نمی‌توانید مقصود ما را انجام کنید و از امیر بهادر و حاجب الدوله می‌ترسید ، حقیقت حال مملکت و ملت را به شاه عرض و از خواب غفلت بیدارشان کنید و درک کنید که بعد از این بقای سلطنت و مدارت و اصلاح خزانه و همه چیز بسته به وجود مجلس علی است . فوراً استعفا کنید و الا بزودی . . . و اسباب عبرت دیگران خواهید شد . تا دیگری قبول این مقام نکنند . ما تا امروز کشته شدیم و نکشتیم ولی حالا ناچار می‌شویم ، آنها که دلشان برای ما نمی‌سوزد و می‌خواهند ما را گول بزنند جزائی بدعهدیم که دیگران عبرت بگیرند ، حالا آنچه صلاح خودتان است بکنید ، ما هم آنچه صلاح خود و نوعمان و ملت و مملکت‌مان است می‌کنیم . شاید هر دقیقه که اراده کنیم از شخص شما و شاه و وزراء در چنگ ما باشید .

کاغذی از يك نفر از تجار تبریز رسیده ، چون کاشف از حالات تاریخیة اهل تبریز است ما بعینه قدری از آن کاغذ را درج می‌نمائیم که خوانندگان ملنفت و قایع تبریز هم باشند .

نقل از مکتوب یکی از تجار تبریز

در باب اغتشاش طهران در تبریز که اراجیف بسیار بسیار است که جمعی از علماء و سایرین به قتل رسانیده شده و طایفه رعیت اجماع کرده ، خانه وزیر دربار را داغون کرده اند . حرف زیاد ، ولی تا حال خبر صحیح مکتوبی نرسید ، ولی احوالات تبریز همین است که عرض می‌نمایم : چند روز قبل علماء طهران که در قم جمع شده اند از آنجا تلگرافی خیلی طولانی به علماء تبریز کرده و زیاد اظهار تظلم نموده و از علماء استمداد خواسته بودند . علماء شهر هم تماماً متفق شده هر روز در خانه یکی مجلس فراهم کرده و درهای مسجد هارا قفل کرده ، امورات شرع را تماماً موقوف نمودند ، از نماز جماعت و مجلس و عقد مرافعه و غیره همگی متفق شده ، حتی جناب مستطاب حاج میرزا حسن آقا مجتهد ، که با جناب مستطاب حاجی میرزا کریم آقا عداوت سخت دارند ، در این مسئله تأسی کرده ، عموماً متفق شده و متعدد تلگرافات به طهران و اسفهان و قم و شیراز نموده و در ضمن آن تلگراف طولانی به خاکپای مبارک قبله عالم نمودند از راه کمپانی . از قهراری که مذاکره کردند دوست تومان پول تلگراف داده اند . يك فقره جواب از طهران رسیده ، حسب الامر بود . اینها باور نکرده ساکت نشدند . مجدداً تلگرافی به توسط وزیر مختار به قبله عالم نمودند . جواب آن را دیروز عصر که در خانه یکی از مجتهدین که همه در آنجا جمع بودند ، یعنی در خانه حاجی میرزا محسن آقا بودند ، تلگراف از جانب قبله عالم رسیده و خواهش و عراض علماء را

قبول فرموده اند. و علماء طهران را هم بزودی به طهران با کمال احترام مراجعت داده و عرایض آنها را که صلاح دولت و ملت است قبول فرمایند. بعد از رسیدن تلگراف باز اینها گفتند که در این خصوص باید خود حضرت اقدس شفاعت نمایند. مجدداً سؤال و جواب کرده و حضرت اقدس دستخط مرحمت فرموده و متعهد شده سواد دستخط حضرت اقدس در جوف عریضه است. ولی سواد تلگراف طهران هنوز به دست من نیامده در نزد مجتهدین است، گویا امروز چاپ خواهند کرد. هفته آتی سواد آن را خواهم فرستاد. حالا مطلب واضح شده و مردم مقصود را دانسته اند. انتهى.

صورت بعض تلگرافات را ما سابقاً درج نمودیم، ولی سواد دستخط حضرت اقدس و لیعهد را اینک درج می نمائیم و هذا صورتہ.

دستخط ولیعهد

جناب مستطاب شریعتمدار آقای مجتهد، سلمه الله تعالی، کمال تشکر از فضل خداوند متعال دارم که بحمد الله تعالی شفاعت و عرایض من و علماء اعلام دارالسلطنه تبریز منی بر اعاده علماء اعلام دارالخلافه طهران و رسیدگی به مطالب حقه ایشان که صرفه و صلاح دولت و ملت است قبول کرده اند و من متعهدم که به مداول دستخط جهان مطالع مبارک ملوکانه بعد از مراجعت علماء اعلام به اوطان خودشان به معیت جناب اجل اکرم مشیرالدوله وزیر امور خارجه، ذات مقدس ملوکانه که همیشه حامی شرع اقدس است، قرار اجابت مطالب حقه آنها را که صلاح ملک و ملت، به طوری که خودشان امروز دستخط فرموده اند، انشاء الله انجام بدهند. هفتم شهر جمادی الاخره ۱۳۲۴، (۱)

رؤساء تجار امروز، در چادری مخصوص مشغول مذاکره می باشند. اهل طهران در این ایام تحصن در سفارتخانه، به حدی بیدار شده و پا به دایره تمدن و حقوق گذارده، که در مدت ده سال این قسم ممکن نبود. اشخاصی که در خارجه تربیت شده اند و سالها آرزوی این ایام را می بردند شب و روز در کار بیداری مردم می باشند.

اجزاء انجمن مخفی تمام همشان مصروف این است که آقا زاده ها و عالم زاده های بی سواد، دخالت در این امر مقدس خطیر نمایند که خدای ناکرده فردا خارجه به اهل ایران نخندند و نکویند جاهل بودند و از عهده بر نیامدند. چه پیشرفت این امر مقدس باز منوط به همراهی دولت و دخالت وزراء بصیر و عالم است.

چنانچه ملامای طهران و یا آقا زاده های ایشان داخل در این امر خطیر شدند،

۱- این دستخط چون چند روز بعد از تاریخ صدورش به ما رسید. لذا در وقایع روز هفتم

دیگر کار مشکل است. زیرا که هر قدر دولت ضعیف گردد، عقلا و دانشمندان از پیشرفت این امر مقدس مأیوس و ناامید خواهند بود.

روز چهارشنبه ۱۷ جمادی الاخری ۱۳۲۳ - امروز جناب آقا میرزا سید محمد صادق طباطبائی باجمعی از محترمین و معتبرین تجار رفتند در تلگرافخانه و تا ظهر مشغول مخابره با آقایان مهاجرین بودند. از طرف دولت هم صدراعظم نوشت به رئیس تلگرافخانه که آنچه تلگراف مخابره کنند مجانی باشد و قیمت مطالبه نکنند، لذا جناب آقا میرزا سید محمد صادق، صورت دستخط ثانی را مخابره کرد و تا اول شب آنچه مطالبه جواب نمودند، جوابی فرسید.

در میان متحصنین سفارتخانه قاله قاله در گرفت. می گویند: تا سفارت انگلیس ضمانت اجراء دستخط را و عمل به مضمون آن نکند و قول تأسیس و تشکیل مجلس را ندهد ما از این سفارتخانه حرکت نمی کنیم و خارج می شویم و بازارها را باز نمی کنیم. چند نفر از معتبرین تجار و اهل سفارتخانه یعنی متحصنین رفتند به تیاوران، که در سابق قریبه خودشان با دولت گفتگو کنند و با در رستم آباد که مزعمه مشیرالدوله صدراعظم است یا خود صدراعظم مذاکره نمایند. اساسی آنها از این قرار است:

جناب حاج سید عبدالحمین واعظ - حاج محمد تقی - حاج محمدابراهیم وارث - جناب آقا میرزا محمود قمی - حاج سید صراف - آقا سید محمد تقی سمنان - جناب آقا سید حسین بروجردی - شاردن دافر دولت انگلیس - مشیرالدوله و پسرش مشیرالملک - محتشم السلطنه هم آنها بودند.

در باب مجلس شورا مذاکره بود. صدراعظم می گفت که شورای اسلامی باید باشد. آقا سید حسین بروجردی گفت شورای ملی باید باشد. صدراعظم گفت من شورای ملی نمی دهم. آقا سید حسین گفت ما به قوه ملت شورای ملی را می گیریم.

پس از مذاکرات بسیار بنام آقایان با مشیرالملک و محتشم السلطنه در مجلس دیگر نشسته گفتگو کنند. پس از مذاکرات نتیجه مجلس این شد: که مجلس شورای ملی باشد.

امروز یکی از دوستان، ماده تاریخ کشته شدن سید عبدالحمید را خواند چون اشارش مفصل بود ما از درج آن اغماض نمودیم لکن مصرع از آنرا که دلالت بر تاریخ و زمان داشت درج می نمائیم (بتیسرسلطان شهید سید عبدالحمید) که مجموع حرف مقلطه این مصرع، عدد ۱۳۲۴ می باشد. در صورتی که اول مصرع باء و بعد از آن تاء باشد که بتیسر است نه این که به تیسر نویسند یا هاء بعد از باء.

در این روز نیز به قرار عروزی، بازارها و سراها بسته است. مردم همگی در زیر چادرها نشسته اند. یا اوعضا مشغول دوغچه است و یا مردم باهم نشسته سیاسی می گویند.

مشهور شده است تلگرافی از لندن برای شاردن دافر مخابره شده است قریب به این

مضمون: انجام مقاصد مشروعه متحصنین را از دولت ایران بخواهید و این تلگراف در جواب تلگراف تجار که دو روز قبل از این مخابره کرده بودند، مخابره شد و تلگراف تجار قریب به این مضمون بود که: بیست روز است در سفارتخانه متحصن می‌باشیم. لذا تجار چند نفر از رؤساء را فرستادند قلهک که مزرعه و ده ییلاقی سفارتخانه است، و از آنجا با شارژدافر رفتند منزل صدراعظم و مذاکره کردند و قرار شد دو دستخط سابق را تغییر دهند و مضامین هر دو را در يك دستخط بنویسند و نیز در دستخط که مجلس شورای اسلامی نوشته‌اند باید به این عبارت مجلس شورای ملی تبدیل شود. چه شاید بعضی به اغراض شخصی یکی از مبعوثین را تکفیر کنند و آن وقت بگویند کافر در مجلس اسلامی چه می‌کند و شاید يك زمانی مانند شیخ فضل الله، ملائی پیدا شود که به غرض شخصی خود همه اهل مجلس را تکفیر و لااقل تفسیق کند، آن وقت محرك مردم شود که کافر و فاسق را به مجلس اسلامی چه کار است. دیگر آن که طایفه یهود و ارامنه و مجوس نیز باید منتخب خود را به این مجلس بفرستند و لفظ اسلامی با ورود آنها نمی‌سازد، مناسب لفظ ملی است.

باری پس از مذاکرات بسیار صدراعظم متقبل گردید که همه مقاصد آقایان و تجار و کسبه را بر آورده نماید.

در سفارتخانه هم جمعی از مردمان عالم و تربیت شده افتاده اند در بین مردم و آنچه که می‌دانند به مردم یاد می‌دهند. در این اجماع اگر ضروری به مردم رسید، لکن بر علم و تربیت آنها افزوده گردید.

تلگراف از مراغه به مهاجرین

محضر حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای آقا سید محمد مجتهد ادام الله تأییده. از وقوع قضیه هایل، داعی و علماء مراغه زیاده از حد متألم شد. يك مصیبت بوده. ثلث فی الاسلام ثلثة ملایس هاشمی الی یوم النشور. جز تحمل چاره نبوده حتی بحکم الله، همه اوقات شریف مترصد سلام ارادت حضور سایر آقایان عظام (خادم الشریفة سید هدایت الله) دارد.

آقایان در قم مشغول مخابره به اطراف می‌باشند و در تهیه حرکت جناب عضدالمملک هم با آقایان به طور ملایمت و خوبی معاشرت می‌کند. کالسکه و درشکه و مال تهیه می‌بینند از برای حرکت دادن آقایان. فروش آقایان مهاجرین که از کسبه و اصناف قم نسبه کرده بودند نیز پرداخته شد. از طهران هم تجار پولی برای آقایان فرستادند که قسمت نموده به هر کدامی حصه ای دادند.

روز پنجشنبه ۱۸ جمادی الاخری ۱۳۲۴ هجری - در این روز نیز بازارها عموماً بسته است. شاگردهای مدرسه دارالفنون و مدرسه نظامی و مدرسه فلاحت نیز داخل شده و چادر مخصوصی برای آنها نیز بر سر پا کردند. تلگرافی که به قم مخابره کرده بودند

امروز جوان رسید .

جناب آقامیرزا سید محمد صادق که از طرف علماء اعلام از قم آمده بود شهر ، امروز نیز با اعتمادالاسلام ، آقا سید علاءالدین رفتند نزد صدراعظم ، تاکنون آنچه به این صدراعظم عرض شده است بدون زیاده و نقصان به اعلیحضرت شاهنشاه رسانیده است و شخص خودش هم در نهایت دقت و رافت به امر رعیت و عرایض مردم و امورات دولتی و کار خود رسیدگی می نماید .

تاکنون در ایران بلوا به این معنوی و تجاریت فکری بوده ، بلکه تاریخ در هیچ مملکتی نشان نمی دهد ، این قسم بلوا را - به این جهت امید است که به زودی به مقصد برسند . اگر چه عقلاء و اشخاص بصیرمی گویند مجلسی که بناشد به توسط خارجه گرفته شود ، بنائی است بر روی آب . چه مردم قدر نمی دانند و شاید به همین زودی باز از دست بدهند و انگهی آن شرف و افتخاری را که دیگران در بردند از گرفتن مجلس ، ماها نداریم زیرا که خیلی فرق است بین دادن و گرفتن به ما دادند ، نه ما گرفتیم و نیز خیلی فرق است بین این که خود بگیرند و یا آن که واسطه درکار باشد .

امروز عصر مقارن غروب آفتاب ، جناب مشیرالملک پسر بزرگتر صدراعظم که امروز وزیر امور خارجه است ، با جناب آقامیرزا محمدصادق و جمعی دیگر از صاحبقرانیه آمدند به شهر و وارد به سفارتخانه شدند ، رفتند در جاده بزرگه تجار .

مشیرالملک که این ایام ، به او می گویند مشیرالدوله ، در مجلس جلوس نموده ، جناب آقا سید عبدالحسین واعظ ، رفت بالای منبر و اظهار مراجع و الطاف اعلیحضرت را به مردم نمود و از طرف مردم هم اظهار تشکر نموده دعایش را کرد . بعد مشیرالدوله حالیه ، پسر صدراعظم ، رفت روی صندلی ، فرمان اعلیحضرت شاهنشاه را که ذیلاً نگاشته می شود قرائت نمود ، و کاشف از اذن و اجازه تأسیس و تشکیل مجلس شورای ملی بود ، بعد از آن قرائت نمود دستخطی را که کاشف از عفو و اغماض از متحصنین بود و امنیت دادن به اشخاصی که در سفارتخانه بودند ، بعد از آن قرائت نمود .

تلگراف قم را که از طرف علماء اعلام بود که مخا بره کرده بودند به متحصنین ، که مقاصد شما و ما انجام گرفت ، از سفارتخانه برخیزید و بیش از این نمائید که مقاصد برماندن زیاد می باشد ، در تلگراف نمی توانیم اظهار کنیم ، اگر مقاصد شما بقیه دارد ما در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم می مانیم ، تا آن بقیه هم انجام بگیرد . لذا مردم در نهایت رضا و امانت و تشکر قبول نمودند . لکن چون تهیه شام و غذا را دیده بودند ، اکثر ماندند و بعضی از مردم رفتند به خانه های خودشان ، فردا هم که روز جمعه است و نیابت بازارها باز شود ، قرار گذاردند دکانین را بازکنند ، اگر چه روز جمعه هم باشد ، فردا شب راهم خیال دارند شهر را جیراغان نمایند . صورت دستخط شاه اگر چه با دستخط سابق چندان فرقی ندارد ،

لکن بر حسب وظیفه تاریخ نویسی آن را نیز درج می‌نمایم :

دستخط اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه که در سفارتخانه قرالت شد

جناب اشرف صدراعظم ، از آن جایی که حضرت باری جل شانه سررشته ترقی و سعادت ممالک محروسه ایران را به کف کفایت ما سپرده و شخص عمایون ما را حافظ حقوق قاطبه اهالی ایران و رعایای صدیق خودمان قرار داده، لهذا در این موقع که رأی و اراده عمایون ما بدان تعلق گرفته که برای رفاهیت و امنیت قاطبه اهالی ایران و تشیید مبانی دولت و اصلاحات مقتضیه ، به مرور در دوایر دولتی و مملکتی به موقع اجراء گذارده شود چنان مضمم شدیم که مجلس شورای ملی از منتخبین شاهزادگان و علماء و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف ، به انتخاب طبقات مرقومه در دارالخلافه طهران تشکیل و تنظیم شود، در عهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره و مذاقه لازمه را به عمل آورده و به هیئت وزراء دولتخواه ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد ، اعانت و کمک لازمه را بنمایند و در کمال امنیت و اطمینان عقاید خودشان را در خیر دولت و ملت به عرض برسانند که به صحت ملوکانه موشح و بعون الله تعالی به موقع اجراء گذارده شود . بدیهی است که به این دستخط مبارک نظامنامه ترتیبات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آن را عوافق تسویب و اعضای منتخبین از این تاریخ مرتب و مهیا خواهید نمود . این مجلس شورای مرقوم که نگهبان عدل ما است افتتاح و به اصلاحات لازمه امور مملکت و اجرای قوانین شرع مقدس شروع نمائید و نیز مقرر می‌فرمائیم که سواد این دستخط مبارک را اعلام و منتشر نمائید ، تا قاطبه اهالی از نیات حسنه ما که تماماً راجع به ترقی دولت و ملت ایران است کما ینبغی مطلع و مرفه الحال مشغول دعا گوئی دولت و این نعمت بی زوال باشند . (در قصر صاحبقرانیه)

به تاریخ ۱۴ جمادی الثانیه در سال یازدهم سلطنت ،

تاریخ این دستخط در چهاردهم بوده ولی محض این که مطابق باشد با روز تولد شاهنشاه، تاریخ آن را در چهاردهم نوشتند. کما لایخفی .

بعضی از مردم نادان در لفظ به موقع اجراء مذاکره نمودند ، ولی اشخاص دانا و چیز فهم آنان را ساکت نموده و به آنها فهمانیدند معنی این کلام را .

در واقع اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه قاجار پادشاه رؤف و مهربان و پادشاه مسلمانی است این شاه مثل آفتابی است که در زیر ابر مستور و متواری است. اگر صدر اعظم ظالم و مستبد و سفاک و بی علم و دانش باشد؛ آن وقت ابری است مظلوم و تاریک که نمی‌گذارد این آفتاب شمع خویش را به زمین افکند . چنانچه در زمان صدارت عین الدوله دیدیم

که در آن سدارت شاه را چگونه قلم داد کرده بودند . اما در این زمان و این سدارت یعنی زمان سدارت مشیرالدوله ابری نازک و پارک و روشن جلو آفتاب را گرفته است ، که اگر کسی به وقت تزلزل کند شعاع آفتاب از زیر ابر نمایان خواهد بود . این است که در زمان این سدراعظم علت و سببی که مانع ترقی باشد دیده نمی شود . چه شاه رؤف و مهربان ، سدراعظم عالم و تربیت شده علماء مایل و مقدم ، طلاب و محصلین راغب ، مردم تا یک اندازه بیدار ، شاگردان مدارس جدید بزرگ شده و با تربیت می باشند به این جهات امید است که آقایان به زودی مراجعت کنند .

مراجعت شیخ فضل الله به کهریزک

از قراری که شهرت گرفته است بین جناب آقا سید عبدالله و حاج شیخ فضل الله ؛ کدورتی واقع شده است و حاج شیخ فضل الله چند روز زودتر حرکت کرده است و جلوتر از مهاجرین آمده است در کهریزک مانده است . تا مهاجرین برسند ولی بنده نگارنده نور رستگاری در جبین شیخ فضل الله نمی بینم ، چه این آقای دنیا دوست و دنیا پرست قصدی جز عیش و عشرت و ساختن پارک و رنگین کردن سفره خویش ندارد . با این که املاک بسیار دارد ، موقوفه زیادی را جلو گرفته است باز حریص در کلام دنیا و به اندک رشوه برمی گردد . هر کس را مانع پیشرفت خیالات خویش داند حکم به کفرش می کند بلکه اگر بتواند حکم قتل بک اهل شهری را برای رسیدن به سه تومان می دهد در این مقام که می بیند آقا سید عبدالله و آقا میرزا سید محمد جلو افتادند ، از غصه و اندوه نزدیک است تمام شود . دیرش می شود که خود را برساند و شاه را تادم کند ، بلکه بتواند این کار را برهم رند و یا به اسم خویش کند . مردم عم این شخص را شناخته اند که خود خواه و شهوت پرست است . لکن چون جمعی از مفت خورها و اهل دنیا دورش را دارند و به اطرافیهای خود که دلالان مظلوم و شر خرد می رساند لذا همه وقت از او می ترسند . چه هر کس مخالفت او را کند یا زنش به خانه اش حرام و یا قباله و سندی از برای ملک خانه او ظاهر می کنند و بیچاره را گدا و خانه نشین می کنند . اگر هیچ نداشته باشد حکم کفر او را می دهد ، اطرافیهای او منتشر می کنند مگر آن که خداوند تعال شر او را کفایت کند . با این که هفتاد و سه سال از سنش می گذرد ، مانند اشخاص چهل ساله گردن کلفت و چاق و قر به است . بنده نگارنده تقریباً بیست سال است که او را به یک حالت می بینم ، بلکه روز بروز جوان تر می شود . نمی دانم خداوند عالم چه صلاح در بقای او می بیند ؟

باری مانمی که بنده نگارنده از برای این ملت ضعیف می بینم ، حاج شیخ فضل الله و امثال او است که در هر شهری از شهرهای ایران ، یکی دو تا از این قبیل شخص می باشد . عجب است که به مفاد بحرج الحی عن العیت ، پس این حاج شیخ فضل الله جناب آقا میرزا مهدی از اشخاص عالم متدین متمدن خیرخواه ، ملاحظه نوع و ایرائیت و اسلامیت

بر غرض شخص مقدم می‌دارد، درست تقطع بر ابر و مخالف طریقۀ پدرش می‌باشد. از پدرش مخارج نمی‌گیرد و به خانه پدرش زیاد آمد و شد نمی‌کند، در کوچه و بازار تنها می‌رود، با این که مراتب علمیه‌اش از دیگران کمتر نیست و اگر در محکمۀ شرع جلوس کند اطرافش را می‌گیرند. اصلاً قایل به تدلیس و نفاق نیست. در قم معاون علما است. به اندازه سد نفر از طلاب را ریاست دارد، تا همه طلاب غذا نخورند این آقا غذا نمی‌خورد و در ذیل مجلس طلاب می‌نشیند. روزها طلاب را می‌آورد در حین مقدس حضرت معصومه، و آنها را مشق نظام می‌دهد و آنها را ترویج و تشویق می‌نماید بر حفظ اسلام و همه وقت می‌گوید: مردم! مظلوم واقع نشوید، مردم! قبول ظلم نکنید. صاحب يك حرارتی فوق العاده است. برخلاف پدر و برادرهایش با فقرا و ضعیفا به حسن سلوک معاشرت می‌کند و شاید به طور قطع عرض کنم ضررهائی که از حاج شیخ فضل‌الله به این مذهب اسلام و اهل ایران رسیده است جبران همه را تا به امروز این پسر می‌کند. یعنی وجود آقا میرزا مهدی به منزله حسنه‌ای است که سیئات را می‌برد. پس به معاد ان الحسنات ینزعبن السيئات. عا جبران سیئات حاج شیخ فضل‌الله را به وجود آقا میرزا مهدی می‌کنیم و می‌نویسیم، ان شاء الله تعالی دیگر حاج شیخ فضل‌الله خوب خواهد شد و به مقتضای عفی‌الله عما سلف. از کارهای گذشته و اعمال حاج شیخ فضل‌الله در این سفر قم چشم پوشیدیم امیدواریم خداوند او را توفیق خدمت به اسلام و مسلمین عطا فرماید. یاری محض خاطر این پسر مراتب پدر را محفوظ می‌داریم و می‌نویسم حاج شیخ فضل‌الله محض بدی هوای قم و گرمی هوا و بودن تب نوبه در آن جا، زودتر از آقایان حرکت کرد و الان در کهریزك دو فرسخی طهران متوقف است تا مهاجرین برسند.

مداکره نمایندگان با صدر اعظم

و امضاء فرمان مشروطیت توسط شاه

امروز جناب آقا میرزا محمد صادق و جناب آقا میرزا محسن و آقا سید علاء‌الدین رفتند صاحب قرآنیه و در آن جا وزراء مجلس کردند. امیر بهادر وزیر دربار گفت: آقایان هرگز مجلس نمی‌خواهند و راضی به مجلس نخواهند شد، زیرا که مجلس شورا خلاف شرع است و اگر مجلس تشکیل گردید دیگر کسی ظلم نمی‌کند و اگر کسی ظلم نکرد دیگر احدی مظلوم نخواهد شد و اگر کسی مظلوم واقع نشود دیگر درب خانه‌های آقایان کسی نمی‌رود و دیگر کسی کاری با آقایان ندارد.

جناب آقا میرزا محمد صادق در جواب گفت: مجلس شورای موافق دین عا می‌باشد زیرا که خداوند در قرآن به رسول خود می‌فرماید و شاورهم فی الامر، و در جائی دیگر

فرموده است: و امرهم شوری بینهم . (۱)

وزیر دربار گفت شورای اسلامی خوب است چرا به شورای ملی بدل گردید؟ جناب آقا میرزا محمد صادق جواب داد: برای این که رعیت این لفظ را خواست که فردا اگر کسی را از اهل مجلس بخواهید نفی و تمیید کنید خواهید گفت این بی دین و خارج از اسلام است. به این بهانه اشخاصی که مخالف میل شما رفتار نموده اند باید خارج شوند. اما لفظ ملی این عیب را مانع خواهد بود.

دیگر آن که اگر اسلامی مبدل به ملی نشود، مردم از سفارتخانه بیرون نخواهند آمد، یاری دیگر از مذاکرات آن روز آن که و کلاه آقایان گفتند: دستخط شاه باید به صورت ملفوفه نوشته شود که به علاوه سرحه شاه، مهر شاه را نیز داشته باشد و صدر اعظم هم فرمان را مهر کند و ثبت دفتر هم بشود که آن وقت رسمیت داشته باشد. دیگر آن که بعضی عبارات تغییر و تبدیل نشود. صدر اعظم گفت: باید بر طبق میل علماء و ملت رفتار کنیم. نایب السلطنه گفت: ضروری ندارد که عرایض ملت را حضور اعلیحضرت عرض کنیم. لذا صدر اعظم با نایب السلطنه حرکت کردند که بروند حضور اعلیحضرت شاهنشاه به جناب آقا میرزا سید محمد صادق و سایرین هم تکلیف کردند که شما هم بیایید حضور و با هم عرایض ملت را عرض کنیم و کلاه آقایان به ملاحظه این که شاید در حضور اعلیحضرت مجبور شوند به قبول آنچه که میل درباریها در آن است لذا عذر آوردند و گفتند که ما از طرف علماء و آقایان مهاجرین آمده ایم که با وزراء مذاکره نمائیم نه با شاه. نایب السلطنه چون می دانست اگر امیر بهادر حضور اعلیحضرت مشرف شود، سنگ جلو می اندازد و مانع اصلاح خواهد گردید لذا به صدر اعظم رسانید و گفت شاید شما بخواهید که با شاه بعضی مطالب محرمانه را گفتگو نمائید و شاید شاه بخواهد بعضی فرمایشات محرمانه سری بفرماید. من یا وزیر دربار نمی آیم. صدر اعظم قبول نمود و تنها رفت حضور شاه و آنچه می دانست عرض کرد اعلیحضرت شاهنشاه مستدعیات را قبول فرمود فرمان را امضاء و مهر نمودند، کار تمام شد. فرمان را آورد و داد به و کلاه آقایان.

امروز بعضی از دانشمندان صورت دستخطی نوشتند و در سفارتخانه خواندند و گفتند باید این طور دستخط نوشته شود و به امضاء شاه برسانند، لکن رؤساء تجار گفتند دیگر کار گذشته است و هر ساعت نمی توان شاه را مجبور نمود که دستخط را عوض کنند، ولی ما صورت آن را دیلاً درج می کنیم که خوانندگان تاریخ بدانند، اگر و کلاه آقایان نیامده بودند، مردم بهتر کار را می گذرانیدند و این صورت بهتر از آن صورتی است که صدر اعظم صادر کرد و هذا صورته.

(۱) افسوس که جناب آقای میرزا محمد صادق معنی آیه را ترجمه نکرد و شاید وزیر دربار چنین فهمید که این دو آیه برخلاف شوری است.

صورت بود و در مجلس که با اعضاء فرما آوردند.

حضرت دوام دولت و بقای سلطنت و قوام هیئت اجتماعی ملت تأسیس مجلس شورای ملی که عبارت از مجلس تشکیلات و مرکب از وکلاء منتخبین ملت و رجال با سیاست امین، دولت به حیثیتی که حاکم باشد بر جمیع دوائر دولتی و امورات مملکتی و تمام ادارات لشکری و کشوری، از قبیل اداره معارف و وزارت تجارت و فلاح و صناعت و معادن و شوارع و طرق و اداره تضمین و هیئت نظام عسکری و اداره مالیه و وزارت عدلیه، با شمول منتخبین قصبیات و ولایات بعیده در هیئت انجمن شورای ملی مقرر فرمودیم و باید شعب وزارت عدلیه به قانون جدید در جمیع ولایات حاکم نشین دائر و تأسیس و برقرار شود و در تمام بلاد و قری، کلیه مطالب غاصبه سیاسه رجوع به انجمن شورای ملی مرکزی شود و در امورات جزئی داخلی بهمان شعبات وزارت عدلیه که در ولایات حاکم نشین قائم است، فیصل دهند و باید احکام مباحث در مجلس شورای ملی، بنا بر قاعده اکثریت آراء مردود و مقبول افتد و به توسط یکی از اعضای منتخب مجلس شورا به حضور مبارک مرور و البته مجری شود و باید این دستخط صادره را سفرای دول متمدنه تصدیق نمایند.

این صورت را اگر رسانیده بودند به صدر اعظم به امضاء می رسانید، ولی حیف که به همان صورت فرمان قناعت کردند.

روز جمعه ۱۹ جمادی الاخری ۱۳۲۴ هجری - امروز اکثر اهل سفارتخانه و متحصنین از سفارتخانه خارج شده و بازارها را با این که جمعه بود باز کردند. تهیه چراغانی را دیده ولی رؤساء و تجار و اساتید هر فتنی هنوز در سفارتخانه می باشند، چادرها هنوز سر پا می باشد تا آقایان مراجعت کنند.

جناب آقامیرزا محمدصادق تلگراف مفصلی به قم مخایره نموده و صریح در تلگراف نوشتند که اگر حرکت نکنید و به طرف طهران نیائید، کار خراب می شود، مسلمین از دست می روند، زیرا که دولت قبول کرده است مجلس شورا را بدهد، بلکه متقبل شده است آنچه را که بخواهید، دیگر مسامحه و ملاحظه روا نیست. لکن با این اصرار امروز و دیروز که مخایره کرد جوابی نرسید، مردم حیران و بدون تکلیف می باشند.

در قم هم آقایان مشغول تهیه حرکت می باشند. جناب آقامیرزا مهدی ولد حاج شیخ فضل الله که همراه پدرش حرکت نکرد، این ایام نزد آقایان و مشغول مشق پیاده نظام است به طایفه طلاب و محصلین.

ابتدای ورود به سفارتخانه از روز چهارشنبه بیست و چهارم جمادی الاولی ۱۳۲۴ بود الی امروز که جمعه ۱۹ جمادی الاخری می باشد، بیست و پنج روز است، لکن تا چادرها کنده

و بساط برجیده شد يك ماه طول کشید، چه روز دوشنبه ۲۲ شروع به این کار شد که مطابق با حرکت آقایان و هجرت آنان باشد و انتهایش نیز آمدن آقایان بود که جناب آقا سیدعبدالله و جناب آقا میرزا سید محمد آمدند دم سفارتخانه و بقیة السیف را حرکت دادند . پس مدت تحصن در سفارتخانه و هجرت آقایان از طهران به قم و معاودت آنان درست يك ماه بود . «العجب کل العجب بین الجمادی والرحب» در واقع اشاره ای است به این واقعه بزرگ تاریخی . باری اکثر از مردم امروز از سفارتخانه خارج شدند .

باز شدن بازار و جشن چراغانی

روز شنبه بیستم جمادی الاخری ۱۳۲۴ هجری - امروز بازارها باز شد . اکثر مردم آمدند در بازار برای تهیه چراغان و بعضی هم ماندند در سفارتخانه تا تأسیس مجلس و آمدن آقایان .

شب گذشته به ملاحظه عدم تهیه ، چراغان صحیحی نشد . از طرف سیداعظم به تمام بلدان ایران تلگراف شد که آقایان مهاجرین مراجعت می کنند و باید در شهرهای ایران چراغانی کنند و جشن انعقاد مجلس شورای ملی را بگیرند .

حاج محمدتقی و برادرش حاج حسین که وکیل خرج بودند، در سفارتخانه با حاج سید صراف که او هم زحمت کشیده و از مال و جان در برید نکرد ، امروز آمدند منزل آقای طباطبائی که با جناب آقا میرزا محمد صادقی قراری برای استقبال از آقایان گذارند . بنام حاج سید صراف تا حسن آباد برود . ولی حاج محمدتقی در سفارتخانه باشد ، تا دستور العمل برای او از حسن آباد تلفن شود . امروز جناب آقا میرزا محمد صادق نیز فرستاد در تلگرافخانه و مطالبه جواب نمود ، معلوم شد هنوز آقایان جواب تلگراف را نداده اند و حرکتشان معلوم نیست . اهل بازار امشب را نیز در تهیه چراغانی می باشند .

روز یکشنبه ۲۱ جمادی الاخری سنه ۱۳۲۴ هجری - دیشب چراغان باشکوهی بود ، جمیع بازار و سراها چراغان بود ، مردم خوشحال و خرم بودند ، جناب صدر اعظم با جمعی از رجال دولت آمدند بازار ، در سرای امیر در حجره حاج حسین آقا ، به قدر يك ساعت نشسته موزیک حاضر شد ، به قدر نیم ساعت موزیک زدند . بعد از صرف چای و قلیان و شربت و شیرینی در سرای حاج حسن هم نیم ساعت نشستند . در بازار مردم را تبریک گفته بسیار به خوبی سلوک می نمود ، مردم این سلوک صدر اعظم را که می دیدند عداوت عین الدوله را در سینه بیشتر قرار می دادند .

يك شبنامه هم در این روزها در مجامع و مدارس و كوچهها افتاده شد که صورت آن از این قرار است :

صورت شبنامه مجلس ملیه اسلامی

در آن نمره اشاره کردیم که مجلس ملی عبارت است از آن که هر طبقه از

طبقات ملت مثل علماء و ملاکین و تجار و ارباب صنایع و کسبه ، از قبیل عطار و بقال و علاف و کفاش و غیره و غیره ، هر صنفی از اصناف رعیت یک نفر دانشمند امین ، هر طبقه از طبقات خودشان حاضر شوند ، در باب مصالح و مفاسد مملکت و ملت سخن رانند و مشورت نمایند که هر چیز باعث آسایش ملت و موجب آبادی مملکت است ، در صدد او بر آیند و کدام کس علت خرابی مملکت و صدمه ملت است ، قلع و قمع نمایند ، از چه راه مملکت صاحب ثروت و امنیت خواهد شد و به چه چیز مفاسد و معایب بر اثر آن رقع شود و هم باید از سایر بلدان ایران از هر ولایت از طرف رعیت یک نفر دانشمند یا صداقت در مجلس مرکز حاضر باشد چنانچه شرح آن در نمره سابق عرض شد ، چنانچه مسلم است مهام ملتی و عملکتی جزئاً و کلاً از عزل و نصب حکام مطلقاً و غیره تمام در مجلس مذاکره شود ، اهل مجلس هر چه رأی دادند ، باید از آن قرار رفتار کرد و نیز پوشیده نماند امناء مزبوره مادامی که از طرف ملت وکالت دارند که خلاف امانت و دیانت از آنها ظاهر نشود ، که اگر به قدر خردلی خیانت از هر یک ظاهر شود ، آحاد و افراد ملت حق دارند که در مجلس حاضر شوند و خیانت او را برسانند و معزول نمایند او را و دیگری را به جای او منصوب نمایند و این مطلب هم مسلم است که شرافت در مجلس عدالت صلی به دانش و امانت است ، چه آن که دیده خواهد شد ، بسا کسانی که دارای منصب و ثروت و دولت و پسر فلان و بهمان ، بلکه دارای تخت و تاج کیان در این مجلس راه نیابد و اشخاصی که زاویه نشین ، عزلت گزین در این مجلس ، سمت عضویت بهم رسانند و دارای درجات عالی گردند ، این نمره را هم در کمال وقت ملاحظه فرمائید .

بازگشت مهاجرین از قم

آقایان مهاجرین از قم حرکت کردند ، با این حال که یک منزل آقایان بیابند ، آن وقت گاری و درشکه و مالها را بر گردانند ، طلاب و سادات را حرکت دهند ، بعضی از طلاب که پیاده با آقایان آمده بودند در بین راه اسبهای غلامهای کشیکخانه و سوارهایی که مأمور بودند ، با آقایان باشند ، گرفته و سوار شدند ، بیچاره سوارها التماس می کردند حالا که اسبهای ما را سوار شدید ، تفنگهای ما را نیز گرفته با خود داشته باشید ؛ چه ما را قوه حمل این تفنگها در این هوای گرم نیست .

اگرچه طلاب اکثرشان مریض و علیل بودند و هوای گرم قم به آنها صدمه زده بود ، لکن باز با سوارها همراهی می کردند ، گاهی دو نفر یکی از طلاب و یکی از سوارها دوپشته سوار می شدند ، بعضی از اوقات سواره و پیاده بودند یعنی یک فرسخ طلبه سوار می شد و یک فرسخ سوار صاحب اسب ، باری اگرچه طلاب علی النظار اجحاف به سوارها می کردند

لکن در عوض سرمنزول آنها را به غذا و جای و قلیان و سیگار سیر و تلافی می کردند. سوارها هم در مراجعت راضی بودند که صدمه از آنها به اهل علم و اولاد پیشمیر نرسیده، بلکه خود را خادم آنها قرار دادند. با این حال آقایان منزل به منزل راه را می گذرانیدند. روز دوشنبه ۲۳ جمادی الاخری ۱۳۲۴ - در این روز دوشنبه مردم در تهیه استقبال از آقایان مهاجرین می باشند، از حضرت عبدالعظیم الی حسن آباد در اکثر نقاط چادرها زده اند و تهیه ورود واردین را دیده، به قدر پنجاه شصت نفر از تجار ارامنه در کهریزك چادر زده اند.

اشخاصی که در سفارتخانه متحصن بودند در هر چادری ده نفر ماندند، مابقی رفتند استقبال. شب گذشته در شهر نیز چراغانی بود. از قرار مسموع اعلیحضرت شاهنشاه از جهت انعقاد مجلس خیلی خوشحال و خرسند می باشند. روز گذشته تغییر و تشددی به نیرالدوله حاکم طهران و سپهدار فرمودند که شما را کی حکم داد که با سادات و علماء طرف شوید و سادات را تفنگ زنی و بکشید که تا داسنه قیامت طایفه قاجاریه مورد لعن و طرد مردم واقع شوند و اسم آنان را در تواریخ به بدی ببرند.

از طرف دولت هم از برای استقبال از آقایان تهیه خوبی دیده شده است که فردا ینك و کالسکه و درشکه های دولتی را هم جلو آقایان ببرند.

جمعی از طلاب در مدرسه خان مروی انجمنی کرده اند و می گویند نظامنامه مجلس شورای ملی را باید به اطلاع ما بنویسند و خودشان شروع کرده اند در نوشتن نظامنامه. حاج سید عبدالحسین واعظ و آقا سید محمد تقی سمنانی هم رفته اند در مسجد جامع و در آنجا مجلس دارند. تعجب می کنم آن روزی را که در مسجد جامع تبر تفنگ خالی شد و همین حاج سید عبدالحسین را دیدم که پسر خود را که ده سال داشت، گذارده و فرار کرد ولی امروز این آقا با نهایت قوت قلب در همان مجلس، همان مسجد نشسته و فریاد مشروطیت را به آسمان می رساند؛ به فاصله يك ماه آن ترس و خوف کجا رفت و این قوت قلب از کجا آمد؟ کسی که پسر کوچک و طفل سفیر خود را گذارده و فرار می کرد، امروز برای ابناء وطن کار می کند.

استقبال از مهاجرین

روز سه شنبه ۲۳ جمادی الاخری ۱۳۲۴ - شب گذشته در شهر نیز چراغانی مفصلی بود، ولی بعضی از مردم چراغان نکرده و چراغانی را گذاشتند برای ورود آقایان. امروز حضرات آقایان و علماء مهاجرین، ظهر را وارد کهریزك شدند، عصر دم زنجیر عصرانه میل نمودند. نزدیک غروب آفتاب وارد حضرت عبدالعظیم شدند. از قم تا ورود به حضرت عبدالعظیم هنگامه ای بود که صفحه تاریخ یاد نداده است. طایفه ارامنه به قدرسد نفر در کهریزك چادر زده بودند، طایفه یهود بین حضرت عبدالعظیم و کهریزك به قدر پانصد

نفر در زیر چادری بودند. گوسفند بسیاری برای قربانی و کشتن آورده بودند.

مجموع و مختصر آن که از کهر بزرگ تا حضرت عبدالعظیم زیر چادر بود، طنابهای چادرها بهم وصل بود، اسناف و کسبه بعضی در سقارخانه و اکثر در حضرت عبدالعظیم می‌باشند.

شاگردها دکاکین را باز کرده‌اند، ولی امروز چادر کشیدند که فردا دکاکین را ببندند.

روز چهارشنبه ۲۴ جمادی الاخری ۱۳۲۴ - امروز جمیع بازارها و سراها بسته شد؛

همه مردم و کسبه از مسلمانان و ارامنه و یهود و گبرها برای استقبال ورود آقایان رفتند به

شاهزاده عبدالعظیم. اشخاصی که جلوتر رفته بودند آنها هم در زاویه حضرت عبدالعظیم حاضر

بودند، از طرف دولت وزیر علوم حکم کرد مدارس را تعطیل نمودند، خود وزیر علوم هم

آمد به حضرت عبدالعظیم.

دیشب مستشارالملك از طرف دولت پذیرائی نمود و مردم را شام و غذا داد. حاج

مدبرالدوله و شهاب‌الممالک و جمعی دیگر از بزرگان از طرف دولت آمدند به حضرت

عبدالعظیم.

در سه ساعت از دسته گذشته حضرات مهاجرین سوار شدند، کالسکه‌ها و درشکه‌های

دولتی حاضر شده، طلاب و سادات را سوار کردند، درشش ساعت از دسته گذشته وارد دروازه

شدند، به قدر پنج شش هزار نفر مردم پیاده اطراف کالسکه آقای طباطبائی و آقای بهبهانی را

گرفته، در این هوای گرم همراه کالسکه پیاده می‌دویدند. در آب انبار قاسم‌خان که قبرستان

است، پیاده شده و در قهوه‌خانه‌ای که آنجا بود قدری مکث و توقف کردند. نایب‌السلطنه

برادر شاه که سپهسالار است یا پانصد نفر قراق و سواره تا آب انبار استقبال نمودند.

کالسکه مخصوص شاه را آوردند که آقایان سوار شوند، آقایان قبول نکردند.

نایب‌السلطنه رفت در قهوه‌خانه و التماس نمود که به قدر صد قدمی هم باشد سوار کالسکه

شاهی بشود که شاه مکدر نشود؛ لذا حضرت آقای طباطبائی و آقای بهبهانی در کالسکه شاهی

سوار شده به قدر صد قدم به دروازه مانده پیاده شدند و سوار قاطر شدند. دیگر جمعیت سواره

و پیاده را خدا می‌داند. بیدک متجاوز از صد و پنجاه عدد بود که سی عددش از طرف دولت

بود. کالسکه و درشکه به قدر پانصد عدد مجانی بود. چه دولتی و چه غیر دولتی، از آب-

انبار قاسم‌خان تا دم دروازه سی و شش گوسفند کشته شد. دیگر از دم دروازه تا منازل آقایان

از شماره خارج ولایت و ولایت می‌بود. در جلو آقایان جناب معتمد خاقان که حاکم قم بود و از

قم تا شهر با آقایان بود با جناب مبین حضور سواره حرکت می‌کردند و مردم را امر و نهی

می‌کردند و نظام و انتظام مستقبلین را می‌دادند. دیگر هر کسی از هواخواهان ملت در خدمت

خود حاضر بود، حاج شیخ فضل‌الله تحت‌الشعاع بود. کسی را نظری به او نبود؛ به حدی که

بود که بنده نگارنده دل به حالتش سوخت، چه با آن حب ریاست، احدی دست او را نیوسید

و کسی اعتنا به او نمی‌کرد.

در حضرت عبدالعظیم سه مسئله طرح شد و همه آقایان متفق و متحد شدند بر این سه مسئله و خطابه هم خوانده شد و این سه مسئله را به عموم مردم گفتند :

اول آن که دید و بازدید آقایان موقوف گردد تا انعقاد مجلس ، یعنی تا مجلس منعقد نگردد آقایان از احدی بازدید نکنند و منزل احدی نروند .

دویم آن که مراجعات و رسیدگی علماء به امورات شرعیه تا انعقاد مجلس موقوف باشد .

سوم آن که آقایان از شاه دیدن نکنند تا این که مجلس منعقد شود آن وقت برای اظهار تشکر حضور شاه بروند به حالت اجماع و هیئت اتفاق .

باری در ساعت پنج به غروب حضرت حجة الاسلام آقای طباطبائی و آقای بهبهانی احیاء کننده دین اسلام و موجد و باعث تمدن در ایران ، وارد خانه خویش گردیدند و مردم شربت و جای صرف نموده به خانه های خودشان مراجعت نمودند .

در سفارتخانه هم امروز جمعیت از دیروز زیادتر می باشد ، تا مجلس برپا نشود خارج نخواهند شد .

امروز عصر آقایان برای دیدن بیرون نیامدند ، هر کس آمد قلیائی کشیده مراجعت می کند .

روز پنجشنبه ۲۵ - شب گذشته بازارها و سراها چراغان مفضل باشکوهی بود ؛ در سرای حاج حسن و سرای گبرها موزیک می زدند ، یار مردم در سفارتخانه زیاد شدند و می گویند : تا مجلس منعقد نشود ، ما از این محل خارج نخواهیم شد . لکن طرف عصر آقای آقا سید عبدالله و آقای طباطبائی رفتند دم سفارتخانه در قراولخانه که نزدیک سفارتخانه بود جلوس فرمودند ، متعصنین آمدند نزد آقایان ، پس از مذاکرات بسیار آقایان مردم را راضی نموده و بیرون آوردند . لکن اسبابها و چادرها را بنا شد فردا بیرون .

امروز حکمی از صدر اعظم صادر گردید به این مضمون :

حکم صدر اعظم

جناب جلالتمآب اجل اکرم محقق السلطنه دام اقباله ، برای افتتاح و انعقاد مجلس محترم شورای ملی ، مقرر گردیده است از فردا که روز جمعه بیست و ششم است ، عمارت بزرگ وسط باغ بهارستان به جهت اجزاء محترم مجلس معین شود . البته حسب الامر از فردا صبح قدهن نمایند عمارت مزبوره را تنظیف کرده ، اجراء و سرایداران حاضر باشند که اجزاء مجلس به میمنت در ظل مراحم بندگان اعلی حضرت اقدس همایون شاهنشاهی ارواحنا فداه در آن جا حاضر و شروع به کار نمایند ، زیاده زحمت است .

روز جمعه ۲۶ جمادی الاخری ۱۳۳۴ - امروز بنا بود در باغ بهارستان که نزدیک

مدرسه سپهسالار می باشد مجلس منعقد گردد. لکن آقایان قبول نکردند که این مکان در وسط شهر واقع نیست و مجلس باید در وسط شهر باشد که دسترس عموم مردم باشد. وانگهی عمل این مکان باید به اذن و اجازه ورثه مرحوم سپهسالار بگذرد و آن زمانی را می خواهد ، لذا قرار شد در مدرسه نظامی از فردا که روز شنبه است مدعوین و علمای اعلام در آن جا حاضر باشند و اگر عانمی نرسد ، طرف عصر را بیرون حضور شاه در صاحبقرانیه برای اظهار تشکر .

امروز حاج حسین آقا و حاج محمد اسمعیل منازعه ای و معین بوشهری و جمعی دیگر از تجار مشیر آمدند خدمت حضرت حجة الاسلام آقای آقامیرزا سید محمد طباطبائی برای کسب تکلیف و طرف عصری هم جناب آقای یهبهانی و جناب حاج شیخ فضل الله و جناب صدر العلماء آمدند نزد آقای طباطبائی برای تکلیف فردا. اشخاصی که در سفارتخانه باقی مانده بودند، امروز رفتند. چند نفر از تجار دم در، چادرها را تفحص می کردند، هر چه قند و چای و برنج و اشیاء دیگر در بین آنها در این چند روزه بعضی ذخیره کرده بودند ، پس می گرفتند . خبر تلگرافی رسیده دیشب در اصفهان چراغان بوده علماء اعیان جشن مجلس را گرفته اند .

تشکیل اولین مجلس در مدرسه نظامیه

روز شنبه ۲۷ جمادی الاخری سنه ۱۳۴۴ هجری - امروز مجلس در مدرسه نظامیه برپا شد ، قریب سه چهارهزار نفر جمعیت در مجلس و خارج مجلس جمع شدند ، به قدر پانصد نفر از علماء و وزراء و ابناء سلطنت و نایب السلطنه در مجلس نشسته بودند ، صدراعظم بعد از پذیرائی برخاست و لایحه خواند. اهل مجلس محض احترام و تشکر از این مجلس برخاستند. بعد از قرائت لایحه صدراعظم ، جناب حاج شیخ مهدی سلطان المتکلمین که از اعظم واعظین و ملت خواهان است ، برخاست از طرف ملت لایحه خواند که مشتمل بود بر اظهار تشکر از طرف ملت . بعد از اتمام لایحه ، جناب اجل عضدالملک که رئیس مجلس بود يك طاقه شال ترمه کشمیری خلعت داد به جناب حاج شیخ مهدی . حضرات واردین که بر حسب دعوتنامه دولتی حاضر بودند صرف شربت و شیرینی نموده ، جناب عضدالملک از طرف اعلیحضرت اظهار محبت به مردم نموده پس از اتمام لایحه ملت ، عموم حضار صداها را به وزنده باد ملت ، شاه ، ایرانیان و پاینده باد ملت ایران ، بلند کردند و صرف شربت و شیرینی نموده با خاطرهای شاد متفرق گشتند .

صوت لایحه مشیرالدوله صدراعظم

التمنه هر کدام از ماها که در این مجلس شرف حضور داریم ، مختصراً می دانیم که مقصود از تشکیل این مجلس محترم و اجتماع آقایان علماء و وزراء و اعیان و اعیان و اشراف و تجار و اسنان در این مجلس چیست ؛ ولی محض این

که نیت پاک و مقدس بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه، به طور شایسته مکشوف و معلوم باشد، ازوماً به استحضار خاطر محترم آقایان عظام می‌رسانیم. که چنان‌که البته خاطر شریف همگی مسبوق است، بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی مصمم شدند که ابواب نیکبختی و سعادت به‌روی قاطبه اهالی ممالک محروسه ایران باز شود و اصلاحات مفیده لازمه که باعث مزید استحکام میانی دولت و خوش‌بختی ملت است، به مرور ایام به موقع اجراء گذارده‌شود و چون این خیال مقدس شاهانه بدون همدستی و معاونت قاطبه اهالی ایران به آن طوری که منظور نظر معدلت اثر همایونی است انجام پذیر نمی‌شد، رأی مبارک همایون شاهنشاهی بر آن تعلق گرفت که مجلس شورایی از منتخبین طبقات معینه، به طوری که تفاسیل آن در دستخط از تاریخ ۱۴ شهر جماد الثانی یونت‌ئیل ۱۳۲۴ مشروح است در دارالخلافت طهران تشکیل و تنظیم شود. چون لایحه قواعد انتخابات و لایحه نظامنامه این مجلس شورای ملی باید با کمال دقت موافق دستخط مبارک همایونی ترتیب داده‌شود و البته می‌دانید که انجام این کار مستلزم وقت و فرست معینی است. لهذا برای این که بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه، دلیلی واضح و حجتی کافی در تصمیم رأی مبارک خودشان برای تشکیل و ترتیب مجلس شورای ملی، به قاطبه اهالی ایران داده‌باشند، مقرر فرمودند که عجلاله محل موقتی این مجلس محترم، معین و در آنجا با حضور آقایان علماء و وزراء و اعیان و اشراف و تجار و اسناف، صرف شیرینی و شربت بشود.

بدیهی است که اولیاء دولت اهتمام بلیغ خواهند نمود که قواعد انتخابات و نظامنامه مجلس شورای ملی به زودی، موافق دستخط مبارک همایونی از ۱۴ جمادی‌الثانی، مرتب و اعضای مجلس ملی در طهران جمع و به افتتاح این مجلس محترم نایل شویم. از خداوند خواهانیم که سایه بلند پایه اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی را بر قاطبه اهالی ایران مستدام و به فرزندان صدیق وطن مقدس توفیق کرامت فرماید، که حقیقاً با اولیای دولت در افتتاح ابواب نیک‌بختی به‌روی ایرانیان بکوشند و این دولت و ملت قدیمه پنج هزار ساله ایران را به اوج سعادت برسانند.

سورت لایحه ملکه - انظار المتکلمین آقا شیخ مهدی از طرف ملت فرات نمود

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطاهرين و بعد، فقد قال الله تبارك و تعالی فی كتابه المجید. اعوذ بالله من الشيطان الرجيم، الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شكور. خدای را شکر که از توجه ظاهر و باطن امام عصر عجل الله فرجه الشريف، و از شمول توجهات

کامله پادشاه رعیت پرورد عدالت گستر، امروز شب تاریکی و بی‌نوائی ملت ایرانیان سرآمد و آفتاب سعادت و اقبال ایشان طلوع نمود. حسن استعداد و قبول قابلیت ملت سبب شد که پادشاه دل آگاه، نیت مقدس که در نجات مملکت و حیات ملت در خاطر الهام مظاهر نهفته بود، در این زمان سعادت فرجام به منصفه شهود رسانید و فرزندان عزیز خود را که در حجر رافت پرورده بود، اینک در مصالح خود مطلق و آزاد داشت تا آنچه را که برای مصلحت وقت خود لازم دانند بگویند و بکنند و خرابیهای گذشته وطن عزیز خود را مرمت نمایند.

شبهه‌ای نیست، که استقلال سلطنت، موقوف به ثروت رعیت و تربیت ملت است و تربیت ملت موقوف به استقلال سلطنت، ملت اگر رأی شخصی و شورای ملی خواست، برای حفظ بیضه اسلام و قدرت سلطنت بود و دولت هم که قبول این استدعا را فرمود، برای تقویت ملت و اختیار تمام آنها در ترقی مملکت بوده و اینک که به عنایات کامله خداوندی و به موجب دستخط آفتاب تقط هماپوئی، این طور اتحادی محکم فیما بین نمایندگان دولت و ملت حاصل گشت و حسن استعداد ملت سبب شد که دولت حقوق شخصی و ملی آنان را تصدیق فرمود. جای آن است که این هیئت مجلس در بیداری ملت و آگاهی آنها به حقوق مشروع خود، نهایت مساعدت را به جای آورند، تا ملت هم بتواند با نهایت قدرت، حقوق سلطنت خود را محفوظ دارد و سالا که از خواب غفلت برخاسته، در مقام مرمت خرابیها برآمده، به راهنمایی علماء دین پرور و وزرای دولت خواه وطن پرست، معایب کلیه نواقص حالیه که مدار مملکت را از کار باز داشته، دور دارند و اصلاحات لازمه در تمام دوائر دولتی و ادارات مملکتی مرتب کنند و مطمئن باشند که آنچه از رؤساء روحانی و وزرای بزرگ برآید و لازم باشد در مساعدت با آنها بدون تأمل به عمل خواهد آمد و به موقع اجراء خواهند گذاشت. در این وقت با کمال مسرت و خوشبختی از طرف خود اسأله و از جانب هیئت ملت و کاله، تشکیل این مجلس شورای ملی را که فقط برای رسم افتتاح است، شکر موفور به عمل آورده، تشکرات قلبیه و ادعیه خالصانه تقدیم حضور مبارک اعلیحضرت پادشاه منظم و متبوع منمخ ایرانیان می‌نمائیم و عجاله با این معدود از و کلاء که منتخبین از پایتخت می‌باشند شروع به مقصود نموده انتظار می‌بریم که به فرصت، و کلامی که باید از تمام بلاد منتخب شوند به ترتیب مخصوص انتخاب شده در دارالخلافه حاضر شوند و هر چه زودتر این مجلس که مجلس شورای ملی باشد، موافق نظامنامه، تکمیل نواقص خود را نموده، در استحکام مبانی سلطنت و استقرار حقوق ملت، نتایج متحسنة را به عون الهی ظاهر سازد والسلام علی من اتبع الهدی.

روز یکشنبه ۲۸ جمادی الاخری ۱۳۴۴ هجری - در این روز میرزا نصرالله خان مشیرالدوله، صدراعظم دیدن کرد از آقایان علماء، اول آمد منزل حضرت حجة الاسلام آقای آقا میرزا سید محمد طباطبائی، مشیر الملک پسر بزرگترش نیز با او بود. مذاکره در مجلس از ترویج معارف و تشکیل مجلس شورای ملی بود. جناب حجة الاسلام آقای طباطبائی، توسطی از محبوبین کلمات فرمود و خصوصاً از مجد الاسلام. صدراعظم گفت: تلگراف مرخصی آنها را مخایره کردیم ولی شاه فرموده است مجد الاسلام طهران نیاید، در غیر طهران هر جا بخواهد برود. دوست تومان هم بنامش به مجد الاسلام بدهند که صد تومان تلگراف نمایند در خراسان به او بدهند بیست تومان هم به خانه او بدهند مابقی را هم بدها به او برسانند. بعد از صرف جای و شربت و قلیان یا جناب حجة الاسلام آمدند بیرونی، برای ملاقات شاگردان مدرسه دارالفنون و مدرسه فلاح که بعضی از آنها در سفارتخانه بودند و به قدر صد نفری از آنها عارض شده و در تالار خانه حجة الاسلام تشنه بودند. همگی را خواسته آمدند توی حیاط، جناب صدراعظم فرمود: که چه مطلب دارید و چرا متحصن شده اید؟ شاگردان دو مدرسه عرض کردند: که مسیوداشر رئیس مدرسه فلاح، یکی از شاگردان را حبس کرده است به جرم آن که رفته است و سفارتخانه و جزو متحصنین بوده است. صدراعظم گفت: اعلیحضرت شاهنشاه عفو عمومی داده است البته از رئیس عواخذہ خواهد شد، چرا بی جهت شاگرد محترم مدرسه را حبس نموده است؟ بعد از آن رو کرد به شاگردان مدرسه دارالفنون که شما چه می گوئید؟ آنها عرض کردند: ما درس خواندیم، زحمت کشیدیم، چرا دولت به ما کار نمی دهد؟ صدراعظم گفت: دیپلم یعنی تصدیق نامه دارید؟ جواب دادند: هفت نفر تصدیق نامه داریم، فرمود تصدیق نامه خود را بیاورید در مجلس شورا، البته زحمات شما به هدر نمی رود، به شما کار خواهیم داد. هر کدام هم که تصدیق نامه ندارید هر وقت تحصیلات شما به آخر رسید، تصدیق نامه مدرسه را بیاورید در مجلس شورا، اجزاء مجلس به شما کار می دهند. یکی از شاگردان گفت: شاگرد طلب چه کند صدراعظم گفت: ما طبیب و مهندس و محاسب و جغرافی دان لازم داریم، فرقی نمی کند هر که و هر چه باشد کار خواهیم داد. نهایت تشویق را فرمود و رفت منزل جناب حاج شیخ فضل الله، ظهر برای چهار آنجا مانده چه منزل آقای بهبهانی اول رفته بود. جناب حجة الاسلام آقای آقا میرزا سید محمد و جناب عضدالملک هم تشریف بردند آنجا یا حاج شیخ فضل الله و صدراعظم خلوت کرده مطالب سری را عنوان کردند. از مطالب و مذاکرات علنی آن که: باید قانون مالیات را بر طبق قانون اسلام کتابچه و بدون کنند و قانون اسلام را اجراء دارند.

شرفیابی به حضور شاه

طرف عسر، تمام آقایان و علماء اعلام دارالخلافه برای عرض تشکر و تقدیم دعا به حضور همایون، با دعوت مخصوص از طرف قرین الشرف خسروانی شهر یاری به کالسکه های

سلطنتی سوار شده از شهر به صاحبقرانیه رفتند . ابتداء رفتند منزل وزیر دربار ، هر چه منتظر نشستند جناب آقا سید عبدالله نیامد . لذا آقایان حضور شاه مشرف شده ، شاه کبیر اظهار مرحمت و رؤفت خویش را فرمود . آقایان هم اظهار تشکر نموده پس از مراجعت آنان جناب آقا سید عبدالله وارد شد و تنها رفت حضور شاه .

در امروز این حرکت جناب آقا سید عبدالله اسباب خیال آقایان شد و از امروز حاج شیخ فضل الله در خیال افتاد و دید که آقای بهبهانی جلو افتاده است . باری عصای آقای آقا میرزا سید محمد که وقت رفتن حضور شاه در اطاق وزیر دربار مانده ، در مراجعت آنچه فحص کردند عصارا نیافتند اگر چه عصای آقا قیمتی نداشت لکن چون بی عصا عادی بر رفتن نبودند ، ایستادند و فرمودند عصای دیگری بیارید . امیر بهادر وزیر دربار انسانیت نموده عصای سرطلای خود را که قیمتی معتدبه داشت ، تقدیم حضرت آقای طباطبائی نمود . حسب الامر شاه ، وزارت عدلیه را دادند به جناب میرزا احمد خان مشیر السلطنه ، حکومت طهران و مضافات را دادند به جناب غلام حسین خان غفاری وزیر مخصوص که سابقاً وزیر عدلیه بود . از باب خلل و عقد هم مشغول نوشتن نظامنامه انتخابات می باشند . پس از معاودت آقایان از قسر سلطنتی صاحبقرانیه صرف جای و شیرینی را در کراهانیه به میزبانی حضرت والا نایب السلطنه امیر کبیر نمودند ، وزیر جنگ اعنی نایب السلطنه اظهار دوستی و یگانگی و اتحاد و اتفاق را با آقایان نموده ، مجدداً معاهده و داد و بک جهتی نمودند .

روز دوشنبه ۱۹ جمادی الاخری ۱۳۲۴ - امروز تجار و اعیان بنای دین را از آقایان گذارده و دیدن می کنند . تلگرافاتی هم از اطراف مخابره می شود که ما به تدریج صورت بعضی را درج می نمایم .

نمرات از باجگیران قفقازیه

حضور سرکار سید الاحرار حاج سید محمد آقا طباطبائی ، از نایل شدن حضرت عالی به مرام آزادی ملت ، از سمیم دل تشکر ارادتمندان تقدیم محضر انور عالی می نمایم و توفیق حضرت تعالی در خوشبختی ایران از خدا خواهانیم .
(مسلمین قفقاز)

جواب

باجگیران - خدمت عموم برادران قفقازی ، از حسن نیت و خلوص عقیدت آن برادران معظم که حاکی از غیرت ملیت و حمیت اسلامیت است ، خوشوقت و از اطمینان شادمانی و همراهی که از اصلاح حال ملت و آزادی اسلامی مملکت و افتتاح مجلس شورایی ایران فرموده بودید متشکر ، از خداوند استحکام و قوام این بنای مقدس و مزید افتخار و شوکت و شرافت آن برادران دینی را مسئلت

نموده و بر حسب وظیفه حتمی و تکلیف شرعی، از مساعدت با نیت حسنه ملت و معاضدت مظلومین مملکت کوتاهی نخواهم داشت .

(محمد بن صادق الطباطبائی)

تعارف از عشق آباد

به حضور مبارک سیدالابرار آقای حاج سید محمد آقا طباطبائی، اقدامات مروثانه حضرتعالی را در آزادی ایرانیان و بنیان قانون اساسی که باعث استحکام دائمی دولت و ملت است، با کمال خلوص صمیمی عرض و تشکر می کنم و بدین شکرانه مشغول جشن می باشم. امیدواریم که دنباله اقدامات را رها نفرمایند تا اشخاص مغرض زحمات حضرتعالی را به هدر ندهند .

(از طرف عموم طایفه ایران حاج اسدالله امین التجار)

جواب تعارف عشق آباد

عشق آباد - به توسط جناب مستطاب حاج اسدالله امین التجار، خدمت عموم برادران ایرانی، از حسن نیت آن برادران محترم که حاکی از حمیت اسلامیت و غیرت ملت است، خوشوقت و از اظهار شادمانی که از اصلاح حال ملت و آزادی اسلامی مملکت و افتتاح دارالشورای ملی ایران کرده مسرور، از خداوند استحکام این بنا و مزید خوشبختی برادران دینی را سائل و بر حسب وظیفه حتمی و تکلیف شرعی، تا آخرین نقطه، از مساعدت با نیت حسنه ملت کوتاهی نخواهد داشت .

(محمد بن صادق الطباطبائی)

روز سه شنبه سلخ جمادی الاخری ۱۳۲۴ - در این روز جناب حجة الاسلام آقای طباطبائی و جناب حجة الاسلام آقای بهبهانی تشریف بردند منزل جناب شیخ المراقبین که از اصفهان آمده بود قم و از قم همراه آقایان آمده بود به تهران دیگر امری بهم اتفاق نیفتاد. روز چهارشنبه غره شهر رجب ۱۳۲۴ - امروز طرف عصر، مجلسی در مدرسه نظامی منعقد گردید از رساء روحانین آقای طباطبائی و آقای بهبهانی و حاج شیخ فضل الله و آقا سید جمال افجهای و آقای صدرالملاء و سایر علماء اسلام و آقا زاده ها از اعیان و دربارها، مشیرالملك پسر صدراعظم، وزیر امور خارجه و محتشم السلطنه و مؤتمن الملك و بعضی دیگر حاضر بودند، از تجار هم جمع کثیری بودند. نظامنامه ای که مشتمل بر چهل فصل بود قرائت شد. بنا شد آقایان علماء بعض فصول دیگر به آن ملحق کنند و بعض تغییرات در آن بدهند، آن وقت به طبع برسانند .

وزارت تجارت داده شد به شماع السلطنه پسر شاه، لکن آقایان قبول نفرمودند زیرا که بدون اطلاع به مجلس تصویب رساء بوده است. دیوانیان می گویند چون هنوز مجلس رسمی نشده است و نظامنامه آن به صحنه اعلیحضرت نرسیده است، پس اعطاء این منصب و

شکل باید امضاء شود. در این مذاکره حضرات تجار بالا جماع قبول نکردند و گفتند: ما در مجلس این وزیر حاضر نمی‌شویم و کلیه و رأساً رد نمودند وزارت او را.

چند روز قبل که آقایان حضور شاه رفتند، نوشتیم وزیر دربار امیر بهادر عصای سر طلای خویش را تقدیم حضرت آقای طباطبائی نمود در عوض عصای خودشان که مفقود شده بود. پس از مراجعت آقایان، شهرت گرفت که امیر بهادر حضور شاه عرض کرده بود عصای سر طلای خود را دادم به آقا سید محمد و پانصد تومان هم دادم به آقا سید جمال مجتهد افسجه‌ای و هر دو را راضی کردم. این خبر که به حضرت حجة الاسلام رسید، عصا را پس فرستادند، یعنی عصا را دادند به حاجی غفارخان که فردا ببرد و بدهد به امیر بهادر.

روز پنجشنبه دویم رجب ۱۳۲۴ - امروز حاج غفارخان از طرف حضرت حجة الاسلام آقای طباطبائی رفت به صاحبقرانیه و عصای امیر بهادر را برد و به او رد نموده و گفت: حضرت آقا فرمودند: مرا گمان این بود که سر این عصا برنج است، از این جهت قبول کردم، اینک معلوم می‌شود که طلاست و من طلا را در دست نمی‌گیرم. امیر بهادر چون با حضور صدر اعظم و نایب السلطنه خجالت کشید از این رد عصا، لذا خود را کنار کشیده و گفت: حضرت آقا نهایت بی‌مرحمتی را درباره من فرمودند، لکن من دست از اخلاص خویش بر نمی‌دارم و حضور حضرت حجة الاسلام عرض کنید: به اجداد طاهریں شما که من عصای سرکار را پس نمی‌دهم و نباید هم پس بدهم. این رد عصا خیلی به شرف امیر بهادر برخورد و مردم از این رد عصا خیلی خوشحال شدند.

طرف عصر امروز، وزیر مختار روس خدمت حضرت حجة الاسلام رسید به قدر نیم ساعت نشسته و گفتگوی سیاسی و پولتیکی کردند.

اول شب تیراندوله، حاکم تهران که معزول شده، خدمت حضرت آقای طباطبائی رسید.

روز جمعه سویم رجب ۱۳۲۴ - امروز جمعی از بزرگان و طلاب، حضور مبارک حضرت حجة الاسلام آقای طباطبائی رسیدند، در باب نظامنامه مذاکره نمودند.

انجمن مخفی ثانوی

بعد از رفتن آقایان به قم انجمن مخفی اولی که فقط همشان مصروف ترویج معارف و علوم و تشویق از مدارس و مکاتب بود موقوف گردید و اجزاء آن پراکنده و متفرق شدند. پس از مراجعت آقایان جناب آقا میرزا محمدصادق پسر دومی آقای طباطبائی را ملاقات نموده گفتیم: آقای من، ما امروز بیشتر از سابق محتاجیم به انجمن، چه ما سابق مقصود را فقط مذاکره از مدارس و معارف می‌دانستیم و در بیداری مردم و تشویق آنان به معارف و علوم ساعی و جاهد بودیم. لکن خداوند عالم بر ما تفضل نمود و به قلب پادشاه انداخت که مجلس شورای ملی به ما ملت مرحمت فرمود و امروز می‌بینیم اشخاصی در بین

افتاده اند که نه دلشان به مملکت سوخته و نه ملت را چیرگی می دانند . عمأقرب حق را معروض به باطل می کنند ، مملکت را دچار خرابی و ملت را با دولت مضحل می کنند . کلمه (حق براد بهالباطل) حق را مستمسک و ترویج باطل می کنند . عمأقرب دست علماء و عقلاء را کوتاه کرده ، جمعی با غرض در کار خواهند دخالت کرد و رشته کار از دست دولت و ملت خارج ، دیگر نه اسمی از دولت و ملت و دین ، بلکه از ایران و مملکت باقی نخواهد ماند . پس بیایید انجمنی تشکیل کنیم مخفی : که شبها منعقد گردد و کار اجزاء انجمن ، فقط نظارت در امر مجلس و جلوگیری از مفاسد باشد . بالاخره جناب آقامیرزا محمدصادق قبول نمود و انجمنی تشکیل یافت که اجزاء و اعضای آن از این قرار است :

آقامیرزا کاظم خان مستعان السلطان - شوکت الوزارة - آقا سید نصرالله اخوی - جناب آقامیرزا محمدصادق - بنده نگارنده ناظم الاسلام - جناب آقا شیخ محمدمازندرانی ولد آخوند ملا عبدالله - حاج جلال الممالک - لواء الدوله - جناب آقامیرزا محمود استهبانی - میرزا حسن خان پدر زن شماع السلطنه - آقا سید قورش - آقا میرزا مهدی پسر بزرگ حاج شیخ فضل الله - اسدالله خان سرتیب قزاقخانه - سیف الله - ابن سرهنگ قزاقخانه برادر اسدالله خان - ابراهیم خان سرتیب قزاقخانه - بهاء دفتر .

این اجزاء هفته ای دو شب حاضر می شدند و انجمن هم بسیار بود ، هر شبی در خانه یکی از اجزاء منعقد می گردید .

نظامنامه هم نوشتند لکن کار معذبیه که از این انجمن به ظهور رسید چند امر بود که ذیلا نگاشته اند .

اولا - آن که حاج آخوند شریعتمدار حاج شیخ فضل الله از سپهدار پولی گرفت که حاج شیخ فضل الله را با آقایان مخالف کند و در یکی از مجالس هم به آقامیرزا مهدی پسر شیخ که از اعضای انجمن بود جسارتی کرده بود . پس از مذاکره در انجمن قرار شد که در یکی از لیالی عقب او را گرفته و ریش بلند او را مقرض کنند که عبرت دیگران شود . قرار بر این شد ، شب بعد اجزاء در خانه آقای طباطبائی حاضر شدند . مقرض و اسباب کار را فراهم نموده جناب آقامیرزا محمدصادق صلاح ندانست و گفت همین کار را معیوب می کند و باعث رنجش حاج شیخ فضل الله می شود و در اول امر باعث اختلاف خواهد شد . جناب آقامیرزا مهدی اصرار می کرد اگر شما اقدام نکنید من تنها اقدام می کنم و خودم جواب پدرم را می دهم بالاخره آراء بر این قرار گرفت که از اذیت او منصرف شویم ، ولی به او برسانند که این قصد را کردند و او را برسانند دیگر رشوه نگیرد و شیطنت نکند باری خبر به حاج آخوند رسید ، لکن ترك شغل خویش را نمود .

امر دوم - آن که يك شب در انجمن مذاکره شد که جناب حجة الاسلام آقای

مطلباتی قدری با مردم به تنبیر و تشدد سلوک می‌کند ، باید در مقام اصلاح حال ایشان برآمد و نیز اجزای جناب آقا سید عبدالله از مردم تعارف و رشوه می‌گیرند و ما هر قدر بخواهیم به اشاره و کنایه یا به پیغام برسانیم اثر نخواهد کرد ، باید آقای بیبھانی را هم در انجمن حاضر کنیم . بالاخره نتیجه مذاکرات این شب این شد که چند روز بعد جناب آقای طباطبائی را به عنوان مهمانی در ظهر به خانه جناب بهاء دفتر آوردیم ، به طوری که آقای طباطبائی ملتفت شد يك دفعه خود را تنها دید ، آدمها و اجزای ایشان را گفتیم فتند که برای سه ساعت به غروب بیایند و حضرت آقا را ببرند ، پس از خالی شدن مجلس از اغیار و منحصر شدن به همان اجزاء انجمن ، عنوان سخن را این طور کردیم که امروز بر حسب مشیت خداوند ، به توجه امام زمان ، ریاست مطلقه ملت تفویض شده است به حضرت عالی آقای بیبھانی اما حضرت عالی با مردم بد سلوک می‌فرمائید . آیه مبارکه «ولو كنت فظاً غابظ القاب لانفضوا من حولك» حکم می‌کند که شخص رئیس باید به حسن سلوک و خوش رفتاری و مهربانی و رؤفت با مردم سلوک نماید . اگر مردم از شما مأیوس شوند به کی پناه ببرند و به چه کسی ملتمس شوند ؟ اما آقای بیبھانی این سلوک اجزاء و اطرافیان ایشان مردم را مستأصل و تباہ می‌کند ، آن وقت خدای نا کرده سستی در اعتقاد مردم پدید خواهد شد .

آقای طباطبائی در اول امر قدری به حیا افتادند ، لیکن چون پسر عزیز خود را در آن حوزه و انجمن دیده ، قوت قلبی به خود داده فرمودند : اما عن چون طعمی به مال مردم ندارم و از دنیا توقمی ندارم لذا تملق و چاپلوسی را خوش ندارم لکن تا يك اندازه حق با شماست و تصدیق دارم و البته تنبیر اسلوب و سلیقه می‌دهم . از هر يك از شما ما خواهی دارم چنانچه دیدید به خطا رفتیم ، مرا آگاه و متنبه نمائید . از حرف حق و نصیحت دوستان بدم نمی‌آید . و اما آقای بیبھانی چند شب قبل از این ، جناب حاج میرزا مرتضی آشتیانی داماد من دعوت نمود از من و آقای آقا سید عبدالله و در مجلس نظیر همین مذاکرات را نمود و گفت شما دو عیب دارید ، یکی آن که زود متغیر می‌شوید و مردم را از خود می‌رنجانید بدون جهت . دوم آن که پسرهای شما از جهت لباس از زی خود تجاوز نمودند و از وضع لباس خود خارج شده ، پسر ملا را چه کار به لباس ستره و شلوار و پوتین . من هر دو ایراد ایشان را قبول کردم و تصدیق داشتم و قول دادم هر دو را اصلاح کنم . بعد از آن رو کرد به آقای آقا سید عبدالله و گفت اجزای درب خانه شما از مردم رشوه و پول می‌گیرند و شما را بد نام و ضایع می‌کنند . جناب آقا سید عبدالله در جواب فرمود : اگر مرا عاقل می‌دانید ، پس عاقل می‌دانند چه کند و تکلیف خود را می‌داند . دیگر آن که اجزای من چهل ساله است که عادت به این کار دارند چطور می‌شود عادت چهل ساله آنها را مانع شوم ، انشاء الله به مرور ایام این کار هم اصلاح خواهد شد . اجزاء

انجمن عرض کردند صلاح می‌دانید ایشان را حاضر کرده یا به اصرار و التماس و یا ترس و تخویف ایشان را اصلاح کنیم . فرمودند: سعی کنید عدالتخانه تأسیس شود . پس از تشکیل عدالتخانه همه این کارها اصلاح می‌شود . باری در آن انجمن قرار گرفتیم مقاصد امور را بنویسیم و به توسط جناب آقا میرزا محمد صادقی به نظر حضرت آما برسائیم .

امر سویم - آن که پس از شروع به انتخابات چنان که بعد از این خواهد آمد ، مسموع افتاد که طایفه یهود و ارامنه و زردشتیها اصرار دارند که وکیلی از خود انتخاب کنند و این مطلب باعث ایراد علماء نجف و اصفهان خواهد شد ، و يك دفته اختلافی بزرگ پدید خواهد آمد ، که شاید مخمل و مانع مقصود گردد . لذا اجزای انجمن رأی دادند که حضرات را دیده ، آنها را منصرف کنیم از انتخاب وکیل از نوع خودشان . پس از زحمات بسیار ، طایفه ارامنه با نهایت نجابت و معقولیت حق خود را در انتخاب اول منتقل نمودند به جناب آقای طباطبائی که با حضرت آقا حق آنان را در این انتخاب ساقط نماید و با خودشان از طرف آنان وکیل باشند و اما طایفه آنها هم حق خودشان را واگذار به جناب آقای بهبهانی نمودند لکن طایفه زردشتی چون ارباب جمشید را وکیل خود قرار دادند . لذا قرار شد اسدالله خان سرتیب قزاقخانه برود ارباب جمشید را به خانه خود دعوت نماید . از این جهت اسدالله خان مأموریت خود را انجام داده ، ارباب جمشید را عصر امروز به خانه خود دعوت نمود . اجزاء انجمن قبل از آمدن ارباب جمشید حاضر شدند . ارباب جمشید هم آمد پس از تعارفات مرسومه ، بنده نگارنده روی کردم به ارباب جمشید و گفتم : علاوه بر این که شما صاحب این آب و خاک و از ابتناء این مملکت می‌باشید ، يك اندازه متمول و صاحب ثابیه و اعتبار و یا اکثر از مردم و اعیان و تجار طرف معامله می‌باشید . اگر این مملکت به هرج و مرج افتد و اختلافی بین اهالی پدید آید ، ضررش به شما بیشتر عاید خواهد گردید ، بلکه نوع شما و ملت شما دچار زحمت و سدمه خواهند گردید . پس شما باید بیش از ما طالب نظم و امنیت و عدالت باشید و امروز ما به زحمات زیاد صاحب این مجلس شدیم و چون اهالی ما هنوز معنی مجلس و کار مجلس را نمی‌دانند لذا آن طوری که باید قدر این نعمت را نمی‌دانند و شاید به ادنی اختلافی ، این نعمت خدا داده را از دست بدهند و علماء اعلام اصفهان و عتبات عالیات اگر بدانند که خارج از مذهب اسلام هم در این مجلس وارد خواهد شد البته امضاء نمی‌کنند ، بلکه جداً مخالفت خواهند کرد و مانع از پیشرفت مقصود خواهند بود . پس مناسب این است که شما هم مانند طایفه ارامنه و یهود ، یا حق خود را ساقط و یا به کسی دیگر از مسلمانان منتقل نمائید و یا آن که وکیل خود را از مسلمانان انتخاب نمائید تا مجلس قوتی بگیرد ، بعد از نضح و قوت مجلس ، آن وقت مختارید هر که را معین و انتخاب نمائید پذیرفته خواهد شد . اجزاء هم هر کدامی همین موضوع را ذکر کردند ، ارباب جمشید مذاکرات را تصدیق

نمود و گفت: من باید در انجمن طایفه و ملت زردشتی این مسئله را عنوان بکنم، اگر آنها قبول کردند من هم حرفی ندارم، ولی تا بتوانم آنها را راضی می‌کنم.

باری ارباب جمشید رفت و تا يك اندازه هم سعی خویش را نمود لکن يك روز جناب آقای بهبهانی در مجلس علناً حمایت فرمود از طایفه زردشتی و فرمود: این طایفه را بر مملکت ایران حق آب و خاک است. بزرگان این طایفه در خارجه تحصیل نموده و تربیت شده می‌باشند، در پارلمان انگلیس و کیل دارند و تاکنون هم به معقولیت و نجابت رفتار نمودند. البته ارباب جمشید و کیل طایفه زردشتی باید در مجلس شورای ملی وارد شود و از حمایت آقای بهبهانی از ارباب جمشید، هم دیگران ساکت شدند و هم ارباب جمشید بر وکالت خود مصر گردید (گویند تعارفی به آقا داد و کار تمام شد).

امر چهارم - از امور متعدده انجمن مخفی ثانوی اتفاق و اتحاد و بیداری احزاء بریکاد قزاقخانه است که اسدالله خان و برادرش سیف‌الله خان، پسران ابوالفتح خان میرپنجه قزاقخانه و میرزا ابراهیم خان سرتیپ قزاقخانه، دامن قوت را به کمر زده و در انجمن مخفی و سایر جاها خدمات نمایان نمودند.

مجمعل از فضل و مختصر از حصول آن که، اسدالله خان سرتیپ قزاق که از جوانان با تربیت و هوا خواران وطن می‌باشد و در این عالم جدید که اتفاقاتی افتاد، خدمات خوب به ملت نموده و خود و برادرش سیف‌الله خان در حوزه اسلامیت و ایرانیت ارادت صادقانه و نجابت و فطرت اصلیه را مشهود و جلوه داد و در انجمن وطن زحماتش مذکور گردید. چه اسدالله خان سرتیپ اول کسی عمت که در نظام فریاد نظم و معدلت را کشید و تقاضای عدل و مساوات و قانون را نمود. چه در چند روز قبل در قزاقخانه هویدا و آشکارا برای جلب قلوب فرقه بریکاد، این عتوان را نمود که امروز، اتحاد عموم در يك میزان و كافة طبقات در يك رأی و عقیدت شدند و عموماً لذت عدالت و آسایش را پی برده‌اند و همگی در تشخیص عرض و تعیین علاج، متفق‌الرأی و القول شده‌اند جز طایفه قزاق مغرض ناسپاس و خائن خدا شناس، که نه از خدا شرم دارند و نه از پادشاه.

کافر نعمت ولی نعمت بی منت اند و ضرر به استقلال دولت و ملت و طرفدار استبداد و جهالت اند. چه با این که بالعیان و الشهود، می‌بینند و به چشم خود ملاحظه می‌کنند که این وزراء خائن و این رؤساء جاهل مال دولت و ملت را می‌خورند و هزاران خیانت به پادشاه خویش می‌کنند، باز اطاعت آنان را می‌کنند، یا این که پادشاه اسلام امروز نهایت میل به اجراء قانون اسلام و تشکیل مجلس دارند، عین الدوله ما را به اذیت ملت واداشت و چه قدر در آن لیالی و ایام ما را به اذیت و آزار مردم واداشت. امروز علماء اعلام و عموم ملت، از پادشاه معدلت خانه خوانند و فرمان تأسیس مجلس صادر گردید، چرا ما باید در زیر بار عبودیت باشیم؟ چرا نظام و قزاقخانه عدالت نخواهند؟ چرا ساکت باشیم و

بینیم که رئیس ما حقوق ما را بخورد و تازیانه استبداد را به سر ما بزند؟ پس بیاید اتفاق کنید ، اتحاد کنید ، شما هم مجلس داشته باشید که رئیس شما نتواند به شما تحکمی کند و شما را بدون جهت با ملت طرف کند و حقوق شما را پایمال نماید . نقص و اذیت و بی شرفی متوجه به ما خواهد گردید ، که تمام طبقات مردم در تحت قانون و معدلت باشند و ما که اهل نظام می باشیم ، خارج از حکم باشیم ، دیگر آن که علماء و سادات و صلحاء و خوبانند که حمایت می کنند از مظلومین ، چرا ما باید معاون ظالمین باشیم ؟ سابقاً ما مردم روحانیان و رؤساء ملت را در میان دولت و ملت یک حد فاصلی می دانستیم و فرقه جلیله علماء را ضد پاره ای عوالم و مانع ترقیات دولت و ملت می پنداشتیم ، اینک می بینیم خلاف آنچه را که توهم می کردیم . حالا وقت آن است که ما هم مجلس معدلت بخواهیم و خودمان را شریک ملت و هواخواه وطن دانیم ، پادشاه خود را مقتدر کنیم و خود را دشمن استبداد نمائیم . چه ضرر دارد ما هم مجلس معدلت داشته باشیم تا رئیس ما نتواند به ما ظلمی کند . این حرفها در قزاقخانه مؤثر افتاد و خرده خرده عموم قزاق بیدار شدند .

خبر به رئیس رسید ، اسدالله خان را احضار نموده و حکم حبس داد ، اسدالله خان گفت : تقصیر من در نظام چه باشد و چرا من در مجلس بروم ؟ تمرد نموده و سخت ایستادگی نمود . رئیس نیز سخت گرفت . اسدالله خان هم در معانیت و عدم انقیاد مقاومت نمود ، رئیس شمشیر کشیده اجزاء قزاقخانه و صاحب منصبان که این بی قاعدگی و خلافی ترتیب را از رئیس دیدند به اسدالله خان گفتند : چون رئیس خلاف نظام نمود و به شما شمشیر کشید ، پس بهتر این است که شما ملازم شوید تا تقصیر او مسلم و محقق گردد . اسدالله خان چون این خبر خواهی را دید لذا خودش به طرف مجلس روانه گردید . یک روز در مجلس ماند ، خبر به حضرت حجة الاسلام رسید حضرت آقای طباطبائی بعضی پیغامات به اسدالله خان داده و برای نایب السلطنه که وزیر جنگ بود نیز پاکتی نوشتند . رئیس قزاق به خیال افتاده ، ترسید و فوراً اسدالله خان را از مجلس بیرون آورد و معذرت خواست .

رؤساء قزاقخانه جمع شدند و کتابچه مهر کردند که البته باید قزاقخانه هم مجلسی داشته باشد ، لذا آراء همگی بر این قرار گرفت که مجلس مشاورت نظامی را تأسیس کنند . ولی بعد از اتمام کتابچه اختلافی بین صاحب منصبان و رؤساء بریکاد در نگهداری و ضبط کتابچه واقع گردید ، این مشاجره و اختلاف سبب شد که کتابچه را پاره کردند . لکن بعضی عقلاء در بین افتاده میان آنها را التیام داده ، باز مجدداً عقد اتحاد و اتفاق بین آنها بسته گردید و آراء همگی بر مجلس نظامی خاص در بین بریکاد قرار و تعلق یافت و این اول مجلسی است که در نظام تشکیل یافت و سبب آن در واقع اجزاء انجمن بودند که محرک اسدالله خان و برادرش سیف الله خان شدند .

امروز جناب آقا میرزا محمد سادق تشریف بردند صاحبقرانیه برای گفتگوی نظامنامه و اتمام امر انتخاب .

روز شنبه ۴ شهر رجب ۱۳۲۴ - امروز جناب حجة الاسلام آقای طباطبائی کاغذی نوشتند برای نایب السلطنه ، در باب اسدالله خان سر تیب قزاقخانه که او را بدون جهت حبس کرده اند و نوشتند که این شخص رئیس ، معلم است که باید این جماعت را تعلیم و عشق نظام بدهد ، دیگر حق کشیدن شمشیر بر روی شخص محترمی مثل اسدالله خان را ندارد ، الی آخره .

این کاغذ و این پیغام موجب خوف و ترس رئیس گردیده فوراً اسدالله خان را از محبس بیرون آورده و معذرت خواست و قبول مجلس را هم نمود و اجزاء منفقاً هم عهد و متحد شدند بر تشکیل مجلس . جناب آقا سید قریش که از اجزاء حضرت حجة الاسلام و از سادات تیور بود ، در تأسیس نهایت سعی را متحمل گردیده و از طرف حضرت آقای طباطبائی و انجمن مخفی حامل پیامات و رسول بود و صورت عهد نامه برای طایفه قزاق نوشته که همگی آن را مهر کردند. ما صورت کامل آن را ذیلا درج می نمائیم :

صورت عهدنامه بریکاد

از آن جائی که ترقی نوع انسان در هر عهدی و زمانی بسته به اتحاد و اتفاق بوده و هر قومی که نفاق داشته اند ، تمام شده اند و هر جماعتی که اتفاق داشته اند ، از حیث علم و شرف ترقیها کرده ، نام نیک در صفحه روزگار گذاشته اند ، و این اتفاق و اتحاد امری است معنوی و قوه ای است روحانی که يك قومی را عاقد اهل يك خانه ، یگانه می سازد و فرد فرد اجزاء را شریک نفع و ضرر می نماید. و در هر قومی که این کوکب سعادت طلوع نماید ، خوشبختانه از هر حادثه و فتنه مرفعه الحال خواهند بود . علی هذا این اوقات به فضل خداوندی شامل حال عموم صاحب منصبان بریکاد گردید و جزئی نفاق که در میان داشتیم ، مبدل به اتفاق گردید و از تاریخ سویم شهر رجب المرجب (۱۳۲۴) اتفاق و اتحاد نمودیم ، کما فی السابق براسنی و درستی به دولت و ملت خدمت و جان فشانی نمائیم چنانچه از ابتدای انعقاد بریکاد هم تا کنون خدمات جان فشانه این چاکران بر اولیاء دولت و ملت مکشوف و مبرهن است. برای استحکام قلوب خودمان چنان صلاح دیدیم ، اتفاق نموده برادرانه در تکمیل جان فشانی ، کما فی السابق پرداخته و در پیشرفت ترقی خودمان و شرف دولت و ملت کمال جد و [و] جهد را داشته باشیم. لهذا این ورقه را به رسم یادگار نگاشته و عموماً مهر نموده و در نزد یکی از ارکان بریکاد به رسم امانت می نهیم که عند الحاجة حجت باشد و این اتحادنامه يك سرمشقی است که بر سبیل وصیت نامه برای اولاد و اعقاب خود می گذاریم. به همین

قسم که پدرشان اتحاد داشته‌اند، آنها هم این رشته اتحاد را محکم و استوار نمایند. امیدواریم که این رشته اتحاد روز به روز محکم‌تر و استوارتر شود و این نعمت عظمی را از این قوم سلب نفرماید توضیح آن که موافق این اتحادنامه اشخاصی که این ورقه را امضاء نموده و به قید قسم ملتزم شده‌اند، هر گاه از آنها حیاتی ظاهراً و باطناً نسبت به دولت و ملت بروز و ظهور نماید و به درجه یقین و علم برسد او را به دست اولیاء دولت و ملت خواهیم داد که معدوم صرف نمایند که عبرة للناظرین شود و به هیچ وجه هم به بازماندگان او رعایتی از طرف صاحب منصبان بریکاد نخواهد شد. فی سویم شهر رجب ۱۳۲۴.

روز يكشنبه پنجم شهر رجب ۱۳۲۴ - امروز حضرت آقای طباطبائی، نقاحت و توبه عارض ایشان گردید، کمتر بیرون تشریف آوردند لکن اعیان و بزرگان دیدن می‌آیند. آقای بهبهانی هم مشغول پذیرائی واردین می‌باشند. دیگران هم در مدرسه نظامی نشسته مشغول مذاکره از امر انتخاب می‌باشند.

تکفیر سپهدار

امروز حکم تکفیر سپهدار، از اسفهان از طرف آقای نجفی رسید که شعر بر کفر او بود که مسلمانان را امر به اجتناب از او فرموده‌اند. تلگرافاتی هم از ولایات متخا بره شده است که ما صورت بعضی از آنها را درج می‌نمایم.

تلگراف از مشهد

حجج الاسلام و حماة حوزه شرع سیدالانام را به عرض سلام مصدعیم و در آستان قدس به دعا گوئی مشغولیم. البته این مساعی جمیله منظور نظر حضرت حجة عصر عجل الله فرجه و علیه و علی آباءه افضل الصلوة والسلام می‌باشد و چون صلاح ملت و دولت است، تمام تسبیقات از عواطف شاهنشاه اسلامیان پناه خدا الله ملکه قرین تشکر و امتنان‌اند. سید اسدالله قزوینی - شیخ ذبیح الله - سید عبدالعزیز - شیخ محمد تقی تربتی الاصل - زین العابدین - رئیس الطلاب - شیخ حسن - اعضائات این تلگراف از علماء اعلام مشهد مقدس می‌باشد.

از کرمان

حضور مبارک حضرت مستطاب اجل شیخ الطائفة، رئیس فرقه، سرکار حجة الاسلام آقای طباطبائی دام‌ظله، در این موقع که نتایج اقدامات عالیه به موجب نفاذ دولت و ترقی ملت مشهور شده، با کمال خلوص عرض تبریک می‌نماید.

(خادم ملت محمود)

امضاء فوق از آقا میرزا محمود مجتهد است.

ایضا از کرمان

آستان مقدس حضرت آیه الله رئیس المسلمین ، آقای آقا میرزا سید محمد
روحی فداء - ورود موکب مسعود و فوزیه مقصود ، موجب سعادت دولت و ملت ،
مبارک و میسون باد .

(فدوی منتصر الممالک)

امضاء فوق از منتصر الممالک بیگلربیگی کرمان است که در زمره بزرگان و اعیان
کرمان است .

از همدان

حضور مبارک بندگان حضرت مستطاب حجة الاسلام والمسلمین آقای آقا
میرزا سید محمد مدظله العالی - شکر خدای را که تیر دعای پیرما به هدف واقع
و کوکب اقبال آن حضرت از مطلع سعادت طالع ، بخت اهل ایران سر بلندی کرد
و بار دیگر آفتاب عواطف حضرت مستطاب عالی مدظله العالی و سایر علماء اعلام
مدظله العالی ، بر عموم اهالی بلاد مسلمین پرتو افکند . فعلا به ورود مسعود
تبریک معروض می دارد و مزید اقبال و اجلال حضرت مستطاب عالی و سایر علماء
اعلام را همواره از ایزد عنان مسئلت می نماید .

(الاحقر حاجی آقا حسین قاضی)

از کلات

حضور مبارک حضرت مستطاب آیه الله ، رئیس حوزه مقدسه اسلامیه آقای آقا
میرزا سید محمد مدظله العالی . تعظیمات آتیه علیه را در خدمت امنای حوزه مقدسه
اسلامیه قبول تجدید تبریکات خود در موقع حصول این سعادت ابدی و عید بزرگ
اسلامی قرار می دهیم و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء و هو عزیز رحیم .
(میرزا آقا)

امضاء تلگراف فوق از آقا میرزا آقا مجاهد اصفهانی است که در کلات محبوب است .

از همدان

حضور مبارک آقایان حجج الاسلام ادام الله اضلالهم بعد از عرض خلوص به
عرض تبریک مصدع و از انجام مقاصد ملیه اسلامیه که موجب رفاهیت عموم اهالی
است ، متشکر و مزده شرح مقاصد اسلامیه را حسب وعده منتظریم .

(محمد باقر رضوی - امام جمعه)

از کلات

خدمت جناب ناظم الاسلام - تبریکات داعی در حوزه مقدسه تقدیم .

(مجدد الاسلام)

اشرفیاد

خدمت سرکار حجة الاسلام، آقای آقا میرزا سید محمد طباطبائی دامت برکاته، انشاء الله تعالی ورود جناب مستطاب عالی و سایر آقا بان عظام، عیون و مبارک خواهد بود. اهم مستدعیات اهالی فارس از ناحیه شریفه، خلاص قوام الملك و اصلاح امور ایشان است و امروز اگر حداً به اتفاق در این مقام برآئید قطعاً نتیجه مقصوده حاصل و عموم اهالی منشکر خواهند بود. خدا می داند این تدابیر برای تجدید ایالت فارس با حال وحشت که در خلق عسهره است آهن سرد کوییدن است. خدمت آقای شیخ و آقای بهبهانی هم عرض شد. منتظر جواب می باشم.

(ابراهیم الشریف)

تلگراف فوق را جناب حاج میرزا ابراهیم، مجتهد شیراز از خط کمپانی انگلیس مخایره نموده است. چون از وقتی که شعاع السلطنه از حکومت فارس معزول گردید و وزیر مخصوص به حکومت رفت و علاءالدوله هم که بود قوام الملك را در طهران نگاهداشته بودند. لذا استدعای جناب آقا این است: قوام الملك را مرخص کنند و آقایان توسط کنند از او که برود به فارس، تا امر ملت قوت بگیرد و یا مقصودش همراهی از قوام الملك بوده که به خواهش پسرهایش این تلگراف را مخایره نموده است، دیگر العلم عندالله و چون هنوز حاج شیخ فضل الله مخالفتی ظاهراً نکرده است، لذا اشاره ای هم به او کرده است.

روز دو شنبه ششم شهر رجب ۱۳۲۴ - امروز جناب عضدالمک آمد نزد حضرت آقای طباطبائی که استدعا کند حضرت حجة الاسلام، طرف عصر تشریف ببرند در مجلس شورای ملی. لکن نجات حضرت حجة الاسلام رفع نشده است. مشکل بتواند حضور بهم رسانند. صدراعظم میرزا نصرالله خان مشیرالدوله امروز چهار مهمان است منزل حاج آقا علی اکبر بروجردی، جناب حاج شیخ فضل الله هم آنجا بود، با جمعی دیگر. بعد از صرف نهار همان جا خوابیدند که عصر را بروند به مجلس شورای ملی برای امضاء و تصحیح نظامنامه. چون جناب حجة الاسلام آقای آقا میرزا سید محمد تشریف نبردند در مجلس، صدراعظم هم نرفت. لکن سایرین با مشیر الملك پسر صدراعظم رفتند و در مجلس حاضر شدند، لکن صحبت امروز از امر نان و گوشت بود و کتابچه امتیاز آن را نوشتند که به نظر صدراعظم و آقایان برسانند.

جناب آقای سید برهان الدین خدخالی که از بستگان امیر بهادر وزیر دربار بود، امروز آمد نزد بنده و گفت: امیر بهادر شخص مسلمانی است و امروز در ذهن او جا گرفته است که مجلس مشاورت، خلاف شرع است و اگر حضرت آقای طباطبائی در يك مجلس با ایشان بنشینند و صریح بفرمایند که این مجلس موافق شرع است و به دلیل و برهان و حکم بتی لزوم آن را بفرمایند، هر آینه این مرد باور می کند و دیگر همراه می شود

موافقت او بهتر است از مخالفت چه این شخص همیشه اوقات نزد شاه می باشد . لذا باید او را همراه نمود . بنده گفتم : حضرت آقای طباطبائی به خانه او نمی رود و راضی هم نمی شود که او به خانه آقا آید ، چه آن وقت مردم می گویند آقا تعارف و رشوه گرفته است به این جهت ملاقات این دو نفر مشکل است . آقا سید برهان گفت : اولاً در مجلس علنی ملاقات کنند نه در خلوت و دیگر آن که در خانه خود شما باشد که از هر دو دعوت کنید و باعث ملاقات شوید . لذا بنده نگارنده خدمت حضرت آقای طباطبائی عرض کردم . حضرت آقا قبول فرمودند یا در خانه خودشان در مجلس علنی باشد و یا در منزل بنده نگارنده . قرار بر این شد ، که جناب آقا میرزا محمد صادق ملتفت شده و مانع شد و گفت : موجب اتهام و بد نامی ماها می باشد ، آن وقت مردم بد می گویند . از این جهت زحمات بنده نگارنده و جناب آقا سید برهان الدین به هدر رفت .

روز سه شنبه هفتم رجب ۱۳۳۴ - امروز جناب آقا سید عبدالله را احضار کرده بودند برای رفتن حضور شاه و حضرت آقای بهبهانی مستعد و همیا از برای رفتن به صاحبقرانیه شده که طلاب خدمت جناب آقا رسیده و جداً مانع شدند و عرض کردند : این رفتن شما تنها نزد شاه موجب اتهام است . جناب آقا سید عبدالله طلاب را خاموش و به دلیل و برهان مدلل نمودند که رفتن نزد اعلیحضرت لازم است و اگر نروند کار معیوب خواهد گردید . طلاب عرض کردند : پس تنها نروید . جناب آقا گفت : شاه مرا تنها خواسته است ، شاید بخواهد حرفی محرمانه بفرماید و بودن ثالث مانع باشد . به هر جهت جناب آقا تشریف بردند به صاحبقرانیه و مراجعت را آمدند منزل حضرت آقای آقا میرزا سید محمد لکن هنوز معلوم ما نگردید که مطلب چه بوده است ؟

حاج سیف الدوله وزیر تجارت هم امروز به قدر صد نفر از تجار را احضار نمود که ما هم باید مجلسی داشته باشیم . خوب است تجار پانزده نفر را وکیل کنند که این پانزده نفر در مجلس محاکمه وزارت حاضر شده و در امور تجار ناظر باشند . نوشته هم نوشتند بعضی مهر کرده بعضی عذر آورده که باید فکری کنیم و در این امر تأملی نمائیم ، آن وقت جواب می دهیم .

حاج محمد تقی و حاج حسن مطالبه خرج این مدت تحصن را نموده مدعی بودند که سی و دو هزار تومان از خود خرج کردیم . تجار صورت خواسته تا هیجده هزار تومان صورت دادند . لذا تجار گفتند بیست هزار تومان شما منتها خرج کردید . از خارج هم خبر داریم که به شما معاوتی شده است حاج محمد تقی و برادرش مدعی بودند که ما سی و دو هزار تومان پول داشته و اینک دیگر چیزی در دست نداریم . بسیاری آقایان از تجار خواهش نمودند که آنچه می گویند به آنها بدهید . حضرات تجار صورتی نوشته و پولی روی هم تقسیم کردند ، از قرار صورت ذیل گرفته شده و به آنها دادند :

سورت اشخاصی که پول دادند به حاج محمدتقی برای آنچه که در سفارتخانه خرج شده بود:

حاج حسین آقا امین الضرب، حاج معین بوشهری، حاج محمد اسماعیل آقامنازه، آقامیرزا محمود اصفهانی، ارباب جمشید.

باری پول حاج محمدتقی و حاج محمد حسن را که در سفارتخانه خرج کرده بودند بر حسب خواهش آقایان جمع آوری نموده و دادند.

ادیب المجاهدین کرمانی که در واقعه گرفتاری جناب حاج شیخ محمد واعظ، کلوه تفنگ به رانش خورده تاکنون مشغول معالجه او می باشند. این ایام حالتش بهتر شده است یعنی از خطر گذشته است. دستخطی هم از اعلیحضرت خطاب به اعلم الملك که از اطباء مخصوص شاه می باشد، صادر شده است که از ادیب المجاهدین توجه و پرستاری کنند. اعلم الدوله هم نوشته به جناب آقا سید ابوتراب که از اطباء مریضخانه دولتی است در دست ادیب است که ما صورت آن را درج تاریخ خود می نمایم و هداصورته:

عنوان بیامت

خدمت ذی شرافت جناب فتحامت نصاب، آقای آقامیرزا سید ابوتراب خان حکیم باشی عتیم مریضخانه مبارکه دولتی زید اقباله.

قریانت شوم، پس از تقدیم مراتب اخلاص و ارادت، حسب الامر قدر قدر [همایون شاهنشاهی ارواحنا له الفداء] ابلاغ می نماید: از جناب ادیب نگاهداری نموده اگر حمل و نقل او ممکن است که به مریضخانه مبارکه بیاید در آن جا، و الا در منزل خود او همه روزه عیادت فرموده تا وقتی که شفای کامل یافته، راپورت سلامتی او را بعد به این ارادتمند مرحمت بفرمائید تا به عرض خاکپای اقدس مقدس اعلیحضرت ظل اللهی ارواحنا فداء رسانیده خدمات جناب عالی مروض شود.

(ارادتمند صمیمی خلیل است)

چهاردهم جمادی الثانیة ۱۳۲۴

این مکتوب را دکتر خلیل خان ملقب به اعلم الدوله رئیس اطباء دولتی برای آقا سید ابوتراب خان که از اطباء مریضخانه دولتی است، نوشته است و از اقدامات و توجهات و پرستاری آقا سید ابوتراب خان این ایام حال ادیب المجاهدین روبه بهتری است.

روز چهارشنبه هفتم رجب ۱۳۲۴ هجری - امروز صبح، نظام الملك وزیر عدلیه و جناب آقای صدرالعلماء، خدمت حضرت آقای طباطبائی رسیدند، برای احوال پرسی، رفتن جناب آقا سید عبدالله حضور شاه باعث گفتگوی مردم گردیده قلوب عموم عامه متزلزل گردیده که بعد از این همه هیاهو و این همه ضرر و خسارت و ائتلاف نفوس عمأقرب این

آقا ملت ضعیف جاهل را خواهد فروخت به ثمن بحس .

خداوند! خودت رحم کن ، مقصود ما این بود که اول ملت عالم شود . پس از علم و تصحیح و تنقیح ادارات دولتی و منظم شدن وزارتخانه‌ها و امنیت ، آن وقت قهرآ دولت مشروطه و حریت حاصل خواهد گردید. ولی حالا این ملت جاهل که از علم و صنعت غاریند چگونه قدر این نعمت خدا داده و این گوهر گران‌بها را بدانند و آیا بتوانند بحرین به آخر رسانند ؟

طرف عصر امروز ، آقایان تجار آمدند منزل آقای طباطبائی و عنوان کردند که از رفتن جناب آقا سید عبدالله حضور شاه ، مردم در وحشت و خیالات افتادند ، می‌ترسیم آخر ما ملت را بفروشند ، جناب حجة الاسلام آقای طباطبائی اطمینان به ایشان داده و فرمودند : جناب آقا سید عبدالله که تا به امروز صد هزار قسم زحمت و مرامت کشیده است و متجاوز از بیست کرور تومان به مردم ضرر وارد آورده است چگونه می‌تواند گول بخورد و جانب ملت را فرو گذارد ؟ محملاً اطمینان به تجار داده بعد فرمود : نظامنامه‌ای که چند روز قبل در مجلس قرائت شد ، آن را دولت تغییر داده است ، ماده سوم را به کلی از بین برداشته است ، یعنی وکلای شهرها را زده‌اند و بعضی تغییرات دیگر در نظامنامه داده‌اند ، ولی ما قبول نکرده‌ایم . امشب باید فصول نظامنامه را بنویسیم که پس فردا روز جمعه در مجلس قرائت شود و صورت نظامنامه را در مجلس قرائت نمود . تجار بالا جماع و الاتفاق گفتند : ما این نظامنامه را قبول نداریم .

روز پنجشنبه نهم رجب ۱۳۲۴ هجری - در این روز باز ، بین تجار و کسبه گفتگوی رفتن جناب آقا سید عبدالله حضور شاه می‌باشد کسبه و اصناف طرف عصر به قدر صد نفری آمدند منزل آقای طباطبائی و نیز شکایت از جناب آقا سید عبدالله نموده . جناب حجة الاسلام به آنها اطمینان داده و فرمود : ما منتظر تصحیح نظامنامه می‌باشیم و الا مسامحه و ماطله را سببی دیگر نیست .

امروز شیناه‌ای با ژلاتین طبع شده است ، در کوچه و بازار و مجامع و مدارس انداخته شد که ما صورت آن را دست آورده و ردج تاریخ خود نمودیم و هذا صورته :

شیناه

بدبخت اگر مسجد آدینه بسازد یا طاق فرود آید ، یا قبله کج آید

ای افسوس که زحمات و خسارات ما ملت بی نتیجه ماند ، بلکه نزدیک شد که نتایج آن عاید بعضی از اجزاه محترمین گردد. ای خاک بر سر ما ایرانیان جاهل که با آن که هزار مرتبه تجربه در امری نمائیم باز خیر و شر خود را نمی‌دانیم. پس از آن که ظالمین خدا نشناس جمع کنیری از مظلومین متظلمین را بی جرم و گناه در خون خود غلطانیدند و ابواب آسایش و امنیت را بر ما سدود

نمودند، ناچار پناه به دولت معدلت گستر انگلیس بردیم. آن حامی عدل و داد ما را پناه داد و دست ظالمین را از ما کوتاه نمود. مقاصد خویش را در شرف انجام دیدیم.

علماء اعلام که عطف عنان از مسافرت نمودند، شخص شخصیت به سوی سفارتخانه تاختند و ما را به مواعید انجام مقصود و انعقاد مجلس شورای ملی واثق کردند. بدین اطمینان از دربار معدلت مدار انگلیس کناره‌گردیم و همه روز انتظار فرج کشیدیم پس از مدتی نه از مقصود اثری و نه از مطلوب نشانی هویداست. چه شده دولت را که به وعید خود وفا نمی‌نماید و چه شد علماء را که به عهد خویش عمل نمی‌نمایند؟ چنانچه روزی چند بدین منوال، به ما بگذرد که به مقاصد خود نرسیم، در مقام داد خواهی از دولت و علماء ملت برخوایم آمد و روزگار را بر چشم ظالمین غدار و منافقین کج رفتار تیره و تار خوایم کرد و در طلب حقوق ملی خویش از احدی تبعیت نخواهیم نمود و جانهای خود را در سر این کار خواهیم گذاشت - بقیه دارد.

این شبنامه منتشر گردید دیگر بقیه آن را ندیدیم. مسامحه و ملاحظه که مردم گمان می‌کردند، همانا مرتب نشدن نظامنامه بود که هنوز طبع نشده‌است. مردم هم گاهی در مدرسه نظامی یعنی مدرسه‌ای که سابقاً مدرسه بودی این ایام برای مجلس و امر انتخابات مدین شده‌است، جمع می‌شوند، بعضی هم در خانه‌های آقایان آمد و شد می‌کنند اعلیحضرت شاهنشاه هم در قصر صاحبقرانیه با حالت مرض و کسالت بسر می‌برند. شاهزاده عین‌الدوله هم در شمیرانات تهیه مسافرت می‌بیند. ولی هنوز عازم بر مسافرت نیست و به مسامحه و ملاحظه و دفع‌الوقت می‌گذرانند. صدراعظم خالیه، مشیرالدوله هم تا عین‌الدوله در اطراف تهران باشد ملاحظه می‌کند. مردم هم از حرکت نکردن عین‌الدوله به خیال افتاده‌اند.

روز جمعه دهم رجب ۱۳۳۴ هجری - امروز عده کثیری از تجار و کسبه که عده آنان به پانصد نفر می‌رسد آمدند منزل آقای طباطبائی که جناب آقا سید عبدالله از همراهی ملت منصور و مایل به دولتیان شده‌است. بعضی از مردم هم رفته بودند منزل حاج شیخ فضل‌الله و شکایت از آقای بهبهانی کرده و می‌کنند.

بعضی از مردم هم قسم خورده‌اند که جناب آقای بهبهانی را بقتل رسانند. حضرت حجة الاسلام آقای طباطبائی فرمودند: ای مردم در این امری که ما زحمات بسیار کشیده و جمعی به قتل رسیده و متجاوز از بیست کرور به ایرانیان ضرر رسید، چگونه تصور می‌شود که شخص عاقلی مانند آقای آقا سید عبدالله را بی جهت متهم نمود و باور نکنید که ایشان از این مقصود بزرگ منصور شوند. این سوء ظن را نسبت به جناب آقا

سید عبدالله نکتید ، من تا جان دارم از همراهی درباره ملت دریغ نخواهم نمود . بالاخره مردم را از بعضی خیالات منصرف فرمودند .

طرف عصر سه ساعت به غروب مانده مجلس منعقد گردید . علماء اعلام و بعضی از وزراء حاضر شدند ، نظامنامه نوشته قرائت نمودند ، لکن بعضی قبول نکردند ، نظامنامه دولت را هم رد نمودند . پس از مذاکرات بسیار آراء بر این قرار گرفت که تا روز دوشنبه تجار و علماء باهم بنشینند و نظامنامه بنویسند و روز دوشنبه بیاورند و علناً فصول و مواد آن را بخوانند . جناب حجة الاسلام آقای آقا سید عبدالله در مجلس برخاسته و قسم خوردند که : من از دولت چیزی نکرده‌ام و از خیال خود منصرف نشده‌ام ؛ چرا شما مردم سیر و حوصله ندارید ؟ کار به این بزرگی را چگونه می‌توان در دوسه روز انجام داد ؟ مجملاً به صد هزار قسم و گفتگو مردم را اطمینان دادند . جناب حجة الاسلام آقای آقا میرزا سید محمد نیز برخاسته و خطابه خواندند مردم را اطمینان داده ، از فرمایشات ایشان مردم مطمئن شده آرام گرفتند .

روز شنبه یازدهم شهر رجب ۱۳۲۴ هجری - امروز تجار و آقایان مشغول نوشتن نظامنامه می‌باشند .

امروز عصر جناب شیخ الملک کرمانی که تازه از فرنگستان مراجعت نموده ، آمد بنده منزل و گفت : ما اهالی ایران تاکنون در خط مجلس و قانون و حقوق نبودیم این مدارس هم که تأسیس شده است چون تازه سن و شاگردانش مبتدی بودند ، از این علم حقوق و علم اداره بی‌ربط می‌باشند . تجربیات ما هم در این حیطه نبوده است . هر يك از ماها هم که به خارجه سفر کردیم ، اولاً آن‌که در این خیالات نبودیم ثانیاً آن‌که جوانان ما ، که جز اشتغال به عیش و عشرت و تماشای مجالس تبارت و لهویات ، دیگر کاری نداشتند ، پیران ما هم مشغول به کسب و تجارت و کار و شغل خویش بودند . امروز که خداوند عالم علمای ما را موفق و مؤید فرمود بر بیداری مردم و همراهی از اهالی ایران و پادشاه ما زیادتر از توقع ما به ما داد ، افسوس و هزار افسوس که نه ما را علم و تجربیات خارجه است . تا به آن ترتیب پیش ببریم و نه خودمان به حال خود فکری می‌کنیم . اشخاص مغرض هم در بین افتاده‌اند و عمیقاً کار را خراب می‌کنند .

دولت انگلیس سالهای دراز هر يك از نکات را دانسته و ضرر و نفع هر چیزی را دیده و از روی تجربه و علم به این حال حالیه رسیده است . پس خوب است شما خدمت حضرت آقای طباطبائی رسیده ، محرمانه عرض کنید ، يك نفر معلم از دولت انگلیس بخواهند تا وضع مجلس و ترتیب مجلس و تدوین قوانین مجلس را ، به دستیاری او بکنند . چه این مجلس باید در امور عملی و وضع قوانین دولتی مذاکره نماید و تشکیل و ترتیب و وضع آن ربطی به دین و مذهب ندارد .

بالاخره بنده نگارنده و جناب شیخ الملك در اول غروب امروز خدمت آقای طباطبائی رسیده چون اجنبی در مجلس نبود عنوان مقصود را نمودم . حضرت آقا تا يك اندازه قبول فرمودند و نزدیک بود به همین منوال امر بگذرد ، که دکتر رضاخان که حاضر در مجلس بود گفت : ما معلم از خارجه لازم نداریم . چند نفر عاقل دور هم نشستن و مشاورت نمودن معلم نمی خواهد و کاری بزرگ و مشکل نیست چنانچه دیگران باهم نشستند و مشورت نمودند ما هم با هم می نشینیم و مذاکره از کارهای خود می کنیم ، نواقص خود را عنوان می کنیم و در تکمیل آن سعی می کنیم . محملاً این دکتر این قدر گفت تا اهل مجلس با او هم رأی شدند و حضرت آقا را از این خیال منصرف نمودند . ما هم که چنین دیدیم دیگر ساکت شدیم .

تدوین نظامنامه انتخابات

روز يك شنبه دوازدهم رجب ۱۳۲۴ هجری - امروز نظامنامه انتخابات را نوشتند و آوردند خدمت حضرت آقای طباطبائی ارائه دادند . حضرت آقا فرمودند اگر عموم مردم پسندیدند ضرر ندارد ، لذا نسخه های متعدد نوشته شد که به قلمر عموم برسانند و برای عامه قرائت کنند .

امروز باز جناب آقا سیدیرهان خلجالی بنده نگارنده را دید که درباره امیربهادر وزیر دربار کاری کنم ، که يك دفعه حضرت آقا با ایشان ملاقاتی بفرمایند و شروع بودن مجلس مشاوره را به او به زبان خود بفرمایند . لکن بنده نگارنده آنچه سعی می کنم جناب آقای میرزا محمد صادق پاره می کند و عاقل به این امر نمی باشد .
حضرات طلاب و تجار هم در منازل آقایان ، امروز باز بعضی مذاکرات می نمایند که راجع به امیربهادر و اقبال الدوله و سبهدار است .

از طرف سبهدار واسطه آمد و جناب آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی ، پسر بزرگه آقای طباطبائی را دیده که سبهدار ، ده هزار تومان به شما می دهد که اسباب دوستی و ملاقات او را با حضرت آقای والد فراهم آورید و رفع اتهام از او بفرمائید . جناب آقا میرزا ابوالقاسم گفت : من برای ده هزار تومان پدرم را متهم نمی توانم دید . در این موقع که علماء اسفهان تاخت آورده اند به سبهدار ، مناسب نیست من اسباب ملاقات سبهدار را با پدرم فراهم آورم ، واسطه آنچه اصرار نمود جناب آقا میرزا ابوالقاسم انکار نمود .

روز دوشنبه ۱۳ رجب ۱۳۲۴ هجری - که عید سعید عولود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است طرف عصر ، دراز که در مدرسه نظامیه ، مجلس منمقد گردید نظامنامه را قرائت نمودند ، همگی پسندیده بنا شد به اعضاء دولت برسانند .

چون امر نان و گوشت را از طرف دولت واگذار نمودند به امیربهادر و اقبال الدوله

و نسر السلطنه سپهدار که نان را از قرار يك من تبریر در يك قران بفروشد. لذا در مجلس مذاکره شد آقایان قبول نکردند و گفتند: باید امر نان و گوشت را واگذار نمود به تجار معتبر که از قرار يك من چهار عباسی بفروشد و ضمانت هم بدهند. چه این سه نفر امروز که اول خرمن است يك من يك قران می فروشند لکن آخر سال بازار گران می کنند؛ ما تا حرف بزیم خواهند گفت ما با دولت این قسم قرار گذاردیم. بنی هم در مجلس از اقبال الدوله و امیر بهادر و سپهدار بد گفتند اختلافات درباره این سه نفر زیاد شد.

روز سه شنبه چهاردهم رجب ۱۳۲۴ هجری - امروز نظامنامه ای را که علت نوشت فرستادند حضور شاه که امضاء نمایند و شهرت گرفته است که دولت زمین «درشت» را با پول زیادی داده است به جناب آقا سید عبدالله، به این جهت مردم دل شکسته شده اند و از جناب آقا سید عبدالله و اجزایش مأیوس شده اند.

مجموعه از مفصل، زمین «درشت» که اعلیحضرت، دستخط فرموده اند و داده اند به آقای بهبهانی این است که «درشت» ده و مزرعه ای است در سمت شمال تهران واقع است و زمین «درشت» در چند سال قبل متصل بود به باغ شاه که الان متصل به خندق و دروازه شهر تهران است و چون فرمانفرمای مرحوم نصره الدوله پدر فرمانفرمای حالیه که عمی به عبدالحسین میرزاست، آبی را جاری نمود که موسوم به آب فرمانفرماست و در بیرون شهر آسیاب و باغ احداث نمود و اطراف آب را تحجیر نمود، لذا رعایای «درشت» در مقام مزاحمت و تصدیع و ممانعت فرمانفرما برآمدند. فرمانفرما هم چون احتیاج خود را به آن زمینها می دانست رعایا را به هر طور بود ساکت نمود، یا به صلح و خریدن و یا به قهر و زور هر چه بود مدعی از بین رفت و فرمانفرما، فرمانی از مرحوم ناصرالدین شاه صادر کرد و احتیاطاً هم از مرحوم میرزای آشتیانی خرید، آن زمین را به عنوان زمین معات و مجهول المالک نوشته شایع شرعی و عرفی را تمام و در صندوق خود گذارد پس از کشته شدن ناصرالدین شاه به تیر میرزارضای کرمانی و عزل فرمانفرما، عبدالحسین میرزا پسر مرحوم فرمانفرما نصره الدوله از ریاست وزارت جنگ و سپهسالاری رعایای «درشت» مدعی به را مصالحه کردند به آقا سید علاءالدین اعتماد الاسلام و یکی از پسرهای آقا سید عبدالله، در این ایام که فرمانفرما عبدالحسین میرزا در کرمان حکومت می کند آقایان هم پیش افتاده اند. اعتماد الاسلام به توسط آقا سید عبدالله دستخطی صادر نمود و فرستادند زمین را متصرف شوند. مجیردیوان، پیشکار فرمانفرما مراتب را تلگرافاً به فرمانفرما اطلاع داد، فرمانفرما هم آنچه توانست به هر کس ملجی و تلگراف نمود. لکن به خرج نرفت ولی مسئله دستخط دادن زمین «درشت» امروز به مردم رسید و در بین مردم افتاد، در مجالس و محافل مردم این اعتلاء را عنوان می کنند تا در «وقوع چه پیش آید و فرمانفرما چقدر معتز و شود» روز چهارشنبه یازدهم رجب ۱۳۲۴ هجری - جمعی از تجار و اصناف آمدند در

خانه آقای طباطبائی و گفتند: ما جناب آقا سید عبداللہ را خواهیم کشت. چه این ملت را فروخته و رشوه گرفت و زمین های درشت را از دولت برای خود و پسر و داماد خویش گرفته است. جناب آقای طباطبائی مردم را به نصیحت ساکت نمود و فرمود: مسئله زمین مدتی است در بین است و متنازع قبیہ می باشد، ربطی به رشوه ندارد. البتہ این عنوان را نکتید کہ در اول امر زحمات ما به هدر خواهد رفت.

امروز حاج معین التجار ہوشہری ہزار تومان داد بہ جناب آقا میرزا محمد صادق، کہ بدهد بہ اجزاء انجمن مخفی کہ مواظبت داشته باشند، بدگویان او را ساکت نمایند، بلکہ بتوان در وکالت از طرف ملت داخل شدہ و او را در جزو مبعوثان ملت برقرار نماید. جناب آقا میرزا محمد صادق، دہ بیست تومانی بہ آقا شیخ محمد سائزدانی و قدری ہم بہ حاج جلال الممالک و یک و دو نفر دیگر داد و مابقی را میل فرمود.

روز پنجشنبہ ۱۶ رجب ۱۳۲۴ ہجری - امروز آقایان رفتند بہ مجلس، گویا نظامنامہ را امضاء نکردند. مردم ہم از مجلس آمدند در خانہ جناب آقای طباطبائی و اجتماع و ازدحامی شد. آقای بیہانی و حاج شیخ فضل اللہ و جناب سید العلماء و سایرین ہم آمدند ہیامو و قیل و قال زیاد شد قرار گذارند کہ روز شنبہ دکانها را باز نکنند. بعضی اذن گرفتند کہ عین الدولہ را بکشند زیرا کہ آمدہ است شہر و رفته است در پارک و خانہ خود. آقایان مردم را ساکت نمودہ تا روز شنبہ مہلت خواستہ و گفتند: مستشار الملک رفته است حضور اعلی حضرت شاہنشاہ کہ نظامنامہ را بہ صحنہ برساند. شما تا روز شنبہ صبر کنید اگر نظامنامہ بہ صحنہ و امضاء نرسید، آن وقت آنچه باید خواهد شد و ما ہم با شما ہرجا بروید خواهیم بود و اما آمدن عین الدولہ بہ شہر شاید آمدہ است کہ تدارک خود را ببیند و خانہ و اسباب خانہ خود را رسیدگی و بہ کسی بسپارد. طلاب بہ این حرفها و مواعید متقاعد نشدند تا این کہ جناب آقای طباطبائی فرمودند تا پس فردا مہلت خواستہ اند و من از طرف شما مہلت دادہ ام و قول دادہ ام شما صبر کنید و الاکرام بالانجام، اگر تا پس فردا مجلس رسمی منعقد نگردید و نظامنامہ بہ امضاء نرسید من حاضریم کہ بر حسب میل شما رفتار نمایم مردم متفرق شدند.

تحصن مجدد تجار در سفارتخانہ انگلیس

در اول شب خبر رسید کہ تجار رفتند بہ سفارتخانہ انگلیس، متحصن شدند. برای تاخیر نظامنامہ.

امروز مکتوبی از مسلمانان قفقاز رسید کہ نوشته بودند پنجاه ہزار نفر فدائیهای قفقاز برای یاری کردن ایرانیان از جان و مال گذشتہ اند: ہر وقت اشارہ شود می آیند بہ ایران. اگرچہ اثری مترتب بر این حرفها نخواہد شد و کسی پیدا نمی شود کہ از جان و مال بگذرد، لکن تا یک اندازہ باعث قوت قلب عوام خواہد گردید و ما ہم بر حسب وظیفہ

تاریخ‌نویسی آنچه به دست آریم می‌نگاریم صورت یکی از مکاتیب قفقازیه این است که ذیلا نکاشته آمد .

مکتوب فدائیان قفقاز

حضور مبارک حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای آقا سید محمد طباطبائی مدظله العالی - امروز ترجمه رفته حضرت مستطاب عالی را که در خصوص آزادی ملت، از دست ظلم حکومت مستبد و تأسیس مجلس دارالشورای ملت و ایجاد قانون اساسیه و عدلیه برای اداره کردن دولت واستحکام پایه سلطنت شش هزار ساله که به حضرت مستطاب اشرف اتابک اعظم مدظله العالی مرقوم فرموده بودید ، در روزنامه محترم ارشاد زیارت گردید و یک دنیا مفتخر و یک عالم شاد و سربلند و نهایت امیدوار شدیم . که هنوز بکلی خون در عروق ما ملت ایرانیان خشک نشده و از میان بیست ملیان نفوس ، باز یک نفر مثل حضرت مستطاب عالی و حضرت مستطاب حجة الاسلام، آقای آقا سید عبدالله دامت برکاته، بیرون آمدند و پیروی به جد مکرم معظم خود، حضرت رسالت پناهی ارواحنا فداه فرموده صدای واملنا بلند و بهداد رعایای مظلوم بیچاره رسیده، درصدد درخواست قانون عدالت برآمدند که بیست علیون نفوس بیچاره را از دست پانصد نفر ظالم جابر، خلاص بفرمایند .

به طوری که خاطر مبارک مسبوق است، یک صد و پنجاه سال قبل دولت ما از تمام آسیا باج می‌گرفت، ولی بدبختانه امروز همسایگان ما راضی به باج گرفتن از ما نشده درصدد قسمت کردن وطن عزیز ما هستند. آیا رواست که یک دولت شش هزار سال باکمال استقلال سلطنت نماید و امروز استبداد و خودپسندی و اغراض شخصی وزراء کار به جایی بکشد که احدی حرف حسایی را هم گوش نداده، بگویند: شما چرا چون قانون ندارید وحشی هستید ، ما باید ترتیب خافه شما را بدهیم. در داخله عملکت خود که جرئت حرف زدن نداشتیم و نداریم. در خانه هم عرجه فریاد کردیم کسی به داد ما نرسید، و رئیس هم نداشتیم که دست اتحاد به یکدیگر داده ، خان و مال و ناموس خود را از دست بعضی ظالمان خوش خط وخال خلاص نموده، به جواب همسایگان پردازیم. ولی حالا صد هزار مرتبه خدا را شکر می‌کنیم که پرده از روی کار برداشته شده عموم اهالی وطن و برادران عزیز ما، صدای همسایگان ما را شنیده، بدانند چه باید بکنند و رافت و مهربانی پدر مهربان و شاهنشاه اتحاد را هم فهمیده ، می‌دانند که شخص پادشاه هرگز راضی به جبر و ظلم نیست سهل است، نهایت درجه مایل است که قانون عدالت برپا و اساس سلطنت و خانواده خود محکم شود. پس در این صورت

حالا تکلیف ما عموم ایرانیان است که پیروی به اوامر مقدسه حضرت مستطاب عالی و شخص پادشاه کرده، ریشه ظلم را از بن براندازیم و هر کدام از وزراء که مانع پیشرفت خیالات حضرت مستطاب عالی بوده، با او چنان رفتار نمائیم که ملت روس با وزرای خود کردند و می کنند و جان و دل را از دست ظلم آنها خلاص نمائیم.

تاحال ما گمان می کردیم که تقصیر از علماء ملت است که ماها این طور پدبخت مانده ایم ولی حالا که حضرت مستطاب حاضر شده اید تا این که جان خود را در این راه صرف فرمائید، ما پنجاه هزار نفر رعایای ایران، که از دست ظلم و تعدی اولیای دولت علیه ایران ترك جان و مال خود کرده، در یاد کوبه مشغول کسب و فعلکی هستیم، با کمال شوق و افتخار و از صمیم قلب حاضریم که از جان و مال و اهل و عیال خود گذشته، به حضرت مستطاب عالی همراهی نمائیم و جان خود را در این راه نثار نمائیم. که بازماندگان ما آسوده باشند و سلطنت ما از میان نرود. نه این که ماها یقین داریم بلکه يك مليون نفوس ایران که در روسیه اقامت دارند، همه همراهی خواهند کرد در خود ایران هم مسلم است هیچ کس از بدل مال و جان، در این راه مضایقه نخواهند کرد.

(فدائیان ملت - ایرانیان مقیم یاد کوبه)

روز جمعه هفدهم رجب ۱۳۳۴ هجری - امروز جمع کثیری از تجار رفتند به سفارتخانه، از صاحبقرانیه تلفن شد که نایب السلطنه و صدراعظم می آیند شهر و در مجلس حاضر می شوند. به این جهت سایرین تأمل و صبر کرده اند که عصر در مجلس حاضر شوند، اگر بر وفق میل مردم عمل نشد، آن وقت عموم مردم بروند به سفارتخانه و در آن جا بمانند و تعطیل عمومی بکنند تا به مقصود و مرام خود برسند.

عصر آقایان علماء حاضر در مجلس نشدند. صدراعظم و نایب السلطنه هم که بنا بود بیایند شهر نیامدند طلاب هم عده زیادی رفتند به طرف سفارتخانه انگلیس اول شب جناب مشیر دیوان از طرف صدراعظم آمد به خانه حضرت آقای طباطبائی در حالتی که حامل دستخط شاه بود. دستخط را داد به حضرت آقای طباطبائی و اصرار و الحاح نمود که فردا آقایان در مجلس حاضر شوند که صدراعظم و نایب السلطنه و سایر وزراء هم حاضر خواهند شد در پای عین الدوله هم حکم شده است که معجلا بیرون بروند به خراسان.

دستخط اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه که در جواب لایحه علماء اعلام صادر فرمودند

جناب اشرف صدراعظم - کاغذ جنابان آقا میرزا سید محمد و آقا سید عبدالله را ملاحظه فرمودیم. عین الدوله در اول قصدش رفتن به زیارت بود و مرخص هم شده بود. فقط به واسطه کسالت مزاج چند روزی برای معالجه این جا

آمد حالاکه حالش خوب شده است امشب نقل عکان خواهد کردیه خراسان برود
وخواهدرفت دیگر چه ضرورت بود این قدر مطالب را به عرض برسانند. همین
دستخط را به علماء ابلاغ نمایند.

۱۷ رجب ۱۳۲۴

مشیر دیوان خدمت حضرت آقای طباطبائی عرض کرد. نظامنامه هم به امضاء و حجت
اعلیحضرت موشح شده است. در باب مجوسین کلمات هم بنا شده است که مرخص شوند. بقیه
بول مجدالاسلام را بنا شد فردا به عیالش برسانند.

روز شنبه هیجدهم رجب ۱۳۲۴ - امروز بعض دکانها و سراها را بستند، تجار در
سفارتخانه بودند، مردم هم عازم برملحق شدن به آنها گردیدند. جناب آقای طباطبائی و آقای
بهبهانی فرستادند در بازار که البته دکاکین را باز کنید و عصر در مجلس حاضر شوید ،
چنانچه بروفق میل شما رفتار نشد آن وقت بازارها را ببندید. مردم اطاعت نموده بازارها
را باز کردند .

طرف عصر صدراعظم و نایب السلطنه و سایر وزراء درباری، با حضور علماء اعلام و
روساء تجار، حاضر در مجلس شدند. نظامنامه را قرائت نمودند. صدای زنده پادشاه ایرانیان
زنده باد آقایان علماء، پاینده باد ملت ایران و استخدام باد اسلام ، از مردم بلند گردید. بعد
از قرائت نظامنامه و تشکر مردم، بعضی فریاد کردند که ما چهار نفر را نمی خواهیم ، باید
از اطراف پادشاه رئوف ما نفی و تمعید شوند ؛ یکی امیر بهادر و دیگری نصر السلطنه ، سومی
حاجب الدوله چهارمی نیرالدوله و خیلی بدگفتند از این چهار نفر. نیرالدوله هم حاضر
بود و شنید، زودتر از همه رفت. قرار شد نظامنامه را مجدداً به نظر شاه برسانند، از فردا
شروع در انتخابات کنند .

امروز وزراء مجلس، کردند، امیر بهادر در مجلس گفته بود دولت باید ملاحظه راعلاج
کند و دماغ آنها را بسوزاند. مجدالدوله برخلاف او حمایت از آقایان کرده بود. شب را
مجدالدوله آمد منزل آقای طباطبائی و اظهار خدمت نمود که امیر چه گفت و عن بطور
جواب دادم .

روز یکشنبه ۱۹ رجب ۱۳۲۴ - امروز دکاکین مفتوح گردید، تجار و روساء اسنانف
و صرافها در سفارتخانه می باشند. می گویند؛ تا مجلس صحیحاً تشکیل نیابد و مطمئن نشویم
خارج نخواهیم شد .

دیروز به واسطه نزاعی که بین مجدالدوله و امیر بهادر شده بود در مجلس صدراعظم
و به شرف صدارت بر خورده بود لذا صدراعظم، در مقام استعفاء بر آمد و مراتب را حضور
شاه عرض کرد. اعلیحضرت مقبر شده و فرمود: آنچه صلاح دانید معمول و اجراء دارید
وزیر دربار را چه به این مذاکرات .

روز دوشنبه بیستم رجب ۱۳۲۴ - امروز طرف عمر مجلس منعقد گردید. نظامنامه را آوردند که به سحبه شاه موشح و به مهر دولتی مزین شده بود. مردم دعا و نهای شاه را آورد زبانه ساخته آنچه لازمه تشکر بود به جا آوردند. قرار بر این شد که روز دوشنبه ۲۷ که روز مهبت است شروع در انتخاب مبعوثین شود.

روز سه شنبه ۳۱ رجب ۱۳۲۴ - امروز آقایان علماء از سدراعظم خواست نمودند که تلگرافی به ولایات از طرف دولت مخابره کنند. سدراعظم قبول و مراتب را حضوراً علیحضرت عرض کرد. طایفه سرافها هم که در سفارت می باشند مطالبه طلب و براتهای دولتی را که از مردم خریده اند می نمایند. متجاوز از صد هزار تومان برات و قبوض دواچ در دست سرافها می باشد.

روز چهارشنبه ۲۳ رجب ۱۳۲۴ هجری - امروز دستخطی از علیحضرت شاهنشاه صادر گردیده که صورت آن از این قرار است:

صورت دستخط شاه

صاحبقرانیه، مورخه ۲۲ رجب ۱۳۲۴

جناب اشرف سدراعظم، فیست مطالب راجعه به مجلس را که به حضور فرستاده بودید ملاحظه شد. این که خواسته اند تلگرافی در سدور نظامنامه به تمام ولایات مخابره شود، چون لازم است از تمام مندرجات نظامنامه عموداً مطلع شوند، سدور تلگراف کافی نیست قدغن نمایند. عین نظامنامه مجلس را زودتر طبع نموده برای هر ولایت یک نسخه بفرستند که از آن قرار ترتیب انتخابات و شرایط آن عمل شود. به شاعر ادگان و قاجاریه هم همین طور که خواسته اند اطلاع بدهید که پس از انعقاد مجلس، منتخبین خودشان را معرفی نمایند. مطالب راجعه به مجلس هم که باید در روزنامه طبع شود قدغن نمایند آنچه مقتضی است بعد از آن که نوشته شد در روزنامه دولتی چاپ کنند. عین الدوله هم که چند روزی تأخیر کرده است، مشغول تسویه کارهای شخصی خودش است و البته حرکت خواهد کرد.

۲۲ شهر رجب ۱۳۲۴

شب گذشته در شهر تهران چراغانی با شکوهی کردند برای تصحیح و اتمام نظامنامه و ما هم تیمنا و تبرکاً صورت نظامنامه را در تاریخ بیداری درج می کنیم، که اگر زمانی اهالی ایران به خوبی از خواب بیدار شدند و جرت کسالت خواب از چشم آنان بیرون رفت، حسن و قبح و با عیب و نقص آن را بفهمند.

نظامنامه انتخابات مجلس شورای ملی

دستخط همایونی در تصدیق و امضاء نظامنامه

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب اشرف صدراعظم این نظامنامه صحیح است .

۲۰ شهر رجب المرجب ۱۳۲۴

بسم الله الرحمن الرحيم

نظامنامه انتخابات «مجلس شورای ملی» مطابق دستخط مبارک بندگان
«علیه حضرت همایونی خلدالله ملکه» که در تاریخ ۱۴ جمادی الثانیه سال ۱۳۲۴
شرف صدور یافته از قرار شرح ذیل است :

فصل اول قواعد انتخابات

ماده اول - انتخاب کنندگان ملت در ممالک محروسه ایران از ایالت
و ولایت باید از طبقات ذیل باشند :

شاهزادگان و قاجاریه - علماء و طلاب - اعیان و اشراف - تجار - ملاکین
فلاحین و اصناف .

(تنبیه ۱) ایلات هر ایالتی جزو مکتفه آن ایالت بوده و با شرایط محروه
حق انتخاب دارند .

(تنبیه ۲) ملاک عبارت از اصحاب ملک و فلاح عبارت از زارع است .

ماده دوم - انتخاب کنندگان باید دارای مقامات ذیل باشند :

اولاً - سن آنها کمتر از بیست و پنج سال نباشد .

ثانیاً - رعیت ایران باشند .

ثالثاً - معروفیت محلی داشته باشند .

رابعاً - ملاکین و فلاحین آنها باید صاحب ملکی باشند که هزار تومان

قیمت داشته باشد .

خامساً - تجار آنها حجره و تجارت معینی داشته باشند .

سادساً - اصناف، باید از اهل صنف و کار معین صنفی داشته باشند و دارای

دکانی باشند که کرایه آن دکان مطابق کرایه های حد وسط محلی باشد .

ماده سوم - اشخاصی که از انتخاب نمودن کلیه محروم هستند از قرار

تفصیل اند :

اولاً - طایفه نسوان .

ثانیاً - اشخاص خارج از رشد و آنهایی که محتاج به قیم شرمی می باشند .

ثالثاً - تبعه خارجه .

رایباً... اشخاصی که سن آنها کمتر از بیست و پنج سال باشد

خامساً - اشخاصی که معروف به فساد عقیده هستند .

سادساً - ورشکسته‌ای که بی‌تقصیری خود را ثابت نکرده باشد .

سابعاً - مرتکبین قتل و سرقت و مقصرین و آن‌هایی که مجازات اسلامی

قانونی دیده‌اند و متهمین به قتل و سرقت و غیره که شرعاً رفع تهمت از خود

نکرده باشند .

ثامناً - اهل نظام بری و بحری که مشغول خدمت‌اند .

اشخاصی که از انتخاب نمودن به شریک هم‌نوعند :

اولاً - حکام و معاونین حکام در محل حکومت .

ثانیاً - مستخدمین ادارهٔ قلمبه و ضبطیه در عجل‌عاموریت خودشان .

ماده چهارم - انتخاب شدگان باید دارای مقامات ذیل باشند :

۱ - زبان فارسی بدانند .

۲ - سواد فارسی داشته باشند .

۳ - رعیت داخله باشند .

۴ - معروفیت محلی داشته باشند .

۵ - داخل در خدمت دولتی نباشند .

۶ - سن آنها کمتر از سی سال و اضافه از هفتاد سال نباشد .

۷ - در امور مملکتی بصیرتی داشته باشند .

ماده پنجم - اشخاصی که از انتخاب محروم هستند .

۱ - طایفهٔ نوان .

۲ - تیمهٔ خارجه .

۳ - اهل نظام بری و بحری که مشغول خدمت‌اند .

۴ - ورشکستهٔ به‌تقصیر .

۵ - مرتکبین به قتل و سرقت و غیره که شرعاً رفع تهمت از خود نکرده

باشند .

۶ - آنهایی که سنشان از سی سال کمتر باشد .

۷ - اشخاصی که معروف به فساد عقیده هستند و متظاهر به فسق .

ماده ششم - عدهٔ انتخاب شدگان ملت در بلاد ایران متناسب با جمعیت

سکنهٔ آن بلد است و از هر ایالتی شش یا دوازده نفر ، موافق صورت ذیل باید

انتخاب شود مگر تهران ، که عدهٔ انتخاب شدگان آن به موجب تفصیل ذیل

است :

| | | |
|-------|----------|---------------------|
| ۴ نفر | چهار نفر | شاهزادگان و قاجاریه |
| ۴ | چهار نفر | علماء و طلاب |
| ۱۰ | ده نفر | تجار |
| ۱۰ | ده نفر | ملاکین و فلاحین |
| ۳۲ | یک نفر | استانف از هر منق |

که جمعاً سی و دو نفر می شود (مجموع وکلای تهران) شصت نفر (۶۰ نفر) است در سایر ایالات و ولایات از قرار تفصیل است :

آذربایجان

۱۲ نفر
خراسان و سیستان و تربت و تبریز و قوچان و بجنورد و شاهرود و بسطام

۱۲ نفر

گیلان و طالش

۶

مازندران و تنکابن و اشترآباد و فیروزکوه

۶

خمسه و قزوین و سمنان و دامغان

۶

کرمان و بلوچستان

۶

فارس و بنادر

۱۲

عربستان و لرستان و بروجرد

۶

کرمانشاهان و گروس

۶

کردستان و همدان

۶

اصفهان و یزد و کاشان و قم و ساوه

۱۲

عراق و ملایر و تویسرکان و نهاوند و کمره و گلبایگان و خونسار

۶

ماده هفتم - هر يك از انتخاب کنندگان ، صاحب يك رأی می باشند و فقط در يك طبقه می توانند انتخاب کنند .

ماده هشتم - عده انتخاب شدگان برای (مجلس شورای ملی) در تمام ممالک محروسه ایران بیش از دوست نفر نمی تواند باشد . در شهرهای جزو هر ایالتی هر طبقه ، علیحده جمع شده ، يك نفر را انتخاب نموده به کرسی ایالت می فرستند . این انتخاب شدگان باید در همان شهری که انتخاب می شوند و یا در محال آن شهر ، سکنی داشته باشند .

انتخاب شدگان در شهرهای جزو ایالات ، در کرسی ایالت جمع شده ، به عده ای که در صورت فوق برای هر ایالت معین شده از برای مجلس شورای ملی اعضاء انتخاب می کنند تا در مجلس شورای ملی حضور به هم رسانیده در مدت تأموریت ، به وظیفه و تکلیف خود که حفظ حقوق دولت و ملت است ، عمل

نمایند. انتخاب کنندگان مجبور نیستند که حتماً از طبقه خودشان انتخاب کنند.

ماده نهم - در هر محلی که انتخابات به عمل می آید، انجمنی برای نظارت انتخابات از معاریف طبقات ششگانه انتخاب کنندگان آن محل (مرکب از شش نفر) و در تحت نظارت موقتی (حاکم) یا (نایب الحکومه) همان محل تشکیل خواهد شد. از این قرار دو انجمن تشکیل می شود (انجمن محلی) و (ایالتی) انجمن محلی، در شهرهای جزو ایالات و انجمن ایالتی در کرسی ایالت.

ماده دهم - شکایات راجعه به انتخابات مانع از اجرای انتخابات نخواهد بود. یعنی انجمن های مذکور در ماده نهم رسیدگی خواهند کرد، بدون این که انتخابات توقیف شود.

ماده یازدهم - اگر از انجمن محلی، کسی متشکی باشد، به انجمن ایالتی رجوع خواهد کرد. و اگر نتیجه ای حاصل نشد به مجلس شورای ملی باید رجوع نماید.

ماده دوازدهم - هر گاه یکی از اعضای مجلس شورای ملی استعفا یا فوت نماید و بیش از شش ماه به انتخابات جدید باقی باشد، عضو مجلس، به جای او یک نفر از اهل ایالت خودش انتخاب خواهند کرد.

ماده سیزدهم - اسامی انتخاب کنندگان و انتخاب شدگان هر ولایت را انجمن های محلی و ایالتی به دفترخانه (مجلس شورای ملی) بفرستند، که در دفترخانه مجلس اسامی آنها را به ترتیب حروف هجاییه، ثبت و برای اطلاع عموم طبع و نشر نمایند، کذلک بعد از اتمام عمل انتخابات، انجمن محلی نتیجه عمل را در ظرف یک هفته به انجمن ایالتی خواهد داد.

ماده چهاردهم - انتخاب شدگان در شهرهای جزو ایالت، باید از انجمن محلی، اعتبار نامه در دست داشته باشند و کذلک انتخاب شدگان در کرسی ایالت، باید اعتبار نامه از انجمن ایالتی در دست داشته باشند، در مجلس شورای ملی ارائه دهند.

ماده پانزدهم - انتخاب اشخاص مقرر به قرعه و به اکثریت آراء خواهد بود.

ماده شانزدهم - بعد از انتخاب اعضای (مجلس شورای ملی) اسامی انتخاب شدگان در دفتر مجلس ثبت شده و در روزنامه ها اعلان خواهد شد. ماده هجدهم - مجلس انتخاب کننده ملی در شهرهای حاکم نشین که به

در درجه منقسم می شود بقرارد خواهد بود، و بنا بر اقتضا و مکان حاکم محل می تواند محل مجلس انتخاب را معین نماید .

ماده هجدهم - وعده و میعاد انتخاب ، باید يك ماه قبل از وقت به توسط حکومت محل ، به عموم اهالی به اعانت اوراق چاپی و سایر اعلانات مقتضیه اعلام شود .

ماده نوزدهم - انتخاب شدگان دارالخلافه و سایر ایالات هر چه زودتر باید در تهران حاضر شوند ، چون انتخاب شدگان ولایات ، به موجب نظامنامه باید منتخب شوند و حضور آنها فعلاً مدتی طول خواهد کشید ، لهذا منتخبین تهران حالا انتخاب می شوند و مجلس تشکیل خواهد شد و به وظایف خود رفتار خواهند نمود ، تا منتخبین ولایات حضور به هم رسانند و تأخیر حضور آنها سبب تعطیل مجلس نخواهد شد .

ماده بیستم - خرج سفره و مقرری سالیانه اعضای مجلس شورای ملی ، موقوف به تشخیص و تصویب خود مجلس است .

ماده بیست و یکم - مدت مأموریت نمایندگان ملت ، دو سال خواهد بود و بعد از دو سال در تمام ممالک ایران ، تجدید انتخابات خواهد شد .

ماده بیست و دوم - شکایات راجعه به مجلس و اعضای آن در عمل انتخابات و غیره ، آنچه راجع به مجلس است ، باید کتباً به رئیس مجلس اظهار شود ، که در مجلس شورای ملی به ماده شکایت ، رسیدگی شده و حکم آن صادر شود .

ماده بیست و سوم - بدون اجازه مجلس احدی از اجزای مجلس را نمی توان به هیچ عنوان گرفتار و دستگیر نمود ، مگر مرتکب به جنحه یا جنایتی باشد به طرز علنی . و کلیه تحریر و تقریر اعضای مجلس در مصالح دولت و ملت آزاد و هیچ کس حق مزاحمت آنها را ندارد ، مگر در صورتی که تحریرات و تقریرات عضوی ، بر خلاف مصالح عامه و موافق قوانین شرع انور ، مستوجب مجازات باشد . در این صورت به اجازه مجلس این نوع اشخاص به محکمه عدلیه ، جلب خواهند شد .

ماده بیست و چهارم - اشخاصی که از رجال دولت و اعضاء دوائر دولتی به سمت نمایندگی به عضویت (مجلس شورای ملی) منتخب می شوند از خدمت سابقه ، منقل و در مدت این مأموریت ، حق مداخله و اشتغال به خدمت سابقه یا خدمت دیگری ندارند و الا نمایندگی و عضویت ایشان ، باطل می شود .

فصل دوم - ترتیب انتخابات و گنبدن قرعه و شرایط آن

ماده بیست و پنجم - انتخاب اعضای مجلس شورای ملی، در پایتخت و شهرهای بزرگ و متوسط و کوچک به عمل خواهد آمد، با حضور حاکم یا نایب‌الحکومه و در تحت نظارت انجمن مذکور در ماده نهم.

ماده بیست و ششم - انتخاب به قرعه و اکثریت آراء تامه کتبی باید باشد و در صورت تساوی آراء باید به قرعه تشخیص انتخاب شده داده شود.

ماده بیست و هفتم - روز انتخاب اعضاء مجلس و کشیدن قرعه، در هر سال که شد روز جمعه خواهد بود، با رعایت ترتیبات ذیل:

۱ - کشیدن قرعه باید در حضور حاکم و انجمن محلی و حضور انتخاب کنندگان باشد.

۲ - نظام مجلسی قرعه کشی به عهده انجمن‌های مذکور در ماده نهم خواهد بود.

۳ - ورقه قرعه کشی باید کاغذ سفید بی نشان باشد.

۴ - هر يك از انتخاب کنندگان باید در خارج مجلس رأی خود را در آن ورقه نوشته سر بسته به دست يك نفر از اعضای انجمن مذکوره که معین خواهد شد بدهد، که مشارالیه در حضور جمع، در صندوق بیندازد. يك نفر از اعضای انجمن مذکور در ماده نهم اسامی انتخاب کنندگان را یا صورتی که دارد مطابق کند.

ماده بیست و هشتم - قبل از کشیدن قرعه، يك نفر اعضای انجمن، درب صندوق را قفل نموده و دو نفر دیگر آن را مهر می کنند و کلید صندوق را یکی از اعضای انجمن ضبط می کند.

ماده بیست و نهم - پس از انجام کشیدن قرعه، درب صندوق را باز نموده در حضور جماعت اوراق را شمرده و کمی آن را از روی صورت اسامی، تشخیص می دهند و چند نفر در حضور جماعت، با نظارت انجمن مشغول استخراج آراء می شوند.

ماده سیام - از اوراق آنچه غیر مکتوب یا لایقراً باشد یا این که معرفی انتخاب شده را واضح نکرده باشند یا صاحب رأی خودش را در آن معرفی کرده باشد، از درجه اعتبار ساقط است و منضم به یادداشتها می شود بد نتیجه قرعه را بلند، فریاد می کنند و از طرف رئیس مجلس اعلان می شود.

ماده سی و یکم - هر گاه عده انتخاب شدگان ملت زیاده از عده مقرر باشد، اشخاصی از آن میان انتخاب خواهند شد که از حیث سن، برتری و

رجحان داشته باشند و الا با وجود فرست ، تجدید قرعه می شود اگر پس از
شمردن اوراق معلوم شد که عده اوراق زاید از عده انتخاب کنندگان است ،
قرعه را باطل کرده تجدید قرعه می نمایند .

ماده سی و دوم - انتخاب شدگان يك نفر رئیس و دو نفر نایب رئیس و منشی ها
با تصویب اعضای مجلس ، سالی يك مرتبه تبدیل می شوند و در تجدید انتخاب
اشخاص ، رعایت اکثریت آراء مجلس همیشه ملحوظ است .

به تاریخ ۱۹ شهر رجب المرجب ۱۳۲۴

سجده مبارک اعلی حضرت را مقدمه نوشتیم این نظامنامه را در نهایت استعجال نوشتند
اگرچه محتاج است به تنقید و تصحیح و زیاده و کم نمودن . ولی با این تعجیل و عدم تهیه
و نبودن اسباب کار باز تا يك درجه خوب است .

روز پنجشنبه ۲۳ شهر رجب ۱۳۲۴ هجری - امروز آقایان ، در مدرسه نظامی مشغول
انتخابات و مذاکرات می باشند . جمیع الدوله و مخیر السلطنه و مخیر الملک ، پسرهای مرحوم
مخیر الدوله که مردمان عالم و با تربیت و دانش می باشند داخل در کار شده اند و امیدواریم که
مداخله اشخاص عالم ، اثر خود را بنمایند و الا بر زحمات جهال اثری کامل ، مترتب
نخواهد شد و نتیجه خوبی نخواهد داد .

امروز ورقه چایی از قفقاز رسید ، اگرچه این اوراق متعدد است ولی ما یکی از
آنها را درج می نمائیم و مضمون سایرین هم بهمین مضمون قریب است و هذا سورتہ :

انبیاء نامه اجتماعون عامیون ایران

ای فقرای ایران ، جمع شوید ! ای اهالی کاسه ایران ، ای زراعت کاران
ایران ، ای اهل دهاتیان ایران ، همت کرده ، اتحاد نموده اجتماع بکنید !
خودتان را از ظلم این ظالمان خوش خط و خال استبداد مذهب خلاص نموده ،
رهائی یابید . چرا گوش شماها کر شده ، شنوا نیست ؟ چرا دل شما مرده ، حس
ندارد خبر بگیرد ، دنیا چطور پر آشوب است ؟ اهالی همسایه شمالی از خبر و
ظلم سلطنت مستقلی جد و جهد و سر بازی می کنند ، روحانیان و کشیشان ایشان هم
خود را جانشین حضرت عیسی علیه السلام دانسته ، در راه دفع ظلم ، مانند عیسی
دست از جان بسته ، خود را چطور در طریق رضای عیسی فدا می کنند ، خوب
شما تا به حال می گوئید که علماء اعلام مانع از پیشرفت خیالات جماعت فقرا
بوده اند ، یعنی شریک دزد و رفیق قافله هستند ، لله الحمد این افترا هم به دروغ
پیوست الآن به چشم خودتان می بینید و به گوش خودتان می شنوید که آقای طباطبائی
و آقا سید عبدالله مجتهد جلوز اقدام خالصانه نموده و خود را برای نجات امت جدش
وقف کرده . مگر تشنیدید این ابن زیاد ثانی ، امیر بهادر جنگ ، چطور در

تهران اذیت و آزار می‌کند. کجاست آنها که همیشه آه کشیده با چشم نمناک می‌گویند: ای کاش ما هم در میدان کربلا حاضر بودیم تا جان خود را فدای حسین مظلوم علیه‌السلام می‌کردیم. کجا مانده است آن دروغگویان بی‌همتای مگر الحال میدان تهران کم از میدان کربلاست؟ مگر آقای سیدمحمد طباطبائی، فرزند زاده‌های حسین مظلوم که در میدان تهران، یکه و تنها مانده، دورش را اشرار تهران گرفته که عبارت باشد از: وزرای بی‌دین خودخواه. اگر در میدان کربلا هفتاد و دو نفر، اعوان و انصار حسین مظلوم را شهید کردند، اما در میدان تهران دوست نفر متابعان طباطبائی، قربان راه حریت شده‌اند. مگر مظفرالدین‌شاه سلطان مظلوم شما ایرانیان نیست؟ در میدان تهران تنها و مظلوم مانده، چهار اطرافش را این وزیران بی‌دین لا مذهب تنگ گرفته، هر دم با کمال یأس و ناامیدی به طرف راست می‌نگرد، سر بازارخانه و توپخانه و قورخانه را خراب و یغما شده می‌بیند. طرف چپ را ملاحظه فرماید، خزینه را خالی می‌بیند. پیش روی خود نگاه می‌کند، رعیت عریان و گرسنه مظلوم و به‌گدائی، بی‌عاری، غافل مشغول، سرگرم موهومات می‌بیند. اگر به پشت سر توجه فرماید، دشمن را حاضر، عسکر را مشغول حملی دیده، هول نموده، حیران و سرگردان مانده، می‌گوید: خداوند! تو خائنان ملت و دولت را سرنگون فرماید، من که سلطان این ملت هستم این طور به خرابی رعیت خود راضی نیستم و برگشته، با صدای نحیف، مظلوم اهالی ایران را مخاطب نموده می‌فرماید: ای ملت ایران و ای اولاد عزیزانم، ای برادران دینی و وطنم، آیا شما را چه شده؟ چرا خون ملت و دولت پرستی در رک شما خشکیده؟ چرا این‌طور بی‌عاری شده‌اید؟ حمیت نموده، ولینعمت خود را از دست این خائنان ملک و دولت نجات بدهید. ای جماعت ایران قسم به خون مطهر حسین مظلوم، الآن مظلومیت ملت ایران از شهدای کربلای معلی زیادتر است و امر بهادر، یزید پلید است و متابعاتش بدتر از این زیاد و شعر ملمون و خولی بی‌حیاست. ای ملت ایران به خدا قسم: هر کس از افراد ملت در طریق حاصل نمودن حریت ملک و ملت شهید بشود کمتر از درجه شهدای کربلای معلی نیست.

ای اهالی ایران! ای فقرای کاسب ایران! جمع شوید، اتفاق نمائید، از بذل مال و تلقی جان مضایقه نکنید، خودتان را از دست این حاکمان خود مختار، ظالم، جبار، لامذهب، بی‌دین، خارج از دین محمدی علیه‌السلام خلاص نمائید، مگر خیر ندارید در تبریز هر روز پنج نفر از گرسنگی هلاک می‌شوند، به‌خدا قسم هر هفته در کاغذهای تبریز مندرج است، فلان کس در فلان

محلّه اهل عیال خود را به واسطه نیافتن کرده نان ، نا امید شده لاعلاج مانده زهر داده کشته است ، تا رفته گدائی نکند . مگر در روزنامه ها قرائت نمی نمودید حاکم بی غیرت قوچان برای اخذ رشوت به سر اهالی بیچاره چقدر اذیت و آزار نموده ناموسشان را بر باد داده جماعت به جان آمده ترک خانمان کرده ، دختران خود به ترکمانها فروخته ، بهای اولادشان را آورده داده تا خود را از تعدی این حاکم ظالم خلاص نمایند . مگر نمی بینید هر هفته از عراق بارهای شراب بار نموده به رشت می برند . مگر نشنیدید خانه فرّاشان رشت و خانه امام جمعه رشت فاحشه خانه شده است . این مسکرات مشنوم را آن جا سرف می کنند . آه ، فریاد ، شریعت همه از دست رفت . پس چه وقت اهالی ایران وظیفه اسلامیت باید ادا بکنند ؟ و الله مجبور شدیم يك واقعه حیرت آمیز را شرح بدهیم تا بدانید ظلم اولیاء دولت زیاد شده شریعت زیر پا افتاده . از آستانها يك نفر دوست ملت و دولت احوالات را برای ما نوشته است تا در میان ملت خارجه سر بلند بشویم . می گوید : در پیش دکائی نشسته بودم ، يك دفعه دیدم دو نفر از طایفه انات آمده و ایستادند . خیال کردم یقین اهل سؤال هستند ، خواستم يك چیزی بدهم دیدم يك آه سرد کشیده گفتند : برادر تو را به خدا قسم می دهیم ، ما را بلد شده از گمرکخانه بگذرانید . گفتم : شما کجائی هستید و کجا می روید ؟ جواب دادند : که ما ایرانی هستیم و لکن عزم روسیه داریم . پرسیدم ، پس چرا بی صاحب می روید ؟ گفتند برادر ، صاحب ما هفت سال است که از ظلم اولیای دولت ، به روسیه گریخته از ما سراغ ندارد . ما لاعلاج ماندیم ، به سراغ شوهر خودمان می رویم . گفتم : چه می دهید من شما را از گمرکخانه بگذرانم . جواب دادند : ما چیزی نداریم تا در این جا گدائی نموده ، آمده ایم اگر هر آینه شما چشم داشتی از ما دارید باید عمل بد به ما نمائید ، والا والله ما چیزی نداریم که به شما بدهیم . ای کاش زبانم لال بود این مذاکرات را نکرده بودم . بعد از آن دلم کباب شده ، همیشه جگر می سوزد ، خداوند عالم خودش به داد اهالی ایران برسد ، اگر باور ندارید سواد کاغذ حاضر است ، می توانم به واسطه روزنامه ارشاد ، به چشم اولیائی برسانیم .

ای سربازهای ایران ! ای توپچیهای ایران ! ای قزاقها و قراشاهای بی ناموس ایرانیان ! اینها مگر ناموس شما نیست ؟ مگر خواهر شما نیست ؟ اینها مگر عیال برادر دینی شما نیست ؟ شما مگر محافظ ناموس ایرانیان نیستید ؟ این طور از ظلم اولیای دولت پراکنده شده بی صاحب رو به راه روسیه نموده در سرحد سالداتهای روسیه ، این بیچارهها را گرفته بی عصمت نموده رها می کنند

شما اگر غیرت دارید این ناموس خود را محافظت کنید تا آواره نشده به روسیه
 بیاید. تا سالدات در سرحد و اراچیف در داخله، به واسطه نان بی عصمت
 نکنند. آقای طباطبائی ناموس شما را کشیده، می خواهد شما را از چنگ
 این حاکمان مستقل نجات بخشد. تا ناموس شما پامال نشود. ای بی غیرتان! ا
 مگر شما را چه شده؟ حکم امیربهادر بدتر از یزید ملعون را اطاعت کرده،
 تیشه بر ریشه خود زده، رفته آقای طباطبائی را محاصره می کنید و هر کس از
 ظلم او ایای دولت به جان آمده، می خواهد قدم به راه حریت بگذارد، ریخته
 مثل خارجی می کشید. وظیفه شما بی عاری است شما خودتان باید در راه حریت
 جان بدهید، نه این که هر کس از فقرا اقدام کرد، ریخته می کشید. اگر در
 ایران حریت بود، عدالت بود، رعیت آواره نمی شد. قوتل خارجه به صاحب
 منصبان شما بلکه به سامانان شما تحکم نمی کرد. پادشاه مسا مثل امیر بخارا
 نمی بود و شما در کوجه های داخله جگرگ فروش، هیزم کش و حمال و در
 خارجه جاروب کش نبودید و زن های شما این طور بی عصمت نمی شد و هیچ کس
 یارائی این نداشته بودی واجب شما را خورده و شما را آواره بکنند. ای
 اهالی ایران این ظلم ها به شما می شود، این بی ناموسیها به سر شما می آید
 به واسطه استبداد این حاکمان خود مختار جابر الظالم است. ای ملت ایران!
 امام حسین شهید برای نجات دادن شما امت بی عار، یا هفتاد و دو نفر جان
 مبارک خود را در راه رضای خداوند خود نثار فرمود. چرا به خواب غفلت
 مست اندر شدید؟ چرا همت ننموده، جان و مال خود را در راه سعادت ابدی
 ملک و ملت بذل نموده، بر ریشه این بدتر از مرتدان کربلای معلی تیشه بزنید.
 تا حریت گرفته سلطنت مشروطه تأسیس نموده، این لکه بی عاری از روی ملت
 و دولت بشوئید. ماها که از ظلم اولیاء دولت فرار نموده به سواجات قفقازیه
 پناهنده شدیم، آه اناالله ملت ایران ما را در روسیه هم نگذاشت به درد خود مبتلا
 شویم. از این زندگی پنج روزه، دست شسته، هر قسم شده دست اتحاد به
 یکدیگر داده حاضر شدیم که جان در راه ملک و ملت فدا کنیم، یا جان رسد
 به جانان یا جان زتن بر آید.

ای اهالی ایران، حمیت بکنید در بازیافت کردن حقوق شرعی خودتان،
 با آقای طباطبائی کمک بکنید و در راه حریت از کشته شدن نترسید، از
 روسها عبرت نموده، حیا کنید. شما بارها به روسها، بی ناموس می گوئید،
 بی ناموسی شما از حد گذشته، آنها در مسکو يك دفعه بیست هزار نفر در راه
 حریت جان فدا نمودند. ما اهالی ایران که در قفقازیه ساکن هستیم از هر

جهت حاضر شدیم تا در موقع خود را به راه دولت و ملت فدا بکنیم .

ای وزیران بی‌دین بی‌غیرت ایران ، حال ، خیال کنید این طور ملت ایران را بنما کرده می‌خورید ، عسرت می‌کنید ، برای شما می‌گذرد ، نه والله ، بعد از این نمی‌گذارند . رعیت بیدار شده حقوق خود را دانسته ، بعد از این مثل خروس و گوسفند خود را قربان شما بی‌عاران نمی‌داند ، سد مثل شما را توکر خود می‌داند . شما حاکمان ، توکر رعیت هستید . شما باید از حکومت های روسیه عبرت نموده حیا بکنید . عگر ندیدید آنها به کيفر اعمال نجسشان ، چطور به آتش غضب ملت گرفتار شده جزا یافتند؟ ما ملت ایران هم انشاءالله به زودی به حول و قوه پروردگار ، معاینه شما بدکرداران لاسنهان بدنیان می‌نمائیم . چنان خیال نکنید ، نارنجك ، بمب ، ما می‌گوئیم دروغ است . نه به سر تا مبارك شما انشاءالله به زودی می‌بینید چطور بدن کثیف شما را می‌سوزانیم . همت ای ملت ایران ، غیرت ای اهالی ایران ، غیرت ، زنده باد طرفداران حریت و ملیت ، نیست بود طرفداران استبداد . از طرف اجتماعیون عامیون

فرقه ایران قومیة مرکزی قفقازیم . ا . ع . ف (همت) ك عطیعه سی

این ورقه چاپی را دادم به یکی از دوستان برابم استنساخ نمود ، بعد بعض عبارات و الفاظ آن مقروء نبود ، لذا بعض غلطها در آن دیده می‌شود لکن مضمون دست می‌آید . روز جمعه ۲۴ رجب ۱۳۲۴ - امروز در مدرسه نظامیه مشغول امر انتخابات می‌باشند . بعض شبنامه‌ها نوشته و در کوچه و میجامع انداخته شده است که صورت یکی از آنها را درج می‌نمائیم .

شبنامه

ایقام خداوند حکیم‌علیم

ای حامیان اتحاد و برادران و داد ، این استدعای عمومی را به حجة الاسلام حاجی شیخ فضل‌الله عرض کنید دو سال است به واسطه مخالفت شما با علماء ، این همه توهین به اسلام و خسارت به عموم مسلمین وارد آمد . باز دست از ارادت بر نداشته‌ایم . تا این که رقع غبار شبهات شده ، دانستید مقاسدمان شاه پرستی ، وطن خواهی ، قانون اسلام ، ترویج احکام است . که بعدها در سایه شورای ملی و مساوات و مساوات زندگی نمائیم و برای اخلاف خود راه صلاح و منزلت فلاحی بسازیم . اگر خبط و خطا و یا تمرد از احکام خدا و یا برای اخذ رشا ، از ظلمه و مظلومین ، پس از این باز بررسی بیستم اصحاب سر و اجزاء محرم شما یا مردودین ملت ، آمد و شد دارند . با اشخاصی که حجج اسلام تکفیر و منع از معاشرت با آنها نموده‌اند ، معاشر و محشور و از مخالفت

با ایشان متوجه و مسرور می‌شوند ، و در منازل و محافل ایشان می‌روند ، رشوه و تعارف می‌گیرند که به‌شما و سایر علماء شبهه‌کاری نمایند و مردودین علت را که خدا و اولیای خدا از آنها بپزیرند به محضر علماء بیارند و به مهر مبارک شما بر ضد احکام و سایر علماء و حجج اسلام ، برای ایشان اثبات اسلام نمایند . نه جهنم از وجود آن ناهسلانها پر می‌شود نه شکم اصحاب سر شما سیر . چرا این بی‌دین‌ها را از خودتان دور نمی‌فرمائید ؟ چرا مهر خودتان را به دست آنها می‌دهید که تلگراف و کاغذ به عنوان حجة الاسلام آقای نجفی و دیگران مهر نمایند و حضرتت را بدنام ! تا کی ؟ تا چند ؟ سیر نمائیم و حفظ احترامات و شئونات شما را بکنیم ؟ که شیخ ابوالقاسم و حاجی شریعتمدار در شمیران و جالهرز و سایر منازل مردودین دین مبین و دشمنان شرع سیدالمرسلین چرا می‌روند و چه مراد است که دارند ؟ مگر آن که در ارتداد با آنها شریک دزد و رهنزان مسلمین سهیم باشند . امان از دست آقا زاده‌ها ، امان از دست لامذهب‌ها ، که اصحاب سر شماها می‌شوند و شما را مسخر می‌نمایند ، آخر الامر لابد می‌شویم دفع و رفع آنها را بنمائیم و آسوده از حدود نفاق بین علماء اعلام شویم خدا بیامرزد کسی را که این مطالب و این نامه را به ایشان برساند . ۲۳ رجب المرجب ۱۳۲۴

دیشب گذشته علماء اعلام در خانه آقای طباطبائی مهمان بودند برای انتخاب چهار نفر وکیل از طرف علماء اعلام .

روز شنبه ۳۵ رجب ۱۳۲۴ - در حالی که حضرت والا نایب السلطنه ، امیر کبیر ، وزیر جنگ و جناب اشرف صدراعظم و جمعی دیگر از وجوه و وزراء در فرح آباد شرفیاب حضور مهر ظهور شاهنشاه بودند ، بندگان اعلیحضرت مظفرالدین شاه ، چون پدیری مهربان که فرزندان گرامی خود را به رفیق و رأفت اندرز فرماید ، شرحی در محاسن اتفاق و لزوم اتحاد بین دولت و ملت بیان فرمودند ، که ما عین نطق ایشان را دست آورده در این تاریخ خود در عنوان همین روز که از زبان الهام ترجمان مبارک ، شرف تقریر داده و صادر فرموده درج می‌نمائیم .

اطق اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدینشاه

در روز شنبه ۳۵ رجب ۱۳۲۴

تاریخ دنیا و تجربه ایام گذشته ، نشان می‌دهد که هیچ کاری صورت انجام نمی‌یابد ، مگر به اتحاد و اتفاق نوع بشر با عیندیگر و این اتحاد و اتفاق نه فقط برای کارهای مهم و امور معظم ، لازم و واجب است ، بلکه اگر درست تدقیق و تحقیق شود هویدا است که کارهای عادی روزانه هم محتاج به اتحاد

و اتفاق است. تا آن که به طور دلخواه، صورت خارجی یابد. مثلاً همین عمارتی که مشاهده می‌نمائید اقلاباً به دستگیری صد نفر معمار و بناء و کارگر و غیره، به این شکل و هیأت در آمده‌است. بدیهی است نظم و ترتیبی در میان این صد نفر بوده که هر کدام به موافقت همدیگر، تکلیف خود را اجرا نموده‌اند و در ازای آن تکلیف حقی داشته، تا آن که کار آنها پیشرفت نموده‌است. این عمارت که اول طرح و نقشه بوده‌است و پس، حالا به این طور صورت خارجی یافته و رفع احتیاجات معینی را می‌نماید. در صورتی که بنای عمارتی اقلاباً اتحاد و اتفاق صد نفر را لازم داشته‌باشد، آن هم با ترتیبات مخصوص معین، بدیهی است که تشکیل يك دولت و ترتیب و تنظیم امور يك ملت و مملکت به طریق اولی محتاج به اتحاد و اتفاق است. منتها در این جا به اتفاق صد و هزار نفر، کار ساخته و پرداخته نمی‌شود، بلکه به اتفاق تمام افراد و اعضای دولت و ملت لازم است تا امور دولتی و مملکتی به طور شایسته اداره شود و هر کدام از اعضاء که به منزله سرودست و پا و تن‌اند، به وظایف خود عمل نمایند، تا هیکنی به طور صحیح تشکیل شود. طبقات مختلفه و ایالات متنوعه در حوزه دولت، حکم اعضاء و جوارح بدن را دارند. چنان که به واسطه دردمندی عضوی تمام اعضاء بدن بی‌قرار می‌شوند هیئت دولت هم از پریشانی و عدم رفاهیت تبعه خود آزرده و متالم می‌گردد. غم رعیت غم دولت است، شادی آنها شادی دولت، پس باید در آسودگی و رفاهیت مردم کوشید و مثل فرزندان خویش آنها را جمع کرد و لوازم زندگانی و اسباب تن‌آسائی ایشان را فراهم آورد. تا همه دولت را مربی خود دانند و پادشاه را پدر مهربان خویش خوانند.

خردمند دانا آن کس است که همواره به اقتضای زمان رفتار کند. فی‌المثل در عهد کبکخسر و آئین جهان داری و وضع اداره امور دولت و حفظ ثنور مملکت به طریزی بوده که آن عهد و زمان اقتضا می‌نموده. ولی آن اصول و قواعد ملک داری به کار امروزه ما نمی‌خورد. چه هر عصری اقتضائی دارد و در هر دوری طرز و طوری متداول است و چنان که نمی‌توان مثلاً امروز لباسهای قدیم و کلاههای يك ذریعی را دیگر باره میان طبقات نوکر از وزراء و اهل قلم و لشکر متداول نمود. کذلک اصول فن اداره و قواعد سیاست و مملکت داری هم باید امروز، و رای ایام گذشته باشد.

این است که من مصمم شدم مجلس شورای ملی را تشکیل و تنظیم نمایم. تا بدین وسیله بنیان اتحاد و اتفاق دولت و ملت به طوری که دلخواه من است مستحکم شود، و امیدوارم انشاءالله تعالی به این آرزو، نایل شوم و طوری اساس

اتحاد مابین دولت و ملت استوار شود که در سختی و نرمی کار ، و سردی و گرمی روزگار واقعاً هر دو شریک و سهیم باشند و سعادت و خوشبختی دیگری را نیک بختی خود دانند . ولی هر تکلیفی متضمن حقی است و بالعکس هر حقی متضمن تکلیفی . باید اساس موافقت میان دولت و ملت بر شالوده صحیحی گذارده شود تا خیالات و نیات صحیحہ نتیجہٴ به عکس نبخشد و حدود محفوظ باشد تا در ایقاع حقوق هم افراط و تفریط نشود ، تکلیف ما لطف و مهربانی است و تألیف قلوب ، تکلیف نوکر اطاعت فرمان است و اجرای وظایف خدمت سلطان ، ولی هر کدام در جای خود .

(شاه اگر لطف بی‌عدد راند بنده باید که حد خود داند) .

نوکر نظامی باید بگوید من امثال امر و اجرای فرمان پادشاه را می‌کنم ، به هر چه فرماید . ولی پادشاه دانا که به خیر و مصلحت رعیت و تبعهٴ خود واقف و بصیر است می‌داند چه فرماید . پادشاهی که رعایای خود را مانند فرزندان خویش دارد و تفاوتی مابین آنها نمی‌گذارد ، یقین است جز مهربانی در بارهٴ رعیت خود چیزی روا نمی‌دارد . مگر وقتی که رعیت از حد خود تجاوز نماید و به تصحیت و موعظت گوش ندهد . در این صورت البته باید آنها را متنبه نمود و این تنبیه هم از روی محبت است ، مانند تنبیهی که پدر فرزند را می‌نماید که جز از راه مهربانی نیست .

باری باید اساس اتحاد و اتفاق دولت و ملت را استوار کرد و حدود را هم معین نمود که تمام مردم در کمال امنیت و رفاهیت و آسودگی زندگانی نموده فرداً فرد ، خود را عضو هیئت معظمی که ما آن را دولت ایران یا وطن عزیز می‌نامیم ، بشمارند و در خوب و بد و نیک بختی و بدبختی خود را سهیم و شریک یکدیگر بدانند .

مضمون نطق اغلب حضرت همایونی این بود که ما به این عبارات دست آورده و صورت آن را برای بعضی جراید خارجه درج نمودیم .

روز یکشنبه ۲۶ رجب ۱۳۲۴ - مردم در مدرسهٴ نظامیه جمع و ازدحام نموده طرف صبح اسنانف و طرف عصر علماء و طلاب حاضر مجلس شده در حضور معرفین ، اوراق انتخاب را گرفته . ما هر زمان که ورقهٴ انتخاب خود را گرفتیم صورت آن را نیز درج می‌نمائیم .

روز دوشنبه ۲۷ رجب المرجب ۱۳۲۴ - امروز مردم مشغول انتخابات می‌باشند تلگرافی هم به ولایات مخایره شد که مردم و کلاهی خود را انتخاب کنند .

روز سه شنبه ۲۸ رجب ۱۳۲۴ - امروز مردم در مدرسهٴ نظامیه حاضرند ، برای

انتخابات تلگرافاتی هم از هر جا رسیده است که ما بعض از آنها را دست آوردیم |

تلگراف از بوشهر (از خط کمیاب) - (رحمه)

حضرت ملاذالانام ، حجة الاسلام ، آقای حاجی میرزا سید محمد طباطبائی و سایر علمای اعلام دام ظلهم العالی - به توسط صدارت عظمی ، تلگراف دستخط مبارک اعلیحضرت دام ملکه رسید . در خصوص فرمان تشکیل مجلس شورای ملی در طهران و قانون ، موافق خواهش حضرتعالی و سایر آقایان استعمال فرموده اظهار تشکر شد .

(سلیمان صدرالاسلام)

روز چهارشنبه ۲۹ رجب ۱۳۲۴ هجری - امروز در مدرسه نظامیه عشقول انتخابات می باشند طرف عصر آقایان علماء حاضر می شوند .

از تبریز تلگرافاً خبر رسید که اهالی تبریز تعطیل و به قونسلخانه انگلیس رفته اند ولی معلوم ما نگردیده که برای چه مسئله بوده است ، هر وقت خبر کتبی رسید وقایع تبریز را می نویسیم .

روز پنج شنبه ۳۰ شعبان المعظم سنه ۱۳۲۴ هجری - امروز به قرار هر روز ، آقایان مشغول امر انتخاب می شوند ، طرف صبح اصناف و تجار طرف عصر آقایان علماء و طلاب حاضر می شوند . امروز بعض تلگرافات از رشت و تبریز مخابره شده است که ذیلا نگاشته آمد :

(تلگراف از رشت)

در مجلس محترم شورای ملی حضور مبارک حجج الاسلام و پیشوایان دین عرض و استدعا می نمائیم ، چون پس از تظلمات و دادخواهی اهالی طهران به تفصیلی که مشهود خاطر مهر مظاهر ملوکانه افتاد و مکرر دستخط مرحمت آیت ، در آزادی و خلاص قاطبه اهالی ایران شرف صدور یافته و ما رعایای فقیر گیلانی که تاکنون دچار وضع سابق بودیم و نتوانستیم به جز وساطت و شفاعت یکی از دول متحایه ، دایرة اظهاری در آزادی و خلاصی خودمان حاصل نمائیم ، ناچار به قونسلخانه دولت انگلیس پناه برده و این عرض حال را به دارالشورای ملی تقدیم می داریم و عاجزانه استدعا می نمائیم ، که اگر حکم آزادی در حق قاطبه رعایا شرف صدور یافته است ، پس بقای استبداد حکومت و ملاحظه قوی از ضعیف و اغراض نفسانی و صدور احکام بی محابا نسبت به ما رعایای فقیر گیلان چیست ؟ و اگر حکم منافع دولت اهدا آیت ، عمومی است پس مقرر فرمائید که با این فدویان هم همان معامله طهرانیها را نموده ، چنانچه آنها مشمول به عواطف ملوکانه گردیده اند به وجود عدالتخانه نایل شدند ما فدویان فقیر هم نایل به این

نعمت بزرگ شده ، بر مراتب دعا گوئی و شاه پرستی خودمان بیافزائیم .
 علیحده هم به توسط حضرت مستطاب اشرف آقای صدراعظم دامت شوکت
 به خاکپای جواهر آسای مبارک بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ارواح
 العالمین فداه عریضه تظلمانه تقدیم داشته ایم و به وجود مبارکشان نهایت امیدواری
 داریم . که عمالقرب این فدویان را از ظلم نلالمین خود مختار به وسیله مجلس
 دارالشورای ملی خلاص و به آزادی ، تظلمات خودمان را اظهار نماییم .
 امضاء : محمد تقی - اکبر محمود - ادیب السلطان - محمد تقی - ملک الحکماء
 سید ربیع آقا - جعفر - نجدالدوله - محمد - محمد علی - اسدالله - محمد جواد
 محمد صادقی - موسی - علی - حسین الموسوی - علی حسین - قوام مجد .
 ۲۹ رجب

(ایضاً تلعرف از رشت)

عرض عمومی گیلانی ، حضور مبارک حجج الاسلام و پیشوایان دین مبین آن
 است ، از قراری که مجموع شد و به تحقیق پیوست يك نفر از علماء رشت که خود
 را رئیس مسلم و مسن می داند برای ریاست دو روزه ، رضای بعضی عباد ظالم را
 به رضای معبود ، ترجیح می دهد . تلگرافی نوشت برای حکومت آن وقت فرستاده
 که بعضی جهال و نادان به قونسولخانه دولت انگلیس رفته و قابل اعتنا نیستند .
 البته صورت این تلگراف به موقف حضور مخابرات گبری تقدیم شده است . ما
 فدویان دولت ابد مدت عرض می کنیم که جناب آقای معهود از این جهت ما را
 منسوب به جهل و نادانی کرده که از هر جهت خود را مالک جان و مال ما
 پنداشتند ، و اغراض شخصی خود را در هر مورد به زور مجری داشته ، جهل و
 نادانی فدویان که امروز فی الجمله به علم و دانائی مبدل شده است ، هیچ برای
 امثال این گونه مردم مقرون به صرفه نیست . که ما را تصدیق کنند و بگویند
 نباید با ما بیچارگان فقرا ظلم کرد . بهر حال عرض می کنیم عده آقایان علماء
 بحمدالله در رشت زیاد و همگی به علم و زهد موصوفند و تصدیق دارند که ظلم از
 هبوط حضرت آدم الی زماننا هذا مذموم و مقدوح بوده ، تا قیامت هم خواهد بود .
 البته آن وجودات مقدس هم به حکم وجدان عمومی و به اقتضای عدل و انصاف
 و انسانیت تصدیق خواهند فرمود که ظلم و بقای ظلم قبیح است پس بنابراین
 قلوب محترم و عقول وزین و انصاف جلیلی آن حجج الاسلام ، تکذیب آقای
 معهود را فرموده اند . لازم به بیان فدویان نیست . فریاد و اوایلای فدویان جز
 این نیست که شفیع و باعث شوند تا قانون عدالت و سویت را در حق ما مجری
 داشته تا به فواید آن که یکی رفع همین اغراض و سخنان فاسده است نایل شویم

و علاوه بر دعا گوئی ذات اقدس ملوکانه که فریضه صبح و شام فدویان است دعا گوی وجود مقدس حجج الاسلام باشیم .

(امضاء : صد و خورده ای اسم نوشته شده است) .

منع گمرک یا تجدید گمرک

در سابق در تمام بلدان و دهات ایران مرسوم بود که دم دروازه و یا در محل ورود به شهر و قصبه گمرک می گرفتند و این گرفتن گمرک ، نه از روی عشر بود ، بلکه به هر اندازه که رئیس گمرک میل داشت مثلاً از يك من روغن که شش صد و چهل مثقال بود در بعضی جاها دهشاهی و در بعضی شهرها يك قران و در بعضی جاها زیاده و کمتر می گرفتند .

بنده نگارنده در بیست سال قبل که از کرمان به طهران آمدم در رفسنجان از من احترام کردند چه مرا می شناختند و بار مرا فحص نکردند ولی در ورود به یزد يك ساعت مرا دم کوچه اول شهر معطل نموده و بار الاغ مرا تفحص کردند چون یزد حصار و خندقی نداشت لذا دم اول کوچه ، اجزاء گمرک حاضر بودند . وقتی که از یزد خارج شدم به قدر نیم ساعت مرا معطل نمودند که مال التجاره ای شاید بیرون برده باشم . چون فحص کردند چیزی نیافتند . عقب رفتند . در کاشان و ناین و قم و دم دروازه طهران كذلك هم از واردین گمرک می گرفتند و هم از خارجین . به اندازه ای انسان را معطل می کردند و فحص اسباب و خورجین انسان را می نمودند که انسان به مرگ خویش راضی بود . بعضی اوقات زیر پالان الاغ و زیر چادر و لباس زنها را می گشتند . در ده سال قبل که سال اول سلطنت اعلیحضرت مظفرالدین شاه بود این بدعت و خلاف شرع و تمدن را موقوف کردند به اصطلاح ما که در روزنامه نوزدهم نوشتیم شاه گمرک داخله را بخشید و این بخشیدن گمرک داخله در سال ۱۳۱۴ بود و گمرک را واگذار به مسیونوز کردند که منحصر نمود به خارجه و سرحد در سابق که در همه شهرها گمرک می گرفتند . در سال شش صد هزار تومان عایدی گمرک بود ، لیکن مسیونوز گمرک شهرها را موقوف و ممنوع نمود ولی از خارجه که داخل می شدند و یا خارج می شدند ، از مال التجاره مأخوذ می داشت و عایدی این گمرک محدود رسید به شش کرور .

باری حکومت های شهرها دم دروازه ، از ذغال و پنیر و بقول و میوه جات به اسم حق المرص نه به اسم گمرک ، از واردین چیزی می گرفتند ، باز گمرک به اسمی دیگر و لباس دیگر مرسوم و معمول گردید . در این روز اول ماه شعبان دستخط اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه بر منع این گمرک غیر مرسوم صادر گردید از قرار مضمون ذیل :

(دستخط همایون شاهنشاهی)

جناب اشرف صدراعظم - از آن جا که رأی جهان آرای بیضا شیای ملوکانه پیوسته به رفاه عامه رعیت و به ارزانی و فراوانی قوت و غذای ناس معطوف و مصروف است محض سلامت ذات سنی الصفات همایون خسروانه از تاریخ صدور این دستخط انجم نقط مبارک ، کلیه بارهائی را که از خارج شهر داخل و وارد دارالخلافه می شود ، اعم از تره بار و حیوانات و بقولات و مأكولات و ذغال و هیزم و برنج و روغن و سایر اقسام مأكولات و آذوقه مردم بالتمام و بالکلیه به استثنای (خانات محمديه و سوقالدواب) که مالیات و معمولی خود را کمافی السابق باید به دیوان اعلی ادا و ایفا نمایند ، بالمره از باری سی شاهی و هر قبیل عوارض و تحمیلات ستوات قبل ، مرفوع القلم فرمودیم که هیچ یک از اهالی به هیچ رسم دیناری به این اسم و رسم از بارهای وارد به شهر مطالبه و دریافت نکرده و احدی در خارج شهر استقبال از بارهای وارد ننموده و صاحبان بار به میل و رضای خود بارها و امتعه خود را در کمال ازادی و اختیار به هر جا میل دارند ، وارد نموده به مظنه روز به فروش برسانند .

آن جناب اشرف اکیداً به حکومت مرکزیه دارالخلافه دستور العمل داده و غدغن نمایند که حسب المقرر اراده علیه همایونی را در نهایت مراقبت به موقع اجرا گذاشته طوری مواظبت بکنند که دیناری از بابت معمولات و تحمیلات مذکوره از بارهای وارد به شهر اخذ و مطالبه نشده و چنان که مکنون خاطر خطیر دریامناظر ماست ، این معافی و آزادی بارها اسباب خصب و ارزانی و فراوانی قوت و غذای عامه مردم شده ، وسایل دعاگوئی ذات ملکوتی صفات مبارک کاملاً فراهم آید و نیز محض امیدواری و اطلاع قاطبه رعیت ، مقرر می داریم که مضمون این دستخط مبارک و مداول این رأفت مخصوصه ملوکانه ما را در جزو اعلانات روزنامهها به عموم اهالی و افراد ناس اعلام و ابلاغ کنید که از مراحم ملوکانه ذات همایون به حال عموم رعایا مطلع و متشکر باشند .

فی غره شعبان المعظم سنه ۱۳۲۴

اگر چه شخص اعلیحضرت مظفرالدین شاه مسلمان و متدین و رؤف و مهربان است ، لکن صدراعظم میرزا نصرالله خان هم با نهایت میل و شغف با ملت همراهی دارد .
روز جمعه دویم شهر شعبان المعظم سنه ۱۳۲۴ - امروز به قرار هر روز در مدرسه نظامیه مشغول انتخابات می باشند . بنده نکارنده هم در امروز ورقه انتخاب گرفته و خود را در امروز صاحب افتخار و شرف و حق می داند و صورت ورقه انتخاب را در این تاریخ نیز درج می نمایم . اولاً شرح مجلس را عرض کنیم: جمعی از موثقین و مقدسین و اشخاص

بی‌غرض در مجلس نشسته‌اند، منشی و نبات و دفتردار و کاتب هم نشسته‌اند، هر کس وارد می‌شود بعد از معرفی کامل و اجتماع شرایط، ورقه را نوشته به او می‌دهند و اصل ورقه چاپی است آنچه که در اوراق عموم نوشته می‌شود با مرکب چاپی نوشته شده‌است و آنچه خاص است یا مرکب معمولی می‌نویسند و هذا صورته :

ورقه انتخاب که صاحب این ورقه حق رای در باب انتخاب دارد

به تاریخ ۲ شهر شعبان سنه ۱۳۲۴ محل شیرخورشید
ورقه انتخاب
نمره ۳۷۱

ایلات تهران صنف سلسله علمیه

اسم جناب مستطاب شریعتمدار اسم پدر مرحوم آقا شیخ علی

آقای ناظم الاسلام دامت برکاته طاب ثراه کرمانی

محل اقامت تهران کوچه وزیر دفتر محل جیره یا مکان

سن ۴۳ ندارد

هیئت مصدقین و معرفین طبقه علماء و طلاب به انجمن نظار مجلس شورای

ملی شهادت می‌دهیم که دارنده این ورقه به موجب نظامنامه مورخ بیستم شهر

رجب المرجب سنه ۱۳۲۴ موضح به دستخط اعلیحضرت اقدس مظفرالدین شاه

خلدالله ملکه، دارای شرایط انتخاب است و می‌تواند رأی خود را در موقع

انتخاب صنف و طبقه خود اظهار نماید. این ورقه فقط به جهت انتخاباتی که در

تاریخ واقع خواهد شد، مضمی و معتبر است. امضاء پشت صفحه

در ظهر ورقه چند نفر از معرفین و نظار، مهر کرده‌اند. این است ورقه

چاپی انتخاب که نوشته شد.

روز شنبه سوم شعبان سال ۱۳۲۴ - امروز مردم به قرار هر روز مشغول امر انتخاب

شدند، چون امر مهمی جز اخبار ورود شاهنشاه از قصر بیلاقی سلطنتی به شهر نداریم،

مناسب این است که واقعه آذربایجان را به رشته تحریر در آوریم و هذا صورته:

واقعه تبریز

روز چهارشنبه ۲۹ رجب ۱۳۲۴ - طرف صبح چند نفر از آقایان و ائمه جماعت

و سادات به قونسرخانه انگلیس رفته و در آنجا اقامت کرده، تلگرافی به توسط وزیر

سختار به مجلس شورای ملی مخابره نموده که مضمون و ماحصل آن این است که اصول

مشروطیتی که در دارالخلافه طهران اجرا گردیده و مجلس شورای ملی تأسیس یافته و

این خیر در تمامی ولایات داخله و خارجه منتشر و رسماً اعلان شده، جشنها چیده و

چراغانی‌ها نموده‌اند، چطور شده‌است در تبریز که مرکز آذربایجان و چشم چراغ ممالک

محروسه ایران است، هیچ خبری از این اخبار و رایچه‌ای از این عوالم نیست؟ امر مبارک

عمایونی در این باب به شرف صدور مقرون گردیده و تاریخ نیک بختی ایرانیان را احیا کرده . آیا مابینت افکاری در میان عراقیان و آذربایجان افتاده و یا جماعت تبریز که گوی سبقت اتفاق و همت در هر حال قسمت ما بوده ، صحایف این تاریخ مقدس ایران را لکه دار خواهیم نمود ؟

جمعی از سادات در راسته بازار ریخته چند تبر ششلول و طپانچه خالی کردند . عموم بازاریان داککین و سراها را بسته به طرف قونسلخانه روانه شدند شب پنج شنبه غره ماه شعبان به قدر یک صد نفر در قونسلخانه خوابیدند .

روز پنج شنبه و جمعه اکثر تجار و معتبرین و محترمین آمده و سه اطاعتی برای علماء و تجار و اصناف معین کردند .

روز شنبه سوم هم يك اطاعت تحویلخانه بنا کرده ، صندوق بزرگی آورده ، تحویلدار و دفتردار مخصوص معین کردند و تمامی تجار و اصناف علی قدر مرا تبهم پول نقد برای مصارف این کار داده و اشخاصی که به واسطه پاره‌ای ملاحظه و محظور حضور نداشتند ، آنها را رقبه مخصوصی می‌نوشتند ، ایشان نیز می‌آمدند و اسامی خودشان را نویسانیده و وجه اعانه به صندوق داده و می‌رفتند .

انجمن عدالت‌طلبان اسلام اعتبار و اقتداری پیدا نمودند و بسیاری از بزرگان مملکت اسامی خود را در دفتر انجمن نوشته و باطناً داخل انجمن شدند . پاره‌ای از علماء در مسجد حاجی مصصام خان ازدحام نموده و در مقصد با متحصنین قونسلخانه متحد شدند . جناب حاجی سید محمد قراباغی که از سلسله علماء شیخیه است به پای بر خاسته بدین وتیره سرود : ایها الناس مخالفت شیخیه با مشرعه و حاجی کریم خانی و سید محمد باقری همه این‌ها برای جلب نفع و ریاست است ، در مذهب ابدأ اختلافی نیست و همه سالک يك طریق هستیم و هیچ مفایرتی در بین نیست ، خصوصاً ، در این مسئله که حاوی سادت و سیادت ملی و دولتی ماست . پس باید برای خیر ملک و ملت و مشروطیت سلطنت و افتتاح مجلس شورای ملی و اجرای قانون اساسی مجدداً به اتفاق حرکت نماییم .

در این اثنا واقعه حیرت انگیزی رخ نموده که موجب دهشت عموم گردید و آن این است که از آغاز کار و جنبش طهرانیان و آذربایجانیان ، مقصدین چنین گوشزد تبریزیان نموده بودند که چون این عمل سبب نارضامی حکومت است و اگر از اهل تبریز اقداماتی در این کار شود ، لشکر گاهی که در تبریز به سرداری جناب وزیر نظام چند ماهی است بر قرار شده و برای دفع طواری از عثمانی از هر جهت عداً و عداً آماده جنگ است فی‌الغور و مفاغه به شهر تبریز ریخته و همه را از تیغ خواهند در گذرانید . و از این رو بود که عموم اصلاح خواهان از هر طبقه مسلح بودند ، در این روز که مجمع عام بود و سید مغفله خطبه و خطابه خوانده بود ، فرقه‌ای از لشکر گاه مزبور از خارج

شهر به جامع سمام آمده و از طرف خود و ضباط و عموم سپاه به حضرات علماء و اهل شهر چنین تبلیغ کردند .

اهالی اردو و عموم عسکر به آنچه امر فرمایند در اجرای آن حاضرند .

حضرات مصلحین از اتحاد لشکری با لشکری محکم ، پی کار شد ، جدأ پی تنظیم و ترتیب کار خود شدند . از طرف حکومت فوراً نان و گوشت را ارزان کردند بلکه عوام الناس فریفته شوند . بالمعکس مردم منأذی شدند که ما گرسنه نان و گوشت نیستیم بلکه ما تشنه و گرسنه قانون اساسی و اصول مشروطیت هستیم . کجا رواست که برادران ما در طهران در راه سعادت ملی ، آغشته به خون خویش شوند و ما به فکر نان و خورش و خواب باشیم ؟ طایفه ارمن تبریز حب السیاسة ، ظاهراً آرام بوده ولی باطناً با مسلمانان شهر ، يك دل و يك زبان بودند و شريك و سهيم آنان بودند . اگر چه مفسدین خیلی کوشیدند که ایشان را از اتحاد با مسلمین باز دارند ولی آن ملت بیدار ، سخنان واهی مفسدین را نشنیده و داد هم خاکی را در این قضیه به نیکوئی دادند و باطناً از معاوتت و همراهی دریغ نکردند .

قرآن مهر کردن اهالی تبریز

حضرات علماء و واعظین نطق‌های بلیغ و مؤثری ایراد کرده معنی مشروطیت و فواید مشاورت و منافع دارالشورای ملی را گوشزد عموم اهالی نمودند و چنان حالیشان می‌فرمودند که می‌توان گفت امروز حسن عموم اهالی تبریز از عالم و جاهل در يك میزان است . همه روزه عموم اهالی در حیاط‌های قونسلخانه جمع شده و گوش هوش بر آواز متکلمین افراشته و با جان و دل اسفا می‌کردند و به آواز بلند می‌گفتند و نعره می‌کشیدند : زنده باد شاهنشاه ایران ، زنده باد عدالت‌طلبان ، زنده باد آزادی ، نیست و نایب باد استبداد . و در روز دوم که روز پنج شنبه غرة شعبان بود ، آقایان روحانیان عموماً بدون استثناء احدی در مسجد حاجی صفرعلی مرحوم جمع شدند . فرمایش به مسجد جنب قونسلخانه جمع شدند . روزها با حضرات متحصنین قونسلخانه در يك جا بودند و شبها به خانه‌هاشان می‌رفتند و بعضی‌ها در خانه خدا بیتوته می‌فرمودند و چون در اول کار سوه ظنی به میان آمده بود . لهذا يك جلد قرآن بزرگی آورده چند تن از فدائیان راه ترقی وطن ، عقد اخوت و اتحاد بسته و کلام الله مجید را مهر و امضاء نمودند و دار و ندار خود را در سر این کار تقدیم و کتاب مقدس آسمانی را حکم قرار داده و عهدهی بستند که حمایت یکدیگر را با مال و جان بکنند . هر یکی نطق مخصوصی کرده و طوع و رغبت خود را با وضع‌های بسیار مؤثر تقریر نموده و عموماً مهر و امضاء نمودند . بعد از امضاء عموم يك حالت رفتی فرا گرفته ، ساعتی بر مظلومیت ملیت خود اشک خوئین فرو ریخته و مطاعن ظلام بی وجدان را بر شمرده ، سپس دست اخوت و مودت به هم

دیگر داده و یکدیگر را در آغوش گرفته ، مانند برادران حلبی و بطنی که بعد از ده سال مفارقت به هم دیگر می‌رسند از هم دیگر جدا شدن نمی‌خواستند .

بعد از آن که این جوانان خون پاک و صاحبان حمیت و انهامک ، این عهد بزرگ را بسته و جان شیرین خود را در راه سعادت وطن عزیز ، بر طبق اخلاص نهادند . حضرات تجار ذوی‌الاحترام نیز عموماً همان ، قرآن مجید را مهر و امضاء نمودند . سپس آقایان علماء اعلام بدون استثناء ، در مسجد جوار قونسلخانه يك به يك پا شده علی‌رؤس‌الاشهاد در همان مضمون کلام خدا را سجلی نوشته و مهر فرمودند .

يك باره میاهوی غربی از اهالی و عوام‌الناس که در یاغچه قونسلخانه جمع شده بودند بلند گردید و با حالت بسی مؤثر و رقت آمیزی می‌گفتند : مگر خون و دارائی ما از مال شماها عزیزتر است ، که ماها جان و مال خود را در این راه مضایقه نمائیم ؟ قرآن را بیاورند که مهر و امضاء نمایند . لذا قرآن را آوردند چون صحیف قرآن مهور و گنجایشی مهر تمامی را نداشت لهذا يك کتابچه بزرگی بهم دوخته و آیتی از آیات قرآن عین را در آن نگاشته ، عموم حاضرین ، ذیل همان آیه شریف را مهور داشتند . در این گیرودار شاگردان مدرسه اقمانیه یا حالت محزون وارد جامع شده و کودک ده ساله‌ای از آنها به منبر شده ، خطبه آغازیده و بعد در این جمله منتهی نمود : ما کودکان نابالغ هم در راه حریت ملت حاضریم جان‌های کوچک خود را فدای وطن نمائیم .

در این اثنا قضیه رنگ دیگر گرفت و هیجان و حرارت و شور ملی مردم را گرفته ، لهذا مقام منبع ولایت عهد که تاکنون از سعایت و وشایت مقسدين و مغرضین در انظار ملت منهم بر بقاء استبداد شده بود ، از شورش عام مطلع شده یکی از امنای خود را به سوی ملت گسیل و روانه داشت . باعث اجتماع عام و شورش عمومی را پرسیدند و در جواب او مردم چنین گفتند .

پدر تاجدار و مهربان شما و ما ، در طهران مشروطیت سلطنت و تأسیس مجلس شورای ملی را به خواهش پادشاهانه پذیرفته و اعلان فرمودند از شما که ولیعهد دولت و تالی سلطان هستید ، خواهش داریم که مشروطیت سلطنت و تأسیس مجلس شورای ملی را قبول فرموده و مضمی داشته و به جمیع وکلای دول خارجه رسماً اطلاع بدهید .

والاحضرت ولیعهد در پاسخ چنین فرمود : که با کمال شوق مراتب را استقبال می‌نمایم ولی استعمال از طهران لازم است ، فوراً با تلگراف استدعا و متمنیات رعایا را مروض حضور ملوکانه نموده ، که ما صورت تلکرافات را بعد از این درج خواهیم نمود . باری اتفاق و اتحاد و هم عهدی اهالی از ادانی و اعالی به جایی رسید که از فقرا صدا بلند شد و داد می‌کشیدند و می‌گفتند : که ما فقرا و کسبه و مساکین و عجزه حاضریم

بر این که دست از کار باز داشته و دار و ندار خود را خورده و تمام تمائیم و بعد جان خود را فدای وطن و راه وطن سازیم مبادا همچو خیال بکنید که ماها از بستن بازار و نبودن کسب و کار به ستوه آمده و نقض عهدی خواهیم نمود قربان همتان بکوشید و خسته مشوید ، عرایض و دردهای ما را به پادشاه ما برسانید . امان است ما را از ظلم و استبداد برهائید . یکی از آقایان مکلمین در ضمن نطق خود خطاب به رؤسای روحانی و سایرین گفت : ای آقایان عظام ! امان است امان ، دیگر بس است ، دست از این بیچارگان بردارید . اینها را گذشت فرمائید ، بس است غلط کرده اند ، که خورده اند ، دیگر آنها را ول کنید ، امان است ، رحمی بر حال آنها فرمائید از این که اصل مطلب را دریافته و حقیقت را فهمیده اند مؤاخذه نفرمائید و دست از گردن و گریبان اینها بردارید ، بعد از این ، اینها گول نمی خورند . خلاصه کلام اتفاق و اتحاد و یک جبهتی آقایان اهل تبریز و کمال متانت و نجابت ایشان ملل متمدنه را به حیرت آورده ، تلگرافاتی هم به طهران مخایره نمودند که ما یکی از آنها را درج نمودیم و در بقیه واقعه تبریز خواهد آمد .

روز يك شنبه چهارم شعبان ۱۳۲۴ - امروز تلگرافی از تبریز مخایره شده که صورت آن از این قرار است :

تلگراف از تبریز

به توسط سفارت ستیه دولت فخریه انگلیس - حضور مبارک حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای آقا سید محمد مجتهد و سایر حجج اسلام ادام الله ظلهم العالی . ای محیی اسلامیان و افتخار تاریخ ایرانیان ، زبان از ستایش مساعی مشکور و نیایش مجاهده موفور و اقدامات ملت پرورانه حضرت عالی و سایرین قاصر است . الان بازار و دکانین مسدود ، تمامی علماء و امنای تجار و معتبرین و اهالی در قونسلخانه دولت انگلیس و جمعی از علماء اعلام در مسجد پناهنده . جناب قونسلگری در هر گونه اقدامات مجدانه حاضر و مستعد هستند ، که بیشتر اقدامات خودتان به کتابچه قانون اساسی که موافق شرایط است ، معین فرمائید به ماها برسانید که بر طبق آن معمول و رفتار شود .

(امضاء : از طرف اهالی تبریز و عموم آذربایجان)

در مدرسه نظامیه اصحاب حل و عقد مشغول انتخابات می باشند . از ولایات هم متوالیاً تلگرافات مخایره می شود .

امروز علیحضرت اقدس شاهنشاه مظفرالدین شاه از قصر بیلاقی صاحبقرانیه وارد شهر شدند . شاگردان مدارس و طلاب و محصلین و سادات و تجار و کسبه و اصناف استقبال نمودند . با همه شاگردان و طلاب اظهار لطف و مهربانی فرموده کوسفند زیادی از هر گذر

و هر قدمی جلو شاه قربانی کردند . خطابه‌ها خوانده شد ، صدای زنده باد شاه ایران ، از هر طرف بلند بود . تا کنون برای ورود هیچ شاهی از بیلاق این گونه استقبال نکرده بودند . دو شب مردم چراغان ورود شاه را نمودند .

روز دوشنبه پنجم شعبان - دیشب در شهر چراغانی مفصلی کردند صدای زنده باد شاهنشاه از مردم بلند بود ، در مدرسه نظامیه هم مردم مشغول انتخاب می‌باشند . در این روز هم تلگرافات بسیار از ولایات مخابره شد .

تلگراف از کرمان

حضور مبارک حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای آقامیرزا سید محمد دامت برکاته ، از مراحم مبذوله ، ممنون و متشکر تأسیس مجلس ملی را که موجب حفظ شریعت است تبریک عرض می‌نماید ، ملتس دعا هستیم .
(خادم شریعت مطهره محمد رضا)

ایضا تلگراف از کرمان

حضور مبارک حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای آقامیرزا سید محمد محیی اسلام و آزادکننده ایرانیان ، تبریک تأسیس مجلس شورای ملی که مستلزم رفع ظلم و جور است ، به اقدامات مجدانه حضرت عالی در ظل عنایت و توجه امام زمان عجل الله فرجه تبریک عرض می‌نمایند ، عموم ملت کرمان در اطاعت اوامر و نواهی آن حضرت حاضر و مطیعند .

(شمس الحکماء)

تلگراف اول کرمان از جناب حاجی میرزا محمد رضای مجتهد است که سابقاً شرح حالات ایشان نگاشته آمد . تلگراف دوم کرمان از طرف برادر نگارنده جناب شمس الحکماء ، دکتر کرمانی است که شرح حالات ایشان در ضمن وکالت ایشان خواهد آمد . روز سه شنبه ششم شعبان ۱۳۲۴ - امروز رجال دولت و وزراء عظام و علماء اعلام حضور اعلی حضرت عسرف می‌شوند ، در مدرسه نظامیه هم مردم مشغول امر انتخاب می‌باشند . اکثر از وکلا معین شدند . در تبیین وکیل علماء طهران اختلافی پدید آمده است که بعد از این ذکر خواهد شد . امروز دستخطی از طرف شاه مشتمل بر تشکر ، از اقدامات ملت صادر گردید که اینک درج گردید .

جناب اشرف صدر اعظم از زحمات عموم ملت که در موقع ورود موکب همایون ما از صمیم قلب اظهار سرور و انبساط نموده‌اند خاطر ملوکانه ما فوق‌العاده خوشوقت و مسرور گردید ، البته شرح مراحم و توجهات علیة ملوکانه ما را نسبت به عموم ابلاغ نموده ، اظهار التفات مخصوص ما را به همه برسانید ۶ شعبان ۱۳۲۴ - صحنه همایونی با مهر شاه در بالای ورقه موضح است .

ملائفۀ قاجاریه و شاهزادگان از انتخاب و کیل خودشان سر پیچیده و اقدام به انتخاب نمی کنند .

روز چهارشنبه هفتم شعبان ۱۳۳۴ - در این روز ، مردم در مدرسه نظامیه مشغول امر انتخاب می باشند . لکن بعضی می گویند : این مجلس انتخاب بر وفق نظامنامه نمی باشد و دست تقلب و تدلیس در کار داخل شده .

بعض از متمولین و تجار پول دار ، بنای رشوه و تمارف را در کار گذارده اند . ارباب جمشید پولی به بعض آقایان داده است . حاجی معین بوشهری هم به بعضی اشخاص پول داد . از آن جمله به انجمن مخفی ما هم چیزی داد . که جناب آقا میرزا محمد صادق گرفته و میل فرمودند .

و عمده خرابی کار اهل ایران ، همین رشوه و پول است که آنان را از همه چیز انداخته و خواهد انداخت و این دادن پول ، به اجزاء انجمن مخفی يك امر خرابی انجمن و تفرقه اعضاء اوست . از آن جمله بنده نگارنده در خیال مستمسک و بهانه می باشم که دیگر داخل به این انجمن نشوم . اگر ملاحظه دوستی جناب آقا میرزا محمد صادق نبود ، از همین امروز استعفا می خواستم . بعضی از اجزاء هم مانند بنده در خیال مستمسک و بهانه می باشند .

در این روز از طرف ولیعهد تلکرافات متوالیه از تبریز مخابره شده است . در طهران هم مشهور شده است که ولیعهد مایل به این اقدام ، اعطاء ، یعنی مجلس مشاورت نمی باشد . روز پنجشنبه هشتم شعبان ۱۳۳۴ هجری - در این روز ، دستخط اعلیحضرت همایونی تلکرافاً به تبریز مخابره گردیده که در ذیل عنوان بقیه واقعه تبریز خواهد آمد و هذا صورته .

بقیه واقعه تبریز

تربیت و تمدن اهالی تبریز ما را به حیرت آورده که در ظرف این مدت که بازارها تماماً بسته و مردم در کوچه های محله ارمنستان و قونسلخانه و مسجد هم جوار جمع بودند و با این که خیلی از مفسدین و خائنین موقعی به دست آورده و در خیال افساد عظیمی بودند ، ابتدا صدائی در نیامد و ناملاهی ظاهر نشد . این اهالی مظلومه که عموماً فقیر و در دست فاقه و احتیاج اسیرند و اکثر ایشان بکلی مضطر و ناچارند ، با این حال نجات و تربیت خود را به آخر رسانده ، حیثیت خود را نشکسته و در تمامی محلات و بازار و اطراف و اکناف شهر ، از توجه مخصوص عقلا و دانشمندان و اشخاص با تربیت ، ابتدا حادثه های به وقوع نبیوست و امنیت در سرحد کمال بود .

باری روز پنجشنبه هشتم ماه ، دستخط همایونی تلکرافاً و دستخط ولیعهد صادر گردید و در باغچه قونسلگری و سپس در مسجد قرائت گردید . چاوشها و درویش ، پیش روی

اهالی افتاده به طرف بازارشان بردند و بازار را باز و بازار را چراغانی مفصلی نمودند و این چراغانی در چندین شب متوالی بود .

سواد دستخط مبارک اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه قاجار مطلقاً مشروطیت

به توسط ولیعهد به اهالی مملکت آذربایجان . تشکیل مجلس شورای ملی و نظامنامه آن را به شما اجازه و مرحمت فرمودیم ، و کلای شهر تبریز و سایر ولایات به طهران بیایند و به ترتیبات کار مشغول بشوند و نسبت به عموم متحصنین قونسلگری انگلیس عفو عمومی شامل خواهد شد .

سواد حکم ولیعهد محمد علی میرزا

اولاً از طرف قرین الشرف بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ارواحنا فداء ، از طرف خودم به این اشخاص که در قونسلخانه و مسجد متحصن هستند اطمینان می‌دهم که درباره آن‌ها عفو عمومی خواهد شد و مطلقاً در ازای این اقدامات آنها مزاحمتی از طرف حکومت و غیره نخواهند شد .

دوم - مجلس شورای ملی را به طوری که بندگان اعلیحضرت اقدس همایونی به ملت اعطاء و مرحمت کرده ، من هم تصدیق دارم و اجراء خواهم نمود و به ولایات جزو هم اعلام خواهد شد .

سیم - برای اعطاء مجلس شورای ملی که اساس آبادانی و ثروت و ترقی دولت و ملت است عموم رعیت ، چه در شهر تبریز ، چه در ولایت مملکت آذربایجان چراغان بکنند .

چهارم - در تعیین انتخاب و کلاء هم به زودی قراری بدهند که و کلای تبریز و سایر ولایات معین شده روانه طهران شوند (دستخط ولیعهد و امضاء او حکم را) این چهار فصل که نوشته شده ، صحیح است

پنج شنبه هفتم شعبان ۱۳۲۴

از سفارت انگلیس به قونسلگری تبریز

صدراعظم به این جانب اطلاع داده ، نسخه‌های چاپی دستخط اعلیحضرت همایونی در اعطاء مشروطیت و ترتیبات مجلس به امنای آذربایجان و حکام ولایات فرستاده شد و انتخاب و کلاء در موقع اجراء است . شما هم باید پناهندگان و بستی‌ها را اطلاع بدهید و توضیح نمائید . اجراء وعده‌های اعلیحضرت شهرباری فقط مربوط به دولت ایران است ضمانت سایر دول در آن باب جایز نیست ، بگوئید مسلم و آشکار است . ترتیب مجلس ملی ممکن نیست مگر به مرور .

(اعضاء - قراندوف)

دستخط ولیعهد به ژنرال فونسل انگلیس

حسیو راتسلو. چهار فقره ای را که اهالی استدعا کرده بودند، برطبق مقررات علیّه همایونی مهر و امضاء نموده دادم دستخط تلگرافی را هم فرستادم که به اهالی داده همگی مطلع و شکرگزار باشند. به طوری که آنها تمهید کرده اند، مطمئناً بروند و بازار را باز کرده مشغول کسب کار خودشان باشند.

(امضاء - ولیعهد دولت علیّه ایران)

تبریزیان بعد از این اطمینان و حصول مرام، دل خوش و آسوده برگشته يك هفته روزان و شبان بازارها را آذین بسته، به سور و کامرانی مشغول شدند.

سابقاً نوشتیم طایفه قاجاریه و شاهزادگان عظام از گرفتن ورقه انتخاب و تعیین منتخب در مجلس شورای ملی، سرباز می پیچیدند و امتناع ایشان مورت احداث مقاسد می گردید. قلوب حجاج الاسلام و دیگر طبقات ملت را از ایشان منزجر و متنفر می نمود و بلکه آثار و علائم قیل و قال در مجالس خاصه نیز پدیدار می شد تا این که اخبار خطارت قضیه و اهمیت واقعه به جناب صدراعظم رسید، ایشان هم وقایع را به عرض اعلیحضرت شهرباری رسانیده و بنا براین اعلیحضرت همایون، همه شاهزادگان و امراء قاجاریه را در امروز احضار فرموده و همگی را با مهر پدرانانه پذیرفته و بعد خطابه بلیغ، متضمن بر مکتوبات ضمیر شاهانه در این خصوص سرودند و نص نطق ایشان این است:

نطق اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه قاجار بر شاهزادگان و امراء سلسله قاجاریه

ما نیکو می دانیم علت عدم دخالت شما تا کنون در امور راجعه به شورای ملی از القاء شبهه کسانی است که از نیت مقدسه ما بی خبرند و شما هم نظر به شاه پرستی القاء شبهات آنان را قبول نموده، خود را شریک و سهیم شرف ملی نکرده اید پس لازم است حضوراً به شما عقاید مقدسه خودمان را حالی نمائیم.

زمانی که ولیعهد این دولت بودم، از ظلم و جور حکام و مأمورین دیوان نسبت به رعایا و هرج و مرج امور داخله و خارجه مملکت، همواره در فکر و اندیشه بودم، تا راهی برای رفع این خرابی ها به دست آورده، در موقع اجرا گذارم، چون به طریق کلی ممنوع از دخالت در امور بوده چاره به دست نیاوردم، تا به حکم تقدیر زمام امور مملکت به دست ما افتاد. بعد از ورود به طهران کرا را مقاسد خودمان را به امین السلطان فرمودیم، بعد از تصدیق مواعظ و معاذیر چند، بیان نمود، که معلوم شد باطناً با مقاسد ما همراهی ندارد از آنجائی که می دانستیم میرزا علی خان امین الدوله همواره با خیالات مکتوفه ما همراهی داشته و دارد، صدارت را به او تفویض نمودیم و از نیت مقدسه خودمان او را کاملاً مسبوق و مستحضر نمودیم. حق این است که بر علو خیالاتمان بسی

افزوده و با جدی کافی در اجرای مقاصد عالیّه ما حاضر گردید ، ولی موانعی چند بیان نمود که سد پیشرفت مقاصد بود . برای برداشتن موانع ، دستوری به او دادیم چون مقدرات خداوندی با میل ما مطابقت نکرده مجدداً صدارت را به امین‌السلطان واگذار فرمودیم و به فرنگستان سفر کردیم . در فرنگستان همواره با امین‌السلطان برای اجرای نیات خودمان در مذاکره و مشاوره بودیم . جداً قول در این باب به ما داد که حین ورود به ایران در مقدمات کار اقدام نماید بعد از ورود به طهران ، باز محرك او شدیم تا مجلس مشاوره را وسعت داد ولی ملاحظه کردیم که احدی فعلاً یا خیالات ما همراهی ندارد و در جلو مقاصد عالیّه ما سدهای آهنین بسته شده . پس دانستیم که هنوز مشیت الهی به اجرای مقاصد ما تعلق نگرفته است .

باز در سفر دوم فرنگستان ، مکان و مقام را خالی از اغیار و ازداد دیدیم ، به تکرار مافی‌الضمیر خود ، به امین‌السلطان پرداخته ، در این دفعه چنان مرا اطمینان داد که به مجرد ورود به طهران به مقدمات کار خواهد پرداخت بعد از ورود ، باز موانع را در جلو آورد . خواستم شخصاً به اجراءات مقاصد خویش اقدام نمایم به جهاتی چند ، صلاح ندیدم و تکراراً اصرار به امین‌السلطان کردیم باز اقامه موانع نمود . چون اصرار ما را ملاحظه کرد ، راضی گردید دیوانخانه منظمی مثل دیوانخانه‌های ممالک امتمدنه آزاد ، برقرار دارد ولی آن هم صورت خارجی پیدا نکرد .

عاقبت زمام امور مملکت را به عین‌الدوله مرحمت فرمودیم و از نیات مقدسه خودمان او را مستحضر کردیم خوب خیالات مقدسه ما را استقبال کرد ولی او هم به ذکر موانع مشغول گردید و اول شرط این عمل را اصلاح مالیه دانسته و فکر خود را در آن مصرف نمود و در مقدمات عمل بر موانع پیچ در پیچ که تولیدش به واسطه اهمال در خود عمل بود مصادف گردید .

تا در این اوان که امور مملکتی را به شخص تربیت شده خودمان میرزا نصرالله خان مشیرالدوله سپردیم و اصلاح و اجرای مقاصد خیریه همایون خودمان را سریماً خواستیم . مشیرالدوله هم به ملاحظه شرف سلطنت و سرفه ملت باکمال متانت و عجله به اجرای مقاصد عالیّه ما پرداخت ، همگی موانع را به حسن تدبیر اصلاح کرد خاطر ما را از هر جهت آسوده گردانید .

در این موقع ما از مشیرالدوله و حجج اسلامیه ، عموماً ، خصوصاً از آقا میرزا سید محمد مجتهد سنگلجی ، خوشنودیم ، که نیات مقدسه ما را در امور مملکت به خوبی استقبال نموده و عموم ملت را يك دل و يك زبان بدون نفاق و سدا ، پیرو

خیالات دیرینه ما نمودند و راحت از خودشان بکلی برای پیشرفت مجلس شورای ملی و اصلاحات ملکی دور کردند.

پس همه بدانید که ما به صرافت طبع، این آزادی مشروع و مجلس شورای ملی را به ملت شاه پرست خود عنایت فرمودیم و ریاست این مجلس را با نهایت شوق، خودمان قبول کرده ایم و این مجلس محترم مجلس خودماست هر کس ضدیت با این مجلس نماید به شخص ما ضدیت کرده است. اگر رضایت ما را منظور دارید، خیلی زود منتخبین خود را معین نمائید که به خواست خداوندی مقدمات انتخاب تا روز دهم به خوبی انجام داده شود و از روز یازدهم شروع به تعیین و کلاء و کار نموده و محض میمنت و مبارکی روز پانزدهم همین ماه که یوم مولود مسعود حضرت حجة الله فی الارضین است، برای افتتاح، خودمان به مجلس حاضر و آن روز میمون را تاریخ افتتاح مجلس شورای ملی قرار خواهیم داد. بعد جناب صدراعظم را مخاطب نمود، و فرمود:

از طرف مجلس اعلانی منتشر نمائید که اگر هر طبقه تا روز دهم همین ماه شعبان منتخبین خود را معین ننمایند، از شرف و فایده این مجلس محروم و بعد از این هم حق انتخاب و تعیین و کلا برای خودشان نخواهند داشت.

همان آن حسب الامر مبارک اعلی حضرت شاهنشاه جناب مشیرالدوله صدراعظم به جناب وزیر مخصوص حاکم تهران امر داد که اعلان تعیین و کلا را انتشار نمایند و شاهزادگان و امراء سلسله جلیله قاجاریه نیز به تعیین و کلاهی خود با پشاست خاطر اقدام نمودند.

روز جمعه نهم ماه شعبان - در این روز اعلان مطبوعه منتشر گردید برای این که مجلس نظار به طور رسمیت کار کند، از امروز در تحت نظارت حکومت تهران برآمد، اکثر از و کلا را منتخب نمودند از برای انتخاب معطلی ندارند، جز این که در يك مجلس که حکومت باشد صورت انتخابات را ملاحظه نماید. جناب آقا سید عبدالله و جناب آقامیرزا سید محمد و سایر علماء اعلام هر روز در مجلس جلوس می فرمایند.

صورت اعلان حکومت تهران

چون موافق نظامنامه انتخابات، امراء و اعیان و اشراف و ملاکین باید نمایندگان خود را برای مجلس شورای ملی معین نمایند، لهذا با کمال احترام و توقیر خواهش می شود از اعیان و خوانین و اهل قلم و اطباء و ملاکین و صاحبان مستغلات شهری به حدودی که در نظامنامه مقرر است و طبقات نوکر سوی اهل نظام هر گاه در جزو شاهزادگان غلام و علماء اعلام و امراء و قاجاریه و ملاب و خوانین و اصناف انتخاب نکرده اند، روز شنبه دهم شعبان از يك ساعت بعد از ظهر الی يك ساعت به غروب مانده به عنوان ملاک در مجلس انتخابات ملی

حاضر شده شش نفر نمایندگان ملاکین را در شش قرعه انتخاب نمایند. محض سهولت امر توضیح می شود که آقایان معزی البهم ، شش نفر نمایندگان خود هر کس را می خواهند نماینده خودشان را باید از پیش در نظر بگیرند که در وقت انتخاب معطل و متردد نباشند، صاحبان مستغلات در صورتی که مستغلات ایشان از هزار تومان کمتر نباشد در حکم ملاکین هستند. هر يك از آقایان معزی البهم که حاضر نشدند ، به موجب اعلان ، حق انتخاب ایشان در این نوبت ساقط خواهد شد .

(امضاء - غلامحسین غفاری)

پس از انتشار این اعلان، روزها در مدرسه نظامیه با حضور حکومت و یا نایب الحکومه مجلس سمت رسمیت را حاصل نمود .

روز شنبه دهم شعبان ۱۳۴۴ - نظار با حضور علماء اعلام و حجج اسلامیه شروع در امر انتخابات نمودند . اشخاصی که برای نظارت در امر انتخاب معین شدند که هر روز با حضور حاکم و حجج اسلامیه مشغول امر انتخاب می باشند ، از این قرار است :

نظار و اعضاء مجلس نظارت

| | |
|----------------------------------|--------------------------|
| جناب مخبر السلطنه رئیس مجلس نظار | حسب الامر همایونی |
| جناب مشیر دیوان منشی باشی | حسب الامر صدراعظم |
| جناب اعظم السلطنه رئیس نظامیه | از طرف حکومت تهران |
| جناب خازن الملك | ایضاً از طرف حکومت تهران |
| شاهزاده اسدالله میرزا | از طرف شاهزادگان |
| شاهزاده یحیی میرزا | از طرف شاهزادگان |
| امجد السلطان پسر کوچک مجدالدوله | از طرف قاجاریه |
| جناب آقا سید حاجی آقا | از طرف علماء و طلاب |
| جناب آقا سید محمد تقی هراتی | از طرف علماء |
| جناب حاجی شیخ سیف الدین | از طرف علماء |
| جناب حاجی سید محمد تاجر | از طرف تجار |
| جناب حاجی محمد ابراهیم | از طرف تجار |
| جناب آقا شیخ حسین سقراط فروش | از طرف اصناف |

همین که هیئت مجلس نظار به قرار این اعلان تشکیل یافت ، عموم طبقات و کلاه خود را معین و منتخب کرده و می کنند و به اکثریت آراء و به اعانت قرعه مطابق نظامنامه ، منتخب گردیدند لکن باز دست ثقل و رشوه در کار است ، چه امجد السلطان سنیست و يك سال است و بر حسب نظامنامه که باید سن منتخب بیست و پنج سال و سی سال ، در

مورد امجد تخلف ورزید ، هیاو و ایراد وارد می آورند ولی کسی اعتنا نمی کند چرا که مجدالدوله ایلخانی و رئیس طایفه قاجاریه است .

روز يك شنبه یازدهم شعبان ۱۳۳۴ - امروز در مدرسه نظامیه مشغول امر انتخاب می باشند . در باره نسرة السلطان و دبیر السلطان گفتگو و حرف و ایراد زیاد وارد آوردند دبیر السلطان پسر وکیل الدوله جوان با حرارت و درست و صحیح است . ایرادی که بر او وارد آورده اند ، می گویند مستوفی اصفهان و نوکر دیوان است . این جوان با حرارت فوراً از شغل خویش استعفا خواست و نوکری دیوان را ترك و دست از کار و شغل خویش برداشت .

فرمانفرما هم از کرمان تلگرافات متوالیه می نماید درباب زمین های و درشت ، که بستگان آقای آقاسید عبدالله ، مدعی ملکیت آن زمین می باشند و دستخط اعلیحضرت را نیز صادر کرده اند .

جناب حاجی شیخ فضل الله هم در خیال بهانه است ، از این که آقاسید عبدالله و آقامیرزا سیدمحمد جلو افتاده و ترقی کرده است .

جناب امام جمعه هم امروز آمد منزل آقای آقامیرزا سیدمحمد ، دبیرونی آقا به قدر يك ساعت نشست ولی جناب آقای طباطبائی از اندرون بیرون نیامد و به بهانه این که وقت مضیق است و باید نماز بخوانم و شما بایست خبر کنید تا من پذیرائی کنم ، از کتابخانه خویش بیرون نیامد و تاکنون جناب آقای طباطبائی این طور وارد بر خانه خود را بی اعتنائی نکرده بود باری امام جمعه به قدر يك ساعت نشست و قلیان و چای صرف نمود رفت . اگر چه عقلا را این حرکت آقای طباطبائی خوش نیامد و ایراد وارد آوردند لکن جنابش جواب داد اگر از اندرونی بیرون آمده بودم و پذیرائی می کردم هر آینه مردم بد می گفتند و در مقام تهمت و سوء ظن واقع می شدم .

روز دوشنبه دوازدهم ماه شعبان ۱۳۳۴ - امروز به قرار هر روز مشغول امر انتخابات می باشند . اکثر از وکلاء منتخب و معین شدند ، اگر چه فی الجمله تغییری در امر وکلاء به هم رسید ، لکن ما در این مقام اسامی وکلای تهران را درج می نمائیم و در موقع هم می نویسیم تغییر برای چه بوده و تقلب و تدلیس در این امر مشروع را کی باعث و سبب شد و چگونه در این امر مقدس و مشروع دست دزدی و خلاف واقع افتاد .

مبعوثین ملت

اسامی انتخاب شدگان تهران

منتخبین شاهراذگان

۱- شاهزاده اسدالله میرزا نجل شاهزاده شمس الشعراء

منتخب شاعران گان

۲- شاهزاده یحیی میرزا نثقه السلطنه

منتخب شاعران گان

منتخبین سلسله قاجاریه

وکیل به زور قاجاریه

۳- امجدالسلطان پسر مجدالدوله

۴- معظم السلطان

منتخبین علماء تهران

وکیل علماء

۵- جناب آقامیرزا محمد تقی گرکانی

وکیل علماء و حکماء

۶- جناب حاج شیخ علی نوری حکمی

منتخبین طلاب

۷- جناب آقامیرزا طاهر

۸- جناب آقا سید نصرالله از سادات اخوی

منتخبین تجار

۹- جناب حاجی محمد حسین آقا امین الضرب

۱۰- جناب حاج محمد اسماعیل آقا مازاه ای

۱۱- جناب حاجی سید مهرتضی مرتضوی

۱۲- جناب حاجی محمد معین التاجار بوشهری

۱۳- جناب آقامیرزا محمود تاجر اصفهانی

۱۴- جناب حاجی محمد علی تاجر شالغروش

۱۵- جناب حاجی محمد تقی تاجر شاهرودی

۱۶- جناب وثوق الدوله مستوفی

۱۷- جناب محقق الدوله ناظم مدرسه سیاسی

۱۸- جناب مخبر الملک

منتخبین اعیان و ملاکین

۱۹- جناب صنیع الدوله

۲۰- جناب نصره السلطان (که بعد معزول شد)

۲۱- جناب صدیق حضرت

۲۲- جناب حاجی میرزا محمود خان احتشام السلطنه (۱)

(۱) احتشام السلطنه وسعدالدوله هر دو در تهران نمی باشند چه احتشام السلطنه

از روزی که به مأموریت سرحد عثمانی و ایران رفت به طرف ارومیه هنوز نیامده است و در موصل و عتبات و سایر اماکن روز به شبی می رساند و اما سعدالدوله هم از روزی که نمی بلد شده در یزدگاهی در قونسلخانه و تلگرافخانه انگلیس پناهنده است، گاهی در جلو قزاقها می دود. چون هر دو کار آمد و بمدد از این خواهد آمد، لذا هر دو را وکیل و منتخب نمودند.

- ۲۳- جناب میرزا جواد خان سعدالدوله
- ۲۴- جناب حسینعلیخان خلف مرحوم مخبرالدوله
منتخبین اشراف و ملائین نواع تبران
- ۲۵- جناب میرزا حسین خان مشارالملك
- ۲۶- جناب میرزا اسماعیل خان عونالدوله
- ۲۷- جناب میرزا علی اکبر خان دبیر السلطان ، که از استیفاء استغناء داد و شغل خدمت به ملت و دولت و وکالت را بر کار و استیفاء مقدم داشت.
- ۲۸- جناب حاجی سید باقر معروف به سادات اخوی
- ۲۹- جناب حاجی سید یحیی سیدالحکماء
منتخب اصناف چهارمائه تبران
مذهب و صحاف و کاغذ فروش و کتاب فروش
- ۳۰- جناب آقا میرزا محمود تاجر کتاب فروش
منتخب اصناف شصت و سه تبران
خیاط و رفومر و عبادوز و رخت دوز و پرده دوز و قلاب دوز
- ۳۱- جناب حاجی میرزا ابراهیم
منتخب اصناف چهارمائه
براز و حریر فروش و کبره فروش و دوره مرد
- ۳۲- جناب حاجی سید ابراهیم تاجر حریر فروش
منتخب اصناف چهارمائه
- ۳۳- جناب آقا شیخ حسین سقط فروش
منتخب اصناف چهارمائه
سمنار و حلاج و لحاف دوز و کپنه فروش
- ۳۴- جناب آقا سید مصطفی سمنار
منتخب اصناف چهارمائه
زرمر و دواتگر و آهنگر و حلبی ساز
- ۳۵- جناب حاجی میرزا احمد پسر جناب زرگر باشی
منتخب اصناف سه مائه
توتون فروش و سیگار فروش و تنباکو فروش
- ۳۶- جناب آقا میرزا حسین قلی سیگار فروش
منتخب اصناف سه مائه خباز و علاف و ناز فروش
- ۳۷- جناب حاجی عباس قلی آقا
منتخب اصناف پنج مائه
چوب فروش و نجار و صندلی ساز و خراط و حصیراف
- ۳۸- جناب حاجی سید آقا باقر چوب فروش
منتخب اصناف پنج مائه
علاقه بند و زر دوز و برائی دوز و براق باف و زرکش
- ۳۹- جناب آقا شیخ حسن علاقہ بند

- منتخب اصناف شش ماهه
 ۴۰- جناب استاد غلام رحمتی یخدان ساز و سراج و لباف و فرگندوز و بالان دوز و چادر دوز
- منتخب اصناف شش ماهه
 ۴۱- جناب آقا مهدی باقر بقال و بنگدار و آجیل فروش و میوه فروش و علاف جزء و رزار
- منتخب اصناف ارباب
 ۴۲- جناب حاجی عبدالوهاب کلاه دوز و کلاه مال و پوست دوز و خراز
- منتخب اصناف دو ماهه کفش دوز و باره دوز
 ۴۳- جناب آقا شیخ حسینقلی دلال
- ۴۴- جناب آقا ملاحسن دلال
- منتخب اصناف چهار ماهه فصاب و دباغ و مرغ فروش و بره فروش
 ۴۵- جناب امین التجار کردستانی
- منتخب صنف قهوه جی
 ۴۶- جناب آقا سید مهدی معروف به سقط فروش
- منتخب اصناف چهار ماهه
 ۴۷- جناب حاجی محمد تقی تاجر معروف به دهینده قنار و میوه فروش و جوراب فروش و جوراب دوز
- منتخب طایفه جلیله صرافین و صیرفی
 ۴۸- جناب حاجی سید محمد صراف
- منتخب اصناف نه ماهه
 ۴۹- استاد حسین پنجه علی بنای مینی و معمار و فخر و بنای و کاشی بر و کوزه فروش و کوزه بر و نقاش و سنگتراش
- منتخب اصناف پنج ماهه
 ۵۰- جناب حاجی محمد باقر تصار و شامخ و صابون بر و صابون فروش و آفت فروش
- منتخب اصناف هفت ماهه
 ۵۱- جناب آقا سید محمد تقی هراتی مسگر و آفت ساز و کالک ساز و غداره ساز و ریخته گر و سله گر و خورده فروش
- منتخب اصناف هفت ماهه
 ۵۲- جناب آقا سید حسین بر و جردی ملقب به مدیر الاسلام آهنگر و جلا نگر و نعل بند و میخ بر و نعل بر و نعل ساز و عطار می ساز
- منتخب اصناف پنج ماهه سلمانی و حمامی و بیخ چالی و میراب
 ۵۳- جناب آقا سید ولی الله خان دگر
- منتخب اصناف سه ماهه خرازی فروش و ساعت ساز و جوراب باف
 ۵۴- جناب حاجی سید محمد آقا تاجر ساعت فروش

منتخب اسنای هفت ماهه بلوی و جلوی و آشیز و کبابی و کله‌پز و بختی‌پز و جگرپز

۵۵- جناب حاج علی اکبر پلوپز

منتخب اسنای دو ماهه بلور فروش و شیشه‌پز

۵۶- جناب حاج شیخ اسماعیل تاجر بلور فروش

منتخب ملت زردشته

۵۷- ارباب جمشید تاجر فارسی

منتخب طایفه آرامته

وکالت خود را واگذار و تفویض به آقای طباطبائی نمودند و حق خود را در

انتخاب اول ساقط نمودند .

منتخب طایفه هنود

حق خود را در این انتخاب واگذار به آقای بهبهانی نمودند .

فلاحین و برزگران، منتخب خود را هنوز معین نکرده‌اند، با این که در تهران مردمان کافی و عالم و جوانان با تربیت و با هوش و تحصیل کرده، موجود و متعدد و بی شمارند. سبب این که آن‌ها وکیل و منتخب نشدند و این گونه مردمان جاهل و بی تربیت داخل در این امر خطیر شدند چند چیز بود: اول این که هنوز اهل تهران معنی مجلس وکالت و منتخب و امین را ندانسته و نفهمیده‌اند. به گمانشان این که وکیل ملت باید مثل وکیل‌های دارالشرع و در خانه‌های ملاها و قضات باشد. از بس که از وکیل مرافعات می‌ترسند و از بس که از آن‌ها صدمه و اذیت و ضرر دیده‌اند، لذا به این گونه اشخاص راضی شده‌اند، دویم آن که دست‌تقلب و رشوه در کار آمد. به این جهت جناب آقامیرزا محمدتقی گرکانی که وکیل علماء بود استعفا داد. و در جایش آقامیرزا محسن برادر صدرالعلماء و داماد آقای بهبهانی وارد شد، بدون انتخاب و بدون شرایط. همین قدر که آقامیرزا محمدتقی استعفا داد، جناب آقا سیدعبدالله، داماد خویش را به جای او منصوب کرد. هر قدر عقلا داد و فریاد کردند به جایی نرسید و همچنین نصره‌السلطان و دبیرالسلطان که هر دو جوانان با کنایت و دانا بودند از وکالت به اصرار مردم استعفا دادند. بیچاره دبیرالسلطان هم از نوکری افتاد و هم از وکالت .

سویم آن که اهالی تهران خود را تسلی می‌دادند به این که اگر وکلای طهران صحیح و درست و کافی و عالم نمی‌باشند، وکلای بلاد البته خوب و صحیح و عالم خواهند بود. در مجلسی که دوپست نفر اجزای آن مجلس باشد، پنجاه نفر جاهل چه می‌توانند بکنند؟ ولی افسوس که وکلای سایر بلاد هم همین درد و همین خیال را داشتند. در آنجاها هم بعینه مانند تهران شد .

چهارم آن که بر حسب فرمایش جناب آقا سیدعبدالله چنانکه در موقع و مقام خواهد

آمد ، اکتفاء کردند که فرمود : من به رحمت عمارتی را روی دوپست یا کمتر ستون چوبی قرار دادم هر وقت يك ستون آدمی دیدم یکی از ستونهای چوبی را بر می دارم و آن ستون آدمی را به جایش می گذارم و هكذا تا تمام ستونها از آدم و انسان گردد لکن این آقا غافل است که يك دفعه آتش در می افتد به عمارت و ستونهای چوبی در آن واحد به يك طرفه المین آتش خواهد گرفت . این عمارت ستون آدمی لازم دارد که عمارت را بر سر گذارد و آب و اسباب اطفاء نار ، در دست بگیرد . که هر وقت خواست آتش به عمارت افتد فوراً آتش را خاموش و منطفی سازد .

باری وکیل جاهل و کور که بسیرت به حال مملکت و سلطنت نداشته باشد ، عدمش به از وجود است .

روز سه شنبه سیزدهم ماه شعبان ۱۳۴۴ هجری - در این روز ، کدورتی علی الواقع بین آقای بهبهانی و آقا شیخ فضل الله واقع افتاد ، که مختصر از مفضل این است که ذیلا نگاشته آمد و این کدورت منجر به واقعات جزئی و کلی خواهد شد .

یکی از موقوفات بزرگ موقوفه قائم مقامی است که از حاصل این موقوفه در سال ، دو هزار تومان باید به عتبات عالیات برود و چند هزار تومان هم باید به مصارف دیگر برسد . این عوقوفه با جعبه ای که مهر مبارک حضرت سیدسجاد در آن است و آن جعبه مرصع به جواهرات است در دست اولاد قائم مقام است ، که خود قائم مقام واقف این موقوفه بوده و چند سال این موقوفه در دست میرزا محمودخان که نوه قائم مقام است بوده ، و چون میرزا محمودخان شخص بی حالی بود ورثه قائم مقام ، مدعی او شده ، عوقوفه را از او انتزاع نمودند . میرزا محمودخان هم به همان جعبه مهر قناعت و اکتفاء نمود . موقوفه را واگذار به میرزا علی اکبرخان نمود . میرزا علی اکبرخان چون دخترش را به زنی به امیر بهادر داده بود به قوت و استغفار امیر بهادر ، تمام عوقوفه را حیف و میل می نمود . این ایام ادیب الممالک مدیر روزنامه ادب که از ورثه قائم مقام و از اشخاص با کفایت و درایت است خدمت آقای طباطبائی عارض گردید ، وقف نامه را اظهار داشت . جناب آقای طباطبائی این امر را واگذار به بنده نگارنده فرمود . بنده نگارنده بر حسب فرمایش آقای طباطبائی و دوستی با ادیب الممالک ، میرزا علی اکبرخان را احضار کرده تقریرات و دعاوی ادیب الممالک را ذکر نمودم و از آن حمله گفتم: ادیب الممالک مدعی است که شما در امر موقوفه خیانت کردید و منافع و نماء موقوفه را به مصارف وقف نرساندید و قدری از زمین فلان مزرعه را که نزدیک راه آستارا می باشد ، در هیجده هزار تومان به کمپانی راه فروخته اید؟ فروختن عین موقوفه را دلیلی است واضح بر خیانت شما . میرزا علی اکبرخان گفت: هفتة دیگر خودم خدمت آقای طباطبائی رسیده ، جواب شما را و جواب ادیب را حضور مبارک حضرت حجة الاسلام عرض می کنم .

پس از این قرارداد میرزا علی اکبر خان متوسل به حاجی شیخ فضل الله نوری می شود .
 از جناب آقا دعوتی می کند. جناب آقا يك روز را برای نهار می رود منزل میرزا علی اکبر
 خان . پس از صرف نهار ، هزار تومان اسکناس تقدیم حاجی شیخ فضل الله می نماید و حتی
 این مشکل را از جناب آقا می خواهد. جناب آقا دو سه روز قبل از این، بنده نگارنده را
 احضار نموده ، بنده نگارنده از ملاقات استنکاف و عذر آورده ، تا این که از راه استدعا و
 خواهش ملاقات بنده را درخواست نمود ، چون از طریق انسانیت و استدعا اصرار در
 ملاقات نمود. روز گذشته را قبل از ظهر آنجا رفتم جناب آقا در کتابخانه مخصوص خود بود
 پسرش حاجی آقا هادی که سنش از بیست متجاوز نبود با جناب حاجی شیخ سیف الدین هم
 آنجا بودند. پس از قلیان و قهوه با حاجی شیخ سیف الدین صحبت می نمودند در مسئله
 قتلی که در عراق واقع شده بود . گویا برادر حاجی شیخ سیف الدین را به قتل رسانیده
 بودند و طرف حاج شیخ سیف الدین ، گویا حاج سهم الملك عراقی بود .

بنده نگارنده شنیده بودم بعضی از ملاها رشوه می گیرند و رشوه می خورند لکن ندیده بودم
 که ملا خودش علناً و آشکار مطالبه رشوه و تعارف را بنماید، بلکه به توسط یکی از اجزاء
 و محارم و یا به کنایه و اشاره مطالبه می نمود . مثلاً قرض دارم، مقروضم، در خیال روزه
 و سفر می باشم و یا فلان مزرعه و ده و خانه را باید بخرم و یا بنده زاده را باید داماد کنم
 و یا عروسی دارم و یا بانک از من طلب دارد ، نمی دانم چه کنم ؟ آن وقت طرف مقابل
 می گفت: آقا غصه نخورید خداوند کریم است من این قدر و فلان مبلغ را تقدیم می کنم ،
 باقی را دعا کنید خداوند برساند . یا این طور و یا تقریباً چیزی می گرفت . لکن جناب
 حاجی شیخ فضل الله را دیدم که بالصراحت از حاجی شیخ سیف الدین مطالبه پول کرد ، در
 مقابل حکمی که می خواست .

باری بعد از قطع و فصل امر مطاعه ، شیخ سیف الدین رفت ، بنده ماندم و حاجی شیخ
 فضل الله که شروع در مطلب و سخن نمود ، در آغاز قدری از تند روی آقای آقا سید عبدالله
 شکایت نمود . قدری هم از آقای طباطبائی تعریف و توصیف نمود . سپس گفت: چون تو
 را (یعنی من) آدم با کفایت و عاقلی می دانم ، لذا از تو خواهش می کنم آقای طباطبائی
 را متصرف کنی از این موقوفه قائم مقامی . بنده گفتم : شما آقای طباطبائی را می شناسید
 که در این گونه موارد دخالت نمی کند ولی جوابی به مدعی باید داد ، چه ادیب الممالک
 متوسل به آقا شده است و اصراری هم دارد . حاج شیخ گفت : آنچه که باید به عتبات
 فرستاد هر ساله با اطلاع من می فرستند نزد جناب آخوند ملا کاظم ، رسید هم در دست
 میرزا علی اکبر خان هست . آنچه باید در همین تهران به مصرف رسانند به اطلاع من به
 مصرف رسانیده و قبض به او دادم . اما در مسئله فروختن زمین هنوز، نخرورخته است . چه
 من گفتم: اگر کمپانی زمین را در هیجده هزار تومان می خرند ، به ملاحظه صرفه و غبطه

وقف بفروشد و در جائی بهتر ملکی بخرند و سیمه وقف نمایند . لکن کمپانی بیش از نه هزار تومان پول نمی‌دهد به این جهت هنوز فروخته نشده است .

باری چون بنده را رسول قرار داد ، لذا دیگر من اصرار نکردم و مراتب را خدمت حضرت آقای طباطبائی عرض کردم . حضرت آقا ابتدا قدری متغیر شدند . ولی جناب آقامیرزا ابوالقاسم پسر آقا گفت: در اول امر مشروطیت رنجانیدن آقا شیخ فضل الله صلاح نیست ، شما منصرف شوید و دخالت در امر موقوفه نکنید . به هر طور بود آقای طباطبائی را منصرف نمودیم ، لکن جناب آقا سیدعبدالله از واقعه مطلع شده و از مسئله مسبوق گردید و در مقام تصرف موقوفه برآمد به این جهت حاجی شیخ فضل الله مکرر شد . دیگر از اموری که سبب رنجش حاجی شیخ فضل الله گردید ، واقعه آقامیرزامهدی پسر حاج شیخ فضل الله بود که ما این واقعه را در عنوان فردا می‌نگاریم .

روز چهارشنبه چهاردهم شعبان المعظم ۱۳۳۴ هجری - امروز مردم در خیال تهیه جشن فردا که عید مولود امام زمان عجل الله فرجه می‌باشد می‌باشند ، از ظهر امروز در خانه آقای طباطبائی و خانه سادات خوی و خانه سیدقندی چراغان و جشنی است . اهل بازار هم چراغانی را مهیا و مستعد می‌باشند . دولت هم آتشبازی و سور را مهیا و مشغولند . یکی از وکلای علماء جناب آقامیرزامحمد تقی گرگانی است و این مرد چون تکلیف را شاق دانست و دید از عهده بر نمی‌آید ، لذا از این شغل خطیر استعفاء داد و عقب نشست . جناب آقای طباطبائی فوراً داماد خود آقامیرزا محسن را به جای او منصوب کرد . مردم در مقام ایراد برآمده جنایش اعتنائی نکرد و در جواب فرمود : من به زحمات بسیار و ریختن خون صلحا و سادات ، عمارتی را بر پا نمودم لکن ستون‌های این عمارت که باید بر سر انسان گذارم از چوب قرار دادم ، هر وقت انسانی دیدم که طاقت حمل این عمارت را داشته باشد ، یکی از ستون‌ها را برداشته ، آن آدم را به جای آن ستون قرار می‌دهم و گذا ، سایر ستون‌ها را ، تا این که تمام این ستون‌ها و عماید انسان با علم گردد . این مسئله اگر چه عوام را ساکت نمود لکن خواص را ساکت و متقاعد ننمود .

در انجمن مخفی ثانوی قرار بر این شد که وکالت آقامیرزامحسن را به هم زنند جناب آقامیرزامهدی پسر حاجی شیخ فضل الله که واقعاً الله و فی الله حرکت می‌کرد و خیلی زحمت می‌کشید ، همه وقت با عده‌ای از طلاب اطراف آقای طباطبائی را داشت و آنچه در قوه داشت از بذل مال و جان دریغ نمی‌فرمود و دامن و ساختش به لوث رشوه و تعارف ملوث نگردیده ، منقبیل شد که در مجلس طرف شود ، ولی به شرط آن که دیگران از او عقبه نکنند . یک نفر از آنهایی که وطن فروش بودند این خبر را به آقای بهبهانی رسانید ، ایشان هم مستعد و مهیا از برای مدافعه گردیدند .

باری آقامیرزامهدی در وسط مجلس حلوس نمود، تا شروع به مطلب و مقصود نمود يك دفعه جناب آفاسیدعبدالله بنای پرخاش را گذارد با این که در مجلس حاجی شیخ فضل الله نشسته بود به حدی تغییر و تشدد نمود، که تا آن وقت احدی جناب آقای بهبهانی را این طور متغیر ندیده و در ضمن تغیر هم می گفت: آقای من، شما عالم و عالم زاده اید، نایب این طور در وسط مجلس بنشینید. آقا را بلند کنید، ها بچه ها! بیائید آقا را از این جا بلند کنید و در جای خود بنشانید. آقا میرزا مهدی که خود را تنها و غریب و بی یار و یاور دید، ملتفت شد که نزدیک است رشته اتحاد و اتفاق گسیخته آید فوراً از جایش برخاست و آمد در حوزه و پشت به دیوار نشست. آقایانی که با آقا میرزا مهدی معاهد بودند، احدی سخنی نگفت، از آن طرف هواخواهان آقای بهبهانی و پادشاهان دور قاب چینها و حاشیه نشینها بنای سمایت و فساد را گذارده. بلی آقا، بایها می خواهند این بنا را خراب کنند. بایها این اسباب را فراهم می آورند، که مسلمین را ذلیل و نابود کنند.

در ایران رسم شده است هر گام بخواهند کسی را مغلوب و از میدان بیرون کنند نسبت او را به بایه می دهند. مثلاً امروز الی وقتی که مجلس قوتی داشته باشد، اگر بخواهد حرفی بزند که مخالف میل طرف باشد فوراً می گویند: بایها دشمن مجلس می باشند و نمی خواهند در ایران مجلس باشد و اگر يك وقتی خدای ناکرده، سلطان و یا علماء با مجلس بد شوند و آثار مغلوبیت در مجلس خواهان باشند، آن وقت می گویند این مجلس را بایها برپا کردند، چنانچه در امر مدارس و مکاتب دیدیم، در اول تأسیس مدارس مردم می گفتند: این مدارس را بایها تأسیس و تشکیل می دهند. بعد از آن که جناب حجة الاسلام آقای آقامیرزا سید محمد طباطبائی مدرسه اسلام را تأسیس نمود و عمومیت پیدا کرد، آن وقت هر کس از مدرسه بد می گفت، او را بای می دانستند این است حال ما اهالی ایران که به این طور مدعی را از میدان بیرون می کنیم.

باری گفتند، گفتند، تا آقامیرزامهدی ساکت شد و گفت: از هر چه بدترش، آقامیرزا محسن که من برای او این خفت را بکشم. به هر جهت حاجی شیخ فضل الله اگر چه میل به این پسر ندارد و مایل بود قدری دعاغش سوخته شود، لیکن نه این اندازه که در حضور خودش این طور بی احترامی به پسرش کنند.

به هر جهت شب، انجمن مخفی بر پا شد. آقا میرزامهدی کله کرد که شما بعضی حاضر بودید و ساکت نشستید. حالا گذشته گذشت. لکن بدانید من حتماً آفاسیدعبدالله را به این شللول جواب می دهم و دست در بغل نموده شللول را بیرون آورد. بنده نگارنده چون می دانستم آقا شوخی می کنند هنوز در ایران خصوص در این سلسله جلیله از جان گذشته کسی نیست، وانگهی در عقاب سید عالم آن هم مثل آقای بهبهانی کسی نیست، که

بتواند این خیال را بکند ، وانگهی عقاید مذهبی جناب آقامیرزاهمدی مانع است از اقدام به قتل نفس ، لکن محض اداء تکلیف و این که باعث خجالت آقامیرزاهمدی خواهد گردید گفتم: آقای من ، در اول انعقاد مجلس و مقام اتحاد و اتفاق کاری نکنید که باعث خرابی امر و تفرقه متحدین و سبب شق عصای مسلمین گردید. خواهش دارم این خفت را محض رضای خالق متحمل شوید ، و اظهاری نفرمائید بلکه بر روی خود نیاورید. جناب آقامیرزا مهدی اگر چه گذشت و مدتی هم در خانه نشست ، ولی آقایان و طلاب رفتند عذر خواهی کردند و معذرت خواستند و رفع کدورت و نثار ایشان شد. لکن این سوء اتفاق دو نتیجه داد: اول رجعت حاجی شیخ فضل الله و بهانه دست او آمدن . ثانی تفرقه انجمن مخفی که دیدیم انجمن فقط راه دخلی شده است که دو هزار تومان از حاجی معین بوشهری بگیرند و بعضی نوش جان کنند ، دیگر در مقام کار و خدمت نباشند لاقلاً از یکدیگر همراهی کنند از آن جمله بنده نگارنده از اتفاق و نیامدن جناب آقامیرزاهمدی به انجمن ، دیگر وارد به انجمن نشدم دیگر این انجمن منعقد نگردید الا به طور غیر رسمی که گاه گاه در خانه های یکدیگر سه چهار نفری به هم می رسیدیم .

روز پنجشنبه ۱۵ شعبان ۱۳۳۴ - امروز بازارها بسته ، مردم دسته به دسته ، فوج فوج ، در خانه آقای طباطبائی می آیند و تبریک عید مولود را می گویند. شاگردان مدارس به حالت نظام وارد می شوند ، خطبه و خطابه می خوانند. دیشب هم چراغانی با شکوه در شهر بود . در سلام دولتی هم امر اعلیحضرت صادر شد که تمام سفرا و رجال دولت و بزرگان و علماء و وکلای ملت را دعوت کنند ، برای روز هجدهم که در آن روز مجلس شورای ملی رسماً منعقد گردد و جمعیین ملت حضور اعلیحضرت شاهنشاهی معرفی گردند .

روز جمعه شانزدهم ماه شعبان ۱۳۳۴ - امروز از طرف جناب صدر اعظم مشیرالدوله دعوت نامه ای حسب الامر اعلیحضرت که دیروز امر مبارک صادر گردیده بود طبع شده به عموم حضرات علماء اعلام و شاعران عظام و امراء و وزراء و اعیان کرام و سفراء دول خارجه بدین مضمون فرستاده شد .

بعد الا لقب روز يك شنبه هجدهم شعبان سه ساعت به غروب مانده در عمارت گلستان افتتاح مجلس شورای ملی خواهد شد . مستدعی است در ساعت مذکور برای درك سعادت حضور همایونی شرف حضور به هم رسانیده . لهذا در روز مذکور سه ساعت به غروب مانده سلام عام در تالار جنب بیلیان شرف انعقاد یافت و شاهنشاه زادگان و مدعوین به شرف حضور نایل آمدند .

روز شنبه ۱۷ شعبان ۱۳۳۴ - امروز تهیه مجلس را می بینند که فردا در عمارت باغ گلستان در حضور اعلیحضرت منعقد گردد . صدراعظم میرزا ناصرالله خان مشیرالدوله و

دو پسرش نهایت سعی را دارند در تشکیل مجلس ، و سبب همراهی و سعی و کوشش و جهد بلیغ صدر اعظم را مردم تربیت شدن پسرهایش را می گویند . لکن ما علاوه بر میل اعلیحضرت به مشروطیت و تربیت شدن پسرهای مشیرالدوله به يك نکته دیگر برخوردیم و در آن مقام ذکر می نمایم .

جناب میرزا ناصرالله خان مشیرالدوله صدراعظم ایران روزی که ، پا به دایره نوکری گذارد ، در ماه اول موجب او پانزده قران بود ، که هر قرانی يك مقال نقره است و از این رتبه سال به سال رو به ترقی نهاد تا به مقام وزارت خارجه رسید والیه چنین شخصی که از این رتبه نازل به این مقام رسد ، اگر پولی تحصیل کند قدر پول را به خوبی می داند و خرج بیهوده نمی کند . املاک مشیرالدوله هم چون متفرق بود و مهمانی شایانی نمی کرد و بذلی نمی کرد ، لذا کسی مطلع بر تمول و مکنت مشیرالدوله نگردید . عین الدوله هم که بر مصدر صدارت نشست به ملاحظه این که مشیرالدوله در کارهای میرزا علی اصغر خان اتابک دخالت داشته و از امورات دولتی با اطلاع است ، لذا مشیرالدوله را که وزیر امور خارجه بود با خود در مشاورت داخل نمود و در امور پولنیکي از او استعلام و استفسار می نمود و در امور وزارت خارجه هم به همین جهت احتیاج ، به مشیرالدوله تصرفی نمی کرد ، نه چیزی می داد و نه می گرفت مشیرالدوله هم به همین قدر قناعت داشت و از عین الدوله کوچکی می نمود تا این که در چند ماه قبل ، ارفع الدوله سفیر کبیر ایران را از اسلامبول خواسته ارفع الدوله در پارک عین الدوله منزل کرد ، چون لابد بود پولی تقدیم شاه و اتابک نماید ، لذا مدعی وزارت خارجه گردید و گفت : صد هزار تومان می دهم که وزیر امور خارجه بشوم عین الدوله محض دوستی با مشیرالدوله برای مشیرالدوله پینام داد که ارفع الدوله صد هزار تومان تقدیم می کند برای گرفتن وزارت خارجه ، شما چه می گوئید . مشیرالدوله که شخصی عاقل با تدبیر و زرنگی بود . گفت : در صورتی که ارفع الدوله صد هزار تومان بدهد او مقدم است . به او واگذار نمائید ، مشیرالملک و مؤتمن الملک پسرهای مشیرالدوله به پدر گفتند : اگر ارفع الدوله وزیر امور خارجه گردد کار ما خراب خواهد شد و اگر در این مقام پولی مایه گذاریم نصف آن را از خود ارفع الدوله در می آوریم و نصف دیگر را از محل های دیگر . باری اصرار و ابرام و الحاح پسرها باعث شد که مشیرالدوله راضی شد که هشتاد هزار تومان بدهد و وزیر امور خارجه ، خودش باشد . عین الدوله دید ، که هشتاد هزار تومان مشیرالدوله بهتر است از صد هزار تومان ارفع الدوله چه هم مشیرالدوله را دارد و هم بیست هزار تومان دیگر از ارفع الدوله در می آید .

لذا شب مشیرالملک و مؤتمن الملک پسرهای مشیرالدوله را خواست و گفت : من برای پول مثل مشیرالدوله ، شخصی را مکندر نمی کنم و هشتاد هزار تومان را بدهید که تقدیم اعلیحضرت نمایم و ارفع الدوله را هم چون بر من وارد شده است و شاه را با او میل است

خوب است به همان مأموریت سابق برقرار داریم. بالاخره در همان مجلس مشیرالملک حواله هشتاد هزار تومان به طومانیا س تاجر نمود. حواله را نوشت و داد به عین الدوله و از آنجا بیرون آمده مراتب را به پدر بزرگوار خودشان گفته مشیرالدوله گفت: عین الدوله گمان این قدر پول برای ما نداشت، حالا که دید به این آسانی و سهلی هشتاد هزار تومان گرفت فردا بهانه دیگر خواهد گرفت، بر فرض از من احترام و ملاحظه کنند بعد از مردن من دیگر شما صاحب يك شاهی نخواهید بود. این مالیه را که با صد هزار خون جگر در این مدت متمادی برای شما ذخیره گذاردم، به اندک زمانی از شما خواهند گرفت. چنانچه در مورد دیگران دیدیم و دانستید. به این جهت همان روزی که عین الدوله معزول و مشیرالدوله به صدارت منصوب گردید، این دو پسر در مشروطه شدن ایران نهایت سعی را میذول نمودند. بلکه فوق العاده سعی و جهد کردند، صدراعظم در مقاصد آنها فوق العاده همراهی کرد چه می داند اگر دولت ایران، دولت عادلانه و سلطنت ایران، سلطنت، مشروطه و اساسی گردد، دیگر مالیه صدراعظم را نمی برند و آنچه جمع کرده است برای اولادش باقی می ماند. این بود که نهایت آمال این صدراعظم، مشروطه شدن سلطنت ایران بود و برای حفظ مالیه و اندوخته خویش قلمه ای محکم و حصار سدی بنا کرد و آن مشروطه شدن سلطنت می باشد و الحق صدراعظم نهایت سعی و جهد را در این امر نمود.

بارعام دادن مظفرالدین شاه

روز یکشنبه هیجدهم شعبان المعظم ۱۳۲۳ هجری - سال یونتیل - وقت عصر سلام عام منعقد گردید. حجج اسلام و علماء اعلام دارالحکله عموماً در تالار جلوس نمودند. مبعوثین ملت همه حاضر بودند، اعلیحضرت همایونی در تالار گلستان به تخت سلطنت عادلانه جلوس فرموده نخست کلمه ای که به پیشوایان اعلم و رؤسای معظم ملت فرمود این بود: که الحمدلله به آرزوی ده ساله خود رسیدم. سپس وکلای منتخب را به آستان ملائک نشان طلبیدند و با تفقد شاهانه و با تطفل پدرا نه جمله را به تأییدات خسروانی مستظهر داشتند و به درستی و راستی و رعایت جانب رعیت، خاصه ضعفا و مردم بی دست و پا ترغیب و تشویق کردند.

جناب نظام الملک حسب المقرر و المرسوم شرف مخاطبت داشتند. نخست خطیب الممالک علی الرسم، خطبه غرائی عرض و قرائت نمود. تمام علماء اعلام و سایر حضار از وجوه اعیان و اشراف وجود مسعود همایونی را از سمیم قلب به عرض رسانیدند.

تمام سفرای کبار و وزرای مختار دول متحایه خارجه، مقیمین دربار دولت، نیز حسب الدعوه در تالار موزه مبارکه حاضر شده بودند. احتساب الملک از طرف قرین الشرف به آنها تبلیغ تفقد و احوالپرسی نمود و مقتدر الملک نایب رئیس اداره تشریفات وزارت خارجه مشغول پذیرائی آنها بود.

از اول شروع در سلام و جلوس اعلیحضرت علی‌الرسم، شلیک توپ متوالی بود. خطابه‌ای را که برای ادای مقاصد مقدسه و اظهار مکنونات ضمیر الهام پذیر اقدس و شمول کمال معدلت و سر بلندی و افتخار مملکت و قوت و قدرت دولت و ترقی و ثروت ملت و شیوع تمدن و اشاعه تربیت و اتحاد فریقین و موافقت فتنین ترتیب داده بودند، جناب نظام‌الملک قرائت نموده، عموم بار یافتگان به اسفای آن، روح و روانی تازه یافته از دل و جان حالاً و قالاً به عرض تشکر و دعا و ثنا و مدح و منقبت ذات فرخنده صفات معلی پرداختند.

چون تمام شرایط سلام عام به عمل آمد، سر بلندان اجازه انصراف حاصل نموده به منازل خود بازگشتند و شهر، خود يك باره هیكل شغف یافت و صورت مسرت گرفت، که معالک محروسه ایران سانهالله عن‌الحدثان، دارای تاریخ تازه شد و از این خطابه مقدسه ملوکانه که جناب نظام‌الملک قرائت نمود مراتب شاهنشاه ما مظفرالدین شاه، به خوبی مشهود و مکشوف خواهد گردید.

درواقع روز هیجدهم شعبان که در هذه السنه عقارن چهاردهم میزان است بزرگترین عید نیکی‌بخشی ایران است و البته ملتفت مزیت و شرافت این روز فیروز شده‌اند، که قول دولت امروز به فعلیت رسید و از روز صدور دستخط مشروطیت و حریت تا به امروز در تهیه مقدمات انتخابات بودند، لکن امروز تأسیس و تشکیل مجلس شورای ملی رسمیت را حاصل نمود و با حضور سفراء کبار دول، مبعوثین و وکلاء ملت معرفی شدند. باری صورت خطابه ملوکانه از این قرار است:

خطابه اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه قاجار

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم - منت خدای را که آنچه سال‌ها در نظر داشتیم امروز بعون‌الله تعالی، از قوه به فعل آمد و به انجام آن مقصود مهم به عنایات الهیه موفق شدیم. زهی روز مبارک و میمون که روز افتتاح مجلس شورای ملی است مجلسی که رشته‌های امور دولتی و مملکتی را به هم مربوط و متصل می‌دارد و علائق ما بین دولت و ملت را متین و محکم می‌سازد. مجلسی که مظهر افکار عامه و احتیاجات اهالی مملکت است. مجلسی که نگهبان عدل و داد شخص همایون ماست، در حفظ ودایمی که ذات واجب‌الوجود به کف کفایت ما سپرده؛ امروز روزی است که پروداد و اتحاد ما بین دولت و ملت افزوده می‌شود و اساس دولت و ملت برشالوده محکم گذارده می‌شود و امروز روزی است که یقین داریم رؤسای محترم ملت و وزرای دولتخواه دولت و امناء و اعیان و تجار و عموم رعایای صدیق مملکت در اجرای قوانین شرع انور و ترتیب و تنظیم دوائر دولتی و اجرای اصلاحات لازمه و تهیه اسباب و لوازم امنیت و رفاهیت قاطبه

اهالی وطن ما بکوشند و هیچ منظوری نداشته باشند جز مصالح دولت و ملت و منافع اهالی و مملکت و البته می‌دانید که این است اساس مقدسی که به ملاحظات شخصی مشوب و مختل نشود و به اغراض نفسانی فاسد نگردد. حالا بر انتخاب شدگان است که تکالیف خود را چنان که منظور نظر دولت و ملت است انجام بدهند.

بدیهی است، که هیچ کدام از شماها منتخبین انتخاب نشدید. مگر به واسطه تفوق و رجحانی که از حیث اخلاقی و معلومات بزرگوار از مردم داشته‌اید و خود این نکته باعث اطمینان خاطر و قوت قلب ماست و رجاء و ائق داریم که با کمال دانش و بینش و بی‌غرضی در این جاده مقدس قدم خواهید زد و تکالیف خود را با کمال صداقت و درستی انجام خواهید داد ولی با وجود این، چون قاطبیه اهالی را مثل فرزندان خود دوست داریم و نیک و بد آنها را نیک و بد خودمان می‌دانیم و در خشنودی و مسرت و غم و الم آنها سهمیم و شریکیم، باز لازم است خاطر شما را به این نکته معطوف داریم که تا امروز نتیجه اعمال هر کدام از شماها فقط باید به خودتان بود و بس ولی از امروز شامل حال هزاران نفوس است که شماها را انتخاب کرده‌اند و منتظرند که شماها با خلوص نیت و پاکی عقیدت به دولت و ملت خود خدمت نمایند و از اموری که باعث فساد است، احتراز نمایند. پس باید کاری بکنید که در پیش خدا مسئول و در نزد ما شرمنده و خجل نباشید. این بند و نصیحت ما را هیچ وقت فراموش نکنید و آبی از مسئولیت بزرگی که برعهده گرفته‌اید غافل نباشید و بدانید که خداوند متعال ناظر حقیقی اعمال ماهاست و حافظ حق و حقیقت.

دست خدا عمراء شما بروید مسئولیتی را که برعهده گرفته‌اید با صداقت و درستی انجام بدهید و به فضل قادر متعال و توجه ما مستظهر و امیدوار باشید.

هیجدهم شعبان المعظم ۱۳۲۴

پس از اختتام خطابه موزیک نظام به‌ترنم عیش و سرور و تبریک مترنم آمد تا کنون در ایران چنین سلامی دیده نشده بود که با حضور هفده نفر مجتهد مسلم لازم‌الاتباع زهاد عباد سداى موزیک بلند شود.

چون تعظیم شمائرا را باعث بود. لذا آقایان در مقام منع برنیامده بلکه موزیک شرعی را مستمع آمدند.

باری پس از اختتام سلام و تشریفات شایان که امروز را نخستین روز استقلال دولت و بقاء و دوام ملت نامیدنش سزااست.

حضرات منتخبین مجلس شورای ملی برگشته، مختصراً مشغول مذاکرات، تألیف

نظامنامه داخلی مجلس شدند و به سبب تنگی وقت مقرر نمودند که در عصر روز دو شنبه نوزدهم ماه شعبان منتخبین ملت در مجلس شورای ملی حاضر شده و به یاد سلامت ذات خجسته سفات اعلیحضرت شاهنشاهی صرف شربت و شیرینی نموده و هم يك نفر را از خودشان رئیس مجلس شوری با بقیه اعضای هیئت مجلس انتخاب نموده و هم نظامنامه داخلی شوری را مرتب نمایند .

روز دوشنبه نوزدهم شعبان المعظم ۱۳۲۴ هجری - یونت ئیل - امروز منتخبین ملت در مدرسه نظامیه مجلس کردند پس از صرف شربت و شیرینی و جای و قلبان به اکثریت آراء جناب صنیع الدوله پسر مرحوم مخیرالدوله به سمت ریاست مجلس برقرار گردید این شخص از اشخاص با تربیت و تحصیل کرده با ملاحظه و با علم ، سنین عمرش بین چهل و پنجاه ، مدتی هم در خارجه تحصیل کرده است .

جناب وثوق الدوله پسر معتمد السلطنه شیرازی که از جوانان با علم و دانش است نایب اولی رئیس گردید .

جناب حاج محمد حسین آقا امین المضراب ، به دومین نیابت ریاست مجلس برقرار آمد .
جناب آقا سید محمد تقی هراتی و جناب آقا میرزا علی اکبر خان دبیر السلطان و جناب میرزا اسماعیل خان عون الدوله را نیز به اکثریت آراء ، اعضای دفتر کابینه مجلس شورای ملی انتخاب نمودند .

پس از اتمام کار به صحن عمارت آمده شاهزاده عبدالله میرزا ، عکاس مخصوص همایونی ، سه دستگاه عکس فتوگرافی (کروپ) از منتخبین با گروه دیگر از محترمین که مدعوأ حاضر بودند برداشت .

از طرف ریاست مجلس شوری مقرر شد که مجلس تا روز يك شنبه ۲۴ ماه شعبان تعطیل باشد ولی جماعتی مرکب از منتخبین حاضر شوند ، که نظامنامه داخلی مجلس را مرتب نموده و در روز يك شنبه مزبور به منتخبین مجلس شورای ملی تسلیم نمایند ، تا بعد از تنقیح و تحریر به اکثریت آراء مصحح گشته ، مجری گردد .

مقصود جناب صنیع الدوله از این تعطیل دو چیز است ، و الا جمعی در مجلس نشسته نظامنامه را بنویسند منافات با دایر بودن مجلس ندارد ، چه ضرر داشت که روزی دو ساعت مجلس دایر باشد و در اطاق دیگری جمعی مشغول نوشتن نظامنامه باشند .

امر اول آن که اهل مجلس از اول امر ، عادت نکنند که بدون نظامنامه مجلس کنند .
امر دوم دولتیان و اهل اهمه نکنند و رأی اعلیحضرت را منصرف ننمایند و بدانند مجلس ضرری به آنها ندارد . يك امر دیگر هم تصور می شود و آن این است که مباحثه بکنند تا کتابچه های قوانین که از خارجه خواسته است ، برسد . در هر صورت اگر صنیع الدوله مانعی در جلو خود نبیند به قاعده حرکت خواهد کرد ، چه هم خودش عالم است و هم

برادرهایش که با او منفق و متحدند.

روز سه شنبه بیستم ماه شعبان ۱۳۳۴ - در چند روز قبل آقای طباطبائی به جناب صدراعظم گفت که اخباری که از تبریز می‌رسد کاشف از این است، که ولیعهد مایل به مجلس نیست و اختلال می‌کند. جناب صدراعظم به حضرت حجة الاسلام اطمینان داد و قول داد که مخالفتی از ولیعهد ظاهر نگردد و تلگراف رمز به ولیعهد مخایره کرد از این جهت تلگرافی از ولایت عهد برای صدراعظم و تلگرافی به جناب عضدالملک مخایره گردید و چون امروز به دست ما آمد لذا در عنوان امروز درج گردید و هذا صورته.

از تبریز به طهران (تلگراف ولیعهد)

جناب مستطاب اجل اشرف اکرم افخم ارفع صدراعظم زیدمجده الان که دو ساعت از شب گذشته، تلگراف جناب عالی رسید و کشف شد از این اظهار جناب حجة الاسلام آقا سید محمد آقای مجتهد سلمه الله تعالی تعجب کردم. در صورتی که شاعدی مثل جناب عالی دارم که صدور دستخط تلگرافی را بر حسب خواست جماعت، من خودم استدعا کردم و صادر شد. چه طور؟ به چه قسم؟ من او را مکتوم نگاه داشته در وصول دستخط تلگرافی همان دستخط را به توسط قونسل انگلیس به مردم داده و آنها را قوراً از قونسلخانه بیرون آورده با شادی تمام بازار را باز کردند و الان چهار شب است مشغول چراغانند و روز هم مشغول تعیین و کلاء هستند. تفصیل این است که زحمت دادم، خواهش دارم که عین این تلگراف را برای جناب حجة الاسلام آقا سید محمد آقای مجتهد طباطبائی سلمه الله فرستاده و ایشان را مطلع و مستحضر نمائید منتظر جوابم.

شب ۱۴ شعبان - پنج ساعت از شب گذشته

(ولیعهد)

تلگراف از طهران به تبریز

حضور مبارک حضرت مستطاب اشرف اقدس اعظم والا، ولیعهد دامت شوکته العالی - اظهار مرحمت و تفقد و احوال پرسی که به توسط حضرت اشرف آقای عضدالملک فرموده بودید باعث مزید تشکر و دعا گوئی گردید. امیدوارم به توجهات و اهتمامات و عنایات مخصوصه حضرت اقدس؛ زحمت دعا گوئی در خدمات دولت و ملت موجب مزید شوکت سلطنت و قوت دولت و ترقی ملت و آبادی مملکت و رفاه و اصلاح حال رعیت گردیده و ادعیه صمیمانه دعا گوئی و عامه ملت، اسباب مزید سعادت و سلامت وجود مقدس پادشاه اسلام و حضرت اقدس والا باشد.

(امضاء - محمد بن سادق طباطبائی)

این تلگراف از طرف حضرت حجة الاسلام آقای طباطبائی به عنوان حضرت والا، ولیعهد

مخابره گردید. لکن تلگراف ولیعهد که به جناب عبدالملك مخابره کرده بود به دست ما نرسید، از این جهت درج نکردید.

روز چهارشنبه ۲۱ شعبان ۱۳۳۴ - در این روز در مدرسه نظامی گفتگو است که چرا صنیع الدوله يك هفته مجلس را تعطیل نموده است.

جناب دبیر خاقان که متخلص به نیر می باشد و از گویندگان با فر و فروغ عصر است قصیده ای در مدح و ثنای اعلیحضرت گفته است. چون در این تاریخ از هر گونه مطلبی به رشته نشر و کتابت در می آورم مناسب این است که قصیده را هم درج کنم.

« شعر »

مشید گشت قصر عدل و کتخ ظلم شد ویران
کز آن آباد ویران گشت و زین ویران شد آبادان
به حکم عقل پاید کرد، دیو نفس را زندان
بماند سالها ملکش مصون از آفت حدت ان
سلم دان، نمی ماند بدو این ملک جاویدان
چنان کز رحمت آنان فزاید رونق ایمان
فزون گردد نفوس و علم و کسب و ثروت آنان
بی افراد لوائی برتری از سایر اقربان
که در بذل است چون قان و در عدل است و شروان
ز ایداه زبر دستان و نا هنجاری شیطان
که کرد آزاد ملت را ز قیدو ذات و خذلان
که بر بوده است گوی نیکی از شاهان در این میدان
قرین با عدل و داد و حال نیک و خاطر شادان
ته بیند کس پریشانی، مگر در طره جانان
یکی شکر خدای دیگر دعای دولت سلطان
ز نادانی گراید زنی نفاق و بشکنند بیمان
چنان کز انفاق است این که مشکل هاشود آسان
نخستین عقل و دویم علم و سوم رأفت و احسان
مکرم دارش و می دان و را از زمره انسان
نشاید خواندش انسان، بلکه باشد کمتر از حیوان

ز حسن انفاق خلق و لطف خسرو ایران
بلی از ظلم و از عدل است این آثار در عالم
به نسبت عدل و عقل و ظلم چون نفس ستم پرور
شه ار در دین بود کاهل چو دارد عدل و داد و فر
و کز دین دارد و آئین او ظلم است در گیتی
به زیر سایه عدل شهان گردد جهان ایمن
رعیت چون رعایت دید از داعی دانشور
ببغزاید از این بابت بسی بر شوکت دولت
کمون شاهنشاه ایران مظفر شاه دین پرور
بساط معدلت گسترد و راحت کرد ملت را
بمگر آموخت شاه از سر و قدان رسم آزادی
بماند یاپدار این عدل در ظل چنین شاهی
خدایا! این خداوند زمین را عمر وافی ده
نخیزد فتنه دیگر جز ز چشم مست معروبان
به جای این عطوفت خلق را واجب دو چیز آمد
بسی آید شکفتم، گرداند ملت این نعمت
نمی داند نفاق است این که آسانها کند مشکل
به چیز آمد دلیل اشرفیت، نوع انسان را
هر آن ذی نفس کامل بی روی کرد این سه خصلت را
هر آن کس کو ندارد هیچ یک زین خصلت نیکو

چرا سلام و تشکیل مجلس در هیجدهم شعبان برپا شد؟

میل مبارک اعلیحضرت این بود که در روز عید مولود امام زمان یعنی در پانزدهم شعبان مجلس منعقد گردد. لیکن صدراعظم و ارباب حل و عقد مملکت به عرض رسانیدند

که شان و شرافت روز افتتاح مجلس کمتر از اعیاد نیست . البته در هر سال روز افتتاح مجلس را جشن خواهند گرفت . هر گاه افتتاح در پانزدهم شعبان باشد این دو جشن بزرگه مشترك بوده و جشن افتتاح داخل در جشن عید مولود و شاید مضمحل گردد . از این جهت شاه قبول فرمود و در هیجدهم ماه شعبان افتتاح رسمی مجلس و مجلس شورای ملی تشکیل یافت . الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً .

رازی که نهان بود پس پرده حریفان کردند عیان با دف و نی در سر بازار مسبو نوزوپرم و چند نفر دیگر از مسیحیان کلاه بخاراغی ایرانی به سر گذارده و حبه ترمه پوشیده ، در صف وزراء ایستاده بودند .

روز پنج شنبه ۲۹ شعبان ۱۳۲۴ هجری - سابقاً نوشتیم که آقا میرزا محمد تقی گرکانی از وکالت علماء استعفا داد . آقای آقا سید عبدالله داماد خویش را به جایش منصوب کرد و نیز نصره السلطان و دبیر السلطان که هر دو از جوانان عالم و کافی بودند به اسباب چینی و دبایس مفروضین از وکالت استعفاء دادند .

جناب حاجی میرزایحیی دولت آبادی که از سادات دولت آباد اصفهان و پسر حاجی میرزاهادی دولت آبادی است و چندی است که به اتهام بایگیری در تهران متوقف شدند و مردم می گویند ولیعهد و نایب مناب میرزایحیی «ازل» می باشد و حاج میرزاهادی متش تقریباً نود سال می باشد و در منبر ، بد طولانی دارد ، صاحب پنج پسر می باشد . پسر بزرگش آقامیرزا احمد است که در اصفهان بر مسند شرح نشسته است . پسر دومی او حاجی میرزا یحیی است که در علم و ادب و خط و منبر و هنرهای دیگر به کمال و آراسته است . پسر سومی او حاجی میرزا محمدعلی است ، این مرد هم با کمال و صاحب اخلاق حسنه است . پسر چهارمی او آقامیرزا مهدی است که بسیار جوان با ادبی است . پسر پنجمی او میرزا علی محمد است .

در بین پسرهای حاجی میرزا هادی مردم در باره حاجی میرزایحیی حرف می زنند و می گویند حاجی میرزا هادی که بعد از «ازل» باید نایب باشد . نیابت خویش را به حاجی میرزایحیی واگذار کرده است . ولیعهد «ازل» حاج میرزایحیی را قرار داده است . ولی بدبختانه هنوز «ازل» زنده است نه حاج میرزا هادی بهره برد و نه حاج میرزایحیی خواهد برد . بنده نگارنده ده سال با این خانواده قدم زدم و بر اسرار آنها پی بردم چیزی نفهمیدم ، بلکه تقصیر حاج میرزایحیی و سبب این اتهام کمالات صوری و معنوی ، حاج میرزایحیی است که محسود خلایق شده است . و الا باید گفت حاج میرزایحیی از اصل دین دارد و زیر سذهب نخواهد رفت و الا شان او اجل و اشرف و اعظم از این است که نسبت داده شود به این طایفه ضاله بی علم و دانش .

باری حاج میرزا یحیی به خیال افتاد که امتیاز روزنامه ای به اسم روزنامه مجلس از

دولت بگيرد و برای مشيرالدوله صدراعظم هم کاغذی نوشت . صدراعظم وعده به او داد . و آقاميرزاهمسن داماد آقای بهبهانی اين مسئله را شنيد و خيال حاج ميرزا يحيی را دانست يا آقاميرزاهمصدق پسر آقای طباطبائی عنوان مقصود حاج ميرزا يحيی را نمود . آقا ميرزاهمصدق که سالها در اين خيال بود و محرك بنده نگارنده بود که روزنامه نورو را که مدتی تعطيل است دایر کنم و من بنده جواب می‌دادم تا آزادی قلم را نداشته باشم نمی‌توانم روزنامه را دایر کنم ، به جناب آقاميرزاهمسن گفتم : امتیاز روزنامه مجلس را برای خود بگیر و با من شراکت کن . چرا باید حاج ميرزا يحيی اين کار بزرگ و دخل هنگفت را در ببرد؟ خلاصه آقاميرزاهمسن عازم گردیده مراتب را به مشيرالملک پسر صدراعظم در میان آورد . مشيرالملک گفت: چون صدراعظم قول به حاج ميرزا يحيی داده است بلکه نوشته هم به مشارالیه داده است ، لذا راه اين است ، که شما عريضه‌ای به شاه عرض کنید من دستخط شاه را می‌گیرم . آن وقت بهانه برای صدراعظم هست ، بالاخره جناب آقاميرزاهمسن دستخط امتیاز روزنامه مجلس را صادر نموده با جناب آقاميرزاهمصدق و پسر جناب آقا سید عبدالله شریک شده ، بنایشان بر این قرار گرفت که آقاميرزاهمسن صاحب امتیاز و آقاميرزاهمصدق مدیر روزنامه مجلس گردد حاج ميرزا يحيی بیچاره هر چه دست و پا کرد ، به جایی نرسید و از اين خيال منصرف گردید .

فهرست وقایع سلطنت مظفرالدین شاه
 روز جمعه ۴ ربه رمضان المبارک ۱۳۲۴ - در این روز جلد سوم تاریخ خود را ختم می‌نمایم به آنچه که در دوره سلطنت مظفرالدین شاه در ایران دایر گردید:
 جشن عید مولود حضرت سیدالشهدا (ع) در سال اول سلطنت در سنه ۱۳۱۳ .
 رواج کلاه نمذ برای اهل نظام به توسط عبدالحسین ميرزا فرمانفرما در سال دوم سلطنت.

تأسیس مدارس ملی به طرز جدید در سال سوم سلطنت در سنه ۱۳۱۵
 انتقاد انجمن معارف و روزنامه معارف و شرکت طبع کتب در تهران در سال پنجم سلطنت ۱۳۱۶

تکثیر و تعدد جراید و روزنامه‌ها در این عهد میمنت معهود به تعداد ذیل:
 روزنامه ایران ، از سابق بود .

روزنامه اطلاع ، از سابق بود . این دو روزنامه دولتی از سابق دایر بوده است .

روزنامه ادب ، مدیر و نویسنده آن جناب ادیب‌الممالک ، در اواخر نویسنده آن مجدداً اسلام .

روزنامه نامه مصور . موسوم به شرافت ، نویسنده آن معجیرالدوله و مدیرش اعتماد السلطنه .
 روزنامه تربیت ، مدیر و دبیرش ذکاءالملک .

روزنامه‌ها، مدتی در مسر دایر بود. اواخر عمرش در تهران به مدیریت آقا سید فرج‌الله کاشانی دایر گردید.

روزنامه مظفری، در یوشهر. به مدیریت میرزا علی آقا شیرازی منتشر گردید.

روزنامه الحدید، در تبریز و در اواسط حدید و در اواخر عدالت نشر و طبع می‌گردد، مدیرش آقا سید محمد و در اواخر سید حسین خان بود.

روزنامه اوروز، از قلم بنده نگارنده به عالم ظهور می‌رسید و در اواخر موسوم به کوکب دری گردید.

روزنامه انجمن اخوت، که در انجمن ظهیر الدوله طبع و نشر می‌گردید.

روزنامه احتیاج.

روزنامه معارف، مدیرش در اول مفتاح‌الملک و در اواخر میرزا محمد علی بهجت دزقولی بود.

روزنامه دعوت‌الحق، مدیرش نیز بهجت بود.

روزنامه صور اسرافیل، مدیرش میرزا جهانگیر خان و دبیرش میرزا علی اکبر خان دخوا

بود.

روزنامه آدمیت، مدیر و دبیرش میرزا عبدالعظیم.

روزنامه مساوات، مدیرش آقا سید محمد رضا شیرازی و دبیرش سید جلال خلخالی بود.

روزنامه تنبیه، مدیر و دبیرش میرزا ابراهیم خان طیب.

روزنامه ندای وطن، مدیرش مجد الاسلام (یوعیه)

روزنامه هفتگی کنگول، مدیرش مجد الاسلام

روزنامه محاکمات، که در اواخر مظفرالدین شاه امتیازش را گرفت و در زمان محمد علی شاه نشر یافت.

روزنامه الجمال، مدیرش میرزا محمد حسین اصفهانی.

روزنامه نیر اعظم، مدیرش آقا سید عبدالوهاب معین‌العلماء بود که امتیاز آن در زمان مظفرالدین شاه گرفته شد.

روزنامه تمدن، مدیرش مدبر الممالک هرندی.

روزنامه عراق عجم، مدیرش ادیب الممالک.

روزنامه وطن، مدیرش، ملک‌المورخین.

روزنامه شاهنشاهی، مدیرش نیز ملک‌المورخین.

روزنامه روح القدس.

روزنامه روح الامین، مدیرش آقا سید محمد علی عراقی.

روزنامه تدبیر، مدیرش فخر الاسلام.

روزنامه عین‌ها، با عین مهمله، در اواخر، غیب‌نا یا غین معجمه، مدیریتش آقامیرزا عبدالرحیم کاشانی.

روزنامه اقبالیوس، که امتیاز آن در زمان مظفرالدین شاه گرفته شد.

روزنامه مجلس، مدیریتش آقا محمدصادق و دبیرش در اوایل ادیب‌الممالک و در اواخر آقا شیخ یحیی کاشانی بود.

روزنامه رهنا، مدیریتش آقامیرزا عبدالرحیم کاشانی

روزنامه مکتب رشديه، در اواخر موسوم به تهران گردید.

روزنامه لهران، مدیریتش آقامیرزا حسن مدیر مدرسه رشديه

روزنامه باعداد، صاحب امتیاز آن حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، مدیریتش آقا

روزنامه مجله استبداد، مدیریتش شیخ‌الممالک قمی.

روزنامه حقوق، مدیریتش شاهزاده سلیمان میرزا.

روزنامه جبل‌المتین یومیه، مدیریتش میرزا سیدحسن، برادر مؤیدالاسلام.

روزنامه صبح صادق، مدیریتش مؤیدالممالک کرمانی.

روزنامه علم آموز مدیریتش میرزا جعفر خان کرمانی.

روزنامه شرف و شرافت مدیریتش برادر تقی‌زاده.

روزنامه معرفت در انجمن ظهیرالدوله فوشته می‌شد.

روزنامه فلاح که در مدرسه فلاحت به ریاست عسیرو دانش‌طبع و نشر می‌گردید.

روزنامه چنگ و فنک، که در اداره صور اسرافیل نشر می‌گردید.

روزنامه دانش روزنامه بلديه، مدیریتش معتمدالاسلام رشتی

روزنامه هورای بلدی مدیریتش نیز معتمدالاسلام رشتی.

روزنامه اتحاد مدیریتش نیز معتمدالاسلام رشتی.

روزنامه بیداری.

روزنامه زشت و زیبا.

روزنامه خلاصه الحوادث در تهران، به طریق یومیه در سال ۱۳۱۶ سال چهارم سلطنت.

روزنامه‌های فارسی که از خارج به ایران وارد گردید و برای پندۀ نگارنده آمد.

روزنامه جبل‌المتین، هفتگی، مدیریتش مؤیدالاسلام و در کلکته طبع و نشر می‌شد.

روزنامه انجمن علمی، تبریز.

روزنامه اتحاد، تبریز.

روزنامه انصراالدین.

روزنامه آذربایجان، عصور.

روزنامه عدالت، در تبریز.

روزنامه حکمت، از قاهره مصر.

روزنامه نهای اسلام ، از شیراز ،

روزنامه مظهری ، که سابق نوشته شده .

روزنامه اصفهان

روزنامه جهاد اکبر ، اصفهان .

روزنامه انجم ، اصفهان .

روزنامه انصار ، اصفهان که مجله‌ای بود بسیار قشنگ و زیبا .

روزنامه خورشید ، از مشهد .

روزنامه بشارت، از مشهد رضوی

روزنامه‌ای از رشت مدیرش افصح المتکلمین .

روزنامه‌ای از همدان .

چند روزنامه دیگر هم برای بنده نگارنده می‌آمد که حالا اسمشان در نظر نیست.

ایجاد کارخانه قند در سال دوم سلطنت در کاریزک تهران .

موقوف کردن مالیات خبازخانه و قصابخانه در سال اول سلطنت .

اقامه و دایر کردن تعزیه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در سال پنجم سلطنت .

انکشاف صنعت کاشی طلائی (زلفیاتیک) در تهران به دستبازی خواجه عبدالکریم تاجر

کلدانی در سال چهارم سلطنت .

ایجاد مدارس جدید در تهران و آنچه را که بنده نگارنده دیده و در آن وارد

شده از قرار ذیل است :

۱ - مدرسه اسلام ، مؤسس آن جناب حجة الاسلام آقامیرزا سید محمد طباطبائی .

۲ - مدرسه علمیه ، مؤسس آن مفتاح الملك و احتشام السلطنه و انجمن معارف .

۳ - مدرسه رشديه ، مؤسس آن آقامیرزا حسن تبریزی .

۴ - مدرسه علمیه اول ، مؤسس آن شیخ الملك سیرجانی کرمانی .

۵ - مدرسه افتتاحیه ، مؤسس آن مفتاح الملك .

۶ - مدرسه هدایت ، مؤسس آقا سید مهدی .

۷ - مدرسه شرف ، مؤسس آن ناظم الاطباء کرمانی .

۸ - مدرسه ثروت .

۹ - مدرسه سلطانی .

۱۰ - مدرسه تربیت .

۱۱ - مدرسه ادب ، مؤسس آن حاجی میرزا یحیی .

۱۲ - مدرسه سادات ، مؤسس آن حاجی میرزا یحیی .

۱۳ - مدرسه خرد ، مؤسس آن میرزا عبدالرضا خان .

- ۱۴ - مدرسه معرفت ، مؤسس آن ظہیر الدولہ .
- ۱۵ - مدرسه سعادت ، مؤسس آن مترجم الدولہ .
- ۱۶ - مدرسه امانت .
- ۱۷ - مدرسه اقبال .
- ۱۸ - مکتب رشیدیہ ثانویہ .
- ۱۹ - مدرسه فلاحت .
- ۲۰ - مدرسه سیاسی ، مؤسس آن مشیر الدولہ .
- ۲۱ - مدرسه دبستان دانش ، مؤسس آن حاجی میرزا یحیی بہ پول ارفع الدولہ .
- ۲۲ - مدرسه خیریہ ، مؤسس آن میرزا کریم خان سردار .
- ۲۳ - مدرسه مدیریہ .
- ۲۴ - مدرسه قوامیہ .
- ۲۵ - مدرسه تمدن .
- ۲۶ - مدرسه شرافت .
- ۲۷ - مدرسه قرہنگ .
- ۲۸ - مدرسه مدیریہ .
- ۲۹ - مدرسه ایمانیہ .
- ۳۰ - مدرسه نظامیہ .
- ۳۱ - مدرسه قزاقخانہ .
- ۳۲ - مدرسه قدسیہ ، مؤسس نظام الحکماء .
- ۳۳ - مدرسه اقدسیہ .
- ۳۴ - مدرسه ہمایون .
- ۳۵ - مدرسه افتخاریہ .
- ۳۶ - مدرسه اعتضادیہ .
- ۳۷ - مدرسه الیانس .
- ۳۸ - مدرسه ارامنہ .
- ۳۹ - مدرسه پروتستانیہا .
- ۴۰ - مدرسه تادیب .
- ۴۱ - مدرسه دارالرشاد .
- ۴۲ - مدرسه رفعت .
- ۴۳ - مدرسه شریعت ، مؤسس آقا شیخ باقر .
- ۴۴ - مدرسه فضیلت .

۴۵ - مدرسه کمالیه .

۴۶ - مدرسه مظفریه .

۴۷ - مدرسه یهود .

۴۸ - مدرسه اتفاق جاوید .

۴۹ - مدرسه شاه آباد .

بعضی مدارس دیگر هم افتتاح شد که اسامی آنها در نظرم نیست . این مدارس به علاوه مدرسه دارالفنون بود که در زمانهای سابق وعهد ناصرالدین شاه مفتوح شده بود . در سایر شهرهای ایران از قبیل آذربایجان و اصفهان و یزد و کرمان و مشهد و همدان و کرمانشاهان و شیراز و بوشهر و رشت ، مدارس و مکاتب متعدده مفتوح گردید . شیوع ماشین زراعت در خالمجات دولتی در سال چهارم سلطنت که ناصرالسلطنه از فرنگستان به طهران خواست .

ازدیاد قزاق که سابقاً پانصد نفر بودند ، در سال چهارم سلطنت به هزار و دوپست نفر رسید و پس از آن قریب به دو هزار نفر گردیدند . تأسیس راه شوسه از رشت به طهران در سال سوم سلطنت ، شروع به سنگ فرش و تسطیح معابر طهران در سال سوم سلطنت . کاوش شهر شوش که امتیازش به فرانسه ها داده شده که هر چه پیدا شود به دولت ایران هم بهره بدهد .

آزادی روزنامه به یک اندازه در ایران در سال پنجم سلطنت . شیوع تلمبه های بخاری در سال ششم سلطنت که از چاه آب جاری آب بالا آورند . رواج پول نیکل در ایران در سال ششم سلطنت . نای قصر فرح آباد و ضرابخانه جدید در سال ۱۳۲۰ در تهران . شیوع عکس باطن (زنگن) در تهران در سال هشتم سلطنت . بنای عمارت جدید در عمارت گلستان و سقف بلور و چراغهای برق در زیر آن در سال هفتم سلطنت .

ازدیاد چراغ برق در عمارت سلطنتی در سال هفتم سلطنت . بروز تخم چای در گیلان و تخم جنکل در جاجرود در سال ششم سلطنت . ترقی گمرک و تذکره و پست ایران که چندین برابر شده و گمرک را مخصوص سرحدات قرار دادند و گمرک داخله را موقوف کردند در سال هفتم سلطنت . در روزنامه نو روز نوشته ام بخشیدن گمرک داخله در سنه ۱۳۱۹ هجری است . ایجاد و اختراع وزارت کابینه برای ثبت و ضبط احکام در سال دهم به امر شاهزاده عین الدوله اتابک اعظم .

- ایجاد صندوق مالیات در سال دهم سلطنت .
- آوردن چرخ خود نویسی در تهران در سال هفتم سلطنت .
- شیوع تلفن و فتوگراف در سال سوم سلطنت .
- شیوع چراغ برقی در کویچه‌های تهران به اقدام و همت حاج حسین آقامین‌الضرب در سال یازدهم سلطنت .
- شیوع چراغ برقی در رشت ، در سال نهم سلطنت .
- تأسیس آسیای بخار در تهران به دستگیری صنایع الدوله در سال ششم سلطنت .
- شیوع (اوتوبیل) کالسکه بخار در تهران در سال هشتم سلطنت .
- شیوع چراغ برقی در خانه‌ها و مساجد و مدارس در سال یازدهم سلطنت .
- تأسیس راه شوسه آستارا در سال هشتم سلطنت .
- احداث رخت شوی خانه در سال دهم سلطنت .
- ایجاد ماشین آجرپزی در تهران در سال یازدهم سلطنت ، به همت و فتوت حاج حسین آقامین‌الضرب .
- در سال یازدهم سلطنت سقف تکیه دولت تهران که مدتی خراب بود به‌مخارج گراف از نو ساخته شد .
- ایجاد تمبر بروات دولتی در سال ۱۳۲۳ مطابق سال دهم سلطنت .
- تأسیس چاه نفت در کرمانشاه . در قصر شیرین در سال هفتم سلطنت .
- افتتاح کارخانه ریسمان بافی در حوالی دروازه شمیران تهران به همت صنایع الدوله و شرکت حاجی محمدتقی شاهرودی در ربیع‌الثانی، در سال ۱۳۱۵ ریسمانش بیرون آمد .
- شیوع آستر کلاه چای و منگنه دار به لفظ زنده باد شاهنشاه ایران به برش و دوخت اسلامبول . اختراع میرزا حسنقلی خان نقاش که مصور روزنامه کوکب دری است . گراور چاپ عکس در سال یازدهم سلطنت در تهران رواج یافت .
- (لنترماژیک) چراغ سحری در سال ششم سلطنت در تهران بروز یافت .
- ماشین عکس بی‌عکاس در سال ششم سلطنت دایر شد .
- ظاهر شدن بی‌پولی دولت ایران و خالی بودن خزانه دولتی نیز در این عهد گردید .
- ظاهر و آشکار گرفتن ملاها در تهران رشوه و تعارف در عهد همین شاهنشاه شد (۱)
- اختراع توپ و مسلسل که در دقیقه شصت تیر می‌اندازد و در عهد همین شاهنشاه بود .
- مخترع این توپ استاد جعفر خیاط تبریزی است که نمره آن را ساخته و در اطاق موزه گذارده است . ولی این مخترع را دیدم که از گرسنگی و فقیری می‌نالید و در خیال فرار به تبریز بود و به قدر کرایه خود نداشت .

(۱) اول کسی که این بدعت را گذارد حاجی میرزا حسن آشتیانی و شیخ فضل‌الله بود .

- ظاهر شدن کتابهای رومان و ترجمه‌های کتب خارجه ؛ از قبیل سه تفنگدار و کنت‌منت کریستو و غیرها و از توقیف در آمدن آنها نیز در زمان همین شاهنشاه بود .
- مشروطه شدن دولت و سلطنت ایران نیز در همین سلطنت بود .
- اداره بلدیہ و کشیدن تلفون به خانه‌ها در همین عهد بود .
- بیداری ایرانیان و آگاه شدن مردم به حقوق خویش نیز در همین سلطنت بود .

کتاب

مختصر

تاریخ

www.iranestan.info

اشخاصی

۱۲۰۰۱۱۸۰۱۱۳

آقا بزرگ نظام الواعظین (حاج شیخ ۰۰۰) ۱۸۶
 آقاخان (میرزا ۰۰۰ صدراعظم) = میرزا آقاخان
 آقاخان کرمانی (میرزا ۰۰۰) = میرزا آقاخان
 آقا سید قریش = قریش
 آقا نجفی = نجفی

الف

ابراهیم (حاج سید ۰۰۰) از طلاب مدرسه گوهر

شاد (۴۰۰) ۳۹۸

ابراهیم (حضرت ۰۰۰) ۴۱۷

ابراهیم (حاجی میرزا ۰۰۰) مجتهد شیراز (۲۱۱)

۶۳۲۰۵۸۹۰۵۵۷۰۵۵۶۰۳۹۵

ابراهیم آبدار ۱۲۷

ابراهیم الموسوی (از علمای اصفهان) ۵۵۰

ابراهیم حریر فروش (حاج سید ۰۰۰) ۶۳۲۰۵۱۱

ابراهیم خان (سرتیب قزاقخانه) ۵۸۴۰۵۸۱

ابراهیم خان طبیب (میرزا ۰۰۰) ۶۵۱

ابراهیم خان ظهیرالدوله = ظهیرالدوله

ابراهیم شریعتمدار (آقا میرزا ۰۰۰) = شریعتمدار

ابراهیم عطار (میرزا ۰۰۰) ۵۳۶

ابراهیم قزوینی (آقا سید ۰۰۰) صاحب ضوابط

۱۸۶

ابراهیم لسان العلماء (شیخ ۰۰۰) = ابراهیم

ابرو جف (ژنرال ۰۰۰) ۸۴

آدم ، ابوالشیر ۱۸ ۶۱۷۰

آدینه محمدخان ۱۶۵

آرام (پادشاه ارمن) ۴۱۸

آرمن (رئیس کمیانی تنباکو) ۵۷۰۵۶۰۵۵

آرشاک (شاه ارمن) ۴۱۹

آشتیانی (آقا میرزا مصطفی ۰۰۰) ۲۶۵۰۲۲۰

۳۵۷۰۳۵۴۰۳۵۱۰۳۴۳۰۳۲۶۰۳۲۲۰۳۰۳

۳۸۱۰۳۸۰۳۷۷۰۳۶۸۰۳۶۶۰۳۶۳۰۳۶۰

۵۰۶۰۵۰۴۰۴۹۰۰۴۸۸۰۴۷۷

آشتیانی (حاج شیخ مرتضی ۰۰۰) ۱۸۸ (۲۳۵۰)

۳۲۶۰۳۲۵۰۳۲۳۰۳۲۲۰۳۲۵۰۳۲۷۰۳۲۸

۳۷۶۰۳۷۲۰۳۶۷۰۳۶۰۳۵۹۰۳۵۸۰۳۴۸

۵۸۲۰۵۰۰۰۴۷۷۰۴۴۵۰۴۷۷

آشتیانی (حاج میرزا حسن ، میرزای آشتیانی)

۰۲۲۰۲۹۰۲۸۰۲۴۰۲۲۰۲۱۰۲۰۰۱۹۰۱۸

۰۶۳۰۶۲۰۴۹۰۴۲۰۴۰۰۳۸۰۳۷۰۳۶۰۳۳

۶۵۶۰۵۹۶۰۲۰۸۰۱۸۷

آصف الدوله (حاج ۰۰۰) حاکم خراسان (۰۳۱۹)

۴۳۲۰۴۰۰۰۳۹۹۰۳۹۸۰۳۹۷۰۳۹۴۰۳۲۰

۴۳۸۰۴۳۷

آصف الدوله (شهاب الملک / حاکم کرمان) ۲۶۱

آصف الدوله شیرازی = عبدالوهاب خان

آغا محمدخان ۲۹۶

آقا بالاخان (وکیل الدوله ، معین نظام ، سردار

افخم) ۰۱۰۵۰۱۰۴۰۱۰۳۰۱۰۲۰۹۷۰۲۱

| | |
|--------------------------------------------|---------------------------------------------|
| ابن خلدون ۴۱۷ | اتابک اعظم = عین الدولہ |
| ابن ریاد ۶۰۸ | احتساب الملک ۶۴۳ |
| ابن سعد ۳۴۹ | احتشام الدولہ ۲۱۲ |
| ابوالحسن جلوہ (میرزا ۱۸۰۶۲۰۱۸) | احتشام السلطنہ (میرزا محمودخان) ۰۳۸۵ |
| ابوالفتح خان میرینچہ ۵۸۴ | ۶۵۳۰۶۳۲۰۳۹۲۰۳۸۶ |
| ابوالفتح زادہ (اسد اللہ خان ۰۰۰) ۴۶۴۰۴۲۷ | احسائی (شیخ احمد ۰۰۰) = احمد |
| ابوالفتح زادہ قزاق (سیف اللہ خان) ۴۶۴ | احمد (آقا میرسید ۰۰۰ پسر بہبہائی) ۰۱۹۰ |
| ابوالقاسم (آقا میرزا ۰۰۰) = طباطبائی | ۱۹۱ |
| ابوالقاسم (شیخ ۰۰۰ ہمسفر میرزا رضا) ۰۱۴ | احمد (حاجی آقا ۰۰۰ جد میرزا محمد رضا |
| ۱۵۱۰۱۵۰ | کرمانی) ۴۴۰۰۳۹۴۰۳۲۱۰۱۸۰۱۶۰۱۵ |
| ابوالقاسم (میرزا ۰۰۰ / نوکر اعظام الممالک) | احمد (میرزا ۰۰۰ پسر زرگرہاشی) ۶۳۴ |
| ۰۳۵۶ | احمد احسائی (شیخ ۰۰۰) ۲۹۶۰۱۵ |
| ابوالقاسم امام جمعہ تہران (حاجی میرزا ۰۰۰) | احمد اردبیلی (شیخ ۰۰۰) = اردبیلی |
| = امام جمعہ | احمد اصقہانی (آقا میرزا ۰۰۰) ۱۷۸ |
| ابوالقاسم خان (میرزا ۰۰۰) ۱۸۳۰۱۸۲ | احمد بن موسیٰ (ع) = شاہ چراغ ۳۴ |
| ابوالقاسم خان (میرزا ۰۰۰ بدر عین حضور) | احمد پامناری (سید ۰۰۰) ۴۸۱ |
| ۴۶۶ | احمد خان سلطان (میرزا ۰۰۰) ۰۴۷۹، ۰۴۷۷ |
| ابوالقاسم مذهب (آقا سید ۰۰۰) ۳۶۲ | ۵۶۱۰۴۸۵ |
| ابوالہدیٰ ۱۱۶ | احمد خان کیا (حاج ۰۰۰) ۸۰ |
| ابوتراب (عارف اقتدی) ۸۰۰۷۵ | احمد خان مترجم (میرزا ۰۰۰) ۳۴۴ |
| ابوتراب حکیم ہاشمی (سید ۰۰۰) ۵۹۱ | احمد خان باور ۱۸۹۰۱۸۹۰۱۹۰۱۹۱۰۱۹۲ |
| ابوتراب خان نظم الدولہ = نظم الدولہ | احمد خراسانی (شیخ ۰۰۰) ۲۱۹۰۲۱۴ |
| ابوجعفر (حاج آقا، ملا ۰۰۰) ۱۱۸۰۹۷۰۱۸۰۱۶ | احمد دولت آبادی (آقا میرزا ۰۰۰) ۶۴۹ |
| ۳۹۴۰۳۲۱ | احمد روحی کرمانی (حاج شیخ ۰۰۰) ۱۲۰۱۱ |
| ابوسفیان ۲۸۲ | ۲۳۶۰۱۱۱۰۱۱۰۱۱۰۱۵۰۱۵۰۱۹۸۰۱۵۰۱۴۰۱۳ |
| ابوطالب زنجانی (حاجی میرزا ۰۰۰) ۰۲۷۲ | ۲۸۱۰۲۳۸ |
| ۲۷۶۰۳۲۸۰۲۹۶ | احمد شاہ افغانی ۷۱ |
| ابوطالب قعی (آقا شیخ ۰۰۰) ۲۱۴ | احمد شاہ قاجار ۴۹۳۰۲۸۵۰۶۴ |
| ابوعلی سینا ۱۴۶ | احمد طباطبائی = طباطبائی |
| ابونواس ۲۲۳ | احمد کرمانی (حاجی آقا ۰۰۰) ۱۸۰۱۶۰۱۵ |
| اتابک اعظم = امین السلطان | احمد کرمانی دو ال ریاستین (آقا میرزا ۰۰۰) = |

| | |
|---------------------------------------------|--------------------------------------------|
| ۶۵۴۰۶۴۲۰۵۲۸ | دوارباستین |
| ۴۱۸ ارکاس (از سلاطین ارمن) | احمد کرمانی (شیخ ...) |
| ۴۱۸ ارما یوس (ارمنی) | ۰۳۷۸ احیا الملک (دکتر شیخ محمد خان ...) |
| ۴۱۹ ارموک (ارمنی) | ۳۸۰۰۳۷۹ |
| ۴۱۸، ۴۱۷ ارمیناک (ارمنی) | ۶۳۳۰۵۸۱، ۴۳۰ اخوی (حاج سید عبد الله) |
| ۴۱۹ ارناک (ارمنی) | ادوارد براون = براون |
| ارنستین ۳۲ | ادوارد هفتم ۵۳۴ |
| استرآبادی = محمدرضا | ادیب الذاکرین = ادیب المجاهدین |
| اسدآبادی = جمال الدین | ادیب السلطان (از اهالی رشت) ۶۱۷ |
| اسدالله (از مردم رشت) ۶۱۷ | ادیب المجاهدین، ادیب الذاکرین (شیخ محمد |
| اسدالله (حاج سید ...) ۱۶ | کرمانی) ۴۷۹، ۴۷۸، ۴۳۲، ۰۱۹۲، ۰۱۹۱ |
| اسدالله خان (سر تیب فراغخانه) ۰۵۸۱، ۰۴۸۲ | ۵۹۱، ۴۸۰ |
| ۵۸۶، ۵۸۵، ۵۸۴، ۵۸۳ | ادیب المعالک ۶۵۲، ۶۵۱، ۶۵۰، ۶۲۸، ۶۲۷ |
| اسدالله خان موفق السلطان (میرزا ...) = | ادیب بهبهانی (حسین علی ...) ۰۲۶۴، ۰۲۵۳ |
| موفق السلطان | ۲۹۲، ۲۹۱، ۰۲۹۰، ۰۲۸۸، ۰۲۸۴، ۰۲۸۰، ۰۲۶۹ |
| اسدالله خرقانی (سید ...) ۷۹ | ۴۸۷، ۴۱۶، ۰۲۹۸ |
| اسدالله قزوینی (سید ...) ۵۸۷ | ادیب کرمانی (شیخ احمد ...) ۱۲ |
| اسدالله میرزا (شاهزاده ...) ۰۶۳۱، ۰۱۶۸ | اراقان (از سلاطین ارمنستان) ۴۱۹ |
| ۶۳۲ | ارباب بهرام ۴۶۸ |
| اسعدیاشا ۶۸ | ارباب جمشید ۰۵۸۴، ۰۵۸۳، ۰۵۰۳، ۰۴۳۳، ۰۴۲۷ |
| اسفندیار خان ۳۱۷، ۰۳۱۶ | ۶۳۶، ۰۶۲۶، ۰۵۹۱ |
| اسکارورطی (ارمنی) ۴۱۹ | ارباک (از سلاطین ارمنستان) ۴۱۸ |
| اسکندر ۴۲۰، ۰۴۱۹ | اریون (از سلاطین ارمنستان) ۴۱۹ |
| اسکندر خان = فتح السلطان | اردبیلی (شیخ احمد ...) ۳۹۶ |
| اسماعیل (حاج سید ...) = صدراعظمی | اردشیر بابک ۳۹۵ |
| اسماعیل (حاج شیخ ...) بلور فروتن) ۶۳۶ | ارسطاطالیسی ۱۵۰ |
| اسماعیل خان عون الدوله = عون الدوله | ارتاکونیس (از سلاطین ارمنستان) ۴۱۹، ۰۴۱۷ |
| اسماعیل خان رشتی (شیخ ...) ۲۱۴ | ارتشام (از سلاطین ارمن) ۴۲۰ |
| استهاردی (آقا شیخ بابا ...) ۲۱۴ | ارضا (نام چندتن از سلاطین ارمنستان) ۴۱۹ |
| اشرف الواعظین (سید اکبر شاه ...) ۰۳۶۶، ۰۳۶۴ | ۴۲۰ |
| اصفهانلی = علی خان | ارضع الدوله (میرزا رضا خان ...) ۰۵۲۷، ۰۱۳۰ |

| | |
|--------------------------------------------|------------------------------------------------|
| ام الخاقان ۲۷۴ | اعتبار الدولہ ۲۱۹ |
| امام جمعہ شہران (حاج میرزا ابوالقاسم ...) | اعتصام السلطنہ ۲۷۶۰۳۶۹۰۳۴۵۰۳۳۹۰۲۲۵ |
| ۳۳۶۰۳۳۵۰۳۳۴۰۳۳۳۰۳۳۲۰۳۳۱۰۳۳۰۳۲۹۰۳۲۸۰۳۲۷۰۳۲۶ | ۳۷۷ |
| ۳۴۴۰۳۴۳۰۳۴۲۰۳۴۱۰۳۴۰۳۳۹۰۳۳۸۰۳۳۷ | اعتقاد الدولہ ۳۷۴ |
| ۳۴۵۰۳۴۴۰۳۴۳۰۳۴۲۰۳۴۱۰۳۴۰۳۳۹۰۳۳۸۰۳۳۷۰۳۳۶۰۳۳۵ | اعتقاد السلطان ۴۷۱۰۴۷۰ |
| ۶۳۲۰۵۶۵۰۵۳۷۰۴۷۶۰۴۵۱ | اعتقاد السلطنہ (علیق علی میرزا ...) ۲۵۱ |
| امام جمعہ شہراز (حاج میرزا یحییٰ ...) | اعتقاد الاسلام (آقا سید علاء الدین ...) ۲۱۲ |
| ۵۵۷ | ۴۲۵۰۳۷۷۰۳۶۶۰۳۶۵۰۳۵۷۰۳۵۴۰۳۵۰ |
| امام زمان (حضرت حجہ ... ع) | ۵۹۶۰۵۶۶۰۵۶۳۰۵۵۷۰۵۴۴۰۵۱۰۵۰۵ |
| ۰۳۸۷۰۳۸۳ | اعتقاد التولیہ ۳۶۳۰۳۵۶ |
| ۵۷۵۰۴۸۴۰۴۵۳۰۴۰۴۰۳۸۸۰۳۳۴۰۳۰۸ | اعتقاد الذاکرین ۴۸۴ |
| ۶۴۸۰۶۳۹۰۶۳۰۶۲۵۰۵۸۷۰۵۸۲ | اعتقاد السلطنہ ۶۵۰۰۳۷۱۰۱۲۲۰۸۲ |
| امام قلی میرزا (شاہزادہ ...) | اعدل الدولہ ۳۷۱۰۳۱۶۰۳۱۵ |
| ۶۴۳۰۶۳۲۰۶۳۱ | اعظام الممالک ۳۵۴۰۳۵۳۰۳۵۲۰۳۵۱۰۲۱۹ |
| امیر اعظم (امیرخان سردار ...) | ۴۷۷۰۴۴۵۰۴۲۹۰۴۲۸۰۳۸۱۰۳۵۶۰۳۵۵ |
| امیر الاعراب (از خوانین کرمان) | ۵۳۲ |
| ۰۳۱۱۰۳۰۹ | اعظم السلطنہ ۶۳۱۰۴۱۳۰۴۱۲ |
| ۳۱۲ | اعلم الدولہ (دکتر خلیل خان ...) ۵۹۱ |
| امیر سہادر ۱۱۷ | اعلم الملک ۵۹۱ |
| ۰۳۴۴۰۳۰۸۰۳۳۹۰۳۱۴۰۱۱۷ | اعنائیف (زرال ...) ۸۴ |
| ۳۶۰۰۳۵۷۰۳۵۴۰۳۵۳۰۳۴۹۰۳۴۸۰۳۴۷ | افتخار (برادر زین حسام الملک) ۸۱ |
| ۳۷۷۰۳۷۶۰۳۶۷۰۳۶۴۰۳۶۳۰۳۶۲۰۳۶۱ | افصح المتکلمین (مدیر روزنامہ ای دررشت) ۶۵۳ |
| ۴۳۰۰۴۱۵۰۳۸۶۰۳۸۵۰۳۸۳۰۳۸۰۳۷۸ | افلاطون ۱۵۰ |
| ۵۰۷۰۴۹۸۰۴۹۷۰۴۹۶۰۴۹۵۰۴۸۸۰۴۳۵ | اقبال الدولہ (۱۸۱) ۰۴۹۵۰۳۶۳۰۲۸۰۰۲۱۵۰۱۸۱ |
| ۵۸۰۰۵۷۸۰۵۶۷۰۵۶۶۰۵۵۹۰۵۳۴۰۵۳۲ | ۵۹۶ |
| ۶۱۱۰۶۰۹۰۶۰۸۰۶۰۵۰۵۹۶۰۵۹۵۰۵۸۹ | اقبال السلطنہ ۳۷۷ |
| ۶۲۷ | اکبرتہ اشرف الواعظین (سید ...) = اشرف الواعظین |
| امیرخان ارومہ ای ۱۰۱ | اکرم نظام (کریم خان ...) ۳۵۲ |
| امیرخان سردار = نصر اللہ خان | الکساندر سوم ۱۳۵ |
| امیردیوان قزوینی = نبی خان | اماسیوس (از شاہان ارمنستان) ۴۱۸ |
| امیرکبیر (میرزا تقی خان، امیرنظام ...) ۰۶۶ | |
| ۰۱۵۵۰۱۴۳۰۱۳۶۰۱۲۶۰۰۶۹۰۶۸۰۶۷ | |
| ۶۱۲۰۴۵۳۰۴۵۱۰۳۰۱۰۲۷۴۰۱۵۹ | |
| امیرمفخم ۴۳۶ | |

بیان المحققین = محمد علی
 بیسارک (پرنس...) ۱۲۶۰۶۷
 بیگلربیگی (جلیل الملک) = جلیل الملکبیکلر -
 بیگی

پ

پالمرستون (لرد...) ۶۷
 پامناری (احمد...) = احمد پامناری
 پرنس دادیان = دادیان
 پرویز ۲۸۹

ت

تالپوت (مازور...) ۵۳۰۵۱
 تانگون (از شاهان ارمنستان) ۴۵۹۰۴۵۸
 تهرسی = علی اکبر
 تقی (حاج میرزا...) ۵۲۵
 تقی (میرزا...) = میرزا رضا ۱۲۳
 تقی خان امیر نظام (میرزا...) = امیرکبیر
 تقی زاده ۶۵۲
 تقی قمی (آقاسید) ۲۱۶۰۲۱۴
 توقیق یا شا ۷۵
 تولران (حکیم فرانسوی) ۴۲۴

ث

ثقا الاسلام (حاج میرزا موسی...) ۲۲۸
 ثقا الاسلام اصفهانی (آقاسیخ محمد علی...) ۲۲۶

ثقا الاسلام تبریزی ۵۵۰۰۵۲۷
 ثقا السلطنه = یحیی میرزا

ج

۵۹۵۰۵۹۰۵۸۹۰۴۹۵۰۴۱۶۰۴۱۵
 بحرینی (شیخ...) = بحرینی
 بیسارک (بیسارک) ۱۲۶۰۶۸
 بودر جمهر ۱۵۶
 پها دفتر ۵۸۲۰۵۸۱۰۴۶۴۰۴۶۳
 پهارلو ۳۰۷

پهپهانی (آقاسید احمد...) = احمد ۴۷۷
 ۴۷۸

پهپهانی (آقاسید عبدالله...) ۱۳۱۰۴۹۰۲۲

۲۱۷۰۲۱۴۰۲۱۳۰۲۱۲۰۱۹۳۰۱۹۰۱۸۸

۲۷۱۰۲۷۰۰۲۶۹۰۲۶۸۰۲۶۷۰۲۶۵۰۲۶۰

۲۹۰۰۲۸۸۰۲۸۱۰۲۸۰۰۲۷۹۰۲۷۳۰۲۷۲

۲۲۰۰۲۱۹۰۲۱۸۰۲۰۳۰۲۹۸۰۲۹۵۰۲۹۱

۲۲۸۰۲۲۷۰۲۲۶۰۲۲۵۰۲۲۴۰۲۲۴۰۲۲۱

۲۵۰۰۲۴۸۰۲۴۷۰۲۴۵۰۲۴۴۰۲۴۰۰۲۳۹

۳۷۴۰۳۷۳۰۳۷۲۰۳۶۹۰۳۶۷۰۳۶۰۰۳۵۴

۴۱۰۰۴۰۹۰۴۰۸۰۳۸۱۰۳۸۰۰۳۷۸۰۳۷۵

۴۴۲۰۴۲۶۰۴۲۵۰۴۱۶۰۴۱۵۰۴۱۲۰۴۱۱

۴۸۱۰۴۸۰۰۴۷۹۰۴۷۷۰۴۶۸۰۴۵۴۰۴۴۳

۲۹۳۰۴۹۲۰۴۹۱۰۴۹۰۰۴۸۹۰۴۸۷۰۴۸۴

۵۰۳۰۵۰۱۰۵۰۰۰۴۹۹۰۴۹۸۰۴۹۷۰۴۹۶

۵۴۹۰۵۴۵۰۵۴۴۰۵۴۳۰۵۱۱۰۵۱۰۰۵۰۹

۵۷۴۰۵۷۳۰۵۶۹۰۵۶۵۰۵۵۷۰۵۵۶۰۵۵۱

۵۸۷۰۵۸۴۰۵۸۳۰۵۸۲۰۵۷۹۰۵۷۸۰۵۷۷

۵۹۶۰۵۹۴۰۵۹۳۰۵۹۲۰۵۹۱۰۵۹۰۰۵۸۹

۶۳۶۰۶۳۰۰۶۰۸۰۶۰۵۰۰۵۹۹۰۵۹۸۰۵۹۷

۶۵۰۰۶۴۹۰۶۴۰۰۶۳۹۰۶۳۸۰۶۳۷

پهپهانی (آقا محمد باقر...) ۶۱

پهپهانی (شیخ محمد فیاض شیرازی) = شیرازی

پهپهانی (آقا میرزا سید محمد...) ۳۳۷

پهت دزفولی = محمد علی

| | |
|----------------------------------------------|------------------------------------------------------------------|
| حواد (شیخ) ۰۰۰ ۲۱۶ | حرجی ریدان ۷۸۰۷۵ ۸۳۰ |
| حواد بیگ یاور ۲۱۸ | جعفر [حاج سید] ۰۰۰ ۱۱۵ |
| حواد خان سعد الدوله (میرزا) ۰۰۰ = سعد الدوله | جعفر آقا ۲۷۵ |
| حواد سمسار (کر بلائی) ۰۰۰ ۳۵۵ | جعفر تنکابی (آقا شیخ) ۰۰۰ ۲۱۴ |
| حواد شیرازی (حاجی سید) ۰۰۰ امام جمعه کرمان | جعفر حجه الاسلام (میرزا) ۰۰۰ ۴۶۷ |
| ۱۵۰۹ | جعفر کرمانی (میرزا) ۰۰۰ ۶۵۲ |
| جودت یا شا ۴۲۳ | جعفر حیاط تبریزی (استاد) ۰۰۰ ۶۵۶ |
| جهانگیر خان (میرزا) ۰۰۰ مدیر روزنامه صور- | جعفر گلپایگانی (آقا شیخ) ۰۰۰ ۱۹۵ |
| اسرائیل) ۱۲ ۰۲۷۹۰۲۷۹ ۶۵۱ | جلال الدوله ۲۷۸ |
| جهانمدار = شعاع السلطنه | جلال المعالک (حاج) ۰۰۰ ۵۸۱۰۴۶۴ |
| ج | جلال خلخالی (سید) ۰۰۰ ۶۵۱ |
| جراعلی خان ۶۸ | حلیل الملک بیکلریکی ۲۳۵ |
| چرچیل ۷۶ | حلوه = ابوالحسن |
| چنگیز ۳۹۶ | جمال اصغری واعظ، جمال الموسوی، جمال |
| چهاروشی (آقا میرزا محمد هاشم) ۰۰۰ ۴۶۹ | الدین الموسوی (سید) ۰۰۰ ۱۶۱ ۰۲۸۵ |
| ح | ۰۲۲۷ ۰۲۲۴ ۰۲۳۶ ۰۲۳۸ ۰۲۴۰ ۰۲۴۱ ۰۲۴۲ |
| حاجب الدوله ۱۲۵ ۰۱۷۱ ۰۳۶۱ ۰۳۶۲ ۰۳۸۲ | ۰۲۴۳ ۰۲۴۴ ۰۲۴۵ ۰۲۴۶ ۰۲۴۷ ۰۲۴۸ ۰۲۴۹ |
| ۰۳۸۵ ۰۳۸۶ ۰۳۸۹ ۰۵۵۰ ۶۵۵ | ۰۲۷۲ ۰۲۷۵ ۰۲۷۸ ۰۲۸۰ ۰۴۴۲ ۰۴۴۳ ۰۴۴۵ ۰۴۴۶ ۰۴۴۷ ۰۴۴۸ ۰۴۴۹ ۰۴۵۰ ۰۴۵۱ |
| حاج ملک = ملک (حاج) ۰۰۰ | جمال الدین استامادی، جمال الدین حسینی |
| حاج میرزا آقاسی = میرزا آقاسی | (سید) ۰۰۰ ۱۱ ۰۱۲ ۰۱۳ ۰۱۵ ۰۶۳ ۰۶۴ |
| حاجی آقا (آقا سید) ۰۰۰ ۶۳۱ | ۰۷۵ ۰۷۱ ۰۷۲ ۰۷۳ ۰۷۵ ۰۷۷ ۰۷۸ ۰۷۹ ۰۸۰ ۰۸۲ |
| حارموس (ار شاهان ارمنستان) ۴۱۸ | ۰۸۳ ۰۸۶ ۰۸۷ ۰۸۸ ۰۹۷ ۰۹۸ ۰۱۰۱ ۰۱۰۵ |
| حسبین مظاهر ۳۷۶ | ۰۱۰۷ ۰۱۰۸ ۰۱۱۰ ۰۱۱۲ ۰۱۱۴ ۰۱۱۶ ۰۱۱۷ ۰۱۱۹ ۰۱۲۲ |
| حجاج بن یوسف ۴۲۵ | ۰۱۲۸ ۰۱۲۹ ۰۱۳۷ ۰۱۳۸ ۰۲۳۷ ۰۲۳۸ ۰۲۸۱ |
| حجت کرمانی (سید محمد) ۰۰۰ ۲۶۱ | جمال الدین افجهای (سید) ۰۰۰ ۳۳۵ ۳۳۹ |
| حسام الداکریں (واعظ) ۴۸۴ | جمال الدین قزوینی (سید) ۰۰۰ ۳۲۵ ۳۲۸ |
| حسام السلطنه ۱۲۵ | جمال الدین محمد هاشم ۵۵۵ |
| حسام الملک ۰۸۱ ۲۱۲ | جمال بروجرودی (آقا) ۰۰۰ ۱۴۷ |
| حسام یا شا ۴۲۳ | حواد (حاج میرزا) ۰۰۰ محمد تبریزی ۰۲۶ |
| | ۳۳۷ ۰۴۵ |

| | |
|-------------------------------------------|--------------------------------------------|
| حسین (حاجی میرزا ... حاجی میرزا خلیل) | حسن (آقا سید ...) |
| ۵۵۰۰۳۲۳ | حسن (آقا میرزا ...) |
| حسین (ہمدست مجاہدین) ۴۸۸ | حسن (حاجی ... برادر حاجی محمد تقی و وکیل |
| حسین (حاج سید ... از طلاب مقتول مسجد | خروج مہاجرین) ۵۲۴۰۵۲۲۰۵۱۰۰۵۰۹ |
| شاہ) ۵۰۵۰۴۹۰۰۴۸۷۰۴۸۶۰۴۸۵۰۳۴۴ | ۵۹۰۰۵۶۹ |
| حسین (شیخ ...) | حسن (شیخ ... ار علماء مشہد) |
| ۳۷۷ | ۵۸۷ |
| حسین (میرزا ... برادر میرزا حسن رشیدیہ) | حسن تبریزی (آقا میرزا ...) = رشیدیہ |
| ۴۷۱ | حسن آقا محمد تہ تبریزی (حاجی میرزا ...) |
| حسین (میرزا سید ... پسر میرزا اسد اللہ | ۵۵۹۰۵۳۷۰۲۷۵ |
| طباطبائی) ۵۰۶ | حسن بن علی (ع) ۲۸۵۰۲۸۴۰۲۷۱۰۲۶۴ |
| حسین آقا تاجر (حاج ...) | ۴۸۵۰۳۷۷ |
| ۵۷۴۰۵۶۹ | حسن تبریزی (آقا میرزا ... رشیدیہ) = رشیدیہ |
| حسین العوسوی (از مردم رشت) ۶۱۷ | حسن خان (حاج میرزا ...) |
| حسین بروجردی (سید ...) | ۲۳۶۰۱۱۹۰۱۰۵ |
| حسین بن علی (حضرت امام ... سید الشہداء ع) | ۲۳۷ |
| ۰۲۸۴۰۲۸۲۰۲۸۰۰۲۶۸۰۱۹۳۰۷۹۰۷۵ | حسن خان خبیر الملک (حاج میرزا ...) = |
| ۰۴۷۹۰۴۷۸۰۴۵۴۰۳۹۱۰۳۷۷۰۲۸۶۰۲۸۵ | خبیر الملک |
| ۰۶۱۱۰۶۰۹۰۵۱۳۰۴۹۱۰۴۸۵۰۴۸۳۰۴۸۰ | حسن خان (میرزا ... بدر زن شعاع السلطنہ) |
| ۶۵۰ | ۵۸۱ |
| حسن پنچہ علی بنا (استاد ...) | حسن خان (میرزا ... پسر عدل السلطنہ) ۳۱۰ |
| ۶۳۵ | حسن حبیل المتین = موبد الاسلام |
| حسین خان (حاج میرزا ...) | حسن دلال (ملا ...) |
| ۱۳۷ | ۶۳۵۰۳۷۴ |
| حسین خان آشتیانی (میرزا ...) = صدیق | حسن صاحب الزمانی (سید ...) = صاحب |
| العالمک | الزمانی |
| حسین خان (سید ... مدیر روزنامہ الحدید) | حسن طباطبائی (میرزا ...) = طباطبائی |
| ۶۵۱ | حسن طبیب کرمانی (آقا میرزا ...) |
| حسین خان صندوقدار ۱۲۰ | ۲۰۱ |
| حسین خان موعن الملک (میرزا ...) = موعن | حسن علاقہ بند (شیخ ...) |
| الملک | ۵۸۹ |
| حسین خان کرمانی (میرزا ...) | حسن علی خان امیر نظام = امیر نظام گروسی |
| ۲۶۲ | حسینعلی خان نقاش (میرزا ...) |
| حسین معق فروتن (شیخ ...) | ۶۵۶ |
| ۶۳۴۰۶۳۱ | حسن کاشانی (آقا میرزا سید ...) |
| حسین سنگلجی (شیخ ...) | ۲۹۱۰۲۸۱ |
| ۱۸۱ | ۲۹۲ |
| حسین شریعتمداری (حاجی ملا ...) | حسن کرمانی (آقا میرزا ...) |
| | ۱۲۴ |

| | |
|------------------------------------------|-----------------------------------------|
| رشید الدولہ ۲۱۹ | دولت آبادی = علی محمد |
| رشید الملک ۲۸۷ | دولت آبادی = مہدی |
| رشید سک معقاری ۴۴۲، ۴۲۶ | دولت آبادی = خادی |
| رضا (حضرت امام ع) ۵۳۰، ۴۶۸، ۳۹۸، ۳۱۴ | دولت آبادی (حاج میرزا حبیبی) ۱۸۰، ۱۸۰ |
| رضا (سید) ۳۷۴ | ۶۴۹، ۵۴۲، ۳۵۹، ۳۵۸، ۳۵۷، ۳۲۲، ۳۵۵ |
| رضاحاں (دکتر) ۵۹۵ | ۶۵۴، ۶۵۳، ۶۵۲، ۶۵۰ |
| رضاحاں ارفع الدولہ (میرزا) = ارفع الدولہ | دیختر (زیرال) ۸۴ |
| رضاکاکی (آقا سید) ۵۱۴ | دیگراوس (ار شاہان ارمنستان) ۴۲۰، ۴۱۹ |
| رضاکرمانی (حاج آقا) ۱۹۰ | دیان (حکیم فراسوی) ۷۶ |
| رضاکرمانی (میرزا) ۹۷، ۸۲، ۸۱، ۱۴، ۱۲ | د |
| ۱۲۵، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸ | دبیح اللہ (سید) ۴۸۴ |
| ۲۵۳، ۲۰۲، ۱۷۹، ۱۲۸، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۱ | دبیح اللہ (شیخ) ۵۸۷ |
| ۵۹۶، ۲۸۱ | ذکاء الملک (میرزا محمد حسین) ۶۵۰ |
| رجا لسان الذاکرین (شیخ) = لسان الذاکرین | دوالریاسین (میرزا احمد کرمانی) ۲۵۳، ۲۴۸ |
| رتفعہ السلطنہ ۳۰۹ | ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۶۶، ۲۶۱، ۲۵۶ |
| رکن الدولہ ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۱۱، ۳۰۹، ۲۱۳ | ۲۹۰، ۲۸۸، ۲۸۶، ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۸۱، ۲۸۰ |
| ۳۴۵، ۳۱۵ | ۴۱۵، ۴۱۴، ۴۰۳، ۲۹۸، ۲۹۷، ۲۹۵، ۲۹۲ |
| روحی کرمانی = احمد روحی | ۵۲۳، ۵۱۲، ۴۳۸، ۴۲۷، ۴۲۶، ۴۱۷، ۴۱۶ |
| روین (ار شاہان ارمنی) ۴۲۰، ۴۱۷ | ر |
| رو-کی ۲۲۴ | رائسلاو (مسیو) ۶۲۸ |
| ریاضی پاشا ۷۴ | ربیع آقا (سید) ۶۱۷ |
| ریحان اللہ محبتد بہروردی (سید) ۳۲۸ | رجب برسی (شیخ) ۲۹۶ |
| ۵۰۳، ۴۸۱، ۴۷۶ | رجب علیخان ۱۱۹ |
| ریشلیو ۶۷ | رحیم خان ۳۷۷ |
| ز | رستم پاشا ۷۸ |
| زردشت ۳۰۹ | رستم خان (برادر عدل السلطنہ) ۴۱۰ |
| زرگرمانی (بدر حاج میرزا احمد) ۶۳۴ | رستم خان قرجہ داغی ۲۳۶، ۱۴ |
| زمانخان ۴۸۷ | رشدیہ (آقا میرزا حسن تبریزی) ۴۲۸، ۴۱۷ |
| زہرا (حضرت) ۳۰۹ | ۶۵۳، ۶۵۲، ۴۷۶، ۴۷۱، ۴۲۲، ۴۲۱ |
| زین العابدین (شیخ) ۲۱۳ | |

| | |
|-----------------------------------------|----------------------------------------------|
| سردار مکرم ۳۹۵ | رئیس العابدین (حضرت ... ع) ۱۹۵ |
| سردار ملی = سارخان | رئیس العابدین (ار ملاء مشہد) ۵۸۲ |
| سردار منصور ۲۷۸۰ ۱۸۲ | رئیس العابدین، امام جمعہ (حاج میرزا ...) ۴۲۰ |
| سردار نصرت ۳۱۸۰ ۳۱۶۰ ۲۵۹۰ ۲۶۲ | ۳۲۶ |
| سرکار آقا ۳۱۶ | رئیس العابدین (حاج شیخ ...) = ملک الواعظین |
| سعدالدوله (سیرا جوادخان) ۳۹۳۰ ۱۷۹ | ربنویس ۸۴ |
| ۵۳۱۰ ۳۸۶۰ ۳۸۵۰ ۳۷۸۰ ۳۳۳۰ ۳۳۲۰ ۲۹۲ | |
| ۶۳۴۰ ۶۳۳۰ ۵۴۳ | |
| سعدالسلطنہ ۲۱۸۰ ۳۱۷۰ ۱۱۹ | سراک روسو ۱۵۲ |
| سعداللہخان = سالارمقتدر | |
| سعدی (شیخ ...) ۴۳۱۰ ۲۲۳۰ ۱۴۳ | |
| سعدالسلطنہ (رئیس نظمیہ) ۳۴۵۰ ۳۵۴ | سعدالملک ۶۷۵ |
| ۵۴۳۰ ۵۳۱ | سالاراعمد ۳۴۸۰ ۳۴۷ |
| سعدخان، وزیر خارجہ (میرزا ...) ۰۱۴۳ | سالاراعظم ۳۱۲ |
| سعدخان (نوکر مجدالاسلام کرمانی) ۴۴۱ | سالاردولہ ۳۳۲۰ ۲۷۷۰ ۲۶۱۰ ۲۱۳۰ ۱۳۲ |
| سلطان الذاکرین (آقا میرزا ابوالفتح) ۳۹۷ | ۵۵۶۰ ۴۹۹۰ ۴۶۲۰ ۳۸۱ |
| ۴۷۷ | سالارلشکر ۲۲ |
| سلطان العلماء اردبیلی ۳۱۸ | سالارمقتدر (میر سعداللہخان) ۱۶۷ |
| سلطان المتکلمین (شیخ مهدی واعظ) ۳۱۳ | سالارملی = باقرخان |
| ۳۷۲۰ ۳۶۶۰ ۳۶۴۰ ۳۶۲۰ ۳۴۴۰ ۳۳۸۰ ۳۳۷ | سالارنصرت ۴۳۶ |
| ۴۷۵۰ ۴۷۴۰ ۴۶۵۰ ۳۷۵۰ ۳۷۴۰ ۳۷۲ | سیرہ علیخان میدان قلعه‌ای ۱۵۴ |
| سلطان المحققین (حاج شیخ محمد) ۱۸۶۰ ۱۸۵ | سیدالار (میرزا احسن خان ...) ۰۱۴۳۰ ۱۳۴ |
| ۱۹۹۰ ۱۹۷۰ ۱۹۶۰ ۱۹۵۰ ۱۹۱۰ ۱۹۵۰ ۱۸۹ | ۵۷۴۰ ۲۵۲۰ ۱۵۶ |
| ۴۷۸۰ ۳۳۸۰ ۲۷۳ | سارخان، سردار ملی ۲۷۶ |
| سلمان بن ربیعماہلی ۴۲۵ | سیدالسلطنہ ۸۵ |
| سلمان خان (میرزا ...) ۲۷۹ | سردار ارفع ۴۲۷ |
| سلمان خان صاحب اختیار = صاحب اختیار | سردار اعمد (حاج علی قلیخان ...) ۰۱۸۲ |
| سلمان میرزا (شاهزادہ ...) ۶۵۲ | ۴۳۷۰ ۴۳۶ |
| سنائی ۲۲۳ | سردار اعظم ۴۴۲۰ ۴۴۱ |
| سور (از شاہان ازبکستان) ۴۱۸ | سردار افخم = آقا بالاخان |
| | سردار محبی، معزالسلطان ۵۱۵۰ ۱۸۳ |

| | |
|------------------------------------------|---------------------------------------|
| تربیتمدار = محمدحسین | سورابا نانا ۲۲۲ |
| تربیتمدارمازندرانی (حاج ملاحسن) ۳۱۶ | سوزنی ۲۲۳ |
| ۶۱۳۰۴۶۲۰۴۱۱۰۴۱۵ | سهم الملک عراقی (حاجبی ...) ۶۳۸ |
| شریف (میرزا) ... ۷۹ | سیاح (حاج) ... ۱۰۸۰۹۸۰۸۱۰۸۵۰۷۸ |
| شریفالدوله ۴۳۳ | ۲۸۱۰۱۱۹ |
| شریفالعلماءهمدانی (آقا شیخ محمد ربیع) | سیاوش ۳۵۸ |
| ۵۵۴۰۴۴۳ | سیدآقاصراف (حاج) ... ۵۶۹۰۵۶۱۰۵۱۱ |
| شریفالواعظین قمی ۳۸۵۰۳۷۵۰۳۳۶ | سیدالحکماء (بحبیبی) ... ۶۳۴ |
| شعاع السلطنه (ملک منصور میرزا، جهانمدار) | سیدالشهداء = حسین بن علی (ع) |
| ۲۷۷۰۲۷۴۰۲۶۱۰۲۶۵۰۲۱۳۰۱۳۲۰۱۳۵ | سیدقدسی = هاشم |
| ۴۰۷۰۳۹۷۰۳۹۵۰۳۹۴۰۳۲۸۰۳۰۵۰۳۰۳ | سیفالدوله (حاج) ... ۵۹۰۵۵۸۰۴۶۷ |
| ۵۴۵۰۵۲۴۰۵۲۲۰۴۶۲۰۴۴۶۰۴۴۵۰۴۱۱ | سیفالدین (حاجبی شیخ) ... ۶۳۸۰۶۳۱ |
| ۵۸۹۰۵۸۱۰۵۷۹ | سیفالدین میرزا (شاهزاده) ... ۴۸۷۰۴۷۹ |
| شعشعانی = محمد | ۵۴۰۵۵۲۰۴۹۸ |
| شکوه السلطنه ۲۷۴ | سیف اللهمان (سرهنگ قزاقخانه) ۱۵۸۴۰۵۸۱ |
| شعر ۶۵۹ | ۵۸۵ |
| شمس الحکماء کرمانی ۶۳۵۰۱۸ | سیف الملوک میرزا ۱۲۵ |
| شمس الشعراء ۶۳۳ | |
| شمس العلماء ۱۲۲ | <u>ش</u> |
| شمس الملک ۴۶۶۰۴۱۵۰۳۶۴۰۳۶۳۰۳۳۶ | شارلمان ۶۷ |
| ۴۶۷ | شاطرباشی ۴۴۲ |
| شمشیری بریتی (شیخ ...) = بحرینی | شافاش (از شاهان ارمنستان) ۴۱۹ |
| شمیرانه سیرامیس (ملکه سرمان) ۴۱۸ | شاهپور (پادشاه) ۳۹۸ |
| شوکت الملک ۴۱۱۰۲۱۲۰۲۱۱ | شاه عباس کبیر ۴۲۱۰۳۹۶ |
| شوکت الوزاره ۵۸۱۰۴۶۴ | شعاع السلطنه ۱۲۳ |
| شهاب (شاعر) ۲۲۳ | شعاع لشکر ۲۹۱ |
| شهاب الدین شیرازی (آقاسید) ۱۸ | شرفه (سید) ... ۵۴۵۰۵۳۴ |
| شهاب الملک = آصفالدوله | شریعتمدار (آقا شیخ علی) ... ۱۴۵۰۱۴۴ |
| شهاب المعالک (امان اللهمان) ... ۳۱۱ | ۱۲۷۰۱۴۶ |
| ۵۷۲۰۳۱۲ | شریعتمدار (آقا شیخ محمدرضا) ۱۴۶ |
| شیخ رئیس طالقانی (آخوند ملا آقا) ... ۷۹ | شریعتمدار (آقا میرزا ابراهیم) ۴۶ |

صدرالعلماء ۱۸۲، ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۱۰، ۲۶۸، ۲۹۲،
۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۳۵، ۳۴۳، ۳۶۹،
۳۷۴، ۳۸۱، ۳۹۲، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۷۷، ۴۷۹،
۵۰۴، ۵۰۵، ۵۷۹، ۵۹۱، ۵۹۷، ۶۳۶

صدرالعلماء شیرازی ۴۱۵

صدرالفقهاء ۳۲۷

صدرالعمالک ۳۵۱، ۳۵۲

صدیق الدوله ۲۳۹

صدیق السلطان ۳۵۴، ۳۵۵

صدیق الحرم ۴۹۶

صدیق العمالک (سررا حسینعلی خان آشتیانی)

۴۰۷

صدیق حصرت (از وکلای مجلس) ۶۳۳

صدیقہ ظاہرہ (حضرت ع. . .) = فاطمہ

صرائی (حاج سید آقا . . .) = سید آقا

صغیر (آقا میرزا سید علی . . .) ۶۱

صغیر (سید . . .) ۷۹

صلاح الدین ایوب کردی ۳۹۶

صغیر الدوله ۲۵۵، ۲۵۸، ۳۲۲، ۳۳۲، ۳۴۶، ۳۴۸،

۴۵۶

صویر اسرائیل = جهانگیرخان

ط

طاریح (ار شاهان ارمنستان) ۴۱۹

طالقاسی (آخوند ملا آقای . . .) = شیخ رئیس

طاهر (آقا میرزا . . .) ۶۳۳

طباطبائی (آقا سید احمد . . .) ۲۶۸، ۲۹۳،

۳۲۳، ۳۲۴، ۳۴۳، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۵،

۳۵۷، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۱، ۵۰۱

طباطبائی (آقا سید اسدالله . . .) ۳۲۸، ۳۵۹،

۵۰۴، ۵۰۵

شیخ العرامین (آقا شیخ حسن) ۵۲۹، ۵۴۰،
۵۷۹

شیخ الملک سرجانی ۵۹۴، ۵۹۵، ۶۵۳،

شیخ الملک فی ۶۵۲

شیخ العمالک فی ۱۲۲، ۱۸۱،

شیخ بابا اشتیاردی (آقا . . .) = اشتیاردی

شیخ بحرینی، میرینی، شمشیری = بحرینی

شیخعلی مجتهد (حاج . . .) ۳۲۰

شیخ مفید ۴۹

شیخ سوری = فضل الله

شیرعلی خان (امیر . . .) ۷۲۰، ۷۲۰، ۷۳۰

ص

صاحب اختیار (سلیمان خان . . .) ۷۹

صاحب الزمانی (سید حسن . . .) ۱۱۱، ۳۳۴،

۳۴۲، ۳۷۰

صاحب بن عباد ۶۷

صادق (حضرت . . . ع) ۴۸

صادق طباطبائی (آقا سید . . .) = طباطبائی

صادق کوسه (ملا . . .) ۱۱۳، ۱۱۴

صادق مجتهد تبریزی (میرزا . . .) ۵۳۷

صادق مجتهد یزدی (آقا شیخ . . .) ۴۴۲

صارم الدوله ۴۴۱

صالح خان کرد (میرزا . . .) ۲۳۵، ۲۳۶،

صالح عرب (آقا سید . . .) ۶۸، ۶۹، ۱۲۵،

صالح کرمانشاهی (آقا سید . . .) ۳۴۵، ۳۴۶،

صا (شاعر) ۲۲۳

صحافیاتی ۲۹۱، ۳۶۰، ۳۶۱، ۴۲۳، ۴۴۲،

صدراصفهانی (سید اسماعیل . . .) ۶۰

صدرالاسلام (سلیمان . . .) ۶۱۶

صدرالعلماء = محمد باقر

۰۴۳۵۰۴۳۴۰۴۳۳۰۴۳۱۰۴۳۸۰۴۳۶۰۴۳۵
 ۰۴۶۶۰۴۶۵۰۴۶۲۰۴۵۴۰۴۴۴۰۴۴۳۰۴۴۹
 ۰۴۹۱۰۴۸۹۰۴۸۸۰۴۸۱۰۴۸۰۰۴۷۷۰۴۶۸
 ۰۵۰۰۰۴۹۹۰۴۹۹۰۴۹۸۰۴۹۷۰۴۹۴۰۴۹۳
 ۰۵۵۶۰۵۵۵۰۵۰۹۰۵۰۵۰۵۰۴۰۵۰۳۰۵۰۱
 ۰۵۷۸۰۵۷۷۰۵۷۴۰۵۷۳۰۵۷۲۰۵۶۹۰۵۶۵
 ۰۵۸۷۰۵۸۶۰۵۸۵۰۵۸۳۰۵۸۲۰۵۸۰۰۵۷۹
 ۰۵۹۴۰۵۹۳۰۵۹۲۰۵۹۱۰۵۹۰۰۵۸۹۰۵۸۸
 ۰۶۱۱۰۶۰۹۰۶۰۸۰۶۰۰۰۵۹۹۰۵۹۸۰۵۹۷
 ۰۶۳۶۰۶۳۲۰۶۳۰۰۶۲۵۰۶۲۴۰۶۱۶۰۶۱۳
 ۶۵۳۰۶۴۷۰۶۴۱۰۶۴۰۰۶۳۹۰۶۳۸۰۶۳۷
 طباطبائی (سید ابوالحسن ...) ۵۵۰
 طباطبائی (سید عبدالعہدی ...) ۵۰۴۰۶۵
 طباطبائی (سید عبدالہادی ...) ۳۳۵۰۶۵
 طباطبائی (محمد باقر ...) ۵۵۰
 طباطبائی (میرزا حسن ...) پسر سید اسد اللہ
 ۵۰۴
 طباطبائی (میرزا جعفر ...) ۴۶۸۰۴۶۷
 طبرسی (شیخ ...) ۲۸۴
 طغرل بیگ ۴۲۰
 طومانیاس ناجر ۶۴۳۰۵۲۸
 ط

طباطبائی (آقا سید صادق ...) ۰۱۵۱۰۶۱
 ۴۶۷۰۱۵۲
 طباطبائی (سید مہدی، سید محمد مہدی) ۱۸۲
 ۵۰۱۰۴۶۹۰۴۶۸۰۴۶۷
 طباطبائی (آقا میرزا ابوالقاسم) ۰۲۰۹۰۶۵
 ۳۷۸۰۳۷۱۰۳۶۸۰۳۶۶۰۳۵۴۰۳۵۰۰۳۶۶
 ۴۹۸۰۴۹۰۰۴۸۸۰۴۴۲۰۴۰۸۰۳۸۱۰۳۸۰
 ۶۳۹۰۹۵۹۰۵۰۱۰۵۰۰
 طباطبائی (میرزا کاظم ...) پسر سید احمد
 = کاظم
 طباطبائی (آقا میرزا سید حسن) ۵۰۱
 طباطبائی (میرزا علی نقی ...) = علی نقی
 طباطبائی (آقا میرزا سید محمد صادق ...) ۶۵
 ۳۷۸۰۳۷۵۰۳۵۹۰۳۴۱۰۳۴۴۰۱۶۰۰۱۵۲
 ۵۶۳۰۵۶۱۰۵۵۷۰۵۵۵۰۵۰۱۰۴۶۳۰۳۸۱
 ۵۸۶۰۵۸۳۰۵۸۱۰۵۸۰۰۵۶۹۰۵۶۷۰۵۶۶
 ۶۵۲۰۶۵۰۰۶۲۶۰۵۹۷۰۵۹۰
 طباطبائی (آقا میرزا سید محمد مجتہد، محمد
 بن الصادق الحسینی) ۰۶۳۰۶۲۰۶۱۰۶۰
 ۰۱۵۹۰۱۵۲۰۱۳۱۰۸۲۰۸۰۰۷۹۰۷۸۰۶۴
 ۰۲۲۰۰۲۱۲۰۲۱۰۰۲۰۹۰۲۰۸۰۱۸۸۰۱۶۰
 ۰۲۶۶۰۲۶۵۰۲۵۵۰۲۵۴۰۲۵۲۰۲۴۷۰۲۴۳
 ۰۳۰۴۰۲۹۴۰۲۸۰۰۲۷۹۰۲۷۳۰۲۷۲۰۲۶۹
 ۰۳۱۲۰۳۱۱۰۳۱۰۰۳۱۹۰۳۱۸۰۳۱۳۰۳۱۲
 ۰۳۳۵۰۳۳۸۰۳۳۷۰۳۳۶۰۳۳۵۰۳۳۴۰۳۳۳
 ۰۳۴۷۰۳۴۵۰۳۴۳۰۳۴۱۰۳۴۰۰۳۳۹۰۳۳۶
 ۰۳۶۹۰۳۶۸۰۳۶۷۰۳۶۰۰۳۵۹۰۳۵۵۰۳۴۸
 ۰۳۸۰۰۳۷۸۰۳۷۷۰۳۷۶۰۳۷۵۰۳۷۲۰۳۷۱
 ۰۳۹۲۰۳۹۱۰۳۹۰۰۳۸۷۰۳۸۶۰۳۸۳۰۳۸۱
 ۰۴۰۶۰۴۰۵۰۴۰۴۰۰۴۰۰۰۳۹۷۰۳۹۴۰۳۹۳
 ۰۴۱۶۰۴۱۵۰۴۱۲۰۴۱۱۰۴۰۹۰۴۰۸۰۴۰۷

عبدالحمید (سید...) ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۴۴
 ۵۶۱۰۵۰۵۰۴۸۴، ۴۸۲، ۴۸۰، ۴۷۸
 عبدالحمید میرزا = ناصرالدوله
 عبدالرحمن خان ۷۱۰۷۰
 عبدالرحیم (آقا شیخ...) ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۵۱
 عبدالرحیم اصفهانی (آقا سید...) ۱۲۰
 عبدالرحیم بردسیری (آقا میرزا...) ۱۱
 عبدالرحیم کاشانی ۶۵۲
 عبدالرحیم معین‌التجار اصفهانی (آقا سید...) ۹۷

عبدالرزاق اسکویی ۵۴۹
 عبدالرضا خان (میرزا...) ۶۵۳
 عبدالصمد اصفهانی (حاج...) ۸۲
 عبدالعظیم هراتی (حاج...) ۸۲
 عبدالغفار کرمانی (حاجی...) ۳۲۰
 عبدالکریم (از علما تبریز) ۵۴۹
 عبدالکریم (حاج...) ۵۲۴
 عبدالکریم تاجر کلدانی (خواج...) ۶۵۳
 عبدالکریم معتمدالحکما (میرزا...) = معتمد
 الحکما

عبدالله (نایب...) ۲۳۹
 عبدالله بن جعفر ۲۸۴
 عبدالله بن عباس ۲۸۴
 عبدالله خان والی ۱۱۹، ۱۱۸، ۳۰، ۱۹
 عبدالله طیب (میرزا...) ۱۱۹
 عبدالله مازندرانی (آخوند ملا...) ۱۹۵
 ۵۸۱، ۱۹۹، ۱۹۷، ۱۹۶
 عبدالمحید (سید...) ۵۸۷
 عبدالمحمود مانکی (حاج...) ۱۸۱
 عبدالمحمود بهبودی ۳۷۵
 عبدالطلب یزدی (آقا میرزا...) ۴۴۲

ظہیر (شاعر) ۲۲۳
 ظہیر الاسلام ۵۵۵، ۵۳۳، ۵۱۱
 ظہیرالدوله (ابراہیم خان...) ۵۳۱، ۳۰۹
 ۶۵۳، ۶۵۲، ۶۵۱
 ظہیرالدوله (علی خان...) ۱۸۱، ۱۲۰
 ظہیرالملطان (شاهزادہ محمد حسین میرزا)
 ۴۷۲

ع

عابدین بیگ ۱۲۴
 عارف افندی = ابوتراب
 عالی پاتا ۷۳
 عبادالله (نایب...) ۲۱۷، ۲۷۲
 عباس (آقا سید...) از علما کرمان) ۳۱۱
 عباس (جد بنی عباس) ۳۲۰
 عباس آقا تبریزی ۲۷۷
 عباس خان قوام الدوله (میرزا...) = قوام الدوله
 عباس علی خان شوکت ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۲۵
 عباس علی گمرگچی (مشہدی...) ۳۷۶
 عباس علی واعظ (ملا...) ۲۹۲
 عباسقلی آقا (حاجی...) ۶۳۴
 عباسقلیخان قزوینی (میرزا...) ۴۸۳
 عباس لنکرانی (سید...) ۴۰۰، ۳۹۸
 عبدالحسین خان (مظفر نظام) = مظفر نظام
 عبدالحسین کنی (حاج شیخ...) ۱۸۲
 عبدالحسین میرزا = فرمانفرما
 عبدالحسین واعظ اصفهانی (حاج سید...) ۵۷۱، ۵۶۳، ۵۶۱، ۵۳۲، ۴۸۷، ۴۲۸، ۳۴۲
 عبدالحسین ہمدانی (آقا شیخ...) ۳۱۴
 عبدالحمید (سلطان...) ۱۲، ۷۸، ۸۲، ۸۳
 ۴۲۵، ۴۲۴، ۴۲۲، ۲۲۱، ۴۱۵

- علاءمبند (شیخ حسن...) = حسن
 علی (آقا سید... از علما کرمان) ۳۱۱
 علی (آقا شیخ...) = شریعتدار
 علی (آقا میرزا... مجاهد همدانی) ۷۹
 علی (سید... از علما شیراز) ۵۵۷
 علی (از مردم رشت) ۶۱۷
 علی (حاج شیخ...) (۰۰۰) ۲۲۴-۲۲۰-۲۱۷
 علی (میرزا... از نجار کرمان) ۲۶۲
 علی (میرزا سید... پسر بهبهانی) ۰۴۹۵
 ۴۹۹
 علی آقای شیرازی (میرزا... مدیر روزنامه
 مظفری) ۶۵۱۰۲۸۱
 علی آقا یردی (سید...) (۰۰۰) ۰۴۷۷۰۴۷۶۰۳۲۴
 ۵۰۱۰۴۹۸۰۴۹۷۰۴۹۶۰۴۹۴۰۴۹۲
 علی اصغر خان امین السلطان (میرزا...) =
 امین السلطان
 علی اصغر خان صاحب جمع ۱۲۷
 علی اصغر خان (میرزا...) = موهب الدوله
 علی اصغر سیستانی (آقا شیخ...) ۲۱۳
 علی اکبر (آقا میرزا...) ۸۲
 علی اکبر (مشهدی...) ۸۵
 علی اکبر (حاج سید...) (۰۰۰) ۰۴۴۰۴۳۰۴۲۰۳۴
 ۱۲۱۰۱۱۳
 علی اکبر استهباردی (آقا شیخ...) ۲۱۴
 علی اکبر بیروجردی (حاج...) (۰۰۰) ۰۳۷۵۰۲۵
 ۵۸۹۰۵۰۶۰۵۰۱
 علی اکبر یلویز (حاج...) ۶۳۶
 علی اکبر تعرشلی (سید...) (۰۰۰) ۴۰۳۶۰۲۱۰۲۵
 ۴۷۷۰۲۱۳۰۲۱۲۰۲۱۰۲۰۹۰۵۱۰۴۹
 علی اکبر خان (میرزا... پدربزرگ امیربهدار)
 ۶۲۸۰۶۲۷
- عبدالمطلب (میرزا... مدیر روزنامه آدمیت)
 ۶۵۱
 عبدالعزیزخان ۳۱۵
 عبدالمهدی (آقا...) = طباطبائی
 عبدالهادی (آقا... طباطبائی) = طباطبائی
 عبدالهادی (حاج... تاجر استآبادی) ۴۲
 عبدالنبی (شیخ...) (۰۰۰) ۵۰۴۰۴۷۷۰۴۷۲۰۲۶۲
 عبدالوهاب (حاجی...) ۶۳۵
 عبدالوهاب خان آصف الدوله شیرازی، نصیر-
 الدوله (میرزا...) ۴۹۹
 عبیدالله (شیخ...) (۰۰۰) ۱۳۵۰۱۲۹
 عثمان بن عفان ۴۴۷۰۴۲۵
 عدل السلطنه ۰۳۰۹۰۳۱۰۰۳۱۴۰۳۱۸
 عراقی پاشا ۸۴۰۷۶
 عراقی (شیخ...) ۲۲۳
 عزیز السلطان ۱۵۶۰۱۵۲
 عزیزالله (آقا سید...) ۲۱۴
 عزیزخان سردار ۴۹۴
 عسکر گارجی ۳۶۵۰۳۵۸۰۳۵۳
 عضد السلطان ۴۸۹۰۴۸۸۰۳۵۱۰۲۶۱۰۱۳۲
 عضدالملک ۰۵۴۳۰۵۴۲۰۵۴۱۰۱۸۳۰۲۱
 ۰۵۷۴۰۵۶۲۰۵۵۳۰۵۵۱۰۵۵۰۰۵۴۸۰۵۴۶
 ۶۴۸۰۶۴۷۰۵۸۹۰۵۷۷
 عطاءالله (شیخ... پسر بحر العلوم) ۱۴۲
 علاءالدوله ۰۲۷۸۰۲۲۵۰۱۸۸۰۱۶۴۰۱۵۱
 ۰۳۵۳۰۳۳۹۰۳۳۴۰۳۳۳۰۳۳۲۰۳۳۱۰۳۲۸
 ۰۴۴۵۰۴۰۷۰۳۹۷۰۳۷۲۰۳۷۰۰۳۶۲۰۳۵۸
 ۵۸۹۰۵۱۲۰۴۹۲
 علاءالدین (آقا سید...) = اعتمادالاسلام
 علاءالملک (میرزا محمودخان) ۰۱۵۰۱۴۰۱۲
 ۲۹۵۰۴۹۴۰۲۹۴۰۲۳۹۰۲۳۳۰۲۱۵۰۱۰۵

- علی اکبر خان دبیر السلطان = دبیر السلطان
 علی اکبر خان دعو = دعو
 علی اکبر خان ناظم الاطباء = ناظم الاطباء کرمان
 علی اکبر زمان (آخوند ملا) ۱۰
 علی اکبر شمرزادی (حاج ملا) ۱۰۵
 علی اکبر فال اسیری (آقاسید) ۱۰۵۰۳۴
 ۵۵۷
 علی اکبر مجتہد قمی (آخوند ملا) ۰۴۷۲
 ۵۵۵۰۵۵۰
 علی الموسوی (ار علما - اصفہان) ۵۵۰
 علی پروجر دی (شیخ) ۳۷۲
 علی بن ابیطالب (امیر المؤمنین (ع))
 ۳۸۳، ۲۸۵، ۲۶۴، ۲۳۰، ۲۱۸، ۱۹۳، ۱۱۵
 ۵۱۲، ۵۰۴، ۴۵۷، ۴۴۷، ۴۰۴، ۳۹۰، ۳۸۷
 ۵۹۵
 علی بن موسی الرضا (ع) ۱۸۷، ۱۸۶ = رضا
 علی بن یقطین ۵۱۳
 علی ترمذی (سید) ۷۰
 علی حسین (ار مردم رشت) ۶۱۷
 علی خان (سلطان) = وزیر افخم
 علی خان (میرزا) ۳۱۵
 علی خان (پسر مشیرالدوله) ۵۲۶
 علی خان اصفہانی ۴۲۸
 علی خان امیر تومان ۷۹
 علی خان امین الدولہ (حاج میرزا) = امین
 الدولہ
 علی حمای رشتی (آقاشیخ) ۲۱۴
 علی دربندی (آقاسید) ۱۵۳
 علی رندی (آقاشیخ) ۵۳۲
 علی شالغروش (حاج) ۱۸۲
 علی شریعتمدار (شیخ) = شریعتمدار
- علی شیرازی (آقاسیرزاسید) ۰۰۰، ۲۹۲، ۲۱۵
 ۴۹۹
 علی صغیر (آقاسیرزاسید) = صغیر
 علی قلیخان سردار اسعد (حاج) = سردار
 اسعد
 علی قلیخان مخبرالدولہ ۲۰۱
 علی قلی میرزا = اعتقاد السلطنہ
 علی قمی (آقاسید) ۰۰۰، آقاسیرزا) ۰۰۰، ۲۱۴
 ۳۸۱، ۳۷۲
 علی کرمانی (آقاشیخ) ۰۰۰، ۶۲۰
 علی ماموت فروش (حاج) ۰۰۰، ۵۱۱
 علی مجتہد (آقاسید) ۰۰۰، ۳۱۷، ۴۹۳
 علی محمد (میرزا) ۰۰۰، پسر میرزا باقر کرمانی
 ۳۱۷، ۳۱۱، ۳۱۰
 علی محمد خان (میرزا) ۰۰۰، مدیر روزنامہ پیروزش
 ۲۸۱
 علی محمد دولت آبادی (میرزا) ۰۰۰، ۳۵۷
 ۶۴۹، ۳۵۹
 علی نقی (سید میر) ۰۰۰، پسر سیدقندی) ۳۳۲
 علی نقی طباطبائی (میرزا) ۰۰۰، ۳۵۲، ۳۵۳
 ۳۸۰، ۳۵۶، ۳۵۵، ۳۵۴
 علی سوری حکمی (شیخ) ۰۰۰، ۶۳۳
 عماد (آقا) ۰۰۰، ۳۷۵
 عماد السلطان ۴۷۲
 عمر ۱۱۵
 عبدالیہ السادات ۲۹۵
 عنصری ۲۲۳
 عون الدولہ (اسعیل خان) ۰۰۰، ۶۳۴، ۶۴۶
 عیسیٰ (حضرت) ۰۰۰، ۳۳۳، ۶۰۸
 عیسیٰ وزیر (میرزا) ۰۰۰، ۲۱۰، ۲۰
 عین الدولہ (سلطان عبدالحمید میرزا) انابک

عطار خان قوام دیوان (حاج . . .) = قوام دیوان ۱۸۸۰۱۸۵۰۱۶۱۰۱۳۲۰۱۳۱۰۱۳۰
 عطاری (علامه حسین خان . . .) ۲۱۲۰۲۱۱۰۲۱۰۰۱۹۴۰۱۹۳۰۱۹۰۰۱۸۹
 علامه رضایخان ساز (استاد . . .) ۲۴۳۰۲۲۱۰۲۲۰۰۲۱۹۰۲۱۸۰۲۱۷۰۲۱۳

ف

فاشداد (از شاهان ارمنستان) ۲۶۸۰۲۶۷۰۲۶۵۰۲۶۰۰۲۵۹۰۲۵۲۰۲۴۸
 فاطمه، فاطمه زهرا، صدیقه کبری، صدیقه طاهره ۲۸۸۰۲۸۲۰۲۷۷۰۲۷۲۰۲۷۱۰۲۷۰۰۲۶۹
 فاطمه زهرا (از شاهان ارمنستان) ۲۹۸۰۲۹۷۰۲۹۵۰۲۹۴۰۲۹۳۰۲۹۲۰۲۹۱
 فاطمه (ع) ۳۲۲۰۳۱۹۰۳۱۸۰۳۰۸۰۳۰۴۰۳۰۳۰۳۰۲۰۲۹۹
 فاطمه (ع) ۳۲۴۰۳۲۳۰۳۲۱۰۳۲۸۰۳۲۵۰۳۲۴۰۳۲۳

فاطمه زهرا (از شاهان ارمنستان) ۳۴۶۰۳۴۵۰۳۴۳۰۳۴۱۰۳۳۹۰۳۳۶۰۳۳۵
 فامیاک اول (از شاهان ارمنستان) ۳۵۴۰۳۵۳۰۳۵۲۰۳۵۱۰۳۴۹۰۳۴۸۰۳۴۷
 فاهاک (از شاهان ارمنستان) ۳۶۲۰۳۶۰۰۳۵۹۰۳۵۸۰۳۵۷۰۳۵۶۰۳۵۵
 فتح السلطان (اسکندر خان . . .) ۳۷۲۰۳۷۱۰۳۷۰۰۳۶۹۰۳۶۸۰۳۶۷۰۳۶۵
 فتح السلطان (اسکندر خان . . .) ۳۸۱۰۳۸۰۰۳۷۸۰۳۷۶۰۳۷۵۰۳۷۴۰۳۷۳

فتحعلیشاه ۳۹۶۰۳۹۵۰۳۹۴۰۳۹۳۰۳۹۲۰۳۹۰۰۳۸۷۰۳۸۶۰۳۸۴
 فتحعلیشاه (از شاهان ارمنستان) ۴۱۵۰۴۰۹۰۴۰۸۰۴۰۷۰۴۰۶۰۴۰۵۰۴۰۴۰۳۹۸۰۴۰۳۹۷
 فتحعلیشاه (از شاهان ارمنستان) ۴۲۰۰۴۱۹۰۴۱۸۰۴۱۷۰۴۱۶۰۴۱۵۰۴۱۴۰۴۱۳۰۴۱۲۰۴۱۱
 فخر الاسلام ۴۴۰۰۴۳۸۰۴۳۶۰۴۳۵۰۴۳۴۰۴۳۳۰۴۳۲۰۴۳۱
 فخرالاطباء (برادر لقمان الممالک) ۴۴۰۰۴۳۸۰۴۳۶۰۴۳۵۰۴۳۴۰۴۳۳۰۴۳۲۰۴۳۱

فخرالاطباء (برادر لقمان الممالک) ۴۶۴۰۴۶۳۰۴۶۲۰۴۶۱۰۴۶۰۰۴۵۹۰۴۵۸۰۴۵۷
 فخرالاطباء ۴۷۸۰۴۷۷۰۴۷۶۰۴۷۵۰۴۷۴۰۴۷۳۰۴۷۲۰۴۷۱
 فخرالواعظین کاشانی ۴۸۰۰۴۷۹۰۴۷۸۰۴۷۷۰۴۷۶۰۴۷۵۰۴۷۴۰۴۷۳
 فرج الله خان (میرزا . . .) ۵۰۶۰۵۰۵۰۵۰۴۰۵۰۳۰۵۰۲۰۵۰۱۰۵۰۰۰۴۹۹
 فرج الله کاشانی (سید . . .) ۵۲۸۰۵۲۶۰۵۲۵۰۵۲۴۰۵۲۳۰۵۲۲۰۵۲۱۰۵۲۰۰۵۱۹
 فرخ خان امین الدوله ۵۴۰۰۵۳۹۰۵۳۸۰۵۳۷۰۵۳۶۰۵۳۵۰۵۳۴۰۵۳۳۰۵۳۲۰۵۳۱

فرخی ۵۶۴۰۵۵۸۰۵۵۷۰۵۵۶۰۵۵۵۰۵۵۴۰۵۵۳۰۵۵۲۰۵۵۱
 فردوسی طوسی ۵۶۴۰۵۵۸۰۵۵۷۰۵۵۶۰۵۵۵۰۵۵۴۰۵۵۳۰۵۵۲۰۵۵۱
 فرصت شیرازی ۶۲۹۰۶۰۱۰۵۹۹۰۵۹۷۰۵۹۵۰۵۹۴۰۵۹۳۰۵۹۲۰۵۹۱

فرمانفرما، نصرت الدوله (عبدالحسین میرزا . . .) ۶۵۵۰۶۴۳۰۶۴۲
 فرخ خان امین الدوله ۳۱۶۰۳۱۵
 فروغی (دکاء الملک) ۳۱۹۰۳۱۸۰۳۱۷۰۳۱۶۰۳۱۵۰۳۱۴۰۳۱۳۰۳۱۲
 فریدون (پسر میرزا ملک خان) ۶۵۰۰۶۴۲۰۶۴۱
 فریدون (پسر میرزا ملک خان) ۱۵۲

غ

غفار (سید . . . از علماء شیراز) ۱۵۸۰۱۳۶۰۸۵۰۶۶
 غفار (شیخ . . . از علماء شیراز) ۵۵۶
 غفار (سید . . . از علماء شیراز) ۵۵۷

| | | | |
|------------------------------------------|---------------------|------------------------------------------|------------------------------|
| فریش (آفاسید...) | ۵۸۶۰۵۸۱۰۴۶۲ | مریق پاشا | ۶۸ |
| قوشیل | ۴۱۷ | فردام (از شاهان ارمنستان) | ۴۱۹ |
| قعی (آقامیرزا سیدحسین...) | = حسین | فصح الزمان شیرازی | ۴۸۰۰۱۹۳ |
| قعی (آقا میرزا علی...) | = علی | فصل الله نوری (حاج شیخ...) | ۰۴۶۰۴۱۰۳۶ |
| قعی (آقامیرزا محمود...) | = محمود | | ۲۵۲۰۲۱۳۰۲۱۲۰۲۱۱۰۲۱۰۰۱۸۱۰۴۹ |
| قعی (شیخ محمدرضا...) | = محمدرضا | | ۲۲۴۰۲۲۲۰۲۲۱۰۲۲۰۰۳۰۴۰۲۸۰۰۲۷۲ |
| قنبرعلیخان | ۴۷۸۰۱۸۹ | | ۲۴۵۰۲۳۹۰۲۳۸۰۲۳۳۰۲۳۸۰۲۳۶۰۲۳۵ |
| قندی (سید...) | = هاشم | | ۴۸۱۰۴۷۶۰۴۶۴۰۴۱۵۰۴۱۱۰۴۱۰۰۳۴۶ |
| قوام الدوله (میرزا عباس خان، وزیر خارجه) | | | ۵۰۶۰۵۰۴۰۵۰۳۰۵۰۲۰۵۰۱۰۴۹۶۰۴۸۳ |
| | ۵۲۵۰۴۷۱۰۵۱۰۴۹۰۲۱۰۱۹ | | ۵۷۴۰۵۷۲۰۵۶۸۰۵۶۶۰۵۶۵۰۵۶۲۰۵۵۱ |
| قوام السلطنه = دبیرحضور | | | ۵۹۷۰۵۹۲۰۵۸۹۰۵۸۱۰۵۷۹۰۵۷۸۰۵۷۷ |
| قوام السلطنه، نریمان خان | ۴۲۳ | | ۶۴۱۰۴۶۰۰۶۳۹۰۶۳۸۰۶۳۷۰۶۳۲۰۶۱۲ |
| قوام الطک | ۵۸۹۰۴۶۴ | | ۶۵۶ |
| قوام دفتر | ۳۵۱ | فیروزکوهی (سالار، سردار...) | ۵۰۶۰۵۰۲ |
| قوام دیوان (حاج غفارخان...) | ۰۴۰۷۰۴۰۶ | فیض الله (ملا...) | ۲۹۷ |
| | ۵۸۰۰۴۹۱ | فیلسوف شیرازی، فیلسوف بهبهانی (شیخ محمد) | |
| قوام مجد (از مردم رشت) | ۶۱۷ | | ۲۸۸۰۲۸۲۰۲۶۹۰۲۶۲۰۲۶۰۰۲۵۲ (... |
| قهرمان خان (میرزا...) | = نیرالسلطان | | ۴۶۴۰۴۱۶۰۲۹۸۰۲۹۷۰۲۹۵۰۲۹۰۰۲۸۹ |
| قهرمان میرزا | ۹ | | ۵۱۴۰۵۱۲۰۴۸۷ |

ک

| | |
|----------------------------------------|-------------|
| کار (از شاهان ارمنستان) | ۴۱۹ |
| کارجهکف (پرتس...) | ۶۷ |
| کارطوس = قارطوس | |
| کاسب کرمانی (شاعر) | ۳۱۶۰۳۱۳ |
| کاشانی (آقا شیخ محمدرضاکاشی) = محمدرضا | |
| کاشانی (آقامیرزا سیدحسین...) | = حسن |
| کاشانی (سید فرج الله...) | = فرج الله |
| کاظم طباطبائی (آقامیرزا...) | ۰۳۵۲۰۳۵۰ |
| | ۳۵۵۰۳۵۴۰۳۵۳ |
| کاظم (میرزا... نوه مظفرعلیشاه) | ۱۱ |

ق

| | |
|------------------------------------|-----------|
| قآنی | ۲۲۳ |
| قائم مقام (میرزا ابوالقاسم...) | ۶۳۷۰۶۷۰۶۶ |
| قارا آوارا (از شاعران ارمنستان) | ۴۱۸ |
| قارطوس، کارتوس (از شاهان ارمنستان) | ۴۱۸ |
| قاسم (آفاسید...) | ۴۵۰ |
| قاسوند (از شاهان ارمنستان) | ۴۲۰۰۴۱۷ |
| قاسوشافتان (از شاهان ارمنستان) | ۴۱۸ |
| قرباغی (حاجی سیدمحمد...) | ۶۲۱ |
| قراندوف، کزندوف (مستر...) | ۰۵۰۲۰۵۰۱ |
| | ۶۲۷ |

لسان الذاکرین (شیخ رضا ...) ۳۵۵۰۳۵۲
 ۳۵۶
 لسان العلماء (شیخ ابراہیم معروف بہ عینکی)
 ۳۲۳
 لسان الممالک (میرزا محمدخان ...) ۳۷۴
 ۵۴۳۰۵۴۵
 لغان الملک ۴۷۲
 لطف اللہ (میرزا ...) ۷۹
 لوا الدولہ ۴۴۳، ۴۶۴، ۵۸۱
 لوتی سیزدہم ۶۷

۴

مترجم الدولہ ۶۵۴
 متحدی سودانی ۲۹۶
 متر الملک ۴۷۰، ۴۷۱
 مجاہد اصفہانی (میرزا آقا ...) ۵۸۸، ۵۵۶
 مجد الاسلام کرمانی ۱۴، ۱۴۲، ۲۷۱، ۲۷۴
 ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳
 ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۵، ۴۱۴، ۴۱۷، ۴۲۷
 ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۵، ۴۳۶
 ۴۲۷، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۶، ۴۷۶، ۵۵۸، ۵۵۶
 ۵۷۷، ۵۸۸، ۶۵۰، ۶۵۵، ۶۵۱
 مجد الدولہ ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳
 مجد الملک (میرزا محمدخان ...) ۱۵۲، ۱۵۷
 مجلسی ۶۱
 مجیر الدولہ ۶۵
 مجیر دیوان ۵۹۶
 محتشم السلطنہ ۵۳۲، ۵۶۱
 محتشم الملک ۵۷۹
 محسن (آقا میرزا ...) ۳۲۷، ۳۵۲، ۳۵۷
 ۳۶۰، ۳۶۶، ۳۷۲، ۳۷۴، ۴۲۵، ۴۴۲، ۵۰۱
 ۵۳۷، ۵۵۷، ۵۶۶، ۶۲۶، ۶۲۹، ۶۴۰، ۶۴۰، ۶۴۰، ۶۵۰

کاظم خان (میرزا ...) = مستعان السلطان
 کاظم خراسانی (آخوند ملا ...) = خراسانی
 کاظم رشتی (حاج سید ...) ۱۵
 کاظم متولی یاشی (میرزا ...) ۳۹۸
 کاظم بردی (سید ...) ۳۱۱
 کامران میرزا = نایب السلطنہ
 کایہاک (از شاہان ارمنستان) ۴۱۹
 کرمانی (میرزا جعفر خان ...) = جعفر
 کوندوف = قراندوف
 کریم آقا (حاج میرزا ...) امام جمعہ ۲۷۵، ۵۵۹
 کریم خان = اکرم نظام
 کریم خان سردار (میرزا ...) ۶۵۴
 کریم خان علی آبادی (آقا میرزا ...) ۱۸۱
 کلادستون ۷۵، ۱۲۶
 کمال (شاعر) ۲۲۳
 کنت سی حسی ۲۲۳، ۲۲۴
 کوراک (از شاہان ارمنستان) ۴۱۹
 کورناک (از شاہان ارمنستان) ۴۱۹
 کحسرو ۶۱۴
 کیرس (مسو ...) ۸۴، ۸۵
 کیغام (از شاہان ارمنستان) ۴۱۸
 کیومرث میرزا ۹

۵

کرگانی (آقا میرزا محمد تقی مجتہد) = محمد تقی
 کلادستن = کلادستون

۶

لا یلاس ۲۵۴
 لاهیہ ۲۵۴
 لرد سالبوری ۷۶

| | |
|-------------------------------------------|-------------------------------------------|
| محمدباقر اصفهانی (حاج شیخ) ۱۶ | ۶۵۰۰۶۲۰۰۶۳۹۰۶۳۶۰۵۶۶۰۵۵۷۰۵۲۷ |
| محمدباقر (حاجی) ۶۳۵ (وکیل مجلس) | محسن خان (حاج شیخ) = مشیرالدوله |
| محمدباقر الموسوی (آقا سید) ۵۵۵ | محسن مرافی (حاج آقا) ۲۸۸۰۴۸۵۰۲۷۶ |
| محمد باقر بیهبانی (آقا) = بیهبانی | محقق الدوله ۶۳۳ |
| محمد باقر درویشی (آقا سید) ۴۶۹ | محمد (آقا) ... از علماء شیراز ۵۵۷ |
| محمد باقر رضوی ۵۸۸ | محمد (آقا) ... یدر مشیرالدوله ۵۲۴ |
| محمد باقر صدر العلماء (سید) ۳۲۷ | محمد (آقا سید) ... پسر سید علی اکبر ثغرئی |
| محمد بروجردی (شیخ) ۳۷۳ | ۴۷۷ |
| محمد بن عبدالله (حضرت) ۲۶۴۰۲۵۱ | محمد (از مردم رشت) ۶۱۷ |
| ۳۴۵۰۳۲۲۰۲۸۶۰۲۸۵۰۲۸۴۰۲۶۷۰۲۶۵ | محمد (حاج شیخ) ۵۳۲۰۳۶۲ |
| ۴۰۴۰۴۰۳۰۳۹۱۰۳۸۴۰۳۸۳۰۳۴۹۰۳۴۷ | محمد (سیرا) ... پسر مجد الاسلام کرمانی |
| ۵۳۸۰۵۲۶۰۵۱۳۰۴۸۴۰۴۵۷۰۴۴۴۰۴۰۹ | ۴۲۹ |
| ۶۰۵۰۵۷۵۰۵۷۱۰۵۴۴ | محمد آقا تاجر (حاجی سید) ۶۳۵ |
| محمد تاجر (حاجی سید) ۶۳۱ | محمد آملی (آخوند ملا) ۲۳۴۶۰۱۸۱ |
| محمد تقی (آقا سید) ۲۷۱۰۲۷۰۰۲۶۹ | ۴۷۷ |
| محمد تقی (آقا شیخ) ... از علمای کرمان ۳۱۸ | محمد ابراهیم (حاج) ۶۳۱۰۵۶۱۰۵۱۱ |
| محمد تقی (از مردم رشت) ۶۱۷ | محمد ابراهیم خان (آقا) ... حاکم کلات ۴۳۵ |
| محمد تقی اصفهانی (حاج شیخ) ۴۵ | ۴۳۸ |
| محمد تقی بنکدار (حاجی) ۰۱۸۱ ۰۱۷۹ | محمد احوی (آقا سید) ۴۱ |
| ۵۳۳۰۵۱۴۰۵۱۲۰۵۱۰۵۰۵۰۵۰۹۰۵۰۵۰۳۴۴ | محمد ارباب (آقا سیرا) ۱۸۲ |
| ۶۵۶۰۶۳۳۰۵۹۱۰۵۹۰۰۵۶۹۰۵۶۱۰۵۳۹ | محمد اسلم خان ۷۱ |
| محمد تقی تربیتی الاصل (شیخ) ۵۸۷ | محمد اسمعیل بن عبدالعظیم بن محمدباقر ۱۸۵ |
| محمد تقی خان ۳۲۰ | محمد اسمعیل خان = وکیل الملک |
| محمد تقی دهینده ۶۳۵ | محمد اسمعیل قزازای (حاج آقا) ۰۱۷۹ |
| محمد تقی سلمانی (حاج) ۳۶۲ | ۱۸۱ |
| محمد تقی سمانی (آقا سید) ۰۵۶۱۰۵۱۱ | محمد اعظم خان ۷۳۰۷۲۰۷۱ |
| ۵۷۱ | محمد افضل خان ۷۲۰۷۱ |
| محمد تقی شیرازی ۴۶۷ | محمد اکمل (ملا) ۶۱ |
| محمد تقی صراف (آقا) ۵۱۱ | محمد امین خان ۷۱ |
| محمد تقی کاشی (ملا) ۴۹ | محمد اندرزبانی (شیخ) ۱۱۰ |
| محمد تقی کرکاسی (آقا میرزا) ۱۹۲ | محمد باقر الواعظ (حاج ملا) ۱۸۷۰۱۸۶ |

| | |
|--------------------------------------------------|---------------------------------------------|
| محمدخان سرنیب ۳۱۶ | ۶۲۹۰۶۲۲۰۶۲۳۰۶۲۷۹ |
| محمدخان لسان الممالک (میرزا...) = لسان - الممالک | محمدتقی هراتی (سید...) = هراتی |
| محمدخان مجدالملک = مجدالملک | محمدجعفر (حاج ملا...) ۱۸۶ |
| محمددلال (آقا...) ۵۱۰ | محمدجعفر (شیخ...) ۱۸۶ |
| محمدرضا (حاجی میرزا...) از علمای کرمان | محمدجعفر کرمانی (آخوند ملا...) ۱۳ |
| ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۱۵، ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۱۱ | محمدجواد اصفهانی (آقا...) ۴۲۸ |
| ۳۵۸، ۳۵۳، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۲۱، ۳۲۰، ۳۱۹ | محمدجواد (از مردم رشت) ۶۱۷ |
| ۴۲۹، ۴۱۵، ۳۹۴، ۳۹۳، ۳۷۱، ۳۶۷، ۳۶۵ | محمدحجت (سید...) = حجت کرمانی |
| ۶۲۵، ۴۹۲ | محمدحسن (حاج شیخ...) ۱۰ |
| محمدرضا (آقا سید...) ۵۱ | محمدحسن (حاج...) برادر محمدتقی بنکدار |
| محمدرضا استرآبادی (شیخ... مجتهد) ۵۰۱ | ۵۹۱، ۵۳۳، ۵۰۵ |
| ۵۰۳ | محمدحسن امین الضرب (حاجی...) = امین - الضرب |
| محمدرضا شریعتمدار (شیخ...) = شریعتمدار | محمدحسن شریعتمدار (شیخ...) ۹۹، ۸۵ |
| محمدرضا طباطبائی (سید...) = طباطبائی | ۱۴۷ |
| محمدرضا مجتهد (آقا شیخ...) ۹۹ | محمدحسن شیرازی، حجه الاسلام = میرزای شیرازی |
| محمدرضا مجتهد استرآبادی (آقا شیخ...) ۵۰۳، ۵۰۱ | محمدحسین (شیخ...) صاحب فصول) ۱۰ |
| محمدرضا حکیم قمشی اصفهانی ۴۹۳ | ۵۰۱، ۳۴۵، ۳۴۳ |
| محمدرضا شیرازی (سید... مدیرساوات) ۳۷۳ | محمدحسین امین الضرب = امین الضرب |
| ۶۵۱، ۴۸۶، ۴۱۵ | محمدحسین اصفهانی (میرزا... مدیر الجمال) |
| محمدرضا قمی (شیخ...) ۰۴۷۷، ۳۴۳، ۲۶۸ | ۶۵۱ |
| ۵۰۳، ۵۰۱، ۴۹۳، ۴۸۵ | محمدحسین بیگ ۲۰۸ |
| محمدرضا کاشی (آقا شیخ...) ۵۰۱، ۴۰۹ | محمدحسین ذکا الملک (میرزا...) = ذکا الملک |
| محمدرفیق جان ۷۱ | محمدحسین شهرستانی (آقا میرزا...) ۶۰ |
| محمد سنگلجی (میرزا سید... مجتهد) ۶۲۹ | محمدحسین میرزا (شاهزاده) = ظهیر السلطان |
| محمدشاه ۵۰۸، ۲۱۶، ۱۴۵، ۱۳۱، ۱۶۴ | محمدحسن نظری (ملا...) ۴۶۹ |
| محمد شعشعی (حاج سید...) ۱۷، ۱۶ | محمدحسین وزیر (ملا...) ۱۸۱ |
| محمد شیرازی (شیخ... هروف به فیلسوف) = فیلسوف | محمدجان (حاج... کرمانی، پیشوای شیخیه) |
| محمدصادق (از مردم رشت) ۶۱۷ | ۳۱۸، ۳۱۳، ۳۱۰ |
| | محمدخان رنگه ۶۷ |

- محمد صادق (آقا شیخ) (۱۰۰۰) ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۱۵
 ۳۱۸
 محمد صادق (آقا میرزا) (۱۰۰۰) = طباطبائی
 محمد صادق کاشانی (آقا شیخ) (۱۰۰۰) ۳۴۳
 محمد صراف (سید) (۱۰۰۰) ۶۳۵، ۱۸۲
 محمد طباطبائی (آقا میرزا سید) (۱۰۰۰) = طباطبائی
 محمد عمده (شیخ) (۱۰۰۰) ۷۶
 محمد علی (آقا شیخ) (۱۰۰۰) ۱۸۵
 محمد علی (آقا شیخ) (۱۰۰۰) = ثقفی الاسلام اصفهائی
 محمد علی (آقا میرزا) (۱۰۰۰) ۴۵
 محمد علی (از مردم رشت) ۶۱۷
 محمد علی (حاج سید) (۱۰۰۰) از علمای شیراز ۵۵۷
 محمد علی (میرزا) (۱۰۰۰) پسر سید جمال واعظ (۲۷۴، ۳۴۲)
 محمد علی (سپیدی) (۱۰۰۰) ۱۲۲
 محمد علی اصفهائی (حاج) (۱۰۰۰) ۴۱
 محمد علی بهجت دزفولی (میرزا) (۱۰۰۰) ۶۵۱
 محمد علی بیان المحققین ۱۸۷، ۱۹۵
 محمد علی تاجر شمال مروزی (حاجی) (۱۰۰۰) ۱۷۹
 ۶۳۳
 محمد علی خان (میرزا) (۱۰۰۰) پسر مؤمن لشکر (۴۷۱، ۴۷۵، ۲۴۱)
 محمد علی دزفولی (شیخ) (۱۰۰۰) ۱۲۴
 محمد علی شاه قاجار ۱۲، ۱۵، ۶۴، ۱۳۵، ۱۳۳
 ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۶۴، ۱۶۲، ۱۶۱
 ۲۷۳، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۱۶، ۱۸۳
 ۲۹۵، ۲۸۸، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۵، ۲۷۲
 ۲۶۲، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۷۰، ۳۱۱، ۳۵۴، ۲۹۸
 ۶۵۱، ۶۲۷، ۵۲۹، ۵۲۸، ۲۹۵، ۲۹۲
 محمد علی عراقی (سید) (۱۰۰۰) ۶۵۱
 محمد فاتح (سلطان) (۱۰۰۰) ۴۲۱
 محمد فیلسوف سببهای (شیخ) (۱۰۰۰) = فیلسوف
 شیرازی
 محمد فراباغی (حاجی سید) (۱۰۰۰) = فراباغی
 محمد کاظم الخراسانی = خراسانی
 محمد کرمانی (حاج شیخ) (۱۰۰۰) = ادیب المجاهدین
 محمد کریم خان کرمانی (حاجی) (۱۰۰۰) ۱۲۰، ۱۵
 محمد گلپایگانی (آقا میرزا) (۱۰۰۰) ۴۱۴، ۲۹۲
 محمد گنجهای (آقا سید) (۱۰۰۰) ۳۵۲
 محمد مازندرانی (آقا شیخ) (۱۰۰۰) ۵۸۱، ۴۶۲
 ۵۹۷
 محمد مجاهد (سید) (۱۰۰۰) ۶۱
 محمد محرز (میرزا) (۱۰۰۰) ۳۵۲، ۳۵۱، ۳۵۰
 ۳۵۶، ۳۵۵، ۳۵۴
 محمد النجار (حاجی) (۱۰۰۰) = معین النجار بوشهری
 ناشی (حاج) (۱۰۰۰) ۵۲۴
 محمد نایب (میرزا) (۱۰۰۰) نوکر طباطبائی ۴۸۸
 محمد واعظ اصفهائی خلاق المعانی (حاج شیخ
 (۱۰۰۰) ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۴۴، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۷۷
 ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۲، ۵۹۱
 محمد دلجان سپهدار (نصر السلطنه) (۱۰۰۰) ۱۲۱
 ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۲۵، ۴۸۲، ۴۸۵، ۴۸۷، ۴۹۱
 ۴۹۲، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۷۱، ۵۸۱، ۵۸۷
 ۵۹۵، ۵۹۵، ۶۰۰
 محمد هاتم چهارسوئی (آقا میرزا) (۱۰۰۰) = چهار
 سوئی
 محمود (نام) (۱۰۰۰) ۱۳۵
 محمود اصفهائی (آقا میرزا) (۱۰۰۰) ۱۷۸، ۱۷۹
 ۱۸۵، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۹۳، ۴۶۴، ۵۱۵
 ۵۸۱، ۵۹۱، ۶۳۳، ۶۳۴
 محمود خان (میرزا) (۱۰۰۰) نوه قائم مقام ۶۳۷
 محمود خان دکتور (حاج میرزا) (۱۰۰۰) معروف به دکتور

مسلم بن عوسجه ۳۷۷

مسیح الموسوی (از علما اصفهان) ۵۵۰

مشار الملک (میرزا حسین ...) ۶۳۴

مشکوه الدوله ۵۲۸

مشیر الدوله (حاج شیخ محسن خان ...) ۱۵۸

۵۲۶۰۱۷۱

مشیر الدوله (حاجی میرزا حسین خان سیهسالار)

۱۲۵۰۱۳۴۰۱۲۸۰۱۲۷۰۱۱۸۰۸۲۰۵۰۰۴۹

۱۲۶ = سیهسالار ۲۰۲۰۱۵۶۰۱۵۰۰

مشیر الدوله (یحیی خان ...) ۱۷۱

مشیر الدوله، مشیر الملک (میرزا حسن خان ...)

۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷ = مشیر الملک

مشیر الدوله، نائینی (میرزا نصرالله خان ...)

۱۳۱، ۳۰۴، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۳۳، ۳۴۶، ۳۵۹

۳۶۸، ۳۹۴، ۴۲۸، ۴۷۰، ۵۱۱، ۵۲۴، ۵۲۸

۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۴۸، ۵۵۱، ۵۵۲

۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۸، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۳، ۵۶۵

۵۷۴، ۵۷۷، ۵۷۹، ۵۹۳، ۶۱۸، ۶۲۹، ۶۳۰

۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۵۰، ۶۵۴

مشیر السلطنه (میرزا احمد خان ...) ۱۱۱

۲۲۵، ۳۲۸، ۳۵۶، ۳۶۸، ۳۹۴، ۵۳۱، ۵۷۸

مشیر الملک ۲۴۶، ۲۵۵، ۵۴۱، ۵۶۱، ۵۶۳

۵۷۷، ۵۷۹، ۵۸۹، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۵۰ =

مشیر الدوله

مشیر دیوان ۵۹۹، ۶۰۰

مشیر لشکر (حاج ...) ۵۴۲

مصطفی آشتیانی (آقا میرزا ...) = آشتیانی

۶۳۴ (سید ...) مصطفی

مصطفی قنات آبادی (سید ...) ۵۰۱

مظفرالدین مطهر (سید ...) ۵۴۵، ۵۵۷

مظفرالدین شاه ۱۲، ۴۰، ۹۹، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۲۱

فرمانفرما ۲۳۷

محمود خان علاء الملک = علاء الملک

محمود خان ناصر الملک (میرزا ...) = ناصر الملک

محمود زنجانی (شیخ ... ملای زرگنده) ۵۴۲

محمود قعی (آقا میرزا ...) ۵۶۱، ۵۱۱

محمود مجتهد (میرزا ...) از علمای کرمان) ۵۸۷

مخیر الدوله = علی قلی خان

مخیر الدوله ۴۹، ۱۱۸، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۳۴، ۲۴۶

مخیر السلطنه ۶۰۸، ۶۳۱

مخیر الملک ۶۰۸

مختار الملک ۳۰۹

مدیر المعالک (مدیر الشریعه، مدیر روزنامه

تهران) ۲۷۰، ۶۵۱

مدحت پاشا ۱۲۶

مدرس (میرزا سعید علی ...) ۴۶

مدیر الاسلام بروجردی (سید حسین ...) ۳۷۳

۵۱۴، ۵۶۱، ۶۳۵

مدیر الدوله (حاج ...) ۵۷۲

مدیر الذاکرین (شیخ مرتضی روضه خوان) ۳۴۳

۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۶، ۳۵۷

مدیر الشریعه = مدیر المعالک

مرتضی یاسه جی (آقا سید ...) = یاسه جی

مرتضی روضه خوان (شیخ ...) = مدیر الذاکرین

مرتضی مرتضوی (حاجی سید ...) ۶۳۳

مرتضی آشتیانی (حاج شیخ ...) = آشتیانی

مستشار التجار ۳۲۵

مستشار الدوله ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۷، ۲۴۷

۴۸۱

مستشار الملک ۵۴۳، ۵۴۸، ۵۷۲، ۵۹۷

مستان السلطان (میرزا کاظم خان ...) ۵۸۱

مستان الملک ۱۸۳، ۳۰۹، ۵۲۹

| | |
|-----------------------------------------|-----------------------------------|
| معلی بن خمس ۲۹۶ | ۱۵۸۰ ۱۵۷۰ ۱۳۶۰ ۱۳۳۰ ۱۳۲۰ ۱۲۹۰ ۱۲۵ |
| معمار باشی (حاج ابوالحسن ...) | ۴۷۹۰ ۴۷۸ (۰۰۰) |
| معبور الممالک (دوستعلی خان ...) | ۲۳۹۰ ۲۲۵ (۰۰۰) |
| ۲۶۹ | ۲۵۲۰ ۲۴۷۰ ۲۴۳۰ ۲۴۰۰ ۲۳۹۰ ۲۳۶۰ ۲۲۵ |
| معین التجار اصقہانی = عبدالرحیم | ۲۷۳۰ ۲۷۲۰ ۲۶۷۰ ۲۶۶۰ ۲۵۵۰ ۲۵۴۰ ۲۵۳ |
| معین التجار بوشہری (حاجی محمد ...) | ۵۷۴ (۰۰۰) |
| ۶۴۱۰ ۶۳۳۰ ۶۲۶۰ ۵۹۷۰ ۵۹۱ | ۳۴۶۰ ۳۳۱۰ ۳۲۸۰ ۳۲۷۰ ۳۲۶۰ ۳۰۸۰ ۳۰۵ |
| ۰۲۴۵ (۰۰۰) | ۳۷۳۰ ۳۷۲۰ ۳۷۱۰ ۳۶۶۰ ۳۶۱۰ ۳۵۹۰ ۳۴۸ |
| ۶۵۱۰ ۳۶۲۰ ۳۰۲۰ ۲۷۳۰ | ۲۱۶۰ ۴۱۵۰ ۴۰۳۰ ۴۰۰۰ ۳۹۷۰ ۳۹۴۰ ۳۹۵ |
| معین الملک ۱۵۷ | ۳۷۶۰ ۳۷۵۰ ۴۶۶۰ ۴۶۲۰ ۴۵۹۰ ۴۳۰۰ ۴۲۵ |
| معین حضور (میرزا حسین خان ...) | ۲۹۱۰ ۲۲۵۰ (۰۰۰) |
| ۵۲۲۰ ۵۰۳۰ ۴۶۷۰ ۴۶۵۰ ۴۶۴۰ ۳۳۶ | ۵۱۱۰ ۵۰۸۰ ۵۰۵۰ ۴۹۵۰ ۴۸۹۰ ۴۸۸۰ ۴۸۵ |
| معرنی ۲۲۳ | ۵۴۰۰ ۵۳۹۰ ۵۳۸۰ ۵۳۷۰ ۵۳۴۰ ۵۲۶۰ ۵۲۵ |
| مفاخر الملک ۱۹۱ | ۵۵۱۰ ۵۵۵۰ ۵۴۸۰ ۵۴۶۰ ۵۴۵۰ ۵۴۳۰ ۵۴۱ |
| مفتاح الدولہ ۵۴۲ | ۶۱۳۰ ۶۰۹۰ ۵۹۹۰ ۵۶۴۰ ۵۵۸۰ ۵۵۳۰ ۵۵۲ |
| مفتاح الملک ۲۵۵ | ۶۴۳۰ ۶۲۸۰ ۶۲۷۰ ۶۲۴۰ ۶۲۰۰ ۶۱۹۰ ۶۱۸ |
| مقتدر السلطنہ ۲۴۵ | ۶۵۲۰ ۶۵۱۰ ۶۵۰۰ ۶۴۸۰ ۶۴۴ |
| مقتدر الملک ۶۴۳ | مظفر الممالک ۳۸۱۰ ۳۸۵ |
| مکرم السلطنہ ۵۱۴ | مظفر نظام (میدالحسن خان ...) |
| ملا آقا شیخ رئیس طالبانی (آخوند ...) | ۳۹۹ (۰۰۰) |
| شیخ رئیس | معاون التجار (حاج ...) |
| ملا صدرا شیوازی ۲۹۶ | معاویہ ۲۸۵ |
| ملک التجار، حاجی ملک (حاج ...) | معتصد دیوان ۳۱۵۰ ۳۱۴ |
| ۲۲۶۰ ۲۵۹۰ ۲۵۶۰ ۱۲۳۰ ۴۵ | معتدالامام رشتی ۲۱۲ ۲۷۲۰ ۶۵۲ |
| ملک الحکما (از مردم رشت) ۶۱۷ | معتدالبحر ۴۰۱ ۴۰۶ ۴۰۷ |
| ملک الکتاب (میرزا باقر ...) | معتدالحکما (میرزا عبدالکریم ...) |
| ملک المتکلمین (حاج میرزا نصر اللہ ...) | معتدالسلطنہ شیوازی ۴۹۹ ۴۴۶ |
| ۵۳۳۰ ۵۰۵۰ ۴۹۹۰ ۴۳۵۰ ۳۷۵۰ ۳۵۷۰ ۳۴۴ | معتدخاقان ۵۳۷ ۵۴۳۰ ۵۷۲ |
| ۵۵۶۰ ۵۵۵ | معتدالشریعہ ۱۱۳ |
| ملک المورخین (مدیر روزنامہ وطن) ۶۵۱ | میر السلطان = سردار محیی |
| ملک الواعظین (حاج شیخ زین العابدین ...) | میر السلطنہ (سردار ارفع ...) |
| | معصومہ (حضرت ... ع) ۵۶۶ |
| | معظم السلطان ۶۳۳ |

۶۵۲

مهدی (شیخ... پیر شیخ فضل‌الله) ۰۳۴۶

۵۸۱۰۵۶۸۰۵۶۶۰۵۶۵۰۲۸۲۰۲۶۴۰۳۴۷

۶۴۱۰۶۴۰۰۶۲۹

مهدی (شیخ... پیر آخوند ملا محمد جعفر) ۱۵۰

مهدی بحر العلوم (سید...) = بحر العلوم

مهدی‌خان (میرزا... مؤلف تاریخ و صاف) ۲۲۲

مهدی‌خان (دکتر...) ۸۲

مهدی دولت‌آبادی (میرزا...) ۶۴۹

مهدی سقط‌فروش (سید...) ۶۳۵

مهدی طباطبائی (آقا سید...) = طباطبائی

مهدی گاوکش ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۵۲، ۴۷۶، ۴۷۷

مهدی موعود (حضرت حجه ع) = امام زمان

میران (از شاهان آرمستان) ۴۱۹

میرداماد ۲۹۶

میرزا آقا ارباب (حاج...) ۸۲

میرزا آقا اصفهانی ۰۲۲۹۰۲۲۸۰۲۱۷۰۲۱۵

۵۴۲۰۴۷۶۰۴۳۹۰۴۳۵۰۴۳۲۰۴۳۰

میرزا آقاخان صدراعظم ۱۲۵

میرزا آقاخان کرمانی ۰۱۵۰۰۱۵۰۱۳۰۱۲۰۱۱

۲۸۱۰۲۲۷۰۲۳۶۰۲۲۷

میرزا آقاسی (حاجی...) ۵۰۸

میرزا آقا مجتهد ۲۳۷

میرزا آقا همدانی (حاج...) ۴۰۷۰۲۱۴

میرزا رضا کرمانی = رضا کرمانی

میرزا حاجی تاجر ۵۱۰

میرزای شیرازی (حجه الاسلام...) ۰۲۱۰۱۹

۰۳۷۰۳۶۰۳۵۰۳۴۰۳۳۰۳۰۰۲۹۰۲۵۰۲۲

۰۴۹۰۴۸۰۴۵۰۴۴۰۴۲۰۴۱۰۴۰۰۳۹۰۳۸

۰۱۲۲۰۱۱۵۰۸۸۰۸۳۰۶۳۰۶۲۰۶۰۰۵۸

۴۹۳۰۴۶۷۰۴۹۵

۳۳۸۰۳۳۷

ملک‌شاه سلجوقی ۴۲۰

ملک‌خان (پیرس... میرزا...) ۱۲۸۰۱۱۴۰۶۳

۱۵۹۰۱۵۳۰۱۵۲۰۱۵۱۰۱۵۰۰۱۴۹۰۱۳۶

۲۸۱۰۲۶۷۰۱۷۰

ملک منصور میرزا (شجاع السلطنه) = شجاع السلطنه

ممتاز الدوله ۵۱۴۰۴۳۰

منتخب المعالک مارندران ۴۱۰

منتصر الملک بیکگریگی ۵۸۸

منشی زاده (میرزا ابراهیم خان...) ۴۶۴

مؤمن الملک (میرزا سعید خان...) ۰۱۴۳

۵۲۴ = سعیدخان

مؤمن الملک (میرزا حسین خان...) ۰۳۴۶

۶۴۲۰۵۷۹۰۵۵۸۰۵۴۸۰۵۴۱۰۵۲۸۰۵۲۷

= مشیرالدوله

مؤمن لشکر توری (میرزا سید محمد...) ۲۸۱

۴۷۱

موتسوی تو ۴۵۸

موفق الدوله (شاهزاده...) ۲۵۹۰۲۰۸

مؤید الدوله (میرزا علی اصغر خان...) ۲۵۵

موسی (از مردم رشت) ۶۱۷

موسی (حاجی میرزا...) = شغه الاسلام

موسی (ع) ۲۸۳

موفق السلطان (میرزا اسدالله خان...) ۵۲۶

موقر السلطنه ۴۷۱۰۳۴۷۰۳۴۵۰۳۰۴

مؤید الدوله ۱۳

مؤید الاسلام (مدیر روزنامه حیل‌المتین) ۱۲۵

۶۵۲۰۴۷۱۰۴۷۰۰۲۹۱۰۲۸۱۰۲۱۱

مؤید المعالک کرمانی ۶۵۲

مهدی (آقا سید... جد طباطبائی) ۶۲

مهدی (آقا سید... مؤسس مدرسه هدایت)

| | |
|--------------------------------------|------------------------------------------|
| ۶۵۳۰۲۵۵ | میر محمد ہاشم چہار سوئی (آقا) ۱۷۰۱۶ |
| ناظم التجار ۳۱۵ | میکادو (امیر طور زاہن) ۲۶۰۰۲۵۹۰۲۵۸ |
| ناظم الدولہ ۲۳۳ | |
| ناظم السلطنہ ۲۳۳ | <u>ن</u> |
| ناظم التریعہ ۲۷۵۰۲۷۱۰۲۷۳۰۲۹۹ | ناہلٹون ۱۲۶۰۶۷ |
| ناظم العلماء ملایری ۵۰۹۰۵۰۸ | ناحور ۴۱۷ |
| نایب السلطنہ کامران میرزا ۱۱۰۲۰۲۱۰۲۳ | بادشاہ افتار ۳۰۵۰۳۹۶۰۴۲۱ |
| ۱۰۴۰۱۰۳۰۱۰۲۰۱۰۱۰۹۷۰۴۹۰۳۴۰۳۰ | ناصر الدولہ (عبدالحمید میرزا) ۰۹۸۰۱۱ |
| ۱۲۰۰۱۱۸۰۱۱۳۰۱۱۱۰۱۰۹۰۱۰۸۰۱۰۵ | ۲۳۳۰۲۳۷ |
| ۵۳۰۰۲۸۰۰۲۶۳۰۲۶۱۰۲۶۰۰۱۳۲۰۱۲۲ | ناصر الدین شاہ ۰۹۱۲۰۱۲۰۱۳۰۱۴۰۱۹۰۲۲۰۲۱ |
| ۵۸۰۰۵۷۸۰۵۷۴۰۵۷۲۰۵۶۷۰۵۴۱۰۵۴۰ | ۰۲۶۰۲۸۰۳۷۰۳۴۰۳۳۰۳۰۰۲۹۰۲۸۰۲۶ |
| ۶۱۳۰۶۰۰۰۵۹۹۰۵۸۶۰۵۸۵ | ۰۸۳۰۸۱۰۸۰۰۷۸۰۷۷۰۷۶۰۶۹۰۶۴۰۶۳۰۶۲ |
| نایب الوزارہ (میرزا ابراہیم خان) ۵۲۵ | ۰۹۸۰۹۹۰۹۹۰۹۸ |
| نایب حس ۳۷۷۰۳۷۶ | ۰۱۲۳۰۱۲۳۰۱۱۵۰۱۱۱۰۱۰۱۰۹۹۰۹۸ |
| نایب عبداللہ = عبداللہ | ۰۱۲۲۰۱۲۶۰۱۲۵۰۱۲۴۰۱۲۳۰۱۲۸۰۱۲۵ |
| نایب عبداللہ = عبداللہ | ۰۱۵۱۰۱۵۰۰۱۴۷۰۱۴۶۰۱۴۵۰۱۴۴۰۱۴۳ |
| نایب ہادی خان = خبیر دربار | ۰۱۷۱۰۱۶۹۰۱۵۹۰۱۵۷۰۱۵۶۰۱۵۵۰۱۵۴ |
| سی خان امیر دیوان قزوینی (میرزا) ۱۳۴ | ۰۲۳۲۰۲۲۹۰۲۲۱۰۲۱۶۰۲۰۹۰۲۰۲۰۱۷۹ |
| سجد الدولہ (از مردم رشت) ۶۱۷ | ۰۲۷۹۰۲۷۷۰۲۷۴۰۲۶۳۰۲۵۴۰۲۵۲۰۲۳۸ |
| سجف آبادی (حاج حیدر) ۴۲۸ | ۰۲۹۴۰۲۹۷۰۲۹۵۰۲۹۲۰۲۹۳۰۲۹۳۰۲۹۴ |
| نحفی، حاجی آقا نحفی، آقا نحفی ۰۲۶۰۲۳ | ۶۵۵۰۵۹۶۰۵۲۵۰۵۰۸۰۵۰۰ |
| ۵۸۷۰۵۵۵۰۵۵۰۰۳۳۶۰۲۷۱۰۲۱۷۰۲۱۱ | ناصر الدین میرزا ۴۶۲ |
| ۶۱۳ | ناصر السلطنہ ۶۴۵ |
| نجم آبادی = ہادی | ناصر التریعہ کرمانی (سید احمد) ۰۲۷۰ |
| نجم الدولہ (حاج) ۱۶۰ | ۲۸۸۰۲۷۲۰۲۷۱ |
| نجم الذاکرین ۳۸۵ | ناصر الملک ۰۱۵۷۰۱۷۰۰۱۷۵۰۳۴۶۰۳۸۴۰۳۸۴ |
| نجیب پانا ۶۷۰۶۶ | ۳۸۵۰۳۸۶۰۴۳۰۰۴۵۴۰۴۶۲ |
| ندیم باغی (حاج) ۱۸۲۰۱۸۳۰۳۱۳ | ناصر خاقان ۲۷۱ |
| نریمان خان = قوام السلطنہ | ناظم الاسلام کرمانی ۰۱۸۱۰۱۸۵۰۱۸۵۰۲۳۶۰۲۳۳ |
| نسترن (ہمسر ظفر السلطان) ۳۱۵ | ۰۲۸۰۰۲۲۲۰۲۲۲۰۲۲۲۰۲۲۲۰۲۲۲۰۲۸۰ |
| نصر السلطنہ = محمد ولی خان سپہدار | ۶۲۰۰۵۸۸۰۵۸۱ |
| | ناظم الانبیا کرمانی ۰۲۰۱۰۲۰۲۰۲۰۲۰۲۰۲۰۴ |

| | |
|-----------------------------------------|------------------------------------------|
| نوری (شیخ فضل الله ...) = فضل الله نوری | نصرالله (حاجی میرزا ...) = ملک المتکلمین |
| ۰۱۸۸۰۱۷۹۰۱۶۱ (مسیو...) | نصرالله اخوی (حاجی سید ...) = اخوی |
| ۲۹۰۰۲۷۱۰۲۷۰۰۲۶۹۰۲۶۸۰۲۶۷۰۲۲۵ | نصرالله خان امیراعظم (امیرخان سردار) ۱۶۲ |
| ۲۵۸۰۲۳۱۰۲۲۸۰۲۹۸۰۲۹۵۰۲۹۴۰۲۹۳ | ۳۰۴۰۲۱۲۰۱۶۸۰۱۶۷۰۱۶۶۰۱۶۵۰۱۶۴ |
| ۶۴۹۰۶۱۸۰۴۹۷ | ۲۶۸۰۲۶۴۰۲۶۳۰۲۶۰۰۲۵۹۰۲۴۶۰۳۰۸ |
| نیرالدوله ۲۷۴۰۲۷۲۰۲۷۱۰۲۷۰۰۲۱۲۰۳۰۴ | ۵۴۴۰۵۴۲۰۴۶۶۰۲۷۲ |
| ۵۸۰۰۵۷۱۰۵۳۱۰۴۳۸۰۴۳۵۰۴۳۴۰۴۲۸ | نصرالله خان (میرزا ...) = مشیرالدوله |
| ۶۵۰ | نصرت الدوله = فرمانفرما |
| نیرالسلطان (میرزا قهرمان خان ...) ۲۲۷ | نصرت السلطان ۶۳۲۰۶۳۲۰۵۰۰۰۴۹۹۰۴۳۰ |
| نیر = دیرخاقان | ۶۴۹۰۶۳۶ |
| نیرسح (از شاهان ارمنستان) ۴۱۸ | نصیرالدوله = عبدالوهاب |
| نیکلای دوم ۴۵۶ | نصیرالاسلام ۳۱۶ |
| نینوس (از شاهان ارمنستان) ۴۱۸ | نظری = محمدحسین |
| نیبولوموس (از والیه های ارمنه) ۴۱۹ | نظام الحکما ۶۵۴ |
| <u>ک</u> | نظام السلطان ۵۴۳۰۳۰۸ |
| کارت (ملاحسن ...) ۵۱۱ | نظام السلطنه ۵۴۱۰۲۷۳۰۱۸۱ |
| کاعظ قزوینی ۵۳۴ | نظام العلماء تبریزی ۴۹۴۰۲۳۹ |
| کثوق الدوله ۰۶۳۳ ۰۵۰۰۰۴۹۹۰۴۱۵۰۲۹۲ | نظام الملک (خواجہ ...) ۱۵۶۰۶۷ |
| ۶۴۶ | نظام الملک (رئیس دیوانخانه عدلیه) ۰۲۵۴ |
| کحبه الله میرزا سبسالاراعظم ۱۶۳ | ۰۶۴۳۰۵۹۱۰۵۲۲۰۵۲۱۰۲۶۸۰۳۰۸۰۳۰۳ |
| وزیرافخم (سلطان علیخان ...) ۳۹۵۰۲۱۵ | ۶۴۴ |
| وزیرمخصوص (صاحب اختیار) ۳۹۵ | نظام الواعظین = آقا بزرگ |
| وزیرنظام ۶۲۱ | نظم الدوله (میرزا ابوتراسخان ...) ۰۹۹ |
| وزیر همایون (میرزا مهدی خان ...) ۰۲۱۷ | ۵۴۳۰۴۲۴۰۱۱۸۰۱۱۷ |
| ۴۷۱۰۲۱۹۰۲۱۸ | نقیب السادات ۳۴۵ |
| وکیل الدوله = آقا بالاخان | نمرود (پادشاه بابل) ۴۱۷ |
| وکیل الدوله کرمانشاهی (حاج حسن ...) ۰۴۵ | نواریر (از شاهان ارمنستان) ۴۱۹ |
| ۸۲۰۸۱ | نودیکف (مادام ...) ۸۴ |
| وکیل الدوله (حاج عبدالرحیم ...) ۴۱۰۴۵ | نوزالدوله (مادر عضد السلطان) ۵۲۹ |
| وکیل الرعایا همدانی (حاج ...) ۱۸۲ | نورالله (حاج آقا ...) ۲۱۱ |
| | نوزوز علیخان قلعه محمودی ۱۵۵۰۱۵۴ |

هرد (از شاهان ارمنستان) ۴۱۹
 هرساک (از شاهان ارمنستان) ۴۱۹
 همام ۲۲۳
 هورو (از شاهان ارمنستان) ۴۱۹
 هوسرت (اعلیحضرت) ۱۵۵
 هیگاطانس (ارمنی) ۴۱۷
 هو (لارد) ۱۲۶

ی

یافت (۰۰۰ بن سوخ) ۲۱۷
 یحیی (حاج میرزا ۰۰۰ امام جمعه شیراز) =
 امام جمعه شیراز
 یحیی (آقا ۰۰۰ وکیل کرمان) ۱۸۰۱۲، ۰۳۰۶
 ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۹۳
 یحیی خان = مشیرالدوله
 یحیی خان منشی یاشی (میرزا ۰۰۰) ۵۲۹
 یحیی دولتآبادی (حاج میرزا ۰۰۰) = دولت
 آبادی

یحیی سیدالحمکا = سیدالحمکا
 یحیی کاشانی (شیخ ۰۰۰) ۲۸۱، ۲۱۸، ۲۱۷
 ۲۹۱، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۶۵۲
 یحیی میرزا، نفعه السلطنه (شاهزاده ۰۰۰) ۶۳۱
 ۶۳۲

یدالله فقی (آقا ۰۰۰) ۲۱۴
 یدرید ۶۰۹، ۶۱۱
 یعقوب خان (سردار افغانی) ۷۲
 یعقوب خان (میرزا ۰۰۰) ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲
 یوراسی ۴۴۲
 یوسف خان (میرزا ۰۰۰) = مشارالدوله
 یوسف میرجانی (آقا سید ۰۰۰) ۲۷۵

وکیل الملک، سوری (محمد اسماعیل خان) ۱۰۲۰۹
 ۱۰۱۱۸، ۰۲۰۹، ۲۹۵
 وکیل الممالک کرمانی ۹۸
 ولسر ۱۵۲
 ولی الله خان (دکتر سید ۰۰۰) ۶۳۵
 ولی خان (عموی عبدالسلطنه) ۳۱۵
 ولیدین عقبه ۴۲۵
 ویکتور اماوئل ۱۵۵
 ویکتور هوگو ۱۵۲
 ویلنگالی ۸۴

ه

هادی (حاج آقا ۰۰۰ پسر شیخ فضل الله) ۶۳۸
 هادی (سید ۰۰۰ پسر عموی سید جمال الدین) ۷۹
 هادی دولتآبادی (میرزا ۰۰۰) ۶۴۹
 هادی نجمآبادی (حاج شیخ ۰۰۰) ۲۲۰، ۱۸
 ۰۱۲۴، ۰۱۲۵، ۰۱۱۲، ۰۱۱۱، ۰۸۲، ۰۶۲
 ۰۱۳۵، ۱۵۹، ۲۰۸

هاسم (آقا میرزا ۰۰۰) ۲۵۴، ۲۸۱
 هاسم خان فراجده داعی ۲۷۵
 هاسم صدی (سید ۰۰۰ سید صدی) ۱۲۷۹، ۲۲۱
 ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۹

هاک (از شاهان ارمنستان) ۴۱۸، ۴۱۷
 هاگ (از شاهان ارمنستان) ۴۱۹، ۲۰۸
 هاناک (از شاهان ارمنستان) ۴۱۸
 هدایت الله (سید ۰۰۰ از علما مراغه) ۵۶۲
 هدایت الله خان (میرزا ۰۰۰) ۴۳۹
 هراسی (سید محمد تقی ۰۰۰) ۶۳۱، ۶۳۵، ۶۴۶
 هراچا (از شاهان ارمنستان) ۴۱۹
 هرازد (از شاهان ارمنستان) ۴۱۹

امارات

| | |
|------------------------------------------------------|-----------------------------------------|
| ارومیه - ۶۲۳.۳۷۱ | آب اسار فاسان - ۵۷۳ |
| اسرآباد - ۶۰۴.۴۸۰.۱۶۵.۱۶۴.۱۶۳.۱۲۶ | آذربایجان - ۱۳۲.۱۲۹.۱۲۶.۶۹.۴۵.۱۴ |
| اسدآباد - ۷۹.۷۰ | ۰۲۶۶ ۰۲۳۶.۱۷۱.۱۶۹.۱۵۷.۱۴۳.۱۳۵ |
| اسکندار (ارشهرهای ارمنی نشین) - ۴۲۱ | ۰۵۲۵ ۰۲۷۲.۴۱۰.۳۷۱.۳۷۰.۳۷۵.۲۷۳ |
| اسعدآباد (در کابل) - ۷۰ | ۰۶۰۴ ۰۵۵۶.۵۴۹.۵۳۹.۵۳۸.۵۳۷.۵۳۵ |
| اسلامبول، استنبول - ۱۱۰.۱۲۰.۱۳۰.۱۴۰.۱۵۰ | ۶۵۵.۶۲۷.۶۲۴.۶۲۱.۶۲۰ |
| ۰۹۸.۸۴.۸۳.۸۲.۷۸.۷۴.۷۳.۶۹.۶۳.۵۳ | آثار (در ...) |
| ۰ ۱۱۳. ۱۱۱. ۱۰۹. ۱۰۷. ۱۰۵. ۱۰۱. ۱۰۰ | ۶۵۶ |
| ۱۷۸.۱۷۰. ۱۵۳. ۱۴۸. ۱۳۴. ۱۲۰. ۱۱۵. ۱۱۴ | آلمان - ۱۳۸۵. ۳۰۴. ۱۳۲. ۱۲۶. ۸۱. ۵۳ |
| ۰۴۲۳. ۴۱۶. ۴۱۵. ۳۵۶. ۲۳۸. ۲۳۶. ۲۰۹ | ۳۸۶ |
| ۰۶۲۲. ۵۱۴. ۲۹۵. ۴۳۰. ۴۲۵. ۴۲۴. ۴۲۳ | |
| ۰۶۵۶ | |
| اصفهان - ۱۱۰. ۱۳۰. ۱۶۰. ۱۷۰. ۱۹۰. ۲۰۵. ۲۲۰. ۲۵۰. ۲۵۰ | اس نایوبه - ۱۵۰۲. ۵۰۱. ۵۰۰. ۴۹۸. ۲۷۲ |
| ۰۲۱۹. ۲۱۱. ۲۰۴. ۱۸۷. ۱۷۸. ۱۴۹. ۷۹. ۷۶ | ۵۱۰ |
| ۰۴۳۰. ۴۲۱. ۳۵۸. ۳۴۳. ۳۳۸. ۳۲۷. ۳۱۱. ۲۸۰ | اماروسی - امریکا |
| ۰۵۲۹. ۵۲۸. ۵۲۰. ۵۲۹. ۵۰۰. ۴۹۹. ۴۹۵. ۴۶۹ | ۸۴ - امریک |
| ۰۵۷۷. ۵۸۳. ۵۷۹. ۵۷۴. ۵۵۹. ۵۵۵. ۵۵۰ | آرمنیل - ۲۸۱. ۲۱۸. ۲۱۷. ۲۱۶. ۲۱۵. ۲۱۱ |
| ۶۵۵. ۶۵۳. ۶۴۹. ۶۳۴. ۶۳۲. ۶۰۴. ۵۹۵ | ۵۰۶. ۴۷۲. ۳۰۵ |
| اطرین - ۴۲۴. ۴۲۳. ۴۲۲. ۱۲۷. ۵۳ | آرزو الروم - ۶۸. ۶۷ |
| افریقا - ۳۰۳. ۲۶۴. ۲۰۹ | آرس - ۲۵۷ |
| افغان، افغانستان - ۷۷. ۷۲. ۷۱. ۷۰. ۲۳ | آرک، آرک دولتی - ۳۴۰. ۳۷۸. ۴۷. ۲۱. ۲۰ |
| ۳۸۶. ۲۴۶. ۱۷۶. ۱۳۲. ۱۲۶. ۱۲۵. ۸۰. ۷۹ | ۵۹۵. ۵۰۸. ۴۸۴. ۳۹۹. ۳۹۲. ۳۶۸. ۳۶۱ |
| امام زاده حمزه - ۳۶۳. ۱۲۱. ۱۰۹ | آرمنستان - ۴۲۱. ۴۲۰. ۴۱۹. ۴۱۸. ۴۱۷ |
| امام زاده زید - ۴۹۰ | آروپ (اروپا) - ۱۳۰. ۱۲۷. ۷۷. ۷۶. ۵۶. ۵۳ |
| امام زاده سیدولی - ۳۲۶. ۳۲۵. ۳۲۴ | ۵۲۶. ۴۵۹. ۴۴۹. ۳۸۹. ۱۳۶. ۱۳۵ |

الد

| | |
|---------------------------------|-----------------------------------------|
| ۵۹۶۰۴۶۷۰۳۹۲۰۳۸۴۰۳۸۱ | امام زاده شاه چراغ = شاه چراغ |
| ۶۴۲۰۳۵۴ - باغ (پارک) عین الدوله | امام زاده قاسم - ۱۷۹ |
| باغ قصر - ۲۵۶ | امریکا (امریکا، اتارونی) ۳۹۷۰۲۰۸۰۱۴۹۰۵۳ |
| باغ گلستان - ۱۱۸ | اسریه - ۱۱۹۰۱۰۱ |
| باغ ناصریه - ۳۱۳ | انگلستان، انگلیس - ۵۴۰۴۷۰۳۱۰۳۰۰۲۳ |
| باغاریا (باویر) - ۸۱۰۷۷ | ۷۶۰۷۵۰۷۲۰۶۸۰۶۷۰۶۶۰۵۹۰۵۸۰۵۷۰۵۶ |
| بانک استقراضی - ۳۲۶۰۳۲۵۰۳۲۴۰۱۸۸ | ۱۵۵۰۱۳۲۰۱۳۱۰۱۲۶۰۱۲۵۰۸۵۰۸۴۰۷۷ |
| ۴۴۲۰۳۲۷ | ۲۸۲۰۲۷۷۰۲۶۲۰۲۵۷۰۱۷۵۰۱۵۳۰۱۵۱ |
| بجنورد - ۶۰۴ | ۰۳۹۱۰۳۹۰۳۸۶۰۳۶۱۰۳۰۲۰۳۰۰۰۲۹۶ |
| بحرین - ۱۳۲ | ۰۵۰۱۰۵۰۰۰۴۷۰۰۴۴۷۰۴۴۶۰۴۲۶۰۴۰۵ |
| بحارا - ۶۱۱ | ۰۵۳۲۰۵۳۱۰۵۲۹۰۵۱۴۰۵۱۰۵۰۸۰۵۰۷ |
| بیرازجان - ۴۰۷ | ۰۵۸۴۰۵۶۱۰۵۵۴۰۵۴۸۰۵۴۱۰۵۴۰۰۵۳۴ |
| بردسیر - ۱۱ | ۰۶۱۷۰۶۱۶۰۵۹۹۰۵۹۷۰۵۹۴۰۵۹۳۰۵۸۹ |
| برلین - ۱۵۰ | ۴۷۶۰۶۳۳۰۶۲۸۰۶۲۷۰۶۲۴۰۶۲۰ |
| بروجرد - ۶۰۴۰۵۵۶۰۳۷۵ | اوبین - ۵۰۴ |
| بروکسل - ۱۶۸ | اهواز - ۲۵۶ |
| بسطام - ۲۰۱۰۱۹۸ | ایطالیا - ۵۳۲۰۴۲۳۰۱۵۵۰۱۵۳۰۱۵۲ |
| بصره - ۳۵۵۰۸۲۰۷۸۰۶۴ | ایرانکیف - ۴۶۶ |
| بغداد - ۴۲۱۰۳۵۵۰۱۳۴۰۸۲۰۴۲۰۴۱۰۴۰ | |
| بقعه صادقیه - ۳۶۴ | <u>ب</u> |
| بلژیک - ۱۵۷ | بابل - ۴۱۷۰۴۱۹ |
| بلغار، بلغارستان - ۲۵۷ | باجالی - ۴۲۳ |
| بلوچستان - ۳۲۳۰۳۱۷۰۲۱۵۰۱۳۲۰۱۲۶ | باجکیران - ۵۷۸ |
| ۶۰۴۰۴۰۵ | بادکوبه - ۵۹۹۰۱۰۸۰۱۰۱ |
| بم - ۳۱۷ | بازفروش - ۱۲۰۰۱۰۸۰۱۰۱۰۱۰۱۰۰ |
| بمبئی - ۱۳۴ | بازارچه کریمائی عباسعلی - ۳۴۱ |
| بوشهر - ۶۵۱۰۲۹۹۰۲۹۲۰۲۸۱۰۸۰۰۵۸ | بازار شاه کرمان - ۳۱۲ |
| ۶۵۵ | باطوم - ۱۰۱۰۱۴ |
| بهارستان - ۵۷۳ | باغ ایلخانی - ۴۷ |
| بهرام آباد رفسنجان - ۳۱۹ | باغ پسته بیگ - ۲۳۲ |
| بولینا (از شهرهای روسیه) - ۴۲۱ | باغ شاه - ۲۷۹۰۲۷۸۰۲۷۶۰۱۱۷۰۱۰۱۰۶۴ |

ننگاس - ۶۰۲

بهرجد - ۲۱۱

نوجال - ۱۲۷

۳

تویسرکان - ۶۰۴

باجنار - ۳۲۹

ته باغ الله - ۱۰۰

پارک عین الدوله - باغ عین الدوله

تیمچه حاجب الدوله - ۳۶۲

پاریس - ۰۱۵۱، ۰۱۴۹، ۰۱۳۰، ۰۱۲۵، ۰۷۷، ۰۷۶

ج

۵۲۶، ۴۲۴، ۲۲۷، ۰۱۷۰

حاجرود - ۲۳

پطرزبورگ، پطرسبورگ - ۱۳۵، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۷۷

جهاخانه (خسان...) = خیابان جهاخانه

۳۹۴، ۱۶۹

جده (بندر...) - ۲۵۹، ۲۵۸

پنجاب - ۳۰۰

جرایر - ۲۵۹

ت

جلال آباد - ۳۹۳، ۳۵۸، ۳۲۰، ۳۱۹، ۳۱۷

تالار برلین - ۶۲۱

جلغا - ۲۲۱

تالار گلستان - ۶۲۳، ۳۶۸، ۳۶۷

د

تبریز - ۰۱۴۳، ۰۱۲۹، ۰۱۲۵، ۰۲۲، ۰۲۳، ۰۱۲، ۰۱۲

حاج مرغان - ۲۹۷، ۲۳۳

۰۲۵۷، ۰۲۲۱، ۰۲۲۰، ۰۱۹۳، ۰۱۹۱، ۰۱۸۹، ۰۱۶۴

حجاز - ۷۳، ۷۱

۰۲۸۱، ۰۲۸۰، ۰۲۷۷، ۰۲۷۶، ۰۲۷۵، ۰۲۷۴، ۰۲۷۳

حسن آباد - ۵۷۱، ۵۶۹، ۵۰۶، ۵۰۳، ۳۷۹

۰۲۵۱، ۰۴۴۶، ۰۴۳۱، ۰۳۹۵، ۰۳۷۱، ۰۳۳۸، ۰۳۲۴

حلب - ۳۹۶، ۲۳

۰۵۴۰، ۰۵۳۸، ۰۵۳۷، ۰۵۳۵، ۰۵۳۴، ۰۴۹۴، ۰۴۵۲

حیدرآباد دکن - ۷۶

۰۶۲۱، ۰۶۲۰، ۰۶۱۶، ۰۶۰۹، ۰۵۹۶، ۰۵۶۰، ۰۵۵۹

ح

۰۶۵۲، ۰۶۵۱، ۰۶۴۷، ۰۶۲۸، ۰۶۲۷، ۰۶۲۶، ۰۶۲۲

۶۵۶

خاتون آباد - ۴۳۲

تجارخانه حمیدیهان - ۴۲۷، ۴۲۶

خار (مزیدک ورامین) - ۴۶۶

تجارخانه جهاسان - ۴۶۸، ۴۲۷، ۴۲۶

خرازمین - ۱۵۹

تربت - ۶۰۴

خراسان - ۱۶۰، ۱۴۲، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۹۱، ۴۷

توشیز - ۶۰۴

۰۳۱۹، ۰۳۱۰، ۰۳۱۹، ۰۲۰۲، ۰۱۷۱، ۰۱۷۰، ۱۶۲

ترکستان - ۴۶۵

۰۴۳۶، ۰۴۳۵، ۰۴۳۴، ۰۳۹۸، ۰۳۹۷، ۰۳۹۴، ۰۳۹۳

ترکیه، ترکیا - ۸۷، ۷۴

۰۶۰۴، ۰۶۰۰، ۰۵۹۹، ۰۵۷۷، ۰۴۶۹، ۰۴۶۶، ۰۴۲۷

غلمس - ۳۹۴، ۱۶۹، ۱۳۴، ۱۰۱

خرر (دریا...) - ۵۲

نکه در خونگاه - ۳۷۵

خلیج فارس - ۱۳۲، ۱۲۶، ۱۲۵

نکه، موجهرخان - ۳۵۲

۰۶۵۲ ۰۵۱۷ ۰۵۱۶ ۰۶۱۰ ۰۵۴۰ ۰۴۷۲ ۰۳۷۹
 ۶۵۶ ۰۶۵۵
 ۰ ۳۱۹ ۰ ۳۱۸ ۰ ۳۱۷ ۰ ۳۰۹ ۰ ۳۰۶ - رفتنجان
 ۶۱۸ ۰ ۳۹۳ ۰ ۳۵۸ ۰ ۳۲۰
 ۶۵۴ - (مدرسه ...) - رفت
 ۱۵۳ - رم
 ۰ ۶۷ ۰ ۶۲ ۰ ۶۱ ۰ ۵۷ ۰ ۵۵ ۰ ۵۱ - روس (روسیه)
 ۱۳۱ ۰ ۱۳۰ ۰ ۱۰۶ ۰ ۸۶ ۰ ۸۴ ۰ ۸۱ ۰ ۷۷ ۰ ۷۶ ۰ ۶۸
 ۲۲۱ ۰ ۲۰۹ ۰ ۱۴۵ ۰ ۱۳۲
 ۴۲۰ ۰ ۲۵۸ ۰ ۲۵۷ - روم
 ۳۷۱ - ری

ز

۱۲۰ - زرگنده
 ۵۳۳ ۰ ۲۰۹ - زرتد کرمان
 ۸۰ - زرتد ساوه
 ۵۴۰ ۰ ۲۱۹ ۰ ۲۱۸ ۰ ۲۱۷ ۰ ۲۱۶ ۰ ۱۲۵ - زرنجان

ژ

۴۴۸ ۰ ۳۳۲ ۰ ۳۰۲ ۰ ۲۹۰ ۰ ۲۴۶ ۰ ۱۳۰ - ژاپون
 ۴۶۵ ۰ ۴۶۰ ۰ ۴۵۹ ۰ ۴۵۸

س

۰ ۶۳ ۰ ۶۲ ۰ ۵۰ ۰ ۴۳ ۰ ۱۹ ۰ ۱۷ - سامراه
 ۴۶۷ ۰ ۴۵۱ ۰ ۱۶۰ ۰ ۱۲۸ ۰ ۱۲۳ ۰ ۱۱۵ ۰ ۶۴
 ۶۰۴ ۰ ۵۳۳ ۰ ۴۷۱ - ساوه
 ۳۲۸ ۰ ۱۷۳ ۰ ۴۶ - سزوار
 ۴۸۴ ۰ ۳۶۲ - سیزه میدان
 ۵۶۹ ۰ ۲۵۶ - سرای امیر
 ۵۷۳ ۰ ۵۶۹ - سرای حاج حسن
 ۴۱۹ ۰ ۴۱۸ - سرای کبرها

خسه - ۶۰۴ ۰ ۵۴۰
 خوانسار (خوانسار) - ۶۰۴
 خوی - ۲۷۷
 خیابان جباخانه - ۳۶۲
 خیابان جلیل آباد - ۲۱۴
 خیابان علاء الدوله - ۵۵۱ ۰ ۳۸۲
 خیابان ناصری - ۲۱۴

د

داغ بولی - ۲۲۹
 دامغان - ۶۰۴ ۰ ۱۶۷ ۰ ۱۶۴
 دربند - ۴۹۹ ۰ ۱۵۲
 درشت - ۶۳۲ ۰ ۵۹۷ ۰ ۵۹۶
 دروازه بهجت آباد - ۲۱۵
 دروازه دولاب - ۳۵۰
 دروازه شیرین - ۶۵۶
 دروازه غار - ۳۷۶
 دروازه قزوین - ۲۷۹ ۰ ۲۵۵ ۰ ۲۱۵
 دریای روم - ۳۹۶
 دریای مازندران - ۳۷۹
 دزاشیب - ۱۴۵
 دشتستان - ۴۰۷

دوشان تپه (قصر ...) - ۰ ۳۵۴ ۰ ۳۵۳ ۰ ۳۵۲
 ۵۵۳ ۰ ۳۵۷ ۰ ۳۵۵
 دولت آباد اصفهان - ۶۴۹

ر

راور - ۱۳۰
 راین - ۳۱۶
 رستم آباد - ۵۶۱
 رشت - ۰ ۳۳۲ ۰ ۱۲۰ ۰ ۱۶۴ ۰ ۱۳۵ ۰ ۱۳۰ ۰ ۱۳

صفائیه - ۱۲۱

سرخس - ۱۲۶

ط

سرخه حصار - ۱۲۵

سرقدرآقا، قمبرآقا - ۱۷۲، ۱۸۶، ۱۹۴

طالش - ۶۵۴

سعدآباد - ۴۹۹

طرابزون - ۱۲، ۱۴، ۱۰۰، ۱۰۵، ۲۲۱

سلطنت آباد - ۲۷۹، ۴۹۳، ۴۹۶

طربشت = درشت

سنان - ۱۶۴، ۱۶۷، ۶۵۴

طرق مشهد - ۳۱۹، ۳۹۴

سنکج - ۲۵۲، ۳۴۶، ۴۸۱

ع

سوریه - ۷۳

سولقان - ۳۹۷

عبدالعظیم (حضرت - شاهزاده...) - ۶۴

سویس - ۸۵، ۷۳

۱۰۷، ۸۱، ۸۳، ۸۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۷

سیستان - ۱۲۶، ۱۳۲، ۲۵۶، ۳۸۹، ۴۰۵

۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۱

۶۰۴، ۲۹۵

۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۱، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۸

ش

۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۸، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۲۱، ۲۲۷

شاه چراغ - ۲۵۵، ۴۰۸ = عبدالعظیم

۲۲۸، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۴

شاهرود - ۱۶۴، ۱۶۷، ۶۵۴

۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۵۰، ۳۵۱

شکلان تبریز (محلّه) - ۲۳۷

۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۲، ۳۷۲

شمس العماره - ۴۹، ۴۸۷، ۵۰۷

۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۸، ۴۰۵، ۴۲۴، ۴۵۷

شمیران، شمیرانات - ۶۴، ۱۵۲، ۱۷۹، ۱۹۰

۴۶۴، ۴۶۶، ۴۶۹، ۴۷۷، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۰

۲۵۶، ۲۹۹، ۵۱۰، ۵۳۰، ۵۳۳، ۵۳۶، ۵۹۳

۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۲۵

۶۱۳

۵۲۶، ۵۵۴، ۵۵۳، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳

عراق - ۶۵، ۲۳۱، ۲۳۲، ۳۶۵، ۴۷۶، ۶۰۴

نوش - ۱۳۲، ۶۵۵

۶۱۵، ۶۲۱، ۶۳۸

شیراز - ۳۴، ۴۳، ۴۵، ۶۹، ۱۳۲، ۱۸۷، ۲۲۱

عراق عرب - ۲۷، ۱۰۵، ۱۳۶

۲۸۲، ۳۰۵، ۳۲۸، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷

عریستان - ۶۵۴

۲۰۷، ۵۰۸، ۵۵۶، ۵۵۹، ۵۸۹، ۶۵۵، ۶۵۳

عشق آباد - ۱۰۱، ۱۰۶، ۴۰۴، ۵۷۹

ص

علی آباد - ۵۰۷

صاحبقرانیه (قصر...) - ۲۴۰، ۵۱۴، ۵۳۸

عمانات - ۱۲۶

۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۷، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۶، ۵۷۴

ف

فارس - ۳۴، ۴۷، ۱۳۲، ۱۷۸، ۲۱۱، ۳۰۳

۵۷۸، ۵۸۰، ۵۸۶، ۵۹۰، ۵۹۳، ۵۹۹، ۱۶۰۱

۶۲۴

• ۲۹۳۰۲۷۸۰۲۷۴۰۲۷۲۰۲۷۲۰۲۵۸۰۲۵۲
 • ۵۲۰۰۵۲۵۰۵۰۶۰۵۰۳۰۴۹۳۰۴۶۷۰۳۹۴
 • ۵۴۱۰۵۴۰۰۵۲۹۰۵۲۷۰۵۲۴۰۵۲۳۰۵۲۲
 • ۵۵۶۰۵۵۰۰۵۴۸۰۵۴۶۰۵۴۴۰۵۴۳۰۵۴۲
 • ۵۶۹۰۵۶۸۰۵۶۶۰۵۶۳۰۵۶۲۰۵۵۹۰۵۵۷
 ۶۱۸۰۶۰۴۰۵۸۰۰۵۷۹۰۵۷۲۰۵۷۱۰۵۷۰

تندهار - ۷۲

قوچان - ۶۱۰۶۰۴۰۴۶۶۰۳۸۹

قهوه‌خانه حاج محمد رضا - ۱۰۱

قیطریه - ۴۷۱

ک

کابل - ۷۱۰۷۰

کاروانسرای امیر - ۲۵۰

کاروانسرای حاج سیدحسین - ۱۲۰۱۰۱۰۱۰۰

کاروانسرای وزیر نظام - ۱۲۰

کاشان - ۶۰۴۰۵۴۸۰۴۷۳۰۴۷۲۰۴۶۹۰۶۹

۶۱۸

کاطمین - ۱۰۰

کامرانیه - ۵۷۸

کیودگند - ۴۳۹

کتابخانه ملی - ۴۳۲۰۴۳۰

کربلا - ۳۷۷۰۱۱۵۰۶۹۰۶۷۰۶۲۰۶۰۰۵۹۰۴۱

۶۱۱۰۶۰۹۰۶۰۴۰۵۴۴۰۴۲۵۰۴۰۳

کردستان - ۶۰۴۰۴۲۵۰۱۲۶

کرمان - ۰۲۱۰۱۸۰۱۶۰۱۴۰۱۳۰۱۱۰۱۰۰۹

۱۲۲۰۱۱۸۰۱۱۷۰۱۰۴۰۱۰۱۰۱۰۰۰۹۹۰۹۷

۰۲۰۵۰۲۰۱۰۱۶۵۰۱۶۱۰۱۵۵۰۱۳۲۰۱۲۸

۰۲۸۲۰۲۶۲۰۲۶۱۰۲۳۲۰۲۳۰۰۲۱۶۰۲۱۵

۰۳۱۲۰۳۱۱۰۳۱۰۰۳۰۷۰۳۰۶۰۳۰۵۰۳۰۳

۰۳۱۹۰۳۱۸۰۳۱۷۰۳۱۶۰۳۱۵۰۳۱۴۰۳۱۳

• ۳۹۷۰۳۹۶۰۳۹۵۰۳۲۹۰۳۲۸۰۳۰۷۰۳۰۵
 • ۶۰۴۰۴۸۹۰۴۴۶۰۴۴۵۰۴۲۰۰۳۰۷۰۲۰۵
 • ۱۵۰۰۱۳۴۰۱۳۲۰۶۸۰۱۱ - فرانسه، فرانس
 • ۲۵۷۰۲۵۳۰۲۳۲۰۱۷۴۰۱۷۰۰۱۵۲۰۱۵۲
 • ۳۹۷۰۳۶۹۰۳۴۰۰۳۳۱۰۳۰۲۰۳۰۰۰۲۶۴
 ۵۱۵۰۴۳۷۰۴۲۱

فرح آباد (قصر...) - ۶۵۵۰۶۱۳

فرنگستان، فرنگ - ۰۳۶۹۰۳۶۲۰۲۵۷۰۲۵۱

۰۳۷۸۰۳۱۳۰۳۰۰۰۰۰۲۹۹۰۲۹۸۰۲۹۵۰۲۷۳

۰۴۹۴۰۴۶۶۰۴۵۹۰۴۵۶۰۴۳۰۰۴۲۳۰۳۹۵

۶۵۵۰۶۲۹۰۵۹۴۰۴۹۶

فریدان (در مشهد) - ۵۴۴

فیروزآباد - ۵۰۳

فیروزکوه - ۵۰۴

ق

قائنات - ۴۱۱۰۲۱۲۰۱۲۶

قاهره - ۶۵۲

قریم - ۴۲۱

قزوین - ۰۱۲۰۰۱۱۹۰۱۰۵۰۱۰۴۰۱۰۱۰۹۸

۰۲۷۶۰۲۱۵۰۱۷۹۰۱۷۱۰۱۴۵۰۱۴۲۰۱۳۵

۶۰۴۰۴۸۴۰۴۷۸۰۳۷۹۰۳۲۸

قسنطنیه (بوغاز...) - ۴۲۱۰۳۰۰

قصر شیرین - ۶۵۶۰۳۴۱

قصر فجر - ۳۰۷

قصر یلدوز - ۱۱۵

قققاز - ۰۵۷۸۰۴۲۹۰۴۱۶۰۲۵۹۰۲۵۷۰۱۰۶

۶۱۲۰۶۱۱۰۶۰۸۰۵۹۸۰۵۹۷

قلعه محمدعلیخان - ۵۰۶

قلپک - ۵۶۲۰۵۱۰۰۴۲۵

قم - ۰۳۱۸۰۲۰۸۰۲۰۷۰۱۸۰۰۱۶۱۰۱۳۱۰۸۶

کیلان، گیلانات - ۰۶۰۴۰۱۶۲۰۱۲۲۰۱۲۶۰۵۸ - ۰۲۵۲۰۲۲۲۰۲۲۸۰۲۲۲۰۲۲۲۰۲۲۱۰۲۲۰
 ۶۱۷۰۶۱۶ - ۰۲۲۹۰۲۲۹۰۲۱۰۰۰۲۹۴۰۲۹۴۰۲۷۱۰۲۵۸

ل

لرستان - ۰۶۰۴۰۵۵۶۰۲۷۷۰۱۳۲ - ۰۸۱۰۲۶۰۲۱۰۲۰ - ۰۶۵۵۰۶۰۴۰۵۳۹۰۲۹۳۰۲۱۸۰۲۶۸۰۲۲۵
 لست نشا - ۱۵۸ - ۶۵۶

لندن - ۰۱۱۶۰۰۱۱۵۰۰۱۱۴۰۸۲۰۷۸۰۷۶ - ۰۵۳۴
 لنگر (در کرمان) - ۲۱۸ - ۷۰

کرمبہ - ۲۵۷

ف

مازندران - ۰۴۸۰۰۱۶۲۰۱۲۷۰۱۲۶۰۱۲۵ - ۰۲۲۷۰۴۲۵۰۴۲۴۰۴۲۳۰۴۲۱ - ۰۵۵۶۰۰۵۵۵۰۵۰۶۰۴۴۱۰۰۴۴۰۰۴۳۹۰۴۳۸
 ماکو - ۲۷۷ - ۶۰۰۰۵۸۸

ماہان - ۲۱۲۰۲۱۵ - ۰۴۷۰۰۴۶۹۰۰۲۹۹۰۲۹۸۰۲۹۲۰۲۷۶ - ۶۵۲۰۴۷۲
 مبارک آباد - ۰۵۴۴۰۵۴۱۰۴۷۱۰۲۱۱۰۱۹۰ - ۶۰۴

مبارک آباد - ۴۲۳ - ۶۰۴
 مکرہ - ۶۰۴
 مکنگور - ۷۹

محلہ* آرمستان (در تبریز) - ۶۲۶ - ۲۹۵
 محلہ* سرپولک - ۴۷۸۰۴۴۲۰۱۸۹ - ۲۵۲۰۲۴۹ - ۲۵۲۰۲۴۹

محلہ* سرتخت - ۱۸۹ - ۶۲۰
 محلہ* سرچشمہ - ۱۸۹ - ۸۳
 محلہ* شاه آباد - ۲۹۵

محلہ* قونسلخانہ - ۶۲۶ - ۰۴۲۴۰۰۴۲۸۰۲۵۵۰۱۵۹۰۱۱۱
 محلہ* مسجد - ۶۲۶ - ۰۵۷۱۰۵۶۶۰۵۶۵۰۵۴۵۰۰۵۰۶۰۰۵۰۲۰۲۲۵

مدرسه* آصفیہ - ۲۱۳ - ۶۵۳۰۵۷۲
 مدرسه* اتفاق جاوید - ۶۵۵

مدرسه* ادب - ۶۵۳
 مدرسه* آرامنہ - ۶۵۴

مدرسه* اسلام - ۰۲۴۷۰۰۲۴۵۰۲۲۲۰۱۶۰۰۶۰ - ۴۲۱
 مدرسه* اعتضادیہ - ۶۵۴

گلستان (نالار، کاخ، عمارت...) = تالار گلستان - ۲۱۹
 کرجستان - ۴۲۱
 کروس - ۶۰۴
 کلیایگان - ۶۰۴

ک

گلستان (نالار، کاخ، عمارت...) = تالار گلستان
 کواشیر - ۲۱۹

| | |
|-----------------------------------------|-----------------------------------------|
| مدرسہ* افتتاحیہ - ۶۵۳ | مدرسہ* افتتاحیہ - ۶۵۳ |
| مدرسہ* سیاحی - ۶۵۴، ۶۳۳ | مدرسہ* افتخاریہ - ۶۵۴ |
| مدرسہ* شاهآباد - ۶۵۵ | مدرسہ* اقبال - ۶۵۴ |
| مدرسہ* شرافت - ۶۵۴ | مدرسہ* اقدسیہ - ۶۵۴ |
| مدرسہ* شرف - ۶۵۳، ۲۰۳ | مدرسہ* الہائیس - ۶۵۴ |
| مدرسہ* شریعت - ۶۵۴ | مدرسہ* امانت - ۶۵۴ |
| مدرسہ* صدر - ۵۰۷، ۳۴۴، ۲۱۳، ۲۱۲، ۱۸۶ | مدرسہ* امیریہ - ۱۶۵، ۱۶۴ |
| ۵۱۱ | مدرسہ* ایمانیہ - ۶۵۴ |
| مدرسہ* عبداللہخان - ۴۶۱ | مدرسہ* پروتستانیہا - ۶۵۴ |
| مدرسہ* علمیہ - ۶۵۴، ۲۷۳ | مدرسہ* تادیب - ۶۵۴ |
| مدرسہ* علمیہ اول - ۶۵۳ | مدرسہ* تربیت - ۶۵۳ |
| مدرسہ* قرہنگ - ۶۵۴ | مدرسہ* تمدن - ۶۵۴ |
| مدرسہ* فضیلت - ۶۵۴ | مدرسہ* ثروت - ۶۵۳ |
| مدرسہ* فلاحت - ۶۵۴، ۶۵۲، ۵۷۷، ۵۶۲ | مدرسہ* چال - ۲۲۴ |
| مدرسہ* قدسیہ - ۶۵۴ | مدرسہ* چالہحصار - ۸۰، ۷۹ |
| مدرسہ* قزاقخانہ - ۶۵۴ | مدرسہ* خازن الملک - ۳۲۹، ۳۲۵، ۳۲۴ |
| مدرسہ* قوامیہ - ۶۵۴ | مدرسہ* خان مروی - ۳۵۸، ۳۴۵، ۳۳۶، ۳۳۵ |
| مدرسہ* لقمانیہ - ۶۲۳ | مدرسہ* خورد - ۶۵۳ |
| مدرسہ* محمدیہ - ۲۱۳، ۲۱۲ | مدرسہ* خیریہ - ۶۵۴ |
| مدرسہ* معمار - ۱۹۱، ۱۸۹ | مدرسہ* دارالرشاد - ۶۵۴ |
| مدرسہ* ناصریہ - ۵۱۱، ۲۶۶، ۲۶۰، ۱۳۴ | مدرسہ* دارالشفاء - ۵۱۱، ۵۰۷، ۳۴۴، ۱۶۶ |
| مدرسہ* نظام، نظامی - ۵۷۹، ۵۷۴، ۵۶۲، ۱۶۳ | مدرسہ* دارالفنون - ۱۳۴، ۱۲۸، ۷۳، ۶۹، ۶۶ |
| ۵۸۷، ۵۹۳، ۵۹۵، ۶۰۸، ۶۱۳، ۶۱۵، ۶۱۶ | ۱۲۸، ۵۷۷، ۵۶۲، ۲۰۱، ۱۴۸ |
| ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۴، ۶۴۸ | مدرسہ* دبستان دانش - ۶۵۴ |
| ۶۵۴ | مدرسہ* رشدیہ - ۴۳۱، ۴۲۸، ۴۱۷، ۱۵۷، ۱۳۴ |
| مدرسہ* مدبریہ - ۶۵۴ | ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۳، ۴۵۳ |
| مدرسہ* مروی - ۳۸۱، ۳۴۵ | مدرسہ* رفعت - ۶۵۴ |
| مدرسہ* مظفریہ - ۶۵۵ | مدرسہ* سادات - ۶۵۳ |
| مدرسہ* معرفت - ۶۵۴ | مدرسہ* سہالار (مسجد...) - ۲۲۴، ۲۶۰ |
| مدرسہ* میرزاہوسی - ۴۸۵ | ۲۳۷، ۲۱۵، ۴۶۲، ۵۳۳، ۵۵۵، ۵۷۴ |
| مدرسہ* ہدایت - ۶۵۳ | مدرسہ* سعادت - ۶۵۴ |

| | |
|---------------------------------------|---------------------------------------------|
| مشہد - ۱۰۶۴۰۱۲۸۰۱۷۰۰۱۸۶۰۲۲۱ | مدرسہ * ہمایوں - ۶۵۲ |
| ۱۲۴ ۰ ۳۱۹۰ ۳۱۸۰ ۳۲۰ ۰ ۳۲۳۰ ۳۲۲۰ ۳۲۱ | مدرسہ * ہبود - ۶۵۵ |
| ۰ ۳۹۸۰ ۳۹۷۰ ۳۳۴۰ ۲۰۰۰ ۳۹۸۰ ۳۹۷۰ ۳۹۴ | مدینہ - ۶۲۰۲۲ |
| ۶۵۵۰ ۶۵۳۰ ۵۸۷۰ ۵۴۴۰ ۵۰۸۰ ۵۰۳ | مراٹھ - ۵۶۲ |
| ۱۱۱۶۰ ۸۳۰ ۸۲۰ ۷۶۰ ۷۵۰ ۷۴۰ ۷۳۰ ۴۷ | مراکٹس - ۳۰۰ |
| ۰ ۳۸۶۰ ۳۹۸۰ ۲۹۶۰ ۰ ۲۹۲۰ ۲۵۹۰ ۲۵۶۰ ۱۵۰ | مروند - ۲۳۶ |
| ۶۵۲۰ ۶۵۱۰ ۴۴۷ | مرو - ۱۲۶ |
| مطبوعہ * شاہنشاہی - ۵۵۴ | مریضخانہ * دولتی - ۵۹۱ |
| ۰ ۲۵۹۰ ۲۵۸۰ ۲۱۰۰ ۸۳۰ ۷۳۰ ۶۲۰ ۱۶۰ ۱۲ | مسجد بازار شاہکرامان - ۳۱۲ |
| ۴۲۲۰ ۴۰۹۰ ۳۳۱ | مسجد جامع تہران - ۱۳۱ ۰ ۱۳۱۰ ۱۹۲۰ ۱۹۳۰ |
| ۶۰۴۰ ۵۰۹۰ ۵۰۸ | ۰ ۱۹۲ ۰ ۳۴۲ ۰ ۴۷۹ ۰ ۲۸۰ ۰ ۲۸۱ ۰ ۴۸۲ ۰ ۴۸۵ |
| می - ۲۸۵ | ۰ ۲۸۶ ۰ ۲۸۷ ۰ ۴۹۸ ۰ ۴۹۹ ۰ ۵۰۰ ۰ ۵۰۵ ۰ ۵۰۷ |
| موصول - ۶۳۳ | ۵۷۱ |
| مونچ - ۸۱۰۷۷ = مونیک | مسجد حنیف قنولخانہ - ۶۲۳، ۶۲۲ |
| مونیک - ۸۵۰۸۴ = مونچ | مسجد چالہ حصار - ۴۶۷ |
| میرآباد - ۲۱۵ | مسجد حاجی صفرعلی - ۶۲۲، ۶۲۱ |
| میدان باغ - ۲۶۱ | مسجد حاجی مصطام خان - ۶۲۲، ۶۲۱ |
| میدان توپخانہ - ۲۷۶ | مسجد خازن الملک - ۳۴۶ |
| <u>ن</u> | مسجد سہ سالار = مدرسہ سہ سالار |
| نائین، ناین - ۶۱۸۰۵۴۱ | مسجد سربولک - ۴۱۱ |
| نجد - ۸۰۰۷۶ | مسجد سلطان - ۴۲۵ |
| نجف - ۱۹۹۰ ۱۹۸۰ ۱۸۷۰ ۱۱۵۰ ۱۰۰۰ ۷۹ | مسجد سید عزیزاللہ - ۳۳۷، ۳۳۶، ۳۳۴ |
| ۵۸۳۰ ۴۶۹۰ ۴۶۷۰ ۳۸۳۰ ۳۷۵۰ ۳۴۳۰ ۲۸۸ | مسجد شہ (طہران) - ۱۱۹ ۰ ۲۲۱۰ ۲۲۲۰ ۲۵۴۰ ۳۳۷۰ |
| نشاہور - ۳۷۱ | ۰ ۳۲۲ ۰ ۳۳۱ ۰ ۳۳۲ ۰ ۳۳۶ ۰ ۳۳۸ ۰ ۳۴۶ ۰ ۳۵۸ |
| نشان طاش - ۷۸ | ۳۵۹ ۰ ۴۲۵ ۰ ۴۸۵ |
| نصیبین - ۴۲۰ | مسجد شیخہ - ۴۱۸ |
| نسا - ۴۲۱ | مسجد گوہر شاد - ۳۹۹۰ ۳۹۸ |
| نہاوند - ۶۰۴ | مسجد ملک - ۳۱۰ |
| نیاوران - ۵۱۴ ۰ ۵۰۶ ۰ ۴۹۰ ۰ ۴۸۳ ۰ ۲۰۸ | مسجد میدان قلعہ - ۱۳ |
| ۵۶۱۰ ۵۲۲ | مسقط - ۱۲۶ |
| | سکو - ۶۱۱۰۷۷ |

۶۵۵،۶۵۳،۶۰۴

نیشابور - ۷۲

• ۷۶، ۷۵، ۷۳، ۷۱، ۶۷ - هند، هندوستان

• ۲۹۹، ۲۹۱، ۲۵۹، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۶، ۱۲۶، ۸۲

۵۳۴، ۴۲۱، ۳۰۵، ۳۰۰

وین - ۴۵۶

هولند - ۲۵۹

ورامین - ۴۶۶

یه

• ۳۸۶، ۳۷۸، ۳۳۴، ۱۱۸، ۹۷، ۴۶، ۱۰ - یزد

هرات - ۱۲۵، ۸۲، ۷۱

۶۵۵، ۶۳۳، ۶۱۸، ۶۰۲، ۵۲۱، ۵۲۲

هلند - هولند

۴۲۰، ۳۰۰ - یونان

• ۵۸۸، ۳۳۳، ۱۱۱، ۷۹، ۶۲، ۶۱ - همدان